

تاریخ عثمانی

جلد اول

از پروفیسر دولت عثمانی تاریخ اسٹائپول

ترجمہ

اور دیپٹی پروفیسر اسٹائپول حقی اور ڈون چارشیلی

ترجمہ

دکٹر سرج نوچخت



تاریخ - ۹

تاریخ عثمانی

نوشته

اور دینر پروفیسور اسماعیل حقی اوزون چارشیلی

ترجمہ

دکتر ایرج نوبخت



انتشارات کبھار

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Osmanlı Tarihi

I. cild, 3. Baskı

Ord. Prof. İsmail Hakkı Uzuncarsılı

Türk Tarih Kurumu Basımevi- Ankara 1972



تاریخ عثمانی جلد اول

نوشته اوردینر پروفیسور اسماعیل حقی اوزون چارشیلی

ترجمه دکتر ایرج نوبخت

چاپ اول- بهار ۱۳۶۸- پنجهزار نسخه

چاپ: مؤسسه کیهان

حق چاپ برای انتشارات کیهان محفوظ است

نشانی: خیابان انقلاب- مقابل پارک دانشجو- کوجه انوشیروان

شماره ۱۰ انتشارات کیهان

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳	فصل ۱. نگرشی به آناتولی در قرن سیزدهم میلادی
۳	نظری اجمالی به اوضاع آناتولی (از سال ۱۰۷۱ تا ۱۲۴۲ میلادی)
۱۱	چگونگی اوضاع پس از سال ۱۲۳۷ م
۱۲	شکست سال ۱۲۴۳ کوسه طاغ
۱۴	چگونگی اوضاع پس از توافق با مغولها
۱۶	تسلط و حاکمیت مغول بر سرزمینهای سلجوقیان آناتولی
۱۶	جنگ به خاطر سلطنت
۱۹	ورود سپاه ممالیک به آناتولی
۲۱	واقعه «جیمری»
۲۲	بازهم جنگ بر سر مقام
۲۴	چگونگی اوضاع پس از سال ۱۲۸۳ م
۲۵	ایجاد فاصله در حکمرانی سلجوقیان و تقسیم کشور به چهار منطقه
۲۵	به حکومت رسیدن مجدد خاندان سلجوقی
۲۷	نگاهی به اقدامات فرهنگی و عمرانی در آناتولی (طی قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی)
۳۲	مؤسسات علمی و اجتماعی
۳۵	تشکیلات کشوری و لشکری در زمان سلجوقیان آناتولی
۳۵	دیوانخانهها
۳۶	اداره ایالات

صفحه	عنوان
۳۷	امور نظامی
۳۹	فصل ۲. اوضاع امپراتوری روم (بیزانس) در آناتولی در قرن سیزدهم
۳۹	امپراتوری از نیک
۴۵	فصل ۳. اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناتولی از قرن چهاردهم به بعد
۴۹	امیرنشین فرامانیان
۵۵	امیرنشین آل اشرف
۵۷	امیرنشین بنی حمید
۶۱	شاخه انطالیه بنی حمید
۶۴	امیرنشین آل منتشا (منتشائیان)
۶۹	امیرنشین گرمیانان
۷۵	آل صاحب عطا
۷۷	امرای دنزلی (لادیق)
۷۹	آیدینیان
۸۸	صاروخانیان
۹۳	حکام قراسی
۹۷	اسفندیاریان (چندار اوغول لاری)
۹۹	تقسیم قلمرو اسفندیاریان
۱۰۱	تقسیم قلمرو اسفندیاریان برای دومین بار
۱۰۶	آثاری که بنام اسفندیاریان تألیف شده است
۱۰۸	اوضاع اجتماعی و علمی در دوران حکمرانان آناتولی
۱۱۱	فصل ۴. تیره «قایی»، ارطغرل بیگ، غازی عثمان بیگ
۱۱۱	نقش مهر تیره های مختلف
۱۱۳	تیره قایی (قیمی) - تیره بیات - تیره القاولی - تیره فراولی
۱۱۴	تیره یازیر (بازار) - تیره دوگر (دویر) - تیره دودورغا - تیره یاهرلی - تیره افشار - تیره قزق
۱۱۵	تیره بیگدلی (بیگدلی) - تیره فارغین - تیره باپندر - تیره بیجهنه (بچه نک) - تیره چاووندور - تیره چینی
۱۱۶	تیره سالور - تیره ایمور - تیره الایوندلو - تیره اوره گیر (اوره پیر) - تیره ایقدر - تیره یوا (یووا) - تیره بوندوز
۱۱۷	تیره قزق
۱۱۷	تیره «قایی» و خاندان عثمانی
۱۲۳	ریاست عشیره و حکومت عثمان بیگ
۱۲۵	مناسبات عثمان بیگ با اخیها
۱۲۹	جنگ قویون حصار

صفحه

عنوان

۱۳۶	پسران عثمان بیگ و علامالدین علی بیگ
۱۳۹	فصل ۵. تأسیس حکومت عثمانی و نخستین تشکیلات و فعالیتها
۱۴۰	تصرف شهرهای مهم بیزانس
۱۴۰	تصرف بورسه
۱۴۲	جنگ بلکانون و تصرف ازنیق
۱۴۵	تصرف ازمیت
۱۴۶	عملیات عثمانیها در آناتولی
۱۴۶	تصرف بخشی از امیرنشین قراسی
۱۴۷	تصرف آنکارا
۱۴۷	نخستین تشکیلات امیرنشین عثمانی
۱۴۷	نخستین سکه نقره‌ای عثمانی (آقچه)
۱۴۹	دیوان و اولین وزرا
۱۵۰	اداره شهرها و نصابات
۱۵۰	نیروهای مسلح
۱۵۳	فصل ۶. مناسبات عثمانی-بیزانسی از آغاز قرن چهاردهم تا اواسط قرن پانزدهم
۱۵۴	دعوت از کاتالانها
۱۵۵	وضعت بعدی امپراتوری
۱۶۷	حصان سلوچی بیگ و آندرونیکوس
۱۶۸	واقعه سرز
۱۶۹	مسأله بزجه آطه
۱۸۱	فصل ۷. فتوحات عثمانیها در شبه جزیره بالکان
۱۸۱	ورود به روملی
۱۸۴	عقب‌نشینی در استیلا بر روملی
۱۸۶	اوضاع آناتولی
۱۸۸	ملیتهای مختلف موجود در بالکان به هنگام استیلا بر بالکان
۱۸۹	فتوحات عثمانیها در بالکان
۱۸۹	فتح ادرنه
۱۹۳	ادامه فتوحات: جنگ چرمن یا صرب صندیفی
۱۹۸	دومین جنگ مریچ (چرمن)
۲۰۰	متوقف شدن جنگ در روملی و اقدامات انجام یافته طی این مدت
۲۰۲	فتوحات جدید با آغاز جنگ

صفحه	عنوان
۲۰۴	عملیات چندرلی خیرالدین پاشا در آلبانی
۲۰۷	فصل ۸. انتقال مهاجر به اروپای جنوب شرقی
۲۱۰	عوامل معنوی موفقیت عثمانیها در فتوحاتشان
۲۱۵	فصل ۹. روابط عثمانیها با دولتها و پرنس نشینهای بالکان
۲۱۵	مناسبات عثمانی- بلغارستان
۲۱۸	جنگ بین دو برادر
۲۲۱	تسلط چندرلی زاده علی پاشا بر بلغارستان
۲۲۲	اشغال کامل بلغارستان
۲۲۴	مناسبات عثمانی- صرب
۲۲۴	سلطان صرب
۲۲۵	دوشان و صربستان بزرگ
۲۲۷	متلاشی شدن پادشاهی صرب
۲۲۹	اوضاع در زمان لازار، دسیپوت صرب
۲۳۳	عثمانیها و آلبانی
۲۳۳	آلبانی در قرن چهاردهم
۲۳۵	فعالیت عثمانیها در آلبانی
۲۳۶	بعضی از پرنسهای آلبانی
۲۳۸	خانواده کاستریونا
۲۳۹	اسکندر بیگ
۲۴۳	مناسبات عثمانی- افلاق و نخستین رابطه با بغداد
۲۴۹	مناسبات عثمانی- بغداد
۲۵۰	مناسبات عثمانی- بسنه
۲۵۵	دوک نشین هر سک
۲۵۶	جمهوری راغوزه
۲۵۹	فصل ۱۰. روابط عثمانیها با دولتهای اروپایی و دریای سفید
۲۵۹	جمهوری ونیز
۲۶۰	گسترش جمهوری ونیز
۲۶۰	رقابت بین ونیز و جنوا
۲۶۱	عثمانیها و ونیز
۲۶۳	مناسبات تجاری با ونیز
۲۶۴	جمهوری جنوا

صفحه	عنوان
۲۶۴	شیوه و شکل اداره مملکت
۲۶۵	فعالیت تجاری
۲۶۵	جنگ ونیز و جنوا
۲۶۶	مستعمرات جنوا
۲۶۷	مناسبات جنوا با عثمانیها
۲۶۹	حکومت‌های دیگر ایتالیا
۲۷۰	چگونگی روابط باپاپ
۲۷۰	نفوذ پاپها
۲۷۱	اقدامات و فعالیت پاپها علیه کشور گشایی ترکها
۲۷۲	سیاست عثمانیها در برابر پاپها
۲۷۳	مناسبات عثمانی- مجار
۲۷۴	لایوش شاه (لودویق)
۲۷۴	سیگسموند
۲۷۴	آلمان
۲۷۸	فرانسه
۲۷۸	سیاست شارل ششم
۲۷۹	انگلستان
۲۸۰	نخستین تماس با ترکهای عثمانی
۲۸۱	فصل ۱۱. حوادث و وقایع دوران عثمانیها در آناتولی و روملی تا پایان جنگ آنکارا
۲۸۱	برخورد خصمانه با امیر نشین قرامان
۲۸۲	تجاوز امیر قرامان به خاک عثمانی
۲۸۳	حرکت سلطان مراد به آناتولی
۲۸۴	شکست امیر قرامان
۲۸۶	اتحاد بالکان پس از شکست پلوشنیق و جلوگیری از شرکت بلغارها در جنگ
۲۸۶	سومین اتحاد در بالکان علیه عثمانیها
۲۸۸	جلوگیری از شرکت بلغارها در جنگ
۲۸۹	نخستین جنگ قوصوه (۵۷۹۱ ق/ ۱۳۸۹ م)
۲۹۰	آخرین تصمیم
۲۹۱	آرایش جنگی دو طرف متخاصم
۲۹۳	شهادت سلطان مراد
۲۹۵	شخصیت سلطان مراد

صفحه	عنوان
۲۹۸	حکمرانی یلدرم با یزید و عملیات آناتولی
۲۹۸	الحاق بعضی از امیرنشینان آناتولی
۳۰۳	جنگ قرامان
۳۰۷	عملیات روملی
۳۰۷	حوادث کناره طونه
۳۰۸	تصرف سلانیک (سالونیک)
۳۱۰	قطع ارتباط استانبول توسط عثمانیها در سال ۱۳۹۱ م
۳۱۳	یلدزم با یزید و سیگیسموند
۳۱۴	انقراض سلطنت بلغار
۳۱۴	عملیات با یزید در آناتولی
۳۱۶	نبرد قرق (قرخ) دیلیم
۳۱۹	جنگ بزرگ صلیبی و نبرد نیکبولی
۳۱۹	اتحاد علیه عثمانیها
۳۲۲	صلیبیها از مرز می گذرند
۳۲۳	عکس العمل یلدرم با یزید در برابر دشمن
۳۲۵	حمله فرانسویها
۳۲۶	نتیجه
۳۳۰	محاصره استانبول
۳۳۴	اوضاع یونان در دوره از سال ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲ م
۳۳۷	جنگ قرامان و کشته شدن علاءالدین بیگ
۳۴۰	تصرف صامصون، قلمرو حکومتی قاضی برهان‌الدین و ملاطیه
۳۴۰	تصرف صامصون
۳۴۱	الحاق سیواس و دیگر قلمرو قاضی برهان‌الدین احمد
۳۴۲	تصرف ملاطیه
۳۴۳	تیمور و با یزید
۳۴۳	ظهور تیمور
۳۴۴	نخستین تماس با تیمور
۳۴۶	تصرف سیواس توسط تیمور
۳۴۷	جنگ سوریه
۳۴۷	موقعیت پادشاه عثمانی
۳۵۱	حرکت هردولشکر

صفحه	عنوان
۳۵۳	نبرد آنکارا
۳۶۰	چگونگی اوضاع پس از جنگ آنکارا
۳۶۹	فصل ۱۲. تجزیه دولت عثمانی
۳۶۹	اوضاع داخلی
۳۷۱	سیاست تیمور
۳۷۲	جنگ بر سر تصاحب سلطنت بین شاهزادگان عثمانی
۳۷۴	جنگ عیسی و محمد چلبی
۳۷۸	جنگهای امیر سلیمان و محمد چلبی
۳۸۰	رفتن موسی چلبی به روملی
۳۸۲	جنگ امیر سلیمان و موسی چلبی
۳۸۴	حکومت موسی چلبی بر روملی
۳۹۱	فصل ۱۳. ایجاد وحدت در اداره امور دولت عثمانی
۳۹۱	دوران محمد اول
۳۹۴	فعالیت در آناتولی
۳۹۵	تصرف از میر
۳۹۷	جنگ قرامان
۳۹۸	جنگ دریایی بلونیز
۴۰۱	مسألة افلاق و جنگ با مجارستان
۴۰۲	فعالتهای آناتولی
۴۰۲	چگونگی روابط با اسفندیاریان
۴۰۳	تصرف صامصون
۴۰۵	مرز شرقی عثمانیها
۴۰۷	واقعه شیخ بدرالدین پسر قاضی سماونه
۴۰۷	شیخ بدرالدین کیست؟
۴۰۷	تحصیلات شیخ بدرالدین
۴۰۸	فعالیت بدرالدین در انتصابش به مقام قاضی عسکری
۴۰۹	فرار بدرالدین به روملی و عصیان
۴۱۰	شورش بور کلیجه مصطفی و طورلاق کمال
۴۱۱	دستگیری و اعدام شیخ بدرالدین
۴۱۳	آثار شیخ بدرالدین
۴۱۴	ماجرای مصطفی چلبی پسر یلدرم بایزید

صفحه

عنوان

۴۱۴	مصطفی چلبی
۴۱۶	توافق مصطفی چلبی با امپراتور
۴۱۹	تأسیسات مصطفی چلبی
۴۲۰	وفات محمد چلبی
۴۲۲	شخصیت محمد چلبی
۴۲۳	سلطنت مراد دوم
۴۲۳	تسلیمت امپراتور و پیشنهاداتش
۴۲۴	جلب موافقت مصطفی چلبی
۴۲۵	اعزام بایزید پاشا به جنگ مصطفی چلبی
۴۲۷	سلطنت مصطفی چلبی
۴۲۹	پیشنهاد کمک به سلطان مراد
۴۳۱	ورود مصطفی چلبی به آناتولی
۴۳۳	فرار مصطفی چلبی و پایان کار او
۴۳۷	اعزام نماینده از سوی امپراتور
۴۳۸	محاصره استانبول
۴۴۰	واقعه مصطفی چلبی کوچک
۴۴۳	جنگ با اسفندیاریان
۴۴۳	فعالیت اسفندیاریبگ علیه عثمانیها
۴۴۴	صلح با عثمانیها
۴۴۵	مملکتداری سلطان مراد دوم
۴۴۵	پادشاه جوان اداره امور کشور را در دست می گیرد
۴۴۶	ابراهیم پاشا و عیوض پاشا
۴۴۸	استقرار در روملی
۴۴۸	اوضاع افلاق
۴۴۸	توافق با امپراتور
۴۴۹	اعزام دسپوط صرب نزد امپراتور آلمان
۴۵۰	فعالیت در آناتولی
۴۵۰	الحاق امیرنشین منتشایان
۴۵۱	پایان کار جنیدبیگ امیر آیدین
۴۵۲	مناسبات عثمانیها با قرامانیان در آن ایام
۴۵۲	محمد و علی بیگ قرامانی

صفحه	عنوان
۴۵۳	کمک سلطان مراد دوم به ابراهیم بیگ قرامان
۴۵۴	فعالیت لا لا یورگچ پاشا
۴۵۵	پایان کار پسران قزیل قوجه
۴۵۶	حیدر بیگ حکمران قوجه قیه‌سی
۴۵۶	تصرف قلعه جانیک
۴۵۷	وصیت امیر گرمیان در مورد کشورش
۴۵۸	اوضاع روملی
۴۵۸	سیگیسموند و مسائل صربستان
۴۵۹	واقعه امرای روملی
۴۶۰	تصرف سلانیک (سالونیک) و یانیه
۴۶۰	سلانیک و عثمانیها
۴۶۱	تصرف سلانیک
۴۶۳	تصرف یانیه
۴۶۴	برخوردها و حوادث جدید با افلاق و صرب و مجارستان
۴۶۴	نقش مجارها در بالکان
۴۶۴	مسأله افلاق
۴۶۶	مسأله صربستان
۴۶۶	اتحاد صرب- مجار و قرامان علیه دولت عثمانی
۴۶۸	جنگ مجارستان
۴۷۰	اشغال صربستان
۴۷۱	محاصره بلغراد
۴۷۳	ژان هونیاد، جنگ صلیبی و پیمان ادرنه- سگدین
۴۷۳	دومین حمله به مجارستان
۴۷۴	اتحاد علیه ترکها
۴۷۵	جنگ موروه
۴۷۶	جنگ ایزلادی
۴۷۸	اتحاد امیر قرامان با صلیبیها و نقض پیمان صلح
۴۸۰	پیمان ادرنه- سگدین
۴۸۲	جنگ قرامان
۴۸۶	اتحاد بزرگ
۴۸۸	صلیبیها از مرز می گذرند

صفحه	عنوان
۴۸۸	دعوت از سلطان مراد برای سرپرستی سپاه
۴۹۰	جنگ وارنه
۴۹۰	آرایش رزمی دو طرف
۴۹۳	پایان کار
۴۹۴	سلطان مراد دوم برای دومین بار به سلطنت می‌رسد
۴۹۵	سلطان مراد دوم برای دومین بار اداره امور را بدست می‌گیرد
۴۹۶	سومین حکومت سلطان مراد
۴۹۷	موره تحت نفوذ ترکها در می‌آید
۴۹۷	گذرگاه کورنت، دروازه موره
۴۹۸	تصرف کورنت و تسلط ترکها بر موره
۴۹۹	آلبانی و اسکندربیگ
۴۹۹	اوضاع آلبانی در نیمه اول قرن پانزدهم
۵۰۰	خانواده کاستریوتا و اسکندربیگ
۵۰۲	دومین جنگ قوصوه
۵۰۲	ژان هونیاد و جنگ صلیبی دیگر
۵۰۳	گذشتن ژان هونیاد از مرز
۵۰۴	جنگی که سه روز طول کشید
۵۰۷	آخرین سالهای سلطنت مراد دوم
۵۰۷	تأسیسات سلطان مراد
۵۰۸	درگذشت سلطان مراد دوم و شخصیت او
۵۰۹	سلطنت سلطان محمد دوم (فاتح)
۵۱۰	نقض پیمان صلح توسط امیر قرامان
۵۱۳	تحریک سلطان محمد از سوی امپراتور
۵۱۴	تیرگی روابط با امپراتور
۵۱۴	اقدام برای احداث قلعه «بغاز کسن» و اضطراب امپراتور
۵۱۶	امپراتور به ادرنه نماینده می‌فرستد
۵۱۸	احداث بغاز کسن (روملی حصاری)
۵۲۰	آمادگی برای فتح استانبول
۵۲۲	اوضاع اروپا و بیزانس در آن ایام
۵۲۳	فعالیت علیه اتحاد دو کلیسا
۵۲۵	حرکت به سوی استانبول

عنوان

صفحه

۵۲۵	نخستین بخش نیروهای اعزامی و تصرف بعضی از دژهای خارج شهر
۵۲۶	حمله به مور
۵۲۶	حرکت سلطان محمد به سوی استانبول
۵۲۶	حصارهای استانبول
۵۲۸	وضعیت حصارهای استانبول به هنگام محاصره
۵۲۹	رسیدن قوای کمکی برای استانبول
۵۳۰	چگونگی محاصره استانبول
۵۳۱	نیروهای عثمانی شرکت کننده در محاصره
۵۳۱	نیروی دریایی عثمانی
۵۳۲	نیروهای زمینی و دریایی بیزانس
۵۳۳	پیشنهاد تسلیم استانبول و رد آن
۵۳۴	فتح استانبول
۵۳۵	نخستین حمله
۵۳۵	جنگ دریایی
۵۳۷	جلسه مشاوره
۵۳۸	گذرانیدن ناوگان به خلیج
۵۴۱	دومین حمله ششم مائیس
۵۴۱	حمله دوازدهم مائیس
۵۴۲	آخرین پیشنهاد به امپراتور
۵۴۳	فرستاده سلطان مجار
۵۴۴	مذاکره با سران سپاه
۵۴۵	آمادگی برای حمله همگانی
۵۴۶	حمله عمومی و تصرف شهر
۵۵۰	ورود سلطان محمد فاتح به استانبول
۵۵۵	فصل ۱۴. خاندان آل عثمان تا اواسط قرن پانزدهم میلادی
۵۵۵	خاندان و سلاطین عثمانی
۵۵۷	شخصیت سلاطین
۵۵۹	سلطنت در دوران عثمانی
۵۶۰	شاهزادگان عثمانی
۵۶۳	فصل ۱۵. نخستین تشکیلات دولت عثمانی
۵۶۳	«دیوان» از جمله تشکیلات مرکزی

صفحه	عنوان
۵۶۴	وزیر اعظم و وزرا
۵۶۵	بیگلربیگها
۵۶۶	«سانجاق بیگ» (فرماندار)ها
۵۶۶	تقسیمات کشوری
۵۶۷	نحوه اداره اراضی
۵۷۱	فصل ۱۶. سازمان و تشکیلات نیروهای مسلح در زمان عثمانیها
۵۷۱	نگرشی کوتاه به تشکیلات لشکری
۵۷۲	«پایا»ها و «مسلم»ها
۵۷۳	نیروهای قاپی قولی
۵۷۳	سازمان عجمی
۵۷۵	سازمان ینی چری
۵۷۹	سازمان جبه جی
۵۷۹	تشکیلات توپچی
۵۸۰	سواره نظام قاپی قولی
۵۸۲	نیروهای ایالتی
۵۸۲	سواره نظام تیمارلی
۵۸۴	«غرب»ها
۵۸۴	«آقنجی»ها
۵۸۷	فصل ۱۷. جریانهای فکری و مؤسسات علمی و اجتماعی در دوره عثمانیها
۵۸۷	مراکز علمی خاور نزدیک طی قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی
۵۸۷	نگرشی به جریانهای فکری شرق و غرب
۵۹۰	نخستین مؤسسات علمی عثمانیها
۵۹۲	درجه بندی مدارس و دروسی که در آنها تدریس می شد
۵۹۳	جریانهای ادبی دوران حکومت عثمانیها از نیمه دوم قرن چهاردهم تا نیمه اول قرن پانزدهم میلادی
۵۹۳	پیشگفتاری درباره قرن چهاردهم
۵۹۴	نخستین آثار
۵۹۴	شیخ اوغلو
۵۹۵	احمدی
۵۹۶	پیشگفتاری درباره قرن پانزدهم
۵۹۶	علما و شعرای قرن پانزدهم
۵۹۸	سیر تصوف در دوره عثمانیها از نیمه دوم قرن چهاردهم تا اواسط قرن پانزدهم میلادی

۵۹۸	اخیها و شیخیها
۶۰۱	تصوف تدریسی
۶۰۳	بعضی از تألیفات نخستین دوران حکومت عثمانیها
۶۰۳	حمایت از علما و متفکران
۶۰۴	پارهای از تألیفات که به سلاطین شهزادگان و دولتمردان اهدا شد
۶۱۰	مؤسسات اجتماعی عثمانیها از اواخر قرن چهاردهم تا اواسط قرن پانزدهم میلادی
۶۱۰	مؤسسات اجتماعی
۶۱۱	مساجد
۶۱۲	عمارتها
۶۱۳	بیمارستانها- کاروانسراها
۶۱۴	خانقاهها
۶۱۵	فصل ۱۸. سگمهای عثمانی تا اواخر قرن پانزدهم میلادی
	فصل ۱۹. بعضی از خانوادهها و شخصیتها که در تشکیل دولت عثمانی-منشاء خدمات ارزنده بودند
۶۲۱	
۶۲۱	آچه قوجا
۶۲۴	بایزیدپاشا
۶۲۵	خانواده وزیر چندرلی
۶۳۲	شیخ اطهبالی
۶۳۴	غازی اورنوس بیگ و خانوادهاش
۶۳۸	حاجی عیوضپاشا
۶۴۱	حاجی ایل بیگی
۶۴۳	خانواده کوسه میخائیل بیگ
۶۴۵	لالاشاهین پاشا
۶۴۷	تیمورتاش پاشا و پسرانش
۶۵۰	خانواده تورخان بیگ
۶۵۵	فصل ۲۰. نخست وزیران عثمانی از بدو تأسیس دولت عثمانی تا فتح استانبول
۶۵۵	علامالدین پاشا
۶۵۶	نظامالدین احمد پاشا- حاجی پاشا- سنانالدین یوسفپاشا
۶۵۷	چندرلی خلیل خیرالدین پاشا- علی پاشا (چندرلیزاده)
۶۵۸	شیخ رمضان پاشا- شاه ملک (کور)
۶۵۹	بایزید پاشا- ابراهیم پاشا (چندرلیزاده)- خلیل پاشا (چندرلیزاده)

فهرست شجره‌نامه‌ها

صفحه	عنوان
۵۴	شجره‌نامه قرمانیان
۵۶	شجره‌نامه آل اشرف
۶۰	شجره‌نامه شاخه اگریدور بنی حمید
۶۳	شجره‌نامه شاخه انطالیه بنی حمید
۶۸	شجره‌نامه منتشائیان
۷۴	شجره‌نامه گرمیانیان
۷۶	شجره‌نامه بعضی از افراد خاندان صاحب عطای قره‌حصار
۷۸	شجره‌نامه حکام دنیزلی (لادیق)
۸۷	شجره‌نامه آیدینیان
۹۲	شجره‌نامه صاروخانیان
۹۶	شجره‌نامه آل قراسی
۱۰۷	شجره‌نامه اسفندیاریان
۱۳۷	شجره‌نامه فرزندان غازی عثمان بیگ
۱۷۹	شجره‌نامه خاندان پاله‌تولو قوس در بیزانس
۲۲۳	شجره‌نامه سلاطین بلغار در قرن چهاردهم
۲۳۲	شجره‌نامه سلاطین صرب
۲۳۲	شجره‌نامه سلاطین صرب شمالی
۲۴۲	خاندان‌هایی که در آلبانی حکومت تأسیس کردند
۲۴۴	شجره‌نامه خاندان بساراب
۲۴۸	شجره‌نامه خانواده بساراب در افلاق

صفحه

عنوان

۲۵۴	شجرنامه سلاطین بسنه
۶۲۳	شجرنامه خانواده آقچه قوجا
۶۲۵	شجرنامه خانواده بايزيد پاشا
۶۳۱	شجرنامه خاندان چندرلی
۶۳۴	شجرنامه خانواده شيخ اطهبالی
۶۳۸	شجرنامه نغستين امرای سلسله اورنوش
۶۴۱	شجرنامه خانواده حاجی عیوض پاشا
۶۴۵	شجرنامه خانواده غازی کوسه میخانیل بیگ
۶۴۶	شجرنامه خانواده لالا شاهین پاشا
۶۵۰	شجرنامه خانواده تیمورتاش پاشا
۶۵۳	شجرنامه سلسله تورخان بیگ

هوالحق

پیشگفتار

در باره امپراتوری عثمانی که در طول تاریخ روابط تنگاتنگ سیاسی، اقتصادی، نظامی و حتی اجتماعی با آن داشتیم و جریانات حاکم بر آن حتی گاهی مستقیم در اوضاع ایران مؤثر بوده است منبع قابل توجهی به زبان فارسی دردست نیست. آثار انگشتشماری هم که در این زمینه به فارسی برگردانیده شده است، با آنکه همتی و کوششی شایان تقدیر بوده ولی سخت ناقص و ناکافی است و تنها اثری جامع، مستند و آکادمیک قادر است که چنین خلایق را پر کند و اگر حمل برگزافه گویی نشود «تاریخ عثمانی» پروفیسور اوزون چارشلی این ویژگی را دارا می باشد.

کتاب حاضر نخستین جلد از دوره چهارجلدی (شش قسمتی) از «تاریخ عثمانی» اثر اوردینر پروفیسور اسماعیل حق اوزون چارشلی استاد فقید دانشگاه استانبول و عضو «مؤسسه تاریخ ترک» است. در این مجلد مرحوم اوزون چارشلی ضمن نگرشی کوتاه به سلجوقیان آناتولی و شرایط پیش از تشکیل حکومت عثمانی، اصل و نسب عثمانی ها و پیدایی آنان را از روزگاران عشیرهای، تشکیل امیرنشین عثمانی و فتوحات مقدماتی تا فتح استانبول به دست سلطان محمد فاتح مورد بررسی قرار داده است.

شخصیت و صلاحیت علمی این نویسنده محقق توأم با بهره گیری او از منابع تاریخی معتبر متعدد ترک و غیر ترک، اثر او را در مقام اثری قابل

اعتماد تثبیت می‌کند.

این محقق بزرگ در شرح همه وقایع و حوادث تاریخی بطور اعم و در بیان وقایع مهم بطور اخص نظرات خود را متکی به مستندات گونه‌گون ابراز می‌دارد. بطوری که تنها در این مجلد بیش از یک هزار و چهارصد زیر نویس متکی به سند آورده است.

اوردینر پروفسور اوزون چارشلی در سال ۱۸۸۸ میلادی در محله ایوب استانبول زاده شد. تحصیلات نخستین را در مکتب محله «نشانجی» استانبول به پایان رسانید و سپس به «مدرسه نظام»^۱ رفت و دو سال بعد به مدرسه نظام مرکزی «بایزید»^۲ منتقل شد و در سال ۱۹۰۴ م مدرسه را به پایان رسانید و در همان سال برای ادامه تحصیل در دوره اول متوسطه دبیرستان «مرجان»^۳ استانبول قبول شد.

بطوری که در «شرح حال» خویش آورده است یکی از مدرسین دبیرستان سرهنگی بود به نام «علی توفیق» که دواثر خود یعنی «تاریخ اسلام» و «جغرافیای ممالک عثمانی» را برای دانش آموزان تدریس می‌کرد. و از همان زمان بود که اوزون چارشلی به تحقیقات تاریخی علاقمند شد. وی پس از پایان تحصیلات متوسطه وارد «دارالطنون» استانبول شد و در رشته تاریخ و فلسفه نزد استادان کارآموده تلمذ کرد.

خود می‌نویسد: «سخت به کار تدریس اشتیاق داشتم و بزرگترین آرزویم تدریس در دانشگاه بود...»

پس از پایان دوره دانشگاه به سال ۱۹۱۲، در یکی از مدارس متوسطه کوتاهیه به تدریس تاریخ پرداخت و مدتی به استانبول آمد و به تدریس در همان رشته سرگرم شد و آنگاه به قسطنطنیه رفت و در آنجا ضمن تدریس در روزنامه «آچیق سوز»^۴ با امضای «اوزون چارشلی معلم» مقالات تحقیقی نوشت و نیز با نام مستعار «هزاردینار» با نوشتن مطالب طنز با روزنامه مزبور همکاری داشت. گاهی نوشتن سرمقاله را هم برعهده می‌گرفت.

در سال ۱۹۲۲ به مدیریت دبیرستان در کوتاهیه و سپس در قسطنطنیه

۱- عسگری رشدی‌سی

۲- بایزید مرکز رشدی‌سی

۳- مرجان ایدادیسی

۴- حرف زکی

منصوب شد و در سال ۱۹۲۴ رئیس فرهنگ «قراسی» شد. اوزون چارشلی ضمن دارا بود مشاغل دولتی هرگز توصیه استاد تاریخ و فلسفه را که هنگام پایان دوره تحصیلات دانشگاهی خطاب به او و سایر فارغ التحصیلان گفته بود: «تصور نکنید که با پایان بردن تحصیلات دانشگاهی عالم و دانشمند شده‌اید. این تازه آغاز راهست و فراگیری شما از این پس آغاز می‌شود.» از یاد نبرد و همواره در پی فراگیری و تحقیق و تتبع بود. آثار تحقیقی «سالنامه قراسی»، «تاریخچه قراسی»، «مشاهیر قراسی» حاصل فعالیت‌های فرهنگی او طی اقامت در «بالیکسری» قراسی است. مدتی نیز در سمت «بازرس کل فرهنگ» به کار پرداخت و در سال ۱۹۲۷ به سبب خدماتش، مردم بالیکسری او را به نمایندگی مجلس برگزیدند. در همان حال آرزوی دیرینه‌اش یعنی تدریس در دانشگاه نیز جامه عمل پوشید. و ضمن نمایندگی مردم بالیکسری به تدریس تاریخ در دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول پرداخت.

پروفسور اوزون چارشلی خواه ضمن تدریس در دبیرستانها و دانشگاه و خواه در دوره نمایندگی مجلس و شغل بازرسی کل فرهنگ نیز از خلق آثار تحقیقی دست برنداشت. هنگام خدمت در سمت بازرسی از دیده‌ها و بررسی‌هایش در طول این دوره از خدمت اثر تحقیقی ارزنده‌ای در دو جلد بنام «کتیبه‌ها» ابداع کرد. و نیز طی خدمت در کوتاهیه دو اثر تحقیقی دیگر به اسامی «شهر کوتاهیه» و «شهر لیواس» تألیف کرد.

با تشکیل «موسسه تاریخ ترک» اوزون چارشلی به عضویت آن موسسه درآمد و در این ایام بود که به انتشار مقالات تحقیقی مداوم در نشریه موسسه مزبور پرداخت و تا لحظه مرگ نیز دمی از کار تحقیق بازماند. وقتی گفته میشود «تا لحظه مرگ» واقعیتی است زیرا به نقل از گفته محقق گرانقدر دکتر محمدرضا نصیری که تا دقایقی پیش از مرگ اوزون چارشلی در کتابخانه موزه «توپقاپی» استانبول با او بود، محقق خستگی ناپذیر در حال تحقیق درباره یک سند تاریخی بود و گفتگویی نیز با دکتر نصیری درباره قرائت یک سند تاریخی فارسی داشت، که برای صرف نهار از محل کار خود خارج می‌شود و جلو در موزه توپقاپی بسرزمین می‌افتد. به بیمارستانش می‌برند و در آنجا شعله پرفروغ حیاتش خاموش می‌شود. مرگ این محقق و دانشمند ارزنده در پاییز سال ۱۹۷۵ اتفاق افتاد.

«تاریخ عثمانی» (از انتشارات «موسسه تاریخ ترک»)، تاریخ

امپراطوری عثمانی است از بدو تاسیس حکومت تا اواخر قرن هیجدهم میلادی (۱۷۸۹/۱۲۰۳ ه.ق). بدیهی است چنین تاریخ عظیمی نیاز به پیش‌درآمد تحقیقی داشت. که مرحوم اوزون چارشلی قبل از پرداخت به اصل موضوع مبادرت به نوشتن کتاب مستقلی در یک جلد تحت عنوان «مدخل برای تاریخ عثمانی» کرد که از سوی «مؤسسه تاریخ ترک» چاپ و منتشر شد. آثار دیگر او عبارتند از:

تشکیلات کانون قالی‌توپی، تشکیلات دربار عثمانی، تشکیلات مرکزی و بحرّیه دولت عثمانی و امرای مکه مکرمه که توسط مؤسسه تاریخ ترک چاپ و منتشر شده است.

همچنین مقالات محققانه متعددی نیز در انسیکلوپدی اسلامی دارد. آن مرحوم شرکت فعال و ارزنده در تنظیم آن دائرةالمعارف داشته است. روانش شاد و یادش گرامی باد.

در پایان تذکر دونکته بی‌مورد نیست: نخست اینکه گهگاه نویسندگان برخی واژه‌های عامیانه در متن بکار برده است که شاید در وهله اول مغایر با سبک یک اثر تحقیقی بنظر آید ولی این خود از ویژه‌گی سبک نویسنده است. دیگر اینکه مرحوم اوزون چارشلی متأسفانه در ثبت اعلام از آوانویسی استفاده نکرده‌اند و این امر در برگردان فارسی دشواریهایی را به همراه آورده است. بویژه که در ثبت اعلام ترکی بزبان فارسی رسم‌الخط واحد و تثبیت شده‌ای نداریم، بعنوان نمونه در منابع مختلفی که خواه در این زمینه خواه در زمینه‌های از این قبیل در ایران ترجمه یا تحریر شده است رسم‌الخط اعلام متباین، متعدد و ناهمگون است. در مقام نمونه مانیه در منابع مختلف به اشکال مغنسیا، مانیسا، مغنسیه، یا ازنبق به صور ازنیک، ایزنبق، ایزنیک و امثالهم ثبت شده‌اند. لذا برای ثبت اعلام از «تاریخ عثمانی» اثر احمد راسم که به خط ترکی عثمانی نوشته شده است بهره گرفتیم که بنظر اینجانب میتواند صحیح‌تر و یا حداقل یکدست باشد. در ضمن چون بیشتر اعلام در کل مجلدات تکرار می‌شود، از اینرو اعلام در جلد پایانی آورده شده است. امید است کوشش ناچیز در ترجمه «تاریخ عثمانی» با همه کاستی‌هایش که متوجه مترجم است بتواند خلأ موجود در این زمینه را تا حدودی پر سازد.

رشت اسفندماه ۱۳۶۷

ایرج نوبخت

مقدمه مؤلف

در باره يك دوران صد و پنجاه ساله از تاريخ دولت عثمانی، یعنی از بدو تأسیس این دولت تا اواسط قرن پانزدهم، منابع بسیار ناقصی در دست است. بنا بر این اگر برای تدوین این دوره از تاريخ عثمانی بخواهیم منحصرأ از تواریخ عثمانی که اواخر قرن پانزدهم نگاشته شده است بهره بگیریم بی شك مرتکب اشتباه و خطا شده ایم و اشتباه تر اینکه بخواهیم منحصرأ با استفاده از منابع بیگانه دست به این مهم بزنیم.

پس برای تدوین تاریخی که اشتباه و لغزش کمتر داشته باشد ناگزیر باید از منابع پیزانس و «لاتین» (بویره منابع و نیزی) از يك سو و وقایع نامه های زمان عثمانی با همه نواقصی که دارند (بویره منابع عربی) از سوی دیگر و نیز از اسناد و مدارکی که جدیداً در نتیجه بررسیها و تحقیقات عرضه شده است، بهره گرفت که اثر حاضر هم با استفاده از این شیوه نگاشته شده است.

با آنکه جلد اول* این دوره چنانکه باید و شاید کامل و بی نقص نیست ولی می توانم اطمینان بدهم که صحیح ترین و کامل ترین تاریخی است که تا کنون در این باره نوشته شده است. ضمناً در این اثر کوشیده ایم که با عرضه مختصری از نحوه روابط فیما بین با همسایگان خود، دست به اقدامی بزنیم که در هیچ يك از منابع تاریخی مربوط به عثمانیها سابقه نداشته است. همچنین در

❦ سلجوقیان آناتولی: «تأسیس دولت عثمانی تا فتح استانبول».

بخش آخر، قسمتی را هم به مناسبات دولت عثمانی با دولتهای معاصر خود اختصاص داده ایم.

هنگامی که قصد نوشتن جلد اول تاریخ عثمانی را داشتیم، ضمن مراجعاتم به منابع متعدد و مختلف بویژه منابعی که در قرن اخیر نوشته شده است، همراهم جز مواردی اندک و استثنایی غرض آلود و آمیخته با تعصب یافتیم. این آثار بیشتر متناسب با افکار و اندیشه‌های خشن و متمصبانه قرن یازدهم و دوازدهم (زمان جنگهای صلیبی) بود تا شایسته قرن بیستم که قرن علم و دانش است. نویسندگان این آثار با وجود آگاهی از رفتار عادلانه دولت عثمانی با مردم تحت تسلط خود و با اطلاع از اینکه دولت عثمانی هرگز با وضع خراجهای سنگین مردم آن مناطق رادرتنگنا و فشار قرار نمی‌داد، معهذاً چون نمی‌توانستند تسلط گروهی اندک از مسلمانان را بر شبه‌جزایر مسیحی نشین با لکانها تحمل کنند لذا در عین شرح درگیریهای حکام محلی پرسر قدرت با یکدیگر و رفتار ظالمانه و غیر انسانی حکام مسیحی با اتباع خود، سعی کرده‌اند همه این مسائل را ناشی از تسلط ترکهای مسلمان جلوه دهند. این مورخان با آنکه دریافته بودند رفتار ترکهای عثمانی با افراد غیر مسلمان مناطق تحت تسلط خود تاچه حد عادلانه بوده و چگونه آنان را در آداب و رسوم و دین و مذهب خود آزاد و مختار گذاشته بودند ولی متأسفانه در تدوین آثار خود احساساتشان بر منطق و حقیقت غلبه کرده، کینه و خشم خود را متوجه ترکها کرده‌اند.

سپاس خدای را که این نظرات فراگیر نبوده است و بین این همه منابع غرض آلود، آثاری نیز یافت می‌شوند که به دور از تعصبات، با بیطرفی وقایع زمان عثمانیها را بررسی کرده و رفتار و کردار عادلانه آنها را منعکس ساخته‌اند.

من چه در تنظیم این جلد و چه در تنظیم جلد های دیگر کلیه منابع مورد استفاده را با بیطرفی و به دور از تعصب بررسی و منعکس کرده‌ام و تصور می‌کنم که چه در شرح وقایع و چه در نتیجه گیریهای خود این توفیق را یافته‌ام که حقیقت را چنانکه هست عرضه بدارم.

اسماعیل حقی اوزون چارشی لی

فصل ۱

نگرشی به آناتولی در قرن سیزدهم میلادی

نظری اجمالی به اوضاع آناتولی

از سال ۱۰۷۱ تا ۱۲۴۲ میلادی

پس از جنگ ملازگرد که در سال ۱۰۷۱ م اتفاق افتاد نتیجه حملات پی در پی اغوزها که تا آن تاریخ به آناتولی صورت گرفت، به شکل استقرار آنان در این سرزمین خودنمایی کرد. دانشمندیان، بنی منگوچک و بنی سلدوق (سلدوقیان) در حوالی پونت (پونتوس) و قاپادوکیه، و منصور پسر سلجوق قتلش در حوالی لیکاؤنیه و فریقیه شروع به استقرار کردند.

سلیمان پسر قتلش در سال ۱۰۷۴ م با پذیرفتن حاکمیت مقتدر سلجوقیان روم، حکمران آناتولی میانه شد و قونیه را مرکز حکومت خود قرارداد و با توسل به سیاستی عاقلانه، از بد رفتاری با ساکنان مناطقی که به دست آورده بود، خودداری کرد و ضمن احترام به معتقدات آنان، تنها به گرفتن مالیات اکتفا کرد که این شیوه به زیان بیزانس تمام شد؛ زیرا او با توسل به این شیوه در اندک زمانی توانست سرعت مناطق بسیاری را به تصرف خود در آورد.

سلیمان از اختلافاتی که به خاطر سلطنت در امپراتوری بیزانس بوجود آمده بود، بهره گرفت و ضمن کمک به مدعیانی که می توانستند در انجام نقشه هایش سودمند افتند،

از حوادث به نفع خویش بهره جست و ضمن گسترش مرزهای سرزمین خود، به سوی شمال پیش رفت و پس از تصرف از نیک، مرکز حکومت را به آنجا منتقل کرد و در حالی که دامنه فتوحاتش تا مرمره و اژه کشیده شده بود، در صدد فتح استانبول برآمد (۱۰۸۰م). الکسی کمینوس امپراتور بیزانس که از این وضع به هراس افتاده بود به موجب پیمانی که با سلیمان بست، پذیرفت که همه ساله خراجی به او پرداخت کند؛ سلیمان نیز تقبل کرد که در هر مورد او را یاری دهد.

پس از وفات سلیمان که به سال ۴۷۷هـ/ق/ ۱۰۸۴م رخ داد، فرماندهان زیر دستش بی سرپرست ماندند. معروف ترین این فرماندهان، امیر چافا بود. این شخص در سال ۱۰۹۵م با تصرف جزایر فوچه، اورله، میدیللی، ساقیز و سیسام بر این نواحی تسلط یافت و در همین ایام، قلچ ارسلان اول پسر سلیمان از طرف برکیارق حکمران سلجوقی به فرمانداری آناطولی منصوب شد (۱۰۹۴م). قلچ ارسلان بیدرنگ بر اوضاع مسلط شد و به تهدید بیزانس پرداخت. توسل پی در پی آلکسی کمینوس به پاپ سرانجام در سال ۱۰۹۵م به یک جنگ صلیبی انجامید. صلیبیها از آناطولی گذشته، تا سوریه و قدس پیش رفتند و در سال ۱۰۹۹م سلطان نشین قدس را تأسیس کردند. این جنگها تا زمان مسعود پسر قلچ ارسلان و نوه اش قلچ ارسلان دوم ادامه داشت. امپراتور بیزانس با بهره گیری از این شرایط موفق به بازپس گرفتن از نیک و حوالی مرمره و اژه شد.

در این ایام، بین سلجوقیان آناطولی و دانشمندیان از حکام آناطولی میانه اختلاف شدیدی بروز کرد و سرانجام، مسعود اول با سروسامان بخشیدن به اوضاع داخلی، وضع پایداری به وجود آورد و با مانوئل امپراتور بیزانس سخت درگیر شد و آرامنه کیلیکیا را که به صلیبیها یاری می کردند سرکوب کرد و بسیاری از اراضی آنان را به تصرف درآورد و توروس، بارون ارمنی را ناگزیر از پرداخت خراج سالیانه کرد (۱۱۵۱م).

هنگامی که مسعود در سال ۵۵۱هـ/ق/ ۱۱۵۶م در گذشت، کشورش به سه بخش تقسیم شده بود. به این ترتیب که قونیه و آق سرا و نینقه در دست پسرش قلچ ارسلان دوم، آنکارا و حوالی چانقری در دست پسر دیگرش شهنشاه، و سیواس و اماسیه و نیکسار و حوالی آن در اختیار دامادش نظام الدین یاغی باسان که از او تبعیت می کرد، قرار داشت. پس از مسعود، قلچ ارسلان دوم اداره امور را در دست گرفت؛ ولی چون

تاریخ عثمانی □ ۵

هم برادرش وهم یاغی باسان تمایل به خودمختاری داشتند ، در نتیجه بینشان جنگ در گرفت. از سوی دیگر جنگ با امپراتوری بیزانس نیز ادامه یافت. آشتیهای ناپایداری صورت گرفت و قلچ ارسلان پس از درگذشت یاغی باسان که در سال ۱۱۶۴م اتفاق افتاد ، سرزمینهای او را به اراضی خود ملحق کرد و بر برادرش نیز پیروز شد و بعد در سال ۱۱۷۶م سپاه بیزانس را که به او یاری می کرد، در حوالی چپوریل در جنگ میرویو کفال (میرویو کفالون) شکست سختی داد و امپراتور در حالی که زخمی شده بود به دشواری توانست از معرکه جان سالم به در برد.

بعدها نیز جنگ بین قلچ ارسلان دوم و بیزانس ادامه یافت؛ اما قدرت جنگی بیزانس چون سابق نبود و دچار ضعف شده بود و نیروهای سلجوقی سوزه پولیس و کوتاهیه را به تصرف در آوردند.

قلچ ارسلان دوم قبل از مرگ با تقسیم کشور بین پسرانش دست به اشتباه بزرگی زد. او قونیه را به یکی از پسرانش به نام غیاث الدین کیخسرو داد و او را حکمران اعلام کرد. در نتیجه پسرانش حتی در زمان حیات پدر بایکدیگر به جنگ و جدال پرداختند. قلچ ارسلان که نتایج خونین این اشتباه را به چشم می دید، در سال ۵۸۸هـ ق/ ۱۱۹۲م وفات یافت.

ناگفته نماند در آن اثنا که قلچ ارسلان کشور را بین پسرانش تقسیم کرده بود (۱۱۹۰م)، فردریک بارباروسا امپراتور آلمان با نیروهای خود وارد آناتولی شد؛ از سرزمینهای سلجوقی گذشت و به کیلیکیا رفت.

قلچ ارسلان دوم که از آگاهترین، باارادهترین، سیاستمدارترین و باریک اندیشترین حکمرانان سلجوقیان آناتولی بود ، ضمن مقابله با دشمنان قدرتمندی چون امپراتور بیزانس، امیر دانشمند، نورالدین محمود سلطان حلب و صلاح الدین ایوبی، از طریق اعمال سیاستهای گوناگون توانست خود را در برابر خطرات محافظت کند. او همه دوران حکومت سی و هفت ساله خود را با جنگ و جدال سپری کرد.

شیخ شهاب الدین سهروردی از بزرگان اشراق اثر معروف خود پرتونامه را به برکیارق پسر قلچ ارسلان دوم اهدا کرده بود.

تقسیم سرزمینهای سلجوقی توسط قلچ ارسلان بین پسرانش، گذشته از آنکه باعث قطعه قطعه شدن و از بین رفتن یکپارچگی کشور شد، جنگ و جدال بین برادران

را نیز موجب آمد؛ ولی یکی از پسرانش به نام رکن الدین سلیمان که سلطان توقات بود باغلبه بر برادرانش در سال ۱۱۹۶ م توانست باردیگری یکپارچگی کشور را تأمین کند. او با تصرف ارز روم در سال ۱۲۰۱ م، مرزهای کشور را گسترش داد و سپس این منطقه را که مورد توجه مغیث الدین طغرل شاه، سلطان البستان بود، به او واگذار کرد. حکام دیوریکی و حوالی آن نیز تحت نفوذ رکن الدین درآمدند. رکن الدین سلیمان عالمی ارزشمند و حکمرانی باهوش و بااراده و آزاداندیش بود.

پس از درگذشت رکن الدین سلیمان که به سال ۱۲۰۱ هـ ق / ۱۲۰۴ م رخداد، پسر یازده ساله اش قلچ ارسلان سوم به جای او نشست؛ اما غیاث الدین کیخسرو اول که نتوانسته بود در مقابل برادرش رکن الدین مقاومت کند و به یزانس فرار کرده بود، به دعوت بعضی از حکام سلجوقی به آناتولی آمد و حکمرانی اش اعلام شد. در اواخر دوران سلطنت سلیمان، لاتینها استانبول را اشغال کردند و بدین ترتیب در آناتولی دو امپراتوری روم - یزانس به وجود آمد که مرکز یکی از نیک و مرکز دیگری طرابزون بود.

دولت سلجوقیان آناتولی با هیچ ساحلی در ارتباط نبود و در آن ایام انطالیه در اختیار لاتینها بود. به دنبال رفتار نامطلوب لاتینها با ساکنان محلی رومی این نقاط و نیز به سبب ایجاد مشکلات از سوی آنان برای کالاهای تجاری که از آناتولی به انطالیه ارسال می شد، نیروهای سلجوقی که به آن سو اعزام شده بودند توانستند بایاری رومیان بومی، انطالیه را به تصرف در آورند. بدین ترتیب سلجوقیان موفق به تصاحب یک شهر تجاری در حوالی دریای مرمره شدند (۱۲۰۶ م/ ۱۲۰۳ هـ ق).

نیروهای سلجوقی بعداً با یاری ملک ظاهر پادشاه حلب از خاندان ایوبی، دست به جنگ مشترکی علیه ارمنه کیلیکیا که به صلیبها کمک می کردند، زدند و حاکم ارمنی را سرکوب کردند (۱۲۰۸ م).

غیاث الدین اول ضمن جنگ علیه لاسقاریس امپراتور از نیک، لشکریان روم را در جنگ آنتی یوخ شکست داد، ولی جانب احتیاط را فرو گذاشت و در جستجوی

۱. آنتی یوخ در کنار نهر مندرس بین قصبات دنیزلی و نازیلی و در ۶۳ کیلومتری آلاشهر قرار دارد. ابن بی بی می نویسد که جنگ در دشت آلاشهر رخ داد. بنا به نوشته مورخان دیگر، این جنگ در دنیزلی در محلی به نام هوناز رخ داده بود.

امپراتور شخصاً به سوی او راند و از اسب به زیرش کشید که در این حین لاسقاریس از هول جان به پا خاست و با شمشیر اسب غیاث الدین را پی کرد و او را بر زمین انداخت و سر از تنش جدا نمود. ارتش سلجوقی شکست خورد و لاسقاریس که متحمل تلفات بسیاری شده بود از دنبال کردن لشکریان سلجوقی خودداری کرد و با عقد پیمان صلحی بازگشت (۱۲۰۱م). این آخرین جنگ سلجوقیان با رومیان بود.

غیاث الدین کیخسرو اول مردی بود جسور، مهربان، آگاه به سیاست، ادیب و شاعر. اشعاری به زبان فارسی دارد. راوندی (محمد بن علی بن سلیمان) اثر معروف خود «احیاء المودود» را به او تقدیم کرده بود.

پس از مرگ غیاث الدین، بنا به تصمیم رجال ارتش به جای او پسر بزرگش عزالدین کیکاووس اول والی ملاطیه حکمران شد. اما برادرش علاء الدین کیقباد والی توقات این انتصاب را به رسمیت نشناخت و عزالدین را با همکاری مغیث الدین طغرل شاه و لئون سلطان ارمنی در قیصریه، به محاصره در آورد؛ ولی در اثر توافق پنهانی عزالدین با لئون اول سلطان ارمنی کیلیکیا و نیز به علت انصراف مغیث الدین از یاری به علاء الدین و اعزام نیروی کمکی از سوی ملک شرف از خاندان ایوبی که حکمران حران و اروها بود، علاء الدین دست از محاصره برداشت و به قلعه آنکارا پناهنده شد (۶۰۸هـ/۱۲۱۱م).

به دنبال این وقایع، عزالدین کیکاووس اول که با بیزانس و ارمنه صلح کرده بود، علاء الدین کیقباد را که به قلعه آنکارا پناهنده شده بود، پس از محاصره قلعه که یک سال به طول انجامید - اسیر و در قلعه «منشار» ملاطیه زندانی کرد (۱۲۱۳م).

ترکها که انطالیه را در سواحل بحر ابيض به تصرف در آورده بودند، برای بهره گیری از موقعیت تجاری حوالی کریمه روسیه و قپچاق به بندری در ساحل دریای سیاه نیاز داشتند، ولی این سواحل در دست امپراتوری روم طرابزون بود. از این روی ترکها در سال ۱۲۱۴م سینوپ را از دست این امپراتوری گرفتند و الکسی امپراتور طرابزون ناگزیر از پرداخت خراج سالانه و نیز در صورت لزوم مکلف به تأمین سرباز مورد نیاز ترکها شد. هر چند که عزالدین با استفاده از رقابت بین حکمرانان خاندان ایوبی در سوریه به پیروزیهایی دست یافت، ولی به سبب عملکردهای اشتباه آمیز موفق نشد و اندکی بعد در سن جوانی درگذشت و به جای او برادرش علاء الدین کیقباد

برگزیده شد (۱۶/۶۱۹م). عزالدین دوم نیز چون پدرش شاعر و ادیب بود و اشعاری به زبان فارسی دارد. برهان‌الدین عونوی اثر خود به نام انیس القلوب را به عزالدین کیکاووس تقدیم کرد.

دوران حکومت بیست و دو ساله علاءالدین کیقباد اوج دوران سلجوقیان از نظر سیاست، اقتصاد و عمران و آبادی به‌شمار می‌رود. علائیه در زمان این پادشاه به‌تصرف درآمد و مرکز کشتی‌سازی نیروی دریایی سلجوقیان شد. در این تاریخ، مغولان پس از شکست دادن حکومت خوارزمشاهیان در حال پیشروی به سوی غرب بودند و حتی مهاجرت از ایران به سوی آناتولی را آغاز کرده بودند. سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه که ضمن زد و خورد با مغولان در سال ۱۲۲۶م به حوالی آذربایجان عقب نشسته بود، در صدد برآمد تا جبهه متحدی مرکب از ایوبیان و سلجوقیان علیه مغولان به وجود بیاورد و در اجرای این هدف تعدادی از حکمرانان ایوبی و نیز مسعود حاکم دیاربکر از حکمرانان آرتوق با جلال‌الدین همپیمان شدند و ملک شرف حاکم الجزیره و ماردین با علاءالدین کیقباد متحد شد. علاءالدین کیقباد با استفاده از این اتحاد حصن منصور را از تصرف حکمران دیاربکر بیرون آورد و با آنکه بین علاءالدین کیقباد و ملک شرف پیمان دوستی برقرار شد، ولی چون ملک شرف از پرداخت خراج به علاءالدین خوداری کرد، بینشان اختلاف افتاد. ملک شرف و ملک مسعود با هم متحد شدند و علیه سلجوقیان اقدام به جنگ کردند؛ ولی در این جنگ پیروزی نصیبشان نشد و همیشه کزک و کاخته به دست سلجوقیان افتاد که سرانجام حکمران دیاربکر با علاءالدین صلح کرد و سرزمینهای اشغال شده توسط سلجوقیان را به آنان وا گذاشت. به سبب بد رفتاری ساکنان سداق واقع در جزیره کریمه با تجاری که سرگرم تجارت با آناتولی بودند، علاءالدین کیقباد با کشتیهای مستقر در سینوپ نیرویی به فرماندهی حسام‌الدین چوبان بیک به آن حوالی فرستاد و سداق را متصرف شد و ساکنان آن را وادار به پرداخت خراج کرد (۱۲۲۸م) و باز به سبب بد رفتاری اروپاییان ساکن انطالیه و سلطان نشین ارمنی کیلیکیا با مسلمانان و بازرگانان، به آن حوالی نیرو فرستاد. علی‌رغم کمکهای اروپاییان، ارمنه شکست خوردند و تعدادی از قلعه‌های آنان به تصرف ترکها درآمد و سلطان ارمنی ضمن پذیرفتن پرداخت خراجی معادل دو برابر خراج پیشین، اموالی را که از تجار آنجا ضبط کرده بود، باز پس داد. علاءالدین

با تصرف پاره‌ای قلاع موجود در حوالی انطالیه، دست اروپاییان را از آن سواحل کوتاه کرد.

علاءالدین کیقباد همچنین با تصرف ارزنجان، کماخ، چارقوی و قره حصار شرقی به حکومت علاءالدین داوودشاه از خاندان بنی منگوچک که حکومت مقتدر سلجوقی را به رسمیت شناخته بود، خاتمه داد. در این بین، جلال‌الدین خوارزمشاه و متحدش ملک جهانشاه حکمران ارز روم علیه علاءالدین کیقباد و متفقدش ملک شرف به مقابله برخاستند. به دنبال جنگی که در یاسی چمن واقع در حوالی ارزنجان بین دو طرف رخ داد، جلال‌الدین شکست خورد و عقب‌نشینی کرد و در نتیجه اخلاط که پیش از آن در اختیار ایوبیان بود به تصرف جلال‌الدین در آمده بود، باز پس گرفته شد و به ملک شرف واگذار شد. ملک جهانشاه که پس از شکست یاسی چمن موفق به فرار نشده بود، اسیر شد و همه سرزمینهای کشورش را تسلیم علاءالدین کیقباد کرد و آقسرائی و حوالی آن به اقامتگاهش اختصاص داده شد، و به این ترتیب مرزهای سلجوقی همچون زمان رکن‌الدین سلیمان به گرجستان پیوست.

دامنه استیلای مغول مدام به سوی غرب کشیده می‌شد. جلال‌الدین خوارزمشاه به منظور مقابله با آنها از حکمرانان سلجوقی و ایوبی و خلفای عباسی مستقر در بغداد یاری خواست؛ ولی اینان از حرص و آز و بلندپروازی جلال‌الدین ترسیدند و به درخواستهای او توجهی نکردند. با مرگ جلال‌الدین خوارزمشاه به سال ۱۲۳۱م دیگر هیچ مانعی در برابر پیشرفت و تهاجم مغولان باقی نماند. جمعی از حکام خوارزم ضمن توسل به علاءالدین کیقباد در نوار مرزی آناتولی شرقی مستقر شدند. در سال ۱۲۳۱م نیروهایی از مهاجمان مغولی به فرماندهی چرماغون نویان ارزنجان را به تصرف در آوردند و تا سیواس پیش رفتند و پس از ویران ساختن نقاطی که به تصرف در آورده بودند، باز گشتند. از آنجا که حمله مغولان به آناتولی به تحریک روسودان ملکه گرجی صورت گرفته بود، علاءالدین کیقباد به آن سو لشکر کشید و ملکه را وادار به صلح کرد و تامل دختر ملکه به عقد غیاث‌الدین کیخسرو پسر بزرگ علاءالدین کیقباد

● به نظر می‌رسد که نویسنده خواسته است به توجیهی برای بی‌اعتنایی ترکها و متحدینشان در مقابل درخواست کمک جلال‌الدین خوارزمشاه متوسل شود. م.

در آمد.^۲ علاءالدین کیقباد هر اسناک از خطر و حشتناک مغولان برای پیشگیری از تلاشی کشورش در صدد توافق با آنان بر آمد و به همین قصد هیأتی به سوی آنان فرستاد. امرای مغول پیغام دادند که باید علاءالدین کیقباد تا قره قوروم بیاید که در این صورت با وی چون يك «آختاجی» (تابع) رفتار خواهد شد. این پیشنهاد سبب حیرت و آشفتگی خاطر علاءالدین شد، معهذا صلاح در آن دید که با احتیاط رفتار کند و چاره‌ای بیندیشد.

علاءالدین بر آن شد تا از قلعهٔ اخلاط برای مقابله با مغولان استفاده کند؛ لذا اخلاط و حوالی آن را که در دست ملك شرف بود به تصرف در آورد و این امر سبب بروز اختلاف بین آندو شد. به همین سبب ملك کامل حکمران مصر و رئیس خاندان ایوبی به همراه قوای آرتوق‌لی که با مصر و سوریه و الجزیره متحد شده بود، تا گوک‌سو از شعبات رود سیحون پیش آمد تا از این طریق وارد آناتولی شود؛ ولی ناموفق ماند و بخشی از نیروهای اعزامی او در خارپوت شکست خورد و ملك مظفر حکمران حما و عزالدین احمد حکمران خارپوت به اسارت درآمدند (۱۲۳۳م). ملك کامل با آنکه سال بعد نیز به جنگ با علاءالدین کیقباد آمد، اما کاری از پیش نبرد؛ ولی در سومین جنگ تنها موفق شد حران، رها و رقه را که به تصرف علاءالدین درآمده بود، بازپس بگیرد.

مستنصر بالله خلیفهٔ عباسی که با وجود خطر مغول صلاح نمی‌دید اختلاف بین دو دولت اسلامی به درازا بکشد، پادرمیانی کرد و آنان را به متار که و عقد پیمان صلح و ادار ساخت (محرم ۶۳۴هـ/ ایلول ۱۲۳۶م).

اندکی پیش از مرگ علاءالدین کیقباد از سوی او گتای قاآن مغول، سفیری به نام شمس‌الدین عمر قزوینی به دربار او اعزام شد. این فرستاده ضمن تسلیم نامهٔ قاآن، به علاءالدین پیشنهاد کرد که حاکمیت مقتدر مغول را به رسمیت بشناسد و کیقباد این پیشنهاد را پذیرفت.

کیقباد پیش از عقد پیمان صلح با ایوبیان، در مراسم ضیافتی که به مناسبت ایام

۲. غیاث‌الدین از این ازدواج صاحب پسری به نام علاءالدین کیقباد و دختری به نام گرجی‌خاتون شد که با معین‌الدین سلیمان یکی از امرای سلجوقی ازدواج کرد. ماه ایلول مطابق با ده شهریور تا ۸ مهرماه است. -م.

عید در صحرای مشهدیه واقع در نزدیکی قیصریه برپا شده بود، از خوردن گوشت پرنده شکاری، مسموم شد و درگذشت (۶۳۴هـ ق / حزیران ۱۲۳۷م).

علاءالدین کیقباد از هر حیث از بزرگترین حکمرانان سلجوقیان آناتولی بود که با از میان برداشتن حکومت‌های موجود در آناتولی، یکپارچگی حکومت ترکها را تأمین کرد. او ناصرالدین آرتوق ارسلان را که در ماردین حکومت می کرد تحت نفوذ خود در آورد و قوانینی وضع کرد. با آبادانی علائیه نیروی دریایی مقتدری در آنجا به وجود آورد. وی با حمایت از دانشمندان، آنان را پاس می داشت. آثار بسیاری به نام او نوشته شده است و بزرگانی چون عارف و صوفی معروف شیخ صدرالدین قونوی، مولانا جلال الدین رومی، شیخ نجم الدین ابوبکر رازی معروف به نجم الدین دایه که اثر معروف خود مرصادالعباد را به او تقدیم کرد، در زمان وی می زیستند. با حمایت وی از تجارت و تجار و به خاطر وضع درخشان اقتصادی حاکم بر آناتولی، مردم سرزمینهای تحت اداره سلجوقیان در رفاه و سعادت بسر می بردند؛ اما با کشتن بعضی از امرای باارزش سلجوقی سبب شد که بعدها کشور دچار فلاکت عظیمی شود.

چگونگی اوضاع پس از سال ۱۲۳۷م

پس از مرگ علاءالدین کیقباد پسرش غیاث الدین کیخسرو دوم به جای پدر به حکمرانی رسید. آن روش زشت و ناپسند یعنی کشتن امرا و بزرگان که از زمان عمویش آغاز شد و در دوران حکمرانی پدرش هم متداول بود، در طی دوره حکومت وی نیز ادامه یافت و او تحت تأثیر یاوره سرایه‌های غلامان و خواجه‌سرایان، سرداران و امرای تجربه دیده‌ای چون سیف الدین آی بیگ، زین الدین باشارا، بهرامشاه، بهاء الدین قتلوجه و دیگران را به قتل رسانید.

همان طوری که پیشتر گفتیم نیروهای خوارزمی پس از مرگ جلال الدین خوارزمشاه در آناتولی شرقی جای گرفتند که این نیروها تحت سرپرستی حسام الدین - قیرخان خوارزمی اداره می شدند. علاءالدین کیقباد پیش از مرگ وصیت کرده بود

* مطابق ۱ خرداد تا ۹ تیرماه. -م.

که به جای او پسر بزرگش عزالدین قلیچ ارسلان به حکمرانی منصوب شود. پس از وفات علاءالدین، قیرخان و یکی از امرای معروف به نام جمال الدین کامیار بنا به وصیت حکمران متوفی خواستار حکمرانی عزالدین شدند؛ ولی از آنجا که اکثریت با حکمرانی غیاث الدین موافق بودند، لذا آنان نیز خواه ناخواه از رأی اکثریت پیروی کردند. به همین سبب غیاث الدین پس از رسیدن به حکمرانی، قیرخان را زندانی کرد و عشایر خوارزم که از این بابت سخت متأثر شده بودند، خاک سلجوقیان را ترک گفتند و به سوی اوفای و حران رفتند و به خدمت ایوبیان درآمدند و بدین سان مرزهای شرقی را باز بی دفاع رها کردند. عامل زندانی شدن قیرخان، یکی از امرای مورد اعتماد غیاث الدین به نام سعدالدین کوپک* بود.

غیاث الدین پس از این اشتباه نخستین، با کشتن امرای باارزش خود دومین اشتباه را نیز مرتکب شد و بدین ترتیب شمس الدین اتابک و تاج الدین پروانه به قتل رسیدند و همین که نخستین پسرش به دنیا آمد، دستور داد تا برادرانش فخرالدین قلیچ ارسلان و رکن الدین سلیمان را که حاصل ازدواج پدرش با ملکه عادلہ دختر ملک عادل حکمران ایوبی بود، به همراه نامادریش ملکه عادلہ خفه کردند.

غیاث الدین، پس از این فاجعه باز به تحریک سعدالدین کوپک، سردار معروف جمال الدین کامیار را که در فتوحات علاءالدین کیقباد نخستین نقش را داشت ابتدا زندانی کرد و سپس فرمان به قتلش داد. حسام الدین قایماز فرمانده آناتولی شرقی نیز به همین سرنوشت گرفتار آمد.

در نتیجه اعمال وحشتناک غیاث الدین کیخسرو که به تشویق سعدالدین کوپک صورت گرفت دولت سلجوقی از فرماندهان لایق محروم ماند؛ اما حکمران سلجوقی در سیاست خارجی موفق بود که آن هم از وجود اختلاف بین افراد خاندان ایوبی ناشی می شد. هر چند که حکمران سلجوقی با بهره گیری از این نفاق توانست امتیازاتی به دست بیاورد، ولی از آنجا که دیگر خطر مغول قابل پیشگیری نبود، سرزمینهایی را که قبلاً از ایوبیان گرفته شده بود، از دست داد. عصیان باطنیها (عصیان بابا اسحاق) که در سال ۱۲۴۱ م شکل سخت هراس انگیزی پیدا کرد و ابتدا به سوی مرعش،

* کوپک در ترکی به معنی سگ است. -م.

کفر سود و آنگاه تا توقات و اما سیه گسترش یافت ، سرانجام با مشکلات بسیاری سرکوب شد.

شکست سال ۱۲۴۳ م کوسه طاغ

قریب به ۸-۹ سال می شد که خطر مغول به صورت جدی مطرح بود؛ ولی متأسفانه برای مقابله با این خطر نه تنها تدابیری در آناتولی، سوریه و عراق اتخاذ نشد، بلکه برعکس سلجوقیان، ایوبیان، بنی ارتوق و جلال الدین خوارزمشاه با صرف هزینه های بسیار به جنگ و جدال با یکدیگر برخاستند. حتی با آنکه می دیدند دشمن تالب مرزها رسیده و شهرهای بسیاری را چنان ویران ساخته که آجر بر روی آجر باقی نمانده و هزاران نفر را قتل عام کرده است، باز به آن وقعی ننهادند و تدابیر دفاعی اتخاذ نکردند. در این بین برای نخستین بار سرزمینهای سلجوقی از ارز روم تا سیواس آماج حملات مدحشی قرار گرفت.

طی سال ۱۲۴۲ م يك نیروی سی هزار نفری از مغولان به فرماندهی بایجو نویان ارز روم را به محاصره در آورد . علی رغم دفاع سنان الدین یاقوت مدافع قلعه ، در اثر خیانت سرنگهبان شب ، نیروهای مغول وارد دژ شدند . همه مردان و کودکان شیرخواره را قتل عام کردند و زنان را به اسیری گرفتند و شهر را به خرابه ای مبدل ساختند. غیاث الدین کیخسرو که از این فاجعه آگاه شده بود امر را جمع کرد و به تبادل نظر پرداخت. تصمیم گرفته شد که بیدرنگ نیرو گرد آورند و حرکت کنند؛ ضمناً از دولتهای مجاور نیز نیروهای کمکی طلب کنند. غیاث الدین با پنجاه هزار نیروی سواره به سیواس آمد. با آنکه فرماندهان کار آزموده توصیه کردند در سیواس به انتظار رسیدن قوای کمکی بمانند، ولی پاره ای از فرماندهان بی تجربه که شنیده بودند قوای بایجو چهل هزار تن است (در واقع شصت هزار نفر بود)، او را مجاب کردند که بدون قوای کمکی نیز می تواند به پیروزی دست یابد؛ بدین جهت از سیواس به حرکت درآمدند و روی به سوی مغولان نهادند . طی جنگی که در یازدهم محرم سال ۶۴۱ هـ ق / تموز *

۱۲۴۳ م در حوالی کوسه‌طاغ واقع در شمال قصبه «زارا»ی سیواس رخ داد، نخست مغولان شکست خوردند؛ ولی بعداً نیروهای خود را گردآوری کرده، بر سپاه سلجوقی غالب آمدند. نیروی سلجوقیان متلاشی شد؛ خزانة و همهٔ وسایل موجود در قرارگاه به دست مغولان افتاد و غیاث‌الدین کیخسرو که با مشکلات بسیار موفق به فرار شده بود، نخست به توقات و سپس به قونیه رفت.

نیروهای مغول که با این پیروزی دیگر مانعی بر سر راه نمی‌دیدند، تانزدیک سیواس آمدند. با تسلیم شهر توسط نجم‌الدین قیرشهرلی قاضی سیواس، این شهر از قتل عام رهایی یافت؛ ولی مدت سه روز دستخوش تاراج شد. پس از فتح سیواس، قیصریه نیز پس از پانزده روز محاصره سقوط کرد و چون ارز روم همهٔ مردان شهر قتل‌عام شدند و زنان به اسارت درآمدند و این شهر آباد به ویرانه‌ای بدل شد. غیاث‌الدین کیخسرو با آگاهی از این امر به‌دژی که در حوالی درهٔ مندرس* و نزدیک مرزامپراتوری از نیک روم قرار داشت، گریخت.

بایجو پس از این پیروزیها با اموال بسیاری که به غنیمت گرفته بود به قرارگاه سپاه غرب مغول واقع در دشت‌مغان آذربایجان برگشت.

چگونگی اوضاع پس از توافق با مغولها

با شکست کوسه‌طاغ، مذهب‌الدین علی وزیر سلجوقی گریخت و به اماسیه آمد و به محض آگاهی از فاجعهٔ قیصریه به وحشت افتاد و ضمن ملاقات با حاکم اماسیه قرار بر این شد که به اتفاق نزد بایجو رفته، به سردار مغول پیشنهاد صلح بدهند. به همین منظور عازم دشت‌مغان شدند و با بایجو ملاقات کرده، به توافق رسیدند. به موجب این موافقتنامه دولت سلجوقی ناگزیر از پرداخت خراج سالانه و چهارپا به مغولان شد.

با از دست رفتن قدرت و استقلال دولت سلجوقی، هتوم سلطان ارمنی کیلیکیا از پرداخت خراج سالیانه به سلجوقیان خودداری کرد و نیز فرصت را غنیمت شمرد

* رودی در غرب ترکیه. - م.

و بعضی از دژهای مربوط به سلجوقیان را به تصرف در آورد و ساکنان آن را قتل عام کرد. گذشته از آن ماه‌پری خاتون مادر غیاث‌الدین و نیز همسر و دختر او را که پس از فاجعهٔ قیصریه به او پناهنده شده بودند، تسلیم سردار مغول کرد و بدین ترتیب با مغولان همداستان شد.

به دنبال صلح با مغولان و پس از آنکه فراریان به سوریه و مرزهای جنوبی به سرزمینهای خویش باز گشتند و اندکی آرامش و آسایش برقرار شد، قوای سلجوقی به فرماندهی صاحب شمس‌الدین اصفهانی به منظور انتقام از ارامنه به آن سوا اعزام شد. این نیروها ضمن سرکوبی ارامنه، تار و سوس را به محاصره در آوردند؛ ولی به سبب مداخلهٔ مغولان قادر به پیشروی نشدند و تنها نقاطی را که ارامنه تصرف کرده بودند، باز پس گرفتند. در این بین، عزالدین کیخسرو دوم حکمران سلجوقی وفات یافت (۶۴۴هـ/ق/۱۲۴۶م).

غیاث‌الدین کیخسرو دوم مردی عیاش و خوشگذران بود. او پس از فاجعهٔ مغولان، ادارهٔ امور را به افراد کار آزموده‌ای چون وزیر مذهب‌الدین علی، شمس‌الدین اصفهانی و جلال‌الدین قراطای سپرد.

در زمان غیاث‌الدین کیخسرو، بودوین دوم امپراتور استانبول که از سوی ژان دوکاس امپراتور ازنیک در تنگنا قرار گرفته بود، از وی طلب یاری کرد. پس از حادثهٔ کوسه‌طاغ، غیاث‌الدین که خود در گیر و گرفتار بود با این درخواست موافقت کرد؛ ولی این موافقت هرگز به مرحلهٔ عمل در نیامد و حتی غیاث‌الدین اتحاد با امپراتور ازنیک را موافق طبع و سیاست خود می‌دید. از این روی حکمرانان سلجوقی و ازنیک در شهر تری پولیس واقع در جوار بولدان و دنیزلی با یکدیگر ملاقات کردند و به توافق رسیدند، ولی تعداد قوای امپراتور ازنیک برای یک اقدام مشترک کافی نبود. به احتمال قوی ملاقات این دو حکمران زمانی صورت گرفت که غیاث‌الدین به حوالی رود مندرس عقب‌نشینی کرده بود.

تسلط و حاکمیت مغول بر سرزمینهای سلجوقیان آناتولی

جنگ به خاطر سلطنت

پس از وفات غیاث‌الدین کیخسرو دوم از میان سه پسرش عزالدین کیکاووس، رکن‌الدین قلچ ارسلان و علاءالدین کیقباد، پسر ارشد یعنی عزالدین کیکاووس دوم از سوی امرا و بزرگان دولت به حکمرانی برگزیده شد؛ حال آنکه غیاث‌الدین کیخسرو پیش از مرگ، پسر کوچکش علاءالدین کیقباد را که مادرش دختر ملکه گرجستان بود، به ولیعهدی انتخاب کرده و وصیت نموده بود که پس از مرگ به جای او به حکمرانی منصوب شود، اما بزرگان دولت، پسر بزرگ او را که مناسب تشخیص داده بودند، به حکمرانی برگزیدند.

به موجب قانون و رسوم معمول، رئیس جدید دولت سلجوقی که حاکمیت مغول را به رسمیت شناخته بود، می‌باید برای عرض تعظیم و مراتب تابعیت به حضور متبوع خود قآن برسد؛ مضافاً اینکه از سوی قآن مغول فرستاده‌ای نیز به منظور دعوت از او اعزام شده بود. عزالدین کیکاووس دوم با طرح این مسأله که سرزمینش از سوی امپراتوری روم و آرامنه مورد تهدید است، برادرش رکن‌الدین قلچ ارسلان را به دربار قآن مغول فرستاد.

امپراتور مغول که از نیامدن عزالدین رنجیده خاطر شده بود، سلطنت دولت سلجوقی را به رکن‌الدین قلچ ارسلان تفویض کرد و او را به همراه عده‌ای سرباز به آناتولی فرستاد. با آغاز این ماجرا امرای عزالدین کیکاووس و رکن‌الدین برای جلوگیری از خونریزی تصمیم بر این گرفتند که سه فرزند غیاث‌الدین کیخسرو و مشترکاً اداره امور کشور را به دست گیرند؛ ولی رکن‌الدین قلچ ارسلان آنرا نپذیرفت و از این روی قوای عزالدین و رکن‌الدین در نزدیکی قونیه و آفسرای با یکدیگر به زدوخورد پرداختند که در نتیجه، قوای قلچ ارسلان شکست خورد و خود او نیز به اسارت درآمد. پس از آن حادثه باز رأی بر این قرار گرفت که سه برادر در حکمرانی سهیم و شریک باشند (۱۲۴۹م).

حکمرانی سه برادر تا سال ۱۲۵۷م ادامه داشت، در حالی که به حسب ظاهر علاءالدین کیقباد برادر کوچکتر حکمرانی می‌کرد. مغولان خواسته بودند که عزالدین

تا قره‌قوروم برود؛ اما عزالدین جرأت این کار را در خود نمی‌دید و این مسأله راه را برای مداخله مغولان می‌گشود. عزالدین در سال ۱۲۴۲ م تصمیم به عزیمت گرفت و از ترس آنکه مبادا رکن‌الدین حکومت را قبضه کند، از تصمیم خود بر گشت و برادر کوچکش کیقباد را به جای خود فرستاد.

رکن‌الدین که از سوی برادرش عزالدین تحت نظر بود، در صدد برآمد تا از این وضع رهایی یابد؛ لذا با استفاده از فرصتی که دست داد، به قیصریه گریخت و در آنجا اعلام حکمرانی کرد. در جنگی که بین دو برادر در گرفت، باز رکن‌الدین شکست خورد و اسیر شد و در دژ «بورلو» زندانی گردید. علاء‌الدین کیقباد که از سوی عزالدین به دربار مغول اعزام شده بود، در راه نزدیک ارزنجان وفات یافت و عزالدین کیکاوس به تنهایی صاحب تاج و تخت شد (۱۲۵۷ م). در این بین، بایجو نویان به دلیل آنکه دولت سلجوقی خراج و هدایای مقرر سالانه را بموقع پرداخت نکرده بود، وارد آناتولی شد. عزالدین جنگ را پذیرا شد و با آنکه در نخستین برخورد به پیروزی دست یافته بود، در مراحل بعدی نبرد شکست خورد و به دنبال این حادثه رکن‌الدین قلچ‌ارسلان را از زندان رها ساخته، به حکمرانی منصوب کردند. عزالدین کیکاوس نیز نخست به انطاکیه رفت و سپس به امپراتوری روم پناهنده شد. عزالدین کیکاوس دوم فرستاده‌ای به نزد حکمران سرزمینهای غربی مغول یعنی هلاکو خان فرستاد و از دست بایجو نویان به اوشکایت برد. می‌توان گفت که رکن‌الدین قلچ‌ارسلان نه در مقام یک حکمران بلکه در واقع چون یکی از افراد بایجو به شمار می‌رفت، و از آنجا که بیشترین بخش مردم آناتولی طرفدار عزالدین کیکاوس بودند، هلاکو خان دستور داد تا سرزمینهای سلجوقی بین دو برادر تقسیم شود. به این ترتیب با سومین مداخله مغولان، دولت سلجوقی دو نیمه شد و این خود بهترین وسیله بود که آناتولی را تماماً تحت نفوذ و سلطه مغول می‌برد. رود سیواس به عنوان مرز تعیین شد. سرزمینهای شرق رودخانه متعلق به رکن‌الدین قلچ‌ارسلان شد و نواحی غرب آن در اختیار عزالدین کیکاوس قرار گرفت. شمس‌الدین محمود وزیر با مراقبت و اداره امور دو برادر مانع بروز اختلاف بین آنان شد. پس از گذشت شمس‌الدین، فخرالدین علی معروف به صاحب‌عطای قونوی به وزارت عزالدین کیکاوس رسید و معین‌الدین سلیمان پروانه نیز وزیر رکن‌الدین شد.

معین‌الدین سلیمان در صدد بود تا همهٔ سرزمینهای سلجوقی را تحت حکمرانی رکن‌الدین قلچ ارسلان در آورد؛ از این روی خبر توافق عزالدین کیکاووس را با مالیک مصر به گوش هلاکوخان رسانید. در واقع، عزالدین که قصد داشت از زیر سلطهٔ مغول‌رهای بی‌یابد، در سال ۶۵۹هـ.ق / ۱۲۶۰م مبادرت به مکاتبه با ملک‌ظاهر کرد و به دنبال آن، دو طرف به توافقی دست یافتند.

هلاکو پس از آگاهی از این امر نیرویی به سوی عزالدین فرستاد. نیروهایی که عزالدین برای مقابله فرستاده بود، شکست خوردند و او نیز بناچار از راه انطالیه به نزد امپراتور از نیک‌گریخت و بدین‌سان رکن‌الدین قلچ ارسلان چهارم تنها حکمران سرزمینهای سلجوقی شد (۱۲۶۱م). معین‌الدین سلیمان وزیر که از حمایت مغولان برخوردار بود، ادارهٔ تمامی سرزمینهای سلجوقی را به دست گرفت و به دلخواه خویش به ادارهٔ امور کشور پرداخت. امپراتور طرابزون با بهره‌گیری از اختلافات داخلی سلجوقیان، سینوپ را به تصرف در آورد؛ ولی معین‌الدین سلیمان خود شخصاً به بدانجا رفت و سینوپ را بازپس گرفت و پسرش را به ولایت آنجا برگزید و بازگشت (۶۶۱-۶۶۲هـ.ق / اواخر ۱۲۶۳ و یا اوایل ۱۲۶۴م).

رکن‌الدین قلچ ارسلان در يك مجلس باده‌نوشی از اعمال زور معین‌الدین و خلافت‌کاری افراد و اطرافیان‌ش شکایت کرد. چون معین‌الدین سلیمان از این سخن آگاه شد، به اطلاع مغولان رسانید که قلچ ارسلان با مالیک مصر مکاتبهٔ پنهانی دارد؛ از این روی قلچ ارسلان در شهر آق‌سرای به قتل رسید و پسر خردسالش غیاث‌الدین کیخسرو سوم به جای او به حکمرانی برگزیده شد. به این ترتیب معین‌الدین سلیمان همهٔ امور را در دست گرفت و اعتماد بی‌حد مغولان را به خود جلب کرد (۱۲۶۴م). با آنکه وزارت غیاث‌الدین کیخسرو سوم با صاحب‌عطا فخرالدین علی بود، ولی همان‌گونه که گفته شد همهٔ کارها به دست معین‌الدین سلیمان نایب‌السلطنه صورت می‌گرفت. این دو شخصیت مدتی بایکدیگر همکاری کردند؛ ولی معین‌الدین سلیمان که فخرالدین علی را در مراتب فضل و کمال از خود برتر و مورد علاقهٔ مردم می‌دید، وی را رقیبی برای خود دانسته، به اطلاع مغولان رسانید که او از طرفداران حکمران پیشین عزالدین کیکاووس دوم است، و در نتیجه فخرالدین علی زندانی شد. در واقع معین‌الدین سلیمان همهٔ امرایی را که تصور می‌کرد طرفدار عزالدین کیکاووس دوم هستند به قتل رسانیده

بود و قصد داشت تا صاحب عطا فخرالدین علی را نیز به سر نوشت آنان دچار سازد.^۳ اما آباقاخان ایلخان مغول به تشبثات معین الدین و قعی نهاد و فخرالدین علی را نزد خود فراخواند و او را به زیر سؤال کشید و پس از اندک سرزنی آزادی ساخت و اموال مصادره شده اش را به وی بازپس داد و پس از مدتی نیز او را به وزارت برگزید (۱۲۷۹م). پس از شکست کوسه طاغ و در اثر جنگ و جدال بر سر حاکمیت بین سلجوقیان، تسلط روز افزون مغول بر سرزمینهای سلجوقی چاره ناپذیر می نمود. بخشی از نیروهای مغول در آناتولی مستقر شده بود و مردم به جان و مال خویش ایمن نبودند. قوای عشیرتی مستقر در مرزها برای حفظ موجودیت خود در حالتی مترصد و هشیار بسر می بردند.

ورود سپاه مماليك به آناتولی

آباقاخان می خواست دختر قلچ ارسلان چهارم حکمران مقتول سلجوقی را به عقد پسرش ارغون خان در بیاورد. نایب السلطنه معین الدین سلیمان با وزیر فخرالدین علی عروس را به ایران بردند. در این بین، شرف الدین مسعود والی نبقده که می خواست آناتولی را از شریکداری مغولان رها سازد و به همین منظور با مماليك مصر ارتباط مکاتباتی پنهانی برقرار کرده بود، حکمران خردسال سلجوقی و اطرافیان او را که در قیصریه بسر می بردند به نبقده برد و آنگاه از يك سوازتر کمنهای قرمان کمک خواست و از سوی دیگر افرادی را به نزد سلطان بایبارس که در شام بسر می برد، فرستاد و او را به آناتولی فراخواند و سپس به کشتن مغولان پرداخت. محمد بیگ رئیس عشیره قرمان به یاری شرف الدین برخاست (۱۲۷۶م).

آباقاخان که از ماجرا آگاه شده بود بیدرنگ به آناتولی نیرو فرستاد و شرف الدین

۳. روزی معین الدین در مجلسی مرکب از ارکان دولت و امرای مغول به صاحب عطا فخرالدین علی می گوید که شنیده است او برای فخرالدین کیکاوس پول می فرستد. و از او می پرسد: آیا این شایعه حقیقت دارد یا خیر؟ و علی پاسخ می دهد: بلی حقیقت دارد! فخرالدین روزی پادشاه ما و پادشاه سرزمینمان بود. او بود که مرا و تو را پرورش داد. برای من نامه فرستاد و ابراز نیاز کرد. من که کوچکترین غلام اویم مقدار ناچیزی از ثروتی را که در سایه او به دست آورده بودم برایش فرستادم (نقل از تاریخ ملک ظاهر بایبارس).
* خانواده یکی از بزرگترین خانهای ترك ساکن حوالی قونیة آناتولی. -م.

مسعود با نیروهای کمکی خود در قلعه نیقده پناه گرفت و به انتظار رسیدن قوای ممالیک ماند؛ ولی یکی از کسان او که محافظ قلعه بود شرف‌الدین را به مغولان تسلیم کرد. حکمران و امرای سلجوقی که به نیقده رفته بودند، تحت بازجویی مغولان قرار گرفتند. گفته می‌شد عصیان شرف‌الدین مسعود به دستور معین‌الدین بوده است؛ ولی معین‌الدین منکر آن شد و شرف‌الدین مسعود به قتل رسید.

در جریان قیام شرف‌الدین، رئیس قبیله قرامان و بایبارس مملوک مصر به او یاری کرده بودند. قرامان اوغلی محمد بیگک به تعقیب نیروهای مغول پرداخت و بر آنان پیروز شد. این پیروزی معروفیت قرامان اوغلی را دوچندان کرد و به اطرافیانش جرأت و شهامت بخشید. در این بین، ملک‌ظاهر بایبارس سلطان مملوک وارد آناتولی شد. نیروهای مغول به اتفاق قوای سلجوقی به مقابله با بایبارس برخاستند. مغولان که به سربازان سلجوقی اعتماد نداشتند، خود به تنهایی تصمیم به جنگ گرفتند. طی نبردی که در صحرای البستان رخ داد مغولان شکست خوردند و تلفات زیادی دادند و بسیاری از فرماندهانشان به قتل رسیدند (ذی القعدة ۶۷۵هـ ق / نیسان ۱۲۷۷م).

در نتیجه این شکست، نیروهای سلجوقی و معین‌الدین پروانه گریختند و تعدادی از حکام سلجوقی اسیر شدند. بایبارس که در نبرد به پیروزی دست یافته بود به قیصریه رفت و یک هفته در آنجا اقامت کرد و به نامش سکه زدند. معین‌الدین سلیمان پروانه پس از شکست به قیصریه رفت و غیاث‌الدین سوم را به همراه خویش به توقات برد. هنگامی که آباقاخان بانیروی عظیمی وارد آناتولی شد، اردوی ممالیک مصر آنجا را ترک گفته بود. آباقاخان پس از تحقیق درباره این شایعه که آمدن بایبارس به آناتولی به تشویق معین‌الدین پروانه بوده است، او را کشت. - حقیقت اینکه معین‌الدین پروانه از زور گویی مغولان به تنگ آمده و برای رهایی از این تنگنا در جستجوی راه چاره بود. - آباقاآن به این نیز اکتفا نکرد، بلکه به انتقام مغولانی که کشته شده بودند ساکنان اراضی از قیصریه تا ارز روم را قتل عام کرد به طوری که در این فاجعه دست کم دویست هزار تن کشته شدند.

واقعه «جیمری»

کشتار دسته‌جمعی آناتولی نفرت شدید مردم را نسبت به مغولان برانگیخت و قرامان اوغلی محمدبیگ با بهره‌گیری از این جو، حکمرانی شاهزاده سیاوش پسر عزالدین کیکاووس دوم را اعلام کرد و او را در قونیه که به تصرف خویش در آورده بود، بر تخت سلطنت نشاند و به نامش سکه زد. در سلجوقنامه‌ها آمده است که سیاوش شاهزاده نیست، و به او لقب جیمری* داده‌اند همان‌گونه که در کتب تاریخ عثمانی به شاهزاده مصطفی پسر یلدرم بایزید که در ادرنه حکمران شده بود، لقب «دوزمه مصطفی»** داده بودند. ساختگی بودن شاهزادگی سیاوش نیز در سلجوقنامه‌ها قید شده است. واقعه جیمری، بسرعت گسترش یافت و طرفداران غیاث‌الدین کبک‌خسرو از جمله صاحب‌عطا فخرالدین علی نیرویی گرد آورد و با او به جنگ پرداخت، ولی شکست خورد. طی این جنگ که در محلی به نام «چای» رخ داد، دوتن از پسران فخرالدین علی کشته شدند. قرامان اوغلی، قره حصار آفیون را که محل استقرار خزاین صاحب‌عطا بود محاصره کرد؛ ولی بدون اخذ نتیجه به قونیه بازگشت (۲۳ ذی‌الحجه ۶۷۷ هـ / مایس ۱۲۷۹ م).

در نتیجه این وقایع، غیاث‌الدین سوم و فخرالدین علی که از مغولان طلب‌یاری کرده بودند به قوای مغول پیوسته، به سوی قونیه به حرکت درآمدند. محمدبیگ قونیه را ترک گفت و به حوالی ارمناک که منطقه‌ای صعب‌العبور بود عقب نشست. قوای سلجوقی و مغول او را دنبال کردند و سرانجام طی جنگ خونینی که در حوالی قورباغاحصاری رخ داد، محمدبیگ و برادران و عمویش به قتل رسیدند، ولی سیاوش گریخت و جان به دربرد. مغولان در ضمن، شورش را که در حوالی آقسرای رخ داده بود، سرکوب کردند. جیمری یا سیاوش با نیروی تازه‌ای که گرد آورده بود، در حوالی بورلی دیده شد و حکمران سلجوقی او را در حوالی آلتون‌تاش در تنگنا گذاشت و شکست داد. جیمری به نزدتر کمناهای گرمیان گریخت و در آنجا از چکمه‌های

* «جیمری» در ترکی به معنی خسیس و لثیم است. - م.

** «دوزمه» به معنی قلابی است. - م.

† مطابق ۱۱ اردیبهشت تا ۱۵ خرداد. - م.

سرخ‌چی که به‌پا داشت، به حکمران بودنش پی‌بردند. او را به‌نزد غیاث‌الدین کیخسرو بردند و او دستور داد زنده زنده پوستش را کنند و آن را پر از گاه کردند (محرم ۵۶۷۸ق/حزیران ۱۲۷۹م).

بازهم جنگ بر سر مقام

پس از آنکه عزالدین کیکاوس دوم به‌نزد امپراتور از نیک‌گریخت، امپراتور میخایل پاله‌تولوق استانبول را از تصرف لائینها در آورد و عزالدین را به آنجا منتقل کرد و سپس به تحریک ایلخان او را در دژ انزه روملی زندانی کرد. عزالدین کیکاوس توسط نیروی بر که‌خان از خانهای آلتن اردو که در قباچاق غربی حکومت می‌کرد از زندان آزاد و به شهر سرای منتقل شد و تا سال ۱۲۷۹ و یا ۱۲۸۰م که وفات یافت، مدت هجده سال در آن شهر زندگی کرد.^۴ او چهار پسر به نامهای مسعود، رکن‌الدین قلچ ارسلان، فرامرز و ملک داشت. فرامرز در بیزانس وفات یافت و ملک به‌دین مسیح درآمد و نام کنستانتین بر خود نهاد.

مسعود یکی از پسران عزالدین را به طریقی گذر به حوالی سینوپ افتاد و برای به‌دست آوردن سلطنت سلجوقی به فعالیت پرداخت و بایادآوری وصیت پدرش به تبریز برای نبرد با ایلخان رفت. در این تاریخ آباقاخان در گذشت و برادرش احمد تکودار که اسلام آورده بود، جانشین او شد (۱۲۸۲م). احمد تکودار، دیار بکر، خارپوت و سیلوان را برای مسعود در نظر گرفت و مدت یک سال ونیم او را نزد خود تحت نظر داشت.

در این ایام غیاث‌الدین کیخسرو سوم برای عرض تبریک جلوس ایلخان احمد به تبریز رفته بود؛ از این روی ایلخان مغول در صدد برآمد تا قلمرو سلجوقی را بین غیاث‌الدین و مسعود تقسیم کند. این تصمیم باعث تکدر خاطر غیاث‌الدین شد، ولی ایلخان وقتی به آن نهاد و مسعود با فرمان (یرلیغ) ایلخان به آناتولی اعزام شد و غیاث‌الدین هنگامی که در ارزنجان بسر می‌برد به این احتمال که ممکن است حوادثی را به وجود آورد، به قتل رسید (۵۶۸۲ق/۱۲۸۳م).^۵

۴. در تاریخ ملک‌ظاهر آمده است که عزالدین کیکاوس دوم در شهر سداق اقامت داشت. * در متن، درباره اینکه به‌دستور چه کسی به قتل رسید، توضیحی داده نشده است. -م.

جنگ بر سر مقام و منصب بامرگ غیاث‌الدین کیخسرو سوم پایان نگرفت؛ زیرا در سال ۱۲۸۴م به دستور ارغون‌خان که جانشین تکو دارخان شده بود، دو پسر خردسال غیاث‌الدین به حکمرانی سلجوقی منصوب شدند و بدین سان اداره امور قلمرو سلجوقی به دست مسعود و نیز دو کودک خردسال رها شد. صاحب‌عطا فخرالدین علی در صدد برآمد تا مانع این امر شود، ولی در این راه موفق نشد. مرکز حکومتی مسعود، قیصریه و مرکز حکومتی دو برادر که تحت سرپرستی مادر بزرگ خویش بودند، شهر قونیه بود. حمایت حکمرانان مستقر در قونیه نیز به عهد آل اشرف و قرامانیان واگذار شده بود؛ ولی مسعود سرانجام ایلخان را متقاعد کرد و اداره امور همه کشور را به دست گرفت. مدت حکومت کودکان خردسال هفت ماه بود (مائیس ۱۲۸۵م).

این حوادث نشان می‌دهد که در آن تاریخ حکمرانان سلجوقی تا حدیکه والی تنزل کرده بودند و در اثر جنگ بر سر قدرت، نفوذ و اعتباری برای آنان برجای نمانده بود. از سال ۱۲۸۵م به بعد جنگ بر سر مقام پایان گرفت. در سال ۱۲۸۹م رکن‌الدین قلچ ارسلان پسر دیگر عزالدین کیخاوس از سداق به سینوپ رفت و علم مخالفت با برادر را برافراشت؛ ولی مسعود به یاری اشرف اوغلی، برادرش را دستگیر و در «ویران شهر» زندانی کرد. اما زندانی شدن رکن‌الدین شدت عمل مخالفان مسعود را موجب شد و سرانجام، امیر قرامان با تهدید امیر آل اشرف، او را وادار به آزاد ساختن رکن‌الدین کرد و رکن‌الدین نیز به قونیه آمد و در آن شهر اقامت گزید (۱۲۹۰م).

سلطان مسعود دوم در قونیه اقامت داشت و این شهر از سالیان پیش مرکز دولت سلجوقی بود. در این بین، در سال ۱۲۹۱م رکن‌الدین قلچ ارسلان به تحریک «اخی»‌های قونیه باز علیه برادر به جنگ قدرت برخاست. این امر مصادف با زمانی شد که ایلخان گیخاتو عازم آناتولی شده بود. رکن‌الدین قلچ ارسلان به قسطنطنیه عقب نشست و مظفرالدین یا لاق ارسلان یکی از حکام قدیمی سلجوقی او را بازداشت کرد، اما بعدها رکن‌الدین، یا لاق ارسلان را به قتل رسانید و اعلام حکمروایی کرد. مسعود دوم با نیرویی که گیخاتو در اختیارش گذارده بود، به مقابله با برادر شتافت، ولی طی نبردی شکست خورد و اسیر شد؛ امانیروهای مغول که در جستجوی او بودند،

نجاتش دادند و پس از گردآوری نیروها بر قوای رکن الدین غلبه کردند و معلوم نشد که بر سر رکن الدین چه آمد.

چگونگی اوضاع پس از سال ۱۲۸۳ م

بعد از سال ۱۲۸۳ م وضع شهرها، مردم، حکام و والیان دولت در آناتولی به شرح زیر بود:

مسعود دوم حکمران سلجوقی حتی در حد يك والی مغول نیز قدر و اعتباری نداشت. دو مأمور مغول بر همه کارها مسلط بودند و بر آن نظارت می کردند. آناتولی به صورت یکی از ولایات ایلخانان درآمد بود؛ شیرازه امور از هم گسسته بود؛ کارها پیشرفت نداشت؛ کم مردم زیر سنگینی بار مالیات خم شده بود و بدهی مردم از بابت خراج به مغولان روز به روز انباشته تر می شد. حکام مرزی نیز از متابعت حکمرانان سلجوقی سر باز زده، با خود کامگی رفتار می کردند، حتی گاهی با آنان به زد و خورد می پرداختند. این حکام با ارسال مالیات و هدایای سالانه به خزانه ایلخانان مانع از مداخله و تعرض آنان می شدند. حکومت که از پرداخت مالیات مقرر به مغولان ناتوان بود به دستاویزهای گوناگون از راه مصادره، اموال مردم را تصرف می کرد. به سبب عدم وصول خراج، مغولان به بهانه گردآوری آن در آناتولی راه افتاده، دست به چپاول مردم می زدند.

اختیار انتخاب وزیر سلجوقی از حکمران سلجوقی سلب شده بود. مجیرالدین امیرشاه و فخرالدین قزوینی دو مهره مورد اعتماد ایلخان در همه کارها صاحب اختیار بودند؛ بویژه مجیرالدین امیرشاه که در ظلم و ستم به مردم ید طولایی داشت. مجیرالدین آناتولی را از نظر دریافت مالیات به دو بخش تقسیم کرد. يك بخش را در اختیار خود گرفت و بخش دیگر را به فخرالدین قزوینی وا گذاشت (۱۲۸۹ م). این شیوه دریافت مالیات دو سال به درازا کشید و مردم طی این مدت سخت خسته و فرسوده شدند. ارغون خان که از کثرت شکایات به رحم آمده بود، فخرالدین قزوینی را اعدام و مجیرالدین امیرشاه را معزول کرد.

ایجاد فاصله در حکمرانی سلجوقیان و تقسیم کشور به چهار منطقه

در سال ۱۲۹۵ م به سبب عصبانیتی که در تبریز علیه ایلخان گیخاتو صورت گرفت، بایدو یکی از نواده‌های هلاکو به مقام ایلخانی رسید؛ ولی غازان خان پسر ارغون او را بر کنار کرد و خود ایلخان شد.

در اثنای این جنگ قدرت بین حکمرانان مغول، یکی از امرای مغول به نام بالتو علیه غازان خان علم مخالفت برافراشت و غیاث‌الدین مسعود عنوان کرد که مخالفت با ایلخان علی‌رغم خواسته خود او بود و تحت فشار بالتو دست به این کار زده است؛ ولی مورد وثوق قرار نگرفت و در قلعه همدان زندانی شد و دیگر کسی از خاندان سلجوقی به جای او انتخاب نشد. به این ترتیب، قلمرو سلجوقیان به چهار منطقه تقسیم شد و نظارت کلی بر اداره امور این چهار منطقه به مجیرالدین امیرشاه که باز بر سر کار آمده بود، واگذار شد (۱۲۹۶ م). این مسأله نارضایتی عموم مردم را موجب آمد.

به حکومت رسیدن مجدد خاندان سلجوقی

غازان خان چون دریافت که این شیوه اداره مملکت خطاست و وابستگی مردم را به خاندان سلجوقی دید، مجدداً سلطنت را به خاندان سلجوقی بازگردانید و آنرا به علاءالدین کیقباد نوه عزالدین کیکاووس دوم پسر فرامرز که در آن هنگام در دربار وی بود، تفویض کرد (۱۲۹۶ م).^۵

علاءالدین کیقباد سوم به معیت نیروهای مغول به آناتولی آمد و در آنجا استقرار یافت، ولی ستمی که بر مردم اعمال می‌شد از بین نرفت. حتی یکی از امرای به نام سولامش نوه بایجو نویان در سال ۱۲۹۸ م علیه این ستمگریها قیام کرد و بسیاری از مغولان را کشت؛ ولی از نیروهایی که غازان خان به مقابله او فرستاده بود، شکست خورد

۵. فرامرز پسر عزالدین دوم در بیزنس درگذشت و پسرش علاءالدین کیقباد تا سال ۱۲۹۶ م نزد امپراتور در بیزنس بسربرد. امپراتور در همین سال به منظور جلوگیری از پیشروی حکام مرزی که علیه او به حرکت درآمده بودند، علاءالدین کیقباد را که نزد وی بسر می‌برد، به دربار ایلخان مغول فرستاد.

و به شام گریخت و از آنجا به آناتولی آمد و تا قیصریه پیش رفت و کیقباد سوم به دیار بکر فرار کرد؛ اما سولامش این بار نیز توفیق نیافت و دستگیر شد و به قتل رسید.

علاءالدین کیقباد بابر از زاده غازان خان ازدواج کرد و به سبب رابطه با خانواده ایلخان مورد توجه او قرار گرفت و با اتکا به این علاقه و توجه، دست به اعمال خلاف و بی رویه زد؛ حتی پس از بازگشت از دیار بکر و احراز مجدد مقام حکمرانی، خود و اطرافیان مرتکب اعمال خلاف و زشت شدند. غازان خان پس از آگاهی از اعمال زشت علاءالدین، آبوشقا والی آناتولی را مأمور نظارت و کنترل اعمال او کرد. علاءالدین که از نظارت و مراقبت آبوشقا به تنگ آمده بود، گریخت؛ ولی دستگیرش کردند و به نزد ایلخان فرستادند و به دنبال او شکایات نیز سرازیر شد. غازان خان در صدد کشتن علاءالدین برآمد؛ ولی بر اثر التماس همسر او از کشتنش در گذشت و تنها به عزلش بسنده کرد و به جای او برای دومین بار غیاث الدین مسعود که مقیم اصفهان بود، به سلطنت سلجوقی منصوب شد (۱۳۰۲ م).

حکمرانی مجدد مسعود امیدبخش بود؛ زیرا شدت عمل غازان خان با متخلفان سبب شد که اندک ترسی در دل حکام و سربازان مغول راه یافت و کشور حالت آرامش و سکون به خود گرفت. مسعود دوم به عایدی اندکی که به او اختصاص داده شده بود، اکتفا کرد و در قیصریه مستقر شد، در حالی که از سلطنت تنها نامی بر او بود. مسعود در اواخر عمر فلج شد و یک سال اینچنین زنده ماند و در سال ۱۳۰۸ م درگذشت.

پس از مرگ او کسی از خاندان سلجوقی به حکمرانی نرسید و اداره آناتولی به شکل یک ولایت به یکی از حکام مغول واگذار شد. مغولان به احتمال اینکه شاهزادگان بازمانده خاندان سلجوقی با استفاده از فرصت ممکن است دست به قیام بزنند، در صدد از میان برداشتن آنان برآمدند و به دنبال آن، والی کل آناتولی چوبان اوغلی دمیرتاش (از سال ۱۳۱۷ م) هر شاهزاده سلجوقی را که یافت به قتل رساند و آن عده از شاهزادگان که به قرامانیان پناهنده شده بودند، از سوی آنان مورد لطف و محبت قرار گرفتند.

نگاهی به اقدامات فرهنگی و عمرانی در آناتولی

طی قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی

هنگام تأسیس دولت سلجوقیان آناتولی نخستین سالهای حکومت، صرف تسلط بر آناتولی شد. این دولت نخست با بیزانس و سپس با صلیبیها درگیر بود، که سرانجام در نیمه دوم قرن دوازدهم درگیریها شدت نخستین را از دست داد و اقدامات عمرانی آغاز شد. سلجوقیان آناتولی پس از آنکه تمامی سرزمینهای تحت حکومت حکام دانشمندیان، بنی منگوچک و سلدوکیان واقع در آناتولی شرقی و میانه را حداکثر تا اواسط قرن سیزدهم به خاک خود ملحق کردند، اجتماعی از ترکها در آناتولی پدید آوردند و با افزوده شدن مؤسسات علمی و اجتماعی این حکام خرده پا به این گونه مؤسسات در نقاط دیگر آناتولی، یک وحدت فرهنگی و عمرانی خودنمایی آغاز کرد.

همان گونه که پیشتر اشاره کردیم، چون مکاتبات دولت سلجوقیان آناتولی به زبان فارسی بود، لذا آثاری که از سوی علما و ادبا به پادشاهان و امرای سلجوقی تقدیم می شد به زبان فارسی بود. آثار نوشته شده به زبان عربی بسیار اندک بود و اثری به زبان ترکی به رشته تحریر نیامد.

از نیمه دوم قرن دوازدهم به سبب وجود ثبات در داخل قلمرو سلجوقی و نیز به دلیل بعضی موفقیتها در سیاست خارجی، فعالیتهای علمی و اجتماعی شروع به اوج گیری می کند که این خود مقارن است با حکومت قلیچ ارسلان دوم (۱۱۵۶-۱۱۹۲ م) و پسرش رکن الدین سلیمان (۱۱۹۶-۱۲۰۳ م).

چه در زمان این دو حکمران و چه در زمان سلاطین و وزرا و حکام آناتولی که پس از این دو حکمران اداره امور را در دست گرفتند، رقابت چشمگیری در زمینه ایجاد مؤسسات فرهنگی و اجتماعی و جریانات علمی دیده می شود؛ به طوری که به سبب این حرکت فکری، دانشمندان بسیاری از سایر نقاط به آناتولی آمدند. به خاطر حمایت بی حد و حسن پذیرشی که نسبت به دانشمندان ابراز می شد علما، متفکران، ادبا و هنرمندان بسیاری از اورفه، سوریه، عراق و ایران مقیم آناتولی شدند. بخصوص وجود پادشاه روشنفکری چون قلیچ ارسلان دوم و دو پسر روشن بین و روشنفکرش که هر یک والی ولایتی بودند و از اندیشمندان استقبال می کردند، سبب شد که چراغ

تفکر و دانش در این محیط فروزان تر شود.

بویژه وقتی شیخ شهاب‌الدین سهروردی^۶ مشهور به «شیخ مقتول» که به سبب آثار فلسفی اش شهره بود، به آناتولی آمد، قلچ ارسلان با خاطری سخت مشتاق و کرداری آکنده از لطف پذیرایش شد و با آنکه در آناتولی به اشاعه فلسفه اشراق که خود منتسب به او بود، پرداخت ولی کسی به آن اعتراضی نکرد^۷؛ حال آنکه این مرد بزرگ بعدها به خاطر داشتن همین فکر و عقیده با فتوایی که از سوی علمای حلب صادر شد به دستور صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۸۵ هـ ق / ۱۱۸۶ م به قتل رسید. شهاب‌الدین مقتول اثر فلسفی خود پرتونامه را که به زبان فارسی است، به نام برکیارق امیر «نیکسار» (پسر قلچ ارسلان دوم) و نیز اثر فلسفی دیگر خود یعنی الواح عمادیه را به نام عمادالدین ابوبکر قرا ارسلان امیر خارپوت تألیف کرده بود.^۸

برکیارق که مردی روشنفکر، شاعر و علاقمند به فلسفه بود، اثری را که به او تقدیم شده بود تماماً خواند و از رموز آن آگاه شد. ابوالفضل حسین بن محمد تفلیسی که دارای آثار متعددی است، کتاب ملحه در زمینه مرهم و داروجات را که از عربی به فارسی ترجمه کرده بود و نیز کتاب دیگرش در زمینه تعبیر خواب به نام کامل التعبیر را به نام قلچ ارسلان دوم نوشت و به او اهدا کرد. نسخه‌ای از این کتاب که بعدها به زبان ترکی ترجمه شد به شماره ۲۷۰۷ در کتابخانه ایاصوفیه نگهداری می‌شود. در سال ۵۵۸ هـ ق / ۱۱۶۳ م کتاب روضة المناظر للملك الناصر به زبان فارسی و در علم کلام توسط جمال‌الدین ابوبکر بن اسماعیل تألیف و به ناصرالدین برکیارق امیر نیکسار تقدیم شد. ابوحنیفه عبدالکریم بن ابوبکر نیز مجموعه‌ای از رباعیات خود به نام

۶. شهاب‌الدین ابوالفتوح یحیی بن حبش بن امیرک در سال ۵۴۹ هـ ق / ۱۱۵۴ م در قصبه سهرورد از قصبیات جوار شهر زنجان که در شمال غربی ایران قرار دارد، به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات، در حلب مقیم شد و از سوی ملک‌ظاهر پسر صلاح‌الدین ایوبی مورد لطف و حمایت قرار گرفت. بر اثر مناظره‌ای که با علمای حلب انجام داد بر آنان غالب آمد و این خود سبب شد که جوی علیه او به وجود آید. سهروردی از سوی علمای حلب به بی‌دینی متهم شد و به موجب دستور اکیدی که از سوی صلاح‌الدین ایوبی برای پسرش صادر شد، به قتل رسید (۱۱۸۹ م). از میان آثار متعدد فلسفی او می‌توان از حکمة الاشراق نام برد.

7. Massignon Recueil de Textes inédits concernant l'histoire de la mystique en poys d'Islam (Paris, 1929).

۸. گزارش کنگره تاریخ ترک.

الاختیارات فی مجمع الرباعیات را به نام محی الدین مسعود پسر دیگر قلچ ارسلان دوم به رشته نظم در آورد.

رکن الدین سلیمان از پسران قلچ ارسلان دوم که نخست امیرتوقات بود و بعدها به سلطنت متصرفات سلجوقی رسید، از پیروان فلسفه شیخ شهاب الدین سهروردی بود. از جمله دیگر آثار ادبی می توان از دوضه العقول نام برد که به سبک کلیله دمنه و به زبان فارسی از سوی محمد بن قاضی ملاطیایی وزیر رکن الدین سلیمان که سلطانی قدرشناس بود تألیف و به او تقدیم شد. رکن الدین برای شاعری به نام ظهیر فاریابی که قصیده‌ای به نام اوسروده است دوهزار سکه طلا، ددرأس اسب، پنج غلام و پنجاه دست پارچه تن پوش از هر قماش ارسال داشته بود.

اطلاعات ما در زمینه حرکتهای فکری قرن دوازدهم تا وفات رکن الدین در همین حدود است؛ اما در نیمه اول قرن سیزدهم به آثاری در زمینه‌های علمی و ادبی و تصوف بر می خوریم. نیمه اول این قرن به سبب استیلای مغول در آسیای میانه و مهاجرت علمای آن سامان به آناتولی سخت حایز اهمیت است. از بین این بزرگان مهاجر می توان از سلطان العلماء علاء الدین پدرمولانا و شاگردش برهان الدین محقق ترمذی نام برد.

در قرن سیزدهم در آناتولی به جای فلسفه اشراق، فلسفه وحدت وجود رایج شد و شعر و ادبیات و تصوف رواج یافت. روایت است که غیاث الدین کیخسرو اول پسر کوچک قلچ ارسلان دوم که در اوایل قرن سیزدهم به سلطنت سلجوقی رسید بجز زبان فارسی زبانهای رومی و لاتین را نیز می دانست. او اشعار زیبایی به زبان فارسی دارد. کتاب داحه الصدور و آیه السرد در زمینه تاریخ سلجوقی که در سال ۵۹۹ق/ ۱۲۰۲م توسط محمد بن علی راوندی تألیف شد، به نام غیاث الدین کیخسرو است.^۹ عزالدین کیکاووس اول پسر غیاث الدین کیخسرو اول (۱۲۱۰ - ۱۲۱۹ م) پادشاهی بود با طبعی ظریف که شعر و شاعری را قدر می شناخت؛ از این روی حرکتهای فکری زمان پدرش در ایام حکمرانی او نیز بشدت ادامه یافت و شعر و ادبیات در زمان این پدر و پسر با حسن استقبال روبرو بود.

۹. داحه الصدور و آیه السرد در سال ۱۹۲۱ در لیدن هلند به چاپ رسید.

دختر امیر حسام الدین سالار قصیده‌ای شامل هفتاد و دو بیت به نام عزالدین کیکاووس سرود و از موصل برای او فرستاد. عزالدین در ازای هر بیت از قصیده یکصد سکه طلای تمام عیار برای او فرستاد. نظام الدین ارزنجانی و شمس الدین طبسی نیز با تقدیم قصایدی به عزالدین از احسان بی‌حداو بهره‌مند شدند. عزالدین کیکاووس که از قصیده نظام الدین که در وزن و قافیه به قصیده طبسی تاسی کرده بود، سخت خوشش آمده بود، مقام وی را از سردبیری دیوان به مقام امیر عرضی ارتقاء داد. انیس القلوب اثر تاریخی قاضی برهان الدین عونوی که به زبان فارسی است، به نام عزالدین کیکاووس تألیف شده است. قاضی برهان الدین عونوی (ابونصر بن مسعود) قاضی سیواس بود و در وقفنامه دارالشفای سیواس عزالدین کیکاووس، نام او آمده بوده است. در میان آثار محمد بن قاضی ملاطیایی که قبلاً از او نام بردیم پرید السعادة که دربرگیرنده شرح حال مختصر بزرگان است، به نام عزالدین کیکاووس تألیف شده است. عزالدین کیکاووس نزد این شخص زبان عربی و قواعد آن زبان را فرا گرفته بود.

به دستور عزالدین کیکاووس در آنکارا در محلی که قبلاً به نمازگاه معروف بود و اینک موزه نژادشناسی قرار دارد، یک مدرسه ساخته شد و درسیواس نیز بیمارستان مشهور دارالشفاء بنا شد. در بین ادبا و شعرای زمان عزالدین کیکاووس دوم به نام تعدادی از وزرای او چون مجدود الدین ابوبکر، شمس الدین حمزه طغرابی، امیر عرض نظام الدین احمد و شمس الدین اصفهانی برمی‌خوریم.

قرن سیزدهم چه از نظر حرکت‌های فکری و چه از لحاظ اوضاع اقتصادی سعادت‌آمیزترین دوران حیات آناطولی است. علاء الدین کيقباد سلطانی شاعر و نقاش و مثبت‌کاری ماهر و در عین حال سخت‌مشتاق مطالعه و مناظرات علمی بود. او از قوانین دولتی بدقت پیروی می‌کرد و در این باره هرگز اهمال روا نمی‌داشت و کیمیای سعادت اثر اخلاقی امام محمد غزالی و سیاستنامه خواجه نظام الملک از جمله آثار فارسی بود که مدام آنها را مطالعه می‌کرد. وی در حق بزرگان و مشاهیر تصوف زمانش چون شیخ صدرالدین عونوی، مولانا جلال الدین رومی، نجم الدین دایه و سید برهان الدین محقق ترمذی نهایت مراتب احترام را رعایت می‌کرد. شیخ اکبر محی الدین عربی در عصر این پادشاه به آناطولی آمد و ضمن سیاحت در قونیه، سیواس و ارزنجان، فلسفه وحدت وجود را تبلیغ کرد. نجم الدین دایه هنگام اقامت در سیواس

مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد را به علاءالدین کیقباد تقدیم کرد.^{۱۰} مثنوی معنوی، دیوان کبیر، فیہ ما فیہ و مکتوبات مولانا جلالالدین و نصوص صدرالدین قونوی، فکون و رسالۃ الوجود جزء تالیفات ارزندۀ قرن سیزدهم است. همچنین مکاتبات صدرالدین قونوی با علامه خواجه نصیرالدین طوسی درباره مسائل علمی از این قرن برجای مانده است. کتاب اللطائف العلائیه فی الفضائل السنیہ نیز از طرف احمد بن سعید الزنجانی که اثری در زمینه سیاست است، به نام علاءالدین کیقباد به رشته تحریر در آمده است.

در بین علمای زمان علاءالدین کیقباد، نام قاضی صدرالدین ارومیه‌ای (ابو ثنا محمود بن ابی بکر) و جمالالدین کامیار (از سرداران سلجوقی) را نباید از قلم انداخت. از جمله علمای این عصر می‌توان از سراجالدین نام برد که در نودسالگی وفات یافت و در قونیه به عالی‌ترین مقام دولتی یعنی قاضی القضاتی رسید. معروفترین اثر او مطالع الانوار است که در منطق و علم کلام نوشته شده است. به سبب تنازع بین تصوف و علم کلام، سراجالدین همواره با صوفیان در تضاد بود؛ عجیب اینکه از تصادف روزگار نماز میت بر سر جنازه مولانا جلالالدین را او بجا آورد. جمالالدین کامیار که مدتی در بخارا به تحصیل اشتغال داشت، در فلسفه، فقه و شعر دستی تمام داشت. استاد او در فلسفه شیخ شهابالدین سهروردی بود.

اندکی پس از وفات علاءالدین کیقباد و با فروریختن آوار حاکمیت مغول، می‌توان گفت که حرکتهای فکری تقریباً در آن طولی متوقف شد و دیگر با آثاری نظیر آنچه که در دوران رفاہ و آرامش آن طولی به وجود آمده بود، کمتر برخورد می‌کنیم. در نیمۀ دوم قرن سیزدهم در زمان عزالدین کیکاووس دوم به یک اثر فلسفی به نام لطائف الحکمه بر می‌خوریم که در سال ۶۵۵هـ/۱۲۵۷م تألیف شده است. و نیز اثر دیگری به نام مشارق الدرر الزهر فی کشف حقائق نظم الدرر در سال ۱۲۵۷م توسط سعیدالدین فرقانی به نام معینالدین وزیر سلجوقی به رشته تحریر در آمد که شرحی است بر قصیده معروف ابن فارس.

۱۰. این اثر در سال ۸۲۵هـ/۱۴۲۲م از طرف قاسم بن محمود قره‌حصاری با نام ارشاد المرید الی المراد فی ترجمۃ مرصادالعباد به ترکی ترجمه و به سلطان مراد دوم تقدیم شد. این ترجمه شامل پنج باب و فصول متعدداست و از طریقت سلوک، وصول به عالم یقین و تربیت انسانیت و صفات ربانیت در آن سخن به میان آمده است.

از دیگر آثار نیمه‌دوم قرن سیزدهم می‌توان از کتابهای زیر نام برد:

قسطاس‌العداله که در زمینه سیاست در سال ۸۳هـ.ق/۱۲۸۴م توسط خطیب محمد به زبان فارسی تألیف و به مسعود دوم تقدیم شد؛ سلجوق‌نامه ابن‌بی‌بی به زبان فارسی با نام الادام‌العلائیه و سلجوق‌نامه منظوم به زبان فارسی که توسط خواجه‌دحانی و به امر علاء‌الدین کیقباد سوم به رشته نظم درآمد؛ دوضه‌الکتاب درباره منشگیری نوشته رکن‌الدین ابوبکر معروف به صدرمتتبع؛ فتوت‌نامه اثر ناصری شاعر که در ۸۹هـ.ق/۱۲۹۰م به نام اخی محمد به نظم کشیده شد، و نیز رساله منظوم اشراقات که توسط همین شخص تألیف شد. از دیگر تألیفات این عصر می‌توان از خاموشنامه تألیف شخصی به نام یوسف که در زمینه حکایت است، و نیز از پاره‌ای ترجمه‌ها و رساله‌ها نام برد.

مؤسسات علمی و اجتماعی

پس از شرح مختصر جریانات فکری قرن دوازدهم و سیزدهم، بی‌مناسبت نیست نظری کوتاه نیز به چگونگی مؤسسات علمی و اجتماعی قرون یادشده بیفکنیم. در اواخر قرن دوازدهم و قرن سیزدهم متناسب و هماهنگ با حرکتهای فکری، فعالیت‌های علمی و اجتماعی نیز صورت می‌گرفت. مهمترین نمونه‌های این فعالیتها را در ارز روم، ارزنجان، قره‌حصار شرقی، نیکسار، دیوریکلی، ملاطیه، سیواس، توقات، اماسیه، قیصریه، آنکارا، چانقری، قسطنونلی، سینوپ، نیکده، قره‌شهر، قونیه، اگری‌دور، بک‌شهری، کوتاهیه، قره‌حصار آفیون، دنیزلی، انطالیه و علائیه می‌بینیم. در بین این شهرها مؤسسات علمی و اجتماعی قونیه، سیواس، توقات و اماسیه از اهمیت خاصی برخوردار است.

کاروانسراها و خانهای متعددی که این شهرها را بهم می‌پیوست، بر سر راهایی بنا شده بود که مناسبات اقتصادی این شهرها را نیز برقرار می‌کرد. از آنجا که در این تاریخ آناتولی غربی هنوز در دست امپراتوری بیزانس بود بالطبع از این مواهبی که توسط ترکها به وجود آمده بود بهره‌مند نبود. در این منطقه از آناتولی این قبیل فعالیتها از قرن چهاردهم آغاز شد و به طوری که بعداً خواهد آمد به طرز حیرت‌انگیزی بسرعت گسترش یافت. سلجوقیان آناتولی، دانشمندیان، بنی‌منگوچک و سلدوقیان که در آناتولی دولت اسلامی ترك را تأسیس کردند، با احداث مسجد،

نگرشی به آناتولی □ ۳۳

مدرسه، عمارت*، بیمارستان، پل، حمام، چشمه، کاروانسرا و نظایر آن در سرزمینهای تحت اداره خود، آنرا زینت بخشیدند.

توضیحات بیشتر درباره این بناها که امروزه بقایای بعضی از آنها موجود است خارج از محدوده بحث ما است. حتی ذکر اسامی تک تک آنان نیز خود بحث مفصلی خواهد بود.

تعداد مساجد ساخته شده در آناتولی از نیمه دوم قرن دوازدهم و قرن سیزدهم که در رأس مؤسسات اجتماعی قرار دارد، متجاوز از چندین هزار است که حتی امروز نیز با بررسی وقفنامه‌ها می‌توان به محل آنها پی برد. تعداد مدارس شهرها تقریباً معادل مساجد ساخته شده در شهرها بود. آمار تعداد تقریبی بیمارستانها که در آن تاریخ به موجب کتیبه‌هایشان با اسامی مختلفی چون دارالشفاء، دارالصحة و بیمارخانه احداث شده بودند، در دست است. به نظر اینجانب بیمارستانهای بنا شده در دیوریکلی، سیواس، توقات، اماسیه، قیصریه، چانقری، قسطنونی و قونیه مؤسسات بهداشتی - درمانی بوده است.

عمارت‌های احداث شده در جوار مدارس از جمله مؤسسات مهم اجتماعی بود. در این عمارتها، هم تغذیه دانش‌آموزان مدارس تأمین می‌شد و هم در اوقات معینی افراد فقیر و تهیدست اطعام می‌شدند. نحوه اطعام و تحویل غذا، مخارج روزانه عمارت و نوع غذاها در وقفنامه‌های مربوطه ثبت می‌شده است.

اگر محل کاروانسراها و خانهایی که شهرها و قصبات آناتولی را به هم ارتباط می‌داد بر روی نقشه‌ای پیاده شود، مشاهده خواهیم کرد که این بناهای ارتباطی چگونه در آن قسمت آناتولی که در دست ترکها بود ریشه دو انیده بود و چگونه با ممالک و دریا‌های همجوار ارتباط برقرار می‌کرده است. این کاروانسراها و خانها که آسایش مسافران و استراحت چهارپایان آنان را تأمین می‌کرد، به شیوه‌ای مستحکم بنا شده بود. بخشی از این خانها و کاروانسراها در امتداد دریاها و بخش دیگر بر سر راههای تجاری بود که به آناتولی غربی، سوریه جنوبی و آناتولی شرقی کشیده شده بود. برای آگاهی مختصر درباره کاروانسراهای بنا شده در قرون مذکور، نقل بخشی

* محل موقوفه برای اطعام فقرا. -م.

از نوشته حیرت آمیز يك مورخ عرب که با مشاهده یکی از کاروانسراهای ساخته شده به امر جلال الدین قراتای از وزرای سلجوقی واقع در ناحیه زمانتی از توابع بخش «بنیان» قیصریه آنرا به رشته تحریر در آورده بسنده خواهد بود. وقتی کاروانسرای که به امر وزیری ساخته شده بوده است، اینچنین مجهز و مجلل باشد، پس کاروانسراهای ساخته شده به امر سلطان چگونه خواهد بود؟ این مورخ عرب که در سال ۶۷۵هـ ق / ۱۲۷۷م به همراه اردوی ملك ظاهر بایبارس، سلطان مملوك به آناتولی آمده و تا قیصریه رفته بود، کاروانسرای قراتای را که در آن اقامت کرده بود چنین توصیف می کند:

«...به این ترتیب مدتی به راه ادامه دادیم. در آنجا خانی (کاروانسرا) که به آن قراتای خان می گفتند پدیدار شد. این خان دلیل بزرگی بر همت عالی بانی آن است؛ زیرا از نظر وسعت و ارتفاع از بلندترین خانها و از نظر معماری زیباترین آنهاست. بنا از سنگهای سرخ تراشیده درخشان ساخته شده است که از فرط درخشندگی به مرمر می ماند. بر روی دیوارها و سایر نقاط خان نقشهایی هست که نمی توان آنرا شرح داد. در خارج از این خان يك حیاط پوشیده سنگفرش شده محصور با دیوارهای مستحکم وجود دارد که دارای دو در است. در این محوطه دكاكین بسیار است. در خان آهنین است.

«در داخل خان، ایوانهای مخصوص تابستان، اتاقهای خاص زمستان و آخورهایی برای چهارپایان وجود دارد که انسان از شرح آن عاجز می ماند؛ یعنی اگر کسی زمستان و تابستان را مقیم آنجا شود امکانات مخصوص هر فصل را در دسترس خواهد داشت. در داخل خان، حمام، بیمارستان، داروهای مورد نیاز، مرفوشات و اشیاء و لوازم دیگر وجود دارد. به مهمانان یعنی مسافران به خاطر رضای خدا غذای مجانی می دهند.

«سرورمان سلطان (یعنی سلطان ملك ظاهر بایبارس) را از طعام خیرات آنجا آوردند. برای این خان موقوفه های بسیار ساخته شده است و برای اداره آنها مأموران بسیاری گماشته اند که عایدات آنها را اخذ و صرف این خان می کنند. تاتارها متعرض آنان نشده اند. مردم آناتولی از بانی این خان با احترام یاد می کنند.»

این خطوط اصلی جریان فکری یکصد و پنجاه ساله در آناتولی و مؤسسات علمی و اجتماعی، نمونه کاملی از فعالیت تر کهای اغوز در پی تسلط آنان در زمینه های

علمی و اجتماعی است که از آن یاد شد.

تشکیلات کشوری و لشکری در زمان سلجوقیان آناطولی

در زمان سلجوقیان نیز چون سایر حکومت‌های قدیمی ترك امور دولتی در اختیار خانواده سلطان بود و از این روی می‌باید این مقامات بین خانواده سلطنتی تقسیم شود. بزرگترین و بانفوذترین فرد این خانواده به ریاست دولت انتخاب می‌شد و افراد دیگر خانواده با به رسمیت شناختن و پذیرفتن «حاکمیت عالیّه» او، حکومت می‌کردند. این شیوه بعدها گسترش بیشتری یافت و شامل حال امرا و فرماندهان صاحب نفوذ و شایان اعتمادی که به آنها «اتابک» می‌گفتند نیز شد. سلجوقیان آناطولی با دنبال کردن کلیه آداب و سنن حکومتی، از نظر شکل حکومت درست مثل سلجوقیان بزرگ (سلجوقیان ایران) بودند.

دیوانخانه‌ها

سلجوقیان آناطولی نیز چون سلجوقیان بزرگ به منظور انجام امور دولتی صاحب تشکیلات دیوانی بودند. ریاست بزرگ دیوان که پس از پادشاه، بزرگترین صاحب‌مقام کشور به‌شمار می‌رفت با وزیر «صاحب‌دیوان» یا «صاحب اعظم» بود. اگر دیوان به ریاست شخص پادشاه تشکیل می‌شده آن «دیوان خاص» می‌گفتند. دیوان مأموری داشت که کار نظارت بر اعمال انجام یافته در ایالات را به عهده داشت و به او «مشرف الممالک» می‌گفتند و به وزیر یا صاحب اعظم قلمدانی به‌نشانه وزارت داده می‌شد. لقب دوا دار (دی‌بیت‌دار*) از تعبیرات ابداعی زمان سلجوقیان است. برات و فرامین پادشاه و نامه‌های رسمی و مکاتبات با دولتها از دایره «نشان‌جی»** یعنی دیوان طنرا نوشته می‌شد. این دایره «پروانه» نام داشت. دایره‌ای که امور مالی دولت در آن صورت می‌گرفت «دیوان استیفا» نامیده می‌شد و به‌مسئول آن دایره «مستوفی» می‌گفتند. امور مربوط به داد گستری توسط «دیوان مظالم» اداره می‌شد

* دی‌بیت به معنی دوات و قلمدان است. -م.

** دپیر یا مأموری که به امر سلطان بر نامه‌ها مهر (طنرا) می‌گذاشت. -م.

که اگر بخواهیم این تشکیلات را با تشکیلات دولتی امروز ترکیه مقایسه کنیم ، دیوان بزرگ به منزله هیأت وزرا و سایر دیوانها چون وزارتخانه‌های امروزی بوده است.

همه امور دولتی به‌طور کلی در دیوان بزرگ بررسی و به‌تناسب وظیفه به دیوانهای دیگر محول می‌شد که دقیقاً به‌سبک تشکیلات امروزی دولت ترکیه بوده است.

اداره ایالات

حکومت ایالات و ولایات یا به‌شاهزادگان خانواده پادشاه و یا به‌رجال دولتی منسوب به پادشاه و مورد اعتماد او واگذار می‌شد . در معیت شاهزادگان ، حکام باتجربه‌ای بودند که مسائل مربوط به آن ایالت یا ولایت را به‌نام شاهزاده حل و فصل می‌کردند. به این افراد «آتابیک» (اتابک) می‌گفتند.

در باره اینکه قلمرو دولت سلجوقیان آناتولی به‌چند ایالت تقسیم شده بود تا این تاریخ سندی به‌دست نیامده است . تنها همین قدر می‌دانیم که قلج ارسلان دوم کشور خود را بین یازده پسرش تقسیم کرده که در نتیجه به‌نظر می‌رسد در زمان او کشور به یازده ایالت تقسیم شده بود. بعدها با الحاق سرزمینهای سلدوکیان و بنی‌منگوچک در ارز روم، ارزنجان، قره‌حصار شرقی، انطالیه، علائیه، ایچل، سینوپ، خارپوت، اخلاط و دیاربکر به آناتولی و نیز الحاق بعضی از شهرهای بیزانس، تعداد ایالات سلجوقی در اواخر دوران این دولت نزدیک به بیست ایالت بوده است.

در هر ایالت تشکیلات دیوان مرکز در مقیاس کوچکتری تشکیل شده بود. والی مسؤول کلیه امور ایالت و یا ولایت بود. مسؤولیت امور نظامی شهر با یکی از فرماندهان لشکر بود که «سوباشی» نامیده می‌شد. این شخص مستقیماً تابع مرکز بود.

به‌والیانی که ایالات ساحلی را اداره می‌کردند القاب «ملک السواحل» و «امیر السواحل» می‌دادند. اینان ناوگانهایی تحت فرماندهی خود داشتند که فرمانده ناوگان، «رئیس البحر» نام داشت. در سمت جنوب سینوپ که در ساحل دریای سیاه قرار داشت و در مشرق علائیه واقع در کناره بحر ابيض دو مرکز کشتی‌سازی و تعمیر

کشتی وجود داشت.^{۱۱}

عایدی اراضی به نسبت تخصیص به پادشاه، امرا و سپاهیان به اقسام مختلف تقسیم می شده است. اراضی، ملک شخصی این افراد نبود، بلکه آنها عشریه و مالیات حصه تعیین شده را دریافت می داشتند. به اراضی اختصاص داده شده به سلطان، «خاص» می گفتند. گذشته از آن، املاکی نیز به امرا داده می شد.

امور نظامی

در زمان سلجوقیان در درجه نخست سپاهیان به دو تیره تقسیم می شدند: حقوق بگیر و تیمارلی. * بجز این دو تیره نیروهایی چون نیروهای عشیره‌ای وجود داشتند که حقوق بگیر بودند. در صورت نیاز به افراد بیشتر، از «جیره خور» یعنی افراد مزدور و یا به عبارت دیگر مزدبگیر استفاده می شد. سپاهیان حقوق بگیر در التزام رکاب سلطان بودند و به دو دسته پیاده نظام و سواره نظام تقسیم می شدند و حقوقشان سه ماه به سه ماه پرداخت می شد.

سپاهیان تیمارلی نیز به دو دسته تقسیم می شدند. یک دسته مستقیماً از عایدی اراضی اختصاص داده شده به آنها و دسته دیگر از عایدی امرای متبوعه استفاده می کردند. قوای عشیره‌ای را می توانیم در رده دسته اخیر به حساب آوریم. سپاهی تیمارلی مکلف بود به نسبت عشریه‌ای که دریافت می داشت، در موقع لزوم تعداد متناسبی سرباز به همراه خود داشته باشد. نظامیان تیمارلی لقب و عنوان سپاهی داشتند. کلیه امور لشکری در مرکز توسط «دیوان عرض» انجام می گرفت. دفاتر حقوق و القاب همه در این دیوان متمرکز بود.

۱۱. این مرکز هنوز هم برجای مانده است. در دوره عثمانی در اینجا کشتی ساخته می شد. کارخانه کشتی سازی سینوپ نیز چه در زمان اسفندیاریان و چه در زمان عثمانیها فعال بوده است. * سپاهیان که از عشریه درآمد املاک و اراضی دولتی استفاده می کردند. در فصل شانزدهم همین کتاب توضیحات مفصلی در این باره آمده است. -م.

فصل ۲

اوضاع امپراتوری روم (بیزانس) در آناتولی در قرن سیزدهم

همان گونه که در ابتدای فصل اول دیدیم قبل از جنگهای صلیبی بزرگ، سلجوقیان تادریای اژه و سواحل مرمره تسلط خود را تثبیت کردند و جزایری را در آن حوالی با استفاده از نیروی دریایی خود تحت نفوذ خویش در آوردند؛ ولی جنگهای صلیبی، استیلای بیشتر ترکها را به تعویق انداخت و سرانجام در اواسط قرن سیزدهم مرزین ترکها و حکومت بیزانس در حدود بولو، اسکی شهر، کوتاهیه، آفیون قره حصار، اسپارطه و دنیزلی تثبیت شد. پس از شکست و کشته شدن غیاث الدین کیخسرو اول در جنگ آنتی یوخ (بین دنیزلی و نازیللی) که در سال ۱۲۱۰م در کنار شهر مندرس رخ داد، دیگر بین سلجوقیان و بیزانس جنگی روی نداد. دو دولت مناسبات دوستانه داشتند و سلجوقیان کلیه فعالیتهای خود را به شرق و جنوب و شمال آناتولی محدود ساختند.

امپراتوری ازنیق

در سال ۱۱۹۵م آلکسی ژ. لائز سوم در استانبول برادرش امپراتور ایزاق را از سلطنت خلع و او را به همراه پسرش زندانی کرد و خود بر منصب امپراتوری

نشست. الکسی پسر ایزاق در سال ۱۰۲۱م از زندان گریخت و ضمن توسل به نیروهای صلیبی که در «ونیز» متمرکز بودند با وعد و وعید، آنان را به استانبول به مقابله عمویش الکسی لانژ فرستاد.

نیروهای صلیبی که وارد استانبول شده بودند، در تموز ۱۲۳۰م با تهدید، امپراتور الکسی لانژ را از سلطنت خلع کرده، ابتدا ایزاق و پس از او پسرش الکسی چهارم را به امپراتوری برگزیدند. پس از فرار الکسی لانژ از راه دریای سیاه به زاغوره در سال ۱۲۰۳م اوضاع استانبول آشفته شد.

در سال ۱۲۰۴م به سبب درگذشت الکسی، الکسی پنجم به امپراتوری رسید؛ اما پس از مدتی به دنبال یک شورش و قیام به امپراتوری او نیز خاتمه داده شد. با آنکه تئودور لاسقاریس از خاندان روم به امپراتوری رسید، ولی او نیز نتوانست کاری از پیش ببرد و بقیه لاتینها که قبلاً قسمتی از آنان بخشی از شهر را در دست داشتند، با استفاده از این حوادث، در نisan ۱۲۰۴م از حصارهای مشرف به خلیج وارد شهر شده، تمامی شهر را به اشغال خود درآوردند و یک امپراتوری لاتین تأسیس کردند. با اعمال نفوذ ونیز، بودوئین دو فلاندر به عنوان نخستین امپراتور انتخاب شد (۲۳ مائیس ۱۲۰۴م) و در روملی، یعنی اروپای جنوب شرقی، سرزمینهای بیزانس به تصرف این امپراتوری لاتین درآمد.^۱

به سبب اشغال آناتولی خانواده‌های رومی به حوالی آناتولی گریختند. یکی از افراد این خانواده یعنی تئودور لاسقاریس داماد الکسی سوم هنگامی که حصار استانبول از سوی لاتینها در تنگنا قرار گرفته بود از سوی راهبان از بین نامزدهای

* ساکنان لاتین زبان حوالی روم - ۴۰

۱. پس از تأسیس امپراتوری لاتینها در استانبول اداره امور سلاویک و کریت به شکل پادشاهی به مارکی دومون فرا واگذار شد. این شخصی بعدها کریت (قنديه) را به ونیز فروخت. این جزیره تا سال ۱۶۶۹م که قنديه توسط کوپرولو زاده فاضل احمد پاشا به تصرف درآمد، در دست ونیز بود. کنت پلوآ از ارکان دولت لاتین، با عنوان دوک از نیق، بیتینیا و دیگران، موره شمالی، فیلیپه، و سایر نقاط را در اختیار گرفتند. ونیز بجز کریت که آن را خریداری کرده بود جزایر دریای مرمره و بعضی مناطق موره (سواحل چناق قلعه) را به تصرف درآورد و ایالت آناتولی در دست در اختیار فرانسویان قرار گرفت. تنها کادی کوی، کاواقلار و سیزیک (قایی داغی) به سبب آنکه انبارهای تجاری ونیز در آن قرار داشت، در دست ونیز باقی ماند.

مختلف به مقام امپراتوری برگزیده شد؛ اما او بظاهر فروتنی نشان داد و اعلام داشت تا زمانی که سروسامانی به امور دولتی نداده است، عنوان امپراتوری را نپذیرفته، تنها به عنوان دسپوطی (اسقفی) اکتفا خواهد کرد.

پس از اشغال استانبول از سوی لاتینها تئودور لاسقاریس به آناتولی گریخت. شهر از نیک را به تصرف در آورد و در آنجا مستقر شد؛ سپس با پشتیبانی غیاث الدین کیخسرو سلطان سلجوقی مرزهای خود را گسترش داد و امپراتوری از نیک را تأسیس کرد.

بجز آن، الکسی کمین از خاندان کمین در طرابزون و موروزوموس در حوالی مندرس، هر يك حکومتی تشکیل داده بودند. پس از مذاکرات طولانی، سلطان سلجوقی جانب لاسقاریس را گرفت و امپراتور از نیک حوالی ارکلی دریای سیاه را از امپراتور طرابزون گرفت و موروزوموس که در حوالی مندرس حکمرانی می کرد پرداخت مالیات سالیانه به امپراتوری از نیک را پذیرفت.

امپراتوری لاتین استانبول بزرگترین و خطرناکترین خصم امپراتوری از نیک به شمار می رفت؛ زیرا امپراتوری لاتین برای سرنگونی امپراتوری از نیک به آناتولی نیرو فرستاده بود و این نیروها به فرماندهی هانری برادر امپراتور نیروهای لاسقاریس را شکست داده و بورس را به محاصره در آورده بودند. اما از آنجا که بین پادشاهی بلغار و امپراتوری لاتین تضاد مذهبی وجود داشت و همچنین کالوژان حکمران بلغار پیشنهاد امپراتوری لاتین را مبنی بر اطاعت از او رد کرده بود و از وی نفرت داشت و گذشته از آن قیام و شورشی نیز ضمن توافق با رومیان روی داده بود، امپراتور لاتین به وحشت افتاد و نیروهای اعزامی به آناتولی را به رومی برد و با بلغارها به مقابله پرداخت. در نبردی که در حوالی ادرنه رخ داد و طی آن ترکهای کومان به یاری بلغارها برخاسته بودند، لاتینها شکست خوردند و امپراتور بودوئین به اسارت درآمد (نیسان ۱۲۰۶م). این حادثه امپراتوری از نیک را نجات داد و به روایتی بودوئین به قتل رسید و به روایت دیگر در زندان ترنوو مرد. با اینهمه امپراتوری از نیک تا سال ۱۲۱۶ یعنی تا مرگ هانری که به جای برادرش بودوئین به حکومت رسیده بود در معرض خطر قرار داشت، زیرا هانری فرماندهی ارزشمند و حکمرانی پر قدرت بود.

در اثنای تأسیس امپراتوری ازنیق، دولت سلجوقی با دنبال کردن سیاستی نادرست و با پشتیبانی از امپراتور، مانع از گسترش نفوذ ترکها به آناتولی غربی شد. بعداً اگرچه این دولت درصدد جبران اشتباه خویش برآمد، ولی چنانکه در قسمت اول دیدیم ترکها نه تنها در جنگ آنتی یوخ شکست خوردند بلکه غیاث الدین کیخسرو اول نیز طی این نبرد کشته شد (۱۲۱۰م).^۲

در سال ۱۲۲۲م لاسقاریس درگذشت و دامادش ژان واتاس سوم به جای او به حکمرانی منصوب شد. این شخص سیاستمداری شایسته و سربازی قدرتمند بود. غیاث الدین کیخسرو دوم پس از آنکه در سال ۱۲۴۳م از مغولان شکست خورد برای پیشگیری از حملات جدید آنان درصدد برآمد تا با بودوئین دوم امپراتور لاتین پیمانی ببندد. ژان واتاس ضمن ممانعت از عقد این پیمان، موافقت سلطان سلجوقی را برای بستن یک پیمان تدافعی و عدم تجاوز جلب کرد و این پیمان در تریپولی (محلّی در حوالی بولادان نزدیک ده ینی جه) منعقد شد.

ژان واتاس که با سیاست و تدبیر موفق شد آغازگر یک دوران رفاه اقتصادی در کشورش باشد، در روملی نیز به موفقیت‌هایی دست یافت. واتاس در سال ۱۲۵۴م درگذشت و پسرش تئودور لاسقاریس دوم به جای او نشست و پیمان پدرش را با سلجوقیان تجدید کرد و به آشفته‌گیهای حاکم در روملی سروسامان بخشید. در همین ایام بود که عزالدین کیکاوس دوم که با برادرش قلیچ ارسلان بر سر سلطنت منازعه داشت، مغلوب مغولان شد و به امپراتوری ازنیق پناه برد.

لاسقاریس دوم در سال ۱۲۵۸م تقریباً در جوانی بدرود زندگی گفت و به جای او پسرش ژان چهارم را که هفت هشت سال بیش نداشت به حکمرانی برگزیدند که

۲. انگیزه نبرد آنتی یوخ چنین بود،

الکسی لائز امپراتور بیزانس از استانبول فرار می‌کند و پس از ورود به آناتولی نزد غیاث الدین کیخسرو می‌رود و درصدد برمی‌آید تا امپراتوری ازنیق را به اختیار بگیرد. او ضمن ملاقات با شاه سلجوقی عنوان می‌کند که لاسقاریس امپراتوری او را غصب کرده است. سلطان سلجوقی طی ارسال اولتیماتومی به لاسقاریس، از او می‌خواهد امپراتوری را تحویل الکسی لائز بدهد. لاسقاریس که از این واقعه آشفته خاطر شده بود به منظور ارزیابی اوضاع با ارکان لشکر ملاقات می‌کند و چون از مراتب وفاداری آنان نسبت به خود اطمینان می‌یابد، به پیشنهاد سلطان سلجوقی پاسخ رد می‌دهد. در جنگ آنتی یوخ الکسی لائز برادرزن لاسقاریس نیز به اسارت درمی‌آید.

۴۲ □ اوضاع امپراتوری روم (بیزانس)

موزالون و پاتریک آرسن وصی او بودند. اما میخائیل پاله‌ئولوق که فرماندهی مقتدر و در عین حال مردی حریص و طماع بود در سال ۱۲۵۹ م وصی امپراتور خردسال شد و امپراتوری او را اعلام کردند. در زمان این امپراتور، عزالدین کیکاووس دوم که باز از مغولان شکست خورده بود، مجدداً به امپراتوری ازنیق پناهنده شد. میخائیل پاله‌ئولوق با دستوری که از سوی مغولان دریافت داشت، این بار عزالدین کیکاووس را به آناتولی نفرستاد و نزد خویش نگاه داشت.^۳ او در سال ۱۲۶۱ م استانبول را اشغال کرد^۴ و مرکز حکومتی را به آنجا منتقل نمود و خاندان پاله‌ئولوق را تأسیس کرد. او در اثنای شادمانی ناشی از فتح استانبول دستور داد به چشمهای ژان امپراتور حقیقی میل کشیدند و سپس امپراتوری خود را اعلام کرد. با انتقال مرکز امپراتوری ازنیق به استانبول، حکام منزوی سلجوقیان آناتولی شروع به پیشروی به طرف آناتولی غربی و تصرف اراضی بیزانسیها کردند. فرماندهان قلاع تابعه امپراتور نیز وابستگی پیشین خود را به استانبول اسماً حفظ کردند، ولی عملاً خودسرانه رفتار می کردند. حتی اوضاع حوالی بیتینیا نیز که فاصله بسیار نزدیکی با استانبول داشت بر این

۳. عزالدین پس از مدتی به استانبول رفت. امپراتور وعده کرده بود که برای مقابله با مغولان او را یاری خواهد کرد؛ ولی نه تنها به وعده خود وفا نکرد، بلکه پیمان محرمانه‌ای نیز با مغولان بست. بعدها عزالدین به بهانه اینکه قصد تحریک بلغارها علیه امپراتور را داشت، دستگیر و در دژ انزه زندانی شد (۱۲۶۵ م). سرانجام عزالدین به دست حکمران قبیاق آزاد شد و به شهر سارای رفت.

۴. میخائیل یا میشل پاله‌ئولوق با اسقف اتولیا و اپیر به جنگ پرداخت. در جنگ، اسقف اپیر با آنکه شوهرخاله اسقف مانفرد حاکم سیسیل و پرنسهای موره و آخائیا او را یاری کردند، ولی موفق نشد؛ حتی پرنس آخائیا اسیر شد و با واگذار کردن بعضی از شهرهای کشور به امپراتور، آزاد شد که در بین این شهرها می توان از شهر اسپارطه واقع در لاقونیه نام برد. بر اثر تصرف این شهرها سایر نقاط موره نیز به تصرف درآمد. در عملیات اخیر موره، قیصر الکسی عامل موفقیت امپراتور بود که ترفیع مقام یافت.

میخائیل پاله‌ئولوق برای بار دوم بود که الکسی را به موره فرستاده بود. او هنگامی که با نیروهای همراهش شبانه و مخفیانه از نزدیکیهای استانبول عبور می کرد، به پیرمردی برخورد. از پیرمرد سؤال کرد که این وقت شب از کجا می آید؛ او پاسخ گفت از سوراخی که در حصار شهر وجود دارد از شهر بیرون آمده است. الکسی سربازان خود را از شکاف مزبور وارد شهر کرد و بسیاری از نقاط شهر را به آتش کشید که باد شمالی نیز به گسترش این آتش سوزی کمک کرد. هر کسی که از خانه اش بیرون آمده بود کشته شد و بودوئین دوم امپراتور لاتین بسختی توانست جان سالم به در برد. او نخست به کلیبولی، سپس به آتنه و پس از آن از آتنه برای یاری گرفتن به اروپا رفت (فرانچس، ترجمه میر میراوغلی).

منوال بود، که شاید در این امر نفرت از میخائیل پاله‌تولوق از عوامل مؤثر به‌شمار می‌رفت. در روملی هم جو حاکم درست نظیر آناطولی بود و شهرها در مقابل بلغارها و صربها باز و بی‌دفاع بود. مهمترین اسکله‌های تجاری موره، جزایر دریای اژه و بعضی از بنادر دریای سیاه در اختیار ونیز و جنوا بود. با اینهمه میخائیل پاله‌تولوق موفق شد نیروهایی را که بودوئین دوم امپراتور لاتین و شارل پادشاه ایتالیا جهت گرفتن استانبول گسیل داشته بودند، مغلوب کند؛ در حالی که برای استحکام موقعیت امپراتوری خودنه ارتش منظمی داشت و نه نیروی دریایی. از این روی حکام عشیره‌ای مرزنشین که در مرزهای غربی سلجوقیان مستقر بودند و نیز عشیره «قایی» که در آن ایام در بیتینیا اسکان داده شده بودند، با استفاده از ضعف امپراتوری بیزانس در قرن سیزدهم به حرکت درآمده، شروع به اشغال دژها و شهرهای رومیان کردند که بعداً در ضمن سایر حوادث شرح آن نیز خواهد آمد.

۳ فصل

اوضاع سیاسی امیر نشینهای آناطولی از قرن چهاردهم به بعد

در زمان سلجوقیان آناطولی نیروهای جنگجوی مستقر در مرزها حملاتی را آغاز کردند. این نیروها در زمان قدرت سلجوقیان تحت فرمان و نفوذ آن دولت بودند و دست تعرض به سوی سرزمینهای امپراتوری روم دراز نمی کردند. فقط نزدیک اواسط قرن سیزدهم بویژه در زمان علاءالدین کیقباد بزرگ به سبب خطر مغولان، بخشی از عشیره‌های مستقر در مرزهای شرقی سلجوقیان به مرز غربی منتقل شدند. با نقل و انتقال عشایر مرزی از شرق به غرب، مرز شرقی سلجوقیان حالت بازوی دفاعی به خود گرفت. دولت سلجوقی که با کسب موفقیت‌هایی در مرز جنوبی قدرتمندی نمود، به نظر می‌رسید که پس از شکست کوسه‌طاغی در سال ۱۲۴۳ م یکباره پایه‌های قدرتش فروریخت، به طوری که ناگزیر از پرداخت خراج به مغولان شد. چنانکه در سطور پیش گفتیم، جنگ و جدال داخلی بر سر تصاحب سلطنت، سبب تثبیت نفوذ مغولان در آناطولی شد و در این راه چنان پیش رفتند که سلاطین سلجوقی را چون امرای تابع خود عزل و نصب می‌کردند و حتی آنان را به قتل می‌رسانیدند. برای مقابله با این وضع، ترکمنهای مستقر در مرزهای کیلیکیا و روم

یعنی عشایر مرزی، خود رأساً دست به اقدام زدند، به طوری که حتی در مقابل آن عده از سلاطین سلجوقی که از مغولان اطاعت می کردند جبهه گرفتند. از سوی دیگر، پیمانهایی که در زمان قدرت سلجوقیان با امپراتوری روم بسته بودند کم کم شکسته شد و با استفاده از ضعف امپراتوری، فرصت پیشروی به سوی آناتولی غربی را به دست آوردند. گروهی بسیار از مردم نیز که غرب را امن یافته بودند روی به این سونهادند. حملات آغاز شده از سوی ترکمنها به اراضی بیزانس نتیجه موفقیت آمیزی به همراه داشت و در این موفقیتها، خراج سنگین تحمیل شده به مردم از سوی امپراتوری روم تأثیر بسزایی داشت. با سرنگونی سلجوقیان آناتولی، امپراتوری بیزانس نیز در سر اشیب سقوط قرار گرفت. استرداد استانبول و انتقال امپراتوری از نیک به آن شهر، وضعیت دفاعی در مرزهای سلجوقی را تضعیف کرد و این خود انگیزه‌ای برای حملات عشایر مرزی شد.

عملیات ترکمنها در خاک بیزانس به طور مستمر ادامه یافت. خانهای مرزی به تشکیل امیرنشینهای کوچک دست زدند و همزمان با این اقدامات، با پذیرفتن حاکمیت مغولان غرب یعنی ایلخانان که بر سراسر آناتولی مسلط شده بودند و با پرداخت خراج سالیانه معین به آنان، تاملتی از تعرض آنها آسوده خاطر شدند. به این ترتیب در مرزهای غربی سلجوقیان امیرنشینهای گرمیان، بنی اشرف (آل اشرف)، بنی حمید، آل منتشا و نیز امیرنشین عثمانی و باز در حوالی سمت آناتولی غربی امیرنشینهای قراسی، صاروخانیان و بعدها آیدینیان به وجود آمدند.^۱

در اوایل قرن چهاردهم دیگر هیچ نامی از دولت سلجوقی در میان نبود. پس از مرگ غیاث الدین کبکسرو دوم در سال ۱۳۰۸م که حتی به اندازه یک والی

۱. گریگوراس درباره چگونگی سرزمینهای اشغال شده توسط این امیرنشینها چنین توضیح می دهد: آلیسوریوس (علی شیر اوغلی) گرمیانی اکثر اراضی قراقریقه و اراضی منتهی به فیلادلفیا و از انطاکیه واقع در نزدیکی رودخانه مه آندورس تا سرزمینهای نزدیک به فیلادلفیا را به تصرف در آورد، و از فیلادلفیا تا سواحل از میر و یانیه را شخصی به نام صاروخان در دست گرفت. نواحی زیره، مانیه، پری اینی و حوالی افسوس را شخص دیگری به نام ساسان متصرف شده بود و بخش دیگری را تا لیدیاس، اثولیس، چناق قلعه و میسیه را کلام بیگ و پسرش قراسی صاحب شدند. نواحی اولوداغ و آن سوی وی تینیا را شخصی به نام عثمان اشغال کرد. از حوالی نهر سقاریه تا پلاقونیه به دست پسران اومور بیگ افتاد (صفحات ۶۲ و ۶۳).

۴۷ □ اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناطولی

نیز ارزش و اعتبار نداشت، دولت سلجوقی که در زمان وی اسماً موجودیت داشت، عملاً از میان برداشته شد. پس از انقراض سلجوقیان اداره امور آناطولی به والیانی که از سوی حکمرانان ایلخانی تعیین می شدند، سپرده شد. این والیان ضمن اداره امور، خراجهای مقرر را چه در داخل کشور و چه از مرزها جمع آوری کرده، به خزانه ایلخان می فرستادند.

قدرتمندترین والی در میان والیان آناطولی، بیگلربیگک ایلخان و دمیرتاش پسر امیرچوپان فرمانده کل قوا بود.^۲

۲. دمیرتاش یکی از پسران امیرچوپان بود که در زمان ابوسعید بهادر والی آناطولی شد و ناپسما نیهای این منطقه را از میان برداشت؛ اما بعداً یعنی در سال ۱۳۲۲ م هنگامی که والی بود با اعلام سلطنت، درصدد قطع ارتباط و تابعیت خود با ایلخانان برآمد که در این رابطه با سلطان ممالیک نیز مناسباتی برقرار کرده بود.

این اقدام دمیرتاش، پدرش امیرچوپان بیگلربیگک ایلخان را در موقعیت دشواری قرار داد. امیرچوپان بیدرنگ با نیروی عظیمی که فرماندهی آن را خود به عهده داشت به آناطولی رفت و ضمن جلب نظر حکام اطراف، پسرش دمیرتاش را محاصره کرد و او را که با قوای خود به مقابله با پدر برخاسته بود، دستگیر ساخت و با خود به تبریز آورد.

ابوسعید بهادرخان به خاطر پدرش رعایت حال این والی عصیانگر را کرد. در واقع، کار دیگری هم نمی توانست بکند. و او را بخشود و دوباره ولایت آناطولی را به او داد و روانه آن منطقه اش کرد. البته پس از این حادثه دمیرتاش دیگر هرگز درصدد اقدامی علیه ایلخان بر نیامد.

دمیرتاش پس از بازگشت به آناطولی بر آن شد تا حکام آناطولی را که به اقدامات خود سرانه خو گرفته بودند از میان بردارد و چنانکه در فصل مربوطه خواهد آمد حکامی چون سلیمان اشرف اوغلی و حمید اوغلی و فلك الدین دندار را به قتل رسانید و سرزمینهای آنان را ضبط کرد. هنگامی که دمیرتاش، دنیزلی را به محاصره در آورد و یکی از امرایش یعنی حاکم اردنا را مأمور محاصره قره حصار آفیون کرد، خبر رسید که ابوسعید بهادر، برادرش را که نسبت به او اسائه ادب کرده بود به قتل رسانیده است، و دمیرتاش به این اندیشه افتاد که ممکن است روزی او نیز به چنین سرنوشتی دچار شود؛ لذا دست از محاصره کشید و به سیواس آمد تا از چگونگی حال پدرش باخبر شود. وقتی شنید که پدرش در جریان نبردی از نیروهای ابوسعید شکست خورده و سرانجام دستگیر شده و به قتل رسیده است، به مصر گریخت و اداره امور آناطولی را به امیر اردنا رها کرد (ذی الحجه ۷۲۷ هـ/اکتبر ۱۳۲۷ م). ابوسعید بهادرخان، شیخ حسن بزرگ را والی آناطولی کرد و او نیز اداره امور آنجا را وکالتاً به امیر اردنا سپرد. دمیرتاش با اصرار و خواهش ابوسعید در قاهره به قتل رسید (۱۳۲۸ م).

شیخ حسن کوچک یکی از پسران دمیرتاش پس از درگذشت ابوسعید بهادرخان، نقش مهمی در مجادلاتی که بر سر احراز قدرت و حکومت در گرفته بود، داشت و اداره امور حوالی آذربایجان را به دست گرفت. برادرش اشرف نیز در آذربایجان حکومت کرده بود.

حکام آناتولی که قصد داشتند از جو حاکم در آناتولی که پس از مرگ غیاث‌الدین مسعود بوجود آمده بود استفاده کنند، در صدد کسب استقلال برآمدند و در مقابل حکومت ایلخانان جبهه گرفتند. از این روی دمیرتاش کوشید تا سراسر آناتولی را تحت نفوذ خود در آورد و حکامی را که سر از اطاعت ایلخان برناتافته بودند از میان بردارد و در این رابطه سلیمان اشرف اوغلی و دندار حمید اوغلی را به قتل رسانید، ولی با شنیدن خبر قتل پدر با فرار از مصر اقداماتش ناتمام ماند (۱۳۲۷م).

پس از دمیرتاش شخصی به نام اردنا والی آناتولی شد. او با توجه به چگونگی شرایط به اقدامی علیه حکام آناتولی دست نزد و با بهبود اوضاع داخلی و برقراری عدالت، رضایت خاطر مردم را فراهم کرد. در سال ۱۳۳۵م پس از درگذشت ابوسعید بهادرخان که فرزندی نداشت، فرزندان هلاکوبر سر کسب مقام سلطنت به جنگ بایکدیگر برخاستند و در کشاکش این جنگ قدرت، اردنابی سرو صدابه تأسیس حکومتی در آناتولی اقدام کرد که در این رهگذر، از یاری سلطان مملوک نیز بهره گرفت و سرانجام موفق به تشکیل حکومت شد و سیواس را مرکز خود قرارداد.^۲

۳. دمیرتاش هنگام فرار به مصر، آناتولی را به اردنا وا گذاشت. شاید هم اردنا به همراه دمیرتاش گریخته و با او به مصر رفته بود. اردنا از ترکان اویغور بود و دو پسر ادش در اردوی ایلخانان سمت فرماندهی داشتند. پس از دمیرتاش در سال ۱۳۲۸م ولایت آناتولی از سوی ابوسعید بهادرخان به یکی از منسوبانش به نام شیخ حسن بزرگ وا گذار شد. این شخص خود رأساً اداره امور را به دست نگرفت، بلکه به خاطر اعتمادی که به صداقت اردنا داشت به وکالت از سوی خود اداره امور را به او وا گذاشت. بعدها پس از وفات ابوسعید و درائت‌های جنگ قدرتی که در گرفت، شیخ حسن به حکمرانی عراق منصوب شد. در نتیجه به خاطر درگیری با اوضاع و احوال عراق و نیز بر اثر مبارزه با حکام رقیب، اداره امور آناتولی بکلی به دست اردنا افتاد؛ اما او بی آنکه در درگیریهای پس از فوت ابوسعید دخالت کند، به شیخ حسن وفادار ماند.

امیر اردنا که فردی مدبر و سیاستمدار بود با مهارتی شایان توجه از کنار این حوادث و اتفاقات به سلامت گذشت و خود را درگیر ماجراهای خطرناک نکرد. شیخ حسن کوچک پسر دمیرتاش که پس از غلبه بر شیخ حسن بزرگ بر آذربایجان مسلط شده بود، به امیر اردنا پیشنهاد کرد که از او تبعیت بکند، ولی اردنا نپذیرفت. از این روی شیخ حسن کوچک به همراه نیروهای ایلخان سلیمان شاه که به جانشینی ابوسعید برگزیده شده بود، به مقابله اردنا رفت؛ ولی اردنا آنان را در محلی به نام «کرنبوک» شکست داد. با این پیروزی به نفوذ اردنا در آناتولی افزوده شد و او نیز با استفاده از این جو با نام علاءالدین اردنا سلطنت خود را اعلام کرد و به نام خود سکه زد.

اردنا موفق شد با اعمال روشی عادلانه، محبت و احترام مردم را که از حاکمیت مغول و از بی‌عدالتی‌ها و بی‌سیاستی‌ها به تنگ آمده بودند، نسبت به خود جلب کند. امیر اردنا که بر سیواس، ←

۴۹ □ اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناتولی

در این ایام بجز حکومت اردنا در آناتولی امرا و امیرنشینهای دیگر نیز به شرح

زیر بودند:

قرامانیان، بنی حمید، آل منتشا، گرمیانیان، آیدینیان، صاروخانیان که تابع گرمیانیان بودند، امیرنشین قره‌سی در میسیه و هلسپوند، امیرنشین جندرا و غول‌لاری در قسطنونی و سینوپ و امیرنشین عثمانی که تانواحی سگوت، ینی شهر، بیله‌جک، اسکلی شهر، بورس، از نیک و از میت گسترش یافته بود.

از آنجا که آگاهی از نحوه مناسبات سیاسی حاکم نشینان آناتولی با عثمانیان در قرن چهاردهم و حتی در قرن پانزدهم برای دنبال کردن وقایع مربوط به عثمانیها - که بعداً خواهد آمد - سودمند می‌باشد، لذا بی‌مناسبت نخواهد بود که شرح مختصری درباره هر یک از این امیرنشینان داده شود.

امیرنشین *قرامانیان*

به موجب تحقیقات اخیر درباره اصل و نسب عشیره قرامان، دو نظریه وجود دارد. طبق يك نظریه آنها به تیره سالور اغوزها و به موجب نظریه دیگر به تیره افشار اغوزها منسوبند.

علاءالدین کیقباد اول در اثنای که عشایر تر کم‌ن را در مرزهای روم و کیلیکیا

→ قیصریه، نیکده، آق‌سرای، آنکارا، توقات، اماسیه، شبین قره‌حصار، ارزنجان و حوالی آن مسلط شده بود، در سال ۱۳۲۵ درگذشت.

او حکمرانی بود عالم و دانشمند. این بطوطه سیاح که خود ناظر بود می‌نویسد که او با فصاحت به زبان عربی سخن می‌گفت و به سبب دادگستری اش مردم به او «پیامبر کوسه» لقب دادند.

پس از مرگ اردنا پسرش محمد بیگ به جای او نشست. او به یاری مملوک مصر یکی از امرارا که به مخالفت با او برخاسته بود، به قتل رسانید، ولی امرای دیگر او را کشتند و پسرش علی بیگ را جانشین او کردند (۱۳۶۵ م). علی بیگ که جوانی ابله بود خود را درگیر رقابت حاکم بین امرارا کرد و مخالفت عده‌ای از والیا نثر را علیه خود برانگیخت. علی بیگ به جنگ با حاجی شاد گلدی پاشا امیر اماسیه که از وی اطاعت نمی‌کرد، برخاست؛ ولی در اثنای جنگ نزدیکیهای اماسیه درگذشت و از طرف قاضی برهان‌الدین احمد که اداره امور را به دست گرفته بود، پسر خردسالش محمد بیگ حکمران شد (۱۳۸۵ م)؛ ولی پس از اندک زمانی قاضی برهان‌الدین این کودک را از حکمرانی خلع کرد و خود بر جای او نشست (۷۸۳/ق ۱۳۸۱ م).

* در متن واژه «پیلیگ» بکار رفته است. پیلیگ به مناطقی اطلاق می‌شد که اداره امور آن به امیری (بیگ) واگذار می‌شد که تقریباً خود مختاری داخلی داشت. - م.
** کارامان یا قرامان قصبه‌ای است نزدیک قونیه. - م.

مستقر می کرد، در سال ۱۲۲۸م عشیره قرامان را در حوالی ارمناک که از تصرف ارمنه کیلیکیا بیرون آورده بود، اسکان داد. در این ایام بزرگ عشیره قرامان شخصی به نام سعدالدین اوغلی نورصوفی بود. این عشیره نزدیک او آخر قرن سیزدهم همزمان با آغاز انحطاط قدرت دولت سلجوقی در حوادث آن دوره نقش مهمی داشتند. اینان، هم با شاهان ارمنی و مغولان و هم با سلجوقیان که در کنار مغولان قرار گرفته بودند، برخوردهای خونینی داشتند.

پس از نورصوفی پسرش کریم الدین قرامان سر کرده عشیره شد و قلج ارسلان چهارم ارمناک را به او داد تا از درآمد حاصله از اراضی آن گذران کند. برادر کریم الدین به سمت محافظ قصر سلطان سلجوقی منصوب شد. به این محافظان «جندار» یا «جاندار» می گفتند (۱۲۶۵/ق ۵۶۵۴). کریم الدین قرامان در صدد برآمد تا با بهره گیری از اختلاف حاکم بر خاندان سلجوقی دامنه نفوذ خود را گسترش دهد. حتی به قونیه نیز حمله کرد که ناموفق ماند و در این عملیات برادرانش زین الحاج و بونسوز دستگیر و اعدام شدند.

پس از وفات کریم الدین قرامان به سال ۱۲۶۶هـ.ق (۱۲۶۲م) رکن الدین قلج ارسلان پسران او را در دژ جوهله زندانی کرد؛ ولی با پادرمیانی وزیر معین الدین سلیمان پروانه آزاد شدند و با زملک پدری یعنی ارمناک به آنها داده شد و شمس الدین محمد بیگ حاکم قرامان شد.

محمد بیگ با مغولان جنگید و دوبار آنان را شکست داد و قونیه را تصرف کرد و شخصی به نام غیاث الدین سیاوش را که خود را به خاندان سلجوقی منتسب می کرد در سلجوق نامه ها از این شخص از باب تحقیر بالقب جیمیری (پست و لثیم) نام برده شده است. به حکمرانی نشانند^۴ و خود وزیر او شد و به نام وی سکه زد (۱۲۷۷م). محمد بیگ

۴. در مورد اینکه آیا این شخص از خاندان سلجوقی بوده است یا نه، نمی توان اظهار نظر قطعی کرد. احتمال دارد او نیز نظیر مصطفی چلبی پسر یلدرم، شاهزاده بوده باشد، در حالی که تواریخ عثمانی از این شاهزاده با عنوان «مصطفی قلابی» نام برده اند. گفته می شد که سیاوش پسر عزالدین کیکاووس دوم است. عثمان فرید ساغلام یکی از متخصصان مسکوکات قدیم و عضو انجمن تاریخ ترک سکه نقره ای کشف کرد و طی شرحی که در باره این سکه در بولتن شماره ۳۵ انجمن مربوط به سال ۱۹۴۵ به چاپ رسید، سکه را که در قونیه ضرب شده بود مربوط به سال ۶۷۸هـ.ق/۱۲۷۹م دانسته اند. از آنجا که جیمیری در محرم ۶۷۵هـ.ق/۱۲۷۶م دستگیر و کشته شد، بنابراین نظریه ←

۵۱ □ اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناتولی

بعداً ضمن نبردی که بانبروهای مغول و سلجوقی کرد به قتل رسید (۱۲۷۸م). پس از محمد بیگ برادرش گونری بیگ حاکم قرامان شد. او در ماجرای جنگ قدرتی که بین خاندان سلجوقی در گرفته بود نقش عمده داشت و تا سال ۱۳۰۰م که وفات یافت، بامغولان و نیروهای سلجوقی که تحت نفوذ آنها بودند و نیز با پادشاهان ارمنستان، در جنگ بود.

پس از گونری بیگ، حکمرانی قرامان به یکی از برادرانش به نام محمود بیگ رسید و پس از درگذشت او در سال ۱۳۰۷م یا اندکی پس از این سال، اساس وحدت و یگانگی حاکم در خانواده متزلزل شد؛ زیرا بین موسی و بدرالدین ابراهیم پسران محمود اختلاف افتاد که بعدها منجر به اعمال نفوذ سلاطین ممالیک در این حاکم نشین شد. بعد از بدرالدین، پسرش خلیل بیگ به جای او نشست. از وقفنامه‌های خلیل بیگ که تاریخ ۵۷۴۵ هـ/ق/ ۱۳۴۴م را دارد چنین برمی آید که در این ایام وی حکمران بوده است. قرامانیان ضمن جبهه گیری علیه والیان انتصابی ایلخانان در آناتولی، در سال ۱۳۱۴م قونیه را به تصرف در آوردند. امیرچوپان بیگلر بیگ ایلخانی که در سال ۱۳۱۶م^۵ به منظور برقراری ارتباط بین والیان آناتولی و ایلخانان به این سرزمین آمده

→ مربوط به تاریخ ضرب سکه خطاست. با توجه به وقایع و اتفاقات، قاعدتاً این سکه اگر در قونیه ضرب شده باشد، باید مربوط به سال ۶۷۵ هـ/ق/ ۱۲۷۶م باشد. تاریخی که برای ضرب سکه عنوان شده مصادف است با حکمرانی مسعود دوم در قونیه، حال آنکه هفده سال قبل از آن، جیمیری از طرف غیاث الدین کینخسرو سوم دستگیر شد و به قتل رسید. در تاریخ آل سلجوق نسخه موجود در پاریس آمده است که در زمان حکمرانی سلطان مسعود، پس از آنکه برادرش ملک سیاوش از سینوپ آمد، در سال ۶۸۸ هـ/ق او را به نزد اشرف اوغلی فرستادند که او نیز سیاوش را زندانی کرد. بعداً با پادرمیانی قرامان اوغلی سیاوش آزاد و باعزت و احترام به قونیه اعزام شد. اگر کسی که سکه به نام اوست همین ملک سیاوش باشد، از آنجا که اقامت او مصادف با سال ۶۸۸ هـ/ق است، باز با تاریخ عنوان شده برای ضرب سکه مطابقت ندارد.

در یک کتاب نجوم به نام کتاب فی بیان احوال العجائب والغرائب واحکام الکائنات و تواریخ ملوک، سال خروج جیمیری ۶۸۴ هـ/ق قید شده که باز هم این تاریخ یک سال قبل از تاریخ عنوان شده برای ضرب سکه مورد نظر عثمان فرید است.

۵. مدیر کل اوقاف، ۱۲۱۲ آناتولی، صفحه ۳۶۰.

تاریخ اولجایتو عزیمت امیرچوپان به آناتولی و تصرف قونیه را در سال ۷۱۴ هـ/ق/ ۱۳۱۴م ذکر کرده که در یک نشریه فارسی نیز به همین سال اشاره شده است (کتابخانه نوری عثمانیه، شماره ۲۷۸۲). در تذکره آقسرائی آمدن امیرچوپان به آناتولی در سال ۷۱۶ هـ/ق در پی جلوس اوسعید قید شده است. ما هر دو تاریخ را نقل کردیم، ولی نخستین صحیح تر است. با اینهمه باید گفت که امیرچوپان دوبار به آناتولی عزیمت کرده بود.

بود، قونیه را باز پس گرفت. با آنکه بعدها باز قونیه به دست قرامانیان افتاد ولی دمیرتاش در سال ۷۲۰ هـ ق / ۱۳۲۰ آنجارا به تصرف در آورد (ترجمه مناقب العادین، صفحه ۴۴۵). سرانجام پس از فرار دمیرتاش والی آناتولی به مصر، دست قرامانیان برای تصرف قونیه باز شد (۱۳۲۷ م).

پس از کشته شدن سیف الدین سلیمان بیگ پسر خلیل بیگ در سال ۷۶۲ هـ ق / ۱۳۶۱ م^۶ علاء الدین علی بیگ حکمران قرامان شد. این شخص نخستین حکمران از قرامانیان است که با عثمانیها مناسباتی برقرار کرد. از بررسی اوضاع و احوال عصر حکومتش چنین برمی آید که امیری فعال، جنگجو و با اراده بوده است. علاء الدین علی بیگ قبل از سال ۷۷۴ هـ ق / ۱۳۷۰ م^۷ با ملک خاتون^۸ دختر مراد خداوندگار حکمران عثمانی که کتب تاریخ، به خطا از او به عنوان نفیسه خاتون نام برده اند ازدواج کرد و به این ترتیب بین دو دولت خویشاوندی بوجود آمد. ولی پیشروی عثمانیها به سوی آناتولی و هم مرز شدن با خاک قرامانیان، علاء الدین را آشفته خاطر ساخت و او در صدد ممانعت از پیشروی آنان برآمد و از این روی بین دو دولت جنگهایی رخ داد.

انگیزه نخستین جنگ بین عثمانیها و قرامانیان این بود که مراد خداوندگار شهرهایی چون آق شهر، یالواج، قره آغاج، بک شهری و سیدی شهری را که بر لب مرز سرزمین قرامانیان قرار داشت از حمید اوغلی حسین بیگ خریداری کرد.

۶. در تقویم شماره ۳۰۷۰ (کتابخانه نوری عثمانیه) که تاریخ ۸۵۷ هـ ق را دارد آمده است؛ «از واقعه سلیمان بیگ و جلوس علاء الدین بیگ نود و پنج سال می گذرد». بنا بر این علاء الدین بیگ در سال ۷۶۳ هـ ق حکمرانی می کرده است. در تقویم منتشر شده از سوی پروفیسور عثمان تورخان تاریخ جلوس او ۷۶۳ هـ ق / ۱۳۶۲ م قید شده است. با توجه به اینکه مؤلف هر دو اثر، شخص واحدی است و در دومین اثر، سال ۷۶۲ هـ ق قید شده است، ما این تاریخ را می پذیریم. علاء الدین بیگ دو وقفنامه به تاریخ ۷۶۶ و ۷۶۹ هـ ق / ۱۳۶۴ و ۱۳۶۷ م دارد (مدیریت عمومی اوقاف، دفتر ۵۷۹، صفحه ۳۵۷-۳۶۰).

۷. با توجه به نوشته تقویم نجومی که پسر علاء الدین از همسرش ملک خاتون در سال ۱۳۷۰ م به دنیا آمد، چنین برمی آید که علاء الدین قاعدتاً می باید قبل از سال ۱۳۱۶ م با وی ازدواج کرده باشد.

۸. در دفتر تحریر شهر قونیه که تحت شماره ۵۴۸ در آرشیو نخست وزیری نگهداری می شود چنین آمده است که مدرسه و آرامگاه خاتونیه واقع در بخش قرامان از ملک خاتون است؛ «مدرسه ملک خاتون بنت سلطان مراد بن اورخان بن عثمان غازی در نفس لارنده به نام خاتونیه». بنا بر این نام دختر سلطان مراد خداوندگار، ملک خاتون بوده است.

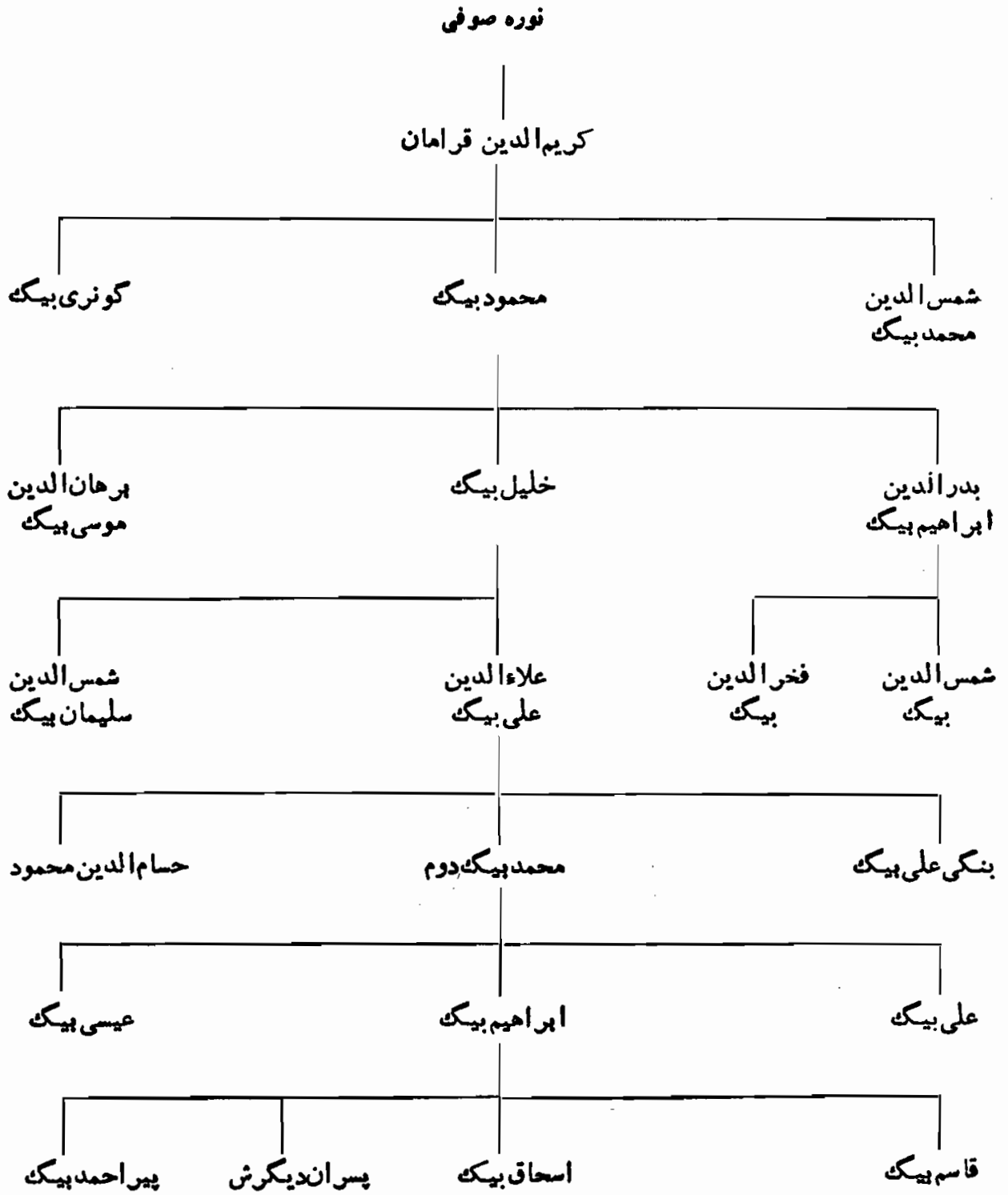
علاءالدین بیک که به این امر مظنون شده بود به آن حوالی حمله برد و بک شهری را تصرف کرد. از این روی خداوندگار از رومی وارد آناتولی شد و پس از یک نبرد سخت علاءالدین بیک را شکست داد و او را در قونیه محاصره کرد؛ ولی با خواهش دختر ملک خاتون نقاط تصرف کرده را پس داد و آشتی برقرار شد (۷۸۸ق/۱۲۸۶م).^۹ پس از قتل مراد خداوندگار که به سال ۱۳۸۹م در قوصوه اتفاق افتاد، پسرش یلدرم بایزید به جای او نشست. به سبب اقداماتی که حکام آناتولی علیه عثمانیها کرده بودند، حکمران جدید عثمانی وارد آناتولی شد و سرزمینهای امیر نشین صاروخان، آیدین و بلاط واقع در آناتولی غربی را به خاک خود ملحق کرد و سپس علاءالدین بیگ را نیز شکست داد و او را وادار به صلح کرد (۱۳۹۰م). از آنجایی که علاءالدین پیمان صلح را نقض کرده بود یلدرم بایزید باز از مرزهای عثمانی گذشت و طی جنگ آقچهچای لشکر قرامان را شکست داد و علاءالدین بیگ را که در قونیه پناه گرفته بود دستگیر کرد و به قتل رسانید و به دنبال آن قسمت اعظم سرزمینهای قرامانیان و یا به عبارت دیگر سرزمینهای موجود در قسمت شمالی کوههای توروس را به تصرف درآورد و به حکومت این خاندان خاتمه داد (۸۰۰ق/۱۳۹۸م).

یلدرم بایزید که پس از قتل علاءالدین بیگ همسر او ملک خاتون و دو پسرش را دستگیر کرده بود آنها را به بورسه فرستاد. این دو برادر تا پایان نبرد آنکارا در بورسه ماندند؛ ولی تیمورخان، محمد بیگ پسر بزرگ علاءالدین را از بورسه آورد و حکومت قرامان را به او محول کرد (۸۰۵ق/۱۴۰۲م).

پس از این حوادث در اثنای جنگ قدرتی که بین شاهزادگان عثمانی در گرفته بود از سوی محمد بیگ و بعداً توسط پسرش ابراهیم بیگ حملات مدهشی علیه عثمانیها صورت گرفت به طوری که حتی حکام قرامان با صربها و مجارها علیه عثمانیها متحد شده بودند و این حملات و نبردها تا انقراض کامل حکومت قرامانیان ادامه داشت. مشروح این وقایع در قسمت «وقایع عثمانی» خواهد آمد.

۹. درباره این جنگ که بین عثمانیها و قرامانیان رخ داد اطلاعات مبسوطی در تاریخ نثری درج شده است (نشریات انجمن تاریخ ترک، ص ۲۱۴-۲۳۸).

شجره نامه قراما نیان



امیر نشین آل اشرف

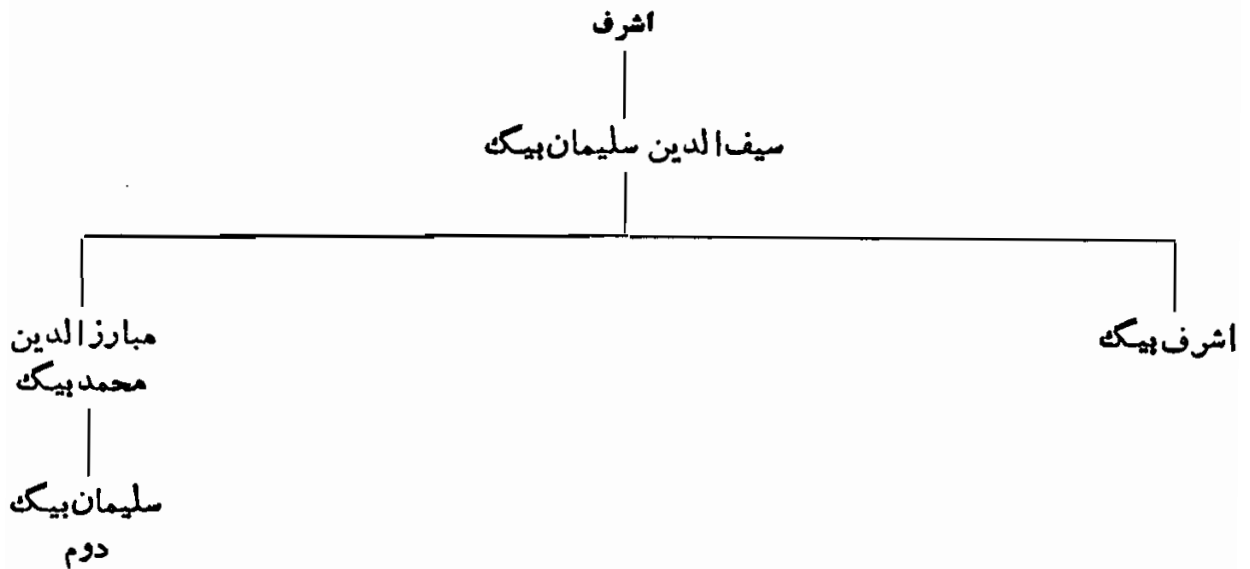
مؤسس این حاکم نشین سیف الدین سلیمان بیگک پسر اشرف از امرای سلجوقی است که «بک شهری» را مرکز حکومت خود قرار داده بود. در اواخر قرن سیزدهم میلادی یعنی به هنگام آغاز ضعف و سستی در حکومت سلجوقی، سلیمان بیگک رادر صحنه های نبرد می بینیم. امرای آل اشرف بجز بک شهری که به سلیمان شهری (شهر سلیمان) نیز معروف بود شهرهای سیدی شهری، ایلغین، آق شهر، بولوادین و حوالی آن را در اختیار داشتند. در شرق این امیر نشین، قرامانیان و در غرب آن بنی حمید (حمیدیان) بودند.

به دنبال قتل غیاث الدین کیخسرو سوم در سال ۱۳۵۴م که به دستور ایلخان صورت گرفت پسر عمویش غیاث الدین مسعود به حکمرانی رسید؛ اما به فرمان ایلخان، پسر خردسال غیاث الدین در قونیه به حکمرانی سلجوقیان منصوب شد و اشرف اوغلی سلیمان بیگک به سمت نایب الحکومه و قرامان اوغلی گونری بیگک به سمت بیگریگی آندو برگزیده شدند. بعدها، هم اشرف اوغلی و هم قرامان اوغلی از مسعود متابعت کردند، به طوری که وقتی ملک سیاوش برادر سلطان مسعود به آناتولی رفت بادسیسه مسعود، اشرف اوغلی وی را زندانی کرد که بعداً با تهدید قرامان اوغلی از زندان رها شد و به قونیه رفت.

سال وفات اشرف اوغلی مشخص نیست ولی به طوری که از کتیبه آرامگاهش واقع در یک شهری برمی آید در گذشت او پس از سال ۷۰۱هـ/ ۱۳۰۱م بوده است. پس از سلیمان بیگک پسر بزرگش مبارز الدین محمد بیگک به حکمرانی رسید و شهرهای آق شهر و بولوادین را تصرف کرد. هنگامی که امیر چوپان در سال ۱۳۱۴م به آناتولی رفت تا حکام آنجا را به اطاعت خود در آورد و آنها را نسبت به خود به صداقت و وفاداری وادارد، در میان حکامی که مراتب اطاعت خود را معروض داشتند اشرف اوغلی نیز دیده می شد. چنانکه از کتیبه مسجد بولوادین برمی آید محمد بیگک پس از سال ۱۳۲۰م در گذشت و پسرش سلیمان بیگک حکمران شد. دوران حکومت سلیمان دوم بسیار کوتاه بود. دمیرتاش والی آناتولی که در

صدد از میان برداشتن حکام این ناحیه بود پس از تصرف بك شهری ، سلیمان بیگ را زیر شکنجه کشت و از سوی خود حاکمی برای آن شهر انتخاب کرد (اکیم * ۱۳۶۱م). با مرگ سلیمان بیگ دوران حکومت آل اشرف به پایان رسید و آن سرزمین بین بنی حمید و قرامانیان تقسیم شد . از آل اشرف در شهرهای بك شهری، آق شهر و بولوادین بناهایی به یادگار مانده ولی نمونه ای از سکه های رایج آنان به دست نیامده است. شمس الدین محمد تشری اثر فلسفی خود به نام الفصول الاشرفیه را به نام مبارزالدین محمد بیگ تألیف کرده است (کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۲۴۴۵).

شجره نامه آل اشرف



* ۹ مهرماه تا ۱۹ آبان. -م.

امیر نشین بنی حمید

حکومتی که پیش از آغاز قرن سیزدهم توسط حمید بیگ وابسته به یک عشیره تر کمین (احتمالاً عشیره تکه) در حوالی بورلو، اسپارطه، اگریدور و یالواج تأسیس شد، به حکومت حمید اوغول لاری (بنی حمید) معروف بود. امرای این سلسله بعدها ضمن گسترش اراضی خود انطالیه را نیز به تصرف در آوردند. اسپارطه در سال ۶۰۰هـ.ق/ ۱۲۰۳م در زمان قلچ ارسلان سوم به تصرف درآمد و سلجوقیان بعداً انطالیه و علائیه را نیز متصرف شدند.

پس از آنکه دولت سلجوقیان آناتولی تحت نفوذ ایلخانان درآمد و عشایر مرزی غرب آناتولی گرد هم جمع شدند و آغاز به تأسیس یک حکومت کردند، با فعالیت فلک الدین دندار پسر الیاس بیگ و نوه حمید بیگ این امیر نشین تأسیس شد و شهرک اگریدور که اسم قدیمی آن پروستانا بود و در جنوب دریاچه اگریدور قرار داشت به صورت مرکز این حکومت درآمد و به امر فلک الدین دندار بیگ در این شهر تأسیساتی بنا شد و این شهر نام فلک آباد به خود گرفت.

دندار بیگ بعدها با تصرف گول حصار و در سال ۱۳۰۱م با اشغال انطالیه مرز کشورش را به سوی جنوب گسترش داد و اداره امور انطالیه را به برادرش یونس بیگ واگذار کرد.

دندار بیگ نیز چون سایر حکام آناتولی که حاکمیت مقتدر ایلخانان را به رسمیت شناخته بودند، همه ساله چهار هزار دینار یعنی چهار هزار سکه طلا به خزانه ایلخان مالیات (خراج) می داد. هنگامی که امیر چوپان در سال ۱۳۰۴م به آناتولی آمد حمید اوغلی دندار بیگ نیز از جمله حکامی بود که به او ابراز فرمانبرداری کردند. او حتی برای ابراز صداقتش به نام اولجایتو محمد خدا بنده در شهر فلک آباد سکه زد. در پی وفات خدا بنده به سال ۱۳۱۶م که پسر نوجوانش ابوسعید بهادر خان به حکومت رسید به سبب آنکه کم کم اساس اطاعت حکام آناتولی نسبت به ایلخانان

متزلزل می شد میر تاش والی آناتولی قونیه را اشغال کرد و بعداً سلیمان بیگک از امرای بنی اشرف را کشت و ضمن پیشروی به سوی سرزمینهای بنی حمید، دندار بیگک را نیز که به انطالیه گریخته بود دستگیر کرد و به قتل رسانید (۱۳۲۴م).

در بعضی از منابع تاریخی آمده است که پس از فرار دمیر تاش به مصر به سال ۱۳۲۷م و قتل او در آنجا خضر بیگک پسر دندار بیگک به جای پدر حکمران شد و بعدها برادرش اسحاق بیگک از مصر آمد و به حکمرانی رسید.^{۱۱} ابن بطوطه جهانگرد مورخ که در سال ۱۳۳۳م در آناتولی به سیر و سفر پرداخته بود می نویسد که به هنگام ورود به انطالیه خضر بن یونس، در گول حصار محمد پسر دندار بیگک، و در اگری دور نجم الدین اسحاق بیگک پسر دیگر دندار بیگک حکمران بودند.

پس از اسحاق بیگک، مظفر الدین مصطفی بیگک به حکمرانی رسید. به دستور مصطفی بیگک مدرسه مظفریه ساخته شد. کار بنای این مدرسه در سال ۷۴۵ق/ ۱۳۴۴م به پایان رسید. بیقین نمی توان گفت که آیا او بر تمامی شهرهای تحت نفوذ بنی حمید مسلط شد یا خیر. ولی چون پسرش حسام الدین الیاس که قبلاً سلطان اگری دور بود در سال ۷۶۷ق/ ۱۳۶۵م به حکمرانی کلیه شهرهای بنی حمید رسید، می توان نتیجه گرفت که پدرش نیز از چنین تسلط و حاکمیتی برخوردار بوده است.

آن سان که از کتب تاریخ بر می آید، حسام الدین الیاس بیگک با دولت همسایه اش قرامانیان سخت درگیر شد و از آنان شکست خورد، ولی با یاری گرمانیان مجدداً بر سرزمینش دست یافت. تاریخ وفاتش معلوم نیست، ولی قاعدتاً باید قبل از سال ۷۷۶ق/ ۱۳۷۴م در گذشته باشد.

۱۱. در منابع تاریخی به دو خضر بیگک از خانواده حمید اوغلی اشاره شده است؛ یکی پسر دندار بیگک و دیگری پسر یونس بیگک امیر انطالیه. در کتاب تاریخ قید شده است که پس از فرار دمیر تاش به مصر، خضر بیگک پسر دندار بیگک به حکمرانی رسید، ولی پس از اندک زمانی نجم الدین اسحاق بیگک به حکومت می رسد. البته احتمال دارد که پس از فرار دمیر تاش از آناتولی خضر بن یونس امیر انطالیه این حوالی را به تصرف در آورده باشد، اما با توجه به نظر مورخان معاصر به حکومت رسیدن مجدد خضر بیگک پس از پدرش دندار بیگک موثق تر است. در اگری دور مسجدی به نام مسجد خضر بیگک وجود دارد. در متن کتیبه مسجد گنبد دار قصبه شهود، نام «امیر کبیر ابراهیم بن خضر بیگک» ذکر شده است که احتمال دارد این شخص پسر حمید اوغلی خضر بیگک باشد.

۵۹ □ اوضاع سیاسی امیر نشینهای آناطولی

پس از الیاس بیگک پسرش کمال الدین حسین بیگک به حکمرانی رسید. سلطان مراد اول حکمران عثمانی در سال ۱۳۷۴ م آق شهر، یالواج، بک شهری، قره آغاج و سیدی شهری را با پرداخت هشتاد هزار سکه طلا خریداری کرد. هنگامی که سلطان مراد خداوندگار اقدام به نخستین جنگ قوصوه کرد کمال الدین حسین بیگک پسرش مصطفی بیگک را با نیروی کمکی به یاری سلطان مراد فرستاد.

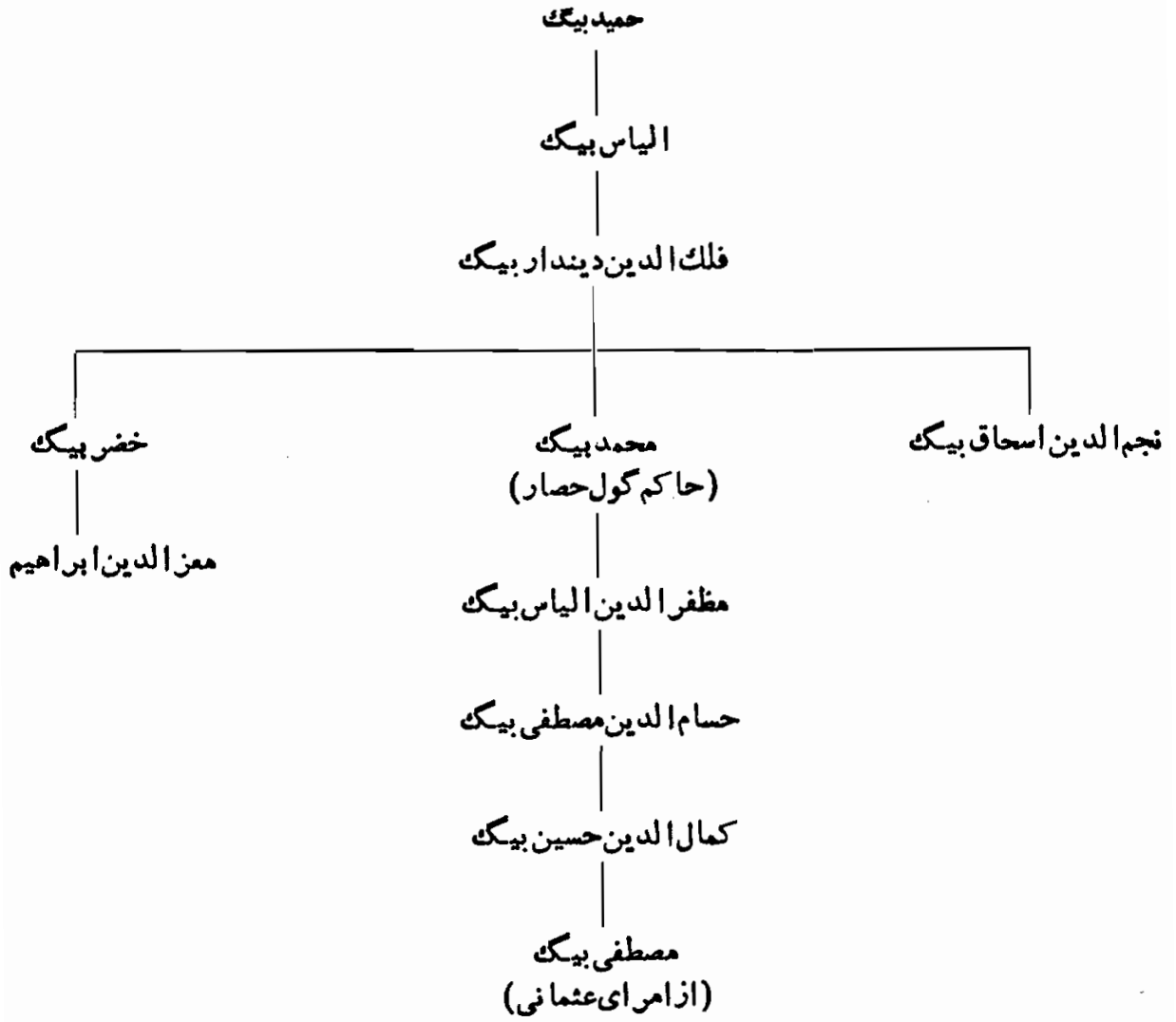
کمال الدین حسین بیگک در سال ۷۹۳ هـ ق / ۱۳۹۱ م وفات یافت. روایت کرده اند که او به علت نامعلومی از سوی یلدرم بایزید به قتل رسید. تا کنون سکه‌ای به نام امرای بنی حمید به دست نیامده است. از دوران حکومت این خاندان بناهایی در اگری دور، بوردور و یازلا به جای مانده است.

از کتیبه قبلی مسجد (مسجد گنبددار) قصبه شهود که تاریخ ۷۷۰ هـ ق / ۱۳۶۳ م را دارد چنین برمی آید که امیر کبیر معز الدین ابراهیم بن خضر بیگک از افراد خاندان بنی حمید بوده است.^{۱۲}

در جنگ قوصوه مصطفی بیگک پسر کمال الدین حسین بیگک همراه نیروهای تیرانداز اعزامی از سوی پدرش پیشاپیش نیروهای عثمانی بود که پس از الحاق سرزمینهای بنی حمید به خاک عثمانی با منصب امیری به خدمت عثمانیها درآمد.

۱۲. «روایت است که شب هنگام دو لشکر مقابل هم صف آرایی کردند. آنگاه سلطان مراد فرمود تا دوهزار تیرانداز دریمین لشکر مستقر شد که رئیسشان سر کرده فوج حمله حمید اوغلی (بنی حمید) بود و یکهزار تیرانداز دیگر در یسار لشکر که سر کرده شان پسر حمید اوغلی مصطفی چلبی بود.» (تاریخ نثری، ج ۱، ص ۲۹۴).

شجره نامه شاخه اگری دور بنی حمید



شاخه انطالیه بنی حمید

در سال ۶۰۳ هـ ق / ۱۲۰۶ م غیاث الدین کیخسرو اول سلطان سلجوقی انطالیه را از دست اروپاییان گرفت و عشیره «تکه» در آن حوالی مستقر شد. انطالیه مدتی به تصرف سلطان قبرس درآمد، ولی بعدها در سال ۶۱۰ هـ ق / ۱۲۱۳ م عزالدین کیکاووس اول آن را باز پس گرفت. انطالیه تقریباً در دهه‌های اول قرن چهاردهم به دست امرای بنی حمید افتاد. یونس بیگ برادر دندار بیگ حکمران آنجا شد و سنان الدین چالش بیگ یکی از پسران یونس بیگ در قورقود مستقر بود. پس از مرگ یونس بیگ معلوم نیست که کدامیک از پسرانش - یعنی محمود بیگ یا خضر بیگ - به حکمرانی رسید.

در سال ۱۳۳۳ م وقتی که ابن بطوطه به آناتولی رفت خضر بیگ در امیر نشین انطالیه بود. وی در آن تاریخ در بستر بیماری بسر می برد. تاریخ در گذشت خضر بیگ مشخص نیست و درباره اینکه چه کسی در انطالیه پس از خضر بیگ به حکمرانی رسید اطلاعی در دست نداریم. در سال ۱۳۶۲ م باز انطالیه از سوی سلطان نشین قبرس به تصرف درآمد و مدت یازده سال در تصرف آن دولت ماند، تا اینکه در سال ۷۷۴ هـ ق / ۱۳۷۳ م توسط محمد بیگ پسر محمود بیگ - که قبلاً ذکرش گذشت - ضبط شد.

تاریخ در گذشت محمد بیگ نیز که ملقب به مبارزالدین بود مشخص نیست. هنگامی که مراد اول حکمران عثمانی پس از کسب پیروزی در جنگ با امیر قرامان بازمی گشت در پاسخ کسانی که به او می گویند: «پسر تکه (حیدر اوغلی) یاغی است» پاسخ می دهد: «مرد تهیدستی است که دو قصبه در اختیار دارد: یکی انطالیه و دیگری استانوس (قورقود ایللی). او چه دارد که یاغی بشود؟ کسر شأن ماست که به او حمله بکنیم» و به بورسه بازمی گردد. بنابر تاریخ نشری بعدها تکه اوغلی (پسر تکه) حصار شهرهای تحت اختیار خود را در مقابل سلطان مراد بی دفاع گذاشت و ضمن التماس، با دولت عثمانی صلح کرد.^{۱۳}

به سال ۷۹۱ یا ۷۹۴ هـ ق / ۱۳۸۹ یا ۱۳۹۲ م انطالیه توسط یلدرم بایزید به تصرف

۱۳. تاریخ نشری (از انتشارات انجمن تاریخ ترک)، ص ۲۳۴.

درآمد و از سوی او اداره امور شهر به صورت و... شاهزاده عیسی چلبی واگذار شد^{۱۴} و بدین ترتیب حکومت شاخه انطالیه بنی حدید پایان رسید. پس از نبرد آنکارا که سرزمینهای پیشین حکمرانان آناتولی از سوی تیمور به آنان بازپس داده شد، استانوس و حوالی آن که در دست عثمانیها بود به حمید اوغلی عثمان بیگ از [امرای بنی حمید] داده شد. احتمالاً این شخص باید پسر مبارز الدین محمد بیگ باشد (۱۴۰۲ م). عثمان بیگ ضمن اتحاد با محمد بیگ [قرامانی] در صدد تصرف انطالیه برآمد، ولی در استانوس توسط حمزه بیگ امیر انطالیه شکست خورد و به قتل رسید و در نتیجه به حکومت امرای بنی حمید شعبه انطالیه خاتمه داده شد.

در باره ای از کتب تاریخ و وقایع نامه ها از امرای بنی حمید شعبه انطالیه به عنوان حکام تکه نام برده شده است. به نظر می رسد که سبب این وجه تسمیه به خاطر این است که به انطالیه و حوالی آن «تکه لی» می گفتند. به موجب اسنادی که در دست است این خاندان به هیچ وجه از تباطلی با خانواده ای که تکه اوغول لاری نام داشتند ندارند بلکه از خانواده بنی حمید هستند.

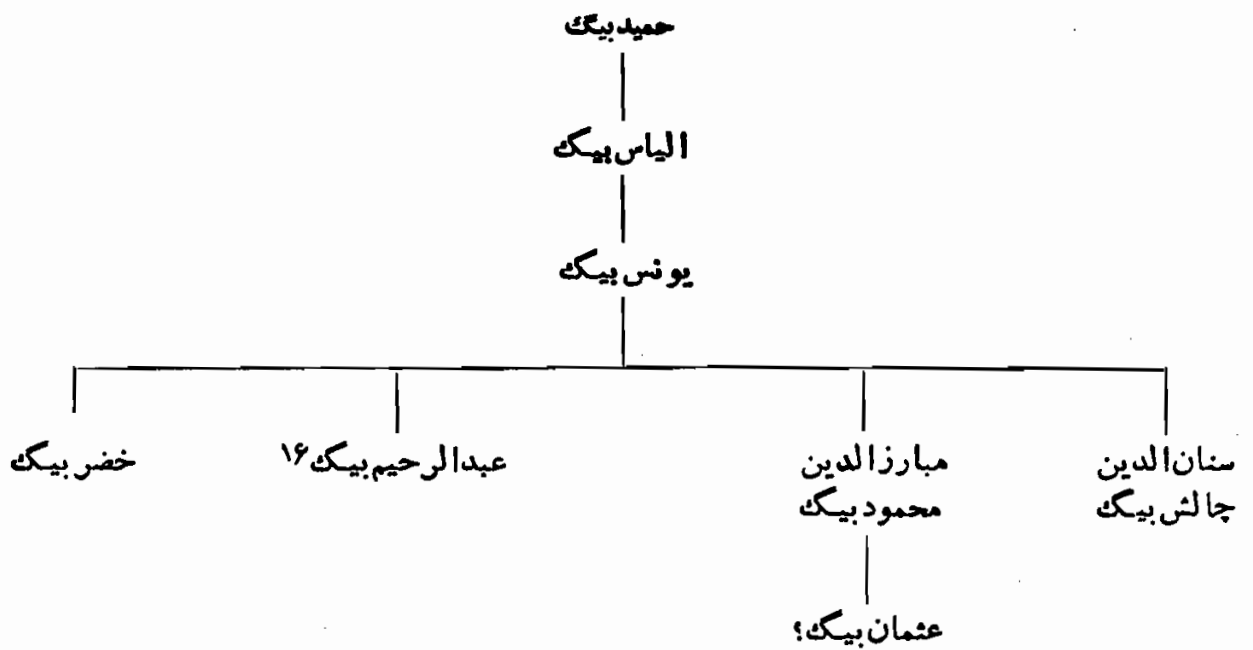
هنگامی که دندار بیگ حکمرانی خود را اعلام کرد حاکم فنیقه حاکمیت مقتدر دندار بیگ را به رسمیت شناخته بود. فنیقه بعدها تحت نفوذ خضر بن یونس بیگ حاکم انطالیه درآمد.^{۱۵}

۱۴. مجله انجمن تاریخ ترک، سال ۱۴، ص ۸۲، ۷۲.

۱۵. اجابة السائل، مجموعة منشآت.

اوضاع سیاسی امیر نشینهای آناطولی □ ۶۳

شجره نامه شاخه اقطاعی بنی حمید



۱۶. در سال ۷۵۲هـ ق یک نسخه از مرصاد العباد برای غیاث الدین عبدالرحیم پسر یونس بیگ که امیر استانوس بود استنساخ شد (کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۲۰۶۷).

امیرنشین آل منتشا (منتشاییان)

امیرنشین منتشا در اواخر نیمه دوم قرن سیزدهم موجودیت یافت. هنوز دقیقاً مشخص نیست که استقرار آنها در ناحیه کاریه همراه با پیشروی ترکهای مرزنشین به سوی شرق بود یا اینکه از طریق دریای مرمره به آن ناحیه رفتند. پاره‌ای از منابع شرقی دوم را می‌پذیرند. در نیمه دوم قرن سیزدهم کاریه معروف به منتشه ایللی (شهر منتشا) بود. به نظر می‌رسد که منتشاییان پس از سال ۱۲۶۱ م به کاریه (ایالت مغله) تسلط یافتند. به موجب نوشته مورخان بیزانس دژ ترالس (آیدین) واقع در کناره نهر مندرس و قلعه نیسیا (سلطان حصار) که در جوار آن بود در سال ۱۲۸۲ م توسط نیروهای به فرماندهی سالپاکیس منتشا [منتشا حاکم ساحل] به تصرف درآمد. پس از آنکه اقدامات امپراتوری بیزانس برای پس گرفتن کاریه به نتیجه نرسید، ترکها در این ناحیه حکومت تأسیس کردند.

بنا به نوشته جامع الدول شهرهای بچین، میلاس، مغله، ملاط، پلاطیه، بوزویوق، چنیه، داواز، بورناز، مگری و گویجگیز جزو قلمرو منتشاییان بود که بعدها شهر ساحلی فنیکه که فو که نیز گفته می‌شد و قبلاً تحت نفوذ بنی حمید بود به این شهرها افزوده گردید.

امرای منتشا که بر دریاها مرمره و اژه مسلط شده بودند در این دریاها با ایجاد نیروی دریایی به دریانوردی پرداختند. وجه تسمیه «حاکم ساحل» به منتشا مؤسس این دولت نشان دهنده توجه این دولت به دریانوردی بود. در عین حال این احتمال را قوت می‌بخشد که ترکمنهای منتشا از راه دریا و شاید هم از طریق سواحل فنیکه و مگری آمده بودند.^{۱۷} از کتیبه مسجدی که در میلاس به دستور احمد قاضی از نواده‌های منتشا در سال ۵۷۸۰ ق/ ۱۳۷۸ م ساخته شد چنین برمی‌آید که نام پدر حاکم منتشا ابلستان

۱۷. ابن سعید جغرافیادان متوفی به سال ۱۲۷۴ و یا ۱۲۸۶ م و ابن ابوالفدا به نقل از او نوشته‌اند که در زمان امپراتوری از نیک روم گروهی از ترکمنها از حوالی مگری آمدند و بین ساحل و کوههای دنیزلی ساکن شدند و رودخانه‌ای به نام دالمان دره مرز بین آنها و رومیان بود (پروفوریل ویتک، امیرنشین منتشا، ترجمه اورخان شایق گوکیای، انجمن تاریخ ترک، ص ۲۸).

۶۵ □ اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناتولی

و نام پدر ابلستان، کوری بیگ بوده است. تاریخ وفات حاکم منتشا مشخص نیست، ولی از بررسی وقایع آن دوره می‌توان دریافت که پس از سال ۶۸۱هـ.ق/۱۲۸۲م در گذشته^{۱۸} و به‌جای او مسعود بیگ یکی از پسرانش به حکمرانی نشسته است. در زمان این حکمران فعالیت سال ۱۲۹۶م بیزانسیها برای تصرف کاریه عقیم مانده بود.

مسعود بیگ در سال ۱۳۰۰م با قوای دریایی خود به جزیره رودس حمله برد و آنرا از تصرف رومیان بیرون آورد. ده سال بعد یعنی در ۱۵ اوت سال ۱۳۱۰م شوالیه‌های سن ژان با یاری پاپ کلیمان پنجم و فیلیپ زیبا پادشاه فرانسه مرکز این جزیره را به تصرف درآوردند و طی چهار سال بر سراسر جزیره مسلط شدند. اولو عارف چلبی از نواده‌های مولانا که بین سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۹م به منظور اشاعه طریقت جدش با ترکمنهای آناتولی ملاقات کرده بود به سرزمین منتشا آمد و با مسعود بیگ و پسرش اورخان بیگ ملاقات کرد.

پس از وفات مسعود بیگ که تاریخ آن به‌طور دقیق مشخص نیست پسرش شجاع‌الدین اورخان بیگ به‌جای او نشست و با توجه به اینکه این حکمران در سال ۱۳۲۰م در صدد برآمد تا رودس را باز پس بگیرد بنابراین تاریخ درگذشت مسعود بیگ پیش از سال ۱۳۱۹م بوده است.

ابن بطوطه جهانگرد که در سال ۱۳۳۳م به آناتولی سفر کرده بود در بچین مرکز امیرنشین منتشا با اورخان بیگ ملاقات کرده بود. تاریخ وفات اورخان بیگ نیز مشخص نیست. با توجه به کتیبه مسجد مغله که تاریخ ۷۴۵هـ.ق/۱۳۴۴م را دارد و به دستور پسر ابراهیم بیگ که به‌جای او نشسته بود ساخته شد، معلوم می‌شود که وفات اورخان بیگ قبل از این تاریخ بوده است.

هنگامی که ابراهیم بیگ خود را برای کمک به آیدین اوغلی [از امرای آیدینیان] جهت نجات از میر که به تصرف لاتینها درآمده بود آماده می‌کرد به سبب سقوط از میر کاری نتوانست انجام بدهد، ولی در این ماجرا ناگزیر شد برای کسب آزادی کشتیرانی پاره‌ای از پیشنهادات سخت و نیز را بپذیرد (۱۳۵۵م).
 ابراهیم بیگ در سال ۱۳۶۰م ویا اندکی قبل از این تاریخ درگذشت و کشور

۱۸. پروفورپل ویتک: امیرنشین منتشا، ترجمه اورخان شایق گوک‌بای، ص ۴۴.

او بین سه پسرش به اسامی موسی ، محمود و احمد تقسیم شد و به یکپارچگی آن خلل وارد آمد. پس از وفات موسی بیگ که قبل از سال ۱۳۷۵م رخ داد يك قسمت از کشور که مرکز آن پلاطیه بود به دست محمد بیگ افتاد و قسمت دیگر که مرکزش بچین - مرکز اصلی حکومت منتشا - بود تحت اداره قاضی احمد بیگ درآمد . به دنبال فتح اسکندریه توسط اروپاییان به سال ۱۳۶۶/۸۷۶۵م سلطان مملوک نامه هایی به امرای آناتولی جهت تحریک آنها به جنگ با اروپاییان ارسال داشت. موسی و یا احمد بیگ امیر منتشا آمادگی خود را برای این کار اعلام داشته بود.

طبق مدارك و شواهد، بلاط و حوالی آن قبل از سال ۱۳۸۹ در دست غیاث الدین محمود بیگ امیر منتشا بوده است. بعدها غیاث الدین در جنگ با الیاس بیگ که محتملاً برادرش بوده است، به عثمانیها پناهنده می شود. با اشغال شاخه بلاط حکومت منتشا در سال ۱۳۹۰م توسط یلدرم بایزید، الیاس بیگ ناگزیر از فرار گردید و بلاط تا پایان جنگ آنکارا یعنی مدت دوازده سال در تصرف عثمانیها باقی ماند. اداره امور شاخه بچین - میلاس امیر نشین منتشا پس از وفات قاضی احمد بیگ در شعبان سال ۸۷۹۳ق/ ۱۳۹۱م به دست عثمانیها افتاد.

پس از جنگ آنکارا در اثنای که تیمور اراضی امرای آناتولی را به صاحبان اولیه اش پس می داد ، کلیه سرزمینهای منتشا نیز به منتشا اوغلی محمد بیگ تفویض شد و پس از وفات محمد بیگ که در همان ایام اتفاق افتاد ، اداره امور این سرزمین به پسرش الیاس بیگ واگذار شد (۸۰۵هق/ ۱۴۰۲م). به هنگامی که میان شاهزادگان عثمانی جنگ بر سر قدرت در گرفته بود، الیاس بیگ به اتفاق آیدین اوغلی گونی بیگ (از امرای بنی حمید) و صاروخان اوغلی خضر شاه (از صاروخانیان) به یاری عیسی چلبی شاهزاده عثمانی شتافت ، ولی این اقدام ناموفق ماند . الیاس بیگ امیر منتشا در سال ۱۴۱۴م با به رسمیت پذیرفتن حاکمیت قدرتمند محمد چلبی سلطان عثمانی ، به نام خود و محمد سکه ضرب کرد و پسرانش لیث و احمد را به عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاد.

الیاس بیگ در سال ۸۴۲هق/ ۱۴۲۱م درگذشت . در سال ۱۴۲۱م با وفات محمد چلبی و به میدان آمدن مصطفی چلبی پسر یلدرم بایزید معروف به مصطفی قلابی با ادعای سلطنت عثمانی که ادرنه بی سرپرست مانده بود ، لیث و احمد گریخته ،

۶۷ □ اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناتولی

به کشور خود باز گشتند و اداره امور آن را به دست گرفتند. سکه‌ای به دست آمده به نام لیث که تاریخ ۱۴۲۱م را دارد مؤید این مسأله است.

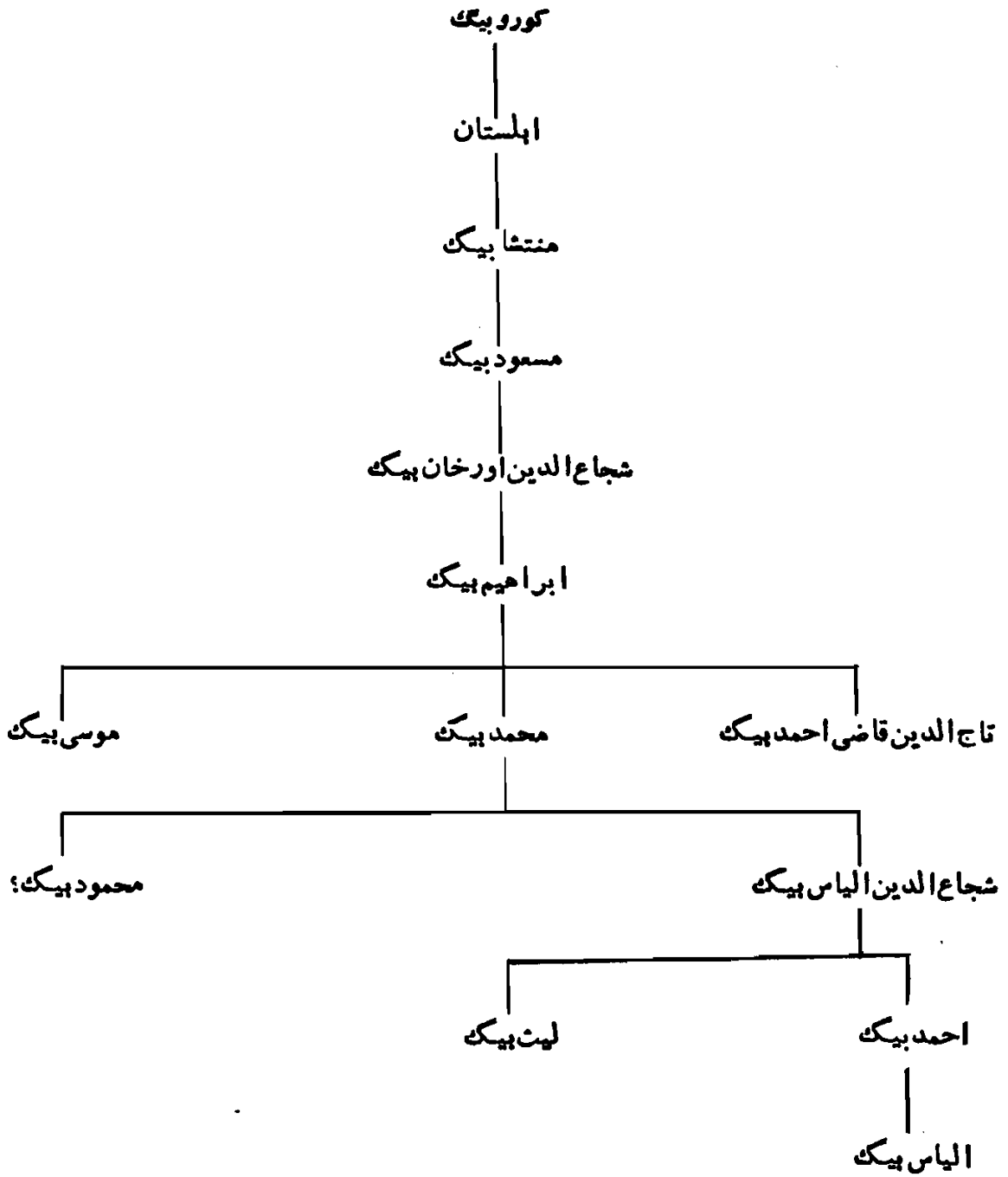
بنابه نوشته تواریخ عثمانی امیرنشین منتشا در سال ۸۲۹ق/۱۴۲۵م به تصرف عثمانیها درآمد. لیث و احمد دستگیر و در قلعه توقات در برجی به نام بدوی چارداق زندانی شدند. بعداً احمد موفق به فرار شد و لیث به قتل رسید. در سال ۱۴۵۱م الیاس پسر احمد در اثنای جلوس سلطان محمد فاتح به منتشارفت، ولی از قوایی که به سرکردگی اسحاق پاشا بیگلربیگ آناتولی به مقابله اش اعزام شده بود شکست خورد و به رودس گریخت.^{۱۹}

در شهرهای مغله، بلاط، بچین و میلاس که تحت نظر منتشایان اداره می شد آثاری چون مسجد، مدرسه و آرامگاه برجای مانده است. مسجد الیاس بیگ واقع در بلاط که مربوط به سال ۸۰۶ق/۱۴۰۴م است یکی از زیباترین آثار معماری ترک به شمار می رود. در زمان حکومت منتشایان يك اثر به نام بزنامه در زمینه شکار از فارسی به ترکی ترجمه و به محمود چلبی پسر محمد بیگ تقدیم شد. در زمینه طب نیز کتابی موسوم به الیاسه به نام الیاس بیگ ترجمه شده است.^{۲۰}

۱۹. تاریخ ابن کمال، از انتشارات مؤسسه تاریخ ترک.

۲۰. الیاسه فی الطب در ده باب بایک مقدمه به نام سلطان الیاس محمد بن اورخان است. این کتاب اثر محمد بن محمود شیروانی است (کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۶۱، آرشیو وزارت معارف).

شجره نامہ منتشایان



امیر نشین گرمیانیان

کلمه گرمیان در عین حال که نام یکی از عشایر ترك است بعدها نام یکی از امیر نشینهایی شد که خانواده‌ای به این نام بر آن حکومت می کردند. ترکمنهای گرمیان که نخستین بار در حوالی ملاطیه آناتولی مستقر شده بودند به نظر می رسد که به همراه جلال الدین منکوبرنی حکمران خوارزم آمدند و سپس به خدمت سلجوقیان پیوستند. در سلجوقنامه آمده است در شورش بابا اسحاق که در زمان غیاث الدین کیخسرو دوم رخ داد، مظفر الدین علیشیر به مقابله با آنان برخاست و شکست خورد. شاید مظفر الدین علیشیر همان کمال الدین علیشیر معروف باشد.

بدرستی معلوم نیست که عشیره گرمیان در چه تاریخی در مرزهای غربی سلجوقیان مستقر شدند، لکن قبل از سال ۱۲۷۶م عشیره گرمیان را در حوالی کوتاهی می بینیم که این تاریخ مصادف است با زمان غیاث الدین کیخسرو سوم. در واقعه جیمیری که به سال ۵۶۷۶ق/۱۲۷۷م رخ داد ترکهای گرمیان او را دستگیر و تحویل غیاث الدین کیخسرو سوم می دهند. در سال ۱۲۸۳م به دنبال قتل غیاث الدین کیخسرو سوم بین گرمیانیان که تصور می شد طرفدار غیاث الدین کیخسرو باشند با غیاث الدین مسعود دوم حکمران جدید بر خوردهایی پیش می آید. در این برخوردها که شرح آن در سلجوقنامه آمده، دنیزلی و حوالی آن صحنه نبرد بین گرمیانیان و سلجوقیان بوده است.

در اواخر قرن سیزدهم یعنی در سال ۵۶۹۹ق/۱۲۹۹م و همزمان با حکمرانی علاء الدین کیقباد، حکمران سلجوقی آنکارا یعقوب بن علیشیر بود که احتمالاً باید پسر کریم الدین علیشیر باشد. منطقه حکمرانی او که قراشهر نیز جزء آن بود یعقوب ایلی (شهر یعقوب) نام داشت. بنا به نوشته مسالك الابصار یعقوب بیگ در اوایل قرن چهاردهم یعنی همزمان با اواخر دوران حکومت سلجوقیان امیر نشین گرمیان را تأسیس کرد و با به رسمیت شناختن حاکمیت مقتدر ایلخانان چون دیگر حکام آناتولی، مالیات سالانه به خزانه آنها پرداخت می کرد. شاید هم حکومت یعقوب بیگ همزمان با حکمرانی غیاث الدین مسعود دوم بوده است (۱۳۰۲م).

یعقوب بن علی شیر پس از امرای قرامان از مقتدرترین امرای آناتولی بود که به سبب داشتن یک نیروی نظامی کامل و تعلیم دیده سایر امرای مجاور از درگیری با او دوری می کردند. بنا به نوشته جامع الدول گذشته از کوتاهیبه یعنی پایتخت این امیر نشین شهرهای طوشانلو، گدیز، آغریوز، سماو، اشمه، قوله، سرکه و سلندی، گوز، نواز، ایشقلی، بغلان، خناس، دوزقزی، کیکلر، شیخلر، دنیزلی، چهارشنبه و تعدادی از شهرهای دیگر تابع گرمیانیان بوده است.

یعقوب بن علی شیر در سال ۱۳۰۵م شهر تریپولیس^{۲۱} واقع در کنار نهر مندروس را گرفت و انقیر را تصرف کرد و در پی آن آلاشهر را به محاصره درآورد، ولی امپراتور بیزانس با طلب یاری از کاتالانها* وارد آناتولی شد؛ یعقوب بیگ را شکست داد و او نیز ناگزیر دست از محاصره آلاشهر کشید. اما بعدها یعقوب بیگ با در تنگنا گذاردن این شهر، حکمران آن را وادار به پرداخت خراج سالانه کرد. یعقوب بیگ ملقب به سلطان الگرمیانیه چلبی اعظم یکی فرماندهان لشکر خود به نام آیدین اوغلی محمد بیگ را به آناتولی غربی اعزام کرد و او بیرقی، ایاسلوق (ایالت) و حوالی آن را به تصرف درآورد و بعدها در آنجا یک حکومت تأسیس کرد. در سال ۱۳۱۴م هنگامی که امیر چوپان بیگلر بیگ ایلیخانان جهت جلب اطاعت امرای آناتولی به آن ناحیه رفت یعقوب بیگ مراتب علاقه خود را به او ابراز داشت. اولو عارف چلبی نوه مولانا و پسر سلطان ولد، بین سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۹م هنگامی که در حوالی گرمیانی و دنیزلی بسر می برد با یعقوب بیگ ملاقات کرده بود.

در زمان یعقوب بیگ اول هنگامی که دمیرتاش والی آناتولی در صدد از میان برداشتن حکام آن منطقه بود پس از آنکه امیر نشینهای آل اشرف و بنی حمید را تصرف کرد و امرای آنان را به قتل رسانید خودش در صدد فتح دنیزلی برآمد. اردنا را جهت تصرف قره حصار آفیون فرستاد، اما از آنجایی که حاکم قره حصار آفیون نوه صاحب آقا به یعقوب بیگ پناهنده شده بود اردنا موفق به دستگیری او نشد و در این بین

۲۱. تریپولیس در شرق شهر بولدان ایالت دنیزلی و نزدیک قصبه ینیجه قرار داشت که امروزه خرابه‌ای از آن برجای مانده است.

* کاتالانها نیروهایی بودند که آندرونیک امپراتور بیزانس از اسپانیا آورده بود. - م.

دمیر تاش نیز به سبب کشته شدن برادرش به دست ایلخان ابوسعید ، ناگزیر بازگشت و خطر بر طرف شد (۱۳۲۷م).

اطلاعی از تاریخ در گذشت و نیز محل آرامگاه یعقوب بیگ در دست نیست، ولی احتمالاً تاریخ وفاتش پس از سال ۱۳۲۷م است . احتمال دارد سکه‌ای که در سال ۷۰۷هـ ق در کوتاهیه که به شهر گرمیان معروف بود، ضرب شده و نام کسی بر آن نقش نشده و تنها کلمات «خان گرمیان» بر آن منقوش است مربوط به یعقوب بیگ باشد.

پس از وفات یعقوب بیگ محمد بیگ ملقب به چاقشادان به جای او نشست . به طوری که از وقفنامه نوه او برمی آید ، محمد بیگ دریاچه‌های قوله و سیماو را که در زمان پدرش به دست کاتالانها افتاده بود باز پس گرفت. تاریخ وفات محمد بیگ نیز مشخص نیست.

پس از مرگ محمد بیگ پسر بزرگش سلیمان شاه معروف به شاه چلبی به جای پدر به حکمرانی رسید. از متن کتیبه «اولو جامع» دنیزلی چنین برمی آید که سلیمان قبل از سال ۱۳۶۸م حاکم گرمیان شده است. همچنین از کتیبه مسجد آنالچه کوتاهیه معلوم می شود که وی در سال ۷۷۱هـ ق/ ۱۲۶۹م حکمرانی می کرده است . در این کتیبه او با عنوان «سلطان الاعظم العادل شاه چلبی» توصیف شده است. سلیمان شاه به حسام الدین الیاس بیگ از حکمرانان بنی حمید که مورد حمله قرامانیان قرار گرفته و به او پناهنده شده بود یاری کرد و نقاطی را که آنان به تصرف در آورده بودند گرفت و به او باز پس داد.

شاه چلبی که از حملات علاء الدین بیگ امیر قرامان که با دختر مراد خداوندگار سلطان عثمانی ازدواج کرده بود، هراس داشت و از قرار گرفتن کشورش بین سرزمینهای قرامانیان و عثمانیان اندیشناک بود در صدد برآمد تا دخترش را به عقد ازدواج بایزید پسر حکمران عثمانی در آورد و اعلام داشت که به عنوان جهیزیه از کوتاهیه، طوشانلو، امد، سیماو، و گدیز دست بر خواهد داشت (۷۸۰هـ ق/ ۱۳۷۸م . در پاره از اسناد غیر معتبر سال ۷۸۳هـ ق/ ۱۳۸۱م قید شده است). مصطفی چلبی حاصل ازدواج بایزید با

دختر سلیمان شاه است.^{۲۲}

مراد خداوندگار پیشنهاد سلیمان شاه را می‌پذیرد و ازدواج صورت می‌گیرد. سلیمان شاه شهرهایی را که به عنوان جهیزیه برده بود به عثمانیها واگذار کرده، خود به‌قوله می‌رود و در سال ۷۹۰هـ/ق/۱۳۸۸م در می‌گذرد و در آرامگاهش که در آن شهر است مدفون می‌شود.

سلیمان شاه از علما و شعرا حمایت می‌کرد و ترجمه‌هایی نیز به نام او صورت گرفته است. قابوسنامه و مرزبان‌نامه به دستور او به ترکی ترجمه شد. شیخ اوغلی مصطفی شاعر که قصد تقدیم اثر خود خودشیدنامه را به سلیمان شاه داشت با فوت شاه سلیمان، قبل از اتمام کتاب، آنرا به یلدرم بایزید داماد وی که والی کوتاهیه بود تقدیم داشت. پس از سلیمان شاه پسرش یعقوب چلبی دوم به جای او نشست. قریب یک سال پس از حکمرانی او مراد خداوندگار در جنگ قوصوه کشته شد و یلدرم بایزید به جای او بر تخت سلطنت نشست و یعقوب چلبی با استفاده از این حادثه در صدد پس گرفتن شهرهایی که به عنوان جهیزیه خواهرش به عثمانیها داده شده بود برآمد. یلدرم بایزید که در روملی به اوضاع سروسامان داده بود در سال ۱۳۹۰م وارد آناتولی شد و یعقوب چلبی را که به اتفاق وزیرش خضر بیگ به استقبالش آمده بود دستگیر کرد و در قلعه ایصال‌الروملی زندانی ساخت. آنگاه گرمیانیان را تحت تسلط خود در آورد (۱۳۹۰م).^{۲۳} یعقوب چلبی به نحوی از قلعه ایصاله گریخت و به شام رفت و در آنجا ضمن

۲۲. بررسی درباره اینکه محمد چلبی پسر دختر سلیمان شاه است نیاز به تحقیق بیشتری دارد، زیرا محمد چلبی بنا به وصیت مادرش که در سال ۸۱۶هـ/ق/۱۴۱۳م درگذشت دستور داد تادر مرزیفون نزدیک مدرسه‌ای که به نام او بود خانقاهی بسازند. کار بنای این خانقاه در ۲۳ ربیع‌الآخر ۸۲۵هـ/ق/ نیسان ۱۴۲۲م یعنی پس از مرگ محمد چلبی به پایان رسید. نوشته‌ای به نام دولت‌خاتون دروقفنامه این بنا وجود دارد که متن آن چنین است: «سیده النساء العالمین تاج الخواتین دولت‌خاتون بنت عبد الله وهی کانت امی السلطان الاعظم... الی رحمة الله الصمد السلطان محمدخان... بن السلطان بایزید» (مدیریت عمومی اوقاف، دفتر حرمین، شماره ۱۳، ص ۵۸). از دفتر تحریر مربوط به کوتاهیه چنین برمی‌آید که یعقوب چلبی پسر و جانشین سلیمان شاه دایی مراد دوم است.

۲۳. در تاریخ نوری (ص ۳۱۴)، تاریخ عاشق‌پاشازاده (ص ۷۱)، تاج‌النواریخ (ج ۱/ص ۱۲۸) و صحایف‌الاکخبار (ج ۳/ص ۳۸) آمده است که بایزید به سال ۱۳۹۱م هنگام عزیمت به جنگ قرامانیان، یعقوب بیگ را دستگیر و سرزمین گرمیانیان را به خاک خود ملحق کرد. من نظریه دوکاس (چاپ بن، ص ۱۸) را که در متن نیز آورده‌ام ترجیح می‌دهم.

۷۳ □ اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناطولی

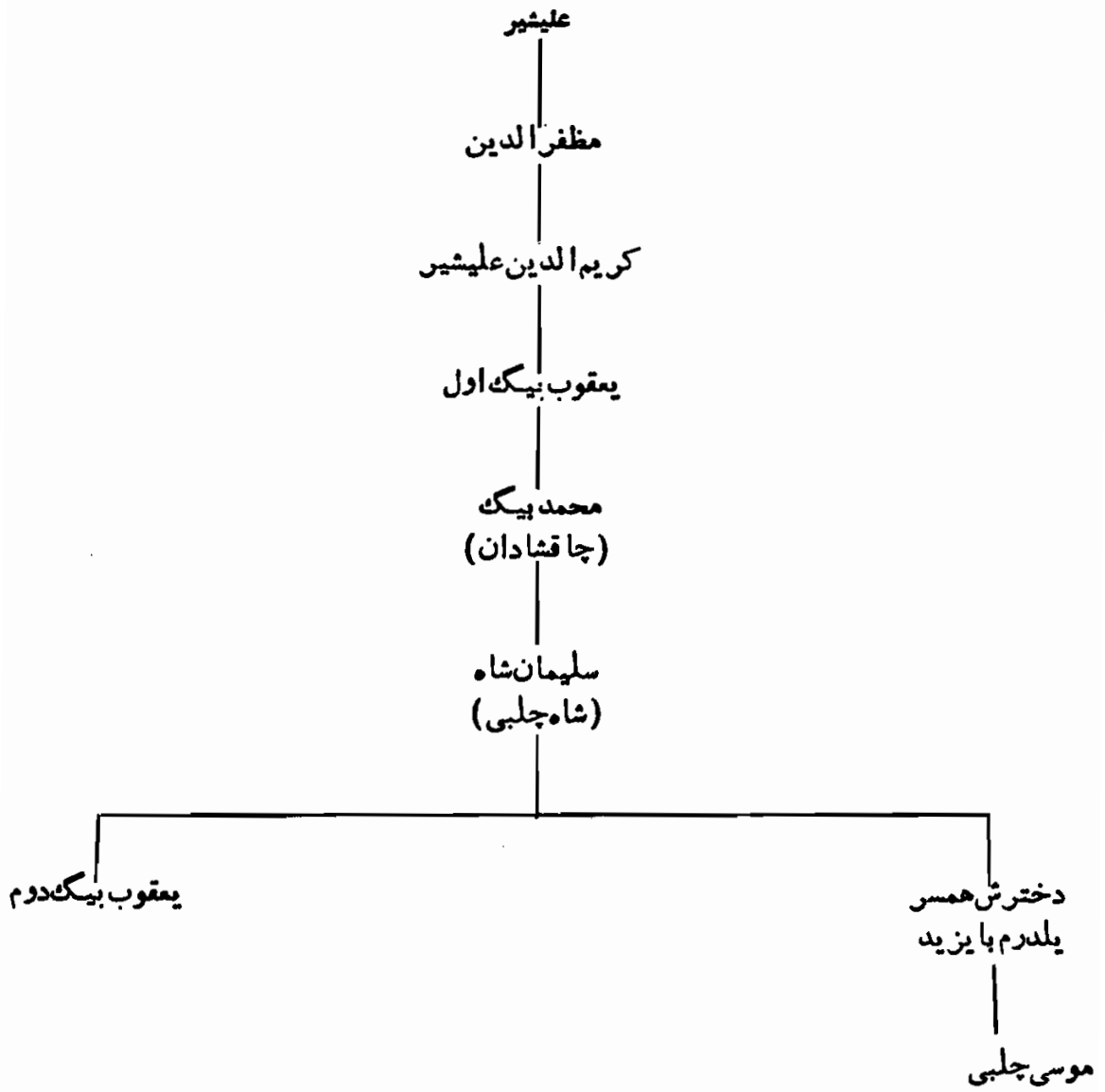
فاش کردن هویت خود نزد دمیرخان که به‌شام آمده بود، تا پایان جنگ آنکارا پیش او بسربرد تا آنکه در سال ۱۴۰۲م توسط تیمور کلیه سرزمینهای گرمیانیان به او بازپس داده شد.

در اثنای جنگ قدرت بین شاهزادگان عثمانی، یعقوب بیگ جانب محمد چلبی را گرفت و از این روی هدف حملات قرامانیان واقع شد. پس از آنکه محمد چلبی کلیه اراضی عثمانی را تحت اداره خود در آورد یعقوب بیگ با به رسمیت شناختن حاکمیت عثمانی، سرزمینهای خویش را در اختیار گرفت.

پس از مرگ محمد چلبی و به‌هنگام حکمرانی مراد دوم، یعقوب بیگ از سلطه نفوذ عثمانیها رها شد، ولی از آنجا که فرزند ذکوری نداشت به‌ادرنه رفت و وصیت کرد که پس از مرگش سرزمین گرمیانیان در اختیار سلطان مراد قرار گیرد؛ آنگاه به کشور خویش بازگشت و طولی نکشید که در گذشت (۸۳۲هـ ق / ۱۴۲۹م). آرامگاهش در کوتاهیه نزدیک مسجدی است که به «گوشادروان» معروف است. همسرش نیز در کنار آرامگاهش مدفون است. شیخ اوغلی مصطفی، شیخ صنعان و احمد دایی از شعرای دربار گرمیانیانند که بعداً به دربار عثمانیها رفتند. کتاب التعبیر که اثری در زمینه تعبیر خواب است توسط احمد دایی از فارسی به ترکی ترجمه و در کوتاهیه تقدیم یعقوب بیگ شد. یعقوب بیگ در کوتاهیه به یعقوب خان چلبی معروف است.

بجز سکه‌ای که تاریخ ضرب آن سال ۷۰۷هـ ق / ۱۳۰۷م است و احتمالاً به دستور یعقوب بیگ اول از حکمرانان گرمیانیان ضرب شده سکه‌هایی به نام سلیمان شاه و یعقوب بیگ دوم در دست است. در بعضی از توابع گرمیانیان چون کوتاهیه، دنیزلی و قوله بناهایی مانند مسجد، مدرسه و آرامگاه به یادگار مانده است.

شجره نامه گرمیا نیان



آل صاحب عطا

در جامع الدول منجم باشی دولت کوچکی که توسط صاحب عطا فخرالدین علی یکی از وزرای سلجوقیان آناتولی در قره حصار آفیون تأسیس شد با عنوان «والیان قره حصار» نام برده شده است. قره حصار آفیون در آن ایام به سبب حکمرانی صاحب عطا و مظفرالدین دوله از نواده هایش به «قره حصار صاحب» و نیز «قره حصار دولت» معروف بوده است.

با توجه به مندرجات مالک الابصار نوشته شهاب الدین عمر (متوفی به سال ۷۴۹ هـ/۱۳۴۸ م) بجز شهر قره حصار، حکام صاحب عطا قریب به یک هزار قریه و چهار هزار سوار در اختیار داشتند و اطلاق عنوان والی توسط منجم باشی به این حکام مبالغه آمیز و دور از حقیقت بوده است.

منجم باشی ضمن برشمردن توابع این حاکم نشین از صندوقلی، بولوادین، شهود و بارجین لی* (خسرو پاشا) اویناش نام برده است که از این شهرها صندوقلی از توابع حاکم نشین گرمیان، و بولوادین از توابع آل اشرف بود که امکان دارد بعدها به تصرف آل صاحب عطا درآمده باشد.

پس از صاحب عطا حکومت «قره حصار صاحب» از بین دو پسر صاحب عطا یعنی تاج الدین حسین و نصرت الدین حسن به حسن و نواده هایش رسید.^{۲۴} شمس الدین محمد پسر نصرت الدین حسن ضمن جنگ با گرمیان که به مخالفت با ایلخانان و سلجوقیان برخاسته بودند شکست خورد و به قتل رسید (۱۲۸۷ م).

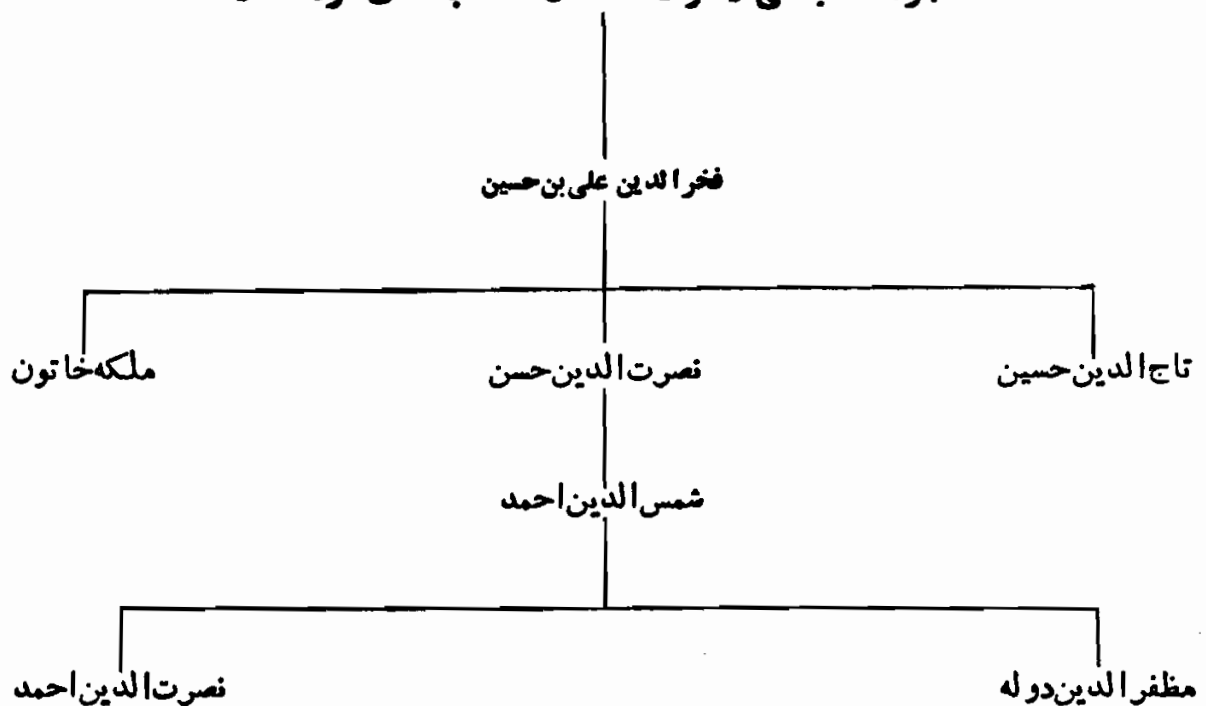
در سال ۷۱۴ هـ هنگامی که امیر چوپان به آناتولی آمد در بین امرای آناتولی که مراتب وفاداری خود را ابراز داشته بودند نواده های صاحب عطا نیز دیده می شدند.

* در اخبار سلاجقه روم، «شهند» و «پارچنکو» آمده است. - م.

۲۴. صاحب عطا دو پسر داشت که پسر بزرگش تاج الدین حسین و پسر کوچکترش نصرت الدین حسن بود. هر دو فرزندش در جنگ با جیمیری و محمد بیگ حکمران قرمان به قتل رسیدند (۱۲۷۷ م). صاحب عطا هنگام مرگ دو پسرش و نیز مرگ شمس الدین محمد نصر الدین حسن متولی موقوفه اش، در قید حیات بود.

تا جایی که ما اطلاع داریم پس از شمس الدین محمد پسرش نصرت الدین احمد به امارت صاحب عطا می‌رسد. در زمان این حکمران بود که دمیر تاش دست به از میان برداشتن امرای آناتولی زد و یکی از اطرافیان‌ش به نام امیر اردنا را به سوی قره حصار اعزام داشت که نصرت الدین احمد کشورش را ترک کرد و به یعقوب بیگ حکمران گرمیان پناهنده شد (۱۳۲۷م). اما در این بین، دمیر تاش که باشنیدن خبر قتل برادرش دمشق هوجا به دست ایلخان ابوسعید خود را نیز در معرض خطر می‌دید دست از محاصره کشید و به سیواس مراجعت کرد و نصرت الدین احمد هم به کشورش بازگشت، ولی نصرت الدین که دختر حکمران گرمیان را به زنی گرفته بود تحت نفوذ گرمیانیان درآمد. پس از وفات نصرت الدین احمد که پس از سال ۷۴۲ق/۱۳۲۴م رخ داد سرزمین آل صاحب عطا به خاک گرمیانیان ملحق شد. محل قبر نصرت الدین احمد مشخص نیست، ولی برادرش مظفر الدین دوله (متوفی به سال ۷۳۴ق/۱۳۳۳م) و بعضی از افراد خانواده «دوله» در مقبره‌ای به نام «صاحب‌لر تربه‌سی» (آرامگاه صاحبها) مدفونند.

شجره نامه بعضی از افراد خاندان صاحب‌عطای قره حصار



امرای دنیزلی (لادیک)

لادیک نام قدیم دنیزلی بود؛ از این روی به امرای دنیزلی امرای لادیک نیز می گویند. خرابه‌های شهری که در کتب تاریخ به نام لاثودیسه یا لادیک معروف است، امروزه در شرق شهرک دنیزلی (که تا آنجا حدود یک ساعت راه است) و بین ایستگاه راه آهن کونجالی و دنیزلی قرار دارد.

لاثودیسه یا لادیک چندین بار به تصرف ترکها درآمد و سرانجام در آغاز قرن سیزدهم میلادی بوسیله غیاث الدین کیخسرو اول تصرف شد. این فتح در کتیبه‌های زمان وی ثبت شده است.

لادیک یا دنیزلی جزء ایالات مرزی سلجوقیان بود که مدتی بوسیله آل صاحب عطا اداره می شد. بعدها به تصرف گرمیانیان درآمد و از سوی آنان امیری به نام علی بیگ در مقام حاکم مرزی به آنجا اعزام شد. علی بیگ به سبب مخالفت با مغولان و نیز به خاطر جانبداری از سلجوقیان در واقعه جیمیری دستگیر و در قره حصار آفیون زندانی شد و در همانجا در گذشت (۱۲۷۷م). بعدها در سال ۱۲۸۸م گرمیانیان آنجا را متصرف شدند، ولی یک سال بعد به دست سلجوقیان افتاد، تا سرانجام یعقوب بیگ اول حکمران گرمیانیان، دنیزلی و حوالی آنرا تحت نفوذ خود در آورد.

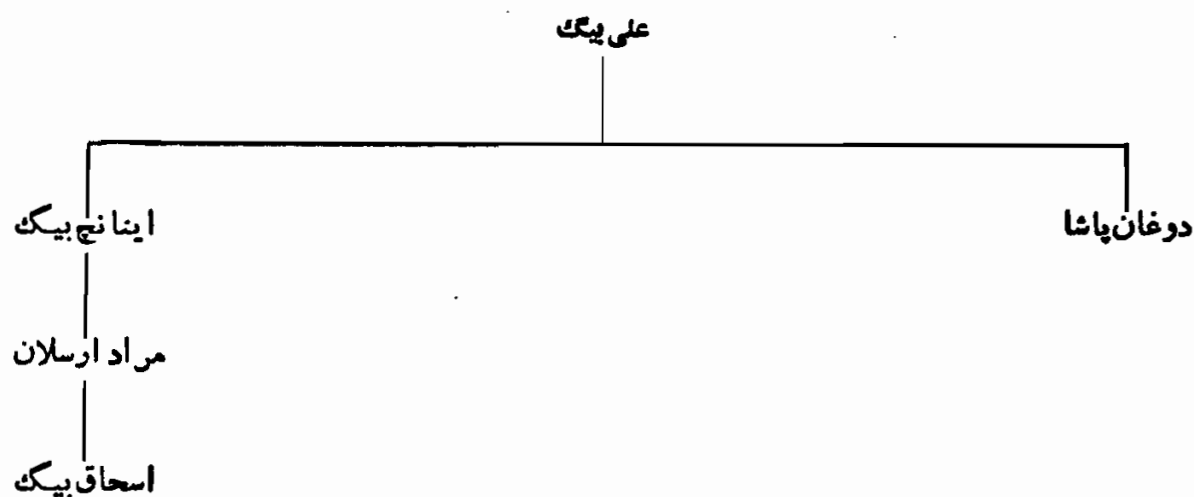
اولو عارف چلبی که بین سالهای ۱۳۱۲-۱۳۱۹م به دنیزلی آمده بود ملاقاتی با دو پسر علی بیگ امیر گرمیانیان به نامهای اینانچ بیگ و دوغان پاشا کرده بود. ابن بطوطه نیز که در سال ۱۳۳۳م در آناطولی سفر می کرد به دنیزلی آمده و با اینانچ بیگ و پسرش مراد بیگ دیدار کرده بود. به طوری که از متن کتیبه یکی از تأسیسات موجود در دنیزلی برمی آید وفات اینانچ بیگ بعد از سال ۷۳۵ق/۱۳۳۵م رخ داده است.

پس از اینانچ بیگ پسرش مراد ارسلان و اسحاق بیگ پسر مراد ضمن اطاعت از گرمیانیان در دنیزلی حکومت می کردند. با توجه به اینکه سکه ضرب شده به امر اسحاق بیگ تاریخ ۷۶۳ق/۱۳۲۶م را دارد، پس وفات پدرش مراد بیگ قبل از این سال اتفاق افتاده است. در سال ۱۳۹۰م که سرزمینهای گرمیانیان به اشغال عثمانیها درآمد، اسحاق بیگ در قید حیات بود، ولی در این مورد که آیا حکومت دنیزلی را

داشت یانه، اطلاعی در دست نیست. به امر اسحاق بیگ مدرسه‌ای در دنیزلی بنا شده بود. همچنین به سال ۱۳۶۸م در دنیزلی به امر سلیمان شاه گرمیانی مسجدی ساخته شد و سکه نیز به دستور او در این شهر ضرب شد که نمونه‌های آن در دست است. شهاب‌الدین عمری تعداد روستاها و مزارع حاکم نشین دنیزلی را در حدود چهار صد پارچه می نویسد و باز به موجب همین نوشته تعداد قوای لشکری بالغ بر شش و یا ده هزار نفر بوده است.

کتاب تفاسیری به نامهای فاتحه و اخلاص به زبان ترکی به نام مراد ارسلان از آن دوره به جای مانده است.

شجره نامه حکام دنیزلی (لادیق)



آیدینیان

آیدین اوغلی محمد بیگ که در ناحیه قدیمی ایونیا تشکیل حکومت داد، قبلاً یکی از فرماندهان لشکر گرمیانان بود. یعقوب بیگ امیر گرمیان محمد بیگ را به حوالی اژه اعزام داشت و او نیز در نواحی که تصرف کرده بود اقدام به تأسیس حکومت کرد. در جامع الدول قلمرو حکومت آیدینیان به شرح زیر ذکر شده است: آیاسلوق، گوزل حصار، بیرگی، اربا، صرت، کوشک، بایراملی، اورتاقچی، قراچه قویونلو، آیدین، اینه گولو، بلاط، بالیام بولو، چشمه سلطان حصار، کستل، بزدرغان، ینی شهر، آلاشهر، برکی، نازیللی، ارله، کلاس، اذینه، آقجه شهر، سیوری حصار، بایندیر، قرابورون، نیف، اتنه و قزل حصار، که از میان این شهرها آلاشهر در دست رومیان و بلاط در تصرف منتشایان بود و به نظر می‌رسد که نیف نیز بعدها به تصرف آیدینیان درآمده باشد. منتها نویسنده جامع الدول ترتیب تقدم و تأخر زمانی تصرف این شهرها را به ضرورت عرضه چگونگی تشکیلات ایالتی عثمانیها بهم زده است.

با تأسیس این حکومت، تسلط ترکها در آناتولی غربی در کناره جنوبی رود مندرس گسترش بیشتری یافت. سرزمینهایی که از لیدیه و اثولیه در سمت جنوب تا میزیا (بالیکسری و حوالی آن) و هلسپونت ادامه داشت توسط قلم بیگ فرزند قره سی، نواحی موجود بین غرب آلاشهر (فیلادلفیا) تا دریای اژه توسط صاروخانیان، تیره و بیرگی و آیاسلوق توسط ساسابیگ داماد منتشایان به تصرف درآمد (۱۳۰۴ م). اما آیدین اوغلی محمد بیگ که به رقابت با ساسابیگ برخاسته بود در سال ۱۳۰۷ م این نقاط را از دست وی گرفت و در جنگی که بینشان رخ داد ساسابیگ به قتل رسید.

بعدها در سال ۱۳۱۰ م محمد بیگ ملقب به مبارزالدین، مسلمان از میر (از میر مسلمان) و در سال ۱۳۲۶ م ساحل کافر از میر (از میر کافر) را به تصرف در آورد و بیرگی را مرکز حکومتی خود قرارداد؛ سپس سرزمینهایش را به مناطقی تقسیم کرد و پسرانش را به حکمرانی آن مناطق گماشت. اودر از میر و آیاسلوق (سلجوق) دست به ایجاد نیروی دریایی زد و به فعالیت‌های دریایی نیز پرداخت. او مور بیگ که از سوی پدرش محمد بیگ

حکومت از میر را در دست داشت، بانا و گان خود به باجگیری از کشتیهای تجاری پرداخت و شهرتی بهم زد. برادر بزرگ او مور بیگ یعنی خضر بیگ که حاکم آياسلوق بود گاه گاهی با برادرش به سفر دریایی می رفت. حملات او مور بیگ به سواحل ساگز، بزجه آطه، آغریبوز، موره و روملی سبب ایجاد وحشت شده بود.^{۲۵}

ابن بطوطه در سال ۱۳۳۳ م با محمد بیگ در بیرگی و با پسرش او مور بیگ در از میر دیدار کرده بود. محمد بیگ در سال ۱۳۳۴ م در اثنای شکار به آب می افتد و بیمار می شود و در اثر این بیماری وفات می کند. پس از مرگ محمد بیگ بنا به اتفاق نظر افراد خانواده، پسرش او مور ملقب به بهاء الدین به حکومت انتخاب می شود. کتاب عرائس المجالس که در شرح حال انبیاست و کتاب تحفة مبادزی در طب از زبان عربی و تذکره الاولیاء از زبان فارسی به نام محمد بیگ به ترکی ترجمه شده بود. در ضمن مسجد و مدرسه ای نیز به امر او در بیرگی ساخته شد. محمد بیگ در آرامگاهش واقع در بیرگی مدفون است.

در عملیات دریایی که آندرونیکوس سوم امپراتور بیزانس علیه شورشیان ونیزی مقیم میدیولی و فوچه صورت داد همراه با ناوگان صاروخانیان، او مور بیگ نیز با ناوگان خود به یاری او شتافت (۱۳۳۶ م).

او مور بیگ در اثنای این جنگ با کانتا گوزان، دومستیک^{۲۶} بزرگ امپراتور آشنا شد که این آشنایی به دوستی انجامید. او مور بیگ در ادامه جنگهای دریایی خود لاتیهای ساکن جزایر مرمره، شوالیه های رودس و موره را مرعوب کرد و کیلی و دیگر سواحل را کوبید. قیام آلبانی علیه بیزانس به یاری او مور سرکوب شد.

با درگذشت امپراتور آندرونیکوس به سال ۱۳۴۱ م، فرمانده نیروی زمینی (دومستیک بزرگ) وصی و جانشین امپراتور که طفل خرد سالی بود، شد و آنگاه با

۲۵. درباره حملات ترکها به جزایر (آطهها) اطلاعات مسبوکی در اسناد کشورهای همجوار وجود دارد. به مناسبت حمله ترکها به جزیره نگر و پون (آغریبوز) و دیگر جزایر در سال ۱۳۱۸ م دوک کریت نامه ای به دوک ونیز نوشته است.

همچنین در متن پیمان منعقد شده سال ۱۳۳۲ م که در زمان ژان پاپ بیستم بین پاپ، ونیز، رودس، قبرس و فرانسه منعقد شد اطلاعاتی در این باره می توان کسب کرد.

۲۶. این عنوان در زمان پاله اولوق به فرمانده نیروی زمینی که پس از امپراتور قدرتمندترین مقام مملکتی به شمار می رفت اطلاق می شد.

اوضاع سیاسی امیر نشینهای آناتولی □ ۸۱

رقیت خود آپو کوك و آنا مادر امپراتور خردسال به مجادله برخاست. کانتا گوزان به‌دیمتوقه رفت و امپراتوری خود را اعلام کرد.^{۲۷} در جنگ قدرتی که به دنبال این واقعه پیش آمد، اوموریبگ به یاری دوستش کانتا گوزان برخاست و او را از مهلکه‌ای بزرگ نجات داد.

لاتینهای ساکن جزایر اژه و مادر امپراتور کوچک که در استانبول ساکن بود، در مانده از نیروهای دریایی به پاپ کلمان ششم متوسل شدند و از او برای مقابله با اوموریبگ یاری خواستند. به دنبال این اقدامات نیروی دریایی پاپ به همراه ناوگانهای ونیز، جنوا، شوالیه‌های رودس و سلطان نشین قبرس به از میر حمله بردند. اوموریبگ که پس از یاری به کانتا گوزان به کشور برگشته بود به مدافعه پرداخت و اولین حمله را دفع کرد، ولی در دومین حمله از میر ساحلی به تصرف خصم درآمد و اوموریبگ به از میر علیا عقب نشست (آرالیک ۱۳۴۴ م). لاتینها از از میر ساحلی فراتر نرفتند. اوموریبگ به امید یافتن فرصت مناسب برای بازپس گرفتن از میر ساحلی به لاتینها پیشنهاد متار که داد و بدین ترتیب موقتاً نبرد متوقف شد.

طی اشغال از میر ناوگان اوموریبگ توسط لاتینها به آتش کشیده شده بود. اوموریبگ که به فعالیت‌های دریایی اش ضربه سختی خورده بود، به منظور کمک به کانتا گوزان که در حوالی ادرنه به تنگنا افتاده بود، به همراه سلیمان بیگ پسر صاروخان بیگ از راه زمینی به تنگه جناق قلعه رفته، به اتفاق سلیمان بیگ فرزند قراسی - بی تردید با ناوگان قراسی - وارد روملی شد. هنگامی که به همراه کانتا گوزان به سوی استانبول در حرکت بودند در راه، سلیمان بیگ پسر صاروخان در گذشت و اوموریبگ ناگزیر از بازگشت شد. وی جسد سلیمان بیگ را آورد و تسلیم پدرش کرد و به کشور خود بازگشت. کانتا گوزان به توصیه اوموریبگ اقدام به اتحاد با اورخان بیگ حکمران عثمانی کرد.

در این بین پاپ که قصد ادامه عملیات از میر را داشت در سال ۱۳۴۶ توسط

۲۷. وقتی کسی وصی امپراتور می شد تاج امپراتور را بر سر می نهاد و همسرش امپراتریس می شد، و چون کانتا گوزان وصی امپراتور بود لذا امپراتوری خود را اعلام کرد. این اقدام به سبب آنکه وی وصایت آندرونیکوس سوم خردسال را به عهده داشت امری مشروع شمرده می شد.

دائوفین هومبرت دوک وینوئیس که فرماندهی قوای لاتین را به عهده داشت - این شخص در وقایع نامه‌های ترک به تورفیل معروف است - به از میر حمله برد ، ولی بی نتیجه عقب نشست. به دنبال این ناکامی ، او مورییگ بر شدت حملات خود به از میر ساحلی افزود. لاتینها که در قلعه مستقر بودند چون دیدند از جانب پاپ نیروی کمکی ارسال نشد تقاضای متار که کردند و در سال ۱۳۴۷ م متار که نامه‌ای با او مورییگ منعقد ساختند و ناوگان ترک مستقر در آیاسلوق باز به فعالیت درآمد. رودسیها که تجارشان بار کورد مواجه شده بود ، به قصد به دست آوردن امتیازاتی در صدد بر آمدند تا از میر ساحلی را به آیدینیان وا گذار کنند که در این مورد به توافق نیز رسیدند، ولی پاپ از پذیرفتن این عهدنامه سر باز زد.

او مورییگ که تصمیم گرفته بود مسأله را به نیروی اسلحه حل کند پیشاپیش سر بازنش به قلعه هجوم برد ، ولی در اثر تیری که به پیشانی اش خورد کشته شد. ۲۸ جسدش را به بیرگی بردند و در کنار گور پدرش به خاک سپردند (۱۳۸۴ م). منظومه سهیل دنوبهاد^{۲۹} در ۵۵۶۸ بیت سروده مسعود بن احمد و خواهرزاده اش عزالدین احمد به او مورییگ تقدیم شده بود. همچنین در زمان او کلیله و دمنه از فارسی به ترکی ترجمه شد. در ضمن گویا اثری منظوم نیز به زبان ترکی با نام طبیعت نامه تقدیمی به او مورییگ، تألیف شده بود.

با کشته شدن او مورییگ، برادرش خضر بیگ امیر آیاسلوق به حکمرانی رسید. او قدرت برادرش را نداشت و در سال ۱۳۴۸ م ناگزیر از بستن معاهده سنگینی شامل بیست و سه ماده با لاتینها شد. به موجب این معاهده نیروی دریایی آیدینیان خلع سلاح می شد و نیمی از حقوق گمرکی به لاتینها تعلق می گرفت؛ همچنین ناوگانهای لاتین

۲۸. دوکاس وقایع نویس بیزانسی می نویسد، او مورد رحال صعود از برج قلعه بود. در اثنای بالا رفتن از برج برای اینکه ببیند تا به بالای برج چه مسافتی باقی مانده است کلاه خود را از سر بر می دارد و به بالا می نگرد . تیری به میان دوا پرویش اصابت می کند و به پائین پرت شده ، در می گذرد (ترجمه میر میر اوغلی، چاپ پن، ص ۲۹ و ۳۰).

۲۹. منظومه سهیل و نوبهار در سال ۱۹۲۴ در اروپا چاپ شد. در مقدمه اش آمده است که از زبان تاتی به ترکی ترجمه شده است که شامل ۵۵۶۸ بیت است . به مناسبت انتشار این اثر از سوی مورتمان ، مرحوم رفعت بیگ آموزگاری از اهالی کیلی و پروفیسور فؤاد کوپرولو ، دو مقاله تحقیقی در مجله ترکیات (جلد دوم، صفحات ۴۷۵ و ۴۰۱) دارند.

اوضاع سیاسی امیر نشینهای آناتولی □ ۸۳

می توانست آزادانه در بنادر رفت و آمد کند. آیدینیان متعهد بودند که با دوستان آنها دوستانه رفتار کنند و با دشمنانشان برخوردی خصمانه داشته باشند.^{۳۰}

بامرگ اوامور، فعالیت آیدینیان متوقف شد و به موجب معاهده‌ای که به آن اشاره شد، لاتینها از طریق اسکله‌های آیدینیان و کالاهای آن منافع سرشاری بردند. این کالاها عبارت بود از ابریشم، آذوقه، قالی، موم و غیره که از جمله محصولات حوالی مندرس بود.

پس از مرگ اوامور از حکومت خضربیگک به بعد آیاسلوق مرکز حکومت آیدینیان شد. تاریخ وفات خضربیگک دقیقاً مشخص نیست، ولی باتوجه به یادداشت‌های صبح‌العشی که عیسی بیگک برادر کوچک خضربیگک را در سال ۱۳۶۵/ق ۱۳۶۵ در مقام حکمرانی دیده بود مسلماً مرگ وی قبل از این سال اتفاق افتاده است.

در مورد اوضاع و احوال زمان عیسی بیگک اطلاعی در دست نداریم، همین قدر می‌دانیم که سلطان ممالیک طی نامه‌های ارسالی به حکمرانان آناتولی در سال ۱۳۶۵م او را نیز چون سایرین به جهاد علیه اروپاییان فراخوانده بود. در سال ۱۳۸۹م مراد خداوند گار هنگام عزیمت به جنگ قوصوه از حکام آناتولی نیز درخواست نیروی کمکی کرده بود که نیروهای عیسی بیگک و صاروخانیان در جناح چپ نیروهای عثمانی بودند. یلدرم بایزید که از سال ۱۳۹۰م در صدد استیلا بر حاکم نشینان آناتولی برآمده بود پس از تصرف آلاشهر وارد سرزمین آیدینیان شد و چون با مقاومت عیسی بیگک مواجه شد او را در «تیره» مستقر کرد و اداره امور قصبه‌ها و اراضی دولتی را به او واگذاشت و سایر نقاط را به اراضی عثمانی ملحق ساخت. بایزید خفصه خانم دختر عیسی بیگک را به زنی گرفته بود. به این ترتیب اراضی آیدینیان تا پایان جنگ آنکارا در تصرف عثمانیها ماند.

عیسی بیگک هنگام اقامت در «تیره» وفات یافت که سال وفاتش معلوم نیست و در آرامگاه پدرش واقع در بیرگی به خاک سپرده شد. عیسی بیگک به علم علاقمند بود و علما را اگرامی می‌داشت. طیب معروف حاجی پاشا خضر بن عثمان کار تألیف کتاب

۳۰. «متن موافقتنامه منعقد شده بین ترک چلبی و سینیور تئولو قوس (آیاسلوق = ساجوق) با سفرای پاپ». این موافقتنامه ۲۰ ماده داشت.

خود شفاءالاسقام و دواالام را در سال ۷۸۳هـ ق / ۱۳۸۱م در آیاسلوق به پایان رسانید و آن را به عیسی بیگ تقدیم داشت. آثار دیگری نیز به نام عیسی بیگ تألیف شده است. دو کاس می نویسد که عیسی بیگ پدر او را که به طب و بسیاری از علوم احاطه داشت مورد حمایت خویش قرار داده بود. به دستور عیسی بیگ در سال ۷۷۶هـ ق / ۱۳۷۵م مسجدی در آیاسلوق (سلجوق) ساخته شد.

پس از فتح آنکارا در بین حکام آناتولی که سرزمینهایشان توسط تیمور به آنان بازپس داده شد موسی بیگ و اومور بیگ پسران عیسی بیگ نیز دیده می شدند (۱۴۰۲م).

با درگذشت موسی بیگ به سال ۱۴۰۳م اومور بیگ ثانی در آیاسلوق به تنهایی حاکم سرزمینهای آیدینیان شد، ولی این بار جنید بیگ پسر عمویش ابراهیم بیگ که در حوالی از میر مستقر بود به رقابت با او برخاست.^{۳۱}

بین اومور ثانی و جنید جنگ در گرفت. اومور از آیاسلوق گریخت و با کمک منتشایان، آیاسلوق را بازپس گرفت و قرا حسن برادر جنید را که دستگیر کرده بود در قلعه مارماریس که به مامولاس منتشایی معروف بود زندانی کرد. جنید بایک کشتی جنگی به کمک برادر شتافت و او را آزاد ساخت و باز به سوی آیاسلوق حمله برد. سرانجام اومور او را به دامادی پذیرفت و پس از وفات اومور به سال ۱۴۰۵م صاحب سرزمین آیدینیان شد.

در اثنای جنگ قدرت بین شاهزادگان عثمانی، جنید نخست حاکمیت محمد چلبی را به رسمیت شناخت، ولی بعداً تبعیت از سلیمان چلبی را پذیرفت. بعدها در صدد برآمد تا به اتفاق قرامانیان و گرمانیان علیه سلیمان چلبی به جنگ پردازد، ولی از خیانت متحدانش در هر اس افتاد و به سلیمان پناهنده شد که سلیمان وی را بهرو ملی برد و فرمانداری ایالت اوخری را به او داد.

جنید به هنگام بروز اختلاف بین سلیمان چلبی و برادرش موسی چلبی موقع

۳۱. ابراهیم بهادر بیگ پدر جنید یکی از پنج پسر آیدین اوغلی محمد بیگ است. گویا هنگامی که برادرش اومور امیر آیدین بود، درگذشت. قرا حسن که به سبب داشتن مقام سوباشی از میر از دیرباز به پسر از میر (از میر اوغلی) معروف بود با جنید بیگ پسران همین ابراهیم بهادر هستند.

را مناسب دید و به سرزمین آیدینیان گریخت. گویا ظاهراً وی طرفدار موسی چلبی بود. پس از آنکه محمدچلبی بر برادرش موسی چلبی پیروز شد و درصدد برآمد تا سرزمینهای عثمانی را تحت حاکمیت واحدی درآورد، به آناتولی رفت و به سوی جنید لشکر کشید. جنید به محمدچلبی پناهنده شد. پادشاه او را پذیرفت، ولی در سرزمین خود رهایش نکرد بلکه وی را به روملی برد و به فرمانداری نیکبولی گماشت. در این ایام که مصطفی چلبی پسر یلدرم بایزید که در تواریخ عثمانی به مصطفی قلابی معروف است به افلاق رفت و در آنجا با داعیه حکمرانی وارد روملی شد، جنید بیگ نیز به او ملحق گشت و مصطفی او را به وزارت منصوب کرد. محمدچلبی با شتاب خود راه آنان رسانید و نیروهای مصطفی را در سلانیک شکست داد. مصطفی چلبی و جنید به قلعه سلانیک پناه بردند. امپراتور مانوئل آندو را تسلیم محمدچلبی نکرد و متعهد شد که تا زمان حیات سلطان محمد آنان را تحت حمایت خود قرار دهد و هر دوی آنها در جزیره لمانی محافظت می شدند.

پس از وفات محمدچلبی به سال ۱۴۲۱م امپراتور پس از عقدیک معاهده به نفع خود با مصطفی چلبی، آندو را به روملی فرستاد. همان گونه که بعداً در قسمت مربوط به وقایع دولت عثمانی خواهیم دید مراد دوم مخفیانه با وعده پس دادن سرزمینهای سابقش به او، جنید بیگ را از مصطفی چلبی جدا کرد و وی نیز یکر است به سوی از میر رفت و مصطفی بیگ پسر آیدین حاکم آیاسلوق را کشت و آنجا را تصاحب کرد و از میر امرکز حکومت خود قرارداد.

جنید بیگ که موجودی ستیزه گر بود سر بسر یاخشی بیگ حکمران آیاسلوق گذاشت. قصدش تحت تصرف در آوردن کلیه سرزمینهای قدیمی آیدینیان بود. نیرویی به فرماندهی اروج بیگ بیگلربیگی آناتولی برای مقابله اش اعزام شد، ولی با آنکه شکست خورد معهذاً در هر فرصتی که می یافت به زد و خورد با عثمانیها می پرداخت. مراد دوم که از این وضع به ستوه آمده بود ضمن تهدید وزرای خویش دستور داد کار جنید را یکسره کنند. حمزه بیگ که برای جنگ با جنید اعزام شده بود در حوالی صالحلی با جنید به زد و خورد پرداخت. قورد حسن پسر جنید یکی از جناحهای لشکر عثمانی را شکست داد و چون به تعقیب فراریان پرداخت از قوای پدرش دور افتاد. از یک سو به سبب مسدود شدن راه بازگشت قورد حسن و از دیگر سو با حمله نیروهای

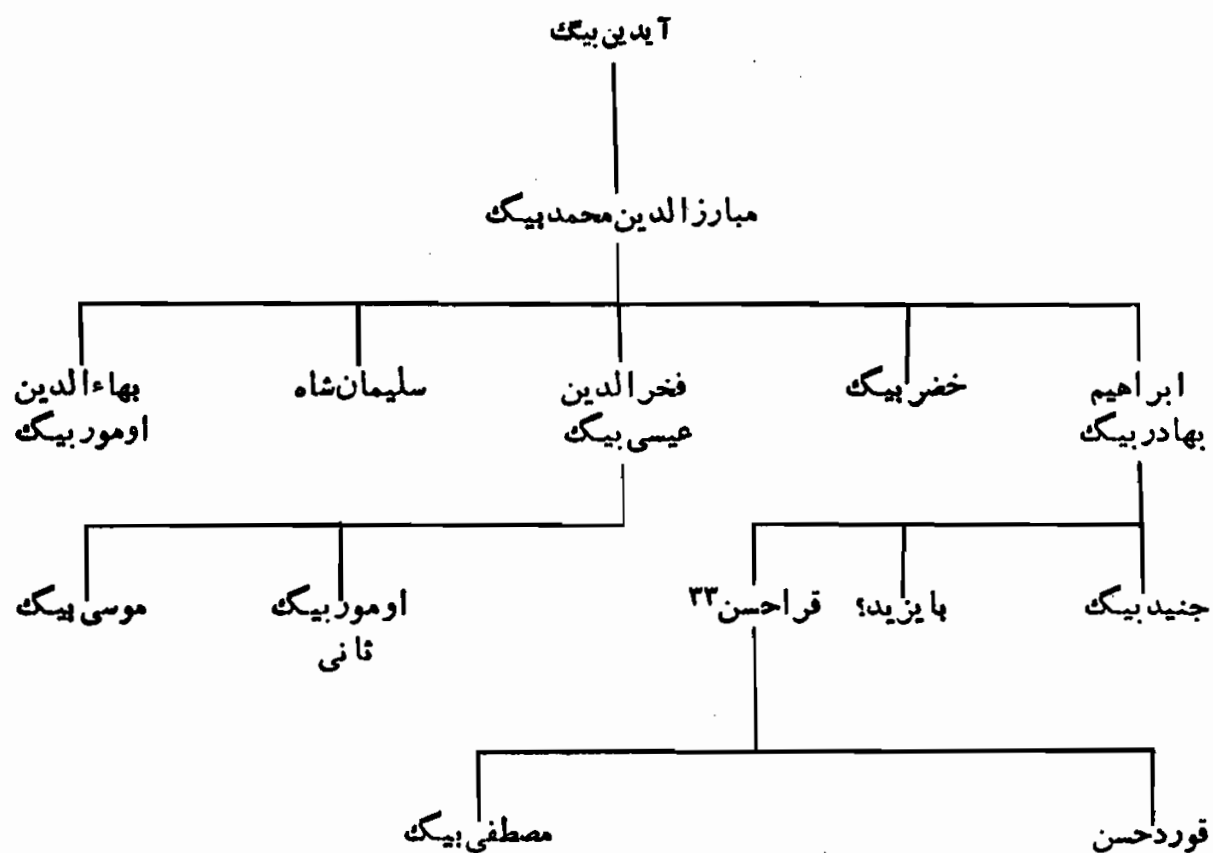
عثمانی، جنید گریخت و پسرش که از تعقیب فراریان بازگشته بود به دام افتاد و دستگیر شد (به موجب نوشته دو کاس) و او را به ادرنه نزد سلطان مراد دوم فرستادند و به همراه عمویش حمزه بیگ در دژ کلیبولی زندانی شد.

جنید فراری به قلعه مستحکم ایصیلی که در ساحل مقابل جزیره سیسام قرار داشت رفت. در آنجا محاصره اش کردند و او از طریق دریا به سواحل قرمان رفت و ضمن ملاقات با حکمران قرمان، با پول و حدود پانصد سرباز از راه زمینی بازگشت و یک شب به نیروهای عثمانی که قلعه را محاصره کرده بودند حمله برد و صف آنان را شکافت و قلعه را مجدداً به تصرف خود درآورد. عثمانیها که دریافته بودند از طریق محاصره زمینی قادر به فتح قلعه نخواهند شد با پرداخت مبالغی به جنواییهای فوج توسط کشتیهایی که از آنان گرفته بودند و نیز به یاری آنان از راه دریا جنید را در تنگنا قرار دادند و جنید تصمیم به تسلیم گرفت^{۳۲} و با این شرط که او را زنده به حضور پادشاه بفرستند تسلیم شد. اما حمزه بیگ او را به اتفاق برادرش بایزید (نقل از دو کاس) به قتل رسانید. به محض آگاهی پادشاه از این ماجرا قوردرحسن و حمزه بیگ نیز در کلیبولی به قتل رسیدند و به این ترتیب ماجرای جنید پایان گرفت (۸۲۹هـ/ ۱۴۲۶م).

در زمان آیدینیان دو نوع سکه ضرب شده بود. یک نوع سکه با حروف لاتین به سبب معامله تجاری شان بالاتینها که به آن ژینگلیاتی می گفتند و دیگر سکه های اسلامی. از سکه های رایج در زمان آیدینیان امروزه نمونه سکه های ضرب شده در زمان غازی او مور، عیسی و جنید بیگ در دست است. در بیرگی، تیره و سلجوق (آیا سولوق) آثاری چون مسجد، مدرسه و آرامگاه از دوره آیدینیان به جای مانده است. بنا به نوشته مسالک الا بهار در نیمه اول قرن چهاردهم شصت شهر و متجاوز از سیصد قلعه در دست آیدینیان بود. ضمناً هفتاد هزار سرباز در اختیار داشتند که در خشکی و دریا با اروپاییان در نبرد بودند.

۳۲. سه کشتی جنگی از سوی سیوال پالو و چینی جانشین آدرنو حکمران جنواییهای فوج تدارک دیده شد که به فرماندهی شخص او در این عملیات شرکت داشت (هامر، ترجمه اتاهاک، ج ۲/ ص ۱۸۵).

شجره نامه آیدینیان



۳۳. وقف جامع سلمان کوی به نام قرا حسن بن ابراهیم (دفتر تحریر شماره ۱۱۶، بخش قصبه بیرگی).

صاروخانیان

صاروخان بیگ رئیس عشیره ترکی که توسط سلجوقیان در مرز بیزانس اسکان یافته بود، در اوایل قرن چهاردهم در دره رود هرمون (گدیز) واقع در لیدیه حکومتی تشکیل داد که صاروخانیان نام گرفت.

به احتمال قوی صاروخان مؤسس حکومت صاروخانیان بایندوئه صاروخان بیگ معروف باشد که پس از مرگ سلطان جلال الدین خوارزمشاهی در سال ۶۲۹هـ ق/ ۱۲۳۲م به خدمت علاءالدین کیقباد بزرگ درآمد. در حوالی آلاشهر دهاتی موسوم به خوارزم (خورزوم) وجود دارد. در قسمت مربوط به سلسله گرمیانیان اشاره کردیم که مؤسس گرمیانیان نیز از ترکمنهای خوارزم بود. از این روی می توان فرض کرد که صاروخان بیگ نیز چون آیدین اوغلی با گرمیانیان کم و بیش نسبت داشت.

صاروخان بیگ که از سال ۱۳۰۵م چون سایر عشایر ترک به غرب لیدیه و به سوی سواحل اژه پیشروی می کرد، در سال ۱۳۱۳م مانیه کنونی را که سابقاً به سیپیل مانیه سی معروف بود به تصرف در آورد و مرزهای خود را تا حدود ساحل گسترش داد و همزمان با آن که سرآغاز تأسیس حکومت بود با ساختن ناوگانهایی ابتکار دریانوردی را نیز در دست گرفت و به باجگیری از کشتیها پرداخت. در جامع الدول آمده است که صاروخانیان بجز مانیه، قزل حصار، آق شهر، ترخانات، مرمره، گوردوز، قایاجیق، ادله، دمیرجی، نیف، الجه، طورقودلی، قراچه لار، وقوجه را نیز در اختیار داشتند و بدین ترتیب در نواحی شرقی با گرمیانیان هم مرز بودند.

بنا به نوشته مسالک الابصار حدود او اسطقرن چهاردهم، حکمران صاروخانیان صاحب پانزده شهر، بیست قلعه و دوهزار سرباز بود و برادرش علی پاشا حاکم نیف هشت شهر، سی قلعه، به قدر کافی سرباز ماهر پیاده، هشت هزار سواره نظام و ناوگان بسیاری در اختیار داشت.

در سال ۱۳۳۵م هنگامی که جنواییهای فوجه و میدیللی با امپراتور بیزانس مخالفت آغاز کردند آندرونیقوس سوم با نیروی دریایی خود به آن حوالی آمد و از حکمران صاروخانیان درخواست یاری کرد. از آنجا که پسر صاروخان به همراه بیست نفر اسپر

جنواییها شده بودند و وی از این بابت افسرده‌خاطر بود، پیشنهاد کمک امپراتور را پذیرفت و خود شخصاً در محاصره جنواییها شرکت کرد و آنها را گزیر از فرمانبرداری شدند.

ابن بطوطه که در سال ۱۳۳۳ م در آناتولی سفر می‌کرد در مانیه به حضور صاروخان بیگ رسیده است. صاروخان بیگ که از درگذشت پسر بزرگش سلیمان که به اتفاق آیدین اوغلو امور بیگ برای کمک به کانتاگوزان به روملی رفته بود، سخت متأثر شده بود، اندکی بعد در سال ۷۴۶هـ/ق/۱۳۴۵ م وفات یافت.

پس از صاروخان بیگ پسرش فخرالدین الیاس جانشین او شد. در زمان این حکمران یعنی در سال ۱۳۵۶ م هنگامی که خلیل پسر اورخان بیگ حکمران عثمانی عازم یک سفر دریایی بود توسط جنواییهای فوج دستگیر و به آنجا برده می‌شود و از این روی اورخان بیگ به امپراتور متوسل شده، رهایی پسرش را درخواست می‌کند و او نیز آزادی خلیل را خواستار می‌شود که این پیشنهاد از سوی جنواییهای فوج مورد قبول قرار نمی‌گیرد. از این روی یوانیس پاله‌تولوق باناوانی به فوج عزیمت کرده، آنجا را محاصره می‌کند. امپراتور با وعده و وعید، الیاس بیگ پسر صاروخان بیگ را که با فوج متحد بود از این اتحاد منصرف می‌کند و بدین ترتیب امکان محاصره آنجا را از طریق خشکی نیز فراهم می‌آورد.

الیاس بیگ که با امپراتور روابط بسیار صمیمانه‌ای برقرار کرده بود و امپراتور مدام با او ملاقات می‌کرد تصمیم گرفت امپراتور را دستگیر کرده، با دریافت فدیة او را آزاد سازد. یکی از نزدیکان الیاس بیگ که از این قصد آگاه شده بود یوانیس را از موضوع مطلع می‌سازد. امپراتور که وانمود کرده بود از ماجرا آگاه نیست برای ملاقات با الیاس بیگ به نزد او می‌رود و او را به کشتی خود دعوت می‌کند. به محض اینکه پای الیاس بیگ به کشتی می‌رسد به دستور امپراتور لنگر را برمی‌دارند و کشتی به حرکت درمی‌آید و الیاس بیگ به دام می‌افتد. سرانجام الیاس بیگ ناگزیر از اعتراف می‌شود. امپراتور با اخذ مبلغی به عنوان فدیة آزادی همسرش و نیز با گروگان گرفتن کودکان الیاس را آزاد می‌کند.^{۳۴}

۳۴. نقل از کریکوراس، ترجمه اسکندر حوجی، مجله انجمن تاریخ عثمانی، سال اول، ص ۲۴۳. مقاله «سرگذشت شاهزاده خلیل».

الیاس بیگ که بیش از این درباره وقایع زمان او چیزی نمی دانیم در سال ۷۶۶هـ/۱۳۶۴م درگذشت و پسرش مظفرالدین اسحاق به جای او به حکمرانی رسید. از نامه یکی از مالیک مصر مورخ شوال ۷۶۷هـ/حزیران ۱۳۶۶م که به سبب اشغال اسکندریه از سوی پادشاهی قبرس به حکم آناتولی از جمله اسحاق بیگ نوشته است چنین برمی آید که الیاس در این تاریخ حکمران صاروخانیان بوده است. درباره اسحاق بیگ که در بناهای ساخته شده به دستور او در مانیه، بالقب پرطمراقی چون «سلطان اعظم» و «غازی مجاهد» از او یاد شده است آگاهی بیشتری نداریم. اسحاق بیگ در سال ۷۹۰هـ/۱۳۸۸م درگذشت و در مقبره اش واقع در مانیه در جوار مدرسه ای که به دستور او ساخته شده بود به خاک سپرده شد. از او دو پسر به نامهای اورخان و خضر به جای مانده بود که اورخان به جانشینی او انتخاب شد. پس از نبرد قوصوه، وقتی یلدرم بایزید در سال ۱۳۹۰م وارد آناتولی شد و به سوی قلمرو گرمیانیان، آیدینیان و صاروخانیان حمله برد، اورخان بیگ گریخت و کشورش با سرزمینهای آل قراسی در اختیار ارطغرل پسر بایزید قرار گرفت.

پس از جنگ آنکارا سرزمینهای اورخان توسط تیمور به او بازپس داده شد. یک سکه مسی که تاریخ ۸۰۶هـ/۱۴۰۳م را دارد از زمان اورخان در دست است که همزمان با پناهنده شدن او به عثمانیها پس از جنگ بابرادرش خضر شاه است. خضر شاه در جریان جنگ قدرت بین شاهزادگان عثمانی به یاری عیسی بیگ شاهزاده عثمانی شتافت. عیسی همراه جنید بیگ بابرادرش محمد چلبی در نبرد بود. در این جنگ محمد چلبی، عیسی بیگ را شکست داد. محمد چلبی که با کشته شدن سلیمان چلبی در آناتولی بلا معارض شده بود، جنید بیگ را مقهور کرد و با حمله ای برق آسا به مانیه بی آنکه فرصت فرار به خضر شاه بدهد او را در حمام علی رغم عجز و التماسش به قتل رسانید (۸۱۳هـ/۱۴۱۰م).

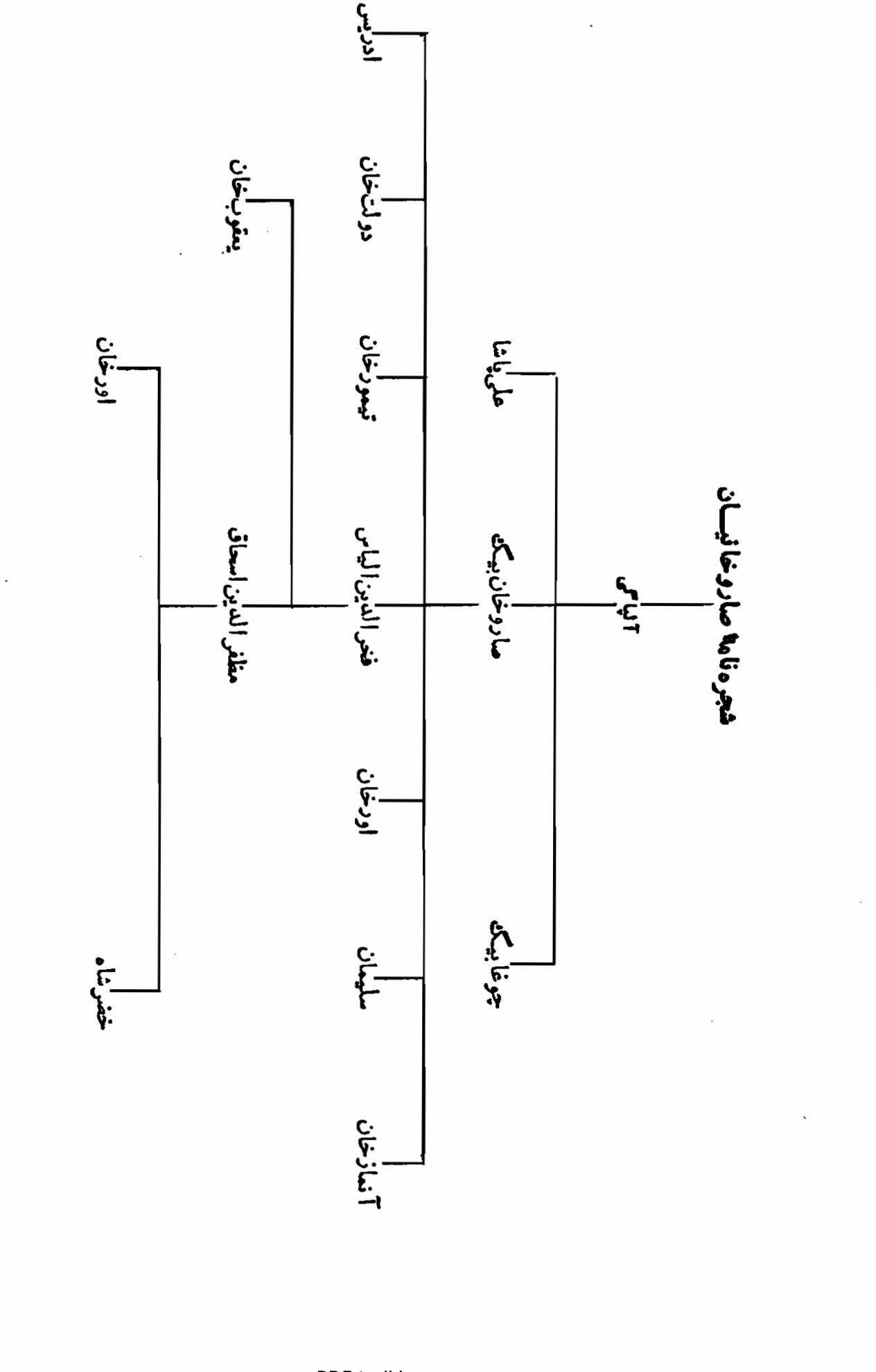
خضر شاه پیش از مرگ دو وصیت کرده بود: یکی اینکه او را در کنار پدرش به خاک سپارند، و دیگری اینکه از نابود کردن موقوفه های خودداری شود. محمد چلبی هر دو وصیت او را به جای آورد. در اسناد رسمی اراضی مانیه موقوفه های بسیاری از خضر بیگ ثبت شده است.

با قتل خضر شاه قلمرو صاروخانیان به دست عثمانیها افتاد. به طوری که از اسناد

۹۱ □ اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناتولی

و مدارك برمی آید علی پاشا برادر صاروخان در نیف، یعقوب پسر دولت خان در دمیرجی و یوسف و ادريس چلبی در جوردوز و قبه جك مستقر بودند.

به سبب مناسبات تجاری صاروخانیان بالاتینها در آن دوره سکه های باحروف لاتین به نام «ژیگلیاتی» ضرب می شده است. در حال حاضر سکه های اسلامی از دوره حکومت اسحاق، خضر شاه و اورخان بیگ کشف شده است. در مانیه، جوردوز، دمیرجی و منهمن تأسیساتی از صاروخانیان به یادگار مانده است. به نام شاهي اثر خواجه نصیر طوسی به ترکی ترجمه و به یکی از حکمرانان صاروخانی به نام یعقوب ابن دولت خان تقدیم شده بود.



حکام قراسی

در اوایل قرن چهاردهم حکومتی در حوالی بالیکسری و جناق قلعه (میسیه کوچک و بزرگ) تأسیس شد که به نام مؤسس آن قراسی، سلسله قراسی نام گرفت. جد بزرگ قراسی، ملک دانشمند غازی بود که در نیمه دوم قرن یازدهم در آناتولی میانه دولتی تشکیل داده بود. پس از آنکه قلمرو دولت دانشمندیان به سرزمینهای دولت سلجوقی ملحق شد ظهیر الدین ایللی، مظفر الدین محمود و سنان الدین یوسف پسران نظام الدین یاغی باسان از خاندان دانشمندیان به سمت امرای لشکر به خدمت سلجوقیان درآمدند.

در اثنای انقراض سلسله سلجوقیان آناتولی، قلم بیگ و پسرش قراسی که در ایالات مرزی بسر می بردند به همراه سایر حکام مرزی علیه بیزانسیها به فعالیت پرداختند و شروع به تسلط بر نواحی آناتولی غربی کردند و تقریباً از سال ۱۳۰۲م به بعد بر غمه و بالیکسری را به تصرف در آوردند و بالیکسری را مرکز حکومت جدیدالتأسیس خود قرار دادند. ابن بطوطه می نویسد که قراسی، بالیکسری را معمور و آبادان کرد.

بنا به نوشته جامع الدول، قلمرو حکومت قراسی شامل شهرهای بالیکسری، آیدنجق، برغمه، ادرمید، کمر ادرمید (برهانیه) پناحصر، اورندی، ایازمند (آلتن اووا)، بغاردج، مندپهره، بیغادیچ، سندرغی، جوردوز، دمیرجی، قزلجه توزله (آیواجک)، باش چللمبه و فری (سورسورلوق) بوده است. اما منجم باشی ضمن بیان تشکیلات ایالتی زمان عثمانیان، جوردوز و دمیرجی را به مناسبت وجود آثار به جای مانده از صاروخانیان، جزو قلمرو حکومت صاروخانیان دانسته است. گذشته از شهرهایی که منجم باشی آن را جزو قلمرو قراسی آورده، نواحی بایرامجک، ازینه و ترووه (تروا) از منطقه قدیمی ائولیه (ائولی) نیز تحت این سلطه بوده است.

قراسی بیگ با پناه دادن به ترکمنهای ساری صلتوق که به فرماندهی اجه خلیل از دست مغولها گریخته بودند، موجب افزایش نفوس ترکها در قلمرو فرمانروایی خود شد.

تاریخ وفات قراسی بیگ و قلم بیگ که به قلم شاه نیز معروف بود مشخص نیست. فقط به موجب بعضی اسناد، تاریخ در گذشت قراسی بیگ قبل از سال ۱۳۲۸م بوده است.

پس از وفات قراسی بیگ از میان سه پسرش دمیرخان، یاخشی و دوسون، دمیرخان به امارت بالیکسری رسید، یاخشی خان حکومت برغمه را در دست گرفت و دوسون بیگ به نزد اورخان غازی حکمران عثمانی گریخت. بنای آرامگاه قراسی در بالیکسری است ولی کتیبه ندارد. شاید پدرش قلم شاه نیز در آن مقبره مدفون باشد. بنا به نوشته ابن بطوطه که در سال ۷۳۳هـ/ق/۱۳۳۳م در بالیکسری بود در آن تاریخ، دمیرخان پسر قراسی در آن شهر حکومت می کرد و برادرش یاخشی خان سلطان برغمه بود. ابن بطوطه می نویسد که دمیرخان شخصی بود منع الخیر و مردم تمایل و علاقه ای به او نداشتند.

دوسون بیگ که به عثمانیها پناهنده شده بود به اورخان بیگ پیشنهاد می کند که در صورت رسیدن به حکومت، بخشی از شهرهای قراسی را به عثمانیها وا گذار خواهد کرد. به دنبال توافقی که در این مورد صورت گرفت او در سال ۱۳۴۵م به همراه اورخان بیگ به بالیکسری حمله برد.

بنا به نوشته منابع عثمانی دمیرخان به برغمه می گریزد. دوسون بیگ به منظور مذاکره و توافق با برادرش به نزدیک قلعه می رود، ولی بر اثر اصابت تیری که از قلعه رهامی شود به قتل می رسد و برغمه، بالیکسری^{۳۵} و بعضی از قلمرو قراسی به تصرف عثمانیها در می آید. دمیرخان که در قلعه برغمه تحت محاصره بود آنجا را ترک گفته، تسلیم می شود و از سوی حکمران عثمانی مورد عفو قرار می گیرد. اورخان بیگ پس از الحاق برغمه به قلمرو عثمانی، دمیرخان را به بورسه می فرستد و او دو سال بعد بر اثر بیماری طاعون در آن شهر وفات می کند (تقریباً ۱۳۴۷م).^{۳۶}

۳۵. بنا به نوشته کتب تاریخ عثمانی، تصرف بالیکسری و برغمه در سال ۷۳۷هـ/ق اتفاق افتاده است، حال آنکه در این تاریخ، یاخشی بیگ حکمران برغمه بود. با توجه به حوادث و وقایع تاریخی، اشغال برغمه و تسلیم دمیرخان در سال ۱۳۴۵م اتفاق افتاده است.

۳۶. پس از آنکه بیوک شیخ حسن (شیخ حسن بزرگ)، کوچوک شیخ حسن (شیخ حسن کوچک) پسر تیمورتاش را شکست داد طی نامه ای که در شعبان سال ۷۴۰هـ/ق/شباط ۱۳۴۰م به اورخان بیگ

□ ۹۵ اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناتولی

در مسالك الابصار آمده است که هم تعداد شهرهای قلمرو دمیرخان و هم تعداد سربازان او از اورخان بیگک بیشتر بوده، و می‌افزاید که وی نبرد دریایی موفقیت آمیزی با رومیان داشته است.^{۳۷} همچنین به موجب همین کتاب شجاع‌الدین یاخشی بیگک بیست شهر، بیست قلعه، بیست هزار سواره نظام و نیروی دریایی منظمی در اختیار داشته است. یاخشی بیگک بین سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ م با ناوگان خود دوبار در شبه جزیره کلیبولی نیرو پیاده کرد، ولی در هر دو بار موفقیتی به دست نیاورد و ناچار از مصالحه با کانتاگوزان شد.

درباره یاخشی بیگک بیش از این اطلاعاتی در دست نداریم. وفاتش قبل از سال ۱۳۴۵ م بوده است.

در منابع بیزانس از سلیمان بیگک که در حوالی تروا حکومت می‌کرده نام برده شده است. به نظر می‌رسد که این شخص پسر دمیرخان باشد. پس از اشغال بالیکسری و اطراف آن توسط اورخان بیگک، سلیمان بیگک در حوالی تروا مستقر شد. حتی کانتاگوزان که مدتی از کمکهای او موریگک محروم مانده بود در سال ۱۳۴۳ م در سایه نیروهای پیاده و سواره نظامی که سلیمان بیگک به کلیبولی اعزام داشت توانست به وضع خود سروسامان ببخشد. سلیمان بیگک داماد و اتاس از فرماندهان لشکر بیزانس بود که بعدها به پدرزن خود نیز که با کانتاگوزان در جنگ بود کمک کرد.

در سال ۱۳۴۵ م که او موریگک به اتفاق سلیمان بیگک از سلسله صاروخانیان از طریق خشکی به یاری کانتاگوزان که در جنای قلعه بود می‌رفت، سلمان بیگک قراسی نیز

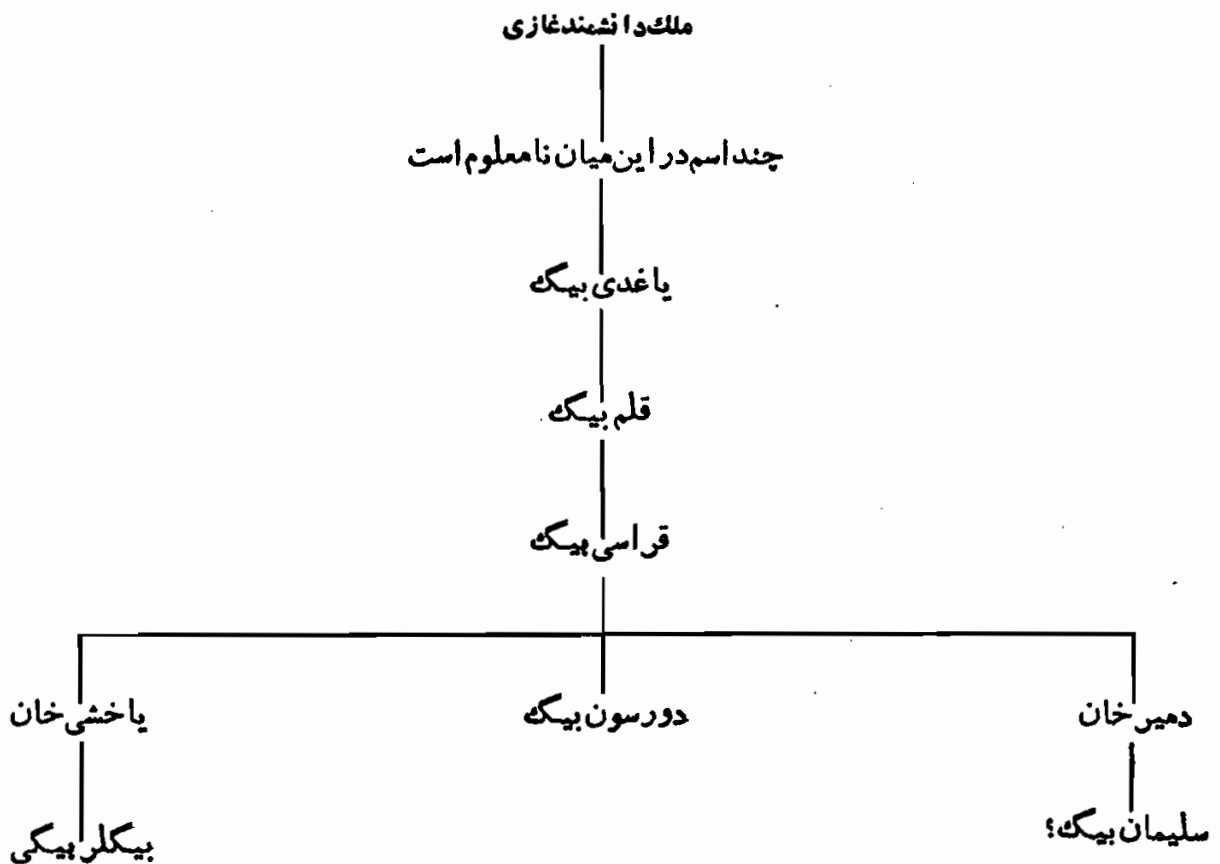
→ فرستاد مراتب را به اطلاع اورسانید. اورخان بیگک در نامه جوابیه مورخ حزیران ۱۳۴۵ م به بیوک شیخ حسن می‌نویسد که با وفات قراسی او غلو آجلان بیگک، غازی اورخان بیگک به حوالی قلمرو او رفته و اولوباد را از دست دشمنان گرفته است. سپس می‌افزاید که نامه را از اولوباد ارسال داشته است (منشآت فریدون بیگک، ج ۱/ص ۷۵). طبق نوشته فریدالدین حتی به نظر می‌رسد که الحاق سرزمینهای قراسی به قلمرو عثمانی در اواسط سال ۱۳۴۵ م بوده است. این نظریه شایان اعتماد نیست و احتمال دارد که بعداً به منشآت افزوده شده باشد. نوشته یکی از کتب تاریخ دوران عثمانی (تواریخ آل عثمان، کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۲۷۵۵) به حقیقت نزدیکتر است. در این کتاب تاریخ الحاق ۷۴۵ هـ ق/۱۳۴۴ م ذکر شده است.

۳۷. د... در سال ۷۳۱ هـ ق/۱۳۳۱ م هنگامی که امپراتور آندرونیکوس در دیمتوقه بود نیروی دریایی حکمران قراسی مرکب از هفتاد کشتی در سواحل کلیبولی نیرو پیاده کرد و انز، فره جک و ترایانوپولیس را کوبید. به نظر می‌رسد این نیروها قوای دمیرخان بوده است. (لوهو، ج ۲۴، فصل ۱۵ و هامر، ترجمه اتابک، ج ۱/ص ۱۷۳).

همراه او بود. به موجب این قراین و مدارك در آن تاریخ بخش ساحلی قلمرو قراسی که از برغمه تا جناق قلعه امتداد داشت به دست عثمانیها نیفتاده و در دست خاندان قراسی بوده است.

سلیمان بیگ در سال ۱۳۵۷م هنوز در قید حیات بوده است. بنا به نوشته تقویم نجومی^{۳۸} تصرف بخش ساحلی قلمرو خاندان قراسی در سال ۸۷۶۳ق/۱۳۶۱م به دنبال جلوس سلطان مراد اول اتفاق افتاده است. تا کنون سکه یا کتاب و کتیبه‌ای مربوط به دوران حکومت قراسی به دست نیامده است.

شجره نامه آل قراسی



۳۸. موزه توبقایی، کتابخانه کوشک بغداد، شماره: ۳۱۰.

اسفندیاریان (جندار اوغول لاری)

مؤسس حکومتی که در پافلاقونیه، قسطنطنیه و سینوپ تشکیل شد و نام او را نیز به خود گرفت شمس الدین یامان جندار از امرای سلجوقیان آناتولی بود. در کتب تاریخ عثمانی از این حکومت با عنوان اسفندیار اوغول لاری (پسران اسفندیار) نام برده شده است.

یکی از پسران عزالدین کیکاووس دوم حکمران سلجوقی آناتولی که به خاطر مقابله و مخالفت با مغولان به قلمرو امپراتوری روم گریخت، بعداً توسط خان آلتون اردو از تنگنا نجات یافت و سپس در شهر «سرای» در گذشت. رکن الدین سیاوش و یا رکن الدین قلچ ارسلان بایک کشتی از سواحل کریمه به سینوپ و از آنجا به قسطنطنیه و قیصریه می‌رود که توسط سلطان مسعود دستگیر می‌شود و بعداً در اثر فشار حکمران قرامانیان آزاد شده، در قونیه اقامت می‌گزیند (۱۲۹۰م). قلچ ارسلان یک سال بعد باز وارد ماجراهای مجادله بر سر قدرت شد، اما با آمدن ایلخان کیخاتو به قسطنطنیه عقب نشست. در این ایام محمد بیگ پسر محی الدین پروانه در سینوپ و مظفر الدین یا لاق ارسلان در قسطنطنیه بود.

رکن الدین قلچ ارسلان بلافاصله پس از ورود به قسطنطنیه توسط مظفر الدین والی آنجا دستگیر می‌شود، اما پس از مدتی رکن الدین طی اقداماتی یا لاق ارسلان را به قتل می‌رساند (۱۲۹۲ق/۱۲۹۱م) و آن ناحیه را تحت تسلط خود درمی‌آورد. در اثر این واقعه سلطان مسعود شخصاً و به یاری مغولان دست به حمله علیه برادرش رکن الدین می‌زند. در نبردی که درمی‌گیرد به اسارت درمی‌آید، ولی از طرف نیروهای سلجوقی به فرماندهی یامان جندار نجات می‌یابد و رکن الدین - احتمالاً - به کمک امپراتوری بیزانس - موفق به فرار می‌شود.

در ازای این خدمت بخش غربی قلمرو مظفر الدین یعنی منطقه افلانی به شمس الدین یامان جندار داده می‌شود و قسطنطنیه در اختیار محمود بیگ پسر یا لاق ارسلان قرار می‌گیرد. پس از مرگ شمس الدین جندار که در اوایل قرن چهاردهم رخ داد سلیمان پاشا پسرش که حکمران منطقه افلانی شده بود فرصت را برای تصرف قسطنطنیه غنیمت

شمرد و در سال ۷۰۸هـ/ق/۱۳۰۸م بایک حمله برق آسا آن را گرفت؛ محمود بیگ را در قصرش دستگیر کرد و به قتل رسانید و به این ترتیب مالک قسطنونی شد. سلیمان پاشا با به رسمیت شناختن حاکمیت ایلخانان تازمان مرگش قسطنونی را در اختیار داشت و در سال ۷۲۵هـ/ق/۱۳۲۵م در آنجا به نام ایلخان ابوسعید برادر شاه سکه زد و غازی چلبی پسر پروانه را که در سینوپ حکومت می کرد تحت نفوذ خود در آورد و پس از مرگ وی سینوپ را به قلمرو خود ملحق کرد و اداره امور آن را به پسرش غیاث الدین ابراهیم وا گذاشت.

هنگامی که در ۱۳۱۴م امیر چوپان به منظور تثبیت مراتب وفاداری امرای آناتولی نسبت به ایلخانان به آناتولی رفته بود سلیمان پاشا نیز جزو حکمرانانی بود که شخصاً به منظور ابراز مراتب فرمانبرداری خود به حضور او رفت و هدایایی تقدیم نمود. سلیمان پاشا، طاراقلی بورلی معروف به زعفرانبولی را که در غرب قسطنونی بود به تصرف در آورد. احتمالاً از تصرف او مورخان حکمران پافلاقونیه غربی در آورد. و اداره امور آن را به پسر وسطی خود علی بیگ سپرد. ابن بطوطه که در سال ۱۳۳۳م هنگام سیاحت در آناتولی به قسطنونی رفته بود با سلیمان پاشا که قریب هفتاد سال داشت ملاقات کرده بود. بنا به نوشته ابن بطوطه یکی از پسران سلیمان پاشا یعنی ابراهیم در سینوپ و پسر دیگرش علی بیگ در زعفرانبولی مستقر بودند و چوپان بیگ پسر کوچکش که در عین حال ولیعهدش نیز بود نزد خود او بسر می برد.

پس از مرگ ابوسعید بهادر خان، سلیمان پاشا در اثنای جنگ قدرتی که بین شاهزادگان ایلخانی در گرفته بود استقلال خود را اعلام داشت و به نام خویش سکه زد. پسرش ابراهیم حکمران سینوپ در سال ۱۳۳۹م بر پدر بشورید و قسطنونی را به تصرف در آورد. چگونگی درگذشت سلیمان پاشا را نمی دانیم.

بنا به نوشته مسالک الابهاده سلیمان پاشا چهل شهر و قلعه - شاید هم بیشتر - و بیست و پنج الی سی هزار سواره نظام تحت فرمان داشت. کتاب انتخاب سلیمانی تألیف علامه قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی (مربوط به سال ۷۰۹هـ/ق) و ترجمه خلاصه احياء العلوم از فارسی توسط علامه قطب الدین به نام سلیمان پاشا صورت گرفت. در مقدمه اثر اخیر از سلیمان بیگ بالقب «ابن شجاع الدین» نام برده شده است.

در مورد غیاث الدین ابراهیم که پس از سلیمان پاشا به حکمرانی رسید اطلاعاتی

در دست نداریم. تنها مسجدی در داخل قلعه سینوپ از او به جای مانده است. به جای غیاث الدین، عادل بیگ پسر یعقوب بیگ - برادر سلیمان پاشا - به حکومت رسید. با توجه به سکه‌های فاقد اسمی که به دست آمده و تاریخ ۵۷۴۲ق/ ۱۳۴۱م را دارد و بنا به نظر متخصصان سکه‌شناس به دستور او ضرب شده است، عادل بیگ تقریباً در این تاریخ به حکومت رسیده بود.

در باره حوادث زمان عادل بیگ نیز چیزی نمی‌دانیم. در سکه بدون تاریخی که به دستور او در سینوپ ضرب شد از او با عنوان «امیر العادل» نام برده شده است. با توجه به اینکه کتابی تحت عنوان مقتل الحسین که در سال ۵۷۶۳ق/ ۱۳۶۲م به نام پسرش جلال الدین بایزید تألیف و اهدا شده است، بنابراین تاریخ وفاتش قاعدتاً باید پیش از این سال باشد. بنا به روایتی، در جنگی کشته شده است. آرامگاهش در ده «تربه عادل بیگ»^{*} از توابع قوزیقه قسطنونی است. به جای عادل بیگ پسرش جلال الدین بایزید که در تواریخ عثمانی به «کوتوروم بایزید»^{**} معروف است به حکمرانی رسید. از بررسی وقایع زمان حکمرانی او چنین برمی‌آید که مردی خشن و بیرحم بوده است. جنگ‌هایی با قاضی برهان الدین حکمران سیواس و مراد اول عثمانی داشت. بایزید بیگ در صدد بود که پس از او پسرش اسکندر به جانشینی اش انتخاب گردد. از این روی پسر دیگرش سلیمان پاشا برادر را به قتل رسانید و به نزد سلطان مراد خداوندگار سلطان عثمانی گریخت و او را به جنگ علیه پدر تحریک کرد.

تقسیم قلمرو اسفندیاریان

سلیمان پاشای دوم بانبروهای سلطان عثمانی به قسطنونی حمله برد و پدرش را ناگزیر از فرار به سینوپ کرد و خود حکمران قسطنونی شد. به این ترتیب، قلمرو اسفندیاریان به دو بخش تقسیم شد. بایزید بیگ وقتی دریافت که بین عثمانیها و پسرش اختلاف افتاده است با حمله به قسطنونی، سلیمان پاشا را فراری داد و با یاری عثمانیها قسطنونی را باز پس گرفت (۵۷۸۶ق/ ۱۳۸۴م).

سلیمان پاشای دوم با برادرزاده سلطان مراد دوم پادشاه عثمانی ازدواج کرد. نام

* به معنی مقبره عادل بیگ.

** به معنی بایزید مفلوج.

همسرش را نمی‌دانیم. جلال‌الدین بایزید بیگ خود بیمار شد و در سال ۷۸۷ هـ ق / ۱۳۸۵ م در گذشت و در آرامگاهش واقع در سینوپ به خاک سپرده شد. سکه‌هایی از زمان او به جای مانده است. مسجد سلطان علاء‌الدین سینوپ معروف به «اولو جامع» به امر او تعمیر شد. در شهر کراج نیز مسجدی از او به یادگار مانده است. پس از وفاتش پسر او به نام اسفندیاری بیگ که حکمران شاخه سینوپ این خاندان بود به حکمرانی رسید. به سبب آنکه مدت حکمرانی او به درازا انجامید سلسله جندار او غول‌لاری در کتب تاریخ عثمانی به اسفندیاریان نامبردار شده است.

سلیمان پاشا که به یاری مراد خداوندگار سلطان عثمانی حکمران قسطنطنیه شده بود، طی اولین جنگ قوصوه به یاری او نیرو فرستاد و آنگاه که یلدرم بایزید عزم حکمرانان آناتولی غربی را داشت به کمک او نیز شتافت؛ ولی هنگامی که دریافت بایزید قصد از میان برداشتن حکام آناتولی را دارد و خواه ناخواه روزی نوبت او نیز فرا خواهد رسید، از بایزید رویگردان شد و با قاضی برهان‌الدین حکمران سیواس متحد شد و طی دو درگیری توانست از جنگ بایزید رهایی یابد؛ اما سرانجام یلدرم بایزید که به قسطنطنیه آمده بود، پیش از آنکه مجال اتحاد با برهان‌الدین را به سلیمان پاشا بدهد او را شکست داد و به قتل رسانید و به این ترتیب قلمرو حکمرانان شاخه قسطنطنیه اسفندیاریان به سرزمینهای عثمانی ملحق شد (۷۹۳ هـ ق / ۱۳۹۱ م). سلطان بایزید پس از این حادثه بی آنکه به حوالی سینوپ حمله بکند ضمن توافق و تفاهم با اسفندیاری بیگ، کریمه را حدمرزی بین دو کشور قرار داد.

عزالدین اسفندیار حکمران سینوپ از سوی مادر با عثمانیها نسبت داشت، به این معنی که کورتوروم بایزید با دختر سلیمان پاشا پسرغازی اورخان حکمران عثمانی ازدواج کرده بود و اسفندیاری بیگ حاصل این ازدواج بود.^{۳۹} اسفندیاری بیگ که با عثمانیها مناسبات سیاسی داشت، حکام آناتولی را که از دست یلدرم بایزید فراری می‌شدند پناه می‌داد و به نزد تیمور می‌فرستاد. خود او نیز پس از جنگ آنکارا و در آن ایام که تیمور در حوالی از میر بود به اتفاق محمد بیگ منتشایی جهت عرض مراتب

۳۹. سلطان خاتون بنت سلیمان پاشا در سال ۷۹۷ هـ ق / ۱۳۹۵ م در گذشت و در مقبره‌ای واقع در سینوپ که به «آیدین تر به سی» (مقبره آیدین) معروف بود به خاک سپرده شد. روستای سورغون از توابع آیدین‌جک از جمله موقوفه‌های این آرامگاه است.

۱۰۱ □ اوضاع سیاسی امیر نشینهای آناتولی

فرمانبرداری به خدمت تیمور رسید و از سوی تیمور فرمانروایی سراسر قلمرو اسفندیاریان از جمله قسطنوننی به او واگذار شد.

اسفندیاریبیگ که میانه خوبی با محمدچلیبی نداشت در جریان جنگ قدرت بین شاهزادگان عثمانی از هیچ کمکی در حق عیسی و موسی چلیبی دریغ نورزید؛ اما پس از آنکه محمدچلیبی در ۱۳۱۴م تمام قلمرو عثمانی را در اختیار خود گرفت و به هنگام جنگ با قرامانیان و نیز جنگ افلاق که از اسفندیاریبیگ نیروی کمکی درخواست کرد وی نیروهایی به فرماندهی پسرش قاسم بیگ اعزام داشت (۸۱۴هـ/ق/ ۱۴۱۶م).

تقسیم قلمرو اسفندیاریان برای دومین بار

قاسم بیگ در اثنای بازگشت از جنگ افلاق با خبر شد که پدرش قصد دارد چانقری، قلعه جک، طوسییه و قسطنوننی را که از حاصلخیزترین نواحی قلمرو اسفندیاریان بود به پسر دیگرش خضر بیگ که سخت مورد علاقه اش بود واگذار کند. قاسم بیگ که از این تصمیم پدر سخت رنجیده خاطر شده بود به کشورش بازنگشت بلکه ضمن مذاکره با عثمانیها متقبل شد در صورتی که این اراضی به وی واگذار شود تحت حمایت آنان خواهد بود. محمدچلیبی ضمن موافقت با این پیشنهاد نامه ای به اسفندیاریبیگ فرستاد و طی آن از او خواست که این نقاط به انضمام با کر کوره سی به قاسم بیگ واگذار شود؛ ولی اسفندیاریبیگ این درخواست را نپذیرفت و از این روی از سوی دولت عثمانی برای جنگ با او نیرو اعزام شد. اسفندیار شکست خورد و به سینوپ گریخت. سرانجام اسفندیاریبیگ ناگزیر از تسلیم اراضی مورد نظر به استثنای با کر کوره سی شد و پذیرفت که به نام سلطان محمدچلیبی خطبه خوانده شود. ابلغاز به عنوان مرز تعیین شد (۱۴۱۷م)^{۴۰} و اراضی مورد بحث در اختیار قاسم بیگ قرار

۴۰. در کتاب *اللوک* ضمن شرح وقایع شوال ۸۱۹هـ/ ۱۴۱۷م آمده است که بر سر این درخواست بین محمدچلیبی و اسفندیار جنگ در گرفت. اسفندیار به سینوپ گریخت و بعداً با پذیرفتن این شرط که به نام سلطان محمد خطبه خوانده شود صلح شد و به این ترتیب، اسفندیار بیگ حاکمیت عثمانیها را به رسمیت شناخت. وی نویسد؛ هنگامی که با موافقت اسفندیار بیگ در قسطنوننی خطبه به نام سلطان محمد خوانده می شد، وزیرش خواند سالار علی در مسجدی که به دستور وی ساخته شده بود فرمان داد به نام اسفندیار بیگ خطبه بخوانند.

گرفت. ۴۱

صامصون و بافره نیز قبل از جنگ آنکارا به تصرف عثمانیها در آمد، ولی پس از نبرد آنکارا این مناطق به صاحبان اولی آن بازپس داده شد. سلطان محمد چلبی در سال ۱۴۱۹ م صامصون و بافره را به تصرف در آورد و به خضر بیگ که حکمران آن نواحی بود پیشنهاد کرد که چون برادرش قاسم بیگ به خدمت دولت عثمانی در بیاید که او نپذیرفت و به نزد پدر رفت.

پس از مرگ سلطان محمد چلبی و حادثه مصطفی چلبی، اسفندیار بیگ فرصت را مغتنم شمرد و ضمن حمله به پسرش قاسم بیگ و فراری دادن او در صدد محاصره زعفرانبولی که در دست عثمانیها بود بر آمد، ولی در اثنای محاصره زخمی شد و به سینوپ گریخت. قوای عثمانی قسطنونلی و کوره را که به سبب وجود معادنش معروف بود به تصرف در آوردند (۱۴۲۳ م). در اثر این حادثه اسفندیار بیگ به سلطان مراد دوم حکمران عثمانی پیشنهاد کرد که نوه اش دختر ابراهیم بیگ را به عقد او در بیاورد و با پذیرفتن اینکه بخشی از عواید حاصله از معادن با کر کوره سی را به عثمانیها بدهد و نیز شهرهای قاسم بیگ به او بازپس داده شود، پیمان صلح بسته شد (۱۴۲۴ م).

اسفندیار بیگ در روز ۲۲ رمضان ۸۴۳ هـ ق/ ۲۶ شباط ۱۴۲۳ م در حالی که متجاوز از هفتاد سال داشت در گذشت و در آرامگاه خانوادگی واقع در سینوپ به خاک سپرده شد. سنگ قبرش یکی از زیباترین نمونه های کار حجاری است.

از سکه های زمان اسفندیار بیگ شرح يك سکه توسط مرحوم احمد توحید بیگ در کاتالوگ سکه ها داده شده است. مشخصات ده سکه دیگر - پنج سکه نقره و پنج سکه مسی - در نشریه انجمن تاریخ ترک که به نام «مجله شرق» در قسطنونلی منتشر شده عرضه گردید. مرحوم طلعت ممتاز در اثر خود به نام تاریخ قسطنونلی درباره این سکه ها بحث کرده است. از اسفندیار بیگ يك مسجد، يك خانقاه در محله مضاف و يك مسجد در ده قصابها از توابع دوزه قانی به یادگار مانده است. همچنین در سال ۸۳۳ هـ ق/ ۱۴۲۹ م محراب و منبر مسجد سلطان علاء الدین سینوپ به دستور او تعمیر شد.

۴۱. به طوری که از نوشته وقفیه قاسم بیگ که تاریخ سوم ذیحجه ۸۱۸ هـ ق را دارد، برمی آید گذشته از نواحی فوق الذکر، طوسیه و قارغی نیز تحت تسلط او بود.

اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناتولی □ ۱۰۳

پس از اسفندیار بیگک پسرش ابراهیم بیگک به جای او به حکمرانی رسید. چنانکه پیش از این گذشت ابراهیم بیگک دختر خوانده خدیجه خاتون دختر سلطان محمد چلبی را به زنی گرفت و داماد خانواده سلطان عثمانی شد.

از دوران سه ساله حکومت ابراهیم اطلاعاتی در دست نداریم. پس از وفات در محرم سال ۸۴۷ هـ/ق ۱۴۴۳ م در آرامگاه اجدادیش واقع در سینوپ به خاک سپرده شد. تا کنون يك سکه نقره‌ای ضرب شده از دوران حکومتش به دست آمده است. عمارت آق تکه قسطنطنیه به دستور ابراهیم بیگک ساخته شده بود.

پس از مرگ ابراهیم بیگک پسر بزرگش کمال الدین اسماعیل بیگک به حکمرانی رسید و چون نخستین پسرش حسن نام داشت کنیه ابو الحسن به خود گرفت. قزل احمد بیگک برادر اسماعیل بیگک با او به مخالفت برخاست. به نزد حکمران عثمانی رفت و فرمانداری «بولی» به او واگذار شد. او برای تصرف قلمرو برادرش به تحریک عثمانیها پرداخت. در این ماجرا محمود پاشا وزیر اعظم عثمانی از او پشتیبانی می کرد. هنگامی که سلطان محمد فاتح به قصد جنگ طرابزون وارد آنکارا شد اسماعیل بیگک طبق معاهده با عثمانیها قوای کمکی به فرماندهی حسن بیگک اعزام داشت. اما حسن بیگک بازداشت شد و علی رغم معاهده فی مابین ناگهان نیرویی به فرماندهی محمود پاشا برای حمله به قسطنطنیه اعزام شد. اسماعیل بیگک شگفت زده از این عمل به سینوپ گریخت و حالت دفاعی گرفت و قلمرو اسفندیاریان به قزل احمد بیگک واگذار شد.

اسماعیل بیگک که دریافته بود دفاع بی حاصل است از قلعه بیرون آمد و ضمن ملاقات با محمود پاشا در قبال اخذ تعهد از او مبنی بر اینکه قصد جان او و فرزندانش را نکند، همه را تسلیم محمود پاشا کرد (۸۶۵ هـ/ق ۱۴۶۱ م).^{۴۲}

۴۲. کلیه منابع تاریخی به نقل از یکدیگر تاریخ اشغال سینوپ و قسطنطنیه را سال ۸۶۴ هـ/ق ۱۴۶۰ م ذکر کرده اند، در حالی که بنا به نوشته دورسون بیگک از کاتبان دیوان همایونی که خود در این جنگ در رکاب محمود پاشا بود، نامه ارسالی محمود پاشا به اسماعیل بیگک در اثنای جنگ به تاریخ ۸۶۵ هـ/ق بوده است. بنابراین تصرف قلمرو اسفندیاریان و یا تفویض حکمرانی آن سرزمین به قزل احمد بیگک در این تاریخ بوده است. حمیدی شاعر که در خدمت اسماعیل بیگک بود و بعدها به دربار عثمانی رفت، اشغال قسطنطنیه و سینوپ را طی قصیده‌ای به نظم در آورده که مطلع آن چنین است:

←

باری، سلطان محمد فاتح در نزدیکی سینوپ به لشکر ملحق شد و با اسماعیل بیگ ملاقات کرد. در این ملاقات سلطان با اسماعیل بیگ همچون سلطانی رفتار کرد و دم در چادرش از او استقبال کرد. اسماعیل بیگ قصد بوسیدن دستش را داشت که مانع شد و در حالی که او را «برادرم» خطاب کرد در آغوشش کشید و بوسید. در این تاریخ سلطان محمد فاتح سی سال داشت و اسماعیل بیگ چهل و سه ساله بود. پادشاه عثمانی حکمرانی ینی شهر، اینه گول و یار حصار را به اسماعیل واگذار کرد و پسرش حسن بیگ را به فرمانداری ایالت بولی برگزید؛ لکن اسماعیل بیگ از پادشاه درخواست کرد که در حوالی روملی محلی برای او اختصاص داده شود و در نتیجه این درخواست، اسماعیل بیگ به فیلیپه اعزام شد. هنگام اقامت در فیلیپه نیز چون زمان حکمرانی اش موقوفه‌های عام المنفعه ساخت و در سال ۸۸۴ هـ/ق/ ۱۴۷۹ م در آنجا درگذشت.

دوران حکمرانی اسماعیل بیگ به خاطر حمایت بی حد او از علما و دانشمندان و ارج نهادن بر علم و تأمین معاش دانشمندان یکی از درخشان‌ترین دوران حکمرانان آناتولی از نظر فرهنگ و دانش است. او خود نیز مردی دانشمند بود و اثری در فقه به نام حلویات شاهی و در فروع کتابی شامل هفتاد باب در زمینه عبادات به زبان ترکی دارد.^{۴۳} در حال حاضر از نواده‌های او کسانی در قید حیاتند.

→ سیناب و قسطنطنیه شد فتح شاه را
چون برج چرخ گرچه حصار مشید است

حمیدی شاعر تاریخ فتح قسطنطنیه و سینوپ را در مصراع دوم مقطع قصیده آورده است که به حروف ابجد ۸۶۵ هـ است؛

او کرد اطاعت شه تاریخ پیه‌تش
از جان مطیع دولت سلطان محمد است

فتح قسطنطنیه و سینوپ پس از جمادی الاخر سال ۸۶۵ هـ/ق/ نیسان ۱۴۶۱ م بوده است، زیرا اسماعیل بیگ در جمادی الاخر سال ۸۶۵ هـ/ق بناپی به موقوفه مادرش دولت خاتون اضافه کرده بود که با توجه به وقفنامه و القاب منتسبه چنین برمی آید که در آن تاریخ هنوز در مسند سلطانی بوده است؛

«السلطان المعظم والنخاقان الاعظم مولی ملوک العرب والعجم کمال الدولة والدین اسماعیل ابن المرحوم ابراهیم بک بن اسفند یارخان».

۴۳. مؤسسات بسیاری از اسماعیل بیگ در قسطنطنیه، سینوپ و سایر نقاط به جای مانده است. از مهمترین این مؤسسات مجموعه‌ای است در قسطنطنیه به نام «کوچک عمارت» شامل مسجد، مدرسه، کتابخانه و عمارت. این تأسیسات در سال ۸۵۸ هـ/ق/ ۱۴۵۴ م به دستور او ساخته شد و از اول ←

اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناطولی □ ۱۰۵

قزل احمد بیگ که تحت الحمايه عثمانیها بود و سالها به قلمرو برادرش چشم طمع دوخته بود در جنگ طرابزون در رکاب سلطان عثمانی شرکت کرد. پس از مراجعت از جنگ، پادشاه فرمانداری ایالت مور را به او داد و قلمرو اسفندیاریان را از او گرفت. قزل احمد در قلمرو اسفندیاریان دو ماه رسماً حکمرانی کرد.

قزل احمد پس از آنکه خانواده اش را که مقیم بولی بودند برداشت و مقدمات سفر به مور را تدارک دید ابتدا به نزد قرامانیان و بعداً به نزد اوزن حسن پادشاه، حکمران قره قویونلو گریخت و پس از مرگ سلطان محمد فاتح در زمان بایزید دوم به کشور عثمانی باز گشت.

قاسم بیگ حکمران شاخه چانقری اسفندیاریان دختر محمد چلبی را به زنی گرفته بود. قاسم بیگ در سال ۸۶۸هـ/ ۱۴۶۴م در گذشت و در چانقری به خاک سپرده شد. عمارت و خانقاهی به دستور او در چانقری ساخته شده است. او پسر خود اسکندر معروف به امیر زه بیگ (امیرزاده بیگ) را به سمت مستوفی موقوفه خود که تاریخ سوم ذی الحجه ۸۶۸هـ/ اوت ۱۴۶۴م را دارد تعیین کرده بود. قریب بیگ پسر دیگرش که با دختر مراد دوم ازدواج کرده بود در محاصره استانبول شرکت داشت.

→ ربیع الاول سال ۸۶۱هـ/ ۱۴۵۶م وقف گردید. از اسماعیل بیگ بجز این تأسیسات بناهای دیگر به شرح زیر به جای مانده است،

کاروانسرای در قسطنونی، روبروی مسجد دمیرلی در سینوپ یک چشمه و یک ساختمان، در آراچ خان دو چشمه، در هر یک از روستاهای بویالی و کوره حدید اراج یک مسجد، حمامی در ده با کر کوره سی، کاروانسرای در مرکز ناحیه گو کجه تاش کوپرو، مسجدی در ده کاواقلی واقع در ناحیه گول، مسجد و چشمه ای در ده کاواقلی، حمامی در ناحیه دوزه قانی، مسجدی در ده چایر جک، و یک خان در روستای او یا جالی.

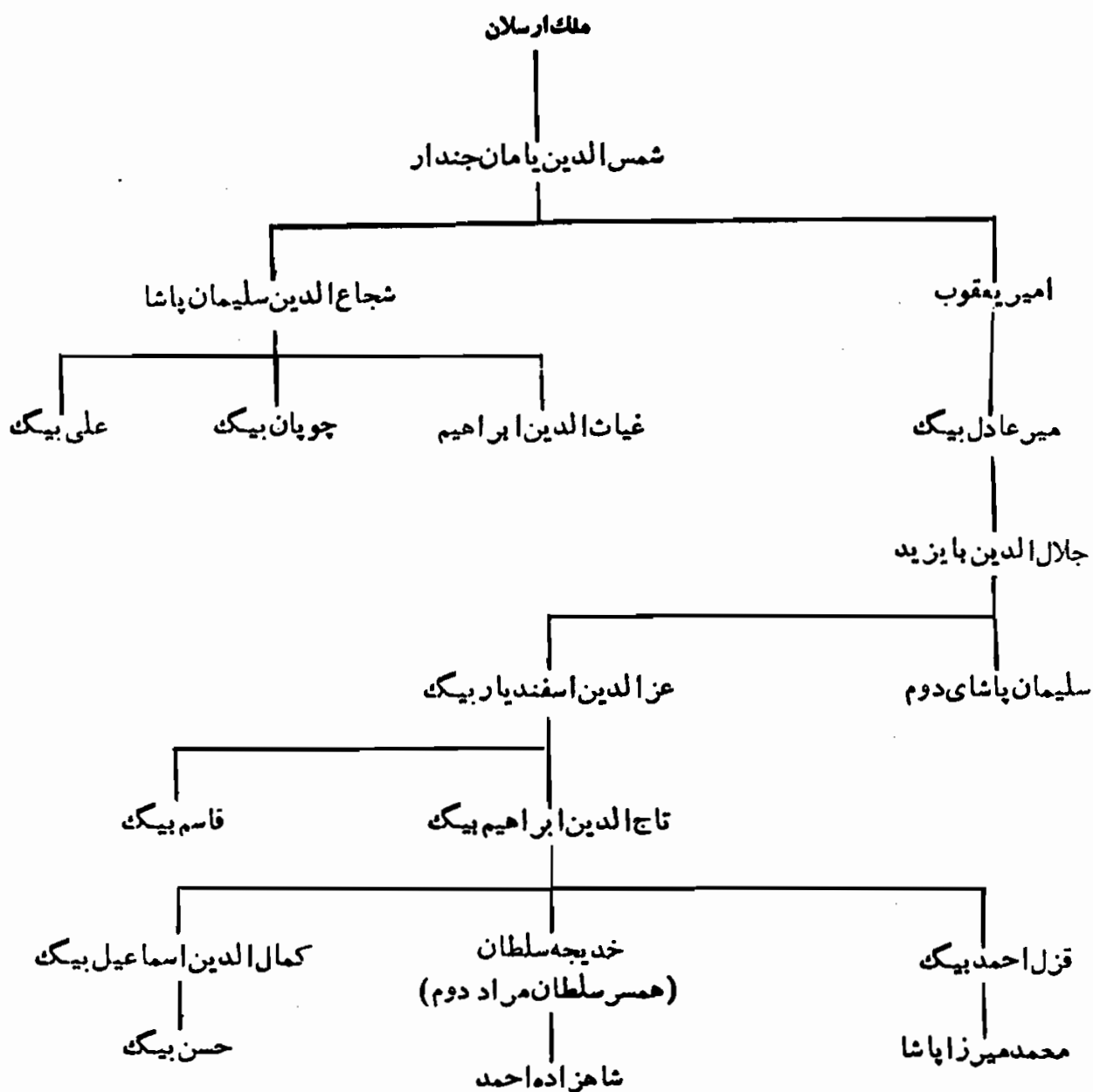
اسماعیل بیگ یک مرکز مهم علمی در آناطولی به وجود آورد. مدرسه ای برای تدریس محی الدین نیکساری که از علمای و الامقام بود تأسیس کرد. علمایی چون دانشمند و ریاضی دان شیروانی، متفکر بلند پایه سید علی عجمی، اطبایی چون خلیل بن مؤمن بن خلیل سینویی و طبیب عمر بن احمد و ادیب و دانشمند بزرگ کمال الدین، ادبا و شعرائی چون محمد سینویی، ترابی قسطنونیه ای، ثنایی، حقی و حمیدی در دربار او بودند. حمیدی شاعر، منظومه هایی در وصف معماری هنرمندانۀ مدرسه و مسجد و عمارت های ساخته شده به دستور اسماعیل بیگ دارد. قصیده زیبایی نیز در مدح خود او سروده است. حمیدی هنگامی که اسماعیل بیگ مقیم فیلیبه شد در آنجا با وی دیدار کرد.

آثاری که به نام اسفندیاریان تألیف شده است

قبلاً درباره کتاب انتخاب سلیمانی که به نام سلیمان پاشا تألیف شده بود بحث کردیم. به دستور اسفندیاری بیگ برای فراگیری پسرش ابراهیم بیگ کتابی در تفسیر قرآن به نام جواهرالاصداف به زبان ترکی تألیف شد که از نظر دستور زبان نیز شایان اهمیت است. همچنین ترجمه مقتل الحسین شامل بیش از سه هزار بیت مثنوی به نام جلال الدین بایزید، تألیف کتاب معراج نامه به نام خضر چلبی پسر اسفندیاری بیگ، تألیف خلاصه الطب به نام قاسم بیگ، تألیف رساله منجیه به دستور اسماعیل بیگ، کتابی در زمینه تصوف موسوم به معیارالایخادوالاشراد باز به نام اسماعیل بیگ اثر یونس بن خلیل، مفتاح النور و خزائن السرود اثری در زمینه بیماریهای چشم تألیف مؤمن بن خلیل به نام اسماعیل بیگ جزو آثار تألیف و ترجمه شده زمان حکمرانی اسفندیاریان است. آثار کم نظیری در زمینه هنر سنگتراشی و کنده کاری بر روی چوب از دوران اسفندیاریان به جای مانده است. هم اسفندیاریان در زمینه آثار فرهنگی بر این بود که زبان ترکی را به زبان فرهنگی زمان مبدل سازند.

اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناتولی □ ۱۰۷

شجره نامه اسفندیاریان



اوضاع اجتماعی و علمی در دوران حکمرانان آناتولی

حکمرانان مختلف آناتولی در کنار فعالیتهای سیاسی، تا حد امکان به فعالیتهای علمی نیز می‌پرداختند. ایجاد مؤسسات علمی و اجتماعی بسیار در مناطقی که به تصرف درمی‌آوردند سندی بود بر موجودیت ترکها و اسلام در این سرزمینها. علمایی که آوازه شهرت دانش دوستی حکمرانان آناتولی به گوششان رسیده بود به دربار آنان رفتند و در مدرسی که تأسیس شده بود به تدریس و تألیف و ترجمه پرداختند و به نور دانش، اطراف خویش را روشن ساختند.

این حکمرانان که پس از سرپرستی قبیله و عشیره به تأسیس دولت در نقاط مختلف آناتولی همت گماشتند، علما و دانشمندان را تحت حمایت خویش گرفتند و باتشویق آنان به تألیف آثار خود به نام آنها و با قدردانی مادی و معنوی از صاحبان تألیف و ترجمه تمدنی را به وجود آوردند که روز به روز در حال گسترش و تعالی بود و حتی بعضی از این حکمرانان در این زمینه به رقابت با یکدیگر در صف مقدم قرار داشتند.

حکمرانان آناتولی که در سطور پیشین به شرح کوتاهی از مؤسسات علمی و اجتماعی زمان آنان پرداختیم شهرهای قونیه، دنیزلی، بک شهری، کوتاهیه، بلاط، آیاسلوق (سلجوق) بیرکی، مانیسه، بچین و قسطنونلی را با مؤسسات علمی و اجتماعی جدیدی زینت بخشیدند.

از آنجا که حکمرانان آناتولی با زبان دیگری جز ترکی آشنا نبودند و کلیه آثاری که به نام آنها تألیف و یا به آنها تقدیم می‌شد - اعم از تألیف و ترجمه - به زبان ترکی بود، این شرایط سبب شد که با ابداع واژه‌هایی نو، زبان ترکی از نظر اصطلاحات علمی نیز غنی شود. تاجایی که اگر به منظور بررسی و تحقیق درباره مؤسساتی که حکمرانان آناتولی طی یک قرن به وجود آوردند به وفتنامه‌ها و اسناد و مدارک تاریخی مراجعه کنیم از مشاهده چنین پیشرفت و ترقی سریعی حیرت زده خواهیم شد. از آن گذشته، شیوه معماری حجارها، کنده کاریها، کاشی کاریها، گچبریها، بناها و مؤسسات به یادگار مانده از این دوران نمونه‌های خاص و بارزی از ذوق و ظرافت ترکهاست. قرامانیان از این نظر بویژه از نظر معماری و تزیینات بناها پس از سلجوقیان رتبه نخست را

اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناتولی □ ۱۰۹

حایزند. مسجد الیاس بیگ از زمره برجسته‌ترین آثار معماری ترك در قرون گذشته است. کنده‌کاریهای موجود و آثار به‌جای مانده در مرکز حکومتی اسفندیاریان، آیدینیان و منتشایان از زیباترین آثار هنری او آخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم به‌شمار می‌رود.

۴ فصل

تیره «قایی»، ارطغرل بیگ، غازی عثمان بیگ

نقش مهر تیره‌های مختلف

اغوزخان شش‌پسر به اسامی گون‌خان، آی‌خان، یلدزخان، گوک (آسمان)‌خان، داغ‌خان، و دنیزخان داشت. آن شاخه از تیره اغوزها که منسوب به سه‌پسر اولی یعنی آی، گون و یلدزخان بودند شاخه‌ر است، و تیره‌ای که منسوب به داغ، گوک و دنیزخان بودند، شاخه‌چپ اغوزها را تشکیل می‌دادند. هر یک از پسران اغوزخان دارای چهار تیره و جمعاً ۲۴ تیره بودند.^۱ همچنین تیره‌هایی نیز منسوب به برادران و پسرعموهای اغوزخان به اسامی ایغور، قانقلی، قارلوغ، قبیچاق، قلاچ، آغاچری و آی‌فری بودند

۱. پس از آنکه مدتی از استیلای ترکان بر آناتولی گذشت، تیره‌های اغوز به این سرزمین آمده، به تدریج در آن‌جا گرفتند. امروزه به اسامی بسیاری از دهات و حاشیه نهرها و مناطق برمی‌خوریم که اغوزها در آن ساکن شده بودند و از سوی آنان نامگذاری شده بود. این تیره‌ها یکجا و یکباره وارد آناتولی نشدند و در آن سکونت نکردند، بلکه به‌طور پراکنده و در زمانهای مختلف آمدند و در مناطق آناتولی پراکنده شدند. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به کتاب روستاهای ما که از سوی وزارت کشور چاپ شده است. و نیز رجوع کنید به مقاله فاروق دمیرتاش تحت عنوان «قایی‌های آناتولی در دوران عثمانیها» که در بولتن شماره ۴۷ منتشر شده است و به نوشته نهای و احمد ناجی تحت عنوان «نامگذاری اسامی مناطق آناتولی توسط ترکها»، مجله ترکیات، ج ۲/ ص ۲۴۳.

که با اغوزها دشمنی دیرین داشتند.^۲

از این شش تیره اغوزها به شاخه‌های وابسته به گون، آی و یلدرخان «بوزوقلی» و به شاخه‌های منسوب به گوک، داغ و دیزخان «اوج اوقلی» می‌گفتند. در آرایش سپاه و در ضیافتها که به آن «شولن» می‌گفتند شاخه بوزوقلی در طرف راست خان و در مکانها و جایگاههای درجه بندی شده قرار می‌گرفتند. از نظر مرتبه و درجه، تیره‌های منسوب به گون خان در درجه نخست بودند که خود آنها هم از نظر سلسله مراتب درجه بندی می‌شدند. اوج اوقلیها نیز در سپاه و در شولنها سمت چپ خان جای می‌گرفتند که باز در این شاخه هم به ترتیب درجه اهمیت، نخست تیره‌های منسوب به گوک خان قرار می‌گرفتند و بعداً سایرین به ترتیب درجه اهمیت رده بندی می‌شدند. همه این تیره‌ها «انغون»هایی از پرندگان شکاری و درنده داشتند که برای تغذیه آنها «سوغوق» (حصه گوشت) در نظر گرفته شده بود.^۳

تیره‌های گون خان که از نظر درجه و مرتبه جایگاه نخستین را داشتند به ترتیب اهمیت عبارت بودند از: «قایی»، «بیات»، «القاوولی» و «قراوولی». تیره‌های منسوب به آی خان باز به ترتیب اهمیت عبارت بودند از: «یازیر»، «دوکر»، «دودورغا»، «یاپرلی». و تیره‌های منسوب به یلدرخان عبارت بودند از: «افشار»، «قزق»، «بیگدلی» و «قارغین».

در شاخه چپ، گوک خان از نظر اهمیت نخستین مرتبه را داشت. تیره‌ها به ترتیب اهمیت و انتساب عبارت بودند از:

گوک خان با تیره‌های «بایندر»، «بیچنه»، «چاو و ندور» و «چینی».
داغ خان با تیره‌های «سالور»، «ایمور»، «الایوندلو» و «اوره گیر».

۲. تاریخ نشری، ج ۱/ص ۱۲ و ۱۳.

۳. «انغون» به حیواناتی گفته می‌شد که از نظر هر تیره مقدس شمرده می‌شدند. «سوغوق» به قطعه‌هایی از گوشت گفته می‌شد که در ضیافتها (شولنها) بر سفره می‌نهادند. در افسانه‌های اغوز، سوغوق قاآن و یاخان، فیله سمت راست «اوجا» است. اوجا در لغت کاشغری و جغتایی به معنی «پشت» آمده است (مجله ملی تبع‌لار، ج ۳/ص ۱۴ و ۱۵ و ۱۶).

طبق سنن و آداب تیره‌های اغوز در مراسم و اجتماعات برای هر تیره، جایگاه و مهر و انغون خاص و حصه گوشت مورد استفاده در ضیافتها معین شده بود. برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه مراجعه شود به مجله تاریخ حقوق و اقتصاد ترك، ج ۳/ص ۱۲۱ مقاله‌ای با عنوان «ارون و اولوش» (مقام و حصه).

تیره «قایی»، ارطغرل بیگ... □ ۱۱۳

دنیزخان با تیره‌های «ایقدر»، «بوندوز»، «یوا» و «قزق».

اکنون به ترتیب اهمیت با استفاده از سلجوقنامه علی یازیجی زاده به‌عرضه انغونهای تیره‌های اغوز یعنی علائمی که سنبل و نشانه پرنندگان است می‌پردازیم. به این منظور به ترتیب اهمیت و سلسله‌مراتب از شاخه بوزوقلی منسوب به گون‌خان که انغون آنها شاهین بوده است آغاز می‌کنیم:

□ تیره قایی (قیی):

قایی به معنی مستحکم و نیز صاحب قوت و قدرت آمده است. انغون آنها شاهین و مهرشان به این شکل (۱۲۱) بود که مرکب از دو تیر و یک کمان با تیر است که بعداً فرم استلیزه شده این اشکال در سکه‌های عثمانی به این صورت (۷۷۷) دیده می‌شود.

□ تیره بیات:

بیات به معنی ثروتمند و دولتمند است. انغونشان شاهین و مهرشان به این شکل است: (۶)

□ تیره القاولی:

القاولی به معنی شایسته و متناسب با هر چیز آمده است. انغونشان شاهین است و مهرشان این شکل را دارد: (۷)

□ تیره قراولی*:

چون چادرشان سیاه‌رنگ بود به این نام خوانده می‌شدند. نقش مهر: (۸) . انغون بوزوقلیهای منسوب به آی‌خان** عقاب بود. تیره‌ها به این شرحند:

* کسی که خانه سیاه‌رنگ دارد.
** به معنی ماه خان است.

۱۱۴ □ تاریخ عثمانی

□ تیره یازیر (بازار):

یازیر به معنی صاحب ولایات و شهرهای بسیار آمده است. نقش مهر: (X).

□ تیره دوگر (دویر):۴

دوگر به معنی گرد هم آمدن جهت جان گرفتن و نیرو گرفتن است و به موجب پاره ای اسناد به معنی راندن کسی از جایی است. نقش مهر: (√).

□ تیره دودورغا:

دودورغا به مفهوم صاحب ملک و صاحب یاسا و قانون است. نقش مهر: (√).

□ تیره یاپرلی:

معنی دقیق کلمه یاپرلی رانمی دانیم در تاریخ امامیه (ج ۲/ص ۴۵) آمده است که یاپرلی به کسی می گویند که علی رغم مشکلات در انجام کارهایش موفق بشود. نقش مهر: (√).

انغون بوز و قلیهای منسوب به یلدرخان خرگوش است. تیره ها به شرح زیرند:

□ تیره افشار:

افشار در معنی چابک و فرز است و به کسی گفته می شود که به شکار حیوانات علاقمند باشد. نقش مهر: (X).

□ تیره قزق:

قزق به شخص قدرتمند و صاحب همت و جهد نهفته در نهادش گفته می شود.

۴ . پل ویت تک در اثر خود به نام چکو تگی تولد امپراتوری عثمانی، ترجمه فخریه آریک، صفحه ۸۱ به جای این تیره از تیره ای به نام «چارقلی» یاد کرده است که در سلجوقنامه علی یازیجی به چنین اسمی بر نمی خوریم. در مناطق آناتولی به عشایر تر کمن، محل و ده بسیاری بر می خوریم که نام «دوگر» دارد. فاروق سومر مقاله ای در زمینه تیره دوگر نوشته است که در جلد ۱۵ مجله ترکیات به چاپ رسیده است. در این مقاله از ده دوگر که بین الایونو و قره حصار آفیون واقع شده است یاد می کند.

تیره «قایی»، ارطغرل بیگ... □ ۱۱۵

نقش مهر: (٭).

□ تیره بیگدلی (بیگ دیلی):

در معنای «سخن حکمرانان با ارزش است» آمده است. نقش مهر: (٭).

□ تیره قارغین:

قارغین به معنی دارندهٔ طعام بسیار و میرکننده است. نقش مهر: (٭).
 با شرح تیره قارغین دوازده تیره شاخهٔ راست اغوزها (بوزوقلی) را به اختصار معرفی کردیم. اینک به شرح شاخهٔ چپ می پردازیم که در رأس آنها تیره گوك خان قرار دارد. انغون تیره های گوك خان «سنقر» - نوعی بازشکاری - است:

□ تیره بایندر:

بایندر به کسی گفته می شود که همواره حکمروایی کند و در نعمت باشد. نقش مهر: (٭).

□ تیره بیچه نه (بچه نك):

در معنی بزن بهادر و غیور است. نقش مهر: (٭).

□ تیره چاووندور:

تیره چاووندور که چاوولدور نیز گفته می شود به معنی شرف و نیز معروف و مشهور است. نقش مهر: (٭).

□ تیره چینی:

چینی به معنی پهلووانی است که در هر کجا یاغی و شورشی ببیند بیدرنگ می رود و با او می جنگد. نقش مهر: (٭).

انغون چهار تیره اغوز منسوب به داغ خان نوعی پرنده شکاری است. تیره ها

به شرح زیرند:

□ تیره سالور:

سالور به کسی گفته می شود که به هر کجا که برسد حمله می کند و شمشیر می زند.
نقش مهر: (۸) .

□ تیره ایمور:

ایمور به معنی کبیر ثروتمند و حکمران کبیر است. نقش مهر: (۷) .

□ تیره الایوندلو:

الایوندلو یعنی دارنده مادیهای خوب و اسبان نیکو. نقش مهر: (۶) .

□ تیره اوره گیر یا اوره پیر:

وره گیر در معنا کسی است که مدام نیکی و احسان می کند. نقش مهر شان به شکل سه تیرویك کمان است: (۵)
انغون اوچ اوغلی لار تیره های منسوب به دینز خان پرنده ای است به نام «چاقرقوشی». این تیره ها عبارتند از:

□ تیره ایقدر:

ایقدر به معنی خوبی کردن و نیز به معنای بلند پایه و پهلوان است. نقش مهر: (۴) .

□ تیره یوا یا یووا:

یوا به کسی گفته می شود که مقام و منزلتش از همه برتر باشد. نقش مهر: (۳) .

□ تیره بوندوز:

بوندوز به معنی بسیار متواضع و خدمتگزار است. نقش مهر: (۲) .

* پرنده خار یا پرنده خارستان.

تیره «قایی»، ارطغرل بیگ... □ ۱۱۷

□ تیره قزق:

قزق یعنی گرامی تر و محترم تر از هر کسی. نقش مهر: (ك م). چنانچه نقش مهر اغوزها که در این بحث عرضه شد دستخوش تحریفات و تغییرات اندک نیز شده باشد معهداً اگر دقت شود خللی به فرم نقش وارد نشده است. همان گونه که قبلاً نیز گفتم من این نقشها را از کتاب علی یازیجی زاده (نسخه موزه توپقایی) عکسبرداری کرده و در متن آورده‌ام. نقش این مهرها تقریباً مشابه یکدیگر، در دیوان لغت ترک و جامع التواریخ آمده است که من نقشهای جامع التواریخ را که علی یازیجی زاده از آنها استفاده کرده است، ترجیح دادم.^۵

تیره «قایی» و خاندان عثمانی

کلیه اطلاعات مربوط به دورانی که عثمانیها يك عشیره بودند و حتی درباره دورانی که بیلک (امیرنشین) به وجود آوردند بسیار آشفته و درهم است و قسمت اعظم اطلاعات درباره این ادوار متکی به مطالبی است که بعدها نوشته شده است. ما با استفاده از آخرین بررسیها و تحقیقات محققان و نیز بهره‌گیری از قدیمیترین آداب و سنن تاریخی در این باره سخن خواهیم گفت. به موجب اسناد و مدارک تاریخی و بررسیهای قومی و نژادی و آداب و سنن و نیز با در نظر گرفتن مهرهای موجود از عثمانیها بی تردید آنها از تیره «قایی» اغوزها و منسوب به شاخه راست این تیره یعنی شاخه گون خان هستند.^۶

۵. در کتاب چگونگی تولد امپراتوری عثمانی اثر پل ویت‌تک که در تنظیم این اثر از منابع مختلف استفاده کرده و توسط خانم فخریه آریک به ترکی ترجمه شده است، اطلاعات جامعی درباره مناطقی که اغوزها در آن مستقر شدند موجود است. از آن گذشته، در همین کتاب بخشی نیز توسط مترجم به آن افزوده شده که بررسیهایی در نقش مهرهای اغوزها و شکل آنهاست. يك مقاله تحقیقی هم از فاروق سومر درباره تیره «یوا» اغوزها در مجله ترکیات، جلد نهم (سال ۱۹۵۱) چاپ شده است.

۶. درباره اینکه عثمانیها از تیره قایی هستند یا نه، نظریات مختلفی ابراز شده است. در این ←

همان طوری که قبلاً در بحث مربوط به تیردهای مختلف اغوز گفتیم با توجه به متن سلجوقنامه یازجی زاده، قایی یا «قیی» به معنی کسی است که صاحب قدرت و نیرو است.

در سال ۱۰۷۱ م پس از جنگ ملاذگرد، سلجوقیان در آغاز استیلای خویش بر آناتولی، عشایر منسوب به خود را نه یکباره بلکه در تاریخ و فاصله‌های متفاوت در نقاط مختلف آناتولی اسکان دادند که تیره قایی هم در جریان این اسکان همزمان با تسلط بر این منطقه به دنبال فوت جلال‌الدین خوارزمشاه در برخی از نواحی آناتولی مستقر شدند که بخشی از این قایبها حاکم نشین عثمانی را تأسیس کردند.^۶

۶. پروفیسور پل ویت تک معتقد است که عثمانیها نه تنها از تیره قایی نیستند بلکه حتی ادعا می‌کنند که آنها به اغوزها نیز منسوب نیستند (چگونگی تولد امپراتوری عثمانی، ترجمه خانم فخریه آریک). به نظر او ادعای انتساب خاندان عثمانی به تیره قایی در نیمه اول قرن پانزدهم و در دوران سلطان مراد دوم مطرح شده است. پروفیسور کوپرولو این نظریه را با دلایل روشن رد می‌کند (مسأله منشأ قومی امپراتوری عثمانی، بولتن شماره ۲۸)؛ اما علی‌رغم آن، پروفیسور پل ویت تک بر ادعای خود پافشاری نموده بود.

فخریه آریک مترجم چگونگی تولد امپراتوری عثمانی ضمن عنوان کردن پاره‌ای از نظریات در بخش الحاقی به اثر و با استفاده از مقاله اینجانب در مورد سکه اورخان بیگ، مسأله را حل کرده است؛ به این معنی که اینجانب در بولتن شماره ۳۴ مطلبی نوشته بودم تحت عنوان «تاریخ به حکمرانی رسیدن اورخان بیگ و نخستین سکه‌های او» و با توجه به ارقام ارائه شده در سکه توسط ارکان دیوانیه، که دقت متخصصان سکه‌شناسی را به خود جلب نکرده بود تاریخ به حکومت رسیدن اورخان بیگ را مشخص کرده بودم. اما خود من هم متوجه نقش مهری که در پایین سکه بسته بود نشدم. فخریه آریک با عنوان کردن اینکه علامت () نقش مهر قایبهاست، دلایل علمی پروفیسور کوپرولو را در این مورد تأیید کرده است. با توجه به اینکه سکه ضرب شده به دستور اورخان نخستین سکه حکومت عثمانی است بنابراین فکر می‌کنم دیگر دلیلی مبنی بر اعتراض بر این نظریه وجود نداشته باشد.

۷. مورخان اتفاق نظر دارند بر اینکه پس از قرن نهم میلادی، قایبها پس از عبور از جیحون به همراه سلجوقیان به ایران رفتند. به روایتی قایبها از جیحون گذشتند و در خراسان، حوالی مرو و ماهان مستقر شدند. بعدها پرائر حمله مغولان این سرزمین را رها کردند و با جلال‌الدین خوارزمشاه به آذربایجان و اخلاط واقع در آناتولی شرقی رفتند. با توجه به این مسأله چنین بر می‌آید که قایبها همراه سلجوقیان به خراسان رفتند و پس از حمله مغول با جلال‌الدین خوارزمشاه به آذربایجان و آناتولی مهاجرت کردند. بین نظریات مختلف درباره چگونگی مهاجرت قایبها به آناتولی، این نظریه که آنها به همراه نیروهای خوارزمشاهیان به آناتولی رفته‌اند صحیح‌تر است، زیرا با روایت ذکر شده مطابقت دارد. هنوز هم دهی به نام ماهان ←

تیره قایی، ارطغرل بیگ... □ ۱۱۹

بنابر قراین تاریخی، تیره قایی در زمان علاءالدین کیقباد اول (۱۲۱۹-۱۲۳۶م) در حوالی قرجه داغ واقع در غرب آنکارا مستقر شدند.^۸ استقرار این گروه در هر زمانی که می خواهد باشد، اصل مسلم این است که بخشی از آنها در اواسط قرن سیزدهم در حوالی غرب آنکارا بودند و بعدها سگوت و دمینیچ را اشغال کردند.^۹

بنابر قراین، قایبهای مستقر در این منطقه حدود چهارصد خانوار بودند که در نیمه دوم قرن چهاردهم ارطغرل سرکردگی آنان را به عهده داشت.^{۱۰}

→ وجود دارد که تابع مرکز ایالت بیله جک است. با توجه به اینکه ارتوقها که پس از اواخر قرن یازدهم در دیار بکر، حصن کیفا، خارپوت حکمرانی داشتند منسوب به تیره قایی هستند، بنا بر این نباید این نکته را از نظر دور داشت که بخشی از قایبها قبل از حمله مغول در آناتولی شرقی مستقر شده بودند.

۸. در مورد اینکه قایبها پس از ورود به آناتولی چگونه در این منطقه پخش و پراکنده شدند نظرات مختلفی ابراز شده است. مشهورترین این روایات این است که قایبها از اخلاط که ابتدا در آنجا مستقر شده بودند به ارزروم و ارزنجان رفتند تا بعدها به اماسیه آمده، از آنجا به حوالی حلب کوچ کنند؛ اما در نزدیکی جبار قلعه سی وقتی رئیسشان سلیمان شاه هنگام عبور از فرات غرق می شود در آنجا متوقف شده، قایبها و عشایر همراهشان دو بخش می شوند؛ بخشی در همان نقطه می مانند و بخشی دیگر به چوخوراوا می روند. این بخش از قایبها که به چوخوراوا رفته بودند باز دو قسمت شدند، یک قسمت در نزدیکیهای ارزروم به دشت پاسین و سورمه لی چوخور رفتند که در این نقطه بینشان اختلاف افتاد و گروهی به وطن اصلی خود برگشتند؛ قسمت دیگر متشکل از چهارصد چادر خانوار تحت فرمان ارطغرل و برادرش دندان پس از آنکه مدتی در سورمه لی چوخور ماندند، به دنبال حملات مغولان از این نواحی به آناتولی مرکزی کوچیدند و ضمن توسل به علاءالدین کیقباد، در حوالی قرجه داغ در امتداد خط مرزی روم مستقر شدند.

۹. در آناتولی بسیاری از روستاها، رودخانه ها و نقاط مختلف اسامی قایبها را دارند. بیشترین این دهات در دمینیچ، سبنجه، مینخالچیچک، دنیزلی، اسپارطه، بوردور، آفیون قره حصار، طوشانلو، امد، ایسکلیپ دادای، قسطمونی و ارزنجان واقع شده است. بجز این باز به نقاط و دهات بسیار دیگری نیز با این نام برمی خوریم (نثریه ترکیات، ج ۲، ص ۲۴۸. بولتن شماره ۴۵. نشریات وزارت کشور تحت عنوان اسامی دهات ترکیه).

۱۰. علاءالدین کیقباد اول شاخه خارپوت ارتوقها را که از قایبها بود از میان برداشت و این مناطق را در سال ۱۲۳۳م از تصرف آنان به درآورد. از نقش مهر سکه های ارتوقی، انتساب آنان به قایبها مشخص می شود (کاتالوق مسکوکات ترکیه، اسماعیل غالب، ص ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۵۵، ۶۵). سلطان علاءالدین کیقباد آنان را پراکنده ساخت و در نتیجه، گروهی به حوالی قرجه داغ کوچیدند و در آنجا ساکن شدند. برای تأیید این نظریه قراینی در دست است. غیاث الدین کینخسرو سوم (۱۲۶۴-۱۲۸۳م) پس از واقعه جیمیری به حوالی مرز بیزانس می آید. آنجا در بین جماعت مستقبلین، ارطغرل رئیس عشیره قایی نیز دیده می شود که ←

یکی از نکات مجهول تاریخ عثمانی مسأله پدر ارطغرل بیگ و اصل و نسب اوست؛ زیرا اولاً وقایع نامه‌ای بسیار کهن در دست نداریم و در ثانی از تحقیقاتی^{۱۱} که از سالها پیش در این باره صورت گرفته نتایج مثبتی به دست نیامده است. گذشته از آن، نظریه تاریخ نویسانی که به آثارشان دسترسی داریم و معتقدند سایمان شاه پدر ارطغرل می باشد مورد شک و تردید است؛ زیرا در نتیجه بررسیهای اخیر به نظر می رسد که گوندوزالپ پدر ارطغرل بوده است.^{۱۲} بنابر به افسانه‌های محلی، مادر ارطغرل،

→ هدایایی به سلطان تقدیم کرد و نوه خود یعنی پسر کوچک عثمان بیگ را به خدمت پادشاه گماشت و سلطان غیاث الدین، منطقه یغنیق را به او داد تا از عشریه در آمد آن استفاده کند. بعدها هنگامی که خلیل بیات و احمد بیگ از نواده‌های این کودک رئیس عشایر آن حوالی بودند یلدرم بایزید در اثنای جنگ ملاطیه به این نواحی رفت (۹۰۱ هـ/۱۳۹۹ م) و آنجا را به تصرف خود در آورد و دو شخص نامبرده نزد حکمران عثمانی (بایزید) رفته، به وی اظهار می دارند که با یکدیگر نسبت خانوادگی دارند (سلجوقنامه یازبجی زاده، کتابخانه کوشک «روان»، توپقاپی سرای، شماره ۱۳۹۱، برگ ۲۵۸ ب). این مسأله می تواند نشانگر این معنا باشد که هر دو خاندان از تیره قایی بودند. به روایتی دیگر شاخه‌ای از قاییها که در «سرمه‌لی چوخور» دشت پاسبین ساکن بودند به سبب پیشروی مغولان به سوی آناتولی در صدد مهاجرت به غرب بر آمدند و علاء الدین کیقباد آنان را در منطقه قرجه داغ مستقر کرد. اگر این روایت صحت داشته باشد این شاخه از قاییها یا پس از جنگ جلال الدین خوارزمشاه با مغولان (۱۲۳۵ م) و یا در اواخر سلطنت علاء الدین که این نواحی دستخوش حمله مغولان شد در نواری مرزی روم ساکن شدند. تاریخ خیر الله افندی رفتن ارطغرل به سوی غرب را در سال ۶۲۸ هـ/۱۲۳۱ م قید کرده که این تاریخ همزمان است با نخستین ورود مغولان به ارزروم که حتی تا سیواس نیز پیش رفته بودند. در بهجت التواریخ نوشته شکر الله که به زبان فارسی است آمده که ارطغرل بیگ با چهارصد مرد (چهارصد چادر باید باشد) در قرجه داغ مستقر شد، «و آن ارطغرل است که با آل سلجوق به مقدار سیصد [و] چهل مرد بعضی با اولاد و بعضی به مجرد از بی سلجوقیان عزیمت به روم کرده است و قرجه داغ پسند کرده، پیلامیشی و قیشلامیشی می کرده اند.»

(نسخه کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۰۵۹، ص ۳۰۷ و ۳۰۸)

۱۱. در این مورد مراجعه شود به انیکلوپدی اسلام از پروفیسور مکریمین خلیل ذیل واژه «غازی ارطغرل». ۱۲. از بهجت التواریخ گرفته تا دیگر مورخان قدیمی چون عاشق پاشا زاده، نشری، اروج بیگ، محمد بن خواجه خلیل قونوی، ادریس بدلیسی، بیانی، لطفی پاشا، محی الدین جمالی، ابن کمال، جنابی و خواجه صدر الدین همگی متفق القولند که سلیمان شاه پدر ارطغرل است و سایر کتب تاریخ نیز به نقل از این مورخان، سلیمان شاه را پدر ارطغرل می دانند؛ اما نظر ایشان مبنی بر اینکه سلیمان شاه هنگام عبور از رود فرات غرق می شود و در آنجا، در نقطه‌ای که بعداً «ترک مزاری» (گور ترک) نام گرفت مدفون می شود، به حقیقت نزدیک نیست و بیشتر حادثه مربوط به جد سلجوقیان یعنی سلیمان بن قتلش را به خاطر می آورد. در تاریخهای قدیمتر از ←

تیره «قایی»، ارطغرل بیگ... □ ۱۲۱

حیمه آنا (ننه حیمه) بود.^{۱۳}

بنابه نوشته تواریخ عثمانی عشیره ای از تیره قایی نخست در قرجه داغ واقع در غرب آنکارا ساکن شدند و سپس در سگوت، دومینیچ و ارمنی دربندی^{۱۴} که ارطغرل

→ کتب مورخان فوق الذکر، پدر ارطغرل به جای سلیمان شاه کس دیگری ذکر شده است و این مسأله در حقیقت محض بودن این روایت که سلیمان شاه پدر ارطغرل است، ایجاد شک و تردید می کند. مثلاً در تواریخ محمد پاشا (از انتشارات انجمن تاریخ ترک، شماره ۷۹) و در دستورنامه انوری (پروفسور خلیل اینانج، ص ۸۱) و نیز در تواریخ آل عثمان اثر «روحی» نام پدر ارطغرل گوندوز آلپ قید شده است.

(Mordtman, Edirneli Ruhi Mitteilungen zur Osmanischen Geschichte II 1925.135.)

در سلجوقنامه علی یازیچی زاده چنین آمده است: «... نقاط مرزی را به اولاد حسام الدین و نیز به ارطغرل و گوندوز آلپ و گوک آلپ از تیره قایی سپرد.»
«هال کوندیل» از مورخان بیزانس نام پدر ارطغرل را اغوز آلپ و نام پدر بزرگش را گوندوز آلپ ذکر کرده است. و در رساله فی التاریخ العثمانیه درباره شخصی به نام قاباق آلپ که پس از بیست و چهار نسل به اغوزخان می رسد می نویسد که قاباق آلپ در تاریخ ۶۵۶ هجری در قرجه داغ واقع در نزدیکی آنکارا ساکن شد و پس از مرگش سارقون آلپ و پس از او گوک آلپ و پس از مرگ گوک آلپ، گوندوز آلپ رئیس عشیره شد که وقتی در گذشت در قزلبه سرای به خاک سپرده شد و پسرش ارطغرل به جای او نشست (کتابخانه ایا صوفیه، شماره ۳۲۵۴). به موجب این نوشته گوندوز آلپ پدر ارطغرل بوده است. «فرانچس» شخصی به نام «گو» را پدر ارطغرل می داند که به احتمال قوی همان گوندوز آلپ باید باشد (چاپ بن، ص ۶۸، ترجمه میر میر اوغلی). به این ترتیب از این روایتها چنین نتیجه می گیریم که پدر ارطغرل، سلیمان شاه نیست و در نتیجه این احتمال بیشتر قوت می گیرد که باید گوندوز آلپ پدر ارطغرل بیگ بوده باشد. با آنکه یازیچی زاده می نویسد گوندوز آلپ پس از ارطغرل به ریاست رسید، ولی باز هم این احتمال که گوندوز آلپ رئیس یکی از عشایر مرزی بوده است به قوت خود باقی می ماند. قبر گوندوز آلپ در ده «قرقا»ی قزلبه سرای «اوزی» واقع در نزدیکی آنکارا است.

عاشق پاشا زاده و اروچ بیگ در نوشته های خود عنوان کرده اند که قایبها نخست در حوالی آنکارا مقیم شدند و سپس به سگوت کوچیدند. با توجه به این نظریه اگر چه معلوم می شود که گوندوز آلپ از تیره قایبهاست ولی باز هم در اینکه با ارطغرل نسبتی داشته است، شک و تردید وجود دارد. بنا بر این برای دانستن اینکه پدر ارطغرل که بوده است باید منتظر نتیجه تحقیقات و بررسیهای آتی شد. خیر الله افندی در اثری که بر مبنای تحقیقاتش در زمینه اجداد غازی عثمان تألیف کرده است، ضمن بحث در این باره به نتیجه قطعی نمی رسد. مرحوم حسین نامیک اورخان نیز در این باره تحقیقاتی کرده بود که نتیجه اثر را در ترک مجموعه (سال ۱۹۳۹) منعکس کرد. به طور کلی از همه این بررسیها نتیجه می گیریم اینکه گوندوز آلپ پدر ارطغرل بوده است قوی ترین احتمالهاست و درست ترین آنها.

۱۳. قبر حیمه آنا در ده «چهارشنبه» واقع در ناحیه دومینیچ از توابع اینه گول قرار دارد که در سال ۱۳۵۹ هـ/ ۱۸۹۲ م به دستور سلطان عبدالحمید، بنایی بر روی آن قبر احداث شد.

۱۴. ارمنی دربندی بین بازار جیق و هوزویوق واقع شده است.

به تصرف در آورده بود کوچیدند.

از نوشته‌های تواریخ قدیمی که جزو آثار مرجع است چنین برمی آید که ارطغرل در نیمه دوم قرن سیزدهم زندگی می کرده است؛ ولی اینکه در چه سالی سگوت را تصرف کرد و دقیقاً در چه سالی درگذشت، معلوم و مشخص نیست. در وقایع نامه‌های عثمانی آمده است در جنگی که به سال ۶۲۹ هـ / ق ۱۲۳۱ م بین علاءالدین کیقباد و امپراتور روم (امپراتور ازنیق) به سبب تجاوزش به مرزهای قلمرو علاءالدین کیقباد رخ داد، ارطغرل جزء گروه‌های مهاجم در کنار علاءالدین کیقباد بود که در نتیجه این جنگ نقطه‌ای به نام سلطان اونی به تصرف ترکه‌دار آمد و پس از آنکه مغولان از مرزها گذشتند و به قلمرو علاءالدین حمله‌ور شدند، علاءالدین کیقباد بیدرنگ سلطان اونی را ترك گفت و باز گشت. لیکن نه در سلجوقنامه و نه در کتب تاریخ بیزانس اسمی از چنین جنگی به میان نیامده است.^{۱۵}

باز به موجب نوشته این منابع عثمانی، به دنبال این پیروزی، ارطغرل بیگ نخست قرجه حصار و سپس سگوت را به تصرف در آورد و حاکم بیله‌جک را نیز ناگزیر از پرداخت خراج سالانه کرد. سلطان سلجوقی هم در ازای این خدمت، سگوت را به ارطغرل بخشید.^{۱۶}

۱۵. در تاریخ عثمانی از انتشارات انجمن تاریخ به این مسأله اشاره شده است (صفحه ۵۶۵) که خلاصه آن را نقل می‌کنیم؛

بر اثر تجاوزات مکرر امپراتوری ازنیق به مرزهای سلجوقیان سرانجام در سال ۱۲۳۱ م سلطان علاءالدین کیقباد با لشکری به حوالی سلطان اونی آمد و ارطغرل بیگ به همراه قوای عشایری به او ملحق شد. ارطغرل بیگ که پیشگام لشکر علاءالدین بود به سوی لشکر روم حمله برد و با نیروی تاتارهای «آکتاوه» که تئودور لاسقاریس امپراتور ازنیق آنان را از روملی به یاری طلبیده بود روبرو شد. نبرد در دشت ینی‌شهر در گرفت و طی آن که سه روز به درازا کشید، امپراتور شکست خورد و ارطغرل قهرمانیها از خود نشان داد. با شکست امپراتور روم سلطان علاءالدین قرجه حصار را تحت تسلط خود در آورد و به آن خراج سالانه بست. علاءالدین هنوز در این حوالی بود که خبر عبور مغولان را از مرزهای کشورش شنید و بیدرنگ جبهه را ترك گفت و باز گشت.

۱۶. باز بنا به روایتی مشهور ارطغرل بیگ، پاستین لر را ترك می‌گوید و عازم قرجه‌داغ می‌شود که سلطان به او بخشیده بود. در اثنای راه می‌بیند بین مغولان و سلجوقیان جنگ در گرفته است. به یاری نیروی سلجوقیان می‌شتابد و در نتیجه سلجوقیان در این جنگ نیروهای مغول را شکست می‌دهند. این حادثه را که تواریخ عثمانی از یکدیگر نقل کرده‌اند، نشری نیز در تاریخ خود آورده ولی در تاریخ عاشق پاشازاده به این واقعه اشاره نشده است. در واقع نیز این حادثه با وقایع تاریخی انطباق ندارد، ولی در عین حال خیالی دانستن این حادثه نیز —

تیره قایی، ارطغرل بیگ... □ ۱۲۳

وقتی غیاث‌الدین کیخسرو سوم (۱۲۶۴-۱۲۸۳م) پس از حادثه جیمیری به نواحی مرزی رفت، ارطغرل بیگ رئیس عشیره قایی به حضور او رسید و هدایایی تقدیم داشت.^{۱۷}

از این واقعه که در سال ۱۲۷۹م رخ داد چنین برمی آید که ارطغرل در آن تاریخ رئیس عشایر مرزی بوده است.

در تواریخ عثمانی آمده است که ارطغرل بیگ در سال ۶۸۰ هـ ق / ۱۲۸۱م و یا ۶۸۷ هـ ق / ۱۲۸۸م در حالی که بیش از نود سال داشت^{۱۸} در گذشت و در سگوت مدفون شد. باز در این تواریخ صریحاً ذکر شده است که قاییها بر حوالی سگوت مسلط شدند و آن منطقه را به عنوان وطن خویش برگزیدند و قرجه داغ و سگوت و دومینیچ مرکزی بود که نطفه امپراتوری عثمانی در آنجا بسته شد. این بخش از تیره قایی که در حوالی آنکارا ساکن شده بودند در زمان حیات ارطغرل زمستانها در سگوت و تابستانها را در دومینیچ ییلاق و قشلاق می کردند.

ریاست عشیره و حکومت عثمان بیگ

پس از وفات ارطغرل از بین عشایر مختلفی که تابع او بودند یکی از عوامل این پیروی، رئیس عشایر مرز بودن ارطغرل بیگ و نیز انتساب او به قاییها یعنی پرافتخارترین

→ خود دور از خطا نخواهد بود؛ زیرا همان گونه که می دانیم هنگامی که قاییها ساکن آناتولی شرقی بودند (در دشت پامیر)، نخستین بار مغولان وارد آناتولی شدند که طی این تجاوز، قاییها به یاری سلجوقیان برخاستند و منشأ خدماتی شدند. از سوی دیگر باز چنانکه قبلاً اشاره کردیم حمله مغولان به آناتولی در سال ۱۲۳۶م اتفاق افتاد، در صورتی که ارطغرل خیلی پیشتر از این تاریخ در مرزهای آناتولی غربی مستقر شده بود. از این روی نمی توان به طور یقین گفت که کدامیک از این نظریات مقرون به صحت است.

۱۷. سلجوقنامه یا زیجی زاده، برگ ۲۵۸ ب.

۱۸. در بهجت‌التواریخ و نیز تاریخ جنایی و تاریخ نشانچی محمد قرامانی، سال وفات ارطغرل ۱۲۸۷ و یا ۱۲۸۹م قید شده است. ولی سال وفات ارطغرل به نظر اکثر مورخان ۶۸۵ هـ ق / ۱۲۸۱م بوده است. نشری می نویسد که او به هنگام مرگ نود و سه سال داشت. فرانچس (چاپ پن، ص ۷۷) می نویسد که ارطغرل در سال ۱۲۶۵م پس از پدرش عثمان بیگ به حکمرانی رسید.

شاخه اغوزها بود. پسر کوچکش عثمان بیگ به سبب کفایت و لیاقت بیحدش به ریاست عشایر انتخاب شد. عثمان و یا او تمان بیگ در اواخر عمر پدرش در اداره امور با او همکاری می کرد. از آنجایی که دندار برادر ارطغرل نیز داعیه ریاست داشت بین آندو اختلاف افتاد؛ زیرا بجز عشیره قایی، سایر عشایر به ریاست دندار که سالمندتر از دیگر رؤسای عشیره بود تمایل داشتند، اما وقتی دندار دید که عده طرفداران ریاست عثمان بیشتر شده است او نیز به ریاست وی گردن نهاد^{۱۹}؛ ولی بعدها وقتی آشکار شد که علیه برادرزاده اش مشغول فعالیت است به قتل رسید (۱۲۹۸ م).^{۲۰} سرانجام عشایر اغوز مستقر در مرزها به اتفاق نظر عثمان بیگ را به ریاست خود انتخاب کردند.^{۲۱}

۱۹. «اتفاقاً در آن اثنا ارطغرل بیگ در نود و سه سالگی به خانه آخرت رخت بر کشید و در سکوت دفن شد. از میان عشایر عده ای به ریاست عثمان بیگ و عده دیگر به ریاست عمویش دندار متمایل شدند. اما افراد قبیله عثمان که از این ماجرا آگاه شده بودند مخفیانه به عثمان خبر بردند. وقتی دندار به میان خلایق رفت و میل و اشتیاق آنان را به ریاست عثمان دید از فکر ریاست منصرف شد و با غازی عثمان بیعت کرد...» تاریخ نثری، از انتشارات مؤسسه تاریخ ترک، ص ۲۸ و ۲۹).

۲۰. دندار بیگ که به هیچ عنوان مایل به پذیرفتن و تحمل ریاست عثمان بیگ نبود در انتظار فرصت مناسبی بسر می برد؛ حتی به روایتی دندار بیگ از دامی که حکام بیلجک و یارحصار برای کشتن عثمان بیگ نهاده بودند باخبر بود. عثمان بیگ پس از آنکه غائله بیلجک و یارحصار را سرکوب کرد در سال ۱۲۹۸ م عمویش را به قتل رسانید (تاریخ خیرالله افندی، ج ۲/ص ۴۸) مورخ تاریخ نثری - جهان نما - می نویسد که چون دندار بیگ مانع از دستگیری حاکم بیلجک شد، عثمان بیگ او را با تیر به قتل رسانید. به نوشته همین مورخ قبر دندار بیگ بر سر راه کوپرو و حصار به چاقیرینار قرار دارد (ص ۹۴ و ۹۵). با توجه به اینکه در دفاتر مربوط (آرشیو نخست وزیری، شماره ۴۵۳، برگ ۲۵ ب) دندار در ده کوپرو و حصار یک مزرعه وقفی دارد، چنین برمی آید که مرگ او پس از تصرف کوپرو و حصار رخ داده است.

۲۱. «حکام مرزی ترک هنگام ییلاق و قشلاق از دست تاتارها در وحشت و هراس بسر می بردند. پس همه کسانی که از تاتارها صدمات بسیار دیده بودند به مرزها آمدند و تعدادشان فزونی گرفت. فی الجمله رؤسای ایلهها و کدخدایان جمع شدند و به پیشگاه عثمان بیگ آمدند و پس از قیل و قال بسیار خطاب به او چنین گفتند: بنا به وصیت و توصیه گون خان و به موجب رسم و رسوم اغوز تازمانی که قایی موجودیت دارد از تیره دیگر انتخاب حاکم و پادشاه شایسته نیست؛ مضافاً بر اینکه از سلاطین سلجوق کسی بهاد ما نخواهد رسید و بسیاری از نواحی مملکت از دستشان خارج شده است و تاتارها بر آنان مستولی گشته اند. مرحوم سلطان علاءالدین کیقباد به شما لطف و مرحمت داشت. شما حاکم بشوید و ما بندگان شما خواهیم شد. و عثمان بیگ رحمة الله علیه این پیشنهاد را پذیرفت.» (سلجوقنامه یازیجی زاده و تاریخ روحی به نقل از سلجوقنامه نسخه پرفسور مکریم اینانچ).

بنا بر این روایت نتیجه می گیریم که ریاست عثمان بیگ که به اتفاق نظر اغوزها صورت گرفت پیش از فتح دژ بیلجک بوده است.

تیره «قایی»، ارطغرل بیگ... □ ۱۲۵

بنا به روایت اکثر مورخان، عثمان بیگ در سال ۶۵۶ هـ ق / ۱۲۵۸ م در سگوت به دنیا آمده است. البته نمی‌دانیم این نظریه تا چه حد مقرون به صحت است؛ ولی اگر درست باشد پس وی هنگام ریاست عشایر حدود بیست و سه سال داشته که مقارن با اواخر سلطنت غیاث‌الدین کیخسرو سوم است که يك سال بعد غیاث‌الدین کیخسرو به دستور ایلخان کشته شد و غیاث‌الدین مسعود پسر عمویش به جای او به حکومت رسید. پس از انتقال امپراتوری از نیک به استانبول و تأسیس خاندان پاله‌تولوق که در اداره امور منطقه بتینیا (بورسه، بیلجک و از میت) سستی و فتور راه یافت و نیز ارتباط حکام روم با استانبول کمتر شد غازی عثمان به فعالیت برخاست و به اشغال مناطق مرزی پرداخت.

در شمال مناطق تحت نفوذ عثمان بیگ، پسران او مور بیگ^{۲۲} از سقاریه تا پافلاگونه را تحت نفوذ داشتند و در جنوب گرمیانیان حکمرانی می‌کردند و اسکی شهر را - که احتمالاً تابع گرمیانیان بود - يك حاکم مرزی اداره می‌کرد. در کوشهای عثمان بیگ که به منظور تسلط بر اراضی نواحی مرزی صورت می‌گرفت رؤسای عشایر تحت فرمانش صامصاچاوش، کونور آلپ، آقچاقوجا، آیفوت آلپ و غازی عبدالرحمان در کنار او می‌جنگیدند.

مناسبات عثمان بیگ با اخیها*

دراثنای فعالیت عثمان بیگ در آناتولی دو مسلک و طریقت مهم وجود داشت: اخیگری و بابیگری. شیخ آطه‌بالی از رؤسای اخیها که در محلی به نام ایت‌بورنی نزدیکی اسکی شهر خانقاه داشت از معتبرترین و صاحب نفوذترین بزرگان آن منطقه

۲۲. بنا به نظر گریگوراس اراضی موجود بین ساقاریوس و پافلاگونه تحت تسلط آمریوس بوده است.

* «اخی» در لغت ترکی به معنی جوانمرد و دست‌ودل‌باز است. ریشه اخیگری را باید در آداب و سنن ترکها جستجو کرد. در قرن سیزدهم اخیگری در آناتولی به تشکیلاتی متشکل از افراد زحمتکش چون صاحبان صنایع دستی مانند آهنگر، حلبی‌ساز، نجار، لحیم‌کار و غیره و نیز کشاورزان گفته می‌شد. این تشکیلات دو هدف داخلی و عمومی داشت، در مورد اهداف داخلی سعی بر افزایش تولید و ایجاد عشق و علاقه به کار و نیز تربیت صنعتگران داشتند و در اهداف عمومی به دستگیری از مستمندان و آموختن سواری و جنگ آوری به مردم می‌پرداختند.

به شمار می‌رفت. غازی عثمان بیگ، ملحون خاتون^{۲۳} دختر آطه‌بالی را که در مصر تحصیل کرده بود به زنی گرفت^{۲۴} و از نفوذ اخیها در انجام مقاصد خود بهره‌مند شد. بزرگانی از آنها چون شیخ محمود غازی، شمس‌الدین اخی و پسرش حسن اخی و بعدها قره‌خلیل (جندرلی) که در حکومت عثمانی به سمت قضاوت، قاضی‌عسگری و وزارت رسید، به تأسیس حکومت عثمانی و گسترش آن خدمات شایانی کرده بودند.^{۲۵}

به موجب بعضی از منابع تاریخی^{۲۶} در سال ۱۲۸۴ م طی فرمانی از سوی

۲۳. عاشق پاشازاده (ص ۶ و ۳۵) و نشری (ص ۸۲ و ۸۳) از این زن با اسم ملحون خاتون نام برده‌اند. در تاریخ اروج بیگ (ص ۹ و ۱۲) ربیعه خاتون آمده است. در تاریخ رستم پاشا از این زن با نام بالاخاتون یاد شده است.

۲۴. در تواریخ عثمانی آمده است که اورخان و علاء‌الدین از این زن متولد شدند. حال آنکه در وقفنامه غازی اورخان که تاریخ ۷۲۴ هـ/۱۳۲۴ م را دارد از این زن با عنوان «مل خاتون بنت عمر بیگ» نام برده شده است و می‌توان چنین نتیجه گرفت که این زن دختر آطه‌بالی نبوده است. محتملاً نام دختر آطه‌بالی بالاخاتون بوده و تنها مادر شاهزاده علاء‌الدین است. و با توجه به اینکه غازی عثمان پسرش غازی اورخان در جنگ شرکت می‌کرد و پسر دیگرش علاء‌الدین رادر ینی‌شهر می‌گذاشت، چنین برمی‌آید که علاء‌الدین خردسال بوده است. و باز به این نتیجه می‌رسیم که عثمان بیگ دو زن به اسامی مل خاتون و بالاخاتون داشته که یکی مادر اورخان و دیگری مادر علاء‌الدین بوده است و کتب تاریخ عثمانی با قید این مسأله که آطه‌بالی پدر بزرگ اورخان بوده دچار اشتباه شده‌اند.

«حکم به قاضی بیله‌جک،

از اجداد بزرگمان سلطان عثمان خان علیه‌الرحمة والفران هنگامی که با کریمه آطه‌بالی که از مشایخ عظام بود تزوج کرد قریه قوز آغاج از توابع قصبه مزبوره را در مقام پاشا قلیق احسان فرمود و محصول قریه مذکوره را وقف او کرد...» (دفتر مهمه ۳۱، ص ۲۱۷، مسأله ۹۸۵).

خانقاه و آرامگاه شیخ آطه‌بالی در بیله‌جک است. در این آرامگاه همسر آطه‌بالی، همسر عثمان بیگ، فقیه دورسون، ملا خطاط قره‌حصاری، شیخ مخلص‌باها و شاهزاده‌ای که نامش معلوم نیست و نیز نزدیکان آطه‌بالی مدفونند.

۲۵. در زمینه فعالیت اخیها در قرن چهاردهم مراجعه شود به سفرنامه ابن بطوطه که در سال ۱۳۳۳ م در آن طولی به سفر پرداخته بود (سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه شریف پاشا، ج ۱).

۲۶. منشآت فریدون بیگ (چاپ ۱۲۶۴)، ج ۱، ص ۴۸، ۵۶ و ۶۱. در منشآت مشخص نشده که متن این فرمانها چگونه به دست آمده است. بجز منشآت در هیچ یک از منابع تاریخی از این فرمان نام برده نشده است. از طرف دیگر، از متن منشآت چنین برمی‌آید که بین سالهای ۱۲۸۳ و ۱۲۹۸ م غیاث‌الدین مسعود دوم حکمران سلجوقی بوده است. باز در منشآت آمده که سلطان سلجوقی طی نامه مورخ ذی‌الحجه سال ۶۸۹ هـ (۱۲۹۱ م) که از آق‌شهر برای عثمان بیگ فرستاده بود به او دستور می‌دهد که با مردم به عدالت رفتار کند؛ به دشمنان امان ندهد و در ضمن خراج سالیانه را هم بپردازد و عثمان بیگ نیز در پاسخ این نامه می‌نویسد که وی در یار حصار ←

تیره «قایی»، ارطغرل بیگ... □ ۱۲۷

غیاث‌الدین مسعود حکمران سلجوقی که به جای پدر به حکمرانی منصوب شده بود سگوت و حوالی آن در مقام اقطاع به عثمان بیگ داده شد. و باز به موجب فرمان دیگری که به سال ۱۲۸۹م از سوی غیاث‌الدین صادر شد با تفویض حکمرانی اینونو واسکی شهر به عثمان بیگ، وی به سمت حاکم مرزی برگزیده شد. اگرچنین فرمانی از سوی سلطان سلجوقی ارسال شده باشد نتیجه می‌گیریم که عثمان بیگ از ریاست عشیره به حکمرانی مرزی ارتقای مقام می‌یابد.

نیرومندترین همسایگان رومی عثمان بیگ حاکم اینه‌گول بود؛ به طوری که صامصاچاوش که رئیس عشیره بود از مزاحمت‌های او سرزمین خود را رها ساخته و به حوالی مودورنو عقب‌نشینی کرده بود. عثمان بیگ نخستین بار به جنگ با این دشمن مقتدر برخاست، ولی موفقیتی به دست نیاورد؛ حتی بیگ‌هوجا پسر ساروباتی - برادر زاده‌اش - در این جنگ کشته شد. عثمان بیگ پس از این شکست باز با حاکم قرجه‌حصار در حوالی دومینیچ به جنگ پرداخت. عثمان این بار برادرش ساروباتی و یاگوندوز آلپ را از دست داد^{۲۷}، ولی در جنگ پیروز شد و لاتوس برادر حاکم قرجه‌حصار که فرماندهی نیروهای منظم را به عهده داشت، به قتل رسید. به موجب منابع تاریخی این دو حادثه طی سالهای ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸م اتفاق افتاده است.

عثمان بیگ در سال ۶۹۱ هـ / ۱۲۹۱م قرجه‌حصار در حوالی اسکی‌شهر را به تصرف در آورد^{۲۸} و بعدها در حوالی مودورنو با صامصاچاوش و برادرش سولامیش ملاقات کرد و به همراه کوسه‌میخائیل حاکم خرامان قیه که از حکام رومی بود و باوی تشریک مساعی داشت به سوزقون، تراکلی و گوینوق واقع در دشت سقاریه حمله برد.

→ و قرجه‌حصار، شغول جنگ با رومیان و منتظر ورود سلطان است. ولی از آنجایی که حدس می‌زد به سبب حمله مغولان آمدنش امکان‌پذیر نیست لذا عایدات دیوانی را به همراه هدایا توسط شخصی به نام آق‌باش ارسال داشته است (منشآت، ج ۱/ص ۶۴).

۲۷. در تاریخ عاشق‌پاشا زاده (ص ۷)، تاریخ نشری (ص ۸۴)، تاریخ ابن کمال و تاریخ حدیدی آمده است که ساروباتی در زمان حیات عثمان بیگ وفات کرده است؛ ولی در هشت بهشت و تاریخ‌هلالی قید شده است که طی این جنگ کوندوز آلپ به قتل رسیده است.

۲۸. در تاج‌التواریخ تاریخ تصرف قرجه‌حصار پس از جنگ ۱۲۸۸م قید شده است (ج ۱/ص ۱۷)، ولی در منشآت فریدون بیگ آمده است که عثمان بیگ در سال ۱۲۹۱م به قرجه‌حصار حمله برد و با حاکم رومی به جنگ پرداخت (ج ۱/ص ۶۴).

حکام رومی که از پیروزیهای عثمان بیگک هر اسناک شده بودند در صدد برآمدند تا با دعوت او به مراسم عروسی حاکم ینی شهر (یار حصار) وی را به قتل رسانند؛ اما میخائیل حاکم خرامان قیه^{۲۹} که از سوی آنان برای دعوت وی به این مراسم اعزام شده بود عثمان بیگک را از ماجرا آگاه ساخت. عثمان بیگک پس از آگاهی از این توطئه طی يك عملیات حساب شده یار حصار و بیله جک را به تصرف در آورد^{۳۰} و دختر حاکم یار حصار را که قرار بود به عقد ازدواج پسر حاکم بیله جک در آید اسیر کرد و به عقد پسرش اورخان در آورد (۱۲۹۹م).^{۳۱} پس از این حادثه عثمان بیگک، تورقوت آلپ را مأمور محاصره قلعه اینه گول کرد و خود نیز به دنبال او رفت و قلعه را به تصرف در آورد (۱۲۹۹م).

طی همین سال - یعنی سال ۱۲۹۹م - همان گونه که در بخش مربوط به سلجوقیان دیدیم شورش سولامیش علیه ایلخانان بوقوع پیوست و علاءالدین کیقباد سوم ناگزیر از فرار شد و عثمان بیگک با استفاده از این نابسامانیها آزادانه به فعالیت پرداخت^{۳۲} و چون بیله جک به سبب پرورش ابریشم و نساجی و معادن آهن، منطقه مهمی به شمار

۲۹. خرامان قیه که نام فعلی آن میخائیل غازی است دهی است از توابع سکوت وابسته به ایالت استان بیله جک.

۳۰. تاریخ هامرفتح بیله جک را در سال ۱۳۰۴م نوشته است (ج ۱/ص ۳۱۳).

۳۱. هولوفر (نیلوفر) دختر حاکم یار حصار به عقد ازدواج اورخان بیگک درآمد. بنا به نوشته منابع تاریخی، شاهزاده سلیمان پاشا و مراد خداوندگار از نیلوفر به دنیا آمدند. این بطوطه که در سال ۱۳۳۳م به ازنیق رفته بود در این شهر با نیلوفر خاتون ملاقات می کند. اسم نیلوفر در نسخه ای از سفرنامه ابن بطوطه بیلون نوشته شده که اشتباه مستنسخ است.

۳۲. در سلجوقنامه یازبجی زاده و نیز تاریخ حمیدی آمده است که بیله جک در سال ۶۹۹هـ/۱۲۹۹م به تصرف عثمان بیگک درآمد؛ قدرت سلجوقیان تضعیف شد و علیه مغولان قیامهایی رخ داد. بخش اعظم تر کمنهای ساکن خط مرزی و نیز تر کهای که از دست مغولان به مرزها پناهنده شده بودند به منطقه عثمان بیگک رفتند و موجب تقویت بیش از پیش نیروهای اوشدند. نظریه مورخان مبنی بر اینکه عثمان بیگک در سال ۶۹۹هـ/۱۲۹۹م اقدام به تشکیل يك حکومت مستقل کرد مقرون به حقیقت نیست؛ زیرا عثمان بیگک، هم در خلال سال ۱۲۹۹م و هم طی سالهای بعد از آن تحت نفوذ حاکمیت ایلخانان بود و از سوی آنان به حکومت مرزی انتخاب شده بود و حتی در سال ۱۳۰۲م که غازان محمودخان عازم جنگ سوریه بود از عثمان بیگک نیروی کمکی خواست و او نیز پسرش ساوجی بیگک را به همراه قوای کمکی اعزام داشت؛ ولی در اثر سرمای زمستان این نیروها ناگزیر از بازگشت شدند (تاریخ عثمانی، انجمن تاریخ ترک، ص ۵۹۸).

تیره «قایی»، ارطغرل بیگ... □ ۱۲۹

می‌رفت، عثمان بیگ مرکز حکومت مرزی را به این شهر منتقل کرد.^{۳۳}

نیروهای عثمان بیگ، کوپرو و حصار واقع در جوار ینی شهر «بورسه» را به تصرف خود در آوردند و در پی آن عثمان بیگ در صدد تصرف از نیک برآمد. هنگامی که از نیک در محاصره عثمان بیگ بود خبر اعزام نیروهای کمکی از سوی امپراتوری بیزانس جهت نجات از نیک به عثمان بیگ رسید. وی دست از محاصره برداشت و به نیروهای کمکی بیزانس که در اسکله «دیل» پیاده شده بودند حمله برد، ولی از این حمله نتیجه نگرفت؛ اما برای آنکه گامی موفق به سوی فتح از نیک برداشته باشد ینی شهر را به تصرف خود در آورد و برای آنکه به میدان جنگ آینده از نیک نزدیک باشد این شهر را قرارگاه نیروهای خود کرد (۷۰۱ هـ / ۱۳۰۱ م) و از آن گذشته، با ایجاد قلعه مشرف بر از نیک، آن شهر را تا حدی زیر نظر گرفت.

عثمان بیگ بنا به رسم قدیمی اغوزها مناطق متصرف شده را بین برادران و پسران و هم‌زمانش تقسیم کرد. اسکی شهر را به برادرش گوندوز بیگ، سلطان اونی (قرجه حصار) را به پسرش اورخان بیگ، یار حصار را به حسن آلپ و منطقه اینه گول را به طور قود آلپ سپرد. مالیات حاصله از بیله جک را به شیخ آطه‌بالی و همسرش اختصاص داد. آنگاه پسرش علاءالدین بیگ را که از دختر آطه‌بالی داشت نزد خود به ینی شهر آورد.

جنگ قویون حصار

موفقیت‌های غازی عثمان (عثمان بیگ) و هم‌زمانش حکام همسایه رومی و نیز امپراتوری روم (بیزانس) را به تکاپو واداشت. ابتدا «آترانوس» رومی بورسه و فرماندهان قلاع کستل و کیتته هماهنگ شدند و از جانب امپراتوری بیزانس نیز یک

۳۳. ا. دومورال با استناد به منابع متأخر می‌نویسد که او تمان بیگ (عثمان بیگ) با پشتیبانی از سوی دسته‌ای جنگجوی پافلاگونیه‌ای در سال ۱۲۹۹ م به سلطنت انتخاب شد (Essei de chronographie Byzantine, c. 2, s. 447). تصرف بیله جک توسط عثمان بیگ حادثه بسیار مهمی در تاریخ حکومت عثمانی است؛ زیرا دولت عثمانی طی قرون پانزدهم و شانزدهم با استفاده از منابع آهن موجود در این منطقه احتیاجات تسلیحاتی ارتش خود را از نظر آهن تأمین کرد. برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به دفتر مهمه مراجعه شود.

نیروی دو هزار نفره به فرماندهی موزالون به یاری آنان فرستاده شد.^{۳۴} نیروی عثمان بیگ که بنا به تخمین Pachymeres مورخ بیزانس حدود پنج هزار نفر می شد نیروهای متفقین را طی جنگ قویون حصار^{۳۵} شکست داد و موزالون به یاری نیروهای مزدور اسلاوی توانست جان سالم به در ببرد.^{۳۶} در این جنگ برادرزاده عثمان بیگ که آیدوغدو نام داشت کشته شد (۲۷ تموز سال ۱۳۰۲ م).^{۳۷}

در نتیجه این پیروزی قلعه کیته واقع در غرب بورسه به تصرف درآمد و فرمانده کیته که به قلعه اولوباد فرار کرده بود، تسلیم شد. این شخص به تلافی کشته شدن آیدوغدو برادرزاده عثمان بیگ به قتل رسید (۱۳۰۲ م). طی همین سال جزیره آلیوس واقع در دریاچه اولوباد توسط قراعلی بیگ پسر آیقوت آلپ بدون توسل به جنگ اشغال شد^{۳۸} و آن قسمت از شهرها و قلاع بیزانس که به مرکز امپراتوری نزدیک بودند و مدام از استانبول برای آنان نیروهای کمکی فرستاده می شد به آسانی تسلیم عثمان بیگ شدند. این شهرها و قلاع در سایه تلاشها و فعالیتهای خارق العاده عثمان بیگ به تصرف درآمدند. البته این موفقیتهای پی در پی عثمان بیگ و پسرش اورخان بیگ به مذاق سایر حکام آناتولی چندان خوش نیامد و این مسأله سبب شد که عثمان بیگ مدام نیروهای فعال و جنگجو در اختیار داشته باشد و وجود این شرایط و تحرك و فعالیت مداوم حاکم در این حکومت جدید و کوچک، نقش مهمی در فعالیتها و موفقیتهای بعدی بازی کرد. فعالیت نیروهای عثمان بیگ از يك سو و موفقیتهای حکام ترکی که در صدد استیلا بر آناتولی غربی بودند آندرونیقوس دوم امپراتور بیزانس را دستپاچه کرد

۳۴. نیروهای موزالون متشکل از افراد رومی، اسلاوها و افراد محلی و نیروهای بیکانه مزدور بود (Pachymeres، قسمت دوم، ص ۵۳۱، چاپ ۱۶۸۵-پاریس).

۳۵. قویون حصار در شمال شرقی شهر بورسه و جنوب قصبه گملیک واقع شده است.

۳۶. بنا به نوشته گیبسون این جنگ در سال ۱۳۰۱ رخ داده بود.

۳۷. بنا به نظر مندرج در تاریخ عثمانی از انتشارات انجمن تاریخ ترک، این جنگ در سال ۱۳۰۶ م رخ داده است.

۳۸. با آنکه در کتب تاریخ عثمانی آمده است جزیره ایمرالی که در آن ادوار نامش گالیوس بود، توسط قراعلی بیگ به تصرف درآمد ولی با توجه به اینکه دولت عثمانی در آن عصر فاقد نیروی دریایی بود به نظر می رسد که این جزیره را با جزیره واقع در الوباد گولی اشتباه کرده اند. نویسنده هشت بهشت نیز چنین استدلال کرده است. قراعلی بیگ دختر زیبای کشیش مقیم این جزیره را به همسری گرفته بود.

تیره «قایی»، ارطغرل بیگ... □ ۱۳۱

و پرنسس مارا خواهر خود را به عقد ازدواج ایلخان مغول در آورد تا به این وسیله بتواند از کمکهای مغولان بهره‌مند شده، به تهدید ترکها پردازد؛ ولی از این اقدام نتیجه چندانی عایدش نشد (سال ۱۳۰۸م). زیرا ایلخانان در این ایام، هم درگیر مسائل داخلی بودند و هم در خارج با ممالیک مصر درگیری داشتند؛ از این روی فرصت پرداختن به مسائل مرزی را نداشتند. عثمان بیگ با بهره‌گیری از این شرایط دست از فعالیت‌های خود نکشید. تری کو کیه (قره حصار) را تصرف کرد (۱۳۰۸م)^{۳۹} و مهمترین پایگاه نظامی نزدیک به ازنیک را به وجود آورد و با آوردن نیروهایی در این نقطه، ازنیک را در تنگنا قرارداد. باز در این بین، یعنی در سال ۱۳۰۸م، والی رومی که در اثر قطع ارتباط بورس در موقعیت دشواری قرار گرفته بود در صدد توافق و تفاهم با عثمان بیگ برآمد. به موجب پیمانی که بینشان بسته شد بورس موقتاً از تنگنا رهایی یافت.^{۴۰}

در سال ۱۳۱۳م کوسه میخائیل حکمران خرامان قیه دوست صدیق عثمان بیگ مسلمان شد^{۴۱} و با همکاری او قلاع لفکه، کله‌جه، آق حصار، گیوه و لبلبجی (لوبلوجه) واقع در حوالی گول‌پازاری^{۴۲} به تصرف درآمد.^{۴۳}

۳۹. در این باره لوبو به نقل از Pachymeres می‌نویسد: در سال ۱۳۰۸م عثمان بیگ پس از تسلط کامل به حوالی ازنیک و بتینیا به سوی دریا پیشروی کرد. عثمان بیگ با خبر شد که یک نیروی سه هزار نفره بنا به درخواست آندور نیقوس دوم امپراتور بیزانس از طرف خر بنده (اولجایتو محمد خدا بنده) حکمران مغول برای مقابله او اعزام شده است. لیکن عثمان بیگ دستپاچه نشد و تصمیم به مقاومت گرفت و به فعالیت خود در زمینه تصرف نقاط تازه افزود و به منظور ایجاد پایگاهی جهت مقابله با نیروهای مغول، تریقو کیه را تصرف کرد.

40. E.de Muralt, Essai de chronographie Byzantine c.II,s.749.

۴۱. در تاریخ لطفی پاشا (ص ۱۹) آمده است که با تحریک زنی، حاکم اسکئی شهر و کوسه میخائیل حاکم خرامان قیه متفقاً به جنگ با عثمان بیگ پرداختند. عثمان بیگ آندو را مغلوب و اسیر کرد، ولی به خاطر شجاعت و بهلوانی میخائیل از کشتن او در گذشت و سپس بین آندو دوستی صمیمانه‌ای برقرار شد. سال مسلمان شدن میخائیل در کتب مختلف تاریخ سال ۱۳۰۴، ۱۳۰۸ و ۱۳۱۳م قید شده است که نگارنده سال ۱۳۱۴م را که نظریه خیر الله افندی و نیز تاریخ عثمانی (از نشریات انجمن تاریخ) است، ترجیح می‌دهد.

۴۲. به سبب حمله راهزنان جلالی به شهرهای بی دفاع گول، اهالی قصبه گول‌پازاری به حکومت متوسل شدند و از دولت اجازه خواستند تا در قلعه لبلبجی که خود آن را تعمیر کرده بودند مقیم شوند. حکومت ضمن موافقت با درخواست آنها در این خصوص به قاضی گول‌پازاری فرمانی فرستاده بود (دفتر مهمه ۷۶، ص ۱۱۹).

۴۳. گیبون (ترجمه راغب خلوصی، ص ۳۱) تصرف آق حصار را در سال ۱۳۰۸م می‌داند و چنین ←

از سال ۱۳۱۵ م به بعد بورس به کلی تحت محاصره درآمد و با احداث دو قلعه در نزدیکی آن، کار محاصره شکل اساسی تری به خود گرفت. از این دو قلعه برای فرماندهی اولی که نزدیک قاپلجه بود آق تیمور برادر عثمان بیگک و برای قلعه دیگر از غلامان برادرش شخصی به نام بالابانجیق تعیین شد.

غیاث الدین مسعود دوم که اسماً حکمران بود پس از يك سال بیماری فلج در سال ۱۳۰۸ م در گذشت؛ ولی کسی به جایش انتخاب نشد و اداره امور آناتولی از سوی ایلخانان به يك فرماندار کل محول شد. در سال ۱۳۱۷ م دمیرتاش پسر امیر چوپان که از جمله این فرمانداران بود در صدد برآمد تا حکام مرزی را که قصد خودمختاری و رویگردانی از ایلخانان داشتند به اطاعت وادارد. بالطبع می باید عثمان بیگک نیز بین این حکام باشد؛ ولی در هیچ يك از منابع تاریخی در این مورد ذکری از عثمان بیگک به میان نیامده است.^{۴۴} عثمان بیگک برخلاف بعضی از حکام آناتولی چون قرامانیان و آل اشرف تا آخرین روزهای سلطنت سلجوقیان به آنها و به ایلخان صادق ماند و حتی برای جلب رضایت خاطر بیشتر امیر چوپان اسم یکی از پسرانش را چوپان گذاشت.^{۴۵}

یکی از علل موفقیت عثمان بیگک در جنگهایش داشتن داعیه سلطنت بر سر آندرونیقوس جوان نوه امپراتور و جنگک بر سر قدرت بین پدر بزرگ و نوه اش

→ می نویسد: سال ۱۳۰۸ از نظر وقوع بعضی حوادث مهم شایان توجه است که یکی از آنها تصرف قلعه آق حصار است که راه ورودی به صحرای پشت از میت را محافظت می کند. اینجا آخرین مانع و رادع پیشروی عثمانی از طریق تنگه ای به شمار می رفت که از خلیج از میت تادریای سیاه ادامه داشت. هامر (ج ۱، ص ۱۱۹) تصرف آق حصار، لفکه و کلهجه را در سال ۱۳۰۷ م قید کرده است.

۴۴. هنگامی که در سال ۱۳۱۴ م امیر چوپان بیکلر بیگ ایلخانان جهت ارتباط بین حکام آناتولی به آن منطقه رفته بود در بین حکام اشرف، حمید، گرمیان، قره حصار، و اسفندیاریان که برای عرض مراتب صداقت و وفاداری به حضور او رفته بودند عثمان بیگک و یا نماینده او دیده نمی شد و این نشان می دهد که هنوز حاکم نشین عثمانی به صورت يك حکومت رسمی و تمام عیار در نیامده بود (تذکره آق حصار، ص ۳۱۱).

۴۵. از شش پسر عثمان بیگک یکی چوپان و دیگری حمید نام داشت. به نظر می رسد چون در آن تاریخ (۱۳۲۰ م) حکومت آل حمید نیرومندترین حکومت های محلی آناتولی به شمار می رفت عثمان بیگک از این روی اسم پسرش را حمید گذاشته بود.

تیره «قایی»، ارطغرل بیگ... □ ۱۳۳

بود. این امر سبب شده بود به بتینیا توجه لازم مبذول نشود.^{۴۶}
 از سال ۱۳۲۰م به بعد دیگر فعالیتی از سوی غازی عثمان به چشم نمی خورد.^{۴۷}
 منابع تاریخی می نویسند که عثمان بیگ به سبب ابتلا به بیماری نفرس، پسر خود اورخان بیگ را به نیابت حکومت منصوب کرده بود. در واقع نیز از این تاریخ به بعد امور حکومت به دست اورخان بیگ اداره می شد. درباره این که عثمان بیگ پس از محول کردن امور حکومتی به اورخان چقدر زنده ماند و اینکه آیا اورخان پس از مرگ عثمان بیگ رسماً به حکومت رسید و یا پیش از مرگ او، اطلاع کافی در دست نداریم.^{۴۸} تنها از متن يك سند که مربوط به سال ۱۳۲۴م است چنین برمی آید که اورخان در این تاریخ حکمران بوده و نیز از بررسی نخستین سکه نقره ای ضرب شده به دستور او می توان دریافت که اورخان بیگ در سومین ماه سال مذکور (ربیع الاول ۷۲۴ق/شباط ۱۳۲۴م) به حکمرانی رسیده است.^{۴۹} به موجب سندی که در دست داریم اورخان همه ساله خراج معین به خزانه ایلخانان پرداخت می کرده است. این سند نشانگر این است که عثمان بیگ و اورخان بیگ تحت نفوذ حاکمیت ایلخانان بودند.^{۵۰}

به موجب يك روایت نه چندان معتبر، غازی عثمان وصیت کرده بود که پس از

۴۶. فرانچس در تاریخ خود چنین می نویسد: «عثمان که بتینیا را در دست داشت با استفاده از اختلافات داخلی رومیان توانست نقاط مهمی از سرزمینهای آنان را به تصرف درآورد.»
۴۷. شاید به همین دلیل هشت بهشت تاریخ آغاز حکمرانی اورخان بیگ را سال ۷۲۵ق/۱۳۰۲م ذکر کرده است.
۴۸. به موجب نوشته تاریخ اروج بیگ، غازی عثمان در سال ۷۲۷ق/۱۳۲۷م وفات یافته است (ص ۱۴ و ۸۸). در تاریخ عاشق پاشازاده نیز سال وفات عثمان بیگ ۷۲۷ق ذکر شده است که به نظر نگارنده این تاریخ صحیح است. نظریه نویسنده بهجت التواریخ که تاریخ وفات را ۷۱۵ق/۱۳۱۵م قید کرده اشتباه فاحش است. روحی تاریخ وفات عثمان بیگ را ۱۳۲۵م دانسته است که احتمالاً باید سال کناره گیری او از حکومت باشد.
۴۹. بولتن شماره ۱۹، ص ۲۷۷، «وقفنامه قاضی اورخان بیگ» و بولتن ۳۴، ص ۲۰۷، «تاریخ حکمرانی غازی اورخان بیگ و نخستین سکه او».
۵۰. در کتاب رساله فلکیه (کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۲۷۵۶) تحت سرفصل «ممالک روم المحروسه» مقدار مالیاتی که حکام قرمانی، بنی حمید، دنیزلی، آیدینیان، اومور بیگ، گرمیانیان و اروخان پسر عثمان بیگ از حکام مرزی به خزانه ایلخانان واریز می کردند، مشخص شده است. در تاریخ این کمال آمده است که اورخان بیگ با شیخ حسن بزرگ بیگلر بیگ آناطولی و اردنا نماینده او روابط دوستانه داشته است (نسخه موزه عثمانی، برگ ۴۷).

مرگ او را در سگوت کنار پدرش و در صورت فتح بورسه در آن شهر دفن کنند. از این روی پس از تصرف بورسه به سال ۱۳۲۶م به وصیت او عمل کردند^{۵۱} و پس از انتقال جسدش به بورسه آن را در گوموشلی گنبد دفن کردند.^{۵۲} اما از بررسی وقایع آن زمان چنین برمی آید که وفاتش در سال ۱۳۲۶م و پس از تصرف بورسه اتفاق افتاده است. تا کنون اثری که به نام عثمان بیگک تألیف شده باشد به دست نیامده است و سکه ای نیز که مربوط به دوران حکومتش باشد در دست نیست. ولی در «دفتر ثبت اراضی» به دهاتی در ارمنی بازاری برمی خوریم که از طرف عثمان بیگک وقف شیخ آطه بالی و زکریا بابا شده است.^{۵۳} او ابتداء رئیس یکی از عشایر مرزی بود و بعدها حاکم مرزی شد و سلطان سلجوقی برای او علم و طبل که نشانه فرمانروایی بود ارسال کرد. به خاطر این سنبلهای ارسالی به عثمان بیگک بعضی از مورخان ضمن بررسیها چنین نتیجه

۵۱. بعید به نظر می رسد که عثمان بیگک پیش از تصرف بورسه وصیت کرده باشد که او را در گوموشلی گنبد به خاک سپارند، ولی این احتمال که غازی عثمان پیش از وفات، حکومت را به پسرش اورخان واگذار می کند و بورسه در زمان حیات او به تصرف درمی آید، معقول تر است. عاشق پاشا زاده، نشری و اروج بیگک متفق القولند که عثمان بیگک پیش از مرگ خویش حکومت را به پسرش اورخان تفویض کرده بود.

۵۲. در کتب تاریخ، سال دقیق وفات عثمان بیگک مشخص نیست. نظرات گوناگون مربوط به سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۲۶م ابراز شده است. منابع قدیمی عثمانی وفات او را به طور قاطع در اثنای فتح بورسه می دانند. و قدیمی ترین منبع یعنی تاریخ احمدی در این ابیات وفات عثمان بیگک را پیش از فتح از نیک و بورسه آورده است:

آن نامدار کفار را تارومار کرد
بورسه و از نیک را به محاصره در آورد
ولی تقدیر خدای عزوجل این بود
که پیش از فتح آندو اجل فرا رسد

و بازا احمدی می نویسد که بورسه در زمان حکومت اورخان بیگک به تصرف در آمده است. در بهجت التواریخ نیز آمده است که وفات عثمان بیگک در اثنای محاصره بورسه رخ داده است، ولی در تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۲۹) و نشری (ص ۱۲۸ الی ۱۳۰) نوشته شده است که فتح بورسه در زمان حیات عثمان بیگک رخ داده است. به نوشته سایر منابع تاریخی، بورسه پس از مرگ عثمان بیگک به تصرف درآمد و بنا به وصیتی که کرده بود بعداً جسدش به آنجا منتقل شد. در رساله التقویم سال وفات عثمان بیگک ۱۳۲۰م قید شده است. لوبو می نویسد که عثمان بیگک در سال ۱۳۲۶م در ینی شهر در گذشته است (قسمت ۱۰۸، فصل ۱۰) و سبب وصیت اورامبئی بر دفنش در بورسه ناشی از این می داند که این شهر در زمان حیات او تحت محاصره بوده و خود قادر به فعالیت نبوده است.

۵۳. آرشیو نخست وزیری، دفتر تحریر اراضی، شماره ۴۵۳، برگ ۲۳۰، ۲۳۱ و ۲۳۳ ب.

تیره «قایی»، ارطغرل بیگ... □ ۱۳۵

گرفته اند که این علامتها نشانه استقلال و حکومت غیر وابسته او بوده است که نظریه خطا و اشتباهی است.^{۵۴} حتی پس از این تاریخ نیز برای امرای عثمانی از این قبیل علائم و نشانه‌ها ارسال شده بوده است. از نوشته و قفنامه اورخان بیگ که تاریخ سال ۱۳۲۶ م را دارد چنین برمی آید که لقب عثمان، غازی فخرالدین بوده است.

غازی عثمان فرمانروایی بود مدیر و قاطع و بموقع ملایم و معتدل، لایق و کاردان که حتی مورد علاقه رقبای خود نیز بود. در جنگها با نقشه منظمی عمل می کرد و صبور بود. به خاطر بردباری و مدارا دیگر عشایر همسایه را تحت نفوذ در آورد و رشته احترام و ارتباط خود را با سلجوقیان و ایلخانان نبرید و به خاطر ترس از گرمانیان که با وی در جنگ و جدال بودند مدتی تحت حمایت فلك الدین دندار حکمران بنی حمید که بین امرای مرزی صاحب نفوذ و قدرت بسیاری بود در آمد. - یازبجی زاده می نویسد که امرای منتشا و صاروخان نیز به حکومت بنی حمید به دیده حامی خود می نگریستند. - منتهی از آنجایی که وابستگی خود را با ایلخانان قطع نکرد از سوی گرمانیان با مشکلی مواجه نشد.^{۵۵}

به طوری که از توصیفات مندرج در خردنامه برمی آید، غازی عثمان قامتی متوسط، چهره‌ای گرد و اسمرگون داشت. پایین تنه اش در مقایسه با بالا تنه اش بلندتر بود و دستهایش تا به زیر زانوانش می رسید.

۵۴. به نظر می رسد نظریات مبنی بر مستقل بودن عثمان بیگ از نظر اداره امور پس از ارسال علائم فرمانروایی مرزی از سوی سلطان سلجوقی متکی بر این روایت باشد که عثمان بیگ پس از عزل علاءالدین کیخسرو سوم توسط مغولان و اعزام او به اصفهان، اعلام استقلال کرد. در حالی که قبلاً در رساله فلکیه دیدیم که عثمان بیگ و نیز اورخان بیگ همه ساله به خزانه ایلخانان خراج معینی می فرستادند و حاکمیت آنان را به رسمیت شناخته بودند.

۵۵. گیبسون ضمن تحقیق در باره وقایع آن زمان در باره عثمان بیگ چنین می نویسد: عثمان شخصیت اعجاب انگیزی بود. چنان شخصیت کاری داشت که حتی آنانی که به سبب شایستگی و لیاقت با او در رقابت بودند و حتی کسانی که بر او پیروز می شدند تحت تأثیر این شخصیت به خدمت او در می آمدند (ص ۳۷). از نکات جالب توجه در فتوحات غازی عثمان یکی این است که بعضی از فرماندهان قلاع مرزی، به استثنای فرماندهان قلاع بزرگ، بدون مبادرت به جنگ با عثمان بیگ دژهای تحت فرماندهی خود را تسلیم او کردند و به تابعیت او در آمدند (تاریخ نوری، ص ۹۵، ۹۱، ۱۲۰ و ۱۲۱. عاشق پاشا زاده، ص ۱۳ و ۲۴) که این وقایع را بعداً در قسمت مربوط به فتوحات روملی شرح خواهیم داد.

پسران عثمان بیگ و علاءالدین علی بیگ

به موجب اسناد و مدارک موجود غازی عثمان بجز اورخان بیگ پنج پسر دیگر به اسامی علاءالدین علی، بازارلی، چوپان، ملک، حمید و دختری به نام فاطمه داشت^{۵۶}؛ ولی از تعداد همسران او اطلاعی در دست نداریم. از این پسران علاءالدین علی بیگ از بالاخاتون دختر شیخ آطه‌بالی و اورخان، از مل‌خاتون - دختر عمر بیگ - زن اول عثمان بیگ زاده شدند، ولی از اینکه آیا پسران دیگر از زنان یا کنیزکان دیگر - در صورتی که بجز آندو، زن دیگری داشت - متولد شده‌اند یا نه، اطلاعی نداریم. علاءالدین بیگ که کوچکتر از اورخان بیگ بود، ابتدا در بیلجک پیش پدر بزرگش آطه‌بالی بسر می‌برد که بعداً به نینی‌شهر نزد پدرش آمد. شیخ آطه‌بالی و نیز دخترش که زن عثمان بیگ بود به هنگام حیات عثمان بیگ وفات کردند و در آرامگاهی نزدیک خانقاه بیلجک به خاک سپرده شدند. این آرامگاه به هنگام اشغال بیلجک توسط یونان با خود قصبه به آتش کشیده شد.

علاءالدین بیگ پس از مرگ پدر از سوی اورخان بیگ به سمت بیگلربیگی منصوب شد و بعداً در مزرعه فوتره واقع در دشت کیته که به او اختصاص داده شده بود مستقر شد.^{۵۷} در بورس موقوفه‌هایی از او به یادگار مانده است. علاءالدین در زمان حکمرانی برادرش اورخان درگذشت و در آرامگاه پدرش به خاک سپرده شد. پسران علاءالدین بیگ بعدها از درآمد اراضی‌ای که در دست داشتند و نیز از عایدات موقوفه‌های پدرشان گذران معاش می‌کردند.

۵۶. هامر (ترجمه اتابک، ج ۱/ص ۱۶۴ و ۳۲۱) بازارلی بیگ قید شده در تاریخ کانتاگوزن را طبق عادت و شیوه معمول خود پاشا علی بیگ آورده و او را نیز همان علاءالدین بیگ معرفی کرده است.

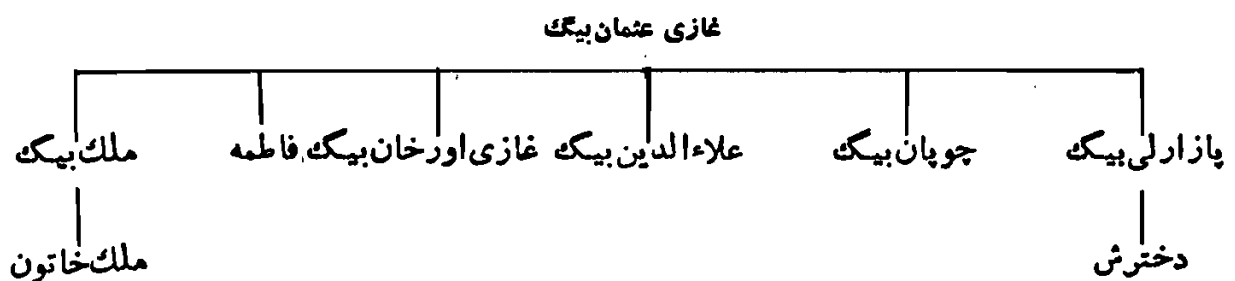
۵۷. پس از آنکه عثمان بیگ وفات یافت طبق آداب و سنن دو پسرش اورخان و علاءالدین و حسن‌اخی و دیگر بزرگان اخی گرد آمدند و مایملک عثمان بیگ را مشخص کردند. اورخان به برادرش علاءالدین پیشنهاد حکومت کرد، ولی علاءالدین اظهار داشت که اکثر فتوحات پدرش به دست اورخان بیگ صورت گرفته است. لذا مقام فرمانروایی و حتی وزارت را نیز نپذیرفت و فقط زمینی زراعتی در دشت کیته خواست و به آن اکتفا کرد. به دستور علاءالدین، خانقاهی در گوگردلی و مسجدی نزدیک آب معدنی بورس ساخته شد (تاریخ عاشق پاشا زاده، چاپ استانبول، ص ۳۶. تاریخ نشری، از انتشارات انجمن تاریخ ترک، ص ۱۴۸. تاریخ ابن کمال، نسخه نوری عثمانیه، شماره ۳۵۷۸، برگ ۳۵ ب).

تیره «قایی»، ارطغرل بیگ... □ ۱۳۷

به سبب شباهت اسمی که بین شاهزاده علاءالدین بیگ و علاءالدین پاشا آخرین وزیر غازی عثمان و نخستین وزیر اورخان بیگ وجود دارد، کتب تاریخ عثمانی به اشتباه شاهزاده علاءالدین بیگ را وزیر اورخان بیگ دانسته اند که این خطا از شباهت اسمی آندو ناشی می شود.

همان گونه که از تاریخ کانتاگوزن برمی آید بازارلی بیگ در جنگ پلکانون واقع در حوالی دریچه و در محاصره از نیق شرکت داشته است. درباره بازارلی بیگ و نیز درباره دیگر پسران عثمان بیگ که پیش از این به اسامی آنها اشاره شد، اطلاعی در دست نداریم.

فرزندان غازی عثمان بیگ



فصل ۵

تأسیس حکومت عثمانی و نخستین تشکیلات و فعالیتها

اورخان بیگ که در زمان حیات پدرش اداره امور لشکر را خود به دست گرفته بود بعدها در سال ۱۳۲۱ مودانیه را به تصرف درآورد و کونور آلپ را مأمور تصرف مناطق منتهی به دریای سیاه کرد و آقچه قوجا مأمور تصرف از میت شد. کونور آلپ ابتدا آق یازی و مودورنو و سپس قونرا به واقع در حوالی دوزجه را به تصرف درآورد.^۱ آقچه قوجا نیز که تا نزدیکیهای از میت پیش رفته بود موفق به ضبط ارمنی بازاری و ساپانجه گولی معروف به اعیان گولی و قندره شده و به منظور تصرف سمندره به آن سوی حرکت کرده بود.^۲

همزمان با این اقدامات، غازی عبدالرحمان، یالووارا را به تصرف درآورد و

۱. به نوشته فرانسس (چاپ پن، ص ۸۵) اراضی موجود تا سقاریه که در دست اولاد اوامور بود طی جنگ مراد خداوندگار علیه ترکهای شورش به تصرف او درآمد. در این جنگ امپراتور نیز همراه مراد بود.
۲. نقاطی که توسط آقچه قوجا در ابتدای امر به تصرف درآمد نقاط موجود بین خلیج از میت و دریای سیاه بود که بیزانسیها به این منطقه مزوتینیا می گفتند.

صامصا چاووش به سوی از نبق حرکت کرد، ولی به سبب کمکهایی که از طرف جملیک به قلاع منطقه شد از حملاتی که صورت گرفت نتیجه‌ای حاصل نشد.

تصرف شهرهای مهم بیزانس

تصرف بوسره

در فصل گذشته دیدیم که بوسره از سال ۱۳۱۵ م با قلاعی که توسط عثمانیها در اطرافش ساخته شد عملاً تحت محاصره بود. اورخان بیگ که در سال ۱۳۲۶ م با نیروی قابل توجهی به عزم تصرف بوسره حرکت کرده بود پس از مشورت و مذاکره با فرماندهان تجربه‌دیده سپاهش چون کوسه میخائیل، طورقودآلپ، شیخ محمود و حسن اخی، نخست قلعه اترانوز (اورخان ایلی) واقع در جنوب بوسره را که کلید آن شهر به شمار می‌رفت به تصرف درآورد و به نزدیک بوسره رسید و در محلی به نام پینارباشی اردو زد و قلعه بوسره را در محاصره گرفت.^۳ فرمانده قلعه^۴ که از دفاع آن و رسیدن قوای کمکی ناامید شده بود به وسیله غازی میخائیل بیگ پیغام داد که با بعضی شروط حاضر به تسلیم قلعه است^۵ و سرانجام در ششم نisan ۱۳۲۹ م برابر با دوم

۳. ابن کمال تاریخ صحیح تصرف قلعه بوسره را اواخر سال ۷۲۵ هـ قید کرده و هامر (ج ۱، ص ۱۰۲) تصرف اترانوز را ۷۱۷ هـ ق نوشته است، ولسی نوشته ابن کمال (اواخر ۷۲۵ هـ ق) درست است.

۴. در تسلیم بوسره یکی از وزرای فرماندار بوسره به نام ساروز مؤثر بود. تاریخ نشری (ص ۱۳۲) می‌گوید این شخص با فرماندار بوسره به استانبول رفت و در آن شهر ماند.

۵. غازی اورخان در سال ۱۳۲۶ م بوسره را محاصره کرد. کوسه میخائیل از طرف اورخان مأمور شد تا در برابر شرایط مصالحه گفتگو کند. اهالی بوسره درخواست کردند که اجازه داده شود تا آنها با اساسی و لوازم مورد نیاز شهر را ترک کرده، به استانبول بروند. گذشته از آن خواستند تا آنان را سوار کشتی کرده، تا اولین بندرگاه مسیر استانبول افرادی را برای محافظتشان در ازای دریافت اجرت بکارند. اورخان این شرطها را پذیرفت و خواسته آنان را بجای آورد (لوپو، ج ۲۴، بخش ۱۰۸، فصل ۹). محافظ قلعه بوسره از راه گملیق به استانبول رفت (نشری، ص ۱۳۲). بوسره در زمان امپراتور آندرونیکوس پاله‌ئولوگوس دوم به تصرف درآمد.

جمادی الاول ۷۲۶ هـ ق قلعه تسلیم تر کها شد.^۶

محافظ قلعه که اورنوس نام داشت، مسلمان شد و به خدمت عثمانیها درآمد.^۷ اورخان بیگک پس از فتح بورسه بنا به وصیت پدرش که در اثنای جنگ بورسه سخت بیمار بود و در حین محاصره در گذشت، جسد او را در قلعه بورسه به خاک سپرد که بعدها آن محل به نام گوموشلی گنبد معروف شد.^۸ پس از تصرف بورسه مرکز حکومتی به این شهر منتقل شد و شهر با احداث بناهای جدید زینت دیگری یافت.^۹ در سال ۱۳۲۷ م نخستین سکه عثمانی در این شهر ضرب شد و پس از تصرف از نیک و از میت این شهر مرکز حکومتی شد و بورسه نام «بک سنجاقی» - مرکز ابالتی - به خود گرفت که بعداً از طرف پسران اورخان تحویل مراد بیگک شد.^{۱۰}

در این ایام، آقچه قوجا^{۱۱} قندریه و قره مرسل در جنوب خلیج از میت را تصرف

۶. در يك وقایع نامه به نظر آمده است که بورسه در روز شنبه ۶ نisan ۱۳۲۶ م / دوم جمادی الاول ۷۲۶ هـ ق به تصرف درآمد. این متن در سال ۱۳۹۲-۱۳۹۳ م در آتن توسط لامپروس چاپ شد. به نظر نشری (ص ۱۳۴) فتح بورسه در سال ۷۲۲ هـ ق / ۱۳۲۲ م رخ داده است و می افزاید، «فتح بورسه در این تاریخ اتفاق افتاد و هیچ تردیدی در آن نیست.» که این نظریه اشتباه محض است. عاشق پاشازاده و صاحب تاج التواریخ تاریخ فتح بورسه را در ۷۲۶ هـ ق قید کرده اند که صحیح است و با تاریخ ذکر شده در وقایع نامه منظوم رومی مطابقت دارد.

۷. گیبون، ترجمه راغب خلوصی، ص ۳۴.

۸. در این باره که غازی عثمان به هنگام فتح بورسه در قید حیات بود بین عاشق پاشازاده، نشری و اروچ بیگک با سایر مورخان اختلاف نظر وجود دارد. مورخان فوق الذکر معتقدند که عثمان بیگک به هنگام فتح بورسه زنده بوده است. با توجه به سکه ای که از زمان اورخان بیگک در دست است و تاریخ ۷۲۷ هـ ق / ۱۳۲۷ م را دارد، معلوم می شود که عثمان بیگک قبل از این تاریخ یعنی پس از فتح بورسه در گذشته است که به نظر نگارنده این نظریه صحیح است. نشری و اروچ بیگک در اثر خود پس از قید این نکته که عثمان بیگک از این روی در جنگ بورسه شرکت نکرد که بیمار بود، دلیل دیگر عدم شرکتش را این می دانند که می خواست اورخان در زمان حیات او قدرت و شوکت یابد تا مملکت به دست او اداره شود.

۹. «اورخان بنا به وصیت پدرش مرکز حکومت را به این شهر منتقل کرد و شهر را با بناهای مجتسم مزین ساخت. به دستور او مساجد و بیمارستانها و بازارها و میادین بسیاری ساخته شد و بدین سان آن شهر به یکی از زیباترین شهرهای مشرق زمین مبدل شد. اورخان مسکوکات را بجهت سلجوقیه را منسوخ و در ضرابخانه خود سکه جدیدی ضرب کرد (لوبو، ج ۲۴، بخش ۱۵۶، فصل ۵۸).

۱۰. عاشق پاشازاده، ص ۴۳. نشری (از انتشارات انجمن تاریخ ترک)، ص ۱۶۲.

۱۱. آقچه قوجا پس از به حکمرانی رسیدن اورخان بیگک وفات یافت و در قندریه بر فراز تپه ای مدفون است.

کرد و باز آقچه قوجا و غازی عبدالرحمان که در معیت او بود آیدوس واقع در جوار کارتال و نیز سمندره واقع در شمال آنرا به تصرف در آوردند و به این ترتیب مرزهای عثمانی به سوی دریای سیاه، بغاز و استانبول گسترش یافت.

جنگ پلکانون و تصرف از نیق

تصرف قلاع موجود در شبه جزیره قوجا ایلی و پیاده شدن ترکه‌ها در بغاز، امپراتور بیزانس را دستخوش اضطراب کرد. آندرو نیقوس سوم امپراتور بیزانس به منظور پس گرفتن قلاعی که توسط ترکه‌ها اشغال شده بود و نیز به منظور شکستن محاصره از نیق که از مدت‌ها پیش تحت محاصره آنها بود یک نیروی دوهزار نفره را که از رومی تأمین کرده بود به نیروهای خود افزود و قوایی را نیز از استانبول و اطراف آن به این نیروها ملحق کرد و در اسکودار واقع در آن سوی ساحل آناتولی پیاده شد. آندرو نیقوس سوم در مائیس سال ۱۳۲۹م به قصد اورخان به حرکت درآمد و در قصبه فیلو کرن اردو زد.

وقتی اورخان از این ماجرا آگاه شد بخشی از نیروهای خود را به محاصره از نیق گماشت و خود با هشت هزار مرد جنگی برگزیده در محلی به نام پلکانون^{۱۲} با نیروهای بیزانس که فرماندهی آنرا شخص امپراتور به عهده داشت، روبرو شد. جنگ در گرفت. عصر فرارسیده بود. امپراتور بیزانس که جنگ شبانه را خطرناک تشخیص داده بود، آهنگ بازگشت به اردوگاه را کرد. اورخان فرصت را غنیمت شمرد و به حمله‌ای سخت دست زد. وحشت عظیمی در دل لشکریان بیزانس افتاد و اشتباهاً به جان هم افتادند^{۱۳} و امپراتور که زخمی شده بود به سختی از معرکه جان سالم به در برد و خود را به استانبول رسانید (۱۳۲۹ یا ۱۳۳۰م).^{۱۴} در این جنگ پازارلی بیگ برادر اورخان بیگ در مقام

۱۲. میر میراوغلی ضمن تذکر اینکه پلکانون بین داریجه و اسکی حصار قرار دارد ضمن تحقیق و بررسی، غلط بودن نظر هامر را که این نبرد در «مال تپه» رخ داد اثبات می‌کند (بولتن شماره ۵۰). با توجه به اینکه نام قدیمی مال تپه «وریاز» بوده است بنابراین نتیجه‌گیری می‌شود که جنگ در این نقطه روی نداده بود.

۱۳. گریکوراس، ترجمه فاضل نظمی، ص ۹۸ و ۹۹.

←

۱۴. لوبو جنگ پلکانون و تصرف از نیق را چنین بازگویی کند:

فرماندهی شرکت داشت.^{۱۵} اورخان بیگ پس از جنگ پلکانون باز در همان سال به ازنیق حمله کرد. فرمانده نیروهای ازنیق که امید به رسیدن کمک نداشت با شرایطی تسلیم شد.^{۱۶}

→ «اورخان در سال ۱۳۲۹ م ازنیق را محاصره کرده بود. کنتفر والی مزوتینیا از آندرونیکوس سوم درخواست کرد که سرعت خود را برساند و امپراتور نیز در بهار سال ۱۳۲۹ م در ساحل آناتولی پیاده شد. اورخان به محض آگاهی از این ماجرا بخشی از نیروهای خود را به محاصره ازنیق گماشت و خود با هشت هزار مرد جنگی برگزیده به نیروهای رومی که در قصبه کوچکی به نام فیلوکرن-واقع بین داریجه و طوزله که هنوز برج مخروطی از آن به جای مانده است- موضع گرفته بودند، حمله برد. امپراتور نیز با نیروهای خود به آنان پیوست و جنگ در گرفت. اورخان با حرکات حساب شده نظامی نیروهای خود را به ارتفاعات می برد و آنگاه دست به حمله می زد. او که نیروهای رومی را متلاشی کرده بود و وضع جبهه را بدقت زیر نظر داشت، وقتی امپراتور را در حال عقب نشینی به سمت ساحل دید، به تعقیب او پرداخت. سربازان جوان رومی برای مقابله با گروه تعقیب کننده از صفوف خود خارج شدند. گران دو مستیک با مشاهده این عمل جسارت آمیز سربازان بی تجربه، با دسته ای برای بازگرداندن آنها به دنبالشان حرکت کرد، ولی هم او وهم امپراتور با تیرکمانداران ترک زخمی شدند. این واقعه سبب اختلال در عقب نشینی منظم لشکر رومیان شد. طرفداران آندرونیکوس پیر شایع کردند که امپراتور جوان در حال احتضار است. این شایعه سبب اختلال و آشفتگی وضع لشکر رومیان شد. امپراتور را در قالیچه ای پیچیدند و سوار کشتی کردند. اورخان با آگاهی از این ماجرا بر ارتش ناپسماهان رومیان تاخت. بسیاری از آنان مقاومت کردند و به قتل رسیدند و غنائم بسیاری نصیب ترکها شد. بسیاری از پناهندگان به قصبه فیلوکرن زیر دست و پا جان خود را از دست دادند. امپراتور با کشتی به استانبول بازگشت (لوپو، ج ۲۴، فصل ۵۴-۵۷).

قرانچس درباره این جنگ چنین می نویسد،

جنگ با ترکها از صبح تا غروب به درازا کشید. رومیان تقریباً ترکها را چنان تحت فشار گذاشته بودند که آنها در شرف بازگشت بودند. با فرا رسیدن تاریکی شب دولشکر در صدد برآمدند تا دست از نبرد بکشند که تهری به پای امپراتور اصابت کرد و همه از زخمی شدن او آگاه شدند. امپراتور برای معالجه زخم پایش به ده فیلوکرن که در آن نزدیکی بود، رفت. سربازان رومی که نمی دانستند امپراتور به چه منظوری به این ده رفته با تصور اینکه او گریخته است، به طور آشفته و نامنظم دست به فرار زدند و در تاریکی همدیگر را زیر دست و پا له کردند. ترکها با استفاده از این موقعیت غیرمنتظره چادر و لوازم و البسه و اسبان امپراتور را به دست آورده، بی آنکه با جنگی درگیر شوند، پیروزی عظیمی نصیبشان شد. امپراتور سه روز در فیلوکرن ماند، سپس با تأثیری تسکین ناپذیر و چشمی گریان به استانبول بازگشت.

۱۵. کانتاگوزن، ج ۷/ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۱۶. تصرف ازنیق به دنبال نبرد پلکانون صورت گرفت. در منابع تاریخی سال وقوع این جنگ را ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ م ذکر کرده اند. تاج التواریخ از منابع عثمانی نیز تاریخ این جنگ را سال ۷۳۱ هـ ق/ ۱۳۳۰ م ذکر کرده است (ج ۱، ص ۴۳). گریگوراس و مورالت سال وقوع این ←

همان ملایمت و نرمش با مردم و پای بندی به انجام شرایط که در تصرف بورسہ اعمال شده بود در مورد از نبق هم صورت گرفت. اورخان بیگ که قلعه تسلیم او شده بود از خروج کسانی که قصد ترك شهر را با وسایل و لوازم خود داشتند ممانعت بعمل نیاورد و حتی از این نیز فراتر رفت و اعلام کرد که در صورت پرداخت جزیه می توانند آداب و سنن و تابعیت خود را حفظ کنند.^{۱۷}

با آنکه محافظ رومی از نبق از راه دریا به استانبول رفت، ولی بسیاری از مردم از ترك شهر خودداری کردند.^{۱۸} از نبق به خاطر نزدیکی به میدان جنگ مدتی به طور موقت مرکز حکومتی عثمانیها شد.^{۱۹}

زنانی که شوهران خود را چه بر اثر جنگ و چه بر اثر گر سنگی یا بیماری از دست داده بودند به نزد اورخان آمدند و اظهار کردند که بیوه شده اند و سرپرستی ندارند. اورخان به سر بازان گفت در صورتی که با این زنان ازدواج کنند آنان را در مقام محافظان از نبق مقیم آن شهر خواهد کرد، و به این ترتیب این زنان همسران تازه ای یافتند.^{۲۰} پس از تصرف از نبق و پس از آنکه این شهر به صورت مرکز حکومت درآمد

→ جنگ را مائیس و یا حزیران سال ۱۳۱۹ م قید کرده اند. بنا به نوشته کریگوراس این جنگ در فیلو کزن در گرفت (ص ۱۲). کانتا گوزن - که خود شخصاً در این جنگ شرکت داشت - می نویسد که جنگ در پلکانون رخ داد و محل استقرار قرارگاه امپراتور، فیلو کزن بوده است. حال کوندیل نقل کرده است که در این جنگ نتیجه قطعی گرفته نشد و فرانچس نیز همان گونه که قبلاً اشاره شد علت عدم موفقیت امپراتور را در این می داند که اردوگاه را ترك کرده بود.

۱۷. لوبو (ج ۲۵، شماره ۱۰۸، فصل ۵۷) در مورد اورخان بیگ و رفتار محبت آمیز او با مردم سخن به میان آورده و نقل می کند که او امکانات ازدواج زنانی را که به سن بلوغ رسیده بودند فراهم آورد تا بتوانند تشکیل خانواده بدهند. لوبو پس از ذکر این نکته ناگهان دستخوش احساسات می شود و می افزاید: «این وحشی (یعنی اورخان) با آنکه از بزرگترین نابودکنندگان نوع بشر بود ولی به افزایش نفوس علاقه بسیار داشت.» (ترجمه اسماعیل حامی دانشمند).

۱۸. غازی اورخان شرایط حاکم رومی از نبق را برای تسلیم پذیرفت و او به اتفاق اطرافیان از دروازه استانبول شهر را ترك گفت و به استانبول رفت. اما سر بازان و سپاهیان و مردم از رفتن خودداری کردند و به استقبال اورخان درآمدند. (تاریخ نشری، ص ۱۵۸ و ۱۵۹).

۱۹. در تاج التواریخ آمده است که از نبق در سال ۷۳۱ هـ مرکز حکومتی شد. هنگامی که این بطوطه سیاح در سال ۱۳۳۳ م در آن طولی سیاحت می کرد به از نبق آمد و هنگام ورود او، از نبق مرکز حکومتی بود، که این موضوع نظر تاج التواریخ را تأیید می کند.

۲۰. نشری (از انتشارات انجمن تاریخ ترك)، ص ۱۵۸ و ۱۵۹. تاج التواریخ، ج ۱/ص ۴۳. لوبو، ج ۲۴، فصل ۵۷ (چاپ ۱۷۸۶). عاشق پاشا زاده (چاپ استانبول)، ص ۴۲.

تأسیس حکومت عثمانی □ ۱۴۵

اورخان بیگ ایاصوفیه یکی از کلیساهای بزرگ آن را به مسجد تبدیل کرد و صومعه‌ای را به مدرسه. به دستور او نزدیک دروازهٔ ینی‌شهر عمارتی بنا شد. همزمان با آن به فرمان همسرش نیلوفر خاتون نیز عمارتی ساختند و از طرف سلیمان پاشا پسر اورخان بیگ مدرسه‌ای احداث شد. خلاصه در اندک مدتی با احداث بناهای خیریه از سوی افراد خیر، این شهر منظرهٔ یک شهر ترک‌نشین را به خود گرفت. چهار سال پس از فتح از نیک، گملیق که در حقیقت انبار آذوقهٔ بتینیا به شمار می‌رفت به تصرف ترکها درآمد (۱۳۳۴م) و به دنبال آن مواضع آرموتلو و آناخور اشغال شد.

تصرف از میت:

قصد اورخان این بود که از میت را که با دادوستدهای تجاری معروفیت داشت، قبل از از نیک به تصرف خود در آورد؛ حتی مدتی این شهر به دست ترکها افتاد، ولی بعداً توسط بیزانس باز پس گرفته شد. نیروهای عثمانی در حریران سال ۱۳۳۱م، یعنی یک سال پس از تصرف از نیک، از میت را محاصره کردند؛ ولی امپراتور آندرونیقوس سوم بلافاصله به یاری محاصره‌شدگان شتافت و اورخان بیگ ناگزیر دست از محاصره برداشت.^{۲۱} از میت شش سال پس از این واقعه، یعنی در اوایل سال ۱۳۳۷م، بر اثر قحطی و کمبود آذوقه ناگزیر از تسلیم شد و ماریکا محافظ قلعه که از خاندان پاله‌تولوق بود با اموال خود توسط کشتی به استانبول رفت. اورخان بیگ ادارهٔ امور از میت و حومهٔ آن را به دست پسرش سلیمان پاشا سپرد. به دنبال این حادثه و به سبب رفتار عادلانه‌ای که پس از تصرف این شهر با مردم اعمال شد، بعضی از قلاع نیز بدون جنگ تسلیم شدند (۱۳۳۳م).^{۲۲}

۲۱. لوبو، ج ۲۴، فصل ۲۵، وقایع ۱۳۳۱م. مورالت، ج ۲/ص ۵۵۳. کانتاگوزن در این باره چنین می‌نویسد: اورخان بیگ در زمان حکومت آندرونیقوس پیر از میت را محاصره کرده بود. آندرونیقوس که از روملی برمی‌گشت از این حادثه آگاه شد و با کشتیهای جنگی و تجاری به همراه نیروی قابل توجهی به حوالی از میت رفت. امپراتور وقتی در خشکی پیاده شد اورخان از او جویاشد که آیا به قصد جنگ آمده است یا نه؛ آندرونیقوس پیغام فرستاد که قصد جنگ ندارد، ولی موردی نیز برای صلح نمی‌بیند. بینشان توافق و تفاهم ایجاد شد و معاهده‌ای منعقد گردید که به موجب آن اورخان دوست و متفق امپراتور باقی ماند و تعهد کرد که متعرض شهرهای نواحی شرقی سرزمین او نشود. هدایایی نیز بین طرفین مبادله شد (کانتاگوزن، ج ۷، فصل ۲۴/ص ۲۷۷).

۲۲. بنا به نوشتهٔ عاشق پاشا زاده (ص ۴۳) و نشری (ص ۱۶۴) بر اثر این رفتار عادلانه طراقلی ینی‌جهسی، گوینق و مودور نو بدون جنگ اشغال شد. سلیمان پاشا در این ولایت چنان عادلانه رفتار کرد که مردم با مشاهدهٔ دین و آیین ترکها مسلمان شدند.

عملیات عثمانیها در آناتولی

تصرف بخشی از امیر نشین قراسی

عثمانیها تا اواسط قرن چهاردهم مرزهای خود را گسترش دادند که این خود به زیان امپراتوری بیزانس بود. در این قرن حوادثی در داخل امیر نشین قراسی رخ داد که موجب شد عثمانیها پاره‌ای از مناطق این امیر نشین را به تصرف خود در آورند. همان گونه که در بحث مربوط به امیر نشین قراسی دیدیم دمیرخان حکمران قراسی پس از مرگ پدرش قراسی در بالیکسری مستقر شد؛ اما با بر اثر مخالفت برادرش دورسون بیگک و یا به خاطر ترس از کشته شدن به دست او به حکومت عثمانی پناهنده شد. دورسون بیگک برای آنکه به حکومت برسد اورخان را تحریک کرد و شاید نیز به او وعده داد در صورتی که به یاری عثمانیها به جای برادر بنشیند بالیکسری را به انضمام مناطق دیگری به آنان خواهد داد.

بین بالیکسری و مرز عثمانی قلاع اولوباد، میخالپچ و کرماستی واقع شده بود که به رومیان-بیزانس- تعلق داشت. اورخان با تصرف این دژها به سال ۷۴۱ق/ ۱۳۴۲م با دولت قراسی هم‌مرز شد. چند سال پس از این فتوحات، غازی اورخان به جنگ با قراسی برخاست.^{۲۳} به نظر می‌رسد که این جنگ در سال ۱۳۴۵م رخ داده باشد.

دمیرخان بیگک به محض آگاهی از حرکت اورخان از بالیکسری به برغمه گریخت و در آنجا محاصره شد. در همین احوال دورسون بر اثر اصابت تیری که از قلعه رها شده بود کشته شد. سرانجام دمیرخان ناگزیر تسلیم شد. او را به بورس بردند. بالیکسری، مانیاس، ادین‌جک، قاپی‌طاغی و حوالی آن به قلمرو عثمانیها ملحق شد. امیر نشین قراسی با اراضی‌ای که در حوالی خلیج ترووا و ادرمید برایش باقی مانده بود مدتی دوام آورد تا سرانجام در زمان سلطان مراد اول این مناطق نیز به اشغال عثمانیها درآمد.

۲۳. مورخان عثمانی به اشتباه نوشته‌اند که به محض آغاز جنگ اورخان، اولوباد و دیگر قلاع را به تصرف در آورد. حال آنکه اورخان قبلاً این قلعه‌ها را به تصرف در آورد و سپس اقدام به جنگ با قراسی کرد. همچنین مورخان عثمانی در مورد سال آغاز جنگ اورخان با قراسی نیز دچار اشتباه شده‌اند.

تأسیس حکومت عثمانی □ ۱۴۷

تصرف بخشی از نقاط ساحلی دریای مرمره توسط عثمانیها که در دست آل قراسی بود (قاپی طاغی و اردغ)، امکان ورود آنان را به روملی (بیزانس) فراهم آورد و فتوحات آنان را در اروپای جنوب شرقی تضمین کرد.

امرای شایسته و لایق قراسی به خدمت عثمانیها درآمدند و در فتوحات این دولت منشأ خدمات بسیار مهم و ارزشمندی شدند. این امر عبارتند از حاجی ایل بیگی، اورنوس بیگ، اجه خلیل و غازی فاضل که شهرت فراوانی یافتند. بویژه حاجی ایل بیگی و اورنوس بیگ مقام مهمی را در تاریخ عثمانی به خود اختصاص دادند.

تصرف آنکارا

آنکارا در زمان سلجوقیان آناتولی از ولایات مهم به شمار می‌رفت؛ بعدها در زمان ایلخانان نیز از مناطق مهم غربی آناتولی بود.

علاءالدین اردنا که سیواس را مرکز حکومتی قرار داده بود، آنکارا را تصرف کرد. در سال ۷۵۳ هـ ق / ۱۳۵۲ م علاءالدین در گذشت و غازی اورخان با استفاده از اوضاع آشفته‌ای که به دنبال مرگ او و حکمرانی پسرانش به وجود آمده بود در سال ۷۵۵ هـ ق / ۱۳۵۴ م با اعزام نیرویی به فرماندهی پسرش سلیمان پاشا، آنکارا را تصرف کرد.^{۲۴} آنکارا در اوایل سلطنت سلطان مراد خداوندگار از تصرف عثمانیها به درآمد که بعدها بازپس گرفته شد.

نخستین تشکیلات امیرنشین عثمانی

نخستین سکه نقره‌ای عثمانی (آچه)

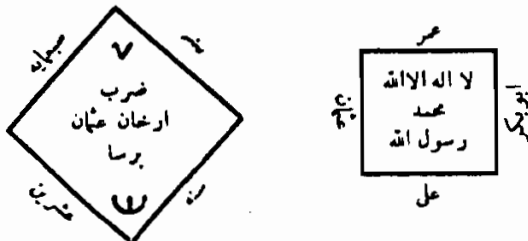
تصرف بورسه و ازنیق از وقایع مهم امیرنشین عثمانی بود و نقطه عطفی در

۲۴. تصرف آنکارا یک سال پس از مداخله عثمانیها در اختلافاتی که بر سر تصاحب قدرت در بیزانس رخ داد، صورت گرفت و طی آن غازی اورخان ضمن کمک به کانتاگوزن جهت کسب مقام امپراتوری، قلعه چیمپه را در شبه جزیره کلیبولی تصرف کرد. این قلعه در سال ۱۳۵۳ م به تصرف اورخان درآمد و فتح آنکارا یک سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۴ م رخ داد. به این معنی که عملیات روم (بیزانس) در سال ۱۳۵۳ م پایان گرفت و سال بعد سلیمان پاشا به سوی آنکارا اعزام شد. منابع تاریخی بیزانس نیز این را تأیید می‌کنند (وقایع نامه کانتاگوزن، چاپ پن، ج ۳/ص ۲۸۴. انیکلوپدی اسلام، فاسیکول، ج ۶/ص ۴۴۲).

تاریخ عثمانیها به شمار می‌رود. این امیرنشین کوچک که مرزهای خود را گسترش داده بود، کم‌کم رسوم و قوانین عشیره‌ای را ترك گفت و برای آنکه شكل يك دولت به خود بگیرد ضرورت به وجود آوردن تشکیلات لشکری و کشوری را احساس کرد. در تحقق این خواسته وزیر علاء‌الدین پاشا که خود از علما بود و نیز چندرلی قراخلیل قاضی بورس دست به کار شدند و سه سال پس از جلوس اورخان بیگ در سال ۷۲۷هـ/ق ۱۳۲۷م نخستین سکه نقره‌ای عثمانی (آقچه) ضرب شد.^{۲۵} در يك سوی این سکه کلمه شهادتین و اسامی خلفای راشدین، در دیگر سوی آن نام اورخان پسر عثمان و محل ضرب سکه یعنی بورس، زیر کلمه بورس عدد ۳ به رسم الخط سیاق و در کناره‌های سکه تاریخ ضرب آن به عربی که سال ۷۲۷هـ/ق را نشان می‌دهد نقش بسته است. در بالای کلمه اورخان نیز نقش مهر تیره قایی که عثمانیها به آن منسوبند ضرب شده است.^{۲۶}

۲۵. در فهرست مسکوکات اثر اسماعیل غالب و خلیل ادهم از سکه دیگری مربوط به غازی اورخان که شبیه سکه تاتار است اسم برده شده و مشخصات آن ذکر گردیده است. آنچه مسلم است غازی اورخان حاکمیت ایلخانان را به رسمیت می‌شناخته و به خزانه آنها خراج سالیانه می‌داده است (رجوع شود به رساله فلکیه، کتابخانه ایا صوفیه، شماره ۲۸۵۶). در خراجهای ممالک روم خواجه نجم‌الدین جوینی نیز آمده است که حکام مرزی چون قرامانیان، گرمیانیان، بنی حمید، حکام سینوپ دنیزلی، اورخان، آیدینیان و حکام قسطنطنیه و اگریدور به خزانه ایلخانان خراج سالیانه پرداخت می‌کردند (برای کسب اطلاع بیشتر در این باره مراجعه شود به مجله تاریخ حقوق و اقتصاد ترك، شماره‌های ۲ و ۳۲۹). بنا بر این احتمال دارد که در این سکه پس از ذکر عنوان سلطان اعظم (ایلخان)، اورخان نام خود را آورده باشد.

۲۶. بولتن شماره ۳۴، تاریخ به حکمرانی رسیدن غازی اورخان و اولین سکه او. این سکه در اختیار مرحوم عثمان فرید ساغلام متخصص سکه بود که عکس آن در فهرست مسکوکات عثمانیه اثر خلیل ادهم چاپ شده است. همان گونه که ذیلاً مشاهده می‌شود يك طرف سکه شهادتین و اسامی خلفای راشدین و در طرف دیگر آن «ضرب اورخان عثمان - بورس» و در حاشیه، تاریخ ضرب به عربی نقش بسته است.



نقش بالای اسم اورخان (۷) نقش مهر تیره قایی است که عثمانیها از آن تیره‌اند. این نقش مهر در سکه‌هایی که بعداً در زمان عثمانی ضرب شدند نیز دیده می‌شود (خلیل ادهم، قسمت ششم مسکوکات عثمانیه، ص ۳، ۲۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۸ و ۶۸).

دیوان و اولین وزرا

امیرنشین کوچک عثمانی در نخستین تشکیلات دولتی خود با الگو قراردادن سلجوقیان آناتولی و ایلخانان، تشکیلاتی به وجود آورد. اساس این تشکیلات را دیوان (مجلس بزرگان و ارکان دولت عثمانی) تشکیل می‌داد که در مرکز حکومت مستقر بود. ریاست دیوان را حکمران رئیس دولت یعنی وزیر نیز می‌توانست عهده‌دار باشد.

به موجب مدارک محدودی که در دست داریم نخستین وزیر عثمانی علاءالدین پاشا پسر حاجی کمال‌الدین بود.^{۲۷} پس از علاءالدین پاشا که در زمرهٔ علما بود همهٔ وزرای عثمانی از صنف علما بودند که به این مقام رسیدند؛ به این معنی که تا اواخر قرن چهاردهم ریاست دیوان به علما مفوض می‌شد.^{۲۸} به عبارت دیگر، عثمانیها به تقلید از ایلخانان، وزرا را از بین شخصیت‌های غیر نظامی انتخاب می‌کردند و آنان همان‌گونه که در سطور آینده خواهیم دید، در امور نظامی دخالت نمی‌کردند، بلکه امور نظامی توسط «سوباشی» حل و فصل می‌شد.

شکل و نوع لباس و دستار وزرای دیوان و امیران ارتش مشخص بود و به این ترتیب این طبقه با سایر طبقات مردم از این نظر متمایز بود.^{۲۹}

۲۷. در وقفنامهٔ اسپورچه که تاریخ ۷۲۳/هـ/۱۳۲۳ م را دارد (اسناد قدیمی ادارهٔ کل اوقاف، دفتر جدید آناتولی، شمارهٔ ۴، ص ۲۰۷) نام فرزندان و نواده‌های علاءالدین پاشا ذکر شده است. علاءالدین دو پسر به اسمی مولانا سنان و احمد، و دختری به نام گل پاشا خاتون داشت.

۲۸. برای کسب اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه شود به مقاله‌ای تحت عنوان «نظراتی دربارهٔ نخستین وزرای عثمانی» که در بولتن شمارهٔ ۹، سال ۱۹۳۹ انجمن تاریخ ترک چاپ شده است. وزرای که پس از علاءالدین پاشا به وزارت رسیدند عبارت بودند از: احمد پاشا ابن محمود (سال ۱۳۴۰ م)، بعد حاجی پاشا، پس از او سنان‌الدین پاشا و بعد چندرلی خلیل‌خیر‌الدین پاشا. احتمال می‌رود که محمود پدر احمد پاشا همان اخی محمود بوده باشد.

۲۹. شهاب‌الدین احمد بن علی (متوفی به سال ۱۴۱۸ م) در اثر با ارزش خود به نام صبح‌الاعشی (ج ۱/۵ ص ۳۱۹) در مورد فرم لباس سلاطین و امرا و سپاهیان چنین می‌نویسد: لباس آنان به شکل لباس تاتار بود. آستین تنگی داشت که ننگ آن تا روی دستها می‌رسید و آنها را می‌پوشانید. گذشته از آن، پارچه‌ای بسیار لطیف بر سر آستینها دوخته می‌شد و بر سر، دستاری نه بزرگ و نه کوچک، از ململ بسیار ظریف می‌نهادند که «لانس» نام داشت و سپاهیان کلاه‌نمدی به رنگ سفید و سرخ بر سر می‌نهادند که «طرطور» گفته می‌شد. در کتب تاریخ عثمانی آمده است که چون امرای اطراف (آناتولی) کلاه سرخ بر سر می‌نهادند اورخان دستور داد که سپاهیاننش «آق بورک» (کلاه سفید) بر سر بگذارند.

دیوان بالاترین مرجع در امور مملکتی بود و احکام همه از آنجا صادر می‌شد. تا زمان وزارت چندرلی قراخلیل امور نظامی جدا از دیوان بود. مسائل نظامی توسط سوباشی* و بعدها به وسیله بیگلربیگی به عرض پادشاه می‌رسید و اجازه انجام امور از سوی شاه صادر می‌شد و به مرحله اجرا در می‌آمد. در زمان سلطان مراد اول یعنی از زمان وزارت خیرالدین پاشا این امور نیز به وزیر محول شد، زیرا خلیل خیرالدین پاشا بجز مقام وزارت، فرماندهی سپاه عثمانی را هم به عهده داشت که از این رهگذر نیز شایستگی بسیاری از خود نشان داده بود.

اداره شهرها و قصبات

از زمان غازی عثمان به بعد اداره شهرهایی که به تصرف در می‌آمد به امرای تابع آن شهرها محول می‌شد که بعدها این وظیفه به فرماندهان سپاه محول شد. اداره شهرستانها و قصبات به افراد غیر نظامی به نام قاضی (کادی) واگذار می‌شد. در این دوران بزرگترین مقام علمی راقاضی بورسده داشت و قضات و حکام همگی توسط قاضی بورسده تعیین و منصوب می‌شدند. این روش تا زمان سلطان مراد اول که سمت «قاضی عسکری» به وجود آمد ادامه داشت. بعدها از زمان سلطان مراد به بعد بزرگترین مرجع قضات، قاضی عسکر بود.

نیروهای مسلح

نخستین فتوحات توسط عشایر صورت گرفت که همه سوارکار بودند. از آنجا که این نیروهای عشایر توان محاصره طولانی در جنگها را نداشتند، از این روی موفقیتها چنان که باید و شاید چشمگیر نبود و از آن گذشته این نیروها بموقع در میدان جنگ حاضر نمی‌شدند. با توجه به این موارد هر روز که می‌گذشت لزوم تشکیل يك

→ صبح‌الاعی در مورد سپاهیان که کلاه سرخ و سفید بر سر دارند سخن به میان آورده است که این کلاه مخصوص سپاهیان «عزبها» بود که مربوط به قرن پانزدهم میلادی است. شهاب‌الدین احمد بن علی نیز در آن عصر می‌زیسته است.

* استانها در زمان عثمانی به بخشهای قضایی تقسیم می‌شدند. هر بخش نیز شامل يك یا چند ناحیه بود. به رئیس ناحیه «سوباشی» می‌گفتند که به نمایندگی از طرف سلطان امور لشکری را اداره می‌کرد.

نیروی مسلح از جوانان ترك سواره نظام و پیاده نظام به صورت افراد حقوق بگیر و دائمی احساس می شد . نخستین کس که این مسأله را عنوان کرد و خود نیز مأمور انجام آن شد، چندرلی قراخلیل خیرالدین پاشا قاضی بورس بود. به موجب این طرح پیاده نظام «یایا» و سواره نظام «مسلم» نام گرفت.^{۳۰}

به موجب طرحی که ریخته شد از بین جوانان زورمند و پهلوان هزار جوان برای تشکیل «یایا» و هزار جوان دیگر برای به وجود آوردن نیروهای «مسلم» انتخاب و به خدمت گرفته شدند. به موجب این تصمیمات متخذه برای هر يك از افراد پیاده یا سوار در ایام جنگ روزانه نخست يك آقچه و سپس دو آقچه مقرر می شده . در ایام صلح زمین در اختیار آنان قرار می گرفت تا با معافیت از مالیاتهای مقرر در آن به کشت و زرع بپردازند و حتی در صورت لزوم از پرداخت عشریه مقرر به خزانه دولت نیز معاف بودند.

با توجه به اینکه تعداد افرادی که به این ترتیب به خدمت گرفته شده بودند از میزان پیش بینی شده در کادر نظامی بیشتر بود ، به موجب قانون ، افرادی که هنگام جنگ به علت عدم احتیاج ، به میدان نبرد اعزام نمی شدند به عنوان ذخیره تا پایان جنگ به آنان مقرر پرداخت می شد.^{۳۱}

سربازان پیاده (یایا) به دسته و جوخه های دد و صد نفری تقسیم می شدند. فرماندهی و سرپرستی گروه ده نفره را «اون باشی» و فرماندهی گروه صد نفره را «یوز باشی» به عهده داشت.^{۳۰} فرمانده يك نیروی هزار نفری «مین باشی» نام داشت. بعدها بر حسب

۳۰. «غازی اورخان میل داشت به تعداد سربازانش افزوده شود ولی می خواست افرادی که اضافه می شوند از اهالی ولایت خودش باشند - در آن عهد از خارج افراد بسیاری به نیت غزا آمده بودند. این را با علاءالدین پاشا در میان گذارد . او گفت که باید در این مورد با قاضی مشورت کرد. در آن ایام چندرلی خلیل، هم قاضی بورس بود و هم خویشاوند آطدبالی. با او در میان نهادند. چون رعایا از این مسأله آگاه شدند برای خدمت به پادشاه چنان استقبال کردند و مبادرت به نام نویسی نمودند که قلم از شرح آن عاجز است...» (تاریخ نشری، ص ۱۵۴ و ۱۵۵. تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۳۹ و ۴۰). نویسنده تاج التواریخ این افراد پیاده نظام را باینی چری اشتباه کرده است و می نویسد چون قانون بینی چری که در زمان مراد خداوندگار تشکیل شد صنف پیاده، نداشت لذا این کار در زمان غازی اورخان صورت گرفت.

۳۱. تاریخ ابن کمال (کتابخانه نوری عثمانیه، شماره ۳۰۷۸، برگ ۴۵ ب).

* «اون» به معنی ده و «یوز» به معنی صد است.

احتیاج به تعداد این نیروها افزوده شد. نیروی هزار نفره «مسلم» به واحدهای سی نفری تقسیم می شد که پنج نفر به پنج نفر به نوبت وارد میدان محاربه می شدند. این نیروها، یعنی «یایا» و «مسلم»، تا تشکیل کانون و مرکز قاپی قولی (نیروی گارد مخصوص شاهی) در موفقیت‌های به دست آمده نقش بسیار مؤثر و ارزنده‌ای داشتند. بعدها چون نیازی به حضور آنان در میدان نبرد نبود، خدمات پشت جبهه به آنان محول شد. به موجب مدارک موجود، تاریخ تشکیل یایا و مسلم پس از جنگ پلکانون و فتح از نبق بوده است.^{۳۲}

۳۲. به موجب منابع عثمانی (تاریخ عاشق‌یاشازاده، ص ۳۹ و تاریخ نشری، ص ۱۵۲ و ۱۵۳) تاریخ تشکیل نیروهای یایا و مسلم قبل از فتح از نبق است. اروج بیگ نیز همین عقیده را دارد (تاریخ اروج بیگ، ص ۱۶). گریگوراس مورخ بیزانس می نویسد که در جنگ پلکانون نیروهای سواره (مسلم) و پیاده (یایا) بسیاری تحت فرماندهی اورخان بیگ می جنگیدند.

۶ فصل

مناسبات عثمانی - بیزانس از آغاز قرن چهاردهم تا اواسط قرن پانزدهم

در سال ۱۲۶۱م در استانبول که از تصرف لاتینها خارج شده بود خاندان پاله‌ئولوگوس مجدداً امپراتوری بیزانس را بوجود آورد ، ولی بسیاری از مناطق آناتولی و روملی از دست آنان خارج شده بود. امپراتوری از داشتن يك نیروی نظامی مقاوم محروم بود و آنچه که به نام سپاه نامیده می‌شد جمعیتی بود مرکب از ملیتهای مختلف و افراد حقوق‌بگیر سرکش. فعالیتهای دریانوردی نیز متوقف شده بود. ناوهای جنگی و نیزی و جنوایی مستقر در سواحل جزایر متعلق به بیزانس امکان هر نوع فعالیتهای دریایی را از امپراتوری سلب کرده بودند. گالاتا و بیگک‌اوغلی را که بغل‌گوش استانبول بود جنواییها در اختیار داشتند. جزایر ساحلی آناتولی واقع در دریای اژه ظاهراً تابع امپراتوری بود، ولی در واقع از جمهوری و نیز پیروی می‌کرد.

پیشرفت بی‌وقفه ترکها - ترکان عثمانی و نیروهای سایر امیرنشینهای آناتولی - در آن قسمت از خاک آناتولی که متعلق به بیزانس بود ، این امپراتوری را که فاقد نیروهای نظامی کارآمد بود، به جستجوی کمکهای نظامی خارجی وامی‌داشت . یکی

از عوامل پیشروی سریع ترکها در آناتولی عدم مقاومت مردم به تنگ آمده از سنگینی مالیات و ستمگری امپراتوری بیزانس، در مقابل هجوم ترکها و تسلیم بدون ستیزه آنان بود.

میخائیل (میشل) پاله‌تولو قوس اولین امپراتور بیزانس از خاندان پاله‌توقوس در اثنای اقامتش در یکی از روستاهای تسالیا به سکتة قلبی درگذشت (۱۲۸۲ م). در زمان حکمرانی او وضع امپراتوری بیزانس بکلی متزلزل شد؛ بخصوص اراضی آناتولی بسرعت به تصرف عثمانیها درآمد. آندرونیقوس بر اثر موافقت با ازدواج خواهرش ماریا با ایلخان‌غازان محمودخان قول کمک نظامی از او گرفت؛ ولی در همین اثنا محمودخان درگذشت و جانشین او اولجایتو محمد خدا بنده که ماریا را به همسری خود انتخاب کرده بود توجهی به امر کمک نظامی در حق بیزانس نکرد و امید آندرونیقوس از این بابت به تأس مبدل شد. آندرونیقوس که به این ترتیب امیدش از جانب کمک نظامی شرق قطع شده بود ناگزیر شد تا نیروهای مزدور را که در غرب می‌جنگیدند به خدمت بگیرد. این نیروها که کاتالان نامیده می‌شدند از افراد مزدور نامنظم، سرسری و چپاولگر تشکیل شده بودند.

دعوت از کاتالانها

فردیناند دراگون پادشاه اسپانیا که در سال ۱۳۰۲ م با شارل دانژو پادشاه سیسیل صلح کرده بود با اعزام این نیروهای اجیر به بیزانس از شر آنان راحت شد. هشت هزار کاتالان به فرماندهی شخص ماجراجویی که راهزن دریایی بود و روزه دوفلور نام داشت وارد استانبول شدند. بخشی از این نیروها دارای سلاح سبک و بخشی نیز به سلاح سنگین مجهز بودند. این گروه، نخست با جنواییهای کاتالان دست به یقه شدند و رومیان را غارت کردند. امپراتور آنان را به سوی آناتولی فرستاد و در قاپو طاغی در خشکی پیاده‌شان کرد.

کاتالانها نخست ضمن زد و خورد با قراسیها موفقیت‌هایی نیز کسب کردند؛ آنگاه به سمت جنوب به حرکت درآمدند و ضمن زد و خورد با صاروخانیان و گرمیانیان فیلا دولفیا (آلاشهر) را از محاصره گرمیانیان نجات داده، موفقیت‌هایی به دست آوردند و پس آنگاه تا کیلیکیا پیش رفتند. اما این نیروها که بدون دنبال کردن یک طرفه جنگی غارت

می کردند و می رفتند نتوانستند خواسته امپراتور را بر آورده سازند. نیروهای اجیر باز گشتند و در سر راه خود باز دست به غارت زدند و سوختند و ویران کردند و وحشت آفریدند. امپراتور بیش از تر کها از این نیروی کمکی متشکل از اوباش به وحشت افتاد و به آنها دستور داد که به ترا کیا بروند. روزه دو فلور پس از ورود به کلیبولی نیروهایش را در آنجا مستقر کرد و خود با تعداد اندکی از افرادش به ادرنه رفت و در حالی که گزارش عملیات خود را به عرض میخائیل پسر و شریک امپراتور می رسانید به دست مردی به قتل رسید و اطرافیانیش نیز قتل عام شدند. کاتالانهای مستقر در کلیبولی به محض آگاهی از ماجرا به قصد انتقامجویی دست به خرابکاری در کلیبولی زدند؛ شبه جزیره را به تصرف در آوردند و به همراه تر کها و سایر قوای مزدور خارجی تا مدت‌ها علیه سرزمینهای بیزانس که آنان را فریب داده بود دست به حمله زدند. این کار دو سال تمام ادامه داشت و پس از آنکه دیگر چیزی برای غارت در ترا کیا و حومه مرمره نماند به شبه جزیره کسندره عقب نشستند؛ اما بیجا واقع در ساحل دریای مرمره را از دست ندادند. آنگاه آینه‌رز را غارت کردند، کشیشها را به قتل رساندند و وارد دوک نشین آتنه شدند که شهر بسیار آبادی بود. در سال ۱۳۱۱م نیروی پانزده هزار نفری فرنگها- اقوام ژرمن و آنگلو ساکسون- را در لیوادیه و موره نابود کردند و در آتنه یک حکومت دموکراسی نظامی تشکیل دادند.

وضعیت بعدی امپراتوری

در حالی که امپراتوری بیزانس در دریایی از ناتوانی دست و پا می زد، شهر استانبول نیز با خطر تصرف مجدد لاتینها روبرو بود (۱۳۰۵م). پاپ کلمان پنجم در این باره با فیلیپ زیبا پادشاه فرانسه و شارل دووالوا پادشاه ناپل در تماس و مکاتبه پنهانی بود و در ضمن و نیز را برای فتح استانبول تشویق می کرد. در سال ۱۳۰۷م کلمان

۱. کاتالانها به جای حمله به دشمن بیشتر رومیهای محلی را مورد تعرض قرار می دادند. گذشته از آنکه اموال آنان را از دستشان می گرفتند به زنان و دخترانشان نیز تجاوز می کردند. امپراتور با آگاهی از این مسأله از کاتالانها به وحشت افتاد و برای نجات از دست آنان به چاره جویی پرداخت (فرانچس، ترجمه میر میراغلی). روزه دو فلور که بر اثر این خرابکاریها به شبه جزیره کلیبولی اعزام شده بود، به دستور میخائیل دومین امپراتور (شریک امپراتور در اداره امور امپراتوری) در ادرنه به قتل رسید.

نامه‌ای به شارل نوشت و در آن نامه مصرانه از وی خواست تا نسبت به تصرف استانبول اقدام کند. همین امر موجب شد که پیمان اتحادی بین و نیز و شارل دووالوا بسته شد. تامرگ فیلیپ زیبا پادشاه فرانسه، یعنی سال ۱۳۱۴م، فکر تصرف استانبول پاپ را رها نکرد. پس از مرگ فیلیپ زیبا از تصرف استانبول منصرف شد و به پیشگیری از تجاوز دولت مملوک به قبرس و سلطان نشین ارمنی کیلیکیا پرداخت. در چنین شرایطی امیر مرزی غازی عثمان قدم به قدم به سوی امپراتوری نزدیک می شد؛ آن هم در حالی که امکان و احتمال رسیدن کمکی از غرب به این امپراتوری وجود نداشت. از اوایل قرن چهاردهم به بعد جزایر متعلق به امپراتوری بیزانس تقریباً حالت مستقل یافته بود. بنه‌د تو به فرمانداری جزیره ساقیز که مورد حمله ترکها قرار گرفته بود تعیین شد و به این ترتیب جزیره تحت نفوذ و نیز درآمد.^۲

در سال ۱۳۰۰م بخشی از جزیره رودس از سوی امیر نشین منتشا به تصرف درآمده بود و در بخش دیگر آن رومیان حکومت می کردند؛ ولی در سال ۱۳۱۰م شوالیه‌های سن ژان به تشویق و تحریک پاپ و فیلیپ زیبا به رودس حمله بردند و آن را به تصرف آوردند و به حاکمیت منتشاییان و رومیها خاتمه دادند.^۳

۲. بنوئیت زاخاریای جنوایی چندماه قبل از محاصره قلعه ساحلی فیلو کرن واقع در بین‌داریجهو طوزله، ساقیز را اشغال کرده بود. آندرونیکوس پیرامپراتور بیزانس که باز پس گرفتن آن را دشوار می‌دید. به شرط اینکه آرم امپراتوری همچنان در جزیره محافظت بشود اداره آن را به مدت ده سال به زاخاریا سپرد و به این ترتیب جنواییها در آن جزیره استحکاماتی به وجود آوردند و یک امیر نشین تأسیس کردند. پس از انقضای ده سال دوبار و هر بار به مدت پنج سال قرارداد سابق تمدید شد. پس از مرگ زاخاریا پسرانش مارتن و بنسوا نیز آن را تمدید کردند. مارتن درصدد تملک جزیره برآمد. از این روی در سال ۱۳۲۹م آندرونیکوس جوان با ناوگانی به ساقیز آمد و آن جزیره را به تصرف درآورد. پس از بازگشت امپراتور، مارتن باز درصدد اشغال جزیره برآمد، ولی موفق نشد. اما در اثناى جنگ قدرت پرس تصاحب تخت امپراتوری، ساقیز دوباره به دست جنوا افتاد (کانتاگوزن، ج ۷/ص ۶۸۱).

۳. با تصرف قلعه عکا از سوی مملوک مصر، شوالیه‌های سن ژان که در آنجا بودند به جزیره قبرس پناهنده شدند؛ ولی چون پادشاه قبرس مزاحم آنان بود درصدد تصرف رودس برآمدند. بخشی از این جزیره در دست تسرکان منتشایی و بخش دیگر در دست امپراتوری روم بود. فولکود و ویلار رئیس شوالیه‌های سن ژان به پواتیه رفت و با فیلیپ زیبا پادشاه فرانسه و پاپ ملاقات کرد و پس از تأمین قوایی که گویا گفته بود جهت حرکت به قدس به آن نیاز دارد رهسپار رودس شد و در ۱۵ اوت ۱۳۱۵م در آن جزیره نیرو پیاده کرد و پس از یک جنگ چهارساله، تمامی جزیره را به تصرف درآورد و بعدها نیز سایر جزایر تابعه آن را اشغال کرد (لوپو، تاریخ امپراتوری بیزانس، ج ۲۴، باب ۱۰۶، فصل ۱۲).

میخائیل (میشل نهم) که به اتفاق پدرش حکومت می کرد در سال ۱۳۲۰م در گذشت. او دو پسر به اسامی آندرونیقوس و مانوئل داشت. از این دو آندرونیقوس سخت مورد علاقه پدر بزرگش امپراتور آندرونیقوس پیر بود و نزد او بسر می برد. آندرونیقوس جوان در صدد احراز مقام امپراتوری بر آمد.

این جنگ قدرت بر سر مقام امپراتوری بین آندرونیقوس پیر و آندرونیقوس جوان عاملی دیگر برای تزلزل امپراتوری بود که ریشه اش در داخل قرار داشت.^۴ کانتاگوزن وزیر دربار نیز برای امپراتوری آندرونیقوس جوان تلاش می کرد. این جنگ بر سر تصاحب تاج امپراتوری که سه سال ادامه داشت با خلع آندرونیقوس پیر به سال ۱۳۲۸م، پس از چهل و شش سال امپراتوری، و به حکومت رسیدن آندرونیقوس جوان پایان گرفت.

آندرونیقوس جوان، میخائیل آسن پادشاه بلغار را که طرفدار پدر بزرگش بود و برای کمک به او آمده بود با تهدید باز گردانید و سپس با غازی اورخان که پس از تصرف بورسه در صدد محاصره از نبق بود به جنگ برخاست و در این جنگ (نبرد پلکانون) شکست خورد و زخمی شد و بگریخت (۱۳۲۹ یا ۱۳۳۰م).^۵

از دست رفتن دو شهر مهم نزدیک به استانبول یعنی بورسه و از نبق در منطقه آناتولی یک ضربه بزرگ اقتصادی بود که بر پیکر امپراتوری بیزانس نواخته شد. به دنبال تصرف این دو شهر در سال ۱۳۳۷م با اشغال از میت، امپراتوری یک اسکله مهم تجاری را نیز از دست داد؛ زیرا صنایع کوزه گری، ابریشم و بافندگی این شهر منافع سرشاری در برداشت. البته بورسه نیز از نظر ابریشم بافی و صنایع بافندگی شهر پیشرفته ای به شمار می رفت.

حضور عثمانیها در کناره های دریای سیاه و بغاز ایچی (سواحل آناتولی) به منزله قطع رابطه پایتخت بیزانس با خارج بود. برای عثمانیها که صاحب نیروی

۴. آندرونیقوس دوم به اتفاق میخائیل امپراتوری رامشتر کا اداره می کردند. با مرگ میخائیل به سال ۱۳۲۵م آندرونیقوس به تنهایی اداره امور امپراتوری را در دست گرفت. آندرونیقوس جوان پسر میخائیل به مخالفت با پدر بزرگ خود برخاست و پس از مدتی درگیری، مقام امپراتوری را از آن خود کرد.

۵. در این زمینه اطلاعاتی از قول کانتاگوزن، گریکوراس، فرانچس، هال کوندیل و لوبو در قسمت مربوط به جنگ پلکانون در همین کتاب درج شده است.

دریایی نبودند امکان نداشت که بتوانند از طریق دریا نیز چنین موقعیتی کسب کنند. در این ایام، یعنی در سال ۱۳۴۰م، خصم و حشتناک دیگری به جمع دشمنان امپراتور بیزانس افزوده شد. استفان دوشان سلطان صرب دست به اشغال ماکدونیا زد و حتی برای تصرف استانبول به قصد توافق باغازی اورخان هیأتی به دربار عثمانی اعزام داشت.

آندرونیقوس جوان در سال ۱۳۴۱م در چهل و پنج سالگی وفات یافت و طبق وصیتش پسرش یوانیس (ژان) خردسال که از زن فرانسویش به نام آنا دوساوا متولد شده بود، جانشین او شد و گران دومستیک کانتاگوزن مقام نایب السلطنگی یافت.^۶ کانتاگوزن به سبب داشتن مقام نیابت سلطنت تاج امپراتوری بر سر نهاد و با وجود تحریکات رقبایش از یک سو و عدم پذیرش نیابتش در استانبول و ادرنه از سوی دیگر، در ادامه سمت خویش اصرار ورزید و به دیمتوقه رفت و امپراتوری خود را اعلام کرد (۱۲۶ کی‌م ۱۳۴۱م).

مردم ادرنه که با کانتاگوزن مخالف بودند الکساندر پادشاه بلغار را به کمک طلبیدند. الکساندر که به حوالی ادرنه آمده بود به جای کمک به مردم، آن نواحی را غارت کرد و با کانتاگوزن همداستان شد. کانتاگوزن با همه مشکلاتی که درگیر آن شده بود دست از ادعای خود برداشت و به منظور اخذ کمک در صدد اتحاد با سلطان صرب برآمد؛ ولی از این تلاش نتیجه‌ای نگرفت و سرانجام به غازی او موربیگ امیر آیدین که در جنگ فوچه با او آشنا شده بود متوسل شد.

او موربیگ با سی و دو فرزند کشتی و بیست و نه هزار سرباز به کمک کانتاگوزن آمد و به دیمتوقه رفت و بلغارها را از آنجا بیرون راند.^۷ او موربیگ در ادامه کمک، سال

۶. زن اول آندرونیقوس جوان یک زن آلمانی بود که از او صاحب اولادی نشد. از آنا زن فرانسویش صاحب دو دختر و یک پسر شد. از این دختران یکی همسر غازی اورخان شد و دیگری به عقد پادشاه بلغار درآمد و پسرش یوانیس هم بر تخت امپراتوری نشست (فرانچس).

۷. هنگامی که کانتاگوزن به نزد سلطان صرب رفت همسرش را در دیمتوقه گذاشت و همراه خود نبرد. ایرن همسر کانتاگوزن که در آنجا از سوی مخالفان شوهرش در تنگنا قرار گرفته بود سلطان بلغار را به کمک طلبید و به او وعده داد در صورت مرگ شوهرش شهر را تسلیم او خواهد کرد. شاه بلغار برای آنکه هرچه زودتر دیمتوقه را به تصاحب خود درآورد به پادشاه صرب که شوهر خاله اش بود پیغام داد که کانتاگوزن را با زر به هلاکت رساند؛ ولی سلطان صرب این پیشنهاد را نپذیرفت. کانتاگوزن هم بی نتیجه و دست خالی به دیمتوقه برگشت.

بعد باز وارد روملی شد و در نتیجه این کمکها کانتاگوزن از خطراتی که توسط رقبایش با آن درگیر بود نجات یافت.

در سال ۱۳۴۴م از میریکی از مهمترین شهرهای ساحلی آیدینیان توسط لاتینها (پاپ، ونیز، رودس، قبرس و جنوا) اشغال و ناوگانش به آتش کشیده شد. در نتیجه این حوادث امید کانتاگوزن در مورد دریافت کمک از آیدینیان نقش بر آب شد و خود دستخوش اضطراب گردید. او موریبگ نیز به او پیغام داد از این پس قادر به یاری اش نخواهد بود و توصیه کرد بهتر آن است که به اورخان بیگ پسر عثمان متوسل شود. او موریبگ که برای مدتی به توصیه امیر صاروخان با اروپاییها متارکه کرده بود در سال ۱۳۴۵م از راه چناق قلعه به یاری دوستش کانتاگوزن آمد؛ ولی از آنجا که نیروی دریایی اش قبلاً به آتش کشیده شده بود این بار به همراه نیروی امیر صاروخان و قراسی از چناق قلعه به ساحل روبرویی روملی گذشت. در این ایام مومچلو سردسته راهزنان که قبلاً به خدمت کانتاگوزن درآمده بود، از وی رویگردان شد و به مخالفت با او برخاست. او موریبگ، مومچلو را که او باش بسیاری در اطرافش جمع بودند و بیکه تاز منطقه رودب-ایسکه چه تا یونان شمالی- بود مغلوب کرد و او را به قتل رسانید و در نتیجه کانتاگوزن توانست شهرهایی را که تحت تسلط این راهزن بود به تصرف خود درآورد و پس از آن نیز کانتاگوزن با بهره گیری از کمکهای اورخان بیگ به اجرای نقشه های خویش پرداخت.

برای نخستین بار غازی اورخان بایک نیروی پنج-شش هزار نفری به کانتاگوزن کمک کرد و او توانست سواحل دریای سیاه را به استثنای سوزه بولی از تصاحب آنا مادر امپراتور خردسال خارج سازد و بجز آن ادرنه را نیز اشغال کند. در مائیس ۱۳۴۶م غازی اورخان تئودورا دختر کانتاگوزن را به عقد ازدواج خود درآورد.^۸

۸. کانتاگوزن یک سال پیش از این ازدواج به منظور ایجاد رابطه و خویشاوندی با غازی اورخان وعده داده بود که دخترش را به عقد ازدواج وی درآورد و او نیز یک نیروی پنج هزار نفری در اختیار کانتاگوزن گذارده بود (مورالت، ج ۲/ص ۵۹۸). کانتاگوزن در تاریخی که خود نوشته است ضمن اشاره به این مسأله که اورخان خواهان دخترش بود چنین می نویسد، «امپراتور (کانتاگوزن) در عین حال که پیشنهاد غازی اورخان را پذیرفت در این پاره با اطرافیان زافراد مورد وثوق مشورت کرد. آنان تذکر دادند که در این شرایط خطیر به یاری غازی اورخان نیاز است، و مطالبی از این قبیل بیان می کردند. بجز این کانتاگوزن با آیدین اوغلی از موریبگ که با او دوستی داشت نیز —

کانتا گوزن پس از آنکه در روملی موقعیت مستحکمی یافت در صدد تصرف استانبول بر آمد. وی باقوای خود در حالی که نیروهای کمکی اعزامی اورخان بیگ نیز با او بودند استانبول را محاصره کرد و پس از یک سال محاصره، طرفداران کانتا گوزن در استانبول با گشودن دروازهٔ بلدزلی قاپی (یدی کوله قاپوسی) امکان ورود او را به شهر فراهم کردند. کانتا گوزن وارد استانبول شد و مقامات استانبول پذیرفتند که او و یوانیس به اتفاق امپراتوری را اداره نمایند.

غازی اورخان در پاییز سال ۱۳۴۷ م به اسکودار آمد و با پدرزنش ملاقات کرد و به منظور مقابله با صربها یک نیروی شش هزار نفری در اختیار امپراتور گذاشت.^۹ کانتا گوزن پس از دریافت این همه کمک از سوی عثمانیها در سال ۱۳۴۷ م از آنهارویگردان شد و ضمن تماس با پاپ پیشنهاد آغاز یک جنگ صلیبی علیه عثمانیها را کرد. مذاکره

→ مشورت کرد و نظر او را خواستار شد. او هم اظهار داشت که این وصلت کاملاً به نفع امپراتور است، زیرا اورخان نیز چون خود او احساسات صمیمانه‌ای نسبت به امپراتور دارد و بزرگترین آرزویش این است که شخصاً به یاری او بشتابد. و افزود چون اورخان در سواحل ترکیه مستقر است خیلی سریع می‌تواند به یاری او بپاید. در پی این مشاورتها کانتا گوزن هیأتی نزد غازی اورخان فرستاد و به او اطلاع داد که حاضر است دختر خود را به عقد او درآورد. اورخان با سی فروند کشتی، نیروی سواره نظام بسیار و عده‌ای از افراد مورد وثوق خود را اعزام داشت. اردوی امپراتور به همراه شاهزاده خانم به سیلیوری آمد. طبق مراسم معمول در زمان امپراتوران سلفی که دختر خود را به خارجیان می‌دادند دستور داد تا تختی در خارج از حومهٔ سیلیوری نهادند. فردای آن روز امپراتریس به اتفاق دیگر دخترانش به چادر آمد. تئودورا همسر آیندهٔ اورخان بر تخت نشست. امپراتور نیز آمد طنا بهای پردهٔ ترمه‌دوزی شدهٔ اطراف تخت را قطع کرد و تئودورا نشسته بر تخت ظاهر شد، در حالی که خواجگان بر اطرافش شمع‌دان به دست زانو زده بودند و موسیقی مینواختند. چند روز بعد هیأت ترک آمد و باشادی و سرور عروس را برد. از تئودورا با مراسم پرشکوهی استقبال شد.^{۱۰} (تاریخ کانتا گوزن، ج ۱۷ ص ۶۸۹ و ۶۹۰).

۹. اورخان بیگ در سال ۱۳۴۷ م بایک ناوگان به منظور تبریک به پدرزنش به مناسبت اشتراک در ادارهٔ امپراتوری با یوانیس به اسکودار آمد. همسرش تئودورا نیز با او بود. پس از این ملاقات، هنگام بازگشت کانتا گوزن به استانبول، تئودورا او را تا شهر مشایعت کرد و سه روز نزد پدر ماند و سپس نزد اورخان بازگشت و غازی اورخان نیز با ناوگان خود به کشورش عزیمت کرد. علت آمدن اورخان به اسکودار به منظور قتل امپراتور اصلی، یعنی یوانیس، بوده است (لوپو، ج ۲۵، باب ۱۱۲، فصل ۶۱). با توجه به اینکه اصولاً جنایتی صورت نگرفت نوشتهٔ لوپو مسأله‌ای ساختگی و غیر واقعی بوده است.

۱۰. لوپو (ج ۲۴، باب ۱۱۲، فصل ۶۴) می‌نویسد که اورخان یک نیروی ده هزار نفره به فرماندهی چهار پسر خود به یاری پدرزنش فرستاد که پس از شکست دادن سلطان صرب از راه چناق قلعه بازگشتند.

درباره این پیشنهاد تا سال ۱۳۵۳م، یعنی شش سال، طول کشید. با این همه کانتاگوزن طی این مدت هر بار که به دردمی افتاد به غازی اورخان متوسل می شد و او نیز با توجه به نقشه‌هایی که داشت از یاری او دریغ نمی ورزید؛ به طوری که وقتی در سال ۱۳۴۹م شهر سلانیک توسط دوشان پادشاه صرب اشغال شد قوای پیاده‌ترک متشکل از بیست هزار نفر به فرماندهی سلیمان پاشا پسر اورخان و ماتئوس پسر کانتاگوزن با شرکت نیروی دریایی بیزانس و بیست و دو کشتی ترک موفق به آزاد ساختن آن شهر شدند.

پس از آن در برخوردی که بین یوانیس و کانتاگوزن رخ داد عثمانیها و جنوا جانب کانتاگوزن را گرفتند، و ونیز و بلغار و صرب به حمایت یوانیس برخاستند. در چنین شرایط حساسی کانتاگوزن که از یاری اورخان برخوردار شده بود، وعده داد که یکی از قلاع شبه جزیره کلیبولی را در ازای این کمک به اورخان بدهد.^{۱۱} او با استفاده از این کمک و به یاری یک نیروی ده هزار نفری که اورخان در اختیارش گذاشته بود موفق شد پسرش ماتئوس را که در ادرنه محاصره شده بود نجات دهد و موفقیت عظیمی نیز در دیمتوقه در مقابله بانبروهای صرب و بلغار کسب کند (۱۳۵۲م). فرماندهی نیروی کمکی ترک با سلیمان پاشا پسر غازی اورخان بود. سلیمان پاشا هنگام بازگشت به آناتولی در قلعه‌ای که از طرف کانتاگوزن در ازای یاری ترکها در اختیار آنان قرار گرفته بود (قلعه چیمپی و یاچیمپه) نیرو مستقر کرد.^{۱۲}

کانتاگوزن که تمامی موفقیت‌های خود را مدیون ترکها بود، پس از آنکه موقعیت خود را در تراکیا و ماکدونیا مستحکم کرد در سال ۱۳۵۳م امپراتور اصلی، یعنی یوانیس را که اوقات خود را به بیکاری و ولنگاری سپری می کرد، از سلطنت خلع و او را به بزه آطه تبعید کرد.

عثمانیها از سال ۱۳۵۴م به بعد در اختلافات داخلی بیزانس که بر سر تصاحب

۱۱. دومورالت، ج ۲/ص ۶۳۸.

۱۲. خیرالدین افندی در کتاب تاریخ خود می نویسد که این قلعه چیمپی جیق نام داشت که توسط ترکها به ویران حصار تغییر نام یافت (ج ۲/ص ۸۶). این قلعه در کتب تاریخ عثمانی به اسامی چمنلیق حصار، چین حصار، چمق قلعه‌سی، چمپی وغیره ثبت شده است. در این باره به یادداشت مربوط به بخش عبور به روملی مراجعه کنید.

تاج و تخت در گرفته بود مداخله می کردند و سرانجام در سال ۷۴۵هـ/ق/۱۳۵۳م در قلعه چیمپی که در ازای کمکشان به کانتاگوزن دریافت داشته بودند جای گرفتند، که می توان گفت این جایگیری، آغازی بود برای استقرار واقعی عثمانیها در داخل روملی.

کانتاگوزن هنگامی که آخرین هدف خود یعنی امپراتوری را به دست آورد تازه دریافت که حضور عثمانیها در اروپا تا چه حد برای امپراتوری می تواند خطرناک باشد؛ ولی چه سود که کار از کار گذشته بود. ترکها که در سال ۱۳۵۴م کلیبولی را به تصرف در آورده بودند موفق شدند سواحل دریای مرمره را تا بولاییر و تکیرطاغ تصاحب کنند.

کانتاگوزن با مشاهده این احوال به غازی اورخان پیغام فرستاد که حاضر است در ازای پرداخت ده هزار سکه طلا^{۱۳} چیمپی را از عثمانیها خریداری کند و در ضمن درخواست کرده بود که ترکها کلیبولی را ترك گویند و خود او نیز در از میت باوی دیدار و ملاقات کند.

غازی اورخان در پاسخ به درخواست کانتاگوزن به اطلاع او رسانید که حاضر است چیمپی را در ازای دریافت مبلغ مورد نظر به وی واگذار کند، ولی از آنجا که کلیبولی را خود به تصرف در آورده است، حاضر به ترك آن نخواهد بود^{۱۴} و نیز به سبب بیماری قادر به ملاقات باوی نیست. کانتاگوزن که تا از میت آمده بود بدون اخذ نتیجه مطلوب به استانبول برگشت و این بار به صرب و بلغار متوسل شد و پیشنهاد عقد پیمان اتحادی علیه عثمانیها برای محافظت مرز شبه جزیره بالکان نمود؛ اما دولتهای صرب و بلغار پاسخ دادند که خطایی را که خود مرتکب شده است (امکان بخشیدن به اسکان ترکها در روملی) خود نیز باید جبران کند.

امپراتور واقعی یعنی، یوانیس که در جزیره تنه دوس (بزجه آطه) زندانی بود،

۱۳. مورالت این مبلغ را چهار هزار سکه طلا ذکر کرده است.

۱۴. کلیبولی در سال ۱۳۵۴م بر اثر يك زلزله شدید خراب شد و سلیمان پاشا با استفاده از این فرصت ترکها را در آنجا اسکان داد. کلیبولی مدتی از تصرف ترکها خارج شد، ولی سلیمان پاشا در سال ۱۳۵۶م برای دومین بار آنجا را تصرف کرد (مورالت، ج ۲/ص ۶۵۴).

مناسبات عثمانی-بیزانس □ ۱۶۳

به کمک فرانچسکو که از خاندان معروف «کاتیلوزیو»ی جنوا بود و وعده کرده بود خواهر خود ماریکارا به عقد ازدواج او درآورد، موفق به فرار شد و در یک روز زمستانی سال ۱۳۵۴م موفق به ورود به استانبول شد^{۱۵} و با ورود او قیامی همگانی علیه کانتاگوزن که مورد نفرت مردم واقع شده بود، در شهر برپا شد. یوانیس از سوی مردم باشادی استقبال شد و بار دیگر تاج امپراتوری بر سر نهاد.

کانتاگوزن امپراتور غاصب که دیگر امکان مقابله با وضع موجود را نداشت پیشنهاد حکومت مشترک را نپذیرفت و به همراه همسرش به صومعه پناه برد و به سلك رهبانان پیوست (۱۳۵۵م)^{۱۶} و سپس به صومعه آینه‌رز و از آنجا به صومعه قصیه مسترّه موره رفت و در آنجا معتکف شد و تاریخ معروف خود را طی سی سال حیات رهبانیتش نوشت.^{۱۷}

سلیمان پاشا پس از استقرار در ساحل روملی فعالیت آغاز کرد و چورلی را متصرف شد. و چون امپراتور توان لازم را برای طرد ترکها از این نواحی نداشت برای اینکه

۱۵. دوکس می نویسد که یوانیس بر اثر عیاشیها و عیش و نوش طی عملیاتی از سوی کانتاگوزن مغلوب او شد و بایک کشتی استانبول را ترک گفت و مدت یک سال در ایتالیا و آلمان بسر برد و پس از دریافت قرض هنگفتی به بزرگه آطه رفت و هنگام توقف در آن جزیره با فرانچسکو که به منظور تصرف یکی از قلاع کلیبولی به آن جزیره رفته بود ملاقات کرد و به او وعده داد در صورتی که قلمرو امپراتوری اش را که به دست کانتاگوزن افتاده است از او بگیرد و باز پس دهد خواهر خود ماریا را به عقد ازدواج او در خواهد آورد. آنان به مقصد استانبول عزیمت کردند. چون پشت حصار شهر رسیدند با حیل و ترفندی موفق به گشودن اودی پرتا (در ب مجاور کوشک دوم) شده، با دو هزار نیرو وارد شهر شدند و به محلاتی از شهر که افراد خانواده پاله ئولو قوس ساکن بودند پیغام فرستادند و سرانجام فردای آن روز با فریادهای «زننده باد یوانیس پاله ئولو قوس»، یوانیس پرتخت امپراتوری نشست. در پی این حادثه، کانتاگوزن معتکف صومعه پریولیتوس شد؛ موهای سر خود را تراشید و به سلك راهبان درآمد (تاریخ دوکس، چاپ بن، ص ۴۰-۴۳).

۱۶. مانتو یا ماتئوس پسر کانتاگوزن که به اتفاق پدر در اداره امور امپراتوری شرکت داشت پس از کسب بعضی از موفقیتها در سایه کمک صربستان و ترکها، بایک نیروی کمکی پنج هزار نفری که از شوهر خواهرش غازی اورخان دریافت داشته بود، طی حمله ای به بلغارستان در حوالی فیلبه شکست خورد و اسیر شد. بلغارها وی را تسلیم یوانیس کردند. او نیز سرانجام چون پدرش از داعیه امپراتوری صرف نظر کرد (۱۳۵۷م).

۱۷. کانتاگوزن در تاریخ خود ضمن شرح وقایع بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۶م - یعنی شرح وقایع زمان خود - اعمال خویش را محق جلوه داده است. گریگوراس مورخ معاصر او بسیاری از این وقایع را جرح کرده است. امپراتوری کانتاگوزن چهارده سال - از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۵م - ادامه داشت.

تاحدی از استیلای آنها بر این نواحی جلوگیری کند ناگزیر کوشش داشت با اورخان مناسبات حسنه داشته باشد. برای مثال می‌دانیم که غازی اورخان از تئودورا دختر کانتا گوزن پسری به نام شاهزاده خلیل داشت؛ در سال ۱۳۵۶ م^{۱۸} وی به هنگام گردش با قایق در خلیج از میت اسیر دزدان دریایی فوچه شد. دزدان دریایی او را به فوچه بردند و امپراتور یونانیس نجات این کودک را متقبل شد و ناوگانهای خود را که در بزجه آطه، لیمنی و بیدللی مستقر بودند به حرکت در آورد و به فوچه رفت و با پرداخت یکصد هزار آریون، امیر فوچه (نیمی از این مبلغ توسط یونانیس و نیم دیگر توسط اورخان تأمین شده بود) شاهزاده را آزاد ساخت و به استانبول برگشت و از آنجا به از میت رفت و او را تحویل پدرش داد (مارت ۱۳۵۹ م). ضمن معاهده‌ای که در سال ۱۳۵۹ م بین یونانیس و اورخان بیگک منعقد شد، یونانیس استقرار عثمانیها را در روملی به رسمیت شناخت و قرار بر این شد که دخترده ساله‌اش را به عقد شاهزاده خلیل در آورد.^{۱۹}

به این ترتیب کشاکش و درگیری بر سر تصاحب مقام امپراتوری بین رقبا در امپراتوری بیزانس و درخواست یاری هر یک از طرفین مخاصمه از دولتهای عثمانی، صربستان و بلغارستان و واگذاری اراضی امپراتوری به یاری کنندگان در ازای کمک، سقوط امپراتوری را تسریع کرد. از این جنگ قدرت بیش از همه عثمانی بهره برد. ولی بعدها بر اثر انتشار سریع نفوذ عثمانی در شبه جزیره بالکان، رقبای مقام امپراتوری ناگزیر از توسل به دولتهای لاتین شدند. این توسل منجر به این شد که دورقرب در تنگنای تغییر مذهب از ارتودوکس به کاتولیک قرار گرفتند که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

دراثنای تسلط عثمانیها بر بالکان، این دولت توانست به شیوه‌ای بسیار جالب و استادانه از نفرت ملیتهای مختلف ساکن در این جزیره، از رقابت شدید بین و نیز و جنوا، از اختلافات موجود در کلیسا، از نفرت و وحشت مردم شبه جزیره بالکان از

۱۸. مورالت تاریخ دستگیری شاهزاده خلیل را سال ۱۳۵۷ م ذکر کرده است.

۱۹. مورالت، ج ۲/ص ۶۶۱ و مقاله اسکندر هوجی بیگک به نقل از گریگوراس (مجله انجمن تاریخ ترک، سال اول، ص ۲۴۹ و ۲۵۱).

خطر گسترش مذهب کاتولیک که از شمال آن را تهدید می کرد ، از بار مالیاتی که بردوش مردم آن سامان سنگینی می کرد و بالاخره از بحرانهای مالی و اقتصادی حاکم استفاده کند.

در سال ۱۳۶۱م لورنزو چلسی دوک و نیز به امپراتور یوانیس پیشنهاد پیمان اتحادی علیه عثمانیها را کرد؛ ولی توافقی به دست نیامد. امپراتور که از سوی و نیز امیدش نقش بر آب شده بود برای یافتن کمک به اروپا رفت و از آنجا سری به مجارستان زد و به دیدار لایوش پادشاه آن کشور شتافت و متعهد شد در صورتی که لایوش به او کمک کند مذهب کاتولیک را خواهد پذیرفت. پیشنهاد تغییر مذهب از سوی امپراتور در صورت دریافت کمک از زمان میخائیل پالهئولوگوس (۱۲۶۱-۱۲۸۲م) آغاز شده بود. او که از زیان ناشی از اختلافات مذهبی آگاه بود در صدد رفع این اختلافات برآمد. شاید هم انگیزه دیگری در این کار داشت، به این معنی که چون استانبول را از تصرف لاتینها خارج ساخته بود هر اسان از دشمنی آنان در صدد درآمد تاییزانس را به سوی کلیسای غرب جذب کند، ولی در این کار موفق نشد؛ حتی آندرونیکوس دوم پس از مرگ پدر ناگزیر از لغو موافقتنامه منعقد بین پاپ و پدرش شد. باری، یوانیس امپراتور بیزانس که سخت درمانده شده و در تنگنا قرار گرفته بود با استفاده از موقعیت مادرش که منسوب به یکی از خاندانهای مشهور کاتولیک بود، به امید دریافت کمک از

۲۵. در صداقت میخائیل پالهئولوگوس مبنی بر ایجاد اتحاد بین دو کلیسای ارتودوکس و کاتولیک تردید وجود دارد ، زیرا او استانبول را از تصرف لاتینها خارج ساخته بود و لاتینها در صدد بازپس گرفتنش بودند. شاید از این روی میخائیل مسئله اتحاد دو کلیسارا پیش کشیده بود تا بتواند از حمله ای که احتمال داشت از سوی لاتینها صورت بگیرد، پیشگیری کند. به هر حال وی بلافاصله پس از استرداد استانبول به پاپ مراجعه کرد و پیشنهادات زیر را به او داد:

- ۱) هنگام اجرای مراسم دینی نام پاپ نیز همراه با نام چهار رئیس کلیسای ارتودوکس برده شود؛
- ۲) مقام پاپ بالاترین مقام دینی به حساب آید؛
- ۳) مقام پاپ در صدر همه مقامات قرار گیرد.

این پیشنهاد امپراتور بر اثر اعتراض مردم که به تشویق کشیشها صورت گرفته بود عقیم ماند. فرانچس عقیده دارد که این پیشنهادات، پیشنهادهای معقول و منطقی از سوی امپراتور بوده است.

غرب باز به سیاست پیشین متوسل شد و به اروپا رفت. در سال ۱۳۶۶م کنت ساووا آماده - دایمی یونیس - بر اثر نامه پادشاه مجار و اصرار پاپ با هزار و پانصد سرباز و پنج کشتی جنگی به قصد نبرد با عثمانیها حرکت کرد. در این جنگ که «جنگ مقدس» نام گرفته بود بجز کنت ساووا، مجارستان و قبرس نیز شرکت داشتند. آماده در صدد جلب نظر و نیز هم بر آمده بود. «جنگ مقدس» در اول تموز سال ۱۳۶۶م اعلان شد.

آماده بانبروهایی که از آگری بز و میدیلی گرده آورده بود وارد مرمره شد و شهر کلیبولی را در محاصره گرفت. عثمانیها هنوز برای مقابله با او ناوگان و دریانورد ورزیده نداشتند. کلیبولی پس از اندک مقاومت سقوط کرد و او آخر اگوست همان سال اشغال شد و پس از آنکه حدود سی ماه در تصرف لاتینها ماند در ۱۴ حزیران ۱۳۶۷م به روملی واگذار شد. هنگامی که یونیس از راه بلغارستان از مجارستان بازمی گشت، پادشاه بلغار که از قصد مجارها دایر بر استقرار در بلغارستان به خشم آمده بود به شیشمان پیغام داد که مانع از عبور یونیس از بلغارستان شود. در نتیجه یونیس دستگیر و در نیکبولی زندانی شد و چندین ماه در آنجا به انتظار یک ناجی ماند.^{۲۱}

برای آماده امکان نداشت که با این نیروی اندک به جنگ ادامه دهد. پس از تصرف کلیبولی تمام هم خود را صرف نجات خواهرزاده اش امپراتور کرد. سواحل بلغارستان را در دریای سیاه تحت حملات خود گرفت و بعضی از مناطق را نیز متصرف شد، ولی موفق به تصرف وارنه که به محاصره اش در آورده بود، نشد؛ منتها این عملیات سریع و شدید پادشاه بلغار را به وحشت انداخت و آماده با اعزام هیأتی به نزد سلطان بلغار، موفق به آزاد ساختن امپراتور شد (۱۳۶۶م).

امپراتور به استانبول باز گشت. آماده دایمی او به پادشاه آزاد ساختنش درخواست پول کرد و از او خواست که مذهب کاتولیک را بپذیرد؛ ولی هیچ یک از خواسته هایش جامه عمل نپوشید و اختلاف و درگیری بین دو کلیسا تسلط ترکان را آسانتر کرد. بلغارها ترجیح می دادند که به جای وابستگی به کلیسای لاتین در مذهب خود باقی

۲۱. به عقیده ژیره چک، یونیس برای مقابله با عثمانیها جهت اخذ کمک به بلغارستان رفته بود که به وسیله شیشمان دستگیر می شود.

بمانند و تحت نفوذ عثمانیها که به آزادی عقیده و مذهب احترام می گذاشتند، زندگی کنند.

امپراتور یونانیس دوم علی رغم دشمنی پاپ با اتباع او و زنش، به منظور اتحاد کلیسا جهت ملاقات پاپ بازم به اروپا رفت و پسر بزرگش آندرو نیقوس را به جای خود گذاشت.^{۲۲} امپراتور که بهرم رفته بود در حضور چهار کاردینال به مذهب کاتولیک درآمد (۱۳۶۹م). پاپ تغییر مذهب امپراتور را اعلام کرد و از کشیشان رم خواست که معارض او نشوند؛ ولی کشیشان که خواسته هایشان عملی نشده بود به توصیه پاپ توجهی نکردند و در نتیجه از کاتولیک شدن امپراتور نتیجه مثبتی برای رفع اختلافات حاصل نشد.

یونانیس با آنکه به مراکز مهم اروپا سرزده و وعده هایی نیز در مورد دریافت کمک به او داده بودند ولی به هیچ یک از این وعده و وعیدها عمل نشد و بادست تھی به کشورش بازگشت و در راه به سبب بدهی که به دولت و نیز داشت توقیف شد. از پسر امپراتور یعنی آندرو نیقوس درخواست پول شد، ولی پاسخ منفی بود. سرانجام پسر دیگرش، مانوئل والی سلانیک، با ارسال مبلغ مورد نظر سبب آزادی پدرش شد. امپراتور برای دریافت کمک در سال ۱۳۷۳م نماینده ای به نزد پاپ و همچنین به غرب اعزام داشت؛ ولی چون نتیجه ای نگرفت، امیدش بکلی از آن ساقط شد و ناچار با سلطان مراد اول پادشاه عثمانی توافق کرد و به موجب پیمان منعقد شده تسلط عثمانیها را به رسمیت شناخت و بالتبع ناچار از پرداخت خراج سالانه نیز شد و پسر کوچکش تئودور را به عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاد.

عصیان ساوجی بیگک و آندرو نیقوس

امپراتور یونانیس پنجم در سال ۱۳۷۳م پسر دوم خود مانوئل را که والی سلانیک بود در مقام شرکت در اداره امور امپراتوری نزد خود فراخواند و هنگام عزیمت به اروپا او را به جای خویش گمارد و به این ترتیب حق پسر بزرگش را که ولیعهد بود نادیده

۲۲. یونانیس چهار پسر به اسامی آندرو نیقوس، مانوئل، تئودوروس و میخائیل داشت. آندرو نیقوس بزرگترینشان بود.

گرفت. علت اتخاذ این تصمیم از سوی یوانیس خودداری آندرونیقوس از پرداخت پول مورد تقاضای ونیز به هنگام دستگیری پدرش بود. آندرونیقوس که از این مسأله سخت دل آزرده شده بود از غیبت پدر که به همراه سلطان مراد برای سرکوب شورش بعضی از امرای آناتولی به آن منطقه رفته بود استفاده کرد و با ساوجی بیگت پسر سلطان مراد که او هم قصد تصاحب سلطنت را در غیاب پدر داشت در آدرنه ملاقات کرد و این دو پسر باره‌نمایی رومیها بایکدیگر به توافق رسیدند و علیه پدرانشان عصیان کردند.^{۲۳} سلطان مراد بلافاصله وارد روملی شد و در نزدیکی استانبول در محلی به نام آپتیریدن به نیروهای این دویاگی حمله برد و دوشاهزاده عاصی که شکست خورده بودند به دیمتوقه گریختند، ولی در آنجا دستگیر شدند (۷۸۷هـ/ ۱۳۸۵م). مراد دستور داد نخست به چشمان پسرش میل کشیدند و سپس او را به قتل رساندند.^{۲۴} به چشمان آندورنیقوس نیز که تحویل امپراتور داده شده بود میل کشیدند، اما چشمانش کاملاً کور نشد و بعداً تاحدی بهبود یافت؛ تنها يك چشمش کور شده بود.^{۲۵}

واقعه سرز

پس از حادثه مذکور حادثه دیگری رخ داد که موجب وحشت امپراتور شد و ضمناً سلطان مراد اول را نیز مشکوک کرد. مانوئل پسر دوم یوانیس شریک حکومت و والی سلانیک به منظور تصرف سرز از شهرهای مرزی عثمانی در صدد برآمد تا رومیان

۲۳. در تواریخ عثمانی عصیان ساوجی بیگت در سال ۷۸۷هـ/ ۱۳۸۵م قید شده است. در منشآت فریدون بیگ آمده است هنگامی که ساوجی والی بوسه بود دست به شورش زد و در حوالی نهر نیلوفر دستگیر شد و به چشمانش میل کشیدند (ج ۱/ ص ۱۵۶)، اما سخن از قتل او به میان نیامده است. منابع تاریخی پیزانس این حوادث را صحیح تر نقل کرده‌اند.

۲۴. در کتب تاریخ بیگانه آمده است که ساوجی بیگت پسر بیگت به اسم داوود داشت که این شاهزاده نزد سیکسیمونندپادشاه مجار پسر می‌برد. به هنگام پیروزی نیروهای آلبانی به فرماندهی آندره توپیه بر نیروهای علی بیگت پسر اورنوس اوغلی به سال ۱۴۳۳م، داوود از سوی سیکسیمونندپادشاه همراه هیأتی جهت تشویق آلبانیها به مقاومت اعزام شد.

۲۵. دو کاس می‌نویسد که سلطان مراد سه پسر به اسامی بایزید، ساوجی و گوندوز داشت و پسر بیگت علیه او عصیان کرد گوندوز بود (چاپ پن، ص ۴۵). فرانچس به جای ساوجی از موسی چلبی نام برده است.

ساکن آن شهر را علیه عثمانیها به شورش وادارد و ضمن توافق با پاره‌ای از رومیان ساکن سرز تصمیم بر این شد که محافظان ترك قلعه را کشته، شهر را تسلیم مانوئل کنند. سلطان مراد پس از آگاهی از این تصمیمات نیرویی به فرماندهی چندرلی خلیل خیرالدین-پاشا به سلانیک اعزام داشت تا مانوئل را زنده یا مرده به چنگک بیاورد. خیرالدین پاشا سلانیک را محاصره کرد، ولی مانوئل از طریق دریا به استانبول گریخت. در این ماجرا بعضی از ساکنان مرز که با مانوئل در تماس پنهانی بودند اعدام شدند.^{۲۶}

مانوئل قصد ورود به استانبول را داشت، ولی امپراتور از ترس سلطان مراد از ورود او به داخل شهر جلوگیری کرد. از این روی مانوئل نزدیکی از اقوامش که از امرای جنو بود به میدللی رفت، ولی او نیز روی خوش به وی نشان نداد. سرانجام پسر امپراتور که درمانده شده بود به بورسه نزد سلطان مراد رفت و خود را تسلیم کرد و تقاضای عفو و بخشش نمود. سلطان مراد نیز وی را نزد پدرش فرستاد.^{۲۷}

مسأله بزجه آطه

همان گونه که پیش از این گذشت امپراتور یوانیس به هنگام بازگشت از اروپا به سبب بدهیهای خود از سوی دولت و نیز توقیف و باپرداخت قسمتی از این بدهی توسط پسرش آزاد شد و به استانبول بازگشت. وی برای پرداخت مانده بدهی خویش «تنه دوس» یعنی بزجه آطه را به و نیز فروخت.

دولت جنوا رقیب دولت و نیز که از این معامله سخت به خشم آمده بود ناوگانی به بندر گالاتا فرستاد و آندرونیقوس را که به چشمانش میل کشیده بودند و در استانبول زندانی بود فراری داد و او نیز پس از آزادی، خود را امپراتور اعلام کرد (۱۳۷۶ م).

۲۶. در کتب تاریخ روم (فرانچس و هال کوندیل) و گیونوس به نقل از این منابع (ترجمه راغب خلوصی، ص ۱۳۵) تاریخ وقوع این حادثه را سال ۱۳۷۴ م ذکر کرده‌اند. فرانچس واقعه سرز را پیش از حادثه ساوجی و آندرونیقوس می‌داند و گیونوس عقیده دارد که این حادثه پس از ماجرای ساوجی و آندرونیقوس اتفاق افتاده است.

۲۷. فرانچس عقیده دارد که واقعه سرز و پناهنده شدن مانوئل به سلطان مراد پیش از عصیان ساوجی بوده است.

امپراتور جدید در ازای این خدمت بزجه آطه را مجدداً به جنوا داد.^{۲۸} برای احراز مقام امپراتوری توسط آندرو نیقوس عثمانیها نیز چهار هزار نیروی پیاده و شش هزار سواره نظام در اختیار او گذارده بودند. آندرو نیقوس که به امپراتوری رسیده بود دو امپراتور پیشین یعنی پدر و برادرش مانوئل را در همان محلی که قبلاً خودش زندانی بود محبوس ساخت.

این بار و نیزها در صدد برآمدند تا امپراتور پیشین را که بزجه آطه را به آن دولت فروخته بود از بند آزاد سازند و نخستین اقدامشان باشکست رو برو شد؛ ولی در سال ۱۳۷۹ م موفق شدند یوانیس و پسرش مانوئل را از بند آزاد ساخته، آنها را فراری دهند. پدر و پسر به دولت عثمانی پناهنده شدند. سلطان مراد خداوند گار، یوانیس را باز به امپراتوری منصوب کرد. در مقابل، یوانیس متعهد شد که ضمن پرداخت سالانه سی هزار سکه طلا در مقام خراج، در صورت نیاز دولت عثمانی یک نیروی دوازده هزار نفری در اختیار این دولت قرار دهد.

دوران امپراتوری آندرو نیقوس پیر سه سال طول کشید. یک بار در سال ۱۳۹۰ م یوانیس جوان پسر آندرو نیقوس با استفاده از دوری عمومی مانوئل از استانبول، پدر بزرگش را از سلطنت برکنار کرد و خود امپراتور شد؛ ولی هنگامی که مانوئل به همراه حکمران عثمانی به استانبول بازگشت او نیز اقدام به فرار کرد^{۲۹} و آندرو نیقوس

۲۸. مسأله بزجه آطه منجر به جنگ شدیدی بین جنوا و ونیز شد که سرانجام در سال ۱۳۸۱ م با پادرمیانی آمادئه کنت ساووا غائله فیصله یافت. به موجب موافقتنامه، سناتوی ونیز بزجه آطه را به مدت دو سال در اختیار آمادئه قرارداد و او نیز متعهد شد که نسبت به تخریب استحکامات نظامی موجود در آن جزیره اقدام نکند.

۲۹. روزی یوانیس پسر و مانوئل گریختند و نزد پایزید رفتند. یوانیس با اورخان بیگ پدر بزرگ پایزید از خویشاوندان خود سخن گفت و از دوستی خود با سلطان مراد بحث کرد و از پسرش آندرو نیقوس به پایزید شکایت برد. مانوئل تعهد پرداخت خراجی بیش از خراج مقرر توسط برادرش را اعلام داشت و گذشته از آن متعهد شد که در جنگهای سلطان مراد دوازده هزار سرباز در اختیار وی قرار دهد. به دنبال این تماس، پایزید نظر سناتو را در مورد امپراتوری یکی از دو پسر ادسؤال کرد. پاسخ سناتو موافقت با امپراتوری مانوئل بود. از این روی پایزید نیروی در اختیار یوانیس و پسرش قرار داد و آنها را بازگردانید. به دنبال این اقدام، پسر و پدر در کلیسای حواریون (در محلی که امروز مسجد فاتح قرار دارد) تاجگذاری کردند (فرانچس، ترجمه میر میر اوغلی).

و پسرش یوانیس به فرمانداری سلانیک منصوب شدند و تا زمان فتح این شهر به دست بایزید در این مقام بودند.

در این بین یوانیس پیر در استانبول بود و شریک سلطنتش مانوئل در آناتولی در رکاب سلطان عثمانی به همراه نیروهایی که تعهد کرده بود در اختیار ترکها قرار دهد، بسر می برد. حتی در سال ۱۳۹۰ م وقتی که سلطان بایزید به جای پدر بر تخت سلطنت نشست مانوئل همراه او در جنگی که بایزید علیه امرای آناتولی و تصرف آلاشهر آغاز کرده بود شرکت داشت. در سال ۱۳۹۱ م مانوئل هنگام بازگشت از جنگ قرمان به بورسه خبر درگذشت پدرش را شنید و بدون کسب اجازه از سلطان بایزید با عجله خود را به استانبول رسانید. سلطان عثمانی که از این عمل به شک افتاده بود نیرویی به سوی استانبول گسیل داشت و این شهر را مدت شش ماه به محاصره در آورد.

در ایامی که سلطان مجارسیگیسموند در صدد تهیه مقدمات جنگ علیه دولت عثمانی بود و متحدان را به دور خود گرد می آورد به مانوئل نیز مراجعه کرد و از او کمک خواست. بنا به نوشته فرانچس این پیشنهاد چون بارانی که به زمین تشنه ببارد مورد استقبال مانوئل قرار گرفت و آن را با رضایت کامل پذیرفت و در نهان به تهیه مقدمات امر پرداخت. حتی نیروهای کمکی را که تعهد کرده بود در جنگ نیکبولی در اختیار سیگیسموند بگذارد، اعزام داشت.

سلطان بایزید پس از پیروزی نیکبولی محاصره استانبول را تنگتر کرد و مانوئل در اواخر سال ۱۳۹۹ م به منظور دریافت کمک به اروپا رفت. امپراتور به هنگام عزیمت به این سفر یوانیس پسر آندرونیقوس کور را به جای خود گمارد. مانوئل نخست به موره رفت و همسرش را نزد برادرش تئودوروس در مودون گذاشت و سپس رهسپار ایتالیا شد^{۳۰} و پس از دریافت وعد و وعید بسیار، ایتالیا را به قصد فرانسه ترک گفت. در این اثنا بین یلدرم بایزید و تیمور جنگ در گرفت و بایزید با یوانیس مصالحه کرد. به موجب این توافقنامه امپراتور تعهدات سنگین تری را به عهده گرفت و مقرر شد در استانبول

۳۰. وقتی تئودوروس دانست امپراتور به چه قصدی خیال رفتن به اروپا را دارد به او هشدار داد که درخواست کمک از اروپا به منزله کلیدی برای تسلط لاتینها است؛ ولی مانوئل از این هدف منصرف نشد.

(در محله سیر که جی) داد گاه اسلامی - با قاضی شرع - موجودیت یابد؛ برای ترکها هفتصد خانه و دو مسجد احداث گردد و همه ساله از عایدات باغها و بوستانهای خارج شهر مبلغی به خزانه عثمانیها پرداخت شود. بلافاصله پس از عقد این توافقنامه از ناحیه طراقلی و گوینق مهاجرانی به استانبول انتقال یافتند و قاضی نیز تعیین شد.

در اثنای محاصره استانبول به منظور جلوگیری از ارسال کمک به آنجا حملاتی توسط یعقوب پاشا و اورنوس پاشا به مورده و اطراف آن صورت گرفت. حتی حکمران مورده در اثر این حملات به رودس رفت و اسپارطه را که مرکز حکومتش بود به شوالیه‌های رودس فروخت؛ ولی چون مردم این معامله را قبول نداشتند، ناگزیر پول را پس داد و دوباره به مورده برگشت.

امپراتوری مستقل مانوئل سی و چهار سال (از سال ۱۳۹۱ تا ۱۴۲۵ م) طول کشید و محاصره آنکارا سبب شد نیم قرن دیگر به عمر امپراتوری افزوده شود.

امپراتور مانوئل هنگامی که در پاریس بود خبر اسارت بایزید و محاصره آنکارا را شنید؛ پس بلافاصله اروپارا که مدت دو سال در آن به خاطر دریافت کمک سرگردان بود ترک گفت و از طریق ونیز و مورده به شتاب به استانبول بازگشت^{۳۱} (۱۴۰۳ م) و برادرزاده اش را که قبلاً به جای خویش به نیابت سلطنت منصوب کرده بود، توقیف کرد و او را در جزیره لمنی زندانی ساخت. سپس ترکهایی را که توسط بایزید به استانبول منتقل شده بودند اخراج کرد؛ دادگاه اسلامی را تعطیل ساخت و ضمن اعزام هیأتی به نزد تیمور، به او پیغام داد که تابعیت او را می‌پذیرد و خراج پرداختی به بایزید را از آن پس به او خواهد داد.

در این کش و قوس، تیمور از میرا تصرف کرده و به مانوئل پیغام فرستاده بود که به منظور ورود او به روملی کشتی آماده کند. امپراتور با شنیدن این پیغام سخت دستپاچه شد و دریافت که اشغال استانبول حتمی است؛ پس از پاپ و دولت ونیز درخواست کمک کرد.

۳۱. حال کوندیل می‌نویسد که مانوئل قبل از واقعه تیمور از راه مجارستان به استانبول بازگشت؛ ولی نظر فرانچس و دوکاس و واسیلیف همان است که مادر متن نقل کردیم. احتمالاً حال کوندیل بازگشت یوانیس پنجم را از راه مجارستان با حادثه اخیر مخلوط کرده است. مانوئل در سال ۱۴۰۳ م به استانبول بازگشته بود.

مناسبات عثمانی-بیزانس □ ۱۷۳

تقسیم دولت عثمانی و بروز جنگ بین شاهزادگان بر سر کسب قدرت سبب شد که امپراتوری نفس راحتی بکشد و در نتیجه توافق با امیر سلیمان چلبی بعضی از نواحی اطراف استانبول را به انضمام مناطق ساحلی دریای سیاه تا بالکان و نیز سلانیک و تسالیا را تصاحب نماید. شاهزادگان که بایکدیگر درگیر بودند، به یاری امپراتور و بالطبع بایک رشته فداکارها وارد روملی می شدند.

امپراتور مانوئل، محمد چلبی را در آناتولی علیه موسی چلبی که در ادنه داعیه حکومت داشت و استانبول را به محاصره آورده بود تحریک می کرد؛ زیرا موسی چلبی شهرهای ساحلی مرمره و حوالی چتالجه واقع در روملی را که برادرش امیر سلیمان به بیزانس واگذار کرده بود پس گرفته، تسالیا را آزاد ساخته، روبه سوی استانبول نهاده و آنجا را محاصره کرده بود.

امپراتور برای مقابله با این اقدامات موسی چلبی، شاهزاده اورخان پسر سلیمان چلبی را که نزد او به صورت گروگان بسر می برد به روملی و از آنجا به سلانیک و تسالیا فرستاد. از این روی موسی چلبی دست از محاصره استانبول کشید و به سوی اورخان چلبی حرکت کرد. اورخان چلبی گریخت و از راه سلانیک به استانبول بازگشت؛ ولی به سبب توافقی که بین مانوئل و محمد چلبی صورت گرفت امپراتور از پذیرفتن اورخان به استانبول خودداری کرد. وی به ناچار به قارین آباد بلغارستان رفت و به دست محمد چلبی اسیر شد و به دستور او به چشمانش میل کشیدند^{۳۲} و در بورسه مقیمش کردند.

ورود محمد چلبی به روملی جهت حمله به موسی چلبی با کمک امپراتور صورت

۳۲. بنا به نوشته نثری (ص ۵۲۴) اورخان چلبی پسر امیر سلیمان که نزد امپراتور بسر می برد هنگام بازگشت به استانبول بر اثر توافقی که بین امپراتور و محمد چلبی صورت گرفته بود نتوانست وارد استانبول شود؛ از این روی به قارین آباد بلغارستان گریخت و از آنجا قصد ورود به افلاق کرد. ولی آقنجیهای آن حوالی دست از او برداشتند و برای آنکه به حکمرانی اش برسازند او را به یانبولی بردند. اما وقتی محمد چلبی آنان را تارومار کرد لله اورخان که زامانوس نام داشت او را به بورسه فرستاد و نزد محمد چلبی برد و او نیز دستور داد که به چشمانش میل کشیدند؛ سپس اورخان را به بورسه فرستاد و عایدات حاصل از گیوه آق حصار را برای گذران معاش به او اختصاص داد. محمد چلبی هر بار که به بورسه می رفت با اورخان ملاقات می کرد. عاشق پاشا زاده نیز درباره شاهزاده اورخان چنین شرحی دارد (ص ۸۶)، منتهی نامی از امیر سلیمان برده نشده است.

گرفت و حتی زمانی هم که مغلوب موسی شد به استانبول پناهنده شد و از حمایت مانوئل بهره گرفت. محمد چلبی پس از آنکه در سال ۸۱۶ هـ ق / ۱۴۱۳ م بر موسی چلبی پیروز شد، به دوستی خود با امپراتور ادامه داد و به تعهداتش صادق ماند و اراضی ای را که موسی چلبی از امپراتور گرفته بود به او پس داد. ولی امپراتور بادر نظر گرفتن مصالح کشورش هیچ فرصتی را برای درگیر کردن و سرگرم ساختن عثمانیها از دست نداد و قصد بهره گیری از اوضاع آشفته داخلی دولت عثمانی را داشت. به همین منظور بود که مصطفی چلبی پسر بایزید را که پس از جنگ آنکارا به عرض اندام پرداخته و به استانبول رفته بود از راه افلاق به روم ملی گذراند و بالطبع تصمیم داشت بعدها در ازای این خدمت ضمن عقد قراردادی با او منافع کسب کند.

چون محمد چلبی خبر یافت که مصطفی چلبی در حوالی تسالیا و سلانیک به فعالیت پرداخته و داعیه سلطنت دارد به آن نواحی لشکر کشید و او را شکست داد. مصطفی چلبی و وزیرش آیدین اوغلی جنید به قلعه سلانیک گریختند و محمد چلبی سلانیک را در محاصره گرفت و در صدد دستگیری آنان برآمد، ولی امپراتور از تسلیم پناهندگان به وی خودداری کرد؛ ضمناً متعهد شد چنانکه مصطفی چلبی و همراهش مبلغی بابت مخارج نگهداری به او بپردازند از تحویل آنان به محمد چلبی خودداری خواهد کرد. امپراتور مصطفی چلبی را در جزیره لمنی تحت نظر گرفت.

همان طوری که بعد آنیز شرحش خواهد آمد پس از مرگ محمد چلبی، امپراتور به شرط واگذاری اراضی سواحل دریای سیاه و دریای مرمره در نواحی کلیبولی و روملی، مصطفی چلبی و جنید را به روم ملی فرستاد. سلطان مراد دوم پسر محمد چلبی که به جای پدر به حکمرانی رسیده بود با امپراتور تماس گرفت و از او خواست که جانب مصطفی چلبی را رها کند؛ ولی امپراتور و بویژه پسرش یوانیس هشتم که مشترکاً اداره امور را در دست داشتند با این پیشنهادات مخالفت ورزیدند و در سایه این مخالفت، مصطفی چلبی از راه کلیبولی به ادرن رفت و اعلام حکومت کرد. اما مصطفی چلبی کلیبولی را به امپراتور نداد و از تأمین منافع آن سر باز زد.

امپراتور مانوئل که امید خود را نقش بر آب می دید به مراد دوم پیغام داد که هرگز

برادرانش را به عنوان گروگان نزد او نخواهد فرستاد^{۳۳}، ولی در مورد سایر پیشنهادات حاضر به ملاقات می باشد. اما از آنجا که امپراتور در این مورد مصر بود، از این تماسها نتیجه ای حاصل نیامد. معهدا یکی از پسران محمد چلبی در استانبول بسر می برد.

حکمران مستعمرات جنوا در فوج به با استفاده از اوضاع حاکم در استانبول عهدنامه ای بامراد دوم منعقد ساخت. همان طور که در بخشهای آینده خواهد آمد با عقد این قرارداد جنواییها در مورد فوج و معادن آن و مالیاتهای پرداختی امتیازاتی کسب کردند. در ازای این منافع جنوا متعهد شد که برای تضعیف مصطفی چلبی که در اولوباد موفقیتی به دست نیاورده و به روملی گریخته بود، کشتیهایی در اختیار مراد دوم قرار دهد و امکان ورود او را به کلیبولی فراهم سازد.

مراد دوم پس از سرکوبی عمویش مصطفی چلبی به سال ۸۲۵ هـ ق/ ۱۴۲۲ م استانبول را محاصره کرد. اما امپراتور که ساعات آخر عمرش را می گذرانید این بار مصطفی چلبی - بجز آن مصطفی چلبی که قبلاً ذکرش گذشت - برادر مراد را به استانبول آورد و او را به همراه نیرویی به آناتولی اعزام کرد. از این روی سلطان مراد دوم به ناچار دست از محاصره استانبول کشید و به آناتولی رفت و حساب خود را با برادرش که در ازنیق اسیرش کرده بود تصفیه کرد. هنگامی که مصطفی چلبی کوچک وارد استانبول شد، مانوئل امپراتور در گذشته بود و پسرش یوانیس هشتم اداره امور را به تنهایی در دست داشت (۱۴۲۵ م).

پس از این حوادث دولت عثمانی سلانیک را که رومیان به و نیز فروخته بودند تصرف کرد.^{۳۴} مانوئل بجز یوانیس که با او در اداره امور امپراتوری شرکت داشت،

۳۳. قصد امپراتور از گروگان داشتن دوشاهزاده که موجب ایجاد کدورت بین او و مراد شد این بود که یکی از این دو برادر را به روملی بفرستد و او در آنجا ادعای سلطنت کند تا دولت عثمانی به این طریق درگیر اختلافات داخلی بشود.

۳۴. بنا به نوشته هال کوندیل، سلانیک نخستین بار در زمان سلطان مراد اول موقتاً به دست عثمانیها افتاد؛ ولی بعداً دوباره از آن امپراتوری شد. اما در سایر منابع تاریخی آمده است که سلانیک فقط تحت محاصره چندرلی خلیل خیرالدین پاشا در آمد، بی آنکه نتیجه ای از این محاصره عاید عثمانی بشود. بعدها یلدرم بایزید سلانیک را تصرف کرد؛ ولی به سبب شرایط حاکم پس از جنگ آنکارا، امیر سلیمان چلبی آن را به امپراتور باز پس داد. آندرد نیقوس پسر مانوئل حاکم سلانیک که به سبب بیماری شدید احساس کرده بود قادر به نگهداری آن نیست سلانیک را به و نیز فروخت و سلطان مراد دوم برای سومین بار در سال ۱۴۳۵ م آن را از و نیز پس گرفت.

دارای شش پسر بود که مقام «دسپوطی»^{۳۵} داشتند: تئودوروس حکمران اسپارطه و تسالیا بود؛ آندرونیقوس که سلا نیک را به و نیز فروخته بود؛ آخیولی و میسیوری واقع در سواحل دریای سیاه را به کنستانتین و سیلیوری را به آندره آس داده بود؛ و توماس و دیمتریوس را که خردسال بودند نزد خود نگاه داشته بود. این دو برادر - یعنی توماس و دیمتریوس - که در زمان امپراتوری برادرشان کنستانتین در موره بسر می بردند، بایکدیگر درگیری داشتند.

امپراتور یونانیس هشتم پس از حوادث مصطفی چلبیها هیأتی به ادرنه فرستاد و با مراد دوم پیمانی منعقد کرد. به موجب این معاهده امپراتوری متعهد شده بود که سالیانه به دولت عثمانی سی هزار سکه طلا خراج بپردازد و نیز اراضی ای را که قبلاً در اختیار عثمانی بود و سپس به دست بیزانس افتاده بود - از سیلیوری تا طرقوس - به دولت عثمانی باز پس بدهد. به این ترتیب، در این ناحیه از ساحل دریای سیاه چند شهر چون آخیولی و میسیوری در تصرف امپراتوری باقی ماند.

امپراتور یونانیس که هنوز امیدوار بود بتواند از اروپا کمک بگیرد نماینده ای به نزد پاپ فرستاد. پاپ مسأله را موکول به اتحاد دو کلیسا کرد و در سال ۱۴۴۲ م در حالی که تمام هزینه راه و کشتیهای مورد نظر از سوی پاپ تأمین شده بود یونانیس با افراد سرشناس و کشیشانی که تمایل به عزیمت داشتند به ایتالیا رفت و همگی به استثنای سراسقف ارتودوکس افس (آیاسلوق = سلجوق) در مورد اتحاد دو کلیسا به توافق رسیدند؛ ولی هنگام بازگشت به استانبول با اعتراض مردم روبرو شدند.^{۳۶}

رفتن امپراتور به ایتالیا که علی رغم موافقت سلطان مراد بود این شك را در دل سلطان عثمانی برانگیخت که سفر مزبور به منظور عقد پیمان اتحادی علیه عثمانیها است؛ از این روی در صدد محاصره استانبول برآمد، ولی وزیر اعظم چندرلی زاده خلیل پاشا

۳۵. «دسپوط» در لغت به معنی مالک و صاحب چیزی است و اصطلاحاً به حاکم و امیر یک منطقه اطلاق می شود. دسپوط در سیستم امپراتوری بیزانس از نظر ارزش دومین مقام پس از امپراتور بود که مستقلاً حکومت می کرد و حاکمیت امپراتور را به رسمیت می شناخت و مطیع او بود. دسپوطها از میان پسران و برادران امپراتور انتخاب می شدند.

۳۶. دوکاس (چاپ پن)، ص ۲۱۵-۲۱۷، ترجمه میر میراوغلی.

ضمن بحث درباره بی نتیجه بودن این عمل، سلطان مراد را از تصمیم خود منصرف کرد.^{۳۷}

البته باید اذعان کرد که شك سلطان عثمانی بسیار بجا و درست بود، زیرا امپراتور در سفر خود به اروپا طی تماسهایی در صدد اقدام علیه دولت عثمانی از راه خشکی و دریا بود. از طرفی چندرلی زاده هم در توصیه خود محق بود، زیرا می ترسید امپراتور شاهزاده اورخان را که در استانبول بسر می برد به روملی اعزام دارد و فتنه ای بر انگیزد و حوادثی نظیر حوادث مصطفی چلبیها به وجود بیاید.

پس از شکست عثمانیها از ژان هونیاد و به دنبال معاهده ادرنه که در سگه دین به امضاء رسید، امپراتور یونیس فرصت را غنیمت شمرد و برای جلوگیری از عقد پیمان به پاپ پیغام فرستاد و بانا و گان اعزامی از سوی پاپ و متحدانش تنگه جناق قلعه را بست. ولی سلطان مراد دوم از طریق بغاز به روملی رفت و در جنگی که در وارنه اتفاق افتاد پیروز شد و امپراتور در اجرای نقشه خود ناکام ماند. از آن گذشته اراضی امپراتوری واقع در موره شمالی نیز به تصرف عثمانیها درآمد.

امپراتور یونیس در اکتیم سال ۱۴۴۸ م در سن پنجاه و هفت سالگی بی آنکه فرزندی از خود به جای بگذارد در گذشت و علی رغم تحریکات و تبلیغات طرفداران برادرش دیمتریوس، کنستانتین در آگازس اسقف و حاکم موره با اکثریت قابل توجهی به جانشینی او برگزیده شد.^{۳۸}

پس از انتخاب کنستانتین به امپراتوری و تصویب آن از سوی مادر و برادران و بزرگان کشور، به منظور آگاه ساختن سلطان مراد دوم از این انتخاب، فرانچس مورخ معروف بیزانس به عنوان ایلچی به ادرنه اعزام شد که این انتخاب مورد قبول سلطان مراد دوم قرار گرفت.^{۳۹} همزمان با اعزام این سفیر هیأتی نیز به موره رفت و تاج بر سر امپراتور نهاد.

پس از تاجگذاری، کنستانتین در ۱۲ مارت بایک کشتی جنگی به استانبول رفت

۳۷. فرانچس، (چاپ بن)، ص ۱۷۹-۱۸۰ ترجمه میر میراوغلی.

۳۸. کنستانتین در سال ۱۴۴۳ م پس از مرگ برادرش تئودوروس اسقف موره شد و بعداً آندرونیقوس سر تئودوروس را به جای خود نشانند.

۳۹. تاریخ فرانچس، چاپ بن، ص ۲۰۵.

و به جای او برای تصدی اسقفی موره برادرانش توماس و دیمیتریوس اعزام شدند و سوگند خوردند که با امپراتور در مقام مخالفت برنخواهند خاست.^{۴۰}

کنستانتین در آغاز آخرین امپراتور بیزانس یازدهمین امپراتور بیزانس بود که این نام را داشت، مادرش که از نژاد اسلاو بود دختر کنستانتین در آغاز حاکم کوستندیل بود که تحت الحمايه عثمانی به شمار می رفت.^{۴۱}

دولت عثمانی که در روملی از موقعیت بسیار مناسب و قدرتمندی برخوردار بود ضمن تجربیاتش طی سالیان دراز دریافته بود که اگر قصد گذر از آناتولی به روملی را داشته باشد دشمن می تواند بباستن تنگه چناق قلعه راه او را سد کند و این مسأله را به وضوح در جریان نبرد وارنه تجربه کرده بود. با در نظر گرفتن تمامی این موارد، تصرف استانبول سخت ضروری و اجتناب ناپذیر می نمود.

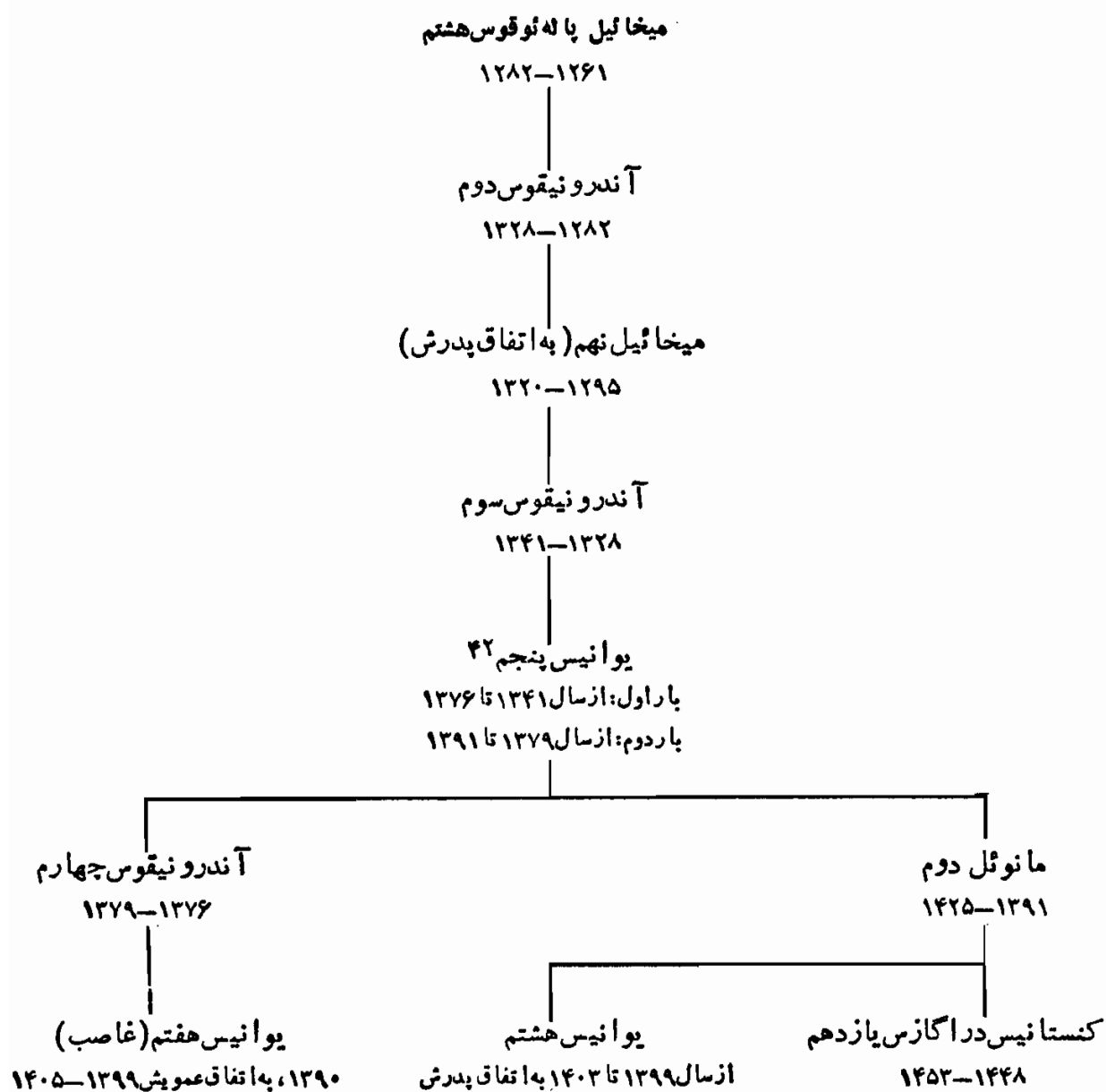
هر چند در محاصره های پیشین استانبول از سوی عثمانیها مسأله تحت نفوذ در آوردن سرزمینهای بیزانس مطرح بود، ولی انگیزه اصلی را انتقامکشی و تلافی جویی تشکیل می داد؛ اما شکست دولت عثمانی از سلطان مجار و متحدانش و نیز نقض عهدنامه منعقد شده از سوی خصم و همچنین سدره آبی چناق قلعه. کلیولی به وسیله کشتیهای دشمن که اعزام نیرو از آناتولی به روملی را غیر ممکن می کرد، تصرف استانبول را به صورت يك امر ضروری در آورده بود.

از این روی سلطان محمد دوم (محمد فاتح) که در سال ۱۴۵۱ م به سلطنت رسید، پس از تهیه مقدمات امر و آماده گیهای لازم همان گونه که در صفحات آینده خواهیم دید در ۲۹ مائیس سال ۱۴۵۳ م استانبول را فتح کرد. کنستانتین یازدهم که علی رغم خیانتهای گوناگون بسیاری از رجال و ارباب مملکت به دفاع از استانبول برخاسته بود، در حالی که لشکریان خود را سرپرستی می کرد جان خویش را از دست داد و به این ترتیب امپراتوری بیزانس منقرض و به تاریخ سپرده شد. مدت امپراتوری کنستانتین پنج سال بود.

۴۰. فرانچس، چاپ پن، ص ۲۵۶. اما ایندو به قسم خود پای بند نمازند و به جنگ و جدل با یکدیگر پرداختند که این جنگ و جدال طولانی، خود استیلای عثمانیها را بر امپراتوری بیزانس آسان کرد.

۴۱. محاصره و تصرف استانبول، ترجمه م. ناهید، ص ۸.

شجره نامه خاندان پالائولوقوس در بیزانس



۴۲. کانتاگوزن در زمان حکومت این خاندان از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۷ م تحت عنوان یوانیس چهارم به صورت وصی یوانیس پنجم که خردسال بود بر تخت امپراتوری نشست و از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۵ م نیز به همراه یوانیس پنجم هشت کاً امور امپراتوری مزبور را اداره کردند.

۷ فصل

فتوحات عثمانیها در شبه جزیره بالکان

ورود به روملی

بخشی از نیروهای عثمانی، از مدتها پیش، یعنی پس از تصرف مودانیه در سال ۱۳۲۱م، به قصد تاراج از طریق مرمره وارد سواحل تراکیای شرقی شدند و مدت هیجده ماه در آن نواحی به گشت و بررسی پرداختند و سپس به آناتولی بازگشتند. و این نخستین ورود به روملی اندیشه‌هایی را در سرترکها درباره این نواحی به وجود آورد^۱ و آندرونیقوس دوم امپراتور بیزانس را از این جولان دچار وحشت ساخت. ترکها بعداً نیز با استفاده از آشفنگی حاصل از جنگ قدرت بر سرتاج و تخت در امپراتوری بیزانس چندین بار وارد این مناطق شدند. در جنگی که بر سر تصاحب تاج و تخت بین آندرونیقوس دوم و نوه‌اش آندرونیقوس جوان در گرفت آندرونیقوس پیر از غازی اورخان کمک خواست؛ ولی نیروهایی که اورخان در سال ۱۳۲۷م به یاری او اعزام داشته بود در چورلی و سیلیوری شکست خوردند و به استانبول گریختند و امپراتور نیز آنان را به آناتولی منتقل کرد.^۲

۱. تاریخ عثمانی، از انتشارات انجمن تاریخ عثمانی، ص ۶۲۱.

۲. کانتاگوزن، ج ۷، کتاب اول، قسمت اول، فصل ۳۱، ص ۹۴ و هامر، به نقل از او، ترجمه آتاپک، ج ۱/ص ۱۷۲.

پس از درگذشت آندرونیقوس سوم (آندرونیقوس جوان) پسرش یوانیس پالهئولوقوس پنجم که نه‌ساله بود امپراتور شد و کانتاگوزن بنا به وصیت امپراتور متوفی به وصایت او تعیین شد. با توجه به این انتصاب، کانتاگوزن تاج امپراتوری بر سر نهاد و به اداره امور مملکت پرداخت. اما پس از مدتی کانتاگوزن که از تحریکات درباریان علیه خود دل‌آزرده شده بود به‌دیمتوقه رفت و امپراتوری خود را مستقلاً اعلام کرد و با یاری او موربیگ حکمران خاندان آیدین بیش از سه سال با رقبای خود به‌جنگ پرداخت؛ اما در سال ۱۳۴۴ م پس از آخرین کمک‌های او موربیگ، به‌توصیه او به اورخان بیگ پسر غازی عثمان متوسل شد، غافل از آنکه امپراتور اصلی، یعنی یوانیس پنجم و مادرش آنا، قبل از کانتاگوزن به‌غازی اورخان متوسل شده بودند. اما غازی اورخان ترجیح داد که جانب کانتاگوزن را بگیرد و به‌دنبال این تصمیم در سال ۱۳۴۵ م یک نیروی شش‌هزار نفری به‌یاری کانتاگوزن فرستاد که وی در سایه این کمک توانست ادرنه و سواحل دریای سیاه را تحت تسلط درآورد. از آن گذشته غازی اورخان که باثودورا دختر کانتاگوزن ازدواج کرده بود، در سال ۱۳۴۹ م یک نیروی بیست‌هزار نفری دیگر به‌یاری پدرزنش فرستاد و او توانست سلانیک را از دست استفان دوشان پادشاه صرب که قصد تصرف آنجا را داشت، نجات دهد. در ایامی که بین یوانیس پنجم و امپراتور غاصب جنگ ادامه داشت، قوای عثمانی که به‌یاری کانتاگوزن آمده بود به‌فعالیت‌های خود در روملی ادامه داد. در حالی که کانتاگوزن با امپراتور حقیقی و مادرش آنا در ساووا درگیر بود، خطر درگیری با پادشاهان صرب و بلغار که می‌خواستند از این موقعیت استفاده کنند، تهدیدش می‌کرد؛ از این‌رو به‌اورخان بیگ وعده داد که در صورت اعزام قوای کمکی قلعه چیمپه واقع در شبه‌جزیره کلبولی را به‌او خواهد داد.^۳ و در واقع نیز کانتاگوزن به کمک بیست‌هزار مرد جنگی که اورخان بیگ به‌فرماندهی پسرش سلیمان‌پاشا اعزام کرده بود توانست ادرنه را که تحت محاصره بود، به‌همراه پسرش ماتئوس که در

۳. از این قلعه که در ساحل مرمره نزدیک کلبولی واقع شده بود در کتب تاریخ عثمانی با اسامی چیمنی، چیمبنی، چپینی، جمبی، چیمنیک و چین نام‌برده شده است. درباره این مکان «منیر آق‌تپه» استاد یار تاریخ دانشگاه استانبول مقاله تحقیقی جالبی در دومین شماره نشریه تاریخ دانشکده ادبیات استانبول دارد.

آنجا محاصره شده بود، از مهلکه نجات بدهد.

سلیمان پاشا هنگام بازگشت از کمک کانتا گوزن مقداری نیرو در قلعه چیمپه یا چیمپی که به ترکها واگذار شده بود گماشت.^۴ پس از این واقعه شهر و بندر کلیبولی نیز به تصرف سلیمان پاشا درآمد.^۵ نیروهای ترک متعرض ساکنان مناطق اشغالی نشدند و با آنان به ملاحظت رفتار کردند. عده‌ای نیز از آناتولی به این نواحی کوچانده شدند. این نقل و انتقال نخستین گامی بود در راه قطع ارتباط دریایی امپراتوری بیزانس با اروپا و تصرف روملی از طرف ترکهای عثمانی. سلیمان پاشا قصری در کلیبولی برای خود ساخت و آنجا را قرارگاه نیروهای خود کرد. در میان فرماندهانی که همراه سلیمان پاشا در راه استیلا بر تراکیا کوشیدند افرادی چون حاجی ایل بیگی، اورنوس، غازی فاضل و یعقوب اجه دیده می‌شدند.^۶

با آنکه استقرار ترکهای عثمانی در کلیبولی نظر اروپا را به خود جلب کرد، ولی ترکها با استفاده از درگیری دولتهای بالکان با یکدیگر، در صدد بخش و جایگیری در شبه جزیره بالکان بودند؛ منتها بادر نظر گرفتن مداخله احتمالی صرب، بلغار، مجار، بیزانس و ونیز در صدد برآمدند تا سیاست استقرار سریع را اتخاذ کنند. از این روی قوای سلیمان پاشا بر سواحل مرمره از بولایر تا تکیرطاغ مسلط شد. برای ترک نشین کردن این نواحی، از مناطق تحت تسلط عثمانیها در آناتولی (یعنی از حوالی قراسی) عده‌ای دهقان را به این نقطه کوچ دادند^۷ و ضمناً به منظور پیشگیری از هر نوع احتمال

۴. در کتب تاریخ عثمانی آمده است که سلیمان پاشا ابتدا از ویرانجه حصار واقع در روبروی ساحل آناتولی به سواحل روملی نیرو پیاده کرد، سپس به دنبال کسب اطلاع از یک رومی که اسیر کرده بود با هفتاد و هشت نفر از سپاهیانش وارد قلعه شد و آنجا را به تصرف درآورد (۷۵۷هـ.ق/ ۱۳۵۶م) (تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۴۷. نشری، ص ۱۲۷ و ۱۳۷. اروج بیگ، ص ۱۸).
 ۵. با آنکه خیرالله افندی از تصرف کلیبولی به عنوان اولین موفقیت مراد خداوندگار نام می‌برد (ص ۴۸)، ولی بنا بر شواهد و قرائن تاریخی فتح این نقطه قبل از جلوس سلطان مراد اتفاق افتاده است. البته امکان دارد که پس از مرگ سلیمان پاشا کلیبولی از دست عثمانیها خارج و بعدها در زمان سلطان مراد مجدداً فتح شده و این، احتمالاً پس از اشغال توسط کنت ساووا در سال ۱۳۶۶م بوده است.

۶. نواحی اجه آباد واقع در شبه جزیره کلیبولی که مرکز آیدوس بود توسط یعقوب اجه و غازی فاضل بیگ به تصرف درآمد. این اراضی به عنوان ملک مستمری به آنها داده شد و هر دو پس از مرگ در این نواحی به خاک سپرده شدند (تاریخ نشری، ص ۱۷۴. عاشق پاشا زاده، ص ۵۱).
 ۷. در تاریخ عاشق پاشا زاده (چاپ استانبول)، ص ۴۸-۵۰ و تاریخ نشری، ص ۱۸۵ و ۱۸۱ ←

عصیان از سوی نظامیان رومی، آنان را به آناتولی، یعنی بالیکسری و حوالی آن، انتقال دادند.^۸

سلیمان پاشا که قصد گسترش نواحی اشغالی را به سوی شمال داشت از تنگترین نقطه شبه جزیره کلبولی یعنی از اگزاملیه گذشت و به این ترتیب گام بر تراکیای شرقی نهاد. آنگاه مال قره و کشان را تصرف کرد و پس آنگاه با اشغال چورلی، راه استانبول به ادرنه را سد کرد. بنا به نوشته بعضی از منابع در این فعالیتها مراد بیگ برادر سلیمان پاشا نیز همراهی بود و حتی به موجب نوشته همین منابع بر قاز و چورلی در سال ۱۳۵۷ م توسط مراد بیگ به تصرف درآمد.^۹ یکی از سیاستهای جالب عثمانیها در اثنای این فتوحات خوشرفتاری آنها با ساکنان شهرها و دهات نواحی اشغالی بود.^{۱۰}

عقب نشینی در استیلا بر رومی

سلیمان پاشا که مشغول فعالیت در نواحی تراکیای شرقی بود در سال ۷۶۱ هـ ق / ۱۳۶۰ م به هنگام دنبال کردن شکاری از اسب به زیر افتاد و در سن چهل و سه سالگی^{۱۱} وفات یافت و به جای او برادرش مراد که برادر تنی او بود به فرماندهی انتخاب شد.^{۱۲} سلیمان پاشا بنا به وصیتش در بولاییر در کنار آرامگاه پسرش به خاک سپرده

→ و ۱۸۲ آمده است که سلیمان پاشا طی نامه‌ای به پدر خود چنین می نویسد، «برای استقرار در حصارهای فتح شده در این دیار نیروی بسیاری لازم است. لطف کنید افراد لایقی اعزام نمایید. غازی اورخان با کوچهایی از ولایت قراسی آمدند و آنان را وارد رومی کردند که در نواحی کلبولی سکونت نمودند.»

۸. پس از تصرف حصارهای اود کولک و اگزاملیه این حصارها مستحکم شدند و محافظانی بر آنها گماردند. سلیمان پاشا فرمود تا سپاهیان کافر این حصار را به ولایت قراسی بردند تا مضرتی از سوی آنان متوجه نشود. عده‌ای از شجاعان داوطلب آناتولی به این ناحیه کوچ کردند. (تاریخ نثری، ص ۱۷۶. عاشق پاشا زاده، ص ۴۸).

۹. این نظریه در صفحه ۶۵۶ تاریخ مورال قید شده که مورال نیز آنرا از یکی از منابع تاریخی قرن هفدهم نقل کرده است. در تواریخ عثمانی به چنین واقعه‌ای بر نمی‌خوریم.

۱۰. عاشق پاشا زاده، ص ۴۸.

۱۱. بنا به نوشته مورخ اروج بیگ (ص ۱۴) سلیمان پاشا در سال ۷۱۶ هـ ق / ۱۳۱۶ م متولد شده بود.

۱۲. در زمان غازی عثمان، اورخان بیگ فرمانده سپاه بود. در زمان اورخان بیگ نیز پسرش سلیمان پاشا این سمت را به عهده داشت (هشت بهشت، کتابخانه دانشگاه رضا پاشا، برگ ۱۶۸).

شد. ۱۳

پنج سال پس از این حادثه در سال ۷۶۳هـ/ق/ ۱۳۶۱م و یا کمی پس از آن غازی اورخان وفات می کند. ۱۳ مدت حکمرانی اوسی و هشت سال بود که با توجه به نظرات مختلف این مدت به حقیقت مقرون تر است. پیشروی در روملی همزمان با درگذشت فرماندهی پرانرژی چون سلیمان پاشا شد و پس از آن مرگ حکمران مقتدر و صاحب عزم و بااراده ای چون غازی اورخان رخ داد و پسرش مراد بیگ که جانشین او شده بود بیدرنگ به بورسه رفت و اداره امور کشور را در دست گرفت. ۱۵

امپراتوری بیزانس با استفاده از این حوادث ضمن بازپس گرفتن برقاز و چورلی و مال قره، می کوشید تا شهرهای ساحلی را نیز به تصرف خود در آورد. اما لالاشاهین

۱۳. حال کوندیل، چاپ ۱۶۳۲ م، پاریس، ص ۲۹. به نوشته دستورنامه (ترجمه پروفیسور خلیل اینانچ) سلیمان پاشا سه پسر به اسمی اسحاق، ناصر و اسماعیل داشت که ملک ناصر در دریا غرق می شود. سلیمان پاشا پسرش را که در زمان حیات او در گذشته بود در بولاییر به خاک می سپارد و وصیت می کند که پس از مرگش او را نیز در جوار پسرش دفن کنند. بنا به نوشته دستورنامه، غازی اورخان با شنیدن خبر مرگ پسرش به بولاییر می رود (ص ۸۲).

۱۴. در دستورنامه (ص ۸۴)، تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۵۱) و تاریخ نشری (ص ۱۱۶) و در دیگر تواریخ به نقل از این منابع آمده است که اورخان دوماه پس از مرگ پسرش سلیمان در سال ۷۶۵هـ/ق وفات می کند؛ ولی به طوری که از وقفیه ای به تاریخ جمادی الاخر سال ۷۶۱هـ/ق برمی آید (مجله انجمن تاریخ ترک، سال ۱۶، ص ۲۸۴) درگذشت غازی اورخان پس از سال ۷۶۱هـ/ق بوده است. به موجب یک وقایع نامه منظوم رومی، وفات اورخان در ماه مارتن ۱۳۶۲م بوده است. (مورالت، ج ۲/ص ۶۶۳). بنا به نوشته رساله التقویم جلوس سلطان مراد در سال ۷۶۱هـ/ق/ ۱۳۶۰م اتفاق افتاده است که با تاریخ ثبت شده در وقفیه و تاریخ وقایع نامه رومی مطابقت دارد. در سند موجود در کتابخانه نوری عثمانیه (شماره ۲۷۸۲) وفات اورخان در سال ۷۶۳هـ/ق/ ۱۳۶۲م ذکر شده است. «روحی» می نویسد که اورخان بیگ به سال ۷۶۱هـ/ق/ ۱۳۶۰م در پهن شصت و چهار سالگی پس از چهل و یک سال سلطنت وفات یافت.

با توجه به اینکه از کتیبه مسجد «لولی پاشا»ی آنکارا برمی آید که اورخان بیگ در سال ۷۶۳هـ/ق/ ۱۳۶۲م زنده بوده است، بنابراین وفات او قاعدتاً باید در همین سال و یا کمی پس از آن تاریخ رخ داده باشد.

۱۵. در مالک الابصار آمده است که غازی اورخان در نیمه اول قرن چهاردهم قریب به پنجاه شهر، بیش از پنجاه قلعه، چهل هزار نیروی سواره و تعداد زیادی سرباز پیاده در اختیار داشت. او با توجه به اینکه قوای نظامی خود را به قدر کافی قدرتمند نمی دید با همسایگانش به حالت صلح بسر می برد و به کسانی که او را یاری می کردند متقابلاً کمک می کرد. در جنگهای بسیار شرکت کرده و بینی بسیاری از دشمنانش را به خاک مالیده بود. مردی بود با اراده و ثابت قدم.

پاشا فرمانده سپاه عثمانی و حاجی ایل بیگی و اورنوس بیگ دستپاچه نشدند و تازمانی که حکمران جدید به اوضاع آناتولی سر و سامان بخشید، باخونسردی به مدافعه پرداختند و به احتمال قوی از برونزیک وحشت عمومی جلوگیری کردند. نیروهای ترک با غیرت و حمیت بسیار، از شهرها و قلعه‌های ساحلی دفاع کردند و مانع از آن شدند که بولایر، شهری که فرماندهشان سلیمان پاشا در آنجا به خاک سپرده شده بود، لگدمال دشمن شود. بنابراین با توجه به فعالیت این سه فرمانده اوضاع چندان ناامید کننده نبود.

اوضاع آناتولی

بنا به تصمیم اخیها که در امور دولت صاحب نفوذ بودند، به جای غازی اورخان پسرش مراد بیگ حکمران شد.^{۱۶} مراد بیگ نخست کار برادرانش را که با او به مخالفت

۱۶. غازی اورخان شش پسر به اسامی سلیمان پاشا، سلطان، مراد، ابراهیم، خلیل و قاسم داشت. به هنگام وفاتش مراد، ابراهیم و خلیل در قید حیات بودند. گریکوراس می‌نویسد که غازی اورخان از تئودورا دختر کانتاگوزن پسر بی‌نام خلیل داشت که سخت مورد علاقه‌اش بود و مایل بود که پس از مرگش او به جانشینی منصوب شود. بنا به نوشته مورالت (ج ۲/ص ۶۶۲) پس از آنکه شاهزاده خلیل از دست جنواییهای فوج نجات یافت در اگوست سال ۱۳۵۹ م او را به ولایت بتینیا منصوب کرد. از قرار معلوم مادر ابراهیم بیگ پسر دیگر غازی اورخان اسپورچه خاتون دختر آندرو نیقوس سوم بود که بجز ابراهیم دختری نیز به نام فاطمه داشت. فرانچس می‌نویسد که آندرو نیقوس جوان دو دختر از امپراتورس آنا داشت که یکی زن سلطان بلغار و دیگری همسر غازی اورخان بود که قاعدتاً باید مادر همین ابراهیم بیگ باشد. به نوشته فرانچس، یوانیس پسر آندرو نیقوس خواهر خود را به اورخان بیگ به زنی داده بود. به هر حال آنچه که مسلم است غازی اورخان، هم با خانواده پاله‌تولوقوس و هم با خانواده کانتاگوزن وصلت کرده بود. سلیمان پاشا و سلطان مراد از زن دیگر غازی اورخان بودند. این زن دختر حاکم یارحصار بود و نیلوفر خاتون نام داشت. مورخان بی‌زانس می‌نویسند که خلیل اندکی پس از مرگ سلیمان پاشا زندگی را وداع گفت (تاریخ عثمانی، اثر ایورگا)، ولی بحثی از ابراهیم به میان نیآورده‌اند. قاسم بیگ به هنگام حیات پدر در گذشته بود. از مفهوم این شعر «احمدی»

برادرانش بر او شوریدند

و همگی آنها به دست او نابود شدند

چنین برمی‌آید که مراد با تنی چند از برادرانش درگیر بود که به دستش کشته شدند و احتمال می‌رود همان ابراهیم و خلیل باشند.

به نوشته مورخان بی‌زانس اندکی پس از مرگ سلیمان پاشا مرگ غازی اورخان فرامی‌رسد و جانشینش سلطان مراد در اندک زمانی کار برادران خود را یکسره می‌سازد. نشری می‌نویسد ←

فتوحات عثمانیه در شبه جزیره بالکان □ ۱۸۷

برخاسته بودند یکسره کرد و سپس به سوی آنکارا که در سال ۱۳۵۴ م توسط برادرش سلیمان پاشا به تصرف درآمده بود حرکت کرد؛ زیرا به دنبال درگذشت اورخان بیگ اخیها که در آنکارا نفوذ بسیار داشتند به تحریک قرامانیان نیروهای عثمانی را از آنکارا اخراج کرده و آنجا را تحت نفوذ خود در آورده بودند.^{۱۷}

سلطان مراد بی آنکه فرصت را از دست بدهد به سوی آنکارا حرکت کرد. اخیها که دریافته بودند قادر به مقابله با سلطان مراد نیستند به استقبالش رفتند و آنکارا را تسلیم او کردند (۷۶۳ هـ ق / ۱۳۶۲ م).^{۱۸}

سلطان مراد پس از سروسامان دادن به اوضاع آنکارا به بورسه بازگشت و

→ به دنبال فتح آنکارا، «غازی مراد به سلطان اونی آمد؛ اطراف را فتح کرد؛ مفسدان را به اطاعت واداشت و دوپاره به بورسه بازگشت.» و چنین استدلال می کند که شورش برادران سلطان مراد زمانی اتفاق افتاد که وی در آنکارا بود. اما نظر احمدی شاعر صحیح تر است که فتح آنکارا را پس از عصیان برادران او دانسته است؛

انقوریها به جنگ شود

و با ضرب شتی سلطان اونی را گرفت

احمدی همچنین می نویسد که مراد پس از سرکوبی شورش برادرانش، آنکارا را به تصرف درمی آورد و سپس عصیان را که در حوالی او یکی (اسکی شهر) به وجود آمده بود سرکوب می کند که حادثه مورد بحث نشری پس از جنگ آنکارا بوده و ارتباطی با شورش برادران مراد بیگ نداشته است.

۱۷. به نظر یروفور ویت تک پس از تصرف آنکارا توسط اورخان برای نخستین بار آنکارا دارای خودمختاری نسبی شد و باردم سلطان مراد برای از میان برداشتن این خودمختاری به آنکارا لشکر کشید. ولی این نظریه درست به نظر نمی رسد، زیرا با توجه به وضع خطرناکی که بر روملی حاکم بود منطقی به نظر نمی رسد که صرفاً به خاطر از میان برداشتن خودمختاری حاکم بر آنکارا اقدام به جنگ و لشکر کشی شود. نوشته نشری در این باره شایان توجه است (ص ۱۹۵). بنا به نوشته نشری به هنگام ورود سلطان مراد به روملی «ملوک اطراف، قصد بورسه کردند. سلطان مراد علما را جمع کرد و استفتاء نمود و گفت؛ لشکر را برای جنگ علیه کفار جمع کرده ام و به این نتیجه رسیده ام که از کلیبولی بگذرم و با کفار به جنگ بپردازم؛ ولی از طرفی می بینم که ملوک ظالم قصد مسلمین کرده اند. حال به نظر شما آیا جایز است با لشکری که برای جنگ با کفار آماده کرده ام به مقابله این ملوک برخیزم یا نه؟ علما فتوا دادند که جنگ علیه کفار واجب کفایی است، ولی رفع مظالم از مسلمین واجب عینی است. پس سلطان غازی مراد، حل قضایا را برای بعد گذاشت و برگشت به سرحد روم به قلعه سلاسله که امروز به آن آنقوره (آنکارا) می گویند.» مطالب تاریخ روحی نیز مؤید نظرات نشری است.

۱۸. در سند موجود در کتابخانه نوری عثمانیه که تحت شماره ۲۷۸۲ نگهداری می شود آمده است که محمد بیگ اردنایی هنگام حرکت به سوی آنقوره (آنکارا) در جنگ شکست می خورد.

لالاشاهین پاشا از حکام وفادار به پدرش را که برای نخستین بار به مقام بیگلربیگی منصوب شده بود^{۱۹} به همراه خود برداشت و وارد روملی شد.

ملیتهای مختلف موجود در بالکان به هنگام آغاز استیلا بر بالکان

همان گونه که در فصلهای آتی خواهیم دید به هنگام آغاز تسلط عثمانیها بر بالکان شبه جزیره موره و اپیر جنوبی (حوالی یانیه، ارگری، پره و هزه، اسپرو، پوتام و قالابریت) به استثنای سواحل تراکیای شرقی و سلانیک تابع بیزانس بود. از آن گذشته، در جنوب شرقی بالکانها بلغارستان و مناطق سرز و درمه در دست صربها بود و در جنوب اپیر پرنس نشینهای صرب، آلبانی و آلبانی لاتین قرار داشتند که تحت نفوذ جمهوری ونیز و سلطان نشین ناپولی بودند. شهر و بندر انز واقع در شرق تراکیا و جزیره تاشوز در دست جنواییها و جزیره آگریوز و شهرهای ساحلی موره و بعضی از بنادر آلبانی واقع در ساحل دریای آدریاتیک تابع ونیز بود. همچنین در شبه جزیره ای که در ساحل دالماتیای دریای آدریاتیک قرار داشت جمهوری راغوزه (دوبروونیک) حاکم بود و در شمال غربی شبه جزیره بالکان سلطان نشین نیمه مستقل بسنه قرار داشت. در آن تاریخ سلطان نشین بسنه زیر نفوذ حاکمیت مجارستان بود و هنوز استقلال خود را به دست نیاورده بود، اما در شرف کسب استقلال بود.

در منطقه دوبروجه واقع در ساحل چپرود طونه یک پرنس نشین به وجود آمده بود. دوبروجه از سوی پرنس بلغار اداره می شد.

این بود دولتها و پرنس نشینهای موجود در شبه جزیره بالکان به هنگام آغاز تسلط عثمانیها بر روملی. نفاقها و مجادلات حاکم در بین ملتهای بالکان بویژه در مناطق نزدیک به کشور عثمانی چون روم، بلغار و صرب، استیلاي عثمانیها را آسان می کرد. هنگامی پس از مرگ استفان دوشان حکمران صرب کشورش تقسیم شد و هر شاهزاده با سودایی در سر دست به عمل می زد، بلغارها و رومیها نیز درگیر اختلافات داخلی خود بودند. در این گیرودار سلطان مجار لایوش بزرگ (لویی یا لودویق) که کاتولیک بسیار متعصبی

۱۹. جام جم آیین، ص ۳۹۵. در سایر کتب تاریخ نیز همین نظریه درج شده است.

فتوحات عثمانیه در شبه جزیره بالکان □ ۱۸۹

بود با تشبث به زور و قتل اهالی ارتودوکس بالکان، سعی در تحمیل این مذهب به آنان داشت. در نتیجه، ترکها که هر سرزمینی را که فتح می کردند متعرض آزادی و دین و وجدان و مذهب آنان نمی شدند توانستند به آسانی و بدون مواجه شدن با مقاومت و مخالفت، شهرها و دژهای این شبه جزیره را بسرعت تسخیر کنند

فتوحات عثمانیه در بالکانها

حکمران جدید عثمانی به محض ورود به تراکیا بلافاصله دست به اقدام و فعالیت زد که در صدر برنامه هایش تصرف ادرنه قرار داشت؛ زیرا ارتش عثمانی هنگامی که بارها برای کمک به امپراتور کانتاگوزن به این نواحی آمده بود از ارزش نظامی آن آگاهی داشت. همچنین به منظور محافظت ادرنه و نیز برای ایجاد مانعی در برابر حمله ییزانوس از سمت استانبول، تصرف چورلی که تزورولون نامیده می شد، ضروری بود. چورلی که قبلاً در تصرف ترکها بود و از دست آنان خارج شده بود، با حمله ای به تصرف درآمد. حصارهایش تخریب شد و آرتادیوپولیس «لوله برقاز» که مرکز سراسقف نشین بود و در شمال چورلی قرار داشت اشغال و بلافاصله حصارهایش منهدم شد و کوچهایی از آناتولی به این منطقه انتقال داده شدند که در آنجا اسکان گزیدند. این شیوه در حقیقت همان شیوه ای بود که سلجوقیان بزرگ در آناتولی به کار برده بودند و بخوبی مقاصد عثمانیها را روشن می کرد.

فتح ادرنه

اورنوس و حاجی ایل بیگی فرماندهی جناح چپ نیروهای عثمانی را به عهده داشتند. اورنوس، مال قره و ایپصاله را تصرف کرد و حاجی ایل بیگی در جنوب یعنی در ساحل پیاده شد و قصبه و بندر دهه آغاجی (مغری-ماقری) را به تصرف خویش در آورد^{۲۰} و بعداً دیمتوقه یا دیدی ماتبخون را اشغال کرد.

۲۰. پس از تصرف قصبه ساحلی مغری، آنز که در شرق آن قرار داشت از طرف عثمانیها اشغال نشد، زیرا مستعمره جنوا بود و به سبب روابط حسنه ای که بین جنوا و عثمانی برقرار بود، عثمانیها ←

در اثنای آنکه اورنوس و حاجی ایل بیگی مناطق فوق‌الذکر را تصرف می‌کردند در لوله‌برقاز یک جلسه جنگی با شرکت کلیه فرماندهان عثمانی تشکیل شد و به موجب تصمیمات متخذه در این جلسه بیگلربیگ لاشاهین پاشا بانبروی قابل توجهی به سوی ادرنه اعزام شد. با در نظر گرفتن امکان کمک بلغارها به رومیان بخشی از قوای جناح راست که در حال پیشروی به سوی سواحل دریای سیاه بود، قرقلار ایلی را اشغال کرد و با در نظر گرفتن مداخله صربها که در حوالی سرز و درمه بودند، نیروهای اورنوس پاشا فرمانده جناح چپ، به غرب دیمتوقه اعزام شدند و در آنجا حالت تدافعی به خود گرفتند. سرانجام طی جنگی که در محلی به نام سازلی دره واقع در میان باباسکی و پناحصر با رومیها در گرفت، آنان شکست خوردند و ادرنه به تصرف عثمانیها درآمد (۷۶۴هـ/ق/ ۱۳۶۳م).^{۲۱} فرمانده رومی ادرنه با استفاده از بالا آمدن آب رود مریچ به اتفاق

→ اقدام به اشغال آن نکردند.

۲۱. از منابع تاریخ عثمانی، تاریخهای عاشق پاشا زاده (ص ۵۴)، اروچ بیگ (ص ۲۱) و لطفی پاشا (ص ۳۳) فتح ادرنه را در سال ۷۶۱/۱۳۶۰م قید کرده‌اند. در تاریخ نشری (ص ۹۶) و تاریخ عالی (ج ۵/ص ۶۷) سال ۷۶۲/۱۳۶۱م ذکر شده است. در تاج التواریخ (ج ۱/ص ۶۷) و منجم پاشی (ج ۳/ص ۲۹۳) سال ۷۶۳/۱۳۶۲م ضبط شده است. از نامه‌هایی که سلطان مراد به تاریخ ذیحجه سال ۷۶۳هـ به سلطان اویس حکمران عراق فرستاده و در منشآت فریدون بیگ آمده است، چنین برمی آید که فتح ادرنه در ذیقعد سال ۷۶۳هـ/ق/ ایلول ۱۳۶۲م اتفاق افتاده است (ج ۱/ص ۹۳). همچنین در این نامه سلطان مراد آمده است که دیمتوقه توسط حاجی ایل بیگی به تصرف درآمده و چهارتن از بزرگان این شهر به اسارت گرفته شده‌اند. سلطان مراد در این نامه عنوان کرده است که اورنوس بیگ کشان را اشغال می‌کند و خود مراد شخصاً به سوی ادرنه هجوم می‌آورد که آن‌دریا فرمانده قلعه از راه شهر مریچ می‌گریزد. ادرنه به تصرف درمی آید و لاشاهین پاشا مأمور محافظت از این شهر می‌شود. حال آنکه به موجب مطالب «تقویم» موجود در کتابخانه نوری عثمانیه به شماره ثبت ۲۷۸۲ تاریخ فتح ادرنه ۱۳۶۴ یا ۱۳۶۵م باید باشد، زیرا بر طبق مندرجات این تقویم وفات غازی اورخان در سال ۷۶۳/۱۳۶۲م اتفاق افتاده است و سلطان مراد در سال ۱۳۶۳م برادرانش را سرکوب کرده است؛ پس فتح ادرنه اقلماً باید در سال ۱۳۶۴م رخ داده باشد. در مقاله‌ای تحت عنوان «ترکها در چه تاریخی ادرنه را فتح کردند» به قلم الکساندر بورمف، ترجمه حسن‌ارن، نامبرده ضمن تحلیل مطالب منابع ترک، بیزانس، بلغار، صرب و ونیزی نتیجه گرفته است که سقوط ادرنه پس از سال ۱۳۷۱م، یعنی پس از جنگ صرب‌صندی که طی آن صربهای جنوب شرقی با بیزانس متحد شده بودند، باید اتفاق افتاده باشد (بولتن شماره ۴۹، سال ۱۹۴۹، ص ۷). منابع بیزانس تصرف ادرنه را در سال ۱۳۶۹م ذکر کرده‌اند. به نظرهای کوندیل، در جنگ صرب‌صندی ترکها با بلغارها درگیر بودند و سلیمان پاشا در آن هنگام زنده بود و فتح ادرنه پس از این جنگ رخ داده است (چاپ ۱۶۳۲م، پاریس، ص ۱۷). ←

فتوحات عثمانیها در شبه جزیره بالکان □ ۱۹۱

اطرافیانش سوار قایق شد و به آنز رفت و موفق شد که از آنجا به صربستان بگریزد. سلطان مراد پس از سر و سامان بخشیدن به اوضاع ادرنه بیگلربیگ لاشاهین پاشا را در آنجا گماشت و خود به دیمتوقه رفت و تا مدتی آنجا را قرارگاه خویش کرد و به دستورش مسجدی و قصری در آنجا ساختند.

سلطان مراد فعالیت خود را متوقف نکرد بلکه لاشاهین پاشا را به فیلبه و زاقره واقع در شمال اعزام داشت و اورنوس بیگ را مأمور تصرف تراکیای غربی کرد. لاشاهین پاشا فیلبه را که مزارع برنج آن معروف بود تحت محاصره در آورد. محافظ قلعه که از دفاع عاجز مانده بود قلعه را تسلیم کرد و خود به اتفاق خانواده اش به صربستان رفت.^{۲۲} اورنوس بیگ نیز در سال ۷۶۴هـ/ق/۱۳۶۳م گومولجینه و همچنین بعضی از نقاط حوالی آن را اشغال کرد.^{۲۳} تصرف فیلبه که به دنبال فتح ادرنه صورت گرفت گذشته از آنکه ارتباط صربهای بیزانس، بلغار و مقدونیه را بایکدیگر قطع کرد، این کشورها را نیز در معرض خطر قرار داد. از این روی باز پس گرفتن ادرنه و فیلبه برای دولتهای بالکان امری ضروری به شمار می رفت، که دو سال طول کشید تا دولتهای بالکان آمادگی لازم را برای این اقدام به دست بیاورند.

→ مورالت در اثر خود فتح ادرنه در سال ۱۳۶۵م قید کرده است که در آن هنگام غازی اورخان در قید حیات بود؛ زیرا غازی اورخان در نسیان سال ۱۳۶۲م در گذشت و سلطان مراد جان نشین او پس از سرکوبی برادرانش و باز پس گرفتن آنکارا به تراکیا می رود و فتوحات خود را آغاز می کند؛ بنا بر این فتح ادرنه باید چند سال پس از ۱۳۶۱م باشد.

۲۲. در تاج التواریخ (ج ۱/ص ۷۶) آمده است که تصرف فیلبه در سال ۷۶۵هـ/ق/۱۳۶۴م اتفاق افتاده است. به نظر ایورگا نیز این حادثه در سال ۱۳۶۴م رخ داده است. فیلبه و حومه آن منطقه ای بود که نیاز برنج بالکانها را تأمین می کرد. در زمان عثمانیها نیز این منطقه از طریق برنج عواید بسیاری داشت. در اواخر قرن شانزدهم از راه تجارت برنج فیلبه، سالیانه چهار میلیون «آقچه» (سکه نقره ای رایج زمان عثمانی) وارد خزانه عثمانی می شد (تاج التواریخ، ج ۱/ص ۷۷).

۲۳. مورالت می نویسد که سرز در زمستان سال ۱۳۶۱م به تصرف عثمانیها درآمد که این نظریه درست نیست. به طور یقین سرز که در دست صربهای ماکدونیا بود پس از جنگ صرب صندی، یعنی در سال ۷۷۴هـ/ق/۱۳۷۲م، تصرف شد. شاید منظور مورالت اشغال موقت و زودگذر پیشین سرز باشد که طی یک حمله سریع صورت گرفته بود. چه تاریخ فتح ادرنه و چه فتوحات بعد از آن به طور قاطع مشخص نیست. بنا بر این باید در این مورد محتاطانه اظهار نظر کرد. سرز دوبار به تصرف عثمانیها درآمد بود.



در تموز سال ۱۳۶۱ م یوانیس پنجم امپراتور بیزانس به منظور جلوگیری از استیلای ترکها که در تراکیای غربی در حال توسعه نفوذ بودند بادوک و نیز پیمان بست؛ ولی به سبب آنکه اولاً ترکها مدام از آناتولی خانواده های ترک را به این نواحی کوچ می دادند و ثانیاً بادقت از سواحل این منطقه مراقبت و محافظت می کردند و از آن گذشته به خاطر رفتار عادلانه ای که با مردم مناطق اشغالی داشتند امکان هیچ گونه شورش و عصیان در این منطقه نمی رفت، از این اتحاد نتیجه ای به دست نیامد و سرانجام امپراتور در ۱۳۶۴ م ناگزیر از توافق با دولت عثمانی و پذیرفتن شرایط موجود شد.

به موجب این توافقنامه بسیار مهم، امپراتور تعهد کرد چه خود و چه صربها به بازپس گرفتن مناطق اشغال شده توسط عثمانیها اقدام نکنند و گذشته از آن در فعالیتهای منطقه آناتولی ترکها را یاری کنند.^{۲۴} این معاهده که نتیجه موفقیت عثمانیها در عملیات روملی بود سرنوشت آینده تراکیا را تعیین می کرد. از دست رفتن صحرای تراکیا تأثیر مهمی بر امپراتوری بیزانس به جای گذاشت و عایدات خزانه آن حکومت به حقوق گمرکی سلانیک و استانبول و نیز مالیات بلدیة منحصر شد.

در ادامه سیاست قاطعانه عثمانیها مبنی بر اسکان ترکها در بالکان سلطان مراد در سال ۱۳۶۳ م با دادن شصت هزار سکه طلا بابت حمل و نقل به جنوا بخش مهمی از ساکنان آناتولی را به تراکیا کوچانید.^{۲۵} به سبب گسترش فتوحات به منظور رسیدگی به امور شرعی نظامیان و نیز برای همراهی سلطان در جنگها مقام «قاضی عسکری» به وجود آمد که در عین حال بالاترین مقام و مرتبه علمی نیز به شمار می رفت، و در مقام نخستین قاضی عسکر، قاضی شرع بورسۀ یعنی قراخلیل افندی از خاندان چندرلی

۲۴. مورالت می نویسد که در سال ۱۳۶۳ م به سبب شورش بعضی از امرای تابع عثمانی در آسیا سلطان مراد با امپراتور عهدنامه ای بست که طی آن امپراتور متعهد شد متعرض نواحی ای که مراد به تصرف در آورده بود نشود و نیز در آسیا به او یاری کند، و پس از عقد این پیمان، سلطان مراد وارد آناتولی می شود. ولی در مورد اینکه سلطان مراد پس از عقد این پیمان در سال ۱۳۶۳ م وارد آناتولی شده است مدارکی در دست نیست. شاید منظور جنگ سال ۱۳۶۲ م باشد که سلطان مراد به دنبال جلوس خود بر تخت سلطنت علیه اخیها و برادرش به آن اقدام کرد.

۲۵. مورالت، ج ۱/۶ ص ۷۶۱. این اقدام سلطان مراد در پی نخستین فتوحاتش صورت گرفت.

فتوحات عثمانیها در شبه جزیره بالکان □ ۱۹۳

(اسفندیاریان) انتخاب و به این سمت منصوب شد.^{۲۶}

به دنبال این اقدامات نظامی و پس از عقد صلح، دولت عثمانی با توجه به نیاز ملموس، تشکیلات اداری و لشکری خود را منظم کرد و به آن وسعت بخشید و به سبب گسترش سریع دامنه پیروزیها، امکانات نظامی خویش را افزایش داد. به دنبال این هدف بنا به توصیه قراخلیل پاشا که در زمان غازی اورخان تشکیلات «یایا» و «مسلم»^{۲۷} را در ارتش به وجود آورده بود کانون و مرکز جدیدی در ارتش ایجاد شد. این کانون از جوانان مسیحی تشکیل می شد که طی جنگها به اسارت دولت عثمانی در می آمدند. به این ترتیب پایه های «عجمی اوچاقی» (کانون سربازان خارجی) ریخته شد که سالیان دراز این کانون افراد مورد بحث را تعلیم و سپس تحویل «کانون ینی چری» می داد. این صنف جدید و منضبط پیاده نظام که در بین دول معاصر بی نظیر بود، در موفقیت های نظامی بعدی عثمانیها نقش بسیار ارزشمندی به عهده داشت.

ادامه فتوحات: جنگ چرمن یا صرب صندیغی

در اثنایی که عثمانیها در سرزمینهای اشغالی سرگرم به وجود آوردن تشکیلات و تنظیم امور اراضی بودند صربها و بلغارها نیز در صدد بازپسگیری ادرنه و فیلیه برآمده، در پی آن بودند که از طریق پاپ، اروپا را علیه عثمانیها به حرکت وادارند. فرمانده رومی فیلیه که در سال ۱۳۶۴م پس از تسلیم این شهر به ترکها به اتفاق خانواده اش به صربستان رفته بود، با مراجعه به اوروش پنجم، سلطان صربستان و ضمن به میان کشیدن ناچیز بودن تعداد قوای ترک در فیلیه، پادشاه را علیه ترکها تحریک کرد و خاطر نشان ساخت که اگر او در این باره کوتاهی و اهمال کند، خطای بزرگی مرتکب شده است و در آینده اوضاع بسیار وخیم و خطرناک خواهد شد. با تشریک مساعی

۲۶. در تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۵۲)، نشری (ص ۱۹۰) و اروچ بیگ (ص ۲۰ و ۹۲) آمده است که قراخلیل بیگ پس از جلوس سلطان مراد به این سمت برگزیده شد. در تاج التواریخ، تاریخ انتصاب، سال ۷۶۳ هـ / ۱۳۶۲ م قید شده است (ج ۱ / ص ۶۹). منجم پاشی می نویسد که قراخلیل در اثنای جنگ آنکارا به این مقام انتخاب شد (ج ۳ / ص ۲۹۱).

۲۷. به موجب این قانون هر فرمانده نظامی موظف بود که یک پنجم اسیرانی را که گرفته بود جهت گذراندن تعلیم و تربیت نظامی تحویل دولت می داد و یا اینکه در ازای هر اسیر بیست و پنج آقچه به خزانه دولت می پرداخت. اسرا پس از تعلیم و یافتن آمادگی لازم در «عجمی اوچاقی» (کانون سربازان خارجی) در کانون «ینی چری» نام نویسی می کردند.

پاپ اوربان پنجم، بلغارها، صربها، پرنس افلاق، بسنویها و در رأس آنها لایوش پادشاه مجار با آمادگیهای لازم متحد شدند که البته در ایجاد این اتحاد، نامه‌ای که پاپ به سلطان صربستان فرستاده بود تأثیر بسزا داشت.

اگر لایوش موفق می‌شد، به آرزوی دیرین خود که زیر نفوذ در آوردن بلغارها بود می‌رسید و می‌توانست مذهب کاتولیک را در آنجا اشاعه بدهد و در نتیجه انظار را به خود جلب کند.^{۲۸}

نیروهای متحد که با صربهای ماکدونیا علیا یکی شده بودند بسرعت روی به جانب ادرنه نهادند. در آن ایام سلطان مراد خداوندگار در بورسه بود. بیگلربیگ یعنی فرمانده سپاه ادرنه لالا شاهین پاشا ضمن اینکه سلطان را از این موقعیت آگاه ساخت، یک گروه اکتشافی نیز برای کسب اطلاع از وضعیت نیروهای متحد اعزام داشت. وقتی که نیروهای خصم از نهر مریچ گذشتند، حاجی ایل بیگی خود را به لالا شاهین پاشا رسانید.

خصم وقتی از نهر مریچ گذشت و نیرویی را در مقابل خود ندید غیر محتاطانه عمل کرد و حاجی ایل بیگی با استفاده از این غفلت و سرمستی دشمن، نیمه شب از سه جناح بر او حمله برد و شکست سختی به دشمن وارد ساخت.^{۲۹} بخشی از نیروهای دشمن که با این ضربه سخت، متلاشی شده بود در رود مریچ غرق شد و لایوش

۲۸. لایوش (۱۳۴۲-۱۳۸۲م) که مجارستان را به صورت یک دولت بزرگ در آورده بود و قصد تصرف بالکانها را داشت، در سال ۱۳۶۵م با رؤیای تشکیل دولت بزرگی در شبه جزیره بالکان، پرنس نشین ویدین را اشغال کرد، ولی به سبب آنکه ضمن دخالت در امور دینی ارتودوکسها، مردم را وادار به پذیرش مذهب کاتولیک می‌کرد، اهالی به ترکها تمایل و علاقه بیشتری یافتند.

۲۹. مورالت (ج ۱/ص ۶۷۸) تعداد نیروهایسی را که برای بازپس گرفتن ادرنه حرکت کرده بودند مرکب از شصت هزار سرباز صربی قید کرده و از نیروهای سایر متحدان سخنی به میان نیاورده است. نشری (ص ۲۵۵) نیز تنها از جریان سربازان صرب بحث کرده است. در تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۵۵) آمده است که در عملیات ادرنه سربازان صرب شرکت داشتند و اشاره‌ای به جنگ صرب صندینی نکرده است. در تاریخ اروج بیگ (ج ۱/ص ۷۷) به نیروهای صرب، هسنه، مجار و افلاق اشاره شده است. نظر منجم پاشی نیز مشا به نویسنده تاج العواریح است (ج ۳/ص ۲۹۴). هامر (ترجمه اتا بک، ج ۱/ص ۲۱۲) شرکت نیروهای مجار، صرب، هسنه و افلاق را در این جنگ ذکر کرده است. گیبسون (ترجمه راغب خلوصی، ص ۱۵۳) از بیست هزار نیروی متحد متشکل از صرب، مجار، افلاق و هسنه با تشویق پاپ بحث کرده است.

فتوحات عثمانیها در شبه جزیره بالکان □ ۱۹۵

سلطان مجار به دشواری جان سالم به در برد. لایوش که نجات خود را معجزه تصور می‌کرد که به گردن آویخته بود می‌دانست پس از بازگشت به کشورش دستور داد کلیسایی به نام حضرت مریم بنا کردند (۷۶۵ق/۱۳۶۴م). بنا به نوشته بعضی از تواریخ عثمانی لاشاهین پاشا نتوانست موفقیت عظیمی را که حاجی ایل بیگی با نیروی بسیار اندکش به دست آورده بود، تحمل کند و او را مسموم کرد و به قتل رسانید.^{۳۰}

موفقیت حاصل از این جنگ که در نزدیکی نهر مریچ رخ داد و در تواریخ عثمانی به جنگ صرب صندیفی^{۳۱} معروف است، سبب پیشروی سریع ترکها در روملی شد. نخستین برخورد مجارستان که قصد داشت دولتهای بالکان و بسنه را تحت تسلط خود در آورد با ترکهای عثمانی، در این جنگ (مریچ) بود.^{۳۲}

سلطان عثمانی به محض شنیدن خبر حرکت متحدان به سوی ادرنه، نیروهای

۳۰. عاشق پاشا زاده (ص ۵۵) و نشری (ص ۱۹۸) می‌نویسد که حاجی ایل بیگی پیش از جنگ صرب صندیفی در گذشته است. نشری، لطفی پاشا و اروج بیگ می‌نویسند که در جنگ صرب صندیفی فرماندهی عملیات با لالا شاهین پاشا بود و او دشمن را شکست داد. همان گونه که در متن نیز ذکر کردیم به نظر نویسندۀ تاج التواریخ، هشت بهشت و نیز منجم پاشی، هامر و جمع دیگری از مورخان، حاجی ایل بیگی پس از جنگ صرب صندیفی توسط لالا شاهین پاشا به قتل می‌رسد.

۳۱. لطفی پاشا و منجم پاشی نوشته‌اند که محل وقوع جنگ در حوالی چرمن واقع در غرب ادرنه بوده است. دلشکر صرب هنگام عزیمت به قصد ادرنه در محلی نزدیک چرمن که امروزه آن صرب صندیفی می‌گویند اطراق کرده بود. (لطفی پاشا، ص ۳۴).

۳۲. یورگا مورخ رومن و هارولد دهبلیو. و. تمپرلی نویسنده یک تاریخ کوچک صرب به زبان انگلیسی سال وقوع جنگ صرب صندیفی را ۱۳۷۱ م ذکر کرده‌اند، در حالی که در تواریخ ترک سال ۱۳۶۳ م قید شده است. این جنگ در نزدیکی قصبه چرمن (کرمیانون یا سیویلن) رخ داده بود. گیسون از دو جنگ سخن به میان آورده است که یکی در سال ۱۳۶۳ و دیگری در ۱۳۷۱ م رخ داده (ص ۱۲۴ و ۱۲۵) و اضافه کرده است که این دو جنگ توسط بعضی از مورخان به اشتباه یک جنگ واحد عنوان شده است. ولی از آنجا که منابع تاریخی ترک همیشه منابع مربوط به قرن چهاردهم صد درصد قابل اطمینان نیستند و از طرفی منابع خارجی نیز اظهار نظر صریحی در این باره نکرده‌اند، از این روی نگارنده نیز نظر گیسون را می‌پذیرد و معتقد است که دو جنگ یکی در سال ۱۳۶۴ و یا ۱۳۶۳ و دیگری در سال ۱۳۷۱ م اتفاق افتاده است. منابع خارجی از حضور سلطان مجار در جنگ سال ۱۳۷۱ م سخنی به میان نیاورده‌اند، که در واقع نیز طی این جنگ پادشاه مجار حضور نداشت، اما در جنگ اولی یعنی جنگ سال ۱۳۶۴ م شرکت داشته است. وقوع جنگ سال ۱۳۶۴ م پاسندی که توسط نشری ارائه شده است تأیید می‌گردد. رجوع شود به: God. dipl. Hung. IX, s. 712، که در اینجا نیز ذکر شده است که وقوع جنگ با تشویق پاپ و دومین جنگ با پیشقدم شدن سلطان صرب بوده است.

خود را گرد آورد و به ناچار روملی را ترك كرد . به هنگام بازگشت از روملی بیغا را که در دست کاتالانها بود و امکان داشت با کشتیهای راهزنان دریایی خطرانی متوجه ترکان عثمانی سازند ، از راه خشکی با نیروهای خود و از راه دریا با ناوگانی که از آیدین جک و کلیولی آورده بود محاصره کرد و در همین اثنا نیز خبر پیروزی مریچ راشنید؛ ولی دست از محاصره بیغابر نداشت و پس از تصرف آنجا به بورسه بازگشت (۷۶۶هـ/۱۳۶۵م).^{۳۳}

بنابه نوشته کتب تاریخ عثمانی سلطان مراد به شکرانه پیروزی صرب صندیغی دستور داد تا مسجد جامع در بیله جک، عمارتی در ینی شهر، خانقاهی برای بابا پوستان پوش از خاندان غازی ارن، مسجدی در بورسه و مدرسه‌ای در چکیرگه و حمام آب معدنی و کاروانسرا ساختند. کار احداث این تأسیسات در سال ۷۶۷هـ/۱۳۶۶م آغاز شد.^{۳۴} عثمانیها بر اثر پیروزی صرب صندیغی دستخوش غرور و سرمستی و رخوت نشدند و با توجه به اینکه برنامه اصلی و اساسی آنان استقرار در بالکانها (روملی) بود، در اثر این جنگ باهوشیاری بیشتری به آمادگی لازم پرداختند. بنابه ضرورت

۳۳. در تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۵۶) و نشری (ص ۲۰۰) و دیگر منابع عثمانی تاریخ وقوع جنگ صرب صندیغی و نیز تاریخ فتح بیغا، سال ۷۶۶هـ/۱۳۶۵م قید شده است. در تاریخ آل عثمان (کتابخانه ایا صوفیه، شماره ۲۷۰۵) آمده است که سلطان مراد پس از فتح بیغا، ملک ناصر را که در آنجا بود اسیر کرد. آیا این ملک ناصر کیست؟ همان گونه که قبلاً دیدیم در بین پسران سلیمان پاشا به پسر بزرگ اورخان به نام ملک ناصر برمی خوریم که به نوشته دستور نامه در یک حادثه دریایی غرق شده بود. آیا او در دریا غرق نشد و نزد کاتالانها ماند؛ و آیا سلطان مراد به همین سبب بود که به جای عزیمت به جنگ صرب صندیغی به بیغارف تاملک ناصر را دستگیر سازد و به این ترتیب خطر به میدان آمدن یک مدعی سلطنت را در غیاب خود بر طرف سازد؛ به هر حال این نکته که سلطان به جای عزیمت به جنگ صلیبی شتا پزده به روملی رفت و بیغارا از دریا و خشکی محاصره کرد خود نکته شایان توجهی است. در جامع الدول نیز از پختیار ملک ناصر پسر دولت شاه از امرای تاتار نام برده شده است؛ «دولت شاه ثم اینه پختیار ملک ناصر کان مستبداً پامیرانکوریه» که معلوم نیست در چه تاریخی آنکارا را تصرف کرد و در آنجا به حکومت پرداخت. آیا هنگامی که سلطان مراد قصد آنکارا کرد این ملک ناصر در آنجا حکومت می کرد که از ترس مراد گریخت و در بیغا دستگیر شد؛ به علت عدم ذکر تاریخ وقوع حادثه در جامع الدول این هم مجهول است. به نظر اینجانب حدس اولی به حقیقت نزدیکتر است.

۳۴. به نوشته تاج التواریخ، تاریخ نشری، عاشق پاشا زاده، منجم پاشی، هشت بهشت و هامر، تاریخ و قفنامه تأسیسات سلطان مراد در چکیرگه سال ۷۸۷هـ/۱۳۸۵م است. بنا بر این تاریخ تأسیسات چکیرگه پیش از این سال باید باشد.

فتوحات عثمانیها در شبه جزیره بالکان □ ۱۹۷

جنگی، سلطان مراد مرکز حکومتی را از بورسه به ادرنه منتقل کرد (۱۳۶۵م) و شهر ادرنه با قصر و مسجد و مدرسه و سایر مؤسسات علمی و اجتماعی زینت یافت.^{۳۵} در قسمت مناسبات عثمانی-بیزانس گفتیم که در سال ۱۳۶۶م آماده کنت ساووا دایی یوانیس امپراتور بیزانس کلیبولی را تصرف کرد و آن را به امپراتور داد، ولی یک سال بعد دوباره کلیبولی به تصرف ترکها درآمد. از دست رفتن موقت ادرنه تأثیری در اوضاع حاکم بر روملی نداشت.

در سال ۱۳۶۷م تیمورتاش پاشا پسر قراعلی بیگ، قزل آغاج در جنوب یانبولی (دیام پولیس) واقع در شمال را از دست بلغارها به در آورد. لالا شاهین پاشا، اخیتمان (ساماکوف) واقع در جنوب صوفیه را تصرف کرد و یک سال بعد یعنی در ۱۳۶۸م خود سلطان مراد^{۳۶} به دنبال تصرف آیدوس- واقع در جنوب کوههای بالکان و نزدیکی برقاز-، قارین آباد، سوزه پولی (ایشه پول) و سپس خیره بولی را که در تصرف بیزانس بود اشغال کرد و پس آنگاه در سال ۱۳۶۹م پناحصر و ویزه را متصرف شد و قرق کلیسا (قرقلارایلی) را که قبلاً در اختیار ترکها بود و از دستشان خارج شده بود باز پس گرفت و فتوحات تراکیای شرقی را تکمیل کرد. امپراتور در صدد پس گرفتن ویزه برآمد، ولی موفق نشد.

یووان شیشمان پادشاه بلغار که از شهر طونه تا رودوب بر بالکانها و بلغارستان جنوبی و بخشی از تراکیا - قبل از تصرف عثمانیها - حکم می راند وقتی دریافت که قادر به مقابله با آن دولت نیست مبادرت به صلح کرد و تحت حمایت عثمانیها و پرداخت خراج سالانه به آنان را پذیرفت و خواهرش ماریا را به عقد ازدواج سلطان مراد در آورد. شیشمان برای مقابله با برادرش استراتیشیمیر که با وی مخالف بود و مجارها را در ویدین مستقر کرده بود از سلطان مراد و اولانها یاری گرفت و به ویدین حمله کرد؛ ولی موفق نشد و به هنگام مراجعت به ترنوا مرکز حکومتی خود، آگاه

۳۵. ادرنه در زمان امیر سلیمان برای همیشه مرکز حکومتی شد. ساختمان مسجد قدیمی ادرنه در زمان امیر سلیمان آغاز شد، ولی به پایان نرسید. در زمان موسی چلبی نیز بخشی از این مسجد ساخته شد تا آنکه کار احداث آن در زمان حکومت محمد چلبی به پایان رسید.

۳۶. یورگا تاریخ وقوع این جنگ سلطان مراد را چهار سال زودتر یعنی در سال ۱۳۷۲ و حتی ۱۳۷۳م قید کرده است.

شد که لاشاهین پاشا در صدد حمله به بلغارستان است. از این روی در سال ۱۳۷۱ م با سلطان صرب ماکدونیا متحد شد و در محلی به نام ساما کوف با لاشاهین پاشا به جنگ پرداخت؛ ولی هردو بسختی شکست خوردند و در نتیجه سلطان مراد که بعضی از قلاع اطراف چتالجه را تصرف کرده بود، به سوی صربهای ماکدونیا نیرو فرستاد.

دومین جنگ مریچ (چرمن)

عثمانیها در شمال بلغارستان در فعالیت بودند و بجز صوفیه بقیه نقاط این منطقه را به تصرف خود در آورده بودند. آنها در سال ۱۳۷۲ م طی دومین جنگ مریچ قوای دولت صرب، تراکیای غربی و ماکدونیا را تارومار کردند و با این پیروزی^{۳۷} راههای تجارت ماکدونیا را برای خود هموار ساختند.

در جنگ مریچ سلطان صربی ماکدونیا جنوبی و برادرانش به قتل رسیدند^{۳۸} و به این ترتیب، در نتیجه اشغال برق آسای ترکها تراکیای غربی و بخشی از ماکدونیا از دست صربها خارج شد. بر اثر این جنگ بجز گومولجینه که برای بار دوم توسط نیروهای غازی اورنوس تصرف شد، برله (واقع در غرب گومولجینه)، ایسکهچه و مورولیه (منجم باشی از این منطقه با قصبه پروایشته نام برده است که به هر حال باید یکی از قرای ساحلی گومولجینه یعنی مرونیه باشد)^{۳۹} به تصرف آنها در آمد و قواله، درمه، زخنه و سرز از شهرهای مهم سلطان نشین صرب و بعدها نیز قراقریه توسط قراخلیل که از مقام قاضی عسکری به وزارت رسید و نام خیرالدین پاشا گرفت، اشغال شد (۱۳۷۲ م)^{۴۰} و نیروهای عشیره ای از آناتولی به سرز و حومه آن که از نظر موقعیت

۳۷. شاید جنگی که عثمانیها به آن جنگ صرب صندیفی نام داده اند این دومین جنگ مریچ باشد، زیرا این جنگ علیه ووکاشین سلطان صرب ماکدونیا و برادرانش صورت گرفت. اما بر اثر اینکه در کتب تاریخ، این دو جنگ را یکی دانسته اند از این روی تاریخ وقوع آنها با هم تداخل پیدا کرده است.

۳۸. رجوع شود به قسمت مربوط به مناسبات عثمانی-صرب.

۳۹. آرشیو نخست وزیری؛ اسناد دستخط همایونی، شماره ۳۳۸۲۲.

۴۰. تاریخ نشری، ج ۱/ص ۲۱۴ و ۲۱۵. عاشق پاشا زاده، ص ۶۱. تاج التواریخ، ج ۱/ص ۹۱ و ۹۰. تصرف این نقاط در تاریخ نشری سال ۱۳۸۵ هـ/۱۳۸۵ م، در تاج التواریخ ۷۷۶ هـ/۱۳۷۴ م و در نوشته عاشق پاشا زاده و لطفی پاشا همچون تاریخ نشری سال ۱۳۸۵ م قید شده است؛ حال آنکه از متن فرمانی که مراد اول در سال ۷۷۴ هـ/۱۳۷۲ م خطاب به یک مسئول صومعه صادر ←

فتوحات عثمانیها در شبه جزیره بالکان □ ۱۹۹

اهمیت بسیار داشت، کوچ داده شدند.^{۴۱} اورنوس بیگ، سرز را برای خود مرکز قرارداد.^{۴۲} همان گونه که در قسمت مربوط به مناسبات عثمانی-بیزانس دیدیم بر اثر تحریک مانوئل والی سلانیک عصبانی در سرز به وجود آمد که با اقدامات سرریع وزیر خلیل خیرالدین پاشا سرکوب شد (۵۷۷۶هـ/۱۳۷۴م).

پس از این پیروزیها وقتی که عثمانیها وارد وادی نهر واردار شدند نیرویی که بتواند در مقابل آنان مقاومت کند، وجود نداشت. به این ترتیب طی یک سال ونیم الی دو سال مناطق شرق واردار تحت نفوذ عثمانیها در آمد و قوای آقنجی (مهاجم) حمله به غرب شبه جزیره بالکان را آغاز کردند.

پس از شکست شیشمان سلطان بلغار و سلطان صرب ما کدونیا در ساما کوف، از دست رفتن کوستندیل بسیار طبیعی می نمود. در سال ۱۳۷۲م شهر کوستندیل که با معادن آهنش معروف بود، توسط عثمانیها اشغال شد و کنستانتین از پرنسهای بلغار متقبل شد که به دولت عثمانی خراج سالانه و سرباز بدهد و نیازش را تأمین کند.^{۴۳} تصرف ما کدونیا توسط عثمانیها و حضور آنان در کوستندیل، لازار گربلیانویچ دسپوت صربستان علیار ناگزیر از توافق با سلطان مراد کرد. به موجب این موافقتنامه لازار نیز متعهد شد که مالیات سالانه و سرباز به دولت عثمانی بدهد. به رسمیت شناختن حاکمیت مقتدر عثمانی از سوی سلطان، پرنسها و دسپوت و پرداخت خراج سالانه از سوی آنان و تقبل اعزام نیروی نظامی کمکی در صورت احتیاج برای دولت ترک که

→ کرده چنون برمی آید که سرز در آن تاریخ در تصرف عثمانیها بوده است (مجله اسلام، سال ۱۹۲۹) و ثابت می کند که تصرف سرز حداقل باید در سال ۱۳۷۲م باشد. فرانچس تصرف سرز را در سال ۱۳۷۱م و گیبونس در سالهای ۱۳۷۱-۱۳۷۲ قید کرده است که با فرمان صادره از سوی سلطان مطابقت می کند. وقایع نامه های صرب و بلغار نیز نظری مشابه نظر گیبونس دارند (تأسیس امپراتوری عثمانی، ترجمه راغب خلوصی، ص ۱۲۵).

۴۱. عاشق پاشا زاده، ص ۶۱. لطفی پاشا، ص ۴۱. اروج بیگ، ص ۲۴. در این کتابها قید شده است که مهاجرانی از صاروخان به سرز کوچ داده شدند. در تاریخ مذکور صاروخان به صورت یک امیرنشین مستقل بوده است؛ بنا بر این امکان دارد که مهاجران از اهالی بالیکسری و حومه بوده باشند. انتقال مهاجرانی از صاروخان در زمان یلدرم بایزید صورت گرفت.

۴۲. تاریخ نشری، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۴۳. سلطان مراد به کوستندیل که مرکز حکومتی کنستانتین بود مسافرت می کند. از سه دختر او یکی را به عقد خویش و دو دختر دیگر را به عقد ازدواج بایزید و یعقوب درمی آورد (یورگا).

به فتوحات گسترده‌ای دست یافته بود، فواید و امتیازات بسیاری در برداشت. يك سال پس از این توافق، سلطان مراد به موجب خبری که از شیر مرد بیگ والی ویزه دریافت داشت، دانست که امپراتور با اعزام نیرو حومه ویزه را غارت کرده است. سلطان مراد با آگاهی از این امر بی‌درنگ وارد کلیبولی شد؛ نیروهایش را در مالقره گرد آورد و بخشی از آنرا جهت تصرف قلعه فرجه‌جک واقع در جوار ایصاله فرستاد و خود ضمن پیشروی به سوی چتالجه، ابتدا قلاع اینجه‌گیز و چتال‌برقاز و سپس دژ پلونیه‌را تصرف کرد و در نتیجه فتح فرجه‌جک توسط لالا شاهین پاشا، این جنگ که در سال ۱۳۷۳ م رخ داده بود با نتیجه‌ای بسیار موفقیت آمیز پایان گرفت و امپراتور بیزانس ناگزیر از عقد پیمان صلح شد.

متوقف شدن جنگ در روملی و
اقدامات انجام یافته طی این مدت

پس از جلوس سلطان مراد و در اثنايي که جنگ ادامه داشت با توجه به نیازها و ضرورت‌های موجود لشکری و کشوری، تشکیلاتی به وجود آمد. بادر نظر گرفتن اینکه می‌باید دولت صاحب‌خزانه‌ای می‌شد و برای این خزانه نیز مالیات و درآمدی ضروری بود از این روی به توصیه قراخلیل، قاضی عسکروقت و نیز یکی از علما به نام ملارستم، قانونی وضع شد که به موجب آن هر اسیر جنگی ارزشی معادل یکصد و بیست و پنج آقچه پیدا می‌کرد و مقرر شد که به ازای يك پنجم ارزش هر اسیر یعنی بیست و پنج آقچه و یا در ازای هر پنج اسیر، يك اسیر به دولت اختصاص داده شود. این قانون «پنجیک» (پنج يك) نام گرفت. برای وصول این عایدات همراه هر فرمانده يك قاضی تعیین شد و در اسکله کلیبولی مأموری به نام «پنجیک‌چی» استقرار یافت و همان‌گونه که قبلاً اشاره شد از اسرایی که در صورت نیاز به این ترتیب در اختیار دولت قرار می‌گرفتند کانون‌های «عجمی» و «ینی‌چری» تشکیل شد. در صورت عدم نیاز دولت به اسرا در ازای هر اسیر، بیست و پنج آقچه به خزانه دولت واریز می‌شد. در يك دوره سکون و آرامش که پس از سال ۱۳۷۳ م برقرار شد، اقداماتی صورت گرفت. همگان تصور می‌کردند عثمانیها نیز چون آیدینیان، صاروخانیان و آل‌قراسی که مبادرت به حمله‌های چپاولگرانه به روملی می‌کردند عمل خواهند کرد؛ ولی اشغال تراکیا پوچی این تصورات را ثابت کرد و نشان داد که قصد ترکها از آمدن به این نقاط منحصرأ به خاطر سکونت کردن

فتوحات عثمانیها در شبه جزیره بالکن □ ۲۰۱

در این نواحی است و تسلط بر ماکدونیا پس از دومین جنگ چرمن قطعی بودن این سیاست را نشان داد. پیروزی عثمانیها در نخستین جنگ چرمن سکونت ترکه‌ها را در تراکیا قطعی کرد و دومین پیروزی در چرمن منجر به تصرف ماکدونیا توسط آنان شد. متوقف کردن اقدامات روملی پاره‌ای موفقیت‌های سلطان مراد در آناتولی و گسترش مرزهای عثمانی را امکان‌پذیر ساخت؛ یعنی سلطان مراد که دریافته بود از جانب اروپا خطری دولت عثمانی را تهدید نمی‌کند، در سال ۱۳۷۶م به آناتولی رفت و به دنبال متوقف کردن فعالیت‌های روملی، در سرزمین‌هایی از آناتولی که تصرف کرده بود تشکیلات «تیمار» و «زعامت» را به وجود آورد و در هر گوشه‌ای اقدام به اسکان مهاجران ترک کرد. در شهرها و قصبات مؤسسات دینی، علمی و اجتماعی بوجود آمد؛ شهرها و قصبات با این مؤسسات زینت یافتند و مهر ترک و اسلام بر آنها نهاده شد.

هیأت فرماندهی جنگی ارتش عثمانی به دنبال متوقف شدن جنگ، در صدد آماده کردن برنامه جدیدی برای اقدامات جنگی آتی برآمد. وقوع جنگ بر سر بزرگه آطه میان جنوا و ونیز - که رقیب بزرگی برای یکدیگر بودند و حتی دشمنی نیز بین آنان حکمفرما بود - از یک سو و نفرت اسلاوهای شمالی از مجارستان و اوضاع آشفته بلغارستان از سوی دیگر، امکان هر نوع اتحادی علیه عثمانیها را از بین می‌برد و با توجه به همین امر بود که از سال ۷۷۸هـ ق / ۱۳۷۶م به بعد جنگ روملی متوقف شد و عثمانیها مبادرت به بعضی از اصلاحات و نیز سازماندهی ارتش کردند. بنا به توصیه قراتیمورتاش پاشا تشکیلات «تیمارلی» متعادل شد و بر حسب نیاز، اصلاحات و دگرگونی‌هایی در آن پدیدار آمد. و باز به توصیه همین شخص مرکز سواره نظام مزدبگیری از سربازان گارد مخصوص به وجود آمد و به منظور حفاظت و مراقبت از مهمات و لوازم در اثنای جنگ و نیز تیمار اسبان سواره نظام، رسته «وینوق» ایجاد شد.^{۴۴}

باز در اثنای این صلح، نامزدی یلدرم بایزید پسر بزرگ سلطان مراد بادولت خاتون

* رجوع شود به فصل شانزدهم همین کتاب.

۴۴. تاج التواریخ، ج ۱/ص ۹۴ و هامر (ترجمه اتاهاک)، ج ۱/ص ۲۲۴.

دختر سلیمان پاشا حکمران گرمیان اعلام شد و اندکی بعد نیز مراسم عقد صورت گرفت (۷۸۰هـ/۱۳۷۸م) و سلیمان پاشا شهرها و قصبات کوتاهیه، طوشانلو، امد و سیماو را به عنوان جهیزیۀ دخترش به عثمانیها داد^{۴۵} و خود در قوله که به آن قوله گرمیان می گفتند مستقر شد.

سلطان مراد به نماینده‌ای که از سوی حسن بیگ از خاندان بنی حمید با هدایایی برای شرکت در مراسم عقد حضور یافته بود اظهار داشت که آماده است بعضی از مناطق بنی حمید را خریداری کند. به حسن بیگ نیز قبلاً در این مورد پیغام فرستاده بود. پس از پایان مراسم عقد بایزید، سلطان مراد عازم کوتاهیه شد. حسن بیگ به این خیال که مراد قصد او را دارد آق شهر، یالواچ، بک شهری، سیدی شهری، قراآغاچ و بهروایتی اسپارطه را در ازای هشتاد هزار سکه طلا به سلطان مراد فروخت و به این ترتیب عثمانیها شهرهای غرب قلمرو قرامانیان را تصاحب کردند و قرامانیان، هم در شمال و هم غرب با دولت عثمانی هم‌مرز شدند.^{۴۶}

فتوحات جدید یا آغاز جنگ

عملیات نظامی که به طور موقت در اروپا (در روملی) متوقف شده بود، در سال ۱۳۸۰م از سر گرفته شد. برای استحکام موقعیت عثمانیها در بالکان تصرف صوفیه، نیش و منستر ضروری بود. تصرف صوفیه در واقع اساس حاکمیت عثمانیها را در بلغارستان مستحکم می کرد و نیش هم در حقیقت حکم دروازه صربستان علیار داشت و برای

۴۵. در منابع عثمانی (عاشق پاشا زاده، نشری و سعدالدین منجم باشی) تاریخ عقد سال ۷۸۳هـ/۱۳۸۱م قید شده است، که با بررسی و تحقیق در وقایع آن زمان نظر ادريس بتلیسی (بدلیسی) یعنی سال ۷۸۵هـ/۱۳۷۸م صحیح است؛ زیرا با توجه به اینکه عملیات روملی در سال ۱۳۸۵م از سر گرفته شد بنا بر این تاریخ عقد باید حداقل يك سال قبل از آغاز این عملیات باشد.

۴۶. گیبون در صفحه ۱۳۶ اثر خود (ترجمۀ راغب خلوصی) تاریخ فروش شهرهای بنی حمید را در سال ۱۳۷۷م/۷۷۹هـ قید کرده، ولی معلوم نیست که این اطلاعات را از کدام منبعی نقل کرده است. منابع عثمانی تاریخ فروش شهرها و قصبات مزبور را پس از پایان مراسم عقد پلدرم بایزید دانسته اند.

فتوحات عثمانیها در شبه جزیره بالکان □ ۲۰۳

آنکه عثمانیها بتوانند به سوی آلبانی پیشروی کنند اشغال منستر در مقام يك پایگاه عملیاتی، الزامی می نمود.

سلطان مراد قبل از عبور از آناتولی به روملی دستور داد تالشگر در ماکدونیا وارد عملیات شود. در اجرای این دستور در سال ۱۳۸۰م ایشتب در ساحل چپ واردار به تصرف درآمد و به دنبال آن تیمورتاش پاشا که بانبروی عظیمی از نهر واردار گذشته بود در سال ۷۸۴ق/۱۳۸۲م منستر و سپس پرلپهرا گرفت و سال بعد با حملاتی که به حوالی آلبانی و بسنه صورت گرفت اوضاع این مناطق ارزیابی شد. این نقطه پس از تصرف به صورت پایگاه عملیاتی برای حمله به آلبانی واپیر درآمد.

تقریباً در سال ۱۳۸۳، ویاباتوجه به چگونگی عملیات جنگی به تاریخ صحیح تر در سال ۱۳۸۵م، صوفیه از طرف قوای بالابان محاصره^{۴۷} و پس از مقاومتی طولانی تسلیم ترکها شد و طی عملیات صربستان علیا نیش هم از طرف یاخشی بیگک پسر تیمورتاش پاشا در سال ۷۸۸ق/۱۳۸۶م اشغال شد. نیش که بر سر شاهراه تجارتنی قرار داشت و به منزله دروازه صربستان به شمار می رفت قبلاً نیز طی حمله ای توسط ترکها به تصرف درآمده بود، ولی ترکها آنجا را ترك کرده بودند.^{۴۸}

با تصرف نیش که موقعیت لازار حکمران صرب به خطر افتاده بود، وی ناگزیر شد میزان مالیاتی را که قبلاً طی معاهده ای به دولت عثمانی می پرداخت افزایش دهد و نیز بر تعداد سربازانی که در اختیار این دولت قرار می داد بیفزاید.

۴۷. درباره تاریخ تصرف صوفیه در سال ۱۳۸۵م گیبسون در اثر خود اطلاعاتی داده است که این اطلاعات با منابع ترك از جمله منشآت فریدون بیگک مطابقت دارد (تأسیس امپراتوری عثمانی، پانویسی ص ۱۳۹).

۴۸. در کتابهای تاریخ عثمانی و نیز در تاریخ هامر (ج ۱) تصرف نیش قبل از اشغال صوفیه ذکر شده است. اما گیبسون عقیده دارد که با توجه به شرایط عملیات نظامی و جغرافیایی، این مسئله عملی نیست و نیش پس از تصرف صوفیه اشغال شده است؛ ولی امکان اینکه نیش قبلاً توسط آقنجهای ترك اشغال شده و سپس ترکها آنجا را ترك کرده باشند، وجود دارد. از نوشته تاج التواریخ چنین برمی آید که صوفیه در سال ۱۳۸۵م اشغال شده است. زیره چک در اثر خود به نام تاریخ بلغار آورده است که صوفیه در سال ۱۳۸۲م به تصرف ترکها درآمد.

عملیات چندرلی خیرالدین پاشا در آلبانی

چندرلی خلیل خیرالدین پاشا^{۴۹} که قبلاً مقام قاضی عسکری داشت و از سال ۱۳۷۳ق/ ۱۳۷۱م به بعد به مقام وزارت و سپس به فرماندهی لشکر رسیده بود به اتفاق اورنوس بیگ^{۵۰} فرمانده آقنجی از ماکدونیا و غرب به حرکت و عملیات پرداخت و پس از بازپس گرفتن منستر که قبلاً از سوی تیمورتاش پاشا اشغال و بر آن خراج بسته شده ولی از تصرف ترکهها درآمده بود، اوخری را نیز در سال ۱۳۸۵م اشغال کرد.

در جنگی که بین پرنس آلبانی شمالی و شارل توپیه دوک دراج و آلبانی میانه رخ داد، دوک دراج از خیرالدین پاشا درخواست کمک کرد. خیرالدین پاشا به یاری دوک دراج برخاست و او توانست پرنس بالشهرا شکست دهد. در این جنگ بالشه نیز به قتل رسید.^{۵۱} قوای عثمانی در سال ۱۳۸۶م قوریه و اشقودره را متصرف شدند؛ ولی از آنجا که این نقاط زیر نفوذ و نیز بود به منظور احترام از برانگیختن خشم دولت و نیز بعداً آن شهر را ترک گفتند.^{۵۲}

عثمانیها در اثنای این عملیات اقدام به تسلط بر آلبانی واپیر نکردند؛ ولی با اعزام سربازان مزدور در جنگ بین پرنسهای محلی این مناطق، اطلاعات کافی از وضع آنها به دست آوردند.

پیروزیهای پردامنه سلطان مراد در اروپا حیرت و وحشت را موجب شد. ترکهها

۴۹. در موفوقه سلطان مراد اول که در جمادی الاخر سال ۷۸۷هـ (اگوست ۱۳۸۵م) در چکیر که ایجاد شده آمده است؛

«... تقبل الله منه التولية والنظر في امر الاوقاف المذكورة للمولى العظيم الدستور الاعظم علم الهدى اعلم الوری مر بی العلماء والفضلاء ملجاء المساکین خیر الدین پاشا یدیم الله ایامه وانفذ مراسمه واحکامه...»

از این نوشته چنین برمی آید که خیرالدین پاشا از این تاریخ مقام وزارت داشت و به دستور سلطان مراد متولی و ناظر موقوفه او بوده است (اسناد تحویلی از آرشیو دارایی به بایگانی نخستوزیری). عکس این موقوفه توسط نایب گوک پیلکین در شماره ۱۰ نشریه دانشکده ادبیات استانبول چاپ شده است.

در مورد وزارت خلیل خیرالدین پاشا رجوع شود به مقاله «چندرلی قر اخلیل خیرالدین پاشا» در ج ۱۳، شماره ۹۱ بولتن.

۵۰. تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۶۰ و نشری، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۵۱. گیبونس (ترجمه راغب خلوصی)، ص ۱۳۸.

۵۲. گیبونس به نقل از آندره گوتارو (ترجمه راغب خلوصی)، ص ۱۲۸.

فتوحات عثمانیها در شبه جزیره بالکان □ ۲۰۵

طی اقدامات و فعالیتهای اولیه خود سعی کرده بودند که حادثه‌ای با لاتینها به وجود نیاورند و با این عمل احتمال همکاری آنان را با مردم بالکان از بین بردند. حتی سلطان مراد مدتها قبل از آن، در جنگی که ونیز علیه لایوش سلطان مجار آغاز کرده بود با اعزام پنج هزار تیرانداز، ونیزیها را یاری کرده بود (۱۳۷۳ م).^{۵۳} از این روی همان گونه که در منابع خارجی نیز آمده برنامه جهانگشایی عثمانیها برنامه‌ای حساب شده و موفقیت آمیز بوده است.

۵۳. برای کسب اطلاع بیشتر در باره این جنگ رجوع شود به قسمت «مناسبات عثمانی-آلبانی».

فصل ۸

انتقال مهاجر به اروپای جنوب شرقی

انتقال مهاجران ترك با خانواده‌هایشان به شبه جزیره بالکان که در کتب تاریخ ترك از آن با عنوان روملی نام برده شده است تسلط امیرنشین عثمانی را بر منطقه نشان می‌دهد. در حالی که خواه عثمانیها و خواه سایر امرای آناتولی در غرب و شمال سرگرم فتوحات بودند و پیش می‌رفتند «غازی‌ارن»ها که باقوای عشیره‌ای خود به منظور شرکت در جنگ به آناتولی آمده بودند، توانستند بعضی از شهرها و قصبات متعلق به بیزانس را تصرف و در آن سکونت کنند.

آن‌عه از مهاجران که با امرای آناتولی همکاری داشتند و به آنان «غازی‌ارن» می‌گفتند در اثنای عملیات آناتولی غربی منشأ خدمات مادی و معنوی بسیاری شدند و از سوی امرای آنها خانقاهها و وقفیه‌ها تأسیس شد.

استقرار و اسکان عثمانیها پس از ورود به روملی به دو شکل صورت گرفت: نخست اینکه پس از فتوحات مرحله اول از سوی حکومت عثمانی، مهاجرانی که به آنها در اسناد قدیمی «سورگون» (رانده شده) گفته می‌شد از نواحی نزدیک آناتولی چون بالیکسری، مانیسه و غیره به مناطقی که به تصرف درآمده بود انتقال یافتند. در ازای آن، عده‌ای از ساکنان بومی روم که در کسوت سپاهی بودند به سبب ضرورت به آناتولی اعزام

شدند.^۱

در واقع، دولت عثمانی با این حرکت حساب شده و حساس با اسکان ترکها در اراضی مفتوحه سبب شد که هنگام اشتغال و درگیری با فتوحات آینده امنیت این مناطق را تأمین کند. تحقق این مسأله، بطلان تصورات امپراتوری بیزانس را که این فتوحات را موقتی و زودگذر می‌دانست به اثبات رسانید.

از جمله گروههایی که در فتوحات عثمانیها شریک و مؤثر بودند می‌توان از نیروهای عشایر نام برد. این مردان شجاع به بهای جان خویش به منظور به دست آوردن غنیمت، غزا می‌کردند^۲ و بخشی از آنان به عنوان محافظ در قلاع مفتوحه مستقر شدند. گذشته از آنان، برای سکونت در مناطق اشغالی از ایل قراسی خانواده‌هایی به مناطق اشغالی اعزام می‌شدند.^۳

در آغاز شکل گرفتن حکومت عثمانی یعنی هنگامی که تشکیلات «یایا» و «مسلم» و «ینی چری» به وجود آمد، تشکیلات «تیمارلی» که در روملی ایجاد شده بود به دو تشکیلات «تیمارلی سپاهی» و «یوروک»^{*} تقسیم شد و بخش دیگری از این نیروها به صورت قوای آقنجی تحت فرماندهی اورنوس پاشا در آمد و بدین سان رسته‌های نظامی به وجود آمد و با اعزام و انتقال عشیره‌های یوروک از مانیسه به سرز نیروهای مرزی شکل

۱. «سلیمان پاشا فرمود، از کفار آنانی را که سپاهی و لشکری هستند با عائله‌شان از این حصار بیرون کنید تا در آینده از جانب آنان فساد متوجه نگردد. و اینچنین کردند...» (تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۴۸). در تاریخ نشری نیز چنین مطالبی آمده است (ص ۱۷۶). رجوع شود به تاج التواریخ، ج ۱/ ص ۵۵.

۲. «وشجاعان داوطلب از آن اطولی بی درنگ به آن سوی عزیمت می‌کردند.» (تاریخ نشری، ص ۱۷۶).
۳. سلیمان پاشا گفت: «برای استقرار در حصارهای فتح شده جنگجویان شایسته بفرستید. غازی اورخان پذیرفت. از ایل عرب مهاجرانی به اتفاق خانواده‌شان به ولایتش آمده بودند؛ آنان را به روملی منتقل کرد که چندی در نواحی کلیبولی اسکان یافتند.» (تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۴۹).

«وقتی دیدند که سلیمان پاشا به روملی گذشت به پدرش غازی اورخان پیغام فرستادند که به همت سلطان صاحب دولت، روملی فتح شد و کفار بغایت زبون شدند. برای استقرار در حصارهای فتح شده بسیار کس باید لطف کنید و رفقای ارزنده بفرستید. در ولایت قراسی اعراب مهاجر بودند که با عائله‌های خویش به این دیار کوچ کرده، در آنجا ساکن بودند. غازی اورخان آنان را به روملی راند. مدتی در نواحی کلیبولی ساکن شدند...» (تاریخ نشری ص ۱۸۰-۱۸۳).

* پیاده نظام ینی چری.

گرفت. ۲.

بعدها بر اثر گسترش دامنه فتوحات عثمانیها از تراکیا به ماکدونیا و حوالی بلغارستان، برای افزودن نفوس ترك در این مناطق مدام مهاجرانی (سورگون) از نقاط مختلف آناتولی به روملی منتقل شدند^۵ و در عین حال بعضی از ساکنان مناطق اشغالی به آناتولی انتقال یافتند^۶ و بدینسان طی يك قرن ونیم شهرها و قصبات روملی با مؤسسات علمی و اجتماعی که به وجود آمد درست شکل يك سرزمین ترك و مسلمان را به خود گرفت. شکی نیست که در این «ترکیزه» شدن، تشکیلات ینی چری موجود در روملی عامل بسیار مؤثری به شمار می رفت.

این سیستم تشکیلات انتقال مهاجر توسط دولت عثمانی تا نیمه دوم قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم برقرار بود. مثلاً در اثنای اشغال صربستان و مجارستان، از شهرهای ترك - از جمله شهرهای ترکی شده روملی - گروهی به این مناطق تازه تصرف شده منتقل شد و از آن مناطق مسیحی نشین که جمعیت زیادی داشت و بیم خطر از آن می رفت خانواده های مسیحی به سلاویک، استانبول و یدی کوله و حوالی آن رانده شدند.^۷ به نقاطی از آناتولی نیز که از تصرف امپراتور طرابزون خارج شده بودند از نقاط دیگر سرزمینهای عثمانی خانواده هایی منتقل و در آنجا ساکن شدند.^۸ از دفتر تحریری که تاریخ ۸۳۵ هـ ق را دارد چنین برمی آید که مهاجرانی از صاروخان، جانیک، اینجه گیز و طاراقلی بورلی نیز منتقل شده بودند.

۴. وقتی تیمورتاش پاشا بیگلر بیگ روملی شد «در ایل صاروخان مهاجرانی بودند، آنان را حرکت داد و وارد ولایت سیروز کرد». رجوع شود به تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۶۱. تاریخ نشری (از انتشارات انجمن تاریخ ترك)، ج ۱/ ص ۲۴۰. تاریخ اروچ بیگ، ص ۹۶ و ۲۴.
۵. رجوع شود به مقاله منیر آق تپه، مجله ترکیات (۱۹۵۱-۱۹۵۳)، ج ۱۰/ ص ۲۹۹) تحت عنوان «در باره سکونت ترکها در روملی طی قرون ۱۴ و ۱۵».
۶. دوروسی یف از علمای بلغار در جلد سوم مجله آکادمی علوم بلغارستان (سال ۱۹۲۲) در مقاله ای تحت عنوان «مستعمرات بلغارستان در آسیای صغیر»، نتیجه گیری کرده است که ساکنان ده بلغاری جوار از نیق، در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم به آنجا کوچ کرده اند (مجله ترکیات، سال ۱۹۲۵، ج ۱/ ص ۱۳۵). در صورتی که در دفاتر عثمانی ثبت شده است که این بلغاریها در قرن پانزدهم به آنجا منتقل شده اند.
۷. طبقات العمالک (نسخه موجود در کتابخانه «امیر ملت»)، ص ۱۱۱. تاریخ پچهوی، ج ۱/ ص ۲۹. دفتر مهمه، ص ۴۸.
۸. مناظر الهوالم، اثر عاشق محمد بیگ بن حافظ عمر طرابزونلی، کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۶۶۶.

عوامل معنوی موفقیت عثمانیها در فتوحاتشان

امیرنشین عثمانی به‌هنگام تأسیس، با تشکیلات نظامی و بارعایت عدل و انصاف آغاز به فعالیت کرد که بویژه با اهمیت دادن به مسائل نظامی اسباب موفقیت‌های بعدی را فراهم آورد. اما آنچه مسلم است آمادگی و این قدرت ظاهری و مادی به‌تنهایی نمی‌توانست سبب پیشروی و اسکان سریع و حیرت‌آور این دولت در خاک کشوری بیگانه چون بالکان باشد که پای‌بند دین و آیین دیگری بود و بی‌تردید این موفقیت‌ها یک رشته علل روحی و معنوی داشته است.

امیرنشین عثمانی در اثنای استقرار خود در آناتولی ضمن بهره‌گیری بموقع از فرصت‌های سیاسی، با ساکنان مناطق اشغال‌شده جوشید و ازدخالت در امور دینی و اجتماعی آنان پرهیز کرد و به آزادی فکر و عقیده و وجدان احترام گذاشت و با دریافت جزیه معینی، برخلاف حکومت‌های پیشین کمر مردم را زیر بار سنگین مالیات‌های هنگفت خم نکرد و اجازه نداد تا کسی مغایر با قوانین رفتار کند. با این توضیحات، به‌سادگی می‌توان علل پیشروی سریع ترک‌ها را دریافت و دانست که چرا ساکنان مناطق اشغالی حاکمیت ترک‌ها را بر حاکمیت دولتهای متبوعه خود ترجیح می‌دادند. در این زمینه در منابع تاریخی قدیم عثمانی نظیر عاشق‌پاشا زاده و نشری اطلاعات کافی وجود دارد. واقعه زیر نمونه‌ای از حسن سلوک دولت عثمانی با مردم کشورهای اشغالی است که از یکی از منابع (تحقیقات داسناد دودان فاتح، پروفور ۵۰. اینالجیق، ص ۱۴۳) نقل می‌کنیم: حسن سلوک و رفتار مسالمت‌آمیز اورخان و اطرافیان‌ش را با مسیحیان به‌نقل از نامه سراسقف سلانیک، گرگوری پلاماس، که در سال ۱۳۵۵ م به دست عثمانیها اسیر شد بروشنی می‌توان دریافت. او مسیحیان را در کمال آزادی مشاهده کرد. اسماعیل (سلیمان پاشا) پسر اورخان از او درباره دین مسیح سؤالاتی کرد. بعد شخص سلطان اورخان مناظره‌ای بین پلاماس و علما ترتیب داد.

در مقابل آن اعمال و روش منصفانه ترک‌ها و رفتار عادلانه‌شان با مردم سرزمینهای اشغالی، دنبال کردن یک سیاست مشفقانه و دور از تعصب، وضع مالیات در حد توان پرداخت مردم، مقابله با کاتولیک‌ها که حتی با تهدید و قتل قصد داشتند ارتودوکس‌های متعصب را به مذهب کاتولیک در آورند و احترام به احساسات و عواطف مردم، سبب

انتقال مهاجر به اروپای جنوب شرقی □ ۴۱۱

شد که مردم بالکان دولت عثمانی را به عنوان يك نیروی نجاتبخش به حساب بیاورند. گذشته از این عوامل، وجود ترکهای پچه‌نک، کومان، قاقاووز و واردار که قرنهای پیش به سرزمینهای بالکان کوچ کرده، بعداً دین مسیح را پذیرفتند در سرعت بخشیدن به استیلای عثمانیها بر بالکان و استقرار آنها در این سرزمین احتمالاً مؤثر بوده است.^۹ به دلایلی که گفته شد هیچ عصبان و شورشی در سرزمینهای اشغالی توسط ترکها صورت نگرفت. حتی در اثنای جنگهای صلیبی که طی آن مسیحیان قصد داشتند ترکها را از بالکان بیرون برانند، باز شورشی علیه ترکها توسط اهالی محلی صورت نگرفت.

با توجه به رفتار عادلانه و آگاهانه ترکها در مناطق اشغالی که سبب جلب رضایت ساکنان آن نواحی شده بود، به استثنای بعضی از مورخان مغرض و متعصب که پیشرفت

۹. ترکهای پچه‌نک در قرن یازدهم در بلغارستان شمالی، صوفیه، نیش و حوالی آن مستقر شدند. ترکهای پچه‌نک که با بلغارها مناسبات حسنه داشتند بعدها از ترکهای کومان شکست خوردند و در آنجا مستحیل شدند.

کومانها نیرومندترین ترکهای مستقر در بالکان بودند که از طریق بندگان و اولادیه از شهر طونه گذشتند. پس از شکست دادن پچه‌نکها نخست به سوی بلغارستان شمالی و سپس به سمت بلغارستان جنوبی سرازیر و در آن نواحی مستقر شدند. اینان با آنکه دین مسیح را پذیرفتند ولی زبان خویش را حفظ کردند و به نواحی ای که پراکنده شدند اسامی جغرافیایی ترکی دادند و اسم خود را بر آنها نهادند. به عنوان مثال در ماکدونیا، صوفیه، نورکوپ و نصریه به اسامی دهات و محلهایی که برمی‌خوریم که به ترتیب عبارتند از: کومانووا، کومانچیچه، کومانچه و کومانچیچه‌وه.

به عقیده زیره‌چک که اثر معروف تاریخ بلغارستان را نوشته است ترکهای قاقاووز منسوب به ترکهای کومان هستند، و استویان جانسزوف عقیده دارد که قاقاووزها از نسل ترکهای مسلمانی هستند که در زمان سلجوقیان آناتولی از آن منطقه از راه سینوپ به دوبریچه مهاجرت کردند و بعدها به مسیحیت گرویدند. قاقاووزها که به آنان «سورقوج» نیز می‌گویند بجز دوبریچه در قصبات مرکزی ادرنه و حوزه زحنه نیز دیده شده بودند. ترکهای قاقاووز که در خانه‌های خویش ترکی صحبت می‌کردند و فقط به هنگام عبادت در کلیسا دعاها را به زبان رومی می‌خواندند نخستین گروه ترکانی هستند که پیش از عثمانیها در بالکان مستقر شدند و موجودیت خود را حفظ کردند.

ترکهای واردار به دستور امپراتور ثئوفیل (۸۲۹-۸۴۲ م) بین سلانیک و ودینه و اطراف رود واردار مستقر شدند و بعدها مسیحیت را پذیرفتند. رود معروف واردار از صدها سال پیش تا کنون این اسم ترکی را با خود دارد. (این یادداشت توسط جانسزوف از متن آلمانی تاریخ بلغارستان اثر زیره‌چک به ترکی ترجمه و به انجمن تاریخ عثمانی ارسال شد که در صفحه ۱۰۷۶ نشریه سال سوم آن انجمن به چاپ رسید.) این اثر زیره‌چک که در سال ۱۸۷۶ تحت عنوان «Geschichte der Bulgaren» در پراگ به چاپ رسید، از طرف مؤسسه تاریخ ترک ترجمه شده است.

سریع تر کها در بالکان برایشان قابل هضم نبود، نوشته‌های سایر منابع خارجی همه ترکان عثمانی است و حقیقت را با همهٔ عریانی آشکار می‌سازد، به طوری که نیازی به استناد به منابع تاریخی ترك احساس نمی‌شود.

تسلط عثمانیها بر بالکان يك ماجرای ساده یا يك غارت و چپاول نبود، بلکه برنامهٔ استقرار و اسکان آگاهانهٔ توأم باشعوری بود که دلیل بارز آن خشنودی مردم سرزمینهای اشغالی و رضایت آنان از حکومت جدید حاکم بر سرزمینشان بود. از ویژگیهای عمدهٔ برنامهٔ اشغال بالکان یکی انتقال مهاجر و کوچ از آناتولی به شهرها و قصبات بزرگ و مهم و نقاط حساس استراتژیکی در مناطق اشغالی بود. زمینهای تصرف شده به صورت «میری» (اراضی مربوط به دولت) و وقف درآمد و در شهرها و قصبات بلافاصله اقدام به تأسیس مؤسسات علمی و اجتماعی شد. این سیاست درست، خواه در استیلا بر آناتولی و خواه در تسلط بر بالکان، آنچنان توأم با رأفت و رحمت بود که مردم این سرزمینها، بی احساس بیگانگی، به سبب این لطف و محبت شکرگزار بودند. در آن هنگام که لایوش سلطان کاتولیک متعصب مجار از شمال با تحریک پاپ ضمن هجوم به بلغارستان و بالکانها به منظور کاتولیک کردن مردم بسنه و حکومت بر مردم، سرزمینها را با خون رنگین می‌کرد نیروهای سلطان مراد از جنوب به سوی شمال در حال پیشروی بود و باتمسک به شفقت و عدالت و احترام به آزادی و اصول انسانیت در بالکان مستقر می‌شد. گیونوس در اثر خود به نام تشکیل امپراتوری عثمانی در این باره چنین می‌نویسد:

«... بردباری و مسالمت عثمانیها، خواه ناشی از سیاست باشد و خواه از انسانیت صرف و یا لایقیدی و مسامحه، نمی‌توان این مسأله را نادیده انگاشت که آنها ضمن گسترش ملیت خود در مناطق اشغالی نخستین ملتی هستند که آزادی دین و عقیده را در سرزمینهای اشغالی رعایت می‌کرده است. از آنجا که بنای کار بر آزادی دین نهاده شده بود، پس از مسلمانان و مسیحیانی که سالیان سال لکهٔ آزار یهودیان و انگیز سیون (نفتیش عقاید) را بردامن داشتند، مردم تحت سلطه و حاکمیت عثمانیها توانستند در آرامش و سکون زندگی کنند.»^{۱۰}

به این ترتیب می‌توان دریافت که در گسترش سریع نفوذ دولت جدید التأسیس عثمانی اعمال سیاست مشفقانه و استفادهٔ بموقع از اختلاف بین دولتها، عامل تعیین

انتقال مهاجر به اروپای جنوب شرقی □ ۲۱۳

کننده نبوده است، بلکه در این امر انگیزه‌های معنوی نیز مؤثر بوده است. فقط به این دلیل است که ترکها سرزمینهای اشغالی در بالکان را توانستند با نیروی اندکی تصرف کرده، آنرا حفظ کنند و یا به همین دلیل بود که عثمانیها که در آن طولی در اثر صدمات تیمور سخت ضربه خورده بودند در بالکان توانستند راست و استوار بر جای خویش باقی بمانند.

برتراند دولابروکیه که در نیمه اول قرن پانزدهم (زمان سلطان مراد دوم) به روملی (بالکانها) سفر کرده بود در مقایسه‌ای که درباره چگونگی وضع ترکها و مسیحیان به عمل آورده، ترکها را از هر جهت بر مسیحیان مرجح دانسته است. او در این باره چنین می‌نویسد:

« دهقانان ترك که در کمال رفاه زندگی می‌کنند هرگز چون دهقانان مسیحی برهنه پای نمی‌گردند، بلکه چکمه‌های زردی به پا دارند که تا زانو می‌رسد و باوقار و همتی چشمگیر به کار می‌پردازند. روستاییان ترك برخلاف روستاییان روم و صرب و بلغار حیوانات اهلی را در بخش مسکونی خود نگهداری نمی‌کنند. هیچ ترکی قبل از شستشو خانه را ترك نمی‌گوید. يك ترك هرگز از غذایی که حیوانات می‌خورند، تغذیه نمی‌کند و اگر بخواد حتی مرغی را سر برید مدتی آن را با غذاهای پاک و تمیزی پروراند. ترك رحیم و پر شفقت به هنگام جنگ فقط در صورت ضرورت دشمنش را می‌کشد. با وجود خاموشی ذاتی و خشونت حاصل از کار و زحمت، طبع شعرش روان و تمایل و استعدادش در علم زیاد است...»

این سیاح ضمن عنوان کردن موارد بالا ترکها را از نظر اخلاقیات نیز برتر از

بالکانیها می‌داند و چنین می‌نویسد:

«وقتی وارد ترکیه شدم به هر کاری که دست زدم و به هر مناسبتی که با آنها تماس گرفتم حس رفاقت و دوستی را در بین ترکها بیش از مردم بالکان یافتم و به آنها بیش از رومیها اعتماد کردم.»

و می‌افزاید:

«ترکها، خواه شهری و خواه روستایی، جنگاورانی نیرومند و پرتوان، کارگرانی قانع، تاجرانی باسرف، دوستانی صادق و بزرگوارانی حمایتگرند. به طور خلاصه انسانهایی دوست و صمیمی هستند...»

این بود خلاصه‌ای از جنبه‌های اجتماعی و معنوی دولت کوچک عثمانی که کار تسلط بر بالکانها را آغاز کرده بود. حالا اگر بر چنین ویژگیهایی سیاست مدبرانه و آگاه و قدرت عزم و اراده افزوده شود چه نتیجه و بازدهی خواهد داشت؟ پاسخ آن را باز

تاریخ عثمانی می‌دهد. بنابراین وقتی گیبون به‌هنگام سخن گفتن از عثمانیها جمله «تشکیل يك ملت جدید» را به‌کار می‌برد، سخن بسیار مناسب و بجایی گفته‌است؛ زیرا حوادث و وقایع نیز آن را تأیید می‌کند.

فصل ۹

روابط عثمانیها

با دولت‌ها و پرنس‌نشینهای بالکان

مناسبات عثمانی-بلغارستان

بلغارها^۱ که با ترکها از یک نژاد بوده و فرهنگ اسلاو را پذیرفته بودند در قرن پنجم میلادی از ناحیه اورال به کناره‌های رود طونه آمدند و دولتی تشکیل دادند و در زمان سلطنت پادشاهی به نام اسپاروخ مرزهای خود را تا میسیه گسترش دادند، اسلاویزه شدند و مسیحیت را پذیرفتند.

۱. منشأ بلغارهای ساکن بلغارستان را اخیراً دانشمندان، بویژه دانشمندان مجار، بررسی و آن را مشخص کرده‌اند. به موجب این تحقیقات بلغارها با تینگ لینگها که در دوره (مته-موتون) (۱۷۴ تا ۲۱۵ قبل از میلاد) تابع دولت «هون» بودند از یک نژاد بودند و در نتیجه از اوغورها هستند. به نظر می‌رسد که آنها در قرن پنجم میلادی به همراه مجارهای اوغور به حوالی کوههای قفقاز کوچ می‌کنند. احتمالاً آنها جزء گروه شرقی هونهای اروپا هستند. این گروه که پس از سال ۴۶۵ م در منطقه بین دریای آزاق و دریای سیاه مستقر بودند و به شعبات اوغور، اونوغور، شاراغور، اوتورغور و قوتیرغور منشعب شده، هر یک حیات سیاسی جداگانه‌ای داشتند نام بلغار به خود می‌گیرند در سال ۵۸۳ م اوتورغورها زیر حکومت قوبرات از خاندان «دولو» متحد شدند و قوتیرغورها را نیز تحت حمایت خود گرفتند و به این ترتیب یکپارچگی بلغارها را تأمین کردند. بلغارها که در دوره قوبرات (۵۸۳-۶۱۲ م) سرزمینهای واقع در بین طورله و اوزی را اشغال کرده بودند به سه دسته تقسیم شدند و سرپرستی هر دسته را یکی از

بلغارها که مدتی تحت نفوذ امپراتوری بیزانس بودند در سال ۱۱۸۶م توسط دو برادر به اسامی پترو و آسن که بزرگ شده رومانی بودند و به همت رومنها، دولت بلغار-اولاخ را تشکیل دادند که مرکز این سلطان نشین جدیدالتاسیس ترنوا بود. این دو برادر در سال ۱۱۹۶م نخست پترو و سپس آسن با تحریک رومیان به قتل رسیدند. این دولت بر اثر مرگ ژان آسن که در سال ۱۳۴۱م به قتل رسید قدرت خود را از دست داد و دستخوش اختلافات داخلی شد. دولت بلغار-اولاخ که نخست تراکیا و به دنبال آن ماکدونیا را متصرف شده بود، بر اثر جنگهای داخلی ناگزیر آنها را به امپراتوری ازینق داد.

سوتسلاو، تزار بلغار در سال ۱۳۰۱م با استفاده از ضعف بیزانس به اراضی منطقه دریای سیاه تجاوز کرد و یانبولی، میسیوری، آخیولی و سوزه بولی واقع در امتداد رود طونه به سوی دریارا متصرف شد. در جنگی که بر سر تصاحب سلطنت بیزانس بین پدرو پسر در گرفته بود بلغارها جانب آندرو نیقوس جوان، و صربها طرف آندرو نیقوس پیرا گرفته بودند.

پس از سوتسلاو ادامه سلطنت در سلاله تزار متوقف شد و پرنس ویدین، میخائیل^۳ از خاندان بویار (بوئر) به سلطنت بلغار برگزیده شد. میخائیل که سودای

→ فرزندان قوهرات به عهده گرفت. از آنها اسپرو هون پس از مرگ قوهرات بر اثر فشار خزرها به دامنه طورله رفتند و سرانجام از امپراتوری بیزانس اجازه استقرار در مصب رود طونه را کسب کردند. سرانجام این بلغارها طی جنگی که در قرن دوازدهم میلادی با امپراتوری بیزانس کردند در سرزمینهایی که امروزه به بلغارستان معروف است ساکن شدند. آنها از قرن نهم و دهم به بعد اسلاویزه شدند.

برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه رجوع شود به انسیکلوپدی اسلام، جزء بیستم (چاپ استانبول، ۱۹۴۴)، ص ۷۹۶-۷۹۸.

۲. مورخان جدید بلغار عقیده دارند که دو برادر مذکور بدون یاری رومنها موفق به تشکیل حکومت شدند (واسیلیف، تاریخ بیزانس، ج ۲، «امپراتوری جدید بلغار»).

۳. پدر میخائیل شخصی به اسم شیشمان از خاندان بویار بود. میلو تین سلطان مجار هم پدر زن میخائیل بود. سوتسلاو سلطان بلغار در سال ۱۳۲۲م در گذشت و پسرش ژرژ ترتریز به جای او به سلطنت نشست؛ ولی این شخص یک سال بعد در گذشت و با مرگ وی بلغارستان دستخوش آشوب و آشفتگی سختی شد و سرزمینهای موجود از میسیوری تا اسلیمیه باز به تصرف امپراتوری بیزانس درآمد. ویسلاو برادر سوتسلاو که در دشت طونجه علیا مستقر بود در کوپسیس حکومت مستقلی تشکیل داد. سرانجام تیره های بلغار در سال ۱۳۲۳م میخائیل را به حکمرانی انتخاب کردند که در اثنای استیلای عثمانیها بر بلغارستان، فرزندان الکساندر برادرزاده میخائیل در آنجا حکومت می کردند.

روابط عثمانیها با دولت‌ها و پرنس‌نشینهای بالکان □ ۲۱۷

تصرف استانبول را در سر داشت در سال ۱۳۳۰ م طی جنگی که بین بلغارها و صربها در ولبوژ (کوستندیل) در گرفت کشته شد.

پس از مرگ تزار میخائیل، استفان اوروش سلطان پیروز مجار، آنا خواهر خود را که زن پیشین میخائیل بود به ترنووا مرکز حکومتی بلغارستان آورد و پسر او شیشمان دوم را به سلطنت بلغار منصوب کرد و تئودورا زن جدید میخائیل را که دختر امپراتور بیزانس بود به فرار واداشت.

در زمان سلطنت شیشمان دوم نیز که به کوشش دایی اش استفان اوروش به سلطنت رسیده بود اوضاع بلغارستان آشفته بود و بعضی از شهرهای جنوب بلغارستان چون یانبولی، آیدوس، آخپولی و میسیوری که از تصرف امپراتوری بیزانس خارج شده بود دوباره به دست بیزانس افتاد. در اثنای نابسامانی حاکم در بلغارستان و در اثر شورش و عصیان که از جانب بویارها برپا شد، شیشمان و مادرش گریختند و ایوان الکساندر داماد ایوانکو با سارابه برادرزاده میخائیل مقتول پرنس اولاخ به سلطنت برگزیده شد و آسن لقب گرفت (۱۳۳۱ م).

ایوان الکساندر با صبر به مناسبات دوستانه برقرار کرد و خواهر خود را به استفان دوشان پادشاه صرب داد. وی در سال ۱۳۳۳ م در جنگ بر بیزانس پیروز شد و شهرهایی را که در سطور پیشین از آن سخن رفت از امپراتوری بیزانس باز پس گرفت و دختر امپراتور را به عقد پسر خویش میخائیل آسن در آورد.

□

هنگام ورود عثمانیها به روملی ایوان الکساندر آسن، تزار بلغار بود. تصرف ادرنه و فیلیه توسط ترکها که ضربهای شدید بر پیکر بیزانس بود، بلغارها را نیز به اندیشه واداشت و الکساندر که به انگیزه این تشویش و نگرانی به فعالیت پرداخته بود موفق شد قرق کلیسا، میدیه، پناحصار و ویزه را که عثمانیها بین سالهای ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۳ م به تصرف در آورده بودند باز پس بگیرد. چنین پیش بینی می شد که تزار الکساندر که حکمرانی جنگجو بود با عثمانیها در گیر شود؛ اما در گذشت او به سال ۱۳۶۵ م تسلط ترکها را بر بلغارستان آسان کرد.

به محض درگذشت الکساندر، بلغارستان تقسیم شد و شیشمان^۴ که ولیعهد بود پس از مرگ الکساندر، ترنوا مرکز حکومتی را به انضمام سیلیستره، نیکبولی، یانبولی و صوفیه، یعنی به طور کلی بلغارستان میانه و جنوبی و تراکیه را در امتداد طونه که به تصرف عثمانیها درآمده بود، تصاحب کرد و لقب تزار بر خود نهاد.

جنگ بین دو برادر

ایوان استراتیشیمیر که از برادرش شیشمان بزرگتر و مادرش پرنسس افلاق بود، مستقلانه حکمرانی می کرد. مرکز حکومتی او ویدین بود. او در بلغارستان غربی بعضی از مناطق را در اختیار داشت. دوبروتیچ از اسقفهای بلغار که نسبتی با الکساندر نداشت در حوالی دوبریچه حکومت می کرد که تاملتی مرکز حکومتی او وارنه بود.^۵ بجز این سه پرنس نشین، بخش شمالی ماکدونیا شرقی مستقل^۶ توسط پرنس کنستانتین از خاندان صرب اداره می شد. مرکز حکومت او ولبوژ بود که بعدها به اسم او کوستندیل نام گرفت.^۷

۴. به موجب نوشته منابع بلغاری میخائیل آسن ولیعهد و پسر بزرگ میخائیل و نیز ایوان آسن دومین پسرش طی جنگ با ترکها به قتل رسیده بودند. از دو پسر دیگرش، مادرشیشمان یهودی و مادر استراتیشیمیر دختر باسارا به پرنس رومن بود. این دو برادر دشمن بی امان یکدیگر بودند.

۵. دوبروتیچ پرنس ماجراجویی بود که در دریای سیاه کشتیهای راهزنی داشت و مرکز حکومتش نخست در وارنه بود. او قلاع ناحیه امونه (امینه بورنی فعلی) و دژ کوزیاک در نزدیکی میسوری را در اختیار خود داشت. ولی بعدها این قلاع به انضمام وارنه به دست خانواده تزار الکساندر افتاد. دوبروتیچ در جریان بزجه آطه از جیووانی موزوکه به او پناهنده شده بود حمایت کرد. او در سال ۱۳۷۴ م درصد درآمد تا آندرو نیقوس کمئنوس را از سلطنت خلع و میخائیل پسر یوانیس پاله ئولوقوس را که از وی فرمانبرداری داشت به جای او به امپراتوری منصوب کند. دوبروتیچ ارتباط سرزمینهای تحت حکومتش را با کلیسای بلغار قطع و با کلیسای استانبول ارتباط و پیوستگی برقرار کرده بود. دوبریچه نیز از نام او مشتق شده بود. او با جنواییها که در دریای سیاه صاحب مستعمرات بسیار بودند به زد و خورد پرداخت، اما سرانجام در سال ۱۳۸۵ م با آنان صلح کرد و پس از اندکی درگذشت. پسرش ایوانکو که به جای او به حکومت رسیده بود در سال ۱۳۸۷ م با جنواییها یک معاهده تجاری بست. اراضی او در سال ۱۳۸۸ م در اثنای اشغال بلغارستان به همت چندرلی زاده علی پاشا به تصرف ترکها که با جنواییها دوستی داشتند، درآمد. از قرائن چنین برمی آید که ایوانکو در جنگ قوصوه به سال ۱۳۸۹ م نیرو اعزام کرده بود.

۶. کنستانتین حکمران ماکدونیا بلغارستان اگرچه به عنوان یکی از پرنسهای بلغار قلمداد شده است، ولی در واقع یک صرب بود. پدرش دیان در ماکدونیا شمالی مقام «سواستو کراتور» ←

روابط عثمانیها با دولت‌ها و پرنس‌نشینهای بالکان □ ۲۱۹

در اثنای استیلای عثمانیها از سوی جبههٔ پسران الکساندر که باهم در جنگ و جدال بودند مقاومتی رخ نداد. از میان این فرزندان بیشترین سهم را شیشمان داشت که مرکز حکومتی در دست او بود. با آنکه ویدین^۶ زادگاه این خاندان در دست استراتیشیمیر بود و منطقهٔ وسیعی را در اختیار داشت نسبت به برادر که از سوی پدر بر اثر لیاقت به ولیعهدی برگزیده شده بود حسادت می‌ورزید. حتی استراتیشیمیر ضمن پذیرفتن حاکمیت عثمانیها، با اتکا به این دولت و با دلگرمی از لایکوپرنس افلاق که برادرزنش بود و دامادش توارتکو سلطان بسنه، صوفیه را از دست شیشمان خارج ساخت و باز طی جنگی که علیه برادرش کرد در صدد توافق با عثمانیها برآمد. اما لایوش پادشاه مجار که چشم طمع به بلغارستان دوخته بود پیش از عقد پیمان توافق میان عثمانیها و استراتیشیمیر در پاییز سال ۱۳۶۵م شهر ویدین را از تصرف او خارج ساخت و پس از آنکه استراتیشیمیر و خانواده‌اش را اسیر کرد و به خروواتستان^۸ فرستاد، حفاظت شهر را به دیونیسوس حاکم اردل محول کرد. پادشاه مجار که کاتولیکی سخت متعصب بود مردم را برای پذیرفتن این مذهب بشدت تحت فشار قرار داد، به طوری که دویست هزار بلغاری بر اثر اعمال زور مذهب ارتودوکس را رها کردند و کاتولیک شدند. از آنجا که ستمگری راهبانی که به بلغارستان آمده بودند شکل وحشتناکی به خود گرفته و دیگر قابل تحمل نبود لذا مردم سرزمین بلغارستان غربی در سال ۱۳۶۹م برای رهایی از زیر یوغ ظلم و ستم به شیشمان و پرنس افلاق متوسل شدند و به دنبال آن توانستند مجارها را از ویدین اخراج کنند و راهبان کاتولیک را به قتل برسانند. اما لایوش که در سال ۱۳۷۰م ویدین را متصرف شد انتقام مدهشی گرفت.

بعدها به همت لایکویا و لادیسلاو پرنس افلاق، ویدین نجات یافت و

- داشت. پس از مرگ پدر، مادرش اودوکسیا به اتفاق سه پسرش در کوستندیل، کوما نووا، گراتووا، اشتیپ، اوسترونجه، بتریچ و حوالی آن حکومت می‌کردند که صاحب معادن بسیار غنی بودند. آنها به ترکها مالیات می‌دادند و در صورت لزوم سرباز در اختیارشان می‌گذاشتند. در سال ۱۳۷۹م کنستانتین به تنهایی ادارهٔ امور را به دست گرفت و تا پایان عمر با عثمانیها به صداقت رفتار کرد. در جنگی که اواخر سال ۱۳۹۴م یلدرم بایزید علیه افلاق آغاز کرده بود، کنستانتین به اتفاق مارکو کرایه‌ویچ که در این جنگ بایزید را همراهی می‌کرد کشته شد.
۷. به این خانواده شیشمانهای ویدین گفته می‌شد. پس از شیشمان که پرنس ویدین بود، پسرش میخائیل به جای او نشست و بعدها تزار بلغارستان شد.
۸. استراتیشیمیر و همسرش که دختر الکساندر پرنس افلاق بود چهار سال در خروواتستان ماندند.

به استراتیشیمیر سپرده شد و اوضمن پذیرفتن تابعیت مجارستان دو دخترش را که از خواهر لایکو داشت به عنوان گروگان نزد سلطان مجار فرستاد.

تزار شیشمان اندکی پس از آغاز حکمرانی (در سال ۱۳۶۷م) به منظور درخواست کمک بر ضد عثمانیها به اروپا رفت و امپراتور یونان را که از اروپا باز می گشت دستگیر و زندانی کرد - احتمالاً این عمل به تحریک آندرونیقوس که به سرزمینهای او چشم طمع داشت صورت پذیرفت - ؛ اما آمادته کنت ساووا دایی یونان در سال ۱۳۶۶م به اتفاق قوای شوالیه های فرانسه و ایتالیا با یک ناوگان به طرف استانبول حرکت کرد و در ۲۳ آگوست، کلیبولی را تصرف کرد. سپس از استانبول به حرکت درآمد و سوزه بولی، آخیولی و میسیوری را اشغال کرد و به وارنه حمله برد و آنجا را نیز متصرف شد؛ ولی طی پیمانی که باتزار شیشمان بست یونان را آزاد ساخت. در سال ۱۳۶۷م شیشمان ضمن اتحاد با ترکها به ویدین حمله برد و به سبب یاری لایکو پرنس افلاق و استراتیشیمیر سلطان مجار عقب نشست.

بعدها وضعی پیش آمد که افلاق، آن قسمت از بلغارستان را که تحت اداره شیشمان بود مورد تهدید قرارداد. حتی لایکو پرنس افلاق در سال ۱۳۷۳م نیکبولی را که در تصرف شیشمان بود اشغال کرد. بلغارها بر اثر تضییقات ترکها که از جنوب بر آنها وارد می شد از تراکیا دور افتادند. با تصرف یانبولی از سوی تیمورتاش پاشا شیشمان ناگزیر از پرداخت خراج سالانه به عثمانیها شد و نیز پذیرفت که در صورت نیاز سرباز در اختیار این دولت قرار دهد. وی مارا دخترش را به عقد سلطان مراد خداوندگار در آورد (سال ۱۳۷۰م). شیشمان به سبب نسبتی که با خاندان عثمانی پیدا کرده بود به طور جدی مانع از اجرای نقشه استیلای ترکها بر بلغارستان نشد، به طوری که اسکی زاقره به تصرف آنها در آمد (۱۳۷۱م). گذشته از آن بلغارستان صحنه مبارزه و مجادله دوبرادر شده بود. استراتیشیمیر امور روحانی مناطق تحت فرمان خود را از پاتریک* ترنووا سلب و آن را به پاتریک استانبول واگذار کرده بود. ضمناً در سال ۱۳۷۱م صوفیه را از تصرف شیشمان به در آورده بود که بعداً مجبور به بازپس دادن آن شد. استراتیشیمیر

۹. زیره چک (تاریخ بلغارستان) و هامر به نقل از حال کوندیل نوشته اند که شیشمان دخترش را به سلطان مراد به زنی می دهد.

* رئیس اعظم کلیسای ارتودوکس. - م.

روابط عثمانیها با دولت‌ها و پرنس‌نشینهای بالکان □ ۲۲۱

در جنگ‌های خود علیه برادر ازباری پرنس افلاق برخوردار بود.

تسلط چندرلی زاده علی‌پاشا بر بلغارستان

بلغارستان که دیگر استقلال خود را از دست داده بود برای بازیابی آن در انتظار فرصت بود و با آنکه مشتاق بود به اتحاد بسنه، صرب، خروات* و آلبانی که علیه ترک‌ها به وجود آمده بود داخل شود ولی جرأت آن را نمی‌یافت که آشکارا اقدام به این کار کند. البته این خواست باطنی شیشمان از نظر سلطان مراد دورنمانده بود و می‌دانست که وی در انتظار فرصت است. از آنجا که به نظر عثمانیها بلغارستان پس از شکست پلوشنیک بی‌شک وارد این پیمان می‌شد و عملاً دست به فعالیت می‌زد، لذا به منظور جلوگیری از این امر صلاح در این بود که بلغارستان اشغال شود. به همین جهت چندرلی زاده علی‌پاشا سرعت به همراه سی هزار سپاهی به سوی بلغارستان حرکت کرد (۱۳۸۸م) و از جوار آیدوس از بالکان گذشت. پر اوادی توسط تیمورتاش زاده یاخشی بیگ با یک حمله به تصرف درآمد و به دنبال آن شومنی و درهای همجوار آن گشوده شد و ترنووا پس از یک مقاومت کوتاه مدت تسلیم شد. تزار شیشمان در نیکبولی که بر سر راه آذوقه و مهمات قرار داشت و مکان مستحکمی بود پناه گرفت و به مقاومت پرداخت. سقوط نیکبولی به درازا کشید. علی‌پاشا پادشاه را به یاری طلبید. سلطان مراد که با نیروهای عظیمی آمده بود با پادشاه بلغار به توافق رسید. به موجب این موافقتنامه شیشمان متعهد شد که خراج‌های معوقه را بپردازد و قلعه مستحکم سیلیستره را به عثمانیها تسلیم کند. به محض اینکه مراد بازگشت شیشمان از تسلیم سیلیستره سر باز زد؛ اما علی‌پاشا که شومنی و گذرگاه‌ها را ترک نکرده بود بجز سیلیستره نواحی موجود بین روس‌چوق و نیکبولی را نیز متصرف شد و شیشمان را بی‌هیچ قید و شرطی وادار به تسلیم کرد.

تزار را به اتفاق همسر و فرزندان به اردوگاه سلطان مراد آوردند. سلطان او را مورد عفو قرار داد و مجدداً به خراج بست و ترنووا و بعضی از مناطق دیگر را به او باز پس داد؛ اما روس‌چوق، سیلیستره و بعضی از قلاع در تصرف عثمانیها باقی ماند. با این عملیات که در سال ۱۳۸۸م صورت گرفت بال و پر بلغارستان فروریخت و عملاً دیگر

* قومی از نژاد اسلاو.

قادر به ورود به پیمان بالکان نشد.^{۱۰}

اشغال کامل بلغارستان

در سال ۱۳۹۲ م سیگیسموند سلطان مجار که باشیسمان مکاتبه محرمانه داشت به منظور حمایت از بلغارستان به آن کشور رفت، ولی از عثمانیها شکست خورد و ناگزیر از بازگشت شد. سلطان یلدرم بایزید پس از آگاهی از این حادثه پیش بینی می کرد که باردیگر مجارستان و بلغارستان وارد عمل خواهند شد؛ از این روی تصمیم به انقراض سلطنت بلغارستان گرفت و در سال ۱۳۹۳ م نیرویی به فرماندهی پسر بزرگش سلیمان چلبی به بلغارستان اعزام داشت و ترنوا پایتخت این کشور پس از سه ماه محاصره در هفدهم تموز همان سال سقوط کرد. در این هنگام پاتریک بلغار نیز دستگیر شد. در مورد سرانجام شیسمان اطلاع دقیقی در دست نیست.^{۱۱} انقراض سلسله پادشاهی بلغارستان توسط عثمانیها سه سال بعد با تصرف نیکبولی به تحقق پیوست. الکساندر پسر تزار شیسمان اسلام آورد و بعدها به فرمانداری صامصون که برای نخستین بار توسط سلطان بایزید اشغال شده بود منصوب شد. هنگامی که الکساندر فرماندار مانیسه (صاروخان) بود به دستور سلطان عثمانی جهت سرکوبی عصیان بورک لوجه مصطفی از کسان شیخ بدرالدین اعزام و در جریان جنگ کشته شد.

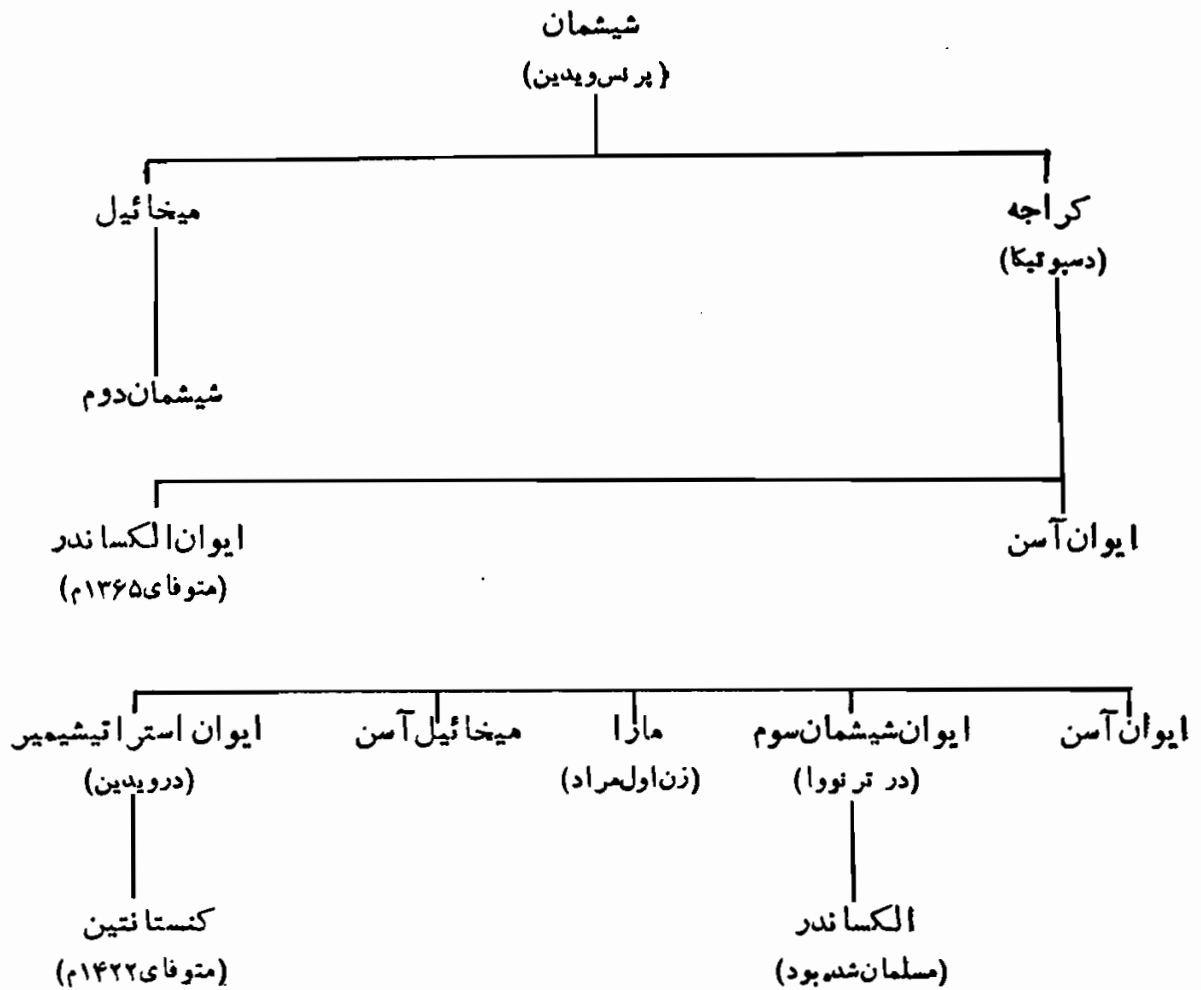
استراتیشیمیر پیر که در ویدین بسر می برد پیش از جنگ نیکبولی با صلیبیها همقسم شده بود که به آنان صادقانه خدمت کند. پس از پیروزی نیکبولی، ویدین بکلی تحت اداره ترکهها درآمد و والی ترک نیکبولی، ویدین را مرکز ایالتی خود قرارداد. کنستانتین پسر استراتیشیمیر نزد استفان، دسپوت صرب گریخت و در سال ۱۴۲۲ م در صربستان در گذشت.

۱۰. در اثنای تسلط بر بلغارستان، حکومت عثمانی خانواده های را از آن کشور به آناطولی کوچ داد، «کاریه بلغار از دهات ناحیه میخالپچ توسط رومیهای تبعیدی به وجود آمد» و «ده کاریه قورشونلو توسط کفاری که از روم آمدند ساخته شد.» (نقل از دفتر ثبت اراضی بورس، ۱۷۹ ب).
۱۱. بنا به نوشته زیره چک در تواریخ قدیمی بلغار آمده است که تزار شیسمان در سوم حریزان سال ۱۳۹۵ م به امر سلطان مراد به قتل رسید. یورگا به نقل از شیلدبرگر می نویسد که شیسمان به زندان افتاد و در سوم حریزان سال ۱۳۹۵ م با مرگ طبیعی مرد و پسرش الکساندر اسلام آورد و به فرمانداری ایالت صامصون منصوب شد.

روابط عثمانیها با دولت‌ها و پرنس نشینهای بالکان □ ۲۲۳

شجره نامه سلاطین بلغار در قرن چهاردهم

(بموجب مندرجات تاریخ بلغارستان زیره چک)



مناسبات عثمانی-صرب

سلطان صرب

صربها که از نژاد اسلاو هستند در قرن هفتم میلادی توسط امپراتور بیزانس برای مقابله با تجاوزات «آوار»ها در سرزمینهای بیزانس در مرزهای این امپراتوری مستقر شدند و بعدها در آنجا دولتی تشکیل دادند. اعتبار صربستان از اواسط قرن سیزدهم به بعد رو به افزایش نهاد. در زمان حکومت اوروش (۱۲۴۳-۱۲۶۷م) و در آگوتن (۱۲۷۶-۱۲۸۲م) نواده‌های استفان پادشاه صرب، صربستان برای خود وزنه‌ای شد و گسترش پیدا کرد که این خود به زیان بیزانس و بلغار بود. در سال ۱۲۸۲م دشت «واردای علیا و به دنبال آن اسقوپ» نیز به تصرف صربها درآمد و گذشته از این نواحی در سال ۱۲۸۳م سرز و هرستو پولیس را نیز اشغال کردند و به این ترتیب به دریا دست یافتند.

این فتوحات سلطان نشین صرب خواه ناخواه از سوی امپراتوری بیزانس که دچار ضعف و ناتوانی شده بود پذیرفته شد و آندرونیقوس دوم امپراتور بیزانس صلاح در این دید که دختر خود را به همسری میلوتن پادشاه صربستان در آورد (۱۲۹۸م) هنگامی که عثمانیها برای کمک به کانتا گوزن امپراتور غاصب برای نخستین بار وارد روملی شدند، استفان دوشان (۱۳۲۱-۱۳۵۵م) پسر استفان اوروش (۱۳۲۱-۱۳۳۱م) نوه میلوتن سلطان صرب بود. دوشان در جنگ و لبوژ که به هنگام حیات پدرش علیه میخائیل تزار بلغار و متحدانش صورت گرفت و به مرگ میخائیل انجامید کسب شهرت و معروفیت کرده بود. در جنگ و لبوژ (کوستاندیل) صربها توانستند کوپرولی (ولس)، پروسک و اشتیپ را به تصرف در آورند (۲۸ حرizan سال ۱۳۳۰م). طعم این پیروزی در کام اوروش دیری نپایید، زیرا وی طرفدار صلح بود، اما حکام صرب خواستار جنگ بودند و تمایل داشتند که دوشان پسر اوروش به جای او به سلطنت برسد. از سوی دیگر دوشان به پدرش اعتماد نداشت، زیرا وی در صدد آن بود که دوشان را از جانشینی خود محروم کرده، پسر دیگرش را که از شاهزاده خانم بیزانسی داشت به این مقام برگزیند. از این روی دوشان ضمن اتفاق با حکام صرب، پدرش را از

روابط عثمانیها با دولتها و پرنس نشینهای بالکان □ ۲۲۵

سلطنت خلع کرد و دستور داد او را خفه کردند و خود بر تخت سلطنت نشست. در این تاریخ مرزهای صرب در شمال از طونه تا ساوا، از جنوب تا استرومجه و پیرلپه و در غرب از بسنه تا ریلو طاغی گسترش یافته بود. اما پس از آن تنها در زمان دوشان بود که صربستان در خشانترین ادوار تاریخی خود را می گذرانید. در طول حیات دوشان، صربستان در بین دولتهای بالکان بانفوذتر و قدرتمندتر از همه بود.

دوشان و صربستان بزرگ

استفان دوشان در سال ۱۳۳۳ م ماکدونیا ی غربی و سپس از آلبانی تا اولونیه - به استثنای دراج - را به تصرف در آورد و یانیه و حوالی آن را از تصرف آنزوها و بیزانس خارج کرد (۱۳۴۰ م). سرزمینهای ماکدونیا به استثنای سلانیک و شبه جزیره هالکیدیکه به دست صربها افتاد و مرزهای شرقی صرب به مرزهای تراکیا پیوست. دوشان در سال ۱۳۴۰ م اقدام به تسلط بر ماکدونیا ی سفلی کرد و مرزهای خود را تا سواحل جنوبی بالکانها گسترش داد و بلغارها نیز ضمن اتحاد با صربها تا رودخانه میریچ پیش رفتند. این پیروزیها مصادف با مجادلات داخلی بیزانس بر سر تصاحب تاج و تخت بود (۱۳۴۵ م).

دوشان که به دنبال این پیروزیها به سلطنت قانع نبود و سودای امپراتوری در سر داشت به این اندیشه افتاد که بلغارستان را به نام اتحاد و همپیمانی تحت نفوذ خود در آورد و ضمن تصرف استانبول، این شهر را مرکز امپراتوری بزرگ صربستان قرار دهد. در واقع او حق داشت که چنین آرزوهایی را در سر بروراند؛ زیرا اولاً در بالکانها بجز بنادر دراج، سلانیک و قواله و همچنین موره و تراکیای شرقی، باقی مناطق با به رسمیت شناختن حاکمیت او تحت نفوذ صربستان قرار داشت، و ثانیاً امپراتوری بیزانس بر اثر مجادلات و اختلافات داخلی در شرف سرنگونی و تلاشی بود و این شرایط دوشان را امیدوار می ساخت. دوشان پس از یک محاصره طولانی، سرز را اشغال کرد و در سال ۱۳۴۶ م در مقام امپراتوری در کلیسای اسقوپ به دست سراسقف صرب و اسقف ترنوو تاج امپراتوری بر سر نهاد و در قصبه ابریشم، اسقف نشینی در مقابل اسقف نشین استانبول به وجود آورد. دوشان بر اثر این اقدام از سوی اسقف

استانبول «مطروود»^{۱۲} اعلام شد که این مسأله در بیزانس هیجان و اضطراب پدید آورد. از آنجا که دوشان ناوگان برای محاصره دریایی استانبول نداشت برای تأمین آن در صدد اتحاد با ونیز برآمد؛ ولی جمهوری ونیز به سبب درگیریهای سیاسی خود از انجام این خواسته عذر خواست. با این وجود ضمن تشویق دوشان به این اقدام در سال ۱۳۴۸ م ابتدا سه فرزند و سپس چهار فرزند کشتی جنگی به او هدیه کرد؛ لکن وقتی دوشان، تسالیا را گرفت و بایپشروی در نزدیکیهای اغریبوز پرچم کشورش را به اهتزاز در آورد، جمهوری ونیز به این فکر افتاد که در این مورد باید محتاطانه رفتار کند.

استفان دوشان برای تحقق بخشیدن به آرزوی تصرف استانبول در صدد اتحاد با دولت عثمانی برآمد که در سال ۱۳۴۶ م در مجادلات و اختلافات داخلی امپراتوری بیزانس مهمی به عهده داشت؛ از این روی برای عقد پیمان اتحاد با غازی اورخان هیأتی به نزد او اعزام کرد و پیشنهاد داد که دخترش را به عقد ازدواج پسر غازی اورخان در آورد. یوانیس کانتاگوزن که همزمان با این اقدامات در دیمتوقه امپراتوری خود را اعلام کرد و در حال بازگشت بود، از شنیدن این خبر که موقعیت او را تهدید می کرد به وحشت افتاد و فرستادگان دوشان را غافلگیر کرد و به قتل رسانید و به این ترتیب تشبث دوشان برای اتحاد با عثمانیها بی نتیجه ماند.^{۱۳} با این همه دوشان تالحة مرگ دست از خیال تصرف استانبول برداشت، ولی در اواخر عمر رقیب قدرتمندی چون اورخان بیگ را بر سر راه خموش دید؛ زیرا اورخان که کمک به بیزانس را برای اجرای نقشه های سیاسی خویش مناسب تر می دید در سال ۱۳۵۳ م نیرویی به فرماندهی پسرش سلیمان پاشا به روملی اعزام کرد و نخستین گام را برای انتقال جمعیتی از ترکها به روملی برداشت که موجب اضطراب دوشان شد و پاپ نیز که دوشان را علیه ترکها تحریک می کرد سلطان صرب را به عنوان رهبر و فرمانده جنگی که می باید علیه عثمانیها آغاز می شد اعلام کرد.^{۱۴}

۱۲. موضوع طرد دوشان بعدها با پادرمیانی لازار حکمران صرب و توافق بیزانس منتفی شد.

۱۳. تأسیس امپراتوری عثمانی (ترجمه راغب خلوصی)، ص ۷۱.

۱۴. هدف این جنگ، ترکهای عثمانی و ترکهای مستقر در آناتولی باختری بودند.

روابط عثمانیها با دولت‌ها و پرنس‌نشینهای بالکن □ ۲۲۷

دوشان که برای مدتی از آرزوی خود مبنی بر تصرف استانبول منصرف شده بود برای توافق با کلیسای ارتودوکس هیأتی به استانبول فرستاد؛ ولی کلیسای ارتودوکس اتحاد و توافق را مشروط بر این دانست که دوشان دست از ادعای امپراتوری بردارد و سرزمینهایی را که در کناره شرقی رودخانه واردار به تصرف درآورده بود، تخلیه کند. دوشان که از این پیشنهاد سخت خشمگین شده بود با يك نیروی هشتاد هزار نفری به سوی استانبول حرکت کرد؛ ولی در دومین روز حرکت به سوی استانبول در سن جوانی در گذشت و استانبول از خطر رهایی یافت (۲۰ آرایلیک ۱۳۵۵م).

متلاشی شدن پادشاهی صرب

بامرگ استغان دوشان حکومت درخشانش متلاشی شد؛ زیرا دوشان پس از آنکه امپراتوری خود را اعلام کرد، اداره امور صربستان را به پسرش اوروش سپرده و حکمرانی سایر مناطق تحت سلطه اش را به شکل منطقه‌ای به امرایی که به آنها «بان» می‌گفتند واگذار کرده بود. به دنبال مرگ او این بانها، یا در واقع دسپوها، یکی پس از دیگری اعلان خودمختاری کردند.

پس از درگذشت دوشان پسر نوزده ساله اش اوروش به جای او نشست؛ ولی همان گونه که قبلاً نیز گفتیم به سبب قطعه‌قطعه شدن سرزمین بین بانها حکومت اوروش در سراسر کشور به طور یکپارچه به رسمیت شناخته نشد. پادشاه جدید کم سن و سال و ملایم بود و قدرت اداره امور را نداشت؛ از این روی عمویش سیمه‌ئون دسپوت تسالیا و ایپر^{۱۵} و مادرش حریصش هلنا می‌خواستند که به نام او حکومت کنند. حتی سیمه‌ئون درصدد برآمد که از متابعت پادشاه جوان سر باز زند و پادشاهی خود را

۱۵. سیمه‌ئون دسپوت تسالیا، ایپر و ائولیه در پی مرگ برادر و تقسیم صربستان بزرگ، تاج امپراتوری صرب و روملی را با نام سیمه‌ئون پاله‌ئولوق اوروش بر سر نهاد، زیرا مادرش از پرنسهای بی‌زانس بود. سیمه‌ئون در سال ۱۳۶۷م ایپر را به دامادش توماس داد و خود در سال ۱۳۷۱م درگذشت. در تسالیا ایوان اوروش پسر سیمه‌ئون به جای پدر به حکومت رسید. ترکها در زمان اوروش برای نخستین بار تسالیارا اشغال کردند. ایوان در سال ۱۴۱۰م در حالی که سمت پسکوپوسی داشت درگذشت. «پسکوپوس» به معنی رئیس دینی کاتولیک مذهب يك منطقه است.

اعلام کند، ولی در این کار موفق نشد. بانها با استفاده از این وقایع درصدد تأمین خودمختاری برآمدند و به دنبال آن، کشور قطعه قطعه شده صرب دچار اختلافات داخلی شد و قدرت و نفوذ پادشاه نیز از میان رفت.

عثمانیها شروع به اشغال سرزمینهای جنوبی تحت تصرف صربستان واقع در حوالی رودوپ - پس از درمه و سرز - کردند و گذشته از آن، ووکاشین ریاست یکی از تیره‌های صرب با تصرف اسقوپ و پیزرن از اطاعت اوروش سر باز زد و خود را پادشاه اعلام کرد. برادرانش گویکو و اویبه‌یسا نیز با او همداستان شدند (سال ۱۳۶۶م). از این دو برادر، ایوان اویبه‌یسا که متابعت ووکاشین را پذیرفته بود در نواحی سرز و منلیق امارت می‌کرد و پدرزنش والی درمه بود. در ماکدونیا ی خاوری نیز تاکناره رود واردار، یکی از امرای صرب به نام بغدادان، حکومت می‌کرد.

از آن گذشته در اراضی ساحلی دریای آدریاتیک (پوماریه) که جزء خاک صربستان بود و نیز در مناطقی که دوشان بعدها به تصرف درآورده بود امارتهای کوچکی به وجود آمدند که خودمختاری آنها تسلط عثمانیها را تسهیل می‌کرد. ۱۶ در سال ۱۳۷۱م ووکاشین برای جلوگیری از استیلای ترکها جنگ چرمن را آغاز کرد که به شکست صربها انجامید. ۱۷ طی این جنگ اویبه‌یسا و گویکو در رودخانه مریچ غرق شدند و سلطان ووکاشین هنگام فرار به دست یکی از خدمتکارانش کشته شده و مرز شرقی صربستان، یعنی ماکدونیا، در مقابل تسلط ترکها بی‌دفاع ماند. از این روی ترکان عثمانی نخستین حملات خود را به مناطق حوالی رودخانه‌های استرومه و واردار و حتی به اوخری و عمق صربستان آغاز کردند و در این ایام، سلطان نشینهای ماکدونیا

۱۶. پنخس مهمی از پرنس نشینهایی که پس از مرگ دوشان اعلام خودمختاری کردند از سرز آغاز می‌شد و در غرب به مناطق بین پیندوس و شارطاغی منتهی می‌شد. گذشته از آن در نواحی آلبانی و قرطاطاغ نیز امارتهایی به وجود آمده بودند.

۱۷. در تواریخ ترك از جنگ چرمن که به سال ۱۳۷۱م اتفاق افتاده سخن به میان نیامده است. در عوض از جنگی که در همین محل در سال ۱۳۶۳م اتفاق افتاد و به جنگ معروف صرب صندیینی شهرت یافت بحث کرده‌اند. شاید به خاطر آنکه هر دو جنگ از طرف صربها در این محل به وقوع پیوست تواریخ عثمانی این دو جنگ را یکی دانسته‌اند؛ حال آنکه در جنگ سال ۱۳۷۱م تنها صربها شرکت داشتند، در صورتی که در جنگ ۱۳۶۳م بجز صربستان نیروهای لایوش سلطان مجار نیز بودند و مدارک موجود این مسأله را اثبات می‌کند.

روابط عثمانیها با دولت‌ها و پرنس‌نشینهای بالکان □ ۲۲۹

و پیزرن مدتی تحت‌الحمایه عثمانیها شدند و از این طریق موجودیت خود را حفظ کردند.

مرکز حکومت مارکو کرایه‌ویچ پسر ووکاشین که به‌جای پدر بر تخت سلطنت نشسته بود پیرلپه بود. شهر کسریه نیز در تصرف او بود؛ ولی خیانت زنش موجب شد که این شهر در سال ۱۳۸۰ م به‌دست بالشه دوم پرنس آلبانی بیفتد. صربستان شمالی که در دست او روش بوده‌نوز استقلال خود را حفظ کرده بود، اما در آنجا نیز اداره امور داخلی کشور چندان رضایتبخش نمی‌نمود؛ چرا که منطقه رودنیق واقع در حوالی رودخانه‌های موروه و طونه واقع در نزدیکی مرز مجارستان در اختیار لازار گربلیانوویچ و دامادش برانکوویچ بود و آندو به‌صورت نیمه خودمختار حکومت می‌کردند و موروه، ایبار و زنیچه را در اختیار داشتند.

اوضاع در زمان لازار، دسپوت صرب

در سال ۱۳۶۷ م او روش سلطان صرب بی‌آنکه فرزندی از خود بر جای گذارد در گذشت و لازار که قبلاً از او سخن رفت به‌جانشینی‌اش برگزیده‌شد؛ اما او از پذیرفتن عنوان پادشاهی خودداری کرد و با عنوان پرنس، جمعی از امرار را گرد خود جمع کرد. لازار قبلاً، یعنی در سال ۱۳۵۶ م، در قصر او روش بسر می‌برد. پس از به‌حکومت رسیدن لازار دامادش ووق برانکوویچ همچنان مستقلاً حکومت می‌کرد. ووکاشین سلطان ماکدونیا و پس از مرگ او پسرش مارکو کرایه‌ویچ^{۱۸} که بر پیرلپه حکومت می‌کرد، حکمرانی لازار را به‌رسمیت نشناختند. هم‌زمان با این اوضاع و احوال، لازار در سایه کمک توارتکو، حکومتی به‌وجود آورد و پسران ووکاشین که دریافته بودند قادر به تصاحب سلطنت نخواهند بود نزد سلطان عثمانی گریختند و بعدها همراه سپاه عثمانی در جنگ قوصوه شرکت کردند.

به‌نقوذ لازار در صربستان افزوده شد و با عثمانیها که دست به فتوحاتی زده بودند

۱۸. مارکو کرایه‌ویچ (مارکو پسر سلطان) قهرمان صربستان بود و درباره‌اش افسانه‌های زیادی روایت کرده‌اند. دختر مارکو مدت سه‌سال همسر آندرونیقوس کور امپراتور بیزانس بود؛ از این‌روی آندرونیق برای تصاحب مقام امپراتوری در جنگ علیه پدر بجز یاری ترکهای عثمانی از پدر زنش نیز کمک دریافت کرده بود.

هم مرز شد. مرکز حکومت لازار پرشتینه بود. او که می دانست در مقابله با عثمانیها قادر به مقاومت نخواهد بود، حاکمیت مقتدر آنان را به رسمیت شناخت و ناگزیر شد که سالانه به آنها خراج پردازد و در صورت لزوم نیروی نظامی مورد نیاز را در اختیار آن دولت قرار دهد؛ حتی در سال ۱۳۸۶م با تصرف نیش^{۱۹} برای دومین بار بر میزان خراج و تعداد سربازانی که در اختیار عثمانیها قرار می داد افزوده شد و یک سال بعد در جنگی که عثمانیها علیه قرامانیان کردند نیروهای صرب نیز شرکت داشتند.

لازار که برای رهایی از نفوذ عثمانیها به انتظار فرصت بود در سال ۱۳۸۷م شکست آنان را در پلوشنیک غنیمت شمرد و موفق شد تا اتحادی علیه عثمانیها به وجود بیاورد؛ ولی در ۱۵ حریران سال ۱۳۸۹م طی جنگ قوصوه به قتل رسید.

یلدرم بایزید با توجه به سیاستی که دنبال می کرد بهتر آن دید که با استغنان لازارویچ پسر لازار مقتول و مادر او مناسبات دوستانه برقرار سازد.^{۲۰} وی می خواست با استفاده از این پیروزی به تصرف نقاطی در صربستان اقدام کند. به موجب پیمانی که فیما بین بسته شد دسپوت جدید صرب نیز چون پدرش متعهد پرداخت خراج و تأمین سرباز مورد نیاز عثمانیها شد؛ با این شرط که در ازای تأمین سرباز، از غنائم حاصله سهم مساوی داشته باشد.

یلدرم بایزید بر اثر ازدواج با دسپینا خواهر لازارویچ، دسپوت صرب، روابط فامیلی نیز با دسپوت برقرار کرد.^{۲۱} بعضی از امرای مخالف لازارویچ ضمن سعایت از او در نزد یلدرم بایزید وی را نسبت به دسپوت صرب بدبین کردند و با این کار در صدد توطئه چینی برآمدند؛ ولی میلیتیز مادر لازار به اتفاق پسرش به قصر سلطان عثمانی واقع در بوسره رفتند و ضمن روشن ساختن حقایق، اعتماد مجدد یلدرم بایزید را جلب کردند.

۱۹. گیبون نظریه مربوط به تصرف نیش در سال ۱۳۷۵م را قبول ندارد و معتقد است که تصرف نیش از نظر شرایط جغرافیایی پیش از تصرف صوفیه امکان پذیر نیست. در حالی که به احتمال قریب به یقین آقنجیهای ترک در سال ۱۳۷۵م این شهر را به تصرف در آورده و سپس ناگزیر از ترک آن شده بودند؛ زیرا در سراسر امپراتوری عثمانی به مناطق بسیاری برمی خوریم که قبل از تصرف قطعی عثمانیها چندین بار از سوی آقنجیهای ترک اشغال و سپس تخلیه شده است.

۲۰. لازار دو پسر به اسامی استغنان و ووق داشت.

۲۱. گیبون (ص ۱۲۰) و یورگا نام دختری را که یلدرم بایزید به همسری گرفت ماریا یا میلیوا قید کرده اند.

روابط عثمانیها با دولت‌ها و پرنس‌نشینهای بالکان □ ۲۳۱

استفان لازارویچ تا پایان سلطنت بلدرم بایزید به او وفادار ماند و حتی در جنگهای نیکبولی و آنکارا خود و برادرش ووق که فرماندهی سربازان صرب را به عهده داشت در کنار سربازان ترك جنگیدند.^{۲۲}

پس از جنگ آنکارا لازارویچ در درگیری‌هایی که بر سر کسب قدرت بین شاهزادگان عثمانی به وجود آمد سخت حساب شده رفتار کرد و در این رهگذر منافع قابل توجهی به دست آورد. او در سال ۱۴۲۷م در گذشت و به جای او خواهرزاده اش ایوان برانکوویچ که در تاریخهای عثمانی به «پسر ووق» معروف است به سلطنت رسید.

از آنجا که در باره وقایع صربستان در صفحات آینده ضمن شرح وقایع مربوط به عثمانیها بحث خواهد شد لذا از اختصاص بخشی مجزا و مشروح به آن خودداری می‌شود.

۲۲. استفان و ووق پس از جنگ آنکارا به بیک اوغلی که تابع جنوا بود رفتند و از آنجا رهسپار جزیره میدیلی شدند. استفان هنگام اقامت در این جزیره با دختر کاتیلوزیو ازدواج کرد و به کشورش برگشت؛ ولی در بازگشت با مقاومت پسر ووق که قبل از او به صربستان بازگشته بود مواجه شد، که او را منلوب کرد و سپس بر ووق هم که با او بنای مخالفت را گذاشته بود غالب آمد.

شجره نامه سلاطین صرب

(خاندان میلوتن)

استفان اوروش

(۱۳۲۱-۱۳۳۱)

استفان دوشان

(۱۳۳۱-۱۳۵۵)

اوروش

(۱۳۵۵-۱۳۶۷)

سیمه تون

(دسپوت اپیر و تسالی)

ایوان اوروش

(در تسالی)

شجره نامه سلاطین صرب شمالی

لازار گربلیا نوویچ

(۱۳۶۷-۱۳۸۹)

مارا

(زن ووک برانکوویچ)

ووک

(توسط موسی چلبی
به قتل رسید)

استفان لازاروویچ

(۱۳۸۹-۱۴۲۷)

لازار

(توسط موسی چلبی به قتل
رسید)

ووک برانکوویچ

(داماد لازار)

مارا دسپینا

(زن با یزید اول)

لازار

(در سال ۱۴۱۰م در ادره)

گروگان بود)

ایوان برانکوویچ

(پسر ووک)

(۱۴۲۷-۱۴۵۶)

گره گوار

استفان

(۱۴۵۹-۱۴۷۷)

لازار

(۱۴۵۶-۱۴۵۸)

گره گوار

ووک

مارا دسپینا

(زن مراد دوم که در سال
۱۴۸۷م در سرزدر گذشت)

(در مجارستان والی بود)

(۱۴۷۱-۱۴۸۵)

یوراسکی

(۱۴۸۵-۱۴۹۶)

دسپوت

ایوان

(۱۴۹۶-۱۴۵۲)

دسپوت

عثمانیها و آلبانی

آلبانی در قرن چهاردهم

از قرن یازدهم به بعد آلبانی به صورت پلی بین اروپای فئودال و بیزانس در آمده بود. آلبانی که به شیوه فئودالی اداره می‌شد پس از بیزانس، به دست امپراتوری لاتین استانبول افتاد و لاتینها در اپیر، یعنی آلبانی جنوبی، یک دسپوت‌نشین تأسیس کردند. بعدها بر اثر وصلتی که صورت گرفت ساحل اولونیه اپیر به تملک پادشاهی ناپولی درآمد و شارل آنژ و سلطان سیسیل که این منطقه را به دست آورده بود در سال ۱۲۷۲ م نفوذ خود را در آلبانی افزایش داد و عنوان پادشاه آلبانی را بر خود نهاد و در آنجا پرنس‌نشینهای کوچکی که از وی اطاعت می‌کردند به وجود آورد. ولی این مسأله سبب بروز مجادلاتی بین بیزانس و آنژوها شد که سالها به درازا کشید.

ترکهای قلمرو آیدینیان به امپراتور بیزانس آندرونیقوس سوم که جهت اعمال حاکمیت در آلبانی به آن منطقه نیرو فرستاده بود کمک نظامی می‌کردند و پس از کسب موفقیت‌های بسیار از راه تسالیا و بثوتیه به کشور خویش باز گشتند (۷۳۷ق/۱۳۳۷م). بین سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۶ م بخشی از آلبانی شمالی به دست صربها افتاد و بعدها در بخش دیگر آن (بوئژه به دنبال از بین رفتن نفوذ صربها) پرنس‌نشینهای دراج، اولونیه و برآت تشکیل شد.

شارل توپیه^{۲۳} سرکرده آلبانی از خاندان آنژ و اداره امور اراضی بین «مات» و

۲۳. خاندان توپیه از سینیورهای آلبانی در دو شاخه در آلبانی شمالی و آلبانی جنوبی حکومت می‌کردند. منطقه نفوذ شاخه جنوبی از دراج تا نارد و از آنچه حصار واقع در شرق دراج تا اواخر بود. توپیه‌های شمال از طریق وصلت با آنژوهای ناپولی، یعنی خاندان سلطنتی فرانسه، یکی شده بودند، که مشهورترین فرد این شاخه تانوسیو توپیه بود که در زمان حکمرانی او در سال ۱۳۴۳ م دوشان سلطان صرب بعضی از اراضی قلمرو او را به تصرف درآورد و نیزیها اشقودره و پاره‌ای از شهرها را اشغال کردند. تانوسیو توپیه توانست با به رسمیت شناختن حاکمیت سلطان ناپولی تنها دراج را برای خود نگه‌دارد. او دو پسر داشت به نامهای شارل و ژرژ که شارل در تاریخ آلبانی صاحب شهرت و معروفیت است. شارل توپیه در سال ۱۳۵۸ م حکومت دسپوت اپیر را سرنگون کرد؛ گروهی را به تصرف درآورد؛ در آلبانی شمالی صاحب نفوذ و قدرت شد و دراج را که تحت تسلط پدر بزرگش روبرت سلطان ناپولی بود تابع خود ←

رود اشگمبی و در سال ۱۳۶۸ م شهر و بندر دراج را به دست گرفت و شخصی به نام الکساندر گیوریش، اولونیه و کابینه از بنادر آلبانی را در اختیار داشت. بلغراد آلبانی که به «برآت» معروف بود ابتدا در تصرف ایوان آسن کمنوس بود و بعداً توسط الکساندر اشغال شد. گذشته از آنچه که گفته شد در زانطه که مرکز اشقودره بود به سال ۱۳۶۰ م به وسیله سه پسر شخصی به نام بالسه یا بالشی یک پرنس نشین تأسیس شد.^{۲۴} بالسه اصلاً اهل آلبانی بود. این پرنس نشین با استفاده از نابسامانی حاکم بر

→ ساخت. شارل توپیه در این پیروزیها از کمک جمهوری راغوزه و سینیورهای آلبانی بهره مند شده بود. البسان نیز در اشغال او بود. شارل توپیه در جنگ با بالسه از پرنسهای آلبانی، از کمک عثمانیها سود جست. وی در سال ۱۳۸۸ م درگذشت و پسرش ژرژ به جای او نشست؛ ولی به سبب روابط خصمانه بین شارل و پاپ و نیز مداخله خانواده بالسه، شارل بخشی از قلمرو خود را از دست داد و دراج نیز به دست ونیز افتاد. ژرژ در سال ۱۳۹۲ م درگذشت و پسرانش علی رغم این مشکلات تا مدتی در آلبانی مرکزی حکومت کردند.

۲۴. خانواده بالسه در قرن چهاردهم یک امیر نشین صرب-آلبانی به وجود آورده بودند که تابع فرهنگ غرب و مذهب رسمی آن کاتولیک بود. این خانواده اهل آلبانی بودند. خانواده بالسه پس از مرگ دوشان که سرزمینش بین حکومتهای گوناگون قطعه قطعه شد، در قلمرو دوشان در آلبانی شمالی پرنس نشینی تأسیس کردند و در صدد برآمدند تا آلبانی را تحت یک حکومت واحد در آورند. نخستین کسی که در این خانواده دست به فعالیت زد (در نیمه دوم قرن چهاردهم) بالسه اول بود. او پس از مرگ اوروش سلطان صرب ابتدا زانطه علیا و سپس کروییه را تصرف کرد و اشقودره را مرکز حکومت خود قرار داد. پس از مرگ بالسه سه پسرش دست از مذهب ارتودوکس کشیده، به آیین کاتولیک درآمدند (۱۳۶۹ م). این سه برادر ضمن اتحاد با سینیورهای آلبانی بخش وسیعی از قلمرو و وکاشین پادشاه صربستان جنوبی را به تصرف در آوردند و به این ترتیب اولونیه، کابینه و برآت به دست خاندان بالسه افتاد. اداره امور این پرنس نشین با ژرژ برادر بزرگتر بود. او در بسنه نیز به موقعیتهایی دست یافت که در این رهگذر از کمک دامادش شارل توپیه بهره مند شد. ژرژ بالسه پس از بازگشت از دومین جنگ بسنه که سخت موفقیت آمیز بود به هنگام عزیمت به اشقودره در سال ۱۳۷۹ م درگذشت و به جای او برادر کوچکش بالسه دوم به حکومت رسید. در زمان حکومت بالسه دوم روابط او با شارل که از قدرت گرفتن این پرنس نشین به وحشت افتاده بود تیره شد. یک لشکر ترک مر کب از چهل هزار مرد جنگی به فرماندهی چندرلی خلیل خیرالدین پاشا در قصبه البسان - ایل باسان - با قوای بالسه روبرو شد. نیروهای آلبانی شکست خوردند و بالسه دوم به قتل رسید. به دنبال این حادثه پرنسهای برآت، اولونیه و موصاقی با ترکها پیمان دوستی بستند.

به جای بالسه دوم، ژرژ دوم که استراتیسمیر لقب گرفته بود به حکومت رسید. او داماد لازار دسپوت صرب بود. در سال ۱۳۹۶ م یک لشکر ترک به آلبانی حمله برد و اشقودره، برآت، کروییه، قصریه و اولکون را اشغال کرد؛ ولی چون یک شاهزاده خانم آلبانی با پادشاه عثمانی ازدواج کرده بود، اولکون به ژرژ پس داده شد و اشقودره هم به ونیز فروخته شد. ژرژ دوم در صدد برآمد تا در جنگ بزرگی که مقدمات آن در مجارستان علیه ترکها فراهم شده بود، شرکت ←

روابط عثمانیها با دولتها و پرنس نشینهای بالکان □ ۲۳۵

صربستان که به دنبال مرگ استفاندوشان به وجود آمده بود توانست بعضی از اراضی آن کشور را به تصرف درآورده، قلمرو خود را گسترش دهد. اما این اراضی، یعنی ایپق و پیزرن، توسط لازار دسپوت صرب پس گرفته شد و بعضی از مناطق نیز به وسیله توارتکو پادشاه بسنه اشغال گردید.

فعالیت عثمانیها در آلبانی

نخستین فعالیت عثمانیها در آلبانی به سال ۱۳۸۳ م بود که پرنس اولونیه بر اثر فشارهای آفنجیهای ترك تحت الحمایگی و نیز را پذیرفت. دومین فعالیت عثمانیها در آلبانی در سال ۱۳۸۵ م بر اثر بروز اختلاف بین شارل توپیه و بالشه دوم صورت گرفت. بدین معنی که بالشه که اولونیه، برآت و کابینه را در دست داشت شارل توپیه را در شهر دراج در تنگنا قرار داد و بندر دراج را به تصرف درآورد. همزمان با آن، نیروهای چندرلی خلیل خیرالدین پاشا اوخری را به تصرف درآورده بودند. شارل به سبب عدم اعتماد به و نیز نیروهای ترك را به یاری طلبید.

در این ایام بالشه دوم به سبب مسأله کاتارو با توارتکو سلطان بسنه نیز در جنگ بود.^{۲۵} بالشه با شنیدن خبر آمدن سپاه عثمانی از جنگ با سلطان بسنه منصرف شد و به جنوب بازگشت. در این بازگشت عده زیادی از نیروهای سینیورهای آلبانی همراه او بودند. خیرالدین پاشا دعوت شارل توپیه را غنیمت شمرد و بلافاصله از کوههای ایل باسان گذشت و برای مقابله با بالشه روبه سوی جنوب نهاد و در ساحل چپ رود دوول واقع در آلبانی جنوبی با قوای توپیه روبرو شد و پس از يك جنگ سخت بر پرنس آلبانی غلبه کرد. در این جنگ بالشه و پسر و وکاشین پادشاه صربستان جنوبی

→ کند، ولی توسط آنها دستگیر و سرانجام در سال ۱۳۹۵ م به خواهش خانواده راغوزه آزاد شد. به دنبال مرگ زردوم به سال ۱۴۰۳ م پسرش بالشه سوم به حکومت رسید. در اوایل حکومتش به بیمانی که پدرش با و نیز بسته بود وفادار ماند؛ ولی در سال ۱۴۱۱ م اشقودره را از و نیز بازپس گرفت. اشقودره در سال ۱۳۹۶ م به دنبال جنگ با و نیز به دست آن جمهوری افتاده بود. و تا سال ۱۴۲۲ م که درگذشت با و نیز درگیر مجادله بود. او فرزند کوری نداشت. پس از مرگش بخشی از قلمرو حکومت او توسط پرنس استفان چرنوویچ اشغال شد. و رات بالشه در اراضی بین لش و کرویبه مستقر شدند.

۲۵. کاتارو در دست مجارها بود. پس از مرگ لایوش پادشاه مجار، هم توارتکو و هم بالشه با استفاده از اوضاع آشفته داخلی مجارستان قصد تصاحب آن را داشتند.

که به او پناهنده شده بود و نیز ایوانیچ برادرمار کو کرالیه ویچ کشته شدند (۱۳۸۵م) و پرنس دراج باردیگر قلمروش را به دست آورد.^{۲۶} تواریخ عثمانی از این جنگ با نام «کرالی ایلی» یاد کرده اند.

عثمانیها پس از این پیروزی در خلیج ناردی جای گرفتند و حتی توانستند سلانیک را به طور موقت به تصرف در آورند. در سال ۱۳۸۹م کروییه و اشقودره (اسکندریه) به دست ترکها افتاد؛ اما حکمران عثمانی که می دید در اروپا علیه او ملاقاتهایی بین سران کشورها صورت می گیرد، دشمنی و نیزیها را که دارای نیروی دریایی نیرومندی بودند به صلاح ندید و این دوشهر را به جمهوری و نیز پس داد.^{۲۷}

بعضی از پرنسهای آلبانی

پس از مرگ بالسه دوم قدرت پرنس نشین او به سستی گرایید و قلمروش بین همسرش که اولونیه و یانیه را در اختیار داشت و برادرزاده اش استراتیشیمیر و پسرش یوان تقسیم شد. زانطه نیز در دست رادیچه بود که سنبل خاندان چرنوییه ویچ به شمار می رفت. یوان تازمان مرگش، یعنی سال ۱۴۰۳م، به صورت کجدار و مریز با عثمانیها رفتار می کرد. جانشین او یعنی پرنس بالسه سوم نیز با عثمانیها همدستان بود، به طوری که حتی پاشایگیت والی اسقوپ او را به تجاوز علیه اشقودره و آنتیواری که در دست و نیز بود، تشویق می کرد.

خاندانهای بالسه، کاستریوتا و نیز دوقه کن که به سبب وضع قوانین در نواحی اشقودره و یاکووه شهرت یافته بودند^{۲۸}، بعد از جنگ دوول حاکمیت عثمانیها را

۲۶. ایوانیچ پسر وواکشین پرنس صرب پوماریه واقع در ساحل دریای آدریاتیک بود.

۲۷. خوش رفتاری عثمانیها با و نیز سابقه قبلی نیز داشت. حتی مدتی پس از جنگ صرب صندنیفی بنا به خواهش سنا توی (مجلس) و نیز، سلطان عثمانی پنج هزار تیر انداز در اختیار و نیز گذاشت که به سبب تجاوز لایوش سلطان مجار به اراضی و نیزیهای دالماسیا با مجارستان در جنگ بود.

۲۸. در مورد منشأ و تاریخ این خاندانها روایات مختلف وجود دارد. به روایتی آنها از لحاظ نژادی از اصیل زادگان نورماندی بودند که در دوران ضعف بیزانس حوالی اشقودره را به تصرف در آوردند و الکساندر دوقه کن برای آلبانیاییهای مالمسیور که پرنس نشین تشکیل داده بودند قوانینی وضع کرد و شهرت بسیار یافت. سرانجام افراد او با آلبانیاییها اخت شدند و در مره آنان درآمدند. خاندان بالسه اراضی بسیاری را از آنان خریداری کرده بودند. بعدها پرنسهای دوقه کن وارد پیمان اتحاد اسکندر بیگ شدند. سرزمینهای دوقه کن در کناره های ←

روابط عثمانیها با دولت‌ها و پرنس‌نشینهای بالکن □ ۲۳۷

به رسمیت شناختند. البته بجز آنها اگر چه در منطقه دگنوی آلبانی شمالی خاندانهای سینیوری همچون سینیورهای یونیمه، پلاطی، کاریه و غیره وجود داشتند، ولی حایز اهمیت نبودند. در آلبانی جنوبی خانواده موصاشی که مرکز حکومتی شان برآت بود، از اواخر قرن سیزدهم به بعد حکم می‌راندند. این حکومت با خاندان پادشاه ناپولی ارتباطاتی داشت. باز در این نواحی در قرن چهاردهم بجز خانواده موصاشی، خانواده اسپاته که مرکز شان در ارگیری بود، همچنین دسپوت‌نشین^{۲۹} یانیه و نارده در اپیر، و خانواده زنه بیسی حاکم بودند. آخرین فرد این خانواده گین زنه بیسی بود که سرزمینش توسط ترکها اشغال شد و خود او به صورت گروگان در قصر عثمانیها بسربرد و نام حمزه را برای خود انتخاب کرد. در آولونیه، کمینی بخشی از دسپوت‌نشین اپیر، و نیز دسپوت‌نشین کانینه از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰م به اشغال بیزانسیها درآمد؛ سپس به دست یوان آسن کمنوس برادر الکساندر پادشاه بلغار افتاد و در سال ۱۳۷۲م خاندان بالشه آن را از تصرف بلغارها به در آوردند. در سال ۱۳۸۵م پس از مرگ بالشه دوم، جمیته موساکی همسریوه او در آولونیه مستقر شد و به سال ۱۴۱۷م این منطقه زیر نفوذ عثمانیها قرار گرفت. سه سال بعد کانینه نیز چون آولونیه تحت حاکمیت ترکهادر آمد و حکمرانش رزینه بالشه به جزیره قورفو عقب نشست.

← چپ رود درین وحوالی رود فاندی و نزدیک قصبه «لش» واقع شده بود. در قرن پانزدهم خاندان دوقه کن به دو شاخه تقسیم شدند؛ شاخه‌ای از آنها بخشی از میردیتا واقع در شمال شرقی اشقودره و نواحی پیا و گژاکووا را صاحب بودند. در قرن پانزدهم در نواحی مذکور پل دوقه کن معروف به «قانونگذار» و پسرش لکا حکومت می‌کردند. شاخه دیگر این خانواده در شمال و شمال شرقی قصبه لش حکومت می‌کردند که منطقه میردیتا را در اختیار داشتند و مرکز حکومتی شان قصبه لش بود. این قصبه در سال ۱۳۹۳م به ونیز واگذار شده بود. خاندان دوقه کن که در آلبانی شمالی صاحب اراضی گسترده‌ای بودند نخست با خاندان بالشه و سپس با عثمانیها به مقابله برخاستند.

پس از اسکندر که این مناطق به دست عثمانیها افتاد، بخشی از افراد خاندان دوقه کن به ایتالیا رفتند و مقیم ناپولی شدند و بخش دیگری اسلام را پذیرفتند و به خدمت دولت عثمانی درآمدند که احمد پاشای معروف پسر دوقاق معاصر یاووز سلطان سلیم از آن جمله بود. از این خانواده شعرا و نویسندگانی برخاسته بودند.

۲۹. در دسپوت‌نشین «اپیر» آلبانی سینیورهای بی نیز بودند که برای حفاظت خود در مقابل تعرض صربها تحت نفوذ پادشاه ناپولی درآمدند. صربها در سال ۱۳۷۵م یانیه را گرفتند. نارده که جزء قلمرو دسپوت‌نشین اپیر بود در قرن چهاردهم دوباره به تصرف بیزانس درآمد (۱۳۱۸-۱۳۳۹ و ۱۳۳۹-۱۳۵۶م) و سرانجام در اختیار دسپوت‌نشین ارگیری قرار گرفت.

شبه جزیره موره، به استثنای بعضی از سواحلس، به انضمام یونان و تسالیه در اختیار بیزانس بود. خاندانهای بالسه و توپیه که موفق شده بودند امارتهای مختلف موجود در آلبانی را تحت اداره حاکمیت واحدی در آورند، یکی پس از دیگری نفوذ و قدرت خود را از دست دادند و امرای آلبانی تابع آنان باز به خودمختاری دست یافتند. مشهورترین این سینیورها خانواده آلبانی الاصل کاستریوتا بود.^{۳۰}

خانواده کاستریوتا

نام پیشین این خانواده مازر کو بود که بعدها به کاستریوتا شهرت یافت. هر دو اسم از نام محل و روستایی گرفته شده است. کاستریوتاها صاحب اراضی بین اشقودره و لش بودند.

در زمان خاندان بالسه، کاستریوتاها نیز چون دوقه کنها سرزمینهای خود را از دست دادند؛ ولی در سال ۱۳۸۵م به دنبال مرگ بالسه دوم مجدداً صاحب آن شدند و مرزهای خویش را تا بخشی از میردیته و شمال شرقی اشقودره گسترش دادند. به موجب نوشته بعضی از منابع تاریخی، کرویبه جزء قلمرو آنان نبود بلکه در اختیار خانواده توپیه بود که پیش از سال ۱۴۱۰، یعنی در سال ۱۴۰۵م، به دست عثمانیها افتاد.

ژرژ کاستریوتا از افراد این خاندان در سال ۱۳۸۹م در نخستین جنگ قوصوه شرکت داشت و حتی توصیه کرده بود که شبانه به ترکها حمله شود. کاستریوتاها از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴م در مقابل استیلای موفقیت آمیز ترکها در آلبانی مقاومت کرده بودند.

در زمان حکومت ژان کاستریوتا قلمرو این خاندان گسترش یافت و تا تیرانا، ماتیه، دبره (علیاوسفلی)، میردیته و مرزهای صربستان ادامه یافت؛ اما شهر کرویبه همان گونه که در تواریخ ترک نوشته شده است، هنوز در دست آنها نبود. کرویبه که جزء سرزمینهای خاندان توپیه بود، پس از تصرف از سوی عثمانیها در سال ۱۴۱۰م باشکست اورنوس بیگ از بالسه سوم به تصرف نیشتا توپیه درآمد که در سال ۱۴۱۵م

۳۰. با آنکه زیره چک عنوان می کند که نژاد کاستریوتا اسلاو است ولی تحقیقات اخیر به طور قطع ثابت می کند که کاستریوتاها آلبانی الاصلند. مراجعه شود به:

A. Gegaj, L'Albanie et l'invasion Turque au XV. siècle. Paris 1937.

روابط عثمانیها با دولتها و پرنس نشینهای بالکان □ ۲۴۹

توسط ترکه‌ها بازپس گرفته شد. شهر کرویو به پس از فرار اسکندربیک از ترکیه توسط او به تصرف درآمد - این شهر از سوی عثمانیها برای اقامت او در نظر گرفته شده و به او اختصاص داده شده بود.

ژان کاستریوتا قبلاً به هنگام آغاز نخستین عملیات عثمانیها و پس از پذیرفتن تابعیت آنان در سال ۱۴۱۰ م پسر بزرگش را به عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاده بود. ژان در عین این اطاعت ظاهری ضمن اتحاد با ونیز از جلب حمایت آن جمهوری غافل نماند. ونیز نخست او را به عنوان هموطن افتخاری و سپس رسماً به هموطنی پذیرفت و او تبعه و نیز شد. حتی زمانی که ترکه‌ها به قلمرو او حمله بردند دولت ونیز ضمن تماس با عثمانیها و عنوان کردن اینکه این اراضی جزء کشور ونیز است، این سرزمین را از تصرف عثمانیها نجات داد؛ ولی در زمان مراد دوم پس از آنکه این پادشاه اوضاع داخلی کشور را سروسامان بخشید و بالشکر نیرومندی به سوی دریای آدریاتیک به حرکت درآمد، ژان تابعیت عثمانی را پذیرفت و پسرانش را به عنوان گروگان به دربار عثمانی اعزام داشت^{۳۱}، که آنها نیز به ادرنه منتقل شدند (۱۴۲۳ م). ژان به هنگام عملیات عثمانیها در آلبانی نسبت به آنها صادق ماند و عثمانیها نیز تا زمان مرگش که به سال ۱۴۴۳ م رخ داد متعرض او نشدند؛ ولی بلافاصله پس از مرگ او سراسر کشورش به قلمرو عثمانی ملحق شد.

اسکندربیک

در کتب تاریخ عثمانی شرح مفصلی درباره ماجراهای ژرژ پسر کوچک ژان کاستریوتا، معروف به اسکندربیک، آمده است؛ از این روی ما نیز ضرورتاً ناگزیر از بحث درباره او هستیم. ژرژ معروف به اسکندر در سال ۱۴۰۳ یا ۱۴۰۴ م متولد شد و هنگامی که با نام اسکندر در دربار عثمانی به عنوان گروگان بسر می‌برد

۳۱. ژان کاستریوتا چهار پسر به اسامی ریوسی، استانیسه، کنستانتین و ژرژ (اسکندر) داشت. ژرژ کوچکترینشان بود. ریوسی با یک زن ترک ازدواج کرد، که به روایتی، حمزه برادرزاده اسکندربیک از این زن بود. استانیسه بزرگترین پسر ژان بود که در سال ۱۴۴۵ م سناتوی و نیز مقام و عنوان سینیوری را به او و اسکندربیک اهدا کرد؛ که اولی نامزد حکومت دهره شد و برای دیگری ماتیو را در نظر گرفتند. از قرار معلوم استانیسه نیز چون اسکندربیک بعدها به کشور خود بازگشت.

هفده یا هجده سال داشت. او جوان بالیاقتی بود که با سلحشوری پرورش یافت و ضمن شرکت در جنگهای آناتولی و روملی در کنار عثمانیها به شجاعت و جسارت شهره شد. اسکندر در سنی وارد خدمت عثمانیها شد که دوران تفکر و اوج فعالیت ذهنی و فکری او بود؛ و با توجه به اینکه امیرزاده نیز بود دلبستگی و وابستگی خود را به کشورش حفظ کرد و در نهان و در درون خود این رابطه را از دست نداد. در سال ۱۴۴۳ م پس از آنکه پدر اسکندر در گذشت سرزمین اوطی فرمانی از سوی حسن بیگ والی کرویبه اشغال شد. اسکندر بیگ در ارتش عثمانی تامقام فرماندهی سپاه ایالتی نیز ارتقاء یافت. او در سال ۱۴۴۳ م در جنگ عثمانیها با ژان هونیاد که در مور او ره رخ داد، قبل از آغاز جنگ موضع خود را ترك گفت و گریخت، که این خود یکی از دلایل شکست عثمانیها در این جنگ بود.

اسکندر بیگ پیش از این فرار بایک فرمان جعلی مبنی بر انتصابش به فرمانداری کرویبه به آنجا رفت. حمزه برادرزاده اش نیز با او بود. اسکندر بیگ به همراه خود سیصد فدایی و جانباز داشت. وی به اتفاق افرادش وارد کرویبه شد و با ارائه فرمان تقلبی، دستورداد تا حسن بیگ محافظ قلعه و افرادش را به قتل رساندند. پس از تصرف کرویبه به قلاع دیگری نیز دست یافت و پس از سال ۱۴۴۳ م با عثمانیها مبارزات معروف خود را آغاز کرد.

وقایع آلبانی را می توانیم به شرح زیر خلاصه کنیم: ترکها در سال ۱۳۸۳ م با آلبانی ارتباط برقرار کردند و در سال ۱۳۸۵ م با استفاده از اختلافات داخلی این کشور که بین سینیورهای آلبانی حاکم بود در آن سرزمین مداخله کردند. تذکر این نکته ضروری است که همزمان با آن اقدامات، خاندانهای بالسه و توپیه نیز قدرت پیشین خود را از دست داده بودند. بعدها در زمان سلطان یلدرم بایزید در اثنای فعالیتهاى او در آلبانی بین سالهای ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۶ م در مناطق مختلف این سرزمین حکومتهاى زیر وجود داشت:

در اشقودره و لش، دوقه کنها؛ در منطقه دومگو، خانواده گویا زاکاریا؛ در آلبانی مرزی، کاستریوتاها؛ در آلبانی جنوبی، یعنی در حوالی اولونیه و کانینه، ارانیتها^{۳۲}؛

۳۲. ارانیتها از خانواده های بسیار قدیمی آلبانی بودند. یکی از افراد این خانواده به نام کممن سه ←

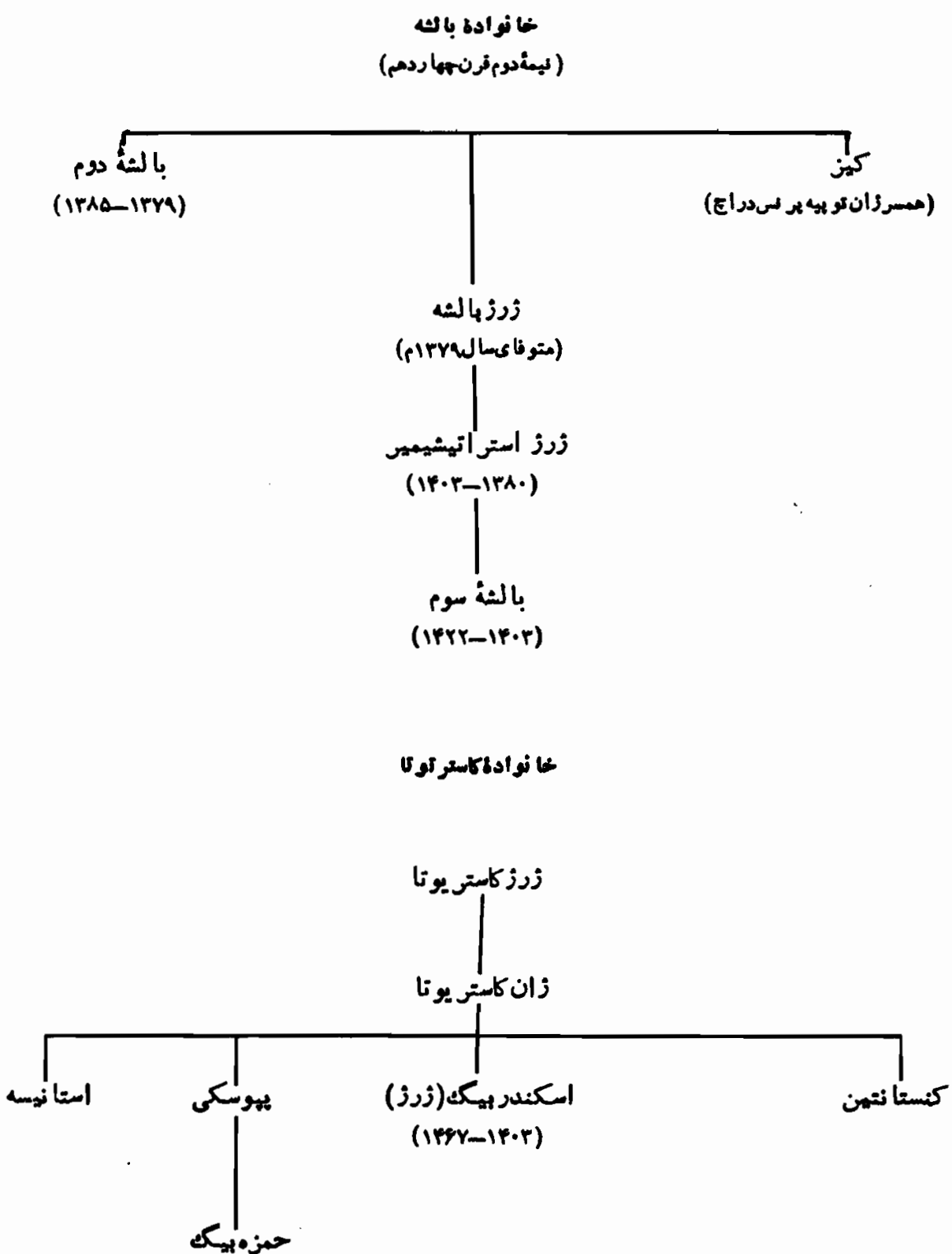
روابط عثمانیها با دولت‌ها و پرنس‌نشینهای بالکان □ ۲۴۱

درموازشی، موزاشیها؛ دراپیر، خانواده‌های اسپاته و زنه‌بسی؛ درحوالی اوخری، گروه‌ها.

این شیوه حکومتی فتودال‌آلبانی و نیز اختلافات حاکم بر آن، تسلط عثمانیها را بر این کشور آسان ساخت و ترکها از مخاصمات و مجادلات سینیورها بایکدیگر حداکثر بهره‌را بردند. گذشته از این شرایط مساعد که به نفع عثمانیها بود، از خارج نیز هیچ گونه امکان کمک نظامی برای آلبانی متصور نبود، زیرا و نیز جز منافع سیاسی خود به مسأله دیگری نمی‌اندیشید و مایل نبود که روابطش با عثمانیها به تیرگی گراید و از این گذشته، خود نیز با استفاده از ضعف دولت آلبانی مناطقی را از این سرزمین به تصرف در آورده بود. حکومت راغوزه هم به سبب شرایط خاص و رابطه اقتصادی، در برابر تسلط عثمانیها بر این سرزمین حالت بی‌تفاوتی به خود گرفته بود. در یک چنین شرایط و اوضاع و احوالی، آندره توپیه حکمران آلبانی مرکزی به عثمانیها که تا قلب این کشور پیش رفته بودند حمله برد و توانست به پیروزی زودگذری دست یابد (۱۴۳۲م). عثمانیها پس از این درگیری، سالهای متمادی با اسکندر بیگ دست و پنجه نرم کردند و این درگیری و جنگ که از سال ۱۳۸۳م آغاز شده بود در سال ۱۴۶۷م با تسلط عثمانیها بر این سرزمین پایان گرفت.

→ پسر به اسامی ارانیتی، موساکیو و ولادنه داشت. از این سه پسر، ارانیتی کمین سینیور آولونیه، کانینه و گرمانیقه بود که قلمرو اوتا شمال آبهای زمه‌نی، جنوب نهر ویوسه و خلیج ناردی ادامه داشت. از سال ۱۴۲۳م زرژ ارانیتی و ژان کاستریوتا حاکمیت دولت عثمانی را به رسمیت شناخته بودند. حتی زرژ ارانیتی در قصر سلطان مراد پسر می‌برد که بعداً - احتمالاً به سال ۱۴۲۷م - به آلبانی گریخت و مدت مدیدی با عثمانیها درگیر شد، اما نتیجه‌ای به دست نیاورد و از پیمان اتحادی هم که در سال ۱۴۵۱م با آلفونس پنجم بسته بود طرفی نیست.

خاندان‌هایی که در آلبانی حکومت تأسیس کردند



روابط عثمانیها با دولت‌ها و پرنس نشینهای بالکان □ ۲۴۳

مناسبات عثمانی-افلاق* و نخستین رابطه با بغداد

در ایامی که عثمانیها پای در اروپا نهادند و به پیروزیهای درروملی دست یافتند، در مولداویا (بغدان) و افلاق دو پرنس نشین رومن وجود داشت. (پرنس نشین بغداد در سال ۱۳۵۹م تشکیل شده بود.) این سرزمینها در نزدیکی مصب رود طونه قرار داشت. با گسترش دامنه تصرفات عثمانیها به سوی طونه، به سبب نزدیکی افلاق به این منطقه، عثمانیها نخستین رابطه را با افلاق برقرار کردند که این تماس و ارتباط شکل خصمانه‌ای به خود گرفت.

در این ایام در پرنس نشین افلاق نیکولا الکساندرو (۱۳۲۰-۱۳۶۴م) پسر ایوانکو بساراب (حکمرانی ۱۳۱۰-۱۳۲۰م) حکومت می‌کرد. بساراب در سال ۱۳۳۰ نیروهای مجار به فرماندهی روبرت کارولی پسر لایوش سلطان مجار را شکست داده بود. پس از مرگ الکساندرو به سال ۱۳۶۴م، پسرش ولادیسلاو یا ولایکو بساراب (حکمرانی ۱۳۶۴-۱۳۷۵م) در آرگش مستقلاً به حکومت پرداخت، اما بعداً ناگزیر از پذیرفتن حاکمیت و تابعیت مجارستان شد. ولادیسلاو در جنگ چرمن به همراه وواکشین سلطان صرب ماکدونیا شرکت کرده بود.^{۳۳}

پس از ولایکو، در زمان «رادو»ی دوم (۱۳۷۵-۱۳۸۶م) که پرنس افلاق شده بود، بلغارها سیلیستره را به تصرف درآوردند. وقتی که دان اول پس از مرگ پدرش رادو به حکومت رسید در جنگی که بر سر کسب قدرت بین دو برادر، یعنی استراتیشیمیر و شیشمان، در بلغارستان آغاز شده بود به سبب قرابتی که با استراتیشیمیر داشت جانب او را گرفت و در نتیجه در گیر جنگ با شیشمان شد. دان طی این نبرد بر اثر خیانت بعضی

* بخشی از رومانی (سرزمین والاشی). - م.

۳۳. آرگش در دامنه کوه کارپات واقع شده بود. قصبه بسیار مهمی بود که بین کامپو-لونک و پیتشتی قرار داشت. برای کسب اطلاع بیشتر درباره افلاق و پرنسهای این منطقه مراجعه شود به:

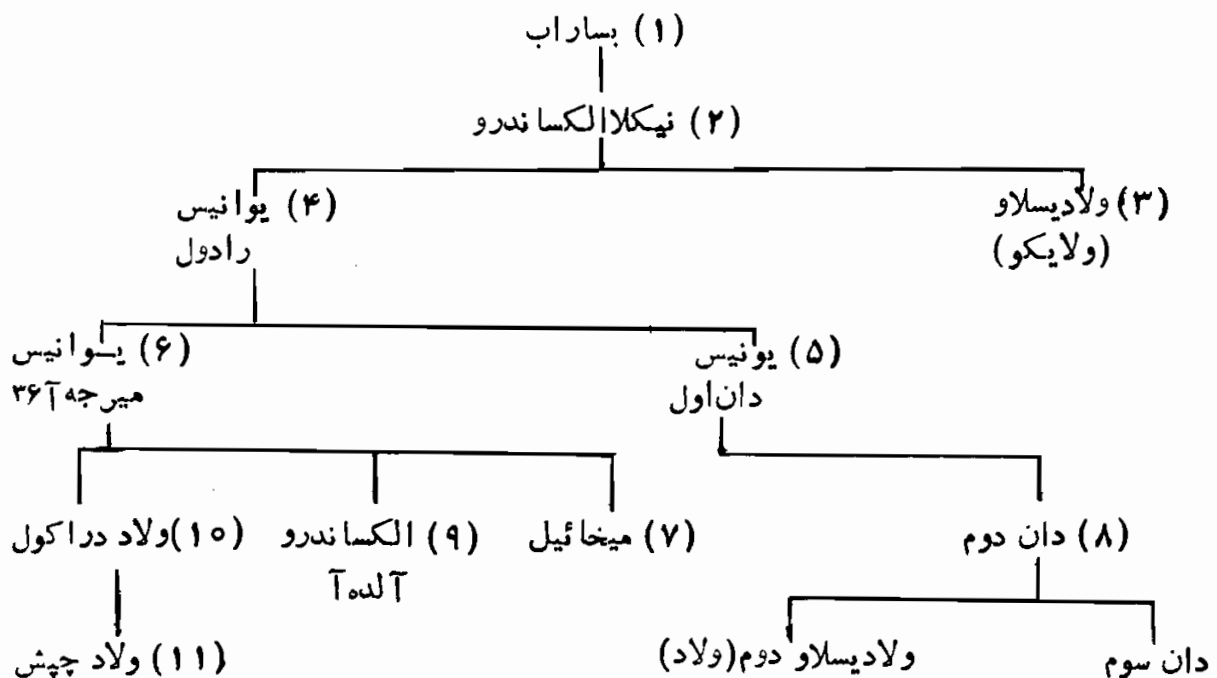
C. C. Giurescu, *Istoria Romanilor*, Bucurasti, 1938, c. I (چاپ سوم) s. 375

379, 457; Iorga, *Istoria Romanilor*, 1932 Bucuresti, c. III s. 288.

از امرایش اسیر سلطان بلغار شد و به دستور او به قتل رسید و به جایش برادرش میرجه آ یا میرچا (۱۳۸۶-۱۴۱۸م) حکمران افلاق شد. این شخص در تواریخ عثمانی بسیار معروف است.^{۳۴} میرجه آ که در راه رسیدن به حکومت از یاری شیشمان بهره‌مند شده بود فردی بود شرور، باهوش و سیاستمدار.

میرجه آ در نخستین جنگ قوصوه به منظور کمک به لازار دسپوت صرب نیروی کمکی فرستاد؛ ولی همه نیروهای اعزامی در این جنگ نابود شدند. در سال ۱۳۹۱م نیروهای آقنچی ترک به فرماندهی فیروز بیگ از طونه گذشتند و سرزمین میرجه آ را غارت کردند. میرجه آ پس از این حمله، هنگامی که بایزید در آناتولی بسر می‌برد، در فصل زمستان از طونه گذشت و به منظور تصرف سیلیستره به قوای محافظ ترک حمله برد و تا قارین آباد پیش رفت و دست به قتل و غارت زد. سلطان عثمانی پس از آگاهی

۳۴. شجره نامه این سلسله رومن به طور دقیق مشخص نیست و آشفته و درهم است. مطالب تاریخیهای مربوط به والیان روملی (ویوده) نیز با یکدیگر هماهنگی ندارد. شجره نامه زیر را س.س. گیورسکو از تواریخ رومن اخذ و با تاریخ رومن یورگا مقایسه کرده است.



روابط عثمانیها با دولت‌ها و پرنس‌نشینهای بالکان □ ۲۴۵

از این حادثه در سال ۱۳۹۲م^{۳۵} شخصاً عازم نبرد با میرجه‌آشد.^{۳۶} در این جنگ نیروهای لازاریچ دسپوت صرب، مارکو کرالیویچ امیر صربی ماکدونیا و کنستانتین امیر کوستندیل به‌عنوان قوای کمکی همراه نیروهای عثمانی بودند. نیروهای عثمانی پس از ورود به ویدین از طونه گذشتند و به قلافت رسیدند و در نخستین برخورد که در محلی به نام روینه با نیروهای میرجه‌آچه کردند شکست خوردند؛ اما با تعقیب میرجه‌آچه که پس از این برخورد کوتاه عقب‌نشسته بود او را شکست دادند. نیروهای عثمانی میرجه‌آ را تا شهر کورته‌آ دو آرگش (آرجش کورته‌آ) دنبال کردند؛ ولی موفق به دستگیری وی نشدند و او توانست به منطقه ترانسیلوانیا بگریزد.^{۳۷} عثمانیها شخصی به نام ولاد را که یکی از امرا بود به جای میرجه‌آ به حکومت گماردند و خراج سالانه بستند؛ ضمناً عده‌ای از محافظان ترک را نیز به مراقبت و محافظت از او گماردند.

میرجه‌آ که از مجارستان گریخته بود در سال ۱۳۹۱م پیمان اتحادی علیه مجارستان با ولادیسلاو سلطان لهستان بست؛ اما در سال ۱۳۹۴م به سبب ترس از عثمانیها گریخت و به خصم خود یعنی مجارستان پناهنده شد. به دنبال این واقعه، در سال ۱۳۹۵م بین سیگیسموند سلطان مجار که از کرونتاد (براشو) بازگشته بود و میرجه‌آ علیه ترکان پیمان اتحادی بسته شد و در تابستان همان سال سیگیسموند وارد افلاق شد و به اتفاق میرجه‌آ که از کشورش گریخته بود، ولاد پرنس منتخب عثمانیها را که در آنجا حکومت می‌کرد به ناحیه سمت راست ساحل رود طونه یعنی قلمرو ترکها فراری داد و نیکبولی کوچک را که در ساحل این رود بود به تصرف در آورد؛ ولی ولاد به باری عثمانیها نیروهای مجار را مغلوب کرد و سیگیسموند را به وضع مخاطره آمیزی دچار ساخت.

۳۵. در تاج‌التواریخ آمده است که این جنگ در سال ۱۳۹۱م رخ داد؛ ولی با توجه به وقایع آن زمان قاعدتاً باید تاریخ وقوع آن پس از این تاریخ باشد.

۳۶. در یکی از دفاتر تحریر قدیمی از میرجه‌آ با نام «میرچه ولد جبوش» یاد شده است که به نظر می‌رسد نام پدر میرجه‌آ «جبوش» و شاید هم «چپش» بوده است (ت. گوک بیلکین، ادرنه در قرن پانزدهم و شانزدهم، ص ۱۰۰).

۳۷. ژیره‌چک در اثر معروف خود به نام تاریخ بلغار می‌نویسد طی جنگی که در بهار سال ۱۳۹۴م علیه میرجه‌آ صورت گرفت او سلطان عثمانی را شکست داد و حکمران عثمانی ناگزیر از مصالحه با وی شد؛ ولی در منابع عثمانی عکس این قضیه - همان گونه که در متن کتاب ذکر کردیم - نقل شده است که با توجه به وقایع تاریخی، نظریه اخیر درست است.

ولاد تا جنگ معروف نیکبولی به یاری عثمانیها بر اریکه قدرت نشست. در سال ۱۳۹۶م که سیگیسموند بانبروهای صلیبی علیه عثمانیها به فعالیت پرداخته بود استی بور، ویوده اردل، را به سوی ولاد اعزام کرد. ولاد شکست خورد و گریخت و میرجه آ به یاری مجارها برای دومین بار به حکومت افلاق دست یافت (۱۳۹۶م). یک سال پس از جنگ نیکبولی یلدرم بایزید با نیرویی که فرماندهی آنها شخصاً به عهده داشت وارد افلاق شد و میرجه آ را بر سر جای خود نشاند. به دنبال این حادثه یک پیمان پانزده ماده ای بین عثمانیها و افلاق منعقد شد.^{۲۸} به موجب این عهدنامه حکمرانان افلاق در اداره امور داخلی و خارجی کشور آزاد بودند، ولی می باید انتخاب حکمران افلاق به تأیید و تصدیق سلطان عثمانی می رسید و نیز خراج سالیانه به ترکها پرداخت می شد. بدین ترتیب دولت افلاق تحت تابعیت عثمانی درآمد.

میرجه آ پس از جنگ آنکارا در جنگ قدرتی که بین شاهزادگان عثمانی در گرفته بود، جانب موسی چلبی را که وارد روملی شده بود گرفت و در حادثه شیخ بدرالدین نیز نقش داشت.

در سال ۱۴۱۶م برای میرجه آ رقیب جدیدی به نام دان دوم به میدان آمد. از آنجا که عثمانیها از دان طرفداری می کردند و میرجه آ مورد حمایت مجارها بود بین دولت عثمانی و مجارستان روابط خصمانه همچنان ادامه یافت. سرانجام با پیروزی دان بر میرجه آ، میرجه آ ناگزیر به اطاعت از عثمانیها شد؛ پرداخت خراج گذشته را پذیرفت و پسرش را به عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاد.

در سال ۱۴۱۹م به دنبال درگذشت میرجه آ مجارها حکمرانی میخائیل پسر میرجه آ را بر افلاق اعلام کردند، در حالی که عثمانیها جانب دان دوم را داشتند. دان بر میخائیل پیروز شد و وی را به قتل رسانید؛ ولی چون از همسایه قلمرو خود یعنی مجارستان در هراس بود، توافق با آن کشور را از نظر دور نداشت. او مدت یازده سال یعنی از سال ۱۴۲۰ تا ۱۴۳۱م به تنهایی حکومت کرد و در به قدرت رسیدن شاهزاده

* عنوان والیه های روملی در زمان عثمانیها. - م.

۳۸. پارون دوستا، مجموعه معاهدات، ۲۳.

روابط عثمانیها با دولتها و پرنس نشینهای بالکان □ ۲۴۷

مصطفی چلبی معروف به مصطفی قلابی نقش مهمی داشت.

پس از مرگ دان، الکساندر و آلدو آ پسر میرجه آ مدت شش سال در افلاق حکومت کرد. پس از وی در سال ۱۴۳۵ م ولاد دراکول (ولاد شیطان) امیر افلاق شد.^{۳۹} دان سوم که به منزله رقیب ولاد به میدان آمده بود و سیاست دوجانبه‌ای را دنبال می کرد، در سال ۱۴۳۹ م ولاد را فراری داد و خود به حکومت رسید. ولاد به دولت عثمانی پناهنده شد و با پذیرفتن پرداخت دو هزار سکه طلا خراج سالانه و اعزام پانصد کودک در هر سال به منظور تأمین قوای ینی چری دولت عثمانی، برای بار دوم به حکومت افلاق رسید و دان سوم ناگزیر از فرار شد.

ولاد تا جنگ ادرنه-سگه دین (۱۴۴۴ م) از یک سو به عثمانی خراج داد و از سوی دیگر تحت حمایت مجارها بود.^{۴۰} معلوم نیست که این سیاست عجیب و غریب تا کی ادامه داشت، ولی آنچه مسلم است همواره مجارها افلاق را یکی از مناطق تحت نفوذ خود به حساب می آوردند.

در اوان جنگ وارنه، ولاد با ژان هونیاد علیه عثمانیها وارد عمل شد. ولاد همواره ژان هونیاد را به خاطر اقدامات نسنجیده اش سرزنش می کرد، ولی ژان هونیاد توجهی به این اعتراضات نداشت. حتی زمانی که هونیاد با پانزده هزار نیرو قصد جنگ با عثمانیها را داشت، ولاد به او گفته بود که پادشاهان عثمانی با عده‌ای بیش از این عزم شکار می کنند.

هونیاد که از اعتراضات ولاد دلگیر بود پس از بازگشت از جنگ وارنه که به شکست او انجامید برای دومین بار دان را به جای ولاد به حکومت افلاق گمارد (۱۴۴۶ م). این پرنس که نسبت به مجارستان وفادار بود پس از مدتی مفقود الاثر شد (۱۴۴۸ م).

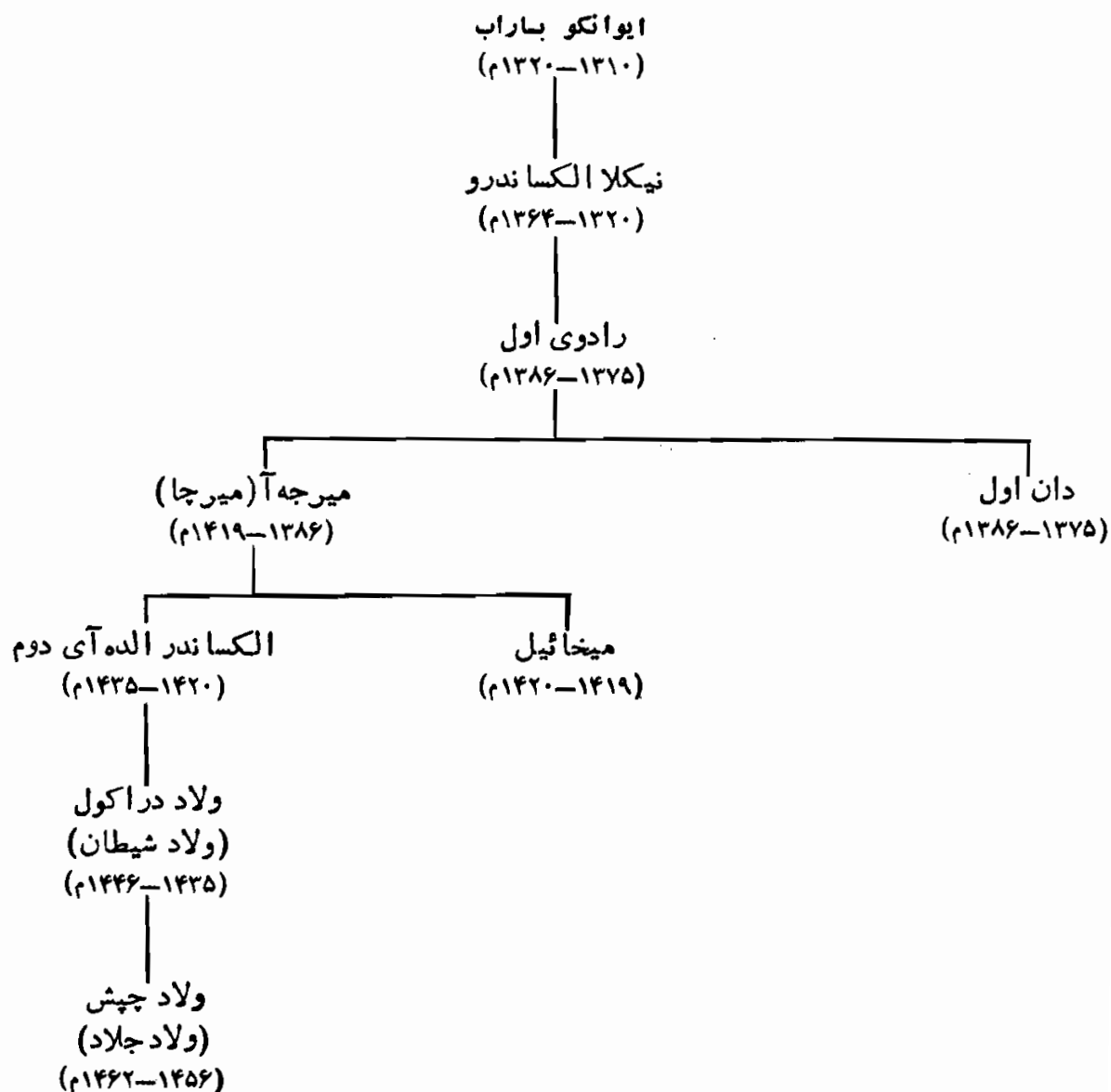
پس از این واقعه از سوی عثمانیها به جای دان، ولادیسلاو دوم پسر دان دوم

۳۹. کریتوولوس در اثر خود به نام تاریخ سلطان محمدخان ثانی می نویسد که پدر دراکول به دستور ژان هونیاد به قتل رسید و حکومت او به برادرش تفویض شد. پسران شخص مقتول به اسامی دراکول و رادول به دربار سلطان مراد پناهنده شدند و ولاد دراکول به یاری عثمانیها به جای عمویش به حکمرانی افلاق منصوب شد.

۴۰. حال کوندیل، ص ۱۳۷.

به حکمرانی منصوب شد. در زمان حکمرانی او مناسبات افلاق با عثمانیها چندان رضایتبخش به نظر نمی‌رسید. پس از ولادیسلاو، ولاد چپش که در کتب تاریخ عثمانی به «قازیغلی و یوده» معروف است و قبلاً نیز در سال ۱۴۵۶م حکمران افلاق بود به حکومت رسید. این شخص پسر ولاد شیطان و نوه میرجه آ بود.

شجره‌نامه خانواده بساراب در افلاق



روابط عثمانیها با دولتها و پرنس نشینهای بالکان □ ۲۴۹

مناسبات عثمانی-بغدان

پرنس نشین بغدان یا مولداویا پس از عصیان يك خانوادة كوچك از اصيلزادگان اولاخ عليه لایوش اول پادشاه مجار تأسیس شد. این خانواده قبلاً در شهر مارامورش ترانسیلوانیا ساکن بودند. ویوده عاصی که بغدان نام داشت در سال ۱۳۵۹ م والی مولداویا را مغلوب کرد و پرنس نشین بغدان را تأسیس نمود؛ از این روی پرنس نشین مولداویا به بغدان معروف شد.

مناسبات بین بغدان و عثمانیها در قرون بعد آغاز شد. قبل از تسلط عثمانیها بر بغدان، والیان بغدان در مقابل فعالیت‌های مجارستان و لهستان برای تحت نفوذ قرار دادن این پرنس نشین و همچنین در برابر ادعای دولت آلتون اردو که رقیبی برای مجارستان و لهستان به شمار می‌رفت، توانستند با اتخاذ سیاستی موازنه آمیز استقلال سرزمینشان را عملاً حفظ کنند، در حالی که دولت افلاق بر حاکمیت عثمانیها گردن نهاده بود.

بغدان قبل از برقراری تماس مستقیم و ایجاد مناسبات با ترکها وارد پیمانهای تدافعی منعقد شده علیه عثمانیها شد، به طوری که ویوده الکساندرو جل بون (۱۴۰۶-۱۴۳۲ م) به موجب معاهده سال ۱۴۱۲ لوبلین، متعهد شد در صورتی که سیگیسموند پادشاه مجار و ولادیسلاو ژا گللو پادشاه لهستان مورد حمله ترکها قرار بگیرند، نسبت به مقابله با ترکها و دفع آنان اقدام نماید و در صورت خودداری از کمک، دو پادشاه می‌توانستند کشور او را بین خود تقسیم کنند.

عثمانیها در زمان محمد چلبی به سال ۱۴۲۰ م پس از شکست دادن میخائیل حکمران افلاق، قلاع دوبریجه و طونه سفلی را تحت نفوذ و تسلط خود در آوردند و برای نخستین بار ضمن حمله به خاک بغدان، شهر آق قرمان را که بندر و قلعه موجود در منطقه دینی یستر بود محاصره کردند؛ اما از این محاصره نتیجه‌ای عایدشان نشد.

در سال ۱۴۲۶ م لهستان، مجارستان و بغدان در صدد عقد یک پیمان صلیبی چون پیمان منعقد شده در جنگ نیکبولی برآمدند، ولی این تشبث ناموفق ماند. الکساندرو جل بون در سال ۱۴۳۱ م به یاری الکساندرو آله آ پرنس افلاق موفق شد در جنگ علیه سلطان مراد دوم موفقیتی کسب کند؛ با این حال فشار عثمانیها در شمال روز به روز

بیشتر احساس می‌شد.

ادامه این وضع - به طوری که بعداً شرحش خواهد آمد - منجر به این شد که در ایلول سال ۱۲۵۵ م پترو آرن والی بغداد تابعیت سلطان محمد فاتح را بپذیرد.^{۴۱}

مناسبات عثمانی - بسنه

بسنه در قرن دهم میلادی تابع سلطان نشین خرواستان* بود و توسط امرای محلی که «بان» نامیده می‌شدند به شکل خودمختاری داخلی اداره می‌شد. چون مردم بسنه پیرو مذهب بوغومیل^{۴۲} بودند به دستور پاپ توسط مجارها و سربازان صلیبی تارومار شدند؛ اما علی‌رغم این حادثه باز از تابعیت مجارستان سر باز نزدند و به آن سلطان نشین وابسته ماندند.

در سال ۱۳۶۰ م پس از جنگی که علیه بسنه صورت گرفت توارتکو والی کل مجار و داماد لایوش اول پادشاه مجارستان که به مجارستان وفادار بود به سمت حکمران بسنه منصوب شد. استفان کاسترمانیچ از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۵۲ م با تبعیت از مجارستان مدت سی سال در بسنه حکومت کرد. او منطقه هر سکا را نیز به قلمرو خود ملحق کرده بود. پسرش توارتکو که قبلاً نیز به او اشاره شد به حکمرانی بسنه منصوب شد.

چند سالی از حکمرانی توراتکو سپری شده بود که امرای بسنه قیام کردند و او را از کشور فراری دادند؛ ولی پس از جنگی که دو سال به درازا کشید در سال ۱۳۶۶ م توارتکو باز بسنه را تصاحب کرد. در این اثنا استفان و ولی به مخالفت با برادرش توارتکو برخاست؛ ولی نتیجه‌ای نگرفت و ناگزیر شد به جمهوی راغوزه پناهنده شود.

۴۱. برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به :

C.C. Giurescu, *Capitulatiile Moldavei cu Poarta Ottomana*, Bucuresti, 1908.

۴۲. پیروان این مذهب که از نژاد اسلاو بودند حضرت عیسی را به پیامبری قبول داشتند، ولی این مسأله را که او پسر خداست قبول نداشتند؛ از این روی از سوی کلیسا به عنوان زندیق طرد شدند. در بسنه، به پیروان این مذهب پاتارن یا پوتور می‌گفتند.

* اقوام صرب از نژاد اسلاو-م.

روابط عثمانیها با دولت‌ها و پرنس‌نشینهای بالکان □ ۲۵۱

در سال ۱۳۷۱ م پس از مرگ اورویش پادشاه صرب، توارتکو مرزهای کشورش را به سوی شرق گسترش داد و از قید تابعیت مجارها آزاد شد و تاج سلطنت بسنه و لیتورال (ساحل شمالی خلیج ونیز) و صربستان را بر سر نهاد. یکی از دلایلی که سبب شده بود وی داعیه سلطنت صربستان را در سر داشته باشد این بود که از سوی مادر نوۀ استفان دراگوتن پادشاه صرب بود. توارتکو بعدها خرواتها را که علیه مجارستان شورش کرده بودند یاری رساند و آنگاه خود را سلطان دالماسیا و خرواتستان نیز اعلام کرد و به منظور حمایت خرواتها کاتولیک، از کلیسای شرق برید و به کلیسای لاتین پیوست.

توارتکو به قصد تصرف بندر گاتارو واقع در ساحل دالماسیا و نیز در اختیار گرفتن سواحل آن منطقه با نیکلا آلتومانوویچ حکمران هر سک و بالشۀ دوم که قراطاغ را در اختیار داشت به جنگ پرداخت. گاتارو جزء قلمرو مجارستان بود که پس از مرگ لایوش، هم توارتکو و هم بالشه، قصد تصرف این بندر مهم را داشتند. توارتکو گاتارو و نیز مناطق بین گاتارو و جمهوری راغوزه را تصرف کرد و در سال ۱۳۸۳ م به سبب نفوذی که در دالماسیا داشت و نیز به او را هموطن افتخاری خود نامیدند. قصد و نیز از این عمل حمایت از توارتکو به منظور استفاده از وی علیه مجارستان بود. توارتکو در سال ۱۳۸۲ م به دنبال مرگ لایوش اعلام سلطنت کرد.

در آن ایام که عثمانیها سرگرم فتوحات روملی بودند توارتکو سلطان بسنه بود. تصرف نیش توسط دولت عثمانی سبب شد که توارتکو کشور گشایی خود را در سواحل دالماسیا متوقف ساخت و به این ترتیب پیش از آغاز جنگ قوصوه، بسنه و صرب و خرواتستان علیه ترکها و مجارها متحد شدند. بالشۀ دوم نیز که از راغوزه تا اولونیه را در اختیار داشت وارد این کنفدراسیون شد؛ ولی هنوز استراتژی شیمیر پدرزن توارتکو که سلطان ویدین بود و نیز شیشمان داماد لازار وارد این پیمان نشده بودند. کشته شدن بالشۀ دوم به سال ۱۳۸۵ م طی جنگ با عثمانیها این اتحاد را متزلزل کرد. نیروهای صرب و بسنه در سال ۱۳۸۷ م قوای آقنجهای ترک را به فرماندهی شاهین بیگ در دشت پلوشنیک شکست دادند (۷۹۰ هـ/ ۱۳۸۸ م). شکست ترکها متحدان را بر آن داشت که هر چه سریعتر عثمانیها را از سرزمینهای بالکان برانند؛ ولی شکست نخستین جنگ قوصوه (۱۳۸۹ م) این امید را به یأس مبدل کرد.

توارتکو باوجود شکست در این جنگ، از کشته شدن لازار دسپوٹ صرب که او را رقیب خویش می‌دانست خوشحال بود. در واقع نیز قدرت و نفوذ توارتکو پس از این حادثه بیشتر شد. او ضمن کمک به خرواتها که علیه مجارستان قیام کرده بودند در سال ۱۳۹۰م خرواتستان را اشغال کرد و دالماسیا را ضمیمهٔ بسنه ساخت و به این ترتیب بجز سلطنت بسنه تاج و تخت خرواتستان و دالماسیا نیز از آن اوشد. توارتکو در سال ۱۳۹۱م درگذشت. کمی پیش از مرگ، سرزمینش مورد حمله آقنجیهای ترک قرار گرفت، ولی به یاری مجارستان موفق به دفع این حمله شد.

پس از مرگ توارتکو برادرش استفان دایبچه به جای او به سلطنت رسید.^{۴۳} در زمان سلطنت این پادشاه، مجارها خرواتستان و دالماسیا را تصرف کردند و به این ترتیب قلمرو حکومتش محدود شد. دایبچه به برقراری روابط دوستانه با مجارها توفیق نیافت و به همین دلیل در حملاتی که از سوی پسر یگیت پاشا والی اوسقوپ به سال ۱۳۹۴م علیه بسنه صورت گرفت از کمک مجارها بهره‌مند نشد.^{۴۴}

استفان دایبچه در سال ۱۳۹۸م مرد و با آنکه بسنه توسط هلن گروبه همسر دایبچه نیابتاً اداره می‌شد ولی سلطان نشین بسنه نفوذ پیشین را از دست داده بود؛ زیرا پرنسهای محلی که صاحب قدرت بودند کم‌کم ادعای خودمختاری کرده، از اطاعت حکومت مرکزی سر باز می‌زدند. یک سال پس از مرگ دایبچه دسته‌ای از آقنجیهای ترک سعی در اشغال بسنه کردند. اختلافات داخلی بسنه تا پایان کار این سلطان نشین ادامه داشت. یک سال پس از مرگ دایبچه به تصمیم «بان»های بسنه شخصی به نام استفان اوستویا که دارای ویژگیهایی برای حکومت بود به سلطنت انتخاب شد؛ ولی امرای محلی به فعالیت‌های خود سرانته خود ادامه دادند و پس از مدتی نیز عدم رضایت خود را از ادامهٔ سلطنت پادشاه جدید اعلام داشتند. سرانجام استفان اوستویا از سلطنت برکنار و به جای او توارتکوی دوم پسر توارتکو به سلطنت برگزیده شد (۱۴۰۴م).

پس از این انتصاب، مجارها علیه بسنه فعالیت آغاز کردند که سلطان بسنه در

۴۳. در انسیکلوپدی بریتانیکا از دایبچه به عنوان برادر توارتکو نام برده شده است، ولی سایر منابع او را پسر توارتکو می‌دانند.

۴۴. پسر یگیت پاشا، تورخان بیگ معروف بود. غلامی نیز به نام اسحاق بیگ داشت که والی اوسقوپ بود. تورخان ویا تورخان فرمانده آقنجی بود.

روابط عثمانیها با دولت‌ها و پرنس‌نشینهای بالکان □ ۲۵۳

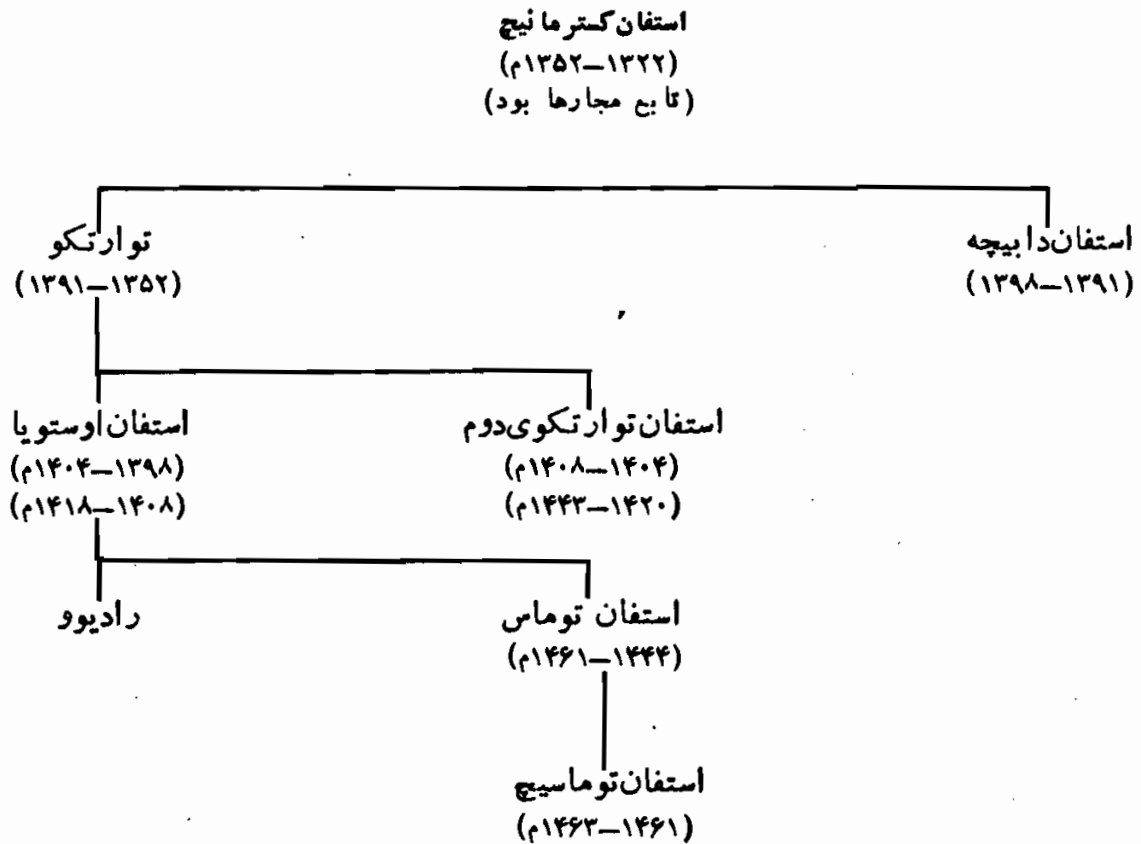
این گیرودار برای مقابله با مجارها از کمک عثمانیها در زمان سلطنت سلطان محمد چلبی بهره‌مند شد. توارتکوی دوم در جنگ دوبور علیه مجارها اسیر و به بودین اعزام شد. او سرانجام در سال ۱۴۵۱م آزاد شد، ولی از احراز مقام سلطنت محروم ماند، زیرا به جای او اوستویا مجدداً به سلطنت منصوب شده بود. ترکها با استفاده از آشفتگی حاکم در داخل بسنه آغاز به مداخله کردند و توارتکوی دوم بار دیگر به سلطنت رسید (۱۴۲۰ یا ۱۴۲۱م).

توارتکو در سال ۱۴۴۳م درگذشت و به تصمیم «بان»ها استفان توماس پسر اوستویا به سلطنت برگزیده شد. مدت حکمرانی او از ۱۴۴۴ تا ۱۴۶۱م بود. استفان توماس با آنکه یک «بوغومیل» بود، به منظور بهره‌گیری از نفوذ پاپ، کاتولیک شد و از این راه توانست بخشی از سرزمینهای صرب را به تصرف درآورد.

استفان توماسیچ پسر استفان توماس (۱۴۶۱-۱۴۶۳م) که پس از پدر به سلطنت رسیده بود چون کاتولیک متعصبی بود نتوانست رضایت خاطر بوغومیلها را جلب کند. در نتیجه آنان به سوی ترکها روی آوردند و سلطان محمد فاتح به بسنه حمله برد و پادشاه آنجا را در بلاگاژ اسیر کرد و کشت و سراسر خاک بسنه را به قلمرو خود منضم ساخت (۱۴۶۳م). سلطان مجار سه بار در سالهای ۱۴۶۵، ۱۴۷۱ و ۱۴۷۹م برای تصرف بسنه اقدام کرد، ولی قادر به راندن عثمانیها که با امکانات کافی در آنجا مستقر شده و حمایت بوغومیلها را نیز جلب کرده بودند، نشد.

یکی از عوامل مسلمان شدن دسته‌جمعی مردم بسنه پیروی آنان از مذهب بوغومیل بود؛ زیرا مسلمانان نیز چون بوغومیلها عیسی را بنده خدا و پیامبر او می‌دانند و این وجه تشابه فکری در مورد شخصیت حضرت عیسی نقش مهمی در این امر داشت. فشارهای بی‌حد و حساب کلیسای کاتولیک برای جذب بوغومیلها به این مذهب و قتل‌عامهای آنان، مثرتر واقع نشد؛ ولی عدم دخالت عثمانیها در امور دینی آنان و خوش رفتاری با پیروان مذاهب گوناگون، سبب شد که جمع کثیری با میل و رغبت اسلام آوردند.

شجره نامه سلاطین بسنه ۴۵



۴۵. نقل از ،

Ludvig von Thalloczy, *Studien zur Geschichte Bosniens und Serbiens in Mittelalter* (Leipzig 1914).

روابط عثمانیها با دولتها و پرنس نشینهای بالکن □ ۲۵۵

دوک نشین هرسک

هرسک^{۴۶} که در ضلع جنوب غربی ایالت بسنه قرار داشت و مرکزش موستار بود نخست از توابع بسنه به شمار می‌رفت، ولی بعدها به صورت یک دوک نشین از بسنه جدا شد، که ما به شرح کوتاهی در این باره می‌پردازیم:

دوک نشین هرسک یا هرسه‌گون^{۴۷} در قرن سیزدهم جزء صربستان بود که در نیمه دوم قرن چهاردهم (سال ۱۳۶۶م) تابع سلطان نشین بسنه شد. پس از آنکه در سال ۱۴۴۷م سلطان نشین بسنه دچار ضعف و تزلزل شد استفان ووق چیچ حکمران هرسک اعلام استقلال کرد و از سوی فردیناند سوم امپراتور آلمان در سال ۱۴۴۸م لقب دوک سنته (سنته ساوا) گرفت.

در اواسط قرن پانزدهم استفان کساریچ جانشین ووق چیچ در هرسک حکومت می‌کرد که در اواخر سلطنتش به هنگام پیری به سبب برقراری ارتباط نامشروع با یک زن از طرف پسر بزرگش ولادیسلاس برکنار شد و خود ولادیسلاس اداره امور را به دست گرفت (۱۴۶۶م). پدرنا گزیر از ترک کشورش شد و از سلطان محمد دوم کمک خواست و پسر کوچک خود را نیز به عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاد.

وقتی که نیروهای عثمانی در سال ۱۴۶۷م به منظور کمک به کساریچ وارد هرسک شدند وی در گذشته بود. ولادیسلاس پسر کساریچ که نتوانسته بود در مقابل نیروهای عثمانی مقاومت کند نخست به ونیز و از آنجا به مجارستان رفت و در آن کشور درگذشت. بخشی از هرسک توسط عثمانیها به تصرف درآمد و اداره امور آن به حمزه بیگ محول شد. ولاتکو پسر دوم کساریچ مدتی در و لاهو و کاستلنوا که به تصرف عثمانیها در نیامده بود حکومت کرد؛ ولی بعداً آن نقاط نیز توسط ترکها اشغال شد و هرسک به صورت یکی از ایالات عثمانی درآمد. ولاتکو پس از ترک کشور هنگامی که در اروپا بسر می‌برد با شنیدن خبر مرگ سلطان محمد فاتح به هرسک

۴۶. هرسک، «سنته» یا «سنته ساوا» نام داشت.

۴۷. هرسک به معنی دوک و هرسه‌گون در مفهوم دوک نشین است.

بازگشت و امرای سابق آنجا را دور خود جمع کرد. قوملواوغلی پاشایگیت والی هرسک قادر به مقاومت نشد و گریخت؛ ولی فرماندار بسنه وارد هرسک شد و آنجا را بازپس گرفت (تاریخ ابن کمال، ج ۷/ص ۶۰۵ و ۶۰۷).

پسر کوچک استفان کساریچ که در زمان پدر به عنوان گروگان در دربار عثمانی بصری برد، در آن دربار با آداب و رسوم ترکها پرورش یافت و به مقام بیگلربیگی و وزارت رسید و پنج بار نیز وزیر اعظم شد. این رجل با ارزش ولایق که در کتب ترک از او بانام هرسک زاده احمد پاشا و در اسناد و مدارک قدیم احمد هرسک و ویچ یاد شده است منشأ خدمات ارزنده‌ای به دولت عثمانی شد.

جمهوری راغوزه

هنگامی که عثمانیها در روملی بخش و مستقر می‌شدند جمهوری راغوزه یا دوبرونیک شبه جزیره‌ای بود در کناره‌های دالماسیای دریای آدریاتیک که مردمش به تجارت مشغول بودند. این جمهوری با کسب اجازه از پاپ موفق شد در سال ۱۳۶۵م یک پیمان تجار تی و تدافعی با عثمانیها منعقد سازد. بعدها به موجب معاهده‌ای که در سال ۱۳۸۰م با عثمانیها بسته شد به تجار راغوزه اجازه داده شد که در سواحل عثمانی آزادانه به امر تجارت بپردازند و دولت عثمانی از جمهوری راغوزه در مقابل بیزانس و اسلاوها حمایت کند، و در مقابل، این جمهوری متقبل شد که سالانه پانصد سکه طلا مالیات به عثمانیها بپردازد.^{۴۸} جمهوری راغوزه سالی دو هزار «پرپر»^{۴۹} مالیات می‌داد. حتی پس از مرگ استفان دوشان بر اثر تجزیه آن سلطان نشین، نیروهای نیکلا آتومونوویچ دوک هرسک در سال ۱۳۶۹ یا ۱۳۷۰م برای دریافت این پول به راغوزه حمله برد؛ اما استیلای عثمانیها بر بالکان و تصرف اسکله‌های مهم، این جمهوری را ناگزیر

۴۸. زیره چک، تاریخ بلغار. ساکنان راغوزه در اواخر قرن هیجدهم برای اخذ اجازه رسمی تجارت در دریای سیاه از ترکها عنوان کردند که از زمان غازی اورخان با آن دولت مناسبات و روابط تجاری داشته‌اند. راغوزه برای نخستین بار جهت اخذ اجازه در سال ۱۳۶۵م یا پیش از آن به ترکها مراجعه کرد و به موجب عهدنامه ۱۳۸۰م تحت الحمایگی عثمانیها را پذیرفت.
۴۹. سکه رایج نقره راغوزه.

روابط عثمانیها با دولتها و پرنس نشینهای بالکان □ ۲۵۷

از پذیرفتن تابعیت عثمانیها کرد. مادهٔ مربوط به دفاع عثمانیها از راغوزه در برابر حملهٔ اسلاوها به همین سبب در عهدنامه گنجائیده شده بود.

در سال ۱۴۴۴م میزان خراج پرداختی راغوزه به عثمانیها به هزار سکهٔ طلا افزایش یافت. این افزایش مالیات به خاطر آن بود که جمهوری راغوزه در جنگ وارنه بر اثر فشار وارده از سوی صلیبیان ناگزیر شد چند فروند کشتی جنگی در اختیار آنان بگذارد و یاری‌شان دهد.

به موجب فرمانی که در ۲۸ شباط سال ۱۴۷۴م برای حکمران دبروونیک فرستاده شد مقرر شد که از تجار راغوزه (دبروونیک) حقوق گمرکی دریافت نشود و به جای آن سالانه دوهزاروپانصد فلوری به خزانهٔ عثمانی واریز گردد (نشریهٔ انستیتوی استانبول، ص ۶۴، شمارهٔ ۱).

فصل ۱۰

روابط عثمانیها با دولتهای اروپایی و دریای سفید

دولی که عثمانیها در اروپا با آنان مناسبات و روابط داشتند عبارت بودند از جمهوری ونیز و جنوا که بر دریای سفید (بحر ایض) و دریای سیاه حاکمیت داشتند و دارای مستعمرات بسیاری بودند. پاپ بر اثر نفوذ دینی صاحب قدرت بود. همچنین دولتهای موجود در شبه جزیره ایتالیا چون پیزا، فلورانس و ناپولی نیز با دولت عثمانی روابطی داشتند. در بین این دولتها مناسبات جمهوری ونیز و جنوا با عثمانیها مناسبات سیاسی و تجاری، و روابط دولتهای موجود در شبه جزیره ایتالیا روابط تجاری بود. دولت دیگری نیز با عثمانیها رابطه داشت منتهای رابطه ای خصمانه؛ و آن دولت مجارستان بود. این روابط خصمانه از حضور عثمانیها در بالکان ناشی می شد.

ما در این بخش ابتدا از دولتهای دریای سفید و سپس به ترتیب از مجارستان، آلمان، فرانسه و انگلیس بحث خواهیم کرد.

جمهوری ونیز

ونیز که در منتهای الیه دریای آدریاتیک قرار دارد و امروزه جزء ایتالیا است

در آن زمان از جمله کشورهای حایز اهمیت از نظر دریانوردی بود. این جمهوری به سبب دارا بودن نیروی دریایی مجهز و کشتیهای تجاری زیاد، اسکله و بنادر بسیاری در دریای سفید داشت و آن دریا را چون تار عنکبوتی فرا گرفته بود. به رئیس جمهور و نیز «دوچ» گفته می شد. جمهوری و نیز دراوایل، تحت الحمايه امپراتور روم شرقی بود؛ در قرن دهم با متزلزل شدن قدرت این امپراتوری، مستقل شد و با تصرف سواحل ایستریا و دالماچیا سرزمین خود را وسعت داد و در قرن یازدهم و دوازدهم به رقابت با پیزا و جنوا برخاست.

گسترش جمهوری و نیز

در اثنای جنگهای صلیبی هنگامی که و نیز با کشتیهای خود سربازان صلیبی را به شرق منتقل می کرد جزایر و بنادر بسیاری را در دریای سفید به تصرف در آورد و به هنگام تصرف استانبول توسط لاتینها در سال ۱۲۰۴ م سربازان مورد بحث را با کشتیهای خود به استانبول برد و از این راه منابع بسیاری کسب کرد و مستعمرات فراوانی را صاحب شد.

جمهوری و نیز در قرن چهاردهم با دسایس گوناگون جزیره قبرس را تصاحب کرد و پس از مرگ اسکندر بیگ بنادر مهم سواحل آلبانی را نیز به تصرف خود در آورد. بنادر و اسکلههایی که جمهوری و نیز به تصرف در آورد عبارت بود از بنادر و اسکلههای سواحل آلبانی، اپیر و موره در دریای سفید؛ قورفو در دهانه خلیج آدریاتیک؛ جزایر پاکوس، زانطه، کفالونیه و ایماوره در دریای یونان؛ و آگریویوز، گریت و قبرس.

رقابت بین و نیز و جنوا

در صحنه تجارت بزرگترین رقیب و نیز جمهوری جنوا بود. بین این دو دولت به سبب رقابت بر سر منافع جنگ و جدال نیز رخ می داد. مهمترین انبارهای تجاری و نیز در دریای سفید شرقی در سواحل اسکندریه و سوریه و نقاطی که قبلاً ذکر کردیم به انضمام استانبول قرارداد داشت. حاکمیت و نیز در دریای آزاق پس از قرارداد «تارین» که در سال ۱۳۸۱ م منعقد گردید به جنوا منتقل شد. و در سال ۱۳۹۶ م یکی از مستعمرات و نیز به نام طانه به دست تیمور ویران شد.

عثمانیها و ونیز

روابط بین عثمانیها و ونیز که در سال ۱۳۸۵م با آغاز عملیات عثمانیها در آلبانی شروع شده بود بعدها گسترش بیشتری یافت. ونیزیها که از فعالیت نظامی و تجاری عثمانیها هراسان بودند و می‌دانستند که قدرت برابری با آنان را ندارند برای آنکه در این رهگذر زبانی از سوی دولت عثمانی متوجه‌شان نشود، صلاح را در آن دیدند که با عثمانیها مدارا کنند و با آنان به توافقهایی دست‌یابند و دولت عثمانی هم که در آغاز راه عملیات بالکانها بود - پس از سلطان مراد اول - سیاست را در این دید که دشمنی ونیز را نسبت به خود جلب نکند. در نتیجه اتخاذ این سیاست، دولت ونیز که همواره از هر فرصتی برای اتحاد با بیزانس علیه عثمانی استفاده می‌کرد، این روش را به دست فراموشی سپرد. البته در ۱۱ تموز سال ۱۳۶۱م لورنت چلسی «دوچ» جدیداً انتخاب و نیز پیشنهاد اتحادی علیه عثمانیها به امپراتور یونیس داد، ولی این پیشنهاد به مرحله عمل در نیامد. دولت عثمانی نیز مسأله را زیر سبیلی رد کرد و به دوستی خود با ونیز ادامه داد. حتی هنگامی که پادشاه مجار در سال ۱۳۷۳م قصد تصرف دالماسیا را داشت دولت ونیز از عثمانیها کمک خواست و حکمران عثمانی نیز پنج هزار سرباز ترك به یاری او فرستاد.^۲ باز به هنگام کشورگشاییهای تیمور در ایران و سوریه، سلطان عثمانی با پیش‌بینی وقوع احتمالی يك جنگ، پیمانی با ونیز منعقد ساخت. به موجب این پیمان خودداری از حمله به مستعمرات ونیز و همچنین آزادی کشتیرانی آن دولت در تنگه‌ها از طرف عثمانیها پذیرفته شد. با وجود این توافق و پیمان، باز دولت ونیز در مورد قضایای اروپا و جنگهای صلیبی و مسائل بیزانس، سیاست روسپی‌واری را دنبال می‌کرد؛ به هیچ‌یک از تعهدات خود پای‌بند نمی‌ماند و رفتارش با قولش منافات داشت.

جمهوری ونیز همواره هراسناک بود که مبدا عثمانیها و بیزانس با هم به توافق برسند؛ ولی از آنجا که عثمانیها از نظر سیاسی طبق نقشه و برنامه حساب‌شده‌ای

۱. مورالت، ج ۲/ص ۶۶۶.

۲. تاریخ گیبون (ترجمه راغب خلوصی)، ص ۱۲۸.

* در متن گاهی اصطلاحات عامیانه توسط نویسنده به کار رفته است که برای حفظ امانت عیناً نقل می‌شود. م.

عمل می کردند ، همه مانورهای ونیز عقیم و بی نتیجه می ماند . هنگامی که عثمانیها در روملی با وضع بسیار حساس و باریکی مواجه بودند ونیز به همراه ناوگان پاپ تنگه چناق قلعه را بست - قبل از جنگ واره - و مانع از انتقال سرباز توسط عثمانیها از آناتولی به روملی شد . پس از جنگ قوصوه و کشته شدن سلطان مراد خداوندگار (مراد اول) ، دولت ونیز برای تبریک جلوس به سلطان بایزید و نیز تجدید عهدنامه ، فرستاده ای نزد سلطان جدید عثمانی فرستاد که در مورد عذرخواهی از حمله پیترو زنو آمیرال ونیزی به کشتیهای عثمانی تعلیماتی به این فرستاده داده شده بود.^۲ عثمانیها در برابر این سیاست مزورانه و نیز روشی مماشات گرانه داشتند . مهمترین دلیل اتخاذ چنین روشی از سوی عثمانیها این بود که دولت مزبور هنوز صاحب یک نیروی دریایی مقتدر نبود و این خطر همیشه وجود داشت که دولت ونیز با نیروی دریایی قدرتمند خود گذرگاه آبی بین روملی و گلیبولی را ببندد و تنگه را مسدود سازد که در این صورت نقل و انتقال نیرو از ساحلی به ساحل دیگر غیر ممکن می شد . بخصوص که اگر این عمل با شرکت پاپ و جنوا و لاتینهای دریای سفید صورت می گرفت ، وضع خطرناکتری پیش می آمد . به این ترتیب دولت عثمانی با در نظر گرفتن این احتمالات از ناراضی کردن ونیز خودداری می کرد و سیاست مزورانه آن دولت را ندیده می گرفت ، ولی در عین حال از برنامه های تنظیمی خود منحرف نمی شد .

۳ . سناتور ونیز به محض آگاهی از جنگ قوصوه و کشته شدن سلطان مراد ، نامه ای به آندره بمبو که به منظور مذاکره با مراد اعزام شده بود فرستاد و دستور العمل لازم را داد و خطوطی را که می باید دنبال می شد ترسیم کرد . فرستاده ونیز می باید ضمن تحقیقات دریابد که آیا هر دو پسر مراد زنده اند یا نه . اگر زنده بودند ترتیبی داده شود که آندو تا به مرحله مرگ با هم به منازعه برخیزند . ضمناً دو نامه با یک متن ، ولی به طور جداگانه ، با مضمون زیر می باید به پسران سلطان مراد تقدیم می شد :

« سناتور از شنیدن فوت پدر بزرگوارتان سخت متأثر شد ، زیرا ایشان را همواره دوست صمیمی خود می دانست . ما شخص شاه و حکومت او را سخت دوست می داشتیم . همواره به ما خبر می رسید که کشورتان در کمال قدرت و سلامت بسر می برد و این خبر ما را خوشحال و مسرور می کرد . به همان اندازه که پدرتان و کشورتان را دوست می داشتیم به همان اندازه نیز شما و کشور تحت حکومتتان را دوست می داریم .»

فرستاده پس از تسلیم این نامه ها که می باید هیچ یک از شاهزادگان از تسلیم آن به دیگری باخبر نشود ، ضمن بحث درباره امتیازات تجاری ، از عمل ناشایست آمیرال ونیزی مبادرت به عذرخواهی می کرد (گیبسون ، ترجمه راغب خلوصی ، ص ۱۸۱) .

روابط عثمانیها با دولتهای اروپایی و دریای سفید □ ۲۶۳

در زمان سلطنت یلدرم بایزید با تصرف امیرنشینهای آیدین و منتشا نیروهای دریایی این دو امیرنشین نیز در اختیار عثمانیها قرار گرفت و به تعداد ناوگانهای این کشور افزوده شد و در نتیجه ترکها در بحرابیض شرقی به فعالیت درآمدند و جزایر ساقیز و آغریبوز و سواحل یونان را کوبیدند که این حادثه سناتوی و نیز سراسیمه کرد.

با توفیق برنامه‌های کشورگشایی عثمانیها و از دست رفتن تدریجی سرزمینهای تحت نفوذ و نیز قدرت گرفتن نیروی دریایی عثمانی که به صورت یک نیروی جنگنده آغاز به اشغال جزایر تحت تسلط آن کشور کرده بود، از نیمه دوم قرن پانزدهم دولت و نیز آشکارا مبادرت به عقد پیمانهای اتحاد علیه عثمانیها کرد. و نیز تنها به عقد پیمان اتحاد با مسیحیان علیه عثمانی بسنده نکرد، بلکه حتی به بستن پیمان با دولتهای ترکی که خصم عثمانیها بودند مبادرت ورزید. به عنوان مثال جمهوری و نیز ضمن تماس با ابراهیم و قاسم بیگ از خاندان قرامانیان و اوزن حسن، حکمران آق قویونلو، ضمن تشویق آنان به ضدیت و دشمنی علیه عثمانیها حتی لوازم جنگی مورد نیاز آنان را نیز تأمین کرد.

مناسبات خصمانه بین عثمانیها و و نیز از نیمه دوم قرن پانزدهم آغاز شد و تا پایان قرن شانزدهم به قوت خود باقی بود، که درباره این مناسبات در سطور آینده بحث خواهد شد.

مناسبات تجاری با و نیز

مناسبات تجاری عثمانیها با و نیز از سال ۱۳۸۱/۷۸۳ هـ ق آغاز می شود. و نیزها گهگاه با دریافت مجوز از دولت عثمانی حیوانات و سایر کالاهای مورد نیاز را از ترکیه خریداری می کردند که بسیاری از اسناد مربوط به مجوزهای صادر شده از سوی عثمانیها به دولت و نیز در دست است. مثلاً متن عهدنامه‌های تنظیمی بین موسی چلبی و و نیز که تاریخ انعقاد آن ۱۲ اگوست ۱۴۱۱ م است و همچنین متن عهدنامه مورخ پنجم آرایلیک ۱۴۱۹ م مربوط به محمد چلبی و عهدنامه مورخ ۴ ایلول ۱۴۳۰ م

سلطان مراد دوم با و نیز موجود است. این عهدنامه‌ها به زبان لاتین تنظیم شده است.^۴ معاهدات تجاری با تعویض هر پادشاه تجدید می‌شد و پیمان‌نامه جدید با امضای سلطان جدید نافذ می‌شد.

جمهوری جنوا

جنوا يك شهر مهم تجاری بود که در خلیج جنوا واقع در ساحل دریای سفید قرار داشت. شغل غالب اهالی شهر همچون و نیز بها در درجه اول تجارت از طریق دریا و شکل اداره حکومت آن حدفاصل بین دموکراسی و آریستوکراسی بود.

شیوه و شکل اداره مملکت

جمهوری جنوا در اوایل قرن دهم تأسیس شد. این جمهوری نخست توسط چند رئیس مملکت به طور مشترک اداره می‌شد، ولی از سال ۱۱۹۰ م به بعد اداره امور آن توسط فرد واحدی صورت گرفت که به این حکمران، «دوک» می‌گفتند. بعدها ریاست به انحصار دو خانواده به اسامی دوریه و اسپینولس درآمد که در عین حال رقیب یکدیگر بودند. شیوه انتصاب به این ترتیب بود که ابتدا مردم رأی خود را برای تصدی حکومت به یکی از این دو خانواده می‌دادند؛ آنگاه خانواده برنده در انتخابات از بین خود یکی را به مقام «دوکی» برمی‌گزید و اداره امور به دست او سپرده می‌شد و عنوان رئیس دولت را به خود اختصاص می‌داد.

بجز این دو خانواده، دو خانواده دیگر نیز بودند که یکی دمکرات و دیگری آریستوکرات بود. این دو خانواده اخیر یکی خانواده آدورنه و دیگری فرگوسس

۴. این عهدنامه‌ها توسط یورگا در کلیات او به نام Notes et extraits pour servir à l'histoire des Croisades au XV siècle چاپ شده است و در این اثر بعضی اسناد مربوط به محمد چلبی به زبان رومی و نیز عهدنامه مورخ ۷ تموز ۱۳۸۷ م سلطان مراد اول با و نیز چاپ شده است. در این باره مراجعه شود به «تأثیر مؤسسات بیزانس در مؤسسات عثمانی»، اثر فؤاد کورولو (نشریه حقوق اقتصاد ترک، شماره ۱، ص ۲۴۶) و «مسأله شرق از دیدگاه منابع و نیز به هنگام ظهور امپراتوری ترک»، اثر سیلبرشمیت (از انتشارات انستیتوی ترکیات).

روابط عثمانیها با دولتهای اروپایی و دریای سفید □ ۲۶۵

بود که هر کدام برنده می‌شد نامزد انتخاباتی آن خانواده به‌مقام دو کی می‌رسید. بر اثر مبارزه برسر احراز مقام دو کی، جنوا مدتی دستخوش ناآرامی شد، به‌طوری‌که این جمهوری یکی دوبار خود از ادارهٔ مملکت عاجز ماند و در سالهای ۱۳۹۶ و ۱۴۶۸م تحت‌الحمایگی فرانسه را پذیرفت.

فعالت تجاری

اهالی جنوا چون مردمی تاجرپیشه و دریانورد بودند این شهر در اندک مدتی وسعت پیدا کرد. جنواییها نیز در قرن دوازدهم بر اثر جنگ بزرگ صلیبی کسب شهرت کرده بودند، زیرا طی این جنگ نیروهای صلیبی بجز کشتیهای ونیزی با کشتیهای جنوایی نیز حمل شدند و جنوا از این طریق پول هنگفتی به‌چنگ آورد و هنگام بازگشت به‌اروپا از فروش مال‌التجاره‌های شرقی سود بسیاری برد.

در جریان تصاحب دوبارهٔ استانبول توسط رومیها که قبلاً در اختیار لاتینها بود جنوا به‌امپراتوری روم یاری کرد و با عقد یک معاهدهٔ تجاری به‌سال ۱۲۶۱م با میخائیل پاله‌ئولوگوس امپراتور روم شرقی، امتیازات وسیعی کسب کرد و در سال ۱۳۰۳م طبق عهدنامه‌ای که با آندرونیقوس دوم امپراتور لاتین بست، جنواییها در گالاتا و بی‌اوغلی مستقر شدند و جمهوری ونیز که به‌امپراتوری لاتین کمک کرده بود مورد بی‌مهری این امپراتوری قرار گرفت و موجب شد که بین دو جمهوری نفاق و نفرت ایجاد شود.

جنگ ونیز و جنوا

رقابت تجاری و تضاد منافع سرانجام سبب بروز جنگ بین این دو جمهوری شد. اختلاف بین دو طرف در سال ۱۳۴۹م آغاز شد. پاپ کلمان ششم در صدد حل اختلاف بین دو دولت برآمد و هر دو را به‌توافق و کنار نهادن اختلافات فراخواند و نامه‌ای نیز در این زمینه به‌آندره، دوج ونیز، فرستاد؛ ولی از توصیه‌های پاپ نتیجه‌ای

۵. دربارهٔ چگونگی این حوادث اطلاعاتی مبسوطی در اثر رینوود تحت عنوان *Annales Ecclésiastique* (بخش سی‌وسوم) وجود دارد.

حاصل نشد و اختلافات منجر به دو جنگ بزرگ شد که یکی از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ و دیگری از ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۱ م به درازا کشید.^۶ در آخرین جنگ بندر فاماغوسته به دست جنوا افتاد و بزجه آطه نیز از طرف یوانیس پنجم امپراتور بیزانس به ونیز واگذار شد. این جنگ در تاریخ، نبرد شوغیه (شوگیا) نام گرفت. این دو جمهوری رقیب در قاتاره، زارا و تیران واقع در ساحل دریای آدریاتیک با یکدیگر زد و خورد کرده بودند. سرانجام در سال ۱۳۸۱ م با وساطت و پادرمیانی آمادته کنت ساووا به موجب معاهده تورینو حصارهای بزجه آطه تخریب شد و جووانی دریا سالار ونیزی از این جزیره اخراج شد و به نزد دو بریتج پرنس بلغار که در دو بریچه بود، گریخت. این جنگها سبب تضعیف نفوذ جمهوری جنوا در دریاها شد.

مستعمرات جنوا

جمهوری جنوا در سواحل کریمه واقع در مشرق و شمال دریای سیاه، در دلتای رود طونه و در سواحل دریای سفید و جزایر آن صاحب اسکله‌های تجاری مهم و مستعمرات بسیاری بود که از نظر درجه اهمیت، این جزایر و اسکله‌ها به ترتیب عبارت بودند از: انبارهای تجاری مستقر در آماسرا، سینوپ، صامصون^۷ و طرابزون واقع در ساحل جنوبی دریای سیاه؛ کفه و منقوپ در سواحل کریمه؛ گالاتا در استانبول؛ انز در دهانه رود مریچ؛ و شهرهای فوچه، از میر، جزایر میدیلملی، ساقیز و تاشوز در سواحل آناتولی. فاماغوسه بزرگترین بندر جزیره یونان نیز مدت بیست سال

۶. طی نخستین جنگ که پنج سال طول کشید جنواییها با شکست در لوجه‌ره نیروهای دریایی خود را از دست دادند و تحت‌الحمایگی دولت میلان را پذیرفتند. به نظر می‌رسد که طی این جنگها دولت عثمانی به جنوا یاری کرده بود، زیرا در نامه‌ای که سینیور جنوا به تاریخ ۲۱ مارت به والی بی‌اوغلی نوشته بود چنین آمده است: «... برای ما، برای شما و برای همه جنواییها آشکار است که امیر ترکیه غازی اورخان در جریان جنگ، چه با ونیز و چه پاروم، تا چه حد ما را مورد لطف و مرحمت قرار دادند...» (گیبونس، ص ۹۷). گیبونس این نکته را از منابع لاتینی و ایتالیایی (Belgrano, Atti della Società Ligure di Storia Patria XII) نقل کرده است.

۷. همان طوری که بعداً در بخش مربوط به وقایع عثمانی خواهد آمد صامصون دو قسمت بود. یکی در دست ترکیها قرار داشت و دیگری بندر صامصون جنوا بود که به وسیله یک کنسول جنوایی اداره می‌شد.

روابط عثمانیها با دولتهای اروپایی و دریای سفید □ ۲۶۷

در تصرف جنوا بود تا اینکه در سال ۱۳۹۴م پادشاه یونان با استفاده از ضعف این جمهوری به سبب جنگها و اختلافات داخلی، ضمن همکاری با ونیز، این بندر را از تصرف جنواییها بیرون آورد.

مناسبات جنوا با عثمانیها

عثمانیها از زمان غازی اورخان به بعد با جنوا مناسبات برقرار کردند و پیش از سال ۱۳۵۲م مقاوله نامه‌ها و عهدنامه‌هایی با آنان بستند.^۸ همچنین عثمانیها در اثنای بروز رقابت بین جنوا و ونیز که توافق با جنوا را مطابق اهداف سیاسی خود می‌دیدند در سال ۱۳۷۸م يك معاهده تجاری با این دولت منعقد ساخته بودند.^۹ جنواییها به موجب معاهده‌ای که در سال ۱۳۸۵م با سلطان مراد منعقد ساختند مقرر شد به ترکهایی که در بی اوغلی به هر علتی کار داشتند، اجازه ورود داده شود و همکاری لازم با آنها به عمل آید. در ازای آن، تجار جنوایی اجازه اقامت در قلمرو عثمانی و انجام کار را داشتند.^{۱۰}

۸. از مفاد عهدنامه‌ای که بین این جمهوری (جنوا) و بیزانس بسته شده بود چنین برمی آید که مناسبات عثمانی-جنوا قبل از مائیس سال ۱۳۵۲م آغاز شده بود: «... مقاوله نامه و مفاد عهدنامه صلح منعقد شده با اورخان همچون گذشته محترم شمرده خواهد شد.» (گیبونس، ص ۷۹).
 ۹. در عهدنامه سال ۱۳۸۷م با جنوا که در زمان سلطان مراد خداوندگار منعقد شد خاطر غازی اورخان گرامی داشته شد. این عهدنامه تجاری و دوستانه با حضور سلطان عثمانی و به اتفاق دو تن از رجال دربار و هیئتی که از سوی جمهوری جنوا اعزام شده بود در ششم تموز سال ۱۳۸۷م امضاء شد.

سلطان مراد اول کلیه مفاد عهدنامه منعقد شده بین پدرش و جنوا را پذیرفت و از آن گذشته به موجب این معاهده امتیازاتی را در منطقه بی اوغلی برای تجار و اتباع ترک و همراهان نشان به دست آورد. این عهدنامه در قصر سلطان مراد امضاء شده بود. در کنار پادشاه، کاساتوپاشا (؟) و تومورتاسیو (تیمورتاش پاشا) نیز حضور داشتند.

(Archivio di Stato. Materie politich. mazzo X; Notices et extraits XI.59.)

۱۰. برتدانئون دولابروکیه که در سال ۱۴۳۲م از بورسه به اسکودار و از آنجا به گالاتا رفته بود در خاطرات خود می‌نویسد که با سه جنوایی که جهت خرید اجناس سقط فروشی به بورسه رفته بودند دوست شد. اسکودار که در آن زمان به کریزو پولیس آسیا معروف بود در دست ترکهها بود. مأموران ترک از اجناس تجاری که از اسکودار به ساحل مقابل عبور می‌کرد حق گمرکی دریافت می‌داشتند. تعداد جنواییها در گالاتا که يك شهر تجاری به شمار می‌رفت بسیار زیاد بود و با ترکهها مناسبات بسیار نزدیکی داشتند. او همچنین می‌نویسد ترکهها از چنان امتیازاتی در گالاتا برخوردار بودند که اگر يك مسیحی از اسرای ترک به گالاتا می‌گریخت بلافاصله او را بازمی‌گردانیدند.

البته گهگاه نیز دیده می‌شد که جنواییها به خاطر منافعشان از این دوستی کناره می‌گرفتند و در اقدام علیه عثمانیها شرکت داشتند. مثلاً در سال ۱۳۸۶م با مستعمرات جنوا یعنی قبرس، ساقیز و میدیللی به‌طور نهانی علیه عثمانیها به توافق رسیدند. از آن گذشته در سال ۱۳۹۹م از ورود يك نیروی ده‌هزار نفره عثمانی به گالاتا برای گذشتن به استانبول جلوگیری کردند و هم‌زمان با آن تعدادی کشتی جنگی نیز در بزجه آطله در اختیار مارشال بوسیکو که به یاری استانبول آمده بود قرار دادند و سبب شکست نیروی دریایی عثمانی شدند.^{۱۱}

البته هم‌زمان با این اقدامات، جنواییها برای جلب توجه حکمرانان عثمانی، بویژه یلدرم بایزید، بیشتر از و نیز سعی و کوشش می‌کردند و حکمرانان عثمانی، مخصوصاً یلدرم بایزید، برای جلوگیری از اتحاد جنوا و و نیز علیه عثمانیها در برخورد با پاره‌ای از عملکردهای خصمانه جنوا نظیر آنچه گفته شد حالت اغماض و چشم‌پوشی داشتند. به همین سبب می‌بینیم که کشتیهای جمهوری جنوا در سخت‌ترین و خطرناک‌ترین شرایطی که عثمانیها داشتند در ازای دریافت پول و تجدید امتیاز معدن پتاس فوچه، سر بازان ترك را از ساحل مرمره آناتولی به گلیبولی منتقل کردند، که در بخش مربوط به وقایع عثمانی شرح آن گذشت.^{۱۲}

۱۱. گیبون (ترجمه راغب خلوصی)، ص ۱۴۱ و ۲۱۲.

۱۲. در فوچه واقع در ساحل دریای اژه که به امپراتوری بیزانس تعلق داشت معادن پتاس فراوانی بود که جنواییها آن را استخراج می‌کردند. کسانی که صاحب امتیاز استخراج این معادن بودند زیر نظر و سرپرستی شخصی به نام آندره کاتنه‌ئو فعالیت داشتند. به دستور او در آن منطقه قلعه‌ای به نام ینی فوچه (فوچه‌نو) ساخته شده بود. در جزیره ساقیز نیز يك اسیلزاده جنوایی به نام بنووا زاخاری مقیم بود. امیر صاروخان در ازای دریافت سالانه پانصد سکه طلا از این دژ محافظت می‌کرد. هنگامی که آندرونیکوس سوم در بازگشت از ساقیز وارد فوچه شد فرمانده ینی فوچه امپراتور را در قلعه پذیرفت و کلید دژ را به او تسلیم کرد؛ ولی امپراتور مجدداً قلعه را به فرمانده واگذار کرد؛ زیرا هنگامی که امپراتور قلعه ساقیز را از فرمانده شورشی آن گرفته و نیروهای خود را در قلعه مستقر کرده بود، فرمانده قلعه ینی فوچه برای اینکه به چنین سرنوشتی دچار نشود قلعه را تسلیم او کرده بود. دومینیک پسر آندره کاتنه‌ئو با استفاده از ضعف امپراتوری با ده‌فروند کشتی جنگی در صدد تصرف جزیره میدیللی برآمد. از این روی امپراتور با ناوگانی، فوچه را محاصره کرد و علی‌رغم کمکهای صاروخانیان و آیدینیان موفق به فتح آن نشد و به این ترتیب فوچه در دست خانواده جنوایی باقی ماند (کانتاگوزن، ج ۷، ص ۲۹۴). تا زمانی که این منطقه به دست عثمانیها افتاد آنها از بابت معادن پتاس سالانه مبلغی مالیات از دولت جنوا دریافت می‌کردند. هنگامی که مراد دوم برای تعقیب ←

روابط عثمانیها با دولتهای اروپایی و دریای سفید □ ۲۶۹

عملکرد دقیق و حساب شده سلاطین و رجال عثمانی در آن ایام سبب شد که رقیب، یعنی جمهوریهای ونیز و جنوا، نه تنها در مقابل کشورگشاییهای عثمانی متحد نشوند بلکه هر یک حتی برای نابود کردن دیگری به دولت عثمانی کمک کند و به این ترتیب عثمانیها با دنبال کردن یک سیاست ماهرانه از اتحاد این دو جمهوری علیه خویش جلوگیری به عمل آورد و سپس در فرصتی مناسب نسبت به فتح مستعمرات آنان اقدام کرد.

جمهوری جنوا در اواخر قرن چهاردهم تحت نفوذ فرانسه در آمد و اداره امور مستعمرات این جمهوری به دست خانواده «والوا»ی فرانسه افتاد؛ از این روی بود که وقتی استانبول برای دومین بار به محاصره یلدرم بایزید در آمد مارشال بوسیکو به کمک استانبول برخاست.

حکومت‌های دیگر ایتالیا

بجز جمهوری جنوا و ونیز که مناسبات مداوم با دولت عثمانی داشتند سایر حکومت‌های موجود در شبه جزیره ایتالیا یعنی پیزا، فلورانس و ناپولی نیز با این دولت مناسبات تجاری برقرار کرده بودند؛ حتی به هنگام جلوس یلدرم بایزید بر تخت سلطنت نمایندگان «سیتة»های ایتالیا به خدمت بایزید آمدند و ضمن تبریک جلوس او از وی درخواست کردند که معاهدات تجاری را که در زمان پدرش بسته شده بود تأیید کند.^{۱۳} حکومت پیزا تا مدتی به سبب فعالیت‌های تجاری که در شرق داشت با جنوا در رقابت بود. طی قرون چهاردهم و پانزدهم اداره امور فلورانس به دست

→ عمویش مصطفی چلبی وارد ساحل روملی شد ژان آندره نو، «بودستا»ی جنوایی، با هفت فروند کشتی، مراد ونیروهایش را از لاپسکی به گلیبولی منتقل کرد و تا ادرنه برد. مراد در مقابل این خدمت بدهیهای معوقه او را از بابت معادن فوجه بخشید. حکمران فوجه سالانه بیست هزار سکه طلای تمام عیار به عثمانیها پرداخت می کرد (دوکاس، چاپ بن، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛ وهامر، ج ۲، ص ۱۶۵-۱۶۵).

۱۳. گیبون، ص ۱۵۹.

* دولتهای مستقل شهری در قرون اولیه...

خانواده بسیار ثروتمند مدیسی بود.

سلطان نشین ناپل از نظر تجارت در شرق پس از ونیز و جنوا سومین مقام را داشت. این سلطان نشین با امرای آناتولی ساحل اژه مناسبات تجاری داشت و در این امیرنشینها به منظور تسهیل در امر این روابط تجاری سکه‌هایی شبیه به سکه‌های نقره‌ای ناپولی و قبرس ضرب شده بود که ژیکیلیاتی نام داشت.^{۱۴} برای تجارت ناپولی که با عثمانیها روابط تجاری داشتند در بورس انبارهایی در نظر گرفته شده بود که کالاهای شرقی را از این انبارها به اروپا منتقل می‌کردند. در زمان سلطان یلدرم بایزید، لادیسلاس سلطان ناپولی، با عثمانیها مناسبات دوستانه داشت و نسبت به ونیز برخوردش خصمانه بود، که این روابط دوستانه ترك-آنژو سبب شده بود تا ونیز روشی سخت محتاطانه در پیش بگیرد.

چگونگی روابط با پاپ

نفوذ پاپها

همان گونه که در منابع تاریخی ثبت شده است پاپ پس از جنگ بزرگ صلیبی علیه ترکها که بر رومی و آناتولی مسلط شده بودند به فعالیت در آمد تا ملل اروپا را برضد این دولت به قیام وادارد، که از آن جمله می‌توان از حمله به اسکندریه توسط آیدینیان و فیلیپ دو مزی بر و اقدام به جنگهای متعدد صلیبی علیه ترکها نام برد. پاپ کلمان ششم ضمن اتحاد با ونیز، قبرس و شوالیه‌های سن‌ژان ترتیبی داده بود که ناوگانهای این دول حضور مداوم در آبهای شرق داشته باشند و برای اجرای این نقشه شهر از میر و قلعه آن را از دست آیدینیان خارج ساخته بود. پاپ بعداً در صدد برآمد تا امپراتور بیزانس را نیز وارد این پیمان سازد (۱۳۶۹م).^{۱۵} این گونه حوادث

۱۴. ژیکیلیاتی سکه نقره‌ای رایج در ناپولی و قبرس بود که در یک‌روی این سکه تصویر حکمران ضرب می‌شد و در اطراف تصویر خطوطی نوشته شده بود.

۱۵. پاپ کلمان ششم ضمن توافق با ونیز و سلطان قبرس علیه ترکها تصمیم برای این گرفت که آنها یک نیروی دریایی مشترک با حضور مداوم در آبهای دریای اژه داشته باشند. این ناوگان مشترك ←

روابط عثمانیها با دولتهای اروپایی و دریای سفید □ ۲۷۱

نمونه‌ای از فعالیت پاپها علیه ترکها بود.

پاپها که طی قرون دوازدهم و سیزدهم در اوج نفوذ و قدرت خود بودند از قرن چهاردهم به بعد آن قدرت و نفوذ پیشین را کم کم از دست دادند. در قرن چهاردهم کلیسای غرب از رم به آوینیون منتقل شد.^{۱۶} این انتقال و نیز تصمیمات مجلس رهبانان «بال» نتیجه عکس‌العملهای حاصله علیه نفوذ پاپها بود.

از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۷۷م قریب به هفتادسال پاپها از رم دور بودند که بابازگشت پاپ گرگوار یازدهم به‌طور موقت این دوری پایان گرفت؛ ولی پس از مرگ او باز پاپها از رم دور ماندند، که این دوری نیز قریب به هفتادسال طول کشید و این بار تا سال ۱۴۴۹م یک پاپ در آوینیون و پاپ دیگری در رم مستقر بود.^{۱۷}

بدین سان این جدایی و بازگشتهای و مناقشات حاصله بین دو پاپ‌نشین کاملاً قدرت پاپها را متزلزل کرد. با به وجود آمدن دو پاپ‌نشین، آلمان و ایتالیا و انگلستان پاپ‌نشین رم، فرانسه و ناپل و لورن و کاستیل و اسکاتلند پاپ‌نشین آوینیون را به رسمیت شناختند و در نتیجه این جدایی، اروپا دستخوش اختلافات مذهبی شد.

اقدامات و فعالیت پاپها
علیه کشورگشایی ترکها

به منظور پیشگیری از استیلا و هجوم ترکها مجلسی با اجتماع رهبانان در

→ می‌باید در بندر از میر که آن را از تصرف آیدینیان خارج کرده بودند مستقر می‌شد (نیسان ۱۳۵۷م). بعداً پاپ اوربن در صدد برآمد تا امپراتور یوانیس را نیز وارد این اتحاد کند (اوجاق ۱۳۶۱م).

۱۶. آوینیون در نزدیکی رود «رن» و در ۵۹۵ کیلومتری شهر پاریس قرار دارد. هنگامی که این شهر در اختیار دوک پروانس بود پاپ که رم را ترک کرده بود مقیم این شهر شد (۱۳۵۹م). پاپها تا سال ۱۳۷۷م در آوینیون مقیم بودند. در سال ۱۳۵۸م پاپ کلمان ششم این شهر را از ژان پادشاه سیسیل گرفت. پس از استقرار پاپها در رم این شهر به صورت یک «لگاتوس» (ایالتی که والی آن از سوی پاپ تعیین می‌شد) درآمد. پاپها در این شهر شاهتوهای داشتند.

۱۷. پاپها تا سال ۷۲۶م در مقام ولی «سن پی‌یر»، از حواریون مسیح، ریاست رهبانان را به عهده داشتند؛ ولی پس از این تاریخ به سبب آنکه رم و بعضی از نقاط دیگر در اختیار آنان قرار گرفت بجز حکومت مذهبی و معنوی به حکومت دنیوی نیز پرداختند. تا زمان پاپ کلمان پنجم، یعنی تا سال ۱۳۵۹م، مقر پاپها رم بود، که در این تاریخ به آوینیون منتقل شد و در سال ۱۳۷۷م در زمان پاپ گرگوار یازدهم باز به رم منتقل شد؛ ولی پس از وفات او به سال ۱۳۷۸م این بار دو پاپ‌نشین به وجود آمد؛ یکی در رم و دیگری در آوینیون. سرانجام در سال ۱۴۴۹م در عصر نیکلای پنجم به بعد تنها شهر رم مرکز پاپها شد.

شهر فراری ایتالیا تشکیل شد. عامل تشکیل این مجلس که به منظور اتحاد کلیسای شرق (ارتودوکس) و کلیسای غرب (کاتولیک) تشکیل شد اقدامات ترکهای عثمانی علیه امپراتوری بیزانس بود. اما از تلاش این مجلس نیز همچون مجلسی که قبلاً در سال ۱۳۷۴م به منظور اتحاد دو کلیسا در لیون تشکیل شده بود نتیجه‌ای به دست نیامد؛ تنها بر اثر افزایش خطر عثمانیها در سال ۱۳۸۸م اوربن ششم، پاپ مستقر در رم، برای دفاع از استانبول کشتیهایی تجهیز و اعزام کرد و نیز برای شرکت در یک جنگ صلیبی به اطراف واکناف نامه فرستاد، ولی موفق به ایجاد اتحادی نشد. پاپ بونیفاس چهارم جانشین او نیز به سبب درگیری با خاندان «آنژوی» ناپل در وضعیتی نبود که بتواند دست به اقدام مؤثری علیه عثمانیها بزند. فعالیت پاپهای لاتین مستقر در یونان نیز به طرز بدی بود که ارتودوکسها را به سوی عثمانیها جذب می‌کرد؛ زیرا لاتینها در پس پرده هر نوع کمک و یاری در فکر منافع خود بودند.

در این ایام بود که یوانیس پنجم امپراتور بیزانس تا رم رفت و برای اتحاد بین دو کلیسای کاتولیک و ارتودوکس به مذهب کاتولیک درآمد؛ ولی نه اتباع او و نه پاپ، اعتنایی به این مسأله نکردند. بعدها با توسل به مارتین پنجم (۱۴۱۳-۱۴۱۷م) از پاپهای رم و اوژن هفتم (۱۴۳۱-۱۴۴۷م) تصمیم بر این شد که در فراری اجتماعی از مسیحیان تشکیل شود. در این جمع امپراتور بیزانس، رئیس روحانیان کلیسای ارتودوکس و شخصیت‌های روحانی ارتودوکس شرکت داشتند. در آن ایام به سبب شیوع یک بیماری مسری در فراری این مجلس در فلورانس به کار خود ادامه داد. طی این اجتماع و نشست تصمیم بر این شد که دو کلیسا با یکدیگر متحد و در یکدیگر ادغام شوند؛ ولی پیش از آنکه این تصمیم به مرحله عمل درآید استانبول فتح شد.

سیاست عثمانیها در برابر پاپها

در حالی که پاپها، کاردینالها، اسقفها و امپراتور سرگرم مذاکره برای اتحاد دو کلیسا بودند ترکها استانبول را فتح کردند و همان گونه که در زمان امپراتوری مرسوم بود در استانبول از سوی عثمانیها سراسقفی با تمامی حقوق و صلاحیت و امتیازات مذهبی لازم مرسوم برای کلیسای استانبول انتخاب شد؛ منتهی این اسقف از مخالفان سرسخت پاپ بود. عثمانیها با این عمل مانع از آن شدند که تصمیم

روابط عثمانیها با دولتهای اروپایی و دریای سفید □ ۲۷۳

اتحاد دو کلیسا از مرحله فکر به عمل در آید. همان طوری که قبلاً دیدیم عثمانیها در جریان کشورگشایی خود در مورد مسائل دینی با مردم به مدارا رفتار می کردند و حتی سر اسقف سرزمینهای تحت تسلط عثمانیها می توانست با کلیساهای تحت نفوذ خود مکاتبات و ارتباطات مذهبی داشته باشد. عثمانیها پس از تصرف استانبول این روش، یعنی رعایت و احترام به معتقدات مردم سرزمینهای تحت اشغال را، بسیار ظریف تر و نکته سنجانه تر به کار بردند و در سایه این سیاست مدبرانه احساسات مردمی که تمایل به وابستگی به کلیسای روم نداشتند محترم شمرده شد و آنان را به سوی عثمانیها جلب کرد. حمایت دولت عثمانی از پیروان مذهب ارتودوکس، مسأله اتحاد دو کلیسای کاتولیک و ارتودوکس را بکلی منتفی ساخت.

پاپها نیروی دریایی کامل و مجهزی داشتند. این نیرو با قوای بحریه دولتهای لاتین يك كاسه شدند و به اقدامات خصمانه ای علیه عثمانی دست زدند و جنگهای متعددی در گرفت. پس از امضای عهدنامه ادرنه-سگه دین، ناوگان پاپ به فرماندهی يك دریانورد فلورانسی به نام فرانچسکو گوندول می یری نزدیک چناق قلعه آمد و ارتباط عثمانیها را قطع کرد. این امیرال اداره امور کشور را به پسرش واگذار کرده بود. هنگامی که سلطان مراد دوم از سلطنت کناره گرفت وی به پاپ نوشت که اینک مساعدترین فرصت برای نابودی عثمانیها فرا رسیده است.

پاپها سخت تلاش کردند بی آنکه کلیسای شرق یعنی قطب ارتودوکس را به خود وابسته سازند آنان را ازارش و اعتبار بیندازند و به این ترتیب نفوذ و قدرت از دست رفته را باز یابند؛ اما فتح استانبول توسط ترکها و نیز به رسمیت شناختن کلیه حقوق و امتیازات دینی و مذهبی کلیسای ارتودوکس از سوی آنان و حمایت بی دریغشان از این کلیسا سبب شد که تلاش چندین ساله پاپها برای وحدت دو کلیسا به نتیجه نرسد.

مناسبات عثمانی-مجار

به هنگام تأسیس دولت عثمانی و حضور آنان در روملی، مجارستان در دست خاندان آنزو از سلسله آرپاد بود. این خاندان که از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۸۵م اداره امور

مجارستان را در دست داشت دست به اصلاحات چشمگیری در زمینه‌های فرهنگی و تجاری زد و با استفاده از حمایت کلیسا نفوذ اشراف و اعیان را که صاحب امتیازات بسیاری بودند از بین برد.

لایوش‌شاه (لودویق)

پس از شارل روبرت-روبرت کارولسی - (۱۳۰۲-۱۳۴۲م)، لایوش بزرگ (لودویق = لویی ، ۱۳۴۲-۱۳۸۲م) که سلطنت لهستان به‌طور موروثی به او انتقال یافته بود به حکومت مجارستان رسید. او مردی بود با اراده، مقتدر و در مسائل دینی سخت متعصب. لایوش تلاش بسیار کرد تا بالکانها را تحت نفوذ خود در آورد و مذهب کاتولیک را در آن شبه جزیره رواج دهد؛ اما نقشه‌ای که او در مورد بالکانها در سر می‌پروراند در سال ۱۳۶۳م با جنگ چرمن یا صرب‌صندیغی و با ضربه جانانه‌ای که در این جنگ از ترکها خورد، نقش بر آب شد. او که در این جنگ بشدت شکست خورد و بسختی توانست جان به در ببرد، نجات خود را از این مهلکه به تصویر مریمی که به گردن داشت نسبت می‌داد.

لایوش فرزند ذکور نداشت و صاحب دو دختر بود. پس از مرگش دختر کوچکش با ژاکلون اهل لیتوانی ازدواج کرد و ملکه لهستان شد و دختر بزرگش ماریا به عقد ازدواج سیگیسموند پسر دوم شارل پادشاه لوکزامبورگ در آمد و در نتیجه این ازدواج سیگیسموند صاحب تاج و تخت مجارستان شد.

سیگیسموند

سیگیسموند در کتب تاریخ عثمانی نام مشهوری است. دوران سلطنت او (۱۳۸۶-۱۴۳۷م) مصادف شد با زمانی که عثمانیها با تمامی قدرت در بالکانها پیش می‌رفتند و به منظور حمله از بالکانها به مجارستان تمامی خطوط کناره نهر طونه را در اختیار خود داشتند.

حضور عثمانیها در دریای اژه و سواحل موره، و نیز را دستخوش اضطراب ساخته بود؛ از این روی سناتوی و نیز در سال ۱۳۹۳م به منظور مقابله با یلدرم بایزید به سیگیسموند پادشاه مجارستان پیشنهاد اتحاد کرد. با پیشروی ترکها از طریق خشکی

روابط عثمانیها با دولتهای اروپایی و دریای سفید □ ۴۷۵

نظیر همان خطری را که و نیز احساس کرده بود سیگیسموند پادشاه مجارستان نیز دریافت و به همین منظور در سال ۱۳۹۴م به پیشنهاد اتحاد و نیز پاسخ مساعد داد؛ ولی عکس العمل و نیز پس از این پاسخ، مبهم و مرددانه بود، زیرا با آنکه در این تاریخ یلدرم بایزید در حوالی رود بویانه مجاور سواحل دریای آدریاتیک دست به فعالیت زده بود و این مسأله به زیان و نیز تمام می شد، مع هذا این جمهوری از عقد یک پیمان اتحاد قاطع و مصممانه با مجارستان احتراز می کرد و حتی هنگامی که سیگیسموند در سال ۱۳۹۶م برای اقدام علیه ترکها جهت اخذ کمک با و نیز تماس گرفت، این دولت اعلام داشت که فقط چهار فرزند از کشتیهای خود را می تواند در این جنگ شرکت دهد.

سیگیسموند هنگامی که احساس کرد ترکها شروع به تهدید مجارستان کرده اند نقش حامی بالکانها را اجرا کرد و با این بهانه با عثمانیها درگیر شد؛ ولی در سال ۱۳۹۶م در جنگ نیکبولی شکست سختی از عثمانیها خورد و به دشواری جان سالم به در برد و از راه دریای سیاه، استانبول و آدریاتیک به کشورش باز گشت. از آنجا که دوری سیگیسموند از کشورش شش ماه به طول انجامیده بود وقتی وارد مجارستان شد لادیسلاس چهارم بر تخت سلطنت نشسته بود و حکومت می کرد. سیگیسموند ضمن درگیری با لادیسلاس او را مغلوب کرد و باز اداره امور کشور را به دست گرفت. سیگیسموند در سال ۱۴۱۰م به امپراتوری آلمان برگزیده شد و به این ترتیب مجارستان زیر نفوذ این امپراتوری درآمد.

در سال ۱۴۱۸م عثمانیها و مجارستان درگیر مداخله در افلاق شدند و هر دولت از اسقف جداگانه ای حمایت می کرد که این مسأله به جنگ بین دو کشور انجامید. ولی در سال ۱۴۲۴م هر دو دولت جنگ را به یک سو نهادند و پیمان متارکه دو ساله ای را امضاء کردند؛ لکن اندکی پس از به پایان رسیدن دوران متارکه باز بر سر مسأله قلعه گولومباچ (گورجینلیق) اقدامات خصمانه آغاز شد. سیگیسموند امپراتور آلمان و سلطان مجار که خود شخصاً بانبروهای تحت فرماندهی اش به عثمانیها حمله برده بود، مغلوب سنان پاشا فرمانده سپاه عثمانی شد و با فداکاری یکی از غلامانش توانست از مهلکه جان سالم به در برد و موفق به فرار شود.

پیروزی عثمانیها سبب شد که مجارها نتوانند با همه اشتیاقی که به اعمال نفوذ

در صربستان داشتند به این آرزو جامه عمل بپوشانند و اندک نفوذی را هم که در آنجا داشتند از دست دادند و تلاش آنان برای کمک به این کشور جهت بازپس گرفتن فاسه لوسی عقیم ماند؛ مضافاً بر اینکه نیروهای آقنچی دست به حمله گسترده‌ای به فرماندهی اورنوس زاده علی بیگ علیه مجارستان زدند و هفتاد هزار اسیر گرفتند.

پس از سیگیسموند در زمان آلبرت پنجم امپراتور آلمان و سلطان مجار^{۱۸} در اختلافی که بر سر سلطنت بوهم رخ داد^{۱۹} دولت عثمانی نیز مداخله کرد؛ به این ترتیب که سلطان مراد دوم سفیری نزد لادیسلاس پادشاه لهستان فرستاد و پیغام داد در صورتی که روابط خود را با مجارستان قطع کند به کازیمیر جهت رسیدن به سلطنت بوهم کمک خواهد کرد. اما در همین ایام، یعنی در سال ۱۴۳۹ م، آلبرت در گذشت و کازیمیر بی‌رقیب ماند و لادیسلاس سوم پادشاه لهستان در سال ۱۴۴۰ م با انتخاب اویلازادگان و اشراف به سلطنت مجارستان برگزیده شد.^{۲۰}

۱۸. سیگیسموند در سال ۱۴۳۷ م در گذشت و دامادش آلبرت به جای او به حکومت مجارستان رسید. آلبرت در سال ۱۴۳۳ م با الیزابت دختر سیگیسموند ازدواج کرد و پس از مرگ آلبرت چهارم دوک اتریش شد و به دنبال مرگ پدرزنش به سلطنت مجارستان انتخاب شد و یک سال بعد نیز به امپراتوری آلمان منصوب گردید.

۱۹. کاتولیکهای بوهم خواهان سلطنت آلبرت داماد سیگیسموند و ارتودوکسها طرفدار به سلطنت رسیدن کازیمیر برادر لادیسلاس پادشاه لهستان بودند. علت مخالفت ارتودوکسها با سلطنت آلبرت این بود که وی کاتولیک متمصبی بود و ارتودوکسها از شدت عمل وی علیه خود وحشت داشتند.

۲۰. مرگ آلبرت موجب بروز اختلاف بر سر انتخاب پادشاه در مجارستان نیز شد. گروهی از مجارها به خاندان آلبرت و الیزابت وفادار مانده، خواهان سلطنت پسر خردسال آلبرت که لادیسلاس نام داشت بودند. گروه دیگر که متنقدتر بودند تمایل داشتند که لادیسلاس پادشاه لهستان به سلطنت مجارستان برگزیده شود. بر اثر این اختلاف نظر سه سال بین دو گروه مخالفت درگیری ادامه یافت. سلطان لهستان بر ای دستیا بی به سلطنت مجارستان ازدواج به الیزابت را پیشنهاد کرد، ولی پاسخ رد شنید؛ لکن علی‌رغم آن، در حالی که درگیرها ادامه داشت، لادیسلاس در سال ۱۴۴۰ م سلطنت مجارستان را نیز از آن خود ساخت. اما این دستیابی به قدرت، شکل و حالت قطعی و پلامنازع نداشت بلکه اختلاف بین او و الیزابت مادر لادیسلاس خردسال ادامه داشت. پاپ برای اینکه ترکها نتوانند از این اختلافات به نفع خویش بهره‌برداری کنند کار دینالی را برای آشتی طرفین متخاصم به مجارستان فرستاد. لادیسلاس سلطان جدید مطمئن بود که اگر بتواند در برخورد با عثمانیها موفق به کسب پیروزیهایی بشود نظر مساعد مردم مجارستان را نیز به سوی خود جلب خواهد کرد؛ ولی دیگر نیازی به این امر باقی نماند، چرا که الیزابت در گذشت و لادیسلاس پلامنازع ماند.

روابط عثمانیها با دولتهای اروپایی و دریای سفید □ ۲۷۷

در زمان لادیسلاس سلطان لهستان و مجار هم روابط عثمانی-مجارستان همچنان خصمانه بود. در این ایام بلغراد تحت محاصره ترکها بود و ترانسیلوانیا نیز در معرض هجوم مداوم آقنجه‌های ترک قرار داشت (۱۴۴۲م). مزیدیگ که اوایل در حملات خود به ترانسیلوانیا به موفقیت‌هایی دست یافته بود در نزدیکی هرمانشتاد مغلوب یکی از امرای مجار به نام ژان هونیاد شد^{۲۱} و به اتفاق دو پسرش به قتل رسید. سال بعد یک نیروی آقنجه‌ی به فرماندهی کولاشهین پاشا اعزام شد که او نیز مغلوب شد. همان طوری که بعداً به تفصیل شرح آن خواهد آمد یک لشکر صلیبی به سرکردگی لادیسلاس پادشاه مجار و با فرماندهی ژان هونیاد موفق به کسب پیروزی در جنگ موراو و ایزلادی شد و دولت عثمانی را ناگزیر از عقد پیمان صلح کرد؛ ولی اندکی بعد این پیمان با تحریک پاپ شکسته شد و جنگ معروف وارنه به وقوع پیوست (۸۴۸هـ/۱۴۴۴م). طی این جنگ لادیسلاس کشته شد و قوای متحدان شکست خورد. به دنبال کشته شدن لادیسلاس، پسر خردسال آلبرت پادشاه سابق مجار و امپراتور آلمان که او هم لادیسلاس نام داشت به سلطنت مجارستان برگزیده شد و ژان هونیاد نیابت سلطنت را به عهده گرفت.

۲۱. هونیادی یا نوش (ژان هونیاد) که در تواریخ عثمانی به یانکو هونیاد معروف است و حکومت «اردل» ترانسیلوانیا را داشت تقریباً در سال ۱۳۹۴ تا ۱۴۰۰م به دنیا آمده بود. یورگامورخ رومانی او را یک دهقان زاده می‌داند و در بعضی از منابع تاریخی آمده است که وی فرزند نامشروع سیگیسموند پادشاه مجار بود. ولی به موجب یک سند موثق در سال ۱۴۰۹م سیگیسموند شهر هونیاد را در مقام «اقطاع» به یکی از امرای رومانی به نام ویکو می‌دهد که در این سند معتبر در بین پسران ویکو نام ژان هونیاد نیز آمده است.

(مرجع شود به C.C. Giurescu, *Istoria Romanilor* II. 1,3.ed. Bucuresti 1940, s.34) مادر هونیاد الیزابت مورسینی نام داشت. ژان هونیاد در سال ۱۴۴۰م از سوی لادیسلاس پادشاه لهستان و مجار به حکمرانی ترانسیلوانیا منصوب شد. وی در سالهای ۱۴۴۲ و ۱۴۴۳م بر آقنجه‌های ترک پیروز شد و عثمانی‌ها را ناگزیر از امضای معاهده ادرنه-سکه‌دین ساخت؛ ولی در سال ۱۴۴۴م در وارنه از ترکها شکست خورد و چون در این جنگ، لادیسلاس پادشاه مجار کشته شده بود، هونیاد به نیابت سلطان جدید که پسر خردسال آلبرت و الیزابت بود و لادیسلاس ششم نام داشت انتخاب شد. ژان هونیاد در دومین جنگ قوصوه برای دومین بار از ترکها شکست خورد و در سال ۱۴۵۸م هنگامی که از بلغراد در مقابل حملات ترکها دفاع می‌کرد زخمی شد و بر اثر این زخم درگذشت. ماتئاس کورون که در سال ۱۴۵۸م به سلطنت مجارستان رسید پسر ژان هونیاد است.

آلمان

در بدو تأسیس دولت عثمانی لودویق چهارم به امپراتوری آلمان برگزیده شده بود. پاپ در صدد برآمد تا به جای لودویق، شارل چهارم پسر فیلیپ زیبا پادشاه فرانسه را به امپراتوری آلمان منصوب کند. لودویق با پاپ درگیر شد و عنوان کرد که برای انتخاب امپراتور آلمان نیازی به تأیید پاپ نیست. او سرانجام از سوی پاپ «مطرود» اعلام شد و شارل چهارم به امپراتوری آلمان انتخاب شد.

پس از شارل، معروفترین امپراتور برگزیده شده از خاندان لوکزامبورگ سیگیسموند و دامادش آلبرت دوم بود. سیگیسموند از سال ۱۴۱۰ تا ۱۴۳۷ و آلبرت از سال ۱۴۳۸ تا ۱۴۳۹ م امپراتوری آلمان را عهده دار بودند.

آلبرت برای جلوگیری از پیشروی عثمانیها در روملی نیرویی به مقابله آنان اعزام داشت. پس از آلبرت در زمان فردریق (۱۴۴۰-۱۴۹۳ م) که به امپراتوری آلمان برگزیده شده بود آقنجهای عثمانی وارد مجارستان شدند و ماتیاس کورون برای مقابله با آنان از امپراتوری آلمان کمک خواست؛ ولی موفقیتی به دست نیاورد و سرانجام ناگزیر از عقد پیمان صلح با دولت عثمانی شد.

فرانسه

به هنگام تشکیل دولت عثمانی و گسترش قلمرو آن جنگ صدساله بین انگلیس و فرانسه هنوز ادامه داشت. این جنگ متناوب توأم با متارکهای متعدد که از سال ۱۳۳۷ تا ۱۴۵۲ م ادامه داشت در زمان شارل هفتم پادشاه فرانسه پایان گرفت. در پایان جنگ کلیه اراضی فرانسه در اختیار فرانسویها قرار داشت و یکپارچگی و وحدت در این کشور به وجود آمده و به حالت خانخانی پایان داده شده بود.

سیاست شارل ششم

فتوحات عثمانیها در سال ۱۳۸۴ م (دوران سلطنت شارل ششم) دقت فرانسه را به خود جلب کرد و شارل دریافت که موفقیتهای سلطان مراد بیشتر رنگ و وریشه دینی

روابط عثمانیها با دولتهای اروپایی و دریای سفید □ ۲۷۹

دارد . در سال ۱۳۹۱م صلیبیهای که از قدس باز گشته بودند به شارل خبر دادند که سلطان مراد پادشاهی است خداترس و موقر و عاقل که بامغلوبان با انسانیت و گذشت رفتار می کند و شکست خوردگان در جنگ با او در ازای پرداخت خراجی بسیار اندک و ابراز صداقت، در آداب و رسوم و اجرای قوانین خویش آزادند و جاسوسانی دارد که از طریق آنان موقعیت اروپا مدام به او گزارش می شود.^{۲۲}

در سال ۱۳۹۱م شارل ششم در صدد تدارک جنگی علیه شرق بود که بیماری وی اجرای این نقشه را عقیم ساخت. شارل در سال ۱۳۹۵م شوالیه گری رادر فرانسه به وجود آورد. قصداً از این کار گرفتن سرزمینهای عثمانی و سوریه و مصر از دست مسلمانان بود. فیلیپ دومی به که شخص بسیار متعصبی بود، تأثیر و نفوذ عمیقی در شخص شاه داشت.

فرستاده سیگیسموند که در سال ۱۳۹۵م برای تدارک یک جنگ صلیبی علیه ترکها به فرانسه اعزام شده بود، جو از پیش آماده شده ای علیه مسلمانان مشاهده کرد و با استفاده از این شرایط فرانسه را علیه ترکها به فعالیت واداشت. در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم که قوای فرانسه در جنگ نیکبولی به دست بایزید به چه سرنوشتی دچار شد و چگونه از بین رفت . البته بجز جنگ نیکبولی نیروهای فرانسه به اتفاق قوای ژان هونیاد اقدام به جنگ علیه عثمانیها کردند که از نظر اهمیت به پای جنگ مذکور نمی رسد.

انگلستان

ادوارد دوم پادشاه انگلیس که حکمرانی بی لیاقت بود در سال ۱۳۲۷م از سلطنت خلع و ادوارد سوم به جای او به سلطنت برگزیده شد . با وجود ادامه یک جنگ صدساله با فرانسه معهداً در زمان این پادشاه زبان و ادبیات انگلیس در حال ترقی و تعالی بود. پس از او پسرش ریچارد دوم به سلطنت رسید که فاقد مدیریت و

قدرت اداره امور کشور بود. وی با تصمیم پارلمان برکنار شد و هنری چهارم به سلطنت انتخاب شد و کشور به صورت يك حکومت مشروطه اداره شد.

نخستین تماس با ترکهای عثمانی

آغاز فعالیت‌های عثمانیها همزمان بود با دوران سلطنت این پادشاه. در جنگ نیکبولی که به سال ۱۳۹۶م اتفاق افتاد انگلیس نیز به کمک صلیبیها نیرو فرستاد و جنگ صدساله نرماندی را به طور موقت تعطیل کرد.

پس از جنگ نیکبولی در اثنای محاصره استانبول هنری چهارم که هنوز به سلطنت نرسیده بود در صدد بود تا با نیروهای صلیبی به ترکهای عثمانی حمله ور شود. پس از وفات هنری چهارم که به سال ۱۴۱۳م رخ داد هنری پنجم در سال ۱۴۲۰م پیمانی با فرانسه بست و در نتیجه ازدواج با دختر شارل ششم در واقع حق وراثت سلطنت فرانسه را به خود اختصاص داد. پس از مرگ او در زمان پسرش که داعیه سلطنت فرانسه را داشت آتش جنگ صدساله که به خاموشی گراییده بود باز شعله ور شد. سرانجام شارل هفتم پادشاه فرانسه بر انگلیسیها غلبه کرد و آنان را از خاک فرانسه بیرون راند (۱۴۵۲م).

۱۱

فصل حوادث و وقایع دوران عثمانیها در آناتولی و روملی تا پایان جنگ آنکارا

برخورد خصمانه با امیرنشین قرامان

دولت عثمانی ابتدا بخشی از سرزمینهای متعلق به قراسی و سپس باقیمانده اراضی این امیرنشین را که دولتی همجوار با آناتولی بود به تصرف خود درآورد؛ آنگاه شهرهای گرمیان را که از سوی سلیمان شاه امیر گرمیان به عنوان جهیزیه دخترش در نظر گرفته شده بود اشغال کرد و پس آنگاه بعضی از شهرهای مهم بنی حمید را خریداری کرد و بدین سان با امیرنشین قرامان همسایه شد.

قرامانیان که نخست در ارمناک و موت حکومتی تشکیل داده بودند چون پس از تصاحب قونیه و حوالی آن خود را وارث سلجوقیان آسیای صغیر می‌انگاشتند، لذا نمی‌توانستند موجودیت حکومت آل عثمان را بر خود هموار سازند و حکومتی را که نخست به صورت عشیره‌مرزنشین بود ولی در اندک مدت توانسته بود با دست یافتن به پیروزیهایی قلمرو خویش را گسترش دهد و برای خود ارزش و اعتباری در بین حکومت‌های موجود آن زمان کسب کند، بپذیرند.

تجاوز امیر قرامان به خاک عثمانی

در اواخر قرن چهاردهم علاءالدین علی بیگ حکمران امیرنشین قرامان بود. این شخص قبل از سال ۷۸۳هـ/ق/۱۳۸۱م با دختر مراد اول حکمران عثمانی، یعنی ملک خاتون که در تواریخ به نفیسه سلطان معروف است، ازدواج کرده و در نتیجه این وصلت با عثمانیها نسبت سببی پیدا کرده بود؛ لکن تصرف آنکارا و سپس آق شهری در شمال و تصاحب یالواج، قره آغاچ، بک شهری و سیدی شهری در غرب توسط عثمانی سبب شد که این دولت با دولت قرامانیان همسایه شود. این همجواری و نیز گسترش تصرفات عثمانی در روملی و آناتولی، علاءالدین بیگ را وحشت زده کرده بود. حتی پیش از آنکه عثمانیها موفق به تصرف این مناطق بشوند، اشغال آنکارا توسط اورخان بیگ خود حساسیت قرامانیان را برانگیخت، به طوری که در سال ۱۳۶۲م پس از مرگ غازی اورخان، قرامانیان با تحریک اخیها که نفوذ فوق العاده ای در آنکارا داشتند سبب شدند که این شهر از تصرف عثمانیها خارج شود. باری، علاءالدین علی بیگ که قصد تصاحب سرزمینهایی را که عثمانیها از بنی حمید خریداری کرده بودند، داشت در انتظار درگیری دولت عثمانی در روملی بود و برای نیل به هدف خویش پادشاه بسنه را علیه عثمانیها تحریک می کرد.

در واقع نیز امیر قرامان با استفاده از درگیری عثمانیها در روملی بلافاصله در مرزهای غربی عثمانی دست به تعرض زد و بک شهری خریداری شده از بنی حمید را به انضمام چند شهر دیگر اشغال کرد (۷۸۸هـ/ق/۱۳۸۶م). بنا به روایتی کمال الدین حسین بیگ از امرای بنی حمید که عثمانیها با توسل به تهدید شهرهای او را خریداری

۱. نام دختر سلطان مراد خداوندگار در منقآت فریدون بیگ (ج ۱/ص ۱۵۳) نفیسه سلطان آمده است؛ در حالی که در آن ایام حتی به دنبال اسم دختران سلاطین نیز کلمه خاتون آورده می شد. در دفتر مربوط به قونیه در بخش مربوط به قرامان که تحت شماره ۵۴۸ در آرشیو نخست وزیری نگهداری می شود چنین آمده است: «مدرسه موقوفه ملک خاتون بنت سلطان مراد بن اورخان ابن عثمان غازی در قرامان». از این نوشته چنین برمی آید که نام دختر سلطان مراد، ملک خاتون بوده است. باز در همین دفتر ثبت شده است که «وقف آرامگاه خاتون در مدرسه مذکوره به نام خاتونیه»، که اشاره ای به مدرسه و آرامگاه خاتونیه است. با توجه به اینکه مدرسه خاتونیه در سال ۷۸۳هـ/ق/۱۳۸۱م بنا شده، لذا این مدرسه قبل از ازدواج وی با علاءالدین بیگ احداث شده است.

کرده بودند، برای بازپس گرفتن آنها با قرامانیان همکاری می کرده است.^۲

حرکت سلطان مراد به آناتولی

به محض اینکه خبر تجاوز امیر قرامان به سلطان مراد رسید وی وزیر چندرلی خیرالدین پاشا را در روملی مستقر ساخت و پسرش علی چلبی را که قاضی عسکر بود به وزارت منصوب کرد و به اتفاق او عازم آناتولی شد.^۲ در این لشکرکشی بجز قوای عثمانی نیروهای کمکی امپراتور بیزانس، دسپوت صرب، امیر کوستندیل و تاتارهای سراج که طبق پیمان تعهد کرده بودند در مواقع لزوم سرباز در اختیار دولت عثمانی قرار دهند نیز شرکت داشتند. بجز آن، قوای امیر نشین چندرلی (قسطنونوی) نیز که تحت الحمايه عثمانیها بود، حضور داشت. پادشاه زمستان را در بورسه سپری کرد. هنگام اقامت سلطان مراد در بورسه نماینده‌ای از سوی امیر قرامان به حضور او رسید. وی پیغام داده بود: اگر نیت صلح داشته باشی حاضر به مصالحه‌ام، والا من نیز به اندازه تو نیرو در اختیار دارم و آماده جنگ هستم. سلطان مراد به فرستاده قرامانیان گفت: هنگامی که من در روملی درگیر بودم و غزا می کردم او با من از در دشمنی در آمد و از پشت به من خنجر زد؛ بنابراین تا حق چنین کسی را کف دستش نگذارم باز نخواهم گشت و به چنین شخصی اعتماد نخواهم کرد. و با این پیغام فرستاده را باز گردانید.

به سلطان مراد که زمستان را در بورسه می گذرانید خبر رسید که وزیر خلیل خیرالدین پاشا در قصبه‌ینی جه واردار بیمار شده و در سرز در گذشته است؛ از این روی

۲. سلطان مراد شخصی به نام محمود بیگ را برای اداره امور شهرهای خریداری شده از بنی حمید گمارده بود. علاءالدین بیگ با استفاده از درگیری پادشاه عثمانی در روملی با عنوان کردن اینکه یا الواج و قره آغاچ را از بنی حمید خریداری کرده است این دوشهر را با توسل به زور اشغال کرد و ضمن ارسال نامه‌ای به سلطان مراد، به اطلاع او رسانید که بک شهری و سیدی شهری به عثمانیها تعلق دارد (منشآت فریدون بیگ، ج ۱/ص ۱۰۷ و ۱۰۸، نامه‌های محمود بیگ و علاءالدین بیگ).

۳. خیرالدین پاشا را در روملی گذاشت، او را رئیس القضاة کرد و روملی را تماماً به دست او سپرد و پسر او علی پاشا را که نوجوانی بود به وزارت منصوب کرد. وارد آناتولی شد و به بورسه آمد. (تاریخ نثری، ص ۲۱۶ و ۲۱۷).

علی پاشا پسر او را برای انجام مراسم مربوط به فوت پدرش به سرز اعزام کرد .
علی پاشا جسد پدر را از سرز به از نیق آورد و او را در آرامگاهش به خاک سپرد
(۱۳۸۷م).

مراد پس از آنکه بورسه را ترک گفت به کوتاهیه رفت و در آنجا به انتظار رسیدن
علی پاشا ماند. در این بین دو مین فرستاده امیر قرامان با پیشنهاد صلح به حضور او رسید.
اما این فرستاده هم پاسخ رد شنید و سلطان مراد به گزافه گوییهای این فرستاده نیز
در مورد قدرت نظامی امیر قرامان و قومی نهاد.^۴ وقتی که اردوی عثمانی به قره حصار
آفیون رسید چندرلی زاده علی پاشا نیز به اردو ملحق شد . پس از مذاکره ای تصمیم
به جنگ گرفته شد.

شکست امیر قرامان

بنا به اظهار فرستاده قرامانیان تعداد نفرات قوای عثمانی هفتاد هزار بود.^۵
علاءالدین بیگ امیر قرامان نیز بجز نیروهای خودی ، نیروهای ترکمن طورقود ،
و ارساق و بایبورد و قوای تاتارهای تبرگ ، سمه غر ، باریم بای ، چاغازان ، سغه و
توسبوغا را دور خود گرد آورده بود که بنا به گفته خود امیر قرامان تعداد نیروهای
قرامانیان از عثمانیها بیشتر بود.

نیروهای عثمانی از مرز قرامان گذشتند و به سوی قونیه پیش رفتند. يك منزل
مانده به قونیه آرایش جنگی گرفتند. سلطان مراد در قلب لشکر جای گرفت و نیروهای

۴. سفیر قرامانیان با شنیدن پاسخ رد سلطان مراد خطاب به او چنین گفت: «خاطر سلطان مستحضر
باشد که امیر قرامان لشکری دارد که کم از لشکر سلطان نیست. قصد ما از پیشنهاد صلح این
است که کسی بر اثر جنگ تلف نشود ، والا تعداد لشکریان ما از تعداد لشکریان شما کمتر
نیست.» پادشاه با شنیدن سخنان سفیر چنین پاسخ می داد: «برو به پسر قرامان بگوی که قوای خود
را بیاور و آنچه سخن و هنر داری بگوی و عرضه بدار و مردانگی و شجاعت نشان بده. کار را
یکسره باید کرد. ما امسال از جنگ با کفار بازماندیم؛ پس حداقل شرا را باید دفع کنیم.»
و سفیر را بازگردانید (تاریخ نشری، ج ۱/ص ۲۲۲ و ۲۲۳).

۵. «امیر قرامان از فرستاده خود درباره تعداد نیروهای عثمانی سؤال کرد و او گفت که من خود
از زبان سلطان عثمانی شنیدم که گفت هفتاد هزار است اما همه دلاور و جنگجویند. پسر قرامان
خوشحال شد و گفت که تعداد لشکریان من از این بیشتر است و پسر عثمان جرات آن را ندارد
که به جنگ ما بیاید.» (تاریخ نشری، ج ۱/ص ۲۲۲ و ۲۲۴).

پیاده را در پیش و سواره نظام را در دنبال مستقر کرد. جناح چپ را به پسر بزرگش بایزید سپرد و فرماندهی سربازان قسطنطنیه و دوهزار سرباز صرب و نیروهای فیروز بیگ را به وی محول کرد. پسر کوچکش یعقوب بیگ و ساری تیمورتاش بیگلر بیگ آناتولی را در جناح راست مستقر کرد که قوای قراسی، اگدیر و تاتارهای سراج و سربازان کوستندیل تحت فرماندهی او بودند. آنگاه قراتیمورتاش پاشا را با نیروهای روملی در مرکز سپاه و تیمورتاش بیگ، «سوباشی» سیوری حصار را، در پشت و سایر نیروها را در چپ و راست جای داد.

علاءالدین بیگ امیر قرامان نیز در قلب سپاه خویش جای گرفت. تاتارهای سمه‌غر و چاغازان و بارمبای و طول را در جناح چپ جای داد و قوای تبرک و ساوجی و ترکمنهای وارساق در جناح راست مستقر شدند. امیر قرامان به خاطر عدم اعتماد به تاتارها فرماندهی هر دو جناح را به ترکمنها سپرده بود.

در جنگ شدید که نزدیک قونیه رخ داد قوای عشیره‌ای امیر قرامان مغلوب نیروهای باتجربه و منظم و تعلیم دیده عثمانی شد. علاءالدین بیگ اردوگاه را ترک گفت و گریخت و کلیه اموالش به خاطر شجاعت و از جان گذشتگی قراتیمورتاش پاشا به وی داده شد و به روایتی به مقام وزارت نیز منصوب شد. شاهزاده بایزید هم که در این جنگ سخت همت به خرج داده بود از غنایم سهمی چشمگیر برد و به او لقب «یلدرم» (صاعقه) داده شد.^۶

علاءالدین بیگ به قلعه قونیه گریخت و در آنجا محاصره شد. سلطان مراد دستور داد که هیچ سربازی حق تجاوز و دستیازی به اموال مردم عادی را ندارد. بعضی از سربازان صرب که برخلاف این دستور عمل کرده بودند اعدام شدند. علاءالدین بیگ با مشاهده طولانی شدن محاصره قونیه پیشنهاد صلح کرد و همسرش ملک خاتون را که دختر سلطان مراد بود به وساطت نزد سلطان عثمانی فرستاد. سرانجام علاءالدین بیگ به اردوگاه عثمانیها آمد؛ دست پدرزنش را بوسید و آشتی کرد. سلطان مراد به سوی

۶. اولیا جلیبی می‌نویسد که لقب «یلدرم بایزید» از سوی امیر سلطان داده شده بود. با توجه به اینکه امیر سلطان داماد بایزید بود و در آن ایام نوجوانی بیش نبود، این نظریه نمی‌تواند درست باشد.

بک شهری حمله برد و چندروزه آنجا را تصرف کرد و به بورسه بازگشت (۷۸۹هـ/ق) / (۱۳۸۷م)^۷.

غلبه سلطان مراد بر امیر قرامان که مقتدرترین امرای آناتولی بود، بر قدرت و اعتبار عثمانیها در آناتولی افزود. همین مسأله سبب شد که در نخستین جنگ قوصوه وقتی سلطان مراد علیه دشمن مشترك از امرای آناتولی نیروی کمکی خواست آنان بلافاصله دعوت او را اجابت کردند. علت توافق سریع سلطان مراد با علاءالدین بیگک اوضاع حساس روملی بود.

اتحاد بالکان پس از شکست پلوشنیق و جلوگیری از شرکت بلغارها در جنگ

سومین اتحاد در بالکان علیه عثمانیها

توارتکو پادشاه بسنه، لازار دسپوت صرب و پرنسهای خروات و آلبانی پیمان اتحادی برای مقابله با خطر هجوم مجارها از شمال و ترکها از جنوب بسته بودند که در حقیقت انگیزه اصلی عقد این پیمان اقدام به حمله علیه ترکها بود. متحدان قصد داشتند هنگامی که ترکهای عثمانی درگیر مسائلی شدند با استفاده از فرصت دست به حمله علیه آنها بزنند. در این مورد باقرامانیان نیز به توافق رسیده بودند.

۷. نشری تاریخ ورود سلطان مراد به آناتولی را به منظور شرکت در این جنگ، سال ۱۳۸۶ م قید کرده است. از آنجا که پادشاه زمستان آن سال را در بورسه گذرانیده بود بنا بر این جنگ سال بعد صورت گرفت. و باز می دانیم که چندرلی خیرالدین پاشا در سال ۷۸۹هـ/ق ۱۳۸۷ م پیش از حرکت سلطان از بورسه به قصد جنگ باقرامانیان، در گذشته بود. در منشآت فریدون بیگک (ج ۱/ ص ۱۵۸) آمده است که سلطان مراد طی نامه ای به سلطان احمد حکمران جلائریه می نویسد که جنگ باقرامانیان روز چهارشنبه ماه شوال سال ۸۸۸هـ/ق ۱۳۸۶ م در دوفرسخی قونیه رخ داده است که در این جنگ چندرلی زاده علی پاشا مقدم الجیش بود و جناح راست را تیمورتاش پاشا بیگلر بیگ روملی فرماندهی می کرد و اداره جناح چپ را ساروجه پاشا بیگلر بیگ آناتولی به عهده داشت. همچنین آمده است که حمله قرامانیان به قلب سپاه ترک را بایزید دفع کرد. در حالی که این جنگ یک سال پس از تاریخ قید شده در منشآت رخ داده است. منشآت در شرح وقایع قرن چهاردهم و پانزدهم از این اشتباهات دارد.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۲۸۷

حکمران عثمانی پس از آنکه با عملیات برق آسایی امیر قرامان را ناگزیر از پذیرفتن صلح کرد با يك نیروی بیست هزار نفره آقنجی که فرماندهی آنرا شاهین پاشا فرمانده مرزی به عهده داشت^۸ به قلمرو پادشاه بسنه متفق امیر قرامان حمله برد.^۹ ولی خصم که از این حمله آگاه شده بود اقدام به دفاع به موقعی کرد و نیروهای دسپوط صرب و پادشاه بسنه که تعدادشان به سی هزار می رسید نزدیک رود توپلیجه در محلی به نام پلوشنیق بانبروهای عثمانی روبرو شدند.^{۱۰} نیروهای عثمانی شکست و حشتناکی خوردند، به طوری که تنها پنج هزار نفر از آنها جان سالم از معرکه به در بردند (۱۳۸۷م).^{۱۱}

این شکست سبب شد که اقدامات پنهانی خروات، لهستان، مجارستان و پرنسهای بالکان علیه عثمانیها علنی شود و دست به فعالیت آشکار بزنند. به موجب نقشه و برنامه تنظیمی، لازار و توارتکو و ژرژ کاستریوتا پرنس آلبانی پیشقدم حمله

۸. در تاریخ نشری (ص ۳۶) و تاج التواریخ، (ج ۱/ص ۱۱۰) آمده است که فرماندهی نیروهای ترك در این جنگ با لالاشاهین پاشا بوده است. بنا به نوشته عاشق پاشا زاده (ص ۶۱) لالاشاهین پاشا چند سال قبل از این جنگ در گذشته و به جای او تیمورتاش پاشا بیگلر بیگ شده بود. در تاریخ نشری تاریخ مرگ لالاشاهین پاشا پس از جنگ پلوشنیق قید شده است (ص ۲۴۰ و ۲۴۱). صاحب تاج التواریخ می نویسد که تیمورتاش پاشا به هنگام جنگ قرامان، بیگلر بیگ روملی بود که به سبب پیروزیهایی که در این جنگ به دست آورد به مقام وزارت نیز رسید (ج ۱/ص ۱۰۴). نشری می نویسد در جنگ قرامان تیمورتاش همراه قوای کمکی گرمیانیان بوده است، که این شخص کس دیگری جز قرا تیمورتاش پاشا است. نکته جالب اینست که در تاریخ از سه تیمورتاش نام برده شده است که یکی بیگلر بیگ، دومی فرمانده نیروهای گرمیانیان و سومی فرمانده نظامی سیوری حصار بوده است. بیگلر بیگ روملی قرا تیمورتاش است. در «قیود و قفیه» (دفتر مقاطعه ۳، ص ۹۹) آمده است که شاهین لالاعزالدین خانقاهی در قریه آلیاغوت دارد که تاریخ وقف آن ۷۹۵هـ/۱۳۹۲م است. شاهین پاشایی که در پلوشنیق شکست خورد کسی غیر از شاهین پاشا فرمانده مرزی است و احتمالاً این شخص باید کولا شاهین پاشا باشد.

۹. نشری (ص ۲۳۶ و ۲۳۷) می نویسد که حمله عثمانیها به بسنه به توصیه فرمانده قلعه اشقودره صورت گرفت که تابع دولت عثمانی بود. سپس اضافه می کند که این توصیه بر مبنای حیل و توطئه ای صورت گرفته بود.

۱۰. پلوشنیق نزدیک رود توپلیجه از شعبات طوبه است که به نهر موراوه می ریزد. این رود نزدیک قصبه نیش به موراوه می پیوندد.

۱۱. به نظر می رسد که واقعه پلوشنیق در اثنای جنگ با قرامانیان و یا بلافاصله پس از خاتمه این جنگ رخ داده است. توافق عجولانه سلطان مراد با قرامانیان نیز این احتمال را تقویت می کند.

به عثمانیها شدند. آنان با بلغار و آلبانی و پرنسهای صربستان نیز به توافق رسیده بودند و پرنس افلاق نیز قول داده بود که در این جنگ شرکت کند.

ایوانکو پسر دو بریتییچ پرنس بلغار نیز که حکمران دو بریچه دریای سیاه بود چنین وعده‌ای داده بود.^{۱۲} ضمناً و نیز و خروات هم همچون امیر افلاق قول مساعد داده بودند، ولی جمهوری و نیز به قول خود عمل نکرد و بیطرف ماند.

جلوگیری از شرکت بلغارها در جنگ

سلطان مراد به محض اینکه توسط جاسوسان خود از این اتحاد باخبر شد خون سردی خویش را از دست نداد و دستخوش اضطراب و دستپاچگی نشد و خود را برای یک حرکت حساب شده و دقیق آماده کرد. از یک سو به منظور جلوگیری از ورود بلغارستان به پیمان اتحاد و شرکت در جنگ علیه عثمانی^{۱۳} در سال ۱۳۸۸ م یک نیروی سی هزار نفری به فرماندهی وزیر اعظم چندرلی زاده علی پاشا به سوی بلغارستان فرستاد و از سوی دیگر برای مقابله با پیمان بالکان از امرای آناتولی یاری خواست.^{۱۴}

علی پاشا با در نظر گرفتن احتمال کمک صربستان به بلغارها با سرعت حرکت کرد و از نادر گچیدی در شرق گذشت؛ بالکان را پشت سر نهاد و پیره وادی، شومنو و ترنوا مرکز حکومتی بلغار را به تصرف در آورد. پادشاه بلغار به نیکبولی گریخت. علی پاشا در صدد تصرف وارنه که در اختیار ایوانکو پرنس دو بریچه بود بر آمد، ولی با خواهش جمهوری و نیز که با عثمانیها روابط دوستانه داشت از این کار منصرف شد؛

۱۲. سلطان مراد که در پی شکست پلوشنیق آماده جنگ می شد، «فرمود تا کفار خراجگزار با ساز و برگ آماده شوند. جملگی با کوسندیل و سراج آماده همکاری شدند، ولی دو کافر عاصی شدند و نیامدند؛ یکی سومانوس (شیشمان پادشاه بلغار) پسر الکساندروس و دیگری دو بریچه. این دو ملعون از فرمان سلطان سرپیچی کردند و به اردو نپیوستند.» (تاریخ نشری، ص ۲۲۴ و ۲۲۵).

۱۳. چندرلی خلیل خیرالدین پاشا در سال ۷۸۹ هـ / ۱۳۸۷ م در ینی جه «واردار» واقع در نزدیکی سلانیک بیمار شد و به سرز منتقلش کردند و در آنجا درگذشت. جسدش را پسرش علی پاشا به ازنیق حمل کرد و خود به جای پدر به وزارت منصوب شد.

۱۴. وقتی خبر اتحاد علیه عثمانیها به سلطان رسید، «به علی پاشا فرمود: به اطراف و اکناف، کسان بفرستید و لشکر گرد آورید. فرستادگان این جال را به قرمان تکه، آیدین، منتشا و صاروخان و جمیع ملک مجاور اعلام کردند و جمله پذیرفتند و کمرغزا به میان بستند. امیران ممالک اطراف و اکناف عثمانی، خاص و عام، نزد سلطان جمع آمدند.» (تاریخ نشری، ص ۲۴۵).

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۲۸۹

در امتداد نهر طونه پیش رفت و سیلستره و نیکبولی را که زیر نفوذ حکومت افلاق بود متصرف شد و حتی یرگویی را که متعلق به این حکومت بود به طور موقت اشغال کرد.

به این ترتیب عملیات سریع چندرلی زاده پادشاه بلغارستان شیشمان را به زانو در آورد و مانع از پیوستن او به پیمان اتحاد و غافلگیری نیروهای عثمانی شد. به دنبال این موفقیت بزرگ که از نظر نظامی سخت حایز اهمیت بود، نیروهای عثمانی «شهر کوی» (خارپوط) را از تصرف نیروهای صربستان که به کمک بلغارها آمده بودند خارج ساختند و آن را بازپس گرفتند.^{۱۵} یاخشی بیگک پسر قراتیمورتاش پاشا در صدد حمله به خاک صربستان بود، ولی به امر سلطان مراد که تصمیم گرفته بود کلیه نیروهای رزمنده را تحت فرماندهی خویش جمع آورد حمله به صربستان انجام نگرفت.

نخستین جنگ قوصوه (۱۳۸۹ق/۱۲۹۱م)

سلطان مراد در اثنای عزیمت به جنگ قوصوه که آخرین جنگ او بود پنج تن از امرای آناتولی را برای حفاظت از آن سرزمین انتخاب کرد و سپس وارد روملی

۱۵. علی پاشا پس از حل مسأله بلغارستان، شهر کوی را تصرف کرد؛ ولی لازار دسپوت صرب برای بازپس گرفتن آن یکی از فرماندهان لشکرش به نام دیمپتری پسر یووند را مأمور بازپس گرفتن آن کرد که وی موفق شد به یاری مسیحیان قلعه را بازپس بگیرد. از این روی نیرویی به فرماندهی تیمورتاش پاشا زاده یاخشی بیگک به آن سو اعزام شد و صربها قلعه را تخلیه کرده، گریختند. یاخشی بیگک نظر سلطان را در مورد تعقیب و یا عدم تعقیب آنان خواستار شد؛ سلطان مراد احتمالاً برای احتراز از تکرار حادثه‌ای نظیر فاجعه پلوشنیک دستور داد از دنبال کردن صربها خودداری کرده، به لشکر پیوندند (تاریخ نشری، ص ۲۶۰-۲۶۲).

در تاریخ نشری در مورد عملیات بلغارستان توسط چندرلی زاده علی پاشا مطالب مفصلی وجود دارد (ص ۲۴۲-۲۴۶) که تاج التواریخ نیز از آن کتاب مطالب مربوط به جنگ بلغارستان را نقل کرده است. عاشق پاشا زاده در مورد عملیات بلغارستان مطلبی ندارد و در تاریخ اروج بیگک و لطفی پاشا اصلاً اشاره‌ای به این مسأله نشده است. یوزگا در این باره اطلاعات مختصری داده است.

شد.^{۱۶} از پسرانش بایزید والی کوتاهیه و حمیدو یعقوب والی بالیکسری را در این جنگ به همراه خود برد و نیروهای را که از امرای آناتولی خواسته بود به جمع سرbazان تحت فرمانش افزود.^{۱۷} بجز این عده، امرای صرب^{۱۸} مقدونیه که تحت الحمايه عثمانیها بودند، سراج بیگک سر کرده تاتارهای دو بریچه و کنستانتین پرنس کوستندیل نیز با نیروهای خود در التزام رکابش بودند. در این بین يك فرمانده با تجربه آقجی، یعنی غازی اورنوس بیگک که از سفر حج باز گشته بود، به اردو ملحق شد و حضور او در چنین جنگی سبب افزایش روحیه قوای ترك شد.

آخرین تصمیم

علی پاشا وزیر اعظم که مسأله بلغارستان را حل کرده بود به یانبولی باز گشت و در آنجا به سلطان پیوست. نیروهای عثمانی از راه اختمان^{۱۹} - واقع در بین صوفیه و تاتار بازاری -، صوفیه، کوستندیل و قراتروه به سوی دشمن حرکت کردند. در این بین نماینده صرب آمده، ضمن رجز خوانی آمادگی صربستان را برای جنگ اعلام کرد.

۱۶. سلطان مراد قبل از ورود به روملی برای محافظت از آناتولی پنج پهلوان مورد اعتماد و بهادر را تعیین فرمود. تیمورتاش پاشا امیر ایشقلی و صندرقلی و کوتاهیه شد؛ ولایت انقوره (آنکارا) را به فیروز بیگ تفویض کرد؛ سومی تیمورتاش، «سوپاشی» سیوری حصار و سقاریه شد؛ قوتلی بیگ فرمانروای اگری دور بود؛ و آق شهر زیر فرمان هوجا بیگ قرار گرفت (تاریخ نشری، ص ۲۴۶ و ۲۴۷).

۱۷. امرای جاندار، گرمیان، صاروخان، منتشا، آیدین و حمید قوای کمکی برای اردوی عثمانی اعزام کرده بودند (تاج التواریخ، ج ۱/ص ۱۱۵). در منشآت فریدون بیگ، (ج ۱/ص ۱۱۲) در متن فرمانی که به دنبال فتح قوصوه صادر شده بود از قوای قسطمونی، حمید، منتشا، تکه و گرمیان نام برده شده و ذکر می از قوای صاروخان و آیدین به میان نیامده است. در تاریخ نشری (ص ۲۴۵) از قوای قرامان، تکه، آیدین و صاروخان بحث نشده و از سرbazان قسطمونی - نیروهای شاخه قسطمونی جندار (جاندار) - و بنی حمید سخن نرفته است. اعزام نیروی کمکی از طرف امیران شاخه حکومت جندار به سبب آنکه تحت الحمايه عثمانیها بودند امری طبیعی می نمود. امیر بنی حمید نیرویی به همراه پسرش مصطفی بیگ اعزام داشته بود (تاریخ نشری، ص ۲۹۴).

۱۸. این امرای صرب عبارت بودند از دراقوس و پسران امیر صربستان جنوبی.

۱۹. وقتی به اختمان می رسید راه دوشاخه می شود؛ یکی از سرخه و نیش و شهر کوی می گذرد و دیگری از کوستندیل. بنا به توصیه سراج بیگک و نصویب و تأیید سرbazان، راه سمت چپ انتخاب شد و به کوستندیل رفتند. امیر کوستندیل، یعنی کنستانتین، به آنان ملحق شد و راهنمایی نیروها را به عهده گرفت (نشری، ص ۲۶۴ و ۲۶۵).

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۲۹۱

نیت اصلی آمدن این فرستاده در واقع ارزیابی اردوهای عثمانی بود. جلسه جنگی تشکیل شد و به اکثریت آراء قرار بر این شد که به منظور پیشدستی به دشمن و اتخاذ موضع مناسب، پیشروی کنند. اردو به سوی پرشتینه مرکز حکومتی لازار به حرکت درآمد.

فرماندهی نیروی طلایه سپاه عثمانی را غازی اورنوس بیگک و پاشایگیت به عهده داشتند. وقتی سپاه عثمانی به دشت قوصوه رسید با قوای متحدان روبرو شد. دشت قوصوه که مجارها به آن «ریکوماژو» می گفتند در جنوب سه کیلومتری پرشتینه، بین اسقوپ و پرشتینه، قرار دارد. عده نیروهای متحدان بیش از نفرات قوای عثمانی بود. بنا به نوشته منابع صرب، نیروهای عثمانی در مسیر خود دست به هیچ عمل نامناسبی چون یغما و غارت نزده بودند.

وقتی نیروهای ترك با دشمن روبرو شدند، سلطان مراد فرمان شروع نبرد را داد؛ ولی اورنوس بیگک عرض کرد که به سبب گرما و نیز خستگی افراد، جنگ به روز بعد موکول شود، که چنین شد.^{۲۰}

آرایش جنگی دو طرف متخاصم

این جنگ که سرنوشت عثمانیها را در بالکان تعیین می کرد بنا به نوشته منابع صرب روز بیستم حریران ۱۳۸۹م و به موجب منابع ترك به حساب تقویم سه شنبه شانزدهم شعبان سال ۷۹۱هـ/ ۱۰ آگوست ۱۳۸۹م در صحرای قوصوه رخ داد.^{۲۱} در جناح راست قوای تیمورتاش پاشا^{۲۲} و اورنوس بیگک و سایر امرای با تجربه

۲۰. «اورنوس، عماکر کفار را دید و به سلطان خبر آورد. سلطان گفت: باید هم اکنون بجنگیم. اورنوس گفت: آفتاب داغ است و سپاه خسته و دشمن خشمگین؛ امروز آرام کنیم. سلطان آن را صواب دید.» (تاریخ نشری، ص ۲۷۶ و ۲۷۷).

۲۱. اشاره به بیستم حریران در متن بنا به استدلال گیونوس باتکیه بر پاره ای منابع است. ژیره چک و یورگا با استناد به حوادث و وقایع صرب، ۱۵ حریران را معتبر می دانند. در تاج التواریخ و تاریخ خیر الله افندی به نقل از هشت بهشت روز وقوع جنگ، چهارم رمضان ۷۹۱هـ/ ۲۷ آگوست ۱۳۸۹م قید شده است. در منشآت تاریخ فتحنامه صادره پس از پیروزی قوصوه اواسط ماه شعبان ذکر شده که اشتباه است.

۲۲. در آن زمان سه تیمورتاش پاشا بود؛ قراتیمورتاش، ساری تیمورتاش و بیاض تیمورتاش پاشا. قراتیمورتاش پاشا که هم وزیر و هم بیگلر بیگ بود در جنگ قوصوه شرکت داشت.

به فرماندهی شاهزاده بایزید والی کوتاهیه و حمید قرار داشت، و فرماندهی جناح چپ با امیر قراسی یعقوب بیگ بود که ساروجه پاشا بیگلر بیگ آناتولی و قوای قسطنونی، گرمیان، حمید، تکه، منتشا و آیدین در آن جناح جای داشتند.

سر فرماندهی سپاه با سلطان مراد بود که طبق معمول در قلب لشکر جای داشت. در پیشاپیش قلب لشکر ینی چریها بودند و توپخانه جلوتر از جای ینی چریها مستقر شده بود. بنا به توصیه اورتوس بیگ در صف مقدم جناحهای یمین و یسار سپاه در هر جناحی یک هزار تیرانداز جای گرفته بودند. فرماندهی تیراندازان جناح راست با مالکوج امیر بنی حمید و فرماندهی تیراندازان جناح چپ با پسر او بود.^{۲۳} علی پاشا وزیر اعظم در کنار سلطان حرکت می کرد.^{۲۴}

آرایش جنگی خصم چنین بود: لازار دسپوت صرب با قوایش در قلب لشکر؛ نیروهای برانکوویچ داماد و برادرزاده اش در جناح راست؛ و نیروهای توارتکو سلطان بسنه در جناح چپ.^{۲۵}

قوای مشترك دشمن عبارت بود از نیروهای صرب، بسنه، مجار، افلاق و آلبانی. بنا به نوشته تواریخ عثمانی قوای لهستان و چک نیز شرکت داشتند. تعداد نیروهای دو طرف مشخص نیست. در تواریخ عثمانی آمده است که تعداد نیروهای خصم از قوای عثمانی بیشتر بود. منابع طرف مقابل نیز عکس این مسأله را بیان می دارد. فقط هامر می نویسد که فزونی تعداد نیروهای دشمن نسبت به قوای عثمانی، پادشاه را به تشویش و تردید واداشته بود.^{۲۶} نشری نیز در تأیید این موضوع می نویسد که شاه از فزونی تعداد لشکریان دشمن سخت اندیشناک بود؛ ولی علی پاشا با قرائت آیه ای از قرآن مجید دایر بر اینکه به عنایت خداوند این نیروی اندک بر قوای بیشتر

۲۳. تاریخ نشری، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

۲۴. در منشآت (ج ۱/ص ۱۱۲) و تاج التواریخ (ج ۱/ص ۱۲۵) قید شده است که علی پاشا وزیر اعظم در سمت راست پادشاه و تیمورتاش پاشا در سمت چپ او قرار داشتند. از نوشته نشری چنین برمی آید که علی پاشا در جناح راست جای گرفته بوده است (تاریخ نشری، ص ۳۰۵).

۲۵. بنا به نوشته تاج التواریخ (ج ۱/ص ۱۲۵) و هامر، ترجمه اتابک (ج ۱/ص ۲۶۵) و یورگا در این جنگ پادشاه بسنه شرکت نداشت؛ فقط قوای کمکی اعزام کرده بود.

۲۶. هامر، ج ۱/ص ۲۴۹.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۲۹۳

غلبه خواهد کرد، روحیه سلطان را تقویت کرده بود.^{۲۷} از این نوشته‌ها چنین برمی آید که عده قوای خصم بیشتر از نیروهای عثمانی بوده است. دشمن با شلیک توپ جنگ را آغاز کرد. در اثنای جنگ در جناح چپ سپاه عثمانی ضعف و تزلزل پیدا شد^{۲۸} که شاهزاده بایزید به کمک این جناح شتافت و خطر رفع شد.

شهادت سلطان مراد

بر اثر قهرمانی سپاه ترك و در سایه طرح دقیق و بی نقص نقشه جنگی و اجرای آن، دشمن که از نظر نفرات بر عثمانیها برتری داشت، شکست خورد و قوای بسنه بسرعت عقب نشست.^{۲۹} جنگ قوصوه هشت ساعت به طول انجامیده بود. سلطان مراد پیش از آنکه میدان نبرد را ترك کرده، به چادر خود برگردد، در صدد برآمد تا به شادی این فتح گشتی در میدان جنگ بزند، که در حال گردش يك اصيلزاده صرب به نام میلوش

۲۷. سلطان مراد با مشاهده قوای دشمن به تعجب فروماند و ارکان سپاه را جمع آورد و فرمود: نمی دانستم که عساکر این کفار اینقدر کثیر باشند. سپس پرسیده بود که آیا جمازه سوار در پیشاپیش سپاه قراردهم یا نه؟ بایزید این رأی را صواب ندید. علی پاشا نیز نظر شاهزاده را تصویب کرد و این آیه کریمه را قرائت کرد که می فرماید: «کم من فئته قلیلة غلبت فئته کثیرة باذن الله والله مع الصابرين [چه بسیار باشد که به یاری خدا گروهی اندک بر سپاهی گران پیروزی یافته اند، که خدا یار و معین بردباران است. (بقره/۲۴۹)]. سلطان مراد رأی اورنوس بیگ را نیز خواستار شد و حرب با همان آرایش قبلی سپاه صورت گرفت (تاریخ نشری، ج ۱/ ص ۲۷۸-۲۸۳).

۲۸. با مشاهده این وضع خطرناک «بوزغون جیها» بانک بر آوردند که، «ای جنگاوران! چرا درنگ کرده اید؟ کفار شکست خورده اند و در حال فرارند. در آن ایام به کسانی که صدای رسا و بلند داشتند جیره مخصوص داده می شد. به محض اینکه غازیان با کفار مواجه می شدند، آن مردان برای تشجیع لشکریان مسلمان فریاد می زدند که کفار شکست خورده، گریختند. به این مردان «بوزغون جی» (آشوب انگیز) می گفتند. آنگاه بایزیدخان با جلال و شکوه چون صاعقه رسید و به تارومار کردن کفار پرداخت. علی پاشا نیز باقی کفار را سرکوب کرد...» (تاریخ نشری، ص ۳۰۰).

۲۹. در فتحنامه شعبان ۷۹۱ هـ ق مربوط به جنگ قوصوه آمده است که دشمن ابتدا به قلب سپاه عثمانی حمله برد و تزلزلی در قوای ترك به وجود آورد؛ ولی با حمله متقابل که از سوی بایزید رخ داد، شکست در نیروی دشمن راه یافت.

اوبیلیچ^{۳۰} اورا به زخم خنجر از پای در آورد.^{۳۱}

از آنجا که جنگ هنوز کاملاً پایان نیافته بود سلطان مراد با وجود زخم شدیدی که داشت میدان جنگ را ترك نگفت و به فرماندهی سپاه و صدور فرامین لازم پرداخت که در ضمن این عملیات لازار و پسرش به اتفاق قریب به هزارتن از نیروهای صرب به دست امرای ارتش عثمانی اسیر شدند.^{۳۲}

سلطان مراد که دریافته بود مرگ نزدیک است، بایزید را که در تعقیب خصم بود، نزد خود فراخواند و به اتفاق آرای ارکان دولت، سلطنت را به پسر لایق و مقتدرش که در جنگهای متعدد شایستگی و لیاقت خود را نشان داده بود تفویض کرد و اندکی بعد در گذشت. به دنبال مرگ سلطان مراد، لازار و پسرش بلافاصله به قتل رسیدند.^{۳۳}

جسد سلطان مراد مومیایی شد و در مقبره اش واقع در چکیر گه بورسه دفن

۳۰. نام این اصیلزاده در منشآت فریدون بیگ و تواریخ عثمانی میلوش کابیلوویچ، میلوش نیکولا و میلوش کابیله قید شده است. گیبونس (ص ۱۵۳) می نویسد که این مرد داماد لازار بود و میلوش دو بر او بیچ نام داشت.

۳۱. پلدرم بایزید در فرمان ارسالی به قاضی بورسه می نویسد: سلطان مراد پس از خاتمه جنگ به چادر خود بازمی گردد. در این بین مردی به نام میلوش کوبیلوویچ به یکی از نگهبانان اطراف چادر همایونی اظهار می دارد: «من مسلمان شده ام»، و خواهش می کند که اجازه دیدار با پادشاه را به او بدهد. مرد صرب از سوی پادشاه به حضور پذیرفته می شود، که در اثنای گفتگو با خنجری که در آستین پنهان کرده بود سلطان مراد را به شهادت می رساند. کوبیلوویچ نیز بلافاصله توسط اطرافیان سلطان قطعه قطعه می شود...

در دستورنامه آمده است که پس از خاتمه جنگ، میلوش در حالی که سوار بر اسب بود خود را به نزد سلطان مراد می رساند؛ از اسب پیاده می شود و اظهار می دارد که مسلمان شده است و قصد دستبوسی دارد. با این بهانه خود را به سلطان نزدیک کرده، با خنجری که در آستین داشت او را می زند و از اسبش به زیر می کشاند، و سلطان مراد که سخت زخمی شده بود وصیت می کند که پس از مرگ، پسرش بایزید به سلطنت منصوب شود (ص ۸۷).

اروج بیگ در تاریخ خود نوشته است که سلطان مراد پس از خاتمه جنگ در حالی که سوار بر اسب بود به شهادت رسید (ص ۲۵).

معتبرترین این روایتهاروایتی است که می گوید سلطان مراد پس از خاتمه جنگ در حالی که به عادت مسلمانان به شکرانه پیروزی در حال گشت در میدان جنگ بود توسط میلوش زخمی شد.

۳۲. در کتب تاریخ عثمانی، روم و صرب در مورد زخمی شدن سلطان مراد به دست میلوش و اسارت لازار و کشته شدن او مطالب گوناگونی نوشته شده است که تقریباً همه یکسان است.

۳۳. اروج بیگ، ص ۲۶. نشری، ص ۳۰۴ و ۳۰۵. عاشق پاشا زاده، ص ۶۳.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۲۹۵

گردید. امعاء و احشایش در همان محل شهادت به خاک سپرده شد و بنای آرامگاهی نیز روی آن احداث شد که تا سالها پیش برجای بود و «مشهد خداوندگار» نامیده می‌شد.

هنگامی که بایزید نزد پدر احضار شد، سردیگر سلطان مراد یعنی یعقوب چلبی در تعقیب دشمن بود و از زخمی شدن و مرگ پدر خبر نداشت. به او پیغام دادند که از سوی پدر احضار شده است. به محض رسیدن به قرارگاه برای اینکه ادعای سلطنت نکند، بنا بر تصمیم ارکان دولت خفه شد^{۳۴} و جسدش را همراه جسد پدر به بورسه بردند و در کنار او دفن کردند. یعقوب بیگ به هنگام مرگ سی سال داشت. مرگ او در میان لشکر ایجاد اضطراب و آشفتگی کرد.^{۳۵}

شخصیت سلطان مراد

پیروزی ترکها در جنگ قوصوه، سومین پیروزی آنها پس از موفقیت در جنگهای صرب صندیغی و چرمن بود که به منظور استقرارشان در روملی (اروپای جنوب شرقی) صورت گرفته بود. سلطان مراد اول، کسی که پس از کسب یک پیروزی بزرگ در جنگ چشم از جهان فرو بست، در تاریخ به غازی خنکار و مراد خداوندگار معروف است. وی یکی از پادشاهان بزرگ عثمانی بود.

اوطی بیست و نه الی سی سال سلطنت^{۳۶}، پیروزی به دنبال پیروزی کسب کرد

۳۴. دوکاس (چاپ بن)، ص ۱۷. حال کوندیل می نویسد که با کشته شدن مراد بنا بر تصمیم پاشاها و ارکان لشکر بایزید با وجود سن کمی که داشت به سلطنت برگزیده شد (چاپ پاریس، ص ۳۴). سن بایزید از یعقوب بیشتر بود و حال کوندیل در مورد کمی سن او اشتباه می کند. اروج بیگ می نویسد که بایزید به تصمیم ارکان دولت به جای پدر نشست (ص ۲۶). دوکاس (چاپ بن، ص ۲۷) و ابن حجر مورخ عرب (انباء الفجر، وقایع سنه ۷۹۷ هـ) و کسانی که به نقل از او نوشته اند به خطا به جای یعقوب از خفه شدن ساوجی نام برده اند؛ حال آنکه او پیش از این واقعه در جریان عصیانش علیه پدر کشته شده بود.

۳۵. همین که حکمرانی سلطان بایزید اعلام شد، رجال دولت برای آنکه واقعه ای نظیر حادثه ساوجی رخ ندهد و یعقوب بیگ به مخالفت علیه برادر قیام نکند، تصمیم به قتل او گرفتند و هنگامی که وی در چادر پدر بالای سر جنازه او بود ریختند و خفه اش کردند (تاج التواریخ، ج ۱/ص ۱۲۴. عاشق پاشا زاده، ص ۶۳ و ۶۴. نشری، ص ۳۰۴ و ۳۰۵).

۳۶. مدت حکومت او به سال هجری قمری ۳۰ و به سال میلادی ۲۹ سال بود.

و ضمن موفقیت در کلیه جنگها هر گز روی شکست ندید. حکومت عثمانیها وقتی از پدر به او رسید در حد يك امیرنشین بود؛ ولی او با فتوحات خود اساس و پایه يك امپراتوری بزرگ را ریخت. گیونس در این باره توصیف زیبایی دارد. می نویسد: غازی عثمان نژادی را گرد خود جمع کرد؛ اورخان يك دولت تشکیل داد و سلطان مراد خداوند گار يك امپراتوری به وجود آورد.^{۳۷} فرانچس می نویسد که سلطان مراد در دوران حکومتش سی و هفت جنگ بزرگ توأم با موفقیت کرد.^{۳۸}

یورگا مورخ کاملاً بیطرف رومانی سلطان مراد را چنین توصیف می کند: «بامسلمانانی که تحت تابعیتش بودند با جوانمردی و بلندهمتی رفتاری کرد و نسبت به مسیحیان، که پیروزیهای بسیاری در مقابله با آنان کسب کرد، رفتاری ملایم و مسالمت آمیز داشت. او چنین مردی بود.

هال کوندیل مورخ آتنی در مورد سلطان مراد چنین می نویسد: سلطانی بود خاموش که کم سخن می گفت ولی هنگام سخن گفتن دلنشین صحبت می کرد و خیر خواه بود. شکارچی خستگی ناپذیر و شوالیه ای موقر بود.^{۳۹}

۳۷. تأسیس امپراتوری عثمانی (ترجمه راغب خلوصی)، ص ۱۵۷.

۳۸. تاریخ فرانچس (چاپ بن)، ص ۸۱.

۳۹. هال کوندیل (ص ۲۹) در مورد مراد خداوندگار چنین می نویسد: «سلطان مراد در زمان حیات، بسیاری از خطرات را پشت سر گذاشته بود. کارهای عام المنفعه بسیار کرد. در روملی و آناتولی در پیش از سی و هفت جنگ شرکت کرد و هر بار نیز پیروز و موفق بود. هرگز دیده نشد که در مقابل دشمن جای خالی کند و پشت به خصم نماید. موقع شناس بود و می دانست که چگونه امور را به نظم آورد و چگونه شاهد موفقیت را در آغوش کشد. در نهایت شجاعت نبرد می کرد. در اثنای جنگ مضطرب و هیجان زده نمی شد. هنگامی که به سر بازارش دستور استراحت می داد، اوقات خود را به شکار می گذرانید و با استراحت و آسایش بیگانه بود و از این نظر از پیشینیان و اسلاف خود نیز فراتر رفته بود. به هنگام پیری نیز چون ایام جوانی اش فعال، چالاک، پرتحرک و استوار بود. قبل از آنکه دست به کاری بزند نخست در آن باره نیک می اندیشید و آنگاه در راه تحقق آن جانب تردید را رها می کرد و تا انجام هدف و مقصودش دست از تلاش بر نمی داشت. با مللی که از او اطاعت می کردند و با کودکان خارجی که در قصرش نگهداری می شدند با کمال ملایمت و عطف و مهر بانی رفتاری کرد. در مجازات نیز قاطع بود. عادت داشت که اطرافیان را به اسم کوچک می خواند. قبل از هر جنگی با سر بازان سخن می گفت و آنان را تشجیع می کرد و از کوچکترین بی انضباطی در اثنای جنگ چشم نمی پوشید و مرتکب را بشدت مجازات می کرد. جزء آن عده از سلاطین بود که برای قول خود احترام قائل بود و آنچه وعده می داد بجامی آورد. اطرافیان سخت از او می ترسیدند، ولی رفق و مدارا و شفقتی را که او به آنان نشان می داد هرگز در هیچ فرماندهی نمی توان سراغ داشت.»

از طرز رفتار و حرکات و نیز از بررسی وقایع تاریخی زمان حکومتش چنین برمی آید که سلطان مراد پادشاهی بود با اراده و عزمی راسخ، قدرتمند و باوقار و دور از تعصب خشک، که نسبت به اقلیتهای مذهبی رحیم و باگذشت بود. یکی از حکمرانان بزرگ ترک بود که با شخصیت صمیمی و یکرنگش مورد محبت و احترام مردم بود و چه در داخل کشور و چه در خارج از خاک کشورش ارج و وجهه کسب کرده بود.

سلطان مراد به همت و کوشش شخصیهایی چون چندرلی خلیل خیرالدین و پسرش علی پاشا در زمینه عدالت اجتماعی و مالی و نظامی اقدامات اساسی صورت داد و کشور را از صورت حکومت عشیره‌ای به شکل يك دولت منظم و صاحب تشکیلات درآورد. در خطرناک‌ترین شرایط جانب تعادل را از دست نمی‌داد و می‌دانست که باید چگونه عمل کند. بدون استثناء بی‌مشورت با امرای خود دست به کار نمی‌شد و چون می‌دید نظریه‌ای منطقی‌تر از عقیده اوست آن را می‌پذیرفت. به اعتراضات دیگران گوش فرا می‌داد و برای آن اهمیت قائل بود، که این خود یکی از عوامل موفقیت‌های او بود.

سلطان مراد اول به موجب روایتی در پنجاه سالگی و بنا بر قولی دیگر در سن ۶۵ یا ۶۸ سالگی به شهادت رسید (۷۹۱ هـ / ۱۳۸۹ م). مراد سه پسر داشت. بایزید که بزرگترینشان بود از شجاعت و جرأت و استعداد فرماندهی برخوردار بود و در موفقیت‌های جنگی پدرش سهم بسزایی داشت. ساوجی پسر وسطی سلطان مراد در حالی که داعیه سلطنت بر سر داشت از درگیری پدر در جنگ آناتولی استفاده کرد و در سال ۱۳۸۵ م به اتفاق آندرونیکوس پسر بزرگ امپراتور بیزانس به اتفاق علیه پدرانشان عصیان کردند.^{۴۰} ساوجی در دیمتوقه دستگیر شد. ابتدا به چشمانش میل کشیدند و سپس او را به قتل رسانیدند. وی در مقبره غازی عثمان واقع در بورسه مدفون است.^{۴۱} رجال دولت به احتمال اینکه امکان دارد شاهزاده یعقوب والی قراسی چون

۴۰. برای کسب اطلاع بیشتر در این مورد به بخش «مناسبات عثمانی-بیزانس» مراجعه شود.
 ۴۱. از نامه ارسالی به بایزید و امیر قرمان چنین برمی آید که ساوجی بیگ در آن زمان والی بورسه بوده است. (منشآت فریدون بیگ، ج ۱/ ص ۱۰۵ و ۱۰۶). گویا هنگامی که سلطان عازم جنگ محارستان بود خیر عصیان پسر را می‌شنود. پس به اولوباد رفته، پسر را نزد خود احضار می‌کند و چون ساوجی از آمدن سر برمی‌تابد طی جنگی که در نزدیکی رود نیلوفر رخ می‌دهد ←

ساوجی علیه بایزید که در جنگ قوصوه به دنبال مرگ پدر به سلطنت رسیده بود عصیان کند، تصمیم به کشتن او گرفتند. مدت حکمرانی سلطان مراد به سال میلادی بیست و نه سال طول کشید.

بایزید که در اثنای جنگ به سلطنت رسیده بود به جنگ ادامه داد و دو تن از فرماندهان لشکرش یعنی پاشایگیت و فیروز بیگ را مأمور حمله به بسنه و ویدین کرد و به دنبال تصرف معادن نقره گرتووا مهاجران ترك را به شهر اسقوپ منتقل و در آنجا مستقر کرد.

حکمرانی یلدرم بایزید و عملیات آناتولی^{۴۲}

الحاق بعضی از امیرنشینان آناتولی

با جلوس حکمران جدید، به دنبال شهادت سلطان مراد خداوندگار، خصومت پنهانی امرای آناتولی از پرده بیرون افتاد. محرك این امر علاءالدین بیگ امیر قرمان بود.

بایزید که از این ماجرا آگاه شده بود بسرعت اوضاع روملی را سر و سامان بخشید و بیدرنگ با استفان لازاریوچ خردسال پسر دسپوت مقتول لازار که هنوز تحت

→ ساوجی دستگیر می شود و به چشمانش میل می کشند. اما نظریه مورخان بیزانس در مورد عصیان ساوجی صحیح و منطبق با واقعیات است. به این معنی که ساوجی و آندرو نیقوس پسر امپراتور در روملی عصیان می کنند و مراد و یوانیس امپراتور، آندو را در محلی نزدیک استانبول در تنگنا قرار می دهند. نیروهای همراه ساوجی به قوای سلطان مراد می پیوندند و ساوجی و آندرو نیقوس در قلعه دیمتوقه پناه می گیرند، لکن در آنجا محاصره و دستگیر می شوند و به چشمان هر دو میل می کشند؛ منتهی سلطان مراد از خشم به این نیز اکتفا نمی کند و دستور قتل پسر را می دهد. سال وقوع این حادثه در منشآت و تاج التواریخ ۷۸۷هـ/۱۳۸۵م ذکر شده است. فرانچس می نویسد که سلطان مراد هنگام عزیمت به جنگ مجارستان، به منظور سرکوب بعضی از امرای آناتولی که تحت تابعیت او بودند، حرکت می کند. طبق معاهده، امپراتور نیز در این عملیات شرکت داشته است. هنگام عزیمت به جنگ مجارستان، امپراتور پسرش آندرو نیقوس و سلطان مراد، ساوجی را در ادرنه به نیابت سلطنت گمارده بودند. ۴۲. در تاریخ روحی و تاج التواریخ، تاریخ جلوس سلطان بایزید، چهارم رمضان سال ۷۹۱هـ/۲۷ آگوست ۱۳۸۹م) قید شده است.

وصایت مادرش بود پیمانی بست. به موجب این پیمان حکمران صرب موافقت کرد که خراج سالانه بپردازد و در موقع لزوم بیست هزار سرباز در اختیار حکمران عثمانی قرار دهد و نیز همه ساله به زیارت سلطان برود، و سلطان بایزید نیز دسپوت صرب را به منزلهٔ یک متفق و دوست بسیار نزدیک خویش پذیرفت.

پس از شکست قوصوه، خواه استفان لازاریویچ و خواه برادرش ووق برانکوویچ حاکم پرشتینه، امیدی به ابقاء در مقام خویش نداشتند؛ بنابراین از عقد پیمان با بایزید استقبال کردند و پرداخت خراج به دولت عثمانی را با جان و دل پذیرفتند. بایزید به منظور استحکام بیشتر پایه‌های این پیمان، ماریا (یا اولیورا) دختر لازار مقتول را به عقد خویش در آورد^{۴۳}؛ چرا که وضع حساس آناتولی عامل مدارای بایزید با صربستان و دیگر کشورها بود، و به این ترتیب احتمال هر نوع کمک خارجی، بویژه کمک مجارستان به روملی در صورت وقوع جنگ، از بین می‌رفت. دوستی بین دسپوت صرب و بایزید تا به هنگام مرگ بایزید ادامه داشت.

یلدرم بایزید ادارهٔ امور اسقوپ واقع در مرز صربستان را به پاشایگیت، و نیکبولی را به فیروز بیگ داد و پسر اورنوس بیگ را مأمور تصرف ودینه و چتروز کرد و او را به قرار گاه سرز اعزام داشت.^{۴۴} بایزید مهاجران ترك و تاتار را بین اسقوپ و نیش اسکان داد و معاهدات تجاری موجود بین دولت عثمانی و ونیز و سایر حکومت‌های محلی ایتالیا را تجدید کرد و پس از آنکه با اقداماتی از جانب بیزانس هم اطمینان خاطر یافت به آناتولی رفت.^{۴۵}

۴۳. در تاریخ گیبونس آمده است که نام دختر لازار، دسپینا بود و مراسم ازدواج بایزید با وی در مسجد آلاجه حصار واقع در جوار کروشواچ برگزار شد (ترجمهٔ راغب خلوصی، ص ۱۶۱).

۴۴. اورنوس بیگ پس از سال ۱۳۹۰ م، یعنی به دنبال موفقیت قوصوه، حملاتی به آلبانی کرد و بسیاری از اراضی امرای آلبانی را به تصرف خود درآورد، لکن در سال ۱۴۱۰ م مغلوب بالسه شد. او پس از مدتی مجدداً سروسامانی به وضع خود داد و موقعیت خویش را بار دیگر مستحکم کرد.

۴۵. بایزید قبل از عزیمت به آناتولی فرانچسکوگویی رینو نمایندهٔ اعزامی سناتوی ونیز را به حضور پذیرفت و حمایت از تجارت و نیز امتعه‌دشده. این اقدام که در حقیقت نوعی سهل‌انگاری و سازش بود، در آستانهٔ عملیات آناتولی ضروری می‌نمود. به طوری که در بخش «مناسبات عثمانی-بیزانس» دیدیم در سال ۱۳۹۰ م امپراتور یونانیس و مانوئل با حمایت عثمانیها مشترکاً ادارهٔ امور امپراتوری بیزانس را عهده‌دار شدند و به این ترتیب بایزید از این سو نیز اطمینان خاطر حاصل کرد.

علاءالدین بیگ امیر قرمان با استفاده از فرصت مغتنمی که بامرگ مراد اول پدرزنش به دست آورده بود، قتل شاهزاده یعقوب را بهانه قرارداد و در صدد تصرف اراضی ای که دولت عثمانی از بنی حمید خریداری کرده بود برآمد و در اجرای این هدف، نخست بک شهر را تصرف کرد و ضمناً با تحریک صاروخانیان، آیدینیان، منتشاییان و گرمیانیان دولت عثمانی را در موقعیت دشواری قرار داد؛ زیرا امرای حکومت‌های نامبرده از خطر گسترش نفوذ عثمانیها در آناتولی بخوبی آگاه بودند. از سوی دیگر یعقوب بیگ دوم امیر گرمیان برادرزن بایزید به محض آگاهی از مرگ سلطان مراد باقرامانیان پیمان اتحاد بست و به دنبال آن در صدد بازپس گرفتن شهرهایی که به عنوان جهیزیه به همسر سلطان بایزید داده شده بود برآمد و نخست کوتاهیه را به تصرف درآورد و آنگاه قصد اشغال سایر شهرها را نیز کرد. مروت بیگ رئیس تاتارهای «قرا» نیز قیر شهر را تصرف کرد و آن را تحویل قاضی برهان‌الدین احمد حکمران سیواس داد^{۴۶} و به این ترتیب در آناتولی علیه بایزید مخالفتها اوج گرفت.

بلدرم بایزید در چنین شرایط و اوضاع و احوالی وارد آناتولی شد و نخست از یاری جندر اوغلی سلیمان پاشای دوم (از اسفندیاریان) حاکم قسطنطنیه که تحت حمایت عثمانیها بود بهره‌مند شد.^{۴۷} این شخص داماد سلیمان پاشا عموی بایزید بود و در سایه این وصلت به حکومت شاخه قسطنطنیه اسفندیاریان منصوب شده بود. در این عملیات بجز نیروهای عثمانی و قوای کمکی سلیمان پاشا نیروهای مانوئل پسر امپراتور بیزانس که با پدر مشترکاً امپراتوری را اداره می‌کردند، نیروهای

۴۶. «در آن عهد مراد بیگ به‌غزای کفار رفت و آنجا شهید شد و پسرش بایزید بیگ بر جای او بنشست و چون اول جلوس بود کار دولت انتظامی نیافته و مغول و قرمان از اطراف گردن طمع در ملک او دراز کردند و مروت بیگ، قیر شهر بگرفت و به سلطان تسلیم کرد و جماعت قرمان قلعه بک شهری بگرفتند و ولد شاه چلبی گرمیان مواضع و ولایات خود را که به دست عثمانیان افتاده بود بعضی را انتزاع کرد و در استخلاص باقی سعی می‌نمود...» (بزم و رزم، ص ۳۸۷ و ۳۸۸).

۴۷. پسر عثمان چون دید که از جوانب مخالفان کرد... به انتصار و استنجد پیش سلیمان پاشا رسول افتاد و او را دعوت کرد و به امداد استعداد او تظاهر نمود و سلیمان پاشا ملتحمس او اجابت کرد و بالشکری انبوه و شوکت و مکننت تمام بدو ملحق شد...» (بزم و رزم، ص ۳۸۸). سلطان بایزید با استفاده از این موقعیت بر مخالفان فائق آمد و آنان را تحت اطاعت خویش درآورد.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۰۱

رومی و قوای سلطان صربستان نیز تحت فرماندهی پادشاه عثمانی شرکت داشتند. بایزید نخست به سوی قلمرو گرمیانیان حرکت کرد. با آنکه امیر گرمیان که برادرزانش بود به استقبال وی آمد ولی بایزید او را به سبب اشغال اراضی عثمانی (که جهیزیه خواهرش بود) دستگیر کرد و به اتفاق وزیرش حصار بیگک در دژ ایصاله روملی زندانی ساخت (۵۷۹۲ق/ ۱۳۹۰م).^{۴۸} سلطان بایزید پس از تصرف دنیزلی که در اختیار گرمیانیان بود به سوی امیرنشین آیدین حرکت کرد. خواه امیرنشین آیدین و خواه منتشایان و صاروخانیان با وجود قدرتی که در دریاها داشتند قادر به مقابله با نیرویی که از راه زمین به آنان حمله ور می شد نبودند. امرای این امیرنشینها بیشتر با تجارت دریایی سرگرم بودند و به آن می پرداختند. از این روی عیسی بیگک امیر آیدین بدون مقاومت تسلیم شد. آیاسلوق مرکز حکومت او و نیز سایر اراضی تحت فرمانش به تصرف عثمانیها درآمد و به او اجازه اقامت در قصبه تیره داده شد تا بتواند از عایدی موقوفه های خانوادگی امرار معاش کند. همزمان با این حادثه، اراضی شاخه بلاط امیرنشین منتشا نیز به تصرف درآمد. محمود بیگک از امرای منتشات تسلیم شد و عایدات برامه برای امرار معاش به او اختصاص داده شد. بایزید اداره امور اراضی اشغال شده را به شاهزاده سلیمان و شاهزاده ارطغرل واگذار کرد. به دنبال این عملیات، قلمرو صاروخانیان نیز به تصرف درآمد.^{۴۹}

به این ترتیب نخستین مرحله فتوحات آناتولی بایزید در سال ۱۳۹۰ به سبب مناسب بودن اوضاع جوی در پاییز و زمستان با اشغال چهار امیرنشین آناتولی

۴۸. نشری، عاشق پاشازاده، صاحب تاج التواریخ و صحائف الاخبار می نویسد که دستگیری امیر گرمیان و الحاق قلمرو او به سرزمینهای عثمانی در جنگ قرمان رخ داد. من نظر دوکاس را ترجیح دادم و آن را نقل کردم. سبب دستگیری یعقوب بیگک از سوی بایزید دوستی او با امیر گرمیان بود (بهشتی، ص ۷).

۴۹. دوکاس (چاپ بن) در صفحه ۱۸ کتاب خود می نویسد که صاروخان اوغلی خضر بیگک به استقبال بایزید رفت و بایزید نیز باشوهر خواهرش خضر از در ملامت در آمد و سپس او را به بورسه فرستاد که در آنجا به دستورش وی را مسموم کردند. ولی با توجه به اینکه ما خضر بیگک را در اثنای جنگ آنکارا در رأس امیرنشین صاروخان می بینیم از این روی وی یا به محض شنیدن خبر آمدن بایزید می گریزد و یا پس از اعزام به بورسه از آنجا فرار می کند. در تواریخ عثمانی آمده است که وی می گریزد و به سینوپ می رود.

(گرمیانیان، آیدینیان و منتشایان و نیز صاروخانیان) پایان یافت.^{۵۰} محمد بیگ امیر شاخه موغلائی منتشا و نیز امیر صاروخان گریختند و در سینوپ به اسفندیار بیگ امیر اسفندیاری پناهنده شدند. با تصرف سواحل دریای اژه توسط عثمانی، به استثنای ساحل از میر که ابتدا جزو قلمرو او مور بیگ امیر آیدین بود و بعدها به تصرف امپراتوری بیزانس در آمد، کشتیهای این امیر نشینها در اختیار عثمانیها قرار گرفت و این امر خود موجب تقویت نیروی دریایی دولت عثمانی شد. دوران پیشی و رعایت نکات سیاسی عامل خودداری سلطان یازید از تصرف سواحل از میر بود؛ زیرا شاید اگر سلطان یازید قصد تصرف سواحل از میر را می کرد بر اثر کمک لاتینها کار محاصره این بنادر به طول می انجامید و در نیل به هدف خود با مشکلات بسیار مواجه می شد. گذشته از آن امکان داشت که این عملیات دشمنی اروپاییان را علیه او برانگیزد - آن هم عملیاتی که نتیجه ای مبهم و مجهول و نامشخص داشت - و از آن گذشته می باید احتمال تحریک امرای آناتولی و قرامانیان از سوی لاتینها را نیز در نظر می گرفت. یازید پس از تصرف منطقه اژه حقوقی را که و نیز از نظر تجاری از سوی امرای آناتولی به دست آورده بود محترم شمرد و به این ترتیب دست به اقدامی مناسب به منظور حفظ مناسبات با و نیز زد. یازید اداره امور سرزمینهای صاروخانیان را به پسرش سلیمان که والی قراسی بود محول کرد و پسر دیگرش ارطغرل را مأمور اداره امور قلمرو آیدینیان کرد. در اثنای این جنگ، آلاشهر، تنها شهر بیزانس آناتولی، که تحت حمایت آیدینیان بود

۵۰. مسأله شرق از دیدگاه منابع و نیز (ترجمه ترکی)، ص ۵۹ و ۶۰. در تاریخ عثمانی یورگامده است که این جنگ در سال ۱۳۹۰ م اتفاق افتاده، که این نظریه صحیح است. در نامه ای که یازید به تاریخ ۲۱ مائیس ۱۳۹۰ م نوشته بود تأیید کرده بود که امتیازهای داده شده از سوی امیر نشینان منتشا و آیدین را می پذیرد. از این نامه چنین برمی آید که اراضی امیر نشینهای آیدین و منتشا و سپس صاروخان در زمستان سال ۱۳۹۰ م و یا حداقل در ماههای مائیس و نیسان به تصرف در آمده است (امیر نشین منتشا، اثر پل ویت تک، ترجمه شایق، ص ۸۲). در تاریخ بهشتی نیز تصرف امیر نشینان صاروخان، آیدین و منتشا در سال ۷۹۲ هـ/ ۱۳۹۰ م قید شده است و در ضمن سال وقوع جنگ با قرامانیان که گرمیان و حمید ایلی را غارت کرده بودند شش ماه بعد ذکر شده است که با حوادث تاریخی مطابقت دارد (نسخه موجود در کتابخانه مؤسسه تاریخ ترک، ص ۷). در تقویم نجومی (کتابخانه نوری عثمانیه، شماره ۲۷۸) و در تقویم دیگر موجود در کتابخانه کوشک بغداد (شماره ۳۱۰) نیز تصرف قلمرو آیدینیان و صاروخانیان ۷۹۱ هـ/ ۱۳۸۹ م قید شده است. حتی در تقویم اخیر تصرف اراضی قراسی نیز ذکر شده است.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۰۳

نیز پس از اندکی مقاومت تسلیم شد.^{۵۱} در این جنگ مانوئل که با پدرش در اداره امور امپراتوری مشارکت داشت همراه بایزید بود.^{۵۲} بایزید سپس به رومی برگشت؛ بندر گلیبولی را گسترش داد و برجی نیز در آنجا احداث کرد.

جنگ قرامان

یلدرم بایزید دومین جنگ آناتولی را با حمله به اراضی قرامانیان آغاز کرد. در این عملیات بجز نیروهای حکمرانان مسیحی رومی که تحت فرماندهی وی بودند مانوئل پالهئولوق امپراتور بیزانس نیز در رکاب سلطان بود. بصراحت روشن نیست که آیا این جنگ در سال ۱۳۹۰ م رخ داد یا یک سال بعد از آن^{۵۳}؛ اما به نظر

۵۱. تصرف فیلادولفیا، یعنی آلاشهر، در تاریخ عاشق پاشازاده (ص ۶۵) و نشری (ص ۳۱۲) و بهشتی (نسخه موجود در کتابخانه مؤسسه تاریخ ترک، ص ۷) سال ۷۹۲هـ/۱۳۹۰ م قید شده است. حال کوندیل می نویسد که این حادثه در اوایل جنگ آناتولی رخ داده است. هامر (ترجمه اتابک، ج ۱/ص ۲۶۲) می گوید که این اتفاق یک سال بعد از این جنگ رخ می دهد. نویسنده تاج التواریخ بیان می دارد که تصرف آلاشهر قبل از تصرف قلمرو آیدینیان و دیگر امیرنشینها در اثنای جنگ آناتولی بوده است، که بایزید این شهر را پس از تصرف و وقف تأسیسات خود در بوره کرد. از این نوشته ها می توان دریافت که آلاشهر پیش از سال ۷۹۲هـ/۱۳۹۰ م)، یعنی الحاق حوالی اژه، به تصرف درآمده است. دوکاس (چاپ بن، ص ۱۸) می نویسد که بایزید در اثنای جنگ آناتولی، کوتاهی و سراسر فریقیه را به تصرف درآورد و پس از آنکه امیر گریان را بازداشت کرد و او را به بوره فرستاد، ابتدا دینزلی و سپس قلمرو آیدینیان و منتشایان و پس از آنگاه امیرنشین صاروخان را تصرف کرد و به آلاشهر رفت و آنجا را به محاصره درآورد، که شهر مزبور بر اثر کمبود مواد غذایی و قحطی تسلیم شد. احمدی شاعر که در آن عصر زندگی می کرد تصرف آلاشهر را در زمان بایزید به شعر درآورده است.

۵۲. هامر (ترجمه اتابک، ج ۱/ص ۶۲) به نقل از حال کوندیل (چاپ ۱۶۳۲، پاریس، ص ۳۵) می نویسد که بایزید به منظور تسلیم آلاشهر، امپراتور یوانیس و پسرش مانوئل را در تنگنا گذارد و از آنان خواست تا در این مورد دستور لازم را صادر کنند. مانوئل نیز به مدافعان آلاشهر پیغام فرستاد و از آنان خواست تا شهر را تسلیم کنند، اما پاسخ رد شنید. از این روی بایزید دو امپراتور یعنی پدر و پسر را همراه خود به آلاشهر برد و اقدام به جنگ کرد. وی می افزاید که سربازان روم از حصارهای قلعه بالا رفتند و پس از گشودن دروازه های آن، قلعه را اشغال و سپس آن را تسلیم ترکها کردند. با توجه به اینکه در آن تاریخ امپراتور، یوانیس پسر بود لذا امکان شرکت او در جنگ وجود نداشت و بنا بر این مانوئل به همراه بایزید بوده است. شاید هم بنا به نوشته لوپو، آلاشهر در زمان مراد اول به تصرف ترکها درآمده بود.

۵۳. در مورد وقوع این جنگ که آیا در سال ۱۳۹۰ یا ۱۳۹۱ م رخ داده است به طور قطع و یقین نمی توان اظهار نظر کرد. از نوشته تاج التواریخ (ج ۱/ص ۱۲۸ و ۱۲۹) چنین بر می آید که این ←

می‌رسد که در سال ۱۳۹۱م اتفاق افتاده باشد. این جنگ مهم‌ترین عملیات آناتولی توسط عثمانیها است. امیرقرامان به محض آگاهی از مرگ سلطان مراد خداوندگار سرزمینهای عثمانیها واقع در حمید ایللی (استان حمید) بویژه بک شهری را به تصرف در آورد و آن حوالی را کوبید. بایزید نخست وارد حمید ایللی شد و پس از تصرف اراضی بنی‌حمید، اداره امور آن را به پسرش عیسی بیگ و اگذار کرد و سپس به سوی انطالیه سرازیر شد و انطالیه را نیز به تصرف در آورد^{۵۴} و آن را به دست فیروز بیگ سپرد (۱۳۹۱م).

پس از این حادثه سلطان به حمید ایللی برگشت و از مرز قرامانیان عبور کرد. لکن علاءالدین بیگ، بی آنکه مقاومتی از خود نشان دهد، به تاشلی عقب نشست. اردوی عثمانی قونیه پایتخت قرامانیان را محاصره کرد. محاصره شهر همزمان با فصل برداشت محصول بود. بایزید همچون پدرش دستور قطعی صادر کرد که از تجاوز به محصول مردم خودداری شود و به آن عده از مردم شهر که در محاصره بودند و در خارج از شهر محصولات کشاورزی داشتند امان داده شد که از شهر خارج

→ جنگ در سال ۱۳۹۱م روی داده است. در تاریخ نشری هم سال ۱۳۹۱م قید شده است. در هامر نیز سال ۱۳۹۱م آمده است. با توجه به نوشته گیبونس که می‌گوید وقتی امپراتور مانوئل در جنگ قرامان شرکت کرد زمستان سال ۱۳۹۰-۱۳۹۱م را در اردوگاه آنکارا گذرانید و پس از خاتمه فصل زمستان به سوی قلمرو قرامانیان حرکت کرد، چنین برمی‌آید که این جنگ در سال ۷۹۳هـ/۱۳۹۱م اتفاق افتاده است.

۵۴. شیلدبرگر (شیلتبرگر) می‌نویسد که تصرف انطالیه که تحت نفوذ ممالیک مصر بود پس از اشغال مالاطیه، یعنی در سال ۱۳۹۹ یا ۱۴۰۰م، اتفاق افتاد و اهالی شهر ده‌هزار شتر در مقام هدیه تقدیم سلطان عثمانی کردند. یورگا نیز به نقل از شیلدبرگر همین تاریخ را قید کرده است. گیبونس می‌نویسد که انطالیه در سال ۱۳۹۱م به تصرف درآمده است. بعضی از کتب تاریخ عثمانی نیز تصرف انطالیه را توسط ترکیها در سال ۱۳۹۱م قید کرده‌اند. اروج بیگ و نشری تصرف تکه ایللی (استان تکه) را در سال ۱۳۸۹ یا ۱۳۹۲م نوشته‌اند، ولی اسمی از انطالیه نبرده‌اند. به نوشته ابن‌جمال تکه ایللی در سال ۱۳۹۱م تحت حاکمیت عثمانیها درآمد و به نام سلطان عثمانی سکه ضرب شد. از تاریخ بهشتی نیز چنین برمی‌آید که تکه ایللی در سال ۱۳۹۱م به تصرف درآمد و به فیروز بیگ داده شد. در انسیکلوپدی اسلام زیر ماده «بایزید اول» آمده است که بایزید انطالیه را در ۱۳۹۰م به تصرف درآورد و حکمران آن شهر یعنی مصطفی بیگ را وادار از فرار به مصر کرد (پروفسور مکرمین خلیل). سلیمان فکری در تاریخ شهرستان انطالیه (ص ۶۳) به نقل از تواریخ رومی بیان می‌دارد که تصرف انطالیه در ۷۹۴هـ/ق ۱۳۹۲م اتفاق افتاده است. با توجه به این موارد می‌توان دریافت که انطالیه در یکی از سالهای ۱۳۹۰، ۱۳۹۱ یا ۱۳۹۲م به تصرف درآمده است.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۰۵

شده، محصول خویش را درو کنند و در ازای دریافت وجه، آنرا به اردوی عثمانی بفروشند.

علاءالدین بیگ امیر قرمان برای مقابله با عثمانیها از قاضی برهان‌الدین احمد^{۵۵} و سلیمان پاشا حکمران قسطنطنیه (از سلسله اسفندیاریان) یاری طلبیده بود؛ ولی از آنجا که آندو در ارسال کمک به امیر قرمان سستی و کوتاهی کردند وی ناچار به پادشاه عثمانی پیشنهاد صلح کرد (۷۹۳هـ/ق/۱۳۹۱م).

یلدرم بایزید به مناسبت وقایع سرزمینهای مجاور رود طونه در روملی و نیز پیش از آنکه نیروی کمکی برای علاءالدین بیگ برسد با او به توافق رسید. به موجب

۵۵. قاضی برهان‌الدین احمد حکمران سیواس منسوب به تیره سالور «اغوز» بود. جدش و پدرش و خودش قاضی قیصریه بودند. برهان‌الدین نخست تحصیلاتش را نزد پدر فرا گرفت و سپس به شام و مصر رفت و به تکمیل تحصیل پرداخت، آنگاه به کشورش بازگشت و نخست به مقام قضا و سپس به منصب قاضی القضاتی رسید. بعدها وارد عالم سیاست شد و به وزارت علی بن محمد بیگ (از سلسله آل اردنا) که سیواس و قیصریه و طوقات و قره حصار شرقی و ارزنجان را تحت تسلط داشت منصوب شد (۷۷۹هـ/ق/۱۲۷۷م). پس از مرگ علی بیگ به سال (۷۸۲هـ/ق/۱۳۸۵م) که پسر خردسالش محمد بیگ به حکمرانی رسید برهان‌الدین نیابت سلطنت این کودک را به عهده گرفت، که بعداً او را نیز خلع و خود اعلام حکومت کرد (۸۷۳هـ/ق/۱۳۸۱م).

دوران حکمرانی برهان‌الدین توأم با جنگ و جدال بود، زیرا وی گذشته از جنگ با رقبای داخلی، با عثمانیها و ممالیک مصر و قرمانیان درگیر بود، به طوری که حتی یک بار مملوک مصر مدت چهل روز سیواس را به محاصره درآورد، ولی در اثر دفاع سرسختانه برهان‌الدین، ناگزیر از ادامه محاصره منصرف شد و عقب نشست. او در جنگی که با عثمانیها نزدیک چوروم رخ داد آنان را شکست داد؛ ضمناً در جنگهای متناوبی که با قرمانیان داشت همواره پیروز می شد.

بخشی از عشایر آق قویونلو تحت ریاست قرایولوق عثمان بیگ به خدمت برهان‌الدین در آمده بودند. برهان‌الدین شورش را که توسط شیخ مؤید والی قیصریه برپا شده بود سرکوب کرد و شیخ مؤید را که خواهرزاده اش بود، مجازات نمود. این امر سبب اختلاف بین برهان‌الدین و قرایولوق عثمان بیگ شد. برهان‌الدین به تعقیب عثمان بیگ پرداخت، ولی در اثنای این عملیات، غافلگیر و اسیر شد و توسط عثمان بیگ به قتل رسید (۸۵۱هـ/ق/۱۳۹۹م).

مردم سیواس، زین‌العابدین (علاءالدین علی) پسر برهان‌الدین را به جای پدر به حکمرانی برگزیدند. قرایولوق با آنکه با محاصره سیواس در صدد تصرف آن شهر برآمد ولی با توسل مردم به یلدرم بایزید حکمران عثمانی، قره عثمان عقب نشست و به این ترتیب سیواس در اختیار عثمانیها قرار گرفت و زین‌العابدین در ارتش عثمانی جزء امرای لشکر درآمد. تازی برهان‌الدین احمد دانشمندی بلند پایه بود و شاعری ارزشمند، که اشعاری به زبان آذربایجانی دارد. از او دیوان شعر و آثار علمی به جای مانده است. فرماندهی جسور، صاحب اراده و خستگی ناپذیر و در عین حال مردی ستم پیشه بود.

این معاهده، بک شهری و آق شهر و سایر شهرهایی که در واقع به عثمانیها تعلق داشت ولی به دست قرامانیان افتاده بود، مجدداً به تصاحب عثمانیها در آمد و چهارشنبه سویی (کوشک بوکی)^{۵۶} به عنوان مرز بین دو کشور تعیین شد^{۵۷} و اداره امور این منطقه به ساری تیمورتاش پاشا محول شد و به این ترتیب دومین مرحله عملیات آناتولی با موفقیت عثمانیها به پایان رسید.^{۵۸} در این جنگ مانوئل پسر یوانیس پنجم امپراتور بیزانس که در اداره امور امپراتوری با پدر مشارکت داشت همراه اردوی عثمانیها بود. هنگامی که بایزید سرگرم جنگ قرامان بود یوانیس پنجم امپراتور بیزانس بین «سیلیوری قاپی» استانبول و ساحل جنوبی قلعه مستحکمی بنا کرده بود که در صورت لزوم به آن پناهنده شود. سلطان بایزید وقتی از احداث این دژ آگاه شد بلافاصله پس از بازگشت از جنگ به امپراتور پیغام داد که بیدرنگ نسبت به تخریب قلعه اقدام کند که در غیر این صورت به چشمان پسرش مانوئل میل کشیده خواهد شد. از این روی یوانیس ناگزیر از تخریب قلعه شد.^{۵۹}

۵۶. آبهایی که از دریاچه بک شهری به کانال جاری است پس از عبور از ده قره جه ویران واقع در جوار سیدی شهری به رودخانه بوزقرچایی واقع در ماوی بنغاز پیوسته، تشکیل رودخانه چهارشنبه را می دهد که بخشی از آن تا حوالی قونیه جریان دارد. در تاریخ نشری آمده است (ص ۳۱۴) که کوشک کویی به عنوان مرز تعیین شده بود که از جمله روستاهای بک شهری است.

۵۷. عاشق پاشا زاده می نویسد (ص ۷۲) که در پی این جنگ آق سرا، نیکده، قیصریه و دولی قره حصار به دست عثمانیها افتاد و در مقریزی نیز آمده است که به موجب خبر واصله به قاهره در دوم شوال ۷۹۳ هـ (دوم ایلول ۱۳۹۱ م) قیصریه توسط یلدرم بایزید به تصرف درآمد، که منطبق با واقعیت نیست؛ زیرا آق سرا هنگامی که در تصرف امیر قرامان بود در سال ۷۹۷ هـ/۱۳۹۵ م به تصرف قاضی برهان الدین درآمد. از قرار معلوم آق سرا حتی پس از جنگ بین عثمانیها و قرامانیان نیز در دست قرامانیان بود. قیصریه و دولی حصار نیز در اختیار قاضی برهان الدین قرار داشت. نیکده هم باز جزء متصرفات قرامانیان بود که تا سال ۸۰۰ هـ/۱۳۹۷ م از جمله شهرهای آنها به شمار می رفت. در بزم و رزم (ص ۳۹۲) آمده است که تنها بک شهری به تصرف عثمانیها درآمد. با این حال به دستور یلدرم بایزید حمله آقنجیها به حوالی آق سرا، نیکده و قیصریه صورت گرفت و آن حوالی غارت شد. در تاریخ نشری در مورد تصرف این شهرها اشاره نشده است.

۵۸. در تاریخ تقی الدین قاضی (کتابخانه ملی پاریس، نوشته های عربی، شماره ۱۵۹۹، ص ۴۱ و همان کتابخانه، مختصر التواریخ، شماره ۱۳۲۲، ص ۷۰) آمده است که یلدرم بایزید در شوال ۷۹۳ هـ (ایلول ۱۳۹۱ م) قیصریه را تصرف کرده است. ولی همان گونه که می دانیم در آن تاریخ قیصریه در دست قاضی برهان الدین احمد بود و آنچه مسلم است جایی که توسط بایزید به تصرف درآمد باید شهر یا قلعه دیگری جز قیصریه باشد.

۵۹. دوکاس (چاپ بن)، ص ۴۸.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۰۷

عملیات روملی

حوادث کناره طونه

هنگامی که یلدرم بایزید سرگرم جنگ قرامان بود، میرچه پرنس افلاق فرصت را مغتنم شمرد و به بعضی از مناطق حمله ور شد، که در این ماجرا و در تحریک وی امرای منتشا و صاروخان که پس از تصرف قلمروشان توسط عثمانیها به سینوپ رفته و به اسفندیاریان پناه برده بودند، دست داشتند. بویژه اسفندیاریبیک نقش عمده‌ای در این ماجرا داشت.^{۶۰}

پس از خاتمه کار قرامانیان، یلدرم بایزید قصد حمله به قلمرو سلیمان پاشا را داشت. ناگفته نماند که سلیمان پاشا قبلاً با عثمانیها متحد بود، ولی چون دید که اراضی امرای آناتولی توسط عثمانیها از جنگ آنان خارج شده است، دریافت که این شتر بر درخانه او نیز خواهد خوابید؛ لذا از عثمانیها رویگردان شد و با قاضی برهان‌الدین حکمران سیواس پیمان اتحاد بست. حتی در جنگ قرامان به اتفاق برهان‌الدین نیروی کمکی برای امیر قرامان اعزام داشت که این نیروها نتوانستند به موقع در جنگ شرکت کنند.

همان گونه که گفتیم سلطان بایزید پس از جنگ قرامان قصد سلیمان پاشا را نمود، ولی با به خاطر اینکه قاضی برهان‌الدین متفق سلیمان پاشا قوای کمکی برای او فرستاده بود (نظریه نویسنده بزدوزم) و با به سبب آنکه میرچه پرنس افلاق برای تلافی حملات فیروزبیک و در مقام مقابله به مثل از مرز عثمانیها گذشته و تا قارین آباد پیش آمده و دست به قتل و غارت زده بود، یلدرم بایزید ناگزیر از رفتن به روملی شد (۷۹۳ هـ ق / ۱۳۹۱ م).^{۶۱}

۶۰. در تاج التواریخ (ج ۱/ص ۱۳۵) و نشری (ص ۳۱۶) و منشآت (ج ۳/ص ۳۰۷) اشتباهاً به جای اسفندیاریبیک از پیدرش کوتوروم بایزید نام برده شده است (رجوع شود به بخش مربوط به امیر نشین اسفندیاریان در همین کتاب).

۶۱. نشری، ص ۳۱۶. بهشتی، ص ۸. خیرالله افندی، ج ۵/ص ۳۹.

سلطان بایزید پس از آنکه قوای خویش را در درنه جمع کرد و تجدید سازمان داد، به منظور عبور از نیکبولی یا سیلیستره^{۶۲} واقع در نزدیکی نهر طونه، نخست قوای آقنجی را پیش فرستاد و خود نیز به دنبال آن به حرکت درآمد. میرچه به مقابله با آقنجیها برخاست، ولی چون نیروی یلدرم بایزید به دنبال آنها وارد صحنه نبرد شد در جنگی که در دشت آرکوش رخ داد شکست خورد و تسلیم شد و بایزید وی را به بورسه برد. وی اموال و اسرای را که ضمن حمله صاحب شده بود پس داد. میرچه مدتی در بورسه ماند و پس از آنکه پرداخت سالیانه سه هزار سکه طلا به خزانه عثمانی و نیز تحویل سالانه سی اسب و بیست شاهین به سلطان، و همچنین کمک نظامی به دولت عثمانی در صورت جنگ با مجارستان را به عهده گرفت به کشورش بازگردانیده شد. در مقابل این تعهدات دولت عثمانی نیز پذیرفت که از اسکان مسلمانان در افلاق و نیز احداث مسجد در آنجا خودداری کند.^{۶۳} اما میرچه پس از بازگشت به کشورش به تعهد خود پای بند نماند و همان طوری که در سطور آینده خواهیم دید با مجارستان علیه دولت عثمانی پیمان اتفاق بست.

در اثنای جنگ افلاق به دستور بایزید دو حمله توسط آقنجیها، یکی به بسنه و دیگری به سیرمیه، صورت گرفت که هر دو حمله توسط مجارها دفع شد. طی درگیری که آقنجیها با مجارها در ناگی اولوز یا فرانکو ویلا واقع در جوار سیرمیه داشتند آقنجیهای عثمانی پیروز شدند.^{۶۴}

تصرف سلانیک (سالونیک)

سلطان بایزید پس از بازگشت از جنگ افلاق هنگامی که در بورسه بسر می برد، خبر یافت که کشتیهای اروپایی سواحل روملی را زیر آتش توپخانه خود گرفته اند. پادشاه بلافاصله به آن منطقه حرکت کرد و به سوی سلانیک رفت. همان طوری که در

۶۲. بهشتی و نشری نوشته اند که سلطان بایزید از نیکبولی وارد افلاق شد؛ ولی گیونس معتقد است که وی از راه سیلیستره به افلاق رفته بود (ص ۱۶۹).

۶۳. گیونس (ترجمه راغب خلوصی، ص ۱۶۹ و ۱۷۰) و هال کوندیل می نویسند که در جنگ افلاق هر دو طرف نبرد متحمل تلفات بسیاری شدند و بدون اخذ نتیجه دست از جنگ کشیدند. اروج بیگ نیز همین نظریه را تأیید می کند (ص ۲۷).

۶۴. هامر، ج ۱/ص ۲۶۷ و گیونس، ص ۱۶۹.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۵۹

سطور آینه خواهیم دید هنگامی که این حادثه رخ داد نیروهای ترك ، استانبول را به محاصره در آورده بودند و کشتیهای اروپایی برای شکستن این محاصره پس از کوبیدن سواحل روملی در سلا نیک لنگر انداخته بودند. به همین سبب سلطان بایزید به سوی سلا نیک حرکت کرد و علی رغم کمک کشتیهای اروپایی موفق به تصرف آن شد (۷۹۶ هـ ق / ۱۳۹۴ م).^{۶۵} پس از تصرف سلا نیک ، سلطان بایزید به یونان شمالی حمله برد و لاریسه (ینی شهر) را نیز تصرف کرد. دو کاس و هال کوندیل می نویسند که سلطان بایزید تا تسالیه و یونان مرکزی و حتی تا پاتراس پیش رفت و بسیاری از شهرها را متصرف شد. تواریخ عثمانی نیز آن را تأیید می کنند.^{۶۶}

۶۵. تاریخ تصرف سلا نیک در کتب تاریخی به طور صریح مشخص نیست. به نوشته هال کوندیل ، سلا نیک برای نخستین بار پس از واقعه سرز و در زمان مراد توسط چندرلی خلیل خیر الدین پاشا به تصرف درآمد و سپس با استدعای مانوئل به دستور مراد اول دوباره به مانوئل داده شد (هامر، ج ۱ / ص ۲۷۹). از منابع عثمانی، نشری (ص ۳۲۲) می نویسد که سلا نیک در ۱۹ جمادی الاخر ۷۹۶ هـ ق (۲۱ نیسان ۱۳۹۴ م) توسط یلدرم بایزید به تصرف درآمد. تاج التواریخ هم به نقل از روحی و نشری همین تاریخ را قید کرده است (ج ۱ / ص ۱۴۰ و ۱۴۱). کاتب چلبی نیز در بخش روملی تاریخ خود همین را آورده است. دو کاس مورخ رومی بی آنکه تاریخی را ذکر کرده باشد می نویسد که بایزید از بتینیا به تراکیه گذشت و روستاهای حوالی استانبول را تخریب کرد و ساکنان پانیدو تا استانبول را به سایر مناطق کوچ داد؛ سپس سلا نیک و مناطق دیگری را به تصرف در آورد و نیروهای آقنجی را به فرماندهی اورنوس به موره اعزام داشت و ایالات آخائیا و لاقه دومونیه را مورد حمله قرار داد (چاپ بن، ص ۴۹ و ۵۰). هامر (ج ۱ / ص ۲۷۹) تاریخ تصرف سلا نیک را قید نکرده و منبع خود را تاج التواریخ ذکر کرده است و با این حساب تصرف سلا نیک را سال ۱۳۹۴ م می داند. بهشتی (نسخه کتابخانه مؤسسه تاریخ ترک، ص ۱۱) می نویسد که بایزید بر اثر کوبیده شدن ساحل روملی توسط اروپاییها ضمن مشورت با امرایش به این نتیجه رسید که سلا نیک تنها مکانی است که اروپاییها از آنجا نفوذ می کنند؛ لذا توجهش به سوی سلا نیک جلب شد و در سال ۱۳۹۴ م آنجا را محاصره کرد. گیونس ضمن اشاره به نظر نویسنده تاج التواریخ که معتقد است سلا نیک در سال ۱۳۹۱ م توسط بایزید محاصره و فتح شد، تصرف سلا نیک توسط بایزید را نمی پذیرد (ص ۲۵۷). در صورتی که سلا نیک بعدها به همراه بعضی نواحی دیگر توسط امیر سلیمان تسلیم امپراتور بیزانس شد. با توجه به این بررسیها به نظر می رسد که تصرف سلا نیک در سال ۱۳۹۱ یا ۱۳۹۲ م روی داده است، زیرا بایزید در سال ۱۳۹۰ م درگیر جنگ با قرامانیان در آناتولی بود و در زمستان سال ۱۳۹۱ م نیز بر اثر تجاوزات میرچه درگیر جنگ افلاق بود. ولی اینجانب نظر تواریخ عثمانی را دایر بر تصرف سلا نیک در سال ۷۹۶ هـ ق / ۱۳۹۴ م مرجح دانسته، آن را در متن آوردم.

۶۶. در دو کاس (چاپ بن)، ص ۵۰ و هال کوندیل (چاپ پاریس)، ص ۳۶ و نشری، ص ۳۲۴ و عاشق پاشا زاده، ص ۶۸ و بهشتی، ص ۱۱ و اروج بیگ، ص ۲۷ و نیز تواریخ عثمانی آمده است که ←

قطع ارتباط استانبول توسط عثمانیها در سال ۱۳۹۱ م

از آنجا که محاصره استانبول تا پس از جنگ نیکبولی به صورت قطع ارتباط این شهر با خارج بود، لذا برای این مبحث از سر تیر قطع ارتباط استفاده شده است.^{۶۷}

همان گونه که قبلاً نیز گفتیم مانوئل پسر یوانیس پنجم امپراتور بیزانس که در جنگ قرمان همراه یلدرم بایزید شرکت کرده بود چون به بورسه بازگشت، به محض آگاهی از مرگ پدر بدون کسب اجازه از سلطان عثمانی بی خبر به استانبول رفت (۱۳۹۱ م). سلطان پنداشت که فرار مانوئل به قصد خاصی صورت گرفته است.^{۶۸} گذشته از آن، هنگامی که در ادرنه بود قاصدی که از سوی امپراتور حامل نامه‌ای برای سلطان

→ بایزید ضمن اقامت در قراقره دستور آقن به یونان را صادر کرد. طبیعی است که این آقنها حالت اشغال نداشت، بلکه به سبب دعوت حکمرانان کوچک یونان که با یکدیگر در رقابت بودند، صورت گرفته بود.

۶۷. حال کوندیل، و گیبونس و یورگا به نقل از او می نویسد که قطع ارتباط استانبول با خارج توسط قوای عثمانی یازده سال متمادی یعنی از ۱۳۹۱ تا ۱۴۰۲ م به طول انجامید. در منابع تاریخی عثمانی (عاشق پاشا زاده، نشری، اروج بیگ، تاج التواریخ و غیره) آمده است که محاصره استانبول در دو نوبت صورت گرفت؛ یک بار قبل از جنگ نیکبولی و بار دوم پس از این جنگ. به نظر نویسنده تاج التواریخ (ج ۱/ص ۱۴۷) محاصره اول شش ماه به طول انجامید و دومین محاصره تا آغاز جنگ با تیمور ادامه یافت. به نظر حال کوندیل در اثنای جنگ نیکبولی محاصره استانبول کاملاً شکسته نشد، بلکه نیروهای عثمانی سعی داشتند در اثر گرسنگی و نرسیدن آذوقه مردم شهر را وادار به تسلیم کنند. عاشق پاشا زاده محاصره استانبول را در سال ۷۹۳ هـ ق/ ۱۳۹۱ م قید کرده است. به نظر فرانچس محاصره در سال ۱۳۹۲ م آغاز شد.

به طوری که از جمع بندی کلیه این نظرات برمی آید، محاصره استانبول قبل از جنگ نیکبولی آغاز شد و پس از این جنگ نیز ادامه داشت. به این معنی که سلطان بایزید هنگام عزیمت به جنگ نیکبولی کلیه قوای شرکت کننده در محاصره استانبول را با خود نبرد، بلکه نیروهای اضافی را همراه خود برد و پس از خاتمه جنگ، کار قطع ارتباط استانبول با خارج را با شدت بیشتری از طریق زمین و دریا دنبال کرد. ناگفته نماند به سبب ضعف نیروی دریایی عثمانی، محاصره استانبول چنانچه باید و شاید کامل و بی نقص نبود؛ از این روی ما محاصره استانبول را به دو مرحله تفکیک کرده ایم؛ اول، قطع ارتباط؛ دوم، محاصره کامل.

۶۸. امپراتور مانوئل به محض آگاهی از مرگ پدر یک شب مخفیانه از بورسه گریخت و به استانبول رفت. وقتی سلطان بایزید از خبر مرگ امپراتور و نیز فرار مانوئل آگاه شد سخت ناراحت شد و نماینده‌ای نزد امپراتور مانوئل فرستاد و به او پیشنهاد داد که باید یک حاکم شرع ترک ←

مجار بود دستگیر شد. در این نامه خطاب به سیگیسموند آمده بود که ترکها قصد حمله به مجار را دارند. مرد دستگیر شده اقرار کرد که قبل از او نیز قصد دیگری از سوی امپراتور به مجارستان فرستاده شده بود. از این روی سلطان بایزید به توصیه قراتیمورتاش پاشا بیگلربیگک روملی از جنگ مجارستان منصرف شد و تصمیم به محاصره استانبول گرفت.^{۶۹}

بایزید این تصمیم را آشکار نکرد بلکه چنین وانمود کرد که قصد جنگ با مجارستان را دارد و از مانوئل خواست که طبق تعهدی که داشت همراه نیروهای کمکی برای شرکت در جنگ به ادرنه بیاید؛ لکن امپراتور از انجام این پیشنهاد سر باز زد. از این روی بایزید به ناوگان مستقر در گلیبولی دستور حرکت به سوی استانبول را صادر کرد. وزیر اعظم علی پاشا به فرماندهی نیروی زمینی مأمور حمله به استانبول منصوب شد.^{۷۰} در آن زمان، دولت عثمانی فاقد توپخانه‌ای بود که بتواند حصارها را بکوبد و درهم بشکند؛ از این روی بایزید تصمیم گرفت مردم شهر را بر اثر نرسیدن آذوقه و

→ در استانبول مستقر شود تا به دعاوی مسلمانان و تجار مسلمانی که به استانبول رفت و آمد می‌کنند رسیدگی کند و پیغام داد: «اگر آنچه به تو امر کردم به جای نیآوری، دروازه‌های استانبول را ببند و در آن شهر حکومت کن. خارج شهر استانبول تماماً از آن من خواهد بود.» (دوکاس، چاپ بن، ص ۲۴۹). چون این پیشنهاد از سوی امپراتوری رد شد، لذا بایزید رابطه استانبول را با خارج قطع کرد.

۶۹. «دمیرتاش پاشا گفت: سلطان قدر قدرتم! پر ما واجب است که به استانبول حمله بریم ... این کافر چرا باید در بین سرزمینهای مسلمین حکومت نماید؟ امید این است که برای این ملعون نیز چون فتح آلاشهر غلبه کنیم. بایزیدخان این سخن را صواب دید و در حال به سوی استانبول عزیمت کرد و دستور داد تا کشتیهایی از گلیبولی حرکت کردند و استانبول به محاصره درآمد. لکن در آن ایام توپخانه عثمانی چون امروز قدرتمند نبود. مدتی صبر کرد و کافر را از گرسنگی در مضیقه گذاشت...» (تاریخ نشری، ص ۳۲۴ و تاج التواریخ، ج ۱/ ص ۱۴۲).

۷۰. مانوئل پس از رفتن به استانبول سال بعد برخلاف تعهد به حضور بایزید نرسید، حال آنکه طبق معاهده می‌باید خود یا نایبش به همراه نیروهای کمکی به یاری بایزید بشتابد. به بایزید توصیه شد که بیهوده در انتظار آمدن امپراتور نماند؛ از این روی بایزید، علی پاشا پسر خلیل را نزد امپراتور فرستاد و از او دعوت کرد و پیغام داد که در صورت خودداری از آمدن، استانبول را محاصره خواهد کرد. با آنکه مانوئل موافقت خود را دایر بر آمدن اعلام داشت ولی استانبول به محاصره درآمد. بنا به نوشته‌های کوندیل، علی پاشا به مانوئل توصیه کرده بود که نزد پادشاه نرود (ص ۴۲). حال کوندیل و فرانسس نوشته‌اند که استانبول در سال ۱۳۹۲ م به محاصره درآمد.

گرسنگی و ادار به تسلیم شهر کند. ارتباط شهر با خارج قطع شد. بایزید دستور داد تا ساکنان صاحب نفوذ و قدرتمند اطراف استانبول را به سایر نقاط کوچانیدند و ترکها را جای آنان مستقر کردند و به این ترتیب شهر از طریق زمین کاملاً ایزوله شد. مانوئل با مشاهده این احوال سخت دستپاچه شد و ضمن ارسال نامه به پاپ، پادشاه فرانسه و پادشاه مجارستان از آنان کمک خواست.^{۷۱} بایزید در این بین، سیلیوری را تصرف کرد و آن را به یوانیس پسر آندرونیقوس که از سوی مانوئل مورد اجحاف قرار گرفته بود داد.^{۷۲} آنگاه تورخان بیگک را به سوی شهرهای ساحلی فرستاد و دستور تخریب آنها را صادر کرد.^{۷۳}

۷۱. بایزید به شهر حمله نکرد و خود را درگیر تخریب حصار آن نساخت؛ اما با مستقر کردن هزاران ترک در اطراف شهر، از ورود و خروج ساکنان آن عملاً جلوگیری به عمل آورد. در نتیجه، قحطی در شهر بروز کرد. مانوئل که تکلیف خود را نمی دانست و سررشته کارها از دستش به در رفته و از هیچ سویی نیز کسی به یاری اش نشناخته بود ضمن ارسال نامه هایی به پاپ، پادشاه فرانسه و سلطان مجار، آنان را از محاصره شهر و تنگنایی که بدان دچار شده بود باخبر ساخت و افزود چنانکه بیدرنک به یاری او نیایند، شهر استانبول به دست دشمنان دین مسیح خواهد افتاد (دوکاس، ص ۵۵)، و به این ترتیب یک جنگ صلیبی به فرماندهی سیکسmond پادشاه مجار رخ داد. در تاریخ التواریخ نیز آمده است که مانوئل از سلطان مجار کمک خواسته بود (ج ۱/ص ۱۴۲).

۷۲. یوانیس پسر آندرونیقوس کور و نوه یوانیس پنجم بود. امپراتور مانوئل عموی وی بود. در اوایل یوانیس از ترس عموی خود مانوئل از استانبول گریخت، ولی بعدها دوباره ناگزیر از بازگشت به آن شهر شد و مانوئل او را برای انجام پاره ای امور شخصی به ایتالیا فرستاد. یوانیس پس از آنکه در ایتالیا مأموریت خود را انجام داد به دستور عمویش به جنوآ رفت و مأمور گردآوری نیروی کمکی علیه ترکها شد؛ ولی هنگامی که در جنوآ بود مانوئل به آن دولت محرمانه پیغام داد که او را بازداشت کند، و چنین نیز شد. یوانیس مدتی در زندان بسر برد؛ سپس به طریقی از زندان گریخت. ابتدا به ایتالیا و سپس به اردوی یلدرم بایزید که استانبول را به محاصره در آورده بود، رفت و از سوی سلطان بایزید باخوشرویی پذیرفته شد. یوانیس در تسلیم بدون خونریزی سیلیوری با سلطان همکاری کرد و اداره این شهر از سوی سلطان عثمانی به وی محول شد و او به صورت تحت الحمايه عثمانی به حکمرانی پرداخت (هال کوندیل، چاپ پاریس، ص ۴۲ و ۴۳). یوانیس بعدها از نزد سلطان بایزید گریخت و به استانبول رفت.

۷۳. دوکاس (چاپ بن)، ص ۴۸ ترجمه میر میر اوغلی.

یلدرم بایزید و سیگیسموند

در آن ایام تنها دولتی که قادر بود از بالکانها در برابر استیلای عثمانیها دفاع کند، دولت مجارستان بود؛ لکن لایوش سلطان مجار که کاتولیک متعصبی بود در صدد برآمد تا اهالی ارتودوکس بالکان را به زور و اجبار به تغییر مذهب وادارد و نیز شکنجه و قتل عام ساکنان بلغارستان شمالی به دست او، سبب شد که در دل مردم این شبه جزیره نفرت عمیقی نسبت به مجارستان برانگیخته شود و آنان را به دامن ترکها که آزادی مذهب و فکر و عقیده را محترم می شمردند و با مردم غیرمسلمان با رأفت و ملاحظت رفتار می کردند بیندازد. روابط بالکانها با عثمانیها آنچنان دوستانه بود که حتی در جریان حادثه تیمور و نیز آشوبهای آناتولی هیچ نوع شورش و عصیان در این شبه جزیره علیه ترکها صورت نگرفت.

پس از مرگ لایوش چون سیگیسموند شوهر ماریا (دختر لایوش) به سلطنت رسید خود را حامی مردم بالکان قلمداد کرد؛ حتی ادعای حاکمیت بر بلغارستان را نیز کرد و توسط آنها نماینده ای به دربار عثمانی اعزام داشت و به یلدرم بایزید به خاطر مداخله در امور بلغارستان اعتراض کرد و اعلام داشت که بر طبق حقوق سلطنت بلغارستان نیز از آن مجارستان است.

یلدرم بایزید که در برابر این جوش و خروش، وقار و خون سردی خود را حفظ کرده بود، دست نماینده اعزامی از مجارستان را گرفت و او را به محلی که پراز سلاح و وسایل جنگی بود برد و خطاب به او گفت: «برو به اربابت بگو حقی که من در بلغارستان صاحب آن شده ام در سایه این سلاحها بوده است.»^{۷۴}

پس از بازگشت نماینده، به دستور بایزید حملاتی توسط آقنجه‌ها به حوالی ترانسیلوانیا صورت گرفت و سلطان مجار که معنی این حملات را دریافته بود در سال ۱۳۹۲ م به اتفاق میرچه که از عثمانیها رویگردان شده بود، به قصد تلافی جویی وارد

۷۴. فرانچس (چاپ بن)، ص ۵۸ ترجمه میرمیر اوغلی.

بلغارستان شد. سیگیسموند در برخورد با نیروهای مرزی ترك موفقیت‌هایی کسب کرد و حتی نیکبولی را نیز متصرف شد - در این اوقات، بایزید سرگرم جنگ قسطنونی بود - و به پیشروی خود ادامه داد؛ ولی به محض اینکه خبر یافت سلطان بایزید نیروی عظیمی به مقابله او اعزام داشته است نیکبولی را رها کرد و تقریباً به شکل فرار مجبور به عقب‌نشینی شد و حتی بافداکاری یکی از غلامانش توانست از ضربه شمشیر يك سوار ترك جان سالم به در ببرد.^{۷۵}

انقراض سلطنت بلغار

سیگیسموند پس از جنگ با عثمانی‌ها که در آن جنگ فرماندهی نیروهای مجار را شخصاً به عهده داشت از خواب غفلت بیدار شد و دریافت که تا از سوی اروپا کمکی به او نرسد، شخصاً قادر به مقابله با عثمانی‌ها نخواهد بود. از این گذشته مسأله دیگری را نیز دریافت و آن علاقه مردم مسلمان تحت تسلط ترک‌ها نسبت به دولت عثمانی بود. دخالت پادشاه مجارستان در امور بلغارستان و روابط مخفیانه شیشمان پادشاه بلغار با مجارها ترک‌ها را هوشیار ساخت. يك سال پس از ورود سیگیسموند به بلغارستان، یعنی در سال ۱۳۹۳ م، نیرویی به فرماندهی سلیمان چلبی پسر سلطان بایزید به آنجا اعزام شد. این نیرو پس از سه ماه محاصره، یعنی در هفدهم تموز همان سال، ترنوا پایتخت بلغارستان را تصرف کرد و به این ترتیب به حکومت بلغارستان شرقی پایان داده شد و آن قسمت از بلغارستان که تحت اداره استراتیشیمیر برادر شیشمان و مرکزش ویدین بود پس از جنگ نیکبولی به قلمرو عثمانی ملحق شد.

عملیات بایزید در آناتولی

با شکست سیگیسموند و فرارش، دیگر لزومی برای رفتن بایزید به روملی احساس نمی‌شد. ناگفته نماند که در آن هنگام در آناتولی فعالیت‌هایی علیه عثمانی‌ها

۷۵. هامر (ترجمه اتاپک)، ج ۱/ص ۲۶۷ و گیونوس، ص ۱۷۳ و تاج التواریخ، ج ۱/ص ۱۳۰ این جنگ را با جنگ افلاق اشتباهاً یکی دانسته‌اند.

صورت گرفته بود. همان طوری که در سطور پیشین دیدیم سلیمان پاشای دوم (از امرای اسفندیاری) در نخستین جنگ بایزید در آناتولی شخصاً با قوای خویش به یاری سلطان بایزید برخاست و در اشغال اراضی امیرنشینهای آناتولی غربی (آیدینیان، منتشاییان و صاروخانیان) به او کمک کرد، ولی از قرائن دریافت که با ادامه فعالیت‌های بایزید در منطقه آناتولی روزی نیز نوبت خود او فرا خواهد رسید؛ از این روی از ادامه همکاری با بایزید خودداری کرد و با قاضی برهان‌الدین که در آناتولی میانه نقش مهمی داشت، پیمان اتفاق بست. به دنبال این پیمان، هنگامی که بایزید مشغول جنگ با قرامانیان بود، سلیمان پاشا به اتفاق قاضی برهان‌الدین در صدد کمک به امیر قرامان برآمدند؛ ولی با عملیات برق‌آسا و حیرت‌انگیز بایزید موفق به انجام خواسته خود نشدند و امیر قرامان، علاءالدین بیگ، بک شهری و سایر نقاط را یکی پس از دیگری از دست داد و با بایزید پیمان صلح بست.^{۷۶}

سلطان بایزید با مشاهده بدقولی و شیوه ریاکارانه سلیمان پاشا حکمران قسطنطنیه، پس از جنگ قرامان در صدد حمله به اراضی قسطنطنیه، لکن با شنیدن خبر عبور پرنس افلاق از نهر طونه و پیشروی او تا حرانی قارین آباد، ناگهان حرکت به روم ملی شد، ولی در عین حال از سلیمان پاشا غافل نشد و در صدد بود پیش از آنکه وی با قاضی برهان‌الدین دست به یکی کند تکلیف خود را با او روشن سازد. بایزید هنگام اقامت در بورسه به سوی قسطنطنیه حرکت کرد، ولی در این زمان برهان‌الدین برای کمک به سلیمان پاشا به آماسیه آمده است، عقب نشست. بار دوم نیز قصد حمله به قسطنطنیه را کرد، ولی باز ماجرای اول تکرار شد؛ به این معنی که وقتی خبر یافت برهان‌الدین به مادان آمده است، عقب نشینی کرد. وقتی برای سومین بار سلیمان پاشا خبر یافت که بایزید به سوی قسطنطنیه حرکت کرده است، از قاضی برهان‌الدین درخواست کرد که به همراه امیر قرامان به یاری او بشتابد. هنگامی که قاضی

۷۶. بزم و رزم (چاپ استانبول، ۱۹۲۸)، ص ۳۹۵. بایزید که احتمال کمک به قرامانیان را پیش بینی می‌کرد یکر است به قلمرو قرامانیان حمله نبرد، بلکه باید تا کتیبه منحرف کننده اراضی واقع در حمیدایلی و تکه را به تصرف در آورد و از راه حمیدایلی ناگهان به سوی اراضی قرامانیان برگشت و با این ترفند، برهان‌الدین و سلیمان پاشا، متفقان امیر قرامان نتوانستند به موقع به یاری او برخیزند.

برهان‌الدین در صدد تهیه قوای کمکی بود سلطان بایزید وارد قسطنطنیه شد و در جنگی که در گرفت سلیمان پاشا به قتل رسید^{۷۷} و به این ترتیب قلمرو شاخه قسطنطنیه اسفندیاریان به دست عثمانیها افتاد (۷۹۳هـ/ق/۱۳۹۱م یا ۷۹۴هـ/ق/۱۳۹۲م).^{۷۸}

نبرد قرق (قرخ) دیلم

به دنبال اشغال قسطنطنیه، امرای آن منطقه و یشیل ایرماق که تحت نفوذ قاضی برهان‌الدین بودند - و از وی نفرت داشتند - حاکمیت مقتدر عثمانی را به رسمیت شناختند. این حادثه سبب بروز جنگ بین قاضی برهان‌الدین و دولت عثمانی که آناتولی میانه را به تصرف در آورده بود، شد.

حکمران عثمانی پس از کشتن خصم خویش سلیمان پاشا، ضمن ارسال نامه‌ای

۷۷. بزم و رزم (چاپ استانبول، ۱۹۲۸)، ص ۳۹۲-۳۹۴. در یکی از وقایع نامه‌های زمان مراد دوم (در کتابخانه ملت) مطلبی در این باره تحت این عنوان به چشم می‌خورد: «واقعه سلیمان و گرفتن عثمانیان عثمانی را ثلاث و تسعین و سبعمایه». عملیات آناتولی که به قتل سلیمان پاشا منجر شد شامل مراحل مختلفی است. به این معنی که بایزید قبل از اقدام به این جنگ در صدد برآمده بود که نظر مساعد امرای دولت اردنا را که با قاضی برهان‌الدین خصومت شدید داشتند به سوی خود جلب کند، که در این رهگذر موفق به جلب موافقت امیر احمد پسر شادگلدی پاشا امیر اماسیه شد. پدر امیر احمد، یعنی حاجی شادگلدی پاشا که خصم بزرگ قاضی برهان‌الدین بود، طی جنگ با او کشته شده بود و از این روی مسأله خونخواهی نیز مطرح بود. البته برهان‌الدین با قتل شادگلدی پاشا هم نتوانسته بود اماسیه را از چنگ آنان خارج سازد. امیر احمد قصد داشت عثمانیها را که قادر به مقابله با برهان‌الدین بودند به حوالی یشیل ایرماق بکشاند؛ لذا در صدد برآمد تا به کوتوال قلعه سیمالو که می‌خواست قلعه را تسلیم عثمانیها کند، یاری رساند؛ لکن برهان‌الدین پیشدستی کرد و این قلعه را به تصرف در آورد. سلطان بایزید طی نامه‌ای از برهان‌الدین خواست که در این جنگ بیطرف بماند. برهان‌الدین در پاسخ او نوشت که از اجرای نقشه‌های خود در آناتولی دست بردارد و در غیر این صورت آماده نبرد باشد. وقتی برهان‌الدین وارد اماسیه شد خبر رسید که بایزید عقب نشسته است (بزم و رزم، ص ۳۹۴).

۷۸. تاریخ قتل سلیمان پاشا و الحاق امیر نشین قسطنطنیه در تقویم موجود در نور عثمانیه که تحت شماره ۳۰۸۰ نگهداری می‌شود، سال ۷۹۱هـ، در جامع الدول و در تاریخ «انجمن تاریخ عثمانی» و دول اسلامیه و نیز در مقاله احمد توحید بیگ که در نشریه انجمن تاریخ ترک چاپ شده (سال اول، ص ۳۹۰) ۷۹۵هـ/ق/۱۳۹۲م ذکر شده است. در رساله التقویم موجود در کتابخانه اسعد افندی (شماره ۱۹۷۸) و در تواریخ ملوک قرون ماضی - نسخه موجود در کتابخانه ملت - سال ۷۹۳هـ/ق/۱۳۹۱م، و در تقویم موجود در موزه توپقاپی کوشک بغداد (تقویم شماره ۳۱۰) سال ۷۹۲هـ/ق/۱۳۹۱م قید شده است. نگارنده سال ۷۹۴هـ/ق/۱۳۹۲م را که مقرون به صحت است پذیرفته و نقل کرده‌ام.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۱۷

به قاضی برهان‌الدین، وی را از مرگ متحدش آگاه ساخت و تهدیدش کرد. گذشته از این وقایع، رویگردان شدن امرای اراضی حوالی اماسیه، عثمانجق و مادن و پذیرفتن حاکمیت عثمانیها از سوی آنان که حیثیت برهان‌الدین را به مخاطره انداخته بود، علت‌العلل شروع جنگ بین دولت عثمانی و برهان‌الدین بود.

تقریباً در سال ۷۹۴هـ.ق / تموز ۱۳۹۲م در محلی به نام قرق دیلیم واقع در نزدیکی قلعه قرق دیلیم که در اختیار عثمانی بود بین نیروهای عثمانی به فرماندهی یکی از پسران بایزید به نام ارطغرل که فرماندار منطقه آیدین بود و قاضی برهان‌الدین جنگ در گرفت.^{۷۹} طی این جنگ، که سه روز به طول انجامید، قوای عثمانی شکست خوردند^{۸۰}؛ ارطغرل کشته شد و اسکلیپ، آنکارا، قلعه جک و سیوری حصار با اجازه و یاری برهان‌الدین به دست مغولان تاراج شد.^{۸۱}

پس از این شکست، دشمنی طرفین شدت یافت. برهان‌الدین در صدد تصرف اماسیه که تحت‌الحمايه عثمانیها بود بر آمد، ولی چون با خبر شد که نیروهای عثمانی برای نجات اماسیه به مرزیفون رسیده‌اند، جرأت شرکت در جنگ را نیافت و بازگشت.^{۸۲} پس از این حادثه سراسر حوالی یشیل ایرماق تحت نفوذ عثمانیها درآمد.^{۸۳}

قاضی برهان‌الدین برخلاف سایر امرای آناتولی که سست اراده و مردود بودند مردی بود پرجنب و جوش، دلیر و جنگجو که باتن پروری بیگانه بود و مدام در فعالیت بود. وی با این ویژگیها دشمن خطرناکی برای عثمانیها به حساب می‌آمد؛ اما نیرویی که در اختیار داشت، از نظر ویژگی، نیرویی نبود که بتواند با آن دست به یک جنگ طولانی و مستمر بزند، زیرا این نیرو از افراد یکدست و منضبط تشکیل نشده بود. ولی با این حال پیروزی او در جنگ قرق دیلیم نشان داد که وی حکمرانی است که نمی‌توان

۷۹. آرشیو نخست‌وزیری، شماره ۱۶۶ دفتر تاریخ، ص ۴۷۶.

۸۰. بزم و رزم، ص ۴۰۵ و تواریخ ملوک قرون قاضی: «گریختن عثمانیان از سلطان برهان‌الدین فی ثلاث وتسعين وسبعماية».

۸۱. بزم و رزم، ص ۴۰۸.

۸۲. بزم و رزم، ص ۴۱۹.

۸۳. بزم و رزم، ص ۴۲۰.

به سادگی بر او غلبه کرد.

احمد بیگک امیر اماسیه که از مجادله طولانی با برهان الدین به ستوه آمده بود به سلطان عثمانی متوسل شد و از او درخواست کرد تا اجازه دهد اماسیه را ترك گوید و خواهش کرد که فرمانروایی ایالت دیگری را به او تفویض کند. از این روی سلطان بایزید نیرویی به فرماندهی شاهزاده محمد چلبی به اماسیه اعزام داشت و قوای ترك اماسیه را اشغال کرد (۷۹۷هـ/ق ۱۳۹۳م).^{۸۴} برهان الدین با مشاهده این احوال برای جلوگیری از پیشروی ترکها به جنوب استحکاماتی در گذرگاهها ایجاد کرد.^{۸۴}

احراز فرمانداری اماسیه توسط شاهزاده محمد چلبی در سال ۱۳۹۳م و اعزام به آن ناحیه در رأس يك نیروی قابل ملاحظه نخستین خدمت دولتی این شاهزاده بود. شاهزاده چلبی بعدها در مبارزه با برادر خود اماسیه را مرکز قرارداد و دوستان صادقی چون بایزید پاشا، حاجی عیوض پاشا و بیجراوغلی حمزه بیگک یافت، که بایزید پاشا اهل اماسیه و حاجی عیوض و بیجراوغلی اهل طوقات بودند. از دست رفتن اماسیه ضربه بزرگی برای قاضی برهان الدین به شمار می رفت.^{۸۵} در نتیجه این عملیات، عثمانیها موفق به تصرف قلاع قسطنیونی، عثمانجق، مرزيفون و اماسیه شدند و در منطقه طوقات و اماسیه برخوردهایی بین عثمانیها و نیروهای قاضی برهان الدین رخ داد.^{۸۶} هر چند که تصرف اماسیه گام بلندی برای عثمانیها به منظور ورود به طوقات و سیواس بود، ولی هم به سبب آنکه برهان الدین خصم بسیار نیرومندی بود و هم به دلیل آنکه عثمانیها در روملی با مسائل مهمتری درگیر بودند، لذا تا مرگ قاضی برهان الدین، دولت عثمانی در آن حوالی دست به عملیات نزد.

۸۴. بزم و رزم، ص ۴۲۵. به سبب بروز جنگ بین قاضی برهان الدین و امیر قرمان، مملوک مصر ملک ظاهر برقوق، حسام الدین والی کسک را در مقام سفیر به نزد یلدرم بایزید فرستاد و خواستار پایان بخشیدن به جنگ شد. پادشاه این پیشنهاد را پذیرفت و بین طرفین متخاصم صلح برقرار شد (تاریخ تقی الدین قاضی، ج ۲/ص ۶۶، سال ۷۹۵هـ).

۸۵. بزم و رزم، ص ۴۲۶ و نشریه انجمن تاریخ عثمانی، سال ششم، شماره ۹۰۴، ص ۴۰۷.

۸۶. بزم و رزم، ص ۴۲۵.

جنگ بزرگ صلیبی و نبرد نیکبولی

فعالیت عثمانیها در روملی ادامه داشت. حملات آقنجه‌یهای ترك به بسنه و آلبانی و پیشروی عثمانیها به صورت اسکان ترکها در آن اراضی و پیشروی آنها به سوی بویانا نهری و بندر دراج که در تصرف و نیز بود دولت و نیز را که در این منطقه صاحب قدرت و نفوذ بود اندیشناک کرد. گذشته از آن، تصرف امیرنشینهای ساحل اژه و ادامه فعالیت‌های کشتیهای این امیرنشینها و نیز کوبیدن جزایر ساقیز و اغریبوز و یونان شرقی توسط کشتیهای ترك، و نیز یها را مضطرب ساخت که این اضطراب بجا بود؛ لکن چون در آن ایام عثمانیها هنوز در مورد دریانوردی مهارت لازم را نداشتند و نیز فاقد ناوگانی بودند که بتواند با نیروی دریایی و نیز کوس برابری بزند، تصرف این جزایر و بنادر توسط عثمانیها به این زودی عملی نبود. از آن گذشته و نیز به سبب فعالیت‌های تجاری خود مایل بود با عثمانیها که بخشی از سواحل اژه را در اختیار داشتند خوش رفتاری کند. جنوا رقیب و نیز هم سعی می کرد خود را به عثمانیها نزدیک سازد. قصد جنوا کسب منافع بیشتر بود. از این روی هر دو جمهوری سعی داشتند تراضیت سلطان عثمانی را نسبت به خود جلب کنند و در این راه موفق نیز بودند. به همین مناسبت در جنگ صلیبی، که بعداً از آن سخن به میان خواهد آمد، این دو کشور در مقام يك کشور مسیحی نقشی به عهده نگرفتند. و باز می بینیم که وقتی سیگیسموند پادشاه مجار دوبار - یکی در سال ۱۳۹۲ و دیگری در سال ۱۳۹۴ - پیشنهاد اتحاد به جمهوری و نیز علیه ترکها می دهد، این پیشنهاد با عکس العمل چندان گرم و جدی روبرو نمی شود و اعزام چهار کشتی برای سد کردن پیشروی عثمانیها در روملی به تنگه چناق قلعه به مرحله عمل در نمی آید.

اتحاد علیه عثمانیها

تنها دولتی که خطر عثمانیها را به طور جدی احساس می کرد دولت مجارستان بود. پس از عملیات بلغارستان چون برای سیگیسموند ثابت شده بود که به تنهایی

قادر به مقابله با ترکها نیست، لذا ازدول اروپایی خواست باوی برای مقابله با ترکها همکاری کنند. در بین دولی که برای عقد پیمان اتحاد از آنان دعوت کرده بود امپراتوری بیزانس نیز به چشم می خورد.^{۸۷}

پیشنهاد سیگیسموند مورد قبول افتاد و اعلام شد که در مائیس سال ۱۳۹۶م جنگ آغاز خواهد شد. در اتخاذ این تصمیم محاصره پنج ساله استانبول توسط سلطان بایزید نیز مؤثر بود. این محاصره در بهار سال ۱۳۹۶م آغاز شده بود. یکی از انگیزه‌های اساسی این جنگ صلیبی نجات استانبول از تصرف عثمانیها بود. حتی هنگامی که امپراتور به کشورهای اروپایی متوسل شد چنین وعده‌ای نیز به او داده بودند.^{۸۸}

در بین نیروهایی که به فرماندهی سیگیسموند جهت جنگ با ترکها اعزام شد بجز قوای مجارستان نیروهای فرانسه، آلمان، بلژیک، فلمینگ، شوالیه‌های سوئیس، صلیبیهای انگلستان، اسکاتلند، ساوآ، لمباردی و شوالیه‌های رودس و افلاق هم شرکت داشتند که تعدادشان بین یکصد تا یکصد و بیست هزار تن بود.^{۸۹}

۸۷. وقایع نامه فرانچس (چاپ بن)، ترجمه میر میر اوغلی.

۸۸. یورگا در اثر خود به نام «Geschichte d. Osmanischen Reiches» (ج ۱، چاپ ۱۹۰۲) دو فرمان پاپ بونیفاس دوم، پاپ رم را (پاپ دیگری نیز در آوینیون مستقر بود) که در سال ۱۳۹۴م صادر شده بود، در مورد تدارک جنگ صلیبی نقل کرده است. در سال ۱۳۹۵م بندیکت پاپ آوینیون هم به منظور تحریک و تشویق زان نور نامه‌هایی نوشته بود. در همان سال فیلیپ دومی به دستور شارل ششم پادشاه فرانسه نامه معروف خود را به ریچارد پادشاه انگلستان می نویسد. در سایه این قبیل تشویقها و تبلیغها یک ارتش از صلیبیها به وجود آمد. برای کسب اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:

The Crusade in the Later Middle Ages, 1938 London, p. 435.

«ترکها کاملاً زبون شدند و برای پادشاه انقوروس انواع واقسام تحف و هدایا فرستادند و طلب معاونت کردند...» (نقل از تاریخ عثمانی روحی).

۸۹. آ.س. آتیا درباره تعداد کل نیروهای شرکت کننده صلیبی در جنگ نیکبولی مطالعه و بررسی کرده است که نتیجه آن چنین است:

تعداد قوای فرانسوی ده هزار نفر، انگلیسی هزار نفر، آلمانی شش هزار نفر، افلاق ده هزار نفر، که با قوای ایتالیایی، اسپانیایی و بوهمیایی، اعم از داوطلب و مزدور، یکصد هزار نفر بودند (مراجعه شود به: The Crusade in the Later Middle Ages, p. 430-445). به هر حال محققاً تعداد نیروهای رزمنده صلیبی از یکصد هزار نفر کمتر نبوده است. ←

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۲۱

در بین این نیروها ده هزار سرباز فرانسوی نیز به چشم می خورد. فرماندهی این نیروها را جوانی به نام کنت دونور (ژان دونور) به معنی ژان بیناک به عهده داشت که پسر فیلیپ دایی شارل ششم بود. فیلیپ، دوک بورگوندی بود. گذشته از آن در بین نیروهای فرانسوی شوالیه‌های معروفی چون مارشال بوسیکو و آمیرال پرنس آ. ژاک دووینه نیز دیده می شدند. آلمانیها دو هزار شوالیه توتون به فرماندهی فردریک کنت هوهنزلرن اعزام داشته بودند و انگلیسیها نیز با هزار جنگجو در این نبرد شرکت داشتند. از کشورهای دیگری که قبلاً ذکر آنها رفت تعداد قابل توجهی جنگجو و شوالیه در این جنگ حضور داشتند.

نیروهای دریایی گردآمده در ایتالیا تحت فرماندهی آمیرال ونیزی توماسو موجنیگو بود که چهل فروند کشتی در اختیار داشت و بعدها شوالیه‌های رودس نیز به آنها ملحق شدند. در مائیس سال ۱۳۹۶ م برای آغاز عملیات نماینده‌ای به ونیز اعزام شد تا کشتیهایی را که وعده داده بود، در اختیار صلیبیها قرار دهد؛ ولی ونیز بیش از چهار رزمنده تعهد نکرد، آن‌هم به شرطی که نیروهای رودس، ساقیز و میدیللی نیز همراه آن به حرکت در آیند. با آنکه ونیز صدماتی از عثمانیها متحمل شده بود و با آنکه می توانست باناگان نیرومند خود تنگه جناق قلعه را مسدود سازد خودداری آن کشور از این عمل، آن‌هم در حالی که ظاهراً در جنگ صلیبی شرکت داشت، خود نکته شایان توجهی است و حدس زده می شود که این جمهوری به خاطر ترس از پیاده شدن مجارها در آناتولی این گونه عمل کرده است.^{۹۰}

→ بعضی از محققان ضمن بحث از جنگ نیکبولی تعداد نیروهای صلیبی را یکصد و بیست هزار تن تخمین زده اند که از این تعداد، بیست هزار نفر آن افراد خدمات و غیر رزمی و بقیه نیروهای رزمنده بوده اند (گیبون، یادداشت ص ۱۹۱). شیلترگر که طی جنگ نیکبولی اسیر شده بود قوای صلیبی را شصت هزار تن نوشته است.

بنا به تحقیق گشتیه‌های اطلاعاتی افلاق، در اردوی بایزید بیست بیرق دیده شده بود که هر بیرق نمایانگر ده هزار نفر بوده است. و بنا بر این به موجب این نظریه تعداد قوای عثمانی دویست هزار تن بوده است. به نظر می رسد که عنوان کردن تعداد مبالغه آمیز نیروهای عثمانی به منظور توجیه شکست قوای صلیبی بوده است. نویسنده تاج التواریخ تعداد قوای خصم را یکصد و سی هزار تن می نویسد (ج ۱/ص ۱۴۳). روحی نیز همین تعداد را قید کرده است.

۹۰. گیبون، ص ۱۸۴.

صلیبیها از مرز می گذرند

سیگیسموند که شنیده بود سلطان بایزید در بهار سال ۱۳۹۶م قصد ورود به مجارستان را دارد خود را آماده می کرد که در خاک کشورش با او روبرو شود؛ اما هنگامی که دید سلطان بایزید وارد خاک مجارستان نشد، ناگزیر خود برای جنگ با او از مرز گذشت. متفقین عید پاک سال ۱۳۹۶م را در وینه گذراندند و سپس نیروهایشان به فرماندهی سیگیسموند به سوی جنوب به حرکت درآمدند. سپاه صلیبی از دو مسیر به حرکت خویش ادامه داد. یک شاخه از سپاه به اتفاق شوالیه های فرانسوی از طریق گذرگاه های ترانسیلوانیا و کارپات از سینا عبور کرده، وارد افلاق شد و شاخه دیگر به همراه سیگیسموند از راه بلگراد، دمیرقاپی و اورسوا در امتداد نهر طونه به حرکت درآمد. صلیبیها در مسیر خود به قتل و غارت مسیحیان ارتودوکس پرداختند.^{۹۱} ترکهای اورسوا مقاومت کردند، ولی در اثر فشار مسیحیان محلی از آنجا رانده شدند و اورسوا به اشغال قوای صلیبی درآمد.

قوای سیگیسموند، ایوان استراتیشیم را که تحت الحمايه عثمانیها بود به محاصره در آورد. ایوان از قلعه بیرون آمد و تسلیم شد. صلیبیها مسیحیان ساکن قلعه را آزاد ساختند و مسلمانان محافظ دژ را قتل عام کردند. محافظان ترك هم که مقاومت کرده بودند به يك چنین سرنوشتی دچار شدند. سرانجام نیروهای سیگیسموند و شاخه دیگر از سپاه صلیبیها که از راه ترانسیلوانیا وارد افلاق شده بودند، در ایلول سال ۱۳۹۶م در نزدیکی نیکبولی به هم پیوستند. بی آنکه به قلعه نیکبولی حمله ور شوند دژ را به مدت شانزده روز در محاصره گرفتند. طوغان بیگک محافظ قلعه دست به مقاومت زد و تسلیم نشد. چون قسمت اعظم نیروهای صلیبی برای حمله به بایزید اختصاص داده شده بود، این قلعه چندان در تنگنا قرار نداشت. قصد صلیبیها آگاه شدن از محل استقرار نیروهای عثمانی بود. سقوط ویدین و اورسوا و به میدان نیامدن قوای ترك، امید صلیبیها را صدچندان کرد. آنها چنان به پیروزی خود اطمینان داشتند که سیگیسموند از اشغال سوریه و قدس سخن می گفت.

۹۱. گیبون به نقل از تاریخ مجارستان اثر انکل (ص ۱۹۱).

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۲۳

عکس العمل یلدرم بایزید در برابر دشمن

یلدرم بایزید به محض اینکه خبر یافت صلیبیها از مرز گذشته‌اند تقریباً دست از محاصره استانبول کشید^{۹۲}؛ قوای خویش را در ادرنه گرد آورد و بلافاصله از آنجا به سوی دشمن حرکت کرد. وقتی به ترانسیلوانیا رسید دسته‌هایی از قوای صلیبی برای تأمین آذوقه در آنجا بسر می‌بردند. بایزید بسیاری از آنان را اسیر کرد و جمعی که موفق به فرار شده بودند دیگر صلیبیها را از پیشروی سریع تر کها آگاه ساختند. مارشال بوسیکو این خبر را با سهل انگاری تلقی کرد و اهمیتی بدان نداد؛ ولی سیگیسموند، هوشیار و گوش به زنگ، پس از تحقیق در این باره آن را منطبق با حقیقت یافت و از شنیدن تعداد مبالغه آمیز نیروهای ترک که بین یکصد و بیست الی دویست هزار نفر گفته می‌شد به وحشت افتاد.^{۹۳}

سلطان بایزید که سرفرماندهی را به عهده داشت اورنوس پاشا فرمانده آقنجه‌ها را واداشت تا با دشمن درگیر شود. استفان لازارویچ دسپوت صرب نیز در این جنگ همراه بایزید بود. حضور سریع عثمانیها در میدان جنگ برای صلیبیها غیر قابل پیش بینی بود. میرچه آ پرنس افلاق با اجازه سیگیسموند بایک گروه اکتشافی برای تخمین زدن تعداد قوای عثمانیها حرکت کرد. طبق گزارش میرچه آ سپاه عثمانی بیست پرچم حمل می‌کرد که هر پرچم نماینده ده هزار تن بود. بنا بر این طبق محاسبه میرچه آ تعداد نیروهای عثمانی بالغ بر دویست هزار تن می‌شد.^{۹۴}

۹۲. فرانچس در بحث مربوط به جنگ نیکبولی سخنی از محاصره استانبول به میان نیاورده است، بلکه می‌نویسد از آنجایی که امپراتور بیزانس از دادن نیروی کمکی به دولت عثمانی طبق معاهده خودداری کرد، لذا پس از جنگ نیکبولی، بایزید اقدام به محاصره استانبول کرد. دزکاس می‌نویسد: «بایزید پس از آنکه شنید از سوی غرب نیروهای صلیبی به سوی او به حرکت درآمده اند کلیه نیروهای خود را که در آناتولی و روملی بودند به انضمام قوایی که استانبول را محاصره کرده بود، گرد آورد و به سوی دشمن به حرکت درآمد.» (چاپ بن، ص ۴۹ و ۵۰). آنچه مسلم است یلدرم بایزید هنگام عزیمت به نیکبولی برای آنکه امپراتور بیزانس امکان پیوستن به صلیبیها را نیابد از لغو محاصره کامل استانبول خودداری کرد؛ منتهی از شدت محاصره کاست و نیروهای اضافی را به همراه خود حرکت داد. روحی می‌نویسد که بایزید بر اثر درگیری در این جنگ صلیبی ناگزیر از عقد پیمان صلح با امپراتور شد.

۹۳. بنا به نوشته شیلترگر، میرچه آ پرنس افلاق تعداد افراد سپاه عثمانی را تخمین زده بود.

۹۴. پرنس افلاق ده هزار تن با خود برداشت و برای کشف تعداد نیروهای عثمانی حرکت کرد. آنکه بازگشت و به پادشاه معروض داشت که در اردوی دشمن بیست پرچم مشاهده شده که بر گرد هر پرچم ده هزار تن جمع شده اند.» (شیلترگر، ترجمه حقی مخلص بیگ).

چون سیگیسموند از این ماجرا آگاه شد سؤال کرد که برای آغاز جنگ چه روشی باید اتخاذ کرد. پرنس افلاق اجازه خواست که به اتفاق سواره نظام تحت فرمانش بادشمن به مقابله برخیزد. بانزدیک شدن قوای عثمانی سیگیسموند به قرارگاه فرانسویها رفت و برای اتخاذ تصمیم لازم با فرماندهان ملاقات کرد. تعداد نیروهای عثمانی در حدود هفتاد الی هشتاد هزار تن بود.^{۹۵}

سلطان مجار در صدد آرایش جنگی نیروها برآمد. او چون به خصوصیت جنگی سپاه ترك آگاهی داشت نخست نیروهای پرنس افلاق را پیش فرستاد و قوای اصلی را برای مبارزه با ینی چریها که در مرز کز سپاه عثمانی مستقر بودند در نظر گرفت و پیشنهاد کرد که نیروهای فرانسوی پشت سر حرکت کنند و در فرصت مناسب به مرکز قوای عثمانی حمله برده، موفقیت را از آن متفقین سازند؛ لکن ژان بیباک و دیگر پرنسها و کنتهای فرانسوی که تجربه جنگی نداشتند با این پیشنهاد موافقت نکردند. آنها تصور می کردند که سیگیسموند قصد دارد افتخار پیروزی در این جنگ را منحصرأ به خود اختصاص دهد. آنها که همواره در جنگ پیشرو و طلایه دار سپاه بودند از اینکه سیگیسموند در آرایش جنگی خود آنان را در پشت سر سپاه مستقر کرده است ناراضی بودند و به این امر اعتراض کردند و اصرار ورزیدند که نخستین حمله و درگیری با سپاه عثمانی به آنان محول شود. سیگیسموند دومین پیشنهاد خود را مبنی بر اینکه مجارها پیشاپیش نیروها حرکت کنند عنوان کرد و افزود که چون مجارها با شیوه جنگی ترکهای عثمانی آشنا هستند، مصلحت آن است که نخستین درگیری با سپاه خصم از سوی مجارها انجام پذیرد؛ ولی این پیشنهاد نیز از سوی فرانسویها رد شد.

۹۵. ادعای دویست هزار نفر بودن نیروهای ترك در این جنگ سخت مبالغه آمیز است. عثمانیها حتی در قرن شانزدهم نیز این تعداد نیرو وارد میدانهای نبرد نکرده بودند. به موجب بررسیهای عزیز س. عطیه تعداد قوای عثمانی یکصد و چهار هزار نفر بود. به موجب منابع مورد اعتماد او قوای عثمانی متشکل بود از سی هزار پیاده نظام و سی هزار سواره نظام و چهل هزار عقبه. نیروهای قاپی قولی بایزید نیز حضور داشتند. با توجه به اینکه بایزید برای جنگ هشتاد هزار نیرو وارد میدان کرده بود بنابراین نظر عطیه در مورد یکصد و چهار هزار نفر بودن نیروهای عثمانی در این جنگ نیز مبالغه آمیز به نظر می رسد. اگر آماري که او عرضه کرده درست باشد، قدر مسلم این است که بخشی از نیروهای پیاده و سواره نظام جزء قوای ذخیره بودند (یا یا و مسلم) که از نیروهای فعال جنگی محسوب نمی شدند.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۲۵

سرانجام سیگیسموند علی‌رغم میل خود ناگزیر از پذیرفتن نظر فرانسویها شد.^{۹۶} به این ترتیب صلیبیها کلیه نیروهای سواره نظام خود را پیش فرستادند و اقدامات نهایی را به پیاده نظام محول کردند. نظر سیگیسموند درست عکس این تصمیم بود. عثمانیها طبق معمول، نیروهای پیاده یعنی ینی‌چریها را در مرکز سپاه مستقر کردند و سواره نظام گارد شاهی را در اطراف آنها جای دادند و سپاهیان تیمارلی در یمین و یسار موضع گرفتند و پشت سر نیروها آرایش جنگی عثمانیها در عقبه به شکل نعل اسب (هلال) یا دهانه گازانبر بود.

حمله فرانسویها

دولشکر در نزدیکی قلعه نیکبولی به هم رسیدند. فرانسویها که قصد داشتند افتخار پیروزی در این جنگ را نصیب خود سازند به نیروهای پیاده معروف به «عزب» که پیشاپیش ینی‌چریها در حرکت بودند حمله بردند و آنان را مغلوب و متلاشی ساختند و حتی کسانی را هم که تسلیم شده بودند قتل عام کردند.^{۹۷} و آنگاه روبه سوی ینی‌چریها آوردند و باقوای تیرانداز تلفات سنگینی به آنها وارد ساختند؛ حتی حمله نیروهای شاهزاده مصطفی را که از پهلو به آنها تاخته بودند خنثی کردند و به پیشروی ادامه دادند. طبق نقشه‌ای که ترکها قبلاً طرح کرده بودند بخشی از نیروهای مرکزی سپاه عثمانی عقب نشستند. فرانسویها که از این عقب‌نشینی جری شده بودند پیش رفتند و کاملاً وارد دهانه گازانبر شدند. سیگیسموند که از نقشه ترکها آگاه شده بود به آنها دستور داد عقب بنشینند و وارد دهانه گازانبری نیروهای عثمانی نشوند و در انتظار عکس‌العمل حریف باشند؛ ولی این دستور بایباعتنایی فرانسویها مواجه شد. آنگاه سپاه عثمانی طبق مرحله سوم نقشه به دو قسمت شد. گذرگاهی بین این دو قسمت به وجود آمد که فرانسویها از آن گذشتند و یقین حاصل کردند که در شرف تصرف بلندیها هستند و شکست عثمانیها قطعی است، که ناگهان بخش دیگری از

۹۶. شیلترگر و هامر، ج ۱/ ص ۲۸۳ و ۲۸۴.

۹۷. صلیبیها از نخستین موفقیتی که به دست آوردند بسیار خوشحال شدند. خاخام ژوزف در این باره چنین می‌نویسد: «آنها سخت خوشحال بودند، ولی این خوشحالی دیری نپایید؛ زیرا سواره نظام بایزند با سپاهش چون هلال ماه‌نسو با آرایش جنگی خاصی به سوی آنان پیش می‌آمدند.» (گیبون، ص ۱۹۵).

سپاه ترك كه فرماندهی آن را شخص بایزید عهده‌دار بود از کمینگاه بیرون آمد و فرانسویان سردرگم و سراسیمه شدند. فرانسویان كه برای احترام از دادن تلفات پیاده می‌جنگیدند، خواستند خود را به اسبهایشان برسانند، ولی ناگهان دهانه گازانبری سپاه عثمانی بسته شد و آنها پشت در بسته‌ای گرفتار آمدند. با مشاهده این احوال، نیرویی كه سیگیسموند برای نجات فرانسویها اعزام کرده بود قادر به پیشروی نشد و بازگشت. نیروهای فرانسوی، كه در کمینگاه به دام افتاده بودند، یا كشته شدند و یا به اسارت درآمدند.^{۹۸}

نتیجه

جنگ بین ترکها و فرانسویها كه وارد قلب سپاه عثمانی شده بودند سه ساعت طول كشید. پرنس افلاق كه با مشاهده اوضاع دریافته بود جنگ را باخته است بیدرنگ میدان جنگ را ترك گفت و به کشور خود بازگشت. ترکها پس از پشت سر گذاشتن نخستین مراحل خطرناك جنگ بدون معطلی و با شدت به نیروهای سیگیسموند حمله بردند. پادشاه مجار كه حتی نیروهای ذخیره را نیز وارد جنگ کرده بود موفقیتی به دست نیاورد. سرانجام سلطان بایزید كه فرصت را برای وارد كردن ضربه نهایی مساعد می‌دید با نیروهای ذخیره خود بیدرنگ دست به حمله زد و شكست مدهشی

۹۸. نثری درباره جنگ نیکبولی چنین می‌نویسد: «كفار درصدد برآمدند تا اینی چریهای اسلام را به دو قسمت تقسیم کنند و آنان را نابود سازند. لشكر اسلام دو قسمت شده بود. قوای سلطان بایزید خان در کمینگاه به انتظار بود. صبح زود يك قسمت از لشكر اسلام به او نفروس حمله بردند. همین كه كفار آنان را محاصره كردند و در میان گرفتند، بایزید خان در کمینگاه بود؛ بانك تكبیر بلند كرد و برق آسا بر كفار حمله برد. كفار كه حمله ترکها را دیدند چون خوك رمیدند و چون كلاغی كه از شاهین می‌گریزد پای به فرار گذاشتند...» (ص ۳۲۶-۳۲۸).

دو كاس نیز در این باره چنین می‌نویسد: «لشكر صلیبیها دسته جمعی به سوی مركز سپاه ترکها به حرکت درآمدند و هر كس را كه پیش آمد از دم تیغ گذراندند و پیش رفتند. به حدی در قلب لشكر پیش رفتند كه به انتهای سپاه عثمانی رسیدند و آنگاه بازگشتند تا با قیمانده را نیز در مسیر از بین ببرند؛ زیرا چنین به نظر می‌رسید كه تیراندازان ترك قصد شركت در جنگ را ندارند. ولی صلیبیها ناگهان دریافتند كه جنگ دارد به سود عثمانیها تغییر شكل می‌دهد؛ لذا درصدد فرار برآمدند. سلطان بایزید نیروهای تحت فرمان خود را كه تعدادشان به ده هزار تن می‌رسید و همه از سپاهیان حقوق‌بگیر و ثابت بودند در جنگل استتار کرده بود. به دستور بایزید همه ناگهان به نیروی اروپاییان و مجارها حمله بردند و آنان را با يك چرخش در میان گرفتند و بسیاری را از دم تیغ گذراندند.» (چاپ پن، ص ۵۰).

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۲۷

به‌خضم وارد آورد. سیگیسموند به‌باری تنی چند از اطرافیان خود به‌نهر طونه رفت و در آنجا سوار يك قایق ماهیگیری شد و در طونه، کناریکی از کشتیهای موجنیگو آمیرال ونیزی پهلو گرفت و از راه دریای سیاه به‌استانبول رسید. سپس از آنجا به‌دریای مرمره رفت و از تنگه جناق‌قلعه گذشت^{۹۹} و پس از رفتن به‌بندر مودن و سپس به‌الماجیا، به‌کشورش بازگشت. بایزید که تصور می‌کرد وی کشته شده است در جستجوی جسدش برآمده بود.^{۱۰۰}

در جنگ نیکبولی گروهی از پرنسها و اسیلزادگانی که در آن شرکت داشتند به‌قتل رسیدند و گروهی نیز به‌اسارت درآمدند. در بین اسرا شخصیت‌های عالیرتبه‌ای چون کنت دونور (ژان بیباک که بیست و دو ساله بود)، فیلیپ دارتووا، گران مارشال دو فرانس کنت دولامارش، هانری دوبار، بوسیکو و غیره دیده می‌شدند. از بین این مقامات، فیلیپ و دولامارش نتوانستند به‌کشور خویش بازگردند و طی اقامت در میخالیچ در حال گذراندن دوران اسارت درگذشتند.

سلطان بایزید که از کشته شدن مرزدارانش به‌دست صلیبیها با وجود تسلیمشان سخت ناراحت شده بود پس از خاتمه جنگ دستور داد به‌تلافی، تعدادی از اسرای صلیبی را به‌قتل رساندند.^{۱۰۱} به‌استثنای نیروهای پرنس افلاق که بدون مشارکت در

۹۹. هنگامی که سیگیسموند با کشتی خود از کنار گلیبولی گذشت «ترکها که از این ماجرا آگاه شده بودند ما را از برجی که در آن زندانی بودیم بیرون آوردند و به‌ساحل بردند. آنگاه ما را پشت سر هم در يك ردیف قراردادند و پرسبیل استهزا به‌سیگیسموند که در کشتی بود فریاد زدند؛ بیا و سرپازان خود را نجات بده. چند پر خورد مختصر دریایی رخ داد؛ اما نتیجه‌ای به‌دست نیامد و پادشاه به‌راه خویش ادامه داد.» (شیلنبرگر، ترجمه حقی منخلص).

۱۰۰. گیبون، تاسیس امپراتوری عثمانی، ص ۱۹۹.

۱۰۱. شیلنبرگر که در این جنگ اسیر شده بود چگونه اعدام کرد؛ چنین شرح می‌دهد: «پادشاه ترك پس از پیروزی در جنگ در نقاطی که زبرد در آن به‌وقوع پیوسته بود ایستاد و به‌کشته‌شدگان سپاهش نگرینست. وقتی کثرت تلفات را دید به‌گریه درآمد و سوگند خورد که انتقام این خونهای ریخته شده را خواهد گرفت. دستور داد که فردای آن روز کلیه اسرا را حاضر سازند و تهدید کرد که اگر از سپاهش کسی اسرای خود حاضر نکند، خودش اعدام و اموالش مصادره خواهد شد. فردا صبح هر کس هر چند اسیر که در اختیار داشت، در حالی که آنها را باطناب به‌یکدیگر بسته بود، حاضر کرد. من نیز سومین نفر يك گروه از اسرا بودم که باطناب به‌یکدیگر بسته شده بودیم. چون اسرا نزد شاه حاضر شدند سلطان بایزید برای آنکه به‌کنت دو بورگونند (ژان بیباک) نشان دهد که چگونه قصد دارد انتقام سرپازان کشته شده اش را بگیرد وی را —»

جنگ گریخته بود^{۱۰۲} و نیز سربازان خروات، باقی یا در جنگ کشته شدند و یا هنگام فرار در رودخانه غرق شدند. در بین کشته شدگان افراد منسوب به خانواده‌های معروف، چون ژان بوربون آمیرال فرانسوی و فیلیپ دولابار، دیده می‌شدند.

در ۲۶ ذی‌الحجه سال ۷۹۸ هـ/ق/ ۲۵ یا ۲۸ ايلول ۱۳۹۶ م نتیجه نهایی جنگ نیکبولی مشخص شد.^{۱۰۳}

به عقیده تیمورتاش زاده او موریگ که خود در این جنگ شرکت داشت راز پیروزی عثمانیها حمله بموقع سلطان بایزید از کمینگاه و نیز اتخاذ يك تاکتیک جنگی جدید و بیسابقه بوده است که تا آن تاریخ ارتش عثمانی از چنین روشی استفاده نکرده بود.^{۱۰۴} استفان لازارویچ دسپوت صرب نیز با نیروهای خود در مرحله دوم عملیات، یعنی حمله نیروهای اصلی ترك که ضربه نهایی را وارد کردند، همت بسیاری

→ به نزد خویش خواند. وقتی کنت دو بورگوند دید شاه سخت خشمگین است نجات جان افرادی را که مورد نظرش بود از سلطان استدعا کرد. بایزید پذیرفت. دوک دوازده تن از مقامات مملکتی خویش و نیز استفان شیمن و هانس فن بورمان را نزد خود آورد. پادشاه دستور داد هر کس اسیر خویش را به قتل رساند. سررفقای من از تنشان جدا شد. چون نوبت به من رسید پسر پادشاه که مرادیده و شناخته بود دستور داد که از کشتن صرف نظر کنند. دستور چنین بود که از کشتن افراد کمتر از بیست سال خودداری شود. مرا نیز به جمع این نوجوانان بردند. من در آن ایام حدود هجده سال داشتم.»

شیلترگر را جزء اسرای که خاصه سلطان بودند نخست به قلعه گلیبولی فرستادند. دو ماه در آن قلعه ماند؛ سپس آنان را به بورسه آوردند تا به اتفاق فودور، یکی از امرای مجار، و شصت اسیر دیگر برای سلطان مملوک بفرستند. ولی شیلترگر در اثر بیماری اعزام نشد و نزد شاه تحت نظر ماند.

۱۰۲. در مورد انگیزه عدم شرکت پرنس افلاق در جنگ به بخش مربوط به مناسبات عثمانی-افلاق مراجعه شود.

۱۰۳. در فتحنامه منقول در منشآت فریدون بیگ تاریخ وقوع جنگ نیکبولی روز جمعه یازدهم صفر ماه ۷۹۸ هـ/ق (۲۵ کاسم ۱۳۹۵ م) قید شده است، که صحت آن مورد شک و تردید است. در سایر منابع خارجی ۲۸ یا ۲۹ ايلول ۱۳۹۶ م ذکر شده است. انکل می‌نویسد که جنگ روز سه‌شنبه رخ داد که مصادف است با ۲۸ ايلول ۱۳۹۶ م. اتاهاک مترجم هامر فتحنامه مندرج در منشآت را اساس قرارداد و به حساب تقویم، تاریخ وقوع جنگ را ۱۲ صفر ۷۹۵ هـ/ق/ ۲۶ کاسم ۱۳۹۵ م دانسته است (به حساب رؤیت هلال که مطابق است با یازدهم صفر) (ترجمه هامر، ج ۳/ص ۳۳۱ و ۳۳۲). در این فتحنامه آمده است که فرماندهی یمین سپاه عثمانی با شاهزاده سلیمان بود و یسار را شاهزاده مصطفی فرماندهی می‌کرد.

۱۰۴. عاشق‌پاشا زاده، ص ۶۶ و تاج‌التواریخ، ج ۱/ص ۱۴۳ قبلاً مطالب نشری را در این باره در پانویس آورده بودیم

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۲۹

از خود نشان داده بود.^{۱۰۵}

در پی پیروزی درخشان نیکبولی کلیه قلاعی که به تصرف خصم در آمده بود بازپس گرفته شد؛ به حکومت سلطان بلغار ویدین که تحت الحمايه عثمانیها بود خاتمه داده شد و آنگاه حمله دامنه‌داری به مجارستان صورت گرفت که عده زیادی به اسارت عثمانیها درآمدند.^{۱۰۶} به نظر می‌رسید که این حمله آغازی است برای استیلا بر مجارستان؛ لکن بایزید به پیشروی ادامه نداد و به سبب درگیری‌هایی که در سایر مناطق داشت در این باره محتاطانه عمل کرد.

پس از پایان جنگ، سلطان بایزید ژان پسر دوك بور گوندی را به همراه دیگر اسرای عالی مرتبه به قلعه گلبولی فرستاد و پس از آنکه خود به بورسه رفت آنان را به آنجا منتقل کرد و در ساختمانی واقع در جوار قصر مستقر ساخت.^{۱۰۷}

سلطان بایزید روزی خطاب به ژان گفت: «ژان! می‌دانم که شما یکی از امرای بزرگ کشورتان هستید. هنوز خیلی جوانید. شما در آینده برای پاك کردن این لکه ننگ (شکست نیکبولی) بامن به جنگ خواهید پرداخت. اگر از این امر هراس در دل داشتم تدابیر دیگری اتخاذ می‌کردم. هر زمان به جنگ من بیایی مرا و سربازانم را در مقابل خود خواهی یافت، زیرا من برای این کار و برای شکست دادن دشمنانم از مادرزاده شده‌ام.»^{۱۰۸}

بوسیکو که در این جنگ به اسارت در آمده بود بعدها در سال ۱۳۹۹ م در

۱۰۵. به نوشته شیلبرگر سلطان بایزید چون از حمله سلطان مجار آگاه شد در صدد فرار بر آمد؛ ولی پارسیدن قوای کمکی دسپوت صرب که تعدادش به پانزده هزار تن می‌رسید مبادرت به جنگ کرد و پیروز شد، که این اظهار نظر منطبق با واقعیت نیست؛ زیرا پس از نابودی نیروهای فرانسوی و در مرحله دوم جنگ، یعنی حمله همه‌جانبه عثمانی، بود که نیروهای دسپوت صرب در جنگ شرکت کردند و البته در این پیروزی عامل مؤثری بودند.

۱۰۶. در حمله‌ای که به مجارستان صورت گرفت نیروهای عثمانی تا عمق سیتیریا و پترووا رادین پیش رفتند و شانزده هزار اسیر گرفتند. (شیلبرگر تعداد اسرا را شش هزار تن نقل کرده است.) این اسرا به روملی و آناتولی فرستاده شدند.

۱۰۷. بنا به نوشته شیلبرگر (ترجمه حقی مخلص) سلطان بایزید، ژان را به اتفاق چند تن دیگر در بورس به تحت نظر گرفت و بقیه را به میخالیچ اعزام کرد. وی با این اسرا با ملایمت رفتار می‌کرد و تا آنجایی که امکان داشت آنان را آزاد گذاشته بود، به طوری که حتی اجازه شکار نیز داشتند.

۱۰۸. گیبون به نقل از فرانچس (ص ۲۰۳). سخنان بایزید را من (نگارنده) خلاصه نقل کرده‌ام.

محاصره بزرگ استانبول که پس از جنگ نیکبولی صورت گرفت چهار کشتی و دو رزمناو و یک هزار و دو بیست سواره و پیاده به یاری استانبول اعزام کرد.^{۱۰۹} برای رهایی ژان بیباک و سایرین دویست هزار سکه طلا خواسته شد و از سوی بایزید ژاکهللی برای این منظور جهت تماس بادوک بور گوندی و سایر خانواده‌های اسرا اعزام شد. یک سال بعد از جنگ نیکبولی مبلغ مورد نظر فراهم و توسط تجار ونیزی و جنوایی و حاکم جنوایی جزیره میدیللی تسلیم سلطان بایزید شد و ژان و سایر اسرا آزاد شدند و به کشور خویش باز گشتند.^{۱۱۰}

محاصره استانبول

در صفحات قبل گفتیم که پیش از جنگ نیکبولی، یعنی در سال ۱۳۹۱م، مانوئل که در جنگ قرمان شرکت داشت و در بورسه بسر می‌برد با شنیدن خبر مرگ پدر از بورسه گریخت و به دعوت سلطان بایزید مبنی بر بازگشت به بورسه و قعی نهاد و از این روی بایزید اقدام به محاصره استانبول کرد و در صدد برآمد تا شهر را در اثر فشار گرسنگی و نرسیدن آذوقه و ادار به سقوط و تسلیم کند. و باز توضیح دادیم که این اقدام به صورت محاصره کامل نبود بلکه سعی شده بود که ارتباط شهر با خارج قطع شود. مانوئل به دنبال این حادثه از اروپا کمک خواست و نیروهای صلیبی به یاری او آمدند؛ ولی در نیکبولی به سر نوشتی گرفتار شدند که شرحش گذشت. با این شکست امید مانوئل نقش بر آب شد.

پس از جنگ نیکبولی بایزید نماینده‌ای نزد امپراتور فرستاد و خواستار تسلیم استانبول شد؛ ولی مانوئل این پیشنهاد را بی پاسخ گذاشت. در نتیجه بر شدت محاصره استانبول افزوده شد. بسیاری از مردم که از گرسنگی به ستوه آمده بودند تمایل خود

۱۰۹. گیپون، ص ۲۱۲.

۱۱۰. گیپون، ص ۲۰۳ و هامر، ج ۱/ ص ۲۸۷. دو کاس درباره رهایی اسرا چنین می‌نویسد: «سر انجام آنان را با کفالت پسر فرانچسکو گاتهلوزو حاکم میدیللی و دریافت مبلغ معتنا بهی آزاد کردند.»

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۴۳۱

رادایر بر تسلیم شهر ابراز داشتند؛ زیرا اهالی شهر به دو گروه تقسیم شده بودند: گروهی طرفدار مانوئل و گروه دیگر طرفدار یوانیس حکمران سیلیوری. با آنکه ترکها حلقه محاصره را تنگ کرده بودند ولی از راه دریا قادر به اقدام قابل ملاحظه‌ای نبودند. سلطان عثمانی ماهرانه با جلب رضایت و نیز و جنوا که دارای نیروی دریایی نیرومندی بودند از آن جانب آسوده خاطر بود؛ زیرا این دو جمهوری هر گاه اراده می کردند می توانستند بامسدود کردن جناق قلعه مانع از آن شوند که دولت عثمانی که هنوز فاقد یک نیروی دریایی نیرومند بود بتواند قوای خود را از آناطولی به روملی منتقل کند.

امید امپراتور بیزانس از اروپا قطع شده بود و سخنرانیهای پاپ بونیفاس نهم در نسیان سال ۱۳۹۸ و مارت ۱۳۹۹م نیز مبنی بر تشویق اروپاییان به دفاع از استانبول، چنانکه باید و شاید، مثر ثمر واقع نشد. سرانجام بوسیکو که طی جنگ نیکبولی اسیر شده بود در پاییز سال ۱۳۹۹م با استفاده از موافقت ضمنی جمهوری جنوا که تحت نفوذ فرانسویها در آمده بود بایک هزار و دو بیست شوالیه و چهار کشتی نفربر و دو رزمناو به یاری استانبول شتافت. در مسیر، کشتیها و رزمناوهای ونیزی و جنوایی نیز به او ملحق شدند و درست بموقع به استانبول رسیدند و در از میت و دریای مرمره و بغاز بسفر موفقیتهایی کسب کردند. در این تاریخ بایزید سرگرم جنگ ملاطیه بود. بوسیکو به امپراتور توصیه کرد که بابرادرزاده اش یوانیس حاکم سیلیوری آشتی کند. بایزید مایل به برکناری مانوئل و امپراتوری یوانیس، که وی را وارث آن امپراتوری می دانست، بود.^{۱۱۱} مانوئل به توصیه بوسیکو عمل کرد و صلاح در آن دید که

۱۱۱. بایزید به مانوئل پیغام داده بود که «تو شهر را ترک کن تا یوانیس وارث برحق امپراتور وارد شهر شود و آنگاه با مردم استانبول پیمان صلح می بندم.» (دوکاس). امپراتور یوانیس پنجم پسر دوم خود مانوئل را در اداره امور امپراتوری مشارکت داد و حق پسر بزرگش آندرونیقوس را زیر پای نهاد. او نیز به جنگ با پدر برخواست و مدتی مقام امپراتوری را تصاحب کرد؛ ولی یوانیس پنجم و مانوئل با یاری عثمانیها مجدداً به امپراتوری رسیدند و آندرونیقوس به حکمرانی سیلیوری منصوب شد. پس از مرگ آندرونیقوس پسرش یوانیس به جانشینی او رسید. بایزید بعد از جنگ نیکبولی از یوانیس خواست که سیلیوری را تسلیم دولت عثمانی کند؛ لکن یوانیس پیغام داد که وقتی پدرش از حق مسلم خود، یعنی امپراتوری، محروم شد، سیلیوری به او داده شد؛ اگر وی سیلیوری را تسلیم بایزید کند ظلم بزرگی در حق او شده است. از این روی بایزید از قصد خود منصرف شد و حکمرانی یوانیس را با سیاستهای خویش مناسب یافت.

برادرزاده‌اش را که آلت دست ترکها شده بود در اداره امور امپراتوری باخودشريك سازد؛ لذا وی را از سیلیوری به استانبول آورد (۱۳۹۹م). قصد بایزید از حمایت یونانیس این بود که بعداً استانبول را از دست او خارج سازد و در واقع نیز بایزید و یونانیس بر سر این مسأله به توافق رسیده بودند و قرار بود بایزید در ازای استانبول، موره را به یونانیس واگذار کند. شرکت یونانیس در اداره امور امپراتوری نقشه‌های بایزید را نقش بر آب می‌کرد.^{۱۱۲}

مانوئل پس از آنکه اداره امور امپراتوری را به برادرزاده‌اش سپرد، خود در آرایک سال ۱۳۹۹م مخفیانه بایک کشتی و نیزی استانبول را ترك کرد و برای ایجاد وحدت بین دو کلیسا (دوقطب مسیحیت) و اخذ کمک به اروپا رفت. وی قبل از عزیمت به اروپا همسر و فرزنداناش را در موره نزد برادرش تئودوروس گذاشت.

اقدامات بوسیکو مبنی بر کوبیدن بخشی از سواحل عثمانی و نیز تصرف حصار ایروا (ریوا)ی بغاز بسفر واقع در سواحل آناتولی و قتل عام محافظان آن و به آتش کشیدن کشتیهای ترك که در ایروا لنگر انداخته بودند نتوانست تزلزل در تصمیم محاصره استانبول پدید آورد. در پاییز سال ۱۳۹۹م بخشی از قوای عثمانی متشکل از ده هزار نفر پس از برخورد بانیروی و نیزی در گالاتا قصد ورود به استانبول را کرد ولی موفق نشد. همان طوری که قبلاً نیز اشاره کردیم در يك چنین شرایطی بود که بوسیکو به یاری مانوئل شتافت و بارقه امید در دل او درخشید.

چون در آن ایام دولت استانبول توپخانه‌ای که بتواند با آن قلعه را بکوبد در اختیار نداشت، لذا بایزید امیدوار بود که بر اثر گرسنگی، شهر را وادار به تسلیم سازد؛ چرا که عده‌ای از مردم شهر از شدت گرسنگی با استفاده از طناب خود را به خارج شهر

۱۱۲. گیبون، ص ۲۱۰-۲۱۳. دوکاس (چاپ بن)، ص ۵۳.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۳۳

رسانیده، می‌گریختند.^{۱۱۳}

طی محاصره، که پس از جنگ نیکبولی صورت گرفت، به دستور بایزید در محلی که رود گوکسو به دریای ریخت «آناطولی حصار» معروف به «گوزل حصار» ساخته شد که امروزه نیز هنوز بقایای آن پابرجاست.^{۱۱۴}

بایزید به یوانیس که بامانوئل مشترکاً اداره امور امپراتوری را در دست داشتند پیشنهاد کرد که طبق توافق پیشین استانبول را تسلیم او کند و وی نیز در ازای آن‌موره را به وی خواهد داد؛ لکن این پیشنهاد از سوی یوانیس رد شد. در چنین شرایطی به سبب جنگی که با تیمور در شرف آغاز بود محاصره استانبول تا اواسط سال ۱۳۰۱ م ادامه یافت. با به میان آمدن خطر تیمور، بایزید با شرایطی که از سوی یوانیس پذیرفته شد، دست از محاصره استانبول کشید. این شرایط به شرح زیر بود:

۱. افزایش میزان خراج سالانه پرداختی به خزانه دولت عثمانی.

۱۱۳. مردم شهر از شدت گرسنگی چنان در تنگنا بودند که با طناب خود را به آن سوی دیوار شهر رسانیده، دسته دسته تسلیم عثمانیها می‌شدند و از دست یوانیس هم کاری ساخته نبود. خزانه تهی بود. صلیبیها با حمله به سواحل آناتولی بغاز بسفر و تاراج کشتیها ما یحتاج خویش را فراهم می‌کردند (گیبون، ص ۲۱۵). هال کوندیل (چاپ پاریس، ص ۴۶) می‌نویسد: «بایزید هم مصمم بود که با استفاده از حر به گرسنگی شهر را وادار به تسلیم سازد و اگر خبر نمی‌یافت که تیمور با نیروی بیشماری قصد او را کرده است در این کار موفق می‌شد.»

۱۱۴. آناتولی حصار (حصار آناتولی) اسامی دیگری چون گوزل حصار و آقچه حصار نیز داشت. گیبون می‌نویسد که آناتولی حصار بین سالهای ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۷ م ساخته شد (یادداشت ذیل ص ۲۵۹). به نظر دوکاس این حصار به دستور محمد چلبی ساخته شد (تاریخ دوکاس، چاپ بن، ص ۲۳۹). ولی این نظریه که آناتولی حصار، پس از جنگ نیکبولی ساخته شده به واقعیت نزدیکتر است. نشری هم عقیده دارد که این حصار پس از جنگ نیکبولی ساخته شده است (ص ۳۲۸ و ۳۲۹). در تاج التواریخ نیز همین نظریه آمده است (ج ۱/ ص ۱۴۸). عالی در اثر خود به نام کنه الاخبار (ج ۵/ ص ۸۱) می‌نویسد که حصار در سال ۷۹۳ هـ/ ۱۳۹۱ م ساخته شده بود. در تاریخ خیر الله افندی (ج ۵/ ص ۵۴) آمده است که سلطان بایزید در سال ۷۹۷ هـ وارد آناتولی شد و پس از تصرف شیله واقع در ساحل دریای سیاه، هنگامی که از پشت کوه یوشاداغی به سوی روستاهای دره‌سکی و آق‌بابا پیش می‌رفت، دستور داد تا گوزلجه حصار در کناره رود گوکسو ساخته شود. بنا به نوشته ابن کمال، گوزلجه حصار در سال ۷۹۸ هـ/ ۱۳۹۵ م، پس از تصرف شیله، ساخته شد (نسخه کتابخانه نوسور عثمانیه، شماره ۳۵۷۸، برگ ۹۶). نظریه دوکاس به هیچ وجه قابل قبول نیست؛ زیرا بنا به نوشته شرف‌الدین یزدی در ظفر نامه پس از جنگ آنکارا نیز تامدتی امیر سلیمان چلبی در آنجا ماند. شرف‌الدین یزدی در ظفر نامه خود می‌نویسد که نخستین جنگ با تیمور زمانی رخ داد که شرف‌الدین در آنکارا بود. به آناتولی حصار «ینی‌جه قلعه» نیز می‌گفتند (تاریخ ابوالفتح، ص ۳۹ و ۴۰).

خود را به آنها واگذار کند، منتهی بعداً به قول خود عمل نکرد. بلدرم بایزید پس از تصرف ینی شهر «تسالیه» و فارساله بی آنکه با کوچکترین مقاومتی روبرو شود، از ترموپیل گذشت و وارد یونان میانه شد و پس از اشغال سالونه و آتن و تعدادی دیگر از دوك نشینها، باز گشت؛ لکن به منظور وادار ساختن تئودوروس اول به قبول حاکمیت عثمانی، جمع کثیری از نیروهای آقنجی را به فرماندهی تورخان بیگک پسر پاشا یگیت^{۱۲۰} برای حمله به موره گسیل داشت.^{۱۲۱} در آن اثنا که محاصره استانبول ادامه داشت، بر اثر حملات متعدد آقنجیهای ترك، شهر آرگوس واقع در شرق موره به تصرف عثمانیها درآمد و تئودوروس اول ناگزیر شد که چون سابق حاکمیت عثمانی را به رسمیت بشناسد و خراج سالانه به آن دولت پرداخت کند.

دولت عثمانی ضمن کسب این پیروزی طبق عادت معهود بلافاصله مهاجران مسلمان و ترك را به این نقاط کوچ داد و بخشی از اهالی آن شهرها را به آناتولی کوچانید.^{۱۲۲}

این پیروزی، دولت و نیز را که در این نواحی صاحب مستعمراتی بود، هراسناک ساخت. در بهار سال ۱۴۰۲ م یک حمله مهم دیگر توسط آقنجیهای ترك تا جنوب موره صورت گرفت و نواحی تحت نفوذ و نیز کوبیده شد. در این عملیات پرنس آخائیه بانیره های عثمانی همکاری داشت. در اثر این موفقیتها حتی بیم آن می رفت که اعضای خانواده امپراتور که نزد برادرش تئودوروس در مودن بسر می بردند به اسارت در آیند.^{۱۲۳} همان طوری که قبلاً گفتیم امپراتور هنگام عزیمت به اروپا جهت اخذ کمک در برابر این حملات، همسر و فرزندان را نزد برادرش گذاشته بود.

۱۲۰. فرانچس و هال کوندیل می نویسند که بایزید، یعقوب پاشا بیگلر بیگ روملی و اورنوس بیگ را مأمور حمله به موره کرده بود.

۱۲۱. تورخان، ویا به عبارت صحیح تر تورخان بیگ، پسر پاشا یکیت والی معروف اسقوب بود. بعدها، هم او هم پسرانش، منشأ خدمات مهمی در موره شدند. آقنجیهای تورخانلی منسوب به این خانواده هستند.

۱۲۲. پس از جنگ نیکبولی و در اثنای محاصره استانبول، پس از تصرف شهر آرگوس، سه هزار نفر از ساکنان آن حوالی به آناتولی کوچانیده شدند (فرانچس، چاپ بن، ص ۸۳، ترجمه میر میراوغلی).

۱۲۳. گیبون، ص ۲۱۸.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۳۷

تئودوروس که از حملات پی‌درپی عثمانیها به ستوه آمده بودند، و نیز به سبب آنکه استانبول بر اثر محاصره طولانی در خطر قحطی و سقوط قرار گرفته بود و موره نیز در حال جنگ بصری برد و از جانب مسیحیان هم کمکی صورت نمی‌گرفت، به جزیره رودس رفت و موره را به شوالیه‌های سن‌ژان فروخت. ساکنان رومی ارتودوکس موره با مشاهده حضور شوالیه‌های لاتین در صدد کشتن آنان برآمدند؛ ولی با پادرمیانی رئیس روحانی موره مردم آرام شدند، و چون به دنبال این حادثه یلدرم بایزید هم اعلام کرد که موره به او تعلق دارد، تئودوروس پول دریافتی را به شوالیه‌ها پس داد و آنها نیز دست خالی به رودس بازگشتند. توضیح اینکه وقتی تئودوروس موره را به قصد عزیمت به رودس ترک گفته بود، سلطان بایزید سر اسقف جزیره را مأمور اداره امور آنجا کرد. مردم موره که به سبب فروختن کشور از سوی تئودوروس به لاتینها سخت خشمگین بودند به جای او دو کسی را برای اداره امور برگزیدند و هنگام ورود تئودوروس از پذیرفتن او خودداری کردند و وی را مورد توهین و تحقیر قرار دادند؛ ولی با وساطت رئیس روحانی موره وی مجدداً مقام از دست رفته را کسب کرد.^{۱۲۴}

جنگ قرامان و کشته شدن علاءالدین بیگ

اقدامات خصمانه سیگیسموند علیه عثمانیها فرصت مغتنمی به دست علاءالدین بیگ حکمران قرامان داد. وی در اثنای جنگ نیکبولی به منظور مقابله با حملات احتمالی عثمانیها به آنکارا حمله برد و ساری تیمورتاش پاشا^{۱۲۵} بیگلربیگ آناتولی را اسیر کرد؛ لکن هنگامی که خبر یافت یلدرم بایزید بر صلیبیها پیروز شده است،

۱۲۴. فرانچس (چاپ بن)، ترجمه میرمیر اوغلی.

۱۲۵. ساری تیمورتاش پاشا شخصی بجز قراتیمورتاش پاشا بیگلربیگ روملی است. همان طوری که قبلاً نیز توضیح دادیم در آن ایام سه تیمورتاش پاشا زندگی می‌کردند. بزرگترین آنها بیگلربیگ روملی قراتیمورتاش پاشا پسر قراعلی بیگ بود که بعدها به وزارت رسید. ساری تیمورتاش پاشا بیگلربیگ آنکارا و گرمیان بود. یک تیمورتاش پاشای دیگر نیز در زمان مراد دوم زندگی می‌کرد که از غلامان چندرلی زاده علی پاشا وزیر اعظم بود که بعدها به مقامات دولتی رسید.

ضمن دلجویی از ساری تیمورتاش پاشا نماینده‌ای به همراه او به دربار عثمانی گسیل داشت و استدعای بهبود روابط فی‌مابین را کرد.

سلطان بایزید پس از سروسامان بخشیدن به اوضاع روملی مستقر کردن قنای آقنچی در موره، باز گشت و چون نماینده قرامانیان به حضور او رسید، معذرت‌خواهی و پیشنهاد دوستی حکمران قرامانرا پذیرفت. آنگاه به آناتولی رفت (۱۳۹۷م) و پس از جمع کردن قوادربورسه به سوی قلمرو قرامانیان به حرکت درآمد. تعداد نیروهای عثمانی از قوای قرامانیان بیشتر بود.^{۱۲۶} در دشت قونیه جنگی در گرفت که دوز به طول انجامید، ولی نتیجه‌ای از آن به دست نیامد. نیمه شب دومین روز جنگ سی‌هزار تن از قوای عثمانی از پشت، قوای قرامانیان را محاصره کردند. حکمران قرامان که با قوای خود بین دو آتش گرفتار آمده بود، به قلعه قونیه گریخت. قلعه یازده روز به محاصره درآمد. مردم شهر مخفیانه پیغام دادند در صورتی که جان و مالشان در امان باشد شهر را تسلیم خواهند کرد. باتدائیری که اتخاذ شد شهر به اشغال درآمد. علاءالدین بیگ از قلعه بیرون آمد و در داخل شهر با قوای عثمانی به زد و خورد پرداخت؛ ولی این تلاش بی نتیجه ماند و به هنگام فرار از اسب به زیر افتاد و دستگیر شد. او را به حضور بیلدرم بایزید آوردند. پادشاه از دامادش علاءالدین بیگ سبب عدم اطاعتش را پرسید. او پاسخ داد: «چرا از تو اطاعت کنم؟ من نیز چون تو یک حکمرانم.» پادشاه مغرور که از این پاسخ صریح و بی‌پرده به خشم آمده بود دستور قتل او را داد و به این ترتیب علاءالدین بیگ کشته شد.^{۱۲۷} سر بریده‌اش را بر نیزه‌ای زدند و در داخل شهر گردانیدند.^{۱۲۸}

۱۲۶. شیلترگر که در معیت سلطان عثمانی در این جنگ شرکت داشت طبق عادت معهودش به غلط تعداد قوای عثمانی را یکصد و شصت هزار و تعداد نیروهای قرامانیان را هفتاد هزار تن ذکر می‌کند.

۱۲۷. در تواریخ عثمانی آمده است که علاءالدین بیگ به هنگام فرار از اسب به زیر می‌افتد و دستگیر می‌شود. او را به حضور سلطان بایزید می‌آورند. بایزید وی را به دست ساری تیمورتاش پاشا که مدتی در اسارت او بسر برده بود می‌سپارد. تیمورتاش پاشا نیز وی را به قتل می‌رساند. شیلترگر می‌نویسد کسی که علاءالدین بیگ را کشته بود بعداً خود نیز به دستور بایزید به قتل می‌رسد. به نظر می‌رسد که نوشته‌های تواریخ عثمانی در این باره صحیح‌تر باشد. به موجب این نوشته‌ها سلطان بایزید از اینکه در مورد علاءالدین بیگ تصمیم عجولانه‌ای گرفته شده بود از ساری تیمورتاش پاشا مکدر می‌شود؛ ولی استدلال تیمورتاش پاشا او را تسکین می‌دهد.

۱۲۸. شیلترگر، ترجمه حقی مخلص بیگ.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۳۹

پس از این حادثه بایزید با انتصاب يك والی برای اداره امور قونیه به سوی قرامان حرکت کرد. خواهر بایزید، همسر علاءالدین بیگک مقتول که می دانست اگر این شهر پس از اندکی مقاومت با توسل به زور به تصرف عثمانیها در آید مردم چه عاقبت دردناکی خواهند داشت، به اتفاق دو پسر خود به قرارگاه برادر آمد. ۱۲۹ پادشاه از چادر خود بیرون آمد و به استقبال خواهر رفت. قرامان اشغال شد و بایزید خواهرش را به اتفاق فرزندانش به بورسه فرستاد (۸۰۰ هـ ق / بهار سال ۱۳۹۷ م). ۱۳۰

باقتل علاءالدین بیگک شهرهایی که در شمال سلسله کوههای توروس قرار داشت و از آن علاءالدین بیگک بود به دست عثمانیها افتاد. این شهرها عبارت بودند از قونیه، لارنده، نیقده، دوهلی و قراحصار. شهرها و قلاع موجود در جنوب توروس - یعنی موت، ارناک، تاش ایللی و ایچل - در دست شاخه دیگری از خانواده قرامانیان باقی مانده بود. ۱۳۱

۱۲۹. شیلبرگر از دو پسر علاءالدین سخن به میان می آورد، ولی اسامی آنان را ذکر نمی کند. یکی از این پسران، محمد بیگک نام داشت که در کتب تاریخ از او یاد شده است. نام پسر دوم معلوم نیست، اما در بعضی از وقایع نامهها (نور عثمانیه، شماره ۳۰۸۵، ص ۷ و توقایی سرای، کتابخانه کوشک بغداد، شماره ۳۱۵) از آنها به اسامی محمد بیگک و علی بیگک یاد شده است. پس از جنگ آنکارا، به دستور تیمور، محمد بیگک و علی بیگک به ترتیب والی قونیه و نیقده شدند.

۱۳۰. در بعضی از کتب تاریخ عثمانی سال قتل علاءالدین بیگک ۷۹۳ هـ ق / ۱۳۹۱ م آمده است که منطبق با واقعیت است. بنا به نوشته شیلبرگر، که در آخرین جنگ قرامان همراه سلطان بایزید بود، حادثه قتل علاءالدین بیگک دو سال پس از جنگ نیکیولی رخ داده است. گذشته از آن، در بزم و رزم نوشته عزیز استرآبادی که در هر گیریده وقایع دوران قاضی برهان الدین است و نیز بنا بر نوشته های تقویم نجومی، چنین برمی آید که قرامان اوغلی در سال ۷۹۹ هـ ق / ۱۳۹۷ م در قید حیات پسر می برده است. همچنین در تاریخ آل عثمان اثر عجم حامد که يك نسخه از آن نزد پروفیسور اینانچ است تاریخ قتل علاءالدین بیگک سال ۸۰۰ هـ ق / ۱۳۹۷ م قید شده است. بنا بر این نوشتجات صریح، علاءالدین بیگک در اواخر سال ۱۳۹۷ م (محرم یا صفر سال ۸۰۰ هـ ق) کشته شده است. حادثه تاریخی دیگری نیز این نظریه را تأیید می کند؛ به طوری که در بزم و رزم آمده است شیخ مؤیدالدین خواهرزاده قاضی برهان الدین که والی قیصریه بود به تحریک علاءالدین بیگک علیه دایی خود شورید و در محرم سال ۷۹۹ هـ ق / ۱۳۹۶ م کشته شد. از این نوشته چنین برمی آید که در آن سال علاءالدین بیگک زنده بود. از آن گذشته بزم و رزم تا وقایع سال ۸۰۰ هـ ق نوشته شده است. بنا بر این بدون تردید قتل علاءالدین بیگک در سال ۸۰۰ هـ ق اتفاق افتاده است؛ زیرا در غیر این صورت در این اثر ذکر از قتل او به میان می آمد.

۱۳۱. رئیس این شاخه از قرامانیان شیخ حسن بیگک پسر سلیمان بیگک (برادر علاءالدین) بود. او پیش از قتل عمویش به برهان الدین احمد پناهانده شده بود (بزم و رزم، ص ۵۲۶). شیخ حسن ←

از میان برداشتن قرامانیان توسط سلطان بایزید قدرت عظیم عثمانیها را در آناتولی به ثبوت رسانید و قاضی برهان‌الدین حکمران سیواس که از این بابت دستخوش اضطراب شده بود خواه ناخواه تحت نفوذ سلاطین مملوک درآمد.

تصرف صامصون، قلمرو حکومتی قاضی برهان‌الدین و ملاطیه

تصرف صامصون

قبلاً دیدیم که چگونه عثمانیها قسطنونوی و به دنبال آن اماسیه را به تصرف در آوردند و در آن نواحی يك حکومت محلی تابع به وجود آوردند. به دنبال تصرف صامصون و حوالی آن توسط عثمانیها سلطان یلدرم بایزید کار قرامانیان را یکسره کرد و در بهار سال ۱۳۹۸م مجدداً به حوالی صامصون لشکر کشید و به سوی قباد اوغلی جنید، امیر جانیک، حمله برد و «صامصون مسلمان» را که مرکز حکومتی او بود متصرف شد.^{۱۳۲} جنید بیگ گریخت و به شرط پذیرفتن حاکمیت عثمانیها لادیق و بعضی از قلاع دیگر به او داده شد.^{۱۳۳}

تصرف صامصون مسلمان و منطقه جانیک نفوذ عثمانیها را در آن حوالی افزایش داد و دو پسر تاج‌الدین یعنی محمود و آلپ ارسلان که بر چهارشنبه و ترمه و نیکسار حکومت می کردند، حاجی امیرزاده سلیمان بیگک امیر هلیپه (ولایت اردو)

→ به دنبال تسلط تیمور بر آناتولی به لولووا گریخت و توسط علی بیگ پسر علاء‌الدین بیگ دستگیر و کشته شد (تاریخ ملوک، کتابخانه نوری عثمانیه، شماره ۳۵۸۵).

۱۳۲. در آن منطقه دو صامصون وجود داشت؛ «صامصون مسلمان» و «صامصون کافر». این دو قلعه به هم بسیار نزدیک بود و بین آنها یک تیررس فاصله بود. هر دو قلعه با حصارهای محکمی احاطه شده بود. «گااور صامصون» (صامصون کافر) جزء مستعمرات جنوا بود. سلطان بایزید صامصون مسلمان را گرفت، ولی متعرض صامصون کافر نشد؛ زیرا بین دو دولت عثمانی و جنوا روابط دوستانه حاکم بود. صامصون جنوا توسط یک کنسولگری اداره می شد.

۱۳۳. جنید بیگ پسر قباد (قباد اوغلی جنید بیگ) پس از جنگ آنکارا «صامصون مسلمان» را متصرف شد؛ اما پس از مدتی حسین بیگ پسر آلپ ارسلان از پسران تاج‌الدین که بر حوالی نیکسار و چهارشنبه مسلط شده بود، جنید را کشت و صامصون را اشغال کرد. بعدها یعنی در سال ۸۲۲ هـ / ۱۴۱۹ م صامصون باز به تصرف عثمانیها درآمد.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۴۱

وفاتح گیرسون^{۱۳۴} و تاشان اوغول لاری امیر بافره همگی حاکمیت عثمانی را پذیرفتند. به این ترتیب دولت عثمانی با امپراتوری طرابزون هم‌مرز شد.

الحاق سیواس و دیگر قلمرو
قاضی برهان‌الدین احمد

در سال ۸۰۱هـ.ق/۱۳۹۹م، به دنبال تصرف صامصون، بایزید به سیواس لشکر کشید. قاضی برهان‌الدین احمد حکمران سیواس و قیصریه بود. در سال ۱۳۹۶ یا ۱۳۹۷م قرايولوق عثمان که رئیس بخشی از عشیره آق‌قویونلو بود و از برهان‌الدین پیروی می‌کرد با برهان‌الدین از در خصومت درآمد و در جنگی که بین آن دو در گرفت، برهان‌الدین حین تعقیب قرايولوق عثمان دستگیر و کشته شد (ذی‌القعدة سال ۸۰۰هـ.ق/ تموز ۱۳۹۸م) و بنا به تصمیم اهالی سیواس پسرش علاء‌الدین علی بیگ (زین‌العابدین) به جای او به حکمرانی رسید. اما قرايولوق معروف به قراعثمان بیگ در صدد تصرف سیواس برآمد و آن را تحت محاصره درآورد. مردم از دولت عثمانی کمک خواستند. یلدرم بایزید با پذیرفتن این دعوت، پسر خود سلیمان چلبی را به همراه بیست هزار سواره و چهار هزار پیاده به سیواس فرستاد. نیروهای اعزامی، قراعثمان را مغلوب کردند و سیواس را از محاصره نجات دادند.^{۱۳۵}

سلیمان چلبی خود شخصاً از اشغال سیواس خودداری ورزید و از پدر برای تصرف شهر دعوت کرد. یلدرم بایزید به همراه نیروی قابل توجهی به آن سوی حرکت کرد و وارد شهر شد؛ زین‌العابدین پسر برهان‌الدین را نزد شوهر خواهرش ناصرالدین-بیگ پسر «ذوالقدر» فرستاد و این شهر را به قلمرو خود ملحق کرد (۸۰۱هـ.ق/ ۱۳۹۹م).^{۱۳۶} به این ترتیب علاوه بر سیواس، طوقات و قیصریه و آق‌سرای که ابتدا در تصرف

۱۳۴. گیرسون نیز در سال ۸۷۹۹هـ.ق/۱۳۹۷م توسط امیر سلیمان از تصرف امپراتور طرابزون خارج شد (بزم و رزم، ص ۵۲۹).

۱۳۵. شیلترگر همراه این نیروها بود.

۱۳۶. در رساله‌التقویم (کتابخانه اسعد افندی، شماره ۱۹۷۸) تصرف سیواس سال ۸۰۰هـ.ق ذکر شده است؛ ولی از آنجا که قاضی برهان‌الدین در اواخر این سال به قتل رسیده است نگارنده سال ۸۰۱هـ.ق/۱۳۹۹م را صحیح و مرجح می‌داند.

قرامانیان بود و بعدها توسط برهان‌الدین به تصرف درآمده بود به اشغال عثمانیها در آمد. بایزید پس از تصرف سیواس اداره امور این شهر را به شاهزاده سلیمان و یا شاهزاده محمد والی اماسیه سپرد.^{۱۳۷}

تصرف ملاطیه

سلطان بایزید پس از تصرف سیواس، و به عبارت دیگر پس از تسلط بر سرزمین قاضی برهان‌الدین (آناطولی میانه)، به بورس بازگشت. پیروزی بایزید، برقوق سلطان مماليك مصر را اندیشناك كرد. مدتی از این ماجرا گذشت. برقوق در شوال ۸۰۱هـ/حزیران ۱۳۹۱م درگذشت و پسرش فرج که خردسال بود به جای او به سلطنت نشست. سلطان بایزید پس از آگاهی از مرگ او و نیز اطلاع از اختلافاتی که به دنبال مرگ سلطان مصر بین امرا بروز کرده بود نماینده‌ای نزد سلطان جدید نصرالدین فرج فرستاد و ضمن پیش کشیدن این مسأله که چون ملاطیه جزء قلمرو قاضی برهان‌الدین بود و اینک باید به دولت عثمانی تحویل داده شود، خواستار استرداد آن شهر به عثمانیها شد^{۱۳۸} - در آن ایام این شهر در دست مماليك مصر بود؛ اما سلطان ناصرالدین

۱۳۷. نوشته شیلبرگر که در این عملیات، هم همراه نیروهای شاهزاده سلیمان و هم همراه لشکریان بایزید بود، صراحت دارد که شاهزاده محمد به ولایت سیواس منصوب شد. در تاریخ تقی‌الدین بن شبهه آمده است که امیر سلیمان به امر بایزید والی سیواس شد (ج ۲/ص ۴۸، کتابخانه ملی پاریس، شماره ۱۵۹۹).

۱۳۸. ملاطیه در دست مماليك مصر بود و در سال ۷۸۸هـ/۱۳۸۶م تیمور بوغا، معروف به منتاش، والی این شهر شد. این شخص قبلاً از غلامان ملک اشرف ناصرالدین شعبان ثانی از مماليك ترك بود و در زمان وی از امرای بزرگ دولت به شمار می‌رفت. پس از قتل ملک اشرف، منتاش به شام تبعید شد. در سال ۷۸۴هـ/۱۳۸۲م برقوق که قبلاً از غلامان چرکس بود و بعدها جزو امرای دولت شد به سلطنت مصر رسید. پس از آنکه وی به حکومت رسید منتاش را به قاهره فراخواند و والی ملاطیه‌اش کرد. منتاش مردی فعال و پر جنب و جوش بود؛ از این روی برقوق اعتماد چندانی به او نداشت. منتاش نیز که می‌دید برقوق به قتل امرای ترك دست زده است متقابلاً نسبت به او بی‌اعتماد بود. منتاش با یل‌پوهای ناصری نایب السلطنه (بیگلر بیگ) شام هم‌دست شد و آندو تصمیم به خلع برقوق از سلطنت گرفتند. هم‌زمان با آن، منتاش به قاضی برهان‌الدین حکمران سیواس پیشنهاد اتحاد کرد و در قبال این پیمان متعهد شد که ملاطیه را به وی واگذار کند. قاضی برهان‌الدین که این پیشنهاد را پذیرفته بود به ملاطیه رفت و هر چند از سوی منتاش مورد استقبال قرار گرفت ولی وی از تسلیم شهر به برهان‌الدین سر باز زد. برهان‌الدین که از این امر خشمگین و ناراحت شده ←

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۴۳

فرج به این خواسته پاسخ منفی داد و بایزید بیدرنگ لشکر کشید و از سیواس به سوی ملاطیه سرزیر شد. چون با دفاع شهر مواجه شد، آنرا محاصره کرد و دستور داد تا خندقهای اطراف را پر کردند و در نتیجه مردم ملاطیه تسلیم شدند. بایزید پس از تصرف شهر در آنجا نیرو مستقر کرده، بازگشت (محرم سال ۸۰۲ هـ ق / ایلول ۱۳۹۹).^{۱۳۹} در ضمن قلاع کاخته، دیوریک، بهسنی و درنده که در اختیار ممالیک بود به دست عثمانیها افتاد و به این ترتیب از این سمت مرز عثمانیها به رود فرات متصل شد. بجز ملاطیه، البستان نیز به تصرف آنها درآمد.

تیمور و بایزید

ظهور تیمور

تیمور که به خاطر چلاق بودن یک پایش مورخان عثمانی در مقام تحقیر از او با عنوان «آکساک تیمور» (تیمور لنگ) نام برده اند، در سال ۷۳۶ هـ ق / ۱۳۳۵ م در شهر «کش» واقع در جنوب سمرقند به دنیا آمد. در آن ایام خانهای جغتای از خانواده چنگیز در ماوراءالنهر حکومت می کردند. چون تیمور در عصیان امیر غازان والی سمرقند با او همدستان بود تحت تعقیب خانهای جغتای که رقیب امیر غازان بودند قرار گرفت. بعدها تیمور به اتفاق امیر حسین برادرزنش دست به فعالیت زد و سرانجام در سی و سه سالگی امیر بلخ شد و به گسترش مرزهای قلمرو حکومتش پرداخت. تیمور در سایه

→ بود منتاش را تحت الحفظ با خود به سیواس برد و این حادثه طرح خلع بر قوق را بر هم زد (۷۸۹ هـ ق / ۱۳۸۷ م) و سبب شد که یک سال بعد سیواس توسط نیروهای مصر به محاصره در آید؛ ولی سلطان مصر طرفی از این کار نیست و دست از محاصره برداشت. بعدها یل بوغاعلیه بر قوق سر بهشورش برداشت و منتاش نیز به شام رفت و با او همدستان شد. آندو سرانجام بر قوق را از سلطنت خلع و ملک صالح حاجی را به سلطنت منصوب کردند؛ ولی دیری نپایید که بر قوق مجدداً به سلطنت رسید و در سال ۱۳۹۳ م منتاش را به قتل رسانید.

خلاصه سخن، ادعای یدلرم بایزید مبنی بر اینکه ملاطیه جزء قلمرو قاضی برهان الدین بوده است، سفسطه ای بوده که از این وقایع ناشی می شده است.

۱۳۹. «فتح ملاطیه در دست عثمانیان فی احدی و ثما نمایة» (تواریخ ملوک قرون ماضی آل امیر کتابخانه ملت).

فعالیت به درجهٔ خانی ارتقاء یافت؛ ولی چون دریافت که مردم آن منطقه جز افراد خانوادهٔ چنگیز از کسی فرمانبرداری ندارند، حکومت خان جغتای را به رسمیت شناخت و به نام اوسکه زد.

دولت آلتن اردو سرسخت‌ترین رقیب تیمور بود و تیمور با اوروس توقتامیش دوتن از خانهای این دولت بشدت درگیر شد؛ حال آنکه زمانی که توقتامیش، خان «کریمه» بود، به سبب کشتن پسر اوروس خان (۱۳۶۱-۱۳۷۵م) نزد تیمور گریخت و از محبت‌های وی بهره‌مند شد و حتی در سال ۷۷۷هـ/ق/ ۱۳۸۵م به سبب مرگ اوروس به یاری تیمور بر پسران اوروس غلبه کرد و به حکومت آلتن اردو رسید (۷۷۸هـ/ق/ ۱۳۷۶م). بعدها وی محبت‌های تیمور را از یاد برد و از درستی‌ه‌جویی با او درآمد، ولی جز شکست‌های پی‌درپی نصیبی دیگر نداشت.

تیمور در پی هفت سال فعالیت، ایران را زیر نفوذ و سیطرهٔ خود درآورد (۱۳۷۸م)؛ سپس آذربایجان، عراق عرب و عراق عجم را اشغال کرد و سلطان احمد جلایر را که در بغداد بود به ترک کشورش واداشت. سلطان جلایر نزد ملک ظاهر سلطان مصر پناهنده شد (۱۳۹۳م) و به دنبال رفتن تیمور از بغداد به یاری سلطان مصر به آنجا بازگشت و امیر مسعود والی بغداد را که از طرف تیمور منصوب شده بود ناگزیر از فرار کرد و حکومت از دست داده را باز یافت.

تیمور بعداً به هندوستان لشکر کشید و پس از کسب موفقیت‌های چشمگیری در سال ۱۳۹۹م بازگشت. وی طی این جنگ، هندوستان شمالی را به تصرف درآورد و پس از بازگشت از هندوستان، بغداد را بار دیگر ضبط کرد. این بار سلطان احمد والی بغداد به اتفاق قرایوسف رئیس ترکمنهای آق قویونلو به سوریه پناه بردند؛ ولی از حلب بازگردانیده شدند که ناچار به آناتولی رفتند و سلطان بایزید آنان را پذیرفت.

نخستین تماس با تیمور

بایزید عایدات محصولات کوتاهی‌ها را به سلطان احمد و عایدات قیصریه و آق‌سرای را به قرایوسف و افرادش اختصاص داد. به مناسبت پذیرفته شدن پناهندگی سلطان احمد خصم تیمور و قرایوسف از سوی بایزید، بین تیمور و سلطان عثمانی باب مکاتبه

گشوده شد. ۱۴۰

سلطان بایزید که از نامه تهدیدآمیز تیمور مبنی بر تحویل پناهندگان به خشم آمده بود از تسلیم آنان به اوسر باز زد. بعضی از رجال دولت بایزید صلاح رادر این دیدند که سلطان احمد و قرايوسف را تسلیم تیمور کند. با تکرار ارسال نامه از سوی تیمور، قرايوسف دچار سوءظن شد و در صدد فرار برآمد. او به همراه عشیره خود قیصریه و آقسرائی را که در آنجا مستقر بودند کوبید و غارت کرد و نواحی ای را که بر سر راهش بود به یغما برد و به صحرای هیت (بین شام و بغداد) رفت. پشت سر او سلطان احمد نیز گریخت و به بغداد رفت.

تیمور برای ایجاد مشکل و درگیری برای عثمانیها تاتارهای چادر نشین سیواس، قیصریه و ملاطیه را که یادگار و پس مانده استیلای مغولان بودند و پس از الحاق سرزمینهای قاضی برهان الدین، از دولت عثمانی تبعیت می کردند و هم نژاد تیمور بودند، علیه عثمانیها تحریک می کرد.

در سال ۱۴۰۰ م هنگامی که تیمور در آذربایجان قشلاق می کرد، پهرتن امیر ارزنجان نزد او رفت و مراتب اطاعت خود را به وی معروض داشت. تیمور به خاطر این اظهار تابعیت و فرمانبرداری، طوق و علم و خلعت و نیز کلاه مخصوص و کمر بند که نشانه تابعیت بود به وی اهدا کرد و او را به کشورش باز گردانید. لکن بایزید به پهرتن پیغام داد که وی همچنان تابع سلطان عثمانی است و باید خراج سالانه مقرر را بپردازد. پهرتن از اجرای این خواسته سر باز زد و طی نامه ای مراتب را

۱۴۰. متن نامه تیمور به بایزید دایر بر تسلیم قرايوسف و سلطان احمد که به زبان عربی است در منشآت فریدون بیگ آمده است (چاپ سال ۱۲۶۵ م، ج ۱/ص ۱۱۸). تیمور در این نامه خود پس از مطرح کردن این مسأله که آندو افرادی مفسد و خطرناکند و بهر کجا که پای بگذارند با خود شامت و هدیه بختی به ارمغان خواهند آورد و افرادی نیستند که شایسته حمایت سلطان بزرگی چون بایزید باشند، هشدار داده بود که چنانچه بایزید قصد داشته باشد برخلاف فرمان او عمل کند، بهتر است به فرجام بد این نافرمانی بیندیشد. متن نامه دیگری از تیمور به بایزید که به زبان فارسی است در تواریخ ترکمنیه (تاریخ سلطان محمد قطبشاهی) موجود است (کتابخانه ملی پاریس، بخش نوشتجات فارسی، شماره ۱۷۴). در این نامه تیمور به طور مختصر خطاب به بایزید نوشته بود که چون بایزید سرگرم ایفای وظیفه جهاد علیه کفار است و با اروپاییان درگیری دارد، از لشکر کشی به کشور او خودداری می کند و از وی می خواهد که سلمان احمد و قرايوسف را کتف بسته تحویل دهد. در غیر این صورت باید آماده جنگ باشد.

به اطلاع تیمور رسانید. تیمور نیز نامه تهدید آمیز و در عین حال سردی برای بایزید فرستاد. بایزید پاسخی تند و دندان شکن به تیمور داد: «مدتهاست که قصد جنگ با تو دارم. اینک تصمیم گرفته‌ام این فکر را به مرحله عمل در آورم. اگر تو آهنگ من نکنی من خود خواهم آمد.»^{۱۴۱}

تصرف سیواس توسط تیمور

تیمور پس از آنکه بر گرجیها غلبه کرد به تشویق قرایولوق رئیس عشیره آق قویونلو سرعت از طریق ارزروم عازم سیواس شد. قرایولوق و طهرتن لشکر تیمور را راهنمایی می کردند. سیواس بشدت تحت محاصره درآمد. شاهزاده سلیمان والی سیواس دفاع از قلعه را به مصطفی بیگ پسر مالک کوچ سپرد و خود عقب نشست.^{۱۴۲} سیواس توانست هجده روز در برابر فشار نیروهای تیمور مقاومت بکند. مالک کوچ اوغلی (پسر مالک کوچ) محافظ قلعه پس از آنکه از تیمور قول گرفت که در صورت تسلیم به جان و مال مردم تعرضی نشود و خونی نریزد قلعه را تسلیم کرد و شهر به تصرف تیمور درآمد. البته تیمور به قول خود که خونی نخواهد ریخت، وفا کرد؛ منتهی دستور داد بدون اینکه خون مدافعان قلعه ریخته شود آنان را زنده زنده در خندقها دفن کردند!! مردم با پرداخت پول به عوامل تیمور جان خود را خریدند. شهر سیواس که شهر بسیار آبادی بود به دست او به ویرانه‌ای مبدل شد. آنگاه تیمور گروهی از اهالی شهر را نیز به اسارت گرفت و به کشورش بازگشت. در بین اسرا جمعی از دختران نیز دیده می شدند.

۱۴۱. ظفر نامه نظام الدین شامی (چاپ ۱۹۴۷ فلیکس توتنه)، ص ۲۱۸.
 ۱۴۲. مقریزی در کتاب تاریخ خود به نام کتاب السلوک می نویسد که تیمور در ذی الحجه سال ۸۵۲ هـ ق به سیواس لشکر کشید و شاهزاده سلیمان چلبی به نزد پدر گریخت. مقریزی اضافه می کند که در ششم محرم سال ۸۵۳ هـ ق تیمور به نزدیکی سیواس می رسد. بین تیمور و امیر سلیمان و قرایوسف، که همراه امیر سلیمان بود، جنگ درمی گیرد. امیر سلیمان و قرایوسف شکست می خورند و به بورسه می گریزند و سیواس به دست تیمور می افتد. لکن در سایر منابع از این جنگ و از قرایوسف بحثی به میان نیامده است.

جنگ سوریه

تیمور پس از آنکه با عملیاتی حساب شده سیواس را گرفت و تخریب کرد از پیشروی به سوی آناطولی، یعنی خاک عثمانیان، خودداری کرد؛ زیرا هنوز تا آن تاریخ نتوانسته بود در مورد موقعیت کلی عثمانیها و نیروهای عظیم نظامی آنان اطلاعات دقیقی توسط جاسوسان خود کسب کند. وانگهی هنوز تماسهایی بین او و دولت عثمانی برقرار بود و امید داشت که فتح سیواس بایزید را به اطاعت از او وادار خواهد کرد. تیمور بعداً ملاطیه را به تصرف در آورد و در سال ۱۴۰۱م اقدام به اشغال سوریه کرد. این عملیات را نیز رئیس عشیره آق قویونلو، یعنی قرایولوق، رهبری می کرد. مرگ برقوق که حکمرانی مدبر و فعال بود و به حکومت رسیدن پسر خردسال بی تجربه اش و رقابت حاکم بین امرای مصر سبب شد که تیمور به سهولت بر سوریه تسلط یابد. تیمور، عینتاب (غازیان تب) و حلب و شام را گرفت و دفاع ممالیک مصر کلری از پیش نبرد. وی به هنگام بازگشت، پس از تصرف ماردین و اشغال بغداد، برای سومین بار به تبریز رفت و زمستان را در قره باغ گذراند. در تمامی این احوال مکاتبه بین تیمور و سلطان عثمانی ادامه داشت. تیمور با توجه به موقعیت بتدریج بر میزان خواسته های خود می افزود و امرای آناطولی که اراضی شان توسط بایزید به تصرف درآمده بود، نزد تیمور رفته بودند و او را تحریک و تشویق می کردند. بایزید از نامه های متعدد تیمور دریافته بود که وی قصد تقسیم دولت عثمانی را دارد و سعی می کند تا وی را نیز تحت فرمان خود در آورد؛ لکن تیمور در برابر این حکمران بسیار مقتدر، سخت محتاطانه عمل می کرد و دست به حمله علیه او نمی زد.

موقعیت پادشاه عثمانی

هنگامی که تیمور برای نخستین بار بغداد را به تصرف در آورد، قاضی برهان الدین حکمران سیواس که در قید حیات بود و خطری را که از جانب شرق بروز کرده بود احساس می کرد، ضمن تماس با حکمرانان عثمانی و مصر و ضمن هشدار به آنان در مورد وضع خطرناکی که شکل می گرفت، پیشنهاد کرد که علیه تیمور متحد شوند؛ ولی هردو پادشاه به سبب ماجراهایی که در گذشته با او داشتند و نیز به سبب عدم اعتماد به وی به پیشنهادش ترتیب اثر ندادند.

دولت عثمانی که پس از مرگ برهان‌الدین، سیواس و ملاطیه و دیوریک را به تصرف در آورده بود، نخستین هدف تیمور به حساب می‌آمد. از این روی سلطان بایزید نیز چون قاضی برهان‌الدین ضمن تماس با سلطان مصر بهوی پیشنهاد کرد که علیه تیمور با یکدیگر متحد شوند؛ لکن امرای ممالیک که از تصرف ملاطیه توسط بایزید مکدر بودند، پیشنهاد اتحاد را نپذیرفتند و به این ترتیب موقعیت مناسبی را در اختیار تیمور قرار دادند. او نیز از این کدورت نهایت استفاده را کرد و با عملیات سریع و حیرت‌آورش به کوبیدن هر دو دولت پرداخت.

تیمور با تصرف و تخریب سیواس نخستین ضربه را به دولت عثمانی وارد کرد، ولی از آن فراتر نرفت. سلطان بایزید که از حادثه در دناک سیواس سخت متأثر شده بود، به سبب نداشتن آمادگی جنگی^{۱۴۳}، دست به مقابله به مثل عاجل نزد و به احتمال اینکه تیمور به پیشروی خود ادامه خواهد داد، صلاح در این دید که در داخل خاک کشورش با او روبرو شود؛ از این روی به قیصریه رفت و در آنجا به انتظار تیمور ماند. لکن تیمور چنین نکرد و پس از تصرف سیواس بلافاصله به سوی سوریه به حرکت درآمد. بایزید در حالی که شخصاً فرماندهی لشکر عثمانی را به عهده داشت به مرز شرقی رفت و ارزش نجانو کماخ را از تصرف طهرتن که از متحدان تیمور بود و در ایجاد اختلاف بین او و بایزید نقش بزرگی داشت در آورد، و پس از آنکه طهرتن متابعت از او را پذیرفت، نقاط متصرف شده را به او پس داد^{۱۴۴}؛ لکن از پس دادن قلعه کماخ به او

۱۴۳. حال کوندیل نیز می‌نویسد که به هنگام محاصره سیواس و تصرف آن، بایزید در یونان درگیر بود (چاپ پاریس، ص ۶۷). نظر حال کوندیل مبنی بر اینکه ارطغرل پسر بایزید والی سیواس بود درست نیست؛ زیرا وی در جنگی که بین قاضی برهان‌الدین و بایزید در قرق‌دیلم رخ داد کشته شده بود. در آن هنگام سلیمان چلبی والی سیواس بود.

۱۴۴. در تاج التواریخ (ج ۱ ص ۱۵۸) و تاریخ منجم‌باشی (ج ۱ ص ۳۱۱) آمده است که در جنگ ارزنجان قرایوسف و سلطان، چلبی نیز همراه بایزید بودند و بایزید پس از تصرف ارزنجان اداره امور آنجا را به قرایوسف محول کرد؛ ولی از آنجا که وی با مردم ارزنجان رفتار مناسبی نداشت، به درخواست سلطان احمد، ارزنجان مجدداً به طهرتن باز پس داده شد و سلطان بایزید خانواده او را به عنوان گروگان به بوره اعزام کرد. از تاریخ ترکمنیه اثر محمد نیشابوری درباره قراقویونلوها چنین برمی‌آید که قرایوسف قبل از فتح ارزنجان از عثمانیها جدا شده بود و در این اثر سخنی نیز از این جنگ به میان نیامده است. به همین لحاظ از عنوان کردن این مسائل در متن خودداری کردم. شاید هم قرایوسف در این جنگ شرکت داشته ولی در این اثر از آن بحث نشده است.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۲۴۹

خودداری کرد و محافظانی در آن مستقر ساخت و به روایتی نیز خانوادۀ طهرتن را به عنوان گروگان به بورسه فرستاد (ذی الحجة ۸۰۳ هـ ق / تموز ۱۴۰۱ م). چنین رفتاری در حق امیر کماخ و قیصریه، که تابع تیمور بود، شکاف موجود بین تیمور و بایزید را عمیق تر کرد. تیمور در اثنای جنگ سوریه طی نامه تهدید آمیزی که به بایزید فرستاد ضمن برشمردن پیروزیهای خود از بایزید خواست که از وی فرمانبرداری کند و بایزید در پاسخی که توسط نماینده‌ای به نام یعقوب بیگ فرستاد ضمن اشاره به اصل و نسب و پیروزیهایی که تا کنون به دست آورده بود اعلام داشت که در مقابل او تا پایان جان ایستاده و آمادۀ مبارزه با خصم است. تیمور در پاسخ این نامه به بایزید می نویسد که برقراری مناسبات دوستی بین آن دو سبب افزایش قدرت نیروهای اسلام علیه کفار خواهد بود. تیمور پس از طرح این مطلب از بایزید درخواست می کند که یکی از پسران خود را به نزد او بفرستد. تیمور با این نامه بظاهر ملایم قصد داشت با گروگان گرفتن یکی از پسران بایزید وی را ناگزیر از اطاعت خویش سازد.

کوشش بزرگان دولت عثمانی و در رأس آنها چندرلی زاده علی پاشا وزیر اعظم، با مشاهده پیروزیهای پی در پی تیمور، در وادار ساختن بایزید به مصالحه با تیمور مؤثر افتاد. آنها صلاح در این دیدند که بایزید نماینده‌ای به همین منظور نزد تیمور بفرستد.^{۱۴۵} بایزید در نامه‌ای که توسط سفیرش ارسال داشته بود ضمن تذکر این مطلب که هیچ موردی برای وجود و ادامه دشمنی بین آن دو نمی بیند و خود او نیز چون اجدادش با کفار در حال جهاد است، به تیمور پیشنهاد عقد پیمان اتحاد می کند. تیمور به نماینده بایزید می گوید که در بهار سال آینده به مرز آناتولی آمده، منتظر سلطان خواهد شد. آنگاه ضمن صدور اجازه بازگشت به سفیر عثمانی، نماینده خود را نیز همراه او به دربار عثمانی می فرستد.

تیمور مصر را خواستار تسلیم قرايوسف، مرده یازنده، شد. بایزید در پاسخ به این

۱۴۵. حال کوزدیل می نویسد، علی پاشا وزیر اعظم که مرد باتجربه‌ای بود برای جلوگیری از بروز جنگ بین بایزید و تیمور وعادی کردن مناسبات بین دو دولت به سلطان بایزید پیشنهاد کرد که حاضر است خودش شخصاً در مقام نماینده شاه نزد تیمور رود تا اختلاف موجود بین آن دو را به صلح و آشتی مبدل سازد؛ ولی سلطان بایزید از قبول این پیشنهاد سر باز زد و توضیح داد که این مسأله اعتبار و ارزش او را در کشورش از بین خواهد برد (ص ۶۹).

درخواست پیغام داد که اولاً او یک پناهنده را تسلیم وی نخواهد کرد؛ ثانیاً قرايوسف از مدتها قبل خاک عثمانی را ترك گفته است. و افزود اگر چنانچه قرايوسف باز گردد، وی به رسم مهمان‌نوازی باز هم او را پذیرا خواهد شد، ولی ازدادن كمك نظامی به او خودداری خواهد کرد.

تیمور که می‌دانست با قوای موجود قادر به مقابله با بایزید نخواهد بود ناگزیر از احضار برگزیده‌ترین بخش نیروهای خود از آسیای مرکزی شد و تصمیم گرفت که پس از گذراندن زمستان در قره‌باغ به سوی آناتولی حرکت کند. در این ایام بود که امپراتور چین در گذشت و این کشور دستخوش آشفتگی شد. به نظر تیمور اگر چه تسلط بر چین نتیجه مطلوبی داشت، ولی اگر بدون اخذ نتیجه از آناتولی باز می‌گشت، احتمال اینکه بایزید اقدام به تصرف عراق و جزیره و آذربایجان کند بسیار زیاد بود و وی نمی‌خواست چنین رقیب خطرناکی را پشت سر داشته باشد. در بین اطرافیان تیمور در مقابل کسانی که او را از اقدام علیه بایزید مانع می‌شدند و گوشزد می‌کردند که در صورت شکست، سرانجام مصیبت باری خواهد داشت، گروهی نیز بودند که وی را به این کار تشویق و تحریض می‌کردند.

سرانجام تیمور که قوای خود را بانبروهای فراخوانده شده از آسیای مرکزی تقویت کرده بود، ابتدا از بایزید پذیرفتن شرایط زیر را خواستار شد:

۱. بازپس داد کماخ به طهرتن و آزادی خانواده او.^{۱۴۶}
۲. اعزام یکی از شاهزادگان به دربار تیمور.
۳. پذیرفتن کلاه و کمر ارسالی از سوی تیمور به نشانه قبول تابعیت.^{۱۴۷}
۴. اعاده اراضی اشغال شده امرای آناتولی به صاحبان اولیه آنها.^{۱۴۸}

۱۴۶. بایزید از بازپس دادن کماخ خودداری کرد؛ ولی تیمور هنگام لشکرکشی به سوی او، کماخ را متصرف شد و آن را طهرتن داد. در ظفرنامه آمده است که تیمور پس از ضبط کماخ، از پذیرفتن اسبهایی که بایزید فرستاده بود خودداری کرد و تصمیم به جنگ با او گرفت (ص ۵۲).

۱۴۷. ظفرنامه «شاهی»، ص ۲۴۹.

۱۴۸. تیمور در مورد بازپس دادن سرزمینهای امرای آناتولی سخت پافشاری کرده و به بایزید پیغام داده بود که در این زمینه به امرای مزبور قول مساعد داده است (هال کی: ۱۱، یل، چاپ پاریس، ص ۵۱ و ۵۰).

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۵۱

۵. تسلیم قرايوسف. چون قرايوسف قبلاً از دربار عثمانی گریخته بود، لذا تیمور از بایزید خواست تا خانواده او را تسلیم کند.^{۱۴۹} بجز شرایط مذکور پیشنهادات دیگری نیز به بایزید داده بود.^{۱۵۰} در خاتمه یاد آور شده بود که دولت عثمانی را در جنگ با کفاریاری خواهد کرد.

سلطان بایزید در برابر توصیه‌های وزیر اعظم که از بایزید درخواست می‌کرد در برابر این مسائل محتاطانه عمل کند گفته بود: «شرف و نیروی لازم برای مقابله با تیمور را داریم. ما نمی‌توانیم تابع او باشیم و نمی‌توانیم بدون داشتن استقلال زندگی کنیم.» و به منظور جنگ با تیمور ضمن عقد پیمانی با امپراتور بیزانس، نیروهای را که مأمور محاصره استانبول بودند فراخوانده بود.

بنا به نوشته بعضی منابع، هدایایی که بایزید برای تیمور فرستاده بود او را سخت خشمگین ساخته بود؛ به این معنی که از هر جنسی ۱۰ عدد فرستاده بود، حال آنکه عدد مقبول برای ترکها ۹ بود و می‌باید طبق سنت مرسوم از هر هدیه‌ای ۹ عدد می‌فرستاد. گذشته از آن، بایزید در نامه ارسالی، اسم خود را با حروف درشت و اسم تیمور را با حروف ریز و پهن نوشته بود.

حرکت هر دو لشکر

سرانجام کار به مرحله‌ای رسید که جنگ بین دو طرف اجتناب‌ناپذیر شد؛ از این روی هر دو لشکر به حرکت درآمدند.^{۱۵۱} نیروهای عثمانی که در دودسته حرکت می‌کردند نزدیک آنکارا به هم پیوستند. تیمور هم دست به فعالیت زد و میرزا محمد

۱۴۹. ظفر نامه «شامی» ص ۲۴۹ و متن ترجمه پروفیسور نجاتی لوگال (از انتشارات مؤسسه تاریخ ترک)، ص ۲۹۹.

۱۵۰. یورگا در اثر خود بجز مواد پنجگانه ذکر شده به ماده‌ای نیز اشاره کرده است که طی آن تیمور از بایزید خواسته بود که به نامش سکه بزند، که این مسأله خود در بطن ماده مربوط به قبول تابعیت مستتر است. به نظر می‌رسد که یورگا آنرا از حال کوندیل نقل کرده باشد؛ زیرا اجزاء موادی که حال کوندیل آورده است، مسأله ضرب سکه و خواندن خطبه در مساجد به نام تیمور نیز وجود دارد. همچنین حال کوندیل می‌نویسد که بایزید کلاه و کمر بند ارسالی از سوی تیمور را باخشم باز پس فرستاده بود (چاپ ۱۶۳۲، ص ۵۰ و ۵۱).

۱۵۱. برای کسب اطلاع بیشتر در باره اختلاف موجود بین بایزید و تیمور و نیز نامه‌های مبادله شده بین طرفین، به انیکلوپدی اسلام اثر پروفیسور مکریمین اینا نچ، ماده «بایزید اول» مراجعه شود.

سلطان نوه خود را به همراه نیرویی به سوی کماخ اعزام داشت. کماخ پس ازدوازه روز محاصره سقوط کرد. تیمور قلعه را گرفت و آن را به صاحب اولیه اش، یعنی طهرتن، پس داد و آنگاه به سوی سیواس حرکت کرد.^{۱۵۲} وی با تشکیلات منظم جاسوسی خود مرتباً از وضع سپاه عثمانی و اوضاع ولایتهای آن دولت آگاه می شد. بلدرم بایزید وقتی دریافت که تیمور در سیواس است تجهیزات لشکر را در آنکارا گذاشت و در صدد برآمد تا در منطقه کوهستانی آلاداغ معدنی و قاضی شهری موضع بگیرد و چون تعداد پیاده نظامش بیشتر بود می خواست با این موضع گیری با سواره نظام تیمور بهتر مقابله کند. چندرلی زاده علی پاشا و بسیاری از فرماندهان لشکر بایزید به او توصیه کردند که از جنگ در میدان و فضای باز و گسترده خودداری کرده، ابتدا تیمور را در منطقه ای که در آن مستقر شده است محاصره کنند و پس از قطع ارتباطش با خارج، قوایی را که از او جدا مانده است نابود کرده، سپس دست به حمله بزنند؛ ولی بایزید به سبب اعتماد به قدرت خویش و نیروهایش این نظر را نپذیرفت.

۱۵۲. به دنبال تصرف کماخ، هنگامی که تیمور به منظور بازدید از آن قلمه به طرف کماخ حرکت کرد، نامه شدیدالرحن بایزید توسط فرستاده عثمانی به همراه فرستاده های تیمور رسید. تیمور که از این نامه به شدت خشکمین شده بود خطاب به فرستاده بایزید می گوید: صواب و سزاوار نبود که بایزید در برابر خواسته های کوچک و بی اهمیت ما این چنین خصمانه عمل کند. هر اندازه ما با وی به ملایمت رفتار کردیم او بر خشونت خود افزود. ما به سبب آنکه با کفار در جنگ بود و از مرزهای اسلام حراست می کرد ما یل نبودیم شمشیر به رویش بکشیم. ما همواره خواستار صلح و تفاهم بودیم و منتظر عکس العمل مساعدی از سوی او، ولی عمل او درست خلاف آنچه که ما انتظارش را داشتیم بود. ما از او سه چیز خواسته بودیم، یکی باز پس دادن کماخ بود که به سهولت گرفتیم. دومی ارزش تکرار ندارد (آیا منظور تیمور اعزام سلطان احمد و تحویل قرایوسف بود؟). اگر او یکی از فرزندان را نزد ما می فرستاد ما او را از فرزند خود گرامی تر می داشتیم.

تیمور پس از دادن این پیام فرستاده را بازگردانید و خود با قوای خویش به پیشروی ادامه داد (تاج العواریخ، ج ۱/ص ۱۶۷). خواجه سعدالدین این مطلب را از ظفر نامه نقل کرده است. آنچه مسلم به نظر می رسد حقیقت این بود که تیمور قصد داشت بایزید را تحت فرمان خویش در آورد و بایزید زیر بار نمی رفت.

نبرد آنکارا

جلوداران قوای یلدرم بایزید و تیمور در منطقه سیواس و طوقات در شرف به هم رسیدن بودند. ولی از آنجا که حکمران عثمانی گذرگاههای میان سیواس و طوقات را در اختیار داشت، لذا تیمور جنگ در این منطقه را، با آگاهی کاملی که توسط جاسوسان خود از سپاه بایزید به دست آورده بود، خطرناک دید و به سوی قیصریه حرکت کرد و برای اینکه از پهلو مورد تهاجم قرار نگیرد، بسیار آهسته و محتاطانه پیش می‌رفت. نیروهای عثمانی نیز با توجه اینکه تیمور از درگیری در منطقه بین سیواس و طوقات خودداری کرده بود، در مسیری موازی بامسیر قوای تیمور به سوی غرب حرکت کردند. وقتی بایزید آگاه شد که تیمور قصد دارد او را به سوی خویش بکشاند در این دام نیفتاد و منتظر موقعیت مناسبی برای آغاز حمله شد.

تیمور در حال پیشروی به سوی قیرشهری بود که خبر یافت نیروهای عثمانی به سوی او در حرکتند. وی که دریافت این وضع به سود او نیست، دستپاچه شد و جلسه مشاوره با فرماندهان سپاه تشکیل داد. آنگاه به دنبال تصمیم گرفته شده به سرعت پیشروی خود افزود تا دشمن را پشت سر بگذارد و راه آنکارا را در پیش گرفت.

تیمور به محض رسیدن به نزدیک آنکارا قلعه (قلعه آنکارا) را محاصره کرد. یعقوب بیگ محافظ قلعه بشدت به دفاع پرداخت. تیمور که احتمال می‌داد بایزید از همان مسیری که خود آمده است به سوی آنکارا بیاید، جبهه را تقویت کرد و در صدد برآمد تا قلعه آنکارا را از سوی شمال غربی به تصرف در آورد و بباستن راه قلعه کوشید تا قبل از رسیدن بایزید قلعه را به تسلیم وادارد.

تیمور تصور می‌کرد قوای بایزید بزودی نخواهد رسید؛ ولی تصورش خطا بود، زیرا قوای بایزید بایک پیشروی بسیار سریع زودتر از آنکه تیمور انتظارش را داشت و از راهی که تیمور انتظارش را نمی‌کشید فرا رسید. به این معنی که تیمور فکر می‌کرد قوای عثمانی از راه جنوب شرقی به سوی آنکارا خواهد آمد، در حالی که برخلاف انتظارش نیروهای عثمانی از شمال شرقی، یعنی از راه قلعه جک و روالی، آمده و وارد ملکشاه کویی (ده ملکشاه) واقع در چوبوق اوا شده بودند. و این به معنای غافلگیری

تیمور بود.^{۱۵۳} معهذاتیمور در مقابل این وضعیت خطرناک و بحرانی خونسردی و تعادل فکری خود را ازدست نداد. سراسر شب را به فعالیت پرداخت؛ آرایش جنگی جبهه را تغییر داد و از کنار قلعه نیز دور شد.

پسران بایزید و فرماندهان لشکر به او اصرار کردند که بیدرنگ دست به حمله بزنند؛ ولی سلطان بایزید که تیمور را به یک چنین وضع دشواری دچار ساخته بود به توصیه آنان و قعی نهاد و از این فرصت مغتنم استفاده نکرد و طبق خوی و عادت خویش خواست مردانه بادشمن رو برو شود و بالطبع این مسأله سبب شد که تیمور برای گریز از مهلکه ای که بدان دچار شده بود فرصت کافی به دست آورد. جنگ معروف آنکارا که استیلای عثمانیان را نیم قرن به تعویق انداخت در روز جمعه ۱۹ ذی الحجه سال ۸۰۴ هـ ق / بیستم تموز سال ۱۴۰۲ م و یا ۲۷ ذی الحجه ۸۰۴ هـ ق / ۲۸ تموز ۱۴۰۲ م (روز جمعه) رخ داد.^{۱۵۴}

۱۵۳. در ظفر نامه آمده است که سر رسیدن بایزید به همراه قوایش وحشت عظیمی در دل لشکریان تیمور افکند و تیمور خود سراسر شب را تا صبح دم به عبادت و خواندن نماز واجب برای کسب پیروزی پرداخت (ص ۲۵۴ متن ظفر نامه و ص ۳۰۳ ترجمه آن).

۱۵۴. در کتب تاریخ در مورد روز و ماه وقوع جنگ آنکارا نظریات مختلفی به شرح زیر ابراز شده است که صحیح ترینش نظر ابن عرب شاه، یعنی ۲۷ ذی الحجه سال ۸۰۴ هـ ق / ۲۸ تموز سال ۱۴۰۲ م است؛

شرف الدین یزدی می نویسد که جنگ آنکارا در روز جمعه ۱۹ ذی الحجه سال ۸۰۴ هـ ق مطابق با روز پنجشنبه بیستم تموز سال ۱۴۰۲ م اتفاق افتاد. حافظ ابرو در مجمع التواریخ (کتابخانه فاتح، برگ ۳۳۹) سال رخداد جنگ را ذی الحجه ۸۰۴ هـ ق قید کرده است؛ ولی از اینکه در چه روزی و چند ماه اتفاق افتاده است سخنی به میان نمی آورد. در تاریخ عاشق پاشا زاده و عالی سال ۸۰۴ هـ ق قید شده است؛ ولی روز و ماه وقوع آن مشخص نیست. در تاریخ نشری آمده است که جنگ آنکارا سه روز مانده به آغاز سال ۸۰۴ هـ ق در روز جمعه رخ داده است که مصادف است با هشتم آگوست. نشری در بیان تاریخ نبرد دچار اشتباه شده و به جای قبل از آغاز سال ۸۰۵ هـ ق، نوشته است که جنگ قبل از آغاز سال ۸۰۴ هـ ق آغاز شد. فرانچس از مورخان روم می نویسد که جنگ آنکارا در ۲۸ تموز سال ۱۴۰۲ م اتفاق افتاد که مصادف است با جمعه بیست و هفتم ذی الحجه. مقریزی و عینی از مورخان عرب وقوع جنگ آنکارا را در روز یکشنبه پنجمین هفته سال ۸۰۵ هـ ق ذکر کرده اند. در نجوم زاهره نیز همین تاریخ بدون ذکر چندمین روز، ماه قید شده است. روحی ۱۳ محرم ۸۰۵ هـ ق را ذکر کرده است. مقرون به حقیقت تر این تاریخها، تاریخی است که در متن آورده ایم (۱۹ یا ۲۷ ذی الحجه ۸۰۴ هـ ق / ۲۰ یا ۲۸ تموز ۱۴۰۲ م). تاریخ ۱۹ ذی الحجه تاریخی است که در ظفر نامه شرف الدین یزدی آمده است. گذشته از آن بهشتی تاریخ محاربه را ۱۳ محرم سال ۸۰۶ هـ ق می داند. گروهی نیز هستند که ۲۶ یا ۲۸ ذی الحجه و اول محرم ۸۰۵ هـ ق را به عنوان روز وقوع جنگ عنوان ←

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۵۵

تعداد نیروهای دو طرف باهم قابل مقایسه نبود. تیمور که بایزید را دشمن خطرناکی برای خود می‌دانست، نیروهای مجهز به زره خود را نیز از ماوراءالنهر فرا خوانده بود. تعداد نفرات او یکصد و شصت هزار و تعداد نیروهای عثمانی بنا به نوشته فتحنامه تیمور هفتاد هزار تن بود.^{۱۵۵} قوای زره‌دار دسپوط صرب نیز جزء این عده بود. به این ترتیب می‌بینیم که تعداد قوای تیمور، بویژه سواره نظامش، خیلی بیشتر از قوای بایزید بود. از آن گذشته سی و دو فیل نیز در اردوی تیمور وجود داشت.^{۱۵۶} از این روی بود که سلطان بایزید به فرماندهان سپاهش یاد آور شد که برای کسب موفقیت به فداکاری عظیمی نیاز دارند.

طبق آرایش جنگی همیشگی عثمانیها پادشاه، وزیر اعظم و شاهزادگان مصطفی، موسی و عیسی چلبی در قلب سپاه جای داشتند. جناح راست متشکل بود از قوای آناتولی و قراتاتار که در سمت راست آنان تیراندازها جای گرفته بودند. دسپوط صرب نیز در جناح راست جای داشت که تعداد نیروهایش به بیست هزار تن می‌رسید. در این جناح تعدادی نیز از قوای آلبانی دیده می‌شدند.

در جناح چپ، شاهزاده سلیمان چلبی والی ایالات آیدین، صاروخان و قراسی و نیز قوای روملی مستقر شده بودند. پشت سر آنها قراتاتارها بودند و به دنبال قراتاتارها قوای شاهزاده محمد والی اماسیه جای داشت که در واقع نیروهای ذخیره سپاه را تشکیل می‌داد. جناح چپ در سمت دشت قرار گرفته بود.

در جناح راست سپاه تیمور پسرش میران‌شاه و امیرزاده محمد سلطان و جمعی از امرا قرار داشتند و در جناح چپ پسر دیگرش شاهرخ بهادر و خلیل سلطان و گروهی از امرا مستقر بودند.^{۱۵۷}

→ داشته‌اند؛ ولی تاریخی که ما در متن اشاره کردیم صحیح‌تر است. مرحوم اتابیک مترجم هامر (ج ۱/ص ۳۳۲ و ۳۳۳) به حساب تقویم، تاریخ وقوع جنگ را ۱۸ ذی‌الحجه ۸۰۴ هـ/ چهارشنبه ۱۹ تموز ۱۴۰۲ م قید کرده است.

۱۵۵. انیکلوپدی اسلام، ماده «یلدرم»، ص ۳۸۶. به سبب کمی تعداد قوای عثمانی به توصیه چندرلی زاده علی پاشا نیروهای مزدور، که به آنها «جره‌خور» می‌گفتند، استخدام شده بودند. بهشتی تعداد قوای عثمانی را نود هزار تن ذکر کرده است (ص ۲۲).

۱۵۶. شیلترگر (ترجمه حقی مخلص).

۱۵۷. چگونگی آرایش جنگی سپاه عثمانی در اثر شرف‌الدین یزدی و ظفرنامه شامی و نیز ←

یلدرم بایزید بر روی تپه‌ای واقع در جنب ملک‌شاه کوی مستقر بود. طبق قانون، ینی‌چریها او را دوره کرده بودند و در پیشاپیش ینی‌چریها قوای سبک پیاده که «عزب» نام داشت دیده می‌شد.

نیروهای تیمور که تمامی فشار را متوجه جناح چپ نیروی عثمانی کرده بودند در مراحل اولیه حمله نتوانستند کاری از پیش ببرند؛ لکن قراتاتارها که پشت سر جناح چپ قرار گرفته بودند - این افراد مخفیانه با تیمور همدست شده بودند - از پشت سر نیروهای روملی را زیر باران تیر قرار دادند و جناح چپ بین دو آتش قرار گرفت و چون همت نیروهای ذخیره برای نجات آن از این تنگنا به جایی نرسید، جناح چپ نیروی عثمانی بر اثر این خیانت ناگزیر از عقب‌نشینی شد.

دفاع جانانه ینی‌چریها در مقابل حملاتی که به قلب سپاه عثمانی می‌شد نشانگر برتری جنگی نیروهای عثمانی بود. جناح راست قوای عثمانی نیز به هنگام درگیری با قوای تیمور، چون جناح چپ، مواجه با خیانت شد. به این معنی که جناح راست در آغاز نیروهای تیمور را عقب‌رانند. نیروهای تیمور پس از تقویت خود مجدداً حمله کردند؛ ولی موفقیتی به دست نیاوردند و همچنان برتری با قوای عثمانی بود. تیمور که وضع را خطرناک می‌دید با دقت بسیاری جریان جنگ را تحت نظر داشت. درست در چنین شرایطی ناگهان قوای تیمارلی تابع امرای آناتولی به نیروهای تیمور پیوستند و جناح راست نیز ناگزیر از عقب‌نشینی شد.^{۱۵۸} به این ترتیب هر دو طرف قلب سپاه باز

→ مجمع‌التواریخ حافظ ابرو به همان شکلی که در متن آوردیم قید شده است، منتهی در این منابع آمده است که محمد چلبی و دیگر امرا در محل مناسبی مستقر شده بودند. ولی از مکن و موضع استقرار آنها سخنی به میان نیاورده‌اند. مطالب مربوط به آرایش جنگی نیروهای تیمور در تاج‌التواریخ (ج ۱/ص ۱۶۹) صحیح نیست. همچنین در این اثر آمده است که محمد چلبی در طلیعه سپاه (پیشاپیش سپاه) قرار داشت. ولی با توجه به اینکه طلیعه سپاه همواره در خطر حمله قرار گرفته و آسیب‌پذیر است، این نظریه نویسنده تاج‌التواریخ نیز منطبق با واقعیت نیست. بنا به نوشته گیبسون (ص ۲۲۶) محمد چلبی در بین قوای ذخیره سپاه بود. زیرا اگر در طلیعه سپاه بود در همان لحظات آغاز جنگ مورد حمله قرار می‌گرفت؛ در صورتی که می‌بینیم شاهزاده محمد بعداً به اماسیه می‌گریزد. اصولاً قرار گرفتن شاهزاده‌ها در معرض نخستین حملات دشمن خلاف رسوم و عادت آرایش جنگی عثمانیان بود.

۱۵۸. «تاتارها به بایزید خان خیانت کردند. زیرا اردنا برادر پهلر تن بیگ بود که ارزنجان را در دست داشت؛ پس پسر ارباب تاتارها می‌شد و آنان جانب ارباب خود را گرفتند. لشکر گرمیان جانب گرمیان اوغلی را گرفت. مخلص کلام، لشکر هرولایت جانب امیر خویش را گرفت، و این امرا هم گریخته، به سپاه تیمور پیوستند.» (تاریخ‌نشری، ص ۳۵۰ و ۳۵۱).

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۵۷

و بی دفاع مانده بود و دو جناح در حال پراکندن بودند. نیروهای صرب قهرمانانه می‌جنگیدند به طوری که حتی تیمور زبان به تحسین آنان گشود.^{۱۵۹}

بامشاهده این موقعیت خطرناک به بایزید توصیه شد که عقب‌نشینی کند، ولی او نخست این توصیه را نپذیرفت. وزیر اعظم علی‌پاشا و مرادپاشا، حسن آقا فرمانده ینی‌چریها، عینه‌بیگ سرکرده قراسی و شاهزاده سلیمان چلبی و پسر بزرگ بایزید که می‌دیدند جنگ را باخته‌اند اقدام به فرار کردند و محمد چلبی فرمانده قوای ذخیره نیز به همراه یک هزار تن از افرادش به سوی اماسیه گریخت. همچنین قوای صرب که فرماندهی آن‌را دسپوت صرب و برادرش به‌عهده داشتند نیز اقدام به فرار کرد. ولی یلدرم بایزید همچنان استوار مانده بود. وی پیشنهاد منت‌بیگ یکی از امرارامینی‌بر فرار نپذیرفت و پاسخ دادمرگ توأم با شرافت را به‌زندگی ترجیح می‌دهد. لکن از آنجا که می‌دید استقرارد در محلی که می‌جنگید صلاح نیست به چاتال‌تپه عقب‌نشست. تعداد نیروهایش حداکثر به دو الی سه هزار سرباز سواره و پیاده می‌رسید. از قلب سپاه تیمور يك نیروی سی هزار نفری به این عده حمله‌ور شدند. چاتال‌تپه پوشیده از قوای تیمور بود و بایزید تبرزین به‌دست مهاجمان را یکی پس از دیگری از پای درمی‌آورد.^{۱۶۰} بایزید برای فرار در انتظار تاریک شدن هوا بود. بانرویی بسیار اندکی موفق شد حلقه محاصره را بشکند؛ ولی تعداد قوای دشمن آنچنان زیاد بود که از هر حلقه محاصره به‌زحمت می‌توانست خود را رها سازد. وقتی خبر فرارش در سپاه دشمن بیچید گروه‌کثیری از قوای تیمور به تعقیبش پرداختند. سرانجام پس از سه ساعت جنگ و گریز اصبش به زمین غلتید. در صدد سوار شدن بر اسب دیگر بود که دستگیر شد.^{۱۶۱}

۱۵۹. تیمور گفت: «درویشان (یعنی قوای صرب) تقصیر نکردند. (یعنی کوچکترین اهمالی به‌خرج ندادند). پسر ووق با دارودسته کفارش خوب جنگید...» (تاریخ نثری، ص ۳۵۰ و ۳۵۱).
 ۱۶۰. «دیگر بایزید را امید پیروزی نمانده بود. همه قوای دشمن به آخرین مدافعان سپاه عثمانی حمله کرده بودند. یلدرم تبرزین سنگین به‌دست به‌جنگ ادامه می‌داد. گرگ‌گرسنه چگونه گله را متلاشی می‌سازد؛ او نیز سپاه خصم را آنچنان می‌کرد. ضربه وحشتناک تبرزینش را چنان حواله خصم می‌کرد که حاجت به‌ضربه دیگر نبود...» (گیبون، ص ۲۷۷ و ۲۷۸). هم شرف‌الدین یزدی و هم ابن‌عربشاه شجاعت بایزید را ستوده‌اند.

۱۶۱. نویسنده کتاب تواریخ آل عثمان از زبان يك ینی‌چری که در آن جنگ شرکت داشت چنین می‌نویسد: «یلدرم خان در میدان جنگ با ینی‌چریها تنها ماند. ده هزار ینی‌چری با یلدرم خان بودند. در میدان تنها ینی‌چریها مانده بودند. یلدرم خان میان ما بود که آمدند گفتند: ای—

هنگامی که بایزید را نزد تیمور آوردند، تیمور به استقبال او آمد؛ مراتب احترام را بجای آورد؛ به دلداریش پرداخت و به او گفت که در این حادثه خودش مقصر است؛ به او خلعت پوشانید و تدابیر لازم را برای جلوگیری از فرارش اتخاذ کرد. همراه بایزید از پسرانش موسی و مصطفی چلبی^{۱۶۲}، بیگلربیگ ساری تیمورتاش پاشا و علی بیگ یکی از پسران قراتیمورتاش پاشا به اسارت درآمدند. یاخشی بیگ سردیگر قراتیمورتاش طی جنگ کشته شده بود. ضمناً هوجا فیروز پاشا از امرای عثمانی - که از موافقان جنگ با تیمور بود - و منت بیگ و مصطفی بیگ نیز جزء اسرا بودند.^{۱۶۳}

تیمور به سبب فتح آنکارا نامه‌هایی برای شارل ششم پادشاه فرانسه و هنری پادشاه انگلستان فرستاد و خاطر نشان ساخت که وی حکمران عثمانی را که آنان نتوانسته بودند در جنگ نیکبولی بر او پیروز شوند شکست داده است.^{۱۶۴}

تیمور پس از جنگ، ضمن اینکه قوای خود را به تعقیب نیروهای عثمانی

→ سلطان! چرا مانده‌ای؟ جمله لشکریان خیانت کردند و گریختند. وقتی یلدرم خان این خبر را شنید بغایت عصبانی شد. دست به‌دگنک برد، خواست از میان جمع پیرون آمده، دنبال لشکریان فراری افتد و آنان را به زور کتک و چماق بازگرداند. ما گفتیم، ای سلطان! از میان ما پیرون نرو. ولی نتوانستیم حریفش بشویم. سرعت از میان ما پیرون رفت؛ ولی از لشکریان کسی نمانده بود که بازگرداند. کمی بعد دیدیم که لشکریان تیمور، بایزید خان را گرفتند و به نزد تیمور خان بردند. اگر چنانکه بایزید خان حرف ما را گوش می‌داد و از میان ما پیرون نمی‌رفت شاید دستگیر نمی‌شد و به محض تاریک شدن هوا ما می‌توانستیم بایزید خان را به مکانی ببریم.

در تاریخ لطفی پاشا نیز تقریباً همین مطالب قید شده است (ص ۶۷ و ۶۵). در تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۷۸) و نشری (ص ۳۲۵) آمده است که یعقوب بیگ (امیر گرمیان) محل بایزید را به قوای دشمن نشان داد که در نتیجه او را دستگیر کردند.

۱۶۲. هنگامی که بایزید پس از اسارت نزد تیمور پسر می‌برد از تیمور درخواست کرد که دستور دهد پسرانش موسی و مصطفی چلبی را بپایند تا آنها نیز نزد او پسر برند. بنا به نوشته یزدی و شامی، موسی چلبی را یافتند، ولی مصطفی چلبی پیدا نشد. در تواریخ عثمانی نوشته‌اند که که موسی چلبی در جنگ اسیر شد، ولی مصطفی چلبی مفقود الاثر شده بود. در صورتی که در فتحنامه تیمور آمده است که موسی و مصطفی چلبی توسط قوای تیمور دستگیر شدند. در دستورنامه انوری نیز قید شده است که مصطفی چلبی به دست قوای جغتای، یعنی تیمور، اسیر شده بود.

۱۶۳. تیمور پس از حرکت از کوتاهیه به سوی آناتولی غربی هنگامی که به دشت آلتن‌تاش رسید دستور داد تا هوجا فیروز بیگلربیگ روملی را کشتند (ظفرنامه یزدی).

۱۶۴. متن فارسی نامه تیمور به شارل ششم پادشاه فرانسه همراه با ترجمه آن در تاریخ جودت آمده است (ج ۱/ص ۳۴۶).

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۵۹

گسیل کرد، نوه اش محمد میرزا را به همراه سی هزار تن برای دستگیری سلیمان چلبی به حوالی بورسه فرستاد.^{۱۶۵}

تیمور پس از هشت روز توقف در جوار آنکارا به کوتاهیه رفت و چون از آن شهر خوشش آمده بود يك ماه در آنجا ماند. هنگام اقامت تیمور در کوتاهیه سه شخصیت بزرگ را در بورسه اسیر کردند. این سه شخصیت عبارت بودند از: سید محمد بخاری داماد بایزید، شمس الدین محمد معروف به ملا فناری و شمس الدین جزایری. ضمناً محمد بیگ و علی بیگ پسران علاء الدین بیگ مقتول، امیر قرمان، که در زمان بایزید در بورسه تحت نظر بودند، توسط قوای تیمور آزاد شدند. تیمور درباره آنان نهایت محبت را کرد و بجز سرزمینهای قرمان که به پدرشان تعلق داشت بخشی از متصرفات عثمانی چون قیصریه، آق شهر، سیوری حصار و بولودین را به آنان واگذار کرد.

در کتب تاریخ عثمانی و منابع بیزانس عنوان شده است که محمد چلبی پسر بایزید سعی در فراری دادن پدر از بند اسارت کرد؛ ولی معلوم نیست که این مسأله تا چه حد مقرون به حقیقت است.^{۱۶۶}

۱۶۵. برای کسب اطلاعات بیشتر در زمینه عملیات تیمور در آناتولی و جنگ آنکارا به منابع زیر مراجعه شود.

— Marie M. Alexandrescu: La Campagne de Timur en Anatolie. 1942.

— جنگ آنکارا، اثر مرحوم ژنرال بیق تان، استانبول، چاپخانه ارتش، سال ۱۹۳۴.

۱۶۶. در تاریخ نشری (ص ۲۶۸ و ۲۶۹) آمده است که وقتی تیمور در قرارگاهی واقع در بین سیوری حصار و یانی ینار بود محمد چلبی تعدادی از شجاعان برگزیده را برای نجات پدر برد؛ ولی هنگامی که او را از چادری که تحت نظر بود بیرون آورد و اقدام به فرار کرد افراد تیمور سر رسیدند و بایزید را مجدداً دستگیر کرده، با خود بردند. پس از این حادثه بایزید تحت مراقبت شدید قرار گرفت.

گیسون (چاپ بن، ص ۷۱) در این باره می نویسد که محمد چلبی دستور داد شبانه به چادر پدرش نقب زدند؛ ولی با روشن شدن هوا موضوع پر ملاحظه و چون وارد چادر بایزید شدند او و هو جافیروز را آماده حرکت دیدند. وقتی تیمور از ماجرا آگاه شد به بایزید سخت اهانت کرد و دستور اعدام هو جافیروز را داد و از آن پس تدابیر شدیدی برای حفاظت از او اتخاذ شد. اینکه اگر تیمور، فیروز پاشا بیکلر بیکی روملی را اعدام کرده باشد حقیقتاً بهمین علت بوده یا دلیل دیگری داشته است، معلوم نیست. حال کوندیل هم داستان استفاده از نقب زنهاى تیمور برای فراری دادن بایزید را بازگویی کند (چاپ پاریس، ص ۷۲).

چگونگی اوضاع پس از جنگ آنکارا

همان‌طور که در سطور پیشین گذشت تیمور پس از جنگ آنکارا نیروهایی به بورسه، قونیه، آق‌شهر، قراحصار و غیره فرستاد. نیروی سی هزار نفری اعزامی به بورسه که فرماندهی آنرا محمد میرزا به عهده داشت در صدد دستگیری سلیمان چلبی برآمد، ولی موفق نشد. سلیمان چلبی و علی پاشا وزیر اعظم پس از فرار در اثنای جنگ آنکارا به بورسه رفتند. سلیمان چلبی موجودی خزانه و خواهرش فاطمه سلطان‌نوبرادر کوچکش شاهزاده قاسم را برداشت و بیدرنگ به ساحل گملیق رفت و از آنجا از راه دریا رهسپار گوزلجه حصار یا آناتولی حصار واقع در داریجه شد و ابوبکر میرزا که تا گملیق به تعقیب آنان پرداخته بود موفق به دستگیری‌شان نشد. چون سلیمان میرزا نتوانسته بود خانواده پدرش را از بورسه با خود ببرد لذا آنها به دست امیر میرزا ابوبکر که بایک نیروی ده هزار نفری برای تعقیب او تا گملیق آمده بود، در «بنی شهر» بورسه، به اسارت درآمدند. همسر بایزید (خواهر دسپوط صرب) به اتفاق دو دخترش در خانه‌ای واقع در بنی شهر بسر می‌بردند که توسط قوای تیمور دستگیر و به کوتاهیه نزد تیمور فرستاده شدند. تیمور نیز آنان را نزد بایزید فرستاد. بنا به نوشته ظفرنامه یکی از دختران بایزید به عقد ازدواج ابوبکر میرزا درآمد.^{۱۶۷} دختر سلطان احمد جلایر نیز که در بورسه به نامزدی شاهزاده مصطفی درآمد بود دستگیر شد. امیر شیخ نورالدین پس از آنکه وارد قلعه بورسه شد کلیه طلاها و نقره جات و جواهرات و پارچه و غیره را که در خزانه بود ضبط کرد. شهر بورسه نیز پس از غارت به آتش کشیده شد.^{۱۶۸}

هنگامی که تیمور در کوتاهیه اقامت داشت نیروهایش سرزمینهای عثمانی را کوبیدند و به تصرف درآوردند. وی پس از آنکه بر کلیه اوضاع مسلط شد سرزمینهایی را که بایزید از قرامانیا، گرمیانیا، آیدینیا، صاروخانیا، منتشایان و بنی حمید گرفته بود به آنان پس داد و این امر را تحت حمایت و حاکمیت تیمور اراضی آباء و اجدادی را دوباره صاحب شدند.

اسفندیاریبگ امیر سلسله اسفندیاریان پیش از آغاز جنگ بین بایزید و تیمور

۱۶۷. ظفرنامه شامی، ص ۲۶۲ و ظفرنامه شرف‌الدین یزدی. شرف‌الدین می‌نویسد که خواهر دسپوط صرب، یعنی همسر بایزید، نزد تیمور به دین اسلام مشرف شد.
۱۶۸. ظفرنامه یزدی.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۶۱

نزد مطهرتن امیر ارزنجان رفته بود. هنگامی که تیمور به قصد بازدید قلعه النجق آمده بود مطهرتن، اسفندیار بیگ را همراه خود نزد تیمور برد. اسفندیار بیگ بعداً به قلمرو پیشین خود باز گشت.^{۱۶۹} هنگامی که تیمور عازم حوالی از میر بود اسفندیار بیگ به همراه محمد بیگ از امرای منتشایی هدایایی تقدیم تیمور کرده و مراتب فرمانبرداری خود را به او اعلام داشته بود. تیمور نیز کلیه سرزمینهای اجدادیش یعنی قسطنونی، طوسیه، چانقری و قلعه جک را به اضافه سینوپ به او واگذار کرد.

تیمور پس از ترك کوتاهی به دنیزلی، دره مندرس و گوزلجه حصار آیدین رفت و از آنجا به ایاسلوق و تیره آمد و هنگام حرکت به از میر از شوالیه‌های رودس خواست که یا قلعه را تسلیم او کنند و یا جزیه بدهند؛ ولی شوالیه‌های رودس خواسته او را بشدت رد کردند. تیمور به محض دریافت پاسخ رد، دستور داد در اطراف شهر از میر موانع و برجهای جنگی ساختند و شهر را به محاصره در آورد. شهر پس از پانزده روز مقاومت سقوط کرد (ششم جمادی الاول ۸۰۵ هـ ق / آرالیك ۱۴۰۲ م). از قرار معلوم اروپاییان این شهر را از او مور بیگ امیر آیدین گرفته بودند و او مور بیگ در صدد بازپس گرفتن آن بر آمده بود، ولی در جریان جنگ کشته شده بود. آنچه جای شگفتی دارد این است که مستحکم‌ترین حصارها و قلعه‌ها در برابر این جهانگشا (تیمور) قدرت مقاومت نداشتند. پس از تصرف از میر، لاتیهای جزایر فوچه و ساقیز تعهد کردند که به تیمور خراج سالانه پرداخت کنند. تیمور از میر را به آیدینیان سپرد و لوازم جنگی مورد نیاز این امیر نشین را تأمین کرد.

تیمور به امیر سلیمان چلبی پسر بایزید نامه‌ای نوشت و از او خواست که تبعیت از او را بپذیرد. امیر سلیمان توسط نماینده خود شیخ رمضان به تیمور قبول پیشنهادوی را خبر داد. تیمور نیز برای او تاج و خلعت که علامت تابعیت بود فرستاد.^{۱۷۰}

۱۶۹. انیسکلوپدی اسلام (پروفسور مکرمین خلیل) ماده «بایزید»، ص ۳۸۳.
 ۱۷۰. تیمور طی نامه ارسالی به پسر بایزید از او خواسته بود که یا شخصاً به حضور او بیاید و یا پول بفرستد؛ در غیر این صورت به سوی او لشکر خواهد کشید. امیر سلیمان در آن هنگام در گوزلجه حصار (آناطولی حصار) بود (ظفر نامه شرف الدین). امیر سلیمان توسط شیخ رمضان، که در ابتدا مقام قاضی القضاتی را داشت و سپس به مقام وزارت ارتقاء یافت، مقدار معتنا بهی طلا برای تیمور فرستاد و با سخنانی ملایم و نرم به اطلاع او رساند که به لطف و محبتش نیازمند است. تیمور به نماینده امیر سلیمان گفت که وی می‌تواند بی‌اندیشه و هراس به حضور ←

پس از فتح از میر و فرمانبرداری لاتینهای فوجه از او، عیسی چلبی پسر دیگر بایزید نیز حاکمیت تیمور را به رسمیت شناخت و توسط فرستاده خود که قطب الدین نام داشت مراتب فرمانبرداری خویش را به حضور تیمور معروض داشت و تیمور هم در ازای آن کلاه و کمر بند و هدیه‌هایی برای او فرستاد.^{۱۷۱}

درباره اعزام ایلچی نزد تیمور از سوی محمد چلبی پسر بایزید، که والی اماسیه بود، در ظفرنامه‌ها مطلبی منعکس نشده است، ولی در تواریخ عثمانی اطلاعاتی در این باره موجود است: هنگامی که بایزید در قید حیات بود تیمور از محمد چلبی والی اماسیه دعوت به عمل می‌آورد. محمد چلبی به عزم دیدار تیمور به راه می‌افتد که در راه با گروهی از مخالفان برخورد می‌کند و ضمن جنگ و گریز با آنان، خود را تا نزدیکی آنکارا می‌رساند. محمد چلبی طی نامه‌ای که توسط استادش صوفی بایزید برای تیمور می‌فرستد به عرض می‌رساند که توسط مخالفانش محاصره شده است^{۱۷۲}؛ ضمناً هدایایی نیز توسط فرستاده خود تقدیم تیمور می‌دارد. در «کاتالوگ مسکوکات» سکه‌هایی موجود است که توسط محمد چلبی به نام تیمور ضرب شده بود و این نشان می‌دهد که محمد چلبی نیز حاکمیت مقتدر تیمور را به رسمیت شناخته بوده و از او فرمانبرداری می‌کرده است.

→ او بیاید و مورد عنایت وی قرار گیرد. در ضمن توسط شیخ رمضان کمر بند و کلاه برای امیر سلیمان فرستاد (ظفر نامه شرف الدین). پس از فتح از میر، شیخ رمضان مجدداً از سوی امیر سلیمان نزد تیمور فرستاده شد و او مراتب تبریک و تعظیم امیر سلیمان را به امیر تیمور معروض داشت. تیمور هم او را به حکمرانی روم ملی منصوب کرد و برایش کمر بند و کلاه زرین، مهر و برات و فرمان فرستاد (ظفر نامه یزدی و شامی).

۱۷۱. ظفر نامه شرف الدین یزدی و نظام الدین شامی. به نظر می‌آید که قطب الدین نماینده اعزامی عیسی چلبی همان شیخ قطب الدین از نیقی باشد که شرح حال او در ترجمه شقایق آمده، و بنا به مطالب ذیل شرح حال، وی در هشتم ذی الحجه ۸۲۱ ق/ ۷ آرالیك ۱۴۱۸ م وفات یافته است. گفتگوی شیخ قطب الدین با تیمور نیز در ترجمه شقایق نقل شده است.

۱۷۲. تاریخ نشری (ص ۴۱۶ و ۴۱۷) و تاج التواریخ ج ۱/ ص ۲۵۷ و تاریخ بهشتی، ص ۲۳. در «کاتالوگ مسکوکات» سه سکه ضرب شده توسط محمد چلبی نگهداری می‌شود که دو سکه به تاریخ ۸۵۶ هـ و سکه دیگر بدون تاریخ است (دوسکه نقره‌ای و یک سکه مسین) و این خود نشان می‌دهد که بایزید حاکمیت مقتدر تیمور را پذیرفته بود (مسکوکات عثمانی، ص ۲۸)؛

دمورخان کورکان
محمد بن بایزید
خان خلد ملکه

لا اله الا الله
محمد رسول الله
ضرب بروسه [بروسه]

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۶۳

تیمور نامه‌ای برای امپراتور بیزانس فرستاده و در آن نامه ضمن اعلام قصد خود مبنی بر ورود به روملی از امپراتور خواسته بود که برای این منظور چند فروند کشتی فراهم کند. امپراتور بیزانس که از این نامه به هراس افتاده بود مراتب فرمانبرداری خود را به تیمور معروض داشته و ضمن ارسال هدایا پرداخت خراج را تقبل کرده بود.^{۱۷۳} سلطان فرج مملوک مصر نیز، که مصر و سوریه را تحت فرمان داشت، حاکمیت مقتدر تیمور را پذیرفته بود.

تیمور هشت ماه در آناتولی توقف کرد و طی آن مدت روملی، آدالار (جزایر)، امپراتوری بیزانس و ممالیک مصر را تحت نفوذ خود در آورد؛ حکومت‌های نیمه مستقل موجود در آناتولی را که در زمان بایزید منقرض شده بودند از نو تأسیس کرد؛ امپراتوری عثمانی را متلاشی و دچار آشفتگی ساخت و آنگاه به کشورش بازگشت. تیمور می‌خواست هنگام بازگشت به کشور خود قراتاتارها را که در زمان سلجوقیان توسط مغولها در آناتولی مستقر شده بودند همراه خویش ببرد. تیمور دو تن از رؤسای قراتاتار، یعنی تبرک و مروت، را نزد خویش فراخواند و به آنان وعده داد که قصد دارد قراتاتارها را مجدداً به سرزمینهای آباء و اجدادی خویش ببرد، و آنان نیز با این امر موافقت کردند. به این ترتیب تیمور با این حيله توانست از فرار آنان جلوگیری کند، و بجز عده معدودی، همه با مال و منال و خانواده‌های خود به همراه تیمور به حرکت درآمدند.^{۱۷۴}

۱۷۳. ظفر نامه شرف‌الدین یزدی. مانوئل امپراتور بیزانس به محض آگاهی از شکست آنکارا و دستگیری بایزید با خوشحالی تمام به استانبول بازگشت و بلافاصله دستور اخراج ترکه‌ها از شهر و بستن مسجد را صادر کرد؛ اما چون نامه تیمور را دریافت داشت دستخوش اضطراب شد، زیرا با تصرف سریع از میر توسط تیمور، احتمال می‌داد که تیمور در مورد استانبول نیز برنامه‌هایی داشته باشد. از این روی بیدرنگ هدایای بسیاری همراه يك ایلچی به نزد تیمور فرستاد و مراتب عبودیت خود را به او اعلام داشت و پرداخت خراج را پذیرفت.

۱۷۴. ظفر نامه شرف‌الدین یزدی و ظفر نامه شامی. قراتاتارها که به همراه تیمور بودند قبلاً نواحی سیواس، ملاطیه و قیصریه را موطن خود کرده بودند. این تاتارها مردمی سرکش و غدار از مغولان آسیای مرکزی بودند که به دستور هلاکوخان در آناتولی مستقر شدند. آنان در اثنای آشوبهای آناتولی که به دنبال مرگ ابوسعید بهادرخان حکمران ایلخانی رخ داد نهایت استفاده را برده بودند. قراتاتارها به پنجاه و دو شاخه تقسیم شده بودند و هر شاخه شامل صد تاتار در نقطه‌ای موطن گزیده بود. این تاتارها در زمان اردنا و غول‌لاری نقش مهمی داشتند و قاضی برهان‌الدین احمد نیز بکرات از کمک آنان بهره گرفته بود. اینان مردمی بودند که ←

مرگ یلدرم بایزید

هنگام لشکر کشی تیمور به آناتولی غربی، بایزید نیز به همراه او بود. بنا به نوشته ظفرنامه بایزید از اینکه تیمور در اندک زمانی (پانزده روزه) توانسته بود از میر را به تصرف در آورد سخت شگفت زده شده بود. تیمور هنگام بازگشت از امیر با اعزام نیرو موفق شد قلعه اولی بوری و اگری دور را به تصرف در آورد. این دو قلعه از قلاع متعلق به عثمانیها بود که تسلیم نشده بود. در اثنای تصرف اگری دور، بایزید بیمار شد. تیمور او را به آق شهر فرستاد و دو پزشک معروف، یعنی عزالدین مسعود شیرازی و جلال الدین عربی، را مأمور مداوای او کرد.

بایزید که حکمرانی پرتحرک، با عزت نفس و مغرور بود و پیروزیهای بسیاری را پشت سر نهاده بود نتوانست اِسارت و شکست را تحمل کند و با آنکه تیمور به او قول سلطنت می داد ولی بایزید آن را باور نداشت.^{۱۷۵} سرانجام وقتی دانست که تیمور قصد دارد او را همراه خود به سمرقند ببرد هنگام بازگشت از جنگ از میر با زهری که زیرنگین انگشترش پنهان کرده بود خود را مسموم کرد و بیمار شد^{۱۷۶} و پس از انتقال

- به خاطر شرکت در غارت و چپاول و سرکشیها خطرات بسیاری را پشت سر نهاده بودند.
- سلطان یلدرم بایزید پس از تصاحب اماسیه، سیواس، قیصریه، دیوریکه و ملاطیه از آنان به صورت سواره نظام ایالتی استفاده کرد و آنان را صاحب زمین ساخت به طوری که در اندک مدتی همه صاحب ثروت و مکننت شدند؛ لکن به سبب خیانت و شرارت ذاتی و جبلّی، در حساس ترین لحظات، از پشت سر شاهرگ اردوی عثمانی را قطع کردند و بزرگترین عامل شکست جنگ آنکارا شدند. تیمور که قصد داشت همه آنان را به ماوراءالنهر ببرد قبل از حرکت، کلیه مناطق استقرار آنان را توسط نیروهای خود محاصره کرد تا راه گریزی نداشته باشند؛ آنگاه همراه او خویش برد. سلطان محمد چلبی پس از بازگشت از جنگ صامصون وقتی به حوالی اسکلیپ رسید به حدود چند هزار خانوار چادر نشین تاتار برخورد. پرسید کیستید و به چه منظوری در اینجا گرد آمده اید؟ پاسخ دادند که به ضیافت مراسم عقد سر کرده خود سمقراوغلی آمده اند. با توجه به اینکه می دانیم قراتاتارها به همراه تیمور رفته بودند ماندن آنها در آن ناحیه سؤال برانگیز است. باری، سلطان محمد چلبی برای جلوگیری از مفسده جویی آتی آنان دستور داد همه راهروملی رانند و در محلی به نام قونوش نزدیکی فیلیه اسکان دادند، که بعدها این محل «ناتارپازاری» نام گرفت (تاج التواریخ، ج ۱/ص ۲۸۸).
۱۷۵. صاحبقران می خواست که پس از تصرف تمامی بلاد روم سلطنت آنجا را به یلدرم بایزید واگذارد و او را درغزا و جهاد با کفار یاری کند، لکن چه فایده که قسمت نبود... (ظفرنامه شرف الدین یزدی). در ظفرنامه شامی نیز نظیر همین مطالب آمده است.
۱۷۶. «وقتی بایزیدخان شنید که باید به سمرقند برود، تصمیم خویش را گرفت.» (تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۸۵). «بایزیدخان بغایت غیرتمند بود و صاحب عزت نفس.» ←

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۶۵

به آق شهر در روز پنجشنبه ۱۴ شعبان ۸۰۵ ق/ ۹ مارس ۱۴۰۳ م درگذشت.^{۱۷۷} به سبب حرمت انتحار در دین اسلام شرف‌الدین یزدی، حافظ ابرو، نویسنده تاج‌التواریخ و نیز بسیاری از تواریخ عثمانی اشاره‌ای به خودکشی بایزید نکرده‌اند. عده‌ای مرگ او را ناشی از تیفوئید و گروهی نیز از تنگی نفس و خناق ذکر کرده‌اند.^{۱۷۸} مدت

→ شنید که تیمور لنگ کشورش را بین تاتارها و قرامان اوغول‌لاری (قرامانیان) تقسیم کرده است. با خود زهری داشت، از شدت غیرت خودداری نتوانستن کرد. مرگ را پرزبونی به دست دشمن و فتادن ملک به کف بی کفایت قبیله‌ها و ایله‌ها مرجع دید و خود را به آن زهر هلاک کرد.» (ص ۳۶۲ و ۳۶۳). اروج‌بیک نیز می‌نویسد که وقتی بایزید دانست تیمور قصد بردنش را به سمرقند دارد خودکشی کرد. و پس از ذکر اینکه بایزید به تیمور اصرار کرد که از بردنش به سمرقند خودداری کند چنین می‌افزاید: «... یلدرم خان مرد غیر تمندی بود. از شدت غیرت، زهری را که زیر نگین انگشتریش داشت، خورد و کار خویش را ساخت...». در تاریخ لطفی‌پاشا (ص ۵۹) نیز مسأله خودکشی بایزید عنوان شده است. در تاریخ منظوم حدیدی در این باره چنین آمده است:

یلدرم خان حدیث رفتن به سمرقند را شنید
خود را از قید تن رها کرد و جان به جان آفرین داد
زهر قتالی در زیر نگین انگشتری داشت
که با آن خویشتن را از اسارت خصم رها ساخت

۱۷۷. به نظر عبدالرزاق سمرقندی وفات بایزید شب چهارشنبه ۱۳ شعبان (۵ مارس) اتفاق افتاده است (انسیکلوپدی اسلام، ماده «بایزید»، ص ۳۸۸).

۱۷۸. شرف‌الدین یزدی در این باره چنین می‌نویسد: «خبر آمد که دیشب یلدرم بایزید از مرض ضیق نفس و خناق از دارفانی به جهان باقی ارتحال کرد.»

در ظفر نامه شامی آمده است که بیماری مزمن بایزید بر اثر ناراحتی‌های روحی شدت یافت؛ قوای جسمانی‌اش کاسته شد و درگذشت (نسخه فارسی، ص ۲۷۱، ترجمه ترکی، ص ۳۲۲). به نوشته تاج‌التواریخ (ج ۱/ ص ۲۵۹) بایزید در اواسط ماه رجب سال ۸۰۵ هـ ق بیمار شد و در ۱۴ شعبان همان سال درگذشت. بهشتی می‌نویسد که از تیفوئید درگذشت (ص ۲۵). علت مرگ بایزید در تاریخ منجم‌باشی خناق و تنگی نفس و با ذکر روایتی دیگر تیفوئید و آسم‌ذکر شده است (ج ۳/ ص ۳۱۳). هاسر سبب مرگ را سخته قید کرده است (ج ۱/ ص ۸۵). ابن عرب‌شاه که معاصر بایزید بوده او را از نزدیک می‌شناخت از خودکشی بهشتی به میان نیاورده است. مورخانی چون شکرالله، محمد قرامانی و انوری که از زمان بایزید زیاد دور نبودند نیز درباره خودکشی او چیزی ننوشته‌اند. دوکاس (چاپ بن، ص ۷۶) درباره مرگ بایزید چنین می‌نویسد: «بنا به گفته بسیاری بایزید با خوردن زهر مبادرت به خودکشی کرده است. تیمور علاقمند به ادامه حیات بایزید بود؛ زیرا مایل بود او را با خود به عجمستان ببرد تا به آنها نشان بدهد که چگونه موفق شده است یک چنین هیولای بیرحمی را شکست داده، اسیر بکند. و به این ترتیب می‌خواست با تحقیق، و یا در واقع به نمایش گذاردن او، زندگی را برایش غیر قابل تحمل سازد و به این ترتیب به حیاتش خاتمه دهد. بایزید پس از مبادرت به خودکشی و به هنگام احتضار به تیمور چنین پیغام فرستاد: من دیگر مرگ را به زندگی ترجیح دادم. تو به شادی بر جنازه‌ام بنگر و جسد من را برای دفن به کسانم ده.»

سلطنتش چهارده سال بود.

پس از مرگ، جسدش را مومیایی کردند و آن را در آق شهر در مقبره محمود حیرانی گذاشتند. تیمور به خانواده بایزید که نزد او بسر می بردند تسلیت گفت و سپس هنگام بازگشت به سمرقند جسدرا تحویل موسی چلبی پسر بایزید داد و توصیه کرد تا با مراسمی که شایسته سلاطین است به خاک سپرده شود. آنگاه موسی چلبی را به حکمرانی سرزمینهای پدرش منصوب کرد و به او کمر بند و شمشیر مرصع و يك صد رأس اسب داد.^{۱۷۹}

تاریخ تولد یلدرم بایزید دقیقاً مشخص نیست. پاره ای از وقایع نامه های تقویمی^{۱۸۰} تولد او را سال ۷۵۴ یا ۷۵۶ هـ/ق/ ۱۳۵۵-۱۳۵۳ م می دانند. بعضی از مورخان را نیز عقیده بر این است که وی همزمان با جلوس پدرش به سلطنت (یعنی سال ۷۶۳ هـ/ق) به دنیا آمد. در مورد سال مرگش هم مورخان نظرات مختلفی ابراز داشته اند. پاره ای معتقدند که به هنگام مرگ، چهل و دو سال داشت و گروهی را نیز نظر بر این است که موقع مرگ پنجاه و هفت و یا شصت ساله بود.^{۱۸۱} دوران حکمرانی اش حدود سیزده سال بود.

هنگام جنگ آنکارا هر پنج پسر یلدرم بایزید نیز - که به ترتیب سن عبارت بودند از سلیمان، عیسی، محمد، موسی و مصطفی - شرکت داشتند. به نظر می رسد که پسر دیگرش ارطغرل فرماندار آیدین قبلاً طی جنگ قرق دیلیم کشته شده بود. قبرش در صحن مسجد تکه جک اوغلی واقع در بورسه است، که این مسجد به دستور خود او،

۱۷۹. ظفر نامه شرف الدین یزدی و ظفر نامه نظام الدین شامی.

۱۸۰. در وقایع نامه ای که تحت شماره ۳۰۸۵ در کتابخانه نور عثمانیه نگهداری می شود تاریخ تولد بایزید ۷۵۴ هـ/ق/ ۱۳۵۳ م قید شده است. در وقایع نامه عثمان توران تولد او در سال ۷۵۶ هـ/ق/ ۱۳۵۵ م قید شده است.

۱۸۱. بنا به نوشته تاریخ اروج بیک، بایزید هنگام مرگ شصت سال داشت (ص ۳۷). در بعضی منابع (تقویم نجومی، کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۰۸۵) و تقویم عثمان توران و نشری آمده است که بایزید در پنجاه سالگی در گذشته است. برخی را نیز نظر بر این است که هنگام مرگ پنجاه و هفت سال داشت. با توجه به اینکه اکثر منابع تاریخی سال تولدش را ۷۶۳ هـ/ق/ ۱۳۶۲ م نوشته اند، به نظر می رسد که در چهل و دو سالگی در گذشته است. گذشته از آن شرکت پنج فرزندش در جنگ، که کوچکتریشان ده ساله بود، و خود نیز مردی پرتحرک و پر جنب و جوش بود، نشان می دهد این نظریه که وی در چهل و دو سالگی در گذشته است مقرون به حقیقت ترین احتمالات است.

حوادث و وقایع دوران عثمانیها □ ۳۶۷

یا پدرش بایزید، بنا شده است. پسر کوچکش که قاسم نام داشت در بورسِه بود. یادآوری می‌شود که هنگام جنگ، موسی و مصطفی پشت سر نیروهای مرکزی سپاه بایزید بودند. با توجه به اینکه بایزید پس از اسارت از تیمور خواهش می‌کند که نسبت به یافتن این دو پسرش اقدام کند، درمی‌یابیم که ایندوازسه پسر دیگر بایزید، یعنی سلیمان و عیسی و محمد، کوچکتر بودند. دو کاس نیز بر همین عقیده است.^{۱۸۲}

یلدرم بایزید حکمرانی بود صاحب عزم و اراده، پرتحرک و سخت‌جسور و فرماندهی بسیار باارزش، که این همه را با اعمال و کردار خویش به ثبوت رسانیده بود. وی در عین حال از نظر ویژگیهای اخلاقی فردی عصبی مزاج، خشن، لجوج و عنود بود. اعتیاد به الکل اعصابش را متلاشی کرده بود؛ ولی با این همه هنگام جنگ، در برخورد با وقایع غیر مترقبه و آنی، تعادل فکری و خونسردی خود را حفظ می‌کرد؛ بموقع تصمیم می‌گرفت و لشکرش را بسرعت به نقطه‌ای که مورد نظرش بوده هدایت می‌کرد. به خاطر این ویژگی‌های دشمنانش در برخورد با او سخت محتاطانه عمل می‌کردند. او بایک حمله تمامی دولتهای کوچک حاکم در آناتولی را از میان برداشت و با تصرف سواحل اژه و صامصون به سواحل دریای سیاه دسترسی یافت. در جنگ نیکبولی به سبب آگاهی کامل از اصول سوق‌الجیشی و مسائل استراتژیکی نشان داد که فرماندهی قابل و فوق‌العاده است، و باز در تنگنا قرار دادن تیمور هنگام حمله در نزدیکی آنکارا خود شاهد دیگری بر قدرت فرماندهی او است؛ منتهی عدم استفاده از این فرصت، و نیز پیوستن قوای رؤسای دولتهای کوچک آناتولی و قراتاتارها به قوای تیمور، سبب شکست وی در جنگ آنکارا شد.^{۱۸۳}

۱۸۲. دو کاس (چاپ بن)، ص ۷۱، ترجمه میر میر اوغلی.

۱۸۳. اکیسون (ترجمه راغب خلوصی، ص ۲۲۵ و ۲۲۶) می‌نویسد که بایزید در جنگ آنکارا مرتکب سه اشتباه به شرح زیر شد:

اول. در فصل گرما لشکریان خود را بر اثر یک راهپیمایی طولانی خسته و فرسوده کرده بود. اومی باید برای تجدید قوا چند روزی در کوهستان پسر می‌برد و تیمور را وادار می‌ساخت که به جستجوی او برخیزد. بایزید عجله به خرج داد و وارد میدان جنگ شد، که این خود خواسته تیمور بود.

دوم. مستقر کردن قراتاتارها در خط مقدم. او این کار را طبق اصول سوق‌الجیشی متداول عثمانیها انجام داد. این نوع آرایش جنگی بر مبنای اینس انکیزه صورت می‌گرفت که نیروهای خصم در مراحل اولیه آغاز جنگ در اثر درگیری با جمعی از جنگجویان غیر منظم، ←

رفتار بایزید نسبت به اتباع خود بسیار عادلانه بود. در این باره اکثر مورخان متفق القولند. بایزید با استفاده از غنائم جنگی تأسیسات بسیاری در قلمرو خود به وجود آورد که در رأس آنها می توان از «اولو جامع» بورسه و «یلدرم جامعی» (مسجد جامع یلدرم) نام برد. مؤسسات دیگری که در بورسه به دستور او ساخته شد عبارت است از: دارالشفاء، مدرسه، عمارت و مهمانخانه و حمام و خانقاهی برای درویش کازرونی. به دستور او در ادرنه مسجد جامع و عمارت، و در قره فریه و کوتاهی و بالیکسری مساجدی ساخته شد. برای اداره امور دارالشفایش از مصر طبیب آورده بود. با کانال کشی، آب آقچه غلیان را برای استفاده مردم و همچنین استفاده مؤسساتی که در آن شهر ساخته بود، به بورسه آورد. برای کلیه مؤسساتی که به دستور وی ساخته شد موقوفاتی اختصاص داده بود.^{۱۸۴}

→ نظم لازم را از دست بدهند، منتهی پیش بینی نشده بود که قراتاتارها، به سبب قراپت نژادی، امکان دارد به اردوی خصم بپیوندند.

سوم. وی درست در نقطه ای دست به حمله زد که تیمور انتظار آن را می کشید، حال آنکه بایزید در موقعیتی بود که می توانست خود فرصت مناسب و مساعد را به دست بیاورد. بین نظرات گیبسون و مرحوم ژنرال خالص بیق تائی که خود محل وقوع جنگ را بررسی کرده است، اختلافاتی وجود دارد. به عقیده او بایزید، تیمور را دنبال کرده و او را با حمله خویش در تنگنا قرار داده بود، ولی نتوانسته یا نخواسته بود که از این فرصت مناسب نهایت استفاده را بکند. به عقیده او قراتاتارها در خط مقدم جبهه نبودند بلکه در خط دوم جای گرفته بودند.

۱۸۴. گلدسته ریاض عرفان، ص ۲۴ و وفیات قاضی زاده.

تجزیه دولت عثمانی

اوضاع داخلی

قوای عثمانی در جنگ آنکارا شکست خورد. امرای آناتولی گذشته از سرزمینهای از دست داده نواحی دیگری را نیز به دست آوردند و جنگ بر سر تصاحب قدرت بین شاهزادگان عثمانی در گرفت. با این همه در اروپای جنوبی، یعنی بالکانها، هیچ حرکتی علیه عثمانیها صورت نگرفت و حتی دو دولت و نیز و جنوا که از دست عثمانیها متضرر نیز شده بودند، نه به تنهایی و نه باهم، اقدام به حمله یا تجاوز علیه عثمانیها نکردند و نکته شایان توجه اینکه زمانی که چهل هزار نفر از نیروهای شکست خورده عثمانی در صدد ورود به روملی بر آمدند و مانوئل امپراتور بیزانس از ورود آنان جلوگیری کرد، کشتیهای ونیزی و جنوایی حتی به شکل رقابت آمیزی این نیروها را به روملی بردند و به این ترتیب یک لشکر نیرومند عثمانی در بالکان مستقر شد.

تنها دولتی که از شکست آنکارا در صدد بهره گیری برآمد مجارستان بود که بالطبع می خواست تلخی شکست نیکبولی را از کام خویش بزداید؛ ولی در همین ایام بر اثر کمک پاپ بونیفاس به لادیسلاس سلطان سیسیل که قصد تصاحب سلطنت مجارستان را داشت، سیگیسموند سلطان مجار نتوانست از این فرصت استفاده کرده، در بالکان نقشی ایفا کند.

نکته بسیار مهم و حادثه شایان توجه در جریان شکست آنکارا این است که این شکست در میان اتباع مسیحی بالکان هیچ نوع عکس العمل منفی علیه عثمانیها ایجاد نکرد و مسیحیان این سرزمین با آرامش و سکون همچنان وابستگی خود را به عثمانیها حفظ کردند، و این از جمله مسائلی است که نشان می‌دهد رفتار عثمانیها با مسیحیان بسیار عادلانه‌تر از سایر دولتهای همسایه در روملی بود. به این ترتیب، دولت عثمانی در سایه اعمال سیاستی مدبرانه و دوراندیشانه در بالکان توانست در این ایام طوفانی و خطرناک همچنان روملی را در اختیار داشته باشد. بعضی از منابع تاریخی و خارجی علت عدم عکس العمل منفی در بالکان علیه عثمانیها را، آن‌هم در حالی که این دولت با ضربه تیمور کاملاً متلاشی شده و جنگ شاهزادگان بر سر قدرت نیز مزید بر علت شده بود، ناشی از فقدان وحدت میان دو کلیسای کاتولیک و ارتودوکس می‌دانند. حال آنکه سبب چیز دیگری بود. حکومت عثمانی در میان اتباع خود موازین عدالت را اجرا می‌کرد و در امور دینی آنان دخالت نمی‌کرد. گذشته از آن، عثمانیها از مردم متعصب ارتودوکس بالکان در مقابل تعرض کاتولیکها دفاع می‌کردند و به اعتقادات دینی آنان احترام می‌گذاشتند و در عین حال، به کسی نیز اجازه مداخله در مسائل اعتقادی آنان را نمی‌دادند و از این روی اتباع ارتودوکس روملی در نهایت آسایش و آرامش بسر می‌بردند. در نتیجه، تشبثات امپراتوری بیزانس برای پذیرفتن مذهب کاتولیک با مخالفت ارتودوکسها و پاپها مواجه شد.

هنگامی که بایزید به اسارت درآمد، شش پسر داشت که بزرگترین آنها امیر سلیمان و کوچکترینشان شاهزاده قاسم بود. از این شش پسر، سلیمان، عیسی، محمد، موسی و مصطفی در جنگ آنکارا شرکت داشتند، ولی قاسم به سبب خردسالی در بورسه بسر می‌برد.

وقتی سلیمان چلبی دریافت که جنگ را باخته‌اند، به اتفاق چندرلی زاده علی پاشا وزیر اعظم، مراد پاشا، حسن آقا سرکرده ینی چریها و عینه سوباشی فرمانده لشکر بالیکسری و با بخشی از قوای عثمانی گریخت. عیسی چلبی پس از گریختن از میدان جنگ در حوالی بالیکسری مخفی شد. محمد چلبی به اماسیه عقب نشست و موسی و

مصطفی به اسارت درآمدند.^۱

سیاست تیمور

تیمور قصد داشت که به جای دولت نیرومند عثمانی چند امیرنشین عثمانی به وجود بیاورد که حاکمیت او را به رسمیت بشناسند؛ از این روی سرزمینهای امیران آناتولی را از دولت عثمانی گرفت و به صاحبان اولیه اش پس داد و باقی قلمرو عثمانی را نیز بین چهار شاهزاده، یعنی پسران بایزید، تقسیم کرد و برای هر یک از آنان کمر و کلاه و خلعت فرستاد که نشانه انتصابشان به حکومت و علامت فرمانبرداری آنان از وی بود. آنگاه مصطفی چلبی را به همراه خویش به سمرقند برد. تیمور اداره امور اراضی روملی را به سلیمان چلبی سپرد و توسط قاضی عسکر شیخ رمضان، که از سوی امیر سلیمان به حضورش اعزام شده بود، برای وی کلاه و کمر و غیره که نشانه حکمرانان تابع بود فرستاد. در آن هنگام امیر سلیمان در آدرنه بسر می برد.^۲ از سایر شاهزادگان به فرمان تیمور، عیسی چلبی به حکمرانی بالیکسری و بورسه منصوب شد^۳ و اداره امور

۱. در سطور پیشین دیدیم که در فتحنامه تیمور از اسارت موسی و مصطفی چلبی سخن به میان آمده بود. تیمور، مصطفی چلبی را احتمالاً به عنوان گروگان با خود به سمرقند برد که پس از مرگ وی، مصطفی چلبی توسط پسرش شاهرخ آزاد شد. این عرشاه در اثر خود به نام عجائب المقدوری نواب تیمور می نویسد که پس از قاسم، موسی چلبی کوچکترین پسر بایزید بود (ترجمه نظمی زاده، ص ۱۴۶). باز در همین کتاب آمده است که در زمان محمد چلبی و به دستور او، حدود سی نفر که نام مصطفی داشتند و شبیه مصطفی چلبی بودند، به قتل رسیدند.

۲. در اثنای لشکرکشی تیمور به آناتولی غربی و کمی پیش از تصرف از میر، سلیمان چلبی شخصی به نام شیخ رمضان را که مقام قاضی عسکری و وزارت داشت به عنوان ایلچی نزد تیمور فرستاد و مراتب متابعت خود را از وی اعلام داشت و از اینکه نتوانسته بود شخصاً به حضور او بیاید معذرت خواست و کلاه و کمر حکمرانی را پذیرفت و طلاهای مورد نظر تیمور را برای او ارسال داشت (ظفر نامه یزدی و ظفر نامه نظام الدین شامی).

۳. عیسی چلبی به دنبال فتح از میر توسط تیمور و به رسمیت شناخته شدن حاکمیت مقتدر تیمور توسط جنواییهای فوجه، ایلچی ای به نام قطب الدین را نزد تیمور فرستاد و فرمانبرداری خود را به او معروض داشت. تیمور نیز حکومت محلی را که وی در آنجا پسر می برد به وی سپرد و کلاه و کمر مخصوص حکمرانی را برایش فرستاد. عیسی چلبی مدتی نیز بورسرا تحت تسلط خود در آورد؛ لکن پس از مرگ پدروقتی که موسی چلبی همراه جنازه پدر با منشور تیمور به بورسرا آمد وی ناگزیر از ترک بورسرا شد.

بعدها عیسی چلبی بورسرا را برای بار دوم گرفت، ولی این بار مغلوب محمد چلبی شد و به اجبار آنجا را ترک کرد.

اماسیه به محمد چلبی محول شد، که محمد چلبی هم عیسی را ناگزیر از ترك بورسہ كرد و خود به امارت بورسہ رسید.^۴

به این ترتیب تقسیم سرزمینهای عثمانی بین شاهزادگان توسط تیمور منجر به آغاز دورانی شد که در تواریخ عثمانی به «سلطنت فاصله‌سی» (فاصله و فترت دوران سلطنت) معروف شد و مدت یازده سال طول کشید. این تجزیه، دوران یازده ساله‌ای را آغاز کرد که پر از حوادث خونین بود و فتوحات عثمانیها را متوقف ساخت و آتش تحریکات گوناگون امپراتوری استانبول را دامن زد و در نتیجه، تیمور به هدف خود نائل شد.

با آنکه جنگ آنکارا و اجرای نقشه تجزیه حکومت‌های عثمانی، به این منظور که دیگر نتواند در جهان قد علم کند ضربه سنگینی بود، ولی رهایی دولت عثمانی از زیر این بار سنگین و سروسامان بخشیدن به اوضاع درهم و آشفته در عرض یک ربع قرن و تجدید مجد دیرین، نشانگر سلامت تشکیلات دولتی عثمانی و بیانگر حسن اداره و سیاست و کیاست و بصیرت و خستگی ناپذیری سرکردگان این دولت است؛ در حالی که می‌بینیم پس از مرگ تیمور که از هندوستان و ایران و آذربایجان و عراق و سوریه گرفته تا سواحل دریای اژه را فتح کرده بود در اندک زمانی دولتش تجزیه شد و این دلیلی نداشت جز اینکه وی شخصی بود فاقد دانش تشکیلاتی و در عین حال وحشت آفرین؛ ولی دولت عثمانی پس از آن همه صدمات، در اندک مدتی، بر قله عظمت قرار گرفت.

جنگ بر سر تصاحب سلطنت بین شاهزادگان عثمانی

همان طوری که قبلاً نیز اشاره شد شاهزاده امیر سلیمان پسر بزرگ بایزید با مشاهده شکست آنکارا گریخت و بسرعت خود را به بورسہ رسانید. زن و فرزندانش را برداشت و در گملیق سوار کشتی شد و به گوزلجه حصار (آناطولی حصار) فرار

۴. ظفر نامه شرف الدین یزدی.

کرد و پس از مدتی اقامت در آنجا ضمن توافق با امپراتور به گلیبولی رفت. مانوئل به محض شنیدن خبر شکست بایزید در آنکارا بیدرنگ به کشورش بازگشت. از قرار معلوم مانوئل برای رهایی استانبول از محاصره جهت اخذ کمک به اروپا رفته بود. مانوئل هنگام بازگشت با سلیمان چلبی معاهده نامه گلیبولی را منعقد ساخت (۱۴۰۳م). همزمان با این پیمان، امیر سلیمان با ونیز و جنوا که به ورود نیروهای عثمانی از آناتولی به روملی کمک کرده بودند موافقتنامه ای امضاء کرد.

به موجب عهدنامه گلیبولی علی رغم اعتراض اورنوس بیگ، امیر سلیمان متعهد شده بود که کارتال، پندیک، گبزه و پاره ای از جزایر واقع در ساحل آناتولی، سواحل دریای سیاه را تا میسوری، سیلیوری را در مرمره و سلانیک، تسالیا و بعضی نقاط دیگر را به امپراتور واگذارد.^۵ ضمناً برادر کوچکش قاسم را (یورگا از او به نام اورخان یاد می کند) به همراه خواهرش فاطمه به عنوان گروگان نزد او بفرستد.^۶ او با دادن پاره ای

۵. دوکاس (چاپ پن، ص ۷۸) ضمن ذکر این مطلب که معاهده در استانبول بسته شد در باره سرزمینهایی که امیر سلیمان می باید به امپراتور واگذارد کند، چنین می نویسد: «سلیمان چلبی به غرب رفت و وارد استانبول شد، به پای امپراتور افتاد و از او چنین استدعا کرد، من پسر توام. پس از این بین ما نه فتنه و فساد خواهد بود نه رسوایی و فضاحتی. مرا؛ ترا کجا بفرست که تنها بتوانم سرزمینهای اجدادی ام را در اختیار داشته باشم.»

ویکی از برادرانش را که هنوز به سن رشد نرسیده بود همراه خواهرزاده اش فاطمه خاتون نزد امپراتور به گروگان گذاشت و گذشته از آن از سلانیک تا زیتونیو، حوالی نهر استرومه و موره را به امپراتور وا گذاشت. ضمناً اراضی موجود بین پندیک و مقدس آغیز - مصب مقدس - (بین اسکودار و سارای بورنی) و از مقدس آغیز تا وارنه را نیز به او داد. به دنبال این معاهده، امپراتور امیر سلیمان را به درنه فرستاد. لئون تاری، سلانیک را تحویل گرفت و مراتب را به امپراتور گزارش کرد و امپراتور سایر شهرها را نیز با اعزام مأمورانی تحویل گرفت و ترکه ها را از آن شهرها دور کرد...^۷ انوری نیز می نویسد که سلیمان، سلانیک را تسلیم امپراتور پذیرانس کرد.

۶. بعضی مورخان، از جمله یورگا، نیز به نقل از مورخ رومی دوکاس می نویسند که سلیمان چلبی برادر کوچکش اورخان و خواهرش فاطمه را به عنوان گروگان نزد مانوئل گذاشت. علی رغم نوشته دوکاس مبنی بر اینکه دو تن از پسران بایزید به اسامی مصطفی و اورخان در بورسه بسر می بردند (چاپ پن، ص ۷۱)، می دانیم که مصطفی با پدر در جنگ آنکارا شرکت داشت و اورخان مورد نظر دوکاس باید همان شاهزاده قاسم باشد. تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۸۱) و تاریخ اروج بیگ (ص ۳۷) نیز از قاسم نام می برند. امکان دارد دوکاس، قاسم را با پسر امیر سلیمان که اورخان نام داشت اشتباه کرده باشد، اما دوکاس در بخش دیگر کتابش می نویسد که امیر سلیمان دو برادرش را به اتفاق خواهرش فاطمه نزد امپراتور به عنوان گروگان می گذارد که برادر بزرگتر به اتفاق فاطمه خاتون از طرف امپراتور آزاد می شوند و برادر دیگر نزد امپراتور می ماند، که وی به تربیت او و پسر خود یوانیس همت می گمارد و این شاهزاده عثمانی به دین مسیح درمی آید (دوکاس، چاپ پن، ص ۹۸). ←

امتیازات تجاری، باونیز و جنوا نیز به توافق رسید. در ازای این امتیازات، دو دولت جنوا و ونیز متعهد شدند که از ورود تیمور به روملی ممانعت به عمل آورند.

به این ترتیب، سلیمان چلبی که به روملی رفته بود به حکمرانی ادرنه منصوب شد. وی با دادن بعضی امتیازات به استفان لازارویچ، که از جنگ آنکارا بازگشته بود، با او به توافق رسید و آشوبی را که در بلغارستان به تحریک خانواده تزار پیشین صورت گرفته بود بیدرنگ سرکوب کرد.

امیر سلیمان مردی بود عالم و باروحي حساس که صاحبان علم و هنر را حمایت می کرد. او سخت دوستدار عیش و عشرت بود و راحت طلب، و از عزم و اراده و انرژی پدر چیزی به ارث نبرده بود. از این روی با همه کوشش و همتی که وزیر اعظم چندرلی زاده علی پاشا به کاربرد وی نتوانست با تسلط بر اداره امور، وحدت ممالک عثمانی را ممکن سازد.

جنگ عیسی و محمد چلبی

عیسی چلبی که پس از جنگ آنکارا در حوالی بالیکسری پنهان شده بود، هنگامی که تیمور در حوالی از میر بسر می برد، بورس را به تصرف در آورد. وی مدتی با فرمان (یرلیخ) تیمور در آنجا حکومت کرد. تیمور هنگام بازگشت به سمرقند جسد بایزید را به موسی چلبی سپرد و او را برای دفن پدر روانه بورس کرد. موسی چلبی پس از ورود به بورس عیسی را وادار به فرار کرد و خود را حکمران بورس خواند.^۷ اما پس از مدتی عیسی بیگ باز به سوی بورس لشکر کشید و بار دیگر آنجا را تصرف کرد و موسی چلبی به سبب تصرف بورس توسط برادرش مجبور به اقامت در کوتاهیه نزد دایی اش شد، که امیر گرمیان بود^۸، و احتمالاً از آنجا نیز به نزد قرامانیان رفت.

→ شارل ویل به نقل از دوکاس می نویسد که شاهزاده قاسم و یوانیس در استانبول با هم هزرگ شدند. شاهزاده قاسم علاقه شدیدی به ادبیات یونان داشت و تحت تأثیر آن به دین مسیح گروید. وی در سال ۱۴۱۷ در گذشت و در درگاهی داخل صومعه پرودروموس به خاک سپرده شد.

۷. عاشق پاشا زاده، ص ۸۱.

۸. بنا به نوشته تاج التواریخ (ج ۱/ ص ۲۲۶) محمد چلبی، عیسی چلبی را از بورس فراری داد و او نیز برای یعقوب بیگ امیر گرمیان پیغام فرستاد که برادرش موسی چلبی و تابوت پدرش را به او تحویل دهد. بنا بر این تاریخی و نیز نوشته سفینه مولویه، عیسی و موسی خواهرزاده یعقوب بیگ بودند. مادر محمد چلبی کنیز بود.

شاهزاده محمد که در اماسیه بود، پس از درگیری‌هایی که با قرادولت شاه قباد اوغلی (قرادولت شاه پسر قباد)، گوزلر اوغلی، کوپک اوغلی و بایزید بیگ داماد قاضی برهان‌الدین احمد پیدا کرد اماسیه، جانیک، طوقات، نیکسار و سیواس را از تصرف آنان خارج کرد و تحت نفوذ خویش در آورد. سپس بنا به توصیه عینه بیگ به برادرش عیسی که در بورسه بود پیغام داد که آناتولی را بین خود تقسیم کنند؛ ولی عیسی نپذیرفت. در نتیجه بین دو برادر زدو خوردهایی صورت گرفت و در نتیجه جنگ اولوباد، عیسی چلبی شکست خورد و فرار کرد. او ابتدا به بالووا و از آنجا به استانبول رفت. بعدها سلیمان چلبی ضمن عقد موافقتنامه‌ای با امپراتور بیزانس، از او خواست که عیسی چلبی را تسلیم وی نماید. امپراتور نیز عیسی را به ادرنه فرستاد. در آن ایام، بیگلر بیگ ساری تیمورتاش پاشا از امرای عثمانی - که در جنگ آنکارا به اسارت افتاد و پس از بازگشت تیمور آزاد شد - همراه عیسی چلبی بود که در جنگ اولوباد شکست خورد و گریخت. در اثنای فرار رکابدارش وی را باخنجر زخمی کرد و اسب او را گرفت و خود فرار کرد.^۹ نیروهای محمد چلبی که در تعقیب شکست خوردگان بودند تیمورتاش پاشا را در حالی که زخمی بود دستگیر کرده، نزد محمد چلبی فرستادند. به دستور محمد چلبی سرتیمورتاش پاشا را بریدند و آن را برای امیر سلیمان فرستادند.^{۱۰} طی همین جنگ، عینه بیگ سردار محمد چلبی توسط خود

۹. تاریخ بهشتی، ص ۳۳.

۱۰. در آن ایام سه تیمورتاش پاشا بودند؛ یکی تیمورتاش پاشا پسر قراعلی بیگ بود که پس از الله شاهین پاشا، بیگلر بیگ عثمانی نداشت و به وزارت نیز رسید؛ دومی ساری تیمورتاش پاشا و سومی تیمورتاش پاشایی بود که از غلامان علی پاشای وزیر اعظم بود و نزد او پرورش یافت. به نظر می‌رسد تیمورتاش پاشایی که در جنگ آنکارا اسیر شد همان ساری تیمورتاش پاشا بوده باشد؛ زیرا قرا تیمورتاش پاشا به سبب کهولت در جنگ آنکارا شرکت نکرده بود. گرچه در کتب تاریخ آمده است که طی جنگ آنکارا تیمورتاش پاشا به همراه پسرش علی بیگ اسیر تیمور شد و پس از گریز یا خشی بیگ در جنگ به قتل رسید، ولی مورخان ساری تیمورتاش پاشا را با قرا تیمورتاش پاشا اشتباه کرده‌اند. از مورخان، بلیغ و قاضی زاده می‌نویسند که ساری تیمورتاش پاشا به دست چلبی به قتل رسید. قرا تیمورتاش پاشا در محاصره استانبول توسط بایزید و نیز در جنگ نیکبولی شرکت داشت. وی در جنگ آنکارا حضور نداشت و در رمضان سال ۸۰۶ هـ ق/مارت ۱۴۰۴ م درگذشت و در جوار مسجد محله تیمورتاش به خاک سپرده شد. ساری تیمورتاش پاشا دره پالیک پازاری، بورسه مدفون شده است. آرامگاهش که در مسیر یک جاده جدید الاحداث بود به سبب تاریخی بودن بنا محافظت شده است. تاریخ درگذشت سومین تیمورتاش پاشا قبل از سال ۱۴۲۹ م است.

عیسی چلبی کشته شده بود.^{۱۱} به دنبال پیروزی اولوباد، محمد چلبی بورسه و از نبق را تصرف کرد. محمد چلبی پس از تصرف بورسه اعلام حکمرانی کرد و به یعقوب بیگ پیغام فرستاد که نعش پدر و برادرش موسی چلبی را به او تحویل دهد. او نیز چنین کرد.^{۱۲} محمد چلبی جسد پدرش را در جوار مسجد روبروی بیمارستانی که به دستور او ساخته شده بود، دفن کرد. در سال ۸۰۹ هـ ق / ۱۴۰۶ م به دستور پسر بزرگش، امیر سلیمان، بنایی بر روی قبر پدر ساخته شد.

امیر سلیمان پس از آنکه عیسی چلبی به نزدش آمد ضمن کمک به او به جانب بورسه فرستادش. عیسی چلبی از گلیبولی به آناطولی گذشت و نخست قراسی را اشغال کرد و سپس بی آنکه قصد بورسه کند به حوالی بیگ پازاری رفت و پس از درگیری با امیر قرمان باز گشت و قصد بورسه کرد و باینرنگ در صدد اشغال آن برآمد، به این معنی که عنوان کرد اشغال شهر با موافقت محمد چلبی صورت می گیرد؛ ولی مردم بورسه با استقرار در قلعه حالت تدافعی به خود گرفتند. از این روی عیسی چلبی شهر را به آتش

۱۱. قبر عینه بیگ در آرامگاهش واقع در ده تکه بخش «قبسود» بالیکسری است و در پرونده های محکمه شرعی نام او عینه علی باها قید شده است. به دستور او مدرسه ای نزدیک مسجد پاشا بیگ بالیکسری ساخته شد. (این مسجد در بالیکسری به مسجد عینه بیگ معروف است.) به موجب پرونده محکمه شرعی که تاریخ ۱۰۰۱ هـ ق / ۱۵۹۳ م را دارد، در بالیکسری یک مسجد، یک خانقاه و یک مدرسه از او به یادگار مانده و دو حمام وقف این تأسیسات کرده که یکی در محله شیخ لطف الله و دیگری در تاش پازاری است. در وقفنامه خانقاه در اویش کازونی که در رمضان سال ۸۰۲ هـ ق / ۱۴۰۰ م به دستور بایزید در بورسه ساخته شد از او به عنوان وزیر نام برده شده و اسم پدرش نیز ملک الدین بوده است.

۱۲. به موجب نوشته توارخ عثمانی (به نقل از تاریخ نشری) محمد چلبی پس از پیروزی در جنگ اولوباد و تصرف بورسه، به دنبال فراری دادن عیسی، برای یعقوب بیگ امیر گرمیان پیغام فرستاد که جسد پدرش را که در کوتاهیه بود به همراه برادرش موسی چلبی نزد وی بفرستد، و یعقوب بیگ نیز چنین کرد. از سوی دیگر، از نوشته هفت بهشت و سایر کتب تاریخ چنین بر می آید که ورود موسی چلبی به بورسه همراه جسد پدرش و با فرمانی که از تیمورداشت، عیسی چلبی را ناگزیر از فرار ساخت و موسی چلبی در آن شهر اعلام حکومت کرد. به نظر نشری، موسی چلبی به خاطر اینکه عیسی در بورسه بود به آنجا نرفت و در کوتاهیه اقامت کرد و پس از غلبه محمد چلبی بر عیسی، نزد وی رفت. بنا به نوشته عالی، نظر بعضی از مورخان مبنی بر وقوع جنگ بین عیسی و موسی چلبی مبتنی بر واقعیت نیست و موسی تاهنگام عزیمت به روم ملی نزد محمد چلبی بسر می برد (ص ۵۳ / ۱۲۳). اروج بیگ می نویسد که بین عیسی و موسی جنگ در می گیرد و موسی بورسه را از تصرف عیسی خارج می کند و بعداً با حرکت امیر سلیمان به سوی بورسه، نزد قرمانیان می رود (ص ۳۷). عاشق پاشا زاده هم چنین نظری دارد (ص ۸۱).

کشید. محمدچلبی به محض آژان، از ماجرا بسرعت به جانب بورسه راند. در جنگی که بین دو طرف در گرفت موفقیتی نصیب عیسی نشد و او نزد اسفندیاری بیگ گریخت. عیسی چلبی به همراه اسفندیاری بیگ قصد تصرف آنکارا را که در تسلط محمدچلبی بود کرد، ولی موفق نشد. عیسی که در جنگ «گرده» برای سومین بار مغلوب شده بود، به همراه اسفندیاری بیگ به قسطنونلی گریخت. محمد چلبی به بورسه آمد و از آنجا به طوقات بازگشت و دختر ناصرالدین محمد بیگ ذوالقدر را نامزد کرد.^{۱۳}

عیسی چلبی که از جنگ خسته نمی شد این بار با نیروی بسیار اندک میخالیج آمد. وقتی شنید که محمدچلبی بایک نیروی ده هزار نفری به سوی او حرکت کرده است به آناتولی غربی عقب نشست و نزد جنید از امرای آیدین رفت. عیسی چلبی هنگام اقامت در نزد جنید باراهنمایی او با امرای صاروخان، منتشا و آیدین متحد شد و یک بار دیگر نیز شانس خود را آزمود، اما باز موفقیتی به دست نیاورد. محمدچلبی با جنید و متحدانش وارد جنگ شد. جنید که دریافته بود قادر به مقابله با او نیست تقاضای عفو کرد، که مورد بخشش قرار گرفت و تضمینهایی نیز برای وفاداریش سپرد. سپس محمد چلبی بایک حمله ناگهانی به مانیه، خضر شاه امیر صاروخان را در حالی که در حمام بود دستگیر کرد و بی آنکه به عجز و التماس او وقتی گذارد، وی را به قتل رسانید.^{۱۴}

عیسی چلبی به نزد امیر قرمان گریخت. عیسی یک بار، و آن هم برای آخرین بار، سرزمین قرامانیان را ترك کرد و وارد خاک عثمانی شد؛ اما دامادهای محمدچلبی با شنیدن این خبر، وی را در حمامی در اسکی شهر (شهر قدیمی) یافته، خفه اش کردند. جسد را

۱۳. تاریخ نشری (از انتشارات مؤسسه تاریخ ترك)، ص ۴۴۴.

۱۴. تاریخ وقوع این حوادث مشخص نیست، فقط باقر این می توان حدس زد که باید در سال ۸۵۸ یا ۸۵۹ هـ/ق/ ۱۴۵۵ یا ۱۴۵۶ م اتفاق افتاده باشد. در تواریخ ترك آمده است که جنید مراتب فرمانبرداری خود را به محمدچلبی ابراز داشت، خضر شاه امیر صاروخان کشته شد و امیر منتشا حاکمیت عثمانیها را به رسمیت شناخت. در جامع الدول منجم باشی و مقاله احمد توحید به نقل از او (مجله انجمن تاریخ ترك، سال دوم، ص ۶۱۷) و خلیل ادهم (دول اسلامیه، ص ۲۷۷) تاریخ قتل خضر شاه و الحاق سرزمین صاروخانیان سال ۸۱۳ هـ/ق/ ۱۴۱۵ م قید شده است. اگر این نظریه درست باشد، معلوم می شود که قتل خضر شاه در اثنای بازگشت امیر سلیمان از روملی و تسلط محمدچلبی بر آناتولی غربی، صورت گرفت. چون در کتب تاریخ سال یا سالهای جنگ شاهزادگان عثمانی بر سر تصاحب سلطنت مشخص نشده است، لذا در بیان وقایع تقدم و تأخر دیده می شود.

به بورسه برده، کنار پدرش دفن کردند.^{۱۵}

جنگهای امیر سلیمان و محمد چلبی

اقدامات محمد چلبی در آناتولی غربی از چشم امیر سلیمان که در ادرنه بود دور نمی ماند و وی جریان وقایع را دنبال می کرد. پس از آخرین جنگ با عیسی چلبی که علی رغم حمایت و یاری امرای آیدین، صاروخان و منتشا از عیسی به پیروزی محمد چلبی انجامید، امیر سلیمان با مشاهده افزایش نفوذ محمد در آناتولی وارد آن سرزمین شد و بورسه را تصرف کرد. محمد چلبی بی آنکه واکنشی از خود نشان دهد به اماسیه عقب نشست. امیر سلیمان به آنکارا لشکر کشید و باتدبیر علی پاشا وزیر اعظم به نیرنگ و ترفندی آنکارا را از دست یعقوب بیگ فیروز بیگ زاده محافظ آنکارا گرفت؛ لکن بیش از آن به پیشروی ادامه نداد و به همین بسنده کرد و به خوشگذرانی و عیاشی، که سخت دلبسته آن بود، پرداخت.

محمد چلبی وقتی برادرش امیر سلیمان را در عالم غفلت و خوشگذرانی دید تصمیم گرفت وی را هنگامی که در بورسه است مورد حمله قرار دهد و از این روی به سوی بورسه راند. یکی از نزدیکان امیر سلیمان به نام سلیمان سوباشی خبر عزیمت وی را به سوی بورسه به اطلاع امیر سلیمان رسانید. امیر سلیمان هنگامی که در گرما به در حال عیش و نوش بود این خبر را دریافت کرد. پس سخت مضطرب شد و در صدد فرار برآمد؛ ولی چندرلی زاده علی پاشا مانع از فرار وی شد و او را نصیحت کرد که آن کس که بر سر تصاحب سلطنت دست به مبارزه زده است باید متین و مصمم باشد و از فرار خودداری کند، زیرا فرار روحیه لشکر را تضعیف می کند. علی پاشا به امیر سلیمان توصیه کرد که اقدام به دفاع کند و آنگاه با قوایی که در اختیار داشتند به سوی «ینی شهر» بورسه حرکت کردند. دو لشکر باهم روبرو شدند، ولی اقدام به چنگ نکردند. چندرلی زاده نامه ای به محمد چلبی نوشت و طی آن مراتب صداقت و وفاداری خود را به وی اعلام داشت و به او اطلاع داد که امرای لشکر نهانی با امیر سلیمان متحد شده اند و در فرصت مناسب به لشکر او خواهند پیوست. محمد چلبی که به یاد داشت

۱۵. بهشتی، ص ۳۷. تاج العوارض، ج ۱/ ص ۲۳۵.

چندرلی زاده با چه نیرنگی آنکارا را تصرف کرده بود به مطالب نامه او اعتماد نکرد؛ ولی فراریکی از امرایش به نام شرابدار الیاس که قبلاً با امیر سلیمان تبانی کرده بود و پیوستن او به امیر سلیمان، صحت ادعای علی پاشا اثبات کرد. با آنکه یکی از اطرافیان مورد اعتمادش به نام بایزید پاشا تذکر داد که فریب این گونه دسایس را نخورده، از تصمیم خود منصرف نشود، ولی محمد چلبی از اقدام به جنگ منصرف شد. چلبی به اماسیه و امیر سلیمان به بورسه بازگشتند.

در این ایام بود که مردم سیوری حصار ضمن تماس با امیر سلیمان به وی پیغام دادند که حاضر به تسلیم قلعه به او هستند. سیوری حصار جزء سرزمینهای عثمانی بود که توسط تیمور به قرامانیان داده شده بود. امیر سلیمان به دنبال این پیغام به آن حوالی رفت، ولی قلعه تسلیم نشد. پس بخشی از قوای خود را مأمور محاصره قلعه کرد و بخش دیگر را برای کوبیدن سرزمینهای محمد چلبی فرستاد.

محمد بیگ امیر قرامان که دریافته بود امیر سلیمان با نیروی اندکی قلعه را تحت محاصره گرفته است، در صدد حمله به او برآمد و امیر سلیمان نیز با آگاهی از این امر، اورنوس بیگ را مأمور کوبیدن اراضی قرامانیان کرد. اورنوس بیگ شهرهای قرامان را تا آقسرای کوبید. امیر قرامان که دریافته بود قدرت مقابله ندارد ضمن تماس با محمد چلبی در صدد ملاقات با وی برآمد؛ لذا به قیرشهر رفت و ضمن ملاقات با محمد چلبی در قلعه جماله، پیمان اتحادی علیه امیر سلیمان با یکدیگر منعقد ساختند. به موجب این توافق قرار شد موسی چلبی برادر محمد چلبی که نزد امیر قرامان بسر می برد، در صورت وفاداری به محمد چلبی، به روملی اعزام شود و در آنجا دست به فعالیت بزند تا با این اقدام، امیر سلیمان ناگزیر از رفتن به روملی شود.^{۱۶} اورنوس بیگ با آگاهی از این موافقتنامه نزد امیر سلیمان بازگشت و وی را در جریان امر قرار داد. امیر سلیمان با توصیه اورنوس بیگ با قوای خود به آنکارا رفت؛ بخشی از نیروهایش را در آنجا مستقر ساخت و به بورسه برگشت و در این ایام بود که چندرلی زاده علی پاشا

۱۶. در تواریخ ملوک قرون ماضی آمده که این ملاقات در سال ۸۱۲ ق/ ۱۴۰۹ م صورت گرفته است، «ملاقات سلطان محمد با محمد قرامانی در حوالی قیرشهر فی اثنی عشر و ثمانمآیه». ولی بنا به نوشته تاج التواریخ (ج ۱/ص ۲۴۵) و منجم باشی (ج ۳/ص ۳۲۵) این ملاقات در اواسط سال ۱۴۰۶ م انجام گرفته است.

وزیر اعظم در گذشت (۸۰۹ هـ ق / ۱۴۰۶ م) و امیر سلیمان از داشتن مشاور و راهنمایی صادق محروم ماند.

دو کاس ضمن شرح حوادث این ایام می‌نویسد که سلیمان چلبی اقدام به لشکر کشی علیه جنید بیگ امیر آبدین می‌کند که به هنگام حضور امیر سلیمان در آناتولی با وی از در مخالفت درآمده بود. جنید امرای قرامان و گرمیان را به یاری می‌طلبد و آنها متفقاً علیه امیر سلیمان دست به فعالیت می‌زنند. سرانجام جنید که از متحدان خود سلب اعتماد کرده بود مراتب فرمانبرداری خود را به امیر سلیمان معروض می‌دارد. و به این ترتیب از این اتحاد نیز نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود و امیر سلیمان پس از چهار ماه توقف در آناتولی به ادرنه بازمی‌گردد.

رفتن موسی چلبی به روملی

حضور امیر سلیمان بالشکرش در آناتولی مانع از فعالیت محمد چلبی شد و بخشی از اراضی آناتولی مرکزی و غربی به تصرف امیر سلیمان درآمد و محمد چلبی در سیواس، طوقات و اماسیه در تنگنا قرار گرفت، و چون از اتحاد با جنید و قرامانیان و گرمیانیان علیه برادرش نتیجه‌ای نبرد، در صدد برآمد تا با کشاندن امیر سلیمان به روملی بتواند آزادانه در آناتولی به فعالیت پردازد.^{۱۷}

بنا به نوشته تواربخ ترك تصمیم بر این شد که برادر کوچک محمد چلبی، و به موجب پاره‌ای از اسناد تاریخی برادر کوچک امیر قرامان، با مقداری نیرو همراه موسی چلبی به روملی اعزام شوند و در آنجا دست به عملیات بزنند. در این صورت احتمالاً امیر سلیمان ناچار از بازگشت به روملی می‌شد. در صورت موفقیت موسی در این مأموریت اداره امور روملی، به شرط با به رسمیت شناختن حکمرانی محمد چلبی و

۱۷. در تاریخ شکر الله (نسخه موجود در کتابخانه نور عثمانیه، ص ۳۱۹) آمده است که میان محمد چلبی و اسفندیار بیگ حکمران اسفندیاری در محلی بین کرده و چاقا جنگ در گرفت و محمد چلبی نیروهای اسفندیار بیگ را شکست داد و غنیمت بسیار به چنگ آورد، ولی تاریخ وقوع جنگ را مشخص نکرده است. به نظر می‌رسد که این جنگ قبل از اعزام موسی چلبی به روملی با همکاری اسفندیار بیگ بوده است که بعدها بین محمد چلبی و اسفندیار بیگ روابط دوستانه برقرار می‌شود.

اطاعت از او، به وی واگذار می‌شد.^{۱۸}

محمد چلبی در مورد ایجاد تسهیلات برای ورود موسی چلبی بهروملی با اسفندیاریبیگ به توافق رسید و او نیز پس از جنگ بامیرچه آپرنس افلاق وی راناگزیر از پذیرفتن این تصمیم کرد. محمدچلبی نیرویی در اختیار موسی گذاشت و به یاری اسفندیاریبیگ او را توسط کشتی از سینوپ به افلاق روانه کرد.^{۱۹} بنا به نوشته عالی (ج ۵/ص ۱۱۹) موسی چلبی که دختر میرچه آرابه زنی گرفته بود از افلاق به بالکان رفت و در آن منطقه طرفداران بسیاری دست‌وپا کرد.

امیر سلیمان که باشنیدن این اخبار دچار اضطراب شده بود به گلیبولی و از آنجا به ادرنه رفت^{۲۰} و محمدچلبی که با این تدبیر در آناتولی بلامعارض مانده بود، مجدداً

۱۸. از بررسی حوادث آن زمان چنین برمی‌آید که طبق توافق، مقرر شده بود محمدچلبی در آناتولی و موسی درروملی حکومت کنند.

۱۹. نحوه روابط محمدچلبی و موسی چلبی، وحتى جنگ شاهزادگان بر سر تصاحب قدرت، در منابع تاریخی مبهم و آشفته است. بنا به نوشته تاج‌التواریخ (که قبلاً نیز به آن اشاره شد) محمدچلبی که پورسه را از تصرف عیسی چلبی خارج ساخته بود به امیر گرمیان پیغام فرستاد و جنازه پدر و نیز برادرش موسی چلبی را خواستار شد، که او نیز خواسته او را اجابت کرد. مدتی موسی با محمد پسر می‌برد؛ سپس برای کشانیدن امیر سلیمان بهروملی با تشبثات موسی، محمد چلبی و اسفندیاریبیگ هایکدیگر به توافق رسیده، موسی را بهروملی اعزام می‌کنند. ولی وقتی موسی می‌بیند که اسفندیاریبیگ این مسأله را چندان جدی نگرفته است از رفتن به نزد محمدچلبی خودداری کرده، نزد امیر قرامان می‌رود. ضمن توافق اسفندیاریبیگ با آپرنس افلاق، موسی چلبی را از امیر قرامان خواستار می‌شوند و وی توسط کشتی از سینوپ به افلاق اعزام می‌گردد (تاج‌التواریخ، ج ۱/ص ۲۲۶ و ۲۴۶ و تاریخ بهشتی، ص ۴۱).

در تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۸۱)، اروج بیگ (ص ۳۹) و لطفی پاشا (ص ۶۱) آمده است که وقتی امیر سلیمان خبردار می‌شود که موسی چلبی نزد امیر قرامان پسر می‌برد به محمد بیگ امیر قرامان پیغام می‌فرستد و از او خواهش می‌کند که از اعزام موسی چلبی خودداری کند؛ اما امیر قرامان احتمالاً بر اثر توافقی که پس از ملاقات با محمدچلبی در قلعه جماله صورت گرفته بود - موسی چلبی را نزد اسفندیاریبیگ می‌فرستد. دوکاس (ص ۷۸) می‌نویسد موسی هنگامی که در آنکارا نزد برادرش محمد پسر می‌برد به سینوپ نزد اسفندیاریبیگ گریخت.

۲۰. امیر سلطان هنگام اقامت در آ یاسلوق شنید که موسی چلبی از افلاق به سوی بالکان در حرکت است و پیغام رسیده که باید هر چه زودتر به کشور برگردد؛ از این روی جنید بیگ را نیز همراه خود برداشت و پس از آنکه یکی را از جانب خود به اداره امور پایتخت آیدینیان، یعنی آ یاسلوق، گمارد وارد گلیبولی شد و بی‌آنکه اهمیتی به فعالیتها و اقدامات موسی چلبی بدهد، مدتی در آنجا به خوشگذرانی مشغول شد. بعد جنید بیگ را به فرمانداری اوخری منصوب کرد و خود به ادرنه برگشت (دوکاس، چاپ پن، ص ۸۷، ترجمه میر میراوغلی).

اراضی عثمانی یعنی آنکارا و بورسه و آن حوالی را به تصرف خود در آورد.

جنگ امیر سلیمان و موسی چلبی

همان طوری که قبلاً نیز اشاره شد موسی چلبی به افلاق رفت و از کمک میرچه آ پرنس آنجا بهره مند شد و آنگاه به بالکان رفت و در آنجا نیرو گرد آورد و در عین حال از یاری ووق برادر دسپوت صرب و متنفذان بلغار نیز بهره گرفت. امیر سلیمان هم که به حوالی روملی رفته بود برای مقابله با آنان موافقت امپراتور را برای دریافت کمک جلب کرد. طی جنگی که بین طرفین متخاصم در گرفت ناگهان در اثنای جنگ، قوای صرب به امیر سلیمان پیوستند. موسی چلبی مغلوب شد و گریخت.^{۲۱} سلیمان که پیروز شده بود و تصور می کرد کار را خاتمه داده است از تعقیب موسی چلبی خودداری ورزید. موسی چلبی با استفاده از غفلت امیر سلیمان، از مخفی گاه خویش بیرون آمد و اقدام به جنگ و گریز به شیوه پارتیزانی کرد. امیر سلیمان که تصور بازگشت دوباره موسی چلبی به ذهنش خطور نمی کرد و از اقدامات او بیمی به خود راه نمی داد به میگساری و خوشگذرانی، که شیوه معمولش بود، پرداخت. واقعیت امر این است که بامرگ چندرلی زاده علی پاشا وزیر اعظم در حوالی آنکارا که ادامه حکومت امیر سلیمان به تدبیر او بسته بود، شیرازه حکومت امیر سلیمان از هم گسسته شده بود.

بدین سان هنگامی که امیر سلیمان در عالم غفلت و بی خبری بسر می برد، موسی چلبی ضمن همدست کردن امرای روملی با خود، محمد بیگ پسر میخائیل فرمانده آقنجه‌های روملی را نیز با خود همدستان ساخت و وی را به مقام بیگلر بیگی منصوب کرد و آنگاه به سوی امیر سلیمان لشکر کشید. قوای اعزامی او نیروهای امیر سلیمان را در نزدیکی صوفیه شکست داد و خود نیز ناگهان به سوی ادرنه حمله برد (دو کاس، ص ۸۹). وقتی اورنوس فرمانده باارزش آقنجه‌ی از ماجرا آگاه شد، به امیر سلیمان که در حمام بود خبر داد؛ ولی امیر سلیمان به جای چاره اندیشی اورنوس را مورد اهانت

۲۱. ژیره چک می نویسد که جنگ بین سلیمان و موسی چلبی پای حصارهای بیزانس و نزدیک کسمیدیون حصار (خاص کوی) رخ داد. از یاری امپراتور به سلیمان چلبی چنین برمی آید که جنگ در محلی نزدیک استانبول و شاید هم در حوالی چتالجه رخ داده باشد.

تجزیه دولت عثمانی □ ۳۸۳

قرارداد و در عالم مستی دستور داد تاریخش حسن آقا سر کرده یینی چریها را تراشیدند.^{۲۲} امیر سلیمان وقتی مستی از سرش پرید و از عمل فاجعه آمیز خود آگاه شد شبانه در صدد فرار به استانبول برآمد؛ ولی در راه توسط روستاییان دستگیر شد و به دست کسانی که آنان را مأمور تعقیب موسی چلبی کرده بود خفه شد (۸۱۳هـ ق / ۱۴۱۰م).^{۲۳} جسدش را به بورس فرستادند و در چکیرگه در کنار پدر بزرگش مراد خداوند گاریه خاک سپرده شد.^{۲۴} مدت حکومتش به سال میلادی هشت سال و هفت ماه و ده روز بود.

۲۲. حسن آقا که از تراشیده شدن ریش و تحقیری که دید، سخت مکدر شده بود از نزد امیر سلیمان بیرون آمد و خطاب به یینی چریها گفت: «بدانید که من به سوی موسی چلبی می روم تا به او بپیوندم. از قاپی اوغلاها (ینی چریها) هر که مایل است، با من بیاید. و یایی چریهایی که با او همراه شده بودند به موسی چلبی پیوست. با امیر سلیمان سه امیر ماندند؛ قراجه بیگ، قرامقبل و اروج بیگ.» (تاریخ نوری، ص ۴۸۲ و ۴۸۳). در بهشتی (ص ۴۳) و تاج التواریخ (ج ۱/ ص ۲۵۳ و ۲۵۴) نیز مشا به همین موضوع قید شده است. دو کس می نویسند که هنگام فرار امیر سلیمان مردم ده از لباسش دریا فتند که وی باید حکمران باشد. پنج جوان تیرانداز اهالی ده نزد امیر سلیمان آمدند. سلیمان که به آنان مشکوک شده بود اقدام به کشتن دو تن می کند؛ سه جوان دیگر وی را کشته، سرش را می برند. موسی چلبی که به اتفاق همراهان خود وارد ادرنه شد جسد برادر و قاتلانش را نیز همراه خود آورده بود. جسد را به بورس فرستاد و دستور داد قاتلان را به اتفاق خانواده شان در آتش سوزانیدند.

۲۳. بنا به نوشته نوری (ص ۴۸۴ و ۴۸۵) امیر سلیمان به سبب حمله موسی چلبی حمام را ترك کرده، سوار بر اسب به قصر خویش می رود و شبانه با استفاده از تاریکی هوا به همراه قراجه بیگ و قرامقبل به سوی استانبول می گریزد. راهنمایان آنها را از راه دیگری می برد. فردا صبح به محلی که «دوقونجی» نام داشت می رسند. راهنما حضور امیر سلیمان را به اهالی خبر می دهد. مردم ده آنان را دوره کرده، قراجه بیگ را زخمی می کنند و قرامقبل را به قتل می رسانند. آنگاه اسب امیر سلیمان را با تیر زده، وی را دستگیر می کنند. موسی چلبی که خود را به آنجا رسانیده بود به یکی از افرادش به نام قویون موسی دستور داد که امیر سلیمان را خفه کند. در تاریخ لطفی پاشا آمده است امیر سلیمان هنگام فرار به استانبول بر سر راه وارد دهی شد که در آنجا مراسم عروسی بر پا بود. مردم او را شناخته، به قتلش می رسانند و موسی نیز انتقام برادر را از آنان می گیرد (ص ۶۲). عاشق پاشا زاده می نویسند که موسی چنین گفته بود: «شما چرا برادر مرا کشتید؟» و آنگاه دستور داده بود تاده را به آتش بکشند. اروج بیگ نیز چنین می نویسد و اضافه می کند که به دستور موسی چلبی ده را با مردمش سوزانیدند (ص ۳۹).

۲۴. امیر سلیمان مردی بود در جنگ سخت شجاع و جوانمرد. اهل علم را گرامی می داشت و شعرا را حمایت می کرد؛ ولی به سبب اعتیادش به میخوارگی بی فکر و بیعاری بود و همین خصوصیات نیز وی را به ورطه هلاک انداخت.

حکومت موسی چلبی بر روملی

موسی چلبی که وارد ادرنه شده بود به پیمانی که با برادرش محمد چلبی بسته بود پای بند نماند و حکمرانی خویش را در ادرنه اعلام کرد و به نام خود سکه نقره ضرب کرد (۸۱۳ق/ ۱۴۱۰م) و ووق برادر دسپو ط صرب را که قبلاً طی جنگ او را ترك کرده و به قوای امیر سلیمان پیوسته بود دستگیر کرد و کشت (۶ حزیران ۱۴۱۰م). لازار پسر استفان نیز به چنین سر نوشتی دچار شد. باز میان رفتن امیر سلیمان، موسی و محمد چلبی در صحنه مبارزه باقی ماندند. در این اوقات محمد چلبی آناتولی را در تصاحب داشت و موسی بر روملی مسلط بود. موسی چلبی که یقین داشت محمد چلبی در آناتولی صاحب قدرت و نفوذ بسیاری است، اقدام به جنگ علیه او نکرد. موسی چلبی در همان حال که حکمرانی جسور و بسیار فعال بود در عین حال مردی سخت خشن بود.^{۲۵} او به اطرافیان برادرش که به او پیوسته بودند اعتماد نکرد و آنان را به مقامات حساس نگماشت. شخصی به نام کور ملک شاه (ملکشاه کور) را که از امرا بود به وزارت منصوب کرد و سمت بیگلربیگی را به محمد بیگ داد^{۲۶} و عالم بزرگ بدرالدین محمد سماوی معروف به سماونه را که بین مردم به سامونا شهرت داشت به قاضی عسکری منصوب کرد.^{۲۷}

موسی چلبی، ابتدا به منظور انتقام از دسپو ط صرب که به امیر سلیمان در جنگ با او کمک کرده بود، با نیروی قابل توجهی نو و و بردار را متصرف شد و حکمران بلغاری ویدین را که شورش کرده بود سرکوب کرد و با امپراتور بیزانس که به یاری امیر سلیمان برخاسته بود درگیر شد. موسی همیشه می گفت که در حادثه تیمور، امپراتور بیزانس

۲۵. موسی چلبی مردی بود سخت عصبی مزاج و مردم روملی را به خاطر خیانت به برادرش و پیوستن به خود او دوست نمی داشت. (تاریخ لطفی پاشا، ص ۶۵).

۲۶. عاشق پاشا زاده می نویسد که مقام بیگلربیگی را به محمد بیگ داد (ص ۸۲)؛ زلی در صفحه دیگر کتابش عنوان می کند که موسی چلبی این سمت را به یاخشی بیگ می دهد، که نظریه اولی درست است. کور ملک شاه بعداً از نزد موسی چلبی گریخته، به نزد امپراتور روم می رزد که سپس با دعوت محمد چلبی پیش او می آید و محمد چلبی از تداوم پیرای او و رزد به روملی استفاده می کند.

۲۷. لطفی پاشا می نویسد که بدرالدین بین مردم به سامونا از غلی بدرالدین معروف بوده است (ص ۶۴). عاشق پاشا زاده از او با «سیماون قاضی سی اوغلی» (پسر قاضی سماونه) نام می برد (ص ۸۳). اروج بیگ نیز با چنین عنوانی از ارنام می برد (ص ۳۹). امرززه سامونا در دست یونانیهاست که بین قراجه آغاچ زدی متوقه قرار دارد.

بود که آن بلا را بر سر پدرش نازل کرد.^{۲۸} وی پس از تصرف شهرهای ساحلی دریای سیاه که برادرش سلیمان به امپراتوری بیزانس داده بود و نیز تسلط بر تسالیا، اقدام به محاصره استانبول کرد (۸۱۴ق/۱۴۱۱م).^{۲۹}

امپراتور بیزانس با مشاهده این احوال برای نجات شهر از محاصره، شاهزاده اورخان پسر امیر سلیمان را که پس از مرگ پدر به استانبول گریخته بود (و شاید نیز به عنوان گروگان در آنجا نگهداری می شد) به روم ملی فرستاد.^{۳۰} شاهزاده اورخان در حوالی سلانیک و تسالیا با ادعای حکمرانی شروع به فعالیت کرد و سلطان موسی نیز دست از محاصره استانبول کشید و شتابزده به حوالی سلانیک راند و بزودی اورخان را شکست داد. اورخان به قلعه سلانیک گریخت و موسی چلبی سلانیک را محاصره کرد.^{۳۱} پس از این حادثه، حلقه محاصره استانبول تنگتر شد.

۲۸. موسی چلبی افراد سرشناس تراکیا و مقدونیه و سایر ولایات را که با وی از در دوستی درآمده بودند جمع کرد و خطاب به آنان گفت: «آن که تیمور را به حمله علیه ما وادار کرد کسی جز امپراتور بیزانس نبود. برادرم اینجا آمد و تراکیا و سایر شهرها را گرفت. او نه تنها جانب احترام پدرش را نگاه نداشت حتی می توانم بگویم که نیمه کافر هم شد؛ از این روی خداوند از او رویگردان شد و شمشیر پیامبر (ص) را به دست من سپرد. برادرم با دادن شهرهای مقدونیه و سلانیک که با عرق جبین پدرم فتح شده بود به بیزانسیها کاردرستی نکرد. من حتی تصمیم دارم اگر خدا خواست مادرش شهرها، یعنی استانبول را، به یاری شما به تصرف درآورم (نقل از دوکاس، چاپ پن، ص ۹۱، ترجمه میر میر اوغلی).

۲۹. به نوشته مقریزی، موسی استانبول را در شعبان سال ۸۱۴ق/۱۴۱۱م محاصره کرده بود.

۳۰. بنا به نوشته عاشق پاشا زاده (ص ۸۳) پس از مرگ امیر سلیمان یک پسر و یک دختر از او به استانبول فرار کرده بودند. اروج بیگ نیز بی آنکه اسم آنها را ذکر کند همین نظریه را دارد (ص ۳۹). اما به نظر بهشتی (ص ۵۵)، نویسنده تاج التواریخ (ج ۱/ص ۲۷۶)، منجم باشی (ج ۳/ص ۳۳۵) و سولاقزاده (ص ۱۲۶) دوفزند امیر سلیمان به عنوان گروگان در نزد امپراتور بیزانس بسر می بردند. فرانچس می نویسد که امپراتور، مأمورانی به آناتولی فرستاد تا اورخان پسر سلیمان را نزدش آورند و وی را به حکومت روم ملی منصوب کرد. طی جنگی که بین اورخان و موسی در گرفت، اورخان دستگیر شد و به دستور موسی به چشمانش میل کشیدند (چاپ پن، ص ۸۳). فرانچس این حادثه را با واقعه دیگری اشتباه کرده است، به این معنی که اورخان برای بار دوم به روم اعزام می شود که در زمان محمد چلبی دستگیر شده، به دستور او به چشمانش میل می کشند.

۳۱. به نوشته هامر (ج ۱/ص ۱۰۷) موسی چلبی پس از دفع فتنه اورخان چلبی، استانبول را محاصره کرد. هامر این نظریه را به استناد نوشته های کونندیل (چاپ پاریس، ص ۸۴) بیان داشته است. شاهزاده اورخان در زمان عمویش محمد چلبی برای دومین بار به روم ملی اعزام شد. آقنجیهای حوالی قارین آباد در صدد برآمدند تا وی را به حکمرانی برگزینند. از این روی محمد چلبی آقنجیها را تارومار کرد و اورخان را با دستگیری الله اش زغنوس در یانبولی دستگیر ساخت و ←

امپراتور مانوئل که همیشه از قدرت خاندان عثمانی در هراس بود و همواره قصد استفاده از مبارزه قدرت بین شاهزادگان را داشت، با توجه به نیروی اندکی که در استانبول بود از تصرف استانبول به دست موسی هراسناک شد؛ لذا به محمد چلبی که در بورسه بسر می برد پیغام فرستاد و از او دعوت به عمل آورد. محمد چلبی، فضل الله قاضی گبزه را به عنوان ایلچی فرستاد و با مانوئل ملاقات کرد و به توافق رسیدند. به موجب این موافقتنامه محمد چلبی بعضی از نقاط را به مانوئل داد. باز به موجب این توافق، نیروهای محمد با کشتیهایی که امپراتور فرستاده بود به آناتولی کاواقی رفتند^{۳۲}؛ یا به نوشته دو کاس (ص ۹۵) محمد چلبی به همراه قوایش به اسکودار رفت و هنگامی که قصد گذشتن از روملی را داشت با امپراتور ملاقات کرد و قرار بر این شد در صورتی که شکست خورد، امپراتور تسهیلات لازم را برای ورود او به استانبول فراهم کند.

محمد چلبی در سومین روز ورود خود به روملی در محلی به نام اینجه قز^{۳۳} با قوای موسی چلبی درگیر شد. این جنگ به شکست او انجامید و زخمی شد^{۳۴} و باحالی پریشان و تعداد کمی از اطرافیان به استانبول گریخت و با کشتیهای امپراتور به آناتولی

→ دستور داد به چشمانش میل کشیدند و او را ناگزیر از اقامت در بورسه کرد. محمد چلبی عایدات چارداق کویی واقع در گیوه را برای امرار معاش او اختصاص داد و خواهر او را به عقد ازدواج یکی از فرمانداران معروف خود درآورد. اورخان چلبی در سال ۸۳۲ هـ ق/ ۱۴۲۸ م از طاعون درگذشت. محمد چلبی هنگامی که به بورسه آمده بود، با وی ملاقات کرد (عاشق پاشا زاده، ص ۸۴).

۳۲. «سلطان محمد چون در یوروس (حصاری است در آناتولی کاواقی که امروز نیز خرابه هایش به جای مانده است) مستقر شد تکفور [عنوان امپراتور بیزانس] استانبول کشتیها فرستاد که سلطان محمد را به روملی گذرانند...» (عاشق پاشا زاده، ص ۸۴).

۳۳. اینجه قز دهی است در شمال غربی چتالجه که دومین ایستگاه قطار بعد از چتالجه است.

۳۴. طی جنگ اینجه قز نخست، جناحین لشکر موسی چلبی شکست خورد و نیروهای محمد چلبی به تمقیب آنان پرداختند. موسی چلبی هم که می دید جنگ را باخته است در صدد فرار برآمد؛ ولی نیروهای آقنچی که با او بودند مانع از آن شده، به محمد چلبی که با قوای اندکی در میدان نبرد مانده بود حمله بردند و او و اسبش را زخمی کردند. محمد چلبی به قصد پیوستن به سربازانش آهنگ بازگشت کرد، ولی این بار نیز راهش را سد کردند. محمد چلبی که سخت درمانده شده بود با قریب یکصد الی دویست سوار موفق از فرار به استانبول شد (نشری، ص ۴۹۲-۴۹۵).

تجزیه دولت عثمانی □ ۳۸۷

گذشت (۸۱۴هـ/ق/۱۴۱۱م).^{۳۵} علی رغم این موفقیت چون موسی چلبی با اطرافیان و امرایش رفتاری تند و خشن داشت امرای روملی از او رویگردان شده، در انتظار فرصت مناسبی بودند. در همان زمان فرمانداران مناطق مرزی صربستان از جمله پاشایگیت و دیگر امرای که قبلاً به سبب کمک به امیر سلیمان از سوی موسی چلبی زندانی شده، سپس مورد عفو قرار گرفته و به محل فرمانداری سابق خویش برگشته بودند با استفان لازارویچ علیه موسی چلبی متحد شدند. ناگفته نماند که موسی چلبی در اوایل حکمرانی خود (۱۴۱۰م) استفان را شکست داده و بعضی از مناطق تحت تسلط او را تصرف کرده بود؛ از این روی دسپوت صرب هم با موسی خصومت و دشمنی دیرینه داشت.

در سال ۸۱۵هـ/ق/۱۴۱۲م محمد چلبی با استفاده از درگیری‌هایی که موسی در نقاط دیگر پیدا کرده بود، وارد روملی شد و اقدام به جنگ با برادر کرد، ولی باز موفق نشد.^{۳۶}

محمد چلبی پس از دومین شکست با آگاهی از اینکه امرای روملی مخالف موسی هستند پنهانی به آنان پیغام فرستاد و بتدریج همکاری آنان را جلب کرد. فی‌المثل پس از تماس با اورنوس بیگ فرمانده معروف آقنجی و اخذ نیرو از ناصرالدین بیگ ذوالقدر، زن پدر خویش، ضمن گرد آوردن لشکر، با کشتیهای امپراتور به روملی گذشت. جمعی از قوای روم را نیز به همراه داشت و اورنوس بیگ موافقت صربها

۳۵. طی جنگی که در شعبان سال (۸۱۴هـ/ق/۱۴۱۱م) بین سلطان محمد و برادرش موسی در نزدیکی استانبول رخ داد، محمد چلبی شکست خورد (کتاب السلوک مقریزی). در بهجت التواریخ آمده است که سلطان محمد پس از شکست به صربستان گریخت و از آنجا به پورسه رفت، که منطبق با واقعیت نیست. مقریزی در شرح حوادث سال ۸۵۵هـ ق می نویسد: «... در این سنه امیر موسی بن عثمان بعضی از شهرهای مسیحیان را ضبط کرد و اسرای بسیاری گرفت. به هنگام بازگشت، وقتی دید که امپراتور، محمد چلبی را به روملی گذرانده است بینشان جنگ در گرفت و موسی از سوی امرایش مورد اهانت قرار گرفت.» برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به تواریخ بیزانس و تاریخ نشری، ج ۲/ص ۵۰۵.

۳۶. «امپراتور که از موسی چلبی دل پر خونی داشت با ینی چریهای روملی و افلاق قصد او کرد. دروازه‌های استانبول را ساخت و پرداخت و مانع از خروج مردم شهر و عزیمت آنان به شهرهای دیگر شد؛ آنگاه از موسی چلبی به سلطان محمد شکایت برد. سلطان محمد گفت: من با او به جنگ می پردازم و تو نیز باید در کنار من بجنگی. امپراتور گفت: من پیر شده‌ام و قدرت محاربه ندارم، اما کسان بسیار همراه تومی کنم. و آنگاه گروهی بسیار از کفار را همراه او کرد تا او را یاری کنند.» (تاریخ نشری، ص ۵۰۶).

راهم برای همکاری با محمد چلبی جلب کرده بود.^{۳۷} جز محمد بیگک پسر میخائیل و اومور بیگک پسر تیمورتاش پاشا از امرای معروف کسی در اطراف موسی باقی نمانده بود. محمد چلبی با توجه به توصیه‌های اورنوس پاشا که طی نامه‌ای به او هشدار داده بود، سخت محتاطانه عمل می‌کرد. محمد چلبی ابتدا بخشی از قوای موسی چلبی را به فرماندهی قر اخلیل در ویزه شکست داد و سپس به ادرنه رفت. ولی از جانب مردم ادرنه به او پیغام داده شد که تا پایان جنگ بین دو برادر، شهر تسلیم کسی نخواهد شد؛ هر کس در این جنگ پیروز شد، شهر را به او تسلیم خواهند کرد. محمد چلبی این شرط را پذیرفت و بیدرنگ به حوالی زاگره راند.^{۳۸}

موسی چلبی که دریافته بود قادر به مقابله با لشکر محمد چلبی نخواهد بود قصد عقب‌نشینی به بلغارستان شمالی را کرد. محمد چلبی که در امتداد ساحل دریای سیاه، از جنوب بالکانها در حال پیشروی برای ملحق شدن به قوای متحدانش بود، در حوالی فیلبه به قوای موسی چلبی برخورد؛ ولی از جنگ با او خودداری کرد و برای پیوستن به متحدانش، یعنی لازارویچ دسپوت صرب، امیر ما کدونیا، پاشایگیت، براق بیگک،

۳۷. وقتی اورنوس بیگک دریافت که امرای موسی چلبی به خاطر تحقیرهایی که از سوی او دیده‌اند از وی رویگردان شده‌اند، دعوت موسی چلبی را به بهانه اینکه پیر شده است و چشمانش قادر به دیدن نیست اجابت نکرد و عذرخواست. موسی چلبی که این اظهارات را باور نکرده بود بار دیگر وی را به حضور خواست. اورنوس در حالی که از رفتار کوران تقلید می‌کرد به حضور موسی آمد و حتی گوشت قورباغه‌ای را که موسی برای او سفره نهاده بود خورد، و به این ترتیب موسی را کوری وی باور آمد و باز گردانیدش. اورنوس بیگک نزد محمد چلبی آمد و ماجرا را برای وی شرح داد (تاج التواریخ، ج ۱/۲۵۷).

۳۸. دو کاس ماجرای جنگ بین محمد و موسی چلبی را چنین شرح می‌دهد: «محمد چلبی پس از دومین شکست از موسی برای بار سوم دست به اقدام زد و هنگام ترك استانبول و عزیمت به ادرنه، نیروهای خود را دو بخش کرد. بخشی را به حوالی ساحل دریای سیاه فرستاد و با بخش دیگری از نیروهای خود به ادرنه حرکت کرد. موسی چلبی وقتی دریافت که لشکر محمد چلبی دو بخش شده است، به تعقیب بخش از لشکر او که به سواحل دریای سیاه اعزام شده بود پرداخت و به این ترتیب بین هر دو بخش لشکریان محمد چلبی گرفتار آمد و سر بازش به محمد چلبی پیوستند.» (چاپ پن، ص ۹۶). فرانچس نیز ضمن بیان این مطلب که محمد چلبی دو بار مغلوب موسی شده بود، می‌افزاید که وی برای بار سوم به یاری امپراتور بیزانس و صرب و بلغار و نیز با جلب همکاری امرای موسی چلبی وی را شکست داد. در تاریخ حال کوندیل هم اطلاعات مفصلی در زمینه جنگ محمد و موسی چلبی وجود دارد (چاپ پاریس، ص ۸۶-۹۰). مقریزی هم چون فرانچس می‌نویسد که محمد چلبی سه بار طی سالهای ۸۱۴، ۸۱۵ و ۸۱۶ هجری به روملی گذشت (نسخه موجود در کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۳۷۶).

تجزیه دولت عثمانی □ ۳۸۹

سنان بیگ امیر تر حاله و غازی اورنوس امرای ترك که به او پناهنده شده بودند به سوی نیش رفت و پس از پیوستن به قوای آنان خود را به موسی چلبی که در حال عقب نشینی به سوی طونه بود رسانید و وی را ناگزیر از جنگ کرد.

در جنگی که بین دو برادر در محلی به نام چامورلی در بند نزدیکی قصبه ساما کو واقع در جنوب صوفیه رخ داد، با آنکه موسی چلبی شجاعانه جنگید، ولی به سبب کمی تعداد نیروهایش شکست خورد و زخمی شد و گریخت؛ اما به هنگام فراز، اسبش در شالیزاری غلتید. بایزید پاشا، یاخشی بیگ و براق بیگ که در تعقیب او بودند سر رسیده، دستگیرش کردند و دستهایش را بستند. در این اثنا بالته اوغلی از پشت سر رسید و در حالی که فریاد می زد چه بر سر امیر سلیمان آوردی، وی را خفه کرد.^{۳۹} موسی در بورسه و در جوار پدرش به خاک سپرده شده است (ربیع الاول ۸۱۶ هـ ق / تموز ۱۴۱۳ م).^{۴۰}

مدت حکمرانی موسی چلبی در روملی کمتر از سه سال بود.^{۴۱} سکه هایی که در سال ۸۱۳ هـ ق / ۱۴۱۰ م، یعنی سال آغاز حکمرانی اش، ضرب شده بود، در کاتلوگ

۳۹. بنا به نوشته نثری (ص ۵۱۴) و عاشق پاشا زاده (ص ۸۴) موسی چلبی به هنگام فرار در باتلاقی می افتد و توسط غلامش به نام ساروجه دستگیر و به نزد سلطان محمد برده می شود و عصر همان روز در چادر خفته اش می کنند. دو کاس مورخ رومی در اثر خود (چاپ بن، ص ۹۶) در این باره می نویسند که پس از شکست موسی و فرار او، یکی از فرماندهان محمد چلبی به تعقیبش می پردازد که به دست موسی چلبی کشته می شود. یکی از غلامان این فرمانده که از پشت سر او می آمده است با شمشیر دست راست موسی را قطع می کند و او را با اسبش به سوی باتلاق می راند. به سبب خون فراوانی که از موسی رفته بود، بی حال شده، از اسب به زیر می افتد. غلام فرمانده مقتول بید رنگ نزد محمد چلبی رفته، ماجرای کشته شدن او را با بش و مجروح شدن موسی را به او خبر می دهد. افرادی که به دستور محمد چلبی برای آوردن او رفته بودند وی را مرده می یابند. محمد بادی بن جسد برادر شروع به گریستن کرده، فرمان می دهد وی را در بورسه کنار پدر دفن کنند.

۴۰. البته موسی چلبی را با موسی پسر دیگر یلدرم بایزید که به هنگام حیات پدر در مقبره مراد خداوندگار به خاک سپرده شده بود نباید اشتباه کرد (مرآة شود به تشریح اوقاف، ج ۲ / ص ۴۰۹، سند منتشر شده توسط مرحوم کامل کپه چی تحت عنوان «دو پسر یلدرم به نام موسی»).

۴۱. بهشتی مدت حکمرانی موسی را دو سال و هفت ماه و بیست روز نوشته است (ص ۴۹). نثری و شکرالله نیز همین نظر را ذکر کرده اند؛ ولی به نظر صاحب تاج التواریخ (ج ۱، ص ۲۷۳) و لطفی پاشا (ص ۶۸) مدت حکمرانی او سه سال و نیم بوده است. نثری (ج ۲، ص ۵۱۶) آغاز حکمرانی محمد چلبی را، که توانست وحدت دولت عثمانی را تأمین کند، دوم جمادی الاول سال ۸۱۶ هـ ق قید کرده است.

سکه‌ها نگهداری می‌شود.^{۴۲}

شاهرخ میرزا پسر تیمور که از قتل موسی چلبی باخبر شده بود در ذی‌الحجه سال ۸۱۸ هـ ق طی نامه‌ای به محمد چلبی، که از وی متابعت می‌کرد، او را به خاطر قتل برادر مورد مؤاخذه قرار داد. محمد چلبی نیز در پاسخ به پسر تیمور نوشت که او نمی‌تواند در حکومت شریکی داشته باشد؛ چرا که این مسأله به دشمنان فرصت و امکان می‌بخشد، و از دست رفتن حوالی سلانیک دلیل محکمی بر این مدعا است.^{۴۳} جنید بیگ فرماندار اوخری و امیر سابق آیدین با استفاده از جنگ‌هایی که بین دو برادر در گرفته بود به کشور خویش بازگشت و فرمانداری را که از سوی امیر سلیمان منصوب شده بود گشت و آياسلوق را به تصرف در آورد (۸۱۲ هـ ق / ۱۴۰۹ م).

۴۲. ژیره چک می‌نویسد که در این نبرد، موسی چلبی با شجاعت فوق‌العاده‌ای جنگید، ولی از ناحیه دنده‌ها به دست ژرژ (یورگی) زخم برداشت و اقدام به فرار کرد. وقتی به لب آب رسید از پشت سر رسیدند و خفه‌اش کردند. عاشق پاشا زاده می‌نویسد که هنگام جنگ بجز قوای آقنجی، کسی در کنار موسی چلبی نمانده بود. وی طی جنگ ساما کو شکست خورد و به هنگام فرار، اسبش در گل فرو رفت. غلامش به نام ترزی ساریجه اسب او را پی کرد و دستگیرش ساخت و او را نزد محمد چلبی برد. غروب آن روز وی را در چادر خفه کردند و جسدش برای دفن در کنار پدر بزرگش (منظور باید پدرش باشد) به بورسه فرستاده شد (ص ۸۴).

۴۳. منآت فریدون بیگ، ج ۱ / ص ۱۴۳.

۱۳ فصل

ایجاد وحدت در اداره امور دولت عثمانی

دوران محمد اول

محمد چلبی زمانی موفق شد دولت عثمانی را تحت اداره واحدی در آورد که این دولت پس از جنگ آنکارا سرزمینهای بسیاری را، بویژه در آناتولی، از دست داده بود. در روملی از استانبول تا سیلیوری و بخش مهمی از سواحل روملی دریای سیاه و سپس سلانیک و یونان شمالی و در مناطق آناتولی، کارتال و پندیک و گبزه به بیزانس واگذار شده بود.^۱

بخش دیگری از اراضی آناتولی چون چانقری، طوسیه و پلاقونیه غربی نیز توسط تیمور به اسفندیاریان داده شده بود. همه سرزمینهای صاروخانیان، آیدرینیان، منشتایان، حمیدایلی، تکه جیل به استثنای انطالیه و قلمرو گرمیانان و قرامانیان از دست

۱. امپراتور مانوئل وقتی که دریافت محمد چلبی به تنهایی اداره امور را در دست گرفته است فرستاده ای نزد او گسیل داشت و از او خواست تا اراضی ای را که هنگام اقامت در استانبول وعده کرده بود، تسلیم امپراتوری بیزانس کند. محمد چلبی (با توجه به اینکه امپراتور، موسی چلبی را که امیر سلیمان نزد او گذاشته بود به محمد تسلیم کرده بود) این فرستاده را با خوشرویی پذیرفت و تمام قلاع ساحل دریای سیاه، کلیه اراضی موجود در تسالیا و دژه های ساحل دریای مرمره را به امپراتور واگذار کرد (دوکاس، چاپ بن، ص ۹۷).

دولت عثمانی خارج شد و تیمور آن را به صاحبان اصلی اش پس داد. حتی بجز این سرزمینها بعضی از شهرها و قصبات اصلی عثمانیها نیز چون بگک‌پازاری، سیوری حصار و قیصریه به رسم احسان و بخشش به قرامانیان داده شد.

هنگامی که محمد چلبی در اماسیه بود به سبب زلزله قدرت دولت پس از جنگ آنکارا ناگزیر شد که در حوالی صامصون، نیکسار، طوقات و سیواس با امرای محلی ترکمن چون قرا دولت‌شاه، قباد اوغلی، اینال اوغلی، گوزلر اوغلی، کوپک اوغلی، ساوجی اوغلی و بایزید بیگ داماد قاضی برهان‌الدین به جنگ بپردازد، که در نتیجه توانست بعضی از آنها را کشته، بعضی را نیز وادار به اطاعت از خود سازد و اوضاع آن مناطق را سرو سامان بخشد. از این روی سراسر مناطق مهمی چون سیواس، طوقات، اماسیه، چوروم، آنکارا، اسکی‌شهر، قوجا ایلی، بورسه و بالیکسری در اختیار دولت عثمانی قرار گرفت و محمد چلبی طی حکومت کوتاه مدتش توانست کلیه قلمرو صاروخانیان و بخشی از سرزمینهای آیدینیان را به تصرف در آورد و منتشایان را نیز وادار به فرمانبرداری از خود کند.

هنگامی که موسی چلبی در روملی به حکومت رسید اراضی حوالی استانبول و دریای سیاه و نیز بخش ساحلی دریای مرمره روملی و تسالیارا که توسط برادرش امیر سلیمان به امپراتوری بیزانس واگذار شده بود پس گرفت. محمد چلبی پس از رسیدن به حکومت، طبق موافقتنامه فی مابین این اراضی را به امپراتور بیزانس داد^۲ و به سبب کمکی که صربستان در آخرین جنگ با برادرش در حق او کرده بود اراضی تصرف شده توسط موسی چلبی را به صربستان وا گذاشت.

بنابه نوشته منابع تاریخی به دنبال حادثه موسی چلبی، واقعه اورخان چلبی پسر امیر سلیمان رخ داد که در زمان حیات پدر به عنوان گروگان در دربار امپراتور بیزانس بسر می برد. امپراتور به منظور رعایت پیمانی که با محمد چلبی داشت اورخان را از استانبول اخراج کرد و او نیز برای رفتن به افلاق وارد روملی شد و در حوالی قارین آباد به تشویق آق‌نجهایی که در اطرافش جمع کرده بود به فعالیت پرداخت؛ لکن توسط محمد چلبی دستگیر شد. محمد از کشتن او خودداری کرد، ولی به چشمانش میل

۲. دوکاس (ترجمه میر میر اوغلی)، ص ۹۷.

کشید و در بورسہ مقیمش کرد.

به نظر می‌رسد خودداری محمد از کشتن اورخان به توصیهٔ امپراتور بیزانس بود؛ چرا که اورخان نزد او به‌عنوان گروگان بسر می‌برد و امپراتور از وی خواسته بود تا از کشتن برادرزاده‌اش خودداری کند. از طرفی، گرد آمدن آقنجیها در اطراف اورخان به خاطر حمایت از او بوده است، والا اگر اورخان علیه عمویش سر به شورش و عصیان برداشته بود بیشک به دستور او کشته می‌شد. دو کاس می‌نویسد از دو پسر بایزید که نزد امپراتور گروگان بودند آن که بزرگتر بود (سلیمان) به اتفاق خواهرش فاطمه آزاد شد و در بورسہ اقامت گزید (دو کاس، چاپ بن، ص ۹۸).

به مناسبت اعلام سلطنت محمد چلبی در ادرنه از سوی جمهوری راغوزه (دوبروونیک)، دسپوت صرب، پرنس افلاق، دوک یانیه، اسقف لاکه دومونیه و پرنس آخائیا نمایندگانی جهت عرض تبریک اعزام شدند و نمایندگان جنوا و ونیز و سایر دولی که با عثمانی رابطه داشتند مراتب دوستی دولت متبوع خویش را اعلام و معاهدات تجاری را تجدید کردند.

در منابع تاریخی آمده است که محمد چلبی پس از رسیدن به حکومت، علی‌رغم نوشتهٔ منابع ترک، محمد بیگ را که از طرف موسی چلبی به مقام بیگلربیگی منصوب شده بود در قلعهٔ طوقات زندانی نکرد بلکه چون او را با وجودش در «دیوان» استفاده کرد و شیخ بدرالدین محمود پسر قاضی سماونه را در از نیک مجبور به اقامت کرد، ولی به سبب مراتب فضل و کمالی که داشت برایش ماهانه هزار آقچه مقرری تعیین کرد؛ حال آنکه محمد بیگ پسر میخائیل که قبلاً در نهان از محمد چلبی طرفداری می‌کرد زندانی نشد و همان طوری که گفتیم جزء امرای بانفوذ دربار در آمد و اگر بعدها زندانی شد به خاطر این بود که محمد چلبی تصور می‌کرد او نیز در عصیان شیخ بدرالدین (۱۴۲۰م) دست داشته است.^۳

۳. برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به مقاله‌ای که تحت عنوان «چرا میخائیل اوغلی محمد بیگ از طرف محمد چلبی در قلعهٔ طوقات زندانی شد؟» در بولتن انجمن تاریخ ترک (ج ۲۱ / ص ۸۱، سال ۱۹۵۷) چاپ شده است، مراجعه کنید.

فعالیت در آناتولی

پس از جنگ آنکارا شیرازة نظم داخل کشور از هم گسسته بود و حکمران عثمانی که ناگزیر از ترمیم و اصلاح اوضاع آشفته مملکت بود ایجاد روابط دوستانه با دول مسلمان و مسیحی را در رأس برنامه خویش قرارداد، به طوری که وقتی نمایندگان پرنسهای بالکان و موره و سایر کشورهای بیگانه جهت تبریک سلطنت به حضورش رفتند، وی ضمن تذکر این مسأله که خواهان صلح است، معاهداتی نیز با آنان منعقد ساخت.

علی رغم حس صلح دوستی محمد چلبی، محمد بیگ قرامانی دست از تحریکات برنداشت. او در آغاز جنگ قدرت بین شاهزادگان عثمانی، نخست جانب محمد چلبی را گرفت و با وی علیه سلیمان چلبی متحد شد. بعدها که با ایجاد درگیری بین محمد و موسی چلبی در روملی، آناتولی مدتی از تیروهای عثمانی خالی ماند، وی با استفاده از این فرصت بیدرنگ به سرزمینهای عثمانی حمله ور شد و ضمن اشغال قلمرو یعقوب بیگ امیر گرمیان^۴ و متحد محمد چلبی^۵، سال بعد تا بورسه پیش رفت و قلعه آنرا در محاصره گرفت و شهر را غارت کرد و به قصد انتقام از دایی اش یلدرم بایزید، گور او را مورد بی حرمتی قرارداد.^۶

امیر قرامان برای تصرف قلعه بورسه سخت کوشید، ولی حاجی عیوض پاشا محافظ قلعه سی و یک روز تمام بشدت از قلعه دفاع کرد. در اثنای محاصره، وقتی از غلبه محمد بر موسی چلبی و کشته شدن او و بردن جسدش به بورسه آگاه شد، شخصاً به بورسه رفت و پس از آنکه جسد موسی را دید و شناسایی کرد، بیدرنگ شهر را

۴. مقریزی در بیان حوادث سال ۸۱۳ هـ ق می نویسد که امیر گرمیان داماد امیر قرامان بود. وی به پدرزن خویش خیانت کرد و از این روی امیر قرامان پس از محاصره قلمرو گرمیان آنجا را به آتش کشید (کتاب السلوک).

۵. مقریزی می نویسد که محمد بیگ قرامانی در سال ۸۱۴ هـ ق/ ۱۴۱۱ م نیرو جمع کرد و سراسر خاک گرمیان را به تصرف درآورد. که این مسأله در نوشته و قفنامه سنگی یعقوب بیگ امیر گرمیان نیز منعکس است.

۶. دوکس (چاپ پن، ص ۱۰۳) می نویسد که امیر قرامان با نبش قبر بایزید استخوانهای او را بیرون آورد و آتش زد.

به آتش کشید و در صدد بازگشت بر آمد؛ لکن از آنجایی که تمامی گذرگاههای مسیر گرمیانیان توسط نیروهای عثمانی مسدود شده بود، بادورزدن کرماستی، عقب‌نشینی کرد.^۷ حاجی عیوض‌پاشا پسر بایزید اخی (اهل طوقات) که از امام‌سیه به همراه محمد چلبی آمده بود سی‌ویک روز از قلعهٔ بورسِه دفاع کرد. حتی با آنکه زخمی شده بود، اهمیتی نداد و در همان حال به دفاع از قلعه ادامه داد.

محمد چلبی پس از رسیدن به حکومت، پسر بزرگش مراد را که هنوز هفت سال بیشتر نداشت به عنوان فرماندار امام‌سیه برگزید^۸ و بیچراوغلی حمزه بیگک را در مقام لله‌شاهزاده نزد او فرستاد.

تصرف از میر

محمد چلبی پس از آنکه اوضاع حوالی روملی را سروسامان بخشید، به سبب حادثهٔ امیر قرمان بیدرننگ به آناتولی رفت و نخستین اقدامش حمله به جنید بیگک امیر آیدین بود^۹؛ زیرا جنید بیگک پس از گریختن از اوخری به از میر رفت و پس از کشتن والی آیدین ایللی که از طرف عثمانیها به این سمت منصوب شده بود، آياسلوق را به تصرف در آورد و حکومت آیدینیان را از نو احیا کرد. محمد چلبی به جنید بیگک پیغام فرستاد که بیدرننگ اراضی ای را که تصرف کرده است به او تسلیم کند؛ ولی جنید پاسخی به این پیغام نداد و به مستحکم کردن مواضعی که تصرف کرده بود، پرداخت. محمد چلبی نخست چندرلی را تصرف کرد و پس از تسخیر قلاح منهن، قیه‌جک و نیف (کمال‌پاشا) به سوی از میر حرکت کرد و آنجا را در محاصره گرفت. جنید، همسر و مادر و کودکانش را در از میر رها کرده و گریخته بود.

۷. مقریزی ضمن شرح وقایع سال ۸۱۶ هـ/ق ۱۴۱۳ م در کتاب السلوک می‌نویسد که امیر قرمان به بورسرفت و شهر را غارت کرد و قلعه را در محاصره گرفت و درست در لحظاتی که آن را تصرف می‌کرد با شنیدن خبر قتل امیر موسی چلبی به کشورش بازگشت.

۸. کتاب السلوک (کتابخانهٔ ایاصوفیه)، ج ۴، وقایع سال ۸۱۳ هـ/ق.

۹. بنا به نوشتهٔ تواریخ عثمانی، با مغلوب شدن محمد چلبی در جنگ اینجه‌قز در مقابله با موسی چلبی، جنید بیگک از فرمان محمد سرپیچی کرد و به فعالیت‌های تجاوزگرانه پرداخت. از این روی محمد چلبی بیدرننگ به از میر لشکر کشید و جنید استدعای عفو کرد و محمد چلبی او را مورد عفو قرار داد، که به نظر منابع عثمانی این حادثه پیش از پایان کار موسی چلبی رخ داده بود.

محمد چلبی از خشکی از میرا محاصره کرد و ناوگانهای شوالیه‌های رودس و نیز امرای میدییلی، ساقیز و منتشا که به جنید اعتماد داشتند از راه دریا از میر را در محاصره گرفتند. سرانجام پس از ده روز محاصره، خانواده جنید قلعه را تسلیم کردند. محمد چلبی بخش اعظمی از حصارهای از میر را با خاک یکسان کرد و گذشته از آن قلعه بسیار بزرگی را که توسط شوالیه‌های رودس در آنجا در حال احداث بود و کاربنای آن تا نیمه رسیده بود یکشبه خراب کرد.

استاد اعظم شوالیه‌های رودس که در آن ایام در از میر بود، نزد محمد چلبی رفت و ضمن اعتراض شدید به تخریب قلعه، تهدید کرد که اگر چنانچه اجازه تجدید بنای قلعه را ندهد بین پاپ و دولت عثمانی جنگی اجتناب ناپذیر خواهد بود و ناوگان پاپ بخش اعظمی از سرزمینهای عثمانی را با خاک یکسان خواهد کرد.

محمد چلبی پس از آنکه با آرامش و خونسردی تمامی این سخنان تهدیدآمیز را گوش کرد اظهار داشت که وی سعی دارد با همه عادلانه رفتار کند، اما آن قلعه مأمنی برای دزدان دریایی به شمار می‌رفت که می‌توانست برای مسلمانان نواحی اطرافش منبع ضرر و مزاحمت باشد. تخریب قلعه و رفع آن مشکل به اصرار مردم ناحیه صورت گرفته است و چنانچه وی اجازه ساختن قلعه را بدهد به عملی دست زده که بمراتب از کار تیمور زشت‌تر و نارواتر است، و افزود: «معهدنا برای آنکه هم نظر تو تأمین شود و هم رضایت ترکها جلب شود من در مرزهای کاریه (مقله) و کیلیکیا (انطالیه غربی) به تو زمین می‌دهیم. تو برو آنجا قلعه بساز.» استاد اعظم اظهار داشت که آن نواحی در تصاحب منتشاییها است. محمد چلبی باتذکر این نکته که منتشاییها تحت نفوذ وی هستند مسأله را حل کرد، و استاد اعظم دستور داد تا دره‌الیکارناس، که امروز به بودروم معروف است، قلعه پترونیون را احداث کردند.

جنید بنا به خواهش مادرش مورد عفو قرار گرفت و سوگند خورد که ضمن پذیرفتن حاکمیت دولت عثمانی تا پایان عمر نسبت به آن دولت وفادار بماند. سلطان محمد قلمرو جنید را به الکساندر پسر سلطان بلغارستان که مسلمان شده بود واگذار کرد. الکساندر قبلاً از سوی بایزید اول والی صامصون شده بود. جنید نیز در روملی به فرمانداری نیکبولی منصوب شد (۱۴۱۴ م).^{۱۰} با تصرف سواحل اژه توسط عثمانیها

۱۰. تلخیص ازدوکس (چاپ بن)، ص ۱۰۳-۱۰۸ و ۱۱۵.

فوجه، میدیلمی و ساقیز که تابع جنوا بودند حاکمیت دولت عثمانی و پرداخت خراج سالانه به آن دولت را پذیرفتند.

جنگ قرامان

پس از حوادثی که شرح آن گذشت قوای عثمانی به سوی قلعه قرامانیان به حرکت درآمد. قوای یعقوب بیگ امیر گرمیان و نیز اسفندیار بیگ امیر اسفندیاری به عنوان نیروهای کمکی همراه قوای عثمانی بود. فرماندهی قوای اعزامی اسفندیار بیگ را پسرش قاسم بیگ به عهده داشت.

نیروهای عثمانی بی آنکه با مقاومتی روبرو شوند آق شهر، سعیدایلی بگ شهری، سیدی شهری و اولوق حصار را به تصرف در آوردند. قونیه نیز محاصره شد، ولی به سبب بارندگی شدید، قوای عثمانی متحمل خسارات بسیاری شد و نتوانست پیشروی کند؛ لذا با محمد بیگ قرامانی پیمان صلح بسته شد (۸۱۷ هـ ق / ۱۴۱۴ م).^{۱۱}

پس از عقد پیمان صلح، محمد چلبی به حوالی جانیق رفت. سال دیگر هنگامی که وی درگیر جنگ جانیق بود محمد بیگ قرامانی که از ضایعات قوای عثمانی در جریان محاصره قونیه جسارت یافته بود به اراضی عثمانی حمله کرد و محمد چلبی از این اقدام امیر قرامان آنچنان خشمگین شد که تا مدتی در يك حالت بحران عصبی بسر می برد. باری، در جنگی که نزدیک قونیه رخ داد امیر قرامان مغلوب شد و به تاش ایلی گریخت و پسرش مصطفی بیگ را به جای خود در قونیه گذاشت. با تدابیر بایزید پاشا وزیر اعظم، محمد بیگ قرامانی مورد عفو قرار گرفت و به همراه پسرش مصطفی به فرارگاه عثمانی آمد. محمد بیگ این بار ناگزیر از معاهده‌ای شد که شرایطش از شرایط پیمان پیشین بسی سنگین تر بود. به موجب این پیمان

۱۱. در کتاب السلوک جزء وقایع سال ۸۱۷ هـ ق آمده است در جنگی که بین پادشاه عثمانی و حکمران قرامان رخ داد، امیر قرامان شکست خورد و به تنهایی موفق به فرار شد. سال وقوع جنگ قرامان در تقویم کتابخانه نور عثمانیه ۸۱۷ و در یکی از تقویمهای نشر پروفیسور عثمان توران (ص ۲۵) سال ۸۱۸ و در تقویم دیگرش (ص ۵۶) سال ۸۱۹ هـ ق قید شده است. مقریزی این جنگ را جزء وقایع سال ۸۲۵ هـ ق / ۱۴۱۷ م آورده است. به نوشته او، محمد چلبی سه بار علیه امیر قرامان دست به جنگ زد. در تقویم نجومی، سال وقوع جنگ قرامان ۸۱۹ هـ ق / ۱۴۱۶ م قید شده است.

بگ پازاری، سیوری حصار، آق شهر، یالواچ، بگ شهری و سیدی شهری که توسط تیمور در اختیار قرامانیان قرار گرفته بود به صاحب پیشین آن، یعنی دولت عثمانی، واگذار شد.^{۱۲} باز به موجب این معاهده امیر قرامان متعهد شد که در صورت لزوم سرباز مورد نیاز عثمانیها را تأمین کند (۸۱۸هـ/ق/۱۴۱۵م).^{۱۳} به سبب این خدمت، بایزید پاشا بجز مقام صدراعظمی، عنوان بیگلربیگی را نیز به خود اختصاص داد.

جنگ دریایی با ونیز

قدرت و فعالیت دریایی عثمانیها در اواسط قرن چهاردهم و در زمان سلطان بایزید با تصرف قلمرو صاروخانیان، آیدینیان و منتشایان و تسلط بر دریای اژه اندک اندک رو به گسترش نهاد. در زمان این پادشاه با تأسیس يك کلر گاه کشتی سازی در گلیبولی نخستین گام برای فعالیتهای دریانوردی برداشته شد. با تصرف سواحل دریای اژه، اندک اندک کشتیهای ترك به فعالیت پرداختند و در دریای مرمره نیز حرکات دریایی نسبتاً قابل توجهی صورت گرفت. با آنکه فعالیت دریایی عثمانیها در مقایسه با قدرت دریایی ونیز که حاکم مطلق دریای مرمره بود حرکتی ناچیز و اندک به شمار می رفت، ولی باز هم در تنگناها تا حدی می توانست مشکل گشا باشد.

به سبب اقدامات خصمانه کشتیهای یکی از اصیلزادگان ونیزی به نام پیترو زنو حاکم جزیره آندروس از جمله جزایر مجمع الجزایر سیکلاد دریای مدیترانه که تابع ونیز بود علیه کشتیهای تجاری عثمانی، در سال ۱۴۱۵م ناوگانی مرکب از سی کشتی

۱۲. در بعضی از منابع، بین این شهرها از نیکده هم نام برده شده است.

۱۳. مقریزی در کتاب السلوک نیز همین تاریخ را قید کرده است. او در این باره می نویسد: «... محمد گورشچی (کشتی گیر) پسر خنکار ابویزید (سلطان بایزید) سلطان روم به قصد محمد بیگ بن قرامان وارد سرزمین قسطنطنیه شد و اعیان دولت قرامان اوغلی (محمد بیگ) به جانب گورشچی رفتند و به او پیوستند. عثمان اوغلی (پسر عثمان = محمد چلبی) بسیاری از بلاد قرامان اوغلی را ضبط کرد و قرامان اوغلی به بلاد وارساق گزینخت و در آنجا پنهان شد.» در تقویمهای نجومی سال رخداد جنگ قرامان سال ۸۱۷، ۸۱۸ و ۸۱۹هـ/ق/۱۴۱۴، ۱۴۱۵ و ۱۴۱۶م قید شده است (تقویم نجومی نور عثمانیه، تقویم نشر عثمان توران و تقویم منتشر شده از سوی مؤسسه تاریخ ترك، ص ۲۵ و ۲۶).

ایجاد وحدت در اداره... □ ۳۹۹

جنگی که در بندر گلیبولی ساخته شده بود به فرماندهی چالی بیگ به دریای مدیترانه اعزام شد. با آنکه مجمع الجزایر کیکلاد تابع و نیز بود ولی در عهدنامه منعقد بین و نیز دولت عثمانی مورد بحث قرار نگرفت، که عمل خصمانه حاکم جزیره آندروس علیه کشتیهای عثمانی، خود مؤید این امر است. آندروس جزیره‌ای از مجمع الجزایر کیکلاد بود.^{۱۴}

ناوگان عثمانیها که از گلیبولی به حرکت درآمده بود به جزایر آندروس، پاروس و میلوس رفت. چالی بیگ پس از به اسارت گرفتن بسیاری از ساکنان جزایر مذکور و وارد کردن خسارت و حمله به کشتیهای تجاری و نیز، بازگشت.

یک سال پس از این حادثه دولت و نیز ده کشتی جنگی پارویی آماده کرد و در اختیار پیتر و لوردانو قرارداد. پیتر و به همراهی این ده کشتی به جزایر آگریوز، گریت و سیکلاد سرزد و هشت کشتی جنگی دیگر نیز بر تعداد کشتیهای خود افزود و از بغاز گذشت و به حوالی لاپسکی رسید. ناوگان ترک که در گلیبولی لنگر انداخته بود، آماده حرکت بود. از طرف سنا دستور اکید به لوردانو صادر شده بود تا زمانی که از سوی ترکها حمله‌ای صورت نگرفته است، دست به عمل تهاجمی نزنند؛ زیرا شهرهای ساحلی دریای ایونی بن مجاور خاک عثمانی بود و و نیز مایل نبود این شهرها در معرض حمله ترکها قرار گیرد.

ناوگان و نیز برای ضبط یک کشتی کوچک که تصور می شد کشتی ترک باشد و از طرف استانبول می آمد یک کشتی جنگی فرستاد و ناوگان عثمانی نیز به تصور اینکه کشتی از آن ترکهاست یک رزمناو برای محافظت از آن اعزام داشت؛ در صورتی که کشتی مزبور از کشتیهای جزیره میدیلی بود و از استانبول به قصد میدیلی حرکت کرده بود. هنگامی که ناوگان و نیز مشاهده کرد کلیه کشتیهای ناوگان عثمانی به حرکت درآمدند دست به حمله زد. در جنگی که بین جزیره مرمره و گلیبولی رخ داد^{۱۵}،

۱۴. دوکاس (چاپ بن) در صفحه ۱۰۹، علت حمله ناوگان عثمانی به مجمع الجزایر کیکلاد (ناکسوس و آندروس) را ذکر نکرده است.

۱۵. فرانچس می نویسد که این جنگ دریایی بین جزیره مرمره و گلیبولی رخ داد (چاپ بن، ص ۹۰). به نوشته مقریزی طی جنگی که به سال ۸۱۹ هـ/ ۱۴۱۶ م بین عثمانیها و اروپاییها در گرفت عثمانیها دوازده کشتی از دست دادند و حدود چهار هزار نفر از مسلمانان کشته شدند. ←

و نیز بها به کشتی حامل آمیرال چالی بیگ حمله بردند (مائیس ۱۴۱۶م). چالی بیگ به شهادت رسید.^{۱۶} آنگاه ناوگان و نیز به سایر کشتیهای ترك حمله برد و ناوگان عثمانی شکست خورد. در اثنای جنگ، لوردانو آمیرال و نیزی هم از ناحیه چشم و دست زخمی شد و به بوزجه آطه عقب نشست. و نیزها پیش از عقب نشینی کلیه ملوانان ترك و مسیحی ناوگان عثمانی را به قتل رساندند؛ ولی از کشتن ملوانانی که در آن کشتیها به کار اجباری گمارده شده بودند خودداری کردند و آنان را به جزایر گریت، آغریبوز و ونیز فرستادند.

لوردانو سال بعد نیز باز وارد تنگه چناق قلعه شد و قلعه‌ای را که در لاپسکی به دستور امیر سلیمان ساخته شده بود زیر آتش توپخانه قرار داد؛ اما از آنجایی که بیش از ده هزار سرباز ترك به فرماندهی حمزه بیگ برادر بایزید پاشا در خشکی مستقر بودند، نتوانست کاری از پیش ببرد و ناگزیر از رفتن به استانبول شد و حمزه بیگ دستور داد قلعه را تا پایه‌ها تخریب کردند. سرانجام با وساطت مانوئل امپراتور بیزانس هر دو طرف به شرط مبادله اسرا صلح کردند. حکمران عثمانی به منظور نشان دادن مراتب صلح دوستی خود پذیرفت که علیه کشتیهای راهزنان دریایی که مزاحم کشتیرانی بین دریای اژه و تنگه چناق قلعه بودند موضع خصمانه اتخاذ کند. یک سال بعد نیز یک سفیر ترك معاهده نامه‌ای را به ونیز برد.^{۱۷} هنگامی که دولت عثمانی سرگرم جبران و ترمیم خسارات جنگ دریایی اخیر شد، شورش شیخ بدرالدین دامنه گسترده تری یافت و این اقدامات را ناتمام گذاشت.

→ حال کوندیل درباره آغاز جنگ می نویسد؛ جنگ بر اثر حمله ترکها به یک کشتی و نیزی که از قافله کشتیها عقب مانده بود آغاز شد. آمیرال لوردانو به کشتی مزبور علامت داد که بدون درگیری به راه خویش ادامه دهد، ولی ناخدای کشتی در دریافت علامت اشتباه کرد و اقدام به درگیری شد. پس از ورود لوردانو به ونیز دولت و نیز اقدام به یک عمل نمایی کرد، به این معنی که لوردانو را به محض ورود به ونیز دستگیر و به سبب جنگ با ترکها محاکمه کرد، که وی در این محاکمه تبرئه و آزاد شد (چاپ پاریس، ص ۹۶ و ۹۷).

۱۶. دوکس (چاپ بن)، ص ۱۱۰.

۱۷. هامر، ج ۱/ص ۱۲۷.

مسأله افلاق و جنگ با مجارستان

پس از تجزیه دولت عثمانی میرچه آ پرنس افلاق در ماجرای جنگ قدرت بین شاهزادگان عثمانی نقش مهمی بازی کرد و حتی در اواخر، نهایت حمایت را از موسی چلبی به عمل آورد. در آن ایام بود که یکی از منسوبان میرچه آ به نام دان به صورت رقیب خطرناکی علیه او به میدان آمد. دان ضمن تماس با عثمانیها از آنان طلب یاری کرد. با آنکه میرچه آ از موسی چلبی حمایت کرده بود باز به دان قول مساعد داده شد. در مقابل حمایتی که عثمانیها از دان کردند، سیگیسموند سلطان مجار و امپراتور آلمان نیز از میرچه آ حمایت می کرد. سیگیسموند حامی میرچه آ از دولت عثمانی تقاضا کرد دست از حمایت دان بردارد؛ ولی از آنجا که دولت عثمانی قبلاً به دان قول مساعد داده بود از پذیرفتن درخواست سیگیسموند سر باز زد. در نتیجه، عثمانیها و مجارستان به حمایت خود از دان و میرچه آ ادامه دادند. در جنگی که بین دو طرف در گرفت دان پیروز و فرمانده مجار کشته شد.^{۱۸} میرچه آ که دریافته بود مسأله سخت جدی است، برای صلح پیشقدم شد و پسرش را به عنوان گروگان فرستاد و ضمن پذیرفتن پرداخت سه سال خراج معوقه، متعهد شد که خراج تعیین شده را همه ساله مرتب بپردازد (۸۱۹هـ/ق ۱۴۱۶م). نیروهای قرامانیان و اسفندیاریان نیز طبق پیمان در جنگ افلاق شرکت داشتند.^{۱۹}

مسأله افلاق منجر به برخوردهای طولانی مرزی بین عثمانیها و مجارها شد. زدوخوردهای متعددی در صربستان، بسنه و استریا بین دو دولت در گرفت. در اثنای این برخوردها، در سال ۱۴۱۹م سیگیسموند شخصاً لشکر کشید و موفقیتهایی نیز در ناحیه بین نیکبولی و نیش به دست آورد. باید گفت که این زدوخوردهای درازمدت، شکل يك جنگ به معنی واقعی کلمه را نداشت. این برخوردها در واقع تجربه‌هایی بود و مقدمه‌ای برای آغاز يك جنگ بزرگ.

۱۸. به نوشته فریدون بیگ (منشآت، ج ۱/ص ۱۵۶) محمد چلبی هنگام جنگ افلاق از اسب به زیر افتاد و صدمه دید، که با تخت روان وی را به پایتخت بردند. نشری (ج ۲/ص ۵۳۶) نیز می نویسد که محمد چلبی از اسب به زیر افتاد و به زحمت خود را به ادرنه رسانید.

۱۹. تاریخ نشری، ص ۵۳۶، از انتشارات مؤسسه تاریخ ترك.

فعالیت‌های آناتولی

چگونگی روابط با اسفندیاریان

بعد از جنگ آنکارا پس از آنکه اسفندیاریبیگک تحت حمایت تیمور در آمد اراضی برادر بزرگش سلیمان پاشارا که توسط عثمانیها به تصرف در آمده بود باز پس گرفت. این اراضی عبارت بودند از قسطنونی، چانقری، قلعه جک، طوسیه، و زعفران بولی. بجز آن در سال ۸۲۱ق/۱۴۱۸م اسفندیاریبیگک با استفاده از اختلاف امرای جانیک، صامصون مسلمان و بافره را که قبلاً در تصاحب عثمانیها بود، تصرف کرد. سلطان محمد چلبی پس از آنکه وحدت دولت عثمانی را تأمین کرد با اسفندیاریان روابط حسنه برقرار ساخت و در سایه آن، هنگام اعزام برادرش موسی چلبی به روملی، اسفندیاریبیگک نهایت همکاری را به عمل آورد و حتی در جنگ قرمان و افلاق با ارسال نیروی کمکی به فرماندهی پسرش قاسم بیگک، سلطان محمد را یاری کرد.

قاسم بیگک پس از بازگشت از جنگ افلاق به کشورش، بر اثر اختلافی که با پدر پیدا کرد از آنجا گریخت و به عثمانیها پناهنده شد. انگیزه مکدر شدن قاسم بیگک از پدر این بود که او میخواست نقاط پر حاصل چون طوسیه، چانقری، قلعه جک و قسطنونی را به پسر کوچکش خضر بیگک امیر صامصون و بافره که سخت مورد علاقه اش بود، بدهد. قاسم بیگک از سلطان عثمانی درخواست میانجیگری کرد تا اراضی مزبور توسط پدر به او داده شود و نیز از سلطان خواهش کرد که او را تحت حمایت دولت عثمانی قرار دهد. سلطان محمد که این پیشنهاد و درخواست را موافق سیاست خویش می‌دید، آن را پذیرفت.

از این روی حکمران عثمانی از اسفندیار بیگک خواست تا نقاط مذکور را به پسرش قاسم بیگک بدهد؛ لکن اسفندیاریبیگک به این خواسته پاسخ رد داد. به همین جهت نیروهای عثمانی سینوپ را محاصره کردند. اسفندیار بیگک که درمانده شده بود ضمن تأیید حاکمیت عثمانی، پذیرفت که به نام سلطان محمد چلبی سکه بزند. همچنین از سلطان تقاضا کرد که اجازه دهد قسطنونی و باقر کوره سی در تصاحب وی بماند و باقی نقاط را به جای قاسم بیگک تسلیم دولت عثمانی کند. نیروهای عثمانی

ایجاد وحدت در اداره... □ ۲۰۴

طوسیه، چانقری و قلعه جک را تصرف کردند و سپس آنها را تحویل قاسم بیگ دادند و ایلغار طاغی (کوه ایلغار) حدمرزی تعیین شد.^{۲۰} به این ترتیب امیرنشین اسفندیاریان دو قسمت شد. یک قسمت نیمه مستقل ماند و قسمت دیگر تحت حمایت عثمانیها درآمد.^{۲۱}

تصرف صامصون

ضمن شرح وقایع اواخر قرن چهاردهم اشاره کردیم که چگونه «صامصون مسلمان» در سال ۱۳۹۸م از تصرف جنید پسر قباد خارج شد. پس از جنگ آنکارا به سال ۱۴۰۲م صامصون مجدداً به تصرف جنید درآمد، ولی جنید به دست حسن بیگ یکی از پسران تاج الدین کشته شد. حسن بیگ، «چهارشنبه» را اشغال کرد و اسفندیار بیگ پس از تصرف بافره و صامصون مسلمان، اداره امور آنها را به پسر خویش خضر بیگ سپرد.^{۲۲}

در این ایام عثمانیها ابتدا تصمیم به اشغال تمامی منطقه جانیک گرفتند. این منطقه تابع عثمانیها بود. بین سالهای ۸۲۰ هـ ق / ۱۴۱۸م و ۸۲۲ هـ ق / ۱۴۱۹م بیجا اوغلی

۲۰. بهشتی، ص ۵۲ و نشری، ص ۵۴۰. به نوشته نشری طی معاهده، بخشی از عایدات باقر کوره‌سی نیز به دولت عثمانی اختصاص داده شد. در تاریخ عاشق پاشا زاده به این مسأله اشاره نشده است.
 ۲۱. مقریزی در کتاب السلوک از جنگی بحث می‌کند که در سال ۸۱۹ هـ ق / ۱۴۱۶م بین اسفندیاریان و دولت عثمانی در گرفته بود. در تواریخ عثمانی به این جنگ اشاره‌ای نشده است. مقریزی درباره این جنگ چنین می‌نویسد: «در این ماه محمد گورشچی پسر عثمان صاحب بورس و اسفندیار بن ابی یزید پادشاه قسطنونی به جنگ پرداختند. اسفندیار در سینوپ محاصره شد اما به شرط آنکه به نام محمد سکه بزند و خطبه خوانده شود مصالحه‌ای به عمل آمد و عهدنامه‌ای منعقد شد. وقتی محمد دست از محاصره کشید اسفندیار به قسطنونی بازگشت. علی خواندسالار، وزیر اسفندیار حاضر نشد که در مسجدی که به دستورش ساخته شده بود به نام محمد خطبه بخواند. پس به نام اسفندیار پادشاه خویش خطبه خواند؛ لکن در سایر مساجد به نام محمد گورشچی خطبه خوانده شد. و بدین سان در یک شهر به نام دوپادشاه خطبه خوانده شد، و این از عجایب بود.» بنا به نوشته مقریزی، اسفندیار بیگ حاضر نشده بود نیمی از کشورش را از دست بدهد. از این روی مجدداً جنگ بین دو طرف در گرفت و در نتیجه، اسفندیار بیگ ناگزیر از تأیید حاکمیت مقتدر عثمانیها شد، که البته وقوع چنین جنگی منطقی به نظر می‌رسد؛ زیرا بعید است اسفندیار بیگ بی هیچ عکس‌العملی بخش اعظمی از سرزمینش را به دولت عثمانی واگذار کرده باشد.

۲۲. با توجه به اینکه در بافره به سال ۸۱۴ هـ ق / ۱۴۱۱م معراج‌نامه‌ای به نام خضر بیگ ترجمه شده بود، چنین به نظر می‌رسد که این شهر قبلاً در تصرف اسفندیاریان بوده است.

حمزه بیگ ، لله شاهزاده مراد و فرماندار اماسیه ، مأمور تصرف این منطقه شد .^{۲۳} حمزه بیگ نخست درصدد تصرف «صامصون کافر» که در دست و نیز بود برآمد. مردم این مستعمره پس از آتش زدن شهر سوار کشتیها شده ، گریختند و به این ترتیب صامصون کافر تصرف شد. به دنبال این واقعه چون محمد چلبی شخصاً به سوی صامصون مسلمان لشکر کشید، حمزه بیگ قلعه را تسلیم سلطان کرد . با توجه به اینکه مردم صامصون مسلمان با اروپاییان « صامصون و نیز » مناسبات تجاری داشتند این شهر (صامصون مسلمان) از اهمیت خاص تجاری برخوردار بود؛ ولی چون مردم صامصون و نیز شهر را آتش زده بودند، لذا صامصون مسلمان ارزش تجاری خویش را از دست داده بود و از این روی پسر اسفندیار بیگ نیز بی مقاومتی شهر را تسلیم عثمانیها کرد.^{۲۴}

سلطان محمد ضمن ملاقات با خضر بیگ پیشنهاد کرد که او نیز مانند برادرش قاسم بیگ به دربار عثمانی بیاید. ولی قاسم بیگ حاضر نشد همراه برادرش باشد که سبب تجزیه کشور شده بود ؛ از این روی از پذیرفتن پیشنهاد سلطان محمد معذرت خواست و نزد پدرش بازگشت.^{۲۵}

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد محمد چلبی پس از بازگشت از این جنگ دستور داد تاتارهای ساکن سماقر که تحت سرپرستی منت بیگ بودند ، بیدرنگ

۲۳. از بررسی وقایع آن عصر چنین برمی آید که شاهزاده مراد مأمور سر کوبی شورش بور کلیجه مصطفی، خلیفه شیخ بدرالدین شده ، پس از سر کوبی شورش به فرمانداری اماسیه منصوب می شود و این هردو حادثه در یک سال اتفاق می افتد. اما در تاج التواریخ (ج ۱/ص ۲۹۸) آمده است که مراد هنگام تصدی فرمانداری اماسیه مأمور سر کوبی بور کلیجه شد. مقریزی هم همین نظر را دارد. اما دو کس که شناخت کافی درباره آن عصر دارد، می نویسند که شاهزاده مراد پس از سر کوبی عصیان بور کلیجه به فرمانداری اماسیه برگزیده شد (چاپ بن، ص ۱۱۵).

۲۴. عاشق پاشا زاده، ص ۹۵.

۲۵. در تقویم تواریخ ملوک قرون ماضی، تاریخ تصرف صامصون رجب ۸۱۹ هـ/ق ۱۴۱۶ م قید شده است، «فتح یکیشهر فی ولایت صونیس و فتح صامصون شهر رجب المرجب سنة تسع عشر و ثماناً یه». در تقویم کتابخانه نور عثمانیه فتح صامصون ۸۱۸ هـ ق ذکر شده است. در تاج التواریخ ۸۲۱ هـ/ق ۱۴۱۸ م آمده است. با توجه به اینکه این حادثه پیش از جنگ افلاق بوده لذا تاریخ مندرج در متن به حقیقت نزدیک تر و صحیح تر است. به عقیده اروج بیگ تصرف صامصون پس از جنگ افلاق بوده است. تاریخ لطفی پاشا (ص ۷۱)، تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۹۹)، تاریخ نشری (ص ۵۴۱) و تاج التواریخ عملیات صامصون را در سال ۸۲۲ هـ/ق ۱۴۱۹ م می دانند.

به روملی انتقال یابند و بخشی از آنان در حوالی فیلبه و بخش دیگر در حوالی آلبانی^{۲۶} اسکان داده شوند.^{۲۷} طبق دستور، گروهی از آنان در محلی به نام قونوش حصار واقع در جوار فیلبه و گروهی دیگر در حوالی آلبانی ساکن شدند. قونوش حصار بعداً به تاتار بازاری جیتی معروف شد. در این محل بناهایی چون مسجد، عمارت و کاروانسرا از محمد بیگ پسر منت بیگ به یادگار مانده است.

مرز شرقی عثمانیها

در این ایام در مرز شرقی دولت عثمانی تر کمنهای آق قویونلو و قراقویونلو حکومت می کردند. این دو دولت باهم مناسبات خصمانه داشتند و با مجادلات سیاسی و مذهبی، آرامش و سکون را از مردم آناتولی شرقی، ایران و عراق سلب کرده بودند. مؤسس دولت قراقویونلو، قرا یوسف بیگ بود که دشمن تیمور بود.^{۲۸} هرگز از وی

۲۶. در دفتر مربوط به استان بلگراد آلبانی (برآت) چنین ثبت شده است: «تیمار قوندوغوت برادر دو قلوبی آیدین است. در زمان مرحوم سلطان محمد (چلبی) تاتارهای رانده شده از آناتولی در آنجا مستقر شدند». همچنین آمده است: «در زمان سلطانمان (مراد دوم) به گروه مذکور داده شد». و باز چنین ثبت شده است: «تیمار بلبان در زمان مرحوم سلطانمان به تاتارهای رانده شده از آناتولی داده شد.» (آرشیو نخست وزیری، دفتر آلونیه، برآت، سال ۸۳۵ هـ.ق، ص ۲۰۸ و ۲۶۱).

۲۷. محمد چلبی همین که دید جنگ زمینی آنکارا را باخته است، منت بیگ را فراخواند و گفت: «گفته بودند که تیمور تاتارها را از این ولایت با خود برده است، حال آنکه می بینم در آن ولایت سر کرده آنها شده است و مراسم جشن و سرور برپا می کنند. آنها دیگر مرا به کار نمی آیند، باید آنان را از آنجا برانند». آنگاه تاتارهایی را که از ترس تیمور مخفی شده بودند در روملی اسکن دادند.

۲۸. دولت عثمانی با دولت قراقویونلو (واقع در مرز شرقی) روابط دوستانه داشت. قرا یوسف بیگ مؤسس این دولت که از دست تیمور گریخته بود در سال ۱۳۹۹ م به همراه سلطان احمد جلایر حکمران بغداد به نزد یلدزم پازیزید پناهنده شد. اسکندر میرزا پسر قرا یوسف و دومین حکمران قراقویونلو هنگامی که تحت تعقیب شاهرخ تیموری قرار گرفت به قصبه طوقات که متعلق به عثمانیها بود گریخت (۸۲۷ هـ.ق/ ۱۴۲۴ م). پس از اسکندر میرزا در زمان جانشینش جهان شاه (۱۳۳۴-۱۳۶۷ م) دولت قراقویونلو قدرت بیشتری یافت و گسترده شد و آناتولی شرقی، آذربایجان، عراق عرب، عراق عجم و ایران را تحت نفوذ و سلطه خود درآورد. پسر مراد دوم و جهان شاه روابط بسیار صمیمانه ای برقرار بود و نامه های بسیار دوستانه ای رد و بدل می شد و حتی شکرالله افندی مورخ معروف از طرف دولت عثمانی در مقام سفیر به دربار آق قویونلو اعزام شد. جهان شاه که امپراتوری بزرگی به وجود آورده و به قدرت دولت خویش متکی بود —

فرمانبرداری نکرد و تا پایان حیاتش با او در جنگ بود. همان طوری که قبلاً اشاره شد قرايولوق عثمان بیگ حکمران آق قویونلو با پذیرفتن تحت الحمایگی تیمور، دیار بکر را تصرف کرد و با کمک پسران تیمور توانست با دشمنش قرا قویونلوها به مقابله بپردازد.^{۲۹}

پس از مرگ طهرتن امیر ارزنجان بر سر تصاحب ارزنجان و بایبورت بین آق قویونلوها و قرا قویونلوها کشمکش در گرفت و قرا یوسف پس از تصرف ارزنجان آنرا به پیر عمر بیگ داد. پیر عمر اقدام به گسترش نفوذ خود کرد و قرا حصار شرقی را از تصرف حسن بیگ پسر ملک احمد در آورد و با قرا قویونلوها و عثمانیها همسایه شد.

→ در صدد تأدیب اوزون حسن حکمران آق قویونلو آمد که حاکمیت مقتدرانه او را تأیید نمی کرد. از این روی به سوی اولشکر کشید و قصد وی کرد؛ ولی به علت فرارسیدن فصل زمستان از ادامه عملیات منصرف شد و این را به بهانه آمدن موکول کرد و سر بازان را پراکنده ساخت. اوزون حسن به محض آگاهی از این ماجرا بایک حمله برق آسا باقیمانده نیروهای رقیب را تارومار کرد و جها نشاه را به اسارت در آورد و کشت. با مرگ جها نشاه دولت قرا قویونلو تجزیه شد و آق قویونلوها سراسر قلمرو آن دولت را به تصاحب خویش در آوردند.

۲۹. پس از قرا قویونلوها، سالیان دراز آق قویونلوها با دولت عثمانی همسایه شدند. مناسبات بین دولت عثمانی و آق قویونلوها خصمانه بود. این مناسبات خصمانه زمانی آغاز شد که در زمان قرا یولوق عثمان بیگ که سمت ریاست عشیره را بر عهده داشت، آق قویونلوها در صدد تصرف سیواس برآمدند. پس از این واقعه قرا یولوق راهنمایی لشکر تیمور را به عهده گرفت که در ازای این خدمت از طرف تیمور دیار بکر و حوالی آن به او داده شد (تقریباً در سال ۱۴۰۳ م). با آنکه قرا عثمان مدام با قرا قویونلوها در جنگ و جدال بود توانست با کمک تیموریان در حوالی دیار بکر و ارزروم موجودیت خود را حفظ کند. قرا عثمان طی جنگی که در سال ۱۴۳۵ م در نزدیکی ارزروم با قرا قویونلوها داشت زخمی شد و به قتل رسید. پس از مرگ وی بین خانواده اش جنگ بر سر تصاحب قدرت در گرفت تا سر انجام اوزون حسن بیگ پسر علی بیگ (نوه قرا عثمان) موفق شد کشور تجزیه شده را تحت یک اداره واحد در آورد. اوزون حسن بیگ طی مدت حکمرانی خود (۱۴۳۳-۱۴۷۸ م) دولت قرا قویونلو را از میان برداشت و با فتوحات گسترده اش موفق به تشکیل یک امپراتوری شد.

اوزون حسن بیگ با تصرف آناتولی شرقی، آذربایجان، عراق عرب، عراق عجم، ایران و خراسان با دولت عثمانی همسایه شد. این همسایگی به سبب حمایت از قرا مانیان که قلمروشان به تصرف دولت عثمانی درآمده بود، شکلی خصمانه به خود گرفت و به طوری که در جلد دوم کتاب خواهیم دید با جنگ او تلو ق بلی، این ماجرا خاتمه یافت.

واقعه شیخ بدرالدین پسر قاضی سماونه

شیخ بدرالدین کیست؟

بنا بر منظومه مناقب شیخ بدرالدین اثر حافظ خلیل نوه شیخ بدرالدین محمود، بدرالدین از نسل علاءالدین کیقباد از سلاطین سلجوقیان آناتولی (آسیای صغیر) بود.^{۳۰} در آغاز تسلط عثمانیها عبدالعزیز جلد بدرالدین با آنان بود، که در جنگ دیمتوقه شهید شد.

اسرائیل پسر عبدالعزیز با دختر حاکم رومی قلعه دیمتوقه ازدواج کرد که شیخ بدرالدین حاصل این ازدواج بود. زادگاه بدرالدین قلعه سماونه است که در محلی بین قره آغاج و دیمتوقه (نزدیک ادرنه) قرار داشت؛ از این روی وی به «پسر قاضی سماونه» معروف شد. بعدها بغلط او را منسوب به قصبه «سماو» کوتاه‌دانشه، به او بدرالدین سماوی می‌گفتند.

تحصیلات شیخ بدرالدین

شیخ بدرالدین وقتی به سن تحصیل رسید به بورسه رفت و به اتفاق یار تحصیلی اش موسی معروف به قاضی زاده رومی (منجم و ریاضیدان مشهور) پسر استاد محمود افندی قاضی بورسه نزد پدر او به تحصیل پرداخت. سپس در قونیه از محضر علامه فیض‌الله کسب فیض کرد و آنگاه به سوره رفت؛ ولی علمای آن دیار رادرحدی نیافت که بتواند از آنان استفاده کند، پس رهسپار قاهره شد.

بدرالدین در قاهره به همراه دوستانش عالم معروف سید شریف جرجانی و طبیب مشهور آیدین لی حاجی پاشا (خضر بن علی) نزد مبارکشاه منطقی (متوفی به سال ۸۱۶ ق/۱۴۱۳ م) به فراگرفتن الهیات، فلسفه و منطق پرداخت و تحصیلات عالی خویش را به پایان رسانید. در ضمن در محضر حسین اخلاطی که در قاهره به حال انزوا بسر

۳۰. کسانی که به قصد تأسیس حکومت به میدان می‌آمدند و موفق می‌شدند، برای مشروع جلوه دادن این اقدام خویش، خود را به یکی از سلسله‌های سلاطین قدیمی منسوب می‌ساختند و برای اثبات آن، سلسله‌نامه نیز درست می‌کردند. انتساب شیخ بدرالدین به سلجوقیان توسط مؤلف مناقب شیخ بدرالدین نیز از این جمله باید باشد.

می برد به فرا گرفتن اصول تصوف پرداخت. به دستور شیخش مدتی به تبریز رفت و در مجلس مباحثه‌ای که بین علما در حضور تیمور تشکیل شده بود، شرکت جست و تسلط و تبحرش را در مباحثات علمی به ظهور رسانید. بدرالدین در اثنای این مسافرت به قزوین رفت و از آنجا بادلای پرشور بازگشت.

ملك ظاهر برقوق سلطان مصر به توصیه شیخ حسین اخلاطی پسرش فرج را در خدمت بدرالدین به تحصیل دانش گماشت. شیخ بدرالدین به هنگام اقامت در این کشور بود که آثار فقهی خود را به رشته تحریر در آورد و در سال ۱۳۹۷ م با وفات شیخ خویش اخلاطی، مدتی در قاهره خلیفه او شد و سپس به آناتولی بازگشت. وی به همراه سایر اهل حق، مناطق قرامان، آیدین و گرمیان را زیر پا گذاشت.

فعالیت بدرالدین در انتصابش به مقام قاضی عسکری

شیخ بدرالدین در اثنای سیاحت در آناتولی که به قصد ارشاد صورت می گرفت به انتشار عقاید صوفیگری، یا به عبارت صحیح تر، «باطنی» پرداخت و در مناطقی که مسافرت می کرد ضمن تماس با ترکان علوی آنان را برای انجام مقاصد خویش آماده می ساخت. شیخ بدرالدین آنگاه به روملی رفت و در ادرنه ساکن شد و با افرادی که به زیارتش می آمدند ملاقات کرد و رفته رفته دامنه فعالیت خویش را گسترش داد. فعالیت شیخ بدرالدین همزمان با تجزیه دولت عثمانی و جنگ شاهزادگان بر سر قدرت بود. در این ایام آوازه علم و فضیلت و کراماتش در اطراف پیچیده بود. از این روی موسی چلبی که در ادرنه حکمرانی می کرد شیخ بدرالدین را به سمت قاضی عسکری منصوب کرد و ندانسته به گسترش دامنه نفوذ او مدد رسانید و شیخ بدرالدین نیز از این امر کمال بهره گیری را کرد. قصد شیخ بدرالدین به دست گرفتن زمام حکومت بود.*

سلطان محمد چلبی پس از پیروزی بر برادرش موسی چلبی به محض رسیدن

* به نظر می رسد که نظرات نویسنده کتاب در مورد شیخ بدرالدین خالی از غرض و تعصب نباشد. در رابطه با زندگی و آثار شیخ بدرالدین چند کتاب مناقب نوشته شده که اصیلترینش مناقب نوه اش خلیل بن اسماعیل است. این کتاب توسط فرانکس با اینگر آلمانی انتشار یافته است.

به حکومت (۸۱۶هـ ق/۱۴۱۳م) شیخ بدرالدین راز مقام قاضی عسکری معزول کرد و او را به همراه دو پسر و دخترش ناگزیر از اقامت در ازینق ساخت و به پاس مراتب علم و فضیلتش ماهانه هزار سکه نقره مقرر برای او تعیین کرد. بدرالدین در ازینق به آزادی زندگی می کرد و به تألیف کتاب می پرداخت و با مریدانش که به زیارت او می آمدند ملاقات می کرد.

فرار بدرالدین به روملی و عصیانش

شیخ بدرالدین وقتی خبر یافت که فعالیت مرید و خلیفه اش بور کلیجه مصطفی با موفقیت قرین است روزی به بهانه زیارت حج، فرزندان را در ازینق گذاشت و به قسطنونی گریخت و از آنجا به سیواس رفت و توسط يك كشتی به کفه و سپس به نزد والی افلاق رفت.^{۳۱} دوتن از مریدان معروف شیخ، هر يك در منطقه ای به فعالیت مشغول بودند: بور کلیجه مصطفی دستیار شیخ به هنگام قاضی عسکری او در قراپورون واقع در شمال شبه جزیره اورل (اورلا) از میر، و طور لاق کمال که يك یهودی مسلمان شده بود در مانيسه در مناطق شیعه نشین. دو شخص مذکور در منطقه آناتولی و خود شیخ بدرالدین در روملی با استفاده از ضعف دولت عثمانی مقدمات شورش را فراهم می کردند.^{۳۲}

شیخ بدرالدین از افلاق وارد خاک عثمانی شد و ضمن تبلیغ در سیلیستره، دوبروجه و دلی اورمان (جنگل دیوانه) طرفداران پروپا قرصی یافت. شیخ

۳۱. بنا به نوشته عالی (تاریخ عالی، ج ۵/ص ۱۴۳) شیخ بدرالدین به قسطنونی نزد اسفندیار بیگ می رود و اسفندیار بیگ از بیم دولت عثمانی وی را تحویل پادشاه می دهد و شاه به شیخ اجازه می دهد که در زاگره سکونت گزیند.

دو کاس در صفحه ۱۱۲ اثر خود (چاپ پن) درباره بور کلیجه مصطفی و مریدش کشیش تورلانی که در جزیره ساقین پسر می برد، اطلاعاتی عرضه داشته است.

دلی اورمان را که ساکنانش علوی بودند* برای آغاز عصیان و به‌عنوان مرکز عملیات انتخاب کرد.

شورش بور کلیجه مصطفی و طور لاق کمال

شیخ بدرالدین می‌خواست با ایجاد شورش در آناتولی و روملی دولت عثمانی را که تازه از درگیری جنگ‌های داخلی فراغت یافته بود غافلگیرانه شکار کند و از شیخی به‌شاهی برسد. او در اطراف خود افرادی از ادیان و مذاهب دیگر نیز گرد آورده بود. بور کلیجه مصطفی در قرابورون تقریباً پنج‌هزار مرید داشت. عصیان نخست از قرابورون آغاز شد و در اندک مدتی دامنه و حشتناکی یافت.

از سوی دولت عثمانی نیروی عظیمی به فرماندهی الکساندر فرماندار از میر برای سرکوب بور کلیجه مصطفی مشهور به «ده‌ده سلطان» اعزام شد. این نیرو شکست خورد و الکساندر به قتل رسید. این حادثه اهمیت و حساسیت مسأله را بیش از پیش آشکار ساخت. در دومین عملیات نظامی، تیمورتاش پاشا زاده (علی بیگ) فرماندار صاروخان نیز شکست خورد و به دشواری توانست جان سالم به‌در برده، به مانیسه بگریزد. وضع سخت حساس شده بود و محمد چلبی ناگزیر از اتخاذ تصمیم حادی شد و بایزید پاشا بیگلربیگ و وزیر اعظم را به اتفاق شاهزاده مراد بانروی عظیمتری برای مقابله با قوای بور کلیجه مصطفی گسیل داشت. بایزید پاشا نخست مسیر خود را از گروه‌های کوچک و بزرگ شورشی پاکسازی کرد و آنگاه به کوهی که شورشیان به آن پناه برده بودند رسید و بور کلیجه مصطفی و دیگر نیروهای شورشی بی‌مقاومت تسلیم شدند. ناگفته‌نماند که این موفقیت برای بایزید پاشا به‌بهای گزافی تمام شد و تلفات بسیار داد.

بایزید پاشا اسرا را به آیاسلوق برد و آنها را تحت بازجویی قرارداد و سرنخ را به دست آورد. آنگاه همه آنها را در برابر چشم بور کلیجه مصطفی سر بریدند. هنگام مرگ فریاد می‌زدند: «ده‌ده مصطفی! به‌ادامان برس.» ده‌ده مصطفی را در حالی که دستهایش را با میخ بر تخته‌ای کوبیده بودند سوار بر شتر در شهر گردانیدند و سپس

* مراد شیعه است. مترجم.

کشتند. ۳۳

دامنه شورش مانیه به سرکردگی طورلاق کمال به وسعت شورش قرابورون نبود؛ ولی به هر حال حدود سه هزار تن در این شورش دست داشتند. شاهزاده مراد و بایزید پاشا پس از سرکوب عصیان بور کلیجه مصطفی، آهنگ طورلاق کمال را کردند. جمع او هم پراکنده شد و طورلاق و اعوان و انصارش به دار آویخته شدند و به این ترتیب عصیان علویها سرکوب شد.

دستگیری و اعدام شیخ بدرالدین

سردسته اصلی این قیام علوی در دلی اورمان مستقر بود و با اعزام و ارسال افراد و نامه به اطراف و اکناف در صدد جلب و جذب مرید برای خویش بود. ۳۴ وی هنگامی که قاضی عسکر روملی بود، طرفداران پروپاقرص بسیاری در آنجا گرد آورده بود، ولی قصدش گسترش دامنه قیام در آناتولی بود. سرکوبی و شورش بور کلیجه مصطفی و طورلاق کمال روحیه اطرافیان شیخ را تضعیف کرد.

در این ایام محمد چلبی به منظور مقابله با مصطفی چلبی پسر یلدرم بایزید معروف به مصطفی قلابی که در تسالیا و سلانیک ادعای سلطنت می کرد عازم آن نواحی بود. وی هنگامی که به سرز رسید از فعالیتها و شورش شیخ بدرالدین در دلی اورمان خبردار شد. شاید نیز قبلاً از ماجرا آگاه شده بود و در انتظار بازگشت بایزید پاشا از آناتولی بصرمی بود.

به محض رسیدن بایزید پاشا، محمد چلبی وی را مأمور سرکوب بدرالدین کرد. ناگفته نماند که به سبب سرکوبی عصیان در آناتولی، بسیاری از مریدان شیخ

۳۳. دوکاس با کشیشی که از مریدان مصطفی بود و در جزیره ساقیز بصرمی برد ملاقاتی کرده، نظر او را درباره مصطفی، این پیامبر دروغین، می خواهد. او گفته بود که دهنده سلطان (مصطفی بور کلیجه) نمرده است بلکه به جزیره سیسام رفته و در آنجا زندگی می کند. افزوده بود که به افکار و اندیشه های او اعتقادی ندارد (دوکاس، چاپ بن، ص ۱۱۵).

۳۴. لطفی پاشا درباره بدرالدین چنین می نویسد: «وارد آغاج دنیزی (دلی اورمان) شد. به چند صوفی مفلوک پیغام فرستاد که مردم دشت زاگره را به سوی او دعوت کنند. صوفیهای مذکور به دشت زاگره آمدند و به دعوت مردم پرداختند. عده ای اغفال شدند و خدم و حشم بسیاری در اطراف صوفیها گرد آمدند. در زمان قاضی عسکری دربار موسی چلبی هر نایب و محبی که داشت جملگی گرد او جمع شدند.» (تاریخ لطفی پاشا، ص ۷۳).

از اطرافش پراکنده شده بودند؛ از این روی پس از نبردی کوتاه، شیخ بدرالدین به آسانی دستگیر شد^{۳۵} و او را به نزد محمد چلبی که در سرز بود فرستادند. از آنجا که شیخ بدرالدین از فاتحان اوغول لاری و نیز شخصیت علمی برجسته‌ای بود دستور قتل عجولانه‌اش صادر نشد. سلطان محمد چلبی دستور داد که در مورد سرنوشت شیخ فتوای علمارا خواستار شوند.

از هیئتی مرکب از علما خواسته شد تا نظر خود را دربارهٔ اینکه آیا اقدامات شیخ خلاف شرع بوده است یا نه، و در صورت استحقاق کیفر چه مجازاتی باید در باره‌اش اعمال شود، اعلام دارند. وقتی گناهکاری‌اش مسجل شد یکی از علما به نام مولانا حیدر هراتی* در این باره با وی به مناظره علمی پرداخت و سرانجام بدرالدین را که قصد برهم زدن نظام جامعه را داشت مجاب کرد. طبق فتوای او - که به روایتی خود شیخ هم آن را پذیرفته بود - بدرالدین را در بازار سرز در مقابل دکانی حلق آویز کردند و اموال او را به وراثش دادند (۸۲۳ هـ/ق / ۱۴۲۰ م).^{۳۶} به سبب شرکت گروهی از آقنجیها در عصیان شیخ بدرالدین، میخائیل اوغلی محمد بیگ (محمد بیگ پسر میخائیل) فرمانده آقنجیهای شبه جزیرهٔ بالکان مورد سوءظن قرار گرفت و در قلعه طوقات زندانی شد. ناگفته نماند که ضعف ارتش عثمانی پس از جنگ آنکارا این امید را در دل شیخ بدرالدین

۳۵. ادریس بتلیسی در این باره می نویسد که پس از شکست بدرالدین از بایزید پاشا، بایزید گروهی را در هیئت مریدان شیخ نزد او فرستاد و به این ترتیب موفق به دستگیری او شد. علی پاشا زاده (ص ۹۲) و نشری (ص ۵۴۶) هر دو بر این عقیده اند که عده‌ای از اطرافیان شیخ او را دستگیر کردند و نزد محمد چلبی بردند. به نوشتهٔ بهشتی (ص ۵۳) سلطان محمد دو یست نفر را به همراه الوان بیگ برای دستگیری شیخ فرستاد و مأموران، او را در زاگره دستگیر کرده، نزد سلطان بردند.

۳۶. مولانا حیدر هراتی چنین فتواداده بود: «شرعاً قتلش حلال ولی تصرف اموالش حرام است.» (عاشق پاشا زاده، ص ۹۳ و نشری، ص ۵۴۶). با آنکه تاریخ اعدام شیخ بدرالدین در شقایق نعمانیه (ص ۷۳) و تاریخ اروچ بیگ (ص ۴۵) سال ۸۲۵ هـ/ق / ۱۴۱۷ م و در تاریخ بهشتی (ص ۵۳) ۸۸۲ هـ/ق / ۱۴۱۹ م قید شده است، ولی چون این حادثه پس از تصرف صامصون اتفاق افتاد لذا قاعدتاً باید شیخ بدرالدین در سال ۸۲۳ هـ/ق اعدام شده باشد. در جهان نما (ص ۶۸۵) نیز سال ۸۲۳ هـ/ق تثبیت شده است؛ «عجلی الوصل له عشق و دود الابد».

* بنا به نوشتهٔ نوّه شیخ بدرالدین نویسندهٔ مناقب شیخ بدرالدین، کسی که فتوای مرگ شیخ را صادر کرد شخصی بود به نام مولانا فخرالدین که احتمالاً معلم مراد پسر محمد چلبی بوده است. نویسندهٔ مناقب، مولانا حیدر هراتی را که ایرانی بود، از این ماجرا پری می‌داند... «مترجم».

برانگیخته بود که می‌تواند بایک شورش حکومت را به‌دست بگیرد.

آثار شیخ بدرالدین

شیخ بدرالدین به سبب تسلط و احاطه کامل بر علوم ظاهری و باطنی مقامی ممتاز و استثنایی داشت. در علم فقه به منزله امام عصر خویش بود که اثر فقهی او به نام جامع الفصولین نشانگر درجه ارزش و اعتبار و الی اوست. او جامع الفصولین را پس از تألیف لطائف الاشارات* به رشته تحریر در آورد. گذشته از این دو اثر، وی هنگام اقامت در مصر در باره فتوای فقهای مذاهب چهارگانه نیز تحقیق و بررسی کرده بود.^{۳۷}

اثر دیگر شیخ بدرالدین به نام کتاب التسهیل شرحی است بر لطائف الاشارات. بدرالدین تألیف این اثر را هنگامی که در ادرنه سمت قاضی عسکری داشت در روز دوشنبه هشتم شوال سال ۸۱۶ هـ ق آغاز کرد و در روز سه شنبه بیست و هفتم شوال سال ۸۱۸ هـ ق هنگامی که در ازنیق به حال تبعید بسر می‌برد، آن را به پایان رسانید.^{۳۸}

آثاری که ذکر شد از نظر علما آثار بسیار معتبری است. در مناقب شیخ بدرالدین اثر حافظ خلیل نوه شیخ آمده است که وی تفسیری به نام نودالقلوب نیز داشته است. وی اثر دیگری نیز دارد که در کتابخانه او لو جامع بورسہ نگهداری می‌شود (مجله ترکیات، ج ۴/ص ۲۳۵). کتابی نیز در زمینه تصوف تألیف کرده است.

شیخ بدرالدین را اثر دیگری است به نام دادات که درباره تصوف نوشته و بیانگر عقاید اوست. گذشته از آنچه گفته شد کتاب دیگری در زمینه تصوف دارد به نام مسرةالقلوب و همچنین حاشیه‌ای نیز بر فصوص الحکم محیی الدین عربی نوشته است. اثر دیگرش عقود الجواهر شرحی است بر مقصود در صرف و دادات شیخ مورد اقبال

۳۷. برای کسب اطلاع بیشتر در مورد عقاید شیخ بدرالدین رجوع شود به رساله مرحوم شرف الدین یالتقایه تحت عنوان شیخ بدرالدین بر قاضی سماونه که در سال ۱۹۲۴ در استانبول به چاپ رسیده است. همچنین مراجعه شود به انیکلوپدی اسلام، ماده «بدرالدین سماوی».

۳۸. کتاب التسهیل بدرالدین محمود بن اسرائیل بن عبدالعزیز: «کان ابوه اسرائیل امیراً علی قاضی عسکر المسلمین وقاضیاً ببلدة سماونه فی قرب ادرنه اتفق الابدان بتألیف الشرح یوم الثامن من شوال سنة ست عشر وثمانمأة هجرية فی بلدة ادرنه ووقع الفراغ عنه یوم الثالث السابغ والعشرین من جمادى الاخرة سنة ثمان عشر وثمانمأة فی بلدة ایزنیق» (کتابخانه فضل الله افندی، شماره ۶۹۳).

* لطائف الاشارات کتابی است در فقه... «مترجم»

وابستگان به فلسفه وحدت وجود قرار گرفت.^{۳۹} وی در این اثر از قدیم بودن جهان سخن به میان آورده، خداوند را جدا از مخلوقات نمی‌داند. به نظر شیخ بهشت و دوزخ آنچنانکه افراد ناآگاه و نادان تصور می‌کنند وجود ندارد، بلکه جهنم و بهشت نتیجه اعمال نیک و بد انسان در این جهان است که به صورت شقاوت یا سعادت در روح آنها انعکاس می‌یابد. بدرالدین حشر (جسمانی) را قبول ندارد و معتقد است که چنین امری ناممکن است.^{۴۰}

ماجرای مصطفی چلبی پسر یلدرم بایزید

مصطفی چلبی

مصطفی چلبی یکی از پسران یلدرم بایزید که در زمان محمد چلبی ادعای سلطنت کرد و در تواریخ عثمانی بنا به مقصد خاصی «مصطفی قلابی» نام گرفته است^{۴۰} در جنگ آنکارا همراه بایزید بود. بایزید پس از آنکه به اسارت درآمد از تیمور درخواست کرد تا موسی و مصطفی را که هنگام جنگ در قلب سپاه بودند یافته، نزد او بفرستد و تیمور نیز دستور داد تا به جستجوی آنان اقدام کردند. بنا به نوشته ظفرنامه^{۴۱}،

۳۹. شیخ مصری نیازی در بیت زیر، فصوص الحکم محی الدین عربی را به دریا و واردات شیخ بدرالدین را به رودخانه تشبیه کرده است. در بین متصوفان بزرگ افرادی هستند که مخالف واردات اند و گروهی نیز آن را مخالف شرع تفسیر کرده اند. بیت نیازی چنین است:

محی الدین و بدرالدین دین را زنده کردند
نیازی! «فصوص» در یاست و «واردات» نهرهای آن

۴۰. در تاریخ آل عثمان و روحی نیز معادل عربی آن یعنی «جعلی» آمده است که از او در آثار خود با عنوان «مصطفی جعلی» نام برده اند.

۴۱. ظفرنامه شرف الدین یزدی و نظام الدین شامی. چون به هنگام جنگ آنکارا موسی و مصطفی خردسال بودند لذا مسئولیتی به آنان واگذار نشده بود و در مرکز سپاه مستقرشان کرده بودند. در مناسبات فریدون بیگ آمده که مصطفی در جنگ نیکبولی فرماندهی یکی از جناحهای سپاه عثمانی را به عهده داشته است. در آن ایام مصطفی چلبی هنوز ازدواج نکرده و بنا به نوشته شرف الدین یزدی و حافظ ابرو با دختر سلطان احمد جلایر حکمران هنداد نامزد بود. این دختر هنگام انتقال به پورسه اسیر شد و وی را نزد تیمور فرستادند.

* نظر نویسنده است. «مترجم»

موسی چلبی را یافتند، ولی مصطفی را نتوانستند پیدا کنند؛ لذا وی را مفقودالایر اعلام داشتند. ولی در ظفرنامه‌هایی که تیمور پس از فتح آنکارا به اطراف و اکناف فرستاد نوشته شده است که به همراه بایزید دو پسرش نیز دستگیر شده‌اند. از این ظفرنامه‌ها چنین برمی‌آید که موسی و مصطفی به اسارت تیمور درآمده بودند. شاید هم مصطفی پس از درخواست بایزید مبنی بر یافتن پسرانش نزد پدر رفته باشد. از متن دستورنامه انوری نیز برمی‌آید که مصطفی به اسارت درمی‌آید و پس از چند سالی آزاد می‌شود.^{۴۲}

مصطفی چلبی که تیمور او را تا سمرقند نیز به همراه خود برده بود پس از مرگ تیمور به همراه سایر اسرا آزاد شد و به آناتولی بازگشت. مدتی در نیکده نزد قرامانیان بسربرد و سپس نزد امپراتور بیزانس، یا به عبارت صحیح‌تر نزد پرنس افلاق، رفت و برای مقابله با برادرش محمد چلبی از او کمک خواست.^{۴۳}

مانوئل امپراتور بیزانس که دریافته بود مصطفی چلبی پسر سلطان بایزید است دوتن از امرای بیزانس را نزد سلطان محمد چلبی فرستاده، پیشنهاد می‌کند که مصطفی را نیز در اداره امور دولت عثمانی با خود سهیم کند؛ ولی محمد چلبی از پذیرفتن این پیشنهاد سر باز می‌زند.^{۴۴}

۴۲. نوری (ص ۹۱) چنین می‌نویسد:

جفتای مصطفی را به اسارت درآورد
آن امیر پس از چند سالی بازگشت

۴۳. به نوشته‌ی هال کوندیل، مصطفی چلبی ابتدا به سینوپ نزد اسفندیار بیگ می‌رود و پس از قرار و مدار با او به افلاق رفته، بعد از گرفتن کمک نظامی، با سیصد سواری که به همراه داشت عزم روملی می‌کند. در روملی جهت همدستان کردن امرای آن دیار با خود با آنان ملاقات می‌کند؛ ولی به سبب احترام و علاقه‌ی عامه‌ی مردم به محمد چلبی از آنان روی خوش نمی‌بیند و ناگزیر به سلاویک پناهنده می‌شود (چاپ پاریس، سال ۱۶۳۲، ص ۱۰۵).

۴۴. تاریخ خیر الله افندی، ج ۷/ص ۳۶. عاشق پاشا زاده می‌نویسد که مصطفی چلبی در زمان مراد دوم به ادعای سلطنت برخاست؛ سلاویک را ترک کرد و تا حوالی «واردارینی جهسی» و سرز پیش رفت. پاشا زاده این دو حادثه، یعنی حادثه‌ی زمان سلطان محمد و سلطان مراد را با یکدیگر اشتباه کرده است. در تاریخ اروچ بیگ (ص ۱۰۵) چنین آمده است: «بایزید را شش پسر ماند. یکی به هنگام جنگ مفقودالایر شد که نامش مصطفی چلبی بود. او بعدها در سلاویک خروج کرد که به او مصطفی ساختگی می‌گفتند.» دو کاس (چاپ پن، ص ۱۱۷) و هال کوندیل از حضور مصطفی ←

توافق مصطفی چلبی با امپراتور

امپراتور مانوئل به اقتضای منافع خود با محمد چلبی روابط دوستانه داشت و حتی به ادعای خود او را چون فرزندش می‌دانست. ناگفته نماند که در این روابط دوستانه منافع دولت عثمانی نیز تأمین بود.

امپراتور مانوئل در جنگی که بین موسی و محمد چلبی در گرفت از محمد پشتیبانی کرد؛ زیرا موسی چلبی ضمن محاصره استانبول در صدد تصرف ازنیق بود. از این روی مانوئل با محمد چلبی وارد معامله شد و ضمن پیمانی که بسته شد، در ازای دریافت بعضی نقاط، سلطان عثمانی را یاری کرد.

این بار قصه شکل دیگری به خود گرفت، به این معنی که یکی از پسران یلدرم بایزید به او وعده داد که در صورت کمک به وی منافع بیشتری عاید او خواهد کرد. پس مانوئل این بار جانب مصطفی چلبی را گرفت. تصمیم بر این شد که مصطفی به یاری امپراتور به روملی برود؛ لذا در سال ۸۲۲هـ/ق/۱۴۱۹م نخست مصطفی چلبی به افلاق اعزام شد.^{۴۵} در آنجا از سوی پرنس افلاق با گشاده رویی پذیرفته شد و نیرویی نیز در اختیارش قرار گرفت. با دریافت این کمک، آیدین اوغلی جنبید بیگک فرماندار

→ چلبی در افلاق سخن به میان می‌آورند.

در تواریخ عثمانی در این باره که مصطفی چلبی در زمان سلطان محمد ادعای سلطنت کرد بحثی به میان نیامده است؛ و اسی از تازه به دوران رسیده بی‌سروپایی نام می‌برند که پس از مرگ محمد چلبی ادعای سلطنت کرده بود. خیرالله افندی نیز منبع نظریه خود را مبنی بر خروج مصطفی در زمان سلطان مراد دوم مشخص نکرده است. به هر حال، به نظر نگارنده مطالب منابع پیزانس به حقیقت نزدیکتر است.

۴۵. دوکاس (ص ۱۱۷) و هال کوندیل (چاپ پاریس، ص ۹۷) می‌نویسند که مصطفی پیش از رفتن به نزد امپراتور، نخست راهی افلاق شده بود، و هال کوندیل می‌افزاید که مصطفی چلبی به یاری اسفندیاری بیگک موفق شد از سینوپ به افلاق برود. به نوشته یورگا (ج ۱/ص ۳۶۶-۳۷۰) یکی از نزدیکان مصطفی چلبی بایک کشتی که از طرابزون عازم استانبول بود به ونیز می‌رود و در صدد اخذ کمک برای مصطفی برمی‌آید و در ونیز به او توصیه می‌شود که نزد پرنس افلاق برود، زیرا وی در این باره اقدام لازم را به عمل خواهد آورد. از این روی مصطفی چلبی راهی افلاق می‌شود. از این مطالب چنین برمی‌آید که قاعدتاً باید مصطفی چلبی پس از توافق با اسفندیاری بیگک به افلاق رفته باشد و حوادث تاریخی نیز مؤید آن است، به این معنی که مصطفی چلبی نخست از سینوپ وارد خاک افلاق شده بود و توافق وی با مانوئل بعد از این واقعه بود.

نیکبولی نیز بیدرنگ و اردافلاق شد و به مصطفی چلبی پیوست.^{۴۶} آنگاه آندو به یاری نیروهای افلاق و نیز قوایی که خود در اختیار داشتند سرعت در حوالی تسالیا و سلانیک آغاز به فعالیت کردند. سبب انتخاب این نقاط برای فعالیت این بود که در صورت شکست احتمالی بتوانند در قلعه سلانیک پناه بگیرند.

محمد چلبی به محض آگاهی از این امر بلافاصله وارد عمل شد و طی جنگی که در منطقه سلانیک رخ داد مصطفی چلبی را شکست داد، ولی موفق به دستگیر کردنش نشد. مصطفی چلبی به همراه جنید بیگ و بخشی از نیروهای خود به قلعه سلانیک پناه برد.^{۴۷} محمد چلبی از لاسقاریس لئونتاریوس والی سلانیک خواست تا مصطفی را تسلیم او کند؛ ولی والی سلانیک از انجام این خواسته معذرت خواست و پاسخ داد که بی اجازه و دستور امپراتور کاری در این باره از او ساخته نیست.^{۴۸} از این روی محمد چلبی ضمن تماس با امپراتور، تسلیم مصطفی چلبی را خواستار شد. مانوئل در نامه‌ای که برای محمد چلبی فرستاد چنین نوشت: «من و تو با هم عهد کردیم که تو مرا چون فرزند باشی و من در مقام پدر باشم. اگر نخواهی به سوگندی که خوردی پای بند باشی، عدالت خداوند در این باره جاری خواهد شد. من نه تنها کسانی را که به من پناه آورده باشند تسلیم نمی‌کنم بلکه حاضر به شنیدن سخن نیز در این باره نیستم. ولی به پدر و پسر و روح القدس سوگند یاد می‌کنم تا زمانی که بر سریر سلطنت نشسته‌ای و تا لحظه‌ای که زنده‌ای، مصطفی و جنید نزد من زندانی خواهند بود.»

۴۶. به محمد چلبی خبر رسید که برادر کوچکش در افلاق است. محمد چلبی در صدد برآمد که نخست جنید را از میان بردارد و لذا دوتن از افراد مورد اعتمادش را مأمور این کار کرد. ولی جنید دوروز پیش از این اقدام به افلاق رفته و به مصطفی پیوسته بود (دوکاس، چاپ بن، ص ۱۱۷).

۴۷. دستور نامه، ص ۹۲.

۴۸. والی سلانیک پناهندگان را دلداری داد و مراتب احترام را در باره‌شان بجای آورد. چون صبح شد محمد چلبی کسی نزد والی سلانیک فرستاد و پیغام داد که به پاس روابط دوستانه‌ای که بین او و امپراتور وجود دارد مصطفی چلبی و جنید را تسلیم او کند و افزود: «خودداری از اجابت این درخواست موجب گسستن رشته دوستی فی ما بین شده، زیانهای جبران ناپذیری متوجه رومیان خواهد کرد. اگر آنان را تسلیم من نکنی ناگزیر دست به عمل خصمانه زده، سلانیک را تصرف خواهیم کرد.» پاسخ لئونتاریوس بسیار ملایم بود: «من مأمور مطیع امپراتور خویشم؛ در عین حال، از تو نیز فرمانبرداری دارم. پناهنده شخصی عادی و بی‌سرویا نیست. به قرار اطلاع، برادر تو است. اندکی بردباری کن تا مراتب را به عرض امپراتور برسانم. در این خصوص او باید دستور بدهد.» (دوکاس، چاپ بن، ص ۱۱۸ و ۱۱۹).

مانوئل با این نامه به درخواست محمد چلبی مبنی بر تسلیم مصطفی و جنید پاسخ رد داد و همزمان با آن به والی سلانیک دستور داد بیدرننگ جنید و مصطفی را نزد او بفرستد.

سلطان محمد فراتر نرفت؛ به تصمیم امپراتور گردن نهاد و به ادرنه بازگشت. به دستور امپراتور، جنید و مصطفی و سی‌تن از اطرافیان‌شان را که در استانبول بسر می‌بردند به جزیره لیمنی بردند.^{۴۹}

دولت عثمانی متعهد شد که برای نگهداری پناهندگان سالانه سیصد هزار سکه نقره بپردازد و در ازای آن امپراتور بیزانس نیز قول داد تا زمانی که سلطان محمد زنده است مصطفی را آزاد نسازد و پس از سلطان محمد نیز با توجه به نظرات جانشین او در این مورد تصمیم‌گیری کند. پس از این توافق به دستور سلطان محمد به قصد تلافی کمک نظامی افلاق به مصطفی، حملات متعددی به آن ناحیه صورت گرفت.^{۵۰} در منابع تاریخی بیزانس مشخص نشده است که نخستین قیام مصطفی چلبی که ناموفق ماند و در نتیجه آن به سلانیک گریخت در چه تاریخی بوده است. همان‌گونه که در سطور پیشین نیز اشاره شد احتمالاً این حادثه قبل از قیام شیخ بدرالدین و در سال ۸۲۲ هـ/ق/۱۴۱۹ م رخ داده است^{۵۱}؛ زیرا در واقعه شیخ بدرالدین، محمد چلبی در سرز بود که احتمالاً همزمان با پناهنده شدن مصطفی به سلانیک و بازگشت شاه به ادرنه پس از توافق با امپراتور است.

سلطان محمد چلبی در سال ۱۴۲۰ م تصمیم گرفت تا از راه استانبول وارد آناتولی شود. جاسوسان بیزانس خبر دادند که محمد چلبی قصد دارد پس از سر و سامان بخشیدن

۴۹. دوکاس (ص ۱۲۱) می‌نویسد که امپراتور پس از مدتی مصطفی را به جزیره لیمنی فرستاد و برای اقامت جنید صومعه یا ماما کاریستوس را در نظر گرفت. به نوشته فرانسس (چاپ پن، ص ۱۱۴) امپراتور، مصطفی چلبی را پس از مدتی اقامت در جزیره لیمنی، به قصبه میسیسترا فرستاد.

۵۰. دوکاس (چاپ پن)، ص ۱۲۲.

۵۱. مرحوم علی بیگ متخصص مسکوکات در شرح سکه‌های نقره‌ای مصطفی چلبی به نقل از هامر می‌نویسد که مصطفی چلبی در سال ۸۲۳ هـ/ق/۱۴۲۰ م برای نخستین بار در روملی ادعای سلطنت کرد (مجله انجمن تاریخ ترک، سال پانزدهم، ص ۳۸۹ و ۳۹۰)، که امکان دارد سال مذکور تاریخ سرکوبی مصطفی چلبی باشد.

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۱۹

به کارهای خویش در آناتولی، استانبول را به محاصره در آورد. از این روی بعضی از دولتمردان بیزانس به امپراتور توصیه کردند هنگامی که سلطان محمد قصد عبور از استانبول را دارد وی را توقیف کند؛ ولی امپراتور زیر بار نرفت، اما در عین حال تدابیر احتیاطی را معمول داشت و از فرستادن فرزندانش برای استقبال از سلطان محمد خودداری کرد.^{۵۲}

چون محمد چلبی به سواحل دولمه باغچه و توپخانه رسید، امپراتور با یک کشتی جنگی پارویی از او استقبال کرد و هر دو وارد هریسوپولیس (اسکودار) شدند؛ ولی امپراتور کشتی را ترك نکرد. محمد چلبی در خشکی پیاده شد و به چادر خویش رفت و عصر هنگام به اتفاق همراهانش به سوی از میر حرکت کرد و به بورسهر رفت.^{۵۳}

تأسیسات محمد چلبی

به دستور امیر سلیمان کار احداث مسجدی به نام اسکی جامع در ادرنه آغاز شده بود که کار بنای آن در زمان موسی چلبی نیز به پایان نرسید. محمد چلبی پس از سرکوب موسی چلبی در شوال سال ۸۱۶هـ/ ۱۴۱۴م بنای مسجد را به پایان رسانید و «اسکی بدستن» نیز وقف آن شد. گذشته از آن به دستور سلطان محمد مسجد معروف یشیل جامع (مسجد کبود)، مدرسه، عمارت و آرامگاه (آرامگاه شخصی) ساخته شد و همزمان با احداث این مؤسسات، به توصیه دولتمردان عثمانی، اومور بیگک پسر قراتیمورتاش پاشا را برای تصرف بعضی از اراضی خلیج از میت چون خرکه، گبزه، داریجه، کارتال و بندیک، فرستاد تا آنها را وقف این مؤسسات سازد.^{۵۴} این نقاط از زمان اورخان غازی ملك عثمانیان بود که پس از جنگ آنکارا به دست امپراتوری بیزانس افتاده بود. اومور بیگک اراضی یادشده را به تصرف در آورد (۸۲۳هـ/ ۱۴۲۰م). این اقدام در عین حال عمل مقابله به مثلی بود به تلافی پشتیبانی امپراتور بیزانس از مصطفی چلبی.

۵۲. فرانچس (چاپ بن) وهال کوندیل (چاپ پاریس).

۵۳. فرانچس (چاپ بن) وهال کوندیل.

۵۴. کار احداث یشیل جامع در ذی الحجّه سال ۸۲۲هـ/ ۱۴۱۹م قبل از سایر تأسیساتش به پایان رسید.

با تصرف این نقاط شایع شد که محمد چلبی قصد استانبول را نیز دارد. رومیها دستخوش اضطراب شدند و مانوئل برای آگاهی از قصد سلطان محمد سفیری به ادرنه فرستاد تا مراتب دوستی دیرین را به او یاد آور شود.

وفات محمد چلبی

سلطان محمد اول (چلبی) پس از آنکه زمستان را در بورسه گذراند در بهار سال ۱۴۲۱م از راه گلیبولی به ادرنه باز گشت. امپراتور مانوئل وقتی از بازگشت سلطان به ادرنه باخبر شد برای آنکه از مقاصد محمد چلبی آگاهی یابد سفیری به نام لئونتاریوس را نزد او فرستاد. محمد چلبی با خوشحالی سفیر را به حضور پذیرفت و به او گفت چند روزی است بیمار است و پس از بهبودی با هم به مذاکره خواهند نشست.^{۵۵} حال آنکه وی دچار سکتة شده بود^{۵۶} و چون می دانست بهبود نخواهد یافت، لذا وزیرایش بایزید، چندرلی زاده ابراهیم و حاجی عبوض پاشا را به حضور طلبید و خطاب به آنان گفت تا زمانی که من زنده ام مصطفی چلبی در جزیره لیمنی تحت نظر خواهد بود و احتمالاً پس از مرگ من امپراتور او را آزاد خواهد کرد. سلطان محمد با در نظر گرفتن این مسأله به وزیرایش وصیت کرد که تا آمدن پسر بزرگش مراد از اماسیه، خبر مرگ او منتشر نشود و توصیه کرد که بلافاصله مراد والی اماسیه را به ادرنه فراخوانند.^{۵۷} الوان

۵۵. فرانچس (چاپ پن)، ترجمه میر میر اوغلی.

۵۶. روزی سلطان محمد چلبی سرگرم شکار گراز وحشی بود که هنگام پرتاب نیزه به سوی گرازی دچار سکتة شد و بعداً پرائر سکتة دیگر در گذشت. «محمد چلبی روزی که با اسب مشغول شکار بود به سوی گرازی که در جنگل در حال فرار بود نیزه پرتاب کرد. در این اثنا دچار سکتة شد و به حال بیهوشی از اسب به زیر افتاد. خادمان بیدرنگ به قصرش بردند. شکارگاه محلی نزدیک ادرنه بود. حاذق ترین اطباء ادرنه و ماهرترین پزشکان را از اطراف و اکناف آوردند. سر بازان تقاضای دیدار شاه را کردند. برای آنکه سر بازان از زنده بودنش اطمینان حاصل کنند شاه را بیرون بردند. سر بازان و مردم از دیدنش خوشحال شدند. فردای آن روز پرائر سکتة ای دیگر از گفتار بازماند و شب هنگام در گذشت.» (دوکاس، چاپ پن، ص ۱۲۳ و هامر، ج ۲/ص ۱۴۳).

۵۷. فرانچس می نویسد که سلطان محمد چلبی از پیم آنکه پس از به سلطنت رسیدن مراد، دو پسر دیگرش به دست او کشته شوند وصیت کرد که آنها را نزد امپراتور بیزانس بفرستند، که حوادث بعدی صحت این وصیت را اثبات می کند؛ زیرا وقتی مراد از امپراتور تسلیم دو برادرش را خواستار شد او پاسخ داد که بنا به وصیت محمد چلبی از تسلیم آن دو معذور است (دوکاس، ص ۱۲۷).

بیگ برای دعوت مراد به ادرنه عازم اماسیه شد.^{۵۸} سلطان محمد پیش از آمدن مراد به رحمت حق پیوست (جمادی الاول سال ۸۲۴ هـ ق / ۱۴۲۱ م).^{۵۹} روحی می نویسد که محمد چلبی قریب به شش ماه در بستر بیماری افتاد.^{۶۰}

بر مبنای تدابیر اتخاذ شده راههای منتهی به استانبول و سایر مناطق بسته شد. به توصیه حاجی عیوض پاشا، گویی که پادشاه در قید حیات است، اعلام شد: «شاه قصد جنگ قرمان را دارد. باید سربازان باب عالی و نیروهای آناتولی در بیجا گرد آیند.» برای بیگلربیگ آناتولی فرمان فرستاده شد که با افرادش به بیجا حرکت کند.^{۶۱} جلسات دیوان تشکیل شد و امور کشور سیر طبیعی خود را طی می کرد. کسی از مرگ سلطان محمد آگاه نبود. محافظان شاه که از غیبت او مشکوک شده بودند وزرا را تحت فشار قرار داده، خواستار دیدار سلطان بودند. وزرا پاسخ می دادند که اطبا اجازه ملاقات با سلطان را نمی دهند، و بالطایف الحیل کسانی را که قصد دیدار با شاه را داشتند از سر بازمی کردند.^{۶۲}

همان طوری که قبلاً اشاره کردیم سفیر بیزانس در ادرنه در انتظار دیدار با سلطان بسر می برد. سه روز پس از ورود او به ادرنه، شاه در گذشت. سرانجام لئونتاریوس دریافت که شاه مرده است؛ پس بیدرنگ چند قاصد فرستاد تا این خبر را به اطلاع امپراتور برسانند، ولی این قاصدان به سبب بسته بودن جاده ها به مقصد نرسیدند. چند

۵۸. «همین که سر بر با این نهاد، وزرا را گرد آورد و گفت: هر چه زودتر پسر بزرگ مراد را بیاورید. او ان بیگ را روانه کنید. من از این رختخواب زنده بر نخواهم خاست. پیش از آنکه مراد بیاید من خواهم مرد. مملکت به هم می ریزد. کاری کنید که کسی از مرگ من آگاه نشود.» (عاشق پاشازاده، ص ۹۴. اروج بیگ، ص ۵۴ و ۱۱۲. بهشتی، ص ۵۵).

۵۹. در تاریخ نثری (ج ۲/ص ۵۵۰) و تاج التواریخ آمده است که سلطان محمد در اوایل جمادی الاول در گذشت. شکر الله افندی در بهجت التواریخ (ص ۳۲۳) می نویسد که سلطان محمد در ماه جمادی الاول، بیست و سه روز در بستر بیماری خفت.

۶۰. در بهجت التواریخ و تاریخ نثری آمده است که سلطان محمد چلبی پس از آنکه دولت عثمانی را تحت یک حکومت واحد در آورد، هفت سال و یازده ماه و چند روز حکومت کرد.

۶۱. به نوشته عاشق پاشازاده، نثری، تاج التواریخ، بهشتی و سایر تواریخ عثمانی به نقل از منابع مذکور، قصد حاجی عیوض پاشا از این لشکر کشی حرکت به سوی جنید بوده است. در مرید التواریخ آمده که هدف لشکر کشی، قرمانیان بوده است. چون در آن ایام جنید در جزیره لیمنی زندانی بوده بنا بر این نظر نویسنده مرید التواریخ به حقیقت نزدیکتر است

۶۲. عاشق پاشازاده (ص ۹۵)، بهشتی (ص ۵۵) و تاج التواریخ (ج ۱/ص ۳۰۳).

روزی گذشت تا اینکه سفیر بیزانس موفق شد خبر مرگ سلطان را از طریق مورخ به استانبول بفرستد.^{۶۳} چهل روز طول کشید تا مراد خود را به بورسه رسانید و در این چهل روز، مرگ سلطان محمد از مردم مخفی ماند.^{۶۴}

شخصیت محمد چلبی

محمد چلبی از سلاطین بزرگ عثمانی بود. مردی بود متین و بااراده و دارای فضائل اخلاقی بسیار. وی به عهد و پیمان خویش پای بند بود. در سایه اعمال سیاستی متعادل، پرهیز از افراط کاری در اداره امور کشور و تصمیم گیری بموقع و هوشیارانه در برابر خطرات و حوادث پیش بینی نشده توانست کشور تجزیه شده عثمانی را تحت اداره واحدی در آورد و سرزمینهایی را که پس از جنگ آنکارا از تصرف عثمانیها به در رفته بود باز پس گیرد. به حساب سال میلادی هفت سال و هشت ماه و بیست روز سلطنت کرد.^{۶۵}

فرانچس می نویسد محمد چلبی در برابر دوستان جوانمردش، دوست و جوانمرد و در برابر دشمنان، خشن و بیرحم بود. در زمان او برای نخستین بار ادرنه پایتخت

۶۳. فرانچس (چاپ پن)، ص ۱۲۳.

۶۴. «جسد سلطان محمد که در قصر ادرنه در گذشته بود، چهل روز در قصر نگهداری شد و جز چهار تن کسی از مرگ وی آگاه نشد. این چهار تن عبارت بودند از: بایزید، ابراهیم، ددو پزشک (گویا دوکس ذکر نام حاجی عیوض پاشا را فراموش کرده است.) این چهار مرد هر روز به قصر رفت و آمد می کردند و چنین شایع کرده بودند که برای معالجه شاه از اطراف دارو وارد کشور می کنند. پزشکان شکم جسد را شکافتند؛ روده ها و جگر سیاه و ششهایش را در آوردند و آنها را در همان اتاقی که جسد قرار داشت چال کردند. سپس جسد را شسته، معطر کردند و به کفن پیچیدند و انکار که زنده است در بستر خوابانیدند. تمامی این اعمال توسط دو وزیر و غلام بچکان صورت گرفت. غلام بچکان نیز به هیچ روی پای از قصر بیرون نمی نهادند و با کسی در تماس نبودند...» (دوکس، ص ۱۲۸). به نظر دوکس سبب اخذ این همه تدابیر احتیاطی این بود که تا آمدن وارث تاج و تخت، کسی از مرگ محمد چلبی آگاه نشود و کشورهای همجوار با شنیدن خبر مرگ سلطان اقدام به عملیات تجاوز کارانه نکنند. ولی انگیزه اصلی این اقدامات احتیاطی مسأله مصطفی چلبی بود. ترس دزرای عثمانی از آن بود که امپراتور ما نوئل با آگاهی از مرگ محمد چلبی، نسبت به آزادی مصطفی اقدام کند.

۶۵. شکر الله افندی در بیعت التواریخ به حساب سال هجری دوران سلطنت سلطان محمد را هفت سال و یازده ماه و اندی روز قید کرده است؛ «سلطان محمد بن بایزید خان از آل عثمان هفت سال و یازده ماه و روز چند بر سر پرغزاة مقرر شد.»

ثابت کشور عثمانی شد.^{۶۶}

سلطنت مراد دوم

سلطان مراد بسرعت حرکت کرد و به بورسه رفت و بایزید را در ادرنه از آمدن خود آگاه ساخت. با آمدن مراد، مرگ سلطان محمد اعلام شد. جنازه را به بورسه بردند و سلطان مراد بر تخت نشست (۸۲۴هـ ق / ۱۴۲۱م). مراد در آن هنگام هجده سال داشت.

تسلیم امپراتور و پیشنهاداتش

جلوس سلطان مراد دوم به اطلاع دولتهای مجاور نیز رسید. امپراتور نخستین کسی بود که دو سفیر به نزد مراد فرستاد. دو مأموریت بر عهده این سفر بود: نخست تبریک جلوس و تسلیم مرگ پدر به مراد، و دیگر تسلیم دو برادرش به امپراتور تا طبق وصیت سلطان محمد تحت حمایت او قرار گیرند. مانوئل به مراد پیغام داده بود که در صورت خودداری از تحویل دو کودک، مصطفی چلبی را آزاد کرده، او را روانه روملی خواهد ساخت.

بایزید پاشا لله سابق شاه، وزیر اعظم و بیگلربیگ دربار عثمانی به نیابت از جانب سلطان جوان به سفر اطلاع داد که سلطان مایل است با امپراتور روابط دوستانه داشته باشد. وی امپراتور را پدر معنوی دو برادر کوچک خود می داند و لطف و محبت امپراتور را نسبت به آنها مغتنم می شمارد و به عهد و پیمانهای منعقد شده پای بند خواهد ماند؛ ولی چون این دو کودک مسلمان زاده اند لذا تربیت آنها به دست امپراتور که پیرو دین دیگری است با موازین اسلام و شرع مغایرت دارد. سفرای امپراتور بیزانس با دست خالی باز گشتند.^{۶۷}

۶۶. فرانچس، چاپ بن.

۶۷. حال کوندیل در این باره می نویسد که بایزید پاشا نزد امپراتور رفت، که این امر حقیقت ندارد؛ بلکه برای توافق با امپراتور، چندرلی زاده ابراهیم پاشا به استانبول عن یمت کرد. به امپراتور ←

جلب موافقت مصطفی چلبی

با خودداری مراد از تسلیم شاهزادگان، امپراتور مانوئل در استانبول با دولتمردان جلسه مشاوره‌ای ترتیب داد. گروهی از بزرگان دولت و در رأس آنها یوانیس معتقد به توافق با مصطفی چلبی بودند و پیشنهاد کردند که مصطفی به حکمرانی روملی منصوب شود. گروهی دیگر، که در رأس آنها مانوئل پیر قرار داشت، توافق با سلطان مراد را ترجیح دادند. لکن طرفداران یوانیس بر سر توافق با مصطفی اصرار ورزیدند؛ زیرا مصطفی چلبی به آنان وعده داده بود که در صورت موفقیت، گلیبولی را تسلیم آنان بکند. سرانجام طرفداران یوانیس پیروز شدند و بیدرنگ ژنرال دیمیتریوس لاسقاریوس به همراه چند کشتی به جزیره لیمنی اعزام شد و توافق لازم با مصطفی چلبی صورت گرفت.^{۶۸}

طبق پیمان، مصطفی چلبی پذیرفت که از گفته‌های امپراتور سرپیچی نکند؛ پسرش را به عنوان گروگان نزد او بگذارد و شبه جزیره گلیبولی و اراضی موجود در سواحل دریای سیاه تا سواحل افلاق و نیز مناطق تسالیا تا اریسوس و آیناروز را به امپراتور واگذارد. پس از آنکه مصطفی و نماینده امپراتور پیمان نامه را امضاء کردند، مصطفی به اتفاق جنید بیگک و سایر اطرافیان و با نیرویی که در اختیارش گذاشته شد با ده کشتی ارسالی از سوی امپراتور به گلیبولی رفت. منتها مراد قبلاً نیروی قابل توجهی در آنجا مستقر ساخته بود.^{۶۹}

وقتی که قوای مصطفی چلبی وارد گلیبولی شدند بانیره‌های مراد رودر و قرار

→ پیشنهاد شد که به جای پسران محمد چلبی، دولت عثمانی حاضر است دوازده کودک از خانواده‌های متشخص را به عنوان گروگان به دربار امپراتور بفرستد و ضمن پرداخت دو بیست هزار سکه نقره، بخش وسیعی از اراضی اطراف گلیبولی را به انتخاب امپراتور در اختیار او قرار دهد (هال کوندیل، چاپ پاریس، ص ۱۰۶ و ۱۰۷).

۶۸. دوکاس می‌نویسد که لئو فتاریوس برای تماس با مصطفی چلبی به میدیللی اعزام شد. به نوشته فرانچس در ماه ایلول سال ۱۴۲۱ م به دستور امپراتور یوانیس، مصطفی چلبی را از موره آوردند و او با تعداد قابل توجهی کشتی به گلیبولی رفت.

۶۹. در تاریخ عاشق پاشازاده نخستین ادعای سلطنت مصطفی چلبی با دومین ادعای او در این زمینه با یکدیگر اشتباه شده است. به نوشته عاشق پاشازاده پس از مرگ محمد چلبی، مصطفی چلبی سالونیک را ترک گفت و نخست به ینی‌جه واردار رفت و از آنجا به سرز و از سرز به ادرنه عزیمت کرد و امرای روملی همگی از او متابعت کردند (ص ۹۶). بهشتی نیز عین همین مطلب را نوشته است (ص ۵۶).

گرفتند. جنگ سختی در گرفت و نیروهای مصطفی به فرماندهی جنید بیگ پیروز شدند. در پی این پیروزی، مصطفی چلبی از کشتی به خشکی پیاده شد. باز جنگ در گرفت. مصطفی به اتفاق ژنرال دیمتریوس شب را در کشتی گذراند. سرانجام مصطفی چلبی اهالی گلیبولی را فراخواند و خطاب به آنان گفت: «من پسر یلدرم بایزیدم. برادرم محمد چلبی مرا ناگزیر از فرار کرد و به دست رومیها زندانی شدم.» آنگاه از آنان خواست که او را در رفتن به ادرنه یاری کنند و سلطنت وی را به رسمیت بشناسند. مردم گلیبولی با مصطفی چلبی بیعت کردند، ولی فرمانده قلعه حاضر به تسلیم دژ نشد. فرماندهی محافظان قلعه را مردی به نام شاه‌ملک به عهده داشت.^{۷۰} دیمتریوس ناگزیر قلعه گلیبولی را محاصره کرد. مصطفی چلبی نیروهای سلطان مراد را به فرماندهی بایزید پاشا شکست داد و به ادرنه رفت و اعلام سلطنت کرد (ذی القعدة ۸۲۴ هـ / ۱۴۲۱ م).

اعزام بایزید پاشا به جنگ مصطفی چلبی

به دنبال این حادثه جلسه‌ای با شرکت بایزید وزیر اعظم و بیگلربیگ سلطان محمد، چندرلی زاده ابراهیم پاشا وزیر دوم، حاجی عیوض پاشا وزیر سوم و امور و علی و اروج بیگ سه پسر تیمورتاش پاشا در حضور پادشاه تشکیل شد. ابراهیم پاشا و حاجی عیوض پاشا پیشنهاد کردند که بایزید پاشا برای مقابله با مصطفی چلبی اعزام شود، زیرا وی گذشته از آنکه بیگلربیگ و وزیر اعظم بود امرای

۷۰. بهشتی می نویسد که شاه‌ملک فرمانده محافظان، قلعه را تسلیم مصطفی چلبی کرد (ص ۶۵). بنا به نوشته عالی (ج ۳/ص ۱۹۸) مصطفی چلبی از محافظان قلعه خواست تا با توجه به پیمانگی که بین او و امیراتور بسته شده است قلعه را به وی تسلیم کنند؛ ولی فرمانده محافظان به این پیشنهاد پاسخ رد داد. فرانچس عقیده دارد که ساکنان گلیبولی به سبب آنکه این شهر نخستین شهر مقدس ترکیها در روملی بود از تسلیم آن به مصطفی چلبی خودداری کردند (چاپ بن، ص ۱۱۵).

روملی را از نزدیک می‌شناخت؛ در حالی که پسران تیمورتاش پاشا معتقد به عزیمت شخص سلطان مراد بودند. سلطان مراد با پیشنهاد دو وزیر نامبرده مبنی بر اعزام بایزید پاشا موافقت کرد.^{۷۱} بایزید پاشا هنگام عزیمت وصیت کرد که اگر کشته شد اروج بیگک پسر بزرگ تیمورتاش پاشا نظارت بر حسن اجرای مفاد وصیتنامه‌اش را به عهده بگیرد. آنگاه پنجاه هزار سکه نقره به وی داد و او را وصی خویش کرد (تاریخ بهشتی، ص ۵۷).

زمستان بود و راه گلیبولی بسته. بایزید پاشا از گوزلجه حصار واقع در بغاز استانبول وارد روملی شد.^{۷۲} نیروی زیادی به همراه نداشت؛ لذا به حوالی ادرنه رفت و نیرو گرد آورد و چون خبر حرکت مصطفی را از گلیبولی شنید، در محلی به نام سازلی دره به مقابله او رفت.^{۷۳} در نخستین برخورد که رخ داد نخست افراد جناح راست و سپس افراد جناح چپ لشکر بایزید پاشا به مصطفی چلبی پیوستند و در نتیجه خود او نیز تسلیم مصطفی چلبی شد (اول رمضان سال ۸۲۴ هـ ق / سی ام آگوست ۱۴۲۱ م). مصطفی چلبی بر روی شکم علامتی به شکل شیار کوچک داشت که با نشان دادن آن

۷۱. سلطان مراد خطاب به بایزید پاشا گفت: «تولله منی و از زمان آباء و اجدادم باشوکت و سعادت بر مسند وزارت تکیه زدی بدر درایت از جمع اعیان و ارکان مملکت بالاتری. اگر رضایت خاطر ما را طالبی باید بیدرنک عزیمت کنی.» بایزید پاشا نیز اطاعت کرد (تاریخ بهشتی، ص ۵۶ و ۵۷).

۷۲. دوکاس، ص ۱۴۴ و هامر (ترجمه اتاپک)، ج ۲/ص ۱۵۸. بهشتی در این باره می‌نویسد: «بایزید پاشا چون دریافت که قادر به عبور از گلیبولی نیست به حوالی بغاز استانبول آمد و از امپراتور کشتی خواست، ولی موفق به دریافت آن نشد. در حوالی گوزلجه حصار یکی دوفروند کشتی کوچک تهیه کرد و سر بازاریش را عبور داد و اسبها را وادار به شنا کرد و سختی بسیار دید. از آنجا نیز رو به سوی ادرنه نهادند...» (ص ۵۷).

۷۳. بایزید پاشا که از سواحل روملی گذشته بود در روز خود را به ادرنه رسانید و نیروی قابل توجهی گرد آورد. آنگاه در صدد برآمد تا از کوتاه‌ترین راه خود را به گلیبولی برساند. جاسوسانش خبر آوردند که مصطفی چلبی با نیروی عظیمی گلیبولی را ترک گفته است. بایزید پاشا با لشکر سی هزار نفری خود ادرنه را ترک کرد و به سازلی دره رفت و در آنجا با قوای مصطفی چلبی روبرو شد. بایزید پاشا خطاب به سر بازان خویش گفت که مصطفی پسر بایزید نیست، و افزود که از زبان خود محمد چلبی شنید که برادرش مصطفی در خردسالی در گذشته و اینک امپراتور او را به نام پسر بایزید علم کرده است (دوکاس، ص ۱۴۵-۱۴۷). فرانچس نیز می‌نویسد که بایزید در ادرنه با دریافت خبر حرکت مصطفی چلبی از گلیبولی، به سازلی دره رفت (رجوع کنید به هال کوندیل، ص ۱۰۷).

به امرای روملی، آنان را مجاب ساخته بود که پسر بایزید است. این بار نیز به قصد مجاب ساختن بایزید پاشا علامت را به او نشان داد. باری، فردای آن روز به تحریک جنید و پسران اورنوس که دشمنی دیرینه‌ای با بایزید پاشا داشتند وی را به قتل رسانیدند.^{۷۴} آنگاه مصطفی چلبی به ادرنه رفت و همان طوری که گذشت، اعلام سلطنت کرد.^{۷۵}

سلطنت مصطفی چلبی

گذشته از پسران اورنوس بیگ، تورخان بیگ و پسرانش و جملو اوغلی^{۷۶} و فاتحان روملی و «پسران فاتحان» (فاتحان اوغول لاری) که مراتب فرمانبرداری خود را از مصطفی چلبی اعلام داشته بودند، سایر آقنجیها نیز به دور او گرد آمدند. خلاصه اینکه در سراسر روملی سلطنت او را به رسمیت شناختند و به نامش سکه ضرب شد.^{۷۷} مصطفی چلبی دست از فعالیت برداشت و برای رفتن به آناتولی به سوی گلیبولی حرکت کرد. در این سفر کلیه امرای آناتولی بانبر و هایشان همراه او بودند. محافظ قلعه گلیبولی با شنیدن خبر موفقیت جنگ سازلی دره و اعلام سلطنت مصطفی چلبی، قلعه را تسلیم دیمتریوس لئونتاریوس کرد. دیمتریوس در صدد مستقر کردن نیرو در قلعه بود که جنید بیگ سر رسید و مانع از این کار شد. دیمتریوس به مصطفی چلبی مراجعه کرد. مصطفی ضمن اقرار به تعهد خود در مقابل امپراتور مبنی بر تسلیم گلیبولی به امپراتوری بیزانس، متذکر شد که اگر وی در شرایط حاضر دست به چنین

۷۴. مناقب شیخ بدرالدین (نسخه کتابخانه خصوصی مؤلف)، ص ۱۴۰.

۷۵. دوکاس، ص ۱۵۲. مراد دوم با شنیدن خبر قتل بایزید روحیه خود را باخت، ولی سید امیر بخاری داماد یلدرم بایزید شه شیر به کمر بست و به دلداری او پرداخت و وعده داد که سرانجام پیروز خواهد شد.

۷۶. خانواده جملو اوغلی مرکب بودند از: مراد بیگ و دو پسرش به اسامی سلقوق و اسکندر، و مراد بیگ و پاشایکیت از نوه‌های جملو. سلطان محمد فاتح برای سلقوق بیگ و اسکندر بیگ عایدات روستاهایی را در حوالی حصار قدیمی زاقره اختصاص داده بود و آنها نیز مسجد و خانقاهی در جملو اوغلی کوی (روستای آل جملو)، مسجدی در ادرنه، و خانقاه و مسجدی در قوصوه وقف کرده بودند. بایزید دوم همچنین عایدی در روستا را برای پاشایکیت اختصاص داده بود.

۷۷. در «کاتالوگ مسکوکات» دو سکه نقره از مصطفی چلبی موجود است که یکی در سرز و دیگری در ادرنه ضرب شده است (تقویم مسکوکات عثمانیه، اثر اسماعیل غالب، ص ۲۴. مسکوکات عثمانیه، اثر خلیل ادهم، ص ۳۶. آنچه‌های مصطفی چلبی (عالی)، نشریه انجمن تاریخ ترک، سال ۱۵، ص ۳۸۷-۳۹۰).

عملی بزند ترکها از اطاعت وی سر باز خواهند زد؛ زیرا گلیبولی ملك شخصی سلطان نیست بلکه به مردم تعلق دارد و او نمی‌تواند آنچه را که به مردم تعلق دارد به دیگران بخشد. در نتیجه، دیمیتریوس لئونتاریوس به استانبول بازگشت و امپراتور را در جریان قرار داد.^{۷۸}

مصطفی چلبی قلعه را مستحکم ساخت؛ فرماندهانی برای ناوگانش تعیین کرد و پس از سر و سامان بخشیدن به دیگر کارها وارد ادرنه شد و خزاین برادرش راتصاحب کرد و به عیش و عشرت پرداخت.^{۷۹}

امپراتور که احساس کرده بود مصطفی می‌خواهد از تسلیم گلیبولی طفره برود، جانب او را رها کرد و در صدد توافق با سلطان مراد برآمد. حکومت بورسسه نیز چون خبر یافت گلیبولی تسلیم امپراتور نشده و لئونتاریوس بادیست‌تهی بازگشته است با استفاده از این فرصت وزیر چندرلی زاده ابراهیم پاشا را به استانبول فرستاد. ابراهیم پاشا پس از مرگ بایزید پاشا وزیر اعظم شده بود.

ابراهیم پاشا چون به حضور امپراتور رسید در حالی که چنان وانمود می‌کرد که از اختلاف بین مصطفی و مانوئل آگاه نیست از امپراتور کمک خواست و کوشید تا با رفتاری متواضعانه نظر لطف او را جلب کند. وی ضمن مدح و ثنای امپراتور اظهار داشت که سلطان مراد امید آن دارد که شخص امپراتور چون پدرش محمد چلبی وی را نیز یاری خواهد داد. در ضمن از مانوئل استدعا کرد که از خواسته خود مبنی بر تحویل دو شاهزاده و تسلیم گلیبولی منصرف شود.^{۸۰} لکن امپراتور در تصمیم خود

۷۸. دوکاس در صفحات ۱۵۲-۱۵۴ اثر خود مطلب مفصلی درباره مذاکرات دیمیتریوس با جنید و مصطفی چلبی نوشته است. حال کوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۵۷) می‌نویسد که مصطفی چلبی به امپراتور پیغام فرستاد که در حال حاضر درگیر جنگ است؛ ولی آسوده خاطر باشد که پس از تصرف سراسر کشور عثمانی، گلیبولی را طبق تعهدی که کرده است تسلیم امپراتور خواهد ساخت.

۷۹. «... چون وارد قصر برادرش محمد شد، ثروتی بی‌حساب و اشیاء ذیقیمت بسیاری دید. هر روز مست می‌شد و اوقات خود را به حظوظات نفسانی می‌گذرانید...» (دوکاس، ص ۱۵۷).

۸۰. محمد چلبی چهار پسر به اسمی مراد، مصطفی، محمود و یوسف داشت. مراد به سلطنت رسید و مصطفی فرماندار حمیدایلی بود. محمد چلبی برای جلوگیری از کشته شدن دو پسر خردسالش، محمود و یوسف، وصیت کرده بود که آنها را نزد امپراتور بیزانس بفرستند. از این روی امپراتور مصر را تحویل این دو کودک را از سلطان مراد خواستار بود. سلطان مراد هنگامی که درگیر ←

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۲۹ .

مبنی بر تحویل گرفتن دو پسر محمد چلبی و تسلیم گلیبولی پابرجا ماند؛ از این روی ابراهیم پاشا با وجود اقامت نسبتاً طولانی در استانبول بدون اخذ نتیجه بازگشت.^{۸۱}

پیشنهاد کمک به سلطان مراد

در آن ایام جنواییها از معادن پتاس^{*} فوچه بهره برداری می کردند. امیر جنوایی فوچه زمانی با پرداخت مقرری سالانه اجازه اقامت در قلعه را یافته بود و پتاس استخراج شده از معادن را روانه بازارهای اروپا می کرد. پس از اینکه این مناطق به تصرف عثمانیها درآمد، آن مقرری تعیین شده سالانه را دولت عثمانی دریافت می داشت. این مستعمره نیز چون سایر مستعمرات جنوا (ساقز، گالاتا، اماسره، صامصون و کفه) توسط کنسولی که برای مدت محدودی انتخاب شده بود، اداره می شد. در زمان حیات محمد چلبی شخصی به نام ژان آدورنو کنسول فوچه بود و اداره امور آنجا به مدت ده سال به او سپرده شده بود.

آدورنو پس از آنکه به فوچه آمد با پرداخت بیست هزار سکه طلا امتیاز معادن آنجا را برای مدت ده سال از سلطان محمد خریداری کرد. پس از گذشت شش سال از ماجرا سلطان محمد چلبی وفات یافت و حادثه مصطفی چلبی رخ داد. همزمان با این حوادث، معادن پتاس فوچه تعطیل شد و به سبب حوادثی که از چند سال پیش رخ داده بود جنواییها مقرری سالانه را پرداخت نکرده بودند. در نتیجه جنگی که بین و نیز و گالاتانها رخ داد، گالاتانها از سفر کشتیهای جنوایی به ایتالیا، فرانسه، اسپانیا و انگلستان ممانعت به عمل آوردند و طبیعی است که با این حادثه کار استخراج پتاس از معادن نیز متوقف شد و با این ر کود، آدورنو زیر بار بدهی سنگینی رفت.

آدورنو به محض اینکه خبر مرگ محمد چلبی را شنید خواست از این فرصت

→ مسائل داخلی بود آندو را در طوقات زندانی کرده بود. بعدها آنها را به بورس آورد و فرمان داد به چشمان دو کودک میل کشیدند و با اختصاص مقرری، آنها را به اتفاق مادرشان ناگزیر از اقامت در بورس کرد. این دو برادر در طاعون سال ۸۳۲ هـ ق/ ۱۴۲۹ م از این بیماری درگذشتند. بنا بر قرائن تاریخی، یکی دیگر از پسران محمد چلبی به نام اورخان نردامپراتور بسرمی برد. ۸۱. دوکاس (چاپ بن)، ص ۱۵۸-۱۶۰.

* در متن، معادن «شاپ» آمده است. شاپ ترکیبی است از سلفات پتاسیم و آلومینیوم (فرهنگ ترکی به ترکی، از انتشارات مؤسسه زبان ترک). - «مترجم»

برای رهایی از بدهیهای خویش بهره‌گیرد؛ لذا پیش از آنکه سلطان مراد از اماسیه به بورسه برود، چندین نامه برای او ارسال داشت. آدورنو در اولین نامه از روابط دوستی خود با محمد چلبی سخن به میان آورد و به سلطان مراد پیشنهاد کرد در صورتی که وی نیز مایل باشد آماده است تا این روابط دوستانه را تجدید کند و افزود: «آماده‌ام در راه گذراندن تو از آن طولی به‌روملی و برای یاریات چنان خدمتی انجام دهم که کسی را یارای آن نباشد.»

مراد این پیشنهاد را با رضایت کامل پذیرفت و در پاسخ نوشت: «به‌خواست خداوند تا چند روز دیگر به بورسه می‌آیم. یکی از نزدیکان صادق خود را به آنجا بفرست تا در این باره بیندیشم و درباره آنچه که می‌باید صورت بگیرد تصمیم‌گیری کنم.»

چند روز بعد آدورنو یکی از افراد مورد وثوق خود به نام دیمیتریوس را با نامه‌های بسیار مهمی به بورسه فرستاد. این نامه‌ها را دو کاس نوشته بود. یکی از این نامه‌ها به‌عنوان سلطان مراد و نامه‌های دیگر خطاب به وزیرایش علی، امور و حاجی عیوض بود. (بایزید پاشا توسط مصطفی چلبی اعدام شده بود.)

ملاقات با دیمیتریوس صورت گرفت و همه قرارها گذاشته شد و یکی از علمای هوشیار و دانا به نام خطیب همراه دیمیتریوس روانه شد.^{۸۲} برای گذشتن خطیب از تنگه گلیولی با صرف پنجاه هزار سکه طلای بیزانس ناوگانی تدارک دیده شد. این فعالیتها همزمان با اوایل فصل پاییز بود.

مصطفی چلبی با وجود آگاهی از اتحاد مراد و اهالی فوجه غافل از حال رقیب خویش سرگرم عیش و نوش بود. جنید به مصطفی چلبی هشدار داد و به او گفت که امپراتور و مراد سرگرم چانه‌زدن بر سر سرنوشت تواند. گذشته از آن، مراد با اروپاییان نیز در حال تبانی است، و ما در ادرنه دست روی دست نهاده‌ایم و هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهیم. صلاح در این است پیش از آنکه دشمنان وارد خاک کشورمان شوند،

۸۲. این شخص که در تواریخ عثمانی به «طهارت سیز خطیب» (خطیب بی‌طهارت) معروف است، از منسوبان چندرلی زاده ابراهیم پاشا وزیر اعظم بود. او کشتیهای ونیزی را برای آغاز عملیات آماده ساخته بود (رجوع کنید به تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۹۹. تاج التواریخ، ج ۱/ ص ۳۱۴. تاریخ بهشتی، ص ۶۰).

به آنان حمله کنیم. ما از هر لحاظ بر آنان برتری داریم. ولی اگر آنان اقدام به حمله کنند و وارد خاک ما شوند برای ما فاجعه آمیز خواهد بود.

ورود مصطفی چلبی به آناطولی

مصطفی چلبی بیدرنگ نیروهایش را گرد آورد؛ وارد گلیبولی شد و از آنجا به لاپسکی رفت (بیستم اوجاق سال ۱۴۲۲م). ناوگان فوچه، متفق مراد، درصدبر آمد تا مانع از حرکت مصطفی چلبی شود، ولی نتوانست. دوازده هزار سوار و پنج هزار پیاده همراه مصطفی چلبی بودند.

مصطفی پس از سه روز توقف در لاپسکی، به سوی بورسه حرکت کرد. سلطان مراد به محض آگاهی از این خبر با نیروی کافی بورسه را ترک گفت؛ به اولوباد رفت و پل رودخانه اولوباد را خراب کرد. حاجی عیوض پاشا، امور، علی و اروج بیگ پسران تیمورتاش و حمزه بیگ که گفته می شد برادر جنید است همراه سلطان مراد بودند.^{۸۳} دو لشکر نزدیک رود اولوباد در دو سمت رود باهم روبرو شدند. مصطفی چلبی خواست تا با نیروی پیاده پنج هزار نفری خود به قوای مراد حمله ور شود، ولی با حمله متقابل او مور بیگ پسر تیمورتاش پاشا که از کمینگاه به در آمده بود اقدام وی ناموفق ماند.^{۸۴} میخائیل اوغلی محمد (محمد پسر میخائیل) نیز در معیت سلطان مراد بود. محمد بیگ در زمان سلطنت موسی چلبی در روملی سمت بیگلر بیگی اورا داشت، که پنهانی با محمد چلبی تبانی کرده بود و از طرفداران او به شمار می رفت. محمد بیگ در زمان حکومت محمد چلبی سمت فرماندهی آقنجیها را داشت و عضو دیوان نیز بود، منتها در ارتباط با واقعه شیخ بدرالدین دستگیر و در قلعه طوقات زندانی شد (۱۴۲۰م). چون سلطان مراد به حکومت رسید دولت مردان به او توصیه کردند محمد بیگ را که از امرای معروف روملی و در میان امرای آقنجی از نفوذ فوق العاده ای برخوردار

۸۳. صحت نظریه دوکاس مبنی بر اینکه حمزه بیگ برادر جنید بود، مورد تردید است. دوکاس در مورد پدر جنید هم دچار اشتباه شده است و از پدر وی با نام حسن سوباشی یاد می کند. حمزه بیگ احتمالاً پسر جنید یا یکی از دوستان نزدیک وی بوده است.

۸۴. تاریخ بهشتی، ص ۸۵. در کنار نهر آبولیوند حمله ای که توسط مصطفی چلبی علیه ینی چریها با شرکت چهار هزار پیاده صورت گرفته بود ناموفق ماند و بر اثر حمله متقابل سلطان مراد نیروی پیاده مصطفی چلبی شکست خورد (روحی، تاریخ آل عثمان).

بود آزاد ساخته، از وی دلجویی کند. در پی این توصیه، محمد بیگک بیدرننگ از زندان آزاد شد و به بورس رفت و همراه لشکر به اولوباد عزیمت کرد. طی جنگ اولوباد، شبی محمد بیگک به کناره رود اولوباد رفت و یکایک امرای آقنجی روملی را که در لشکر مصطفی چلبی بودند به اسم صدا زد. امرای مزبور به کناره رود آمدند و میخائیل اوغلی را که مرده می‌انگاشتند در برابر زنده خود یافتند. محمد بیگک امرای آقنجی را به خاطر رویگرداندن از پسر سلطان‌نشان (سلطان مراد) و پیروی از یک حکمران تقلبی، سرزنش کرد.^{۸۵} مصطفی چلبی به محض آگاهی از این ملاقات دچار سوءظن و تردید شد. محمد بیگک، از امرای روملی قول گرفته بود که به قوای سلطان مراد بپیوندند.

در همین ایام نامه محرمانه‌ای از سوی حاجی عیوض پاشا که مأمور محافظت حوالی دریاچه آبولیوند بود به دست مصطفی چلبی رسید. وی در این نامه ضمن ابراز صداقت و وفاداری به مصطفی چلبی و بحث از یک حمله قریب الوقوع، به اطلاع رسانیده بود که امرای روملی نهانی با سلطان مراد متحد شده‌اند و قصد دارند بایک حمله ناگهانی او را دستگیر سازند. متن نامه به نحوی بود که مصطفی را باور آمد.^{۸۶} همزمان با این نامه، نامه‌ای نیز از سوی پسران تیمورتاش پاشا برای جنید بیگک فرستاده شده بود.^{۸۷} در این نامه ضمن یادآوری دوستی قدیمی فی‌مابین، عنوان شده بود که امرای روملی قصد دارند مصطفی چلبی را دستگیر و او را تسلیم سلطان مراد کنند. همچنین به او وعده داده بودند در صورتی که حاکمیت عثمانیها را تأیید کند، اداره امور آیدین و حوالی

۸۵. «میخائیل اوغلی (محمد بیگک) کنار آب آمد. آن‌گاه جمله امرای روملی را به اسم صدا زد. همه روملیها کنار آب آمدند. سلام کرد و سخنان بسیاری بر زبان آورد و افزود که مصطفی، متقلب است و پسر بایزید نیست و بیهوده نام آور شده است...» (نشری، ص ۶۵. عاشق پاشا زاده، ص ۹۸. تاج التواریخ، ج ۱/ ص ۳۱۵. تاریخ بهشتی، ص ۵۹).

۸۶. عاشق پاشا زاده، ص ۹۸. تاج التواریخ، ج ۱/ ص ۳۱۲. تاریخ بهشتی، ص ۵۹.

۸۷. دوکاس (چاپ پن) در صفحه ۱۶۹ اثر خود عنوان می‌کند که نامه ارسالی از حمزه بیگک برادر جنید بوده است. حتی از یک گفتگوی شبانه بین آن دو نیز سخن به میان می‌آورد. بهشتی در صفحه ۵۸ تاریخ خود می‌نویسد که نامه را شخص دانشمندی به نام قویونلو بایزید برای جنید آورد. وی پاشا از رودخانه گذشت و نامه‌هایی را که به عنوان جنید بیگک و سایر امرای روملی نوشته شده بود، تسلیم آنان کرد.

آن بهوی سپرده خواهد شد.^{۸۸}

مصطفی چلبی که قبلاً از ملاقات امرای روملی با محمد بیگ دچار سوءظن شده بود، با دریافت نامه حاجی عیوض پاشا سوءظنش به یقین مبدل شد و ماجرا را برای جنید بیگ فاش کرد. جنید بیگ نیز نامه‌هایی را که دریافت کرده بود نشان مصطفی چلبی داد. جنید بیگ که دریافت کرده بود عاقبت ناخوشایندی در انتظار اوست، شبانه با هفتاد تن از اطرافیانش لشکر مصطفی چلبی را ترک گفت و به آیدین، سرزمین آباء و اجدادی اش، گریخت.^{۸۹} و در پی آن حمله‌ای نیز از سوی جناح حاجی عیوض پاشا علیه نیروهای مصطفی چلبی صورت گرفت و صدق مطالب نامه‌های نوشته شده را تأیید کرد.

فرار مصطفی چلبی و پایان کار او

صبح هنگام فرار جنید بیگ بر ملا شد. مصطفی چلبی که از خواب برخاسته بود با شنیدن این خبر دستخوش اضطراب شد و به تهیه مقدمات فرار پرداخت. وحشتی بی پایان در دل لشکریان راه یافت. مصطفی بر این باور بود که جنید به لشکریان سلطان مراد پیوسته است. از لشکر سلطان مراد صدای طبل و شیپور به نشانه جشن و شادمانی برمی‌خاست.

مصطفی چلبی که بر اثر نامه‌های ارسالی فریب خورده بود و به هیچ‌یک از اطرافیان اعتماد نداشت، نخست قصد فرار به روملی کرد و با همراهان اندکی که برایش باقی مانده بود به سوی لاپسکی گریخت. پس از فرار مصطفی چلبی، امرای روملی و فرماندهان آقنجی از پلی که بر فراز رودخانه زده شده بود گذشتند و مراتب فرمانبرداری خود را به سلطان مراد معروض داشتند. وزیر اعظم ابراهیم پاشا خواستار مجازات آنان به سبب اهانت به مقام سلطنت شد، ولی حاجی عیوض پاشا با مطرح این موضوع که توسط جنید بیگ اغفال شده بودند، آنان را مشمول عفو شاه کرد.^{۹۰}

۸۸. دوکاس، ص ۱۶۹. هامر (ترجمه اتابک)، ج ۲/ص ۱۶۴.

۸۹. دوکاس (چاپ بن)، ص ۱۷۴.

۹۰. تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۹۸. تاریخ بهشتی، ص ۵۹.

مصطفی چلبی در حین فرار به لب رود بیغا رسید. به اقتضای فصل، رود طغیان کرده بود. با پرداخت مبلغ قابل توجهی سکه طلا به راهنمایی قاضی آن محل موفق شد از رود بگذرد.^{۹۱} آنگاه به ساحل رفت؛ سوار کشتی شد و به سوی گلیبولی حرکت کرد. هنگام حرکت برای اینکه مورد تعقیب قرار نگیرد کلیه وسایل نقلیه موجود در ساحل آناتولی را به همراه برد و پس از ورود به گلیبولی نیز تمامی وسایل نقلیه آبی را به خشکی برد و به این ترتیب امنیت لازم را به وجود آورد و محافظانی نیز در ساحل گمارد.

با فرار و عقب نشینی مصطفی چلبی اطرافیان سلطان مراد بی آنکه تردیدی به خود راه بدهند بر آن شدند که تا تنور داغ است نان را بپزند و مسأله را فیصله بخشند. لکن در تنگه آناتولی هیچ کشتی یا قایقی برای گذر به آن سوی ساحل وجود نداشت. سلطان مراد که قبلاً با آدورنو امیر جنوایی فوجی به توافق رسیده بود، طی نامه‌ای وی را از ماجرا آگاه ساخت و از او خواست تا تعدادی کشتی جنگی اعزام دارد. آدورنو از تنگه گذشت و با هفت رزمناو به لاپسکی آمد و سلطان مراد با در نظر گرفتن این احتمال که امکان دارد اروپاییان با دریافت مبلغ هنگفتی از مصطفی او را تحویل برادرش بدهند، لذا بزرگترین کشتی را برگزید و با پانصد تن از اطرافیان بر آن سوار شد.^{۹۲}

۹۱. تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۹۹. تاریخ بهشتی، ص ۵۹. تاریخ نشری، ص ۵۶۴.
 ۹۲. درباره ورود مراد به روملی، عاشق پاشا زاده به طور اختصار چنین نوشته است: به یکی از نزدیکان چندرلی ابراهیم پاشا به نام طهارت سیز خطیب که مرد کاردانی بود پیام فرستاده شد تا کشتی آماده سازد. او به بهانه اینکه قصد تجارت دارد با پرداخت پانزده هزار سکه طلا یک کشتی از فوجی خریداری کرد. این کشتی می باید سلطان مراد را به فوجی ببرد. خطیب برای آگاه ساختن ابراهیم پاشا از ماوقع، شبانه از قوم بورنی مردی را روانه کرد تا شناکنان خود را به ابراهیم پاشا برساند. این شخص پس از گذشتن از آب، چادر ابراهیم پاشا را یافت و او را در جریان امر قرار داد. سراسر شب تا صبح دم عده زیادی از افراد سلطان مراد توسط این کشتی از آب گذشتند (ص ۹۹).

در تاریخ بهشتی آمده است که ابراهیم پاشا نامه‌ای توسط یک مرد شناگر برای طهارت سیز خطیب فرستاد. در آن نامه چنین نوشته بود: «اگر طالب دولت و سعادت، برای تهیه کشتی چاره‌ای بیندیش». خطیب یک کشتی جنوایی را که از جنوا به عزم تجارت آمده بود به پنج هزار سکه طلا خریداری کرد. این کشتی به ساحل آناتولی آمد و تعدادی از لشکریان برگزیده را به قوزلی دره برد. مصطفی چلبی در صدد جلوگیری از نقل و انتقال آنان برآمد، ولی موفق نشد (ص ۶۵). در تاج التواریخ نیز مشا به همین نوشته آمده است (ج ۱/ ص ۳۱۴). منجم باشی هم ←

کشتیهای دیگر حامل سربازان ترك و اروپایی بودند. وقتی کشتیها درست به وسط دریا رسیدند، آدورنو در مقابل سلطان مراد زانوزد و از او تقاضا کرد تا از بدهی او به خزانه دولت عثمانی بابت معادن پتاس صرف نظر شود. سلطان مراد درخواست آدورنو را پذیرفت و در این باره سندی نیز به وی داد. این بدهی معادل بیست و هفت هزار سکه طلای بیزانس بود.

مصطفی چلبی که در ساحل گلیبولی بود وقتی نزدیک شدن کشتیهای جنوایی را دید به آدورنو پیغام فرستاد که در ازای دریافت پنجاه هزار سکه طلا از نزدیک شدن کشتیها به ساحل جلوگیری کند، ولی درخواست وی رد شد. چون کشتیها نزدیک ساحل گلیبولی شدند طرفداران مصطفی در صدد بر آمدند تا با استفاده از کشتیهای خود مانع پیاده شدن سربازان به خشکی شوند. از این روی آدورنو بیش از پانصد تن از کمانداران خود را سوار بر بیست قایق کرد و آنها را به ساحل فرستاد. این تیراندازان بعد از آنکه تیراندازان مصطفی چلبی را وادار به عقب نشینی کردند، در ساحل پیاده شدند و پس از امن کردن ساحل، مراد نیز با سه هزار تیرانداز به خشکی قدم نهاد.^{۹۳}

→ نظیر همین مطلب را نوشته است (ج ۳/ص ۳۳۹). عالی می نویسد که يك کشتی بزرگ بازرگانان جنوایی در تنگه آناتولی لشکر انداخت و زوزرا به فرمانده این کشتی چهار هزار فلورین اجرت دادند (ج ۵/ص ۱۹۹). لطفی پاشا در صفحه ۷۸ کتاب خود آورده است که سلطان مراد به وسیله يك کشتی تجاری به «اجه او واسی» رفت. ما نوشته دو کاس را در متن آوردیم، زیرا دو کاس خود از نزدیک شاهد ماجرا بوده و مطالبی نیز درباره مکاتبات بین سلطان مراد و آدورنو دارد؛ بنا بر این مطالب از منطبق با واقعیتهای تاریخی است. دو کاس در شرح این وقایع از خطیب نیز نام می برد و می افزاید که پنجاه هزار سکه طلای بیزانس برای تهیه کشتی در اختیار او قرار داده شده بود که او نیز موضوع را صادقانه با آدورنو در میان گذارد (دو کاس، ص ۱۶۵).

۹۳. عاشق پاشا زاده درباره این حادثه می نویسد که سلطان مراد مستقیماً و یکر است وارد گلیبولی نشد، بلکه نخست در حوالی عجب آباد به خشکی پیاده شد و مصطفی چلبی طی جنگی که در گرفت به بولایر عقب نشینی کرد. آنگاه مردم گلیبولی به استقبال سلطان مراد آمدند (ص ۱۰۰). بهشتی و روحی می نویسند که نیردهای سلطان مراد در قوزلی دره به ساحل پیاده شدند. مصطفی چلبی برای دفع حمله مهاجمان نهایت کوشش را به کار برد، ولی موفق نشد. عالی در این باره شرح بیشتری می دهد و عنوان می کند که به سبب توپهایی که از قلعه گلیبولی شلیک شد سلطان مراد نتوانست نیروی خود را در ساحل پیاده کند؛ لذا نخست در قوزلی دره نیرو پیاده کرد. بنا بر تاریخ لطفی پاشا، مصطفی چلبی وقتی شنید مراد اول وارد اجه او واسی شده است، از راه بولایر بدادر نه گریخت (ص ۷۸).

آنگاه جنگ بین قوای مصطفی چلبی و نیروهای مشترك مراد و اروپاییان در گرفت. نیروهای مصطفی چلبی شکست خورده، گریختند و قلعه گلیبولی تسلیم سلطان مراد شد. مصطفی چلبی با شتاب خود را به ادرنه رسانید و آنچه در خزانه قصر بود همه را برداشت و به سوی افلاق گریخت. مراد سه روز در گلیبولی ماند و پس از تحویل قلعه بسرعت با نیروی عظیمی به ادرنه رفت. بنا به نوشته دوکاس، اوایل زمستان در ادرنه بر تخت سلطنت جلوس کرد. دوهزار پیاده آدورنو نیز در ادرنه همراه او بودند.

مراد جمعی از نیروهای منتخب خود را در پی مصطفی چلبی فرستاد. سلطان مراد به پاداش خدمات آدورنو عایدات ده پری توریون واقع در ساحل غربی تراکیا را به او اختصاص داد و بجز آن، وی عوارض گمرکی بازرگانان فوجه رانیز دریافت می کرد. سلطان مراد به همراهان آدورنو لباسهای حریر و اشیاء گرانبه قیمت بسیار بخشید و آنان را روانه کشورشان کرد.

مصطفی چلبی از سوی نیروهای اعزامی سلطان مراد سخت تحت تعقیب بود. سرانجام او را در ینی جه قزل آغاج واقع در شمال ادرنه و کناره نهر طونجه دستگیر کردند و به ادرنه بردند. سلطان مراد دستور داد تا او را چون یک فرد معمولی در میدان شهر به دار آویزند.^{۹۴} مصطفی چلبی به سلطان گفت که قصد بیان مطلبی را دارد، ولی سلطان مراد نپذیرفت. وی را از برج حصار شهر حلق آویز کردند (۸۲۵هـ/۱۴۲۲م).^{۹۵} بهشتی می نویسد که جسد مصطفی چلبی آنقدر بردار ماند تا پوسید.

۹۴. دوکاس ماجرا را چنین شرح می دهد: «مصطفی را به حضور مراد آوردند و او نیز دستور داد تا وی را چون یک جانی در میدان شهر به دار آویزند. مصطفی درخواست کرد که از این شیوه اعدام خودداری شود. قصد مراد از این کار این بود که به مردم ثابت کند وی از خاندان عثمانی نیست، که بالطبع کسی آن را باور نمی داشت. سلطان مراد به مردم القا کرد که وی مردی است متقلب که توسط ما نوئل به میدان آمده است. ولی اگر واقعیت را بخواهید او مصطفی پسر یلدرم بایزید بود.»

در خاندان چنگیز و نیز عثمانی رسم بود اگر کسی از افراد خانواده می باید اعدام شود او را خفه می کردند. مصطفی نیز با توجه به این قانون نمی خواست به دار آویخته شود.
۹۵. در تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۱۰۰)، تاریخ لطفی پاشا (ص ۷۹)، تاج التواریخ (ج ۱/ص ۳۱۵) و تاریخ بهشتی (ص ۶) آمده است که مصطفی را اطرافیانش دستگیر کردند و نزد سلطان مراد بردند. روحی می نویسد که میخائیل اوغلی که در پی مصطفی بود وی را دستگیر و با طناب خفه کرد.

حکمرانی مصطفی چلبی در روملی تقریباً قریب يك سال و نیم بود.^{۹۶} بیان دلنشین و نافذی داشت که در مخاطبان سخت مؤثر می افتاد.^{۹۷} به عنوان مثال هنگامی که نیروهای بایزید پاشا در سازلی دره با او به مقابله پرداختند، مصطفی باشجاعتی بی مانند پیش رفت و با سخنان مؤثر خود سبب شد که نیروهای بایزید پاشا به وپوستند.^{۹۸}

اعزام نماینده از سوی امپراتور

مانوئل پیر وپسرش یوانیس که مشترکاً اداره امور امپراتوری بیزانس را در دست داشتند، با شنیدن خبر سرکوبی مصطفی چلبی دستخوش اضطراب شدند و ظاهراً برای تبریک جلوس مراد به سلطنت و پیوند زدن رشته گسسته شده دوستی، ولی در واقع برای آگاهی از کم و کیف قضایا، دو نماینده به اسامی لاکاناس و مارکوگانیس از اسیلزادگان بیزانس به حضور سلطان مراد اعزام داشتند.

این دو نماینده تمامی کاسه کوزه‌ها را بر سر بایزید پاشا شکستند و ادعا کردند که وی گذشته از اینکه علی‌رغم وصیت سلطان محمد از تحویل کودکان خودداری کرد بلکه نمایندگان اعزامی بیزانس را مورد اهانت قرارداد و آنها را باز پس فرستاد. ولی سلطان مراد نه تنها نمایندگان را به حضور پذیرفت، بلکه هدایایی را هم که با خود آورده بودند رد کرد. حقیقت امر این بود که سلطان مراد برای انتقام گرفتن از امپراتور سرگرم تهیه مقدمات امر بود. به دستور سلطان مراد نمایندگان اعزامی از جانب بیزانس بازداشت شدند و پس از آنکه آمادگی لازم برای محاصره استانبول حاصل آمد دستور آزادی آنان را صادر کرد و با این پیغام آنان را بازگردانید: «بروید و به امپراتور بگویید

۹۶. در قهویم مسکوکات عثمانیه اثر غالب بیگ و نیز مسکوکات عثمانیه خلیل ادهم بیگ به نقل از غالب بیگ آمده است که مصطفی چلبی در سال ۸۲۲هـ/ق ۱۴۱۸م در ادرنه حکومت می کرد و سکه ای نیز به دستور او ضرب شده بود. با توجه به اینکه در سال ۸۲۲هـ ق ادرنه در دست محمد چلبی بود لذا در آن تاریخ ضرب سکه در ادرنه توسط مصطفی چلبی امکان ناپذیر است. ناگفته نماند که غالب بیگ تاریخ دقیق ضرب سکه را مشخص نکرده است. مرحوم علی بیگ، متخصص سکه، تحقیقاتی در این زمینه دارد که در چند مجله انجمن تاریخ ترك (سال ۱۵، ص ۳۸۷) چاپ شده است.

۹۷. خیر الله افندی (ج ۷/ص ۳۸) به نقل از حال کوندیل، دوکاس، فرانچس، هامر، ادریس بتلیسی و تاریخ لطفی پاشا.

۹۸. دوکاس (چاپ پن)، ص ۱۴۹.

که سرعت به سوی استانبول در حرکت»^{۹۹}

محاصره استانبول

در پی درخواستهای مکرر و وعده‌های مصطفی چلبی، امپراتور وی را یاری کرد؛ ولی محاسبه‌اش درست از آب در نیامد و مصطفی چلبی که در این رابطه امتیازات بسیاری کسب کرده بود در نخستین حرکت، از تسلیم گلیبولی به امپراتوری سر باز زد و در نتیجه دوستی فی‌مابین به کدورت مبدل شد. مراد در صدد استفاده از این موقعیت بر آمد و چندرلی‌زاده ابراهیم‌پاشا را نزد امپراتور فرستاد تا وی با صرف نظر کردن از خواسته خود مبنی بر تحویل پسران بایزید، حسن نیت و مراتب گذشت و فداکاری خود را به‌ظهور رساند؛ لکن امپراتور این درخواست را نپذیرفت و حتی حاضر به شنیدن سخنان فرستاده مراد نشد. با سرکوبی مصطفی چلبی زمان مساعد برای تصفیه حساب با امپراتور فرا رسید. سلطان مراد در بهار سال ۱۴۲۲م دستور آماده‌باش داد و در حریران همان سال نخست میخائیل اوغلی محمد بیگ را بایک نیروی بیست هزار نفری برای کوبیدن حومه استانبول فرستاد. در پی این عملیات، خود سلطان مراد نیز بایک لشکر بیست هزار نفری به سوی استانبول حرکت کرد^{۱۰۰} و نیروی دریایی هم برای محاصره دریایی این شهر وارد عمل شد. امپراتور هیبتی برای عقد پیمان صلح نزد سلطان مراد فرستاد، ولی پاسخ رد شنید.^{۱۰۱} سلطان مراد در ۲۰ حریران بانبروهایش به نزدیک استانبول رسید. شهر از طریق خشکی (از یلدزلی قاپی تا خلیج) به محاصره

۹۹. دوکاس (چاپ بن)، ص ۱۸۲ و ۱۸۳. هامر (ترجمه اتابک)، ج ۲/ص ۱۶۷. تاریخ خیر الله افندی، ج ۷/ص ۴۷.

۱۰۰. در وقایع‌نامه‌های ترک ضمن واقعه مصطفی چلبی کوچک اشاره کوتاهی که از نیم سطر تجاوز نمی‌کند به محاصره استانبول توسط مراد دوم شده است؛ ولی در کتب تاریخ بیزانس و سایر منابع خارجی اطلاعاتی در این زمینه درج شده است.

۱۰۱. حال کوندیل می‌نویسد که وقتی استانبول توسط سلطان مراد در تنگنا قرار می‌گیرد، امپراتور هیبتی را با پیشنهاد صلح نزد او اعزام می‌دارد. مراد به پیشنهاد صلح پاسخ رد می‌دهد، اما چند روز بعد دست از محاصره کشیده، عقب‌نشیند (چاپ پاریس، ص ۱۱۰).

درآمد. ۱۰۲ لشکر عثمانی مجهز به توپخانه بود. برای حمله به حصار شهر و عبور از آن برجهای چرخداری به بلندای حصار و حتی مرتفع تر ساختند. توپخانه، حصار شهر را زیر آتش گرفت و در ۲۴ آگوست حمله عمومی عثمانیها آغاز شد. حمله عمومی با تیراندازی کمانداران صورت گرفت، که مدافعان شهر را مرعوب کرد، ولی نتیجه‌ای از آن گرفته نشد. ۱۰۳

در این ایام، امپراتور مانوئل پیر بیمار بود و امیدی به بهبودش نمی‌رفت. در واقع کلیه امور کشور به دست پسرش یوانیس هشتم اداره می‌شد. امپراتور که از عقد پیمان صلح با مراد ناامید شده بود چاره دیگری اندیشید، به این معنی که این بار مصطفی چلبی برادر کوچک سلطان مراد را آلت دست قرارداد.

این شاهزاده در زمان حیات پدر فرماندار حمیدایلی بود. پس از آنکه برادرش مراد به سلطنت رسید از بیم آنکه به دست او کشته شود نزد قرامانیان گریخت. باری، امپراتور، شاهزاده را نزد خویش برد و او را واداشت که به ادعای سلطنت در برابر برادرش موضع گیری کند. مصطفی چلبی که فریب تحریکات قرامانیان و گرمانیان و امپراتور را خورده بود، پس از مدتی اقامت در استانبول به آناتولی رفت. سلطان مراد با شنیدن این خبر ناگزیر دست از محاصره استانبول کشید و به سوی برادرش که در ازینق و بورسه به فعالیت پرداخته بود حرکت کرد. ۱۰۴ بنا بر قرائن تاریخی، محاصره استانبول دو ماه طول کشیده بود. ۱۰۵

۱۰۲. به نوشته یوانیس کانا نوس، محاصره استانبول در ۲۴ آگوست ۱۴۲۲م آغاز شد. وی تعداد نیروهای سلطان مراد را پنجاه هزار تن قید کرده است؛ در حالی که بنا بر قرائن تاریخی در ۲۴ آگوست حمله عمومی عثمانیها شروع شده بود (مجله تاریخ دانشکده ادبیات، ج ۸، شماره‌های ۱۱ و ۱۲، ترجمه ظفر تاشلقلی اوغلی).

۱۰۳. برای کسب اطلاع بیشتر درباره این محاصره رجوع شود به: دوکاس، ص ۱۸۳. فرانچس (چاپ بن). حال کوندیل، ص ۱۰۸-۱۱۰ (چاپ پاریس). هامر، ج ۲/ص ۱۶۹. فتح استانبول اثر فریدون دمیرتکین، ص ۳۴. تاریخ خیرالله افندی، ج ۷/ص ۴۷-۵۰.

۱۰۴. فرانچس می‌نویسد که سلطان مراد به توصیه نامادری پدرش «مارا» (دختر لازار دسپو صرب و زن یلدرم بایزید) دست از محاصره استانبول کشید و با امپراتور صلح کرد (چاپ بن، ص ۹۰). حال آنکه سلطان مراد پس از مسأله مصطفی چلبی با امپراتور پیمان صلح بست.

۱۰۵. به نوشته فرانچس طی این عملیات (محاصره استانبول) ابتدا در حیزیران سال ۱۴۲۲م میخائیل اوغلی با نیروهای آقنجی به سوی استانبول اعزام شد و در پی آن، یعنی در پانزدهم حیزیران، سلطان مراد نیز حرکت کرد و شهر در بیست و دوم همان ماه به محاصره درآمد و در

واقعه مصطفی چلبی کوچک

مصطفی از پسران محمد چلبی بود که در سیزده سالگی^{۱۰۶} فرماندار حمید ایللی شده بود. او به دنبال جلوس برادرش بر تخت، از بیم جان گریخت و به قرامانیان پناه برد. همان گونه که در شرح محاصره استانبول اشاره شده، امپراتور که برای رهایی از این تنگنا در تلاش بود، نامه‌هایی همراه با مبلغ قابل توجهی سکه طلا برای شرابدار الیاس لله شاهزاده فرستاد و از او خواست که با صرف این پول لشکری فراهم آورد، و همزمان با آن، مصطفی را نزد خود به استانبول آورد. مصطفی پس از توافق در این زمینه که در صورت پیروزی و موفقیت، محبت امپراتور را جبران کند (بالطبع با بخشیدن بعضی نواحی به امپراتوری) همراه نیروهای بیزانس به حوالی آناتولی اعزام شد و فعالیت آغاز کرد.^{۱۰۷} تر کمنهای تورقوتلوی قرامانیان و نیروهای گرمیانیان نیز

→ ششم ایلول سال ۱۴۲۳ م دست از محاصره کشید و به اعتقاد او محاصره چهارده ماه طول کشید، که در این مورد هیچ نوع سندی وجود ندارد. امکان دارد که به جای ۱۴۲۲ م اشتباهاً ۱۴۲۳ م قید شده باشد، یا اینکه محاصره استانبول به جای سال ۱۴۲۲ در سال ۱۴۲۳ م صورت گرفته بود.

۱۰۶. به نوشته دوکاس (ص ۱۸۷) در آن هنگام مصطفی شش سال داشت و به نظر حال کوندیل (ص ۱۱۰) سیزده ساله بود. با توجه به اینکه سن شاهزاده‌ای تا از ده سال متجاوز نمی‌شد انتصابش به فرمانداری امکان نداشت، لذا نظریه‌ی حال کوندیل درست است. دوکاس می‌آنگه اشاره‌ای به فرمانداری مصطفی داشته باشد می‌نویسد او برای آنکه به دست برادر کشته نشود همراه لله‌اش شرابدار الیاس به پلاقونیه رفت و به هنگام اقامت در آنجا بود که دعوتنامه‌ی امپراتور را دریافت داشت.

۱۰۷. بنا به نوشته فرانسس، مصطفی درسی‌ام ایلول سال ۱۴۲۳ م وارد استانبول شد و فردای آن روز، یعنی اول اکیم، امپراتور او را به حضور پذیرفت. پس از صرف غذا امپراتور دچار سکتی شد. مصطفی چلبی پس از مدتی اقامت در استانبول به سیلیوری رفت و دوباره به استانبول بازگشت و از آنجا به بورسه رفت (چاپ بن، ص ۱۱۵). حال کوندیل می‌نویسد هنگامی که مصطفی نزد امیر قرامان بسر می‌برد، از طرف امپراتور احضار شد و به استانبول رفت. وی به امپراتور وعده داد که در صورت رسیدن به قدرت دو برابر اراضی را که سلطان مراد داده است تسلیم وی خواهد کرد، و با این وعده نیرویی فراهم آورد و به همراه قوایی که رومیها در اختیارش گذارده بودند وارد آناتولی شد و جاپوله را تصرف کرد و مردم جاپوله نیز به او پیوستند (ص ۱۱۰). نظر فرانسس در مورد اینکه مصطفی چلبی در سال ۱۴۲۳ م به استانبول رفت با نظر مورخان عثمانی منافی است. تاریخ عزیمت مصطفی به استانبول در وقایع‌نامه‌های عثمانی ۱۴۲۲ م ذکر شده است که من نیز از آن منابع نقل کرده‌ام. عاشق پاشا زاده بی‌آنکه از محاصره استانبول بحثی به میان آورد می‌نویسد که سلطان مراد به محض آگاهی از فعالیت مصطفی چلبی کوچک، از ادرنه حرکت کرد و نه‌روزه خود را به ازنیق رسانید (ص ۱۰۲).

به او پیوستند.^{۱۰۸} شرابدار الیاس سمت وزارت مصطفی را داشت و محمد پسر قراتاج الدین فرمانده لشکر بود.^{۱۰۹}

مصطفی با نیروهایی که گرد آورده بود به جانب بورسه حرکت کرد. مردم بورسه از تسلیم شهر و قلعه به مصطفی خودداری کردند و دو تن از متنفذان شهر یعنی اخی یعقوب و اخی خوشقدم را به نمایندگی از سوی خود نزد مصطفی فرستادند و کوشیدند تا با تقدیم پول و هدیه به او مسأله را فیصله بخشند. نمایندگان اهرامی ضمن ملاقات با شرابدار الیاس، وزیر مصطفی چلبی و عامل اصلی این حوادث، بیان داشتند که چون مردم بورسه با سلطان مراد بیعت کرده اند لذا از او رویگردان نخواهند شد و در صورت اجبار از شهر دفاع خواهند کرد، و افزودند که مورد هجوم قرار دادن یک شهر عثمانی بانبروی قرامانیان کار درستی نیست.^{۱۱۰} شرابدار الیاس پول و هدیه را پذیرفت و قوای مصطفی به سوی ازنیق رفت.

شاهزاده مصطفی قلعه ازنیق را چهل روز در محاصره گرفت و علی بیگک پسر فیروز بیگک فرمانده محافظان دژ سلطان مراد را از ماجرا آگاه ساخت. پادشاه پیغام داد که بی توسل به جنگ، حصار قلعه را به مصطفی تسلیم کند و در آنجا سرگرمش سازد و مانع از فرارش شود تا او خود را به قلعه برساند. همزمان با این پیغام، فرمانی نیز برای شرابدار الیاس فرستاد که به موجب آن به مقام بیگلربیگی منصوب می شد و ضمن ارسال این فرمان از وی خواست که مصطفی چلبی را تا آمدن لشکریانش سرگرم سازد.^{۱۱۱}

۱۰۸. تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۱۰۱. تاج التواریخ، ج ۱/ص ۳۱۵. تاریخ خیر الله افندی، ج ۱/ص ۵۰.

۱۰۹. تاریخ بهشتی، ص ۶۱.

۱۱۰. تاج التواریخ (ج ۱/ص ۴۱۶) و تاریخ بهشتی (صفحه ۶۱). در تاریخ عاشق پاشازاده در این باره چنین آمده است: «نمایندگان اهرامی مردم شهر، یعنی اخیها، نزد شرابدار الیاس که للاً پادشاه بود رفتند و گفتند: او نیز پسر پادشاه است، لکن برادرش آمد و حصار شهر را مستحکم گردانید. کرم کنید و مگذارید که مملکت پدرش به دست لشکریان بیگانه ویران شود. وارد شهر نشوید. آنها یا شهر را ویران می کنند و یا می کوبند. زیرا ما می دانیم که قرامان دشمن آنهاست. این سخنان، شرابدار الیاس را مورد قبول افتاد و ارمغان را گرفت و آنگاه روی به جانب ازنیق نهادند...» (ص ۱۰۱).

۱۱۱. در تاریخ عاشق پاشازاده (ص ۱۰۲) و تاج التواریخ (ج ۱/ص ۳۱۵) آمده است که شرابدار الیاس در واقعه شاهزادگان ابتدا با محمد چلبی بود؛ ولی از جمله امرایی بود که بعداً به امیر سلیمان پیوست و عقب نشینی محمد چلبی را موجب شد. بعداً باز به خدمت محمد چلبی در آمد و للاً مصطفی چلبی شد.

علی بیگک طبق تعلیماتی که دریافت داشته بود، با اخذ تأمین جان و مال مردم، تسلیم شد و شرابدار الیاس نیز با دریافت مژدهٔ مقام جدید، در از نیق ماند و مصطفی چلبی که در قصر چندرلی زاده ابراهیم پاشا جای گرفته بود اوقات خود را به صدور فرامین و احکام مختلف می گذرانید.^{۱۱۲}

سلطان مراد که سرگرم محاصرهٔ استانبول بود با آگاهی از حادثه، همان طوری که اشاره شد، تدابیر لازم را اتخاذ کرد و بیدرننگ دست از محاصره کشید و از راه گلیبولی وارد آناتولی شد و به سوی از نیق حرکت کرد. فرماندهان نیروهای گرمیان و تورقوتلو که توقف مصطفی را در از نیق خطرناک می دیدند خواستند تا او را همراه خود به قرامان ببرند، لکن شرابدار الیاس مانع شد.^{۱۱۳}

طلایه داران سپاه مراد، یعنی آقنجیها، به فرماندهی میخائیل اوغلی محمد بیگک ناگهان به از نیق حمله بردند. مصطفی چلبی در حمام بود. محمود بیگک پسر تاج الدین که بیگلر بیگک مصطفی بود بیدرننگ اسبی فراهم آورد و در صدد نجات مصطفی بر آمد، ولی موفق نشد. وی با محمد بیگک به زد و خورد پرداخت و او را از اسب به زیر کشید و کشت.^{۱۱۴} در این اثنا شرابدار الیاس مصطفی چلبی را دستگیر کرد و او را نزد سلطان مراد برد که شهر را در محاصره داشت. به دستور پادشاه، مصطفی چلبی را در خارج از نیق زیر درخت انجیری خفه کردند و آنگاه جسدش را به بورسفر ستاندند.^{۱۱۵}

۱۱۲. تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۱۵۲ و تاج التواریخ، ج ۱/ ص ۳۱۷.

۱۱۳. «پسران تورقوت (تورقوت اوغول لاری) و امرای گرمیان که نزد آن پسر بچه [منظور مصطفی چلبی است] بودند به خیانت شرابدار الیاس واقف شدند؛ نزد او آمدند و گفتند که هی! بیا و این پسر بچه را به ما بسپار تا او را به قرامان یا گرمیان و یا استانبول ببریم. ترا حال معلوم است که چه خیالی بر سر داری. بگذار تا ما حق نان و نمک بجای آوریم. مدت هاست که ما بر اسب شاهزاده سوار شده ایم؛ خلعتش را پوشیده ایم و نعمتش را خورده ایم؛ نمی خواهیم در آخرین لحظات به او خیانت کنیم. لکن فایده نداشت. نتوانستند پسر بچه را از شرابدار الیاس بگیرند.» (تاریخ نشری، ص ۵۶۸).

۱۱۴. «مردی از خاندان سلاطین ارزنجان به نام تاج الدین چون غرض دشمنان را شنید با شتاب در صدد مدافعه از جان مصطفی بر آمد. پس با شجاعتی بی نظیر به میان جمعیت رفت و میخائیل اوغلی فرماندار روملی و دوست دیرینش را به همراه بسیاری از افراد دشمن کشت. عاقبت خود نیز از دم تیغ گذشت.» (هال کوندیل، چاپ پاریس، ص ۱۱۱).

۱۱۵. در تاریخ روحی آمده است که مصطفی چلبی توسط شخصی به نام مزید بیگک دستگیر شد و آنگاه او را نزد سلطان مراد فرستاد. مصطفی پس از خفه شدن، در از نیق به خاک سپرده شد. وی در آن هنگام دوازده سال داشت.

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۴۳

محمود بیگ پسر تاج الدین قاتل میخائیل اوغلی نیز در زندان به دست کسان میخائیل اوغلی به قتل رسید (۸۲۶ هـ ق / ۱۴۲۳ م). شاهزاده مصطفی در بورسه کنار پدرش مدفون است.

سلطان مراد پس از این حادثه از بیم آنکه در آینده مدعی برای سلطنتش پیدا نشود دستور داد تا به چشمان دو برادرش محمود و یوسف که در قلعه طوقات زندانی بودند، میل کشیدند. وی پس از کور کردن برادرانش آندو را به همراه مادرشان به بورسه آورد.

جنگ با اسفندیاریان^{۱۱۶}

فعالیت اسفندیاری بیگ علیه عثمانیها

در پی مرگ سلطان محمد چلبی و حوادث مصطفی چلبیها حکمران اسفندیاری بر آن شد که از این فرصت به سود خویش بهره جوید؛ لذا طوسیه، چانقری و قلعه جک را که زیر فشار سلطان محمد چلبی به پسرش قاسم بیگ واگذار کرده بود باز پس گرفت. قاسم بیگ گریخت و هنگام حرکت سلطان مراد به سوی ازبیک نزد او رفت. اسفندیاری بیگ، بجز مناطقی که گفته شد، قلعه زعفران بولی (طراقلی بولی) را نیز محاصره کرد.

پس از خاتمه کار مصطفی چلبی کوچک، قوای عثمانی که قاسم بیگ نیز همراه آنان بود برای مقابله با اسفندیاری بیگ اعزام شد. وقتی نیرو به بولی رسید، آن عده از نیروهای اسفندیاری بیگ که قبلاً قاسم بیگ فرماندهی آنها را به عهده داشت نزد فرمانده خویش گریختند. این حادثه موجب تضعیف اسفندیاری بیگ شد. در جنگی که بین بولی

۱۱۶. در تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۱۵۴) و تاج التواریخ به نقل از آن و در بعضی دیگر از منابع تاریخی، تاریخ تحقق سازمان اداری که سلطان مراد به وجود آورد قبل از جنگ با اسفندیاریان ذکر شده است؛ ولی با توجه به وقایع تاریخی، من این اقدام را بعد از جنگ با اسفندیاریان آورده‌ام. بهشتی نیز (ص ۵۲) همان طوری که ما در متن ذکر کرده‌ایم حمله اسفندیاریان را همزمان با حادثه مصطفی چلبی آورده است.

و گرده رخ داد اسفندیاری بیگ شکست خورد. وی بر اثر ضربه گرز شش پری که یاخشی بیگ بر سرش وارد آورد شوایی خود را از دست داد و بی آنکه در قسطنونیه توقف بکند به قلعه سینوپ پناه برد.

صلح با عثمانیها

نیروهای عثمانی که در پی اسفندیاری بیگ بودند قسطنونیه را با باقر کوره‌سی به تصرف در آوردند. اسفندیاری بیگ برای عقد پیمان صلح هیئتی به ریاست پسر کوچکش مراد بیگ فرستاد و بجز آن برای تک‌تک دولتمردان با نفوذ عثمانی نامه فرستاد و از آنان درخواست کرد تا میانجیگری کنند و نیز پیشنهاد کرد که نوه اش (دختر ابراهیم بیگ) را که به زیبایی شهره بود به عقد ازدواج مراد در آورد. اسفندیاری بیگ با دادن هدایا به دولتمردان عثمانی نظر مساعد آنان را نسبت به خود جلب کرد و آنان از پادشاه استدعا کردند که با در خواست اسفندیاری بیگ موافقت کند و سلطان مراد نیز چنین کرد.^{۱۱۷} به موجب این مصالحه اسفندیاری بیگ ملزم به بازپس دادن اراضی قاسم بیگ شد و دولت عثمانی قسطنونیه و باقر کوره‌سی را به اسفندیاری بیگ پس داد و در ازای آن اسفندیاری بیگ مکلف شد بخش اعظمی از عایدات باقر کوره‌سی را به دولت عثمانی بدهد و نیز در صورت نیاز، سرباز در اختیار آن دولت قرار دهد (۸۲۷ق/ ۱۴۲۳م).^{۱۱۸}

۱۱۷. نوه اسفندیاری بیگ که به همسری سلطان مراد در آمد، خدیجه سلطان نام داشت. وی وقفنامه‌ای به تاریخ ۹۰۶ق/ ۱۵۰۰م دارد. قبرش در «مقبره خدیجه سلطان» نزدیک «گوگردلی قابلجاسی» بورسه قرار دارد. مقبره بزرگی است که در آن بجز قبر او قبرهای بسیاری نیز وجود دارد. نه گور و نه مقبره اش، هیچ یک لوحه و کتیبه‌ای ندارند.

۱۱۸. در تاریخ نشری، تاریخ رخدادهای جنگ بین اسفندیاری بیگ و دولت عثمانی سال ۸۲۸ق/ ۱۴۲۵م قید شده است.

مملکتداری سلطان مراد دوم

پادشاه جوان اداره امور
کشور را در دست می گیرد

سلطان مراد هجده ساله بود که به سلطنت رسید. اورق‌ب نیرومند و خطرناکی چون عمویش مصطفی چلبی در برابر خود داشت. نخستین سال سلطنت برای او سالی بواقع ناامیدکننده و وحشتناک بود. اطرافیان و یاران صادقش عبارت بودند از: بایزیدپاشا، ابراهیم‌پاشا، حاجی عیوض‌پاشا و میخائیل اوغلی محمدبیگ و سه پسر قراتیمورتاش‌پاشا یعنی علی‌بیگ، اوموربیگ و اروج‌بیگ. این سه به مقام وزارت رسیده بودند.

عمویش مصطفی چلبی در روملی بود و یارانی چون پسران اورنوس‌بیگ، تورخان‌بیگ، پسر بیگیت، پاشای بیگیت، پسر جملو و دیگر امرای روملی و آق‌نجی داشت. سرانجام سلطان مراد در سایه تربیت و تدابیر حاجی عیوض‌پاشا و فداکاری افرادی که نامشان گذشت بر رقیبش پیروز شد.

در زمان سلطان مراد نیز چون دوران سایر حکمرانان بین دولتمردان رقابت حاکم بود. در بین اطرافیان سلطان مراد، که ذکر شد، بایزیدپاشا معتمدترینشان بود که در جریان جنگ قدرت بین سلطان مراد و مصطفی چلبی بزرگ همت و فداکاری‌شایان توجهی از خود نشان داد؛ بایزیدپاشا تا پایان زندگی محمدچلبی سمت وزارت عظمی و بیگلربیگی او را عهده داشت و تنها مرجع صاحب صلاحیت در کارهای مملکتی به‌شمار می‌رفت. او حتی وزرای دیگر را مورد پرخاش و بازخواست قرار می‌داد و آنان را یارای اظهار نظر در برابر تصمیمات او نبود. چندرلی‌زاده ابراهیم وزیر دوم (پس از بایزیدپاشا) و طوقاتلی حاجی عیوض‌پاشا، از اطرافیان فداکار مراد، وزیر سوم دیوان بودند که حتی آندونیز از دست بایزیدپاشا به‌ستوه آمده بودند.

پس از مرگ محمدچلبی و پس از آنکه سلطان مراد در بورس به برتخت سلطنت نشست، واقعه مصطفی چلبی رخ داد. حاجی عیوض‌پاشا و ابراهیم‌پاشا با مطرح کردن اینکه بایزیدپاشا سمت بیگلربیگی روملی را دارد عقیده داشتند که بهتر است فرماندهی سپاه اعزامی برای مقابله با مصطفی چلبی به بایزیدپاشا واگذار شود و در این مورد

سخت اصرار ورزیدند. حکمران جوان که تحت تأثیر آندو بود به بایزیدپاشا دستور داد که به روملی عزیمت کند. پسران تیمورتاش پاشا فرستادن بایزیدپاشا را به روملی بانروی اندکی که در اختیار داشت صلاح ندانستند و از پادشاه درخواست کردند که خود شخصاً در این جنگ شرکت کند؛ ولی باین پیشنهاد موافقت نشد^{۱۱۹} و بایزیدپاشا ناگزیر از رفتن شد و سرانجام نیز جان بر سر این کار گذاشت و به این ترتیب رقبا از پر خاشکگریهای او آسوده شدند و چندرلی زاده ابراهیم پاشا وزیر اعظم شد.

پس از حل مسأله مصطفی چلبی کوچک و اسفندیاری بیگ، این بار نوبت پسران قراتیمورتاش پاشا فرا رسید. سلطان مراد از این سه برادر، او موری بیگ را به کوتاهیه فرستاد؛ علی بیگ را به فرمانداری صاروخان و مانیسه منصوب کرد؛ اروج بیگ نیز بیگلر بیگ آناتولی شد. به این ترتیب در دیوان تنها ابراهیم پاشا و حاجی عیوض پاشا ماندند. پادشاه به الله اش یورگچ پاشا نیز ولایت «رومیة صغری» را داد و او را به اماسیه فرستاد.

ابراهیم پاشا و عیوض پاشا

پس از این انتصابات، این بار رقابت بین حاجی عیوض پاشا و ابراهیم پاشا در گرفت. ابراهیم پاشا از خاندان چندرلی بود. اعضای این خاندان همزمان با تأسیس دولت عثمانی وارد خدمات دولتی شدند. پدرش خیرالدین و برادرش علی پاشا مقام

۱۱۹. دوکاس در این باره می نویسد: نزدیکان مراد که از مدت ها پیش با بایزید پاشا که برای کسی اهمیتی قائل نبود خصومت داشتند فرصت را غنیمت شمردند؛ زیرا بایزید پاشا بسیاری از آنان را چون قاطر چموشی که به چپ و راست جفتک می اندازد از خود رنجیده خاطر ساخته بود. مراد جوان هم به سبب سن اندک و تجربه کم، جرأت اظهار نظر نداشت. مخالفان بایزید به سلطان مراد گفتند: «شوکت ما با ولایت روملی از دست رفت؛ تاج پادشاهی بر تارک مصطفی قرار گرفت؛ اگر تدبیر عاجلانه اتخاذ نشود این سرزمین نیز به دست او خواهد افتاد. به منظور جلوگیری از الحاق نیروهای روملی به مصطفی چلبی به نیروهایی که در راهند امر کن تا وارد روملی شوند و در میان فرماندهان هیچ کس شایسته تر از بایزید پاشا برای این امر نیست، زیرا او مورد احترام سربازان تراکیا است. بایزید می تواند آنان را فراخواند و به خدمت بگیرد...» (ص ۱۴۳). عاشق پاشا زاده مورخ عثمانی در این باره می نویسد: «امرا نزد بایزید پاشا رفتند و گفتند این تویی که بیگلر بیگی هستی. عسلش را خوردی، اینک زمان آن رسیده است که نیشش را بر طرف کنی.» (ص ۹۶). در تاج التواریخ (ج ۱/ ص ۳۵۷) و منجم باشی (ج ۳/ ص ۳۳۷) مطالبی مشابه نوشته عاشق پاشا زاده دیده می شود.

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۴۷

وزارت عظمی یافتند و در کشور از نفوذ بسیاری برخوردار بودند. ابراهیم پاشا با ابراز صداقت به محمد چلبی و خدمات ارزنده اش به هنگام خطرات و دشواریها و نیز به سبب فضل و کمال مورد توجه بود. او در زمان محمد چلبی قاضی عسکر و وزیر دوم شد و پس از بایزید پاشا به وزارت عظمی رسید.

و اما حاجی عیوض پاشا. وی پسر اخی بایزید از متنفذان طوقات بود و در همه جنگهای محمد چلبی شرکت داشت. هنگامی که امیر قرمان بورسه را محاصره کرده بود در دفاع از این شهر پایمردی چشمگیری از خود نشان داد و در حادثه مصطفی چلبی، با اتخاذ تدابیر و ارسال نامه‌هایی که پیش از این ذکرش گذشت، سبب پراکندگی نیروهای مصطفی چلبی و موجب پیروزی سلطان مراد شد. خلاصه سخن اینکه شخصیت باارزشی به شمار می‌رفت. نقشه و طرح یشیل جامع (مسجد کبود) بورسه از او بود و هنرمندان بسیاری را از خارج به کشور آورده بود.^{۱۲۰}

رقابت بین دو وزیر باارزش به خارج شدن حاجی عیوض پاشا از صحنه انجامید. بجز ابراهیم پاشا وزیر اعظم، عالم معروف ملا فناری نیز با حاجی عیوض پاشا مخالف بود. به پادشاه گفتند که حاجی عیوض پاشا با ینی چریها نهانی در ارتباط است و خیال سوء قصد به جان او را دارد و با اسلحه وارد دیوان شده است. روزی در دیوان، پادشاه با دست به سینه حاجی عیوض پاشا زد و دریافت که زیر جامه زره پوشیده است. سبب را پرسید و چون عیوض پاشا نتوانست پاسخ بدهد، به دستور مراد به چشمانش میل کشیدند^{۱۲۱} و ناگزیر از اقامت در بورسه اش کردند. دقیقاً معلوم نیست که در چه تاریخی

۱۲۰. کاشی کاری در بار آل عثمان نیز از اوست. همچنین او هنرمندان بسیاری را از اقصی نقاط جهان آورد. در قوسوه مدرسه ای بنا کرد. در بورسه نیز مدرسه ای ساخت و از محل جملگی موقوفه‌هایش برای مستمندان مکه و مدینه مقرری تعیین کرد (عاشق پاشا زاده، ص ۱۹۰). در وقفنامه نام این مدرسه با توجه به کنیه اش که عمادالدین بود، به نام «عمادیه» ذکر شده است.

۱۲۱. «رذری هنگامی که سلطان مراد و حاجی عیوض پاشا با اسب در حال گردش بودند، سلطان دست بر خلعت او نهاد و پرسید: زیر این خلعت چه پوشیده‌ای؟ حاجی عیوض پاسخ داد: به سبب عدم اعتماد به بعضی از سپاهیان، زره پوشیده‌ام. وی با این پاسخ در حقیقت گفته‌های دشمنانش را تأیید کرده بود؛ از این رذری به دستور مراد به چشمانش میل کشیدند.» (هامر، ترجمه اتابک، ج ۲/ص ۱۷۶. تاج التواریخ، ج ۱/ص ۳۱۹. تاریخ خیر الله افندی، ج ۷/ص ۵۴). نشری نیز (ص ۵۷۶) همین نظریه را ابراز داشته است که به نظر می‌رسد از خیر الله افندی نقل کرده باشد.

به چشمان حاجی عیوض پاشا میل کشیدند. با توجه به اینکه در وقفنامه مورخ اوایل جمادی الاول سال ۸۳۰هـ ق / شباط ۱۴۲۷م با عناوینی پرطمطراق از او نام برده شده می توان چنین نتیجه گرفت که این حادثه پس از ماه جمادی الاول رخ داده است.^{۱۲۲} پس از این واقعه، ابراهیم پاشا در همه امور دولتی بی رقیب ماند و با اعتمادی که شاه به او داشت در انجام کارهایش تقریباً مستقل بود. حاجی عیوض پاشا در سال ۸۳۱هـ ق / ۱۴۲۸م در بورسه بر اثر ابتلا به طاعون در گذشت و در «قوزقونلوق» پنازباشی دفن شد.

استقرار در روملی

اوضاع افلاق

در اثنای لشکر کشی علیه اسفندیار بیگ، در اکول والی افلاق فرصت را غنیمت شمرد؛ وارد سیلیستره شد و به خاک عثمانی تجاوز کرد. پس از اندک زمانی که از این تجاوز گذشت، فیروز بیگ برای تلافی، حمله شدیدی به افلاق کرد. در اکول شکست خورد و با تعهد پرداخت مبلغی معادل بادوسال خراج و بسیاری هدایا ناگزیر از صلح شد. پس از بازگشت سلطان مراد از آناتولی به ادرنه، در اکول به همراه دو پسرش به ادرنه رفت و ضمن ابراز مراتب فرمانبرداری خود خراج دو ساله را نیز پرداخت. از این روی از گناهی که کرده بود چشم پوشی شد و به اتفاق یکی از پسرانش بازگشت و پسر دیگرش به عنوان گروگان در دربار عثمانی ماند (۸۲۷هـ ق / ۱۴۲۴م).

توافق با امپراتور

امپراتور مانوئل پیر به سبب سگته در بستر بیماری بود. در واقع ده سالی می شد که کلیه امور کشور به دست پسرش یوانیس هشتم انجام می گرفت. حادثه

۱۲۲. در تاریخ نشری آمده است که در سال ۸۲۸هـ ق / ۱۴۲۵م به چشمان حاجی عیوض پاشا میل کشیدند. نویسنده تاج التواریخ، منجم باشی، خیرالله افندی و هارم معتقدند که پس از جنگ با اسفندیاریان به چشمان او میل کشیدند، که مطابق با سال ۸۲۸هـ ق است.

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۴۹

مصطفی چلبی پسر یلدرم بایزید به اصرار اورخ داده بود. یوانیس هشتم که نتوانسته بود از حادثه مصطفی چلبی و مصطفی کوچک بهره برداری کند، از بیم آنکه در موقعیت دشوارتری قرار بگیرد متشبث به صلح با پادشاه شد و هیئتی مرکب از لوکاس نوتاراس (بعدها گراندوک شد) و ملاخرینوس و فرانچس مورخ بیزانس را برای عقد پیمان دوستی به نمایندگی از جانب خود نزد سلطان مراد فرستاد.^{۱۲۳}

به موجب پیمانی که بسته شد امپراتور بیزانس تقبل کرد که سالانه سیصد هزار آقچه یا سی هزار سکه طلا به خزانه دولت عثمانی بپردازد.^{۱۲۴} گذشته از آن پذیرفت که کلیه مناطق ساحلی دریای سیاه را به استثنای میسیوری^{۱۲۵} و ترقوس که سلطان در ضمن جنگ نتوانست تصرف کند به دولت عثمانی واگذار کند. همچنین سیتونیون و استریمون (حوالی قراسو) واقع در اطراف سلانیک و نیز ایزدین، که عثمانیها به آن «زیتون» می گفتند، در اختیار دولت عثمانی قرار گرفت (۲۸ شباط ۱۴۲۴ م).^{۱۲۶}

اعزام دسپوت صرب نزد امپراتور آلمان

در سال ۱۴۲۴ م استفان لازاریویچ دسپوت صرب به ادرنه رفت و مناسبات دوستی دیرین را با سلطان مراد تجدید کرد و سلطان مراد نیز او را به همراه یک هیئت ترک برای تبریک نزد سیگیسموند سلطان مجار که به امپراتوری آلمان برگزیده شده بود، فرستاد.

۱۲۳. «در ۲۲ شباط ۱۴۲۴ م با سلطان مراد پیمان دوستی بستیم. لوکاس نوتاراس و ملاخرینوس مانوئل و من (فرانچس) برای همین منظور نزد پادشاه اعزام شده بودیم. ملاخرینوس به سبب آنکه قبلاً نیز نزد سلطان مراد رفته بود و راه و رسم عقد پیمان دوستی را می دانست، نوتاراس به سبب شایستگی در تنظیم پیمان دوستی، و من (فرانچس) نیز از جانب دسپینای عزیز مادر سلطان اعزام شده بودیم.» (وقایع نامه فرانچس).

۱۲۴. در هامر (ترجمه اتابک، ج ۲/ص ۱۷۷) میزان خراج سالانه یکصد هزار آقچه قید شده است. ولی چه در دوکاس (چاپ بن، ص ۱۹۷) و چه در هامر (نسخه چاپ پاریس) این مبلغ سیصد هزار آقچه ذکر شده است.

۱۲۵. در ترجمه هامر یکی از دو نقطه مستثنی شده، سیلیوری ذکر گردیده است (ج ۱/ص ۱۷۷)، که دوکاس می نویسد این نقطه سیلیوری نبوده بلکه میسیوری بوده است (چاپ بن، ص ۱۹۶). باز هامر نوشته است که در زمان عقد این پیمان مانوئل مرده بود، که درست نیست؛ زیرا بنا به نوشته فرانچس، مانوئل در تموز سال ۱۴۲۵ م در گذشته است. وی هنگام مرگ هفتاد و هفت سال داشت و مدت حکمرانی اش چهل و دو سال بود.

۱۲۶. دوکاس (چاپ بن)، ص ۱۹۶. با آنکه فرانچس خود به هنگام عقد قرارداد حضور داشت ولی درباره شرایط معاهده مطلبی ننوشته است.

وظیفه هیئت این بود که ضمن تبریک احراز مقام امپراتوری به سیگیسموند، باوی یک پیمان متارکه دو ساله منعقد سازد^{۱۲۷} (زیرا از زمان سلطان محمد چلبی بین آلمان و عثمانی اختلافات و برخوردهای مرزی بروز کرده بود). پیمان متارکه بسته شد و امپراتور آلمان نیز متقابلاً هدایایی برای سلطان عثمانی فرستاد.

کارهای بسیاری در آناتولی بود که دولت عثمانی می باید طبق برنامه دربارۀ آن اقدام می کرد. پس از آنکه اوضاع در روملی، به شرحی که گفته شد، سروسامان گرفت و منطقه تحت امنیت درآمد، نوبت حل و فصل مسائل آناتولی فرارسید.

فعالیت در آناتولی

الحاق امیر نشین منتشایان

پس از جنگ آنکارا اراضی منتشایان به محمد بیگ امیر منتشا باز پس داده شد. او پس از اندک زمانی وفات یافت و پسرش الیاس بیگ جای او نشست (۸۰۵ هـ ق / ۱۴۰۲ م). الیاس بیگ در جریان جنگ قدرتی که بین شاهزادگان عثمانی در گرفت به اتفاق خضر شاه پسر صاروخان و جنید بیگ امیر آیدین به عیسی چلبی کمک کرد؛ ولی سرانجام در سال ۸۱۷ هـ ق / ۱۴۱۴ م حاکمیت محمد چلبی را تأیید کرد و به نام او سکه زد. الیاس بیگ که پس از جلوس سلطان مراد به سلطنت حاکمیت او را نیز پذیرفته بود در سال ۸۲۴ هـ ق / ۱۴۲۲ م درگذشت. پس از مرگ سلطان محمد چلبی، دو پسر الیاس بیگ به اسامی لیت و احمد که در دربار عثمانی به عنوان گروگان بسر می بردند به کشور خود گریختند و به حکمرانی پرداختند.^{۱۲۸}

۱۲۷. با توجه به اینکه سیگیسموند در سال ۱۴۱۰ م به امپراتوری انتخاب شده بود به نظر می رسد که اعزام هیئت برای تبریک بسیار دیر شده بود؛ ولی این، در حقیقت، بهانه ای بود برای تحقق قصد اصلی سلطان مراد یعنی بستن پیمان متارکه.

۱۲۸. نشری (ص ۵۸۶) می نویسد که اوئیس و احمد بیگ پسران الیاس بیگ نبودند بلکه فرزندان برادرش محمود بیگ بودند. عاشق پاشا زاده در این باره می نویسد: «منتشا اوغلی یعقوب بیگ (یعقوب بیگ پسر منتشا) وفات یافت و دو پسر از او به جای ماند. نام یکی الیاس و دیگری محمود بود. محمود بیگ مرد و الیاس بیگ ماند. بعداً او نیز به رحمت خداوند پیوست. از او دو پسر ماند. یکی اوئیس بود و دیگری احمد.» (ص ۱۰۹) در این اثر به جای لیت، اوئیس آمد ←

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۵۱

سلطان مراد که سایه تدبیر، ثبات و آرامش را در روملی برقرار کرده بود عازم سرزمین منتشاییان شد و پس از آنکه آن دو برادر را دستگیر و در قلعه طوقاقت زندانی کرد، سراسر اراضی منتشاییان را به خاک دولت عثمانی منضم ساخت و به این ترتیب در سال ۸۲۹هـ/۱۴۲۵م این سلسله منقرض شد.

پایان کار جنید بیگ امیر آیدین

دربخش مربوط به «امیر نشین آیدین» و نیز ضمن شرح وقایع عثمانی مطالبی درباره جنید بیگ آورده شده بود که دیگر ازومی به تکرار نیست. جنید بیگ که همراه قوای مصطفی چلبی تا کناره‌های اولوباد سویو آمده بود، پس از آنکه از جانب سلطان مراد تأمین یافت به قلمرو آیدینیان بازگشت. وی پس از مدتی تمام هم خود را برای تصرف کلیه سرزمینهای آیدینیان به کار برد و با امرای عثمانی آن سامان درگیر شد. او در این راه به شیوه جنگ و گریز متوسل می‌شد؛ یعنی چون نیرویی برای مقابله‌اش اعزام می‌شد تاب مقاومت نیاورده، عقب‌نشینی می‌کرد و بعد باز سروکله‌اش پیدا می‌شد و به زد و خورد می‌پرداخت. یک بار نیز اروج بیگ پسر تیمورتاش پاشا بیگلر بیگ آناتولی برای مقابله با او اعزام شد. اروج بیگ جنید را شکست داد، ولی موفق به دستگیری‌اش نشد و جنید نیز تا فرصت می‌یافت باز دست به فعالیت می‌زد.

سلطان مراد که از تجاوزات پی‌درپی جنید بیگ به ستوه آمده بود برای سرکوبی او دستور قاطع صادر کرد و حمزه بیگ، بیگلر بیگ جدید آناتولی، برای مقابله با او اعزام شد. در نبردی که نزدیک صالحلی رخ داد^{۱۲۹}، قورد حسن پسر جنید اسیر شد و جنید خود گریخت و در ساحل در موضع مستحکمی به نام ایپسیلی روبروی سیسام آداسی (جزیره سیسام) پناه گرفت و در آنجا به مجادلات خود ادامه داد. سرانجام چون عثمانیها با کشتیهایی که از جنوا کرایه کرده بودند او را در تنگنا قرار دادند، تسلیم شد. حمزه بیگ او را تسلیم بالظه اوغلی خلیل داد و او نیز بیدرنگ وی را کشت

→ است. به هر حال چون، هم درسکه‌های احمد و هم درسکه‌های لیث نام پدرشان الیاس ضرب شده، لذا نظریه نثری منطبق با حقیقت نیست و او مرتکب اشتباه شده است.
۱۲۹. به نوشته روحی، قورد حسن در گنلس، پایین دست آق‌حصار، شکست خورد.

وبه این ترتیب غائله وی خاتمه پذیرفت (۸۲۹هـ/۱۴۲۶م).^{۱۳۰}

مناسبات عثمانیها با قرامانیان در آن ایام

محمد و علی بیگ قرامانی

به طوری که در بخشهای پیشین دیدیم پس از جنگ آنکارا از نودولت قرامانیان به میدان آمد و از سوی تیمور، محمد بیگ پسر علاءالدین علی بیگ مقتول به حکمرانی آن منصوب شد. برادرش بنگی علی بیگ نیز با به رسمیت شناختن حاکمیت برادر، نیکده و حومه آن را صاحب شد. محمد بیگ به سبب هراسی که از عثمانیها داشت مدتی تحت الحمايه ممالیک مصر شد؛ ولی بعداً بر اثر دست درازی به اراضی ممالیک، بینشان اختلاف افتاد و به اسارت در آمد و در قاهره زندانی شد و برادرش علی بیگ حاکم نیکده از سوی ممالیک مصر به حکومت سرزمین قرامان منصوب شد. اما اندکی پس از مرگ ملک مؤید شیخ مملوک مصر، سیف الدین تاتار که به حکمرانی رسیده بود او را آزاد کرد و به کشورش بازگردانید. محمد بیگ باز اداره امور کشورش را به دست گرفت و علی بیگ ناگزیر از رفتن به نیکده شد (۸۲۴هـ/۱۴۲۱م).

باز پس از جنگ آنکارا، انطالیه و قورقودایلی از سوی تیمور به عثمان بیگ از امرای بنی حمید داده شد. عثمان بیگ نتوانست انطالیه را از عثمانیها بگیرد. وی ضمن حکومت در ایستانومی، یعنی قورقودایلی، در پی چاره‌ای برای به دست آوردن انطالیه بود.

پس از مرگ سلطان محمد چلبی و واقعه مصطفی چلبیها، عثمان بیگ در صدد برآمد تا با بهره‌گیری از این نابسامانیها انطالیه را تصرف کند؛ ولی چون دریافت‌قادر به این کار نیست تصمیم گرفت تا به همراه امیر قرامان وارد عمل شود.

حمزه بیگ پسر فیروز بیگ فرماندار انطالیه پیش از ادغام نیروهای قرامانیان

۱۳۰. در تاریخ بهشتی نیز تاریخ قتل جنید بیگ ۸۲۹هـ/۱۴۲۶م ذکر شده است. برای کسب اطلاع بیشتر رجوع کنید به بخش «امیر نشین آیدین».

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۵۳

و بنی حمید، به قوای عثمان بیگ در قورقودایلی حمله برد و عثمان بیگ که بیمار بود طی این عملیات کشته شد. در پی این حادثه امیر قرمان به حوالی انطالیه رسید و قلعه را از طریق خشکی محاصره کرد که در حین محاصره بر اثر اصابت ترکش گلوله توپ که از قلعه شلیک شده بود زخمی شد و از شدت جراحات در گذشت. با این حوادث، انطالیه از محاصره و سقوط نجات یافت. ابراهیم بیگ پسر محمد بیگ که با سپاه قرمانیان بود، جسد پدر را برداشت و به همراه افرادش بازگشت. جسد محمد بیگ در لارنده به خاک سپرده شد (۲۷ صفر ۸۲۶ هـ / ۹ شباط ۱۴۲۳ م).^{۱۳۱}

کمک سلطان مراد دوم به ابراهیم بیگ قرمانی

پس از مرگ محمد بیگ، علی بیگ یکی از پسرانش که با ابراهیم بیگ بر سر کسب قدرت رقابت داشت چون تمایل سپاه را نسبت به برادر دریافت^{۱۳۲} به قلعه انطالیه گریخت و ابراهیم بیگ به همراه دیگر برادرش عیسی بیگ جسد پدر را برداشته، به کشورشان بازگشتند. اما علی بیگ (بنگی) برادر محمد بیگ و حاکم نیکده به محض آگاهی از مرگ برادر به قونیه رفت و خود را حکمران خواند. بر اثر این حادثه، ابراهیم بیگ پس از دفن جنازه پدر به همراه برادرش عیسی بیگ ناگزیر به دولت عثمانی پناهنده شد. حمزه بیگ ماجرای کشته شدن محمد بیگ، رهایی انطالیه از محاصره و پناهنده شدن علی بیگ به قلعه را به عرض سلطان رسانید، که به پاداش این خدمات اداره امور کلیه مناطق تکه ایلی به او واگذار شد.

ابراهیم بیگ از سلطان مراد درخواست کرد تا برای احراز جانشینی عمویش علی بیگ او را یاری کند. سلطان مراد سه خواهر خود را به عقد ازدواج ابراهیم بیگ و دو برادرش علی و عیسی در آورد تا بدین سان رشته قرابت فی مابین را محکمتر

۱۳۱. «رحلت کردن از دنیا سلطان بن سلطان محمد بن علاء الدین بن قرمان رحمهم الله روز سه شنبه بیست و هفتم ماه صفر سنه ست و عشرين و ثمانمأیه در موضع انطالیه...» (نقل از اثری که تحت شماره ۹۴۵ در کتابخانه موزه ایاصوفیه نگهداری می شود).

۱۳۲. تاریخ بهستی، ص ۶۵.

سازد^{۱۳۳} و نیرویی نیز در اختیار ابراهیم بیگ قرار داد و او هم در ازای این کمک رضایت داد تا آن بخش از سرزمینهای عثمانی را که پس از جنگ آنکارا تیمور به قرامانیان داده بود (حمیدایلی، بگ شهری و او تلوق حصاری) به عثمانیها واگذارد. این اراضی به دست محمدچلبی تصرف شده بود که عثمانیها بعدها آن را از دست دادند. به این ترتیب ابراهیم بیگ با قوایی که در اختیارش گذاشته شد به جانب قونیه حرکت کرد؛ عمویش را فراری داد و خود حکمران امیرنشین قرامان شد (۸۲۷ق/۱۴۲۴م). سلطان مراد، حمیدایلی را به شرابدار الیاس بیگ داد.

فعالیت لالا یورگچ پاشا

سلطان مراد در اثناپی که هر یک از پاشاهای مرکز حکومتی را به سوی می فرستاد به جای بیچراوغلی حمزه بیگ که تقریباً در سال ۱۴۲۶م ضمن داشتن مقام بیگلربیگی لاهش نیز بود و در ۸۲۳ق/۱۴۲۰م در گذشته بود یورگچ پاشا را که به جای بیچراوغلی سمت لاهی را داشت به اماسیه فرستاد. در آن ایام، مرزهای شرقی دولت عثمانی به سبب جنگ با آق قویونلوها و قراقویونلوها وضعیت حساسی داشت و از آن گذشته، ضبط و ربط خانواددهای کوچک عشایر ترکمن مستقر در حوالی اماسیه، طوقات و جانیک، دولت را سخت به خود مشغول داشته بود. بخش اعظمی از این خانواددهای محلی ترکمن پس از جنگ آنکارا توسط سلطان محمدچلبی از میان برداشته شدند، ولی هنوز خانواددهای کوچکی از آنان در آن حوالی فعالیت داشتند.

۱۳۳. سلطان مراد سه تن از خواهران خود را «یکی به ابراهیم و دیگری را به علاءالدین (علی) و آن دیگری را به عیسیای قرامانی داد.» (تاریخ عاشق پاشا زاده). سلطان مراد، علی بیگ قرامانی را به فرمانداری صوفیه منصوب کرد و فرمانداری شهرستانی را در روملی به عیسی بیگ داد (بهشتی، ص ۶۵ و تاج التواریخ، ج ۱/ص ۳۳).

با بیان کار پسران قزیل قوجه

از جمله خانواده‌های تر کمنی که هنوز در جانیک فعالیت داشتند، می‌توان از حسن بیگ پسر آلب ارسلان و پسران قزیل قوجه - چهار برادر بودند - و حیدر بیگ حاکم قوجه‌قیه نام برد. خطرناکترین آنها تر کمناهی قزیل قوجه بودند که در حوالی چوروم سکونت داشتند و می‌توان گفت که بر مناطق طوقات و اماسیه تقریباً مسلط بودند. به سبب شقاوت و غارتگری آنان، آرامش از آن منطقه رخت بر بسته بود. کار جسارت آنان به جایی رسیده بود که زنان را از حمام‌هایی گرفتند و با خود می‌بردند و تر کمناهی ذوالقدر و هابیل پسر قرا یولوق عثمان حکمران آق قویونلو را به چپاول و غارت سرزمینهای عثمانی تحریک می‌کردند.

یور گچ پاشا از قول پادشاه نامه‌ای برای چهار برادر (پسران قزیل قوجه) که سر کرده تر کمناهی آن نواحی بودند فرستاد و طی آن خواست تا برای تصرف جانیک که در اختیار پسر آلب ارسلان (آلب ارسلان اوغلی) بود یور گچ پاشا رایاری کنند که در ازای آن تیمار اراضی آرتق او و ابه عنوان تیول به آنان داده خواهد شد تا در آنجا مستقر شوند. گذشته از آن یور گچ پاشا از جانب خود نیز نماینده‌ای همراه با هدایا نزد پسران قزیل قوجه فرستاد. آنان این خواسته را پذیرفتند و اعلام آمادگی کردند؛ منتهی چنین تصمیم گرفتند که یور گچ پاشا را کشته، بر آن حوالی مسلط شوند. یور گچ پاشا که به نحوی از این توطئه آگاه شده بود تمارض کرد و پسر خود خضر بیگ را به استقبال تر کمناهی که به مرزیفون آمده بودند، فرستاد. آنان به اتفاق خضر بیگ تا اماسیه رفتند و میهمان او شدند و همراهانشان را نیز در محل‌های مختلف به میهمانی دادند و به این ترتیب از گرد آمدن آنان در یک نقطه جلوگیری شد. هنگامی که این تر کمناهی را اماسیه به خوردن و نوشیدن روز گار می‌گذرانیدند یک شب به آن چهار برادر و بزرگان عشیره حمله بردند و آنان را کشتند و باقی تر کمناهی همراهشان را دستگیر کردند و آنها را به غاری بردند و باد و دخنه‌شان کردند. همزمان با آن بایک حمله ناگهانی بقیه تر کمناهی چوروم را گرفتند و مردانشان را کشتند. بعداً مردم نیز باقیمانده تر کمناهی را دستگیر می‌کردند و در ازای دریافت خلعت و پول، آنها را به یور گچ پاشا تحویل می‌دادند و یور گچ پاشا هم دستور قتلشان را می‌داد. تعداد اندکی از آنان با فرار به نزد هابیل

آق قویونلو جان سالم به در بردند. ۱۳۴

حیدر بیگ حکمران قوجه قیه‌سی

در قلعه قوجه قیاسی واقع در محدوده شهرستان عثمان‌جق از ولایت چوروم يك سر کرده تر کمن به نام حیدر بیگ حکمروایی می کرد. وی با پشتگرمی به استحکام قلعه و بادلگرمی به آذوقه و مهماتی که نیاز سالیان سال قلعه را می توانست بر آورده سازد، از کسی فرمانبرداری نمی کرد. یورگچ پاشا که قصد گشودن قلعه را داشت و می دانست که باتوسل به زور نمی توان دژ را تصرف کرد در این اندیشه بود که انبار آذوقه و مهمات قلعه را به آتش بکشد. وی یکی از امین ترین کسان حیدر بیگ را به نام طیفور چلبی با وعده و وعید فریفت و پس از آنکه انبار به آتش کشیده شد، قلعه را به محاصره در آورد.

حیدر بیگ که دفاع را بی حاصل می دید ناگزیر از تسلیم به یورگچ بیگ شد. ماجرا به عرض مراد رسید. سلطان مراد تیولی در اختیار حیدر بیگ گذاشت که تا پایان عمر با آن امرار معاش می کرد (۸۳۰ هـ/ ۱۴۲۷ م).^{۱۳۵} در ده «اروج» قوجه قیا مسجد جامعی از حیدر بیگ به یادگار مانده است (آرشیو توپقاپی سرای، شماره ۳۲۲).

تصرف قلعه جانیک

حسن بیگ پسر آلبارسلان (از پسران تاج الدین) که به خانواده های قدیمی امرای ترك منسوب بود، در حوالی اردو و چهارشنبه حکمرانی می کرد.^{۱۳۶} با آنکه

۱۳۴. خلاصه تاج التواریخ، ج ۱/ ص ۳۳۲-۳۳۵. عاشق پاشا زاده، ص ۱۱۱. بهشتی، ص ۶۶.
۱۳۵. به طوری که از کتب تاریخ برمی آید حیدر بیگ پسری به نام قاسم داشت. از وقفنامه مورخ ۸۴۰ هـ/ ۱۴۳۶ م یورگچ پاشا چنین برمی آید که دختری نیز به نام «هدر ملک» داشته است (دفتر حرمین ۱۳، ص ۳۵۲).

۱۳۶. تاج الدین بیگ جد حسن بیگ در حوالی نیکسار و اسکفسیر و جانیک حکمرانی می کرد و مرکز حکومتش نیکسار بود. روابط او با قاضی برهان الدین گاهی دوستانه و گاهی خصمانه می شد. وی در جریان حمله به اردو که قلمرو حاجی امیرزاده سلیمان بیگ از امرای تر کمن بود، به قتل رسید و پسرش محمود بیگ به جای او نشست. برادر محمود بیگ که آلبارسلان نام داشت بنای مخالفت را گذاشت و ضمن تصرف نیکسار، از قاضی برهان الدین یاری خواست. اما برهان الدین که خیر یافته بود او با خصمش فریدون ارتنایی سروسری دارد آلبارسلان را ←

صامصون به تصرف عثمانیها در آمده بود ولی قلمرو حسن بیگ دست نخورده باقی مانده بود. لالا یورگچ پاشا در صدد تصرف سرزمین او بر آمد و وی را به ضیافتی که ترتیب داده بود دعوت کرد. حسن بیگ که از حیلها و دسایس او آگاه بود دعوتش را نپذیرفت و چنین به او پیغام داد: «اگر غرض از این دعوت این است که آن جنگل خرابه ای را که در اختیار دارم از من بگیری امر، امر سلطان است. پادشاه جای دیگری را به من می بخشد.» ولی چون با خبر شد که یورگچ پاشا قصد حمله دارد شخصاً به نزد او رفت. یورگچ پاشا، حسن بیگ را بازداشت کرد و او را نزد سلطان فرستاد، که به دستور وی در قلعه بورسه زندانی شد (۸۳۱هـ/ق/۱۴۲۸م). یورگچ پاشا خانواده حسن بیگ را به اماسیه آورد و چهارشنبه را اشغال کرد. حسن بیگ پس از آنکه مدتی در قلعه بورسه ماند از آنجا گریخت. دو سال بعد نزد سلطان میانجیگری کردند و سلطان هم فرمانداری گمولجینه روملی را به او داد و پس از این انتصاب، خانواده اش را نیز نزد او فرستاد.

وصیت امیر گرمیان در مورد کشورش

پس از جنگ آنکارا سرزمین گرمیانان که توسط یلدرم بایزید اشغال شده بود به دستور تیمور به صاحب دیرینش، یعنی یعقوب بیگ دوم، باز پس داده شد. یعقوب بیگ از آنجا که در جریان جنگ قدرت بین شاهزادگان جانب محمد چلبی را گرفته بود تحت حمایت عثمانیها در آمد و علی رغم تجاوزات قرامانیان توانست از کشورش نگهداری کند.

پس از مرگ محمد چلبی، یعقوب بیگ خود را از زیر نفوذ عثمانیها رها کرد و مستقلاً به حکومت پرداخت؛ به طوری که در فعالیتهای مصطفی چلبی با ادعای سلطنت،

→ به قتل رسانید. آلب ارسلان دو پسر به نامهای حسام الدین حسن و محمد یاووز داشت، که حسن بیگ مورد بحث در متن همین حسام الدین حسن است. بعضی از وقایع نامه های عثمانی به اشتباه نام او را حسین قید کرده اند؛ در حالی که در وقفنامه مسجدی که به دستور او به تاریخ ۸۲۷هـ ق در چهارشنبه ساخته شد، کنیه اش حسام الدین و نامش حسن ذکر شده است.

همراه قرامانیان جانب او را گرفت و حتی نیروی کمکی نیز در اختیار او گذارد. ولی علی رغم آن، سلطان مراد متعرض یعقوب بیگ نشد و او تا آخرین دم حیات، امیرنشین خود را حفظ کرد. سلطان مراد حتی هنگامی که نوۀ امیر اسفندیاری را عقد کرده بود همسر یعقوب بیگ را که به او «شاه آنا» خطاب می کرد مأمور آوردن عروس کرد. یعقوب بیگ که فرزندی نداشت، یک سال پیش از مرگ تادرنه رفت و در آنجا میهمان سلطان مراد شد و وصیت کرد که پس از مرگ، کشورش در اختیار عثمانیها قرار گیرد. یعقوب بیگ یک سال پس از بازگشت به کوتاهیه درگذشت و طبق وصیتش امیرنشین گرمیان تحت اداره دولت عثمانی در آمد و عثمان بیگ پسر او مور بیگ (نوۀ قراتیمورتاش پاشا) امیر آن دیار شد (۸۳۲هـ/۱۴۲۸م). طی مسافرت یعقوب بیگ به تادرنه، استقبال و مشایعتی در خورشاهان از او شد و سلطان مراد مراتب احترام را درباره او بجای آورد.

اوضاع روملی

سیگسموند و مسائل صربستان

استفان لازارویچ دسپوت صرب که تحت الحمایه عثمانیها بود و خراج سالانه به آن دولت می پرداخت و در صورت نیاز سرباز نیز در اختیار آن دولت می گذاشت، در اواسط سال ۱۴۲۷م (۱۹ حزیران) بی آنکه فرزندی از خود به جای بگذارد، درگذشت و خواهرزاده ژرژ (یورگی) برانکوویچ که در کتب تاریخ عثمانی به ویلیق اوغلی (پسر ویلیق) شهرت دارد، از سوی دولت عثمانی دسپوت صرب شد.^{۱۳۷} او سیاست دوستانه سلفش لازارویچ را با عثمانیها تغییر داد و به منظور دفاع احتمالی در برابر آنها و پیشگیری از تجاوز ترکها به شمال، یعنی مجارستان، بعضی نقاط مهم خاک کشورش را در اختیار سیگسموند امپراتور آلمان و پادشاه مجار گذارد. از جمله

۱۳۷. پدر ژرژ (یورگی) برانکوویچ، وولق نام داشت، که در تواریخ عثمانی به اشتباه ویلیق اوغلی نام گرفته است.

این نقاط می‌توان از کولومبوج نام برد که در کنار نهر طونه بین سمندره و اورسووا قرار داشت و ترکها به آن گوورجینلیک می‌گفتند؛ حال آنکه دسپوت لازارویچ پیش از مرگ، آنجا را نزد یکی از امرای خود در ازای دوازده هزار سکه طلاگرو گذاشته بود. سیگیسموند خواست بدون پرداخت این پول، کولومبوج را در اختیار بگیرد و امیر مزبور نیز قلعه را تسلیم عثمانیها کرد (۸۳۱ق/۱۴۲۸م). سیگیسموند بر آن شد تا قلعه را باتوسل به زور در اختیار بگیرد، ولی نتوانست. در نتیجه، به موجب پیمانی که با ترکها بست آنرا به عثمانیها واگذار کرد. سیگیسموند در اثنای جنگ [برای تصرف قلعه] با خطر مرگ روبرو شد که توسط یکی از فدایانش از مهلکه جان سالم به در برد.

ژرژ برانکوویچ که از سیگیسموند قطع امید کرده بود ناگزیر از توافق با عثمانیها شد و متعهد شد که سالانه پنجاه هزار سکه طلا خراج بپردازد؛ روابط خود را با مجارستان قطع کند و در صورت نیاز، سرباز در اختیار سپاه عثمانی قرار دهد.

واقعه امرای روملی

بنابه نوشته نشری در سال ۸۳۰ق/۱۴۲۷م واقعه امرای روملی رخ داد که طی آن میخائیل اوغلی و ملک بیگ یا مالک بیگ پسر قاسم بیگ به قتل رسیدند. نشری درباره انگیزه این واقعه اطلاعاتی ارائه نمی‌دهد. سال بعد، یعنی ۱۴۲۸م، واقعه گوندوز اوغلی اتفاق می‌افتد که باز نشری درباره این حادثه توضیحی نمی‌دهد. به هر تقدیر، در آن ایام حوادث غیر عادی در روملی اتفاق افتاده بود. از نوشته بعضی منابع می‌توان دریافت که شاهزاده خلیل پسرغازی اورخان پسر بیگ گوندوز بیگ داشته است. آیا منظور نشری از واقعه گوندوز اوغلی (پسر گوندوز) این بود که شورش توسط یکی از پسران گوندوز بیگ که نام او را نمی‌دانسته، رخ داده بود؟ آیا واقعه روملی ارتباطی با این حادثه داشته است؟ پاسخی برای سؤالات نمی‌توان یافت.

تصرف سلانیک (سالونیک) و یانیه

سلانیک و عثمانیها

در زمان سلطان مراد اول دولت عثمانی در صدد تصرف سلانیک برآمد، ولی موفق نشد. ۱۳۸۰ بعداً در ۱۹ جمادی الاخر سال ۵۷۹۱ق/ ۲۱ نیسان ۱۳۹۴م این شهر به تصرف یلدرم بایزید درآمد و پس از جنگ آنکارا از سوی امیر سلیمان، که در صدد مصالحه با امپراتور بود، به بیزانس واگذار شد. ۱۳۹۰ پس از آنکه عثمانیها دوران پرخطر را پشت سر گذاشتند و قدرت دیرین را بازیافتند و پس از آنکه سلطان مراد عصیان مصطفی چلبیها را سرکوب کرد، اورنوس زاده‌ها و تورخان بیگ را مأمور محاصره سلانیک کرد. به نوشته دوکاس امرای روملی تسالیا، اتولیا، ادیاس، تب و یانیه در این عملیات عثمانیها را یاری کردند. ۱۴۰۰ در این تاریخ آندرونیقوس پسر مانوئل دسپوت سلانیک بود. مردم شهر که بر اثر گرسنگی ناشی از محاصره سخت در تنگنا قرار داشتند، سرانجام تصمیم گرفتند خواه با رضایت و خواه بدون رضایت دسپوت، شهر را به جمهوری و نیز بفروشدند به شرط آنکه آن دولت تأمین آذوقه و آبادانی شهر را تضمین کند. دولت و نیز با این شرط که مردم سلانیک به آن دولت وفادار بمانند شهر را در ازای پنجاه هزار سکه طلا خریداری کرد و آندرونیقوس را که اصلاً بیمار بود به موریه فرستادند (۵۸۲۶ق/ ۱۴۲۳م). ۱۴۱۰

۱۳۸۰. با آنکه حال کوندیل (چاپ پاریس، ص ۲۷) و هامر (ترجمه اتابک، ج ۲/ص ۱۹۶) به نقل از او می‌نویسند که بر اثر شورش سرز، سلانیک توسط خیرالدین پاشا وزیر اعظم مراد اول اشغال شد، ولی در هیچ یک از منابع تاریخی شرقی و غربی مطلبی در این مورد وجود ندارد. تواریخ عثمانی در این باره می‌نویسند که سلانیک به تصرف قوای سلطان مراد اول در نیامد و فقط به کوبیدن مواضع اطراف شهر قناعت شد. به نوشته یورگا، سلانیک در سال ۱۳۸۷م به طور موقت توسط ترکها به تصرف درآمد.

۱۳۹۰. دوکاس (چاپ بن)، ص ۷۸ و دستورنامه انوری، ص ۹۰.

۱۴۰۰. دوکاس (چاپ بن)، ص ۱۹۷.

۱۴۱۰. فرانچس می‌نویسد امپراتور مانوئل پیش از مرگ، کشورش را بین پسرانش تقسیم کرد، که سلانیک و حومه آن در اختیار آندرونیقوس قرار گرفت، ولی آندرونیقوس به سبب آنکه بیمار بود سلانیک را در ازای دریافت پنجاه هزار سکه طلا به ونیز فروخت و خود به مونتنیه از ایالات موریه رفت. ولی به نوشته دوکاس مردم شهر از روی ناچاری، بی آنکه رضایت یا عدم رضایت آندرونیقوس را در نظر بگیرند، سلانیک را به ونیز فروختند (چاپ بن، ص ۱۹۷).

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۶۱

سلطان مراد دوم بالطبع از اینکه سلانیک در اختیار و نیز قرار گرفته است ناراضی بود؛ ولی چون در آن ایام درگیر مشکلات و مسائل مهمتری بود و کنشی از خود نشان نداد و در انتظار فرصتی مناسب ماند. تقریباً در سال ۱۴۲۶ م بود که سلطان مراد به آیاسلوق رفت و هنگام اقامت در آنجا وقتی که با میدیلی، ساقیز و رودوس پیمانهای دیرین را تجدید می کرد، بر اثر تصاحب سلانیک از سوی و نیز با آن جمهوری تجدید پیمان نکرد و نمایندگان آن دولت را بازگردانید. پادشاه پس از سروسامان بخشیدن به کارها وقتی به ادرنه بازگشت، دولت و نیز هیئت دیگری نزد او فرستاد و درخواست تجدید پیمان کرد؛ ولی پادشاه به این هیئت چنین پاسخ داد: «سلانیک ملک پدری من است. پدر بزرگم بایزید به نیروی بازو آنرا از رومیان گرفت. شمالا تینهایی هستید که از ایتالیا آمده اید. چرا اینجا جا خوش کرده اید؟ اگر به میل خویش بازگشتید که فبها، والا بیدرننگ خواهم آمد.» و به این ترتیب نمایندگان و نیز بی آنکه نتیجه ای بگیرند بازگشتند.^{۱۴۲}

سنای و نیز برای نجات سلانیک حتی از امپراتور درخواست میانجیگری کرد. امپراتور نیز نتوانست دولت عثمانی را از تصمیمی که گرفته بود منصرف سازد و سلطان مراد میانجیگری امپراتور را بی معنا خواند. پادشاه به نیکولادو گونا و فرانگوپولس فرستادگان یونیس گفته بود اگر سلانیک در اختیار امپراتور بود هرگز اقدام به تصرف آن نمی کردم، ولی اجازه نمی دهم و نیز یها بین سرزمینهای من و کشور امپراتور مستقر شوند.^{۱۴۳} مراد با این پاسخ، نمایندگان اعزامی امپراتور را باز پس فرستاد.

تصرف سلانیک

دراثنای این مذاکرات سلطان مراد به تهیه مقدمات امر پرداخت و نزدیک او اسط شباط سال ۱۴۳۰ م از ادرنه به سرز رفت. پس از آنکه نیروهای تحت فرماندهی حمزه بیگ بیگلربیگک آناتولی و قوای روملی تحت فرمان سنان بیگک در آنجا گرد آمدند، نخست حمزه بیگک را روانه سلانیک کرد و پس از آنکه او آمادگی لازم را برای محاصره شهر به دست آورد، از والی و نیز خواست تا شهر را تسلیم کند؛ ولی او

۱۴۲. دوکاس (چاپ بن)، ص ۱۹۹.

۱۴۳. هامر (ترجمه اتابک)، ج ۲/ص ۱۸۹ به نقل از فرانچس.

پاسخ رد داد. در پی این پاسخ، مراد دستور داد تا شهر را زیر آتش توپخانه گرفتند. ساکنان سلانیک از ونیز درخواست ناوگان و نیروی کمکی کردند، ولی نتیجه‌ای عایدشان نشد.^{۱۴۴} سلطان مراد که به قرارگاه نیروهای محاصره کننده آمده بود، به توصیه علی بیگک پسر اورنوس (اورنوس اوغلی علی بیگک) اعلام داشت که هر چه در داخل شهر است از آن سربازان خواهد بود؛ فقط شهر را تصرف کرده، به او واگذار کنند.^{۱۴۵} عثمانیها در صدد تطمیع بعضی از رومیهای داخل شهر برآمدند، ولی نتیجه نداشت. البته ناگفته نماند که رومیهای شهر با در نظر گرفتن احتمال خیانت، سخت تحت کنترل بودند. در آخرین روز ماه شباط و اول ماه مارت در شهر شایع شد که حمله عمومی عثمانیها در شرف آغاز است. در واقع نیز روز دوم ماه مارت حمله شدیدی صورت گرفت. با استفاده از نردبانها حصار قلعه اشغال شد و در پی آن، باگشودن درهای قلعه، سلانیک به تصرف درآمد (۲۷ رجب ۸۲۳ هـ / ۲ مارت ۱۴۳۰ م).^{۱۴۶} از دست رفتن سلانیک، در اروپای غربی بویژه ونیز، تأثر شدیدی را موجب شد (واسیلیف، ج ۲).

سلطان مراد خانواده‌های ترك را از «ینی‌جه» واردار و سایر شهرها به آنجا منتقل کرد و اسکان داد.^{۱۴۷} وی کلیسای سن دیمیتریوس را برای رومیها اختصاص داد و

۱۴۴. ناوگان درخواستی مردم سلانیک از ونیز يك روز پیش از تصرف شهر رسید که آن هم فقط مرکب از سه کشتی بود. به نظر می‌رسد دولت ونیز که سلانیک را از دست رفته می‌دانست برای بازگرداندن سربازان خویش از آن شهر، این سه کشتی را فرستاده بود.

۱۴۵. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۰۰.

۱۴۶. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۰۰ و هال کوندیل (چاپ پاریس)، ص ۱۱۱. در نامه ارسالی سلطان مراد به ملک اشرف مملوک مصر آمده است که سلانیک در روز پنجشنبه ماه رجب ۸۳۲ هـ / نisan ۱۴۲۹ م فتح شد (منشآت فریدون بیگک، ج ۱/ص ۱۵۶). در تاریخ بهشتی (ص ۶۹) و لطفی پاشا (ص ۸۸) و منجم پاشی (ج ۳/ص ۳۴۸) و نیز تاج التواریخ (ج ۱/ص ۳۴۵) هم سال فتح سلانیک ۸۳۲ هـ / ۱۴۲۹ م قید شده است، ولی ماه آن مشخص نیست. در تاریخ نشری (ص ۶۱۲) و عاشق پاشا زاده (ص ۱۱۸) و تاریخ اروج بیگک (ص ۴۹) سال فتح سلانیک ۸۳۳ هـ / ۱۴۳۰ م ذکر شده است که با نوشته منابع خارجی مطابقت دارد. روحی می‌نویسد که سلانیک در سال ۸۳۱ هـ فتح شد. عالی (ج ۵/ص ۲۰۴) تصرف سلانیک را سال ۸۳۱ هـ / ۱۴۲۷ م می‌داند و می‌افزاید که وزیر اعظم چندرلی زاده ابراهیم پاشا و حاجی عیوض پاشا نیز در این جنگ شرکت داشتند، که این نظریه خطاست؛ زیرا سلانیک در سال ۸۳۳ هـ / ۱۴۳۰ م به تصرف عثمانیها درآمد و در آن تاریخ، هر دو شخصیت مورد نظر عالی در گذشته بودند.

۱۴۷. تاج التواریخ، ج ۱/ص ۳۴۵ و دوکاس (چاپ بن) ص ۲۰۰ و ۲۰۱.

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۶۴

بقیه کلیساها را به مسجد تبدیل کرد. به نوشته تواریخ عثمانی، سلانیک چهل روزه فتح شد؛ ولی از نوشته منابع خارجی برمی آید که این شهر اواسط شباط به محاصره درآمد. بنابراین احتمالاً مدت محاصره باید کمتر از آنی باشد که مورخان ترك نوشته اند. باز در کتب تاریخ عثمانی آمده است که نیروی دریایی عثمانی در عملیات محاصره سلانیک شرکت داشته است^{۱۴۸}؛ ولی در سایر منابع از شرکت نیروی دریایی در این محاصره سخنی به میان نیامده است. وانگهی به طوری که از نوشته هامر برمی آید در اثنای این محاصره، آمیرال آندره آمو جنیکو ضمن حمله به بندر گلیبولی، با آنکه موفق به پاره کردن یکی از زنجیرهای بندر گاه می شود ولی بی آنکه بتواند علیه ناوگان عثمانیها که در آن بندر مستقر بود اقدامی صورت بدهد، باز می گردد.^{۱۴۹} از این نوشته چنین برمی آید که در آن هنگام ناوگان عثمانی در عملیات محاصره شرکت نداشته بلکه در بندر گلیبولی بوده است.

در سال ۱۴۳۱م سیلواستره موریزینی به انتقام فتح سلانیک استحکامات آناتولی تنگه جناق قلعه را تصرف کرد و حصارها را ویران ساخت.^{۱۵۰} به دنبال این حادثه، سلطان مراد هیئت صلحی به ونیز فرستاد و معاهده نامه ای در گلیبولی به امضاء رسید.^{۱۵۱}

تصرف یانیه

پس از درگذشت کارلو توجی دسپوت اپیر که مرکز حکومتی اش در یانیه بود و حاکمیت عثمانیها را پذیرفته بود، بین پسرانش جنگ بر سر تصاحب قدرت در گرفت. یکی از پسران کارلو توجی به نام ممنن به عثمانیها متوسل شد و از آنان یاری خواست؛ از این روی نیروی به فرماندهی قراجه پاشا برای کمک به ممنن اعزام شد. ولی با آنکه او موفق شد قدرت را به دست بگیرد، مردم اپیر که از مجادلات پی در پی پسران

۱۴۸. تاج التواریخ، ج ۱/ص ۳۴۴.

۱۴۹. هامر (ترجمه اتابک)، ج ۲/ص ۱۹۷.

۱۵۰. «وکشتیهای کفار (منظور کشتیهای ونیزی است) تنگه گلیبولی را سد کردند و «بورگوز امیر سلیمان» را محاصره کردند. جنگ و قتال شد؛ سپس با سلطان مراد صلح کردند و بازگشتند.» (نشری، ص ۱۹۷).

۱۵۱. دوکاس می نویسد که ونیز از بیم تصرف جزیره آگریبوز از سوی عثمانیها درخواست صلح کرد (ص ۲۰۱). مطالب متن از دوکاس (ج ۲/ص ۱۹۷) نقل شده است.

کارلوتوجی به ستوه آمده بودند خواهان اداره امور سرزمینشان به دست دولت عثمانی شدند و به این ترتیب وضع دگرگون شد. مردم ضمن برقراری تماس با سلطان مراد و کسب موافقت او، یانیه را تسلیم قراجه پاشا کردند^{۱۵۲}، که بیدرننگ گروهی از ترکها در آنجا اسکان داده شدند (۱۳ صفر ۸۳۵هـ.ق / ۱۹ اکتبر ۱۴۳۱م).^{۱۵۳}

برخوردها و حوادث جدید با افلاق و صرب و مجارستان

نقش مجارها در بالکان

در آن ایام مجارستان مدام در مورد افلاق و صربستان نقشی سلطه جویانه و کنترل کننده به عهده داشت و در هر فرصتی که به دست می آورد سعی در گسستن رشته روابط آن دو کشور با دولت عثمانی می کرد. از این روی دولت عثمانی بر آن شد تا روابط بین مجارستان با افلاق و صربستان را تیره کند.

مسأله افلاق

پس از درگذشت میرچه آپرنس افلاق، برادرزاده اش دان جانشین او شد. دان به دست ولاد دراکول که مخالف او بود و پرنس بغداد را علیه او یاری می کرد

۱۵۲. ممنن که خود سبب دخالت عثمانیها در امور کشورش شده بود به آرزوی خویش فرسید و پس از آنکه مقامش را از دست داد نزد سیکیسمونندگر یخت که خود را برای جدال با ترکها آماده می کرد (۱۴۳۳م) و از سوی او رتبه دسپوطی یانیه و ناردنه به وی تفویض شد.

۱۵۳. به نوشته فرانچس، یانیه در سال ۱۴۳۱م توسط يك فرمانده ترك به نام سنان به تصرف درآمد (چاپ بن، ص ۱۵۷). حال کوندیل می نویسد که یانیه به دست قراجه پاشا بیگلر بیگ روملی تصرف شد (چاپ پاریس، ص ۱۱۱). این مورخ رومی در این باره چنین می نویسد: «مراد، قراجه پاشا بیگلر بیگ روملی را در رأس لشکری برای تصرف شهر یانیه واقع در منطقه ائولیه فرستاد. شهر به محاصره درآمد، اما فتح نشد. سرانجام پرنس که در قلعه پناه گرفته بود، به شرط واگذاری آقارنانی واپس به او، یانیه را تسلیم کرد و در ازای سرزمینهایی که در اختیارش قرار گرفته بود پرداخت خراج سالانه و تأمین سر باز مورد نیاز عثمانیها را متقبل شد...»

کشته شد.^{۱۵۴} بسارابه پسر دان از این حال به دولت عثمانی شکایت برد و با آنکه دولت عثمانی نیروی کمکی در اختیار او قرار داد، موفق به انجام کاری نشد و خود نیز چون پدر به دست ولاد به قتل رسید (۱۴۳۱م). این جسارت و موفقیت‌های ولاد در سایه حمایت مجارستان، بویژه سیگیسموند، بود. حتی سیگیسموند برای دان « نشان دراگون» فرستاده بود. ولاد که می‌دانست علی‌رغم این حمایت‌ها راه رهایی از دست عثمانیها ندارد، همزمان با پیروزی بر رقبایش، خود را به ترکها نزدیک می‌کرد و می‌خواست تا حسن‌نیت خود را به آن دولت ثابت کند؛ به طوری که هنگام حرکت سلطان مراد به جنگ قرامان، ولاد شخصاً تابور سه رفت و ضمن ابراز مراتب صداقت و وفاداری خویش، وعده داد که در جنگ مراد علیه مجارستان تسهیلات لازم را فراهم کرده، راهنمایی ارتش عثمانی را به عهده خواهد گرفت. پادشاه ضمن ابراز رضایت خاطر از این بابت، هنگام عزیمت به جنگ قرامان، در اکول را به کشورش باز گردانید (۱۴۳۲م).^{۱۵۵}

پادشاه که از خوی دودوزه باز او آگاه بود برای آنکه بین ولاد و مجارستان کدورت و نفاق پدید آورد، در همان سال، یعنی ۱۴۳۲م، او را به همراه نیرویی مأمور حمله به ترانسیلوانیا کرد. سلطان مراد که به دست ولاد به مجارستان ضربه زده بود، بعدها در صدد جلب دوستی آن کشور برآمد و با اعزام هیئتهای نمایندگی به شهر «بال» مقر امپراتور، پیمان متار که را تجدید کرد (کاسم ۱۴۳۳م).

۱۵۴. بنا به نوشته دوکاس (ص ۲۵۱) دان هنگام محاصره استانبول در اردوی سلطان مراد بود. در اثنای حمله ترکها او با ترندی به استانبول گریخت و ضمن معرفی خود، از امپراتور یاری خواست و به کمک او به کشورش بازگشت و پرنس افلاق شد. یکی از پسران میرچه آ که در دربار استانبول بزرگ شده بود به مقابله دان پرداخت، ولی توسط او دستگیر و کشته شد. آنگاه دان نمایندگان نزد سلطان مراد فرستاد و با او به توافق رسید؛ ولی پسر دیگر میرچه آ به نام دراکول (ولاد) با او بنای مخالفت گذارد و وی را به قتل رسانید. سلطان مراد یکی دیگر از برادران ولاد را به همراه نیروی کمکی اعزام داشت، ولی دراکول بر او نیز پیروز شد و به قتلش رسانید.

۱۵۵. دوکاس نیز می‌نویسد که ولاد پسر میرچه آ بوده است (چاپ بن، ص ۲۵۲). به موجب یک منبع دیگر، ولاد پسر الکساندر پرنس پیشین افلاق بود. در انسیکلویدی اسلام ذیل واژه «افلاق» قید شده که ولاد پسر میرچه آ بوده است، که با توجه به قرائن و شواهد تاریخی، درست به نظر می‌آید.

مسأله صربستان

دسپوط صرب از سال ۱۴۳۵ م به بعد علی رغم آنکه خود را نسبت به دولت عثمانی صادق و علاقمند می نمود، به سوی مجارستان متمایل شده بود. اسحاق بیگ فرماندار اسکوپ به سلطان مراد خبر داد که دسپوط، نهانی دست به اقداماتی علیه دولت عثمانی زده است. از این روی نیروهای عثمانی به فرماندهی اسحاق بیگ دست به حمله ای علیه صربستان زدند، که بر انکوویچ دسپوط صرب با پذیرفتن قطع رابطه با مجارستان و نیز موافقت با ازدواج دخترش ماریا با سلطان مراد، توانست از بروز فاجعه جلوگیری کند. ساریجه پاشا برای آوردن عروس و انجام مراسم سوگند وفاداری به سمندره اعزام شد. مراسم سوگند برگزار شد، ولی چون دختر هنوز خردسال بود، مراسم عروسی و رفتنش به دربار پادشاه معوق ماند.^{۱۵۶}

اتحاد صرب-مجار و قرامان علیه دولت عثمانی

همان طوری که پیش از این گفتیم، ابراهیم بیگ امیر قرامان به یاری عثمانیها علی بیگ، عمو و درعین حال رقیب خود را از میان برداشت و پس از جنگ آنکارا با تسلیم اراضی عثمانیها به صاحبان پیشین آن توسط تیمور، اراضی قرامان را صاحب شد و گذشته از آن با خواهر پادشاه نیز ازدواج کرد. ابراهیم بیگ پس از تحکیم موقعیت خویش در انتظار فرصت مناسبی برای بازپس گرفتن اراضی از دست داده ماند. سرانجام فرصتی را که در آرزویش بود به دست آورد و با دسپوط صرب و مجارها علیه دولت عثمانی پیمان اتحاد بست.^{۱۵۷}

۱۵۶. ماریا بر انکوویچ حاصل ازدواج ژرژ بر انکوویچ با خواهر کالویانی امپراتور طرابزون بود.
 ۱۵۷. به نوشته بعضی از تواریخ عثمانی انگیزه جنگ قرامان ناشی از مسأله یک اسب بود (هشت بهشت، تاج التواریخ، تاریخ بهشتی و منجم باشی) و عاشق پاشا زاده آن را ناشی از اتحاد سلطان مجار و دسپوط صرب با قرامانیان می داند. داستان اسب چنین است؛ گویا ناصرالدین محمد بیگ امیر ذوالقدر اسب بسیار اصیلی داشت. امیر قرامان اسب را از محمد بیگ طلب می کند و اظهار می دارد که آن را برای سلطان مراد پرورش داده است. امیر قرامان یکی از ترکنهای وارسا قرا مأمور دزدیدن آن اسب می کند و شخص مزبور اسب را می دزد. ناصرالدین بیگ، —

ابراهیم بیگ ضمن تجاوز به حوالی بگ شهری و حمیدایلی، شرابدار الیاس حاکم حمیدایلی را اسیر کرد و همزمان با آن مجارها به کوبیدن قلعه کولو مباح (گورجینلیک) پرداختند. سلطان مراد اندکی آغاز جنگ قرامان را به تأخیر انداخت و در درنه ماند و فعالیت‌های هر دو طرف را بدقت زیر نظر گرفت. نیرویی به فرماندهی سنان پاشا بیگلربیگ روملی برای مقابله با مجارها اعزام شد. طی نبرد سختی که در گرفت، به همت سنان بیگ فرماندار ویدین معروف به سنان ویدین، مجارها مغلوب شدند و سلطان مجاز موفق به فرار شد (۸۳۷ق/۱۴۳۳م).

سلطان مراد پس از این پیروزی وزیر ساروج پاشا را به محافظت از درنه گمارد و به سوی قرامان به حرکت درآمد. آق شهر، قونیه و بگ شهری را تصرف کرد و تا بوزقیر پیش رفت و از آنجایی که قصد داشت تا پایان کار دست از ابراهیم بیگ برندارد، لذا عیسی بیگ قرامانی را که نزد او بسر می برد به حکمرانی قرامان منصوب کرد. ابراهیم بیگ توسط یکی از علمای بلند پایه به نام مولانا حمزه معذرت خواهی و درخواست صلح کرد. مولانا حمزه پس از رسیدن به حضور سلطان مراد برای آنکه وی را وادار به پذیرفتن این پیشنهاد سازد سخت تلاش کرد. سلطان مراد نرم شد و چنین گفت: «به خاطر تو از گناهِش در گذشتم، لکن باید بداند که او به مظاهر ما توانست به این منصب نایل شود. اینک صلاح در آن می بینم که او را عزل و برادرش عیسی بیگ را به جای او منصوب کنم.» چون این جملات بر زبان سلطان مراد جاری شد حمزه بیگ خود را بر پای پادشاه افکند و استدعا کرد تا از این تصمیم منصرف شود. سرانجام سلطان مراد به باز پس گرفتن اراضی اشغال شده دولت عثمانی اکتفا کرد و شکر الله مصاحب سلطان مراد (مؤلف بیعت التوادیح) در مقام نماینده به نزد امیر قرامان اعزام شد (۸۳۸ق/۱۴۳۴م).^{۱۵۸} عامل اتخاذ این تصمیم حمله مجارستان به حوالی آلاجه حصار بود. پس از آن نوبت دسپوت صرب متفق امیر قرامان فرار رسید. پادشاه پس از

→ سلطان مراد را از ماجرا آگاه می سازد. پادشاه از امیر قرامان می خواهد تا اسب را تسلیم وی بکند؛ ولی او به فرستاده سلطان می گوید که ار بابت نمی تواند سوار این اسب بشود، و سخنان توهین آمیز دیگری نیز بر زبان می راند. فرستاده با این پاسخ باز می گردد و به این ترتیب جنگ قرامان آغاز می شود.

۱۵۸. در تاریخ عاشق پاشا زاده و روحی، تاریخ جنگ قرامان سال ۸۳۹ق/۱۴۳۵م ذکر شده است.

بازگشت از جنگ قرامان از اسحاق بیگ^{۱۵۹} والی اسکوپ شنید که دسپوت صرب واسطه اتحاد بین امیر قرامان و مجارستان بوده است؛ لذا در صدد برآمد تا آمادگی لازم را برای استیلا بر صربستان بیابد. دسپوت صرب به محض اینکه از این موضوع آگاهی یافت طی نامه‌ای به سلطان مراد اطلاع داد که جهیزیه دخترش که می‌باید به عقد سلطان مراد در آید آماده شده است و خواست تا نسبت به بردن عروس اقدام شود. سلطان مراد در مورد این پیشنهاد با دولتمردان مشورت کرد. رأی بر این قرار گرفت که در حال حاضر نسبت به آوردن عروس اقدام شود، تا فرصت مناسب برای تصفیة حساب بادسپوت صرب فراهم آید. همسر اسحاق بیگ به اتفاق دو تن از خدمه قصر به نامهای ریحان و اورنگ به سمندره^{۱۶۰} رفتند و عروس را آوردند. ولی سلطان مراد عروس را در ادرنه نگاه‌نداشت، بلکه او را روانه بورسه کرد و همسر دیگرش را که نوه اسفندیار بیگ بود نزد خود به ادرنه آورد.^{۱۶۱}

جنگ مجارستان

پیش از آنکه سلطان عثمانی اقدام به جنگ با قرامانیان بکند و پیش از حمله مجارها، آنچه که سبب عقد پیمان اتحاد علیه ترک‌ها شد، و در سطور پیشین به آن اشاره کردیم، این بود که در سال ۸۳۶ هـ ق / ۱۴۳۲ م علی بیگ پسر اورنوس بیگ به مجارستان حمله برد. طی این حمله آقنجیها پراکنده شده، به غارت و چپاول پرداختند، که خصم بابه‌گیری از چنین وضعی به آنان حمله برد و گروه بسیاری را کشت و خود علی بیگ

۱۵۹. اسحاق پاشا والی اسکوپ همان غازی اسحاق بیگ از اولاد پاشایکیت است.
 ۱۶۰. به نوشته هامر، زرر از سلطان مراد اجازه خواست تا در سمندره کنار نهر طونه قلعه‌ای بسازد (ج ۲/ص ۲۵۳) و به عقیده دوکاس (چاپ پن، ص ۲۵۶) این دژ همان قلعه سمندره است.
 ۱۶۱. به نوشته تاج التواریخ (ج ۱/ص ۳۵۶) و تاریخ عاشق پاشا زاده سلطان مراد به سبب کدورتی که از دسپوت صرب پیدا کرده بود به ماریا بی‌توجهی کرد و او را به بورسه فرستاد. نشری در این باره چنین می‌نویسد: پادشاه دخترک را پس از توفی کوتاه در ادرنه، با آنکه مراسم عقد را بجای آورد، به بورسه فرستاد و همسرش و نوه اسفندیار بیگ را نزد خویش به ادرنه فرا خواند (ص ۶۲۵). فرانچس می‌نویسد که پس از مرگ سلطان مراد، دسپینا ماریا را نزد پدرش فرستادند. کنستانتین آخرین امپراتور بیزانس از دسپوت صرب ماریا را خواستگاری کرد، ولی ماریا چنین پاسخ داد: «من نذر کرده بودم که اگر خداوند مرا از دست کفار (منظور ترک‌ها است) نجات دهد دیگر هرگز ازدواج نکنم.» و پیشنهاد ازدواج او را رد کرد (چاپ پن، ص ۲۱۶).

نیز به دشواری جان سالم به در برد. این حمله انگیزه بستن پیمان اتحاد علیه دولت عثمانی شد.

این شکست به اتحاد قرامانیان با سلطان مجار انجامید که با فعالیت‌های پشت پرده دسپوت صرب صورت گرفت. هنگامی که سلطان مراد سرگرم جنگ قرامان بود، به دستور سلطان مجار حوالی آلاجه حصار کوبیده شد.^{۱۶۲}

پادشاه پس از بازگشت از جنگ قرامان در سال ۸۴۰هـ/ق/ ۱۴۳۶م به منظور هموار شدن راه تسلط بر مجارستان، علی بیگ (اورنوس اوغلی) را احضار کرد تا حملاتی به آن کشور صورت دهد. علی بیگ با آفنجیهای روملی از طونه گذشت و حوالی تمشوار را چهل روز مدام کوبید و با غنایم بسیار بازگشت و به عرض سلطان مراد رسانید که مقدمات لازم برای تسلط بر مجارستان فراهم شده است. از این روی سلطان مراد در سال ۸۴۱هـ/ق/ ۱۴۳۷م شخصاً با قوای بسیار از جوار سمندر (به نوشته دوکاس از نیکبولی و به عقیده نشری از ویدین) به طونه گذشت و وارد ترانسیلوانیا شد. در این جنگ نیروهای برانکوویچ دسپوت صرب و ولاد دراکول پرنس افلاق به نیروهای عثمانی ملحق شده بودند. با آنکه شش قلعه مجارستان به تصرف درآمد، ولی هنوز سلطان مجار به میدان نبرد نیامده بود.^{۱۶۳} به نوشته دوکاس (صفحه ۲۰۶) وقتی مجارها خبر آمدن سلطان مراد را شنیدند دهات و شهرها را رها کرده، عقب نشستند. نیروهای عثمانی تا شهر زی بین پیش رفت. جنگ ترانسیلوانیا چهل و پنج روز طول کشید. پس از این جنگ، عیسی بیگ اورنوس اوغلی به آلبانی حمله برد. در عملیات ترانسیلوانیا دسپوت صرب و پرنس افلاق بلدوراهنمای قوای عثمانی بودند.

۱۶۲. صحایف الاخبار، ج ۳/ص ۳۵۲.

۱۶۳. در آن تاریخ سیکسموند امپراتور آلمان و سلطان مجار در گذشته بود و دامادش آبرت به سلطنت مجار رسیده بود، که بعداً در سال ۱۴۳۸م به امپراتوری آلمان نیز انتخاب شد. نشری جنگ مجارستان را در سال ۸۳۹هـ/ق/ ۱۴۳۶م قید کرده است، که اشتباه است. به نوشته منجم باشی و بهشتی، تاریخ آغاز جنگ در سال ۸۴۱هـ/ق/ ۱۴۳۷م بوده است. بعضی از تواریخ، حمله علی بیگ و لشکر کشی سلطان مراد را همزمان منعکس کرده اند و بعضی نیز در تاریخ آغاز جنگ دچار اشتباه شده اند.

اشغال صربستان

پس از آخرین جنگ مجارستان از یورگی (ژرژ) برانکوویچ، که دیگر نمی شد به او اعتماد کرد، ضمن احضار به ادرنه خواسته شد که کلیدهای مرکز حکومت یعنی سمندره را نیز همراه خود بیاورد. دسپوت برانکوویچ به جای خود پسرش را فرستاد و از ارسال کلیدهای سمندره خودداری کرد. یکی از پسرانش به نام گره گوار را در سمندره گذاشته، خود به اتفاق پسر دیگرش لازار نزد آلبرت امپراتور آلمان و سلطان مجار گریخت.

پسر برانکوویچ که به جای پدر به ادرنه^{۱۶۴} رفته بود تا تصرف سمندره در آنجا ماند. قلعه سمندره بیش از سه ماه در برابر محاصره مقاومت کرد. در آن بین، اسحاق بیگ، گرگ آن منطقه که از سفر حج باز گشته بود، فرماندهی محاصره کنندگان را به عهده گرفت و طی چند روز سمندره را تصرف کرد. گره گوار پسر دسپوت که دفاع از قلعه را به عهده داشت دستگیر و به ادرنه فرستاده شد و به چشمان او و برادر دیگرش که به عنوان گروگان در دربار عثمانیها بصری برد میل کشیدند و آنها را به قلعه طوقات فرستادند.

در جریان این محاصره، ولاد دراکول پرنس افلاق مدتی در زندان بسر برد و سپس دو پسرش را به عنوان گروگان به عثمانیها سپرد. دو پسر دراکول به قلعه آمد و واقع در کوتاهیه فرستاده شدند و خود و لاد به کشورش باز گشت.^{۱۶۵} پس از تصرف سمندره،

۱۶۴. به نوشته عاشق پاشا زاده (ص ۱۲۶) برانکوویچ دو پسرش را به ادرنه فرستاده بود که آن دو در قلعه طوقات زندانی می شوند. به عقیده نثری (ص ۶۲۶) ویلیق اوغلی (برانکوویچ) هنگام فرار به مجارستان دو پسرش را در سمندره می گذارد. آن دو پس از تصرف سمندره دستگیر می شوند که نخست آنها را به دیمتوقه و بعداً به طوقات می فرستند. چون عاشق پاشا زاده خود شاهد ماجراها بوده لذا نظریه او مرجح تر است. ولی از بررسی وقایع تاریخی چنین برمی آید که دسپوت یکی از پسرانش را نزد عثمانیها فرستاده بود و پسر دیگرش پس از تصرف سمندره دستگیر می شود.

۱۶۵. با دستگیری دراکول و دو پسرش، افلاق بی سرپرست ماند. در نتیجه، مردم با توسل به سلطان مجارستان خواستار انتخاب امیری برای خود شدند. سلطان مجار نیز یکی از امرای را به حکومت افلاق منصوب کرد. نیروهای عثمانی برای مقابله با این مسأله به افلاق اعزام شدند، ولی شکست خوردند. برای جلوگیری از مداخله مجارستان، دراکول آزاد شد و به کشورش بازگشت (تاریخ منجم باشی، ۳/۳۵۴ و تاج التواریخ، ۱/ص ۳۶۷).

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۷۱

لشکری از مجارها تشکیل شد و به فعالیت پرداخت، که غازی اسحاق بیگ و عثمان بیگ نوۀ تیمورتاش پاشا پس از یک نبرد خونین به پیروزیهایی دست یافتند و با اسرای بیشمار و غنائم بسیار بازگشتند. عاشق پاشازاده مورخ معروف نیز در این جنگ حضور داشت.^{۱۶۶} در آن ایام بلغراد به محاصره درآمد. بود (۸۴۲ق/۱۴۳۸م).

سلطان مراد شخصاً به نو و بردا که به خاطر معادن آهنش معروفیت داشت لشکر کشید و آنجا را تصرف کرد (۸۴۳ق/۱۴۳۹م). نو و بردا توسط سلیمان چلبی فتح شده بود و بعداً به سبب شرایط موجود، محمد چلبی آن را به استفان لازاریویچ داده بود، که این بار مجدداً توسط عثمانیها اشغال شد.^{۱۶۷} سالیان سال از این معادن آهن برای ساختن گلوله جهت مصارف جنگی ارتش عثمانی استفاده شد.

در این بین، یک نیروی مجار برای بازپس گرفتن سمندره به آن سوی حمله کرد؛ ولی به نوشته هامر بر اثر شیوع اسهال خونی در میان افراد، ناگزیر از بازگشت شد.^{۱۶۸} عملیات تعرضی علیه صربستان، توار تکو پادشاه بسنه را به وحشت انداخت، به طوری که بیست هزار سکه طلا خراج سالانه را به بیست و پنج هزار سکه افزایش داد.^{۱۶۹}

محاصره بلغراد

در اثنای جنگ قدرت بر سر احراز مقام سلطنت در بوهم و همزمان با کشمکش

۱۶۶. عاشق پاشازاده می نویسد که در اثنای محاصره بلغراد حمله‌ای نیز به خاک مجارستان صورت گرفت و اسرا و غنائم بسیاری نصیب ترکها شد. به طوری که یک کنیز بایک جفت چکمه معاوضه می شد. به عقیده او این بزرگترین غزای مسلمانان بود. وی می افزاید: «پنده حقیر نیز در آن جنگ حضور داشتم. روزی به حضور سلطان رفتم. دستور داد که به من حقیر نیز از اسرا حصه بدهند. من گفتم که سلطان محتشم ۱ برای بردن این اسیر نیاز به اسب دارم و گفتم که برای خرج راه، آنچه‌ام احتیاج است. پنج هزار آنچه و دو اسبم داد. بانه سر اسیر و چهار اسب به ادرنه آمدم. بعضی از اسرا را سری سیصد آنچه فروختم و بعضی را به دو بیست آنچه. این غزا به تاریخ ۸۴۲ اتفاق افتاد...» (ص ۱۲۵).

۱۶۷. نو و بردا در تقسیمات کشوری قدیم در شمال غربی قصبه گنلان از توابع شهرستان پرشتینه قرار داشت.

۱۶۸. هامر (ترجمه اتابک)، ج ۲/ص ۲۰۷. در لاج التواریخ، تاریخ تصرف سمندره ۸۴۱ق/۱۴۴۰م ذکر شده، که اشتباه است.

۱۶۹. هال کوندیل (چاپ پاریس)، ص ۱۱۵ و هامر، ج ۱/ص ۲۰۷ به نقل از سه منبع.

که به دنبال مرگ آلبرت امپراتور آلمان و سلطان مجار رخداد سلطان مراد، اورنوس اوغلی علی بیگ را مأمور محاصره بلگراد کرد که تحت نفوذ مجارستان بود. شهر و قلعه شهر از زمین و از طریق رودخانه به محاصره درآمد.^{۱۷۰}

قلعه زیر گلوله باران توپخانه قرار گرفت و قسمت اعظم آن خراب شد. عثمانیها از قسمت تخریب شده دست به حمله زدند که با مقاومت بسیار سختی مواجه شدند. راهبی از اهالی راغوزه به نام زووان، دفاع از قلعه را به عهده داشت. با این حال، اورنوس اوغلی دست از محاصره نکشید. به دستور اوسنگری در نزدیکی خندق پای حصار کردند و ترکها موفق شدند نیروهایی را که در برجهای قلعه مستقر بودند و ایجاد مزاحمت می کردند فراری دهند. پس از حملات شدید و متعدد، نیروهای ترک از شکافی که در حصار ایجاد شده بود وارد شهر شدند؛ ولی محافظان قلعه که مهاجمان را غیر متشکل و پراکنده یافتند، با حمله متقابل، آنان را به خارج از قلعه راندند و شهر را نجات دادند. نزدیک به پایان محاصره، ولادیسلاس پادشاه لهستان که در عین حال به سلطنت مجارستان نیز بر گزیده شده بود، از سلطان مراد درخواست رفع محاصره بلگراد را کرد؛ ولی این درخواست نه تنها پذیرفته نشد بلکه حملاتی نیز به مجارستان صورت گرفت. محاصره بلگراد شش ماه به طول انجامید، ولی نتیجه ای از آن عاید نشد و سرانجام ترکها دست از محاصره کشیدند (۵۸۴۳ق/۱۴۳۹م).

۱۷۰. تاج التواریخ (ج ۱/ص ۳۶۲) محاصره بلگراد را پیش از تصرف سمندره آورده است؛ حال آنکه طبیعتاً می باید محاصره این شهر قبل از تصرف صربستان صورت گرفته باشد و همان طوری که نشری نیز نوشته است محاصره بلگراد پس از تصرف سمندره صورت گرفت. به نوشته عاشق پاشا زاده (ص ۱۲۶)، بلگراد پیش از تصرف سمندره به محاصره درآمد و سلطان مراد که به اسکوپ بازگشته بود به تشویق اسحاق بیگ در سال ۸۴۱ق/۱۴۳۷م آنجا را به تصرف در آورد. در صورتی که خود عاشق پاشا زاده در امر خود محاصره بلگراد را در سال ۸۴۲ و تصرف سمندره را در سال ۸۴۱ق ذکر کرده است و به این ترتیب شرح وقایع با تاریخی که نشان می دهد تطابق نمی کند و پیشک در پیمان سال و تاریخ دچار اشتباه شده است.

ژان هونیاد، جنگ صلیبی و پیمان ادرنه-سگه‌دین

خصومت با مجارستان ادامه داشت. در ۱۸ مارت ۱۴۴۲م/ ۳۰ ذی‌الحجه ۸۴۵هـ ق یك گروه آفنجی به فرماندهی مزیدبیگک وارد ترانسیلوانیاشد و پس از کسب پیروزیهایی در سنت ایمره، قلعه هرمانشتاد را به محاصره در آورد. ژان هونیاد (هونیادی یانوش) به یاری قلعه شتافت. مزیدبیگک دست از محاصره قلعه برداشت و به مقابله ژان هونیاد رفت. در نبرد شدیدی که در گرفت سیمون دو گمنی با سه هزار تن از افرادش کشته شدند و به این ترتیب ترکها در آستانه پیروزی قرار گرفتند؛ ولی در همان اثنا افرادی که قبلاً در قلعه محصور بودند به میدان جنگ آمدند و به ترکها حمله ور شدند. آفنجیها که بین دو آتش قرار گرفته بودند اسرا را رها کردند و بادادن بیست هزار کشته شکست خوردند. مزیدبیگک و پسرش جزء کشته شدگان بودند.^{۱۷۱} ترکهایی که به اسارت درآمده بودند، بر سر سفره جشن پیروزی خصم به هنگام صرف غذا با شکنجه‌های وحشیانه به قتل رسیدند. در پی این پیروزی، ژان هونیاد به افلاق رفت و پس از تخریب نواحی کناره نهر طونه بازگشت.^{۱۷۲}

دومین حمله به مجارستان

پیروزی ژان هونیاد سبب شهرت و معروفیتش در اروپا شد. برای از یاد بردن تلخی شکستی که یادشد، دولت عثمانی در ایلول همان سال (۱۴۴۲م) تصمیم به اعزام نیرو گرفت. نیروی عظیمی مرکب از قوای روملی و «سپاهی»های شش شهرستان آناتولی^{۱۷۳} به فرماندهی خادم شهاب‌الدین پاشا که نام دیگرش کوله شاهین پاشا بود،

۱۷۱. به نوشته‌های کونیدیل، مزیدبیگک هنگام محاصره هرمانشتاد به ضرب گلوله‌ای کشته شد (چاپ پاریس، ص ۱۱۷).

۱۷۲. در تاج التواریخ (ج ۱۲ ص ۳۶۷) آمده است که حکمران افلاق در این عملیات به ژان هونیاد کمک کرده بود. بهشتی نیز در اثر خود از کمک پرنس افلاق به ژان هونیاد سخن به میان آورده است (ص ۷۵). به نوشته اروج بیگک این شکست آفنجیها در سال ۱۴۴۱م اتفاق افتاد.

۱۷۳. هامر (ج ۲ ص ۲۱۵) تعداد این نیروها را هشتاد هزار نفر نوشته است، که کمی مبالغه آمیز به نظر می‌رسد. در تاج التواریخ (ج ۱ ص ۳۶۸) به اعزام نیرویی از آناتولی اشاره شده است.

فرستاده شد.^{۱۷۴} فرمانده سپاه اعزامی که به قدرت نیروهای خود غره بود به توصیه‌های امرای باتجربه آفنجی توجهی نکرد و در نتیجه در وازاق شکست بسیار سختی از ژان هونیاد خورد.^{۱۷۵} پانزده سر کرده آفنجی از امرای باارزش و باتجربه در میدان جنگ ماندند و فرمانده شهاب‌الدین، یعنی کوله‌شاهین پاشا، گریخت و از طونه گذشت (۸۴۶ هـ ق / ۱۴۴۲ م). وی پس از بازگشت، بیدرنگ از مقام بیگلربیگی عزل شد و قاسم پاشا به جای او به سمت بیگلربیگی روملی منصوب شد.^{۱۷۷} این دو پیروزی خصم و سیله‌ای شد برای آغاز يك جنگ صلیبی علیه ترکها و ابتکار عمل نیز به ولادیسلاس پادشاه لهستان و مجارستان سپرده شد.

اتحاد علیه ترکها

پیروزی هرمانشتاد و وازاق سبب افزایش شهرت ژان هونیاد در اروپا شد و پاپ اوژن نهم با استفاده از این مسأله مبادرت به عقد پیمان اتحادی علیه ترکها کرد. بجز مجارستان، کشورهای لهستان، افلاق، صربستان، امپراتوری آلمان و ملل وابسته به آن، فرانسه و بلژیک در این پیمان شرکت داشتند. ابراهیم بیگگ قرامانی نیز از

۱۷۴. تاریخهای اروچ بیگ (ص ۵۲)، حال کوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۱۷)، هامر (ج ۲/ص ۲۱۰)، عالی (ج ۵/ص ۲۵۷) و لطفی پاشا (ص ۹۷) از شهاب‌الدین پاشا در مقام فرمانده نیروی اعزامی نام برده‌اند و سایر کتب تاریخ چون تاریخ عاشق پاشازاده، تاریخ نشری، قاج‌التواریخ و تاریخ منجم‌باشی از کوله‌شاهین پاشا نام می‌برند. نویسنده قاج‌التواریخ متذکر شده که در بعضی از منابع تاریخی از فرمانده نیروی اعزامی با نام خادم شهاب‌الدین پاشا یاد شده است (ج ۱/ص ۳۷۰) عاشق پاشازاده (ص ۱۲۹ و ۱۴۲) ضمن بحث از کوله‌شاهین پاشا یاد آور می‌شود که از نامبرده يك عمارت و يك مدرسه در فیلبه به یادگار مانده است و ما می‌دانیم که عمارت و مدرسه موجود در فیلبه که عاشق پاشازاده از آن نام برده از تأسیسات خادم شهاب‌الدین پاشا است که اسمش شاهین و کنیه‌اش شهاب‌الدین بوده است. از این روی نظر پروفیسور خلیل اینالجیق مبنی بر اینکه کوله‌شاهین پاشا و خادم شهاب‌الدین پاشا يك نفر بوده درست است (تحقیقات و اسناد مربوط به دوران فاتح، ص ۱ و ۱۰).

۱۷۵. محل وقوع جنگ در اثر زیره‌چک، زالومیجه علیها قید شده است که در افلاق قرار دارد. در ششم ایلول در این مکان نبرد درگرفته بود.

۱۷۷. با توجه به مدارک تاریخی شهاب‌الدین و کوله‌شاهین پاشا شخص واحدی است ولی در تاریخ بهشتی دو شخصیت جداگانه ثبت شده است (ص ۷۷)

آناطولی وارد این پیمان شد. هنگامی که سپاه متحدان در ۲۲ تموز ۱۴۴۳م از بودین مرکز مجارستان به حرکت درآمد و از نهر طونه به ساحل مقابل یعنی سمندر گذشت، بخشی از قوای بلغار، بسنه و آلبانی نیز به آن ملحق شد. امپراتور یونیس علی رغم ادعای دوستی با سلطان محمد نمایندگانی به مجارستان و نزد پاپ فرستاد و آنان را علیه عثمانیها تحریک کرد.^{۱۷۸}

جنگ موروه

لادیسلاس پادشاه لهستان و مجارستان و نیز ژان هونیاد فاتح دو جنگ بزرگ در رأس قوای متحدان قرارداد شدند. ژرژ برانکوویچ دسپوت صرب که به مجارستان پناهنده شده بود و نیز کاردینال ژولین سزارینی نماینده پاپ و دراکول پرنس افلاق جزء سپاه متحدان بودند. ژان هونیاد با دوهزار سواره نظام زبده و برگزیده پیشاپیش سپاه در حرکت بود. ژان هونیاد پس از تصرف صربستان دستور داد تا کروش و اچ (آلاجه حصار)، شهر کوی و نیش را با خاک یکسان کردند و به آتش کشیدند. ولادیسلاس پادشاه مجار، ژان هونیاد را با دوهزار راه فاصله دنبال می کرد. صلیبیها در اکتبر ۱۴۴۳م وارد خاک عثمانی شدند و نخستین نبرد در سوم کاسم ۱۴۴۳م در کنار نهر موروه، نزدیک نیش رخ داد. نیروهای عثمانی که فرماندهی آن را قاسم پاشا بیگلربیگ روملی به عهده داشت به سه قسمت تقسیم شدند و به جنگ پرداختند. ارتش ترک با دادن چهار هزار اسیر و دوهزار کشته شکست خورد.

پیش از این شکست، سلطان مراد که از همکاری امیرقرامان با متحدان باخبر شده بود وارد آناطولی شده و به حوالی قونیه رفته و با امیرقرامان که از او شکست خورده بود یک معاهده شتابزده منعقد کرده و به ادرنه باز گشته و از آنجا به سوی صوفیه به حرکت درآمده بود. در این اثنا با پیروزی صلیبیها در جنگ موروه، سلطان مراد به جنوب بالکانها عقب نشست.^{۱۷۹}

۱۷۸. ذیل تاریخ حال کوندیل (چاپ پاریس)، ص ۱۳۴.

۱۷۹. هامر (ترجمه اتابک)، ج ۲/ص ۲۱۱. علت شکست عثمانیها در جنگ موروه این بود که اسکندر بیگ پسر حاکم میردیتا موضع خود را ترک گفت و گریخت.

قوای صلیبی وارد خاک بلغارستان شد و صوفیه را تصرف کرد. بلغارها که در کنار صلیبیها بودند، هم از نظر نیروی سواره نظام و هم آذوقه، به آنان یاری کردند. صلیبیها به مقصد جنوب بلغارستان پیشروی کردند؛ منتهی در این مسیر ناگزیر بودند از گذرگاههای تنگی که به آن «در بند» گفته می شد، بگذرند و چون دریافتند که گذرگاه قرا باغازی توسط ترکها مراقبت می شود و استحکاماتی در آنجا به وجود آورده اند، مردد شدند. آنها می باید از گذرگاه معروف بلغارستان یعنی «ترایان گچیدی» (گذرگاه ترایان) می گذشتند؛ لکن آن گذرگاه پوشیده از قطعات تخته سنگ بود و به سبب فصل زمستان (آرالیک ۱۴۴۳م) آبهای سرازیر شده از دامنه کوه یخ بسته بود و از این روی قادر به عبور از این مسیر نشدند. چون به تنگه ترایان رسیدند با مشاهده استحکامات آن گذرگاه توقف کرده، راه خویش را تغییر دادند و ناگزیر از رفتن به حوالی ایزلادی شدند که از استحکامات کمتری برخوردار بود.

جنگ ایزلادی

سلطان مراد برای مقابله با خصم به نزدیک در بند ایزلادی رفت. وی جلسه مشاوره جنگی ترتیب داد و نظر فرماندهان را خواست. قاسم پاشا بیگلربیگ روملی معتقد به حمله بود؛ تورخان بیگ عقیده داشت که باید عقب نشینی کرد و در انتظار فرصت مناسب بود و اورنوس اوغلی عیسی بیگ پیشنهاد کرد که حالت دفاعی به خود بگیرند. سرانجام نظر عیسی بیگ مورد پذیرش قرار گرفت. ۱۸ در حمله ای که توسط دشمن به تاریخ ۲۴ آرالیک صورت گرفت قوای عثمانی شکست خورد و دشمن وارد جلگه فیلبه شد. طی سومین جنگ که در صحرای یالواچ رخ داد، باز عثمانیها شکست خوردند؛ منتهی سرمای زمستان صلیبیها را از پای در آورد و آنانرا ناگزیر از بازگشت کرد. قوای ترک به تعقیب خصم پرداخت. نیروهای عثمانی که فریب عقب نشینی تاکتیکی هونیاد را خورده و در پی صلیبیها رفته بودند در دام افتادند و عده زیادی از آنان به اسارت درآمدند. فرماندار «بولی» و چندرلی زاده محمود بیگ برادر صدر اعظم

۱۸۰. در جلسه مشاوره جنگی، قاسم پاشا بیگلربیگ روملی معتقد به حمله بود؛ تورخان بیگ عقیده داشت که باید عقب نشینی کرد و در انتظار فرصت مناسب بود و عیسی بیگ عقیده داشت که باید حالت دفاعی به خود گرفت (هال کوندیل، ص ۱۳۵).

خلیل پاشا (داماد سلطان) نیز در پی اسرا بود.^{۱۸۱} چون بی توجهی تور اخان بیگ و فرمانده آقنجی موجب این شکست شده بود لذا باشکایت قاسم پاشا، تور اخان بیگ در قلعه طوقات زندانی شد.^{۱۸۲} سلطان مراد متأثر و سخت خشمگین به ادرنه برگشت.

در این بین بازامیر قرمان از مرز کشور عثمانی گذشت و اقدام به حملاتی کرد و دست به خرابکاریهای وحشتناکی زد. در پی این حادثه سلطان مراد با عنوان کردن این مسأله که وقتی حکمران يك کشور مسلمان در حال دفع حمله دشمن است اگر يك حکمران مسلمان دیگر به سرزمین او حمله ور شود و اقدام به قتل و غارت کند، این

۱۸۱. به نوشته هامر (ج ۲/ص ۲۱۲) طی جنگ یالواج، قاسم پاشا و محمود بیگ فرماندار بولی به اسارت درآمدند. به عقیده اروج بیگ، محمود بیگ در جنگ ایزلادی اسیر شد. وی از جنگ دیگری نیز نام برده است. در تاریخ بهشتی (ص ۷۶) آمده است که خصم پرائر فرارسیدن موسم زمستان و نیز که بود آذوقه ناگزیر از عقب نشینی شد و نیروهای عثمانی به تعقیب وی پرداختند، که ضمن تعقیب به کمین هونیاد افتادند و طی آن محمود بیگ اسیر شد. نویسنده تاج التواریخ و نیز منجم باشی ضمن تأیید نظریه بهشتی نوشته اند که قاسم پاشا و بالابان بیگ فرماندار طوقات و محمود بیگ فرماندار بولی مأمور تعقیب دشمن شدند، که در حوالی نیش به دام هونیاد افتادند و محمود بیگ به اسارت درآمد. حال کوندیل می نویسد (ص ۱۳۵) دشمن از ایزلادی عبور نکرد، بلکه به سبب کمبود آذوقه شبانه عقب نشست. صبحگاه تر که از عقب نشینی دشمن آگاه شدند. به دستور مراد، قاسم پاشا بیگلر بیگ روملی و تور اخان بیگ مأمور دنبال کردن خصم شدند. تور اخان بیگ به قاسم پاشا توصیه کرد که از دنبال کردن سریع دشمن خودداری کند و جوانب احتیاط را به منظور گرفتار نیامدن به دام نیرنگ احتمالی ژان هونیاد در نظر بگیرد. ولی قاسم پاشا توجهی به این تذکر نکرد و سرانجام به کمین ژان هونیاد دچار شد. قاسم بیگ خود گریخت و بخش اعظمی از نیروهایش کشته و اسیر شدند و در پایان، همه تقصیرها را به گردن تور اخان بیگ انداخت.

۱۸۲. گویا تور اخان بیگ به آقنجیهای تحت فرماندهی خود می گوید، شما با کفار به مدارا جنگ کنید، زیرا اگر کفار مغلوب شوند، دیگر احتیاجی به شما نخواهد بود و باید رعیت بشوید. در نتیجه آقنجیها کار تعقیب را سهل و ساده گرفتند و این خود شکست عثمانیها را موجب آمد (تاریخ اروج بیگ، ص ۵۴ و تاریخ منجم باشی، ج ۳/ص ۳۷۷). به نوشته حال کوندیل، قاسم پاشا به سلطان معروض می دارد که تور اخان بیگ نه تنها اورا یاری نکرد، بلکه دشمن را از همه اخبار آگاه ساخت، و در نتیجه پادشاه این سخنان را باور کرده، تور اخان را در طوقات زندانی ساخت. در زندانی شدن تور اخان بیگ شکی نیست، لکن صحت سایر مسائلی که در باره اش عنوان شده جای درنگ دارد. به احتمال قریب به یقین قاسم پاشا برای نجات خود از پی آمدهای این شکست با متهم کردن تور اخان بیگ از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرده بود. اگر چنانچه تور اخان بیگ به قاسم پاشا توصیه کرده باشد که در تعقیب خصم جانب احتیاط را رعایت کند، حوادث بعدی نشان داد که وی در این توصیه محق بوده است.

کنایه کرد تا چه میزان از موازین اسلامی به دور است، فتوای علمای دینی مذاهب چهارگانه را در مورد عملکرد ابراهیم بیگک امیر قرمان خواستار شد. ما فعلاً دربارهٔ این استفتاء چیزی نمی‌گوییم و سخن در این باره را موکول می‌کنیم به وقایع جنگ قرمان پس از عهدنامهٔ ادرنه. در حال حاضر به شرح نخستین تعرض امیر قرمان پس از شکست و ازاق می‌پردازیم.

اتحاد امیر قرمان با صلیبیها و نقض پیمان صلح

سلطان مراد که در ادرنه از شکست و ازاق و پیمان اتحاد صلیبیها علیه ترکها در اندیشه بود و آن مسائل را دنبال می‌کرد، سرزمینش مورد حملهٔ ابراهیم بیگک امیر قرمان قرار گرفت.^{۱۸۳} ابراهیم بیگک که با مجارها علیه دولت عثمانی پیمان اتحاد بسته بود و دسپوت صرب واسطهٔ این کار بود، از مرز دولت عثمانی گذشت و نیروهای تحت فرماندهی طورقوداوغلی حسن بیگک در مناطقی تا بولوادین، بگک پازاری، آنکارا، سیدقازی و کوتاهیه دست به غارت زدند، به ناموس مردم تجاوز کردند و جمع بسیاری را کشتند و آق‌شهر و بگک‌شهری را به تصرف درآوردند.^{۱۸۴} در پی این حادثه سلطان مراد نیرویی تحت فرماندهی پسر بزرگش علاء‌الدین بیگک فرماندار امامیه برای مقابله با امیر قرمان فرستاد و خود نیز با سربازان «قاپی‌قولی»^{*} در پی او روانه شد و ادارهٔ امور

۱۸۳. «چنین روایت کرده‌اند که چون سمندره به تصرف درآمد و پیر از لشکر اسلام شد دل کفار پر از درد شد. و ولق اوغلی به دامن او نقوروس (مجارستان) آویخت و ایلچی قرمان اوغلی (امیر قرمان) به او نقوروس رفت که؛ تو از آن سوی و من از این سوی به حرکت درمی‌آیم و عشا نیهارا از میان برمی‌داریم؛ روملی مال تو، آناتولی از آن من. قرمان اوغلی همچنین پیمان داد که شهرهای وولق اوغلی را هم به او پس می‌دهیم. پس در هشتصد و چهل و هشت هجری جمع لشکر شاه او نقوروس به یانکو (ژان‌هونیاد) و وولق اوغلی پیوست...» (تاریخ نشری، ص ۶۳۳).

۱۸۴. پس از شکست کوله‌شاهین یا شهاب‌الدین پاشا از ژان‌هونیاد، قرمان اوغلی فرصت را غنیمت شمرد و با نیروی بسیار به تعرض پرداخت و ضمن حمله به مردمی که در امیرطاغی پیلاق کرده بودند، حوالی بگک‌پازاری، سید قازی، کوتاهیه و بولوادین را تخریب کرد و به آتش کشید و بگک‌شهری را به تصرف درآورد (تاریخ نشری، ص ۶۳۶). عاشق پاشا زاده در تاریخ خود—
* در مورد چگونگی تشکیلات سربازان «قاپی‌قولی» رجوع شود به فصل شانزدهم کتاب تحت عنوان «تشکیلات لشکری عثمانیها» - مترجم.

روملی را به امرا واگذار کرد. امیر قرامان طبق روش همیشگی به مقابله برنخواست و از نقاط صعب العبور عقب نشست. پس از کوبیده شدن قونیه و قرامان، ابراهیم بیگ درخواست صلح کرد و سرزمینهایی را که از عثمانیها به تصرف در آورده بود باز پس داد و بامیانجیگری همسرش که خواهر پادشاه بود صلح شد و سلطان مراد به سبب آغاز حمله صلیبیها با شتاب به ادرنه بازگشت (۸۴۷هـ/ق ۱۴۴۳م). شاهزاده علاءالدین اندکی پس از بازگشت از جنگ قرامان به اماسیه درگذشت.^{۱۸۵} در این تاریخ از میان پسران سلطان مراد تنها محمد در قید حیات بود.

همان گونه که در سطور پیشین اشاره شد عثمانیها طی جنگهای مورووه، ایزلادی و یالواچ از صلیبیها شکست خوردند و این بهترین فرصت مناسب بود برای امیر قرامان متحد صلیبیها. از این روی ابراهیم بیگ در بهار سال ۱۴۴۴م با نقض پیمان صلح، باز از مرز عثمانی گذشت و این بار در بخش گسترده تری از سرزمین عثمانیها به تخریب پرداخت و به این ترتیب عثمانیها در روملی و آناتولی بین شعله‌های دو آتش قرار گرفتند.

صلیبیها پس از جنگ یالواچ در صدد برآمدند تا زمستان را در صحرای توپلیجه، بین فیلبه و اولوق کوی، بگذرانند؛ ولی به سبب شدت سرما و کمبود آذوقه و غیره به موفقیتهایی که به دست آورده بودند اکتفا کرده، بازگشتند و بر اثر بارش برف، بخش اعظمی از وسایل سنگین و مهمات خود را بر جای گذاردند. صلیبیها تصمیم داشتند که با نیروهای تازه نفس به عثمانیها حمله کنند و اگر چنین می کردند اوضاع سخت حساس می شد. در آناتولی نیز وضعیت بسیار نگران کننده بود؛ از این روی سلطان مراد صلاح را در عقد پیمان صلح دید و ضمن تماس با پادشاه مجار از طریق ژرژ برانکوویچ درخواست صلح کرد. ولادیسلاس این پیشنهاد را پذیرفت و هیئتی را روانه

→ به دنبال شکست کوله شاهین پاشا چنین می نویسد: « قرامان اوغلی چون شنید که دایی اش لشکر اسلام را شکست داده است بغایت فرحناک شد. رفت و بیلاق نشینان امیر طاعی را تارومار کرد و دست به فساد و فجایع علیه زنان و پسران مسلمان زد. تاخت تا به بگ بازاری رسید؛ آنجا را نیز بدتر از امیر طاعی کرد...» (تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۱۲۹). چنین بر می آید که در همین ایام بود که امیر قرامان با صلیبیها پیمان اتحاد بست.

۱۸۵ به نوشته نثری (ص ۶۵۰) شاهزاده علاءالدین توسط دایی قراجه بیگ به قتل رسید. این کمال نیز به این مسأله اشاره می کند. خیرالله افندی هم چنین نظری دارد. در تاریخ اماسیه نیز این مسأله تصریح شده است. شاهزاده علاءالدین به هنگام مرگ هجده ساله بوده است.

ادرنه ساخت^{۱۸۶} سلطان مراد که از شکستهای پی‌درپی متأثر و ناراحت بود در صدد کناره‌گیری از سلطنت برآمد و شاهزاده محمد والی مانیه را به ادرنه فراخواند تا او را به جانشینی خویش برگزیند؛ ولی بعد از تصمیم خود منصرف شد.^{۱۸۷} سلطان مراد پس از عقد پیمان با مجارها در ادرنه، همان طوری که در سطور آینده خواهیم دید، به جنگ با قرامانیان اقدام کرد.

پیمان ادرنه سگه‌دین

در دوازدهم ۲۵ صفر ۸۴۸ هـ ق / حزیران ۱۴۴۴ م دولت عثمانی پیمان ده‌ساله‌ای با هیئت اعزامی به ادرنه منعقد کرد. به موجب آن، دولت عثمانی اراضی صربستان را که در تصرف داشت و شامل باشلیجه، سمندر، کولومباچ، کروشه‌واج (آلاجه‌حصار)، حوالی توپلیجه، لسکوفجه و زلنی‌گراد بود، به ژرژ برانکوویچ پس داد و تأسیس مجدد دسپوت‌نشین صرب را پذیرفت و متعهد شد که دو پسر دسپوت صرب را که در دربار عثمانی بسر می‌بردند نزد او اعزام دارد. در مقابل، دولت صربستان می‌پذیرفت که به دولت عثمانی خراج سالانه بپردازد. گذشته از آن با آنکه افلاق به عثمانیها خراج می‌داد ولی می‌باید همچنان تحت نفوذ مجارستان باقی می‌ماند. عثمانیها در مورد عدم استرداد قلعه کولومباچ به صربستان پافشاری بسیار کردند، ولی بی‌فایده بود. سلطان مراد در برابر فرستاده مجار سوگند یاد کرد که به مفاد پیمان وفادار خواهد ماند. قرار شد برای تأیید این پیمان توسط سلطان مجار، هیئتی از سوی دولت عثمانی به همراه هیئت مجار به آن کشور عزیمت کند. همچنین به موجب این پیمان دو پسر دسپوت صرب که زندانی عثمانیها بودند از سوی سلطان مراد آزاد می‌شدند و چندرلی‌زاده

۱۸۶. «مارا» زن سلطان مراد دوم توسط پدرش برای عقد پیمان صلح اقدام کرد. دسپوت برانکوویچ در این زمینه نقش فعالی به عهده داشت و به نظر می‌رسد که در این کار صمیمی و صادق بوده است، زیرا وی ترس از این داشت که صلیبیهای کاتولیک پس از رهایی اراضی تحت تسلط عثمانیها اتباع پروتستان او را نیز تحت نفوذ و تسلط خود در آورند. هیئت اعزامی مرکب بود از استویکا کیستانبیچ نماینده تام‌الاختیار مجار و فرستادگان دسپوت و نماینده تام‌الاختیار ژان هونیاد (تحقیقات و اسناد مربوط به دوران فاتح، پروفیسور خلیل اینالجیق).

۱۸۷. تحقیقات و اسناد مربوط به دوران فاتح، ص ۱۹ و ۲۵ ذیل همین‌اثر، غزوات سلطان مراد بن محمدخان، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

محمود چلبی داماد سلطان مراد که در جریان جنگ اسیر دسپوت شده بود در ازای پرداخت هفتاد هزار سکه طلا فدیة آزاد می شد و پس از آن می باید ترکها و مجارها از تجاوز به یکدیگر خودداری کرده، بایکدیگر روابط دوستانه داشته باشند.

هیئتی از جانب سلطان مراد به سرپرستی بالطه اوغلی سلیمان بیگک همراه هیئت مجاری به آن کشور اعزام شد. این هیئت می باید پیمان نامه امضاء شده توسط سلطان مراد را به مجارستان می برد و پیمان نامه تصدیق شده توسط ولادیسلاس را با خود می آورد. هیئت اعزامی عثمانی نخست نزد ژان هونیاد رفت و او نیز هیئت مزبور را به مجلس ملی که در سگه دین بود معرفی می کرد.^{۱۸۸} هیئت اعزامی که یکصد و شش همراه نیز با خود داشت به سگه دین رفت. سلطان مجار هم که دستور تشکیل مجلس دیوت را صادر کرده بود از اواخر تموز پس از صدور فرمان آماده باش به ارتش، در سگه دین بسر می برد. در این ایام در محافل سیاسی مجار دو گروه مخالف و موافق صلح بودند. پاپ گروه مخالفان با صلح را حمایت می کرد که در رأس آنها کاردینال سزارینی نماینده پاپ قرار داشت. جمهوری و نیز هم آمادگی خود را برای شرکت در جنگ به اطلاع دولت لهستان و مجارستان رسانده و وعده داده بود که در صورت آغاز جنگ، کشتیهایش را به تنگه جناق قلعه خواهد فرستاد. خبر اعزام یک ناوگان به جناق قلعه سبب تقویت روحیه دولت مجارستان شد.

ولادیسلاس برای ادامه جنگ تا بهار در انتظار رسیدن نیروهای ماند که متحدانش وعده داده بودند برای یاری او اعزام می کنند، ولی خبری از آنها نشد. در این بین پاپ و امپراتور بیزانس می کوشیدند تا از تصدیق و امضای پیمان نامه توسط سلطان مجار جلوگیری کنند و در مقابل، دسپوت صرب که با پیمان ادرنه کشور خود را نجات یافته می دید برای عقد پیمان صلح اصرار می ورزید؛ زیرا دریافته بود که ادامه جنگ نه تنها به سود او نیست بلکه به ضررش تمام خواهد شد.^{۱۸۹} در عین حال، ژان هونیاد

۱۸۸. سگه دین در مجارستان، در نقطه ای بالای رودخانه تیسزه از شعبات نهر طونه و محلی که این رودخانه به رود مرعش می پیوندد، قرار دارد. ژیره چک تاریخ عقد پیمان را حزیران سال ۱۴۴۴ م ذکر می کند تاریخ پیمانی است که در ادرنه بسته شده است.

۱۸۹. درباره این پیمان حال کوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۳۷) می نویسد: دسپوت ژرژ که دریافته بود برای بازپس گرفتن سرزمین خویش نمی تواند به یاری محارستان امید زیاد داشته باشد —

نیز خواستار امضای پیمان نامه صلح توسط ولادیسلاس بود. سلطان مجار سرانجام نظر آنان را پذیرفت و در ۱۲ تموز سال ۱۴۴۴م پیمان نامه را در سگه دین امضاء کرد و آن را به هیئت اعزامی ترك داد. پادشاه مجار در مقابل هیئت ترك به کتاب مقدس سوگند یاد کرد که پیمان صلح را نقض نخواهد کرد. پیمان نامه به دو زبان تنظیم و مبادله شد.^{۱۹۰}

جنگ قرمان

در سطور پیشین گفتیم هنگامی که صلیبیها از بالکان گذشتند ابراهیم بیگ که اوضاع را به سود خویش می دید پیمان صلح را شکست و به حمله ای شدیدتر از حمله نخست دست زد. و باز شرح دادیم که سلطان مراد از بزرگترین صاحب نظران علمای عرب مذاهب چهارگانه استفتاء کرد که در برابر امیر قرمان چه واکنشی باید از خود نشان بدهد. سلطان مراد پاسخ استفتاء را دریافت کرد.^{۱۹۱} وی پسر خود محمد فرماندار

→ نماینده ای نزد سلطان مراد فرستاد و نظر او را در مورد صلح جویا شد و به اطلاع وی رسانید که در صورت پس دادن کشورش، به دولت عثمانی خراج خواهد پرداخت. مراد پیشنهاد دسپوط را پذیرفت. پس دسپوط، سلطان مجار را به عقد پیمان صلح تشویق و ترغیب کرد و سلطان مجار آن را پذیرفت و موافقتنامه ای به امضاء رسید. به موجب این موافقتنامه پرنس افلاق ضمن پرداخت خراج به دربار عثمانی همچنان تحت تابعیت دولت مجار باقی می ماند.

۱۹۰. با توجه به اسناد مربوط، در اینکه آیا سلطان مجار پیمان ادرنه را با سوگند تأیید کرد یا نه اختلاف نظر وجود دارد. اخیراً پروفیسور خلیل اینالچیق يك وقایع نامه عثمانی منتشر کرده است که از آن می توان دریافت که سلطان مجار سوگند یاد کرده بود. پروفیسور اینالچیق صحت این مسأله را با بررسی نظرات مندرج در وقایع نامه های مختلف تثبیت کرده است.

۱۹۱. این فتاوی تحت عنوان «مثال نسخ الفتاوی المکتبه فی شأن ابراهیم بن قرمان» در ارتباط با وقفیه ابراهیم بیگ توسط اینجانب همراه با عکس متن فتاوی، در بولتن شماره ۱ به چاپ رسیده است. صادر کنندگان فتاوی عبارت بودند از: فقیه ابن حجر عسقلانی مورخ مشهور (متوفی به سال ۸۵۲هـ/۱۴۴۸م) از علمای مذهب شافعی؛ قاضی القضاة رشید الاسلام سعدالدین دیری (متوفی به سال ۸۶۸هـ/۱۴۶۲م) از علمای مذهب حنفی؛ قاضی القضاة و شیخ الاسلام بدرالدین تونسلی (متوفی به سال ۸۵۳هـ/۱۴۴۹م) از علمای مذهب مالکی؛ قاضی القضاة و شیخ الاسلام بدرالدین بغدادی (متوفی به سال ۸۵۷هـ/۱۴۴۳م) از علمای مذهب حنبلی. گذشته از آن فتاوی سعدالدین بغدادی از علمای مذهب حنفی و عبدالرحمان بن محمد مصلحی قاضی امامیه نیز صادر شده بود.

سه فتوا از فتاوی منابع چهارگانه در باره ابراهیم بیگ بسیار شدید بود. حجر (شهاب الدین احمد) عسقلانی در این باره فتوا داده بود که مقاتله با امیر قرمان برای کسی که قادر به جنگ ←

مانیسه را که از بهار سال ۱۴۴۴م، یعنی از هنگام عقد پیمان صلح، در ادرنه نزد او بسر می برد به نیابت خویش گمارد^{۱۹۲} و تصمیم گرفت که به استناد این فتواها تکلیف ابراهیم بیگک امیر قرامان را یکسر سازد.^{۱۹۳}

سلطان مراد یک ماه پس از عقد عهدنامه مورخ ۱۲ تموز ۱۴۴۴م ادرنه از تنگه چناق قلعه گذشت و وارد خاک قرامانیاں شد. وی در مسیر خویش سنگ بر روی سنگ باقی نگذاشت و همه جا را بشدت تخریب کرد. گذشته از آن، در مقام مقابله به مثل، با تجاوز به ناموس مردم اعمال شنیعی نیز صورت گرفت.^{۱۹۴} ابراهیم بیگک خود به تاش ایلی گریخت و همسرش را که خواهر سلطان مراد بود به اتفاق وزیرش سرور آقا برای عقد پیمان صلح نزد سلطان فرستاد. این دو نزد پادشاه التماس بسیار کردند و با

→ باشد واجب است و ابراهیم بیگک را واجب القتل خوانده بود. بنا به فتاوی سعدالدین بغدادی و بدرالدین حنبلی و بدرالدین تونسی نیز ابراهیم بیگک واجب القتل بود. نظر عبدالرحمان بن مصلحی قاضی امامیه نیز چنین بود. بدرالدین دیری قاضی القضاة حنفی فتوا صادر کرده بود که اگر ابراهیم بیگک امیر قرامان از این کردار شنیع خویش توبه کند و با قوای خود به یاری عثمان اوغلی (سلطان مراد) که با او پاییمان و کفار در جنگ است برخیزد، توبه اش پذیرفته خواهد شد و در غیر این صورت، خسار دنیا و الاخره خواهد بود.

۱۹۲. از زمان یلدرم بایزید رسم بر این بود که سلاطین عثمانی هنگام عزیمت به حوالی آناتولی به منظور جنگ هرگز شاهزاده ای را به جای خود در ادرنه نمی گماردند؛ ولی سلطان مراد دوم یا به سبب کناره گیری از سلطنت و یا اتخاذ تصمیم قطعی برای کناره گیری، چنین تصمیمی گرفت و با توجه به اینکه سوگندنامه (عهدنامه) امیر قرامان خطاب به مراد و پسرش محمد بوده است، لذا این خود نظریه کناره گیری مراد از سلطنت را قوت می بخشد. همچنین از این سوگندنامه برمی آید که پدر و پسر در اداره امور مملکت مشترکاً شرکت داشته اند.

۱۹۳. از بررسی منابع تاریخی چنین برمی آید که سلطان مراد پس از عقد پیمان ادرنه به جنگ علیه امیر قرامان اقدام کرده است و نیز به نظر می رسد که پس از بازگشت از جنگ قرامان از سلطنت کناره گیری می کند. در عهدنامه منعقد شده با ابراهیم بیگک، هم از سلطان مراد و هم از پسرش محمد بیگک نام برده شده است. به نظر می رسد که شاهزاده محمد یاد هنگام عقد این پیمان حکمران بوده است یا پس از عقد پیمان صلح. با توجه به اینکه در عهدنامه چندبار کلمات «مراد بیگک و محمد بیگک» آمده و عهدنامه را سلطان مراد شخصاً امضاء کرده است، لذا اینجانب مسأله کناره گیری سلطان مراد از سلطنت پس از جنگ قرامان آورده ام.

۱۹۴. «خنکار» (لقب سلاطین عثمانی... مترجم) لشکری بس عظیم گرد آورد. حتی هر چه از لشکر کفار در روملی بود آنان را نیز جمع کرده، به قونییه رفت و همه جا را غارت فرمود. ولایت قرامان چنان کوبیده شد که شهرها و دهات چون غراب سوراخ سوراخ شد. جنگ کردند. امیر قرامان گریخت و وارد تاش (تاش ایلی) شد. آن سال هر پسر و دختری که از مادر متولد شد مجهول النسب بود. (تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۱۳۵).

مطرح کردن این مسأله که ابراهیم بیگ در نخستین حمله دست نداشت و دومین تجاوز نیز به تحریک طورقوداوغول لاری صورت گرفت موفق به جلب نظر شاه برای عقد پیمان صلح شدند. به موجب این پیمان نامه، امیر قرامان ضمن ادای سوگندهای عظیم متعهد می شد که از این پس هرگز به اراضی عثمانی تجاوز نکند و در هیچ حرکتی علیه عثمانیها شرکت نداشته باشد و اگر نامه ای نیز از سوی دشمنان سلطان مراد و پسرش محمد^{۱۹۵} دریافت دارد متن آنها را به اطلاع سلطان برساند. وی همچنین پذیرفت که پسرش را به عنوان گروگان نزد سلطان مراد بفرستد و در صورت نیاز، سر باز در اختیار اردوی عثمانی قرار دهد. معاهده با شرایط مذکور و شرایط بسیار دیگر در آگوست سال ۱۴۴۴م منعقد شد.^{۱۹۶} به موجب این قرارداد، عثمانیها سرزمینهایی را که از قرامانیان تصرف کرده بودند به آنان بازپس دادند.

پس از این حوادث، سلطان مراد از بازگشت به ادرنه خودداری کرد و حکومت را به تنها پسرش شاهزاده محمد والی اماسیه سپرد^{۱۹۷} و خود به بورسه رفت (۸۴۸هـ/ق/

۱۹۵. هنگامی که سیراسوس به همراه سفرای ۲۲ مائیس سال ۱۴۴۴م طی یک بارعام رسمی به حضور سلطان مراد رسید، پسرش چلبی (لقب شاهزادگان عثمانی. مترجم) را دید که چون شاهان در کنار پادشاه نشسته است. بنا بر این به نظر می رسد که مراد دوم در پی عقد پیمان صلح ادرنه پسرش را در مقام وکیل جای خود نشاند و خود به جنگ قرامان رفت. قسم مندرج در سوگندنامه و سایر تعهدات که در مورد مراد و محمد یاد شده دلیل این مدعاست.

۱۹۶. متن سوگندنامه، یعنی عهدنامه، در بولتن شماره ۱، ص ۶۶ منتشر شده است. همچنین در تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۱۳۵) و در تاج التواریخ (ج ۱/ ص ۳۹۴) نیز آمده است. به موجب این عهدنامه ابراهیم بیگ در دومین جنگ قوصوه نیروی کمکی برای دولت عثمانی اعزام داشته بود.

۱۹۷. «پادشاه عالم پناه شهرهای قرامان اوغلی (امیر قرامان) را به او بازپس داد. پادشاه بالشکری اسلام پناه به شهر بورسه رفت؛ چند روزی مقیم شد و آنگاه به دشت میخالیچ رفت. پادشاه فرمود تا خضر آقا سر کرده ینی چریها و دیگر امرار را گرد آورند... فرمود: بیگها (امرا) و پاشاها! تا امروز پادشاهتان بودم، بعدالیهوم پسر من پادشاهتان است... چون پادشاه این جمله را بر زبان راند، جمله امرایشانی بر خاک نهادند و گفتند: پسران پادشاهمان است... و جملگی به سوی ادرنه روی گردانیدند.» (تحقیقات و اسناد مربوط به دوران فاتح، ص ۱۹۶ و ۱۹۷). از این وقایع نامه چنین بر می آید که سلطان مراد پس از جنگ قرامان به ادرنه نرفت، بلکه از بورسه به میخالیچ عزیمت کرد. از سلطان محمد دوم سکه ای که تاریخ ۸۴۸هـ/ق/ ۱۴۴۴م را دارد به جای مانده است. شاهزاده علاءالدین والی اماسیه که بزرگتر از محمد بود، اندکی پیش از این تاریخ مرده بود و سایر شاهزادگان، پیشتر مرده بودند.

۱۹۸۱ (۱۴۴۴م)

کناره گیری سلطان مراد از سلطنت که فرماندهی تجربه دیده بود در یک چنان شرایط بحرانی، هیجان واضطراب عظیمی را در ادرنه موجب شد. با توجه به پیروزی و توانایی صلیبها عده ای از مردم که صاحب امکانات و مقدرات بودند به آناتولی کوچیدن آغاز کردند. در اطراف ادرنه خندق کنندند و سنگرها ساختند. سلطان محمد در این ایام هنوز سیزده ساله بود. زغنوس پاشا به سمت الله نزداو بسر می برد. چندرلی زاده خلیل پاشا وزیر اعظم بود و ملا خسرو (محمد بن فرامرز) قاضی القضاة. دخالت سلطان محمد خردسال به راهنمایی الله اش زغنوس پاشا در اداره امور کشور وزیر اعظم را که در زمان سلطان مراد به استقلال عمل کرده بود آزرده خاطر و ناراحت می کرد؛ از این روی روابط وزیر اعظم با پادشاه و الله اش تیره بود. یک ماه پس از عقد پیمان ادرنه و ده روز پس از آنکه سلطان مجار در سگه دین با سوگند خود آن را تأیید کرده بود، پاپ اعلام داشت که مفاد پیمان مزبور را که خلاف نظر و میل اوست نخواهد پذیرفت و کوشید تا توسط سزارینی، نماینده خود در مجارستان، سلطان مجار را وادارد پیمان صلحی را که با سوگند به کتاب مقدس منعقد ساخته بود نقض کند. وی با عنوان کردن این مسأله که سوگند در برابر مشرکان ارزش و اعتباری ندارد، سلطان مجار را ناگزیر از نادیده گرفتن پیمان نامه کرد. مجلس تصمیم به جنگ دوباره با ترکها گرفت. البته انگیزه های دیگری نیز در نقض صلح وجود داشت.

کناره گیری پادشاه تجربه دیده ای چون سلطان مراد از سلطنت، به حکومت رسیدن کودکی سیزده ساله، پیغام امیر قرامان به متحدان دایر بر اینکه اوضاع به نفع آنهاست، تشویق امپراتور بیزانس پاپ را به جنگ علیه عثمانیها، اعزام شاهزاده اورخان (پسر محمد چلبی) از خاندان عثمانی که در دربار امپراتور بیزانس بود به حوالی چتالجه با ادعای تصاحب تاج و تخت^{۱۹۹} که اوضاع را سخت حساس کرده بود، اعزام ناوگانی

۱۹۸. سلطان مراد که قبل از آغاز جنگ قرامان تصمیم به کناره گیری از سلطنت گرفته بود، پس از عقد پیمان صلح با امیر قرامان به بورسه رفت و سپس، همان طوری که قبلاً اشاره شد، به ادرنه بازنگشت و از میخالیچ عازم بورسه شد.

۱۹۹. شاهزاده اورخان پس از عزیمت به حوالی چتالجه به فعالیت پرداخت، ولی چون دریافت که طرفدارانی در آنجا ندارد، به «دلی اورمان» از مراکز ینی چری رفت، و این امراضطراب ←

از سوی پاپ^{۲۰۰} به تحریک امپراتور بیزانس به فرماندهی فرانچسکو گندل میری جهت بستن چناق قلعه یعنی راه لاپسکی- گلیبولی به منظور جلوگیری از عبور ترکها از آناتولی به روملی و نیز نامه‌های تشویق آمیز این امیرال در موافقت با آغاز جنگ مقدس، در رأس عوامل آغاز جنگ با عثمانیها قرار داشت.

با حضور ناوگان پاپ که مانع می‌شد عثمانیها بتوانند از آناتولی نیرو به روملی پیاده کنند، بر همگان مسلم شده بود که بیرون راندن عثمانیها از بالکان قطعی و اجتناب ناپذیر است. آرزوی سلطنت بر بلغارستان در صورت بازپس گرفتن آن سرزمین از ترکان، ژان هونیاد را که عامل پیروزی صلیبیها در جنگ بود ولی دیگر تمایل به آغاز جنگ نداشت، و ادار ساخت که در فکر نخستین خود مبنی بر خودداری از آغاز جنگ تجدید نظر کند.

اتحاد بزرگ

با بی اعتبار شدن پیمان ادرنه-سگه‌دین، مجارستان، بوهم، افلاق، خروات، لهستان، آلمان، و طرفداران پاپ اتحاد بزرگی به وجود آوردند و دولت ونیز هم با در اختیار گذاردن ناوگان به طور پنهانی به این اتحاد پیوست. شکستهای پی در پی عثمانیها موجب امیدواری دولت ونیز شد که شاید بتواند از این نمد برای خود کلاهی بسازد و اگر اقبال مساعدت کرد گلیبولی و سلانیک و بعضی از مناطق ساحلی

→ زیادی را بین عثمانیها موجب شد. سرانجام یکی از افراد قابل اعتماد سلطان محمد، یعنی خادم شهاب‌الدین پاشا، برای مقابله با اورخان اعزام شد و وی اورخان را ناگزیر از فرار به استانبول کرد (تحقیقات و اسناد مربوط به دوران فاتح).

۲۰۰. امپراتور استانبول پس از بازگشت لشکر مجار و توافق مجارها با ترکها، به تشویق پرنس ژرژ نماینده‌ای نزد پاپ فرستاد و به او پیغام داد که در صورت اعزام ناوگانی به تنگه چناق قلعه و بستن راه عبور ترکان به آناتولی، به آسانی خواهند توانست از عهده آنان بر بیایند، مضافاً بر اینکه سلطان مراد بر اثر قطع ارتباط خود با نیروی آناتولی جرأت مقابله با آنان را نخواهد داشت. امپراتور بیزانس بجز آن ضمن اعزام نمایندگان نزد پادشاه فرانسه و دوک بورگوندی و یادآوری خاطرات شکست نیکبولی آنها را به گرفتن انتقام از ترکها تشویق کرد. پاپ نیز دهه فروند کشتی خود فراهم کرد و دهه فروند هم از منابع دیگر تدارک دید و در نتیجه بیرون راندن ترکها از روملی بشدت شایع شد (هال کوندیل، چاپ پاریس، ص ۱۳۹).

دریای سیاه را تصاحب کند. با این همه دولت ونیز از نصب پرچمهای خود بر فراز کشتیهای تحویلی به پاپ خودداری کرد. و پاپ و دوله بورگوندی و جمهوری راغوزه پرچمهای خویش را بر آنها نصب کردند^{۲۰۱} - تا به این وسیله به دولت عثمانی ثابت کند که در این وقایع بیطرفی خود را حفظ کرده است. حتی جمهوری دوبروونیک (راغوزه) نیز که به عثمانی خراج می داد وارد این اتحاد بزرگ شد و در کنار مجارستان قرار گرفت تا در پایان جنگ و هنگام تقسیم سرزمینهای عثمانی، آولونیه و کانینا را از آن خود سازد. امپراتور بیزانس در عین امید بستن به بهره گیری از پیروزی متحدان، به سبب ملاحظه ای که از عثمانیها داشت خود را در این ماجرا چندان مشتاق نشان نمی داد؛ لذا کاردینال ویکه کانزله لریوس نماینده پاپ و کاتالیکوس به موریه رفته، از آنجا عازم استانبول شدند^{۲۰۲} و امپراتور یونانیس هشتم ضمن تماس با سلطان مجار و سایر بزرگان مسیحی از آنان خواست که با استفاده از عصیان امیر قرمان هر چه زودتر جنگ را آغاز کنند. در آن ایام به دنبال عقد پیمان ۱۴۴۴ م ادرنه، امپراتور طی نامه دیگری که در آن از ناتوانی ترکها سخن به میان آمده بود خواستار آغاز سریع جنگ شد؛ ولی علی رغم تشویق پاپ به جنگ، خود قصد شرکت در آن را نداشت و می خواست بی آنکه خونی از دماغ کسی بریزد، سهمی نصیب خویش سازد و علی رغم وعده پاپ مبنی بر از میان برداشتن اختلاف موجود بین دو کلیسا، امپراتور که از نتیجه کار بیم داشت، تمایل چندانی به شرکت آشکار در جنگ از خود نشان نمی داد. وی تنها کاری که کرده بود به میدان آوردن اورخان بود، که آن هم بی نتیجه ماند.

حمله به خاک دولت عثمانی بلافاصله پس از لغو یکجانبه قرارداد از سوی صلیبیها صورت نگرفت، بلکه آنها مدتی به انتظار ماندند تا ترکها اراضی ای را که می باید طبق پیمان ادرنه سگه دین به صربستان واگذار کنند، تسلیم آن دولت کردند. در واقع نیز دولت عثمانی که از نقض یکجانبه قرارداد آگاهی نداشت اراضی ای را که از صربستان گرفته بود به آن دولت باز پس داد و پس از این اقدام بود که در ماه ایلول متحدان دست به حمله زدند. البته ناگفته نماند که قبلاً در فصل بهار جاسوسان

۲۰۱. تاریخ عثمانی اثر میگنوت، ج ۱/ ص ۲۰۸.

۲۰۲. ف انجس (جاب ۵)، ص ۱۸۱.

عثمانی خبر گرد آمدن قوای مجار و اولاخ را در ساحل طونه به دولت متبوع خود گزارش کردند^{۲۰۳} و فعالیت متحدان در پاییز آغاز شد. دسپوت صرب که کشور خویش را باز یافته بود، ضمن خودداری از شکستن پیمانی که با سوگند بسته شده بود، دولت عثمانی را از وضع متحدان آگاه ساخت.

صلیبیها از مرز می گذرند^{۲۰۴}

متحدان که در رأس آنها شاه لادیسلاس قرار داشت با خودداری از ورود به خاک دسپوت صرب که در جنگ شرکت نکرده بود، از اورسوا و به نهر طونه گذشتند و سپس به ویدین رفتند و پس از به آتش کشیدن آن، در نیکولی به نیروهای ولاد دراکول دسپوت افلاق پیوستند و پس از مدتی حرکت در امتداد نهر طونه وارد شومنو شدند. در مسیر خود دهات بی دفاع و حتی کلیساها را غارت کردند و پس از تصرف شومنو از راه پر اوادی به نزدیک وارنه رسیدند و بیست و پنج کشتی مخصوص رودخانه مربوط به ترکها را که در قامجک نهری ساخته شده بود به آتش کشیدند و حوالی وارنه نیز به آسانی به تصرف آنان درآمد.

همزمان با این حوادث، بیست و پنج کشتی جنگی از دریای اژه فرارسیدند^{۲۰۵} و بعضی روبروی گلیبولی و برخی نیز در مقدس آغز، یعنی بین سارای بورنی و اسکودار، لنگر انداختند.^{۲۰۶}

دعوت از سلطان مراد برای سرپرستی سپاه

وزیر اعظم خلیل پاشا به محض آگاهی از عبور صلیبیها از مرز بیدرننگ با ارسال

۲۰۳. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۲۰.

۲۰۴. در فتننامه ارسالی از سوی سلطان مراد دوم به مناسبت فتح وارنه برای جهان شاه حکمران قراقویونلو، آمده است که در ۸۴۸ م نیروی یکصد هزار نفری مجهز دشمن از نهر طونه گذشت (منشآت فریدون بیگ، ج ۱/ ص ۱۶۳ و ۱۶۴).

۲۰۵. دوکاس (چاپ بن، ص ۲۲۰) تعداد ناوگان صلیبیها را چون متن کتاب بیست و پنج فروند، حال کوندیل (ص ۱۳۹) بیست و دو فروند، بعضی منابع تاریخی عثمانی چون بهشتی، روحی، وقایع العوارخ شصت و پنج فروند و عالی در کنه الاخبار شصت فروند قید کرده اند.

۲۰۶. دوکاس (ص ۲۲۰) و حال کوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۴۱).

پیغامی سلطان مراد را در جریان امر قرار داد و پشت سر هم از وی درخواست کرد که سرپرستی سپاه را به عهده بگیرد. وی برای قانع کردن سلطان مراد و نیز با خبر کردن او از ابعاد خطر جبهه علی بیگ را به بورسه فرستاد.^{۲۰۷} این اوضاع خطرناک باز فرصت به دست خلیل پاشا داد تا سلطان مراد را مجدداً به سلطنت برساند.^{۲۰۸} سرانجام سلطان محمد باتوصیة وزیر اعظم و سایر دولتمردان از پدرش دعوت کرد تا سر فرماندهی سپاه عثمانی را به عهده بگیرد. به دنبال این دعوت، سلطان مراد با قوای آناتولی که بالغ بر چهل هزار تن می شد، حرکت کرد؛ ولی چون تنگه چناق قلعه توسط ناوگان صلیبی مسدود شده بود و امکان عبور از آن سمت نبود، لذا برای سردرگم کردن دشمن نیروی اندکی به سوی چناق قلعه فرستاد و خود با سرعت به گوزلجه حصار (آناتولی حصار) واقع در حوالی تنگه استانبول رفت. خلیل پاشا و وزیر اعظم با بخشی از نیروهای عثمانی، در حالی که توپخانه نیز به همراه داشت به ساحل روملی که روبروی گوزلجه حصار بود درآمد^{۲۰۹} و با پرداخت يك سکه طلا در ازای هر يك نفر، با کشتیهای ونیزی در

۲۰۷. در بعضی منابع آمده است که برای دعوت از سلطان مراد قصاب اوغلی محمود بیگ به بورسه اعزام شده بود.

۲۰۸. در تاریخ ابوالفتح (تاریخ دورسون بیگ) ص ۳۲ و ۳۳ در این باره چنین آمده است: سلطان مراد از واگذاری سلطنت به پسرش پشیمان شده بود. اطرافیان او در مانعانه در مجلس بزم وی را به سبب ترك سلطنت و واگذاری آن به پسرش سرزنش می کردند و نامطلوب بودن سرانجام آن را یاد آور می شدند و سلطان مراد حل مسأله یعنی بازگشت دوباره به مقام سلطنت را به کیاست خلیل پاشا واگذار کرد. در این ایام بود که خیر رسید دشمن به حرکت درآمده و خلیل پاشا فرصت را غنیمت شمرد و با ارکان دولت و فرماندهان ملاقات کرد و آنان مصرانه خواستند تا مراد فرماندهی سپاه را به عهده بگیرد. وزیر اعظم تصمیم آنان را به عرض سلطان محمد رسانید و افزود: «امکان مقاومت در برابر دشمن نیست، مگر آنکه پدرت بیاید و سلطنت را در دست بگیرد. امرای به اتفاق نظر همه بر این عقیده اند و چنین مصلحت می دانند و این آنانند که باید به مقابله با خصم برخیزند. شما سرگرم تفریح باشید؛ پس از رفع این غائله باز سلطنت از آن شماست...» سلطان محمد از این سخن خوشش نیامد و گفت که باید در این باره بیندیشد؛ ولی سرانجام ناگزیر از دعوت پدرش شد.

۲۰۹. به نوشته هال کوندیل، مقدس آغاز (تنگه مقدس) نیز توسط کشتیهای دشمن اشغال شده بود، ولی بر اثر طوفانی که در می گیرد آنها ناگزیر آنجا را ترك می گویند و سلطان مراد با استفاده از این موقعیت وارد ساحل روملی می شود. (چاپ پاریس، ص ۱۴۱).

بیستم ماه اکیم به ساحل روملی گذشت.^{۲۱۰} در اثنای این نقل و انتقالات دو کشتی بیزانسی در صدد ممانعت بر آمد، که یکی از آنها با آتش توپخانه غرق شد و دیگری صدمه دید و گریخت. فرماندهان دشمن با شنیدن خبر عزیمت سلطان مراد به حوالی روملی دستخوش اضطراب شدند. سلطان مراد بسرعت خود را به ادرنه رسانید؛ سلطان محمد و وزیر اعظم را به اداره امور آنجا گماشت^{۲۱۱} و خود در مقام فرماندهی سپاه به مقابله با دشمن که تا نزدیک وارنه پیش آمده بود، شتافت. پیش از آغاز جنگ با درخواست ژان هونیاد یک جلسه مشاوره نظامی تشکیل شد. طی این مشاوره تصمیم گرفته شد که جنگ بیدرنگ آغاز شود.

جنگ وارنه

آرایش رزمی دو طرف

فرماندهی جناح راست ارتش ترك با قراجه بیگلربیگک آناتولی بود و بیگلربیگک روملی خادم شهاب الدین پاشا در جناح چپ مستقر شده بود^{۲۱۲} و مراد دوم در مقام فرمانده

۲۱۰. در غزوات سلطان مراد خان آمده است نیروهایی که سلطان مراد از آناتولی همراه خود آورده بود با کشتیهایی که توسط حمزه بیگک پسر عبدالرحمان از رؤسای کشتیرانان از مید فراهم شده بود ناوگان صلیبها را در چناق قلعه متلاشی ساخت و به ساحل روملی گذشت.

۲۱۱. ابن کمال در اثر خود به نام تواریخ آل عثمان می نویسد برای آنکه ارتش عثمانی از پشت سر غافلگیر نشود، محمد دوم در ادرنه ماند. در تاریخ اروج بیگک (ص ۱۱۹) و دیگر تواریخ آمده است که محمد در این جنگ شرکت داشت. مورد اطمینان ترین سند در این باره نامه و فتحنامه سلطان مراد به شاهرخ میرزا و امیر قرامان است که از آن برمی آید سلطان محمد در ادرنه مانده بود (منشآت فریدون بیگک، ج ۱/ص ۲۱۴ و ۲۲۱).

۲۱۲. در بعضی از کتب تاریخ آمده است که فرماندهی جناح چپ را تورخان بیگک به عهده داشت. همان طوری که قبلاً شرح دادیم تورخان بیگک در جنگهای موروه، ایزلادی و یاواچ شرکت داشت، که بر اثر شکایت قاسم پاشا در طووقات زندانی شد؛ اما در بعضی منابع تاریخی آمده است که تورخان بیگک پس از جنگ وارنه مورد عفو قرار گرفت (تاریخ نشری، تاریخ ابن کمال، تاریخ رستم پاشا). به نوشته خیرالله افندی (ج ۷/ص ۷۴) تورخان بیگک پیش از جنگ وارنه از محبس آزاد شد و به همراه داوود بیگک در جناح راست سپاه ترك استقرار یافت.

در قلب سپاه جای داشت.^{۲۱۳} پیشاپیش قلب سپاه ترك عهدنامه ادرنه سگه دین را بر سر نیزه زده بودند. عقبه سپاه چندان نیرومند نبود و خطر غافلگیری و محاصره از پشت سر وجود داشت. روبروی ینی چریها (در قلب) خندقی وجود داشت که با تیرکهای تیز چوبین محافظت می شد.

جناح چپ متحدان متشکل از نیروهای دو بروونیک و پنج دسته از قوای مجار توسط باتلاقهای وارنه در امنیت بود، ولی جناح راست در دشت و مشرف به شهر قرار داشت. چون این جناح باز بود و در معرض خطر قرار داشت، کلیه نیروهای مجار در این جناح گرد آمده بودند. پرچم متحدان به رنگ سیاه بود. قوای تحت فرماندهی ژولین سزارینی در این جناح بود. شاه لادیسلاس در قلب سپاه زیر پرچم سن ژرژ بود و با پنجاه سواره نظام محافظت می شد. سر فرمانده هونیاد به سبب سرکشی به کلیه نیروها، سیار بود.

تعداد نیروهای دو طرف به طور دقیق معلوم نیست، ولی مسلم آنکه تعداد قوای خصم از قوای ترك بمراتب بیشتر بود.^{۲۱۴} نبرد وارنه روز سه شنبه دهم کاسم ۱۴۴۴م/ ۲۸ رجب ۸۴۸هـ آغاز شد.^{۲۱۵} آن روز مصادف با عید پرهیز «سن مارتین» بود که

۲۱۳. بهشتی می نویسد که در جناح راست، قراجه پاشا بیگلر بیگ آناتولی و عیسی بیگ پسر اورنوس مستقر بودند و در جناح چپ، شهاب الدین پاشا بیگلر بیگ روملی و داوود بیگ قرار داشتند (ص ۷۸). حال کوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۴۳) می نویسد که فرماندهی جناح راست سپاه عثمانی با قراجه پاشا بیگلر بیگ روملی بود و فرماندهی جناح چپ را بیگلر بیگ آناتولی به عهده داشت، ولی اسم بیگلر بیگ آناتولی را ذکر نکرده است. به عقیده خیر الله افندی (ص ۷۴/۷۳) داوود بیگ بیگلر بیگ روملی در جناح راست و قراجه پاشا در جناح چپ مستقر بودند، که به صحت مقرون تر است.

۲۱۴. «یازدهم کاسم ۱۴۴۴ م سلطان مجار در وارنه به دست سلطان ترك به قتل رسید. قبل از آغاز جنگ، قوای متحدان از هر حیث بر قوای عثمانی برتری داشت و فائق بود... ترس عظیمی در دل ترکها راه یافت. مجارها سخت خوشحال بودند و جسور به نظر می رسیدند و نسبت به پیروزی خود کوچکترین تردیدی نداشتند...» (فرانچس).

۲۱۵. پس از پایان جنگ وارنه، مراد دوم فتحنامه ای به زبان فارسی صادر کرد. در این فتحنامه (بولتن شماره ۵۶، ص ۶۲۵، منتشر شده توسط عدنان اریزی) آمده است که دشمن در جمادی الاخر (۸۴۸هـ) بایک نیروی یکصد هزار نفری از طونه گذشت و مردم آن ناحیه را از دم تیغ گذرانید و عده زیادی را به اسارت گرفت. جنگ صبح روز سه شنبه مصادف با اول شعبان سال ۸۴۸هـ آغاز شد و تا عصر ادامه یافت. در تاریخ اروج بیگ روز شروع جنگ ۲۹ رجب قید شده است و به نوشته فرانچس، پادشاه مجار در ۱۱ کاسم به قتل رسید که مصادف با روز آغاز جنگ ←

برای مسیحیان روز فرخنده و پرشگونی به حساب می آمد. فرماندهی جناح راست ارتش عثمانی با قراجه پاشا بیگلربیگ آناتولی بود و خادم شهاب الدین پاشا فرماندهی جناح چپ را به عهده داشت و مراد دوم طبق رسوم در قلب سپاه بین یینی چریها بود. به محض آغاز نبرد، ژان هو نیاد به جناح راست سپاه عثمانی به فرماندهی قراجه بیگ حمله برد و آن را به عقب راند. قوای افلاق که تمام سنگینی حمله را متوجه جناح چپ کرده بود، آن جناح را شکست داد به طوری که حتی به قلب سپاه که مراد قرار داشت راه گشود، ولی به عقب رانده شد. عقبه نیروهای عثمانی که اشتران و مهمات در آن متمرکز شده و ضعیف بود مورد حمله قرار گرفت. نیروهای دو جناح سپاه عثمانی پراکنده شده و تنها در قلب سپاه، حکمران با همراهان و نیروهای قاپی قولی به جای مانده بودند؛ با این همه سلطان مراد دستخوش اضطراب و دستپاچگی نشد و همچنان به رهبری نیروهای تحت فرمانش ادامه داد.^{۲۱۶}

لادیسلاس (ولادیسلاس سوم) سلطان مجار که با مشاهده پراکندگی و شکست جناحین قوای عثمانی به هیجان آمده بود علی رغم ممانعت ژان هو نیاد خودداری نتوانست کرد و به همراه نیروهای لهستانی به قلب سپاه، جایی که سلطان مراد مستقر شده بود، حمله برد و تا محلی که پرچم افراشته شده بود پیش رفت.^{۲۱۷} یینی چریها پشت دست به دفاع زدند و نیروهای خصم را که وارد قلب سپاه شده بودند عقب راندند. در این بین مرد شجاعی به نام تیمورتاش از یینی چریها تبری حواله پای اسب سلطان مجار کرد و اسب را با سر نشینش سرنگون ساخت. یا ایا باشی (فرمانده دسته یینی چری) قوچا خضر به محض مشاهده سرنگونی شاه مجار، دوید و بیدرننگ سر او را از تن جدا

→ است (چاپ بن، ص ۱۹۷). در فتحنامه ارسالی سلطان مراد به امیر قرامان تاریخ آغاز جنگ ۲۹ رجب قید شده است. بعضی از منابع تاریخی، نهم رجب را روز آغاز جنگ ذکر کرده اند. به نوشته خیر الله افندی (ج ۷/ص ۷۴) جنگ در سیزدهم مائیس ۱۴۴۴م آغاز شد، که بکلی خطا و اشتباه است. احتمالاً هنگام ترجمه هامر و نقل از آن، در نوشتن تاریخ اشتباه شده است. هامر مقابله دولشکر را يك روز قبل از جشن سن مارتین نوشته است. با توجه به اینکه این جشن مصادف با ۱۵ کاسم بود، پس بنا بر نوشته او جنگ وارنه روز سه شنبه دهم کاسم آغاز شد که مصادف است با سه شنبه ۲۸ رجب ۸۴۸هـ.ق.

۲۱۶. به نوشته نشری دایی قراجه بیگ، مراد را به مقاومت تشویق می کرد که بعدها به مقام بیگلربیگی منصوب شد.

۲۱۷. فتحنامه سلطان مراد (بولتن شماره ۵۶).

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۹۳

کرد^{۲۱۸} و آن را بر سر نیزه‌ای زد و با صدای بلند فریاد کشید و آن را نشان لشکریان داد. روحیه نیروهای لهستانی تضعیف شد و پای به فرار گذاردند^{۲۱۹}، ولی هیچ یک موفق به فرار نشدند و همگی به قتل رسیدند.^{۲۲۰} جنگ وارنه آخرین جنگ صلیبیها برای نجات قسطنطنیه بود.^{۲۲۱}

پایان کار

در این اثنا ژان هونیاد که جناح چپ سپاه عثمانی را محاصره کرده بود بسرعت خود را به معرکه رسانید و کوشید تا جسد پادشاه را بگیرد و با ایراد این جملات که

۲۱۸. «چون پادشاه مجار قصد شاه کرد و به سوی او تاخت، پیاده‌ها (ینی چریهای تجربه دیده راه بر او گشودند. پادشاه وارد قلب سپاه شد. یکی از یایا باشیها مرد شجاعی بود که بهادرش می گفتند؛ چون دید پادشاه به میان ینی چریها رفته است، اسب را به سوی او تاخت و خواست او را با فن کشتی بر زمین زند، ولی نتوانست و کفزاری که به دنبالش می آمدند بهادر را شهید کردند. یکی از ینی چریها به نام قوجا خضر اسب او را پی کرد و سرنگونش ساخت. این یایا باشی که قوجا خضر نام داشت سرش را برید و آن را با تاج مکتل بر سر نیزه زد...» (تاریخ بهشتی، ص ۸۵).

فرانچس می نویسد که مردی به نام موره لی حمزه سر پادشاه را برید (چاپ پن، ص ۱۹۹). در تاریخ نشری آمده است کسی که شاه مجار را از اسب به زیر کشید و کسی که سر او را برید، دو شخص جداگانه بودند (ص ۶۵۲).

۲۱۹. «... پادشاه اسب به سوی خنکار راند. به جانب او نظر انداخت؛ تعداد اطرافیان را اندک دید. با خود گفت فرصتی مناسب است؛ بروم و دستگیرش کنم. صف ینی چریها شکافته شد. پادشاه مجار پیش رفت و وارد صحنه شد. بیدرنک پای اسبش را شکستند و سرنگونش ساختند. قراجه خضر خواست سرش را از تن جدا سازد. پادشاه، مراد را صدا کرد؛ ولی مجالش نداد و سرش را برید. آن را بر سر نیزه زدند و یکصد فریاد تکبیر بلند کردند...» (تاریخ نشری، ص ۶۵۲).

۲۲۰. برای اینکه سر بریده شاه مجار سالم بماند آن را در میان غسل خوابانیدند و به همراه یک فتحنامه آن را برای جبهه علی بیگ حاکم بورسه فرستادند. سر بریده را در آب «نیلوفر» شستند، تر و تازه مانده بود. سر را در شهر گردانیدند (تاریخ نشری، ص ۶۵۲ و تاج التواریخ، ج ۱/ص ۳۸۳). سلطان مراد برای اطمینان خاطر، هویت مقتول را که آیا خود پادشاه است یا نه، از اسیری پرسید. اسیر به محض دیدن سر بریده گریست و تأیید کرد که سر از آن پادشاه مجار است و سایر اسرا نیز آن را تصدیق کردند (تاریخ اروج بیگ، ص ۵۷ و ۱۲۵). در تاریخ لطفی پاشا (ص ۱۳۴) آمده است که سر پادشاه توسط دو ینی چری از تن جدا شد.

۲۲۱. در پاسخ نامه‌ای که به مناسبت فتح وارنه توسط مولانا شکرالله برای جهان شاه حکمران قراقویونلو ارسال شد، متقابلاً نامه تبریگی به تاریخ شوال سال ۸۵۳ هـ ق/آرالیک ۱۴۴۹ م توسط جهان شاه به دربار عثمانی فرستاده شد (آرشیو توپقاپی، شماره ۸۳۴۳).

«ما نه برای شاه بلکه برای دین می جنگیم»، نیروهای تحت فرمانش را تشجیع و تشویق به ادامه جنگ سازد و حتی به یکی دو حمله نیز دست زد؛ ولی چون دید که نیروهای ترک با کشته شدن پادشاه مجار قدرت و شجاعت بیشتری یافته و بازگشته اند^{۲۲۲}، نتوانست قوای خویش را سروسامانی بخشد؛ چرا که صلیبها با شنیدن خبر مرگ شاه، بکلی روحیه خود را از دست داده بودند. از این روی ژان هونیاد آن عده از نیروهای لهستانی را که نجات یافته بودند گرد آورد و گریخت. سلطان مراد با خودداری از ترک میدان نبرد، این پیروزی بزرگ را موجب آمد.

طی جنگ وارنه داماد قراجه پاشا بیگلربیگ آناتولی و عثمان بیگ نوۀ قراتیمورتاش پاشا پسر او موربیگ به شهادت رسیدند. از قوای دشمن، شاه لادیسلاس و بزرگترین عامل نقض پیمان صلح، یعنی کاردینال ژولین سزارینی، به قتل رسیدند و عده‌ای از فرماندهان عالی رتبه سپاه خصم به اسارت درآمدند. فراریها تا امتداد نهر طونه دنبال شدند و گروهی از آنان به قتل رسیدند. به نوشته منابع عربی تلفات عثمانیها ده هزار تن و تلفات خصم بسیار بیشتر از این تعداد بوده است.^{۲۲۳} جنگ وارنه و شکست ژان هونیاد لکه ننگ نخستین شکست را از دامن عثمانیها زدود و سبب تحکیم موقعیت و استقرار ترکها در روملی شد. جنگ وارنه ۸ الی ۹ ساعت (از صبح تا عصر) طول کشید.

سلطان مراد دوم برای

دومین بار به سلطنت می‌رسد

سلطان مراد دوم پس از خاتمه جنگ وارنه به ادرنه بازگشت و بنا بر توصیه وزیر اعظم خلیل پاشا و دیگر متنفذان دایر بر اینکه هنوز خطر بکلی مرتفع نشده است از بازگشت به آناتولی خودداری کرد و برای دومین بار، و این بار به همراه پسرش، به حکمرانی پرداخت.^{۲۲۴}

۲۲۲. تاریخ لطفی پاشا، ص ۱۴۵ و ۱۴۱.

۲۲۳. سخاوی، التبر المسکوک فی ذیل السلوک (کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۱۱۳)، ص ۱۹۱.

ابوالمحاسن ابن تغری بردی، حوادث الدهور (کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۱۸۵)، ج ۱/ص ۳۵.

۲۲۴. بعضی از محققان عقیده دارند که اقامت سلطان مراد در ادرنه پس از جنگ وارنه به دلیل —

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۹۵

با ارسال فتحنامه‌هایی برای ملک ظاهر چاخماق از ممالیک مصر و شاهرخ میرزا از امرای تیموری و جهان‌شاه حکمران قراقویونلو، فتح و ارنه به اطلاع آنان رسانیده شد.^{۲۲۵} جزء هدایایی که توسط عزب بیگ به مصر فرستاده شد بیست و پنج اسیر عالیرتبه صلیبی نیز دیده می‌شدند.

سلطان محمد دوم برای دومین بار
اداره امور را به دست می‌گیرد

سلطان مراد پس از آنکه برای بار دوم حدود يك سال حکومت را در دست گرفت، چون دید خطری پیش نیامد و مسأله‌ای رخ نداد، به نوشته اروج بیگ (ص ۵۸) پسرش را به حکمرانی گمارد و خود به مانیه رفت (تقریباً اوایل رمضان ۸۴۹ هـ/ق/ آرایک ۱۴۴۵ م). سلطان محمد طی ارسال نامه و هدایایی به حکمران مصر به او اطلاع داد که پدرش به تمایل و خواست خویش از سلطنت کناره گرفته و وی دوباره بر تخت سلطنت نشسته است.^{۲۲۶}

دوران دومین حکمرانی سلطان محمد نیز کوتاه بود. زغنوس پاشا رقیب وزیر اعظم و اطرافیان شاه جوان را به کشورگشایی تحریک و تشویق می‌کردند؛ ولی خلیل پاشا که هنوز خطر را کاملاً بر طرف شده نمی‌دید و می‌دانست که ژان‌هونیا در آن سوی نهر طونه با پرنس افلاق متحد شده است (یورگا، ج ۱/ ص ۴۴۴) به پادشاه توصیه می‌کرد که با احتیاط عمل کند. بر اثر بعضی از اقدامات زغنوس پاشا و اطرافیان،

→ احراز مجدد مقام سلطنت نبوده است. ولی از آنجا که وی قریب به يك سال در درنه اقامت داشت، به نظر می‌رسد که طی این مدت به اداره امور کشور سرگرم بوده است. ناگفته نماند که این مسأله بین محققان مورد اختلاف است، ولی اینجانب آنچه را که در متن آمده است ترجیح داده‌ام. حتی این موضوع که سلطان محمد در حیات پدر دوباره به سلطنت رسید، خود مورد اختلاف و بحث و گفتگو است.

۲۲۵. فتحنامه ارسالی جهان‌شاه را شکر الله مؤلف معروف بهجت‌التواریخ که از زیدمان سلطان مراد بود برای او برد (منشآت فریدون بیگ، ج ۱/ ص ۱۶۸). فتحنامه ارسالی به مصر پس از جنگ و ارنه که به نام مراد دوم بود، در ۲۱ ذی‌الحجه ۸۴۹ هـ/ق/ مارت ۱۴۴۵ م به قاهره رسیده بود.
۲۲۶. به نوشته سخاوی در التبر المسبوك (ص ۲۱۶) و حوادث الدهور (ج ۱/ ص ۴۲) نمایندگان دولت عثمانی به منظور اعلام جلوس سلطان محمد به تخت سلطنت در سوم شوال ۸۴۹ هـ/ق/ دوم آرایک ۱۴۴۵ م با هدایا به قاهره رسیدند.

دسپوط صرب و امرای قرمان و اسفندیاری به مانیه نزد سلطان مراد شکایت بردند و او نیز قاطعانه پسرش را از هر نوع اقدام تعرض آمیز و تهاجمی مانع شد (هشت بهشت، تاریخ بهشتی و تاریخ عالی). در ذی الحجه سال ۸۴۹ هـ ق / مارت ۱۴۴۶ م به دنبال وقوع آتش سوزی در ادرنه، بنی چریها در تپه‌ای در خارج ادرنه گرد آمدند، که طی آن شورشهایی نیز رخ داد. بنی چریهای شورشی قصر بعضی از دولتمردان منجمله رقیب و دشمن وزیر اعظم خلیل پاشا یعنی خادم شهاب الدین را داشتند، که گریخت و به دربار نزد سلطان محمد پناه برد و نجات یافت.^{۲۲۷} این شورش که بر اثر سقوط ارزش پول رخ داده بود^{۲۲۸} با آنکه با افزایش نیم آچه در روز به حقوق بنی چریها خاموش شد، ولی بین وزیر اعظم خلیل پاشا و سایر ارکان دولت چون اسحاق پاشا، ساروجه پاشا و قوردجی دوغان سر کرده بنی چریها و اوزگوراوغلی عیسی بیگ یک ملاقات پنهانی صورت گرفت و طی آن تصمیم گرفتند که سلطان مراد را دوباره وادار به پذیرفتن سلطنت بکنند و برای آوردن سلطان، ساروجه پاشا را به مانیه فرستادند.

سومین حکومت سلطان مراد

طبق قرار قبلی می باید ضمن ترتیب دادن مراسم شکار، سلطان محمد را به خارج شهر ببرند و سلطان مراد را پنهانی آورده، حکمرانی او را اعلام کنند. این نقشه عملی شد و سلطان مراد باز بر تخت سلطنت نشست و سلطان محمد یک بار دیگر به مانیه (محل حکمرانی سابقش) فرستاده شد.^{۲۲۹} به موجب نوشته بعضی از منابع تاریخی،

۲۲۷. با توجه به اینکه قوای روملی تحت فرمان شهاب الدین پاشا بیکر بیگ روملی بود احتمال دارد که شهاب الدین با اتکا به این نیروها قصد ممانعت از جلوس سلطان مراد به تخت سلطنت را داشته است. خلیل پاشا برای آنکه بدون خونریزی سلطان مراد را به سلطنت بنشانند توسط قوردجی دوغان سر کرده بنی چریها که از منسو با نش بود موافقت بنی چریها را کسب کرد و عیسی بیگ بیکر بیگ آناتولی را در زمره موافقان خود در آورد.

۲۲۸. نشریه انجمن تاریخ عثمانی، سال ۱۶، ص ۸۲، مقاله مرحوم علی بیگ.
۲۲۹. دوکس در این باره چنین می نویسد: «به سبب آگاهی و تسلطی که سلطان مراد در اداره امور کشور داشت خلیل پاشا او را به قصر ادرنه دعوت کرد. مراد در بین موج شادمانی ارکان دولت حکمرانی آغاز کرد و محمد که تازه به سلطنت رسیده بود از طرف پدر به مانیه فرستاده شد.» (چاپ بن، ص ۲۲۲). روحی و عالی می نویسند که سلطان مراد را پنهانی آوردند و او را در قصر ساروجه پاشا جای دادند.

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۹۷

زغنوس پاشا وزیر و مشاور سلطان محمد نیز همراه او به مانيسه رفت؛ ولی در پاره‌ای از منابع آمده است که زغنوس پاشا معزول و به بالیکسری فرستاده شد. سلطان محمد کینه عمیقی از خلیل پاشا که سبب خلع او از سلطنت شده بود در دل گرفت و پس از فتح استانبول به بهانه اینکه خلیل پاشا قصد داشت مانع از فتح استانبول بشود وی را به قتل رسانید و انتقام خویش را از او گرفت. باری، به قراین، مدت دومین دوره سلطنت سلطان محمد سه ماه ونیم بود.^{۲۳۰}

موره تحت نفوذ ترکها درمی آید

گذرگاه کورنت، دروازه موره

موره که در زمان سلطان یلدرم بایزید تحت نفوذ عثمانیها در آمده بود، پس از جنگ آنکارا از این وابستگی رهایی یافت. هنگامی که سلطان مراد دوم بر اثر شکست از صلیبیها ناگزیر از عقد پیمان ادرنه سگه دین شد و از سلطنت کناره گرفت و به بورسه رفت، کنستانتین برادر امپراتور و دسپوت موره^{۲۳۱} با مساعد دیدن اوضاع، تب و بثوتیه و پیندوس را تصرف کرد و اقداماتی نیز برای دفاع از موره به عمل آورد. کنستانتین برای مقابله با حمله ترکها در شمال در سراسر گذرگاه باریک کورنت که در حقیقت دروازه موره از طریق خشکی بشمار می رفت، استحکاماتی به وجود آورد.^{۲۳۲} پنج حصار

۲۳۰. با توجه به اینکه آتش سوزی ادرنه و شورش ینی چریها در ذی الحجه سال ۸۴۹ هـ ق/ ۱۴۴۶ م رخداد (تاج التواریخ، ج ۱/ ص ۳۸۷)، بنا بر این جلوس سلطان مراد باید قاعدتاً او آخر ذی الحجه ۸۴۹ و یا اوایل سال ۸۵۰ هـ ق باشد.

۲۳۱. کنستانتین در آغاز دومین پسر امپراتور مانوئل و دسپوت سیلیوری بود. وی با برادرش ثئودوروس دسپوت موره جای خویش را عوض کرد و در سال ۱۴۴۳ م دسپوت موره شد. کنستانتین یازدهم، آخرین امپراتور بیزانس همین شخص است.

۲۳۲. کورنت گذرگاه تنگی بود بین دو خلیج ازیننه و لپانت مر کب از پنج حصار مستحکم به هم پیوسته که «اگز امیلیون» یا گرمه حصار نام داشت. اگر کسی از راه زمین قصد ورود به موره را داشت بدون عبور از این گذرگاه نمی توانست وارد آنجا بشود. فرانچس می نویسد که امپراتور مانوئل دستور تعمیر اگز امیلیون یا گرمه حصار را صادر کرد. وی می افزاید که طول گرمه حصار که از یک دریا به دریای دیگر امتداد داشت سه هزار و هشتصد قولاچ (هر قولاچ یک متر و هفتاد ←

که در تواریخ عثمانی به گرمه حصار معروف است و بین دو دریا کشیده شده بود سد بزرگی در مقابل کسانی که قصد ورود به موره را داشتند به وجود می آورد و گذشته از آن در مقابل این حصار، خندق بزرگ و قابل توجهی نیز وجود داشت.^{۲۳۳}

تصرف کورنت و تسلط ترکها بر موره

کنستانتین که می دید تنگه چناق قلعه توسط ناوگان پاپ بسته شده و سلطان مجار نیز به حوالی وارنه آمده است در صدد برآمد تا با استفاده از این موقعیت، عثمانیها را در روملی بکلی پریشان سازد؛ لذا از کورنت گذشت و همان طوری که در سطور پیشین نیز شرح دادیم، تب و شهرهای همجوار آنرا به تصرف در آورد.

پس از پیروزی وارنه، سلطان مراد از کنستانتین خواست تا اراضی متصرفه را باز پس دهد؛ ولی کنستانتین به این خواسته پاسخ مثبت نداد و به تحکیم مواضع در آگزامیلیون، یعنی گذرگاه کورنت، پرداخت. از این روی دولت عثمانی در صدد برآمد تا بار دیگر موره را تحت تسلط و نفوذ خویش در آورد؛ لذا پس از کسب اطلاعات لازم از تورخان بیگک پسر پاشایبگیت از فرماندهان معروف آقنجی، خود تورخان بیگک به همراه نیروهای آقنجی مأمور تصرف موره شد. برای تصرف دژهای کورنت نیاز به گلوله توپ بسیار بود؛ پس با شتران به نزدیک کورنت مس حمل کردند و به ریختن توپ پرداختند. به همت تورخان بیگک و نیز با کوشش نیروهای اصلی عثمانی به فرماندهی سلطان مراد که در ۸ رمضان ۸۵۰ هـ ق / ۲۷ کاسم ۱۴۴۶ م نزدیک کورنت آمده بودند سرانجام در دهم ماه آرایلیک کورنت به تصرف عثمانیها درآمد. بر اثر مهارت عثمانیها در امر توپخانه، حصار در عرض سیزده روز عملیات سوراخ شد و یک ینی چری به نام خضر بادیدن سوراخ از حصار بالا رفت و از سوراخی که باز شده بود داخل شد. دروازه موره گشوده شده بود. پس از این موفقیت، پاتراس که در تواریخ ترک به «بالیه بادره»

→ (سانتیمتر) بود و به دستور امپراتور در طول حصار یکصد و پنجاه برج ساخته شد و کتیبه ای نیز بر آن نصب شد.

۲۳۳. به نوشته دوکاس (چاپ پن، ص ۲۲۲ و ۲۲۳) کنستانتین و پسر ادرش توماس پرنس آخائیا (پاتراس) نزدیک بود بر اثر خیانت آلبانیاییها دستگیر و تسلیم سلطان مراد بشوند، که کنستانتین با آگاهی از این امر به داخل خاک موره گریخته بود.

ایجاد وحدت در اداره... □ ۴۹۹

معروف است و گوردس نیز به تصرف عثمانیها درآمد.^{۲۳۴} پس از آنکه دروازهٔ موره باز شد از یک جناح، پادشاه و از جناحی دیگر، تورخان بیگ به حرکت درآمدند. با مشاهدهٔ این اوضاع، کنستانتین مورخ معروف حال کوندیل را در مقام نماینده نزد سلطان مراد فرستاد. فرستادهٔ کنستانتین بازداشت شد، ولی بعداً به توافق رسیدند. کنستانتین پذیرفت که به دولت عثمانی خراج سالانه بپردازد و نیز استحکامات گذرگاه کورنت (پنج حصار) توسط او تخریب شد.^{۲۳۵} به نوشتهٔ دوکاس طی حملات عثمانیها حدود شصت هزار اسیر گرفته شد.^{۲۳۶}

کنستانتین در آگازس دسپوت موره در سال ۱۴۴۸ م با توافق سلطان مراد پس از برادرش یوانیس هشتم به امپراتوری رسید^{۲۳۷} و برادران خود توماس و دیمتریوس را به حکومت موره منصوب کرد.

آلبانی و اسکندریه

اوضاع آلبانی در نیمهٔ اول قرن پانزدهم

تسلط ترکان بر آلبانی موجب مجادلات بسیار شد و تَرَکهای مستقر در آلبانی

۲۳۴. فرانچس (چاپ بن)، ص ۲۰۲. فرانچس می نویسد که کورنت و پاتراس تخریب شد، ولی از گوردس سخنی به میان نمی آورد. دوکاس تخریب پاتراس و گلارنجه را می نویسد (ص ۲۱۳).
 ۲۳۵. در تاریخ نشری و عاشق پاشا زاده، تاریخ تصرف گرمه حصار قبل جنگهای صلیبی است و در هشت بهشت و تاریخ هامر سال تصرف گرمه حصار ۸۵۰ هـ ق / ۱۴۴۶ م قید شده است. در بهشتی و دستورنامهٔ انوری ۲۱ رمضان ۸۵۰ هـ ق / ۱۵ آرایلیک ۱۴۴۶ م آمده است. دوکاس جنگ موره را همداز جنگ قوصوه آورده است. در بین مورخان فقط فرانچس که خود این عصر را درک کرده بود، وقایع را از نظر ترتیب تاریخی صحیح تر نقل کرده است.
 ۲۳۶. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۲۳.

۲۳۷. امپراتور یوانیس هشتم درسی و یکم اکیم سال ۱۴۴۸ م در پنجاه و هفت سالگی درگذشت. توماس یکی از برادرانش در صدد تصاحب مقام امپراتوری برآمد، ولی چون برادر بزرگش کنستانتین، هم از نظر سن بزرگتر از توماس و هم مورد علاقهٔ مردم بود، مادرش ایرن وارکان دولت، فرانچس را به نمایندگی نزد سلطان مراد دوم فرستادند و موافقت پادشاه عثمانی را برای امپراتوری کنستانتین جلب کردند (فرانچس، کتاب سوم). کنستانتین در موره تاجگذاری کرد و در اواسط ماه اوجاق ۱۴۴۹ م به استانبول آمد.

باشورشهای متعددی مواجه شدند. در سال ۱۴۳۲ م یکی از امرای آلبانی به نام آندره توپیه سر به شورش برداشت و به قوای ترك مستقر در آلبانی حمله برد و بر آنان پیروز شد. به دنبال این حادثه، دامنه شورش در آن منطقه گسترده تر شد، که ناگزیر در سال ۱۴۳۳ م نیرویی به فرماندهی اورنوس اوغلی علی بیگ و در سال ۱۴۳۴ م عیسی بیگ فرماندار اسکوپ برای مقابله با این شورشها به آلبانی اعزام شدند که این نیروهای اعزامی نیز شکست خوردند. اما بعداً با اعزام نیرویی به فرماندهی تورخان بیگ این شکستها جبران شد و به این ترتیب تاشورش اسکندر بیگ (۱۴۳۸-۱۴۴۳ م) آرامش و سکون بر آلبانی سایه افکند و تشرف به دین اسلام بین مردم آلبانی آغاز شد.

در جریان شورش آلبانیاییها، که قبلاً شرح آن گذشت، ژان (یان) کاستریوتا که حاکمیت عثمانیها را پذیرفته بود، دو پسرش را به عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاد.

خانواده کاستریوتا و اسکندر بیگ

در اثنای فعالیت عثمانیها در آلبانی، ژان (یانی) کاستریوتا حکمران امانیه (میردیته) از خاندان کاستریوتا که حاکمیت عثمانیها را پذیرفته بودند پسران خود را به عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاد.^{۲۳۸} این خانواده نخستین بار در سال ۱۴۱۰ م و سپس طی سالهای ۱۴۲۳ و ۱۴۲۴ م به طور قطعی حاکمیت عثمانیها را پذیرفت.

۲۳۸. ژیره چک در اثر خود به نام تاریخ بلغار می نویسد که ژرژ (اسکندر) که همراه برادرانش در دربار عثمانی به عنوان گروگان بصری برد، نزد عثمانیها پرورش یافت و از خود لیاقت نشان داد و در اثنای جنگ مورووه گریخت و ملت خویش را علیه عثمانیها تحریک کرد. که مقرون به حقیقت نیست و استناد ژیره چک به منابع موثق دایر بر اینکه جوانی اسکندر بیگ در کشورش گذشت نیز با حقیقت وفق نمی دهد. ضمن تحقیقات و بررسیهایی که بعدها صورت گرفت محقق شد که اسکندر بیگ در دربار عثمانی بصری برد (مراجعه شود به آلبانی در قرن پانزدهم و استیلای ترکان اثر آ. زگاژ، پاریس ۱۹۳۴). عاشق پاشا زاده که آن دوره را درک کرده بود در این باره می نویسد: «کافری به نام اسکندر که پسر امیر آلبانی است، تیول ملکی توسط خنکار به او اختصاص داده شد. وی از «ایچ اوغلانها» (جوانان مسیحی زاده که برای خدمت در دربار عثمانی تربیت می شدند. مترجم) بود.» به نوشته عاشق پاشا زاده، اسکندر بیگ ابتدا در انتظار نوبت ماند و سپس به خدمت دربار عثمانی درآمد. (ایچ اوغلانها پس از دیدن تعلیمات لازم به انتظار دریافت تیول تما فرا رسیدن نوبتشان می ماندند. مترجم) علت حضور اسکندر بیگ در جنگ مورووه داشتن تیول بوده است.

ایجاد وحدت در اداره... □ ۵۰۱

اسکندر بیگ که بزرگتر از سایر برادرانش بود زنده ماند و دیگر برادرانش در گذشتند. این پسر بچه اهل آلبانی که نام مسیحی اش ژرژ و نام اسلامی اش اسکندر برد، سالیان سال نزد ترکها بسر برد و در دربار عثمانی بزرگ شد و تربیت یافت و به مقام فرمانداری رسید. پس از مرگ پدرش یانی کاستریوتا به سال ۱۴۴۳ م سراسر خاک کشورش ضمیمه سرزمینهای عثمانی شد.

اسکندر که برای باز پس گرفتن سرزمینش در صدد آن بود که از دربار عثمانی گریخته، میردبته را به تصرف در آورد، در اثنای جنگ موروه بین ژان هونیاد و عثمانیها از ردوی عثمانیها گریخت و شکست آنها را موجب شد. وی در حالی که یک فرمان جعلی دایر بر انتصابش به فرمانداری کرویه (آقچه حصار) در دست داشت، وارد آن شهر شد؛ محافظان ترك شهر را به قتل رسانید و مبارزه معروف تاریخی خود را علیه عثمانیها آغاز کرد.^{۲۳۹}

مراد دوم در سال ۱۴۴۷ م به تشویق حمزه بیگ برادرزاده اسکندر بیگ^{۲۴۰} برای تصرف قلعه کرویه عزیمت کرد و در سال ۸۵۱ هـ ق / ۱۴۴۷ م آن را به محاصره در آورد. وی در اثنای محاصره دستور داد توپ ریختند و با آتش توپخانه شکافی در حصار قلعه به وجود آورد، ولی موفق به تصرف آن نشد.^{۲۴۱} مراد به محاصره ادامه داد و مصمم شد

۲۳۹. با توجه به اینکه نشری (ص ۶۲۴) در تاریخ خود آورده است که چون پس از جنگ ترانسیلوانیا اورنوس اوغلی عیسی بیگ مأمور حمله به آلبانی شد و اسکندر بیگ راه آقجه‌های ترك را سد کرد، چنین نتیجه می‌گیریم که اسکندر بیگ پیش از حادثه شکست ایزلادی از دربار عثمانی گریخته بود.

۲۴۰. حمزه بیگ تحت حمایت عثمانیها قرار گرفت و مسلمان شد. بعداً در اثنای جنگ موروه به همراه اسکندر بیگ گریخت و باز به مسیحیت گروید. اما بعداً بین او و اسکندر اختلاف افتاد و حمزه بیگ باز به دین اسلام مشرف شد و به خدمت عثمانیها درآمد. در منابع تاریخی آمده است که حمزه عموزاده اسکندر بوده است.

۲۴۱. حال کوندیل (چاپ پاریس)، ص ۱۵۶. در تواریخ عثمانی (تاریخ بهشتی، عاشق پاشا زاده، تاج‌التواریخ و تاریخ منجم‌باشی) آمده است که دو ماه پس از محاصره کرویه، بر اثر قطع آب مشروب، قلعه ناگزیر از تسلیم شد؛ ولی در تاریخ حال کوندیل و هامر و مأخذ استنادی او به این مسأله اشاره نشده است. اروج بیگ در تاریخ خود می‌نویسد که قوجاچک حصارى توسط عثمانیها به تصرف درآمد و اسکندر بیگ از راه دریا موفق به فرار شد (ص ۵۶). و باز در این تاریخ آمده است که سلطان مراد در سال ۸۵۴ هـ ق / ۱۴۵۰ م ضمن لشکرکشی به آلبانی، آقچه حصار را محاصره کرد، ولی موفق به تصرف آن نشد و باز گشت (ص ۶۴). در تاریخ خیر الله ←

که بر اثر فشار گرسنگی قلعه را به سقوط وادارد. در این اثنا سلطان مراد توسط فرستاده ژرژ برانکوویچ دسپوت صرب آگاه شد که ژان هونیاد به همراه نیروهای اردل، مجار و اولاخ از نهر طونه گذشته و وارد خاک صربستان شده است؛ از این روی ناگزیر از محاصره کرویو دست برداشت. در جریان محاصره، اسکندر بیگ در کرویو نبود، بلکه برای کمک به شهر و حمله به قوای عثمانی در خارج شهر در کوهی قرارگاه خود را مستقر کرده بود.^{۲۴۲} شاهزاده محمد فرماندار مانیسه که پابهفده سالگی گذاشته بود در اثنای این جنگ همراه پدرش بود.^{۲۴۳}

باتوجه به اینکه درباره مجادله اسکندربیگ با عثمانیها که تادم مرگ وی ادامه داشت در جلد دوم به تفصیل سخن گفته شده است، لذا در این جلد به همین بسنده می‌کنیم.

دومین جنگ قوصوه

ژان هونیاد و جنگ صلیبی دیگر

دولت عثمانی در گیرخوابانیدن شورشهایی بود که در آلبانی توسط اسکندر بیگ برپا شده بود. سلطان مراد دوم هنگامی که کرویو مرکز حکومتی اسکندربیگ را به محاصره در آورده بود چون توسط دسپوت صرب و فرماندار ویدین باخبر شد که ژان هونیاد در شرف عبور از مرزهای عثمانی است، دست از محاصره کشید و باز گشت. ژان هونیاد، با عهده‌دار شدن نیابت لادیسلاس پسر کوچک آلبرت، تمامی امور را به دست گرفت و قصد داشت لکه ننگ شکست واره را پاک کند. او بجز مجارستان از افلاق، لهستان، اردل و آلمان نیرو گرد آورده بود.

→ افندی آمده است که جنگ آلبانی پس از نبرد قوصوه رخ داد (ج ۷/ص ۸۳). بنا بر تاریخ عالی جنگ آلبانی و تصرف قوجاچک و آنچه حصار قبل از جنگ قوصوه بوده است (ج ۱۵/ص ۲۱۷).

۲۴۲. هال کوندیل، ص ۱۵۶ و هامر (ترجمه اتابک)، ج ۲/ص ۱۴۷.
 ۲۴۳. تاریخ نشری (ص ۴۵۶)، تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۱۳۴) و تاریخ بهشتی (ص ۸۳).

گذشتن ژان هونیاد از مرز

ژان هونیاد بایک لشکر نود هزار نفری متشکل از بیست و پنج هزار جنگجوی مجاری و نیروهای افلاق، بوهم و لهستان و آلمان و صربستان را که از اتحاد با وی سر باز زده بود اشغال کرد و به پیشروی خود ادامه داد. اسکندر بیگ امیر آلبانی نیز وعده اعزام نیروی کمکی به هونیاد داده بود.

سلطان مراد چون باخبر شد که هونیاد در شرف عبور از نهر طونه است بسرعت آلبانی را ترك کرد و به صوفیه رفت؛ ولی لشکر امر خص نکر دو وعده ای «خر جلیک جی»^{۲۴۳} تعیین کرد تا به کشور بروند و برای «سپاهی» ها خرجی فراهم کرده، بیاورند و خود با همراهانش در صوفیه به انتظار ماند. ژان هونیاد صربستان را ترك کرد و پس از ورود به خاک عثمانی در شوال ۸۵۲ هـ ق / اواسط اکتبر ۱۴۴۸ م به قوصوه رفت و سلطان مراد نیز بیدرنگ با یک نیروی قریب به هشتاد الی یکصد هزار نفری، خود را به معرکه رسانید. در این عملیات، امیر قرامان طبق پیمان برای سلطان مراد نیروی کمکی ارسال داشته بود.^{۲۴۵}

سلطان مراد دوم پیش از آغاز جنگ به منظور عقد پیمان صلح با ژان هونیاد نماینده ای نزد او فرستاد^{۲۴۴}، ولی پیشنهادش مورد پذیرش قرار نگرفت و فرستاده بدون اخذ نتیجه بازگشت.^{۲۴۷} دو لشکر يك روز و يك شب بی آنکه دست به حمله بزنند در برابر هم قرار گرفتند و در همان موضعی که بودند باتیر و تفنگ و توپ به مبادله

۲۴۴. در دوره عثمانیها اگر «سپاهی» به کشور باز نمی گشت و در میدان جنگ می ماند و قصد شلاق داشت، عده ای به نام «خر جلیک جی» انتخاب می شدند که در شهرها و قصبات به خانه «سپاهی» ها مراجعه می کردند و خرجی آنها را با خود می آوردند.

۲۴۵. به نوشته بهشتی، سلطان مراد پس از اعلام بسیج عمومی وقتی دانست که تعداد داوطلبان و جیره بگیرها به یکصد هزار نفر بالغ شده است، سخت خوشحال شد (ص ۷۵). به نوشته حال کوندیل تعداد قوای ترك بالغ بر یکصد و پنجاه هزار نفر بوده است (جناپ پاریس، ص ۱۵۷). رجوع شود به تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۱۳۴ و تاج التواریخ، ج ۱/ ص ۳۹۴.

۲۴۶. به نوشته هامر (ترجمه اتابک، ج ۲/ ص ۲۳۷) سلطان مراد پیش از آغاز نبرد، هشت ایلچی به اردوگاه مسیحیان اعزام داشت و خواستار عقد پیمان جدیدی شد، ولی هونیاد حتی حاضر به شنیدن پیغام سفرانشد.

۲۴۷. چنین برمی آید که سلطان مراد برای احتراز از شکست، سخت محتاطانه عمل می کرده است. با توجه به شدت درجه خطر، بسیج عمومی اعلام شده بود (تاریخ لطفی پاشا، ص ۱۶۱ و ۱۶۲. تاریخ اروج بیگ، ص ۶۰. تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۱۳۴. مناقب شیخ بدرالدین، ص ۱۱۲).

آتش پرداختند.^{۲۴۸}

پسران فرماندهان معروف و قدیمی آقنجی چون عیسی پسر اسحاق بیگ، تورخان پسر پاشایگیت و خضر بیگ پسر میخائیل در این جنگ به همراه سلطان مراد بودند. باتجربه‌ای که از جنگ و ارنه به دست آمده بود مهمات و آذوقه را در عقبه سپاه جای داده، گروهی از مهران و خدمتکاران را مسلح ساختند و آنها را در عقبه لشکر متمرکز کردند و فرماندهی این افراد به سنان بیگ برادر ساروجه پاشا محول شد.^{۲۴۹}

نبرد در ۱۷ اکتبر ۱۴۴۸م آغاز شد و تا ۱۹ همان ماه، یعنی به مدت سه روز، ادامه یافت.^{۲۵۰} جنگ با حمله ژان هونیاد آغاز شد. چاووشهای لشکر عثمانی با آوایی بلند و هیجان انگیز سر بازان را تحریک و تشجیع می کردند. سپاه عثمانی طبق روش همیشگی مرکب از جناح راست، جناح چپ و قلب سپاه بود. نیروهای مجار و سیسیلیایی در جناح راست لشکر دشمن مستقر بودند و قوای آلمان، بوهم و ترانسیلوانیا جناح چپ آنرا تشکیل می دادند و افراد افلاق در قلب سپاه جای گرفته بودند.

جنگی که سه روز طول کشید

ژان هونیاد که شکست و ارنه را ناشی از هیجان زدگی لادیسلاس و حمله

۲۴۸. تاریخ لطفی پاشا، ص ۱۶۳.

۲۴۹. حال کوندیل می نویسد که فرماندهی جناحهای راست و چپ را به ترتیب ساروجه پاشا و قراجه پاشا به عهده داشتند. به نظر می رسد این قراجه پاشا همان دایی قراجه پاشا باشد که در فتح استانبول فرمانده لشکر بود و بعدها در اثنای جنگ بلگراد کشته شد.

۲۵۰. نشری، عاشق پاشا زاده، روحی و تاج التواریخ به نقل از این منابع می نویسد که جنگ دو روز و یک شب طول کشید (روز جمعه، شب شنبه و روز شنبه). ولی به نوشته بهشتی، هامر و لطفی پاشا سه روز به طول انجامید. در تاج التواریخ (ج ۱/ص ۳۹۴) و منجم پاشی به نقل از تاج التواریخ آمده است که جنگ روز جمعه چهارم شعبان سال ۸۵۲ق آغاز شد (سوم اکتبر ۱۴۴۸م). ولی به نوشته هامر، جنگ در ۱۷ اکتبر آغاز شد که مطابق است با هجدهم شعبان ۸۵۲ق (تاریخ هامر، ج ۲/ص ۲۳۷). در سایر تواریخ آغاز جنگ به شرح زیر قید شده است: تاریخ خیرالله افندی (ج ۷/ص ۸۳) شروع جنگ را روز جمعه هجدهم اکتبر مطابق نوزدهم شعبان می داند؛ به نوشته بهشتی جنگ روز جمعه آغاز شد، ولی ماه و تاریخ آن مشخص نشده است (ص ۸۶)، عالی (ج ۵/ص ۲۱۸) فقط می نویسد که جنگ روز جمعه آغاز شد؛ در تاریخ اروچ بیگ (ص ۶۴) روز جمعه ۲۴ شعبان قید شده است؛ روحی می نویسد که جنگ روز جمعه آغاز شد و شب تا صبح ادامه یافت و روز شنبه به پایان رسید.

ایجاد وحدت در اداره... □ ۵۰۵

حساب نشده او به قلب سپاه عثمانی می دانست بادر دست گرفتن فرماندهی سپاه این بار به فتح و پیروزی خود سخت مطمئن بود. در سپاه صلیبها شخصی بود به نام داوود که پس از قتل پدرش یعنی ساوجی بیگ به دست مراد اول موفق به فرار شده بود.

در نخستین روز جنگ (۱۷ اکیم) بخشی از نیروهای متخاصم که دارای سلاح سبک بودند با شرایط مساوی به جنگ پرداختند و پیروزی نصیب هیچ یک نشد. ژان هونیاد با اعتمادی که به قوای تحت فرماندهی خود داشت امیدوار بود که با آغاز دومین روز نبرد قوای عثمانی عقب نشینی کند. حمله اصلی دومین روز آغاز جنگ حوالی ظهر صورت گرفت و تا غروب همان روز ادامه یافت؛ لکن باز هیچ یک از نیروهای متخاصم بردیگری پیروز نشد و امتیازی به دست نیاورد. از شبیخونی هم که به توصیه داوود پسر ساوجی به اردوی عثمانی صورت گرفت نتیجه ای به دست نیامد. ۲۵۱

نتیجه نهایی در سومین روز آغاز جنگ مشخص شد. سومین روز جنگ با سرزدن آفتاب آغاز شد. طبق نقشه قبلی، جناحهای لشکر عثمانی وانمود کردند که قادر به مقاومت نیستند و دست به عقب نشینی زدند. با این عقب نشینی قلب سپاه عثمانی باز و بی دفاع ماند و دشمن بشدت به قلب سپاه حمله ور شد. بنی چریها سر سخنان به دفاع پرداختند و باز به موجب نقشه قبلی قلب سپاه عثمانی نیز اندک اندک عقب نشینی کرد. درست در همین اثنا جناح راست و جناح چپ قوای عثمانی نیروهای خصم را که وارد قلب سپاه شده بودند از پشت و از پهلو محاصره کردند. در این عملیات، جناح راست که فرماندهی آن را توراخان بیگ به عهده داشت مرکز ثقل حمله متقابل عثمانیها را تشکیل می داد؛ زیرا در حالی که ژان هونیاد درگیر جناح چپ لشکر عثمانی بود توراخان بیگ جناح راست سپاه او را به محاصره در آورد. دشمن که خود را در محاصره می دید مایوسانه به نبرد ادامه می داد.

به تدبیر چندرلی زاده خلیل پاشا و وعدو وعیده های او قبلاً توافقی پنهانی با پرنس افلاق صورت گرفته بود و درست در یک چنان شرایط حساسی که شرح آن

رفت قوای افلاق، سپاه صلیبیها را ترك گفت و خصم بکلی زبون و ناتوان ماند. ۲۵۲ در نیروهای دشمن که از روبرو و از پشت سر مورد حمله قرار گرفته بودند شکست آغاز شد؛ ولی با عقب نشینی توانستند تا حدودی خود را به سنگرهای خویش برسانند. هونیاد فرماندهان لشکر را گرد آورد و با آنان به مذاکره پرداخت. دستور داد قوای آلمانی و توپچیها به مقابل قرارگاه سلطان مراد بروند و خود نیز شبانه و مخفیانه از قرارگاه خارج شد و به اتفاق سواره نظام برگزیده اش گریخت. ۲۵۳

۱۹ اکتبر یعنی سومین روز آغاز جنگ، ترکها به قلب سپاه خصم حمله بردند. آلمانیها و بوهمیها به دفاع از خود پرداختند؛ ولی فرماندهان آنان که در مقابل ترکها به رجز خوانی پرداخته بودند با شنیدن خبر فرار شبانه هونیاد پراکنده شدند. تعداد کمی از قوای دشمن موفق به نجات شدند. تلفات دشمن حدود هفده هزار نفر بود که در بین آنها از اصیلزادگان مجار نیز دیده می شد. ۲۵۴ همار تعداد تلفات قوای عثمانی را در این نبرد وحشتناک چهل هزار نفر نوشته است، که سخت مبالغه آمیز به نظر می رسد. ۲۵۵

حال کوندیل تعداد تلفات نیروهای عثمانی را چهار هزار نفر نوشته است. ۲۵۶

۲۵۲. حال کوندیل (چاپ پاریس)، ص ۱۶۰.

۲۵۳. «همین که سپیده زد زان هونیاد زبده ترین سواره نظام خود را که سخت به آن می نازید برداشت و قبل از طلوع آفتاب به راه افتاد و به سوی طونه گریخت. هنگامی که آفتاب سرزد نفرات که در انتظار فرمانده خود بودند نه از هونیاد اثری دیدند و نه از سر بازانش...» (حال کوندیل، ص ۱۶۱).

۲۵۴. بهشتی می نویسد که طی این جنگ، سلطان چک اسیر شد و به قتل رسید (ص ۸۷). به نوشته عالی (ج ۵/ص ۲۱۹) مقتول یکی از امرای چک بوده است. عاشق پاشا زاده که خود در این جنگ حضور داشت بی آنکه اسمی برده باشد می نویسد یکی از «بان» های چک (امرای چک) به اسارت درآمد و کشته شد (ص ۱۳۶). روحی نیز از اسارت بان چک و کشته شدن او سخن به میان می آورد: «بان چک را به اسارت نزد پادشاه اسلام بردند. پادشاه اسلام دستور احضار مترجم داد و خطاب به بان چک گفت: من که باشما دشمنی و عداوت نکردم؛ شما چرا به ولایت ما آمدید؛ کافر پاسخ داد: این حرب برای ما خجالت آور بود. من بعد از این با پنچ هزار مرد جنگی به نبرد پادشاه می آیم و آنگاه خراج گذار من خواهید شد. بگوئید خراج را آماده کنند. پادشاه اسلام دیگر به سخنان او توجهی نکرد و جلاد را فرمود تا آن ملعون را کشت...» نشری نیز نظیر چنین مطلبی دارد.

۲۵۵. همار (ترجمه اتابک)، ج ۲/ص ۲۳۸.

۲۵۶. حال کوندیل با توجه به شمارش دسپوت صرب، تعداد کشتگان صلیبیها را هفده هزار و تلفات عثمانیها را چهار هزار نفر نوشته است (ص ۱۶۱).

آخرین سالهای سلطنت مراد دوم

سلطان مراد که می‌خواست دختر امیر ذوالقدر را به همسری پسرش محمد در آورد، نظر وزیر اعظم خلیل‌پاشا را در این باره پرسید و او نیز این رأی را سخت پسندید. در آن ایام سلیمان بیگ پسر ناصرالدین محمد بیگ امیر ذوالقدر بود و چون پیش از آن محمد چلبی با دختر ناصرالدین محمد ازدواج کرده بود لذا رابطه خویشاوندی دیرینی بین آنها برقرار بود. شاهزاده محمد قبلاً ازدواج کرده و از همسرش که گل‌بهار نام داشت صاحب پسری به نام بایزید شده بود (بایزید دوم). در پی تصمیم سلطان مراد، همسر خضر بیگ پسر یورگچ پاشا به عنوان خواستگار به البستان فرستاده شد. یکی از پنج دختر سلیمان بیگ مورد پسند افتاد. در سال ۸۵۳ هـ ق / ۱۴۴۹ م مراسم عقد توسط هیئتی که به البستان اعزام شده بود برگزار شد و عروس را به ادرنه آوردند و مراسم عروسی صورت گرفت. این دختر که سنی نام داشت در سال ۸۷۱ هـ ق / ۱۴۶۶ م در ادرنه درگذشت.

تأسیسات سلطان مراد

معروفترین بناهایی که به دستور سلطان مراد ساخته شد در ادرنه و بورسه بود. ادرنه در زمان این پادشاه از نظر عمران و آبادی به اوج خود رسید. مسجد جامع مراد (مرادیه جامع)، مدرسه، عمارت و دارالشفاء و مسجد دیگری که به «اوج شرف‌لی» (مسجد سه‌مناره) معروف است از آثار ارزنده تاریخی به‌شمار می‌رود. مسجد جامع مرادیه بورسه و نیز عمارت و مدرسه از یادگارهای سلطان مراد است. شهرک «ارگنه» به دستور او ساخته شد و پل معروف ارگنه کوپروسو از آثار اوست. مسجد و عمارتی نیز در آن شهرک به دستور او احداث شد. همچنین مساجد در سلانیک و ایصاله از او به‌جای مانده است.

سلطان مراد برای اعتلای سطح فرهنگ کشورش از هیچ کوششی فروگذار نکرد. به نام او آثار بسیاری ترجمه و تألیف شد، که در بخش مربوط بعداً به تفصیل از آن سخن خواهد رفت. در زمینه تداوم حیات فکر و اندیشه نیز پس از عمویش امیر سلیمان

بیش از همه کوشید، به طوری که در این راه حتی از او هم پیشی گرفت .

درگذشت سلطان مراد دوم و شخصیت او

سلطان مراد در نخستین چهارشنبه ماه محرم سال ۸۵۵ هـ ق / سوم شباط ۱۴۵۱ م نزدیک ظهر بر اثر سگته درگذشت. جسدش مومیایی شد و بیدرنگ از سوی خلیل پاشا برای پسرش شاهزاده محمد والی مانیسه پیغام فرستادند و تار سیدن او جسد نگهداری شد. شانزده روز بعد پسرش آمد و حکمرانی اش اعلام شد. جسد سلطان مراد به موجب وصیتنامه ای که دو سال پیش از مرگ تنظیم کرده بود به بورس منتقل و در مقبره اش به خاک سپرده شد. در این وصیتنامه تأکید شده بود که از دفن جسد کس دیگری در آرامگاهش خودداری شود (نشریه اوقاف، شماره ۴، سال ۱۹۵۸).

همه مورخان عثمانی و مسلمان و مسیحی همداستانند که مراد دوم مردی بود با روحی ظریف و حساس، بسیار عادل و صاحب مروت و به عهد و پیمان خویش سخت پای بند. دلیر بود و مدبر و اراده ای استوار داشت و چهره ای خندان و رویی گشاده. با کسانی که به پیمان خویش صادق بودند دوست بود و با پیمان شکنان سخت گیر. هامر نیز معترف است که کشورش را با افتخار و حقانیت اداره می کرد و بین ملت خویش به دینداری و داد گستری و منانت شهره بود.^{۲۵۷} مراد دوم روحی ظریف و حساس داشت. به مباحثات علمی سخت مشتاق بود و دانشمندان را مورد حمایت قرار می داد و برای آنان مقرری تعیین می کرد. شیفته موسیقی و شعر و ادبیات بود و مجلس او همیشه به این قبیل افراد حساس و ظریف و هنرمند آراسته بود. به محض اینکه در می یافت کشور در معرض خطر قرار گرفته است مجلس انس و شادی را رها می کرد و به مرزها می شتافت. اداره همه امور کشور را به وزیر اعظمش چندرلی زاده ابراهیم پاشا و پسر او خلیل پاشا سپرده بود.^{۲۵۸} به حساب تاریخ میلادی هنگام مرگ ۴۰ و هشت سال داشت.^{۲۵۹}

۲۵۷. تاریخ هامر (ترجمه اتابک)، ج ۲/ص ۲۴۹.

۲۵۸. برای کسب آگاهی بیشتر در مورد سلطان مراد بجز منابع عثمانی رجوع شود به آثار مورخان خارجی چون ابن قفری بردی ابن حجر، چهارمورخ رومی یعنی فرانچس، دوکاس، هال کوندیل و هامر.

۲۵۹. در تاریخ سلطان محمد خان ثانی اثر کریتور لوش آمده است که سلطان مراد در پنجاه و دو سالگی درگذشت (ص ۱۴).

ایجاد وحدت در اداره... □ ۵۰۹

دوران حکمرانی اش به حساب سال هجری سی سال و شش ماه و هفده روز و به سال میلادی بیست و نه سال و هشت ماه است.

سلطنت سلطان محمد دوم (فاتح)

محمد دوم هنگامی که در شانزدهم محرم سال ۸۵۵ هـ ق / شباط ۱۴۵۱ م برای بار سوم در ادرنه به حکمرانی رسید بین نوزده الی بیست سال داشت. ۲۶۰ سلطان مراد به هنگام مرگ بجز محمد پسر شیرخواره‌ای نیز به نام احمد داشت. مادر این کودک نوه اسفندیاری بیگ بود. پس از درگذشت سلطان مراد، چندرلی زاده خلیل پاشا وزیر اعظم مرگ او را از دیگران مخفی داشت و پنهانی به شاهزاده محمد والی مانیسه پیغام فرستاد. طبق تمایل حکمران جدید که با شتاب قصد ادرنه را کرده بود کودک شیرخواره سلطان مراد را خفه کردند. سلطان محمد، وزیر اعظم چندرلی زاده خلیل پاشا را که دوبار

۲۶۰. در مورد سال و ماه تولد سلطان محمد فاتح در کتب تاریخ ترک اطلاعات قاطعی وجود ندارد. به نوشته عالی در کنه الاخبار، وی روز هفتم رجب سال ۸۳۴ هـ ق متولد شده (ج ۵/ص ۲۴۶). با توجه به اینکه عاشق پاشا زاده می نویسد سلطان محمد فاتح هنگام مرگ پنجاه سال داشت (ص ۲۱۹) بنا بر این چنین بر می آید که قاعدتاً باید در سال ۸۳۲ هـ ق به دنیا آمده باشد. در ترجمه شقایق نعمانیه نیز همین سال قید شده است (ص ۱۳۴). سال تولد محمد فاتح در تاج التواریخ شنبه هفتم رجب سال ۸۳۲ (ج ۱/ص ۳۴۵) و در سجل عثمانیه رجب سال ۸۳۴ هـ ق ذکر شده است. از تاریخ هامر چنین بر می آید که وی در بیست و یک سالگی به سلطنت رسید، که با این حساب سال تولدش مقارن با ۸۳۴ هـ ق / ۱۴۳۱ م است. به نظر کریتوولوس، محمد فاتح در بیست سالگی به سلطنت رسید، که به این ترتیب باید در سال ۸۳۵ هـ ق متولد شده باشد. انوری در دستور نامه خود سال تولد او را شنبه بیست و ششم رجب سال ۸۳۵ هـ ق به نظم در آورده است. پروفیسور دکتر سهیل اونور در رساله بشیر چلبی (به زبان فارسی) تحت عنوان «طالع مولود ابوالفتح سلطان محمدخان» در نشریه آواهی از تاریخ (شماره ۲۵ و ۲۱ چاپ سال ۱۹۴۳) آورده است که سلطان محمد ساعت هشت و چهار دقیقه شنبه بیست و ششم رجب سال ۸۳۵ هـ ق در ادرنه متولد شد. سایر منابع به این شرح در این باره اظهار نظر کرده اند: بهجت التواریخ اثر شکرالله، شنبه ۲۷ رجب سال ۸۳۵ هـ ق. رساله تقویم، ۸۳۵ هـ ق. تاریخ اروچ بیگ شنبه بیست و یکم رجب سال ۸۳۴ هـ ق. که از این بین، نظر شکرالله معاصر و صاحب سلطان مراد دوم از همه بیشتر مقرون به صحت است و انوری و رساله بشیر چلبی هم آن را تأیید می کنند، زیرا انوری و بشیر چلبی در آن دوره می زیستند. بنا بر این سلطان محمد دوم (فاتح) می باید در ۲۷ رجب ۸۳۵ هـ ق / ۳۰ مارت ۱۴۳۲ م متولد شده باشد.

او را از سلطنت خلع کرده بود باز به وزارت عظمی برگزید و کینه خویش را از او آشکار ساخت. سلطان محمد که مراتب قدرت و نفوذ او را در جریان خلع خود دریافته بود تصمیم گرفت تا تحکیم موقعیت خود با او مدارا کند.

نقض پیمان صلح توسط امیر قرامان

امرای قرامان که در هر فرصتی دست به عملیات خصمانه علیه عثمانیها می زدند، این بار نیز با مرگ سلطان مراد در صدد برآمدند تا از فرصت به دست آمده بهره گیرند. ابراهیم بیگ امیر قرامان در پی مرگ سلطان مراد و به سلطنت رسیدن محمد دوم با و نیز پیمانی علیه عثمانیها بست و به علائیه که آنرا اشغال کرده بود رفت و ضمن تماس با و نیز با نیروهای در اختیار بعضی از پسران امرای آناتولی قرار داد و آنان را روانه مرزهای عثمانی کرد. در پی این عملیات، سلطان جوان عثمانی نخستین جنگ را علیه قرامانیان آغاز کرد و برای آنکه روملی مورد تهاجم قرار نگیرد دایی قراجه پاشا بیگلر بیگ روملی را برای پیشگیری از حمله احتمالی ژان هونیاد بانروی در صوفیه مستقر کرد.

سلطان محمد پیش از حرکت به جای اوزقور اوغلی که موفق به سرکوبی فتنه قرامانیان نشده بود اسحاق پاشا را که به سمت بیگلر بیگ منصوب کرده بود فرستاد. اسحاق پاشا نخست آهنگ الیاس بیگ پسر احمد بیگ منتشایی را کرد که در عشیره منتشا به ادعای حکمرانی قد علم کرده بود. الیاس بیگ که دریافت یارای پایداری در برابر او را ندارد به رودوس گریخت (تاریخ ابن کمال، ج ۸/ص ۲۱۹ و ۲۱۰).

هنگامی که محمد ثانی با اردوی خود به سوی آق شهر و بگ شهری حرکت کرد، ابراهیم بیگ به مقابله برنخواست و به منطقه ارمناک عقب نشست و توسط یکی از علما به نام ملا ولی متشبت به صلح شد. سلطان محمد به توصیه وزرا صلح را پذیرفت و امیر قرامان آق شهر، بگ شهری و سیدی شهری را که با توجه به شرایط حساس پیش از جنگ و ارنه با رضایت سلطان مراد آنها را اشغال کرده بود پس داد^{۲۶۱} و ایلغین

۲۶۱. حال کوندیل می نویسد که به اثر تهدیدات غیر مستقیم وزیر اعظم خلیل پاشا، ابراهیم بیگ علائیه را که تصرف کرده بود به صاحبان اصلی آن پس داد (حال کوندیل - چاپ پاریس، ص ۱۶۳).

ایجاد وحدت در اداره... □ ۵۱۱

به‌عنوان مرز تعیین شد، علاوه بر اینکه اعزام سرباز در صورت نیاز دولت عثمانی را نیز پذیرفت. از جمله پیشنهادات امیر قرامان ازدواج پادشاه با دخترش بود که در کتب تاریخ مطلبی دایر بر ازدواج سلطان محمد با این دختر مشاهده نشد.^{۲۶۲} در پی این جنگ قرامان، سلطان عثمانی قصاب اوغلی محمود بیگ را به نمایندگی خود نزد ابراهیم بیگ فرستاد.

در بازگشت از جنگ قرامان هنگامی که سلطان محمد نزدیک بورسره رسید توسط بنی چریها استقبال شد. بنی چریها به سبب آنکه این، بازگشت سلطان از نخستین جنگش بود طبق سنت از او درخواست انعام جنگ کردند. به نوشته ابن کمال، پادشاه به توصیه خادم شهاب‌الدین پاشا و تورخان بیگ دستور داد تا ده کیسه* به آنان داده شد. هر چند که از دست بنی چریها به خاطر این جسارت سخت مکدر و خشمگین شده بود، در آن لحظه واکنشی از خود نشان نداد؛ ولی چند روز بعد قورتجی یا قازانجی دوغان سر کرده بنی چریها را عزل کرد و دستور داد تا فرماندهان دسته‌های بنی چری را به جرم برقرار نکردن انضباط بین افراد به باد کتک گرفتند و مصطفی بیگ را به سمت سر کرده بنی چریها برگزید.

سلطان محمد پس از بازگشت از مجارستان با ژان هونیاد نایب السلطنه مجارستان - زیرا پادشاه مجار هنوز خردسال بود - یک پیمان سه‌ساله بست و از آن سوی جمعیت خاطر یافت. آنگاه آلاجه‌حصار را به‌دسپوط صرب وا گذاشت و با فرستادن او تجدید پیمان دوستی کرد و «مارا» نامادری خود - دختر دسپوط - را نزد پدرش فرستاد و عایدات بسیاری از مناطق خطوط مرزی را به او اختصاص داد.^{۲۶۳} پادشاه عثمانی برای جلوگیری از بروز هر فتنه احتمالی از سوی امپراتور و به منظور پس دادن شاهزاده اورخان، چورلی و حومه آن را به او داد و گذشته از آن پیمانهای موجود بین دولت عثمانی از

۲۶۲. تاریخ ابوالفتح، ص ۳۵.

۲۶۳. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۳۱. سلطان محمد فاتح رضایت داده بود که نامادری اش «دسپینا مارا» سومه ایامانی واقع در سلانیک را خریداری کند و آن را به‌عنوان ملک خویش مورد استفاده قرار دهد (فرمان مورخ ۸۶۳ هـ/ ۱۴۵۹ م، آرشیو موزه توپقایی، شماره ۶۲۵۴).

* هر کیسه محتوی ۵۰۰ سکه طلا... «مترجم»

یک طرف و افلاق، میدیلمی، ساقیز، رودوس و سایر دول را از دیگر سوی تجدید کرد. وی پس از بازگشت از قرامان با دولت و نیز تجدید پیمان کرد. این پیمان باعث جلب رضایت آن دولت شد. یکی از مواد عهدنامه‌ای که پیش از جنگ قرامان بین دولت عثمانی و دولت بیزانس بسته شد اختصاص سالانه سیصد هزار آقچه برای شاهزاده اورخان^{۲۶۴} از خاندان عثمانی بود که در استانبول بصری برد. این مقرری همه ساله از

۲۶۴. در مورد هویت این شاهزاده اطلاعات گوناگونی در منابع تاریخی موجود است که بایکدیگر همگونی و هماهنگی ندارند. در این تردیدی نیست که پس از جنگ آنکارا قاسم برادر خردسال امیر سلیمان و خواهرش فاطمه به عنوان گروگان در دربار امپراتور بصری بردند و بعداً نیز به روملی اعزام شدند. از یکی از مطالب دوکاس چنین برمی آید که بجز برادر کوچک امیر سلیمان، یکی دیگر از پسران یلدرم بایزید هم نزد امپراتور بصری می‌برده است (ص ۹۸). در زمان سلطان محمد چلبی از این دو پسر، برادر بزرگتر (شاید قاسم) به اتفاق خواهرش به دستور امپراتور آزاد شد و شاهزاده دیگر (به نوشته‌های کوندیل نامش یوسف بود) به دین مسیح گروید و امپراتور مانوئل را به عنوان پدر تعمیدی خود پذیرفت و پس از مرگ در گاهی داخل صومعه پرودر و موس به خاک سپرده شد (دوکاس، ص ۹۹). پس از مرگ امیر سلیمان پسرش اورخان چلبی بعدها برای کسب مقام سلطنت در روملی به فعالیت پرداخت؛ ولی به دست محمد چلبی گرفتار آمد و به چشمانش میل کشیدند و «گیوه آق حصار» به عنوان اقامتگاهش اختصاص داده شد تا از درآمد آن گذران کند. وی نیز گیوه را وقف مسجدی ساخت که به دستورش احداث شده بود. اورخان چلبی در سال ۸۳۲هـ ق / ۱۴۲۹م در بورسه درگذشت. حال کوندیل می‌نویسد که اورخان نوه امیر سلیمان است (چاپ پاریس، ص ۱۷۴ و چاپ پن، ص ۳۹۸). هامر و فرانچس نیز به نقل از او همین عقیده را دارند (تاریخ هامر، ج ۱/ص ۳۵۱). کریتو و لوس عقیده دارد که اورخان عموی سلطان محمد فاتح است (ص ۸۳). پس با این حساب، اورخان مورد بحث باید پسر محمد چلبی باشد. ما در تواریخ عثمانی به چنین موضوعی که محمد چلبی پسر بی‌نام اورخان داشته باشد بر نمی‌خوریم. در این منابع، به هنگام مرگ محمد چلبی از چهار پسرش که زنده بودند به اسامی مراد، مصطفی، محمود و یوسف نام برده شده است. شاید هم پسردیگری داشته که در بیزانس پوده است و از این روی از وی نام نبرده‌اند و شاید هم از وجود چنین شاهزاده‌ای در قلمرو بیزانس پی‌خبر بوده‌اند. فریدریش گایس در کتابی تحت عنوان مسأله پیرترین پرنس خاندان عثمانی عقیده دارد که این اورخان پسر سلطان مراد دوم بوده است. ولی چون اورخان پسر مراد دوم در زمان حیات پدر درگذشت و در ادرنه در دارالحدیث به خاک سپرده شد، بنا بر این نظریه نویسنده مزبور مقرون به حقیقت نیست. در بین این نظرات گوناگون، اورخان مورد بحث باید یکی از از این دو شاهزاده باشد، یا پسر محمد چلبی بوده است - اگر چنین پسر می‌داشته باشد -، و یا نوه سلیمان چلبی. چون کریتو و لوس می‌نویسد که وی عموی سلطان محمد فاتح بوده بنا بر این درست‌ترین احتمالات این است که اورخان پسر محمد چلبی بوده است. پیش از جنگ در اوایل حکمرانی مراد دوم، امپراتور یونانی این شاهزاده را به روملی فرستاد و او نیز در شمال کوه‌های بالکن فعالیت آغاز کرد و چون از سوی مراد قوایی برای مقابله‌اش اعزام شد، به سواحل دریای سیاه گریخت و از راه میدیه به استانبول رفت (پاییز سال ۱۴۴۴م).

منطقه قراسو (استرومه) واقع در جوار سلانیک تأمین و به‌خزانه امپراتوری بیزانس واریز می‌شد. سلطان محمد پرداخت این مقرری را تعهد کرده بود.

تحریک سلطان محمد از سوی امپراتور

سلطان محمد هنگام جنگ با قرامانیان بر اثر پیمان شکنیهای متعدد ابراهیم بیگ، در مقام مجازات به پیشنهاد صلح او و قعی نهاد و تصمیم قطعی برای تعقیب او گرفت. در اثنای این جنگ، امپراتور کنستانتین و سنای روم، با استفاده از فرصت و موقعیت، نمایندگان به دربار عثمانی فرستادند و طی آن خواستار افزایش مقرری شاهزاده اورخان شدند و نیز تهدید کردند در غیر این صورت نامبرده را به روملی خواهند فرستاد.^{۲۶۵} خلیل پاشا پس از آگاهی از پیغام، خطاب به نمایندگان دولتی که هنوز مرکب امضای پیمان نامه خشک نشده آن را نقض می‌کرد، پاسخی توهین آمیز داد و ضمن تهدید آنان افزود: «اکنون که می‌بینید درگیر جنگ آناتولی هستیم و در فرقیه مشغولیم طبق عادت معهود از فرصت استفاده کرده، با سخنان بیهوده خود قصد ترسانیدن ما را دارید. ما بچه نیستیم! آنچه از دستتان برمی‌آید دریغ نکنید. اگر قصد دارید اورخان را به حکمرانی تراکیا برگمارید لحظه‌ای درنگ نکنید؛ اگر قصد آوردن مجارها را نیز دارید، دعوتشان کنید؛ اما این را خوب بدانید که نه تنها هیچ نتیجه‌ای نخواهید گرفت بلکه برعکس آنچه را هم که دارید از دست خواهید داد. معهدا آنچه گفتید به عرض پادشاه می‌رسانم؛ تا اقتضای رأی بر چه باشد.»^{۲۶۶}

۲۶۵. «رومیان ابله بی‌تفکر و اندیشه با خیال خام ایلچی نزد سلطان محمد فرستادند. طبق عادت مرسوم می‌باید نخست ایلچیها پیشنهاد خویش را به اطلاع وزیر اعظم می‌رساندند. آنها گفتند که امپراتور کنستانتین به سالانه سیصد هزار آقچه راضی نیست. شاهزاده اورخان که چون سلطان شما از آل عثمان است جوانی باغ و رسیده شده است. روزانه مقامات بسیاری به خدمت او می‌رسند؛ امیر خطا پش می‌کنند و سلطانش می‌خوانند و قصد دارند او را به سلطنت برگزینند، و اورخان که مایل است به آنان هدیه بدهد و بخششها بکند از آنجایی که خود پول ندارد و منبعمی هم برای دریافت آن نمی‌شناسد به امپراتور مراجعه می‌کند و چون امپراتور ثروتمند نیست، نمی‌تواند خواسته او را بر آورده سازد. خلاصه کلام اینکه یکی از این دو شق را باید انجام دهید؛ یا مقرری را به دو برابر افزایش دهید، یا اینکه ما اورخان را آزاد می‌کنیم. پرورش پسر عثمان (عثمان اوغلی) ما را وظیفه نیست.» (دوکاس، چاپ پن، ص ۲۳۴ و ۲۳۵، ترجمه میر میر اوغلی).

۲۶۶. دوکاس (چاپ پن)، ص ۲۳۶ (ترجمه میر میر اوغلی).

سلطان محمد وقتی از ملاقات و مذاکرات نمایندگان امپراتور و سنا با وزیر اعظم آگاه شد سخت به خشم آمد؛ اما برای آنکه مبدا امپراتور فتنه‌ای برپا کند آنان را با چهره‌ای گشاده و خندان پذیرفت و با زبانی خوش و سخنانی امیدوار کننده بازشان گردانید و وعده داد که در آینده نزدیک به ادرنه برمی‌گردد و ضمن ملاقات، خواسته‌هایشان را بجا می‌آورد. سلطان مراد پس از این ماجرا از دنبال کردن امیر قرمان منصرف شد و پس بستن پیمان صلح با او به ادرنه بازگشت. به محض رسیدن به ادرنه مأموران به قراسو (منطقه‌ای که عایدات آن برای مقرری اورخان اختصاص داده شده بود) فرستاد تا از پرداخت عایدات آنجا به بیزانس خودداری شود و ضمناً دستور داد تا مأموران وصول بیزانس را از آن منطقه برانند.^{۲۶۷}

تیرگی روابط با امپراتور

اقدام برای احداث قلعه
«بغازکن» و اضطراب امپراتور

عثمانیها پس از آنکه سرزمینهای بالکان را در روملی تا طونه اشغال کردند، تصرف استانبول را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌دیدند؛ زیرا استانبول عرصه را تنگ کرده بود و بین اروپا و آسیا مانع و رادعی به شمار می‌رفت. هنگام جلوس سلطان محمد فاتح به سلطنت بجز بعضی از نواحی اطراف چورلی که به بیزانس داده شده بود سیلیوری^{۲۶۸}، بیگادوس، پرینتوس، ارگلی مرمره و پاره‌ای از اراضی موجود در سواحل دریای سیاه یا نزدیک به این سواحل چون ویزه، میسیوری، اخیولی، سوزه‌بولی، میدیه و تعدادی دژ مستحکم در اختیار امپراتوری بیزانس باقی مانده بود.

۲۶۷. دوکاس (چاپ پن)، ص ۲۳۷.

۲۶۸. سیلیوری برای بار نخست به موجب مصالحه از سوی یلدرم بایزید به یوانیس برادرزاده مانوئل که با امپراتور مانوئل مخالف بود داده شد. یوانیس به عمویش مخفیانه پیغام داد که از تسلیم استانبول به بایزید خودداری کند و خود نیز بعداً از ترس بایزید به استانبول گریخت. پس از جنگ آنکارا سیلیوری مجدداً از سوی امیر سلیمان به امپراتوری بیزانس واگذار شد.

تا آن تاریخ عثمانیها بارها اقدام به تصرف استانبول کرده بودند، ولی در راه تحقق این هدف موانعی وجود داشت و یا موانعی به وجود می آمد؛ اما تازمانی که استانبول در دست امپراتور بود تسلط کامل عثمانیها بر روملی غیرممکن می نمود. به طوری که هنگام عزیمت به جنگ وارنه چون اراضی حوالی چناق قلعه و حتی سارای بورنی و نقاط منتهی به بغاز توسط دشمن سد شده بود و استانبول نیز در دست امپراتور بود که خود دشمن را علیه عثمانیها تشویق می کرد، لذا با پرداخت چهل هزار سکه طلا به ونیز از سوی دولت عثمانی و همچنین با مستقر کردن توپخانه در سواحل روملی و نیز دور شدن کشتیهای دشمن از بغاز بر اثر هوای مه آلود، نیروهای عثمانی ضمن برخورد با خطرات بسیار و مشکلات فراوان توانستند از آناتولی حصار ی که ینی جه قلعه نامیده می شد (ابن کمال، ج ۷/ص ۲۹) به ساحل روبرویی در روملی بگذرند.^{۲۶۹} به طور کلی بر اثر سیاست مودیان و آب زیر گاه امپراتوری بیزانس علیه حاکمیت عثمانی در دو قاره، این دولت با خطرات عظیم و حوادث بسیار مواجه شد. سلطان محمد دوم (فاتح) پس از بازگشت از جنگ قرمان به محض آگاهی از استقرار کشتیهای اروپایی در تنگه استانبول به آنجا رفت و هنگام عبور به ساحل روملی، از نقطه ای که پدرش از آنجا گذشته بود، دستور داد تا قلعه ای روبروی آناتولی حصار ی ساخته شود.^{۲۷۰}

تجربیات حاصل از خطراتی که دولت عثمانی با آنها روبرو شده بود و نیز نداشتن یک نیروی دریایی نیرومند، فتح استانبول را برای از میان برداشتن موانع، اجتناب ناپذیر می نمود. از این روی برای سد کردن راه هر نوع کمک احتمالی به دشمن از طرف دریای سیاه و به منظور امکان پذیر ساختن گذشتن به ساحل مقابل، به امر پادشاه احداث «بغاز کسن

۲۶۹. دوکاس (چاپ پن)، ص ۲۲۱.

۲۷۰. تاریخ ابن کمال، ج ۷/ص ۲۹ و ۳۰. عاشق پاشا زاده در این باره چنین می نویسد: «چون سلطان محمد از جنگ قرمان عودت کردند، گفتند که کشتیهای کفار در تنگه های گلیبولی مستقر شده اند. خنکار (لقب سلاطین عثمانی - مترجم) به سوی قوجا ایلی به حرکت درآمد و خود را به آنچه حصار (آناتولی حصار ی) واقع در علیای استانبول رسانید. از نقطه ای که پدرش گذشته بود به روملی گذشت و خود را به مقابل آنچه حصار رسانید. به خلیل پاشا فرمود، لالا پاشا (به صدر اعظم دربار عثمانی گفته می شد - مترجم) احداث قلعه ای در این نقطه ضروری است. الحاصل، دزی در آنجا یگانه ساخته شد...» (ص ۱۴۱).

حصاری» یا «روملی حصاری» آغاز شد. به این ترتیب که پادشاه به محض بازگشت از جنگ قرمان، ضمن ارسال فرمانها به آناتولی و روملی، دستور داد تا به منظور احداث قلعه در بغاز، هزار بنا و به همان نسبت نیز عمله و گنج کار و مصالح مورد نیاز ساختن قلعه تابهار تأمین شود.^{۲۷۱}

محلّی که سلطان محمد قصد احداث قلعه را داشت باریکترین نقطه تنگه بود که رومیها به آن «هرمانثوم پرومونتاریوم» می گفتند و گفته می شد که در روز گاران قدیم از این نقطه سرباز به ساحل پیاده شده بود.^{۲۷۲} در صورت لزوم، عبور نیرو از این نقطه باریک تنگه به سهولت امکان پذیر بود و نیز بسادگی از عبور کشتیهای دشمن ممانعت به عمل می آمد و در نتیجه از ارسال آذوقه به استانبول هم می شد جلوگیری کرد. تا بهار آن فرا رسید به هر سوی فرمانها فرستاده شد تا امکانات مورد نیاز احداث قلعه که پیش از آن اعلام شده بود به محل اعزام و ارسال شود.

امپراتور به ادرنه نماینده می فرستد

امپراتور کنستانتین که از این فعل و انفعالات دستخوش اضطراب شده بود سفرایی به ادرنه فرستاد. این فرستادگان دستور داشتند که از مقرری شاهزاده اورخان سخن به میان نیاورند و در راه توافق با سلطان عثمانی از هیچ فداکاری و کوششی دریغ نوزند. امپراتور توسط فرستادگان خود پیغام داده بود که: «از زمان سلطان مراد اول تا کنون هیچ پادشاه عثمانی در حومه استانبول اقدام به تأسیس قلعه و حتی کلبه ای نکرده است؛ فقط محمد چلبی با کسب موافقت امپراتور مانوئل قلعه ای در ساحل آناتولی برای اسکان ترکها ساخت.^{۲۷۳} احداث این قلعه از رفت و آمد اروپاییان جلوگیری خواهد کرد؛ عواید گمرکی به صفر خواهد رسید و استانبول بی آذوقه و مردمش گرسنه خواهند ماند. برای انصراف از این فکر هر چه بخواهید، خواهم داد.»^{۲۷۴} سلطان

۲۷۱. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۳۸.

۲۷۲. به این محل «لموکوپيون» و «پيروسکيون» نیز می گفتند. روایت کرده اند که «دارا» در جنگ با اسکیتها پلی بر این نقطه زد و در ساحل نیرو پیاده کرد.

۲۷۳. گوزلجه حصار یعنی آناتولی حصار (ینی چه قلعه) به دستور یلدرم بایزید ساخته شد. بنا بر این نظر دوکاس (ص ۲۳۹) مبنی بر اینکه این قلعه به دستور محمد چلبی ساخته شده خطاست.

۲۷۴. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۳۹.

پس از شنیدن سخنان فرستادگان امپراتور چنین پاسخ داد: «من از شهر چیزی نمی خواهم. شهر جز خندق چیزی ندارد و شما نیز حق ندارید مانع از ساختن قلعه بشوید. قلعه های تنگه آناتولی، مردمی که در آنها ساکنند و اراضی غیر مسکون از آن ماست. هنگامی که سلطان مجار به جانب ما لشکر کشید و از راه خشکی در حال پیشروی بود کشتیهای اروپاییان به تنگه چناق قلعه آمدند و تنگه گلیبولی را بستند و مانع از عبور پدرم به تراکیا شدند. ناگزیر پدرم به مقدس آغز (نام محلی بین سارای بورنی و اسکودار) رفت و از محلی نزدیک به قلعه ای که پدرش ساخته بود از تنگه گذشت. شما خود نیک می دانید که پدرم هنگام عبور از تنگه با چه مشکلاتی درگیر شد: کشتیهای امپراتور برای جلوگیری از گذشتن پدرم از تنگه مدام در حال گشت بودند. من در آن ایام کودکی بیش نبودم. در ادرنه نشسته و هر آن در انتظار سر رسیدن مجارها بودم. مجارها مناطق اطراف وارنه را غارت کردند و امپراتوران هر روز از این بابت خوشحال تر و راضی تر از روز دیگر بود و مسلمانان در اضطراب بسر می بردند. پدرم پس از آنکه ضمن عبور از تنگه با خطرات بیشماری مواجه شد به این فکر افتاد که روبروی قلعه آناتولی قلعه دیگری بسازد، ولی نتوانست. من می خواهم با عنایت خداوندی این کار را بکنم. چرامی خواهید مانع از آن شوید؟ مگر من قادر به انجام کاری در داخل کشورم نیستم؟ بروید به امپراتوران بگویید که این پادشاه چون دیگر سلاطین نیست؛ کاری را که آنها نتوانستند انجام دهند او به آسانی خواهد کرد. از این پس اگر کسی به قصد مذاکره در این باره به دربار بیاید پوستش کنده خواهد شد.»^{۲۷۵}

۲۷۵. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۴۵ و کریتولوس می نویسند امپراتور که حدس می زد احداث این قلعه در واقع به منزله مقدمه تصرف استانبول است برای جلوگیری از آن نمایندگان پیش سلطان محمد فرستاد و پیغام داد که؛ احداث بنایی در بنغاز موجب خوشحالی دو دولت خواهد شد، ولی از آنجایی که یکی از مواد عهدنامه در اعزام سرباز و ارسال اشیاء توسط ترکها به ساحل مقابل محدودیتهایی قائل شده است، لذا نقض عهدنامه به خاطر این گونه مسائل جزئی و بی اهمیت روان نیست.

سلطان محمد پس از شنیدن پیغام امپراتور توسط سفرای بیزانس پاسخ می دهد که به هیچ وجه قصد ندارد علیه بیزانس دست به عملی بزند و احداث این قلعه زیانی متوجه کسی نخواهد ساخت، بلکه منحصر برای دفاع او خویشتن است و با توجه به اینکه دولت عثمانی در دو قاره آسیا و اروپا صاحب سرزمینهایی است و نیز دشمنانی دارد، احداث قلعه برای زیر نظر گرفتن دو قاره مورد نیاز است. سلطان محمد آنگاه به شرح حمله مجارها در زمان پدرش پرداخت، «زمین ←

احداث بغاز کسن (روملی حصاری)

در آغاز فصل اوایل ماه مارت در خاک روملی روبروی آناتولی حصاری لوازم ساختمانی، بنا، عمله و گچ کار فرستاده شد. تیرو تخته والوار از ازمیت، ار گلیس از دریای سیاه و سنگ از آناتولی فراهم شد. جمعیت انبوهی نیز برای بیگاری آمده بود. همزمان با این اقدامات، سلطان محمد از راه خشکی به حوالی تنگه آمد و با افرادی که آشنا به محل بودند آن نواحی را گشت. در مورد جریانات دریایی اطلاعاتی کسب کرد و دستور داد تا فاصله بین دو ساحل را اندازه گیری کنند. خود، محل ساختمان قلعه را مشخص و حدودش را تعیین کرد. قلعه به موجب پلان، یک بنای سه گوش بود که یک گوشه آن در ساحل دریا و دو گوشه دیگر در خشکی قرار داشت و محصور به کوهستان می شد.^{۲۷۶}

قرار شد که در ساختمان قلعه از ستونهای مرمرین کلیسای ارخی میکائیل که در جوار محل ساختمان قلعه قرار داشت و نیمه مخروبه بود استفاده شود. کم عرض ترین بخش بغاز (تنگه سفر) در فاصله بندر استانبول تا بیگک قوزوینی کوی بود که طبق نقشه می باید بین قلعه آناتولی حصاری و قلعه جدید الاحداث قرار می گرفت. پادشاه مسئولیت احداث قلعه را بین سه وزیر تقسیم کرد: مسئولیت کار بنایی یک برج بسیار مستحکم در ضلع شرقی یعنی در گوشه ساحلی را به خلیل پاشا محول کرد و مسئولیت احداث برجی بزرگ در بخش کوهستانی به زغنوس پاشا و کار ساختن برج سوم، یعنی برج شمالی، به ساروجه پاشا واگذار شد.^{۲۷۷} وزیر شهاب الدین پاشا نیز وظیفه نظارت کلی بر کار ساختمانی را به عهده داشت.^{۲۷۸}

- قلعه ای که قصد ساختن آن را دارم و شکایت شمارا موجب شده ملک ماست و از قدیم ایام گذرگاه بوده است. اگر مشتاق دوام صلح و دوستی دو طرف هستیم در این کار مداخله نکنید. اگر شما پای از دایره حق خود بیرون نکذارید، من نه پیمان صلح را نقض خواهم کرد و نه قصد آن را دارم.» (تاریخ سلطان محمدخان ثانی، ص ۱۹ و ۲۰). به نوشته تاج التواریخ (ص ۴۱۷) هنگامی که سلطان محمد برای ساختن قلعه با امپراتور تماس گرفت، امپراتور پیمان داد که آنجا از توابع گالاتاست و حکم ما در آن باره نافذ نیست. و سلطان پاسخ داد: قصد ما جلب موافقت امپراتور بود، حال که آنجا به اروپایان تعلق دارد، به خاطر اروپایان کار خود را به تعویق نمی اندازیم.
۲۷۶. برای کسب اطلاع بیشتر در مورد روملی حصاری مراجعه شود به *Chateaux Turcs de Bosphore* اثر پروفیسور آلبرت گابریل (پاریس، ۱۹۴۳).
۲۷۷. دوکاس (چاپ بن)، ص ۳۴۲ و هامر، ج ۲/ص ۲۶۵.
۲۷۸. تاریخ ابن کمال (از انتشارات مؤسسه تاریخ ترک)، ص ۳۰.

ایجاد وحدت در اداره... □ ۵۱۹

کاربنای قلعه بغاز کسن در ۲۱ مار ۱۴۵۲ با قریب به شش هزار کارگر آغاز شد^{۲۷۹} و طی چهار ماه (به نوشته هال کوندیل سه ماه) در اواخر ماه تموز به پایان رسید. نظارت کار ساختن قلعه با معمار مصلح الدین بود. سه وزیر فوق الذکر، برجها را می‌باید به هزینه خود می‌ساختند.^{۲۸۰}

بلندای برجها سی پابود. در برجهای بزرگ قلعه توپ کار گذاشته شده بود. در همان سال، قلعه مقابل، یعنی گوزل حصار نیز تعمیر شد. بزرگترین توپ در برج مشرف به دریا یعنی برج خلیل پاشا (خلیل پاشا بورجی) کار گذاشته شد. در دو برج بزرگ دیگر

۲۷۹. گفته می‌شود که در ساختن قلعه هزار بنا و پیش از شش هزار کارگر شرکت داشتند. هامر (ترجمه اتابک، ج ۲/ص ۲۶۵) می‌نویسد که هزاران بنا و دوازدهقان در احداث دیوارهای داخلی و خارجی قلعه شرکت داشتند و می‌افزاید که تعداد کل کارگران بالغ بر شش هزار نفر بوده است.

۲۸۰. از این سه برج تنها خرابه‌ای از برج زغنوس پاشا به جای مانده است و کتیبه‌ای نیز در قسمت داخلی برج دیده می‌شود؛

۱. «امر بناء هذه القلعة والقلعة المنیمة الرفیعة السلطان الاعظم والخاقان المعظم محمد ابن مرادخان»

۲. «خلدت مملکته لعبد المکرم و وزیره المعظم زغنوس پاشا بن عبدالله و فرغ منها لتمام شهر (ربیع الآخر) من شهر سنة ست و خمسين و ثمانمائة»

بجز این، کتیبه دیگری نیز به همین مضمون در قسمت مشرف به دریا وجود دارد. به موجب این کتیبه کار احداث برج زغنوس در ربیع الآخر سال ۵۸۶ هـ/حزیران ۱۴۵۲ م به پایان رسیده است. قویو موجب شرف افندی در خواندن متن کتیبه دچار اشتباه شده و شهر ربیع الآخر را «شهرین» خوانده است، و می‌گوید که کار ساختن برج طی دو ماه به پایان رسید. برای کسب اطلاع بیشتر درباره برج زغنوس پاشا و کتیبه نامبرده رجوع شود به مقاله مرحوم خلیل ادهم بیگ که در شماره سال دوم (ص ۴۸۶) نشریه انجمن تاریخ عثمانی چاپ شده است. عالی درباره ساختمان قلعه می‌نویسد که هنگام احداث آن و کندن زمین خندق پیدا شد و در آن به حمام بزرگی که زیر خاک مدفون بود برخوردند که از سنگهای آن برای ساختن قلعه استفاده شد (ج ۵/ص ۲۵۱). به نظر می‌رسد آنچه عالی تصور می‌کرد حمام است بآید همان کلیسای میخائیل (سن میشل) باشد. دوکاس (ص ۳۴۲) و شولومبرژ (ترجمه ن. ناهید، ص ۳۵) می‌نویسند که از ستونهای کلیسا در کار ساختمان قلعه استفاده شد. به نوشته هال کوندیل ضخامت دیوارهای قلعه دو پا و ارتفاع برجها سی پا بوده است (هر پا معادل ۳۴ سانتیمتر) و اضافه می‌کند: «برجها را با سرب پوشانیده بودند (چاپ پاریس، ص ۲۶۵). کریتو و لوس ضخامت دیوارهای قلعه را دوازده ذراع (هر ذراع ۷۵ سانتیمتر) نوشته است و می‌افزاید که ارتفاع آن چهار برابر ضخامتش بوده است (تاریخ سلطان محمدخان ثانی، ص ۲۳) فرانسوس نوشته است که عرض دیوار روملی حصار از بیرون بیست و پنج پا و از داخل سی و دو پا بوده است. وی پس از ذکر این مطلب می‌افزاید که برجها را با سرب پوشانیده‌اند.

نیز توپ کار گذاشتند.^{۲۸۱} در اثنای کار برای جلو گیری از حمله احتمالی سی کشتی جنگی و تعداد زیادی کشتیهای حمل و نقل از گلیبولی به بغاز آورده شد. در قلعه جدید الاحداث توپخانه و توپچی مستقر شد. به این ترتیب دو قلعه مقابل هم و بغاز تحت کنترل قرار گرفت. شخص پادشاه نیز در ایامی که کار ساختمان در جریان بود حضور داشت. فیروز آقا به فرماندهی قلعه تعیین شد و چهارصد نینی چری محافظ و سلاح و مهمات در اختیار او قرار گرفت.^{۲۸۲}

چون کار ساختمان قلعه به پایان رسید، سلطان محمد پیش از ترك آن منطقه چند روزی را صرف بررسی قلعهها و خندقهای اطراف استانبول کرد و پس از آنکه نیروی مراقب و مجهزی در آنجا مستقر کرد اول ماه ایلول به ادرنه باز گشت.^{۲۸۳}

آمادگی برای فتح استانبول

سلطان محمد پس از بازگشت به ادرنه دستور ساختن توپهای بزرگ آزمایشی را که در محاصره قلعه مورد استفاده قرار می گرفت صادر کرد. مهندس شیخ مصلح الدین و ساریجه سگبان و اوربان مجاری^{۲۸۴} که در هنگام کار احداث قلعه از استانبول گریخته بود

۲۸۱.

۲۸۲. پادشاه به فیروز آقا فرمانده قلعه دستور داده بود که هر کشتی به هر دولتی که متعلق باشد باید هنگام عبور از بغاز پادها نهیهای خود را ببندد و حق گمرکی بپردازد و در صورت تخلف از این فرمان مبادرت به غرق کشتی بکند. در اجرای این دستور یک کشتی و نیزی تحت فرمان ریکو به سبب عدم رعایت این قانون غرق شد (دوکاس، چاپ پن، ص ۲۴۶ و ۲۴۸).

۲۸۳. فرانچس (چاپ پن). سلطان محمد در بیست و هشتم اگوست سال ۱۴۵۲ م بایک نیروی پنججاه هزار نفری نزدیک حصار استانبول رفت و پس از بررسی موقعیت و اوضاع به ادرنه بازگشت. ناوگان نیز راهی گلیبولی شد (شو او مبرز، ص ۳۴).

۲۸۴. اوربان به روایتی اهل مجار، به عقیده ای اهل دانمارک و به گفته ای از اهالی اولاخ بود؛ ولی اکثر صاحب نظران بر آنند که وی مجارستانی بود. به نوشته دوکاس (چاپ پن، ص ۲۴۷) اوربان از استادکاران ماهری بود که به استانبول رفت و چون مراتب مهارت او را به اطلاع امپراتور رسانیدند برای وی مقرری تعیین کرد. حقوقی که برای او تعیین شده بود در مقایسه با استادی و مهارتش بسیار اندک بود. روزی از شهر گریخت و به سلطان محمد پناهنده شد و تخصص و مهارت خود را به عرض سلطان رسانید. سلطان برای او مقرری بیش از خواسته و انتظارش اختصاص داد. اوربان اطلاعاتی نیز در زمینه حصار استانبول در اختیار پادشاه گذاشت. پادشاه از او پرسید: آیا می توان توپی ساخت که گلوله هایش از سنگ باشد و بتوان حصارها را با آن تخریب کرد؟ او پاسخ داد: قادر به ساختن توپهای آزمایشی جهت تخریب حصار هستم، ولی ←

بر این کار نظارت داشتند.^{۲۸۵} از سوی دیگر برای جلوگیری از آشفتن آرامش بالکانها و احترام از ازیك حمله خارجی تدابیر لازم اتخاذ شد. با ونیزیهای دریانورد پیمان سال ۱۴۵۱م تجدید شد. از سوی جنوا خصم ونیز که با دولت عثمانی روابط دوستانه داشت بیم خطری نمی رفت.

سلطان محمد پس از این مقدمات، سراسر زمستان را با اندیشه فتح استانبول سپری کرد. وزیر اعظم خلیل پاشا که مخاطرات سه جنگ صلیبی و نیز خطر از دست دادن روملی را پشت سر گذاشته بود، با طرح این مسأله که در صورت فتح استانبول با بروز یک جنگ صلیبی با خطر عظیمی مواجه خواهند شد، موافق درگیر شدن در یک چنین ماجرای خطیری نبود. از سوی دیگر امپراتور هم با اعزام نمایندگان به خارج درخواست کمک کرده بود. سلطان مراد به منظور مشورت در مورد فتح استانبول و اتخاذ تصمیم قطعی و نهایی در این باره جلسه فوق العاده ای تشکیل داد و طی این نشست علی رغم مخالفت های وزیر اعظم با موافقت اکثریت حاضران تصمیم لازم گرفته شد و سلطان محمد وارد عمل گردید.

دو کاس نقل می کند که شبی پادشاه ناگهان و بی مقدمه خلیل پاشا را به قصر خود احضار کرد. آن شب وزیر اعظم از این احضار سخت هراسناک شد، زیرا وی دوبار سلطان محمد را عزل کرده بود و همواره از تکدر خاطر سلطان از این بابت در هراس بود. چون وزیر اعظم به حضور شاه رسید سلطان محمد به او گفت که با اندیشه فتح استانبول شبها خواب به چشمانش راه ندارد، و از وزیر اعظم خواست که در این رهگذر از هر کمکی که از دستش ساخته است دریغ نوزد. وزیر اعظم پاسخ می دهد. «آن خدای بزرگی که ترا مالک بخش اعظمی از سرزمین امپراتور کرده است در فتح استانبول

→ در ساختن گلوله توپ مهارتی ندارم. سلطان خطاب به اوربان گفت: تو توپش را بساز؛ گلوله اش بامن. در واقع نیز اوربان با توپهای سبک و قابل تحرکی که در ادرنه ریخت استادی و مهارت خود را نشان داد. نزدیک دیوارهای قلعه هم توپهای سنگینی ریخته شد (فتح جلیله، ص ۱۴، ۱۰۳ و ۱۰۹).

۲۸۵. پادشاه خواست تا توپهایی که به دستور او نظارت اوربان ساخته شده بود آزمایش شود. توپ را در حیاط قصر مستقر ساختند و آن را با گلوله و باروت مسلح کردند. تصمیم بر آن شد که فردای آن روز توپ آزمایش شود. مردم را نیز از این امر با خبر ساختند. توپ با غرش مهیبی شلیک شد و گلوله سنگی پس از طی یک میل در کپه خاکی فرورفت (دوکاس، چاپ پن، ص ۲۴۸ و ۲۴۹).

کمکت خواهد کرد. ما همگی جان و مال خویش را در راه تحقق این امر بزرگ فدا خواهیم کرد. خیالت از این بابت آسوده باشد.»^{۲۸۶}

پادشاه در قصر نقشه استانبول را در دست می گرفت؛ موقعیت مواضع اطراف شهر را مشخص می کرد؛ به کسانی که آشنا به فنون نظامی بودند محل استقرار توپها و سایر ملزومات محاصره را نشان می داد؛ نقاطی را که می باید از آنجا نقب زده می شد علامت می گذاشت؛ مدخل دیوارهای شهر و نقاطی که می باید در آنجا نردبانها را نصب می کردند معین می کرد. او شبانه روزش را با این اندیشه و این گونه طراحیها می گذرانید.^{۲۸۷}

اوضاع اروپا و بیزانس در آن ایام

پس از دومین شکست ژان هونیاد نایب السلطنه مجارستان در قوصوه، برای آغاز یک جنگ جدید صلیبی و فرماندهی ورهبری این جنگ، دیگر فرمانده ماهری وجود نداشت. صلیبها باد و ضربه شدیدی که در عرض چهار سال طی جنگ قوصوه و جنگ وارنه دیدند چنان دچار تزلزل شده بودند که دیگر توان آن را نداشتند در ماجرای وارد شوند که پایان نامشخصی داشت.

همزمان با این اوضاع و احوال شایع شد که ژان هونیاد در قبال منافی به امپراتور پیشنهاد کمک داده است. حقیقت این بود که پس از آغاز کار ساختمان قلعه بغاز کسن (روملی حصاری) امپراتور برای جلب کمک به چپ و راست و این و آن متوسل می شد و سخت تلاش می کرد. ژان هونیاد هم از آن جمله بود. ژان هونیاد به امپراتور پیشنهاد کرد که در صورت واگذاری سیلیوری یا میسیوری به او، وی را کمک خواهد کرد. هنوز محاصره استانبول آغاز نشده بود که امپراتور با این پیشنهاد موافقت کرد، ولی با آغاز

۲۸۶. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

۲۸۷. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۵۲.

محاصره نتیجه‌ای از این توافق به دست نیامد.^{۲۸۸}

از جمله افرادی که به بیزانس پیشنهاد یاری می‌دادند پادشاه کاتالانها بود که پیشنهاد کرد در صورت تسلیم بندر لیمنی به او، از راه دریا استانبول را کمک خواهد کرد. امپراتور به مصداق «وقتی که کسی در دریا غرق می‌شود حتی به مار هم چنگک می‌زند» این پیشنهاد را نیز پذیرفت.^{۲۸۹}

پاپ نیکلای پنجم به نمایندگان امپراتور که برای اخذ کمک بهرم اعزام شده بودند پیغام داد به شرطی درخواست او دایر بر اعزام کمک به استانبول را خواهد پذیرفت که مسئله اتحاد دو کلیسای ارتودوکس و کاتولیک پی‌گیری شود؛ در کلیسای بزرگ (ایاصوفیه) نام پاپ برده شود؛ گریگوریوس کشیش اعظم ارتودوکس که در سال ۱۴۵۰ م عزل شده بود مجدداً به استانبول باز گردد و سمت پیشین خود را به دست آورد و همچنین امپراتور موافقت کند که از این پس افراد صاحب صلاحیت به منظور از میان برداشتن خصومت بین دو کلیسا به استانبول اعزام شوند.^{۲۹۰}

فعالیت علیه اتحاد دو کلیسا

بدرخواست کمک امپراتور از پاپ، وی کاردینال ایزودور را که اصلاً رومی بود و مدت‌ها مقام سر اسقفی روسیه را به عهده داشت نزد امپراتور فرستاد. ایزودور مردی دانشمند و آگاه به مسائل دینی بود و در اجلاس فلورانس نیز حضور داشت. ایزودور به اتفاق پنجاه تن از همراهانش با یک کشتی جنوایی به ساقیز رفت و پس از آنکه در آنجا عده زیادی از لاتینها به وی ملحق شدند، در کاسم سال ۱۴۵۲ م

۲۸۸. فرانچس (چاپ بن)، ص ۳۳۷. در آخرین روزهای محاصره استانبول فردریک سوم امپراتور آلمان و ژان هونیاد نمایندگان با پیغامهای تهدیدآمیز به نزد سلطان مراد فرستادند، ولی پیش از رسیدن آنان به خاک عثمانی، استانبول سقوط کرد.

۲۸۹. فرانچس (چاپ بن)، ص ۳۲۷.

۲۹۰. امپراتور یوانیس سیزدهم پیش از مرگ با کشیش اعظم یوسف زاسقفها و سایر افراد متنفذ مملکتی به ایتالیا رفت. (هزینه این مسافرت از طرف پاپ تأمین شده بود.) دوطرف مذاکره در فراره ملاقات کردند، ولی به سبب شیوع یک بیماری واگیردار محل اجلاس به فلورانس انتقال یافت و دنباله مذاکرات در آنجا گرفته شد. طرفین نظرات خود را مطرح کردند و پس از مناظره‌ها و مناقشه‌های بسیار به توافق رسیدند و مقرر شد هر کس علیه تصمیمات متخذه رفتار کند او را لعن کنند.

به استانبول آمد و استقبال خوبی از او شد. امپراتور و جمعی از ارکان کلیسا با وحدت دو کلیسا موافق بودند؛ ولی در مرحله عمل مشاهده شد که بخش اعظمی از روحانیان، کشیشان، اسقفها و رهبانان دو کلیسا مخالف این وحدت هستند. مردم نیز طرفدار مخالفان وحدت دو کلیسا بودند. گراندوک نوتاراس و جنادیوس (که سلطان محمد فاتح او را پس از فتح استانبول به سمت سر اسقف رومیها منصوب کرد) در رأس مخالفان قرار داشتند. جنادیوس در کلیسای پانتو کراتور (مسجد جامع زیرک فعلی) بست نشست و علیه کسانی که «امید خود را از خدا بریده و به اروپاییان امید بسته اند» متحصن شد و نامه‌ای نیز دایر بر این اعتراض بر در کلیسا نصب کرد.^{۲۹۱}

کسانی که نوشته جنادیوس را می‌خواندند علیه کاتولیکها تحریک شده، آنان را از خود دور می‌کردند. همزمان با آن، ایزودور در کلیسای ایاصوفیه مراسمی بر پا کرد که ظاهراً به آن معنی بود که وحدت دو کلیسا عملی شده است. این مراسم در هجدهم آرایلیک سال ۱۴۵۲ م برگزار شد. بسیاری از شرکت کنندگان در این مراسم از پذیرفتن نان مقدس، به سبب آنکه در مراسم وحدت بر آن دعا خوانده شده بود، خودداری کردند. در بین این معترضان گراندوک نوتاراس نیز دیده می‌شد که پس از امپراتور عالی‌ترین مقام دولتی را داشت. او معتقد بود که دیدن دستارترکها دلپذیرتر از دیدن کلاه لاتینهاست.^{۲۹۲} ارتودوکسهای متعصب، حاکمیت ترکها را بر حاکمیت لاتینها، یعنی کاتولیکها ترجیح می‌دادند. ناگفته نماند، که در این مسأله سابقه رفتار چشم پوشانه ترکان عثمانی در مورد آزادی مذهب و عقیده مؤثر بود.

امپراتور که در میان انواع تحریکات تصمیم به دفاع از استانبول گرفته بود برای تأمین آذوقه شهر در اثنای محاصره، متنفذان و معتمدان را به اطراف و اکناف فرستاد. از جزیره ساقیز به وسیله چهار کشتی بزرگ گندم، شراب، روغن زیتون، انجیر خشک، پول، شاخ بز و حبوبات و آذوقه و غیره به استانبول حمل شد. از موره نیز به همراه مهمات و پاره‌های مواد غذایی، جوانان داوطلب به استانبول آمدند.^{۲۹۳}

۲۹۱. چون جنادیوس مخالف وحدت دو کلیسا بود از سوی امپراتور مجبور به اقامت در کلیسای پانتو کراتور شد.

۲۹۲. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۶۴.

۲۹۳. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۵۷.

حرکت به سوی استانبول

نخستین بخش نیروهای اعزامی و
تصرف بعضی از دزهای خارج شهر

سلطان محمد پس از احداث قلعه بغاز کسن و پیش از محاصره، ارتباط زمینی استانبول را به وسیله نیروهای نظامی با خارج قطع کرده بود و طبق دستور اکید او از رفت و آمد به شهر جلو گیری می شد. البته نا گفته نماند که امپراتور پس از انتقال ساکنان خارج استانبول و حومه به داخل شهر، دروازه‌ها را بسته بود، ولی هنوز ارتباط دریایی استانبول با سایر نقاط قطع نشده بود. رومیها با استفاده از راه دریایی به ترکهای ساکن ساحل حمله می بردند؛ عده‌ای را به اسارت می گرفتند و گروهی را به قتل می رسانیدند. در شباط سال ۱۴۵۳م سلطان محمد دستور داد تا توپ بزرگی که ریخته بودند به نزدیک استانبول منتقل شود. شصت گاو میش توپ را حمل می کردند. برای جلو گیری از سر خوردن توپ در هر طرف آن یکصد سرباز حرکت می کردند. برای هموار کردن جاده و نیز بستن پلهای چوبی در مسیر حرکت توپ قبلاً پنجاه استاد کار و دو بیست کارگر اعزام شده بودند. سرانجام توپ در موضعی به مسافت پنج میل از استانبول مستقر شد. ۲۹۴

پیش از انتقال توپ، قراجه پاشا بایک نیروی ده هزار نفری به حوالی استانبول اعزام شد و توانست قلاع میسیوری، اخیولی، ویزه و غیره را به تصرف در آورد. قلعه دیگری نزدیک سیلیوری با توسل به زور اشغال شد، ولی مدافعان قلعه سیلیوری سرسختانه به مقاومت پرداختند. بیگادوس تسلیم شد. توپی که نزدیک حصار استانبول استقرار یافته بود تحویل قراجه پاشا شد. ۲۹۵

در آغاز ماه مارت طی ارسال فرمانی به استانها و شهرستانها از مردم درخواست شد که به سبب آغاز جنگ استانبول به ارتش بپیوندند. عده زیادی به صورت اجیر و

۲۹۴. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۵۸.

۲۹۵. به نوشته ابن کمال (ص ۹۳) پس از فتح استانبول در روز گشت از این جنگ گومبور قاز، بیگادوس و سیلیوری توسط قراجه پاشا به تصرف درآمد.

نیز داوطلب وارد ارتش شدند.

حمله به‌موره

پادشاه با در نظر گرفتن اینکه به‌هنگام محاصره استانبول احتمال دارد توماس و دیمتریوس برادران امپراتور (دسپو‌طهای موره) به یاری استانبول بشتابند، تورخان و پسرانش احمد و عمر بیگ را مأمور حمله به موره کرد و به این ترتیب از آنان زهر چشم گرفت.

حرکت سلطان محمد به سوی استانبول

پادشاه پس از کسب آمادگیهای لازم در دوازدهم ربیع الاول سال ۸۵۷هـ/ق/ بیست و سوم مارت ۱۴۵۳م از ادرنه بر حرکت در آمد.^{۲۹۶} در محلی به نام کشان یا کاشان توقف کرد و در انتظار قوای آناتولی ماند که می‌باید از بغاز چناق قلعه عبور می‌کرد. پس از رسیدن این نیروها به همراه آنان و سایر قوایی که در اختیار داشت دوباره به حرکت خود ادامه داد و در پنجم نیسان ۱۴۵۳م به مقابل حصار استانبول رسید و فردای آنروز یعنی جمعه ششم نیسان/ ۲۶ ربیع الاول، شهر را محاصره کرد.^{۲۹۷} از «ایوان سرای» خلیج تا یالدزلی قاپی، شهر از راه زمین محاصره شد. این محاصره با محاصره‌های پیشین متفاوت بود و نیروی دریایی عثمانی نیز در آن شرکت داشت.

حصارهای استانبول ۲۹۸

شهر لیگوس (محلی که اکنون توپقاپی سرای در آن قرار دارد) در قرن نهم قبل

۲۹۶. در فتحنامه ارسالیه توسط فاتح به جهان‌شاه چنین آمده است: «روز جمعه که ثانی عشر ربیع الاول که اول ربیع سنه سبع و خمسين و ثمانمائه بود از دارالنصر ادرنه... نهضت نموده...» (منشآت فریدون بیگ، ج ۱/ص ۲۳۹).

۲۹۷. در نامه‌های ارسالیه سلطان محمد با انشای ملاقرآنی به ملک اشرف اینال مملوک مصر و جهان‌شاه حکمران قراقویونلو آمده است که محاصره در بیست و ششم ربیع الاول آغاز شده بود که مطابق است با ششم نیسان. در حوادث الدهور نیز همین تاریخ قید شده است (منشآت فریدون بیگ، ج ۱/ص ۲۳۵ و ۲۳۹ و حوادث الدهور، کتابخانه ایا صوفیه، شماره ۳۱۸۵، ص ۲۷۷).

۲۹۸. برای کسب اطلاع بیشتر در مورد حصارهای استانبول مراجعه کنید به اثر دوست محققم آفای فریدون دیریمتکین تحت عنوان فتح استانبول که در سال ۱۹۴۹ چاپ شده است (ص ۸۵-۸۶).

از میلاد ساخته شد. در سال ۶۶۰ قبل از میلاد «بیزانس» این شهر را تصرف کرد و نام خویش را بر آن نهاد و آکروپول جدید التاسیس واقع در سارای بورنی و نیز شهر را بادیوارهای مستحکم محصور کرد. این نخستین حصار از شمال «آخرقاپی فنی» شروع می‌شد و پس از دربر گرفتن محلی که اکنون ایاصوفیه در آن قرار دارد از محل کنونی یره باتان تا دمیرقاپی و از آنجا تا بندر سیر که جی امتداد داشت. شهر لیگوس در داخل این حصار که هفت برج داشت قرار گرفته بود. ساحل نیز با حصارهایی محصور شده بود.

بعدها سپتیم سور امپراتور روم (۱۹۳ - ۲۱۱ م) این قسمت را گسترش داد و دومین حصار را کشید. این حصار از پورتا پرهمه (بالیق پزاری) شروع می‌شد، از جنوب محل کنونی مسجد نور عثمانیه می‌گذشت، محل مسجد حمز دپاشا و شرق محل فعلی مسجد سوکوللی محمد پاشا را دربر می‌گرفت، به مشرق می‌پیچید، از جنوب ایاصوفیه می‌گذشت و سرانجام به حصار بیزانس متصل می‌شد.

یک قرن و نیم پس از احداث این حصار، کنستانتین کبیر (۳۰۶ - ۳۳۳ م) که رم رانمی‌پسندید در صدد برآمد تا پایتخت را به بیزانس منتقل سازد (۳۳۴ م). نخست ایاصوفیه و سایر معابد و بعضی بناها را احداث کرد. چون شهر به صورت مرکز حکومت درآمده بود لذا محدوده شهر از حد حصارها فراتر رفت. از این روی کنستانتین دستور ساختن حصاری را داد که به نام خود او معروف شد. این حصار جدید در مقایسه با حصارها پیشین محدوده گسترده تری را دربر می‌گرفت. حصار جدید از ایاقاپی سی واقع در خلیج شروع شده، ابتدا به سمت غرب ادامه یافته، از جنوب بونوس سارنجی (سلطان سلیم سارنجی^۱) می‌گذشت و سپس به جنوب متمایل می‌شد؛ آنگاه از بایرام پاشا دره سی، آلتی مرمر، چو کورستان، داوود پاشا، و از کنار مسجد حکیم اوغلی عبور می‌کرد و از جوار سماطیه قاپی سی به مرمره سرازیر می‌شد. کنستانتین ضمن مرمت حصارهای پیشین، آنها را به موازات حصار جدید امتداد داد. به مرور بر اثر افزایش جمعیت بیزانس در اوایل قرن پنجم میلادی گروهی از مردم ناگزیر در خارج از حصارهای شهر مسکن گزیدند. همزمان با آن، شهر کمی

* «سارنج» به معنی مخزن آب و آب انبار است. - «مترجم»

مخصوص امپراتور به نام ویلاخارنه - منطقه چهاردهم شهر - در حومه شهر ساخته شد که این شهرک نیز محصور گردید. با در نظر گرفتن شرایط فوق، حصار معروف تئودوسیوس دوم (۴۰۸-۴۵۰م) (حصار کنونی استانبول) ساخته شد. این حصار از «طباخ خانه قاپی سی» واقع در ساحل مرمره آغاز و به حصارهای منطقه چهاردهم متصل می شد. در عین حال، حصار از سمت شمال غربی منطقه چهاردهم ادامه یافته، تا خلیج امتداد داشت. حصار تئودوسیوس که بر اثر زلزله صدمه دیده بود مرمت شد و نیز حصار دیگری به فاصله پانزده الی بیست متر از آن کشیده شد و در امتداد این حصار، خندق به عمق شش الی هفت متر حفر گردید. ارتفاع این حصار هشت متر و نیم و ضخامتش دو متر و بلندای حصار تئودوسیوس دوازده متر و ضخامتش تقریباً پنج متر بود.

وضعیت حصارهای استانبول به هنگام محاصره

هنگامی که استانبول توسط سلطان محمد به محاصره در آمد آخرین حصار ساخته شده شهر در منطقه خشکی بخوبی مرمت شده و فوق العاده مستحکم بود، ولی حصارهای سمت مرمره، به استثنای حصارهای سمت خلیج، ضعیف بود و ضخامت چندانی نداشت. اما از آنجایی که خلیج از سر که جی تا گالاتا* به وسیله زنجیر بسته شده بود، لذا ناوگان عثمانی قادر به ورود به خلیج نبود و در نتیجه این حصارها در امنیت بود. حصارهای قسمت خشکی دوجداره بود و در نتیجه از قدرت تدافعی مضاعف برخوردار بود، به این معنی که اگر اولین حصار فتح می شد حصار دوم، شهر را حفاظت می کرد. حصار خارجی با آنکه ارتفاع چندانی نداشت ولی سخت مستحکم بود و در عین حال در هفت متری آن خندق قرار داشت. دومین حصار مستحکم تر از حصار بیرونی بود و ارتفاع بیشتری داشت، به طوری که امپراتور و اعضای مجلس مردد بودند که از این جفت حصار کدامیک را به عنوان خط دفاع برگزینند. سرانجام با محاصره استانبول توسط سلطان مراد بر آن شدند که از هر دو حصار در مقام دفاع بهره گیری کنند.^{۲۹۹}

* غلطه

۲۹۹. حال کوندیل (چاپ پاریس)، ص ۱۶۹.

رسیدن قوای کمکی برای استانبول

امپراتور سرگرم تحکیم حصارها و اخذ تدابیر دفاعی بود. به دستور او همه دروازه‌هایی که در خشکی قرار داشت به وسیله دیوار کور شد و خود به انتظار چگونگی اوضاع ماند. در بیست و ششم اوجاق سال ۱۴۵۳ م ژوستینیانی جنوایی با دو کشتی جنگی و هفتصد جنگجو برای درهم شکستن محاصره استانبول آمد و در تعمیرات قلعه و اتخاذ تدابیر دفاعی با امپراتور به همکاری پرداخت. چون فرمانده لایقی بود، امپراتور وی را به سر فرماندهی سپاه منصوب کرد و ضمناً او را مأمور حفاظت از حصارهای مجاور قصر «ولاخارنه» ساخت و وعده داد که در صورت رهایی استانبول از محاصره، جزیره لیمنوس را به وی خواهد داد.^{۳۰۰} ولی چون سنگینی محاصره متوجه قسمتهای ضعیف حصار یعنی توبقایی و ادرنه‌قایی شد ژوستینیانی با چهارصد جنگجوی زرهپوش تحت فرمانش برای دفاع از این قسمت مأمور شد.^{۳۰۱}

گذشته از آن، پاپ در اثنای محاصره دو کشتی جنگی و دو بیست سرباز و مهمات و آذوقه برای استانبول فرستاد و اعلام داشت که در حال تدارک سی کشتی دیگر است.^{۳۰۲} همچنین جنواییهای ساقیز دو کشتی و هفتصد سرباز، دولت جنوا یک کشتی و سیصد جنگاور و اسپانیا و جزایر نیز نیروهای بهیاری برای استانبول فرستادند.^{۳۰۳}

جنواییهای ساکن گالاتا که می‌دانستند از دست رفتن استانبول به زیان آنهاست همگام با امپراتور در دفاع از شهر تلاش می‌کردند. بعلاوه آنان ضمن آگاه ساختن دولت جنوا از ماجرا تقاضای کمک کرده بودند. در پاسخ درخواست کمکشان خبر آمد که یک کشتی با پانصد جنگجو به استانبول اعزام شده است. علی‌رغم این اقدامات توسط جنواییهای ساکن گالاتا که مردمی بازرگان بودند آنان پس از آغاز محاصره استانبول برای آنکه خشم عثمانیها را موجب نشوند پنهانی با آن دولت ارتباط داشته، و عده‌یاری و همکاری داده بودند. حتی هنگامی که هنوز پادشاه در ادرنه بود هیئتی نزد او فرستادند

۳۰۰. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۶۶.

۳۰۱. دیریمتکین، فتح استانبول، ص ۱۳۹.

۳۰۲. کریتولوس، ص ۶۱.

۳۰۳. واسیلیف، ج ۲. در فتحنامه ارسالی محمد فاتح به جهان‌شاه از نیروهای کمکی جنوا، کاتالان، و نیز، رودوس، فرانسه و غیره سخن به میان آمده است. (منشآت فریدون بیگ، ج ۱/ص ۲۳۹). ضمناً در فتحنامه ارسالی به مملوک مصر از نیروهای کمکی رودوس، کاتالان، و نیز، جنوا و غیره نام برده شده است (منشآت فریدون بیگ، ج ۱/ص ۲۲۹).

و پیمان دوستی را تجدید کردند و سلطان محمد فاتح ادامه روابط دوستی را موکول به خودداری آنان از کمک به استانبول کرده بود.^{۳۰۴}

جگونگی محاصره استانبول

به منظور درهم کوبیدن حصارها توپهای سنگین عثمانی روبروی و لاخارنه، ادرنه قاپی سی و توپقاپی مستقر شد. ترکها بزرگترین توپ را روبروی کالیگاریه (ایری قاپی) جای داده بودند.^{۳۰۵}، لکن ضمن عملیات وقتی دریافتند که به سبب مستحکم بودن حصارها از این قسمت نتیجه‌ای عاید نخواهد شد، توپ مزبور را به سمت شمالی توپقاپی منتقل کردند.^{۳۰۶} توپها به چهارده دسته تقسیم شده بود: سه دسته در قسمت و لاخارنه سرای، دو گروه در ایری قاپی، دو گروه در ادرنه قاپی، چهار گروه در بخش توپقاپی و سه گروه نیز در منطقه سیلیوری قاپی سی جای داده شده بود.^{۳۰۷} به نوشته باربارو، تعداد توپهای بزرگ چهار عراده بوده است.^{۳۰۸} نزدیک قلعه توپ می ریختند و توپهای صدمه دیده را تعمیر می کردند.^{۳۰۹}

قرارگاه پادشاه (مرکز سرفرماندهی) در مال تپه یعنی پشت میدانگاهی که روبروی توپقاپی قرار داشت مستقر شده بود.^{۳۱۰} فرماندهی عملیات جناح چپ

۳۰۴. دوکاس (چاپ پن)، ص ۲۶۷.

۳۰۵. نام دیکر کالیگاریه، «هاریسوقاپی سی» بود.

۳۰۶. فریدون دیریمتکین، فتح استانبول، ص ۱۳۷.

۳۰۷. فریدون دیریمتکین، فتح استانبول و هامر، ج ۲/ص ۲۸۱.

۳۰۸. «در این اثنا مدام لوازم حرب و ماشین آلات جنگی می آمد. توپهای بسیاری آوردند. بعضی از این توپها آنچنان عظیم بود که هر یک را پنجاه جفت گاونر و یا پیش از دوهزار نفر حمل می کردند...» (فتح استانبول، ص ۱۳۷، پانویس ۲ به نقل از فرانچس و باربارو).

۳۰۹. در فتح استانبول، (ص ۱۳۷، پانویس ۲) و نیز در تاریخ فتح استانبول که نویسنده اش مشخص نیست آمده است که تعمیر توپ نیز صورت می گرفت. حال کوندیل نقل می کند که یکی از توپهایی که توسط اوسهان ساخته شده بود در حین شلیک می ترکد و اوربان به قتل می رسد. ولی با توجه به رفته نامه فاتح این روایت درست نیست؛ زیرا اوربان پس از مرگ فاتح نیز در قید حیات بود و نزدیک «گور شچی لر تکه سی» (خانقاه کشتی گیران) واقع در «اوخ میدانی» (میدان تیر) منزل داشت، «المحدودین من الاطراف الثلاثة بالطریق و بیوت توپچی اوربان...» (مسوزة اوقاف، شماره ۱۸۷۲).

۳۱۰. سلطان محمد دستور داد تا پشت تپه ای که روبروی خاری لوقا پوسی بود چادر زدند... (دوکاس، ص ۲۶۳). فرانچس می نویسد که در دوم نویسان چادرشاهی را نزدیک دروازه عزیز رومانوس برافراشتند.

ایجاد وحدت در اداره... □ ۵۳۱

حصارهای ناحیه خشکی را که از آیوانسرای تا درنه قاپی بود دایی قراجه پاشا بیگلربیگ روملی به عهده داشت. حصارهای بین ادرنه قاپی و توپقاپی عملیات قلب سپاه را که پادشاه در آن قرار داشت تشکیل می داد و مسئولیت مشترک عملیات مربوط به حصارهای بین توپقاپی تا یدی کوله با اسحاق پاشا بیگلربیگ آناتولی و محمود پاشا بود.^{۳۱۱}

نیروهای عثمانی شرکت کننده در محاصره

در مورد تعداد نفرات سپاه عثمانی که در محاصره استانبول شرکت داشتند روایات مختلفی وجود دارد و این تعداد را بین یکصد و پنجاه الی دویست هزار تن تخمین زده اند^{۳۱۲}؛ ولی مشخص نشده است که چه مقدار از این تعداد را ابواب جمعی ارتش و چه تعداد را داوطلبان و افراد غیر نظامی نا آشنا به فنون جنگی تشکیل می داده اند. احتمالاً تعداد نیروهای عثمانی در این جنگ اعم از گارد ویژه، «سپاهی» های روملی و آناتولی، «عزب» ها و داوطلبان حدود صد الی یکصد و پنجاه هزار نفر بوده است. بخشی از این نیروها تحت فرماندهی زغنوس پاشا بود که در بگ اوغلی، بیرون حصارهای گالاتا (محل اقامت جنواییها)، مستقر شده بود.^{۳۱۳}

نیروی دریایی عثمانی

گفته می شود که در این جنگ تعداد کشتیهای عثمانی اعم از کشتی حمل و نقل، بزرگ و کوچک بیش از یکصد و پنجاه فروند بوده است.^{۳۱۴} بعضی از مورخان رومی تعداد

۳۱۱. ابن کمال (ج ۷/ص ۴۶) می نویسد، اسحاق پاشا، مأمور جناح راست و قراجه پاشا مأمور جناح چپ شده بودند. در بسیاری از کتب تاریخ که نویسنده شان مشخص نیست از اسحاق پاشا و قراجه پاشا سخنی به میان نیامده است، بلکه از مصطفی پاشا در مقام بیگلربیگ آناتولی نام برده اند.

۳۱۲. تعداد نیروهای زمینی عثمانی در تاریخ فرانچس دویست و پنجاه و هشت هزار (چاپ پن، ص ۲۴۵)، در تاریخ دوکس دویست هزار، در تاریخ هامر (ترجمه اتاهاک، ج ۲/ص ۸۲) دویست و پنجاه هزار نفر و در منابع دیگر به تعداد گوناگون قیده شده است.

۳۱۳. زغنوس پاشا خویشاوند سلطان نیز آمد و با نیروهای همراهِش در قسمت علیای گالاتا چادر زد... (فرانچس).

۳۱۴. فرانچس تعداد ناوگان عثمانی را در بندامر مرکب از سی فروند کشتی مجهز به سه ردیف پارو و یکصد و سی کشتی کوچک با یک ردیف پارو ذکر کرده است (چاپ پن، ص ۲۳۸) و به نوشته دوکس (چاپ پن، ص ۲۶۵) متشکل از سیصد فروند کشتی باسی و دوردیف پارو بوده است.

آنها را بالغ بر چهارصد و بیست فروند نوشته‌اند.^{۳۱۵} این ناوگان تحت فرماندهی بالطه اوغلی سلیمان بیگ بود که حصارهای استانبول را (به استثنای حصارهای حوالی خلیج) تحت محاصره در آورد. به نوشته کریتولوس، بالطه اوغلی یکماه و نیم پیش از فتح استانبول، یعنی در سیزدهم ماه نisan، قلعه پرنکیپوس^{۳۱۶} یا بیوک آدا (جزیره بزرگ) را تصرف کرد و همزمان با آن، پادشاه نیز قلعه تراپیه^{۳۱۷} و به دنبال آن در همان روز استودیو یعنی قلعه موجود در جزیره بورقاز^{۳۱۸} را تصرف کرد و به این ترتیب نیروهای عثمانی صاحب يك مرکز امن اطلاعاتی در آن حوالی شدند.

نیروهای زمینی و دریایی بیزانس

میزان قوای مدافعان استانبول هم به‌طور دقیق مشخص نیست و با بررسی منابع مختلف نیز به يك نتیجه واحد نمی‌توان دست یافت. مقرون به حقیقت تر اینکه تعداد نیروهای نظامی ارتش امپراتور پنج هزار تن بود که بعد از آغاز محاصره و بر اثر بسیج عمومی و پیوستن افرادی که قادر به گرفتن سلاح بودند به آن، تعداد افراد این ارتش به ۹۹۷۳ نفر بالغ شد. بجز آن سه هزار نیروی کمکی نیز از ونیز، جنوا، جزایر گریت و ساکس، اسپانیا و پرووانس آمده بودند. به‌طور کلی حداقل تعداد نیروهای بیزانس، اعم از آنهایی که ذکر شد به اضافه دو هزار خدمه کشتی (خارجی و رومی) که وظیفه دفاع از حصارها را به عهده داشتند با ششصد ترک که در خدمت شاهزاده اورخان بسر می‌بردند^{۳۱۹}، قریب به پانزده هزار تن بود.^{۳۲۰} بدیهی است بر اثر تلفاتی

۳۱۵. به نوشته فرانچسکو سیصد کشتی دیگر به تعداد کشتیهای عثمانی اضافه شد که از این تعداد بیست

فروند کشتی باری حامل لوازم مخصوص محاصره چون الوار، تخته، گنج و غیره بوده است.

۳۱۶. قلعه پرنکیپوس در سمت «مادن» جزیره بیوک آدا نزدیک «چنار میدان» قرار داشت (دیریمتکین، فتح استانبول، ص ۱۴۹ و کریتولوس، ص ۵۵).

۳۱۷. قلعه تراپیه در سمت شمالی دماغه خلیج تراپیه قرار داشت که هم بر خلیج وهم بر تنگه مسلط بود (فتح استانبول، ص ۱۴۹ و کریتولوس، ص ۵۵).

۳۱۸. درباره این قلعه که کریتولوس در اثر خود تحت عنوان سلطان محمدخان ثانی از آن نام برده از میرمیر اوغلی يك مقاله تحقیقی در شماره ۵۰ هولتن (مؤسسه تاریخ ترک) چاپ شده است.

۳۱۹. منطقه دفاعی ما بین قوم قایی و سما تیه توسط نیروهای اندک ترک تحت فرمان شاهزاده اورخان و راهبان داوطلب دفاع می‌شد (فتح استانبول، ص ۱۴۲).

۳۲۰. فتح استانبول، ص ۶۳-۶۸.

ایجاد وحدت در اداره... □ ۵۳۳

که طی بر خوردهای محاصره روی داد تعدادی قوای جانشین به این رقم اضافه شده بود. حصارها به بیست و هفت منطقه دفاعی تقسیم شده و مسئولیت دفاع از هر منطقه به فرماندهی محول شده بود. منطقه آيوس رومانس توسط امپراتور و ژوستینیانی و کانتاگوزن مدافعه می شد.

تعداد کشتیهای نیروی دریایی بیزانس (اعم از رومی و خارجی) مرکب از ۳۹ کشتی مشتمل بر هشت کشتی جنوایی، پنج کشتی ونیزی، شش کشتی ایتالیایی و بیست کشتی رومی و دیگر کشورها بوده است.^{۳۲۱} این کشتیها به امر امپراتور از دوم نیسان پشت زنجیری که بین یالی کوشکی و قورشونلی مخزن در گالاتا کشیده شده بود، مستقر شدند.^{۳۲۲} ده فروند از این کشتیها برای جلوگیری از اقدامات احتمالی خصم مبنی بر گسستن زنجیر در خط مقدم دفاع مستقر شدند.

پیشنهاد تسلیم استانبول و رد آن

اقدامات و عملیات مربوط به محاصره استانبول که در ششم نیسان آغاز شده بود شش روز به درازا کشید و در یازدهم ماه همه چیز آماده و تکمیل بود. به این ترتیب مقدمات امر فراهم شد و پس از آنکه زغنوس پاشا نیز در سمت بگ اوغلی آمادگی لازم را یافت، سلطان محمد طبق قوانین اسلامی محمد پاشا را نزد امپراتور فرستاد و پیشنهاد کرد که برای احترام از قتل و خونریزی شهر را تسلیم کند. ولی کنستانتین پاسخ داد که سوگند خورده است از شهر دفاع کند؛ ولی آماده است ضمن بستن پیمانی خراج سالانه بپردازد. به این ترتیب امپراتور به پیشنهاد سلطان محمد پاسخ رد داد.

در پی این پاسخ با گشوده شدن آتش توپهای بزرگ از دوازدهم نیسان (دوم ربیع الاخر ۸۵۷ هـ)، محاصره واقعی شهر آغاز شد؛ گرچه از پنج روز پیش زدوخوردهای پراکنده ای صورت گرفته بود و حتی يك بار نیز رومیها مبادرت

۳۲۱. فتح استانبول، ص ۶۹ و ۷۰. فرانچس نیروهای دریایی امپراتور رادر خلیج به این شرح ذکر کرده است: سه کشتی جنوایی، يك کشتی ایریایی (اسپانیایی)، يك کشتی از ایالت پرووانس فرانسه، چهار کشتی از گریت، سه کشتی از آیوالیق، سه کشتی بزرگ ونیزی و سه کشتی از بیزانس، که امپراتور دستور داده بود این کشتیها از بندر دفاع کنند.

۳۲۲. فریدون دیریمتکین، فتح استانبول، ص ۱۴۲.

به شکستن حلقه محاصره کرده بودند، ولی این عملیات از اهمیت چندانی برخوردار نبود. در دوازدهم نisan، همزمان با آغاز آتش توپخانه، ناوگان عثمانی به نزدیک بندر استانبول آمد.

فتح استانبول

غرش توپ عظیمی که نزدیک سن رومن (توپقاپی) مستقر شده بود، روحیه مردم شهر را تضعیف کرد. این توپ را روزی فقط هفت الی هشت بار می‌شد شلیک کرد. توپها از برنج بودند و برد زیادی داشتند و گلوله‌های بزرگی پرتاب می‌کردند.^{۳۲۳} برای تقویت روحیه مردم شهر در برابر وحشتی که به آن دچار شده بودند تصویر بزرگ حضرت مریم را از قصر بیرون آورده، در کوچه‌های شهر می‌گردانیدند. سایر توپها به گلوله باران بی‌امان ادامه می‌دادند.

در دهمین روز محاصره یکی از توپهای بزرگ ترکید و کسانی را که در اطرافش بودند کشت، ولی تعمیر شد و باز مورد استفاده قرار گرفت. گرچه توپها در پاره‌ای نقاط رخنه و شکاف پدید می‌آوردند، ولی مردم شهر، مردوزن، از جان و دل می‌کوشیدند و شکافها را پر می‌کردند. امپراتور هر روز از حصارها بازدید می‌کرد و باتشویق مدافعان به آنان روحیه می‌بخشید.^{۳۲۴}

۳۲۳. گزارش محاصره استانبول (نیکلا باربارو).

۳۲۴. حال کوندیل در این باره چنین می‌نویسد: «در پی محاصره، سلطان محمد برای کوبیدن حصارها دستور داد تا توپهای بزرگ را نزدیک آنها بگرداند. یکی از این توپها را به طرف قصر امپراتور (ولاخارنه = تکفورسرایسی) و دیگری را به سمت دروازه روم (سن‌رومانس - توپقاپی) نشانه روی کردند. سنگینی هر گلوله حدود یکصد کیلوگرم بود و از سنگهای گرانقیمت ساحل دریای سیاه ساخته شده بود. البته از توپهای کوچکی نیز در این جنگ استفاده می‌شد. ترکها با دو توپ بزرگ در بخشی از حصار ترك به وجود آوردند؛ سپس با استفاده از گلوله‌های بزرگتر (تقریباً سه برابر) به محل بین دو ترك از وسط شلیک می‌کردند و به این ترتیب دیوارهاست شده، فرو می‌ریخت. صدای غرش توپها و آتشبارها چنان مخوف بود که تا دو فرسخی همه جا را به لرزه در آورده بود. به این ترتیب حصارهای پیشین شهر زیر آتش توپخانه‌ها قرار گرفت. البته حصارهای پشت حصار اولی نیز صدمه می‌دید. استعمال توپهای عظیم البته سخت دشوار ←

نخستین حمله

در نتیجه آتش مداوم توپخانه که تا هجدهم نیسان ادامه داشت، در قسمت ضعیف حصارها، یعنی «بایرام پاشا دره سی» که سلطان محمد روبروی آن مستقر شده بود شکافی گشوده شد. شبانه قوای پیاده از این شکاف وارد شهر شد، که این فعالیت چهار ساعت ادامه یافت. همزمان با آن، برجهای بزرگ چوبین نیز در حمله شرکت کرد، ولی این برجهای متحرک بر اثر اصابت گلوله های آتشین منجنیق به آن به آتش کشیده شد. سر بازان بر آن شدند تا با استفاده از نردبان از حصار بالا بروند، ولی نتوانستند. به این ترتیب نخستین حمله موفقیتی به دنبال نیاورد. به دنبال این عدم موفقیت، حمله ناوگان عثمانی نیز به منظور گسیختن زنجیرهای خلیج ناموفق ماند و ناوگان قادر به گسیختن زنجیرها و عبور به آن سوی نشد.

جنگ دریایی ۲۲۵

دوروز پس از این حوادث ناموفق در بیستم نیسان جنگ دریایی این ناکامیها را تکمیل کرد.

پاپ برای کمک به استانبول سه کشتی جنوایی و درهر کشتی چهارصد جنگجو فرستاد و اعلام داشت که سی کشتی دیگر به دنبال خواهد فرستاد. در راه موره یک کشتی بیزانسی حامل آذوقه، لوازم جنگی و شراب به این سه کشتی ملحق شد و کشتیها با استفاده از باد مساعد به طرف استانبول به حرکت درآمدند. ناوگان عثمانی از حرکت

→ بود. در روز فقط هفت یا هشت بار آتش می شد و نزدیکیهای صبح نیز یک شلیک صورت می گرفت، آن هم برای بیدار کردن دیگران. ینی چریها که سبدهای قندق و سپر فراوان در اختیار داشتند با استفاده از این سبدها و سپرها تا داخل خندق می رفتند و عده ای نیز با کندن سنگر پشت آن پناه گرفته، باران تیر و زوبین به مز قله ها می باریدند. گذشته از آن به دستور سلطان محمد نقبهای بسیاری نیز زیر زمین زده بودند. این نقبها از خندق و دو حصار شهر گذشته، به داخل شهر منتهی می شد. در مدخل این راههای زیرزمینی چهار برج ساخته شده بود. از این برجها به داخل شهر تیر و نیزه و غیره پرتاب می شد. این نقبها توسط رومیها کشف شد و مورد استفاده قرار نگرفت. ترکها بجز این برجها، برجهای چوبین هم ساخته بودند و برای تکیه به حصار، پله های متحرکی از نردبان ساخته شده بود (چاپ پاریس، ص ۱۶۹ و ۱۷۰).

۳۲۵. فریدون دیریمتکین در اثر خود به نام فتح استانبول به تفصیل در این باره سخن گفته است (ص ۱۴۵-۱۶۰).

این کشتیها با خبر شده بود.^{۳۲۶} با آگاهی از موضوع، پادشاه دستور نابودی این کشتیها را برای بالطه اوغلی سلیمان بیگ صادر کرد.^{۳۲۷} او نیز با هجده فروند کشتی به استقبال آنها رفت و از یلدزلی قاپی گذشت. امپراتور بیزانس از حصار قلعه و سلطان محمد در زیتون بورنی با هیجان این ماجرا را دنبال می کردند. سرانجام دو ناوگان در پهنهٔ شیل کوی روبروی هم رسیدند. باد از وزش بازماند. جنگ نخست ازدور و سپس از نزدیک در گرفت. ناوگان عثمانی کشتیها را محاصره کرده بود. کشتیهای صلیبی بیهدف در حرکت بودند و با کشتیهای عثمانی که آنها را محاصره کرده بودند به جدال می پرداختند. کشتیهای متحدان کشتیهایی بودند مرتفع و کشتیهای ترک کشتیهای پارویی. خصم با تسلط و اشراف بر کشتیهای ترک، باران تیر و سنگ و گلوله های شعله ور بر سر سربازان ترک می بارید. ناوگان عثمانی که دریافته بود با ادامهٔ این وضع کاری از پیش نخواهد برد به طرف ساحل عقب نشست؛ لکن کشتیهای دشمن آنها را دنبال کردند و ناوگان عثمانی بی مقاومت مبادرت به فرار کرد.

سلطان محمد که ناظر این ماجرا بود با مشاهدهٔ حرکت ناوگان به سوی ساحل از شدت خشم و تأثر اسب خویش را به دریا راند و به سبب عمق کم ساحل مسافت

۳۲۶. به نوشتهٔ کریتوولوس از سوی پاپ سه کشتی به یاری استانبول شتافت (ص ۶۱). باربارو نیز چون کریتوولوس می نویسد؛ سه کشتی جنوایی که پراز جنگجو بود به سوی استانبول به حرکت درآمد. در تاریخ دوکاس (چاپ پن، ص ۲۶۸) تعداد کشتیهای اعزامی پنج فروند ذکر شده است که یکی از این کشتیها متعلق به بیزانس و حامل گندم از موره بود و چهار کشتی دیگر جنوایی بودند. فرانچس می نویسد که چهار کشتی شامل یک کشتی امپراتوری و سه کشتی جنوایی ارسالی بوده است. پاپ اعلام داشته بود که در پی اعزام این کشتیها سی کشتی دیگر فرستاده خواهد شد (محاصره و تصرف استانبول اثر شولومبرژ، ترجمهٔ م. ناهید، ص ۱۲۳). در کتاب فتح جلیلهٔ قسطنطنیه نیز چون دوکاس از پنج کشتی بحث شده است. در تحقیقاتی که اخیراً به عمل آورده اند، اعلام شده است که کشتیهای ارسالی پاپ در روز پس از فتح استانبول به مقصد رسیده بود، که این تبلیغات بیهوده ای پیش نیست.

۳۲۷. کشتی حامل گندم موره و نیز چهار کشتی جنوایی که حامل گندم خریداری امپراتور بودند تا اواخر ماه مارت به سبب پادنا مساعد در ساقین متوقف ماندند. سرانجام با وزش باد جنوبی کشتیها به حرکت درآمدند. مردم شهر با اشتیاق در انتظار این کشتیها بودند. پادشاه با شنیدن خبر حرکت این کشتیها دستور داد تا آنان را ضبط کرده، یا از ورودشان به بندر جلوگیری کنند. ناوگان عثمانی در بندر یالدزلی قاپی منتظر این کشتیها بود (تاریخ دوکاس، چاپ پن، ص ۲۶۸).

زیادی در دریا پیش رفت. ۳۲۸ به دستور پادشاه جنگ مجدداً در نزدیک یدی کوله آغاز شد. این بار ترکها کشتیهای کمکی را در تنگنا قرار دادند، ولی با وزیدن باد، کشتیهای کمکی به راه خویش ادامه دادند و به یکی از بنادر خلیج وارد شدند و مجدداً زنجیرها بسته شد. بر اثر این عدم موفقیت، بالطه اوغلی از مقام خود برکنار شد و به جای او حمزه بیگ پسر چالی بیگ به فرماندهی ناوگان منصوب شد.

جلسه مشاوره جنگی

عدم موفقیت عملیات زمینی و شکست هجوم دریایی ناوگان، روحیه سربازان ترک را متزلزل کرد و غر زدن آنها در اردو آغاز شد. از این روی یک جلسه مشاوره جنگی تشکیل شد و اوضاع مورد بررسی قرار گرفت. با ارسال سرباز، آذوقه و مهمات به دشمن بالطبع محاصره طولانی می شد، و این خطری برای نیروهای عثمانی به شمار می رفت. خلیل پاشا صدراعظم که از مداخله دول غربی در محاصره استانبول بیمناک بود پیشنهاد کرد که با پذیرفتن درخواست امپراتور بیزانس مبنی بر پرداخت خراج دست از محاصره کشیده شود؛ لکن خصم ورقیب او، یعنی زغنوس پاشا، گروهی از فرماندهان لشکر و علما با این پیشنهاد مخالفت ورزیدند و خواستار ادامه نبرد شدند. به درازا کشیدن اعزام قوای کمکی زمینی و دریایی از سوی پاپ که خلیل پاشا از اعزام آن بیمناک بود و نیز بموقع نرسیدن ناوگان اعزامی پاپ - به طوری که وقتی ناوگان در راه بود استانبول سقوط کرد - عثمانیها را از تنگنا رهایی بخشید و این یاری بخت و اقبال بود.

۳۲۸. پادشاه که تاب دیدن این هزینه ترا نداشت در حالی که سوار بر اسب بود به سوی دریا راند. قصد داشت به همراه اسب شناکنان نزدیک کشتیهای خویش برود. در آن اثنا باد وزیدن گرفت و در باد آنها پیچید. کشتیهای کمکی در حال پیشروی به سوی بندر بودند. ناوگان محمد نیز روبروی آنها بود. پادشاه که آشنا به فن شنا نبود با تمامی حنجره فریاد می کشید. محمد خشمناک دستور داد که ناوگان به محلی به نام چیفته ستون (بین توپخانه و فندقلی آراسی) عزیمت کند و فرمانده ناوگان راهم به حضور فراخواند. امیرال را به حضور آوردند. چهارمرد او را بر زمین خوابانیدند و شاه با چماق زرینی که در دست داشت به پادکتکش گرفت. امیرال، بالطه سوی نام داشت و پسریکی از ااصیلزادگان بلغار بود. سالها پیش اسیرترکها شده بود. او را خریدند و غلام پدر سلطان محمد شد. این امیرال چهار سال پیش از این واقعه به میدیللی رفته، اسرای بسیاری گرفته بود (دوکاس، چاپ پن، ص ۲۶۹ و ۲۷۰).

گذرانیدن ناوگان به خلیج

مسئولیت عملیات نواحی بگک اوغلی، قاسم پاشا و خاص کوی واقع در پشت حصارهای گالاتا به عهده زغنوس پاشا بود که پانزده هزار مرد جنگی تحت فرمان داشت. زغنوس پاشا مأمور شد تا از خاص کوی پللی به ساحل مقابل ببندد. با احداث این پل، بین بگک اوغلی و حصارها ارتباط برقرار می‌شد. برای تحقق این امر نیز می‌باید نیروی دریایی عثمانی وارد خلیج شده، ناوگان دشمن را که در خلیج مستقر بود نابود کند تا آن نواحی تحت کنترل و امنیت لازم جهت احداث پل قرار بگیرد. جنواییهای گالاتا با عثمانیها و بیزانس دودوزه بازی می‌کردند: از یک سو با همه توان به بیزانس یاری می‌کردند و از سوی دیگر با پادشاه از در دوستی وارد می‌شدند و لوازم جنگی مورد نیاز را به فراوانی در اختیار وی قرار می‌دادند. ضمن اینکه روغن زیتون و سایر لوازم مورد نیاز توپخانه را در اختیار عثمانیها قرار می‌دادند شبانه و در خفا به سوی رومیها روی آورده، برای آنان کار می‌کردند.^{۳۲۹}

سلطان مراد برای جبران شکست نیروی دریایی خود در صدد برآمد چاره‌ای بیندیشد تا با استفاده از کشتیهای کهنه و چلیک از زنجیرهایی که بین یالی کوشکی و قورشونلی مخزن بسته شده بود بگذرد و وارد خلیج شود. علت اینکه پادشاه قصد داشت نیروی دریایی خود را وارد خلیج کند این بود که حصارهای این قسمت از استحکام لازم برخوردار نبودند و به آسانی می‌شد تخریبشان کرد. در واقع، انگیزه بستن این قسمت بازنجیر توسط بیزانس نیز ناشی از این خصوصیت حصارها بود.^{۳۳۰}

پادشاه برای غرق کردن کشتیهای دشمن در خلیج تصمیم به ساختن توپ گرفت تا با استوار ساختن آن در بلندی و با استفاده از گلوله‌های سنگی کشتیها را غرق کند. در واقع نیز با استقرار این توپها در کمر کش تپه بگک اوغلی تعدادی از کشتیهای دشمن

۳۲۹. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۷۵.

۳۳۰. این زنجیرها نخستین بار در سال ۷۱۴ م به دستور امپراتور لئون و در اثنای محاصره استانبول توسط عربها مورد استفاده قرار گرفت. بعدها این زنجیرها در سال ۱۲۵۳ م طی جنگهای صلیبی از سوی ناوگان و نیز گسسته شد. ناوگان و نیز وارد خلیج شد و از ناحیه پتریان بین فنر و آی قاپی شهر را مورد حمله قرار داد، ولی موفق به تصرف آن نشد (دیریمتکین، ص ۱۴۲).

غرق شدند.

گذرانیدن بخشی از ناوگان به خلیج سخت ضروری بود؛ لذا مقدمات کار از هر حیث فراهم شد. با اجرای این نقشه گذشته از دفع ناوگان دشمن، برنامه احداث پل بین خاص کوی و ایوانسرای، عملی و بین دو لشکر ارتباط برقرار می‌شد. طبق نقشه می‌باید نقطه‌ای که کشتیها از خشکی به دریا حمل می‌شدند مشخص شود. مسیر جنگلی بود و تا قاسم پاشا امتداد داشت. مسیر حمل کشتیها از ساحل توپخانه آغاز می‌شد، از بغاز کسن می‌گذشت، آنگاه به جنوب غربی می‌پیچید، از تپه‌ها می‌گذشت و در حوالی «لوبون پاستاخانه‌سی» سر درمی‌آورد و پس از سرازیر شدن از تپه از کنار پاراپالاس به قاسم پاشا، یعنی ساحل خلیج، منتهی می‌شد. پس از مشخص شدن مسیر، جاده پاکسازی شد. از چوبهای استوانه‌ای سورت‌ساختند. برای آنکه کشتیها بر روی این استوانه‌ها بر احتی بلغزند از جنواییهای گالاتا روغن زیتون، روغن معمولی و روغن خوک خریداری شد و استوانه‌ها روغنکاری شد. ضمن انجام عملیات، تدابیر لازم نیز اتخاذ شد تا جنواییها از اصل ماجرا آگاهی نیابند. به این ترتیب طوری وانمود کردند که قصد دارند در این منطقه توپهای هاون کار بگذارند و با آن ناوگان دشمن و نیز زنجیرهای بندر را زیر آتش بگیرند.

سرانجام از بین ناوگان مستقر در پایین منطقه چپ‌سته‌ستون، یعنی حوالی توپخانه، شصت و هفت یا هفتاد و دو فروند کشتی انتخاب شد^{۳۳۱} و کشتیهای مزبور یک شب (۲۱ یا ۲۲ نیسان) از مسیری که پاکسازی شده بود و در سطور پیشین شرح آن رفت وارد قاسم پاشا شدند. (باربارو می‌نویسد که کشتیهای بر روی چرخ سوار شده بودند.) برای جلو گیری از هر نوع حمله احتمالی به کشتیها هنگام ورود به قاسم پاشا محمولات با چند توپ، تیرانداز و نیزه‌دار حمایت می‌شد.^{۳۳۲}

۳۳۱. تعداد کشتیهای یی که عثمانیها وارد خلیج کردند در آثار مورخان متفاوت قید شده است. کریتولوس (ص ۶۶) ۶۷ فروند، دوکاس (ص ۲۷۱) هشتاد فروند، تاجی زاده پنج‌جاه فروند، باربارو هفتاد و دو فروند، ونشری و هال کوندیل (ص ۷۵) هفتاد و دو فروند نوشته‌اند.

۳۳۲. دوکاس درباره وارد کردن کشتیها به خلیج چنین می‌نویسد: «وقتی پادشاه آگاه شد که تعداد کشتیهای بزرگ خصم بیش از هشت فروند و کشتیهای کوچک بیش از بیست فروند است و گذشته از آن کشتیهای ونیزی با سه‌رديف پارو و نیز سفاین بسیاری به یاری امپراتور آمده‌اند دانست که تصرف بندر غیر مقدور است؛ لذا دست به اجرای يك نقشه جسورانه زد؛ دستور داد راههای ←

وارد کردن کشتیها به خلیج طی يك شب دشمن را مبهوت و حیرت زده کرد . نخستین اقدام عثمانیها زدن پلی بین خاص کوی و ایوانسرای بود . چوبهای صندل و بشکهای بسیاری به همدیگر بسته شد و روی آن را با تخته فرش کردند و پس از متصل ساختن چنگالهایی به آن، پلی به عرض پنجاه و به طول یکصد قلاچ* به وجود آمد . به نوشته دو کاس پنج مرد می توانستند شانه به شانه از این پل بگذرند . حصارهای آن ناحیه با توپهایی که بر روی پل مستقر شده بود و نیز توسط توپخانه عثمانیها در خلیج زیر آتش قرار گرفت . این بخش از حصار از نیروی تدافعی اندکی برخوردار بود؛ از این روی امپراتور ناچار شد تا بخشی از نیروهای قسمتهای دیگر حصار را برای دفاع به این قسمت منتقل کند .

گذشتن ناوگان عثمانی به خلیج و بستن پل سبب اضطراب رومنها شد . پس مجلس مشاوره جنگی تشکیل دادند و طی آن تصمیم به تخریب پل گرفته شد ؛ ولی موفق به انجام آن نشدند ، و چهل سرباز رومی که مأمور تخریب پل شده بودند قبل از آغاز عملیات دستگیر و بیدرنگک به قتل رسیدند . به تلافی این عمل ، امپراتور دستور داد تا دو یست اسیر ترك را بر بالای برجها کشتند .

در گالاتا با توپهایی که بر بالای تپه آئی یوس تئودوروس مستقر شده بود ناوگان دشمن در خلیج زیر آتش قرار گرفت . بزرگترین کشتی دشمن غرق شد و سایر کشتیها به کناره های گالاتا پناه بردند و از خطر آتش توپخانه در امان ماندند ؛ ولی طبیعی است که دیگر حرکت و فعالیتی از آنها دیده نمی شد . به دستور امپراتور باد توپی که روی حصار خلیج کار گذاشته شده بود به کشتیهای ترك شلیک کردند و تعدادی از آنها

→ منتهی به خلیج از چیفته ستون واقع در مشرق گالاتا تا پشت خلیج هموار شود . تا جایی که امکان داشت جاده را صاف کردند ؛ با مقره کشتیها را از دریا به خشکی انتقال دادند ؛ بادبانها را گشودند . آنگاه دستور داده شد که این کشتیها را از «دهانه مقدس» تنگه از طریق زمینی به خلیج حمل کنند . کشتیها به سوی خلیج کشیده می شدند و در جلوی هر کشتی يك کاپیتان و در پشت آن يك سکان دار نشسته بود . يك خدمه نیز بادبان را با دست به اهتزاز درمی آورد . یکی طبل می زد و دیگری شیپور می نواخت . آواز دریا نوردان را می خواندند . از جنگلها و جویبارهای گذشتند و به سوی دریا پیش می رفتند . تعداد این کشتیها بالغ بر هشتادفروند بود . در بین این کشتیها کشتی پارویی (دور دیف پارو) نیز بود . کسی تا کنون چنین چیز فوق العاده ای ندیده و نه شنیده بود...» (دوکاس ، چاپ پن ، ص ۲۷۱) .

* هر قلاچ معادل فاصله دو بازوی گشوده . - «مترجم»

غرق شدند. البته توپچیهای مستقر در حصار خلیج زیر آتش سه توپ بزرگ تر کها که در قاسم پاشا کار گذاشته شده بود قرار داشتند.

دومین حمله ششم مائیس

همه روز حصارها زیر آتش توپخانه تر کها قرار داشت. یکی از توپهای بزرگ مستقر در دیری قاپی به سبب استحکام زیاد و غیر قابل نفوذ بودن حصارهای آن به جبهه توپقاپی منتقل شد. به سبب ازدیاد توپ در این قسمت چنین به نظر می رسید که نتیجه مورد نظر از قسمت توپقاپی عاید خواهد شد. حصارها مدام کوبیده می شد. پادشاه که عملیات تخریبی حصارها را کافی می دید دستور حمله دیگری را صادر کرد. در ششم مائیس چهار ساعت پس از غروب آفتاب به حصارهای موجود در وادی «بایرام پاشا دره سی» حمله شد، ولی نتیجه ای به دست نیامد. رومیها چهارصد سرباز از سه کشتی و نیزی را برای دفاع از «توپقاپی سورلاری» به این قسمت منتقل کردند و به این ترتیب این بخش از حصارها از نظر دفاعی تقویت شد.

حمله دوازدهم مائیس

در دوازدهم مائیس يك حمله موضعی به حصارهایی که بین و لاخارنه سرای و ادرنه قاپی قرار داشت صورت گرفت. در بدو امر حمله ای که به شکاف حاصل در حصار صورت گرفت، موفقیت آمیز می نمود؛ ولی با رسیدن قوای احتیاط بیزانس این حمله دفع شد. در پی این حمله هجوم دیگری صورت گرفت که موفقیت آمیز به نظر می رسید؛ ولی باز با فرار سیدن يك نیروی کمکی هزار نفری اعزامی از منطقه ادرنه قاپی، این حمله نیز ناکام ماند.

پس از این دو حمله، روزهای نبرد با جنگ توپخانه، تیراندازی کمانداران، پرتاب گلوله های آتشین، کندن نقب و حمله برجهای بزرگ متحرک به حصارها سپری می شد. کلیه نقبها را نقب یابان بیزانس کشف و کور می کردند.

آخرین پیشنهاد به امپراتور

سلطان محمد فاتح که دریافته بود زمان حمله عمومی فرا رسیده است، پیش از اقدام، تصمیم گرفت که مسأله را از راه مسالمت آمیز حل کند؛ از این روی در ۲۳ و ۲۴ مائیس اسفندیار اوغلی قاسم بیگ را به نمایندگی از جانب خود نزد امپراتور فرستاد و متذکر شد که حمله عمومی عثمانیها نتایج فاجعه آمیزی به دنبال خواهد داشت. وی برای جلوگیری از این فاجعه پیشنهاداتی به امپراتور بیزانس عرضه کرد. پیشنهادات سلطان محمد به این قرار بود:

۱. تسلیم شهر به سلطان محمد.

۲. امپراتور می تواند با همه اطرافیان و خزانه اش صحیح و سالم به هر نقطه ای که می خواهد برود و در صورت تمایل اداره امور موره را به عهده بگیرد.

۳. مردم شهر در مهاجرت یا ماندن در شهر آزادند. در غیر این صورت، اگر شهر با توسل به قدرت نظامی به تصرف درآید، ساکنان آن در حکم اسرای جنگی خواهند بود.

قاسم بیگ کوشید تا امپراتور را به سبب موقعیت دشواری که به آن گرفتار آمده بود وادار به صلح سازد. البته امپراتور نیز بیکار نماند و پیشنهادات متقابلی داشت. وی برای آگاه ساختن سلطان محمد از این پیشنهادات نماینده ای نزد وی فرستاد. نمایندگان روم به اطلاع پادشاه رسانیدند که سلطان به هر میزان که خراج خواسته باشد دولت بیزانس آن را پرداخت خواهد کرد. ضمناً امتیازات دیگری نیز برای دولت عثمانی قائل شدند. ولی به نوشته دو کاس سلطان در پاسخ به پیشنهادات نمایندگان امپراتور چنین گفت: «مرا امکان بازگشت از اینجا نیست. من یا شهر را تصرف می کنم یا شهر جنازه مرا در بر می گیرد. اگر با مسالمت شهر را ترک کنی (خطاب به امپراتور) اداره امور موره را به تو می دهم و به هر یک از برادرانت نیز حکمرانی ایالتی را محول می کنم و به این ترتیب بین ما روابط دوستی برقرار می شود. اگر با توسل به زور وارد شهر شوم، شاید دستور قتل اعیان و اشراف شهر و تورا صادر کنم؛ مردم را به اسارت بگیرم و شهر را به تاراج ببرم.»^{۳۳۳}

فرستاده سلطان مجارستان

در آخرین روزهای محاصره استانبول (۲۵ یا ۲۶ مائیس) يك هیئت نمایندگی مجار به قرار گاه عثمانیها آمد. این هیئت موظف بود خبر برکناری ژان هونیاد از نیابت سلطنت و به سلطنت رسیدن لادیسلاس جوان را به آگاهی سلطان برساند. گذشته از آن، سه سال پیش از حوادث اخیر، پیمان متار که ای بین ژان هونیاد و سلطان محمد بسته شده بود. هیئت با عنوان کردن این مسأله که اداره امور کشور به پادشاه جدیدی محول شده است و متار که نامه فاقد اعتبار است پیمان نامه دولت عثمانی را پس داد و خواستار بازپس گرفتن پیمان نامه دولت مجارستان شد. فرستاده مجار ضمن ملاقات با وزیر اعظم و دو وزیر دیگر دولت عثمانی، طبق تعلیماتی که از سوی پادشاه مجار دریافت داشته بود، درخواست انصراف از محاصره استانبول را کرد و افزود در غیر این صورت دولت مجار در کنار امپراتور بیزانس خواهد بود. همچنین خاطر نشان ساخت که با ادامه محاصره، يك ناوگان دول غربی نیز به یاری امپراتور اعزام خواهد شد. خبر آمدن هیئت مجار و شایعه یاری مجارستان به بیزانس و اعزام ناوگان از سوی کشورهای غربی پراکنده شد و اظهار نظرهای گوناگونی را موجب گردید.^{۳۳۴}

در بیست و ششم اوجاق ۱۴۵۳ م پیمانی بین جمهوری ونیز و امپراتور امضاء شد. به موجب این پیمان قرار شد ناوگان مستقر در دریای جزایر (آدالار دینیزی) به یاری دولت بیزانس اعزام شود، لکن هنوز خبری از اعزام ناوگان نشده بود. لذا امپراتور به لوره دانو فرمانده ونیزی دریای مرمره پیغام فرستاد که در اعزام ناوگان مورد نظر پیمان شتاب کند.^{۳۳۵} احتمالاً قصد نماینده مجار از اعزام ناوگان کمکی باید همین ناوگان باشد.

۳۳۴. فرانچس (چاپ پن)، ص ۳۲۶ و محاصره و تصرف استانبول اثر شولومبرژ، ترجمه ناهید، ص ۳۶.

۳۳۵. فتح استانبول، ص ۱۷۷. پروفیسور خلیل اینالجیق به نقل از منابع تاریخی عرب در این باره چنین می نویسد؛ در واقع ونیز در ۷ مائیس ناوگانی به فرماندهی گ. لوره دانو به آبهای اژه اعزام داشت و یاپ نیز پنج کشتی به هزینه شخصی خویش فراهم کرد و فرستاد. از طرف دیگر قرامان اوغلی به موجب قولی که به ونیز داده بود آماده هر نوع اقدام تعرضی در حوالی استانبول بود (تحقیقات و بررسیهای دوران سلطان محمد فاتح، ص ۱۲۹).

مذاکره با سران سپاه

موضوع مذاکره با هیئت نمایندگی مجار به عرض پادشاه رسید. مسأله کمک مجارستان به امپراتور و ناوگان کمکی غرب، سلطان محمد را اندیشناک کرد. عصر روز ۲۷ مائیس مجلس مشاوره‌ای تشکیل شد و سلطان با امرای به مذاکره نشست. خلیل پاشا وزیر اعظم، همان طوری که پیش از این نیز اشاره کردیم، چون خطرات و مشکلات سه جنگ صلیبی را از نزدیک دیده و لمس کرده بود، هر اسناک از آغاز یک جنگ صلیبی جدید پیشنهاد کرد که بابتن خراج سنگین به امپراتور دست از محاصره استانبول کشیده شود. حتی افزود که برای جلوگیری از اتحاد مسیحیان که احتمالاً ممکن است منجر به اخراج ترکها از بالکانها شود باید عقب نشینی کرد. بیشک وی برای تأیید صحبت‌های خویش سرانجام جنگهای ایزلادی، وارنه و دومین جنگ قوصوه را در زمان بلدرم بایزید یاد آور می‌شد.^{۳۳۶} در برابر این پیشنهاد، زغنوس پاشا اظهار داشت که امید هیچ گونه کمکی به استانبول وجود ندارد و در صورت کمک نیز این موضوع از اهمیت چندانی برخوردار نیست. باری، زغنوس پاشا و دیگران با این قبیل سخنان امیدوار کننده اضطراب و هیجان سلطان را تسکین دادند. پس از آنکه بعضی از امرای و علما و نیز آق شمس الدین با زغنوس پاشا همداستان شدند به عنوان آخرین چاره و آخرین امید تصمیم به حمله همگانی گرفته شد.

در این بین با شنیده شدن خبر آمدن ناوگان ونیز یا پاپ به جزیره ساقیز، شاه بر آن شد که تا آغاز حمله همگانی از مرخص کردن هیئت نمایندگی مجار خودداری کند و این هیئت تحت نظر قرار گیرد. بابه درازا کشیده شدن محاصره و به دست نیامدن موفقیت، سربازان غرولند آغاز کردند. سلطان محمد بواقع اندیشناک و پریشان خاطر بود. البته ناگفته نماند که نامه آق شمس الدین دایر بر ثبات و پایداری و اقدام به حمله همگانی تاحدی در تقویت روحیه پادشاه مؤثر افتاده بود.^{۳۳۷}

۳۳۶. تحقیقات و مدارک دوران فاتح، ص ۱۳.

۳۳۷. اصل این نامه در آرشیو توپقایی تحت شماره ۵۵۸۴ نگهداری می‌شود. عکس این سند در اثری به نام بررسیها و اسناد مربوط به دوران فاتح چاپ شده است.

آمادگی برای حمله همگانی

سلطان محمد فرماندهان دریایی و زمینی را گرد آورد و ضمن ایراد سخنانی مشوق و محرک، از آنان به خاطر همت و فداکاریهایشان قدردانی کرد و افزود که در این آخرین حمله نیز انتظار فداکاری عظیمی از آنان دارد. وی خاطر نشان ساخت که تا فتح استانبول باز گشتی در بین نیست. آنگاه از منافی که در صورت فتح استانبول عاید فرماندهان می شد سخن گفت و وعده داد که تمامی ثروت موجود در شهر از آن آنهاست. سلطان محمد با تأکید بر ضرورت فتح استانبول که سالیان سال با ترکان رفتار و مناسباتی خصمانه داشت متذکر شد که بر اثر فعالیت توپخانه، حصارها قابل نفوذ شده و تعداد مدافعان حصارها اندک است و مدافعان خسته و فرسوده اند، زیرا آنان چون سربازان ترك امکان استراحت و تعویض پست ندارند و این خود عامل بزرگی برای دست یافتن به پیروزی است، و با توجه به این مسائل نیز حمله همگانی بزودی آغاز خواهد شد. وی در پایان بار دیگر تکرار کرد که تا به دست آوردن مقصود، یعنی فتح استانبول، باز گشتی در بین نخواهد بود.^{۳۳۸}

طی سه روز گلوله باران مداوم که شب ۲۷ مائیس آغاز شده بود بخشی از حصارها تخریب شد^{۳۳۹} و برای آنکه از ترمیم مجدد مواضع تخریب شده توسط رومیها جلوگیری شود گلوله باران حتی شب نیز قطع نشد. فردای آن روز جمعی از نیروهای ترك از شکافها گذشتند، ولی ژوستینیانی فرار رسید و آنان را پس راند. در این بین مرادپاشا به منظور کشتن ژوستینیانی به او حمله ور شد، ولی خود کشته شد. در این گیرودارها به امپراتور پیشنهاد شد که از معرکه بگریزد، ولی او نپذیرفت و بیدرنگ بانیروهای خود به سوی حصارها شتافت و نیروهای ترك را که از شکافها گذشته بودند پس راند.

۳۳۸. خلاصه از کویتو لوس. دوکاس می نویسد که سلطان محمد از سربازان خواست که شهر و حصارهای آن را تحویل وی دهند؛ در عوض، کلیه ثروت شهر و اسرا از آنان خواهند بود (ص ۲۸۵).

۳۳۹. به سبب این گلوله باران مداوم و ورود عده ای از نیروهای ترك به شهر، که شرح آن رفت، گروهی از مورخان تاریخ آغاز حمله عمومی را ۲۷ مائیس قید کرده اند؛ در حالی که می دانیم با وجود نفوذ قوای ترك از شکافهای حصار به داخل شهر، این عملیات ناموفق بود.

جنواییهای گالاتا و رومیهای که در داخل ارتش عثمانی خدمت می کردند تاریخ آغاز حمله همگانی ۲۹ مائیس را توسط یادداشت‌هایی که بر پیکان تیر بسته و پرتاب کرده بودند به آگاهی رومیان رساندند. در نتیجه امپراتور و ژوستینیانی تاجایی که مقدر بود اقدامات احتیاطی و تدافعی لازم را به عمل آوردند. شب ۲۸ مائیس در کلیسای ایاصوفیه مراسم مذهبی باشکوهی برگزار شد. امپراتور نیز در این مراسم شرکت داشت. پس از خاتمه مراسم، امپراتور به ولاخارنه رفت و با نزدیکان خود وداع کرد و آنگاه به بازرسی حصارها پرداخت. ساعت ۲ بامداد روز ۲۸ مائیس کلیه مقدمات حمله فراهم شد. گلوله باران شکاف حاصل در حصارها که از صبحدم آغاز شده بود شدت یافت. شکاف ایجاد شده در حصار توپقاپی که به دشت لیگوس امتداد داشت عریض ترمی شد. ناوگان چپفته ستون مستقر در بنادر توپخانه و سماتیه موظف بود حصارهای بین «باغچه قاپی سی» تا لنگه و سماتیه را محاصره کرده، در مواضع و مکانهای مناسب به خشکی نیرو پیاده کند تا آن نیروها با استفاده از نردبان، خود را به بالای حصارها برسانند. صعود این افراد از حصارها توسط ناوگان و با استفاده از منجنیق و تیراندازان ماهر حمایت می شد. همچنین ناوگان مستقر در خلیج می باید از تخته قاپی تا دروازه اون قاپانی را تحت پوشش عملیات خویش بگیرد.

آرایش جنگی محاصره زمینی، همان طوری که قبلاً نیز شرح آن رفت، مشابه نظام جنگی اولین محاصره استانبول بود؛ یعنی اسحاق و محمود پاشا در جناح راست قرار داشتند، قراجه پاشاها در جناح چپ بودند و شخص سلطان نیز در جبهه توپقاپی موضع گرفته بود.

حمله عمومی و تصرف شهر

در پی دو حمله ای که شب بیست و نهم مائیس آغاز شد و تا نزدیک صبح ادامه داشت صبح روز سه شنبه ۲۹ مائیس حمله عمومی آغاز شد. شکاف ایجاد شده در حصار بین توپقاپی و ادرنه قاپی سی، محلی بود که مهاجمان را به مقصد می رسانید؛ از این روی مرکز سپاه که سلطان نیز در آن مستقر شده بود تمام سنگینی حمله را بر این موضع متمرکز ساخت. نخستین حمله عمومی دو ساعت به طول انجامید و دومین حمله عمومی که در پس آن صورت گرفت یک ساعت و نیم به درازا کشید. مدافعان حصار

جان بر کف به تن می زدند و کسانی را که با اتصال نردبان قصد بالا رفتن از حصارها را داشتند با هر وسیله ممکن به قتل می رساندند. از حمله جناحهای راست و چپ موفقیتی به دست نیامده بود؛ از این روی ینی چریهای قلب سپاه و نیروهای احتیاط به عنوان آخرین برگ برنده رو شدند و پیش رفتند. این بار خود پادشاه نیز همراه ینی چریها بود. امپراتور در این جبهه بود. در این بین، سرفرمانده ژوستینیانی که با عزمی استوار از حصارها دفاع می کرد از ناحیه دست و بازو زخمی شد و بر اثر خواهش امپراتور به سبب خونریزی زیاد میدان مبارزه را ترك گفت.^{۳۴۰}

دراثنای این حمله، ینی چریها تا نزدیکی خندق پیش رفته بودند. سلطان محمد آنان را نزدیک خندق متوقف ساخت و سپس زیر حمایت باران تیر و نیزه کمانداران و نیزه اندازان به آنها دستور پیشروی داد. ینی چریها از خندق گذشتند و به حصار رسیدند. يك تن از ینی چریها به نام اولوبادلی حسن در حالی که سپر را با دست راست بر بالای سر گرفته و با دست دیگر شمشیر را به جولان در آورده بود بر بالای حصار پرید. با دیدن این منظره قریب به سی ینی چری از وی پیروی کرده، بر بالای حصار رفتند؛ ولی هشت تن از آنان به ضرب تیر و سنگ مدافعان کشته شدند. اولوبادلی حسن با آنکه زخمی شده بود ولی دوستان ینی چری خود را در بالا آمدن از حصار یاری کرد، که آنان نیز توسط مدافعان کشته شدند و به زیر افتادند. اولوبادلی حسن نیز بر اثر اصابت سنگ بزرگی از بالای حصار سرنگون شد و بر اثر اصابت تیر و سنگهایی که به سویش پرتاب شد به قتل رسید.^{۳۴۱} ولی به سبب ادامه حمله به تعداد کسانی که از دیوار بالا می رفتند افزوده شد و در پی آن ینی چریها از محلی در حصار که توسط گلوله توپها تخریب شده بود وارد شدند و محوطه مابین حصار اول و دوم را اشغال کردند و مدافعان را عقب راندند. امپراتور به اتفاق اطرافیان به سوی دروازه پمتون (پمتون قاپی سی) گریخت، که بشدت از طرف قوای ترك دنبال شد. کنستانتین از ناحیه شانه زخمی شد و کانتاگوزن به قتل رسید. مدافعان دومین حصار چون دیدند امپراتور که مورد تعقیب

۳۴۰. دوکاس (ص ۲۸۴) و فرانچس می نویسند که ژوستینیانی از ناحیه پای راست مجروح شد. وی را به یک کشتی منتقل کردند و کشتی به طرف جزیره ساقیز حرکت کرد. ژوستینیانی کمی بعد در گذشت و در ساقیز به خاک سپرده شد (واسیلیف، ج ۲).
 ۳۴۱. درباره اولوبادلی حسن، فرانچس مطلب مفصلی نوشته است.

قرار گرفته به سوی آنان در حال دویدن است دچار وحشت شدند و گریختند و در نتیجه بهروایتی، امپراتور بر اثر ازدحام فراریها زیر دست و پا افتاد و کشته شد.^{۳۴۲} با سقوط حصار خارجی و پاکسازی فاصله بین دو حصار، سایر حصارها که بی محافظ مانده بود به دست عثمانیها افتاد. دروازه توپقاپی از داخل کنده شد و سربازان ترك از این دروازه وارد شهر شدند. لکن دوبرج و اسیلئوس لئون و آلکسیوس که توسط گریتهها مدافعه می شد سقوط نکرد. آنان قهرمانانه جنگیدند. چون ماجرا را به شاه گزارش دادند قول داد که در صورت تسلیم برجها، مدافعان می توانند بدون معارض با کشتیها و اموال خود به کشور خویش باز گردند و آنان نیز چنین کردند.^{۳۴۳} ابواب جمعی ناوگان مستقر در خلیج از دروازه اورون (اورون قاپی سی) وارد شهر شدند.

در اثنايي که نیروهای ترك از منطقه بین قاپقاپی و ادرنه قاپی وارد شهر شده و در شرف تصرف حصارها بودند، حدود پنجاه نفر از نیروهای قراجه پاشا از باز بودن دروازه قرقاپورتا (جانبازخانه) استفاده کرده، وارد شهر شدند. این عده با الحاق نیروهای دیگر به آنها تقویت شدند و به یاری قراجه پاشا که بارومپها در جنگ وجدال بود آمدند و رومیان را فراری دادند. به این ترتیب در این قسمت از شهر نیز پرچم عثمانی برافراشته شد.

۳۴۲. فتح استانبول (دیریمتکین)، ص ۲۱۹. دو کاس حادثه مرگ امپراتور را چنین شرح می دهد؛ سربازان رومی چون دیدند که بی امان باران تیر از بام قلعه بر رویشان باریدن گرفته است دانستند که سربازان ترك بر بالای حصارها رفته اند. پس پا به فرار گذاشتند و در حالی که همدیگر را زیر دست و پا له می کردند از دروازه هریسو (ایری قاپی) به داخل شهر هجوم بردند. امپراتور شمشیری به یک دست و سپری به دست دیگر در حالی که سخت خسته می نمود فریاد زد؛ «آیا يك مسیحی یافت نمی شود که سر مرا ببرد؟» در همین بین، سرباز تركی با ضربی صورت او را زخمی کرد. او نیز با ضربی شمشیری ترك را زخمی کرد و از پشت، ترك دیگری با ضربی مهلکی که بر او نواخت وی را بر زمین افکند. ترکان که امپراتور را نشناخته بودند و تصور می کردند سرباز ساده ای پیش نیست رهاش کردند و رفتند (ص ۲۸۷ و ۲۸۸). در دیگر وقایع نامه های غیر معتبر و غیر معروف آمده است که امپراتور پس از شرکت در آخرین مراسم مذهبی در ایاصوفیه به قصر رفت و پس از وداع با خانواده اش عزم میدان جنگ کرد و طی زد و خوردی در حوالی یلدزلی قاپی کشته شد.

۳۴۳. «یکی از ترکان پادشاه از شجاعت آنان سخن گفت. پادشاه نیز فرمان داد که در صورت توافق، جان و مالشان در امان خواهد بود و به این ترتیب، گریتهها بر چهارا ترك کردند و رفتند...» (فرانچس).

بدین سان پس از جنگی که پنجاه و چهار روز به طول انجامید و به دنبال چهار حمله که در ۱۸ نisan، ۱۲۰۶ و ۲۹ مائیس توسط عثمانیها صورت گرفت. آخرین: حمله عمومی بزرگترین حمله طی این جنگ بود - استانبول (قسطنطنیه) پایتخت ۱۱۲۵ ساله امپراتوری روم شرقی^{۳۴۴} در ۲۰ جمادی الاول سال ۸۵۷هـ/ق ۲۹ مائیس ۱۴۵۳ م فتح شد.^{۳۴۵} مدافعان بخش مشرف به دریای شهر که از حصارهای آن قسمت در برابر ناوگان عثمانی دفاع می کردند، با کسانی که قصد صعود از حصار را داشتند به مجادله برخاسته، از مواضع خود دفاع می کردند. البته این مدافعان دریافته بودند که شهر از راه زمین به اشغال درآمده است و نیروهای ترك ساعت سه وارد شهر شده اند. ترکها که مشاهده کردند رومیها در بیرون از حصار با سربازان ترك به جنگ برخاسته اند به آنهایی که مجاور حصار بودند یورش بردند و به این ترتیب عثمانیها از دروازه مشرف به دریا نیز وارد شهر شدند و به جمع آوری غنائم پرداختند و بدین سان حصارهای مشرف به دریا دو ساعت یا دو ساعت و نیم پس از تصرف حصارهای منطقه خشکی به اشغال درآمد (دوکاس، ص ۲۹۳). شاهزاده اورخان پسر محمد چلبی که فرماندهی دفاع از حصارهای بخش مرمره شهر را به عهده داشت با آگاهی از اشغال شهر توسط ترکان با تغییر لباس داخل جمع سربازان شد، ولی چون دریافت تحت تعقیب قرار گرفته و شناخته شده است از بالای حصار خود را به پایین پرتاب کرد و کشته شد. سرش را بردند و نزد سلطان محمد بردند. سر نشینان کشتیهای خارجی مستقر در خلیج چون ورود افراد نیروی دریایی عثمانی را نیز به داخل شهر دیدند با استفاده از فرصت به همراه پناهندگان از بندر دور شدند. به نوشته فرانسس ترکها ساعت ۲/۵ بعد از ظهر

۳۴۴. فرانسس می نویسد که دوران امپراتوری روم شرقی ۱۱۴۳ سال و ده ماه و چهار روز بود.
 ۳۴۵. هامر (ترجمه اتابک) آغاز محاصره استانبول را ۶ نisan مطابق ۲۷ ربیع الاول و فتح آن را ۲۹ مائیس مطابق ۲۱ جمادی الاول ذکر می کند. البته این اختلاف تاریخ مربوط می شود به اختلاف ماه عربی و ماه میلادی، والا! کثرمورخان متفق القولند که جنگ در روز جمعه آغاز شد و فتح استانبول روز سه شنبه رخ داد. در فتحنامه ای که به زبان عربی برای ملک اشرف اینال مملوک مصر فرستاده شد، قید شده است که محاصره استانبول در ۲۶ ربیع الاول ۸۵۷هـ ق آغاز و پس از پنجاه شبانه روز جنگ شهر در روز سه شنبه بیستم جمادی الاول سال ۸۵۷هـ ق فتح شد (منشآت فریدون بیگ، ج ۱/ص ۲۳۵). از سوی مملوک مصر پاسخ تبریک فتحنامه به همراه هدیه از سوی مملوک مصر به سلطان محمد فرستاد شد. در فتحنامه ای که به انشای هوجا کریمی برای جهان شاه فرستاده شد نیز همین تاریخ قید شده است.

بر شهر تسلط یافتند. ۳۴۶

امپراتور کنستانتین یازدهم علی‌رغم تمامی مشکلات و اهانتهای باعزمی استوار از شهر به دفاع برخاست و با آنکه به او پیشنهاد شد از طریق دریا فرار کند نپذیرفت و در حالی که افرادش را سرپرستی می‌کرد در راه حفظ کشورش جان سپرد. کنستانتین به هنگام مرگ بین چهل و نه الی پنجاه سال داشت. ۳۴۷ به دنبال فتح استانبول قریب به پنجاه هزار نفر به اسارت ترکها درآمدند.

ورود سلطان محمد فاتح به استانبول

سلطان محمد دوم که در سن بیست و دو سالگی استانبول را فتح کرد و در تاریخ نام «فاتح» به خود گرفت پس از تصرف حصارها و ورود سربازان به شهر وارد استانبول شد. ۳۴۸ مردم، از زن و مرد و کوچک و بزرگ، به سوی کلیسای می‌گریختند و کسانی که موفق به فرار نمی‌شدند به اسارت درمی‌آمدند. ۳۴۹ سربازان تا داخل کلیسای رفتند و از بین مردمی که در آنجا جمع شده بودند هر چه خواستند اسیر گرفتند. «فاتح» تحت

۳۴۶. دوکاس (چاپ پن، ص ۲۹۱) می‌نویسد که شهر اندکی پس از ساعت یک بعد از ظهر به تصرف عثمانیها درآمد، که با نظر فرانچس قریب به یک ساعت فرق دارد.

۳۴۷. کنستانتین در آگازس یازدهم یکی از هشت پسر امپراتور مانوئل بود. وی در نهم شباط ۱۴۰۴ م به دنیا آمد. مادرش دختر کنستانتین در آگازس حکمران کوستندیل بود. مدتی تابع بیزانس و مدتی نیز تابع عثمانیها بود. کنستانتین اسم و عنوان پدر بزرگش را بر خود نهاد. به نوشته فرانچس دوران زندگی امپراتور کنستانتین چهل و نه سال و سه ماه و بیست روز بود.

۳۴۸. در مورد روز ورود سلطان محمد فاتح به استانبول نیاز به شرح بیشتری داریم. گفته می‌شود که محمد فاتح در روز فتح استانبول وارد این شهر شد. طبق معمول آن زمان با توجه به اینکه وقتی شهری اشغال می‌شد سربازان فاتح سه روز به غارت مشغول می‌شدند، لذا ورود «فاتح» به استانبول در روز فتح شهر و در اوج هرج و مرج و مجادلات و بویژه که هنوز بخشی از حصارها به اشغال کامل در نیامده بود، با عقل و منطق همسازي ندارد. بنابراین «فاتح» حداقل روز پنجشنبه وارد استانبول شده است. با توجه به دستور «فاتح» پس از ورود به شهر مبنی بر متوقف کردن غارت و نیز سوزاندن اجساد کشته‌شدگان و پاکسازی شهر، چنین نتیجه می‌گیریم که وی حداقل یک روز پس از فتح استانبول وارد شهر شد.

۳۴۹. دوکاس انگیزه فرار مردم به کلیسا را چنین شرح می‌دهد، کاهنی پیشگویی کرده بود که در آینده شهر به دست ترکها اشغال خواهد شد و چون فاتحان نزدیک کنستانتین ستونی (ستون کنستانتین) برسند، فرشته‌ای از آسمان نازل می‌شود و مردی ساده‌دل را به امپراتوری برگزیده، شمشیری به دستش خواهد داد و او ترکها را تا مرز عجم خواهد راند. مردم هم که این روایت در میان نشان شایع شده بود آن را باور کرده، از منطقه ستون کنستانتین رده شده و به کلیسای ایاصوفیه پناه برده بودند (دوکاس، چاپ پن، ص ۲۸۹).

مراقبت‌های امنیتی بسیار شدید در حالی که وزرا و علما و سایر بزرگان دولت همراهی‌اش می‌کردند با مراسمی باشکوه از دروازهٔ توپقاپی وارد شهر شد. دربارهٔ ورود «فاتح» به استانبول خلاصه‌ای از بیک وقایع‌نامه اثر یکی از مورخان قدیمی را که در سال‌های اخیر منتشر شده است در اینجا نقل می‌کنیم^{۳۵۰}:

در شهر درگیری‌های جسته‌گریخته‌ای به چشم می‌خورد. فرماندهان به پادشاه گفتند اگر تو خود وارد شهر نشوی مانی نمی‌توانیم مردم را وادار به اطاعت کنیم. سلطان محمد دستور داد ضمن جستجوی امپراتور از تجاوز و تعرض به مردم خودداری شود و مردم را به اطاعت فراخواند و بدین‌سان در شهر آرامش برقرار شد. جسد همهٔ مرده‌ها را در شهر در آتش سوزاندند. شهر پاکسازی شد. پادشاه پس از اینکه از دروازهٔ رومانس (توپقاپی) وارد شهر شد به کلیسای ایاصوفیه رفت. چون به کلیسای رسید از اسب به‌زیر آمد. (برای سپاس خدا) برخاک افتاد. از زمین مشتی خاک برداشت و بر بالای سر گرفت. در آن بین، رئیس روحانی کلیسا، کشیشان و مردم بسیاری از زن و مرد و کودک گرد آمده بودند. پادشاه چون زیبایی و عظمت شهر را دید گفت: حقیقتاً ساکنان این شهر مرد هستند؛ چنان جنگاوری و چنان مرگ را سعادت دانستن بسیار مرا خوش آمد.

آنگاه وارد ایاصوفیه شد. در مکان مقدس ایستاد. کشیش اعظم و مردم برخاک افتادند و گریستند. سلطان محمد بادیست آنان را به سکوت دعوت کرد. چون سکوت برقرار شد خطاب به کشیش اعظم گفت: بلند شو! من سلطان محمد به تو، دوستان و تمامی مردم می‌گویم که از امروز به بعد دیگر به خاطر زندگی و آزادی خود از خشم من نترسید.

بعد خطاب به فرماندهان لشکر گفت که سر بازان حق تجاوز و ظلم به کسی را ندارند و هر کس از این فرمان سرپیچی کند محکوم به مرگ خواهد شد.^{۳۵۱}

۳۵۰. این اثر که مؤلف آن ناشناخته است توسط فاضل ایشکوزلی و پروفیسور عدنان ارزی به ترکی ترجمه شده و در پولتن مؤسسهٔ تاریخ ترک (ج ۸، شماره ۴۹) به چاپ رسیده است. این اثر نخستین بار توسط یورگا مورخ معروف کشف و به فرانسه برگردانده شد.

۳۵۱. در سومین روز فتح، پادشاه به منظور بزرگداشت این فتح مراسم جشنی برپا کرد. دستور داد آن عده از مردم شهر، اعم از بزرگسال و خردسال، که در گوشه و کنار شهر پنهان شده‌اند از پناهگاه خود بیرون آیند و اعلام کرد که مورد تعرض و تجاوز قرار نخواهند گرفت. و باز فرمان داد کسانی که در اثنای جنگ به خارج از استانبول گریخته‌اند به سر کسب و کار خویش باز آیند (نقل از فرانچس).

چون وارد کلیسا شد اظهار تمایل کرد تا تمامی کلیسا و خزانهای آن را بازدید کند. پس دستور داد تا مردم کلیسارا ترك گویند، ولی چون مردم به آهستگی کلیسارا ترك می گفتند به انتظار تخلیه کلیسا نماند و به کاخ امپراتور رفت. نزدیک قصر بایک مرد صرب که سر امپراتور را با خود داشت روبرو شد. سلطان محمد از امرای بیزانس پرسید که آیا این سر متعلق به امپراتور است یا نه؟ چون پاسخ مثبت شنید خطاب به سر بریده گفت: «خداوند تورا با عزت آفرید و امپراتورت کرد؛ چرا بیهوده خود را چنین به کشتن دادی؟» آنگاه سر بریده را برای کشیش اعظم فرستاد.^{۳۵۲}

امپراتریس، همسر امپراتور کنستانتین به سبب اشغال استانبول پس از آخرین وداع با همسرش به اتفاق دختران و زنان منسوب به خاندان امپراتور توسط امرای بیزانس با کشتی ژوستینیانی به موره فرستاده شد. سلطان محمد پس از شناسایی کسانی که وی را فراری داده بودند فرمان داد آنها را دستگیر و اعدام کنند و به هنگام غروب به قرارگاه خود واقع در خارج حصارهای شهر بازگشت.^{۳۵۳}

همان طوری که در جلد دوم کتاب خواهیم دید سلطان محمد فاتح پس از هجده روز

۳۵۲. «چون شهر فتح شد و پادشاه به شهر ورود کرد، در مورد اینکه آیا امپراتور زنده است یا نه، پرسید. عده ای گفتند که گریخته و گروهی پاسخ دادند که در شهر پنهان شده و دسته ای نیز به اطلاع رسانند که در جنگ کشته شده است. پادشاه دستور داد تا تحقیق کرده، حقیقت امر را به اطلاع برسانند. از این روی خواست تا در بین مردگان به جستجویش برخیزند. سر امپراتور را نیافتند و از پاهایش جسدش را شناسایی کردند؛ زیر طبق رسوم بر جوراب و کفش امپراتوران نقش زربفت عقاب بود. پادشاه با شنیدن این خبر سخت خوشحال شد و گفت تا تمامی مسیحیان گرد آمدند و آنگاه دستور داد جسد او را با شکوهی که شایسته شاهان بود به خاک سپردند.» (نقل از فرانسس).

۳۵۳. در تنظیم وقایع مربوط به فتح استانبول اینجانب در اکثر موارد از اثر فریدون دیریمتکین بهره گرفتم. برای کسب اطلاعات مفصلتر در این زمینه به آثار زیر مراجعه شود:

G. Schlumberger, *Siège, prise et sac de Constantinople par les Turcs en 1453.*

این اثر توسط آقای م. ناهید به ترکی ترجمه شده و در سال ۱۹۳۵ در استانبول به چاپ رسیده است.

E. Pears, *Destruction of the Grek Empire and Capture of Constantinople.*

— فتح استانبول، اثر فریدون دیریمتکین، سال ۱۹۴۹.

— ترجمه اثر مؤلف مجهول توسط یورگا، ترجمه به ترکی به وسیله فاضل ایشکوزلی و عدنان ارزی

— فتح جلیله قسطنطنیه (آ. مختار پاشا).

ایجاد وحدت در اداره... □ ۵۵۳

اقامت در استانبول و پس از انتخاب کشیش اعظم و تنظیم امور شهر و تعیین و انتصاب
مأموران مورد لزوم به ادرنه بازگشت و با دبدبه و شکوه ناشی از فتح و پیروزی وارد شهر
شد. ۳۵۴ □

سه یا پنج سال پس از فتح استانبول (سال ۱۴۵۶ یا ۱۴۵۸ م) آتن که در دست لاتینها
بود به تصرف عثمانیها در آمد و سراسر یونان نیز به انضمام پلوپونز اشغال شد.

۳۵۴. سلطان محمد فاتح به منظور تبریک جلوس ملک اشرف سیف الدین اینال مملوک جدید مصر و نیز
بشارت فتح استانبول نماینده ای به همراه هدایا و دو اسیر از اسیل سزادگان رومی به قاهره
فرستاد. این هیئت روز سه شنبه ۲۴ شوال وارد قاهره شد. سلطان محمد فاتح در نامه ارسالی
اعلام داشته بود که استانبول را در روز جمعه ۲۶ ربیع الاول (۶ نisan ۱۴۵۳ م) به محاصره
در آورد و سه شنبه ۲۵ جمادی الاول سال ۸۷۷ هـ (۲۹ مائیس) فتح کرد. به نشانه شادی
فوق العاده سراسر قاهره آذین بندی شد و این جشن و سرور روزها ادامه یافت و طبایخ خانه سلطان
هر روز صبح به صدای درمی آمد و مردم از صمیم دل به شادمانی می پرداختند. هدایای ارسالی
به مملوک مصر از هر یک رقم ۹ عدد بود زیرا ۹ عدد ترکان خوش یمن بود و شکون داشت.
این هدایا عبارت بودند از: ۹ صندوق حصیری حاوی پوست سمور، ۹ صندوق پوست یوزپلنگ،
۹ صندوق پوست قاقم، ۹ صندوق پوست سنجاب، ۹ صندوق مخمل سرمه دوزی شده، ۹ صندوق
مخمل ساده رنگارنگ، ۹ صندوق پارچه اطلس و ۹ دسته غلام (ابن تقریردی،
حوادث الدهور ذیل السلوک، نسخه کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۱۸۵، ص ۲۷۷). در نامه
ارسالی توسط امیر جلال الدین قابونی به مناسبت فتح استانبول به مملوک مصر با انشای ملاگورانی
آمده که اسرا و پارچه های ارسالی در نامه دیگری ذکر شده است، که سلطان مصر ضمن پاسخ
به این نامه، هدایایی برای سلطان محمد فاتح می فرستد (منشآت فریدون بیگ، ج ۱/ ص ۲۲۵

خاندان آل عثمان تا اواسط قرن پانزدهم میلادی

خاندان و سلاطین عثمانی

خاندان عثمانی به تیره «قایی» یا «قبی» که شاخه‌ای از اغوزها بودند منسوب است. به موجب قانون و رسوم متداول در بین همه دولت‌های ترک، کشور، ملک مشترک خاندان به‌شمار می‌رفت و رئیس منتخب از بین اعضای خاندان، یعنی «اولوبگک»، رئیس خاندان و رئیس کشور نیز بود.

این رسم و قانون که از همان آغاز، در بین عثمانیها متداول بود از زمان مراد اول دگرگون شد و کشور، ملک مختص پادشاه و فرزندانش شد. باز در اوایل کار، انتخاب حکمران و وزیر و بیگلربیگها که اداره امور کشور را در دست داشتند توسط «اخی»ها که در تشکیل دولت عثمانی نقش اساسی برعهده داشتند، صورت می‌گرفت. سلطان که براریکه قدرت بود هرگز برای جانشینی خود نامزدی تعیین نمی‌کرد. تنها سلطان محمد چلبی با در نظر گرفتن احتمال ادعای سلطنت توسط برادرش مصطفی چلبی که در دربار امپراتور بیزانس بسر می‌برد و نیز قطع امید از حیات خود به‌وزیر و بیگلربیگهای نزدیک خویش توصیه کرد که پسرش مراد را به حکمرانی برگزینند و تا آمدن او خبر مرگش را از دیگران مخفی نگاه دارند. در بین عثمانیها هیچ قانونی برای جانشینی سلطان وضع نشده بود و سلطان پس از رسیدن به سلطنت برای جلوگیری

از بروز هر گونه شورش، برادران خویش را به قتل می‌رسانید. این رسم بعدها با قانونی که سلطان محمد فاتح گذرانید شکل قانونی و رسمی به خود گرفت. در این قانون ماده‌ای گنجانیده شده بود که به موجب آن وقتی در خاندان عثمانی سلطنت نصیب کسی می‌شد می‌توانست برای «نظام عالم» برادرانش را بکشد.

پادشاه عثمانی به سبب آنکه صاحب و مالک مملکت بود می‌توانست هر نوع تصرفی در جان و مال اتباع خود بکند. وی، خواه با واسطه و خواه بدون واسطه، از این حق استفاده می‌کرد. هر نوع قدرت ناشی از پادشاه بود؛ منتهی این قدرت را نه به خاطر هوی و هوس بلکه طبق قانون و متکی به آداب و رسوم و با ایجاب شرایط اعمال می‌کرد. پیش از اتخاذ تصمیم قطعی در مسأله‌ای، نخست آن مسأله در «دیوان» مورد بررسی قرار می‌گرفت و آنگاه اتخاذ تصمیم نهایی با سلطان بود. تصمیم پادشاه درباره امری و اظهار نظر قاطعانه‌اش درباره هر موضوعی به منزله قانون بود. سلاطین عثمانی گاه به گاه درباره امور دولت و مسائل شرعی و حقوقی با افراد صاحب نظر مشورت می‌کردند و از آنان نظر می‌خواستند. با توجه به مطالبی که عنوان شد پادشاه که ظاهراً دارای اختیارات نامحدودی بود در عین حال مقید به رعایت پاره‌ای قوانین بود که این خود برای دوام و بقای هر دولتی ضروری است. در تمام دوران حکومت سلاطین عثمانی، حتی در زمان مقتدرترین پادشاهان، حکمران تصمیمات «دیوان» را رعایت می‌کرد و دیده نشد که از آن عدول کند.

در دوران نخستین پادشاهان عثمانی (تا اواخر قرن شانزدهم) شاهزاده‌ها به فرمانداری شهرستانها منصوب می‌شدند و خدمت می‌کردند و در جنگها فرماندهی جناحها را به عهده داشتند و به این ترتیب با آگاهی از احوال کشور و اصول مملکتداری متبحر در فنون جنگی پرورش می‌یافتند و چون به سلطنت می‌رسیدند از این تجربیات بهره می‌گرفتند. سلاطین عثمانی فرمانده کل قوا نیز بودند. در جنگهای مهم، خود شخصاً شرکت داشتند و در جنگهای کوچک و بی‌اهمیت، فرد صلاحیتداری را به فرماندهی منصوب می‌کردند. سلاطین عثمانی به هنگام صلح و آنگاه که در قصر خویش به استراحت مشغول بودند، سرفرماندهی را با تمامی اختیاراتی که در این باره داشتند به سردار اکرم تفویض می‌کردند که در جلدهای آینده از آن سخن خواهد رفت.

خاندان آل عثمان... □ ۵۵۷

پادشاهان عثمانی شش «طوغ»* داشتند که مهمترین آنها «آق سانجاک» بود. تازمان سلطان محمد فاتح ریاست «دیوان» باشخص پادشاه بود. وی به اداره امور دولت می پرداخت و در صورت لزوم تصمیمات لازم را اتخاذ می کرد. اگر پادشاه در دیوان حضور نمی یافت و یا بیمار می شد وزیر اعظم ریاست دیوان را به عهده می گرفت.

شخصیت سلاطین

غازی عثمان که در تواریخ عثمانی به نام نخستین پادشاه از او یاد شده است در واقع پادشاه نبود، بلکه یکی از امرای مرزی شمال غربی سرزمین ترک نشین بود. تاکنون سکه یا کتیبه ای از او به دست نیامده است. غازی عثمان با استفاده از نفوذ «اخی»ها مرز سرزمین تحت حکومتش را گسترش داد و تا پایان عمر به صورت یکی از امرای تابع سلجوقیان آسیای صغیر و ایلخانان حکومت کرد.

نخستین پادشاه عثمانی به معنی واقعی کلمه اورخان بیگ بود (۱۳۲۴-۱۳۶۲م). اورخان بیگ که در اواخر عمر پدرش به نیابت او اداره امور را در دست داشت و بعد از درگذشت پدر با تصمیم اخیها عملاً اداره امور امیر نشین را به دست گرفت، حکمرانی بود با اراده، مدیر و هوشیار و می دانست که از حوادث سیاسی چگونه بهره برداری کند. او ضمن فعالیت با برنامه ای حساب شده نخستین پایه های استقرار ترکها در روملی را گذارد و در سایه همکاری فرماندهان تجربه دیده اش، مرزهای کشورش را پهناورتر کرد و با سازماندهی لشکری و کشوری قلمرو حکومتی خود را به شکل یک دولت درآورد.

مراد اول پسر اورخان بیگ (۱۳۶۲-۱۳۸۹م) با موفقیت هایی که در روملی و آناتولی به دست آورد دولت عثمانی را همپایه یک امپراتوری کرد. وی همچون پدرش سازمان دهنده و مدیر ورزیده ای بود. مراکز** «قاپی قولی» و سایر تشکیلات لشکری با توجه به نیاز عصر در زمان او به وجود آمد. وی در فتوحاتش توانست از نیردهای

* تاجی از پر مرغ یا موی دم اسب درست می کردند و در دوره عثمانی از طرف سلطان به پاشا (تیمسار)ها ووزرا می دادند. - «مترجم»

** در متن واژه «اوجاق» به معنی کانون و مرکز آمده است که از این پس واژه «سازمان» را به کار می بریم. - «مترجم»

کمکی سلاطین و دسپوهای روملی که تحت نفوذ او درآمده بودند حداکثر بهره‌برداری را بکنند. مراد اول حکمرانی بود با اراده و صاحب‌عزم و پرتحرک و نسبت به اتباع خود عادل و بردبار و هنگام عمل بسیار سریع. در تمامی اقدامات خود طبق نظم و برنامه عمل کرد و استقرار ترک‌ها را در روملی تأمین ساخت. وی بخشی از خانواده‌های ترک و اهالی بومی را در روملی اسکان داد و با وضع قوانین، تقویت دولت را موجب شد. وزرا و فرماندهانی چون چندرلی قراخلیل خیرالدین پاشا، پسرش علی‌پاشا، لالا (لله) شاهین‌پاشا، تیمورتاش پاشا، حاجی ایل‌بیگی و اورنوس بیگ در کسب این موفقیتها خدمات ارزنده‌ای به او کردند. مراد اول در تاریخ «غازی خنکار» و «خداوندگار» لقب گرفت. او دارای یک کتابخانه خصوصی بود که آثار بسیاری برای آن استنساخ شده بود.

پسر مراد، یلدرم بایزید (۱۳۸۹-۱۴۰۲م)، دامنه فتوحات عثمانی را از روملی به آناتولی کشانید. او با الحاق سراسر بلغارستان به خاک عثمانی و با کسب پیروزیهای بزرگی چون پیروزی نیکبولی، آرامش و امنیت را در سراسر بالکانها تأمین کرد. سلطان بایزید که بایک حمله امرای آناتولی را از میان برداشت اما سیه (آماسیا)، صامصون، سیواس و ملاطیه را تصرف کرد و مرز کشورش را تا ارزنجان گسترش داد. سلطان بایزید که حکمرانی بود عصبی، تندخو و به سبب اعتماد به نفس از تصمیم خود عدول نمی‌کرد و فرماندهی ارزشمند بود، به سبب عناد و یکدندگی و عدم توجه به توصیه فرماندهانش در جنگ معروف آنکارا شکست خورد و چون به دنبال این شکست، کشور پهناورش تقسیم شد، از شدت اندوه درگذشت. حادثه تیمور فتوحات عثمانی را هفتاد سال به تعویق انداخت.

پس از مرگ سلطان بایزید و بازگشت تیمور به کشورش، جنگ قدرت بر سر تصاحب مقام سلطنت بین شاهزادگان عثمانی در گرفت تا اینکه سرانجام سلطان محمد چلبی (۱۴۱۳-۱۴۲۱م) که توانسته بود دولت عثمانی را تحت اداره واحدی در آورد،

۱. پس از تجزیه دولت عثمانی تا مدت‌ها شاهزادگان بر سر تصاحب قدرت پایکدیگر در جنگ و جدال بودند که این دوره، «دوره فترت» نام گرفت. بعضی از مورخان متأخری آنکه ویژگیهای سرزمینهای عثمانی را در نظر بگیرند از شاهزادگانی چون سلیمان و موسی با نام سلطان سلیمان و سلطان موسی نام برده‌اند، که ناشی از عدم شناخت ایشان است.

خاندان آل عثمان ... □ ۵۵۹

بر اثر قدرت اراده و جدیت و تلاش و نیز احترام به قول خود و پیمانهای منعقد، اعتماد و احترام حکمرانان معاصر را به خود جلب کرد و بحق دومین مؤسس دولت عثمانی نام گرفت. وی توانست بعضی از نقاط از جمله صامصون، صاروخان و آیدین را که برادرش سلیمان چلبی به بیزانس واگذار کرده بود باز پس بگیرد و منتشایبان را تحت نفوذ خویش در آورد. روایت می کنند که سلطان محمد چلبی در بیست و چهار جنگ شرکت کرد و طی این جنگها چهل بار زخمی شد. محمد چلبی نیز دارای کتابخانه خصوصی بوده است.

مراد دوم (۱۴۲۱-۱۴۵۱م) پسر محمد چلبی در سن هجده سالگی امور کشور را در دست گرفت و توانست به یاری وزرا و امرای تجربه دیده مشکلی را که عمویش به وجود آورده بود حل کند. در دوران حکومت او قلمرو عثمانی گسترش یافت، و با پیروزی در جنگ وارنه توانست شکست نخستین از صلیبیان را جبران کند. وی از علما و شعرا حمایت می کرد. اهل بزم و رزم بود. وقتی در گوشه ای از مرز کشورش خطری پیش می آمد از سربساط عیش و نوش برمی خاست و در رأس سپاه خود عازم جنگ می شد. با توجه به بررسی حوادث و عملکردش حکمرانی بود باخوی ملایم، خوش قلب، عادل، جسور و با تجربه؛ ولی عزم و اراده پدر و پسر خویش را نداشت و اداره امور کشور را کلاً به دست چندرلی زاده ابراهیم پاشا و پسر او خلیل پاشا سپرده بود و آندو با استقلال رأی تمام به حل و فصل امور می پرداختند. مراد دوم نیز دارای کتابخانه شخصی بود.

سلطنت در دوران عثمانی

تازمان سلطان محمد فاتح در اداره امور کشور، وزرا و امرای ترك صاحب نفوذ بودند. بعدها از زمان سلطان مراد دوم به بعد عرصه به دست کسانی که طبق اصول «دوشیرمه»* پرورش یافته بودند افتاد. فی المثل در سال ۱۴۴۴م در پی عهدنامه ادرنه -

* بر طبق این اصول، جوانان مسیحی که از بین اسرا و غلامان برگزیده می شدند پس از اینکه ترکها آنها را به دین اسلام مشرف می کردند و پس از پرورش و تربیت، از آنان در مراکزینی چری و یاسایر کارهای دولتی بهره می گرفتند. - «مترجم»

سگهدین که سلطان محمد برای اولین بار به حکومت رسید، زغنوس پاشا که اصلاً رومی بود قدرت زیادی پیدا کرد. چندرلی زاده خلیل پاشا صدراعظم و دیگر ارکان دولت که از افزایش نفوذ زغنوس پاشا سخت مکدر شده بودند پس از توافق بایکدیگر سلطان مراد دوم را که به نفع پسرش محمد از سلطنت کناره گیری کرده بود در مقام فرماندهی کل سپاه و ادار به شرکت در جنگ وارنه کردند و بعداً نیز برای دومین بار به سلطنت رسیدن او را اعلام داشتند. ولی پس از فتح استانبول دستور قتل خلیل پاشا توسط سلطان محمد فاتح صادر شد و سایر امرای ترک نژاد نیز بتدریج از مصادر امور برکنار شدند و میدان برای «دوشیرمه» ها خالی ماند و سلطنت عثمانی با ویژگیهای خاص خود آغاز شد.

از بدو تأسیس دولت عثمانی کلیه سلاطین تا خود سلطان مراد دوم مدام با مردم در تماس بودند. در دیوان حضور می یافتند؛ در جریان دعاوی قرار می گرفتند؛ به امور دولتی رسیدگی می کردند و در میادین جنگ در کنار سربازان بودند و با آنان همچون همکار و همرزم رفتار می کردند. سلطان محمد فاتح با پذیرفتن اصول و حدود سلطنت از مذاکرات دیوان کناره گرفت و پرده نازکی بین خود و ملت کشید. با گذشت زمان، یعنی در زمان جانشینانش، رفته رفته این حجاب و پرده ضخیم تر شد به طوری که سرانجام پادشاه و مردم نه همدیگر را می دیدند و نه از نزدیک می شناختند.

شاهزادگان عثمانی

به فرزندان سلاطین عثمانی «شهزاده» گفته می شد که مخفف شاهزاده است. از اوایل قرن چهاردهم و در قرن پانزدهم بویژه به شاهزادگان مقیم آناتولی لقب «چلبی»^{*} داده می شد.

پسران سلاطین عثمانی در زمان حیات پدر با مقرری قابل توجه به فرمانداری شهرستانها منصوب می شدند و به اداره امور می پرداختند و به این ترتیب در مسائل لشکری و کشوری تجربه لازم را به دست می آوردند. یک شهزاده پس از تعلیم و تربیت و در سنین بین ده تا پانزده سالگی به فرمانداری یکی از شهرها منصوب و فرستاده می شد و شخص

* در لغت به معنی محترم و متحشم است. - «مترجم»

با تجربه‌ای به نام «لالا» (الله) همراه او اعزام می‌گردید تا راه و رسم کشورداری را به او بیاموزد. البته بجز لالا گروه کثیری برای تصدی امور مختلف همراه او فرستاده می‌شدند. شهزاده‌ها مادرشان را نیز همراه خود به محل فرمانداری خویش می‌بردند. به شهزادگان فرماندار، «چلبی سلطان» گفته می‌شد.

وقتی يك شهزاده عثمانی فرماندار می‌شد افرادی چون دبیر، امین مالیه، رئیس‌الکتاب و سایر اعضای اداری و نيز اركان درباری مقاماتی چون میرعالم، میر آخور، قاپی آغاسی (رئیس خدمتگذاران سفیدپوست دربار) و... با او بودند.

طبق قانون، شهزادگان به فرمانداری شهرستانهای روملی منصوب نمی‌شدند. «چلبی سلطان»ها، یعنی شهزاده‌هایی که فرماندار بودند، در ایام معینی - چنانچه سنشان اجازه می‌داد - شخصاً «دیوان» تشکیل می‌دادند و مسائل مربوط به حوزه مسئولیت خود را حل و فصل می‌کردند. اگر سن شاهزاده‌ای کم بود لالا این وظایف را انجام می‌داد. به‌طور کلی مسائل و تشریفات اداری زیر نظر لالا صورت می‌گرفت. لالاها از بین افراد قابل اعتماد دولت برگزیده می‌شدند. شهزاده‌ها «تیمار» و «زعامت»^{*} واگذار می‌کردند، «فرمان»^{*} صادر می‌کردند و پای فرامینی را که صادر می‌کردند و به‌جایی می‌فرستادند با طغرایبی که بیانگر اسمشان بود مه‌هور می‌ساختند؛ منتهی مراتب و واگذاری تیول و صدور فرمان را به دولت مرکزی گزارش می‌دادند تا در دفتر کل ثبت شود.

تا اواسط قرن پانزدهم با توجه به شرایط زمان شهرهایی چون از میت، بورس، اسکسکی شهر، آیدین، کوتاهیه، بالیکسری، اسپارطه، انطالیه، اماسیه و سیواس جزء مراکز حکومتی شهزاده‌های فرماندار بودند.

شهزاده‌های عثمانی یا همراه پدر در جنگ شرکت می‌کردند و یا به تنهایی به نبرد اعزام می‌شدند. اگر همراه پدر بودند، یا فرماندهی یکی از جناحهای لشکر به آنها محول می‌شد و یا فرمانده نیروهای ذخیره می‌شدند.

در بین شهزاده‌های عثمانی بسیار اتفاق افتاده بود که با به سلطنت رسیدن برادری برادر دیگر به ادعای سلطنت قیام بکند. حتی در اواخر نیمه دوم قرن چهاردهم ساوجی بیگک پسر مراد اول برای تصاحب سلطنت علیه پدر قیام کرد.

* رجوع شود به بخش «نیروهای ایالتی» همین مجلد. - «مترجم»

فصل ۱۵

نخستین تشکیلات دولت عثمانی

«دیوان» از جمله تشکیلات مرکزی

اجلاسیه هیئت وزیران که به ریاست پادشاه و در غیاب پادشاه به ریاست صدر اعظم تشکیل می‌شد، «دیوان» نام داشت. محل دیوان یا در پایتخت بود و یادر شهری که پادشاه در آن اقامت داشت. تصمیمات نهایی مربوط به امور دولت در آنجا اتخاذ می‌شد. الگوی این دیوان عثمانی که نیم قرن موجودیت داشت دیوان ایلخانان بود. در زمان ایلخانان، وزرا از بین «ارباب سیف»، یعنی از صنف لشکری، انتخاب نمی‌شدند، بلکه از بین دبیران و دانشمندان برگزیده می‌شدند. به این معنی که وزرای منتخب از بین علما به کار لشکری نمی‌پرداختند و این رسم تا زمان چندرلی قراخلیل جاری بود. ولی پس از آنکه چندرلی قراخلیل با حفظ مقام وزارت فرماندهی لشکر را نیز به عهده گرفت، بعد از او وزرای اعظم هر دو سمت را داشتند. به این ترتیب، مقام بیگلربیگی، یعنی فرماندهی لشکر، که در درجه نخست اهمیت قرار داشت در مقایسه یک درجه تنزل یافت؛ یعنی بیگلربیگ که سمت فرماندهی لشکر را داشت پس از وزیر اعظم و در درجه دوم اهمیت قرار گرفت.

دیوان هر روز صبح زود پس از نماز سحر با حضور پادشاه تشکیل می‌شد و درباره مسائل مختلف، خواه مسائل دولتی و خواه مرد اعم از لشکری، مالی، اداری،

حقوقی و عرفی، تصمیم گیری می کرد. اعضای دیوان عبارت بودند از پادشاه، وزیر اعظم، دیگر وزرا، قاضی عسکر، رئیس مالیه و دبیر. وزیر اعظم امور لشکری و عرفی، قاضی عسکر امور شرعی و حقوقی، و رئیس مالیه مسائل مالی را بررسی کرده، نظریه خود را ابراز می کردند. دبیر، رئیس دبیرخانه دیوان بود و امور مربوط به اراضی و اختصاص «خاص»، تیمار و زعامت به او محول می شد و توسط او ثبت دفتر کل (دفتر املاک) می گردید. وضع و تنظیم قوانین مربوط به این امور نیز با او بود. ترسیم طغرا بر فرمانها و براتهای حکام، والیها و فرمانداران و «ویوودا»^{**}ها به دست دبیر صورت می گرفت. در آن تاریخ، رئیس الکتاب که سرپرست کاتبان دبیرخانه دیوان بود، زیر نظر دبیر انجام وظیفه می کرد.

از اواسط قرن پانزدهم به بعد جلسات دیوان هفته ای چهار روز (شنبه تا چهارشنبه) تشکیل می شد. در هر شهری یا نقطه ای که پادشاه اقامت داشت جلسه دیوان در آنجا تشکیل می شد.

وزیر اعظم و وزرا

در اوایل دوران حکومت عثمانی دیوان تنها يك وزیر داشت که از بین علما برگزیده می شد. بعدها به تعداد وزرا افزوده شد. وزیر اول، وزیر اعظم نام داشت. نخستین وزیر اعظم، یعنی وزیر اول دولت عثمانی، چندرلی زاده علی پاشا بود. در زمان او چون تیمورتاش پاشا نیز به مقام وزارت منصوب شد، علی پاشا وزیر اول، یعنی وزیر اعظم، نام گرفت. وزرا صاحب سه «طوغ»^۱ بودند که علامت وزارت بود. طوغ از سوی پادشاه به وزرا داده می شد. در صورت فوت و یا عزل وزیر، طوغها پس گرفته می شد.

* رجوع شود به بخش «نیروهای ایالتی» همین مجلد. - «مترجم»

** رجوع شود به بخش «والیان روملی در زمان عثمانیان» در همین مجلد. - «مترجم»

۱. طوغ یا توغ يك واژه ترکی است. در زمان عثمانیها يك دسته از موی دم اسب را به شکل گلوله یا هلال در آورده، آنرا بر سر چوب یا تیر باریکی نصب می کردند که به آن طوغ گفته می شد. موهای طوغ، سرخ رنگ آمیزی می شد. بر روی این طوغهای رنگ شده کلاهک ظریفی از موی سیاه و سفید قرار داشت. وزرا صاحب سه طوغ بودند و بیگلر بیگ و فرماندارها به ترتیب دو و يك طوغ داشتند.

فخستین تشکیلات دولت عثمانی □ ۵۶۵

تا حدود اواخر دوران سلطنت محمد فاتح ریاست دیوان باشخص شاه بود. بعداً این مسئولیت به وزیر اعظم محول شد و «اطاق عرض» به وجود آمد. تا اواسط قرن پانزدهم تعداد وزرا از سه وزیر تجاوز نکرد. وزیر اعظم و کیل و نماینده مطلق شاه بود و به نشانه این وکالت، مهر زرین بیضی پادشاه نزد او بود. وزیر اعظم در همه امور دولت مسئول بود. عزل و نصبها و همه اقدامات مربوط به امور دولتی به تصمیم او و باتصویب پادشاه صورت می گرفت و عرایض هیچ وزیر اعظمی در آن ایام توسط شاه رد نمی شد.

بیگلر بیگها

در اوایل، عثمانیها تنها يك بیگلر بیگ داشتند که مسئولیت کلیه امور لشکری با او بود و پس از شاه امر او نافذ بود. سلیمان پاشا پسر اورخان که فرمانده سپاه بود، مقام بیگلر بیگی داشت. پس از مرگ او این وظیفه به لاشاهین پاشا محول شد. از زمان مراد دوم، پس از آنکه وزیر چندرلی خلیل خیرالدین پاشا فرماندهی سپاه را در دست گرفت اهمیت بیگلر بیگها يك درجه کاهش یافت، ولی بازم صاحب نفوذ بودند. پس از گسترش دامنه فتوحات، چون اداره امور آناتولی و روملی توسط يك بیگلر بیگ با مشکلات مواجه بود، دو مقام بیگلر بیگی (بیگلر بیگ روملی و بیگلر بیگ آناتولی) به وجود آمد. بعدها، هم به تعداد بیگلر بیگها افزوده شد و هم اختیارات آنان کاهش یافت. معهداً بیگلر بیگها عالیرتبه ترین مقام لشکری ایالتها به حساب می آمدند. بیگلر بیگها صاحب دوطوغ و «خاص» بودند. آنها به هنگام عملیات جنگی همه فرمانداران منطقه بیگلر بیگی (ایالت) و «سپاهی» های ایالت را به همراه خود به نقطه ای که دستور داده می شد می بردند تا به اردو ملحق شوند. ولی چون فرمانداران آناتولی از میان شهزادگان بودند لذا قدرت بیگلر بیگ آناتولی به اندازه قدرت بیگلر بیگ روملی نبود. (شهزادگان به فرمانداری شهرستانهای روملی منصوب نمی شدند.) میزان نفوذ بیگلر بیگها در مورد فرمانداران در حدود يك بازرسی و کنترل کلی بود. فرمانداران مستقیماً با مرکز مکتبه می کردند. ولی در زمان جنگ، بیگلر بیگها فرمانده ایالت خود بودند. بیگلر بیگ مسئول اداره امور شهر مرکزی ایالت خود بود.

«ساجاق بیگ» (فرماندار)ها

از نظر سلسله مراتب، فرمانداران تابع بیگلربیگها بودند و گذشته از مسئولیت امور «تیمار»های آزاد (اراضی ای که از تیول آن استفاده می شد)، مسئول امور لشکری و کشوری و رفاهی محل فرمانداری خویش نیز بودند. کنترل تیمارهای آزاد با صاحبان تیمار بود. فرمانداران صاحب یک طوغ بودند و «خاص»هایی نیز برای امرار معاش داشتند. هنگام وقوع جنگ، «سپاهی»های شهرستان خویش را گرد آورده، تحت فرماندهی بیگلربیگ عازم جنگ می شدند. به مسئول امور «تیمار» شهرستان (که از نظر تقسیمات کشوری کوچکتر از شهر بود) سوباشی گفته می شد که حفظ نظم شهرستان با او بود.

همان گونه که در مبحث مربوط به شهزاده‌ها دیدیم مسئولیت اداره امور بعضی شهرها با پسران پادشاه بود که به آنها «چلبی سلطان» می گفتند. حدود اختیارات آنان بیش از سایر فرمانداران بود، به طوری که حتی در زمان جنگ بر بیگلربیگهای آناتولی و روملی از نظر مقام و رتبه برتری داشتند.

تقسیمات کشوری

سرزمینهای تحت اداره عثمانیها از نظر تقسیمات کشوری و لشکری عبارت بود از ده، شهرستان (قضا)، شهر و بیگلربیگ لیق (استان). ده نشینهار عایا^۲ نامیده می شدند و روستاها سه شکل داشتند. دیرلیق، وقف و ملک. دعوای روستاییان (بجز مسائل نظامی) اعم از امور شرعی و حقوقی توسط قضات محلی حل و فصل می شد. در شهرستانها که از مجموع چندین ده تشکیل می شد قضات و سوباشیها خدمت می کردند. برقراری نظم شهرستانها به عهده سوباشیها بود و همان گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم قضاوتهای امور شرعی و عرفی با قضات بود.

تا این اواخر نیز اطلاق عنوان «قضا» به شهرستان به خاطر اداره امور شهرستانها

۲. در اوایل دوران عثمانی به کلیه روستاییان، اعم از مسلمانان و مسیحی، «رعایا» می گفتند؛ ولی بعدها این عنوان در مورد تمامی غیرمسلمانها معمول شد.

نخستین تشکیلات دولت عثمانی □ ۵۶۷

توسط قضات متداول و معمول بود.^۳ امروزه نیز از شکل این گونه شهرستانها، استانهای کشورمان به وجود آمده است. هر يك از اراضی که از دست امرای آناتولی خارج شد جدا گانه به صورت فرماندار نشین (شهر) در آمد و بعضی از نقاط نیز به سبب موقعیت خاصی که داشت فرماندار نشین شد. در دوره‌ای که از آن بحث می‌کنیم دو بیگلربیگ نشین آناتولی و روملی موجودیت داشتند. از نظر درجه اهمیت بیگلربیگ نشین روملی از آناتولی مهمتر بود. مرکز بیگلربیگ نشین روملی «منتسر» و مرکز بیگلربیگ نشین آناتولی «کوتاهیه» بود. مدتی موقتاً (زمانی که کوتاهیه شاهزاده نشین شد) آنکارا به صورت مرکز آن درآمد، ولی بعداً دوباره کوتاهیه به طور دائمی مرکز بیگلربیگ نشین آناتولی شد.

در اوایل دوران عثمانیها با توجه به ضرورت اوضاع، محل مرکز حکومتی مدام تغییر می‌یافت. بعدها با گسترش دامنه فتوحات در روملی، ادرنه در اوایل امر به طور موقت و بعداً نیز تا فتح استانبول به طور دائم پایتخت بود.

نحوه اداره اراضی

عثمانیها چون سلجوقیان بزرگ، سلجوقیان آناتولی و امیر نشینهای آناتولی در سرزمینهایی که فتح می‌کردند اراضی را تقسیم کرده، طبق این تقسیمات آنرا اداره می‌کردند. از نظر اسلام سه نوع زمین داریم: خراجی، عشری و امیری. عثمانیها پس از تصرف اراضی امیر نشینهای آناتولی آنرا به همان شکل اولیه پذیرفته بودند و به همان نحو اداره می‌کردند. اراضی تصرف شده در روملی در زمره اراضی امیری یعنی جزء زمینهای دولتی محسوب می‌شد، منتهی کلیساها و صومعه‌ها مستثنی بود.

«اراضی امیریه»^۴ یا «اراضی مملکت» به زمینهای دولتی اطلاق می‌شد. این زمینها بر حسب عشریه، مالیات و نوع بهره‌دهی به سه نوع بزرگ، متوسط و کوچک

۳. به موجب تشکیلات اساسیه (قانون اساسی) ولایتها «ایل»، شهرها «ایلچه» و نواحی «بوجاق» نام گرفته بود.

۴. در کشورهای تحت اداره مطلقه عثمانیها زمین ورعایا از آن امیر یعنی پادشاه بود. از این روی «اراضی امیریه» می‌گفتند که در واقع تعبیر اراضی دولتی امروزی است.

تقسیم می‌شد. به کسانی که در این زمینها کشت و زرع می‌کردند «رعایا» گفته می‌شد. اراضی سرزمینهایی که فتح می‌شد (به استثنای شهر، شهرستان، باغ، باغچه و مرتع) اراضی امیریه به حساب می‌آمد، به ثبت می‌رسید و به شرط کشت و زرع به صاحبان اولیه آن واگذار می‌شد. آنان در طول حیات در صورت رعایت شرایط در زمین کشت و زرع می‌کردند و پس از مرگ، زمین به فرزندانشان انتقال می‌یافت. اراضی دولتی (امیری اراضی) سه نوع بود: خاص، زعامت و تیمار. کسانی که با شرایط گفته شده در اراضی دولتی (امیری) کشت و زرع می‌کردند، می‌باید عشر و مالیات مزارع (خواربار و یا معادل آن پول) را سالانه به خزانه دولت پرداخت کنند؛ ولی طبق قانون به جای پرداخت مستقیم به خزانه، آن را به هر کسی یا هر محلی که دولت در ازای اخذ خدمات مشخص می‌کرد، تحویل می‌دادند. اگر عشریه و مالیات تعیین شده به «سپاهی تیماردار» (تیمارلی سپاهی*) اختصاص داده می‌شد به او پرداخت می‌کردند و او نیز، همان طوری که در مبحث مربوط به «تیمارلی سپاهی» خواهیم گفت، در ازای دریافت آن، به هنگام بروز جنگ، در جنگ شرکت می‌کرد و اگر چنانچه مالیات و عشر اراضی به «زعامت» یا «خاص» تخصیص داده می‌شد، صاحب خاص یا زعامت آن را دریافت می‌داشت. به عشر و مالیاتی که صاحبان خاص، تیمار و زعامت از اراضی اختصاص داده شده به آنان دریافت می‌کردند «دیرلیق» گفته می‌شد. صاحبان دیرلیق نیز «صاحب ارض» نام داشتند.

در دوره عثمانیها بجز اراضی دولتی (امیری) زمینهای «وقف» و «ملک» نیز وجود داشت. این اراضی با داشتن تفاوتی با اراضی امیریه به مؤسسات و یادر ازای خدمت به بعضی از افراد اختصاص داده می‌شد. بالطبع در این اراضی رعایا به کشت و زرع مشغول بودند. عشریه و مالیات اراضی وقف به مؤسسات دینی، علمی و اجتماعی اختصاص داشت. رعایای اراضی وقف موظف بودند عشریه و مالیات زمین را به متولی مؤسسه‌ای که معین می‌شد پرداخت کنند و او نیز به موجب وقفنامه، این مبلغ را به مصارف مربوط می‌رسانید. اراضی وقف قابل خرید و فروش نبود و به عنوان هدیه به کسی نیز داده نمی‌شد. گاهی اوقات اراضی وقف به اراضی امیری منضم می‌شد، که البته

* رجوع شود به فصل شانزدهم همین جلد.

این امر بسیار استثنایی و نادر بود و به سبب ازدیاد اراضی وقف و کمبود زمینهایی که به دفاع از مملکت اختصاص داشت انجام می گرفت.

اراضی «ملك» هم در ازای انجام خدمات به افراد داده می شد و بر چند نوع بود. فروش، تقسیم و هدیه همه «ملك»ها مجاز بود و کسی در آن مداخله نمی کرد. صاحب این نوع اراضی در صورت تمایل می توانست آن را وقف کند و یا برای فرزندش به ارث بگذارد.

در مورد رعایا و یا دهقانهایی که روی زمین کار می کردند، باید گفت عشریه و مالیات زمین به هر کس و یا هر مؤسسه ای که اختصاص داده می شد، این دهقانها رعایای آن شخص یا مؤسسه محسوب می شدند. رعایا در صورت کشت و زرع و آبادانی زمین می توانستند آنرا در اختیار داشته باشند و برای خود نگه دارند. در غیر این صورت «صاحب ارض» مزرعه را از او گرفته، به کس دیگری می داد. کلیه فعل و انفعالات و معاملات صورت گرفته در مورد این اراضی در دفاتر تحریر ثبت می شد. نقل و انتقال اراضی از کسی به کس دیگر نیز در این دفاتر منعکس می شد. در صورت فوت یکی از رعایا پسرش به جای او زمین را در اختیار می گرفت. سند این انتقال توسط «صاحب ارض» (تیمار، خاص و زعامت) به او داده می شد. در صورت بروز اختلاف بین رعایا و «صاحب ارض»، تحقیق و اقدام در این باره یا به قضات محلی واگذار می شد و یا دستور لازم از مرکز صادر می شد. همان طور که رعیت می توانست از حق خود در مقابل «صاحب ارض» دفاع کند، صاحب ارض نیز متقابلاً حق دفاع از حقوق خود را داشت.

با توجه به مراتبی که شرح داده شد با آنکه «صاحب ارض» به منزله ارباب رعیت و مالک زمین محسوب می شد ولی نمی توانست درباره او ستم روا دارد یا به میل و دلخواه خویش رفتار کند. در غیر این صورت مورد پیگرد قرار می گرفت و در صورت اقتضا دیر لیش از او گرفته می شد. در واقع، زمین نه مال دهقان بود و نه مال «صاحب ارض»، بلکه از آن دولت بود. دهقان موظف به کشت و زرع و آبادی زمین تحت اختیارش بود و «صاحب ارض» نیز مکلف بود وظایف محوله را انجام دهد. بارعایت این شرایط، طرفین می توانستند زمین و عایدی آن را برای خود محافظت کنند؛ از این روی این قبیل اراضی نه فروخته می شد و نه می شد آنرا به کسی بخشید. تنها پادشاه

در مقام صاحب مملکت می‌توانست آن را به صورت وقف یا ملک به مؤسسه‌ای برای اداره امور آن اختصاص بدهد و یا در مقابل انجام خدمات در اختیار هر کسی که خواست بگذارد.

۱۶ فصل

سازمان و تشکیلات نیروهای مسلح در زمان عثمانیها

نگرشی کوتاه به تشکیلات لشکری

در تشکیلات لشکری عثمانیها تأثیر کم و بیش سلجوقیان آناتولی، ایلخانان و ممالیک مصر را می‌توان دید. عثمانیها دارای سه نیروی مسلح بودند: نیروی قاپی‌قولی، نیروی ایالت که نیروهای مرزی نیز جزء آن بودند، و نیروی دریایی.

نیروهای قاپی‌قولی متشکل از پیاده‌نظام «ینی‌چری»، «جبه‌جی»، «توپچی» و «آتلی بولوک‌لر» (دسته‌های سواره) بودند. این دو رسته قوای مرکزی و ویژه سلطان به‌شمار می‌رفتند که حقوق بگیر بودند و همه‌جا پادشاه را همراهی می‌کردند.

و اما نیروی ایالتی. نیروهای ایالتی مرکب بودند از سواره‌نظام «تیمارلی سپاهی» و نیز «یایا»، «مسلم»، «عزب»ها و «آق‌جی» که در مرزهای روملی مستقر بودند. در اوایل دوران عثمانی، در نیروی دریایی به‌جز کشتیرانان، عزبها، و در شرایط جنگی، تیمارلی سپاهیها نیز خدمت می‌کردند.

دولت عثمانی در اوایل کار به‌سبب آنکه دولت کوچکی بود، نیروی نظامی کافی برای به‌دست آوردن فتوحات گسترده نداشت؛ در نتیجه برای جبران این کمبود در آغاز تسلط خود بر کشورهای دیگر به‌فکر استفاده از نیروهای نظامی دسپوت‌نشینها و پرنس‌نشینهای امپراتوری بیزانس و بالکانها که زیر نفوذ خود در آورده بود افتاد؛ از

این روی طی پیمانهای منعقد شده با آنان، مکلفشان می کرد که به هنگام جنگ، میزان معینی نیرو در اختیار این دولت قرار دهند. گذشته از آن در جنگهای صلیبی در مواقع اضطراری از یاری امرای آناتولی - البته بندرت - بهره مند می شد.

باتوجه به اینکه عثمانیها هنگام سازماندهی تشکیلات نظامی خود پیش از تشکیل نیروهای قاپی قولی، نخست دست به ایجاد دو رسته «یایا» و «مسلم» زدند ما نیز نخست به معرفی این دو رسته می پردازیم.

«یایا»ها و «مسلم»ها

غازی اورخان بیگ پس از آنکه اساس دولت عثمانی را پی ریزی کرد به توصیه وزیر علاءالدین پاشا^۱ و غازی چندرلی قراخلیل به جای نیروهای سواره عشیره ای دو رسته کادر ثابت به نام «یایا» (پیاپی نظام) و «مسلم» (سواره نظام) به وجود آورد. تعداد افراد هر یک از این رسته ها که متشکل از جوانان ترك بود، به هزار نفر می رسید، که بعدها باتوجه به ضرورت و نیاز، این تعداد افزایش یافت. پیروزیها و موفقیتهای غازی اورخان و اوایل دوران سلطنت سلطان مراد مدیون «یایا»ها، «مسلم»ها و نیروهای عشیرتی بود. حقوق یایا و مسلم در ایام جنگ روزی دو آقچه (سکه نقره) بود. به هنگام صلح از پرداخت عشر و مالیات^۲ مزارعی که به آنان اختصاص داده شده بود معاف بودند. یایاها و مسلمها تا اواسط قرن پانزدهم جزء نیروهای مسلح بودند. بعدها با ایجاد و افزایش تعداد قاپی قولیهای پیاد نظام و سواره نظام، از وجودشان در پشت جبهه، امور حمل و نقل، استخراج معادن، احداث قلعه و کارگاههای کشتی سازی و تعمیر کشتی

۱. مورخان عثمانی و بعضی از مورخان خارجی متأثر از این منابع، وزیر علاءالدین پاشا و علاءالدین بیگ پسر غازی عثمان را باهم اشتباه کرده و ایجاد نخستین تشکیلات دولتی در زمان اورخان بیگ را به این شاهزاده نسبت داده اند. در صورتی که در اوایل حکمرانی اورخان، علاءالدین پاشا پسر حاجی کمال الدین پاشا مقام وزارت او را داشت و این کارها به دست او و همکارش، چندرلی قراخلیل، صورت گرفت. در اسناد آن دوره از این شاهزاده به نام علاءالدین بیگ یاد شده است.

۲. اراضی که به آنها «چیفتلیق» (مزرعه) گفته می شد بر حسب قوت و ضعف خاک به سه نوع تقسیم شده بود: هشتاد «دونوم» (هر دونوم معادل ۹۴۵ متر مربع) زمین درجه یک و مرغوب، یکصد دونوم زمین درجه دو و متوسط، و یکصد و پنجاه دونوم زمین ضعیف و کم قوت یک مزرعه (چیفتلیق) شمرده می شد.

استفاده می‌شد.

نیروهای قاپی‌قولی*

سازمان عجمی**

با گسترش دامنه فتوحات درروملی، عثمانیها به نیروهای مسلح بیشتری نیازمند شدند. دولت عثمانی برای تأمین این نیروی مورد نیاز درصدد برآمد تا اسرای مسیحی را مدتی به شیوه ترکان تحت تعلیم و تربیت قرار دهد و یک رسته نظامی از آنان به وجود آورد؛ از این روی مقرر شد هر سپاهی عثمانی از پنج اسیری که طی جنگ می‌گرفت می‌باید یکی را در اختیار دولت قرار می‌داد، که این سرآغاز ایجاد ینی‌چری بود.^۲

ایجاد سازمان ینی‌چری و عجمی در زمان سلطان مراد اول به توصیه غازی‌عسکر چندرلی قراخلیل و ملارستم قونوی مطرح شد. سازمان عجمی به منظور تربیت سرباز جهت مرکز ینی‌چری برای نخستین بار در گلیبولی به وجود آمد. اوایل همه اسرا جذب سازمان عجمی شده، با دریافت روزانه یک آقچه پس از خدمت در کشتیهای باری که بین گلیبولی، چارداق و لاپسکی در رفت و آمد بودند به مرکز سازمان ینی‌چری اعزام می‌شدند. ولی چون اسرا به محض یافتن موقعیت مناسب می‌گریختند این شیوه تغییر یافت. به موجب روش جدید، اسرای خردسال مسیحی نخست بین دهقانان ترک آناتولی بخش می‌شدند و با دریافت مزد کمی کار می‌کردند. پس از مدتی خدمت و پس از آنکه با آداب و رسوم ترک و اسلام آشنا شده، به آن خومی گرفتند با دریافت روزانه یک آقچه در سازمان عجمی اسم‌نویسی می‌کردند و باز پس از مدتی خدمت در این سازمان با

* معنی تحت‌اللفظی آن، غلامان باب عالی (غلامان دربار سلطان عثمانی) است. - «مترجم»
 ** «عجمی» به معنی بیگانه، خارجی و ناشی است. چون افراد این صنف لشکری از بین مسیحیان برگزیده می‌شدند لذا این اسم (عجمی = بیگانه) را بر آنان نهاده بودند. - «مترجم»
 ۳. چون مقرر شد که از هر پنج اسیر یک اسیر به پادشاه اختصاص داده شود، تعداد انبوهی فراهم شد. چندرلی خیرالدین پاشا گفت که آنان را به دست ترکان بسپاریم تا هم مسلمان شوند و هم زبان ترکی فراگیرند و آنگاه ینی‌چری شوند. پس چنین کردند و تعداد ینی‌چریها افزون شد... (تاریخ نشری، ص ۱۹۷).

روزانه دو آقچه مقرری به سازمان ینی چری منتقل می شدند. سازمان عجمی گلیبولی هشت رسته داشت. به این کودکان که باشیوه یادشده به خدمت گرفته می شدند «پنجیک اوغلانی» (پسر پنجیک) می گفتند؛ زیرا از هر پنج اسیریکی به عنوان مالیات در اختیار دولت قرار می گرفت. اگر نیازی به اسیر نبود در این صورت صاحب اسیر در ازای هر اسیر مبلغ معینی به خزانه دولت پرداخت می کرد. بیشتر این اسرا در «آقن»ها (حملات) گرفته می شدند.

به سبب توقف کار کشور گشایی و بروز مجادلات داخلی در پی جنگ آنکارا تربیت اسرا برای مقاصدی که ذکر شد متوقف گردید. از این روی بعدها دولت عثمانی به منظور جبران کمبود کادر قاپی قولی طبق قانونی تعداد معینی از کودکان اتباع مسیحی خود در روملی را با نام «دوشیرمه» (جمع آوری شده) به خدمت گرفت. این کودکان پس از جمع آوری به خدمت دهقانان آناتولی اعزام و سپس جذب سازمان عجمی می شدند. جوانان خوب روی و شایسته دوشیرمه و پنجیک برای خدمت در قصر سلطان انتخاب می شدند. این افراد پس از تربیت در قصر بزرگان، به قصر پادشاه اعزام می شدند. افراد سازمان عجمی بجز سازمان ینی چری به خدمت «جبه جسی»، «توپچی» و کارگاههای کشتی سازی نیز فرستاده می شدند و احتیاجات آنها را تأمین می کردند. همان طوری که گفتیم تأمین نیاز سازمان عجمی از بین کودکان مسیحی در چهارچوب محدوده قانون صورت می گرفت. نقایص قانون دوشیرمه بمرور و بر اثر نیاز و شرایط زمان رفع و کامل شد. اصول دوشیرمه بر ابرقانون به شرح زیر بود:

مأمور مسئول دوشیرمه با فرمانی که در دست داشت به شهر و شهرستانهای منطقه مأموریت خود می رفت؛ به یاری قضات و سپاهیهای محلی در شهرستانها می گشت و توسط هیئت کلیساها پسر بچه های مسیحی را جمع آوری می کرد.

طبق قانون تنها پسر خانواده از فرمان دوشیرمه معاف بود و نزد پدر می ماند؛ ولی یکی از پسران خانواده هایی که بیش از دو پسر داشتند مشمول قانون دوشیرمه می شد. در جمع آوری این پسر بچه ها دقت می شد که متوسط القامه و از خانواده های اصیل باشند. کوتاه قدان، کوسه ها و پسر بچه هایی که به قصبات رفت و آمد داشتند و چشم و گوششان باز بود به خدمت گرفته نمی شدند. پسر بچه های زیبا و بلند قامت برای خدمت در قصر شاه اختصاص می یافتند. این پسر بچه ها، از بین کودکان و نوجوانان هشت تا

هجده ساله انتخاب می شدند. کودکان جمع آوری شده هر منطقه در قافله های یکصد و پنجاه الی دویست نفری که «سورو»* نام داشت به مرکز حکومت فرستاده می شدند. آنگاه پس از بررسی کامل و تشخیص هویت و نوشتن اسامی شان در دفتر ثبت، به آناتولی اعزام می شدند و سپس آنهارا تحویل مرکز سازمان گلیبولی می دادند. بعدها مرکز استانبول جایگزین گلیبولی شد. ارباب گلیبولی عالیرتبه ترین افسر سازمان بود.

سازمان ینی چری

سازمان ینی چری که پیاده نظام نیروهای مخصوص سلطان را تشکیل می داد در سال ۱۳۶۳م تأسیس شد. گسترش نفوذ عثمانیها در بالکانها حضور یک نیروی پیاده کادر ثابت را در آن منطقه ایجاب می کرد، که با ایجاد سازمان عجمی پایه های این کادر ریخته شد. اسرای مسیحی و دوشیرمه ها پس از آنکه در سازمان عجمی پرورش می یافتند باروزی دو آنچه مقرری وارد سازمان ینی چری می شدند و بعدها این مقرری با توجه به شایستگی و نیز سابقه خدمت افزایش می یافت.

در جنگها افراد سازمان ینی چری که مهمترین و بارزترین نفرات سازمان قاپی قولی را تشکیل می دادند، در قلب سپاه که جایگاه سلطان بود مستقر می شدند. هنگام جنگ، سلطان سوار بر اسب پشت سر آنان و یادرمیان شان قرار می گرفت. در طی مسافرتها و ضیافتها ینی چریها در اطراف پادشاه بودند و از او حفاظت می کردند.

سازمان ینی چری تا اواسط قرن پانزدهم عبارت از یک رسته و صنف به نام «یایا بولولک لری» یا «جماعت» بود. در سال ۱۴۵۱م رسته دیگری به نام «سکبان لار» به آن اضافه شد و بعدها رسته سوم به نام «آقابولولک لری» نیز به وجود آمد که در جلد دوم کتاب شرح آن خواهد آمد.

جماعت یا یایا بولولک لری رفته رفته افزایش یافت تا به صدویک دسته بالغ شد. تعداد دسته های سکبان سی و چهار دسته بود که خود شصت و پنجمین دسته جماعت را تشکیل می داد. هر دسته جماعت برای خود پادگان مخصوصی به نام «اودا»، آشپزخانه اختصاصی و مهر (علامت) خاص داشت.

* به معنای گروه، دسته و رمه. - «مترجم»

هر دسته جماعت یا «بایالار» که «اورتا» نام داشت، فرمانده دسته‌ای به نام «چورباچی» داشت. فرمانده دسته‌های سکبان و آقا بولوک لری، «بولوک باشی» نامیده می‌شد. در هر يك از این اورتاها افسرانی نیز با عناوین «کدخدا» «اودا باشی»، «وکیل خرج»، «بیرق دار» و «باش اسکی» خدمت می‌کردند.

عالیرتبه‌ترین فرمانده ینی چری «ینی چری آقاسی» بود. پس از او سکبان باشی قرار داشت و سپس به ترتیب سلسله مراتب او جاق کدخداسی، زاغارچی باشی، سانسونجی باشی، تورناچی باشی، باش چاووش و محضر آغا* از جمله فرماندهان عالیرتبه سازمان به‌شمار می‌رفتند. سازمان ینی چری، کاتبی نیز داشت با عنوان ینی چری افندی‌سی که از نظر درجه و مقام پس از ینی چری آقاسی و سکبان باشی قرار داشت. ینی چری افندی‌سی با هیئت دبیرخانه‌ای که زیر دست داشت دفاتر سازمان را تنظیم می‌کرد و مسئولیت نام‌نویسی و پرداخت حقوق افراد با او بود. انتصاب یا عزل او با وزیر اعظم بود.

ینی چریها هر سه ماه يك بار مقرری دریافت می‌داشتند. طبق قانون، مقرری هر دسته (اورتا) را روز سه‌شنبه در کیسه‌های چرمی به آنان می‌دادند. حقوق بر حسب ماه عربی، یعنی ماه سال هجری قمری، پرداخت می‌شد. سه‌ماهه اول سال هجری قمری، یعنی محرم و صفر و ربیع الاول، «مصر» نام داشت که از ترکیب حروف اول نام این سه‌ماه به وجود آمده بود. سه‌ماهه دوم، یعنی ربیع‌الآخر و جمادی‌الاول و جمادی‌الثانی، «رجج» نام داشت. به‌ماه‌های هفتم و هشتم و نهم سال، یعنی رجب و شعبان و رمضان، «رشن» می‌گفتند که ترکیبی بود از حروف اول رجب و شعبان و حرف آخر رمضان، و کد «لذذ» از اجتماع حرف آخر شوال و دو حرف اول ذی‌القعدة و ذی‌الحجه به وجود آمده بود.

ینی چریها کلاه‌های از نمد سفید بر سر می‌نهادند که «بورک» نام داشت و مخصوص ترکهای مناطق مرزنشین بود که برای ممتاز کردن آنان از دیگران مرسوم بود. از پشت کلاه ینی چری پارچه‌ای آویزان بود که به آن «پاترما» گفته می‌شد و بر روی شانهای او می‌افتاد و گردن و قسمتی از پشت او را می‌پوشانید. افرادی ینی چری

* به معنای احضار کننده. - «مترجم»

کلاه خود را کج بر سر می‌نهادند، ولی کلاه افسرانشان راست بر سر قرار می‌گرفت. کلاه افسران سرمه‌دوزی شده بود که به آن «اسکوف» می‌گفتند.

غذای ینی‌چریها در مطبخ «اورتا»ها پخته می‌شد. هزینه غذا هفته‌ای یک بار از ینی‌چریها جمع‌آوری می‌شد. هر «اورتا» یک آشپزباشی داشت که از افسران سازمان ینی‌چری بود. هر مجرمی بجز قاتل (از افراد ینی‌چری) در آشپزخانه دسته زندانی می‌شد و آنجا در حقیقت حکم بازداشتگاه را داشت.

سازمان ینی‌چری پرچم و موزیک مخصوص به خود داشت. ینی‌چریها خود را منسوب به حاجی بکتاش ولی از فرقه شیخیه می‌دانستند که در نیمه دوم قرن سیزدهم می‌زیست و او را پیر و مراد سازمان می‌خواندند. از این روی در تأسیس این سازمان «آلپرن»ها و شیخیه مؤثر بودند. با توجه به اینکه در آن تاریخ حتی پیش از آن هر ارباب هنر و هر سازمانی برای خود پیری داشت لذا ینی‌چریها هم از این رسم تبعیت کرده بودند.

در اوایل تأسیس سازمان ینی‌چری یک مرکز تعلیمات تیراندازی (باتیر و کمان که بعدها به تیراندازی با تفنگ مبدل شد) به وجود آمده بود، که افراد تمرین تیراندازی می‌کردند و شیوه گرفتن کمان و انداختن تیر را فرامی‌گرفتند. ینی‌چریها طی آن سالها (از نیمه دوم قرن چهاردهم تا نیمه اول قرن پانزدهم) از سلاحهایی چون تیر و کمان، شمشیر، سپر، نیزه و کارد استفاده می‌کردند. هنگام جنگ، برای کندن سنگر، بیل و کلنگ هم در اختیارشان گذاشته می‌شد.

به هنگام تشکیل «دیوان»، برای حفاظت آن، ینی‌چریها به نوبت در آنجا کشیک می‌دادند. نزدیک لحظات پایانی جلسه دیوان برای آنان از مطبخ قصر آش می‌آوردند و آنگاه به پادگانهای خویش باز می‌گشتند. زمانی که پادشاه برای نخستین بار پس از رسیدن به حکمرانی بر تخت سلطنت می‌نشست و به آن «جلوس» می‌گفتند، به افراد سازمان قاپی‌قولی مبلغی بجز حقوق که «جلوس بخششی» نام داشت پرداخت می‌شد. وقتی هم که پادشاه عازم نخستین نبرد می‌شد باز مبلغی به عنوان «سفر بخششی» (سفر در معنای جنگ) به آنها پرداخت می‌شد.

هریک از اورتاها (دسته‌ها) ینی‌چری صندوق اعانه مخصوص به خود داشت. به افراد تنگدست دسته باسود بسیار کم از این صندوقها وام پرداخت می‌شد. بعضی

از هزینه‌های دولت عثمانی از سود این صندوقها تأمین می‌شد. ماترك ینی چری که می‌مرد یا کشته می‌شد و وارث نداشت به صندوق دسته‌ای که ابوابجمعی آن بود تعلق می‌گرفت.

هنگامی که خود پادشاه شخصاً عازم جنگ می‌شد همه ینی چریها - به استثنای افراد بیمار - همراه او می‌رفتند. تنها برای محافظت پادگان از بین ینی چریهای پیر عده‌ای را به نام «قوروجی»* می‌گماردند. اگر چنانچه خود شاه عازم جنگ نمی‌شد، ولی ضرورت اعزام ینی چری پیش می‌آمد، با توجه به شرایط، یکی از فرماندهان عالی‌رتبه ینی چری همراه نیرو اعزام می‌شد. «ینی چری آغاسی» (فرمانده ینی چریها) منحصراً همراه سلطان در جنگ شرکت می‌کرد. هنگام جنگ، ینی چریها در قلب سپاه جای می‌گرفتند. پیشاپیش آنان توپچیها و پیشاپیش توپچیها «عزب»ها - که نوعی پیاده‌نظام سبک و سریع بودند - مستقر می‌شدند.

همه‌ساله لباس زیر ینی چریها از طرف دولت تأمین می‌شد. همچنین بالاپوشی نیز از «چوخا»** به آنها داده می‌شد. بالاپوشهای چوخا به رنگ آبی سیر بود و در کارگاههای فیلوردین و سلانیک بافته می‌شد. زیرپوش کرباسین ینی چریها از کرباسهایی که در «تیرخاله» تسالیا - که امروزه در خاک یونان قرار دارد - و در قزلبه‌توزلا، ادرمید، برگامه، مانیه و تیره واقع در آناتولی غربی و نیز در منطقه از میر می‌بافتند، تأمین می‌شد.

در روزهای معین، مجلسی به نام «آغا دیوانی» به ریاست ینی چری آغاسی و با حضور فرماندهان عالی‌رتبه ینی چری تشکیل می‌شد که طی این جلسه درباره مسائل مربوط به سازمان تبادول نظر و تصمیم‌گیری می‌کردند. کاتب یادبیر سازمان یعنی «ینی چری افندی‌سی» نیز جزء اعضای هیئت این مجلس بود.

اگر یکی از افراد سازمان ینی چری ترفیع می‌یافت در این صورت یا به یکی از دسته‌های سواره نظام قاپی قولی منتقل می‌شد و یا جزء اعضای تیمارلی سپاهی در می‌آمد. وقتی يك ینی چری به کادر تیمارلی سپاهی منتقل می‌شد از سوی حکومت طبق قانون

* به معنی قراول، نگهبان. محافظ. - «مترجم»

** نوعی پارچه پشمینه ضخیم محلی. - «مترجم»

به او ترکش، یا معادل آن پول و مال و حیوان، می دادند.

سازمان جبهه جی

«جبهه» به معنی زره است، ولی عثمانیها این واژه را در معنای گسترده تری به کار می بردند. به سازمان متشکل از سازندگان و سایل جنگی مورد نیازینی چریها یعنی تبر و کمان، سپر، شمشیر، تفنگ، تبر، بیل، کلنگ، گلوله، باروت و وسایلی از این قبیل «جبهه جی او جاقی» گفته می شد. افراد این سازمان به هنگام جنگ لوازم جنگی مورد نیاز ینی چریها را که ذکر آن گذشت به جبهه حمل و بین ینی چریها توزیع می کردند و پس از جنگ باز آنها را تحویل گرفته، آنچه را که نیاز به تعمیر داشت تعمیر می کردند و تحویل انبار می دادند. سازمان جبهه جی نیز به دسته (اورتا) های متعدد تقسیم می شد. عالیرتبه ترین افسر سازمان جبهه جی، «جبهه جی باشی» نام داشت و پس از او «او جاق کدخداسی» بود. بالطبع هر دسته ای نیز برای خود فرمانده دسته (بولوک باشی) داشت. افراد مورد نیاز این سازمان از بین افراد سازمان «عجمی» تأمین می شدند.

تشکیلات توپچی

این تشکیلات جزء کادر پیاده نظام سازمان قاپی قولی بود که به منظور ریختن توپ، ساختن گلوله توپ و تیراندازی با توپ سازمان یافته بود. ارتش عثمانی برای نخستین بار در سال ۱۳۸۹م در نخستین جنگ قوصوه از توپخانه استفاده کرد. در این سازمان، بخشی که در آن توپ ریخته می شد از بخشی که وظیفه تیراندازی را به عهده داشت جدا بود. ریختن توپ در کار گاههای تهیه و سایل جنگی دولت حتمی و الزامی نبود، بلکه بسیاری از اوقات به هنگام محاصره قلعه ای در نزدیک آن قلعه مبادرت به ریختن توپ می شد. طی شرح وقایع زمان سلطان مراد دوم در جریان جنگ موره و آلبانی و نیز بعداً در جریان فتح استانبول دیدیم که مواد اولیه مورد نیاز برای ریختن توپ به جبهه برده شد و در آنجا اقدام به ساختن توپ کردند.

عالیرتبه ترین افسر سازمان توپچی، «توپچی باشی» نام داشت. افراد سازمان توپچی از سازمان عجمی تأمین می شدند. دسته های توپچی به هنگام جنگ پیشاپیش ینی چریها به ردیف مستقر می شدند و با توپهایی که کار گذاشته بودند از آنان در برابر

حملهٔ خصم حفاظت می کردند.

بعدها با تکامل توپچیکگری توپها توسط ارابه حمل و نقل می شدند و برای این منظور تشکیلاتی مرکب از افراد پیاده نظام سازمان قاپی قولی به وجود آمد که «تشکیلات توپ ارابه جی لاری» (ارابه چیهایی توپ) نام داشت.

سواره نظام قاپی قولی

در حملات موفقیت آمیز عثمانیها طی دو قرن ونیم، در کنارینی چریها سواره نظام قاپی قولی نیز سهم چشمگیری داشت. این سواره نظام از «ایچ اوغلان لاری»^{*} اندرونی و بیرونی و نیز از افراد ترفیع یافتهٔ ینی چری تشکیل می شد. این سازمان در زمان مراد اول و به توصیهٔ تیمورتاش پاشا مرکب از دو دسته به نامهای «سپاه» و «سلاح دار» به وجود آمد. بعدها چهار دستهٔ دیگر به این دو دسته اضافه شدند که عبارت بودند از «ساع علوفه جی»، «سول علوفه جی»، «ساع غریبلر»، و «سول غریبلر»، که بدین سان سازمان سواره نظام قاپی قولی به شش دسته افزایش یافت.

سازمان سوار نظام نیز چون ینی چریها جزء نیروهای مخصوص شاهی بوده، از نظر حقوق دریافتی و اهمیت بالاتر از ینی چریها بودند؛ ولی از نقطه نظر خدمت و نفوذ در حکومت، ینی چریها برتر به نظر می رسیدند. وقتی افرادی از دسته های ینی چری و یا از قصر وارد کادر سازمان سواره نظام می شدند به این نقل و انتقال «بولو گه چیخماق» گفته می شد. از اواسط قرن پانزدهم به بعد معتبرترین دستهٔ سازمان سواره نظام، «سپاه بولوگی» بود. در اوایل، فرزندان دولت مردان عثمانی نیز در این دسته پذیرفته می شدند. سازمان سواره نظام بمرور بالغ بر سیصد دسته شد. هر دسته مرکب از بیست تا سی سوار بود. به «سپاه بولوگی»، «قرمزی بایراق»^{**} نیز می گفتند. از نظر اهمیت پس از این دسته، «دستهٔ سلاح دار» بود که نام دیگرش «ساری بایراق»[†] بود. در زمان سلطان محمد فاتح برای سپاه بولوگی ارزش بیشتری قائل شدند و به سبب ورود فرزندان رجال دولت، سپاه بولوگی در درجهٔ اول اهمیت قرار گرفت. بعدها این دسته خود

* جوانان برازنده و شایستهٔ مسیحی که در جریان دوشیرمه برای خدمت در قصر سلطان (اندرون و بیرون) برگزیده می شدند. - «مترجم»

** به معنای پرچم سرخ. - «مترجم»

† به معنای پرچم زرد. - «مترجم»

به دو دست و شصت دسته تقسیم شد.

«ساغ علوفه جی لر»، «سول علوفه جی لر»، «ساغ غریبلر» و «سول غریبلر» در قرن پانزدهم به وجود آمدند و تاریخ و سال ایجادشان مشخص نیست. ساغ علوفه جی لر معروف به «یشیل بایراق»^{*} مرکب از یکصد و پنج دسته و سول علوفه جی لر مرکب از صد دسته بودند. ساغ غریبلر و سول غریبلر معروف به «آشاغی بولو گک» هر یک مرکب از صد دسته بودند. افراد «علوفه جی لر» از «ایچ اوغلان لاری» و «غریبلر» تأمین می شد. البته بجز افراد دوشیرمه مذکور از مسلمانانی نیز که در جنگ فعالیت چشمگیری داشتند برای خدمت در علوفه جی لر استفاده می شد. در بین این گروههای سواره نظام، بالاترین میزان یومیه را «سپاه بولو گکی» دریافت می داشت. سایر دسته ها به ترتیب سلسله مراتب حقوق پایین تری دریافت می کردند.

سواره نظام قاپی قولی هنگام عزیمت به جنگ در چپ و راست پادشاه حرکت می کرد. «سپاه» در طرف راست و «سلاح دار» در سمت چپ قرار می گرفتند. در سمت راست سپاه، ساغ علوفه جی لر و در سمت چپ سلاح دار، سول علوفه جی لر حرکت می کردند. در راست و چپ آنها نیز ساغ و سول (راست و چپ) غریبلر در حرکت بودند.

سپاه و سلاح دار در میدان جنگ از چادر پادشاه حراست می کردند. علوفه جی لر، خواه در جنگ و خواه در ضیافتها، در فضاهای سلطنتی را تحت مراقبت داشتند و وظیفه غریبلر محافظت از مهمات سپاه و خزانه بود.

افراد دسته سواره نظام به سبب پرورش احشام و حیوانات ناگزیر بودند در مناطق پرمرتع که از مرکز حکومتی چندان دور هم نباشد اقامت کنند. سلاحهای سواره نظام مرکب بود از تیر، کمان، سپر، زوبین، تبرزین، شمشیر خم (پالا) و یا قداره - که شمشیری پهن و کوتاه بود - و آنرا به بند زین می آویختند و نیز چماقی گرزمانند (بوزدوغان) به همراه داشتند. در ترکش که به کمرشان بسته بود تیر می گذاشتند. در جنگها، بسته به موقعیت و شرایط، از هر یک از این سلاحها استفاده می کردند. هر یک از شش دسته ای که سواره نظام قاپی قولی از آنها تشکیل شده بود یک فرمانده و آمر داشت، نظیر

* به معنای پرچم سبز. - «مترجم»

«سپاه آغاسی»، «سلاح دار آغاسی»، «ساغ علوفه جی لر آغاسی» و... از نظر درجه و مقام «سپاه آغاسی» بالاتر از همه بود. هر دسته نیز سردسته‌هایی داشت.

نیروهای ایالتی

سواره نظام تیمارلی

سیستم و شیوه «تیمار»* که به آن «اقطاع» گفته می‌شد، تشکیلات سواره نظام «تیمارلی» (زمین دار) را به وجود آورد. سواره نظام تیمارلی از استوارترین پایه‌های دولت عثمانی بود و در گسترش و عظمت این امپراتوری نخستین نقش را به عهده داشت. این شیوه پیش از عثمانیها در بین سایر دول ترک-اسلام نیز رایج بوده است. «تیمارلی سپاهی» (سپاهی تیماردار) عشریه و مالیات زمینی را که به او تعلق داشت در ازای خدمت به دوات از روستاییان زمینش دریافت می‌کرد که به آن «دیرلیق» می‌گفتند. خود سپاهی هم «سپاهی ارض» نام داشت.

دولت عثمانی همچون سایر دول ترک در فتوحات خویش اصول تیمار را اجرا و تکمیل کرد و صاحبان دیرلیقها در مقابل منبع درآمدی که برای آنان اختصاص داده شده بود از دولت حمایت و حفاظت می‌کردند.

در آمد سالانه تیمارلی سپاهی بسته به درجه لیاقت و شایستگی و سابقه خدمت از یک هزار آچه تا نوزده هزار و نهصد و نود و نه آچه بود. نوزده هزار و نهصد و نود و نه آچه بالاترین درآمد تیمار بود. زمینهایی که در آمد آن از بیست هزار آچه تا یکصد هزار آچه بود «زعامت» و زمینهایی که در آمدش از یکصد هزار آچه فراتر بود «خاص» نام داشت.

عشریه و مالیات زمینهای تیمارلی سپاهی و سایر صاحبان دیرلیق به خزانه دولت

* تیمار به کشتزارهایی گفته می‌شد که در آمد آن از ۱۰۰۰ تا ۱۹۹۹ آچه بود. تیمار به کسانی داده می‌شد که در ازای بهره برداری از زمین از طریق سپاهگیری و غیره دولت را یاری کنند. تیمارلی یا تیماردار حق فروش زمین یا اهدا و وقف آن را به غیر نداشت. به طور کلی بیشتر تیولهای عثمانی «تیمار» خوانده می‌شد. - «مترجم»

واریز نمی‌شد. یعنی اینگونه صاحبان دیرلیق، عشریه و مالیات دهاتی را که به آنها اختصاص داده می‌شد شخصاً یا توسط نماینده خود از دهقانان دریافت می‌داشتند و در ازای آن خدمت نظامیگری می‌کردند و در جنگها شرکت می‌جستند. به این معنی که دولت عشر و مالیات زمین واگذار شده به این گونه افراد را از رعایا، یعنی دهقانان آن زمین، دریافت نمی‌کرد، بلکه آن را در ازای خدمات نظامی به تیمارلی سپاهی اختصاص می‌داد. سپاهی زمین‌دار (تیمارلی سپاهی) نیز به هنگام جنگ در مقابل دریافت این عشریه و مالیات همراه یک یا چند سواره نظام (بسته به مساحت زمین) با تجهیزات کامل که «جبه‌لی» نام داشت در جنگ شرکت می‌کرد. در قانون تصریح شده بود که یک تیمارلی سپاهی باید در ازای هر چند هزار آقچه یک سواره نظام مسلح به میدان جنگ روانه کند. تمام هزینه‌های جبه‌لی (سواره نظام مسلح) به عهده اربابش تیمارلی سپاهی بود. هر سپاهی که بدون عذر موجه از شرکت در جنگ خودداری می‌کرد دیرلیقش از او گرفته می‌شد. در مقابل، میزان دیرلیق افرادی که منشأ خدمات ارزنده می‌شدند افزایش می‌یافت. طبق قانون، سپاهی می‌باید در منطقه خود، یعنی در شهری که تیمارش در حومه آن قرار داشت، سکونت‌گزیند. قسمتی از زمین سپاهی متوفی به پسرش داده می‌شد. اگر فرزند ذکور نداشت این تیمار منحل می‌شد و آن را به یکی از عالی‌رتبه‌ترین افسران سپاهی آن منطقه که «آلای بیگی» نام داشت واگذار می‌کردند. سپاهیهای زمین‌دار هر منطقه بسته به شرایط به چند دسته تقسیم می‌شدند. هر دسته یک فرمانده به نام «سوباشی» و یک پرچمدار و یک گروهبان داشت. هر ده دسته تحت فرماندهی یک «آلای بیگی» بود. آلای بیگیهای هر منطقه به هنگام جنگ تحت فرماندهی فرمانداران منطقه که معمولاً از شهزاده‌ها بودند و «چلبی سلطان» نام داشتند و یا تحت فرماندهی بیگلربیگی عازم میدان جنگ می‌شدند. یک‌دهم تعداد سپاهیهای هر منطقه به نوبت، هم برای حفاظت و آرامش منطقه و هم برای رتق و فتق کارهای رفقاییشان که به جنگ رفته بودند از رفتن به جنگ معاف می‌شدند و در منطقه می‌ماندند و ضمناً به کشت و کار هم نظارت می‌کردند. اگر ضرورت جنگ ایجاب می‌کرد که سپاهیها از مستان را نیز در میدان جنگ بسربرند از میان آنها عده‌ای به نام «خر جلیق جی» به کشور برمی‌گشتند و پس از جمع‌آوری و تأمین هزینه آنان، دوباره به میادین نبرد مراجعت می‌کردند.

تیمار انواع مختلفی داشت چون: «قلج تیمار»، «اشکینجی تیمار» «به نوبت تیمار»، «ملک تیمار» و «مستحفظ تیماری»، که در جلد دوم کتاب از آن بحث خواهد شد. درباره «زعامت» نیز که یک درجه بالاتر از تیمار بود و به آرای بیگیها و سایر افسران عالی رتبه و اهل قلم اختصاص داده می شد، در جلد دوم کتاب توضیح خواهیم داد. برنامه زعامت نیز تقریباً چون تیمار بود، منتهی با تفاوت های اندک، که در این باره هم در جلد دوم در تکرار تشکیلات تیمار سخن خواهیم گفت.

«عزب»ها

عزب به معنای کسی است که ازدواج نکرده باشد. این سازمان مرکب از جوانان ترک سالم، نیرومند و عزب جمع آوری شده از آناتولی بود که شایستگی حضور در میدان نبرد را داشتند. عزبها پیاده نظام تیز تک ارتش عثمانی را تشکیل می دادند. تأمین هزینه و مخارج زندگی آنان به عهده مردم منطقه ای بود که از آنجا گردآوری شده بودند. آنها به تیر و کمان و شمشیر بزرگ منحنی مسلح بودند. بر حسب نیاز از هر بیست یاسی خانه یک عزب گرفته می شد. تعداد عزبها در دوره ای که از آن بحث می کنیم حدود پانزده الی بیست هزار نفر بود.

عزبها به هنگام جنگ پیشاپیش قلب سپاه در معرض حمله آغازین بودند. پشت سر عزبها توپچیها و پشت سر آنها ینی چریها بودند. هنگام آغاز نبرد، عزبها به دو قسمت چپ و راست تقسیم می شوند و راه را برای فعالیت توپخانه باز می کردند. بجز این عزبها، عزبهای خاص نیروی دریایی و دژها نیز بودند که بعدها به وجود آمدند.

«آقنجی»ها

سواره نظام سبک ترک «آقنجی لر» نام داشت. این سواره نظام در مرزها مستقر بود و کاملاً از تشکیلات تبعیت می کرد. آقنجیها با حمله های ابتدایی به کشور خصم، از طریق افرادی که به اسارت می گرفتند درباره آن مملکت اطلاعات لازم را کسب می کردند و سپس، به شرحی که خواهد آمد، در خاک دشمن مستقر می شدند.

* در لغت به معنی مهاجم حمله کننده است. - «مترجم»

وظیفه آقنجیها در مراحل آغازین عبارت بود از: خدمات اکتشافی، شناسایی سرزمینهای دشمن به منظور گشودن راه برای سپاه، محافظت و مراقبت از محصولات مسیر سپاه در خاک دشمن، ممانعت از کمین دشمن و غافلگیری سپاه، به اسارت گرفتن افراد دشمن و کسب اطلاعات از آنان و مشخص کردن نقاط عبور از رودخانه‌ها برای بستن پل. به خاطر این وظایف، آقنجیها همیشه چهار پنج روز پیش از سپاه حرکت می کردند. آقنجیها همچون نیروهای موتوریزه امروزی بسیار سریع حرکت و عمل می کردند و در متزلزل ساختن قوای دشمن تأثیر بسزایی داشتند. آقنجیها در این حملاتی که به بهای جانشان صورت می دادند غنایم بسیاری به دست می آوردند.

آقنجیهای عثمانی در مناطق مختلف حضور داشتند و هر منطقه‌ای یک فرمانده آقنجی داشت. فرمانده یک هزار آقنجی «بین باشی»، یکصد آقنجی «یوز باشی» و ده آقنجی «اون باشی» نام داشت. همان طوری که قبلاً اشاره کردیم در رأس فرماندهی همه آنچه که گفتیم فرمانده آقنجیها قرار داشت که به آن «آقنجی سانجاق بگی» نیز گفته می شد. حمله صورت گرفته به خاک دشمن زمانی نام «آقن» به خود می گرفت که حتماً به دستور فرمانده آقنجی عملی می شد. اگر فرمانده آقنجی خود همراه آقن نبود و تعداد یکصد و یا بیشتر آقنجی را مأمور آقن می کرد این آقن «حرامیگری» نام می گرفت و اگر چنانچه تعداد افراد اعزامی کمتر از یکصد نفر بود به این آقن «چته»^{**} می گفتند. دفاتر مخصوص آقنجیها بود که در آن دفاتر اسامی و هویت آقنجیهای هر منطقه با اسم فرمانده ثبت شده بود. آقنجیها دو گونه بودند: آقنجیهای تیماردار و آقنجیهای معاف از مالیات.

آقنجیها در روملی و سایر مناطق به صورت سازمانهای جدا جدا فعالیت داشتند. آقنجیهای هر منطقه به اسم فرماندهشان شناخته می شدند. در اوایل دوران فتوحات عثمانیها آقنجیهای اورنوس بیگک فعالیت داشتند. بعدها با گسترش دامنه فتوحات، آقنجیهای میخائیل اوغول لاری (آل میخائیل، فرزندان میخائیل)، تورخان بیگک و

* «بین»، «یوز» و «اون» در ترکی به ترتیب به معنی هزار، صد و ده و «باش» نیز به معنی سراسر است. «مترجم»

** به معنی دسته مسلح غیر منظم. - «مترجم»

مالک کوچ بیگ در مرزها موجودیت یافتند که به آقنجه‌های میخائیلی ، توراخانی و مالک کوچ اوغلی معروف بودند. آقنجه‌های مالک کوچ اوغلی تا اواخر قرن شانزدهم شهرت خود را حفظ کرده، در فتوحات عثمانیها نقشی بس مهم ایفا کردند.

۱۷ فصل

جریانهای فکری و مؤسسات علمی و اجتماعی در دوره عثمانیها

مراکز علمی خاور نزدیک طی قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی

نگرشی به جریانهای فکری شرق و غرب

جریانهای دینی و فکری و علوم مثبت در جهان اسلام تقریباً در اوایل دوره عباسیان آغاز شد و با گذشت اعصار و قرون در جهان ریشه دوآیند، به طوری که دامنه آن تا اندلس نیز کشانیده شد. همزمان با سقوط این حرکت در قلمرو دولت عباسی و نابودی آثار علمی و فکری در بغداد، حیات علمی همچنان در اندلس جریان داشت.

جریانهای فکری و علمی حاکم در آن داس حتی به کشورهای همسایه نیز سرایت کرد، به طوری که بسیاری از دانشمندان و الامقام مسیحی از منابع علمی که به زبان عربی نوشته شده بود بهره بردند. در سایه تحقیقات و تتبعات این دانشمندان که در منابع علمی عربی تحقیق می کردند از بیمه دوم قرن سیزدهم به بعد در دانشگاههای غربی يك جزیان آگاهانه علمی به وجود آمد و افرادی چون «باکون» استاد دانشکده اکسفورد توصیه کرد که باید زبان عربی آموخته شود و منابع علمی عربی زبان در دانشگاهها مورد استفاده قرار گیرد. نا گفته نماند که باکون در بدو امر به سبب این توصیه مورد توهین و تحقیر قرار گرفت که علی رغم آن اساتیدی چون باکون، روبرت کروسنسته، آرنولد دی ویلانود، آلبرتوس مانگوس و دیگران با استفاده از منابع علمی عربی زبان دست به تألیفات ارزنده ای زدند. در مقابل این خیزش علمی و فکری در

جهان غرب، در شرق، در جهان اسلام رفته رفته سقوط روز افزونی در مسائل علمی آغاز گردید و بی توجهی و بی اعتنائی به علوم مثبت همه گیر شد. هر چند در آسیای مرکزی فعالیت‌هایی در زمینه ریاضیات و هیئت صورت می گرفت (سمرقند و مراغه) ولی باید گفت که این در حقیقت واپسین کورسوی خورشید فعالیت‌های گذشته بود.

دراثنای جریان‌های علمی حاکم در غرب (نیمه دوم قرن سیزدهم و قرن چهاردهم) و همزمان بارونق اومانیسیم و آغاز دوره رنسانس، فعالیت‌های فرهنگی در اروپا با استفاده کامل از منابع علمی و فلسفی یونان پیشرفت کرد و برعکس در قرن سیزدهم و قرون بعد از آن یک واپس نشینی مداوم و بی وقفه در عالم اسلام پدیدار شد. همزمان با سقوط و رکود فعالیت‌های علمی، به جای فعالیت در زمینه علوم مثبت تنها به نوشتن شرح و حاشیه بر بعضی متون دینی و ادبی اکتفا شد که ذیلاً به اختصار به آن اشاره خواهد شد:

مرگ ابوسعید بهادرخان به سال ۷۳۶هـ/۱۳۳۵م و بروز مجادلات و درگیریها بین امرا لطمه شدیدی به فعالیت‌های علمی در ایران، خراسان و بخارا و سمرقند وارد ساخت که تا زمان تیموریان ادامه داشت. فعالیت‌های علمی در زمان تیمور و پسرش شاهرخ آغاز شد و گسترش یافت، به طوری که حتی در خارج از محدوده تیموریان نیز اثر گذاشت، تا بدانجا که تأثیر مداوم آثار سعدالدین تفتازانی (متوفی به سال ۱۳۹۰م) و سید شریف جرجانی (متوفی به سال ۱۴۱۳م)، این دو عالم نادر در علم کلام و اصول فقه، و نیز تأثیر شاگردان آندو راطی اعصار و قرون در مدارس ترك، بویژه مدارس عثمانی، بوضوح مشاهده می کنیم.

فعالیت‌هایی که در زمینه‌های فلسفه، منطق، فقه، اصول فقه و ادبیات در آسیای میانه دیده می شد در مقایسه با سوریه و مصر قوی تر و پویا تر بود. در سوریه و مصر تفسیر، حدیث، فقه، ادبیات و تاریخ از کلام و منطق پیشرفته تر بود و هنوز فلسفه وحدت وجود در آن نقاط به سبب وجود تعصبات شدید رواج نداشت. در مقابل ارج و ارزش حاکم بر علوم عقلی در ایران و آسیای میانه، علوم نقلی در مصر و سوریه رایج بود، به طوری که چون شمس الدین ملا فناری متفکر بزرگ ترك با آنجا رفت با وجود سعی و تحریک علمای آن دیار به سبب هراس از تعصبات آنان با علمای آن سامان از بحث درباره فلسفه وحدت وجود که خود به آن منتسب بود پرهیز کرد.

باتوجه به برتری کیفی مؤسسات علمی ایران، مصر، سوریه و آسیای میانه بر

جریانهای فکری و مؤسسات... □ ۵۸۹

مؤسسات آناتولی در قرون چهاردهم و پانزدهم، علمای مؤسسات آناتولی جهت اخذ تخصص به ایران، آسیای میانه و مصر می رفتند. از این علما آطه بالی پدر زن غازی عثمان در شام، داوود قیصری در قاهره، محسن قیصری در شام، قره هوجاء الدین در ایران، موسی قاضی زاده رومی^۱ در خراسان و ماوراءالنهر، ملا فناری (محمد بن حمزه) و بدرالدین سماوانی در قاهره، علاءالدین رومی در سمرقند و گرمیانلی احمدی (احمدی گرمیانلی) در مصر تخصص دیده بودند.

به نظر می رسد که طی قرون چهاردهم و پانزدهم ایران، ماوراءالنهر، سوریه و قاهره از نظر فرهنگ از آناتولی پیشرفته تر بوده اند. اما از نیمه دوم قرن پانزدهم به بعد این برتری اندک اندک روبه افول گذاشت و استانبول نامزد رتبه اول شد؛ زیرا خواه در اثر عزیمت دانشمندان ترک به خارج از کشور برای اخذ تخصص و خوادمها جرت علما و دانشمندان به قلمرو عثمانی، ناگهان جریانات علمی در ترکیه اوج گرفت. در بین علمای مهاجر می توان از شیخ محمد و شیخ احمد جزری، ابن عرب شاه، عبدالواجد متبحر در هیئت، فخرالدین عجمی، حیدر هروی، علاءالدین طوسی، سید علی عجمی و فتح الله ریاضیدان معروف نام برد که طی نیمه اول قرن پانزدهم به ترکیه آمدند. این مهاجرت علما در نیمه دوم قرن پانزدهم به اوج خود رسید، که علی قوشچی، علاءالدین مصنفک، طیب کمال الدین تبریزی، طیب حکیم شاه قزوینی، طیب شکر اللدشیروانی، طیب و ریاضیدان معروف عبدالله، حکیم لاری، مظفر الدین شیرازی متخصص علم هیئت و ریاضیدان و ادريس بتلیسی از آن جمله بودند. گذشته از اینان، پس از تشکیل دولت صفوی در ایران عده زیادی از علما و اهل هنر به کشور عثمانی مهاجرت کردند. بانوجه به این مختصر در می یابیم که فعالیت های علمی و فکری در کشور عثمانی

۱. نامبرده که پسر محمود قاضی بورس معروف به قوجا افندی است، نام اصلی اش موسی و شهرتش قاضی زاده رومی است. این عالم در سال ۱۳۳۷م در بورس به دنیا آمد و در سال ۱۴۱۳م در سمرقند درگذشت. مهمترین آثار او که متخصص در ریاضیات و ستاره شناسی بود یکی شرحی است بر المخلص فی الیهیته نوشته شده در سال ۱۴۱۱م و دیگر شرحی است بر اشکال تمس اثر محمود بن عمر چغمینی که در سال ۱۴۱۲م نوشته است؛ ولی اصیلترین اثر او شرحی است بر رساله فی استخراج جیب درجه واحده اثر غیاث الدین جهشید. وی در این شرح، اصول محاسبه یک درجه قوس جیبی را بسیار ساده و قابل فهم توضیح داده است (مراجعه شود به صالح زکی، آثار باقیه، ج ۱/ص ۱۹۵).

چگونه گسترش یافت و چطور عثمانیها این توانایی را یافتند که از نظر فرهنگی نامزد احراز مقام اول باشند.

عثمانیها در روملی تنها به گرفتن مناطق و شهرها و قصبات اکتفا نکردند و قصد کشورگشایی گذرا نداشتند، بلکه طی يك برنامه حساب شده مهاجرانی را از آناتولی به مناطق تصرف شده در روملی انتقال دادند و در آنجا مستقرشان کردند و به دنبال آن نیز فعالیتهای عمرانی را آغاز نمودند و با ایجاد مؤسسات علمی و اجتماعی در آن مناطق آن اراضی را به مهرتر کها ممهور ساختند.

این مؤسسات چنان سرعت در روملی غیرمسلمان نشین ایجاد شد و گسترش یافت که پانزده سال پس از اشغال این اراضی سیاحت کنندگان در روملی با حیرت دیدند که مناطق تحت اداره عثمانیها بکلی صورت شهرهای ترك را به خود گرفته است. با توجه به اینکه این قبیل فعالیتهای عثمانیها در وقفنامهها و اسناد تاریخی مربوطه منعکس شده است، لزومی برای شرح و بسط بیشتر ندیدیم.

نخستین مؤسسات علمی عثمانیها

غازی اورخان مؤسس دولت عثمانی ضمن ایجاد تشکیلات کشوری و لشکری و برقراری عدالت، ایجاد تشکیلات علمی و اجتماعی را به بوته اهمال نسپرد و با احداث مسجد جامع، عمارت و مدرسه در از نبق که آن را مرکز امیرنشین کوچک خود قرارداد بود نخستین گام را در راه ایجاد این گونه تشکیلات برداشت. مدرسه از نبق يك سال پس از فتح این شهر، یعنی در سال ۱۳۳۱م، ساخته شد و داوود قیصری از علما و متفکران عصر خود با بالاترین حقوق آن روزگاران، یعنی با دریافت سی آچه در روز، به مدرسه آن مدرسه گمارده شد. باز به دستور غازی اورخان عمارتی در جوار دروازه «ینی شهر» از نبق ساختند که در مراسم افتتاح این عمارت خود اورخان بیگک میان مسکینان آش تقسیم کرد و با روشن کردن قندیلهای آن مراتب حمایت و محبت خود را به مردم ابراز داشت.

گماردن شخصیتی متفکر چون داوود قیصری که در علوم ظاهر و باطن دانش عمیقی داشت در رأس این مدرسه و نیز تدریس علم کلام، یعنی فلسفه اسلامی، ضمن سایر دروس نشانگر نهایت اهمیت بود که برای آن مدرسه قائل بودند.

با گسترش وسعت مرزهای عثمانی در شهرهای بزرگ، مؤسسات علمی و اجتماعی ایجاد شد. بزرگترین مدارس پس از ازنیق در بورسه ساخته شد. به دستور غازی اورخان در سال ۷۳۶هـ/ق ۱۳۳۵م یک مسجد جامع، عمارت و یک رباط در بورسه ساخته شد. باز در زمان همین پادشاه کلیسای نزدیک حصار بورسه به مدرسه تبدیل شد، اطاقهایی برای اقامت شاگردان در نظر گرفته شد و وقفیه‌ای نیز برای مدرسه اختصاص یافت. باز در بورسه مؤسسات احداث شده به دستور سلطان مراد اول، یلدرم بایزید، سلطان محمد چلبی و سلطان مراد دوم سبب تسریع پیشرفتهای علمی شد و احداث مدارس درجه دوم و درجه سوم هم که به دستور وزیر او بیگلربیگها انجام گرفت در گسترش علم و فرهنگ در قلمرو عثمانی نقش ارزنده‌ای داشت.

در اواخر قرن چهاردهم مدرسه ازنیق اهمیت سابق خود را از دست داد و مدرسه بورسه به جای آن مقام نخستین را کسب کرد و در مقابل روزانه سی آچه که به مدرسان مدرسه ازنیق پرداخت می‌شد مدرسان مدرسه سلطانیه سلطان محمد چلبی روزانه پنجاه آچه مقرری دریافت می‌داشتند. در اوایل قرن پانزدهم که شهر ادرنه به مرکز حکومتی تبدیل شد شکل یک مرکز علمی را نیز به خود گرفت و این بار مدرسه بورسه در مرتبه دوم اهمیت قرار گرفت. در این شهر به همت سلطان مراد بجز مسجد جامع، عمارت، معلم‌خانه، مسافرخانه و مولوی‌خانه، مدرسه‌ای نیز ساخته شد که مدرسانش روزانه یکصد آچه دریافت می‌کردند و معلمان محدث‌خانه تأسیس شده به دستور او روزانه پنجاه آچه حقوق داشتند. شهر ادرنه تا زمان احداث مدارس «صحن ثمان» توسط سلطان محمد فاتح در استانبول از نظر مؤسسات علمی نخستین مقام را داشت.

این مدارس بسته به درسی که در آنها تدریس می‌شد به سه درجه تقسیم می‌شدند: عالی، متوسطه و مقدماتی. در این دوره، علوم دینی، فلسفه، ریاضیات و ادبیات تدریس می‌شد. مدارس پادشاه در این بین در رده نخستین قرار داشت. در این تاریخ از دوران حکومت عثمانیها هر شهری که پایتخت می‌شد پیشرو حرکتهای علمی و فکری بود. این شیوه بعدها نیز در دوران حکومت عثمانیها دوام داشت.

مدارس احداثی توسط سلاطین، وزرا و دولتمردان عثمانی در اندک زمانی فرهنگ ترک را بویژه در روملی بسرعت اشاعه داد. هنگام گسترش مرزهای عثمانی در آناتولی تمامی مؤسسات علمی و اجتماعی احداث شده توسط امرای آناتولی.

با شرایط وقفیه‌هایشان محافظت شدند و همچنان به فعالیت پیشین خود ادامه دادند.

درجه‌بندی مدارس و دروسی که در آنها تدریس می‌شد

در مورد رده‌بندی دروس و درجه‌بندی کلاسهای مدارس دوره عثمانی قبل از تأسیس مدارس «صحن» توسط سلطان محمد فاتح اطلاعات لازم در دست نیست، ولی در صورت بررسی و مقایسه چگونگی مدارس قدیمی و تشکیلات مدارس اواخر قرن پانزدهم، می‌توان تا حدی در این باره اظهار نظر کرد.

مدارس عثمانی منهای بخش مخصوص تحصیلات عالی (معادل دانشکده) به سه نوع تقسیم می‌شدند: «تلویح»، «مفتاح» و «حاشیه تجرید». نوعی مدارس پایین‌تر نیز بود که در آن قواعد، یعنی صرف و نحو، تدریس می‌شد.

دروس مدارس دوره عثمانی که تحصیلات عالی نیز شامل آن بود از پایین‌ترین سطح به ترتیب عبارت بود از: گرامر (صرف و نحو)، منطق، فرائض، کلام، بلاغت، اصول فقه، فقه، اصول حدیث و حدیث و تفسیر، که برای توضیح هر یک از این مباحث شروح و حواشی متعدد، مختصر و مفصل بسته به نوع مدرسه نیز خوانده می‌شد. به این معنی که در مدارس مقدماتی شروح و حواشی مختصر و در مدارس عالی شروح و حواشی مفصل خوانده می‌شد.

گرامر (صرف و نحو) همان کتاب قواعد صرف و نحو مختصر و مفصل عربی بود که شاگرد را برای فراگیری دروس اصلی آماده می‌ساخت.

منطق، علمی است که فکر و اندیشه را به تکاپو و امی دارد و رعایت اصول و قوانین آن از خطای ذهن جلوگیری می‌کند و اندیشه خطا و صواب را از یکدیگر متمایز می‌سازد. فرائض علمی است که مشخص می‌کند قوانین اسلام در مورد ارث و میراث و مقدار و کیفیت حصه چیست و چگونه است؛ یعنی می‌آموزد که مال، ملک و درآمد یک مرده چگونه باید بین وراثت تقسیم شود، که در این باره شرح و توضیحات دقیقی نیز ضمیمه آن است.

کلام که به مسائل مربوط به اعتقادات گفته می‌شود، فلسفه اسلامی است که مسائل اعتقادی را با استناد به علوم و قوانین متافیزیکی به اثبات می‌رساند و علم توحید نیز نام دارد.

جریانهای فکری و مؤسسات... □ ۵۹۳

بلاغت درباره ادبیات و زبان عرب از نظر معانی، بدیع، بیان، عروض، قافیه و غیره بحث می کند که هم به طور مختصر و هم به طور مفصل تدریس می شد. فقه از مسائل دینی مربوط به اعمال و افعال بحث و درباره آن روشنگری می کند و حاوی احکام نماز، روزه، زکات، حج، بیوع، شفعه و سایر احکام عبادی و معاملات اسلامی است. و اصول فقه که نقطه پایانی علوم شرعی محسوب می شود و از اصول آن بحث می کند، علمی است که بایک رشته قواعد کلی و با استناد به احکام و دلایلی چون کتاب، سنت، اجماع امت و قیاس فقها احکام شرعی را به وجود می آورد. خلاصه تر اینکه مسائل دینی را با استناد به دلایل شرعی حل می کند، که این نیز خود مفصل و مختصر دارد.

باتوجه به اینکه کار تدریس دروس تحصیلات عالی یعنی اصول حدیث، حدیث و تفسیر نیاز به متخصصان مبرز داشت از این روی، درجه و مقام مدرسان این دروس، یعنی محدثان و مفسران، در مقایسه با سایر مدرسان بالاتر بود. چون در جلد دوم کتاب درباره تشکیلات مدارس عثمانیها در قرن پانزدهم و نیز چگونگی درجات مدارس و دروس، شرح مفصلی خواهیم داد، در اینجا به همین مختصر قناعت می شود.

جریانهای ادبی دوران حکومت عثمانیها

از نیمه دوم قرن چهاردهم تا نیمه اول قرن پانزدهم میلادی

پیشگفتاری درباره قرن چهاردهم

برای دنبال کردن جریانهای حاکم در ممالک عثمانی بویژه در قرن چهاردهم، آگاهی از جریانهای ادبی امیرنشینان آناتولی ضروری است.^۲ در این قرن سلاطین عثمانی نیز چون امرای آناتولی به زبان ملی خویش سخت اهمیت می دادند و در راه پیشرفت و ترقی زبان ترکی و تبدیل آن به زبان رسمی خدمات شایسته ای کردند. اسناد و مدارک رسمی در دست داریم که در قرن چهاردهم مکاتبات رسمی به زبان ترکی انجام می گرفت

۲. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به امیرنشینان آناتولی اثر نگارنده مراجعه شود.

و نویسندگان و شعرای بسیاری بیشتر آثار خویش را، خواد نثریاشعر، به زبان ترکی تألیف و تصنیف می کردند.

نخستین آثار

منظومه قلعه متفع (مقفاغ قلعه سی منظومه سی) اثر دورسون فقیه، منظومه قلعه سلاسل (آنکارا) (سلاسل قلعه سی منظومه سی) اثر نقیب اوغلی حسن و منظومه قلعه جنادیل (جنادیل قلعه سی منظومه سی) اثر مان اوغلی حسن بگک بازاری از جمله نخستین آثار ترکی به شمار می رود.^۳

بعدها با تصرف سرزمینهای امرای آناتولی در کنار بسیاری از مؤسسات محدوده این امیرنشینها جمع کثیری از علما و ادبای آناتولی نیز به خدمت دولت عثمانی درآمدند و به توسعه زبان ملی و فعالیتها و جریانهای فکری خدمت کردند. در نتیجه عثمانیها نظیر ثباتی که از نظر سیاسی در آناتولی به وجود آوردند در زمینه علم و ادبیات نیز یکپارچگی و وحدت ایجاد کردند.

شیخ اوغلی

بجز آثار ادبی منظومی که ذکر آن رفت، ضروری است از دواثر ادبی دیگر که مربوط به اواخر قرن چهاردهم است نام ببریم. این دو اثر عبارتند از: داستان خودشید و فرخشاد اثر شیخ اوغلی مصطفی اهل کوتاهیه که در وزن مثنوی است و دیگری اسکندر نامه شاعر احمدی که اونیز اهل کوتاهیه است.

خودشید و فرخشاد با آنکه در آغاز به نام سلیمان شاه امیر گرمیان در دست تألیف بود ولی به سبب درگذشت او به دامادش یلدرم بایزید تقدیم شد. شیخ اوغلی مصطفی مصاحب، دبیر و امین مالیه امیر گرمیان در سال ۱۳۳۴م متولد شد و در اوایل قرن پانزدهم (۱۴۱۳م) در گذشت. منظومه های دورسون فقیه، نقیب اوغلی و مان اوغلی در مقایسه با اثر شیخ اوغلی ساده است، ولی در خودشید و فرخشاد کم و بیش ورود کلمات فارسی و عربی دیده می شود. شیخ اوغلی بسیاری از اشعار فارسی را با تسلط کامل

۳. کتابخانه ملیت، بخش دواوین، نشریه شماره ۱۶۸۲.

جریانهای فکری و مؤسسات... □ ۵۹۵

به ترکی بر گردانیده بود. اشعارش لیریک نیست ولی از نظر تکنیک و اسلوب بی نقص است. شیخ اوغلی، مرزبان نامه و قابوسنامه را به نام امیر گرمیان سلیمان شاه از فارسی به ترکی بر گردانیده بود.

احمدی

شیخ اوغلی شاعر توانایی بود. تنها احمدی در اواخر قرن چهاردهم از او فراتر رفت. احمدی، لقبش تاج الدین و نامش ابراهیم و به ظن قوی از اهالی ناحیه سیواسلی شهرستان اوشاق است. احمدی که تحصیلات خود را در محضر ملا کامل بایبوردلی دیده بود از شعرای ارزنده قرن پانزدهم است. وی در سال ۱۳۳۵ م به دنیا آمد و در سال ۱۴۱۲ م درگذشت. او کار تألیف اسکندر نامه را که حاوی ۸۲۵۱ بیت است در سال ۱۳۹۰ م به پایان رسانید.

احمدی تألیف اسکندر نامه را برای تقدیم به سلیمان شاد امیر گرمیان آغاز کرد، ولی بعداً آن را به امیر سلیمان چلبی پسر یلدرم بایزید تقدیم کرد. اسکندر نامه نیز مانند خودشید و فرخشاد اثر منظومی است که سیر تکاملی زبان ترکی را نشان می دهد. این اثر گذشته از شرح زندگی و جنگهای اسکندر معروف، حاوی اطلاعاتی نیز درباره حکمت، طب و فلسفه است و بخشی از آن به نام «داستان تواریخ ملوک آل عثمان» قسمتی از تاریخ عثمانی یعنی از دوران غازی ارطغرل تا زمان امیر سلیمان چلبی را دربر می گیرد. اطلاعات تاریخی این اثر تا سرحد امکان روشنگر بعضی از نکات تاریخی اوایل دوران عثمانی است. به نظر می رسد که احمدی بخش مربوط به تاریخ عثمانی را پس از آنکه به خدمت این دولت در آمد به اسکندر نامه اضافه کرده است.

احمدی دیوان شعری نیز دارد که از اسکندر نامه بمراتب زیباتر است. در این دیوان که حاوی بیش از هشت هزار بیت است انواع مختلف شعر تجربه شده است. احمدی اثر منظوم دیگری به نام جمشید و خودشید دارد. این اثر بازگو کننده ماجرای عشق بین جمشید پسر پادشاه چین و خورشید دختر قیصر روم است. احمدی منظومه جمشید و خودشید و نیز اثر منظوم و مفصل خود ترویج الروح را که درباره طب است به دستور سلیمان چلبی به رشته تحریر در آورد. احمدی نخست در خدمت امرای گرمیان بود؛ بعدها به عثمانیها پیوست و از حمایت بیدریغ سلیمان چلبی پسر یلدرم بایزید

بهره‌مند شد.^۴

□

پیشگفتاری دربارهٔ قرن پانزدهم

جریان ادبی‌ای که احمدی آغازگر آن بود در اوایل قرن پانزدهم توسط شاگردش شیخ صنعان اهل کوتاهیه وارد مرحلهٔ تکامل یافته‌تری شد. با آنکه نابسامانیهای بعد از جنگ آنکارا به جریانات علمی و ادبی لطمه زد ولی این سستی و رخوت گذرا بود. در عوض فرهنگ ملی ترک در روملی با مهاجرت و اسکان ترکه‌ها در آن دیار تقویت شد. بنابراین در نیمهٔ اول قرن پانزدهم متناسب با گسترش نفوذ عثمانیها در آناتولی و روملی زبان ترکی نیز شکل زبان علمی به خود گرفت و به این ترتیب آثار علمی و ادبی بسیاری به ترکی ترجمه شد. جز آن، اشعار روان و سلیسی هم زینت بخش آثار ادبی شد، که منظومهٔ خلیل امام‌جماعت مسجد «قرابولوت» ادرنه در مورد حضرت فاطمه زهرا (س) مربوط به قرن پانزدهم از آن جمله است. از آن تاریخ شعرا و ادبایی که دور امیر سلیمان چلبی در ادرنه گرد آمده بودند حرکت فرهنگی حاکم در روملی را قدرت و سرعت بخشیدند. امیر سلیمان و سلطان مراد دوم با بهادادن به جریانهای فکری کشور، علما و شعرا را حمایت کردند و به حرکت ملی سرعت بخشیدند و احمدی، شیخ صنعان، احمد داعی، عطایی، جمالی و غیره از جملهٔ علما و شعرا بی هستند که از این حمایت بهره‌گرفتند. بویژه سلطان مراد دوم برای نضج زبان و ادبیات ترکی سخت می‌کوشید و از هنر موسیقی نیز حمایت می‌کرد. این پادشاه برای شعرا و ادبا مقرری سالانه معین کرده بود، که این شیوه و قانون تا زمان مرگ ابراهیم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان قانونی به قوت خود باقی بود.

علما و شعرای قرن پانزدهم

اینک پس از آن مقدمهٔ کوتاه می‌توانیم از شعرای نیمهٔ اول قرن پانزدهم سخن بگوییم. احمدی شاعر در اوایل این قرن باز فعالیت ادبی داشت و تحت حمایت امیر

۴. دربارهٔ احمدی «نهاد سامی بنارلسی» یک مقالهٔ تحقیقی در شمارهٔ ۶ مجلهٔ «ترکیات» دارد. پروفسور فؤاد کوپرولو در انسیکلوپدی اسلام اطلاعات وسیعی در این باره داده است.

جریانهای فکری و مؤسسات... □ ۵۹۷

سلیمان سالهای آخر عمرش را می گذرانید. باز در اوایل این قرن با چهره معروفی در شعر آشنا می شویم و آن سلیمان چلبی امام جماعت مسجد جامع بورسه و صاحب اثر معروف مولود* است. این اثر که در سال ۸۱۲هـ/ق/ ۱۴۰۹م در بورسه به شیوه ای سهل و ممتنع به رشته نظم درآمد به سبب زبان ساده و بی کماست و بیان صمیمانه هنوز که هنوز است مورد اقبال شعر دوستان قرار دارد. سلیمان چلبی در تألیف مولود از منظومه های عاشق پاشا متأثر بود و از آن الهام گرفت. باز در این قرن ارباب قلمی چون کمال امی و اشرف اوغلی اهل از نبق با منظومه های خویش به نشر عقاید خود در زمینه طریقت و تصوف پرداختند و مؤلفانی نیز چون یازیجی زاده صاحب محمدیه و برادرش احمد بیجان نویسنده مژکی النفوس در این قرن می زیستند، که در بحث مربوط به تصوف در دوران حکومت عثمانیها از آنان یاد خواهد شد.

احمد داعی بن ابراهیم بن محمد از شعرای این قرن ابتدا در دربار گرمیانیان و سپس در دربار عثمانیها جای گرفت و از حمایت امیر سلیمان بهره مند شد و دواثر منظوم خود به نام جنگ نامه و فرخنامه را به نام امیر سلیمان سرود. وی گذشته از این دو اثر، کتب فرهنگ لغات، تفسیر و طب نبوی به نام الشفا فی احادیث المصطفی را به نام او موربیگ پسر تیمورتاش پاشا به ترکی ترجمه کرد. او همچنین کتابی نیز به نام تعبیرنامه در زمینه تعبیر خواب دارد. احمد داعی که صاحب دیوان شعر مفصلی نیز هست در وادی تصوف به سیر و سلوک پرداخته بود. از بررسی دیوانش چنین برمی آید که در شعر به پای شیخ صنعان نمی رسید و در تقلید از شعرای فارسی زبان ایران موفق بود. بعضی از منظومه های سبک خاصی مخصوص به خود دارد.

باز در این قرن به شخصیت ممتازی چون شیخ صنعان گرمیانی برمی خوریم که خود صاحب مکتب بود. شیخ صنعان، دست پرورده احمدی، هم شاعر و هم طبیب بود و مصاحبت یعقوب بیگ دوم آخرین امیر گرمیان را بر عهده داشت. وی به سبب ایمازهای قوی و زنده و مضامین بکر و بیان و زبان ظریف و قدرت و وسعت تخیل در سرودن شعر سرآمد معاصران خود بود. احمد داعی که تحصیلاتش را در ایران تکمیل کرده بود به دستور سلطان مراد دوم خسرد شیرین نظامی گنجوی را به شعر ترکی

* اشعاری که درباره ولادت حضرت پیامبر ختمی مرتبت (ص) سروده می شود. - «مترجم»

برگردانید. این ترجمه يك اثر معمولی نیست؛ اثر هنری پرارزشی است که نمایانگر شخصیت مترجمش نیز هست، که خود یکی از عوامل مؤثر اشتهار اوست. بسیاری از شعرای ترك خسرو و شیرین را به رشتهٔ نظم در آورده‌اند، ولی هیچ يك همچون این اثر کسب شهرت نکرده است.

تسلط شیخ صنعان بیشتر در قصیده و مثنوی بود. نزدیک اواخر قرن پانزدهم شیخ به زادگاهش کوتاهیه برگشت و در روستای داملو پینار نزدیک آب معدنی یونجه‌لی در گذشت. وی اثری به نام خادنامه دارد که در هجو رقبای خود سروده است. این اثر به سبب نکته‌های ظریف و باریک و سلاست زبان به خواندنش می‌ارزد.

بجز شخصیت‌های مذکور جمالی، همامی، حسامی، صافی شاعر و نقاش و شعرایی دیگر چون حسان، شمسی و سیفی که تحت حمایت سلطان مراد دوم بودند از شعرای ممتاز دربار عثمانی به حساب می‌آمدند. پاره‌ای از این شعرا پس از اشغال آناتولی از قصور امرای آناتولی به دربار عثمانی آمده بودند. سیفی شاعر، فتوحات سلطان مراد دوم را به رشتهٔ نظم کشیده بود. خطیب اوغلی ترجمهٔ کتاب فرخنامه را از زبان عربی، که حاوی یکصد حدیث و یکصد حکایت پندآموز بود، در سال ۸۲۹هـ.ق/ ۱۴۲۶م به پایان رسانید و آنرا به سلطان مراد دوم تقدیم کرد.

سیر تصوف در دورهٔ عثمانیها

از نیمهٔ دوم قرن چهاردهم تا اواسط قرن پانزدهم میلادی

اخیها و شیخیها

هنگامی که دولت عثمانی داشت شکل می‌گرفت اخیها و باباشیخیها و اهل طریقت «مولوی» در آناتولی فعالترین دوران خود را می‌گذرانیدند و بر روی امرای این منطقه نفوذ بسیار داشتند و حتی در محیط امیرنشین عثمانی هم می‌شد نفوذ آنان، بویژه اخیها و شیخیها را لمس کرد. تصوف نیز در آناتولی در حال گسترش بود و در اواخر قرن چهاردهم و بویژه در قرن پانزدهم نضج بیشتری یافت، که حمایت امرای آناتولی از این مشرب در توسعهٔ آن مؤثر بود. در این دوران آثار منشور و منظوم بسیاری

جریانهای فکری و مؤسسات... □ ۵۹۹

در زمینه تصوف به وجود آمد. در قرن چهاردهم به دو اوین عاشق پاشا، یونس امره، و سلطان ولد از شعرای متصوف برمی خوریم و دیوان اشعار کمال امی، نسیمی و اشرف زاده عبدالله رومی از جمله آثار به جای مانده در زمینه تصوف از قرن پانزدهم است. گذشته از این دیوانها، حیرت‌نمای اشرف زاده (متوفی به سال ۸۷۴هـ/ق/ ۱۴۶۹م) و مزکی النفوس او که به سال ۸۵۲هـ/ق/ ۱۴۴۷م تألیف شد و اثر باارزشی در زمینه اخلاق است و نیز ترجمه دلائینامه حاجی بکتاش توسط خطیب اوغلی و آثار منظوم و منثور بسیاری دیگر از جمله یادگارهای ارزنده قرن پانزدهم در زمینه تصوف است.

امیرنشین عثمانی در تأسیس و تشکل دولت عثمانی از نفوذ اخیه استفاده کرده بود. شیخ آطه‌بالی پدر زن غازی عثمان از بزرگان طریقت اخیه آن زمان به شمار می‌رفت و اخیه حسن، اخیه محمود و چندرلی قراخلیل که منصوب به اخیه بودند در دستگاه عثمانیها خدمت می‌کردند. در کتب تاریخ نیز از نفوذ و خدمات اخیه حسن نام برده شده است.^۵ ما نفوذ اخیه را حتی در اوایل قرن پانزدهم نیز مشاهده می‌کنیم.^۶ در این باره که پس از مرگ شیخ آطه‌بالی ریاست طریقت اخیه به چه کسی رسید اطلاع دقیقی در دست نیست، ولی همین قدر می‌دانیم که بعدها این مقام به سلطان مراد اول انتقال یافت و در این مورد سندی نیز در دست است. غازی مراد در تاریخ رجب ۷۶۷هـ/ق/ مار ۱۳۶۶م طی اجازه‌نامه و وقفنامه‌ای که به اخیه موسی رئیس اخیه‌های گلیبولی داد چنین نوشت: «...به این وسیله شالی را که توسط اخیه‌ایم بر کمر بسته بودم به دست خویش بر کمر اخیه موسی می‌بندم و او را مأمور مالقره می‌کنم و پس از ما او به جای ما خواهد بود...»^۷

به‌هنگام تأسیس امیرنشین عثمانی بجز اخیه، غازیهای منصوب به طریقت «بابایی» معروف به آلپرها نیز مورد توجه بودند و برای آنان خانقاهها ساخته شد. قیق‌لی بابا، ابدال موسی، ابدال مراد، دوغلوبابا و امثال آنها که در جنگهای مختلف در کنار اورخان بیگ شرکت داشتند آلپرنهایی منسوب به شیخیه بودند که این طریقت

۵. تاریخ عاشق‌پاشا زاده، ص ۲۹ و ۳۶.

۶. تاریخ عاشق‌پاشا زاده، ص ۱۰۱.

۷. نثریه اسناد تاریخی، شماره ۴، سال ۱۹۴۱.

بعدها به بکتاشیه تغییر نام یافت. در زمان غازی اورخان دردانه کوه «کشیش طاغی» بورسۀ خانقاههایی برای شیخیه ساخته شد. همچنین برای پوستین پوش بابا (شیخ پوستین پوش) که مقیم «ینی شهر» بورسۀ بود به دستور سلطان مراد اول خانقاهی احداث شد.

غازی اورخان ضمن رعایت حال پیروان شیخیه از وجودشان استفاده می کرد و کنترل آنها را برای جلوگیری از هرشورش و عصیان احتمالی نادیده نمی گرفت، به طوری که وقتی آگاه شد ابدالها و تورلاقها و ایشیکها (منسوب به طریقت شیخیه) در حوالی بورسۀ ازدیاد یافته و به نشر عقاید خود مشغولند، پس از تحقیق و بررسی در مورد فعالیت آنان، افرادی را که دست به فعالیت مضر زده بودند از کشور خود بیرون راند.^۸ بعدها عقاید شیخیه در میان سازمان ینی چری نیز نفوذ کرد. افراد این سازمان از حاجی بکتاش ولی از پیرهای این طریقت (متوفی در نیمه دوم قرن سیزدهم) پیروی می کردند.

در بطن جریانهای سیاسی و اجتماعی آناتولی از آغاز قرن سیزدهم تا اواخر قرن شانزدهم انتشار طریقت شیخیه را تحت عناوین بابایی، قلندریه، طورلاق، سماوانی و ایشیک در شهرها، روستاها و بین قبایل و عشایر مشاهده می کنیم. پیروان شیخیه عقاید خود را بیشتر در سیواس، چوروم، یوزغات، آیدین، ازمیر، بالیکسری، آناتولی شمالی (از گرسون تا سینوپ)، قونیه و انطالیه و حوالی آن منتشر کرده بودند.^۹ اینان از اوایل قرن شانزدهم به بعد در روملی نیز دست به فعالیت زدند.^{۱۰}

بعز آن سید نسیمی جانشین و خلیفه فضل الله و طرفدارانش که منسوب به حروفیه بودند با تبلیغ در آناتولی طرفداران بسیار کسب کردند و عقاید حروفیه با سرعت گسترش یافت و طرفدار پیدا کرد، که در این رهگذر آثار و تألیفات رفیعی مرید نسیمی تأثیری بسزا داشت. پس از رفیعی حروفیهایی چون ابن ملک و ویرانی بابا نیز به تبلیغ عقیده خود به شیوه رفیعی پرداختند. حروفیگری بعدها در آثار منثور و منظوم بسیاری از

۸. تاریخ ابن کمال (نسخه نوری عثمانیه)، شماره ۳۰۷۸، برگ ۵۳.

۹. عقد الجنان (تاریخ اخی).

۱۰. تاریخ عالی (نسخه چاپ نشده) برگ ۱۴۶، تذکره کنعانی زاده و بعضی از تذکره های دیگر.

متصوفان این طریقت و سایر طریقتها منعکس شد.

□

تصوف تدریسی

درس‌رزمین عثمانیها در ایامی که از آن بحث می‌کنیم بجز اخیها و پیروان شیخیه، فلسفه وحدت وجود و عرفان به صورت تدریسی و علمی نیز خودنمایی می‌کرد، که این خود ویژگیه خاص بود و در شهرها و شهرستانهای مهم ریشه و نضج داشت. گسترش دامنه نفوذ عثمانیها در روملی و پیروزیها و موفقیتهای پی‌درپی آنان سبب جذب بسیاری از آلپرها به سرزمینهای عثمانی شد. احترام سلاطین و وزرای عثمانی نسبت به متصوفان سبب شد که در بعضی موارد تصوف به صورت يك مکتب جلوه‌گری کند. یلدرم بایزید دخترش^{۱۱} را به عقد ازدواج امیر بخاری^{۱۲} در آورد، که این خود دلیل زنده‌دای است بر مراتب احترام سلاطین عثمانی به اهل طریقت. به سبب این حرمت و احترام است که از اواخر قرن شانزدهم به بعد شاهد فعالیت پیروان اکبریه، بسطامیه و زینیه در قلمرو حکومت عثمانیه می‌شویم. از این سه طریقت یاد شده نخست طریقت «اکبریه» منسوب به شیخ اکبر محی‌الدین عربی توسط داوود قیصری وارد ممالک عثمانی شد که توسط این شخصیت و بعدها نیز به همت شمس‌الدین ملا فناری بسط و گسترش یافت. باز در اواخر قرن چهاردهم، طریقت بسطامیه (منسوب به بایزید بسطامی) و شیخ حمید

۱۱. در وقفنامه مورخ ۸۳۱ق/۱۴۲۸م شیخ پاشا ابن شهاب‌الدین به مناسبت وقف بعضی اراضی چنین آمده است: «سیده الخواتین، تاج النساء فی العالمین الحسیبة النسیبة الشریفة بنت المرحوم بایزید خداوندگار، زوجه سید السادات... السید البخاری دامت برکته» (آرشیو نخست‌وزیری، شماره ۸).

۱۲. سید شمس‌الدین محمد بن علی‌الحسین که در بین مردم بورسه به امیر سلیمان معروف بود بین اواخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم زندگی می‌کرد. او از اولاد امام حسین علیه السلام و شخصیتی بزرگ معروف بود که در بورسه به دنیا آمد و در آنجا نیز به تحصیل پرداخت. نخست پیروی طریقت پدری را که «کبرویه» نام داشت و بعدها معروف به «نوربخشیه» شد، کرد. شمس‌الدین بخاری بعدها به حج مشرف شد؛ از آنجا به بغداد رفت؛ از بغداد وارد آناتولی شد و در زمان یلدرم بایزید آوازه شهرتش در بورسه پیچید. وی تقریباً در سال ۸۳۳ق/۱۴۲۹م در گذشت و در آرامگاه کنونی‌اش به خاک سپرده شد (تنقیح التواریخ و هزار فن حسین افندی).

(حمیدالدین آق سراپی) به قلمرو عثمانیها راه یافت و گسترش پیدا کرد. شیخ حمید که وارد بورسه شده بود مورد اعزاز و احترام یلدرم بایزید قرار گرفت و بایزید از شیخ درخواست کرد در مسجدی که به دستورش ساخته شده بود اول او اقدام به وعظ و خطابه کند. در این ایام بود که ملافناری از محضر وی به کسب فیض پرداخت. عبداللطیف مقدسی که در نیمه اول قرن پانزدهم به بورسه رفته و به تبلیغ طریقت خود مشغول بود با علامه ملافناری ملاقات کرد و او را به سلك خویش در آورد.

از بررسی این وقایع چنین برمی آید که ملافناری ضمن ریاست مدرسه از عوامل مؤثر نضج عقاید اکبریه، بسطامیه و زینیه بود. بعدها در زمان شیخ مصلح الدین بن وفا (متوفی به سال ۱۴۹۱ م) زینیه درخشانترین دوران خود را می گذرانید و خانقاه آن مرکز تجمع بسیاری از علمای متفکر عثمانی شده بود.

در اوایل قرن پانزدهم حکومت به منظور تقویت علوم معنوی، اربابان طریقت را مورد احترام قرار می داد، که این امر در پاره‌ای موارد نتایج سوئی به همراه داشت؛ زیرا همان طوری که پیش از این در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم شورش شیخ بدرالدین شکل مصیبت باری به خود گرفت و این مسأله که در آناتولی و روملی به وجود آمده بود به دشواری حل شد (۱۴۲۰ م).

واقعه شیخ بدرالدین رخداد شایان توجهی است. این شورش دقیقاً شبیه شورش بابا اسحاق در قرن دوازدهم بود. به همان شیوه‌ای که بابا اسحاق با تبلیغ شیعه‌گری و عقاید شیخیه محیط را برای انجام مقاصد خویش آماده کرد و با استفاده از درگیری قوای سلجوقیان در حوالی سوریه و الجزیره شهرهای ملاطیه، مرعش، سیواس، چوروم، طوقات و اماسیه را به عصیان واداشت، شیخ بدرالدین نیز توسط جانشینان خویش در مناطق شیعه‌نشین آناتولی و روملی چون بابا اسحاق عمل کرد.

پس از واقعه شیخ بدرالدین که در حقیقت نوعی قیام شیعه‌ها بود حکومت در عین حال که روش احتیاط آمیزی پیش گرفت ولی سدی نیز در راه آزادی فکر و اندیشه و روند آن به وجود نیاورد. به عنوان مثال، به سبب روش محتاطانه حکومت در مقابل جریانهای فکری و عقیدتی به سلطان مراد دوم خبر رسید که چون تعداد مریدان حاجی بایرام ولی (متوفی به سال ۸۳۳ هـ ق / ۱۴۳۰ م) بسرعت رو به افزایش است، از این رهگذر امکان بروز حوادثی می‌رود. مراد دوم دستور داد حاجی را به ادرنه آوردند و چون

جریانهای فکری و مؤسسات... □ ۶۰۳

دریافت مسائلی که عنوان شده عاری از حقیقت است نهایت مراتب احترام رادرحق وی مرعی داشت و پس از پند و نصیحت وی، با احترامی درخور، او را روانه آنکارا کرد. عقاید حاجی بایرام ولی پس از درگذشت او توسط دو تن از جانشینانش یعنی آق شمس الدین و شیخ عمر سکین (بیچاقچی عمر) در دو شاخه بایرامیه و ملامیه جلوه گر شد. آثار عارفانه و ادبیات خانقاهی یازیجی زاده محمد افندی و برادرش احمد بیجان که نزدیک او اوسط قرن پانزدهم به رشته تحریر درآمد، در گسترش عقاید بایرامیه تأثیر بسزایی داشت. احمد بیجان افندی را اثری است در زمینه هیئت کلاسیک (نجوم) به نام در مکنون و کتابی نیز به نام عجایب المخلوقات (خلاصه از قزوینی) دارد که که در سال ۱۴۵۳م به رشته تحریر در آورده بود.

باز در اواخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم مکاتب خلوتیه، قادریه و مولویه در قلمرو عثمانی اندک اندک آغاز به انتشار و توسعه کردند.

□

پیروان طریقت گاهگاهی در جنگها نیز شرکت می کردند. به عنوان مثال، سید امیر بخاری داماد یلدرم بایزید که مقیم بورسه بود به هنگام اقدامات مراد دوم علیه برادرش مصطفی چلبی معروف به مصطفی قلابی شمشیر به کمر بست و تعدادی از پیروان طریقت نیز در دومین جنگ قوصوه در کنار جنگجویان ارتش عثمانی به سرد پرداختند. این رخدادها از دلایل مراتب احترام حکمرانان عثمانی به اهل طریقت است. به هنگام عملیات فتح استانبول نیز آق شمس الدین و آق بیق از جانشینان حاجی بایرام ولی در صفوف لشکر بودند و پادشاه جوان را به فتح استانبول تشویق می کردند.

بعضی از تألیفات نخستین دوران حکومت عثمانیها

حمایت از علما و متفکران

در ایامی که پایه های بنای حکومت دولت عثمانی پی ریزی می شد و شکل

می گرفت، با فعالیت مدرسه از نیک نیز نخستین گام در راه فعالیت‌های علمی برداشته شد. گسترش قلمرو حکومتی عثمانی و حمایت دولتمردان این حکومت از اهل علم و دانش و فرهنگ سبب شد که متفکران و هنرمندان بسیاری از آسیای میانه، ایران، سوریه، مصر و امیرنشینهای آناتولی به این سرزمین روی آورند.

با توجه به اینکه نخستین حکمرانان و دولتمردان عثمانی نیز چون سایر امرای آناتولی جز ترکی به زبان دیگری آشنایی نداشتند لذا در آغاز، آثاری که به نام آنان تألیف و به آنها اهدا می شد - به استثنای پاره‌ای آثار علمی - همه به زبان ترکی بود. این ویژگی سبب تکامل و تقویت زبان ترکی و نیز افزایش آثار ترکی و سرعت بخشیدن به ترقی فرهنگ ترک در آناتولی شد.

پاره‌ای از تألیفات که به سلاطین،
شهبازان و دولتمردان اهدا شد

در قرن چهاردهم بر اثر حمایت و توجه سلاطین و دولتمردانی چون سلیمان پاشا و برادرش مراد اول و پسرش یلدرم بایزید و نیز چندرلی خلیل خیرالدین پاشا و پسرش علی پاشا و همچنین حمایت و تشویق سلاطین و دولتمردان اواسط قرن پانزدهم چون امیر سلیمان، محمد چلبی، سلطان مراد دوم و طوقاتلی حاجی عیوض پاشا، تیمورتاش پاشا زاده اومور بیگ، چندرلی زاده خلیل پاشای ثانی و بورقازلی خلیل پاشا و دیگر حکمرانان و رجال عثمانی، پایه‌های پیروزیهای سیاسی و نظامی، جریانهای فکری و علمی نیز سرعت در حال پیشرفت بود. علما و ادبایی که تحت حمایت قرار گرفته بودند در زمینه موضوعهای مختلف اقدام به تألیف و ترجمه آثاری به زبان ترکی کردند و روند حمایت علمی و فکری را که در قرن چهاردهم در آناتولی آغاز شده بود به شکل تکامل یافته و پرمیانه‌تری ادامه دادند.

در بین نخستین آثار تألیف یافته در دوران حکومت عثمانیها می توان از مطلع خصوص الکلم فی شرح فصوص الحکم داوود بن محمود (متوفی به سال ۷۵۱هـ/ ۱۳۵۰م) از نخستین مدرسان از نیک نام برد. این اثر که شرحی است بر فصوص الحکم اثر شیخ اکبر محی الدین عربی، طی قرن چهاردهم سبب بسط و گسترش تصوف در سرزمینهای عثمانی شد. اثر مزبور در سال ۱۲۹۹هـ/ ۱۸۸۲م در تهران به چاپ رسید. آثار دیگری

جریانهای فکری و مؤسسات... □ ۶۰۵

نیز چون تفسیر سوده ملک نوشته مصطفی ابن محمد آنکارایی که به نام سلیمان پاشا پسر غازی اورخان تألیف شده بود، شرحی به نام کنوزالانوار^{۱۳} تألیف قره‌وجاءالدین علی (علاءالدین اسود)، شرح مختصر مفتاح^{۱۴} به نام مجمع‌الفواد که به نام سلطان مراد اول تألیف شده بود و آثار دیگری چون شرح مشکلات قرآن و شرح مشکلات احادیث که به شاهزاده یلدرم بایزید تقدیم شد و حاشیه بر تفسیر کشف تقدیمی به چندرلی زاده خلیل خیرالدین پاشا، از جمله نخستین آثار اوایل دوران عثمانی است.

پس از انقراض حکومت امرای آناتولی (به استثنای اسفندیاریان) توسط یلدرم بایزید، کلیه مؤسسات علمی و اجتماعی تأسیس شده توسط امرای گذشته با موقوفه‌های آنان همچنان به رسمیت شناخته شد. در نتیجه، حیات فکری در آناتولی بی آنکه دستخوش تزلزل و رکود شود همچنان جریان یافت. از این روی به پاس قدردانی از بایزید آثاری چون خلاصة المنهاج فی اهل الحساب (به زبان عربی) و فتوتنامه ترجمه از فارسی در آداب فتوت و جوانمردی اثر علی بن هبة الله و بدد الواعظین و ذخیر العابدین در زمینه اخلاق و مواعظ اثر محمد پسر ابن ملک (ابن ملک اوغلی محمد) به رشته تحریر در آمد و به سلطان بایزید تقدیم شد.

حیات الحیوان که در سال ۸۰۰ق/۱۳۹۸م از سوی محمد بن سلیمان ترجمه شد از جمله آثار این دوره است و نسخه‌ای از آن تحت شماره ۱۶۶۰ در کتابخانه «روان کوشکی» موزه قصر تو بقاء پی نگه‌داری می‌شود. نویسنده کتاب، شیخ کمال‌الدین بن عیسی‌الدیمیری^{۱۵} است. این اثر در زمینه زندگی حیوانات (جانورشناسی) تألیف شده است. گذشته از آثار نامبرده، نیازی شاعر دیوان اشعارش را به یلدرم بایزید تقدیم داشت و همان طوری که در بحث مربوط به ادبیات نیز گذشت اثر منظوم خودشید و فرخشاد به نام یلدرم بایزید تألیف شد. فرحنامه منظوم شیخ اوغلی هم از جمله آثار این دوره است.

۱۳. شرح رموز الاسرار در اصول است.

۱۴. مفتاح در بلاغت اثر سکاکی (متوفی به سال ۶۵۶ق/۱۲۵۹م) است که شروح متعددی بر آن نوشته شده است.

۱۵. حکیمشاه غزنوی ترجمه حیات الحیوان را به یاوز سلطان سلیم تقدیم داشته بود.

امیر سلیمان از پسران یلدرم بایزید تحصیلات خوبی دیده بود. قصر وی در ادرنه مرکز تجمع بسیاری از علما و شعرا و موسیقی دانان زمان بود. آثار مختلفی به نام این حکمران تألیف شده است که از آن جمله می توان از ترجمه کتابی از عربی در زمینه تعلیم تیراندازی به نام قوسنامه^{۱۶} توسط محمد بن شیخ مصطفی و عشق نامه داستان منظوم عاشقانه توسط شاعری به نام محمد و سیاستنامه خضر بن یعقوب که اثری دینی و فلسفی است نام برد، که تألیف آنها به امیر سلیمان تقدیم شده بود. همان گونه که قبلاً در بخش مربوط به جریانهای ادبی این قرن دیدیم آثاری نیز توسط احمدی شاعر و احمد داعی تقدیم امیر سلیمان شده بود.^{۱۷}

در زمان حکومت کوتاه سلطان محمد چلبی کتاب عجایب المخلوقات اثر زکریا ابن محمد قزوینی توسط رکن الدین احمد به ترکی ترجمه شد. این کتاب که به شیوه ای انسیکلوپدی مانند تألیف شده حاوی اطلاعاتی در زمینه هیئت، جغرافیا، طب، نباتات، معادن، داروها، شهرها و شهرستانهای معروف است.

کتاب المنتخب فی الطب اثری است منتخب از مباحث پزشکی که در زمان سلطان محمد چلبی از سوی عبدالوهاب بن یوسف بن احمد المرדانی تنظیم و تألیف شده. این کتاب تحت شماره ۵۹۱ در کتابخانه نجیب پاشا واقع در «تیره» نگهداری می شود.^{۱۸}

شرح شمسیه اثری منظوم در هیئت تألیف یازیجی اوغلی صلاح الدین تقدیمی به اسکندر بن حاجی پاشا از خاندان دولت خان و اثری به نام ملحه که در اصل به زبان فارسی بوده و با الحاقاتی مفصلتر شده است - جویری شاعر این اثر را به نظم در آورده

۱۶. این اثر در کتابخانه سلیمانیه در بین کتابهای خسرو پاشا تحت شماره ۸۱۶ نگهداری می شود. مترجم اثر در زمان امیر سلیمان به آنکارا می رود و در آنجا پاشا شخصی به نام پهلوان بن حاجی محمد بن حاجی بیگ آشنا می شود. پهلوان بیگ از محمد بن شیخ مصطفی اطلاعاتی درباره قوسنامه می خواهد و او نیز نسخه عربی کتاب را که در دسترس داشت نشان می دهد، که بنا به خواهش پهلوان بیگ، وی کتاب مزبور را به نام عمدة المتناصلین به ترکی ترجمه می کند. بعدها اسامی تیراندازان ترك از زمان سلطان محمد فاتح تا سلطان سلیمان قانونی به این کتاب افزوده شد.

۱۷. برای کسب اطلاع بیشتر مراجعه شود به انسیکلوپدی اسلام و نیز مقاله دکتر بدیع شمسوار اوغلی که در نشریه شماره ۳-۴ (جلد ۱۶) دانشکده طب چاپ شده است.

۱۸. نشریه دانشکده طب، شماره ۱، سال ۱۹۵۹.

جریانهای فکری و مؤسسات... □ ۶۵۷

است - و کتاب شریعات خطیب اوغلی به نام «روح القلوب و شرح دوست و شصت و چهار بیت قصیده القصیده النصیحه بلغة ترکیه به نام جاجا اوغلی نورالدین حمزه بیگت از جمله آثار اوایل قرن پانزدهم است.

سلطان مراد دوم معروف به ابوالخیر در بین سلاطین عثمانی شخصیتی و الامقام است، ولی آن سان که در خور اوست مورد قدردانی قرار نگرفته است. همه مورخان مسلمان و مسیحی معاصرش شخصیت والای او را، روش سیاسی و عدالت و توجه به حقانیتش را تقدیر کرده اند.^{۱۹} وی در ایام صلح هفته‌ای دوازده روز در مجالس مباحثات علمی شرکت می‌کرد. مراد دوم که در تعالی و پیشرفت زبان و ادبیات ملی ترك عاملی بزرگ به حساب می‌آید، ایام فراغتش را با موسیقی و مصاحبت دوستان بسر می‌برد.^{۲۰} سلطان مراد اداره امور دولتی را به وزیر اعظم چندرلی زاده ابراهیم پاشا و بعد از او به چندرلی زاده خلیل پاشا پسرش وا گذاشته بود و خود را درگیر مسائل دولتی نمی‌کرد؛ اما آن دم که خبر می‌یافت کشور در معرض خطر و یا تجاوز قرار گرفته است، مصاحبت و تفریح را بیدرنگ به یک سو می‌نهاد و در رأس فرماندهی سپاه به سوی مرزهای کشورش می‌شتافت. در زمان سلطنت سلطان مراد بر شدت فعالیت‌های علمی افزوده شد و شور و ذوق در مورد موسیقی نضج گرفت. سلطان مراد دوم گاهی به سرودن شعر نیز می‌پرداخت.

آثار تدوین شده در زمان مراد دوم در مقایسه با پیشینیانش افزونتر و از نظر کیفیت برتر بوده است. عبدالواجد محمد، مدرس مدرسه واجدیة کوتاهیه، در سال ۸۳۸ هـ/ ۱۴۳۴ م شرحی به نام «علم الهدایة بر وقایه (مختصر برهان الشریعه) در فقه نوشت و آن را تقدیم سلطان مراد دوم کرد.^{۲۱} بازرساله‌ای در آداب نزدیکی مشتمل بر هفده باب توسط موسی بن مسعود از فارسی به ترکی ترجمه و تقدیم سلطان مراد

۱۹. برای کسب اطلاع بیشتر در این باره به حوادث الدهور، عقدالجمان، و تاریخهای حال کوندیل و دوکاس مراجعه شود.

۲۰. عاشق چلبی به مناسبت حکمرانی سلطان مراد دوم چنین می‌نویسد:
«انوارمهر منیر عثمانی زیادتربش، و چراغ ارباب علم و کمال چون شمع نورانی... به نام شریفش کتابها نوشته شد و در حق هر گروه و زمره‌ای مقرری سالانه برقرار گردید و از جرعه جام انعام انجامش در بزم شعرا پیاله‌ها به گردش درآمد...»

۲۱. ترجمه شقایق نعمانیه (مجدی)، ص ۶۶ و کف الظنون (از انتشارات وزارت آموزش و پرورش).

شد.^{۲۲} در سال ۸۴۱هـ/ق/۱۴۳۷م کتاب مفصلی در زمینه طب به نام ذخیره مرادیه از سوی طبیب مؤمن بن مقبل به نام سلطان مراد به رشته تحریر درآمد.^{۲۳} باز این پزشک به نام سلطان مراد کتابی مختصر در زمینه تشریح و شیوه حفظ تندرستی و کتابی مفصل در زمینه بیماریهای چشم به نام مفتاح النور و خزائن السرور^{۲۴} تألیف و تقدیم وی کرد. گذشته از آن، بیش از بیست اثر علمی با ارزش دیگر در دوران سلطان مراد دوم ترجمه و تألیف شد که بسیاری از آنها به این سلطان تقدیم و یا به نام او نوشته شده است، از جمله این آثار عبارتند از: جوهرنامه مشتمل بر هفت باب درباره شناخت جواهرات و انواع ویژگیهای آن - این کتاب رساله‌ای است به زبان فارسی اثر خواجه نصیر طوسی که از سوی مصطفی بن سیدی به ترکی ترجمه شده است -، ترجمه مرصاد العباد نجم الدین دایه از فارسی به ترکی توسط قاسم بن محمود قره حصارلی^{۲۵}، اثر عظیمی به نام بحرالحکم نوشته ابن ملک بن محمد در زمینه علم اخلاق، ترجمه «هدایه» و وقایه^{۲۶} توسط دولت اوغلی یوسف بالیکسری، فرخنامه خطیب اوغلی، سلیمان نامه سرزلی نظامی، ترجمه تاریخ ابن کثیر به نام البدایة و النهایة، سلجوقنامه یازیجی اوغلی علی چلبی، منهاج الانشاء یحیی بن محمد، جاماسب نامه اثر منظوم از نیکولی موسی که در سال ۸۳۳هـ/ق به نام مراد دوم به رشته نظم درآمد، جامع الحکایات و لامع الروایات^{۲۷} در هفت

۲۲. يك نسخه از این اثر در کتابخانه شهید علی پاشا تحت شماره ۲۸۳ نگهداری می‌شود.

۲۳. ذخیره مرادیه با استفاده از منابع پزشکی فارسی و عربی در پنج فصل تنظیم و تصنیف شده است که در هر یک از این فصلها از بیماریهای مغز، سر، چشم، دماغ و پوست بحث می‌شود. مهمترین قسمت این کتاب فصل مربوط به بیماریهای چشم است. مؤلف ضمن استفاده از اصطلاحات عربی، اصطلاحات ترکی را نیز به خدمت گرفته است (علم در میان ترکان عثمانی، اثر دکتر عدنان ادیوار، ص ۱۳).

۲۴. يك نسخه از این اثر در کتابخانه نوره عثمانیه تحت شماره ۳۵۸۵ نگهداری می‌شود. برای تحقیق مختصر در این باره به علم در میان ترکان عثمانی، ص ۱۳ و ۱۴ رجوع شود.

۲۵. ترجمه این اثر در بیستم ربیع الاول سال ۸۲۵هـ/ق توسط قاسم بن محمود به پایان رسید و نام آن را ارشاد المریدالی المراد یا مرادنامه گذاشت. يك نسخه از این کتاب تحت شماره ۵۵۶ و ۵۹۹ و ۸۳۶ در کتابخانه دانشگاه و نسخه دیگر به شماره ۲۵۹ در کتابخانه خسروپاشای سلیمانیه بین کتابهای «مهرشاه والده سلطان» نگهداری می‌شود.

۲۶. هدایه اثر معروفی در فقه است و وقایه شرح آن به شمار می‌رود.

۲۷. الی ان اتصل بخدمة السلطان غیاث الدین ابی الفتح محمد بن عثمان الکرشجی و اقر اولاده و منهم سلطان مراد خان و ترجم له کتاب جامع الحکایات من الفارسی الی ترکی نظاماً و نثرأ و هو فی ست مجلدات و ترجم تفسیر ابی الیث السمرقندی و تفسیر القادری نظاماً و کان یکتب ←

جریانهای فکری و مؤسسات... □ ۶۵۹

جلد که به امر سلطان محمد چلبی توسط ابن عربشاه احمد دبیر سلطان محمد چلبی و استاد سلطان مراد دوم از فارسی به ترکی ترجمه شد، گردآوری اشعار شعرای قرن پانزدهم به نام مجموعه النظائر توسط عمر بن یزید که در سال ۸۴۰ هـ ق تقدیم تیمورتاش پاشا زاده او موریبگ شد، ترجمه اکسیر السعادة قاضی برهان الدین احمد تحت نام قرة العین الطالبین تقدیمی به او موریبگ، ترجمه مفردات ابن بیطار در طب - نظریه نویسندۀ علم در میان ترکان عثمانی دایر بر اینکه این کتاب به آیدین اوغلی او موریبگ تقدیم شده بود خطاست.، ترجمه طب نبوی تحت نام شفافی الطلب المسند علی المصطفی توسط احمد داعی شاعر، تحفه مرادی فی اصناف الجواهر اثر محمد بن محمود شیروانی^{۲۸}، ترجمه بخشی از کامل الصناعه^{۲۹} در طب توسط قاضی برغمه به ترکی، سی نامه از نیکلی همامی تقدیمی به وزیر اعظم چندرلی زاده خلیل پاشا، صیدله ابی دیحان اثر ابو الخیر احمد تقدیمی به وزیر اعظم مذکور، ترجمه شریعت الاسلام و تقدیم آن به چراغ بیگ برادر حاجی عیوض پاشا. در ترجمه شقایق نعمانیه آمده است که یکی از علما به نام فقیه بخشایش رساله‌هایی به نام سلطان مراد دوم نوشته است، بی آنکه اسامی این رسالات ذکر شود. ولی صاحب شقایق می نویسد که شخصاً این رساله‌ها را دیده است.^{۳۰} طوقاتلی حسام الدین معروف به ابن مداس (پسر چکمه فروش) از علمای دوره

→ عندالسلطان غیاث الدین المذكور الی سارا الاطراف عربیاً و فارسیاً و ترکیاً و غیر ذلك. (ابن عربشاه پیش از خدمت غیاث الدین ابوالفتح محمد بن عثمان، استاد سلطان مراد از شاهزادگان او بود که کتاب جامع الحکایات را در شیوه نظم و نثر از فارسی به ترکی ترجمه کرد. او همچنین تفسیر ابولیت سمرقندی و تفسیر قادری را به صورت منظوم ترجمه کرد. ابن عربشاه دبیر سلطان محمد چلبی بود و نامه‌های مخصوص سلاطین را به زبان عربی و فارسی و ترکی می نوشت.)

جامع الحکایات اثری است به زبان فارسی تألیف جلال الدین محمد عوفی. این اثر بعدها توسط شاعر نجاتی به نام شهزاده محمد پسر بایزید دوم و از طرف جلال زاده صالح افندی به نام بایزید پسر سلطان سلیمان قانونی به ترکی ترجمه شد.

۲۸. يك نسخه از تحفه مرادی تحت شماره ۳۵۷۷ در کتابخانه ایاصوفیه نگهداری می شود.

۲۹. کامل الصناعه اثر علی بن عباس المجوسی است. این کتاب مشتمل است بر بیست فصل و بابهای بسیار علمی و نظری. قاضی برغمه فصل دوم این اثر را که در زمینه بهداشت و نحوه مداوای بیماریهاست و نیز باب ۳۴ و مقوله چهارم آن درباره آبله، سرخک و زخم معده را ترجمه کرده است. يك نسخه آن در کتابخانه عینه بیگ در پورسه نگهداری می شود.

۳۰. ترجمه شقایق، ص ۱۲۴.

سلطان مراد دوم کتابی به نام قومی قزح به رشته تحریر در آورد که مربوط به مسائل سماوی بود. به نظر می‌رسد که نگارنده این اثر به خاطر ترس از تکفیر و اینکه مبدا به خاطر علمی بودن مسائل طرح شده دربارهٔ سماوات، به بی‌اعتقادی متهم شود، در اثر خود تصریح کرده است که تحقیقات وی بر مبنای روش حکما بوده است ولی مشرعان آنرا باور ندارند.^{۳۱} یا در نیمهٔ اول قرن پانزدهم به انتهای اثر محمد قاضی مانیاس به نام عجایب العجائب که دربارهٔ فرشتگان و شیاطین نوشته شده، کتابی مختصر نیز دربارهٔ حساب افزوده شده است.^{۳۲} يك نسخهٔ بسیار زیبای ترجمهٔ گلستان که باز توسط قاضی مانیاس به نام سلطان مراد دوم انجام شده بود نزد رثوف یلکن جی است. کتاب الحاقی به آخر عجایب العجائب در زمینهٔ حساب پس از کتاب حساب علی بن هبة الله که تقدیم به یلدرم بایزید شده بود دومین کتاب حساب تألیف شده در دورهٔ عثمانی است. در اواخر قرن پانزدهم در سال ۸۵۴ هـ ق کتاب جامع اللغه به نام شهزاده محمد (فاتح) توسط سید محمد بن سید حسن تألیف شد. همچنین گلیبولی ضعیفی، غزوات سلطان مراد دوم را به رشتهٔ نظم در آورده بود.

بجز آثار تألیف و ترجمه شده به نام سلطان، وزرا و امرای عثمانی در این دوره (نیمهٔ دوم قرن چهاردهم و نیمهٔ اول قرن پانزدهم) آثار مختلف و متنوعی در زمینه‌های گوناگون به رشتهٔ تحریر در آمده است که در حوصلهٔ کتاب مختصر ما نمی‌گنجد. به نظر می‌رسد آثاری که به اختصار از آنها نام بردیم می‌تواند برای شناساندن جریانهای فکری و علمی اوایل دوران حکومت عثمانیها بسنده باشد.

مؤسسات اجتماعی عثمانیها از اواخر قرن چهاردهم تا اواسط قرن پانزدهم میلادی

مؤسسات اجتماعی

دولت عثمانی در پی تأسیس مؤسسات علمی در اراضی تحت تسلط خود

۳۱. ترجمهٔ شقایق، ص ۱۲۲ و علم در میان ترکان عثمانی (دکتر عدنان ادیوار)، ص ۱۴.
۳۲. ترجمهٔ شقایق، ص ۱۲۳ و علم در میان ترکان عثمانی (دکتر عدنان ادیوار)، ص ۱۴ و ۱۵.

نسبت به احداث مؤسسات اجتماعی نیز همت گماشت، که به نسبت گسترش مرزهای کشور عثمانی بر تعداد این مؤسسات نیز افزوده شد. برای اداره، مراقبت و نیز ادامه کار این گونه مؤسسات که شامل مسجد، عمارت، بیمارستان، کاروانسرا، پل، خان، حمام، چشمه، تکیه و خانقاه بود، وقفیه‌هایی در نظر گرفته شده بود و با اهالی محل با معافیت از مالیاتهای دولتی نسبت به مراقبت از آنها و ادامه کارشان اقدام می‌کردند.^{۳۳}

مساجد

مسجد که در رأس مؤسسات اجتماعی قرار دارد گذشته از اینکه محل يك اجتماع معنوی و مکان عبادت است در صدر اسلام، مکانی بود برای حل و فصل امور مسلمین و اتخاذ تصمیم. مردم در مساجد از مسائل حکومتی و تصمیمات اتخاذ شده در محله خود مطلع می‌شدند. در آن ایام، امام مسجد يك محله از اعتبار و نفوذ شایان توجهی برخوردار بود. حتی امروزه نیز در بسیاری از روستاها قوانین حکومتی بر در مساجد و یا نقاط نزدیک آن الصاق می‌شود. قسمت اعظم مساجد در بورسه و ادرنه به دستور تهازی اورخان، مراد اول، یلدرم بایزید، محمد چلبی، مراد دوم و نیز مسجد یشیل جامع (مسجد جامع کبود) از نیک به امر چندرلی خلیل خیر الدین پاشا ساخته شد. همچنین مسجد جامع بایزید پاشا در اماسیه و مساجدی که در نقاط دیگر به دستور شاهان و امرا ساخته شد از نظر شیوه معماری و تزیینات ساختمان جزء آثار معماری و هنری بسیار ارزنده به حساب می‌آید.

۳۳. اوزون کوپرو (پل دراز) معروف به «چس فرنگ» که به دستور سلطان مراد دوم ساخته شده بود ۳۹۲ متر طول داشت و ساختن آن ۱۶ یا ۱۸ سال طول کشید. این پل در سال ۸۴۷ هـ.ق / ۱۴۴۳ م گشایش یافت. در محوطه ابتدای پل مسجد و عمارت ساخته شد و با اسکان عده‌ای از اهالی در این نقطه، دروازه ارگنه به وجود آمد. گذشته از آن، برای عبور ساکنان محلی که رودهای مریچ، طونجه، آرده، ارگنه و قزل‌دلی در آن به هم می‌پیوست، از يك سوبه سوی دیگر آب قایقهای وقفی در رودخانه به آب انداخته شده بود که در صورت نیاز این قایقها به تعمیرات، ساکنان ده یاخشی بیگ (یاخشی بیگ کویی) که نزدیک این محل بود با معافیت از پرداخت مالیات نسبت به تعمیر آن قایقها اقدام می‌کردند (آرشیونخست وزیر، اسناد شماره ۱۴ فوائده عامه).

عمارتها

عمارتها نیز از جمله مؤسسات اجتماعی است. حتی این اواخر نیز می‌دیدیم که این مؤسسات تاچه حد به حال مردم سودمند و مفید فایده است. وقتی که می‌بینیم اجداد پرشفتت ما از پرندگان نیز حمایت می‌کردند و دانه زمستانی روزهای پر برف و آب آشامیدنی ماههای گرم تابستان آنها را فراهم می‌کردند دیگر نیازی نخواهد بود شرح بدهیم که در مورد طلبه‌های مدارس و انسانهای بی‌کس و نیازمند تاچه حد رحیم و پرشفتت بوده‌اند. اگر دفاتر ثبت اراضی و اوقاف آن زمان را ورق بزنیم به صدها مورد از این دست برمی‌خوریم.

نخستین بار غازی اورخان همزمان با احداث مدرسه از نیک دستور ساختن عمارتی را نیز صادر کرد و در مراسم گشایش عمارت، طبق آداب و سنن، به دست خویش به مستمندان آش داد. گذشته از آن، چندرلیها (پسر و پدر که وزیر اعظم بودند) نیز اقدام به ایجاد سه عمارت در از نیک کردند که تعداد عمارت‌های موجود در آن شهر بالغ بر هفت دستگاه شده بود. در بورس به جز عمارتهایی که به دستور مراد اول، یلدرم بایزید، محمد چلبی و مراد دوم با وقفیه‌های بزرگ و پردرآمد ساخته شد، وزرا و امرای عثمانی هم عمارتهایی در این شهر ساختند که تعداد آنها بالغ بر بیست و چهار دستگاه است. عمارت‌های بسیار دیگری نیز توسط اشخاص و شخصیتها در نقاط مختلف خاک عثمانی ساخته شد که هم معاش طلاب (به معنی عام کلمه یعنی دانش آموز) و هم زندگی افراد فقیر را تأمین می‌کرد. این عمارتها عبارتند از: عمارت سلیمان پاشا در بولایر، عمارت‌های شهاب‌الدین پاشا در ادرنه و اوزون کوپرو و مانیسه و فیلبه، عمارت‌های اورنوس بیگ و پسرانش در سرز و گمولجینه وینی جه و اردار، عمارت‌های ساروجه پاشا در گلیبولی، عمارت‌های عینه سوباشی در بالیکسری، عمارت‌های قراجه پاشا در میخالیح و عمارت مادر محمد چلبی در تورخال.

کیفیت غذاهای اطعام شده در این عمارتها به شرایط و وقفیه‌ها و میزان درآمد آنها بستگی داشت؛ ولی به‌طور عموم در همه عمارتها، هر روز برای صبحانه آش و هفته‌ای دو روز پلو و شله‌زرد و هر روز فودله (نوعی نان از خمیر ترش شده) داده می‌شد.

بیمارستانها

بیمارستانها سومین مؤسسه اجتماعی زمان عثمانیها را تشکیل می دادند. نخستین بیمارستان به دستور یلدرم بایزید در ناحیه شرقی شهر بورسه دامنه اولوداغ درست در جوار مسجد بورسه ساخته شد. این بیمارستان در سال ۸۰۱هـ.ق/۱۳۹۹م ساخته شده بود. در مائیس سال ۱۴۰۰م وقفیه این بیمارستان از طرف ملافناری محمد بن حمزه قاضی بورسه اختصاص یافت و باتقاضای بایزید از ملک ظاهر برقوق از مالیک مصر طیب حاذقی به نام شمس الدین ساغر برای خدمت در این بیمارستان اعزام شد. در این بیمارستان بجز دواطاق مجزای نزدیک در بیمارستان، در هر طرف حیاط - چپ و راست - ده اطاق وجود داشت. خدمه بیمارستان عبارت بودند از: سه پزشک که یکی از آنان سرپزشک بود، دو داروساز، دو شربتچی (کسی که دارو به بیماران می خورانید)، آشپز، نانوا و غیره... این بیمارستان تا سالیان سال به فعالیت خود ادامه می داد.

بجز بیمارستان یلدرم بایزید، عثمانیها پس از تصرف سیواس، اماسیه، طوقات، چانقری، قسطنونی و قونیه ضمن پذیرفتن شرایط وقفیه های مدارس، با استفاده از وقفیه های اختصاصی بیمارستانها ادامه فعالیت این مؤسسات اجتماعی را تأمین کردند.

کاروانسراها

کاروانسراها و خانها چهارمین مؤسسات اجتماعی به حساب می آمدند که در شهر و قصبات و بر سر راهها احداث شده بودند. این مؤسسات مسافری بر دو گونه بودند: به بناهایی که دارای حیاط وسیع ولی فاقد اطاق بود و دورتادور حیاط تختهای چوبینی برای نشستن و خوابیدن مسافران گذاشته بودند، کاروانسرا گفته می شد. خانها اطاق دار بودند. در حقیقت می توان گفت که خانها حکم هتل های امروزی را داشتند و کاروانسراها به منزله مسافر خانه های عمومی بودند.

مسافران این مؤسسات - چه کاروانسرا و چه خان - با هر دین و مذهبی در آنجا پذیرفته می شدند و پول خواب و خوراک سه روز را از آنان نمی گرفتند. برای آنکه مسافران و کاروانیان هنگام گذر از دره ها و نقاط خطرناک و ناامن مورد حمله راهزنان و دزدان قرار نگیرند از اهالی آن منطقه با بخشیده شدن مالیاتهایشان از سوی دولت

نگهبانانی به نام «در بندچی» گمارده می‌شدند. این افراد با خانواده‌هایشان در نزدیکی آن گذرگاهها به شکل روستا اسکان داده می‌شدند. پس از مرگ هر نگهبان این وظیفه به فرزندان و کسانش واگذار می‌شد. در بندچیهامسلاح بودند و وظیفه داشتند مسافران، کاروانیان و قافله‌ها را در مقابل حمله احتمالی محافظت کنند.

خانقاهها

خانقاه مؤسسه موقوفه‌ای بود که از سوی دولت به پاره‌ای از پیروان طریقت چون اخیه‌ها، سلسله شیخیه و آلپرها که در تشکیل دولت عثمانی منشأ خدمات ارزنده بودند واگذار می‌شد. این خانقاهها در نزدیکی و حوالی شهرها، قصبات، روستاها و بر سر راه جاده‌ها قرار داشتند. صاحب خانقاه که خانقاه‌دار (زاویه‌دار) نام داشت در اراضی موقوفه‌ای که به او اختصاص داده شده بود کشت و کار می‌کرد و از عایدی آن، خانقاه خویش را اداره می‌کرد. هر مسافری که وارد خانقاه می‌شد غذایی برای خوردن، آبی برای نوشیدن و جایگاهی برای خفتن می‌یافت.

مراقبت و اداره امور پلها، چشمه‌ها و دیگر مؤسسات اجتماعی یا از طریق وقفیه‌های اختصاصی صورت می‌گرفت و یا روستاییان آن محل بامعافیت از پرداخت مالیات نسبت به مراقبت یا تعمیر آنها اقدام می‌کردند.

پل احدائی به دستور سلطان مراد دوم، یعنی اوزون کوپرو، که پیش از احدات، مکانی با تالاقی و کمینگاه راهزنان بود، هنوز هم بیننده را به اعجاب و تحسین وامی‌دارد. برای حفاظت از این پل که ۳۹۲ متر طول و ۱۷۴ قوس داشت روستایی در نزدیکی آن به وجود آمد تا مردم آن روستا بامعافیت از مالیات دولتی از پل مراقبت کنند.

۱۸ فصل

سکه‌های عثمانی

تا اواخر قرن پانزدهم میلادی

در اوایل قرن چهاردهم پیش از تشکیل دولت عثمانی، غازی عثمان که از امرای مرزنشین بود بظاهر تابع سلجوقیان بود که اواخر عمر حکومت خود را سپری می کردند، ولی در حقیقت به ایلخانان وابسته بود. طبیعی است که عشیره تحت فرمانش ضمن معامله پایاپای با همسایگان ترك و رومی به صورت نقدی نیز معامله می کردند. معامله‌های نقدی به سبب نفوذ ایلخانان در آناتولی یا باپول رایج سلجوقیان و یا باپول ایلخانان صورت می گرفت. با انقراض سلسله سلجوقیان آسیای صغیر (آناتولی) ضمن اینکه همه معاملات در شهرها و قصبات آناتولی با سکه ایلخانان صورت می گرفت در مرزها نیز همین روش متداول بود و اجرا می شد.

در اوایل نیمه اول قرن چهاردهم قدرت و نفوذ ایلخانان در آناتولی اندک اندک روبه کاهش نهاد. در اواخر سال ۷۲۷هـ ق / کاسم ۱۳۲۷م با فرار تیمورتاش والی آناتولی به مصر، غازی اورخان پسر غازی عثمان نخستین سکه عثمانی را در بورسِه ضرب کرد و بدین سان نخستین گام را به سوی استقلال برداشت. پیش از ضرب سکه به دستور غازی اورخان، در آناتولی و نوارهای مرزی سکه‌ای که نام حکمرانی بر آن ضرب

نشده بود رواج داشت. در دو طرف این سکه کلمات «خلدالله ملکه» نوشته شده بود.^۱ گذشته از آن، سکه دیگری نیز مربوط به ایلخانان رواج داشت. در يك روی این سکه کلمه شهادتین و در روی دیگرش در سطر اول «السلطان اعظم»، در سطر دوم اسمی که خوانده نمی شود و در سطر سوم «خلدالله» نوشته شده است.^۲

قبلاً در فصول پیشین ضمن بحث از غازی اورخان عنوان کرده بودیم که به دستور او در سال ۷۲۷ هـ نخستین سکه نقره، یعنی «آقچه»، ضرب شد. نام نخستین سکه ضرب شده (آقچه) در زمان غازی اورخان از مغولی گرفته شده است. نخستین آقچه به وزن پنج قیراط و سه حبه بود.^۳ غازی اورخان بجز سکه‌ای که به آن اشاره شد دو نوع سکه دیگر ضرب کرد: سکه دو آقچه و سکه پنج آقچه. وزن سکه دو آقچه یازده قیراط و يك حبه و وزن سکه دیگر سیزده قیراط و سه حبه بود. با ضرب این سکه‌ها نوع سکه‌های رایج افزایش یافت و سبب ایجاد سهولت در انجام معاملات شد. این آقچه‌ها بعدها به «آقچه عثمانی» یا «عثمانی» معروف شد، که به این اسم همچنان رایج بود. سکه‌های عثمانی نه به وزن سکه‌های مغولی بود و نه وزن سکه‌های سلجوقی را داشت، بلکه وزن خاصی بود بر مبنای يك چهارم مثقال عرفی که در ضرب دینار و درهم (سکه نقره و سکه زر) متداول بود. به این معنی که چون يك مثقال معادل يك و نیم درهم یعنی به سنگینی بیست و چهار قیراط (۴/۶۱۸ گرم) است و آقچه اورخان پنج قیراط و سه حبه (۱/۱۵ گرم) بود بنابراین وزن این سکه بر مبنای وزن مثقال عرفی بود.^۴ به دستور سلطان مراد خداوندگار (مراد اول)، هم سکه نقره‌ای (آقچه) و هم سکه مسین ضرب شد. در پاره‌ای از سکه‌های او برای نخستین بار کلمات «سلطان غالب»

۱. تقویم مسکوکات عثمانیه اثر اسماعیل غالب، ص ۱ و مسکوکات عثمانیه (قسم سادس) اثر خلیل ادهم، ص ۲.

۲. تقویم مسکوکات عثمانیه، ص ۲ و مسکوکات عثمانیه (قسم سادس)، ص ۳.

۳. به سکه سیمین درهم گفته می شد. درهم از نظر شرعی و عرفی به دو گونه است. وزن درهم شرعی ۱۴ قیراط و وزن درهم عرفی ۱۶ قیراط و ۴ حبه است. سکه‌های مذکور به میزان وزن عرفی ضرب شده بود. به حساب اعشار، يك قیراط ۲۵ سانتیگرم (۴ گندم) و يك درهم ۳/۲۰۷ گرم است.

۴. تقویم مسکوکات عثمانیه (اسماعیل غالب)، ص ۸. بجز مثقال عرفی، مثقال شرعی نیز داریم که معادل بیست قیراط است. يك مثقال شرعی برابر است با يك و نیم درهم، یعنی ۴/۸۰۷ گرم.

دیده می‌شد.

نوشته این سلاطین بر سکه‌ها به شکل طغرا نخستین بار در سکه‌های زمان مراد اول و امیر سلیمان دیده می‌شود. بعدها در بعضی از سکه‌های سلطان محمد چلبی و مراد دوم نیز اسم طغرای ضرب شد. محمد چلبی در سکه‌های خود، خویشتن را با مقام «خان» توصیف می‌کند، که این توصیف در تمامی سکه‌هایی که پس از قبول حاکمیت ایلخانان توسط او ضرب شد، دیده می‌شود.

به دستور سلطان محمد چلبی سکه‌های دیگری نیز ضرب شد که بر آنها کلمات «سلطان اعظم» و «سلطان ملك اعظم» دیده می‌شود. چون سکه‌های سلطان مراد، عنوان سلطان در سکه‌های محمد چلبی نیز دیده می‌شود.

در دورانی که دولت عثمانی تجزیه شده بود عیسی چلبی اندک زمانی در بورسه حکومت کرد، ولی هنوز سکه‌ای از آن دوران به دست نیامده، حال آنکه درباره فرامینی که صادر کرده بود اطلاعات و معلوماتی در دست است. در کاتالوگ مسکوکات، ایک سکه از زمان موسی چلبی دیده می‌شود که به تاریخ ۸۱۳ هـ ق / ۱۴۱۰ م در ادرنه ضرب شده است و دو سکه دیگر نیز مربوط به زمان مصطفی چلبی است که یکی بدون تاریخ است و دیگری تاریخ ۸۲۴ هـ ق / ۱۴۲۱ م را دارد.^۶

مراد دوم در بعضی از سکه‌هایش عنوان «سلطان» را نقبش کرده ولی در اکثر سکه‌ها نام خود او یعنی «مراد» و کلمه «خان» که مقصود پدرش است دیده می‌شود. همان طوری که در سطور پیشین ذکر کردیم در بعضی از سکه‌هایش نیز نام او به شکل نوشتار طغرای ضرب شده است. وزن آقچه عثمانی معمولاً ۵ قیراط و یک حبه، ۵

۵. اوقاف قریه جوجی؛ «غازی مراد خداوندگار قریه مذکوره را در مقام ملك به قزیل مراد اوغلی داد. بعدها پسر قزیل مراد یعنی قزیل پاشا ملك آن را در مقام تملك تصرف کرد. از سلاطین ماضی مرحوم امیر سلیمان و عیسی چلبی، مرحوم سلطان خداوندگار و مرحوم مراد خداوندگار فرامین دارند.» (آرشیو نخست وزیری، دفتر ثبت اراضی شماره ۱۶۶، بخش اوقاف بورسه، ص ۲۲).

۶. مرحوم غالب بیگ در ص ۲۴ تقویم مسکوکات عثمانیه اطلاعاتی درباره يك سکه از مصطفی چلبی که به تاریخ ۸۲۲ هـ ق در ادرنه ضرب شده بود منتشر کرده است. بعدها مرحوم سرهنک علی بیگ، متخصص سکه شناس، اثبات کرد که غالب بیگ در خواندن تاریخ سکه دچار اشتباه شده و ضرب سکه در تاریخ مذکور توسط مصطفی چلبی غیر ممکن بوده است. از جمله استناد او به سکه‌هایی است که در همان سال، یعنی سال ۸۲۲ هـ ق، سلطان محمد چلبی در ادرنه ضرب کرده بود (مجله انجمن تاریخ ترک، سال ۱۵، ص ۳۸۹ و ۳۹۰).

قیراط و سه حبه و گاهی نیز ۶ قیراط است. وزن سکه‌های مسین که «مانقر»^۷ نام داشت یا اندکی کمتر از یک درهم و یا اندکی بیشتر از آن بود.^۸

در بین سکه‌های عثمانی برای اولین بار در سکه‌های ضرب شده به دستور غازی اورخان مهر تیره «قایی» که عثمانیها بدان منسوبند دیده می‌شود. در بعضی از سکه‌های مراد دوم نیز نقش این مهر ضرب شده است.^۹ در سکه‌های ضرب شده به دستور سلطان محمد چلبی در تاریخ ۸۲۲ق/۱۴۱۹م در اردنه، بورسه و آیاسلوق شکل ﴿﴾ دیده می‌شود که احتمال دارد علامت درون این نیم دایره، نقش مهر تیره قایی باشد.^{۱۰} واحد پول عثمانی، سکه مسین مانقر بود و ضعف آن عبارت بود از دو آقچه و پنج آقچه و سکه‌های رایج طلا یعنی، «دوکا»ی ونیزی و سکه‌های زرین معروف به «فلوری». به عقیده مرحوم «غالب بیگ» نخستین سکه تاریخ دار عثمانی سکه‌های ضرب شده به دستور یلدرم بایزید بوده است.^{۱۱}؛ حال آنکه در نخستین سکه غازی اورخان تاریخ ضرب آن ثبت شده است و بنا بر این نظریه ایشان وارد نیست. به استثنای یک سکه، سکه‌های ضرب شده در زمان مراد خداوندگار فاقد تاریخ ضرب است. ولی سکه تاریخ دار او که یک سکه مسین است و در ۷۹۰ق/۱۳۸۸م ضرب شده بین سکه‌های عثمانی منحصر به فرد است؛ زیرا حتی ماه ضرب سکه (رمضان) نیز در آن ثبت شده است.^{۱۲}

نخستین سکه طلای عثمانی، در زمان سلطان محمد فاتح ضرب شد. دولت عثمانی با سنجش برابری آقچه عثمانی با دوکای ونیزی و فلوری (فلورین)^{۱۳} مبادرت

۷. «مانقر» تحریف شده واژه «مون غون» مغولی است. بعدها این سکه «پول مسی» نام گرفت. در اصطلاحات مالی قدیم هر وقت به «چروک آقچه» (آقچه خراب) برخورد کنیم مراد همان مانقر است و مقصود از «ساغ آقچه» (آقچه سالم) آقچه نقره‌ای است.

۸. رجوع شود به انسیکلوپدی اسلام، ذیل واژه مانقر.

۹. تقویم مسکوکات سلجوقیه، ص ۳۱ و ۳۳ و مسکوکات عثمانیه (قسم سادس)، ص ۵۸، ۴۹ و ۶۸.

۱۰. مسکوکات عثمانیه، ص ۳۸ و ۳۹.

۱۱. تقویم مسکوکات عثمانیه، ص ۱۶ و ۱۷.

۱۲. مسکوکات عثمانیه، ص ۱۷. در یک سوی این سکه کلمات «مرادخان عز نصره» و در آن سوی سکه «رمضان ۷۹۰» ضرب شده است.

۱۳. فلورین یا فلوری سکه طلایی بود که نخستین بار در فلورانس ضرب شد و بر روی آن نقش یک گل زنبق دیده می‌شد. بعدها سایر سکه‌های ضرب شده در اروپا نیز فلورین نام گرفت. پس از ←

به‌معامله تجاری باخارجیها می‌کرد. عثمانیها نظیر امیرنشینهای صاروخان، آیدین و منتشا در معامله باخارجیان از سکه لاتین (ژیگیلیاتی) استفاده نمی‌کردند، بلکه این معاملات یا باسکه‌های طلایی دوکوفلورین صورت می‌گرفت یا با آقچه‌های عثمانی.^{۱۴} کشورهای که با عثمانیها معامله تجاری داشتند عبارت بودند از: ونیز، جنوا، لاتینهای ایتالیا، جزایر کولونی جنوا، شوالیه‌های رودوس و جمهوری دوبروونیک که تحت‌الحمايه عثمانیها بود. بالطبع با کشور همسایه، یعنی امپراتوری بیزانس نیز روابط تجاری برقرار بود.

→ آنکه عثمانیها مبادرت به ضرب سکه طلا کردند بر روی این سکه‌ها نیز نام فلورین نهادند. بنا بر این هنگامی که در تواریخ عثمانی به نام فلوری برخورد کنیم (پس از تاریخ ضرب سکه طلا توسط عثمانیها)، مراد همان سکه طلای عثمانی است. همین کتب تاریخ سایر سکه‌های طلا را با نام کشور ضرب‌کننده ذکر کرده‌اند نظیر دوکای ونیزی، طلای مجار و...
 ۱۴. از نوشته دقفنامه مورخ ذی‌الحجه ۷۹۶هـ/۱۳۹۴م چنین برمی‌آید که سی درهم مساری يك فلوری بوده است (مدیریت اوقاف، دفتر حرمین شماره ۷۳۴، ص ۱۵۹۱). بنا بر این نوشته معلوم می‌شود که در اواخر قرن چهاردهم يك فلورین بر مبنای سی درهم ارزیابی شده بود.

فصل ۱۹

بعضی از خانوادها و شخصیتها

- که در تشکیل دولت عثمانی منشأ خدمات ارزنده بودند

چون به نظر می‌رسد که دانستن شرح حال بعضی از خانوادها و شخصیهایی که در تشکیل دولت عثمانی منشأ خدماتی بودند مفید فایده باشد، لذا به ترتیب حروف الفبا نسبت به معرفی کوتاه این افراد و خانوادها می‌پردازیم. البته بجز این افراد و خانوادها افراد دیگری نیز بودند که وقتی امیرنشین عثمانی به صورت عشیره بود در راه گسترش و تشکل آن فداکاریها و خدمات بسیار کردند که از آن جمله می‌توان از صامصا چاووش، آیقودآلپ، کونورآلپ، غازی عبدالرحمان، طورقودآلپ، سالتوق آلپ و غیره نام برد که چون خدمات آنان قبل از تشکیل امیرنشین عثمانی بود و گذشته از آن شرح حالی نیز از آنان در دست نیست، فقط به ذکر نام آنها اکتفا می‌کنیم.

آقچه قوجا

از جمله رؤسای عشایری است که در تشکیل دولت عثمانی خدمات ارزنده‌ای کرد و از جمله هم‌زمان غازی عثمان به‌شمار می‌رفت.^۱ وی تقریباً در سال ۱۳۲۰م

۱. دروقفنامه مورخ رمضان ۸۳۸ هـ ق/ ۱۴۳۴ م مر بوط به فضل الله پاشا نوۀ آقچه قوجا شجره نامه اش چنین است: «فضل الدین بن الحاج الیاس بن آقچه قوجا بن عبد الملك غازی بن عبد الفتاح العباسی الغازی» (آرشیو توبقایی، شماره ۷۰۸۴).

مأمور تصرف «ازمیت» و حوالی آن شد. آقچه قوجا ضمن حملاتی که به منطقه سقاریه و حوالی ازمیت کرد توانست بعضی از دژها را به تصرف خود در آورد. وی قلعه کوچکی را که در حوالی عیان گولی (سابانجه گولی) بود تصرف کرد و آن را پایگاه خود ساخت. وی بعدها ارمنی‌پزاری و قندره را به تصرف در آورد و بایاری قونور آلپ، آیدوس و سمندر را اشغال کرد، که قلعه سمندر به عنوان ملک شخصی به آقچه قوجا داده شد. تمامی پیروزیه‌های عثمانی‌ها در اراضی بین ازمیت و اسکودار در سایه فعالیت‌های آقچه قوجا و غازی عبدالرحمان بوده است.

آقچه قوجا در سال ۷۲۶ هـ ق / ۱۳۲۶ م در گذشت و آرامگاهش بر بالای تپه‌ای در قندره است. به سبب خدماتش در فتح ازمیت به آنجا قوجه ایلی نیز گفته می‌شود.

پسر آقچه قوجا حاجی الیاس نام داشت. فضل‌الله پسر الیاس است که قاضی گبزه بود و بعدها وزیر شد و به نام افدل (افضل) پاشا شهرت یافت.^۲ فضل‌الله هنگامی که قاضی گبزه بود، از سوی محمد چلبی که قصد عبور به روملی برای مقابله با موسی چلبی را داشت به بیزانس اعزام شد و قوای پانزده هزار نفری محمد چلبی توانست با کشتیهایی که امپراتور به آناتولی کاواقی فرستاده بود به ساحل مقابل، یعنی روملی کاواقی، بگذرد. پس از جلوس مراد دوم به سلطنت باز قاضی فضل‌الله به نمایندگی از سوی او نزد امپراتور بیزانس به منظور عقد قرارداد اعزام شد.^۳ قاضی فضل‌الله بعداً در زمان سلطان مراد دوم به سال ۸۴۰ هـ ق / ۱۴۳۶ م به وزارت رسید.^۴ قاضی فضل‌الله یک سال بعد از وزارت برکنار شد. بعداً در سال ۸۴۳ هـ ق / ۱۴۳۹ م مجدداً به وزارت رسید. در سال ۸۴۶ هـ ق باز معزول شد، تا آنکه اوایل دوران سلطنت سلطان محمد فاتح در گذشت. در گبزه یک خانقاه موقوفه دارد. از وقفنامه‌اش که تاریخ ۸۳۸ هـ ق / ۱۴۳۴ م را دارد، برمی‌آید که مقام وزارت داشته است. در وقفنامه با القاب «افتخار العلماء و الفضلاء مولانا افضل پاشا ابن حاجی الیاس» توصیف شده است.^۵ خود و پسرش

۲. عاشق پاشا زاده، ص ۳۹.

۳. تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۸۳ و ۱۰۱ و تاریخ اروج بیگ، ص ۴۰ و ۱۰۸.

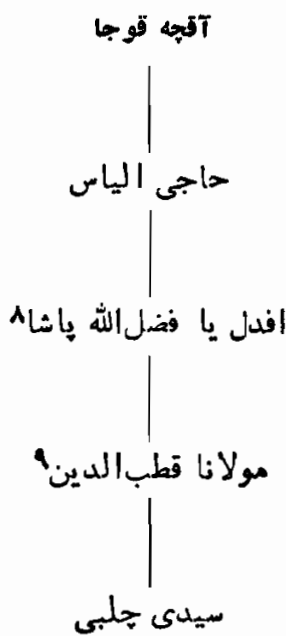
۴. اروج بیگ در ص ۵۱ و ۱۱۵ تاریخش می‌نویسد که فضل‌الله حکیم به جای محمد آقا (پاشا) به وزارت منصوب شد.

۵. وقفنامه مورخ ۸۳۸ هـ ق / ۱۴۳۴ م افدل پاشا (مدیریت عمومی اوقاف، دفتر حرمین ۲، ص ۱۳۷).

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۲۳

اسماعیل ونوہاش قطب‌الدین کہ در زمرهٔ علما بودند در گبزه به خاک سپرده شده‌اند. کتب تاریخ از او بانام فضل‌الله پاشا، در وقفنامه اfdل پاشا و در دفتر تحریر^۶ فضل‌الله قاضی یاد شده‌است. به‌نوشتهٔ عاشق‌پاشا زاده علت یکی از موارد عزل فضل‌الله پاشا از وزارت این بود کہ اجرای طرح اخذ مالیاتی را از مردم به پادشاه پیشنهاد کرده بود.^۷

شجره‌نامهٔ خانوادهٔ آقچه‌قوجا



۶. آرشیو نخست‌وزیری، دفتر تحریر شمارهٔ ۷۳۳، برگ ۲۵۲.
۷. سلطان مراد دوم بر آن شد کہ از مال حلال صدقاتی به‌مکه و مدینه و قدس فرستاده شود. از این‌روی وزیر فضل‌الله پاشا به‌سلطان مراد معروض می‌دارد کہ برای سلاطین خزانہ باید؛ اگر اجازت فرمایند گرد آورم. پادشاه می‌پرسد کہ چگونه خواهی گردآوری؟ فضل‌الله پاشا پاسخ می‌دهد؛ مردم این ولایت را مال بسیار است. پادشاهان را جایز است کہ گهگاه بخشی از آن را بگیرند. سلطان مراد پاسخ داد: «هی! فضل‌الله، توجه می‌گویی؟ ولایت ما را سه لقمهٔ حلال است؛ یکی از آن سه معادن است؛ دیگری خراجی است کہ از کفار می‌گیریم و سه دیگر اموالی است کہ در غزوات به‌دست می‌آوریم. لشکر ما لشکر جنگ آوران است. آنان را لقمهٔ حلال شایسته‌است. سلطانی کہ به‌لشکرش لقمهٔ حرام بدهد آن لشکر حرامی می‌شود و حرامی خود هرگز روی سعادت نخواهد دید و معلوم است کہ چه سرنوشتی خواهد داشت.» الحاصل، این پیشنهاد فضل‌الله پاشا موجب عزل او شد (تاریخ عاشق‌پاشا زاده، ص ۱۹۷).
۸. ازوزرای دورهٔ سلطان مراد ثانی است (مدیریت عمومی اوقاف، دفتر حرمین ۲، ص ۱۳۷).
۹. مدیریت عمومی اوقاف، دفتر حرمین ۱۱۴، ص ۱۱۱.

بایزید پاشا

اهل امامیه و نام پدرش یاخشی بود. از دو وقفنامه‌اش که یکی تاریخ ۸۲۰هـ/ق/ ۱۴۱۷م و دیگری ۸۲۱هـ/ق/ ۱۴۱۸م را دارد چنین برمی آید که تخلصش جلال‌الدین بوده است. هنگامی که محمدچلبی فرماندار امامیه بود وی از اطرافیان او بود و در خدمتش بسر می‌برد.

پس از جنگ آنکارا بایزیدپاشا در جنگ قدرت بین شاهزادگان به محمدچلبی وفادار ماند و چون محمدچلبی به سلطنت رسید مقام وزیر اول را به وی تفویض کرد و به سبب خدمت بزرگی که در جنگ محمدچلبی با امیرقرامان عرضه کرد، با حفظ سمت وزارت به بیگلربیگی روملی نیز منصوب شد و این دو سمت را تا به هنگام مرگ حفظ کرد.^{۱۰} در تمامی امور صاحب اختیار مطلق بود و امرش نافذ؛ از این روی مخالفان بسیار داشت. هنگامی که مرادثانی به سلطنت رسید و عمویش مصطفی‌چلبی به ادعای سلطنت برخاست چون بایزیدپاشا بیگلربیگی روملی نیز بود به اصرار چندرلی‌زاده ابراهیم‌پاشا و حاجی عیوض‌پاشا تصمیم گرفته شد که بایزیدپاشا برای مقابله با مصطفی‌چلبی اعزام شود.^{۱۱} وی با مقداری نیرو از تنگه استانبول به ساحل روملی گذشت و سرعت روانه ادرنه شد و چون سمت بیگلربیگی نیز داشت لذا رأساً نیرویی در آنجا گرد آورد و به مقابله با مصطفی‌چلبی پرداخت؛ ولی در اثنای جنگی که در سازلی دره رخ داد، قوای او به مصطفی‌چلبی پیوستند. بایزیدپاشا ناگزیر تسلیم شد و به اصرار آیدین اوغلی جنیدبیگ که مصطفی‌چلبی را یاری می‌کرد به قتل رسید (۸۲۴هـ/ق/ ۱۴۲۱م). آرامگاهش در سازلی دره قرار دارد.^{۱۲} از نواده‌هایش تا عصر حاضر زنده بودند. در امامیه مسجد و عمارت و مدرسه با وقفنامه‌های مورخ ۸۲۰، ۸۲۱ و ۸۲۳هـ/ق

۱۰. در کتیبه تعمیراتی مسجد غازی اورخان که هنگام به آتش کشیده شدن بورسه به دست امیر قرامان سوخته بود و در تاریخ ۸۲۵هـ/ق/ ۱۴۱۷م تعمیر شد، از او با عنوان «وزیر کبیر» یاد شده است (نشریه اوقاف شماره ۲، ص ۴۳۸).

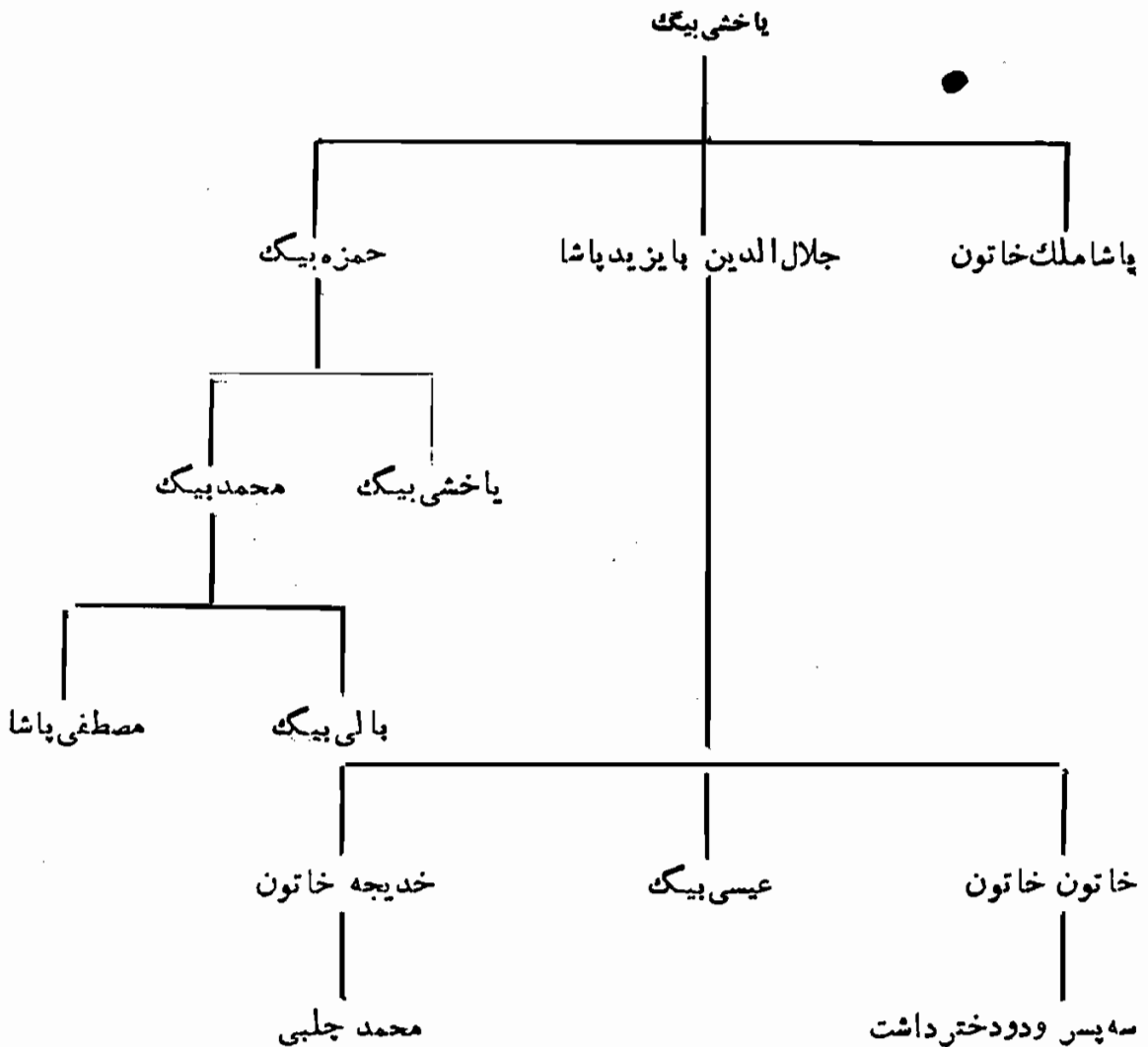
۱۱. «امرا به بایزیدپاشا گفتند: تو بیگلربیگ هستی؛ تا به حال نوش را خوردی، اینک برو نیش را مداوا کن.» (تاریخ عاشق‌پاشا زاده، ص ۹۶).

۱۲. درباره قتل بایزیدپاشا رجوع کنید به تاریخ دوکس (چاپ بن)، ص ۱۴۳ و ۱۵۱. در کتب تاریخ عثمانی آمده است که بایزیدپاشا با مصطفی‌چلبی بیعت کرد و دست او را بوسید و به مقام وزارت رسید؛ اما چون به او اعتماد نداشتند بعداً به تشویق و تحریک جنیدبیگ به قتل رسید.

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۲۵

از او به جای مانده است. پسرش عیسی بیگ از امرابود و مسجد و عمارتی از او در بورسه باقی است.

شجره نامه خانواده بایزید پاشا



خانواده وزیر چندرلی

این خاندان که در صفحات تاریخ در کنار خاندان عثمانی جای دارد یکصد و پنجاه سال با داشتن عالترین مقام علمی، یعنی قاضی عسکری، ریاست حکومت یعنی وزارت عظمی را در اختیار داشت. اعضای این خاندان ترك اصیل که در سازماندهی دولت عثمانی، چه از نظر نظامی و چه اداری و سیاسی، نخستین و مؤثرترین عامل به شمار

می‌رفتند از اهالی روستای چنדרه^{۱۳} شهرستان فاللی خان از توابع آنکارا بودند. نخستین شخصیت علمی که از این خانواده می‌شناسیم و مقام قضاوت و قاضی‌عسکری داشت، خلیل خیرالدین پاشا معروف به قراخلیل افندی است. از کتیبه تأسیسات به جای مانده از او چنین برمی‌آید که نام پدرش علی بوده است.

قراخلیل افندی از اخیهای آناتولی است که در قرن چهاردهم صاحب تشکیلات و سازمان بودند. وی در عین حال از خویشاوندان شیخ آطه‌بالی پدرزن غازلی اورخان بود که از شیوخ اخیها بود. به احتمال قوی قراخلیل که دوره تحصیلات «مدرسه» را به پایان رسانیده بود در زمان غازلی اورخان قاضی بیلجک شد. بعداً در ازبیک به کار قضا پرداخت و پس از آن قاضی بورس، یعنی مرکز امیرنشین عثمانی، شد.

همان‌طوری که در فصل مربوط به وقایع دوران عثمانی دیدیم قراخلیل افندی هنگامی که قاضی بورس بود نخستین تشکیلات لشکری این امیرنشین یعنی «یایا» و «مسلم» را پی‌ریخت و به این ترتیب نخستین گام در راه تبدیل نیروهای عشیردای بدیک نیروی نظامی منظم برداشته شد. این تشکیلات جدید در پیروزیهای اوایل دوران عثمانی عامل مؤثری بود.

پس از آنکه مراد خداوندگار در سال ۷۶۳ هـ / ۱۳۶۲ م به سلطنت رسید، قراخلیل افندی به مقام قاضی‌عسکری که عالیترین مقام علمی و قضایی بود و برای نخستین بار در دوران حکومت عثمانیها در زمان مراد ایجاد شده بود، منصوب شد. قراخلیل پس از این انتصاب به سبب ایجاب مسئولیتش در جنگها به همراه سلطان شرکت می‌کرد، که در این سمت نیز مهارت و توانایی خود را نشان داد. به سبب گسترش دامنه فتوحات و ضرورت افزایش قوای نظامی به توصیه قراخلیل جوانان مسیحی را که طی جنگ به اسارت عثمانیها درمی‌آمدند به دهقانان ترك می‌سپردند. این جوانان پس از آنکه با اصول اسلامی تربیت می‌یافتند و زبان ترکی را فرا می‌گرفتند تحویل «سازمان عجمی» (سازمان جوانان بیگانه) شده، پس از طی تعلیماتی، گروه پیاده نظام

۱۳. مستقیم‌زاده در اثر خود به نام مجلة النصاب می‌نویسد که قراخلیل از اهالی روستای چنדרه از توابع سیلیوری حصار است. امروزه این‌ده در حومه ناللی خان قرار دارد. آداب و رسوم حاکم در بین این خانواده نیز مؤید این است که وی از اهالی این ده بوده است.

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۲۷

خاصی را تشکیل می‌دادند که نخستین پیاده نظام منظم عثمانی به این ترتیب به وجود آمد. این پیاده نظام «سازمان ینی چری» نام گرفت. همچنین با تذکر قرارستم قرامانی که از علما بود و نیز تقاضای قراخلیل تشکیلات مالیه به وجود آمد و قانون مربوط به اختصاص يك اسیر از هر پنج اسیر به دولت برای سازمان ینی چری، و در صورت عدم نیاز به اسیر، پرداخت آقچه در ازای اسرا به حساب دولت تصویب شد.

قراخلیل افندی در سال ۵۷۷۴ق/ ۱۳۷۲م پس از سنان الدین یوسف پاشا به وزارت رسید. در این تاریخ مانوئل پسر دوم امپراتور یونیس که والی سلانیک بود، در صدد برآمد تا رومیهای ساکن سرز را به شورش وادارد. وزیر قراخلیل پاشا که به سبب احراز مقام وزارت، خیرالدین پاشا لقب گرفته بود به محض دریافت این خبر بیدرنگ مأمور تصرف سلانیک و دستگیری مانوئل شد، که بر اثر فرار مانوئل موفق به دستگیری وی نشد. تا زمان وزارت خیرالدین پاشا وزیرای عثمانی در امور لشکری مداخله نمی‌کردند؛ لکن پس از آنکه خیرالدین پاشا به وزارت رسید فرماندهی سپاه را هم به عهده گرفت و در این راه به موفقیت‌های چشمگیری نایل آمد. پس از آن وزیرای اعظم عثمانی، هم امور کشوری و هم امور لشکری را در دست گرفتند.

خیرالدین پاشا پس از احراز مقام فرماندهی سپاه به سال ۱۳۸۵م در ترکیای غربی، ماکدونیا و آلبانی به فعالیت پرداخت و با کمک به توپیه امیر دراج، خصم او بالسه دوم پرنس زانطه را در آلبانی شکست داد.

مراد اول هنگامی که در سال ۵۷۸۸ق/ ۱۳۸۶م بر اثر تجاوز علاء الدین بیگ امیر قرامان اقدام به جنگ علیه او کرد خیرالدین پاشا را برای محافظت از روملی در حوالی مرزها مستقر ساخت و خود با پسر او علی بیگ عازم جنگ شد. لکن خیرالدین پاشا پس از اندک زمانی در سال ۵۷۸۹ق/ ۱۳۸۷م در اردوگاه ینی جة «واردار» بیمار شد. او را به سرز منتقل کردند و در آنجا در گذشت. پسرش علی پاشا به جای پدر به وزارت منصوب شد. او برای انتقال جنازه پدر به سرز رفت و بلافاصله بازگشت و در جنگ قرامان شرکت کرد. کلیه کتب تاریخ عثمانی و خارجی به استثنای مورخانی که خواهان ادامه حالت عشیره‌ای عثمانیها بودند قابلیت و توانایی او را در اداره امور بیان

می‌دارند.^{۱۴} درحقیقت نیز وی منشأ خدمات ارزنده‌ای در زمینه‌های اداری، مالی و لشکری شد و در تأسیس دولت عثمانی نقش بزرگی به‌عهده داشت. درازنیک مسجد جامعی معروف به «یشیل جامع» (مسجد کبود) و عمارت و نیز در گلیبولی و سرزمین مسجد جامعی از او به‌یادگار مانده است.

خلیل خیرالدین پاشا سه‌پسر به‌اسامی علی، الیاس و ابراهیم داشت. پسر بزرگش علی پاشا پس از درگذشت پدر به‌وزارت رسید. علی پاشا مدت نوزده سال، یعنی از سال ۱۳۸۷ تا ۱۴۰۶م، مقام وزارت عظمای مراد اول، یلدرم بایزید و امیر سلیمان را به‌عهده داشت. او نیز چون پدرش سازمان‌دهنده و مدیری قدرتمند بود. گذشته از آن در اثنای تسلط عثمانیها بر بلغارستان با ابتکارات سوق‌الجیشی و استراتژیکی خود نشان داد که فرمانده ماهری نیز هست. او قبل از آغاز جنگ با تیمور به یلدرم بایزید توصیه کرد که از درگیری مستقیم با تیمور احتراز جوید و با حرکات تدافعی و پارتیزانی قوای تیمور را تضعیف کند، ولی یلدرم بایزید از پذیرفتن این طرح خودداری کرد. علی پاشا چون شکست عثمانیها را در جنگ آنکارا مسلم دید سلیمان چلبی پسر بزرگ بایزید را همراه خود برداشت و از راه گملیق به‌ادر نه رفت.

علی پاشا به‌هنگام جنگ قدرت بین شاهزاده‌ها بر سر تصاحب سلطنت، وزیر اعظم امیر سلیمان چلبی شد و در زمان امیر سلیمان که اداره امور کشور را به‌او واگذاشته بود همچون یک سلطان عمل می‌کرد و در سایه فعالیت او حاکمیت امیر سلیمان در آناتولی و روملی به‌استثنای سیواس، اماسیه و طوقات نافذ بود. با مرگ علی پاشا که به‌سال ۸۰۹ق/ ۱۴۰۶م رخ داد موقعیت عالی امیر سلیمان دچار تزلزل شد.

۱۴. هال کوندیل (چاپ پاریس، ص ۲۷) درباره خیرالدین پاشا چنین می‌نویسد: «خیرالدین پاشا شخصیتی بود بسیار عاقل و مدبر. در زمان حیاتش دست به کارهای موفقیت‌آمیزی زد. مدام پادشاه را با نصایح زیبا و شیوا متنبه می‌کرد. مراد بر اثر رأی و ذکای او بسیاری از مشکلات امور خطیر و دشوار روملی و آناتولی را به‌طور دلخواه حل و فصل کرد. مدام با مراد هم‌صحبت بود و در این هم‌نشینیها سخنان حکیمانه ایراد می‌کرد. این سخنان که اکثر در زمینه مسائل لشکری و نظم و انضباط امور بود فراموش ناشدنی است.» عاشق پاشا زاده نیز درباره او چنین می‌نویسد: «سلطان مراد، خیرالدین را به‌قاضی‌عسکری منصوب کرد. ینی‌چری را خیرالدین پاشا بنیاد کرد. از قاضی‌عسکری به‌وزارت رسید و لقب خیرالدین پاشا گرفت. او همواره پادشاه را به‌امور خیر دلالت می‌کرد.» سایر کتب تاریخ نیز به نقل از این مورخان همین عقیده را درباره خیرالدین پاشا دارند.

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۲۹

در زمان یلدرم بایزید به توصیه علی پاشا مقرر شد که برای قضات در هر دعوی اجرتی در نظر گرفته شود. این مسأله سبب شد که قضات از گرفتن رشوه خودداری کنند. مورخان ضمن تقدیر از خدمات او، وی را به سبب معنادار کردن سلطان بایزید به میخوارگی گناهکاری دانند. چون از علی پاشا فرزند وی به جای نمانده بود، متولی گری مسجد و خانقاهی را که در بورسه ساخته بود به قضات بورسه واگذار کردند.^{۱۵} ایجاد گروه خدمتکاران «ایچ او غلانی» (غلام بچگان اندرونی) که در قصر سلطان و تشکیلات و زرا خدمت می کردند از ابتکارات اوست. علی پاشا در آرامگاه پدرش واقع در ازنیق به خاک سپرده شده است. به نوشته مورخان، بسیار جوان مرد بود.

الیاس پاشا یکی از برادران علی پاشا در زمان یلدرم بایزید سمت بیگلربیگی داشت و هنگامی که در این سمت بود درگذشت. برادر دیگرش ابراهیم پاشا که اهل علم و دانش بود در زمان علی پاشا قاضی بورسه بود. در وقفنامه مورخ رجب ۸۰۸ هـ/ آرالیک ۱۴۰۵ م از او بانام ابراهیم چلبی یاد شده است. به نوشته بعضی از مورخان، هنگام حکمرانی موسی چلبی در روملی وی در ادرنه بود. بعدها نزد محمد چلبی رفت و قاضی عسکر او شد. وی قبل از سال ۸۲۳ هـ/ ۱۴۲۰ م وزیر دوم بود.

ابراهیم پاشا در سال ۸۲۴ هـ/ ۱۴۲۱ م در پی جلوس مراد دوم، در اثر مرگ بایزید پاشا وزیر اعظم در اثنای واقعه مصطفی چلبی (پسر یلدرم بایزید) وزیر اعظم شد و این سمت را با استقلال تمام تا ۲۴ ذی القعدة ۸۸۲ هـ/ ۲۵ آگوست ۱۴۲۹ م که مرگش فرا رسید حفظ کرد. او در ازنیق در آرامگاه شخصی خود مدفون است. در ازنیق عمارتی از او به جای مانده است. ابراهیم پاشا چون برادر و پدرش به مقام فرماندهی سپاه نرسید ولی با اداره مدبرانه امور، قدرت و نفوذ خود را حفظ کرد. قصری در ازنیق داشت. هنگام قیام مصطفی چلبی کوچک برادر مراد دوم که ادعای سلطنت داشت وقتی ازنیق به دست او به تصرف درآمد ابراهیم پاشا در این قصر بود.

ابراهیم پاشا دو پسر داشت: خلیل پاشا^{۱۶} پسر بزرگتر که قاضی عسکر بود

۱۵. علی پاشا دو وقفنامه به تاریخ ذی الحجه ۷۹۶ هـ/ اکیم ۱۳۹۴ م و رجب ۸۰۷ هـ/ آرالیک ۱۴۰۵ م دارد، که اولی را ملافتاری و دومی را برادرش ابراهیم چلبی تنظیم کرده بودند.

۱۶. در مورد قاضی عسکری خلیل پاشا در سال ۸۲۹ هـ/ ۱۴۲۶ م در وقفنامه محمد بیگک نوّه اوزر خاتون دستخطی دایر بر تأیید قاضی عسکری او وجود دارد (آرشیو توپقایی، شماره ۷۰۹۹ دفتر اوقاف).

پس از پدر به مقام وزارت عظمی رسید، و پسر کوچکتر یعنی محمود چلبی که از امرا بود با حفصه سلطان دختر محمد چلبی ازدواج کرد.

خلیل پاشا نیز چون پدر در زمان مراد دوم تمام قدرت را در دست گرفته بود. او در سال ۸۴۸ ق/ ۱۴۴۱ م پس از عقد عهدنامه ادرنه-سگه دین و کناره گیری مراد دوم از سلطنت از سوی محمد دوم پسر مراد که به جای پدر نشسته و قبلاً فرماندار مانیسه بود به وزارت عظمی منصوب شد؛ ولی بر اثر صدور فرامین بی رویه پادشاه جوان که سیزده سال بیش نداشت و صدور این فرامین با تحریک لاله اش زغنوس پاشا صورت می گرفت خلیل پاشا مکدر شد، زیرا از آنجایی که وی در زمان مراد دوم با آزادی و استقلال تمام عمل می کرد مایل به مداخله کس دیگری در کارهایش نبود. در این ایام بر اثر نقض معاهده، یعنی آغاز يك جنگ صلیبی جدید، وی سلطان مراد را به اصرار و ادانت تفرماندهی سپاه را در دست بگیرد. سلطان مراد در مقام سرفرماندهی طی جنگ وارنه پیروز شد و هنگام بازگشت به ادرنه با توصیه خلیل پاشا پسرش را به فرمانداری مانیسه فرستاد و خود برای دومین بار زمام امور کشور را در دست گرفت. مراد دوم پس از اندک مدتی باز از سلطنت کناره گرفت و به مانیسه رفت و پسرش شهزاده محمد را بار دیگر به سلطنت برگزید. چند ماه پس از این تغییر و تحول جریان آتش سوزی ادرنه و در پی آن شورش ینی چریها رخ داد. خلیل پاشا که احساس کرده بود امور کشور باید به دستهای مقتدری سپرده شود با آگاهی از اظهار تمایل مراد دوم به سلطنت، مخفیانه وی را به ادرنه آورد و برای بار سوم به پادشاهی رسانید. بالطبع این اعمال سبب شد که پادشاه جوان از دست خلیل پاشا بحق خشمگین شود، ولی کاری از دستش ساخته نبود.

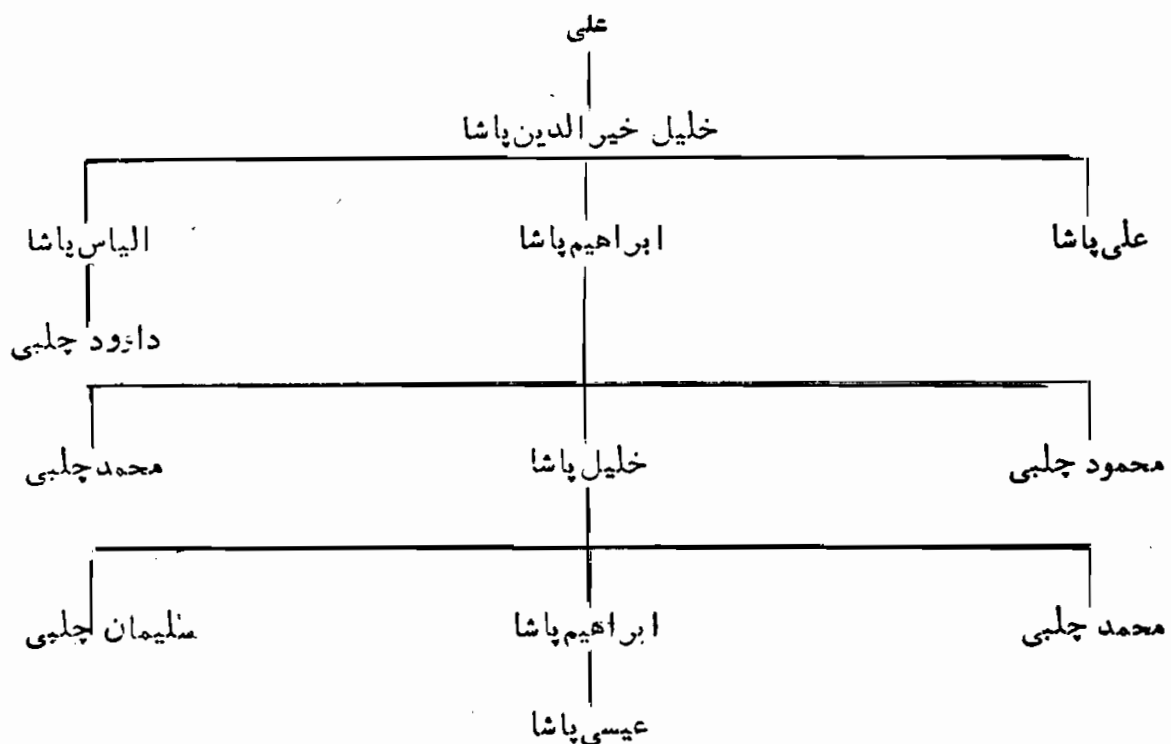
در سال ۸۵۵ ق/ ۱۴۵۱ م در پی درگذشت سلطان مراد، سلطان محمد برای سومین بار به سلطنت رسید و خود را آماده فتح استانبول کرد. چون خلیل پاشا می ترسید این اقدام انگیزه ای برای آغاز يك جنگ صلیبی دیگر از طرف اروپاییان شود پدردار اقدام به تصرف استانبول نمود؛ زیرا چون وی سه جنگ صلیبی را تجربه کرده و مخاطرات بسیاری را در این راه پشت سر نهاده بود از وقوع يك جنگ صلیبی بزرگ وحشت داشت. در اثنای محاصره استانبول مسئله تهدید مجارستان مبنی بر توقف عملیات محاصره پیش آمد و خبر رسید که پاپ سی کشتی اعزام داشته است. درست

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۳۱

در همین بین، استانبول باصرف آخرین تلاش فتح شد. سلطان محمد فاتح در اثنای برگزاری مراسم جشن این پیروزی، خلیل پاشا را که دوبار از سلطنت برکنارش کرده بود به بهانه اینکه از امپراتوری بیزانس رشوه گرفته است به قتل رسانید و او را در آنجا به خاک سپرده بود. مصادره کرد (۱۴۵۳م). مدت وزارت عظمای خلیل پاشا حدود بیست و چهار سال بود. جسد او از سوی پسرش ابراهیم پاشا به ازنیق حمل شد و در آنجا به خاک سپرده شد. قلعه‌ای که در دهانه خلیل چندرلی واقع در ساحل اژه برجاست به دستور او ساخته شد و هنوز نیز نام او را بر خود دارد. بعضی از آثار به نام او ترجمه و تألیف شده است.

به هنگام قتل خلیل پاشا یکی از پسرانش به نام سلیمان چلبی مقام قاضی عسکری داشت و پسردیگرش ابراهیم چلبی قاضی ادرنه بود. سلیمان چلبی از مقام خود عزل شد و پس از سال ۸۵۹ق/۱۴۵۵م در گذشت. ابراهیم چلبی زمانی دراز قاضی عسکر ادرنه بود؛ مدتی لله شهزاده بایزید شد که در ادرنه بسر می‌برد و بعدها به مقام قاضی عسکری منصوب شد. در صفر سال ۸۹۱ق/شباط ۱۴۸۶م با حفظ سمت به وزارت و در سال ۹۰۴ق/۱۴۹۸م به صدر اعظمی رسید. یک سال بعد در اثنای جنگ اینه بختی در گذشت. جسدش به ازنیق حمل و در آنجا به خاک سپرده شد. از نواده‌های شاخه‌های خلیل و الیاس پاشا و محمود چلبی خاندان چندرلی تا زمان معاصر زنده بودند.

شجره نامه خاندان چندرلی



شیخ اطه‌بالی

همان‌طوری که قبلاً نیز اشاره کردیم در اثنای تأسیس دولت عثمانی، یعنی در نیمه اول قرن چهاردهم میلادی، اخیها که در شهرها و قصبات آناتولی صاحب نفوذ بسیاری بودند، در تأسیس این دولت سهمی بسزا داشتند. هنگامی که غازی عثمان بیگ در سگوت بسر می‌برد متنفذترین شیوخ اخیهای این منطقه شیخ اطه‌بالی بود. شیخ اطه‌بالی مقیم محلی به نام ایت‌بورنی بود که در جنوب چو کور حصار بین اسکی شهر و سگوت قرار داشت. شیخ اطه‌بالی که اصلاً از اهالی حوالی قرمان (قونیه و سیوری حصار) بود در محضر علمای کشور به تحصیل علوم پرداخت ؛ سپس برای کسب تحصیلات عالی به شام رفت، حدیث و اصول حدیث را فرا گرفت و پس از اخذ تخصص و صلاحیت در فقه به کشورش بازگشت و به شهرتش افزوده شد. در این ایام بود که با غازی عثمان بیگ آشنا شد.

غازی عثمان ضمن استفاده از نفوذ او، در کارهایی که قصد انجام آن را داشت با وی ملاقات و مشورت می‌کرد. سپس دختر شیخ یعنی رابعه یا بالاختون را به زنی گرفت و داماد شیخ شد^{۱۷}، که شهزاده علاء‌الدین بیگ حاصل این ازدواج است. در تأسیس دولت عثمانی از اخیها رجالی چون اطه‌بالی، پسرش شیخ محمود و فقیه دورسون از شاگردانش که دامادش نیز بود و اخی شمس‌الدین و پسرش اخی حسن و بعدها چندرلی قراخلیل با غازی عثمان بیگ همکاری نزدیک داشتند و در تأسیس امیرنشین عثمانی منشأ خدمات مهم و ارزنده‌ای شدند.

شیخ اطه‌بالی در اواخر، به اتفاق دختر و نوه‌اش علاء‌الدین بیگ ساکن بیله‌جک شد که عشر (مالیات) ده قوز آغاج از توابع بیله‌جک برای امرار معاش او اختصاص یافت.^{۱۸}

۱۷. نام دختر شیخ در تاریخ اروج بیگ (ص ۹ و ۸۴) رابعه خاتون، در تاریخ نشری (ص ۱۴) مال (ملج) خاتون و در تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۶ و ۳۵) ملحون خاتون ذکر شده است.

۱۸. رابعه یا بالاختون دختر شیخ اطه‌بالی و همسر غازی عثمان دهی را که به آنان اختصاص داده شده بود وقف خانقاه کرد که فرمانی نیز در این باره وجود دارد،

حکم به قاضی بیله‌جک که: «مرحوم غازی عثمان علیه الرحمة والمغفرة از اجداد کرام چون کریمه اطه‌بالی از مشایخ عظام را نکاح کرد، ده قوز آغاج تالیه شهرستان مذکوره را احسان فرمود و مشارالیه محصولات آن را وقف کرد...» (دفتر مهمه ۳۱، ص ۲۱۷، سال ۹۸۵ هـ).

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۳۳

بنا به روایت ، شیخ اطه‌بالی اندکی پیش از مرگ دامادش عثمان بیگک در بیلجک درگذشت و در آنجا در آرامگاهش به خاک سپرده شد. دخترش بالاختون نیز در آنجا مدفون است.

از دو شجره‌نامه‌ای که مرحوم علی‌امیری افندی تنظیم کرده بود چنین برمی‌آید که شیخ اطه‌بالی دو پسر به اسامی محمود و محمد داشته است. شیخ محمود هنگام ورود سلیمان‌پاشا به روملی بیت مشهور زیر را سرود:

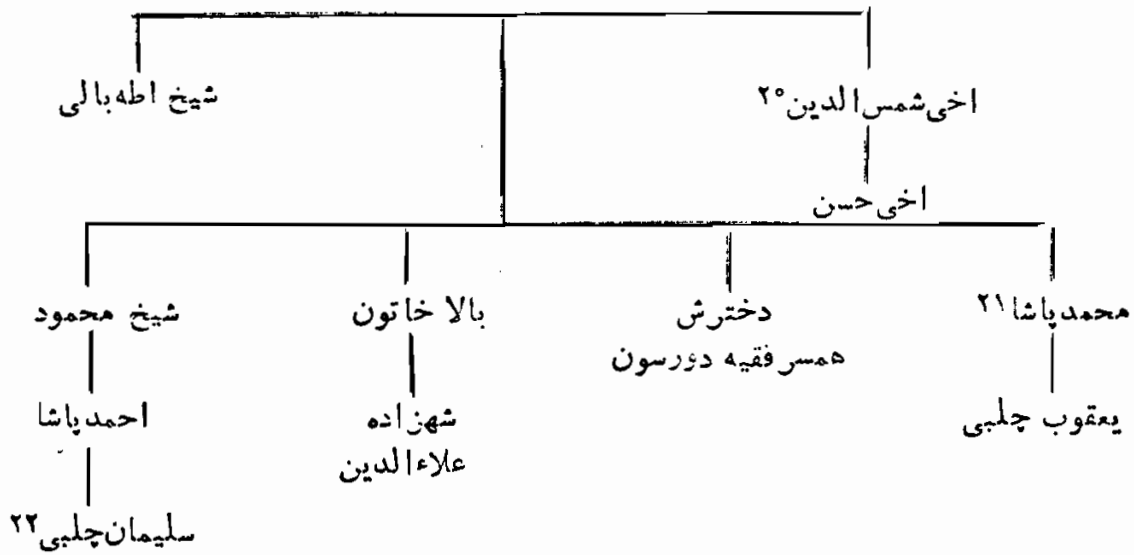
کشف کرامت کردی و سجاده بر آب گستردی
و روملی را با دست تقوا فتح کردی

باز طبق روایت، پسر شیخ محمود هنگام حکمرانی غازی اورخان مقام وزارت داشت. در وقفنامه لاشاهین پاشای بیگلربیگک غازی اورخان که تاریخ ۷۴۹ق/ ۱۳۴۸م را دارد، از جمله گواهان وقف نام احمد بن محمود الوزیر آمده است که به احتمال قوی باید پسر محمود اخی و نوه شیخ اطه‌بالی باشد.

مرحوم امیری افندی بدون اینکه منبع و مأخذ ارائه دهد عنوان کرده که سلیمان چلبی صاحب مولودنامه پسر احمد پاشای مذکور است. یکی از پسران محمد پاشا (پسر اطه‌بالی) به نام یعقوب چلبی شیخ خانقاهی بود که در سال ۷۶۱ق/ ۱۳۵۹م به دستور غازی اورخان ساخته شد. با توجه به این روایات، می‌توانیم يك چنین شجره‌ای - منتهی نه به طور یقین - برای شیخ اطه‌بالی تنظیم کنیم:^{۱۹}

شجره نامه در صفحه بعد

۱۹. این شجره‌نامه را برای آن تنظیم کردیم که در آینده مورد نظر محققان باشد. این شجره‌نامه برای نگارنده مشکوک است. تنها چنین به نظر می‌رسد که احمد پاشا ابن محمود وزیر اورخان بوده است.



غازی اورنوس بیگ و خانواده‌اش

در کتب تاریخ نام او «اورنوس» آمده است، ولی در تاریخ عاشق‌پاشازاده «اورنوز» قید شده که این نوشتار صحیح است؛ زیرا اسم وی ترکیبی است از دو کلمه «اورن»* و «اوز»**. مورخان بیزانسی این اسم را «آورنه‌زیس» و «ورنزیس» و مورخان اروپایی «ورنس» قید کرده‌اند. به موجب مطالب «دفتر تحریر» و شجره‌نامه‌اش^{۲۳} برانقی عیسی بیگ بزرگ خانوادهمراه‌غازی سلیمان‌پاشا در فتوحات

۲۰. به نوشته نشری، این شخص برادر شیخ اطه‌بالی بوده است (ص ۱۳۰ و ۱۳۱). مراجعه شود به تاریخ عثمانی از انتشارات انجمن تاریخ عثمانی.

۲۱. تاریخ نشری، ص ۸۴ و ۸۵.

۲۲. حسین ایوانسرای در نشریه و فیات سال درگذشت سلیمان‌چلبی را در تاریخ ۷۸۵هـ/ق ۱۳۷۸م دانسته است. لطیفی در تاریخ خود بخطا او را پسر حاجی عیوض‌پاشا دانسته است (ص ۵۵). در بین گواهان ذکر شده دروقفنامه مورخ ۷۹۵هـ/ق لاشاهین‌پاشا از شخصی به نام مولانا سلیمان‌بن احمد یاد شده است که احتمالاً باید همان سلیمان‌چلبی صاحب مولودنامه باشد. عالی نیز می‌نویسد که سلیمان‌چلبی نوه شیخ محمود است (تاریخ عالی، ج ۵/ص ۱۱۶). شجره‌نامه تنظیمی توسط مرحوم امیری افندی نیز بر این روال است.

۲۳. «وقف مرحوم اورنوز بیگ». برانقی عیسی بیگ پدر این شخص در محل مذکور شهید شد. ←

* به معنی ازدها و بزرگ. «مترجم»

** به معنی کاردان و مناسب و شایسته. «مترجم»

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۳۵

روملی شرکت داشت و بعدها طی یکی از حملاتی که به آن حوالی صورت داد در نزدیکی «رادوویشته» کشته شد. عیسی بیگک و پسرش اورنوس بیگک از امرای قراسی بودند که پس از اشغال سرزمینشان توسط غازی اورخان به خدمت دولت عثمانی درآمدند. پس از مرگ شهزاده سلیمان پاشا و به سلطنت رسیدن سلطان مراد در اثنای عقب نشینی قوای عثمانی به سبب حملات دشمن، اورنوس بیگک و حاجی ایل بیگی از امرای قراسی در آن ایام حساس و خطرناک تا آمدن مراد به روملی فعالیت و خدمات ارزنده‌ای کردند.

هنگامی که سلطان مراد اول وارد روملی شد اورنوس بیگک کشان و ایصاله‌را تصرف کرد و بعداً به هنگام پیشروی قوای ترک به سوی ادرنه به فرماندهی جناح چپ این نیروها گمارده شد و مأمور شد حملات احتمالی قوای صرب مستقر در ماکدونیا شرقی علیه ترکان عثمانی گردید. بعدها اورنوس بیگک را در سمت فرماندهی نیروهای آقنچی («سرز») می‌بینیم. اورنوس که پس از تصرف سرز برای دومین بار آنجا را مرکز خود قرار داده بود طی «آقن»‌هایی که به ماکدونیا کرد شهرها و قصبات مهمی را به تصرف درآورد.

اورنوس بیگک تقریباً حوالی سال ۱۳۸۵م به اتفاق وزیر چندرلی خلیل خیرالدین پاشا در عملیات ماکدونیا شرکت کرد و برای دومین بار «منستر» را به تصرف درآورد و به اتفاق خیرالدین پاشا در خاک آلبانی تا حوالی ایلباسان پیشروی کرد. پس از آن اورنوس پاشا به حج مشرف شد. بازگشت وی مصادف با ایام آغاز نخستین جنگ قوصوه بود که از تجربیات وی در این عملیات استفاده شد.

پس از جنگ قوصوه در پی سلطنت یلدرم، اورنوس پاشا و ودینه و چیتروز را تصرف کرد و از سال ۱۳۹۰م به بعد پنج الی شش سال متوالی به آلبانی آقنهای متعدد کرد و در جنگهای نیکبولی (۷۹۸هـ/۱۳۹۶م) و افلاق حضور یافت.

→ قبرش در همین‌ده است (قیرجک نام دیگر قریه برانقی است). این قریه را برای شادی روح پدرش وقف کرده است تا محصولات آن صرف آینه و رونده گردد. (آرشیو نخست‌وزیری، دفتر شماره ۲۸۲ ایالت رومی پاشا، سال ۱۹۳۷هـ ق).

* به سبب وجه تمایزی که حملات آقنچیه‌ها با حملات دیگر صنفهای لشکر عثمانی داشت، در ترجمه به جای «حمله» از واژه «آقن» استفاده شده است. - «مترجم»

اورنوس بیگ در اثنای جنگ قدرت بین شهزادگان به سبب پیری و کهولت بر آن شد که پس از سلیمان چلبی در این غائله‌ها شرکت نکند؛ ولی چون از سوی موسی چلبی که در روملی حکمران شده بود در تنگنا قرار گرفت پنهانی جانب محمد چلبی را گرفت و در مورد نحوه فعالیت و اقدام در روملی او را راهنمایی کرد. محمد چلبی به موجب نقشه او وارد روملی شد و به حوالی مرز صرب آمد و اورنوس بیگ به همراه سایر امرای مرزی به او ملحق شد. اورنوس بیگ در شوال سال ۸۲۰ هـ ق / ۱۴۱۷ م در سن کهولت در گذشت و در آرامگاهش واقع در بنی جة و اردار به خاک سپرده شد. در بنی جة و اردار بجز آرامگاهش مسجد، مدرسه و عمارت، و در سایر نقاط نیز مؤسسات عام المنفعه به جای مانده است. هنگامی که غازی مراد خداوندگار مراسم ازدواج پسرش یلدرم بایزید را برگزار کرد اورنوس بیگ در مقام هدیه عروسی بجز پارچه‌های گرانبه‌ای صد غلام و صد کنیزک جوان تقدیم داشت. به نوشته کتب تاریخ از بین صد غلام تقدیمی ده غلام سینی زرینی در دست داشتند که پرازسکه‌های طلا بود و حتماً از صد کنیزک نیز ده کنیز سینی طلایی پرازسکه زرین در دست داشتند، و یکصد و شصت کنیز و غلام دیگر هر کدام یک دست ابریق و لگن سیمین حمل می کردند. سلطان مراد شهابشاهی تقدیمی اورنوس را به سفرای مصر، قرمان، بنی حمید و دیگر دولتهایی که دعوت او را پذیرفته و نماینده فرستاده بودند داد و هدایایی را که این سفرا آورده بودند به اورنوس بیگ بخشید. همچنین بخشی از طلاهای تقدیمی اورنوس را به سفرا داد و باقی را بین علما و فقرا تقسیم کرد.^{۲۴}

با بررسی وقایع تاریخی می بینیم که پس از اورنوس بیگ فرماندهی آقنجیهای روملی به پسرانش علی و عیسی بیگ محول می شود. از این دو فرزند، علی بیگ زیر دست پدر پرورش یافت و از مشهورترین فرماندهان آقنجی روملی شد. وی در زمان سلطان مراد در اثنای تصرف سلانیک به سال ۱۴۳۰ م خدمات شایانی انجام داد و با آقنهای مداهش به مجارستان و آلبانی، روی پدر را سفید کرد. علی بیگ پس از حمله به مجارستان در سال ۸۴۱ هـ ق / ۱۴۳۷ م با هفتاد هزار اسیر و غنایم بی شمار بازگشت. پس از این واقعه وی بلغراد را برای بار اول به محاصره در آورد، ولی به سبب بروز یک

۲۴. تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۵۷ و تاریخ نثری، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

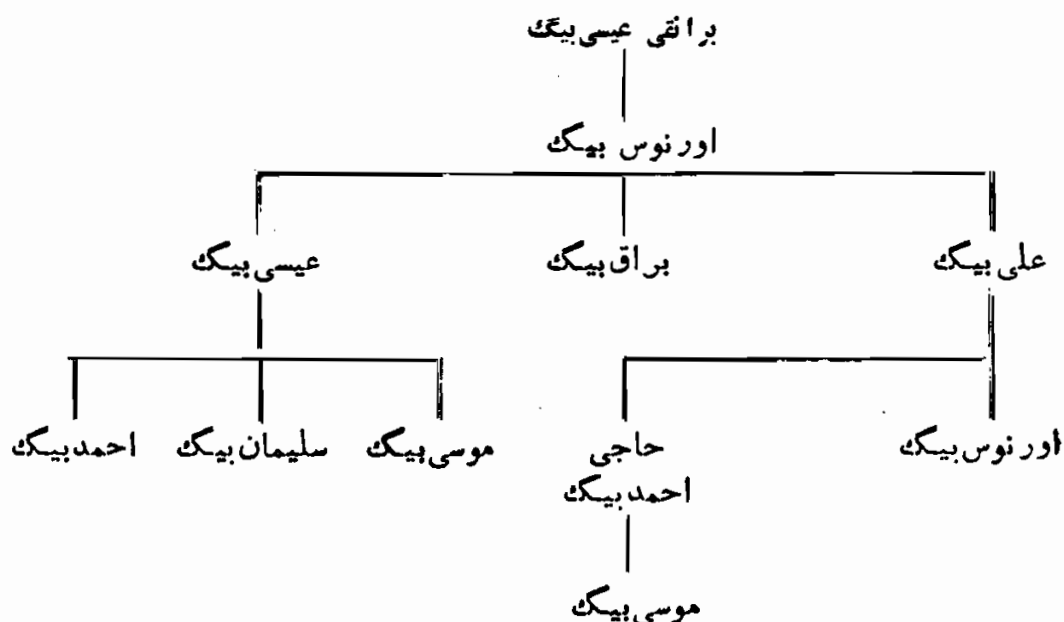
بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۳۷

جنگ صلیبی ناگزیر دست از محاصره کشید. علی بیگ در عملیات فتح استانبول و در جنگ سلطان محمد فاتح علیه افلاق (۸۶۶هـ/ق/۱۴۶۲م) شرکت داشت. تاریخ مرگش در دست نیست و در ینی‌جه و اردار مدفون است. به نوشته دوکاس و هامر (به نقل از دوکاس) و پاره‌ای از مورخان چون به‌هنگام جلوس محمد فاتح بر تخت سلطنت، برادرش توسط اورنوس زاده علی بیگ خفه شد، فردای آن روز سلطان محمد دستور اعدام او را صادر کرد. این نظریه خطاست و با وقایع تاریخی انطباق ندارد، زیرا علی بیگ فرمانده مرزی بود و در سال ۱۴۶۲م درگیر جنگ افلاق بود؛ بنابراین خفه شدن برادر محمد فاتح به دست او امکان نداشت.^{۲۵}

عیسی بیگ پسر دیگر اورنوس بیگ نیز از فرماندهان آقنچی بود که طی سالهای ۸۳۸هـ/ق/۱۴۳۴م و ۸۴۲هـ/ق/۱۴۳۸م در عملیات آلبانی و در سال ۸۴۷هـ/ق/۱۴۴۳م در جنگ موروه علیه صلیبها شرکت داشت. در اثنای عملیات تجاوزی ژان هو نیاد در ملاقاتی که با سلطان داشت توصیه کرد که عملیات نظامی حالت تدافعی داشته باشد. گروهی نیز عکس این نظریه را داشتند، ولی پیشنهاد عیسی بیگ پذیرفته شد.^{۲۶} مرگ وی پس از مرگ برادرش علی بیگ اتفاق افتاد و در آرامگاهش واقع در ینی‌جه و اردار به خاک سپرده شد. در ینی‌جه و اردار از عیسی بیگ مسجد و عمارت به جای مانده است. از این خانواده احمد و اورنوس از پسران علی بیگ و موسی و سلیمان بیگ پسران احمد بیگ با تصدی مقام بیگلربیگی در اوایل قرن شانزدهم منشأ خدمات ارزنده‌ای شدند. در وقفنامه مورخ ۹۰۴هـ/ق/۱۴۹۸م احمد بیگ ملقب به شمس‌الدین امیر کبیر برمی‌آید که وی در ینی‌جه و اردار مسجد، مدرسه و عمارت ساخته بود و پسرش موسی بیگ متولی موقوفاتش بوده است. تاریخ تقریبی وفاتش قبل از سال ۹۰۸هـ/ق/۱۵۰۲م است. نواده‌های خانواده اورنوس تا قرن نوزدهم در رأس تشکیلات «اولاد فاتحان» قرار داشتند. اولاد اورنوس تا عصر حاضر به صورت شعبات مختلف زندگی می‌کردند. نخستین امرای سلسله اورنوس به شرح شجره‌نامه زیرند:

۲۵. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۲۹ و هامر (ترجمه اتابک)، ج ۲/ص ۲۵۸.

۲۶. حال کوندیل (چاپ پاریس)، ص ۱۳۴.



حاجی عیوض پاشا

کنیه اش عمادالدین است . وی پسر اخی بایزید بن عیوض از سلسله اخیه‌های طوقات بود.^{۲۷} هنگامی که شهزاده محمد چلبی فرماندار اماسیه بود وی از «سپاهی»‌های تیولدار (تیمارلی) بود که به خدمت محمد چلبی در آمد . پس از جنگ آنکارا برای به حکومت رسیدن محمد چلبی به فعالیت پرداخت و مدتی سوباشی طوقات شد و در روزهای ورود محمد چلبی به روم ملی به مقام سوباشی بورسه منصوب شد . هنگام تصدی این پست بود که دامنه حملات و تجاوزات محمد بیگ امیر قرامان تا آن حوالی گسترش یافت . امیر قرامان قلعه بورسه را محاصره کرد و حاجی عیوض پاشا قریب به سی و پنج الی چهل روز در مقابل این محاصره به دفاع پرداخت و با آنکه زخمی شده بود برای جلوگیری از تضعیف روحیه افرادش این مسأله را مخفی نگه داشت . امیر قرامان که حاصلی از محاصره نبرده بود ، باز گشت . حاجی عیوض پس از آنکه سلطان محمد چلبی اداره امور سراسر کشور را در دست گرفت به مقام وزارت منصوب شد .

۲۷ . اخی بایزید پدر حاجی عیوض در بگ او باسی که در ناحیه بازار ولایت طوقات قرار دارد و از آنجا تا مرکز ناحیه حدود نیم ساعت راه است به خاک سپرده شده است . نگارنده طی مسافرت خود به آن ناحیه مشاهده کردم که لوحه بالای سر صندوقه (سنگ قبر مرمرین صندوق شکل) سالم است ، ولی لوحه زر با از بین رفته بود .

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۳۹

حاجی عیوض پاشا به دنبال مرگ سلطان محمد چلبی برای آنکه تا آمدن جانشینش به مرکز حکومت خبر درگذشت شاه بین مردم و سربازان بخش نشود با عنوان کردن اینکه جنگی در آن طولی درپیش است لشکر را به آن سوی کشانید و در واقعه مصطفی چلبی پسر بایزید که تا نزدیکی بورس، یعنی تا نهر اولوباد، پیشروی کرده بود خود را بظاهر از حامیان وی قلمداد کرد و پس از جلب اعتمادش طی نامه‌ای به او اطلاع داد که امرای طرفدارش در صدد دستگیری اش هستند و به این ترتیب، مصطفی چلبی دچار تردید شد. در این بین حضور میخائیل اوغلی بیگلربیگ روملی در کنار نهر سبب شد که مصطفی چلبی مندرجات نامه حاجی عیوض پاشا را حقیقت پنداشته، هر اسناک شد و در صدد ملاقات با جنید بیگ بر آمد، ولی او نیز گریخته بود. ماجرا از این قرار بود که حاجی عیوض پاشا به جنید بیگ وعده می‌دهد که در صورت ترك مصطفی چلبی اراضی سابق او به وی بازگردانیده خواهد شد، و حتی فرمان شاه را نیز در این باره برای او می‌فرستد. از این روی جنید بیگ شبانه با فرادخود از اردوگاه مصطفی چلبی می‌گریزد و مصطفی نیز بناچار با همراهان اندکش فرار می‌کند و با این تدبیر، سلطان مراد دوم از بیک موقعیت خطرناک رهایی می‌یابد.

حاجی عیوض پاشا پس از بایزید پاشا و چندرلی زاده ابراهیم پاشا سومین وزیر زمان سلطان محمد چلبی بود. در پی سلطنت مراد دوم و قتل بایزید پاشا به دست مصطفی چلبی، ابراهیم پاشا وزیر اعظم شد و حاجی عیوض پاشا وزیر دوم. بین حاجی عیوض پاشا و ابراهیم پاشا بر سر قدرت، رقابت و شکر آب بود، که ملافناری عالم معروف نیز جانب ابراهیم پاشا را داشت. در گیر و دار این رقابت به پادشاه خبر می‌رسد که حاجی عیوض می‌خواهد در «دیوان» به جان شاه سوء قصد کند و از این روی همواره در زیر البسه زره بر تن دارد. به طوری که روایت شده است پادشاه در دیوان طی گردشی با لمس لباس حاجی عیوض پاشا در می‌یابد که وی زره پوشیده است. از وی سبب آن را می‌پرسد. حاجی عیوض پاسخ می‌دهد که به سبب عدم اعتماد به لشکریان مبادرت به این کار می‌کند. سلطان مراد دوم به تصور اینکه مسأله دیگر، یعنی نیت سوء قصد صحت دارد، در سال ۸۳۰هـ/ق ۱۴۲۷م او را از وزارت عزل می‌کند و دستور می‌دهد تا به چشمانش میل بکشند.

حاجی عیوض پاشا در حالی که کور بود دو سال دیگر پس از این حادثه زنده ماند

و در ذی القعدة سال ۸۳۲هـ/ق/ آگوست ۱۴۲۹م بر اثر ابتلا به طاعون که در بورسۀ شیوع یافته بود در گذشت و در مقبره اش در نزدیکی محلی به نام «پنارباشی قوزقون لوق» دفن شد. بر سنگ مزارش از او باعناوین «صاحب السیف والقلم والحساب» نام برده شده است. در کتیبهٔ یشیل جامع (مسجد کبود) بورسۀ از او باعناوین «راقمه و ناظمه و مقنن قوانینه» یاد شده است. از این دو نوشته چنین برمی آید که وی معلوماتی در زمینهٔ هندسه و معماری داشته است. در واقع نیز طرح و پلان مسجد جامع معروف به «یشیل جامع» بورسۀ که به سال ۸۲۲هـ/ق/ ۱۴۱۹م کار ساختمان آن به پایان رسید و نیز یشیل تر به (آرامگاه کبود) که کار ساختمانش در سال ۱۴۲۱م پایان یافت از آثار حاجی عیوض پاشاست. احداث این دو بنا با نظارت وی صورت گرفت، که در کتیبهٔ مسجد کبود این موضوع قید شده است.

به نوشتهٔ عاشق پاشا زاده استفاده از ظروف چینی در ضیافت‌های درباری آل عثمان از ابتکارات اوست. همچنین حاجی عیوض پاشا بسیاری از ارباب هنرهای زیبا را از سایر کشورها به بورسۀ آورد.^{۲۸} در زادگاهش یعنی ناحیهٔ «قازووا»ی طوقات عمارت و مدرسه و حمامی از او به یادگار مانده است. همچنین به دستور او مدرسه‌ای نیز در بورسۀ ساخته شد که با توجه به کنیه اش مدرسهٔ عمادیه نام داشت. بنای مدرسه بعدها خراب شد. وی همه ساله مبلغی برای تقسیم بین فقراى مکه و مدینه اختصاص می داد. حاجی عیوض پاشا دو برادر به اسمی چراغ بیگگ شرف الدین و خیر الدین حاجی خضر داشت. از او پنج پسر به اسمی بالی چلبی، بکر چلبی، محمد چلبی، اخى چلبی و محمود به جای مانده بود، که اخى چلبی اشعار زیبایی با تخلص عطایی دارد. عطایی در سال ۸۴۰هـ/ق/ ۱۴۳۷م در گذشت. «قصیدهٔ آفتاب» او که در مدح مراد دوم سروده بود معروف است. وی پس از شیخ صنعان زبردست ترین شعرای آن عهد ترکیه است. این بیت از اوست:

زمانه غصه لرینی گرانیمیش بیلدیک ولی دواسی می ارغوانیمیش بیلدیک*

۲۸. تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۱۹۰.

* ترجمه تحت اللفظی شعر چنین است:

دانستیم که غم زمانه بی گران است

و دانستیم که دوایش می چون ارغوان است

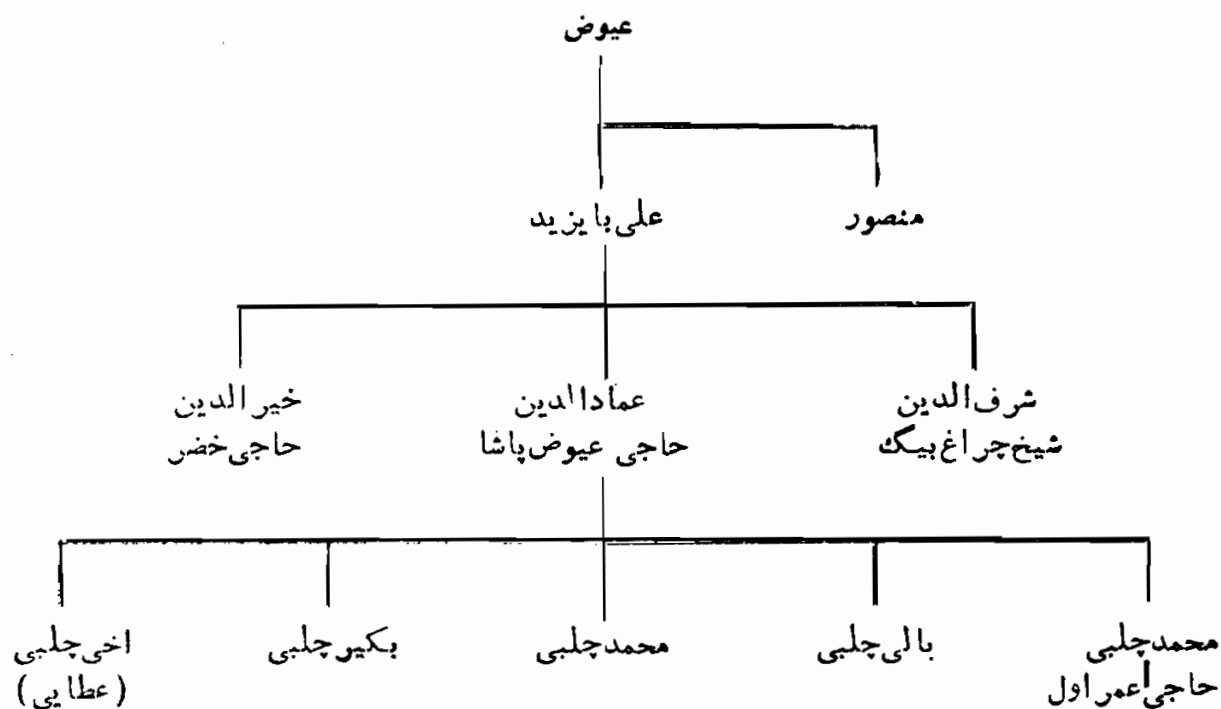
بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۴۱

چون عطایی بسیار خوب روی بود سلطان مراد درصدد برآمد تا او را به قصر خویش برده، همصحبت خود سازد؛ ولی عطایی که مایل به آن نبود با تقدیم غزلی به ردیف «دریغ»، رأی سلطان را تغییر داد:

عطایی عدیلنه سیغینر ادی ظلم زمانه دن

شیمدی گوجی عطایی به سلطان ایدر دریغ*

عطایی در جوار پدر سمت راست او دفن شده است. محمود چلبی در گورستان زینها دفن است. دیوان عطایی در «کتابخانه موزه بورسه» نگهداری می‌شود. شجره نخستین از افراد خانواده حاجی عیوض پاشا به ترتیب زیر است:



حاجی ایل بیگی

این فرمانده قهرمان ترك که در گسترش نفوذ عثمانی در روملی خدمات بزرگی از خود نشان داد و در جنگ معروف صرب صندینی قوای صلیبیها را که قصد دولت

* عطایی ازستم زمانه به عدل سلطان پناه می‌برد
دریغ که اینك سلطان قصد ستم در حق عطایی دارد

عثمانی را داشتند متلاشی و پراکنده کرد، از امرای قراسی بود که پس از اشغال بخشی از سرزمینهای قراسی به اتفاق امرایی چون اورنوس، اجه یعقوب و غازی فاضل به خدمت امیرنشین عثمانی درآمد و به اتفاق شهزاده سلیمان پاشا که به سمت حکمرانی قراسی منصوب شده بود در فتوحات روملی شرکت کرد.

در آغاز پیروزیهای روملی با تصرف قونور حصار به محافظت آن گمارده شد. وی قونور حصار را پایگاه خود قرار داد و مالقره و ایصاله را تصرف کرد و دست به حملاتی به حوالی خیره بولی و چورلی زد و بعدها کوله‌لی بورقاز را به اشغال در آورد و این بار آنجا را پایگاه خود ساخت. در جریان عقب‌نشینی که در پی مرگ سلیمان پاشا صورت گرفت حاجی ایل بیگی خون‌سردی خود را حفظ کرد و به طور منظم عقب‌نشست و با پیشدستی بر حکمران رومی دیمتوقه که قصد حمله به او را داشت وی را شکست داد و به اسارت در آورد و دیمتوقه را تصرف کرد و مرثده این پیروزی را به سلطان مراد اول که جهت دنبال کردن عملیات روملی به بورقاز رفته بود، داد.

حاجی ایل بیگی در حمله به ادرنه و فتح آن در معیت لالا شاهین پاشا بود و باز در فتح زاغره و فیلبه بالالاشاهین پاشا شرکت داشت. قوای صرب، بلغار و بسنه به صورت یک سپاه عظیم و متحد تحت فرماندهی سلطان مجار برای مقابله با این اقدامات به چرم، واقع در جوار نهر مریچ آمد. نخستین هدف این نیروها رهایی ادرنه بود. این اقدام پیگلر بیگ لالاشاهین پاشا را که در ادرنه بود بحق دستخوش اضطراب ساخت. شاهین پاشا، سلطان مراد را که در بورسه بود از ماجرا آگاه ساخت و درخواست کمک فوری کرد. برای تسکین اضطراب لالاشاهین پاشا، حاجی ایل بیگی با قوایش به عنوان طلایه نیروهای کمکی اعزام شد. او ضمن بررسی و تحقیق درباره وضع نیروهای دشمن دریافت که صلیبیها با اطمینان به موقعیت خود سرگرم باده‌گساری و عیش و نوشند. حاجی ایل بیگی با استفاده از تاریکی شب به دشمن شلیخون زد. صلیبیها که تصور می‌کردند مورد حمله سپاه بزرگ ترك قرار گرفته‌اند دستخوش شکست شدند. عده‌ای از آنان به قتل رسیدند و گروهی نیز در رودخانه مریچ غرق شدند و سلطان مجار به دشواری جان سالم به در برد. روایت کرده‌اند که او نجات خود را مرهون تصویر مریم مقدسی که بر گردن داشت دانست و به شکرانه آن دستور احداث کلیسای مریم مقدس را صادر کرد. این جنگ که در کتب تاریخ عثمانی به نام جنگ صرب‌صندیغی

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۴۳

و در منابع خارجی به نام جنگ مریچ یا جنگ چرمن معروف است تقریباً در سال ۷۶۵هـ/۱۳۶۴م رخ داد.

لالا شاهین پاشا از اینکه به سبب زیادی تعداد نیروی دشمن از پادشاه یاری خواسته بود، در حالی که یکی از امرایش (حاجی ایل بیگی) با قوای ده هزار نفره خود توانست نیروی شصت هزار نفره خصم را شکست بدهد، احساس حقارت می کرد و شرمنده شده بود. در نتیجه، به ترفندی حاجی ایل بیگی، این فرمانده ارزشمند را مسموم کرد. (وفات حاجی ایل بیگی حدود سال ۸۶۶هـ/۱۳۶۵م اتفاق افتاد).^{۲۹}

خانواده کوسه میخائیل بیگ

غازی کوسه میخائیل بیگ هم‌رزم و دوست فداکار غازی عثمان بیگ قبلاً از امرای مرزی امپراتوری بیزانس و امیر «خرمن قیه» و حوالی آن - بین ناحیه انحصار و ناحیه میخائیل غازی واقع در شرق ولایت بیلجک - بود.^{۳۰}

بنا بر روایت کتب تاریخ عثمانی در جنگی که بین امیر ترک اسکی شهر و غازی عثمان در می گیرد، میخائیل بیگ که جزء نیروهای طرف متخاصم بود به اسارت غازی عثمان در می آید. غازی عثمان با مشاهده شجاعت کوسه میخائیل او را آزاد می سازد و از آن تاریخ به بعد روابط دوستی بین آنها برقرار می شود. میخائیل بیگ بر اثر روابط دوستی با ترکان و عثمان بیگ در سال ۱۳۱۳م به دین اسلام مشرف شد. هم خود او و هم فرزندان و نوادگانش در فتوحات عثمانیها به موفقیت‌های چشمگیری نایل آمدند. تاریخ در گذشت غازی میخائیل مشخص نیست. آرامگاهش نزدیک ارمنی کویی ناحیه

۲۹. «اخبار زمان منقول چنان است که حاجی ایل بیگی را جهت همین غصه از غایت حسد لالا شاهین تسمیم نمود رشید شهادت حاجی ایل بیگی به زهر بود...» (هفت بیشت). در تاج التواریخ (ج ۱/ ص ۷۹) نیز چنین آمده است؛ «آن شیر معرکه کارزار و آن مجاهد نامدار دوست لالا شاهین تسمیم شد». در تاریخ نثری و عاشق پاشا زاده سخنی از مسمومیت از به میان نیامده است؛ تنها نوشته اند که به رحمت ایزدی پیوست. عالی (ج ۵/ ص ۵۱) می نویسد که بر اثر حسد و کینه امرای چشمانش را در آوردند و با ترفندی به قتلش رسانیدند. در تاریخ اروج بیگ و لطفی پاشا اسمی از حاجی ایل بیگی به میان نیامده است. شمعدانی زاده می نویسد که بر اثر حسد حسودان کشته شد. ۳۰. خرمن قیه برخلاف تصور عامر و کسانی که از او نقل کرده اند محل دیگری بجز خرمن جک است.

میخائیل غازی قرار دارد.^{۳۱} از آنجایی که به هنگام فتح بورسه در معیت غازی اورخان بوده است بنابراین قاعدتاً وفاتش باید پس از سال ۱۳۲۶ م رخ داده باشد.

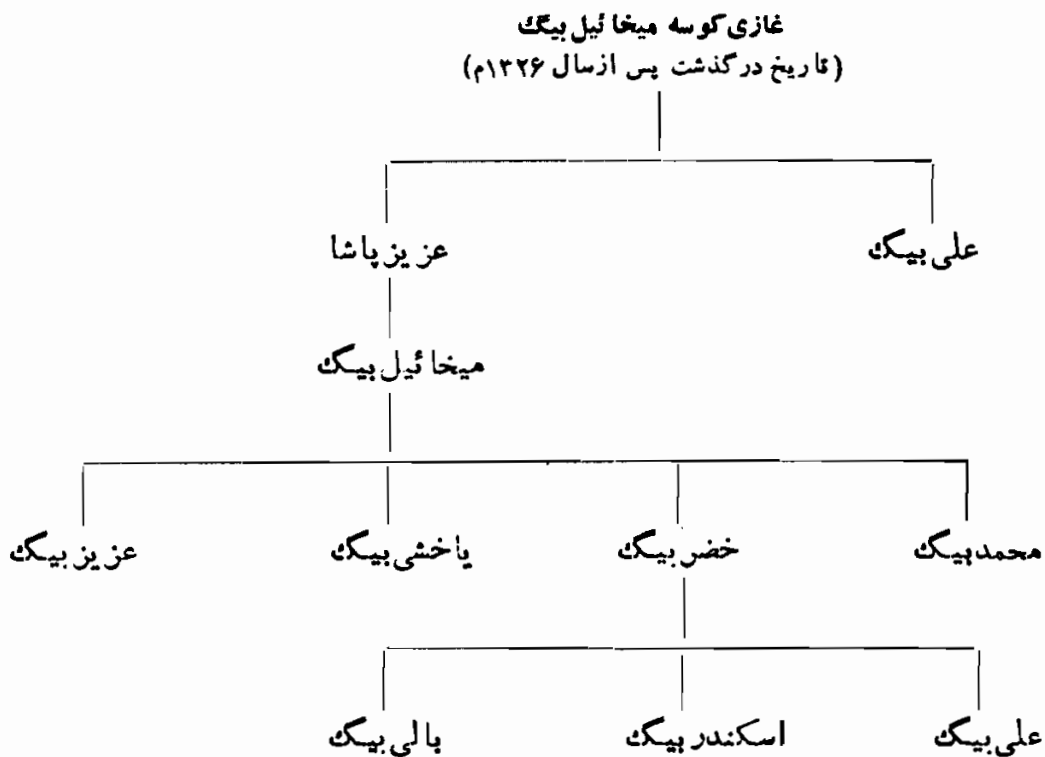
آقنجیهای «میخال» که تا اواخر قرن شانزدهم فعالیت داشتند و شرح آن در کتب تاریخ عثمانی آمده است پسران و نوه‌های کوسه میخائیل اند. عزیز پاشا یکی از پسران کوسه میخائیل است. میخائیل بن عزیز پاشا که به سال ۸۳۹ ق/ ۱۴۳۵ م درگذشت و در ادرنه مسجد و عمارتی از او به جای مانده است نوه کوسه میخائیل بیگ می باشد. به نوشته کتب تاریخ و نیز به موجب شجره نامه خانواده کوسه میخائیل، نامبرده بجز عزیز پاشا پسر دیگری نیز به نام علی داشت. به نوشته تواریخ عثمانی، محمد بیگ (پسر میخائیل دوم که پسر عزیز پاشاست) در اثنای جنگ قدرت بین شاهزادگان عثمانی بیگلر بیگ موسی چلبی بود، ولی در خفا از محمد چلبی پشتیبانی می کرد، که پس از پیروزی محمد چلبی به خدمت او درآمد. محمد بیگ از فرماندهان معروف آقنجی زمان سلطان مراد دوم بود. بعدها وی در رابطه با شورش شیخ بدرالدین دستگیر و زندانی شد. در زمان سلطنت سلطان مراد که مصطفی چلبی اداره امور روملی را در دست گرفت و امرای معروف روم چون اورنوس، توراخان و قوملواوغلی با وی بیعت کردند و مصطفی چلبی با قوای خود تانزدیکیهای بورسه پیشروی کرد سلطان مراد اوراز زندان آزاد ساخت و به بورسه آورد. وی در کناره اولوبادسویو حاضر شد و تک تک امرای روملی را به نام خواند و از آنان خواست تا جانب مصطفی چلبی را رها کرده، به سلطان مراد بپیوندند، و چنین نیز شد.

در اثنایی که سلطان مراد به قصد انتقامجویی از امپراتور بیزانس استانبول را به محاصره در آورده بود، مصطفی چلبی کوچک به ادعای سلطنت برخاست و به بورسه رفت و سپس وارد از نیک شد. سلطان مراد به محض آگاهی از این ماجرا بیدرنگ محمد بیگ را با قوای آقنجی تحت فرمانش روانه از نیک کرد. محمد بیگ پس از ورود به از نیک به دست محمود بیگ پسر تاج الدین که فرمانده نیروهای مصطفی چلبی بود به قتل رسید (۸۲۶ ق/ ۱۴۲۳ م). بعدها از اولاد میخائیل، یاخشی بیگ و خضر بیگ

۳۱. اسماعیل کمال بیگ فرماندار بولی طی تلگرافی به تاریخ ۱۳۰۲ ق/ ۱۸۸۵ م به حاجی علی بیگ (پاشا) وزیر درم سلطان عبدالحمید ثانی از او برای تجدید بنای این آرامگاه راهنمایی خواسته بود (آرشیو نخست وزیری، اوراق و اسناد «یلدیز»، شماره ۳۶۵).

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۴۵

و پسرانش علی بیگ و اسکندر بیگ فرماندهی قوای آقنجه‌ی را به عهده داشتند. نسل اولاد میخائیل دردوشاخه اخیتمانلی و پبله ونلی تا عصر حاضر ادامه داشت. برای کسب معلومات بیشتر درباره کوسه میخائیل بیگ نیاز به اسناد و مدارک جدیدتری است. شجره نخستین امرای آقنجه‌ی این سلسله به شرح زیر است:

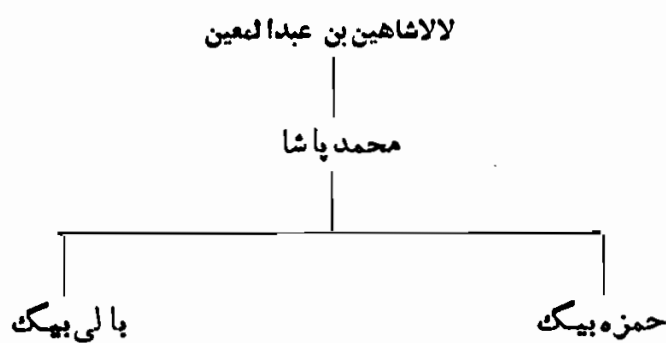


لالاشاهین پاشا

از فرماندهان شایسته‌ای بود که در راه تشکیل دولت عثمانی منشأ خدمات ارزنده‌ای شد. در وقفنامه مورخ ۷۴۶هـ/۱۳۴۸م او، نام پدرش عبدالمعین قید شده است. از این نام (عبدالمعین) چنین برمی آید که وی از مسیحیانی بوده که به دین اسلام مشرف شده بود. شاید هم در خردسالی اسیر مسلمانان شده و باموازین اسلام تربیت یافته بود. نباید لالاشاهین پاشا پسر عبدالمعین را با لالاشاهین بن عزالدین که در سال ۷۹۵هـ ق خانقاهی را در روستای آلباگوست وقف کرده است اشتباه کرد. شاهین پاشا پسر عبدالمعین چون سمت لاهیگی سلطان مراد اول را در هنگام شهزادگی اش به عهده داشت به لالا (لله) شاهین پاشا شهرت یافته بود. وی به همراه

شهزاده مراد که به سبب مرگ سلیمان پاشا پسر بزرگ اورخان بهروملی اعزام شده بود در جنگها و پیروزیها شرکت داشت و پس از آنکه مراد به سلطنت رسید، سمت فرماندهی سپاه (بیگلربیگی) او را به عهده گرفت و به فعالیتهای خویش ادامه داد و در نه و سپس فیلبه و زاغره را تصرف کرد. در سال ۱۳۶۴ م هنگامی که قوای صلیبیها تا چرمن، که در کتب تاریخ عثمانی به صرب صندیغی معروف است پیشروی کرده بودند، لاشاهین پاشا، حاجی ایل بیگی یکی از فرماندهان تحت فرمانش را برای مقابله فرستاد که با حمله او نیروهای صلیبی پراکنده شدند. شاهین پاشا از اینکه این پیروزی بزرگ به دست شخص خود او حاصل نشده بود به حاجی ایل بیگی حسد ورزید و علی رغم خدمات ارزنده این فرمانده لایق، وی را مسموم کرد. تاریخ وفات لاشاهین پاشا مشخص نیست.^{۳۲} از آنجایی که در جنگ قرمان که به سال ۱۳۸۷/۷۸۹ هـ رخ داد شرکت نداشت، به نظر می رسد که پیش از این تاریخ در گذشته باشد.

لاشاهین پاشا در زمان غازی اورخان در سال ۱۳۴۸/۷۴۹ هـ مدرسهای در بورسه و مسجد و خانقاهی نیز در قیرماستی وقف کرده بود. به موجب دفاتر اوقاف، او پسرش محمد پاشا^{۳۳} و نوه هایش را متولی موقوفه های خود ساخته بود.^{۳۴}



۳۲. در تاریخهای عثمانی سال درگذشت وی ۱۳۷۵/۷۸۲ هـ قید شده است که خطاست.

۳۳. شناسنامه «محکمه شرعی بورسه»، ۲۳/۲۵، ص ۱۷۴. وی مقرر کرده بود تا زمانی که خود زنده است متولی گری آنجا را عهده دار خواهد بود و پس از مرگش پسر بزرگش محمد پاشا این سمت را عهده دار شود و پس از مرگ او نیز نوه هایش بالی و حمزه بیگ متولی موقوفه ها باشند و پس از آنان فرزندان این سمت را عهده دار شوند.

۳۴. با توجه به اینکه محمد پاشا پسرش حمزه بیگ را متولی این موقوفه ها کرده بود به نظر می رسد که پسری که بالی بیگ در قید حیات نبوده است.

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۴۷

تیمورتاش پاشا و پسرانش

به نوشته تواریخ عثمانی آیقودآلپ هم‌رم‌غازی عثمان بیگک جد قراتیمورتاش پاشاست. پدر قراتیمورتاش پاشا قراعلی نام داشت که در جنگهای غازی عثمان همراه وی بود. قراعلی در سال ۸۰۷هـ/ق ۱۳۰۸م با قوایی که در اختیارش گذارده شده بود مأمور تصرف جزیره آلیوس واقع در دریاچه آبولیوند شد. وی آن جزیره را بدون توسل به جنگ اشغال کرد و کشیش کلیسای آنجا را که مورد احترام رومیها بود به اتفاق خانواده‌اش نزد غازی عثمان آورد و او دختر کشیش را که در زیبایی شهره بود به عقد ازدواج علی بیگک در آورد.^{۳۵} در جریان محاصره قلعه «حرکه» تیری به چشم علی بیگک خورد که او را گور کرد.^{۳۶}

تیمورتاش پاشا در تواریخ ترك به قراتیمورتاش پاشا (تیمورتاش پاشای سیاه) معروف است که اغلب مورخان او را با معاصرانش ساری تیمورتاش پاشا (تیمورتاش پاشای بور) و بیاض تیمورتاش پاشا (تیمورتاش پاشای سفید) اشتباه کرده‌اند. به نوشته روحی، قراتیمورتاش پاشا لله یلدرم بایزید بود که در سال جلوس مراد خداوندگار و ورودش به روملی همراه بایزید در بورسه بود. قراتیمورتاش پاشا که در پیروزیهای روملی سهم بود پس از لالا شاهین پاشا به مقام بیگلربیگی رسید. وی در سال ۷۸۴هـ/ق ۱۳۸۲م برای نخستین بار قلاع منستر، پیرلپه و ایشتیپ را تصرف کرد و سال بعد به بسنه و آلبانی حمله ور شد. فداکاری و فعالیت چشمگیر قراتیمورتاش پاشا در اثنای جنگ مراد خداوندگار با امیر قرمان به پیروزی مراد انجامید و به پاداش آن، مقام وزارت نیز به مقام بیگلربیگی او افزوده شد.

لازم به تذکر است که ساری تیمورتاش پاشا فرماندار اشکلی، صندوقلی و کوتاهیه که مراد خداوندگار به هنگام حرکت به قوصوه محافظت آناتولی را به او

۳۵. در هشت بیست آمده است که جزیره گالیوس واقع در نزدیکی اولوباد توسط قراعلی اشغال شد. هامرکه عیناً این مطلب را از هشت بیست نقل کرده است به علت تشابه اسمی عنوان می‌کند که جزیره کالولیمنی که نام سابقش گالیوس بود به اشغال قراعلی بیگک در آمد. به جزیره‌ای که قراعلی اشغال کرد قیز آداسی (جزیره دختر) نیز می‌گفتند. شاید این وجه تسمیه به خاطر دختریبای کشیش است که ساکن آنجا بود (تاریخ عثمانی، از انتشارات انجمن تاریخ ترك، ص ۶۰۴ و ۶۰۵).

۳۶. تاج التواریخ، ج ۱/ص ۳۷.

محول کرد و نیز تیمورتاش پاشای دیگری که در آن زمان محافظ سیوری حصار بود اشخاصی غیر از قراتیمورتاش پاشا بودند.^{۳۷}

تیمورتاش پاشا مقام بیگلربیگی را تا پایان عمر حفظ کرد. در جنگ آنکارا - شاید به سبب پیری - شرکت نداشت، ولی پسرانش علی و یاخشی بیگ شرکت داشتند، که علی بیگ به اسارت در آمد و یاخشی بیگ کشته شد. تیمورتاش پاشا در رمضان سال ۸۰۶ هـ ق / مارت ۱۴۰۴ م در بورسه در گذشت و در جوار مسجدی که ساخته و به نام خودش معروف بود دفن شد. از متن نوشته سنگ قبرش برمی آید که سمت بیگلربیگی داشته است: «ملك الامراء تیمورتاش بن علی». ایجاد تشکیلات سوارد نظام قاپی قولی و نیز واگذاری تیمار سپاهی متوفی به اولاد ذکورش به توصیه او بود.

تیمورتاش پاشا چهار پسر به اسمی یاخشی، اروج، علی و اومور داشت. یاخشی بیگ پسر ارشدش فاتح «نیش» بود که در جنگ آنکارا کشته شد. سه پسر دیگرش چه در میدان جنگ و چه در اداره امور کشور منشأ خدمات چشمگیری بودند. پس از مرگ محمد چلبی، در حادثه مصطفی چلبی که علیه سلطان مراد به فعالیت برخاسته بود، این سه برادر صادقانه به مراد خدمت کردند و در رفع غائله های بزرگ نقش ارزنده ای ایفا کردند و به مقام وزارت دیوان رسیدند و این سمت را تا عادی شدن اوضاع حفظ کردند.

پس از برطرف شدن شرایط خطرناک، سلطان مراد اعضای دیوان را کاهش داد. اروج بیگ را به بیگلربیگی آناتولی منصوب کرد و فرمانداری مانیسه را به علی بیگ سپرد و اومور بیگ را در مقام سفارت به دربار یعقوب بیگ امیر گرمیان فرستاد. ضمن این تغییر و تحولات، لله اش یورگچ پاشا را نیز به فرمانداری اماسیه گمارد (۸۲۶ هـ ق / ۱۴۲۳ م). اروج پاشا هنگام تصدی مقام بیگلربیگی، مأمور مقابله با جنید بیگ شد که با دولت عثمانی به مخالفت برخاسته بود و او را شکست داد؛

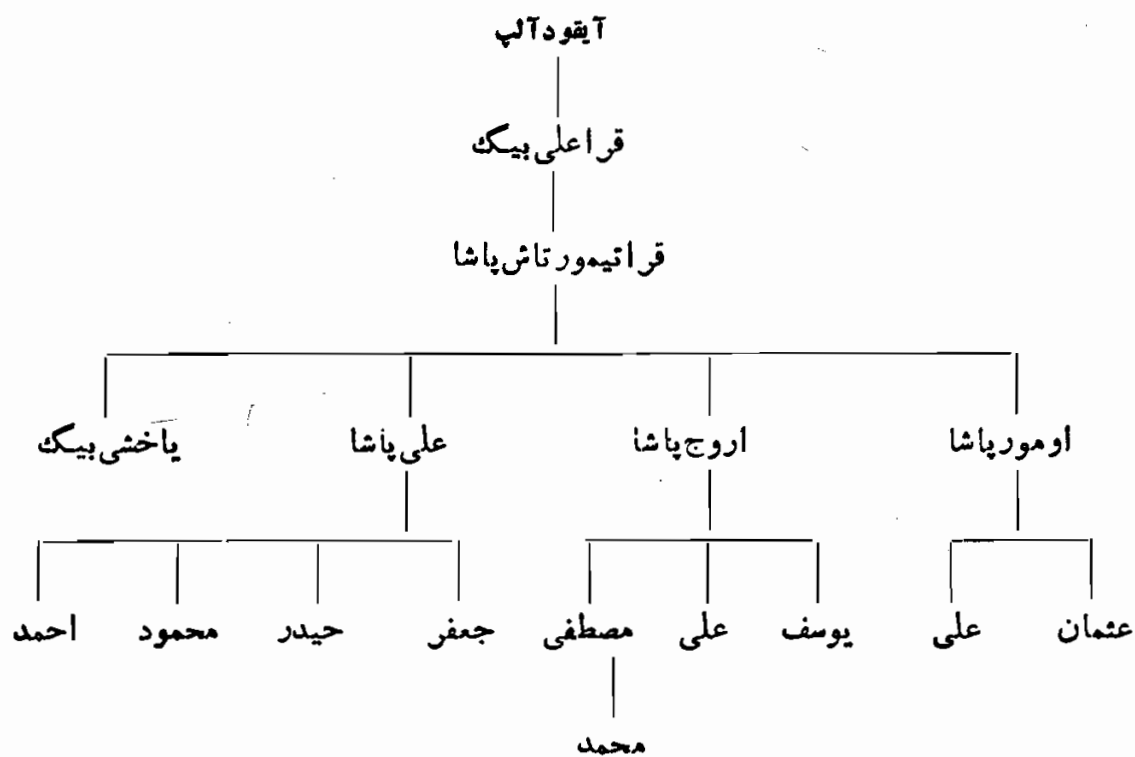
۳۷. از جمله شهود و قفنامه ملافتاری و حاجی عیوض پاشا، یعنی بیاض تیمورتاش پاشا، که به سبب احتراز از اشتباه با دو تیمورتاش پاشای دیگر با عناوین تیمورتاش بن عبدالله الیاض از او یاد شده است در زمان مراد اول سوباشی سیوری حصار بود. ساری تیمورتاش پاشا فرمانده لشکر عیسی چلبی بود که از سوی محمد چلبی به قتل رسید. ساری تیمورتاش در یک بنای تاریخی که در جوار اولو جامع بورسه قرار دارد دفن شده است.

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۴۹

ولی به سبب فرار جنید بیگ به قلعه اسپیلی موفق به دستگیری اش نشد. اروج بیگ در سال ۸۲۹ق/۱۴۲۶م در گذشت و حمزه بیگ به جای او بیگلر بیگ آناتولی شد. علی بیگ (پاشا) فرماندار صاروخان (مانیسه) چهار سالی در آنجا ماند. در سال ۸۳۱ق/۱۴۲۷م باز نشسته شد و مسجد جامع معروف به مسجد علی بیگ را در مانیسه ساخت. تاریخ وفاتش مشخص نیست. سمت متولی گری این مسجد را به پسرش حیدر چلبی و پس از او نیز به پسر دیگرش جعفر چلبی سپرد.

به دستور او مور بیگ پسر تیمورتاش پاشا، که هم عالم و هم مجاهد بود، در بورسه مسجدی احداث شد و کتب ارزنده‌ای را به شرط عدم خروج از مسجد به این بنا وقف کرد. گذشته از آن او مور بیگ مدرسه‌ای در برغمه، مسجدی در بیهقه، یک مدرسه و یک مسجد در افیون قره حصار و مسجدی در ادرنه ساخت و برای آنان موقوفه‌هایی اختصاص داد. وقفنامه‌اش را در محرم سال ۸۵۹ق/۱۴۵۵م تنظیم کرد. این وقفنامه که به زبان ترکی است در دو قطعه بر دو طرف در مسجدش در بورسه بر روی سنگ حک شده است. بعضی از آثار، به نام او مور بیگ به زبان ترکی ترجمه شده بود. او در تمامی جنگهای مهم زمان خود شرکت داشت و منشأ خدمات ارزنده‌ای بود. عاشق پاشا زاده بسیاری از وقایع تاریخی را از زبان او مور بیگ نقل کرده است. او در سال ۸۶۵ق/۱۴۶۱م در گذشت و در بورسه به خاک سپرده شد.

شجره نامه خانواده تیمورتاش پاشا



خانواده تورخان بیگ

نام تورخان بیگ فرمانده آقنجه‌های موره را که در تواریخ عثمانی به تورخانلی معروف است، بخطا تورخان ذکر می‌کنند. البته در پاره‌ای از منابع قدیمی نام او را صحیح نوشته‌اند.^{۳۸} پدر تورخان بیگ همان پاشایگیت است که در زمان یلدرم بایزید حاکم اسکوپ بود و به ترک تورخان معروفیت داشت. به نظر می‌رسد که اجداد آنها از مانیه آمده بودند. تورخان بیگ فرمانده آقنجه‌ها و فرماندار تسالیا بود. چندین بار به خلیج کورنت حمله برد و حصارهای آنجا را تخریب کرد. در سال ۱۴۴۳ م نیروهای صلیبی به فرماندهی لادیسلاس سلطان مجار قصد سرزمین

۳۸. در تاریخ اروج بیگ نام او در صفحات ۵۵، ۵۴، ۱۱۵، ۱۱۷ و ۱۱۸ و در تاریخ حال کوندیل (چاپ پاریس) صفحات ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۶ و ۱۳۴ توراجان بیگ در سایر صفحات تورخان آمده است. نواده‌هایش که در حال حاضر زنده‌اند بیان می‌کنند که نام جدشان تورخان بوده است.

عثمانیها را کردند. مجلس مشاوره‌ای با حضور پادشاه برای اخذ تصمیم درباره نحوه عکس العمل ترکها علیه خصم تشکیل شد که توراخان بیگ نیز حضور داشت. توراخان بیگ توصیه کرد که قوای ترك با احتیاط عمل کرده، وارد جنگ نشود، بلکه ضمن عقب‌نشینی هر آنچه را که در مسیر ممکن است برای دشمن سودمند باشد تخریب کند و به آتش بکشد؛ پس از آنکه دشمن از نظر آذوقه در تنگنا ماند اقدام به حمله شود. ولی پیشنهاد او رد شد و پیشنهاد عیسی بیگ پسر اورنوس مبنی بر اقدام به جنگ تدافعی تصویب شد.^{۳۹}

طی جنگهای موروه، ایزلادی و یالواج لشکر عثمانی شکست خورد. دشمن به سبب فرار سیدن فصل زمستان دست به عقب‌نشینی زد. قاسم پاشا مأمور تضعیف قوای خصم شد. توراخان بیگ که همراه قاسم پاشا بود در برابر حرکات بی احتیاطانه قاسم پاشا به او هشدار داد؛ ولی در اثر بی توجهی قاسم پاشا به این راهنماییها نیروهای ترك متحمل شکست دیگری شدند. قاسم پاشا این شکست را نتیجه عدم همکاری توراخان بیگ وانمود کرد و بدین سبب مراد دوم، توراخان بیگ را در قلعه «بدوی چارداق» واقع در طوقات زندانی کرد؛ ولی بر اثر فتحی که در جنگ وارنه نصیب ترکها شد، و بنا به روایتی قبل از جنگ وارنه، به خواهش آقنجیها مورد عفو قرار گرفت و باز به فرماندهی آقنجیهای موره منصوب شد.^{۴۰} پسران توراخان آقنهای متعدد به موره داشتند. مراد

۳۹. هال کوندیل (چاپ پاریس)، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

۴۰. هال کوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۳۶) حادّه، را چنین شرح می‌دهد: «سلطان مراد، قاسم بیگ را مأمور تضعیف دشمن کرد و توراخان بیگ را نیز موظف کرد که در صورت لزوم به او کمک کند. ژان هونیا در برای مقابله با نیروهای بی که به دنبالش بودند بخشی از قوای خود را در کمینگاه مستقر کرد. توراخان بیگ که به دنبالش نیروهای قاسم پاشا در حرکت بود خود را به اورسانید و از او خواست تا از سرعت خود در تعقیب دشمن بکاهد، لکن قاسم پاشا توجه نکرد. از این روی توراخان بیگ از قاسم پاشا جدا شد و خود به همراه آقنجیهای تسالیا از دامنه کوه به تعقیب دشمن پرداخت. قاسم پاشا که بی‌محابا در پی دشمن بود به کمین افتاد و بسیاری از افرادش کشته و اسیر شدند. وی که شکست خورده بود بدشواری توانست جان سالم به‌در ببرد. قاسم پاشا به سلطان مراد معروض داشت که توراخان بیگ از کمک به او خودداری کرده است، و به این ترتیب تمامی تقصیرها را به گردن او انداخت. در تواریخ عثمانی آمده است که توراخان بیگ به سبب دوستی‌ای که با دسپوت صرب داشت مسأله را جدی نگرفت. عده‌ای از مورخان را نیز عقیده بر این است که وی به آقنجیها گفته بود در صورت غلبه بر دشمن دیگر نیازی به وجود آنها نخواهد بود و بالطبع از نان خوردن خواهند افتاد، و به این ترتیب آنان را از جنگ با دشمن منع کرده و ←

دوم پس از کسب اطلاعات از تورخان بیگ در مورد مورده در سال ۱۴۴۶م شخصاً باقوای تحت فرمانش خلیج کورنت را متصرف شد و حصارهای آنرا تخریب کرد و تورخان بیگ را مأمور حمله به داخل مورده کرد که بر اثر آقنهای او دسپوهای مورده ناگزیر از پرداخت خراج به دولت عثمانی شدند.

سلطان محمد ثانی در پاییز سال ۱۴۵۲م پیش از محاصره استانبول برای زهرچشم گرفتن از توماس و دیمیتریوس برادران امپراتور بیزانس (دسپوهای مورده) به قصد جلوگیری از کمک آنان به استانبول، تورخان بیگ و پسرانش احمد و عمر بیگ را مأمور حمله به مورده کرد. فرماندهی این حملات را، که در سراسر طول زمستان ادامه داشت، تورخان بیگ و پسرش احمد بیگ به عهده داشتند. اما احمد بیگ در یک عملیات غافلگیرانه دشمن اسیر شد. وی را به اسپارته نزد دیمیتریوس فرستادند.^{۴۱} وی بعدها آزاد شد.

تاریخ در گذشت تورخان بیگ مشخص نیست. با توجه به اینکه وقفنامه‌ای به تاریخ محرم سال ۸۵۹هـ/۱۴۵۵م دارد قطعاً در گذشتش پس از تاریخ بوده است. در مالقره مسجد، مدرسه و خانقاه وقف کرد که پسرش عمر بیگ متولی آنها بود. پسران دیگرش جزء گواهان ذکر شده در وقفنامه‌اند.^{۴۲}

عمر بیگ هم از فرماندهان معروف آقنچی زمان خود بود. پیش از جنگ «اوتلوق بلی» که با اوزون حسن رخ داد، هنگامی که خاص مراد پاشا فرمانده جناح پیشرو قوای عثمانی مغلوب قوای آق قویونلو شد و به قتل رسید، عمر بیگ نیز به اسارت درآمد. عمر بیگ را نزد اوزون حسن بیگ بردند. او که از غلبه بر قوای ده هزار نفری عثمانی سخت شادمان بود به عمر بیگ گفت: «امید اصلی عثمانیها به «سپاهی»های روملی بود. حال که شکست خورده چه برای دولت عثمانی مانده است؟» عمر بیگ پاسخ داد: «پادشاه چندین هزار غلام چون من دارد و سربازان بسیار. بنا اسارت ما

→ قاسم پاشا را تنها رها کرده بود (تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۱۳۱، تاریخ ارونج بیک، ص ۵۲، تاریخ نشری و تاج التواریخ، ج ۱/ص ۳۷۵ به نقل از این منابع).

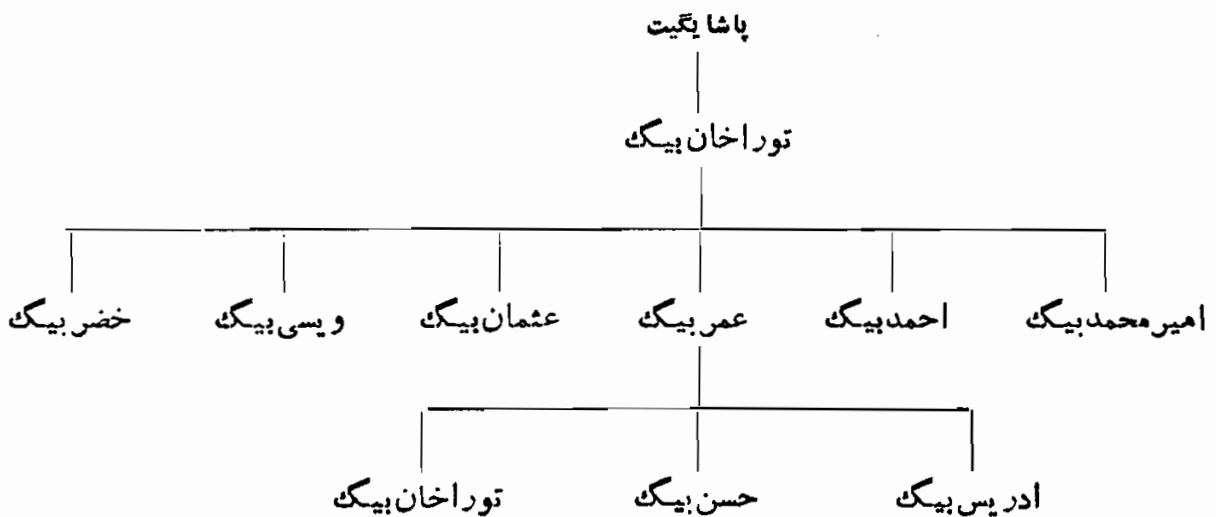
۴۱. فرانچس، چاپ پن.

۴۲. وقفنامه تورخان بیگ به شکل طومار در داخل محفظه‌هایی در مدیریت عمومی اوقاف، نگهداری می‌شود.

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها □ ۶۵۳

خللی در قوای پادشاه حاصل نمی‌شود.» اوزون حسن مکدر شد. عمر بیگ که او را خشمگین می‌دید در تفسیر سخنش گفت که از سخنانش خشمگین نشود، زیرا وظیفه قدرشناسی ایجاب می‌کند که از پادشاه خود که برگردن او حق دارد دفاع کند. اوزون حسن بیگ خطاب به امرایش گفت: «عمر بیگ راست می‌گوید. نادیده گرفتن حق و لینعمت، مغایر با اصول دیانت است. کسی که حق نان و نمک را پاس بدارد انسان شایسته‌ای است.» و خشمش فروکش کرد.^{۴۳} عمر بیگ بعدها آزاد شد و به کشورش بازگشت و در سال ۸۹۴هـ/ق/۱۴۸۹م در جنگ علیه سلطان ممالیک شرکت کرد. بنابراین وفاتش پس از سال ۹۸۴/ق/۱۴۹۸م اتفاق افتاده است. جسدش در مالقره مدفون است. محمد بیگ پسر دیگر تورخان بیگ نیز از امرای عثمانی بود که در زمان بایزید دوم در گذشت. ادریس بیگ یکی از پسران عمر بیگ، عالم و شاعری ارزشمند بود. او منظومه‌های خسرو شیرین و لیلی و مجنون اثر عبدالرحمان هاتفی را که به زبان فارسی بود با تسلط تمام به ترکی برگردانید.^{۴۴} تورخان بیگ پسر دیگر عمر بیگ در سال ۹۶۱هـ/ق/۱۵۵۴م در مقام فرماندهی آقنچی در جنگ با ایران شرکت داشت.^{۴۵}

شجره نامه سلسله تورخان بیگ



۴۳. تاج التواریخ، ج ۱/ص ۵۳۲.

۴۴. تذکره سهی بیگ، ص ۳۶.

۴۵. طبقات المعالک (کتابخانه ملت، شماره ۷۷۹)، ص ۸۱۵.

۲۰ فصل

فخست وزیران عثمانی

از بدو تأسیس دولت عثمانی تا فتح استانبول

در آغاز تشکیل امیرنشین عثمانی می بینیم که اندک اندک اقدام به سازماندهی می شود. اراضی اشغالی به صورت تیول (تیمار) در اختیار امرایی که در جنگ شرکت می کنند قرار می گیرد، قاضی انتخاب می شود و امور دولتی به بعضی از شخصیت‌های باارزش از طبقه علما در مقام وزیر و اگذار می شود. این وزرا تا زمان چندرلی قراخلیل خیرالدین پاشا به شیوه مرسوم در میان مغولان غرب (ایلخانان) اداره امور دولت را چون امور اداری و مالی و غیره به استثنای امور لشکری در دست داشتند. مسئولیت امور لشکری با فرماندهانی بود که در اوایل تأسیس دولت عثمانی «سوباشی» نام داشتند. بعدها این سمت به بیگلربیگ و اگذار شد. آنگاه با گسترش تشکیلات حکمرانی به تعداد وزرا افزوده شد که وزیر اول و وزیر اعظم نام گرفت.

علاءالدین پاشا

نخستین وزیر غازی اورخان است. پدرش حاجی کمال‌الدین نام داشت، که احتمالاً از رجال اخی بود. در یکی از وقفنامه‌های اسپورجه خاتون یکی از همسران غازی اورخان که تاریخ رمضان ۷۲۳هـ ق / ایلول ۱۳۲۳م را دارد علاءالدین پاشا از طرف اسپورجه خاتون به عنوان وکیل موقوفه تعیین شده بود. به علت تشابه اسمی، مورخان

عثمانی علاءالدین پاشا ابن حاجی کمال‌الدین را باعلاءالدین بیگک پسر بزرگ‌غازی عثمان اشتباه کرده، عنوان می‌کنند که شهزاده علاءالدین مقام وزارت برادرش غازی اورخان را به‌عهده داشته است. وفات علاءالدین پاشا پیش از سال ۱۳۴۰ رخ داده است.

نظام‌الدین احمد پاشا

نام پدرش علی پاشا محمود است.^۱ از وقفنامه او که تاریخ ۷۴۱ق/ ۱۳۴۰م را دارد، چنین برمی‌آید که مقام وزارت داشته است. در وقفنامه مورخ ۷۴۹ق/ ۱۳۴۸م لالا شاهین پاشا اسمش جزء گواهان موقوفه آمده و باز در این وقفنامه نیز از او با عنوان وزیر یاد شده است. به نظر می‌رسد که وی کمی پس از تنظیم این وقفنامه در گذشته است.^۲

حاجی پاشا

از متن سند ملکی که از سوی اورخان بیگک در ربیع‌الاول سال ۷۴۹ق/ حزیران ۱۳۴۸م به حاجی پاشا داده شده است چنین برمی‌آید که وی پس از احمد پاشا مقام وزارت داشته است. در حال حاضر معلوم نیست که آیا این شخص همان حاجی پاشای منسوب به خانوادۀ «دولتخان» آنکاراست یا حاجی پاشای دیگری است.

سنان‌الدین یوسف پاشا

در سند ملکی مورخ ۷۴۹ق/ ۱۳۴۸م که در سطور پیشین ذکر آن گذشت نام سنان‌الدین فقیه جزء گواهان پس از اسم حاجی پاشا آمده است. وی پس از درگذشت

۱. در سجره‌نامه تنظیمی توسط مرحوم علی امیری، اخی محمود پسر شیخ اطه‌بالی است.
 ۲. «مدیریت عمومی اوقاف»، دفتر مقطعه ۳، ص ۷۴ وقفنامه لالا شاهین پاشا (احمد بن محمود الوزير).

نخست وزیران عثمانی □ ۶۵۷

حاجی پاشا به مقام وزارت رسید.^۳ سنان الدین پاشا آخرین وزیر غازی اورخان بود. نام او دروقفنامه مورخ ۱۳۶۱هـ/ق/ ۱۳۶۰م غازی اورخان آمده است. از متن این وقفنامه چنین برمی آید که نام پدرش مصلح الدین موسی و نام پدر بزرگش مجدالدین عیسی بوده است.^۴

چندرلی خلیل خیرالدین پاشا

چندرلی خلیل خیرالدین پاشا که قبل از سال ۱۳۷۳هـ/ق/ ۱۳۷۱م مقام قاضی عسکری را داشت پس از سنان الدین یوسف پاشا با داشتن این سمت به وزارت رسید. خیرالدین پاشا پس از مدتی، وزارت و فرماندهی ارتش را مشترکاً عهده دار شد و به این ترتیب کلیه امور دولتی اعم از لشکری و کشوری را در دست گرفت، که پس از مرگ وی نیز این رسم همچنان ادامه یافت. وی در سال ۱۳۷۷هـ/ق/ ۱۳۷۷م درگذشت و پسرش علی پاشا که قاضی عسکری بود به جای پدر به وزارت رسید.

علی پاشا (چندرلی زاده)

پسر بزرگ خیرالدین پاشاست که در اثنای حرکت سلطان مراد به جنگ قرمان به وزارت منصوب شد. تا زمان وزارت او دولت عثمانی تنها یک وزیر داشت. در هنگام وزارت او به قراتیمور پاشا نیز مقام وزارت داده شد، که در نتیجه علی پاشا

۳. احمدی شاعر درباره سنان پاشا چنین می گوید:

سنان الدین تهیدست به پیشگاه او آمد
در حالی که در دست فقر گرفتار بود
به خاطر علمش او را سنان پاشا ساخت
و از آن، نام و مال و جاه و شأن یافت

نشری (ص ۱۸۶) پس از ذکر این مسأله که مولانا سنان وزیر اورخان بود این شعر احمدی را نقل کرده است.

۴. دروقفنامه اورخان از سنان پاشا چنین یاد شده است: «دستور مکرّم... مرہی العلماء والفضلاء... سنان المملّة والحق والدین یوسف بن صدر الکبیر مصلح الدین موسی بن المرحوم مجدالدین عیسی الغالب علی اسمہ الشریف سنان پاشا...» در تاریخ ابن کمال (نسخه کتابخانه نوری عثمانیه شماره ۳۵۷۸، ص ۷۲) آمده که سنان پاشا وزیر اورخان و از اهل علم بوده است.

وزیر اعظم نام گرفت. علی پاشا وزارت یلدرم بایزید را نیز به عهده داشت. وی در جریان جنگ قدرت بین شهزادگان، وزیر امیر سلیمان بود. وفاتش در سال ۸۰۹ هـ.ق / ۱۴۰۶ م رخ داد.

شیخ رمضان پاشا

این موضوع روشن نیست که پس از درگذشت چندرلی زاده علی پاشا چه کسی عهده دار مقام وزارت امیر سلیمان چلبی شد، ولی با توجه به اینکه در آن ایام معمولاً وزرا از قاضی عسکرها انتخاب می شدند و شیخ رمضان پاشا نیز در اواخر عمر علی پاشا مقام قاضی عسکری را داشت^۵، به احتمال قوی وی پس از علی پاشا به وزارت رسیده است؛ زیرا در خطبانه شرف الدین یزدی آمده است که وی دوبار از سوی امیر سلیمان، هنگامی که در منطقه اژه بسر می برد، در مقام نماینده نزد تیمور رفت و بعداً نیز از مقام قضا به وزارت برگزیده شد. از این نوشته یزدی چنین برمی آید که شیخ رمضان پس از علی پاشا وزیر امیر سلیمان شد. شیخ رمضان پاشا اهل قیرشهر بود و پدرش بایزید نام داشت. تاریخ درگذشت وی مشخص نیست.

شاه ملك ۶ (کور)

با حکمرانی موسی چلبی در روملی به سال ۸۱۳ هـ.ق / ۱۴۱۰ م شادملك پسر شادی بیگ به مقام وزارت رسید و شیخ بدرالدین پسر قاضی سماونه قاضی عسکر شد.^۶ بعدها شاه ملك هنگام محاصره استانبول توسط موسی چلبی از نزد او گریخت و وارد استانبول شد و به دعوت سلطان محمد چلبی از استانبول به نزد او رفت^۷ و سلطان محمد چلبی ضمن نظرخواهی از وی در مورد چگونگی عبور به روملی، طبق توصیه او عمل

۵. «در آن ایام (زمان یلدرم بایزید) عالمی بود به نام شیخ رمضان که در بین علما در علم و فضل و کمال نظیر نداشت. پادشاه اسلام چون دیانت و مهارت او را در علوم فقه دید از راه دعات و املاک داد و مصاحب خویش ساخت و در پاره ای مسائل شرعیه با او مشورت همی کرد. حتی سرانجام او را مقام قاضی عسکری داد و تمامی مصالح شرعیه را به او تفویض کرد...» (تاریخ روحی).

۶. در تاریخ روحی «شاه ملك» (به فتح کاف) قید شده است.

۷. تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۸۳ و تاریخ اروج بیگ، ص ۳۹ و ۱۰۷.

۸. تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۸۲. تاریخ اروج بیگ، ص ۳۹. تاریخ عالی، ج ۵/ ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

کرد.^۹ در بعضی از کتب تاریخ آمده است که هنگام حضور مصطفی چلبی معروف به مصطفی قلابی در گلیبولی شخصی به نام شاه ملک که محافظ قلعه گلیبولی بود از تسلیم قلعه به مصطفی خودداری کرد.^{۱۰} از آنجایی که لقب «کور» را ذکر نکرده و تنها نام شاه ملک را آورده اند، بنابراین به نظر می رسد که این شخص شاه ملک دیگری باشد؛ ولی در هر حال فعلاً نمی توان در این مورد اظهار نظر قطعی کرد.

بایزید پاشا

به هنگام فرمانداری محمد چلبی در اماسیه بایزید پاشا همراه او بود. وی در جریان جنگ قدرت بین شهزادگان با وفاداری به محمد چلبی خدمت کرده بود. او سمت فرماندهی سپاه را داشت و تازمانی که سلطان محمد چلبی کشور را تحت اداره واحدی در آورد مقام وزارت اعظمی و بیگلربیگی را به عهده داشت که تا هنگام مرگ، این دو سمت را حفظ کرد. همان طوری که در قسمت وقایع عثمانی و نیز در فصل قبل طی شرح حال کوتاهش دیدیم وی در سال ۸۲۴ هـ ق / ۱۴۲۱ م در سالی دره به قتل رسید.

ابراهیم پاشا (چندرلی زاده)

از صنف علما بود، مقام قاضی عسکری یافت و هنگامی که در ادرنه بود از طرف موسی چلبی برای مطالبه خراج سه ساله نزد امپراتور استانبول اعزام شد. و از آنجا به بورسه نزد محمد چلبی رفت و مقام قاضی عسکری را به عهده گرفت و سپس وزیر دوم محمد چلبی شد و در پی کشته شدن بایزید پاشا وزیر اول شد (۸۲۴ هـ ق / ۱۴۲۱ م). ابراهیم پاشا با جلب اعتماد کامل سلطان مراد، در اداره کلیه امور مستقل عمل می کرد و تا هنگام وفاتش که به سال ۸۳۲ هـ ق / ۱۴۲۴ م رخ داد این موقعیت را حفظ کرد. با درگذشت او پسرش خلیل پاشا که قاضی عسکر بود به مقام وزارت عظمی برگزیده شد.

خلیل پاشا (چندرلی زاده)

پسر ابراهیم پاشاست. او نیز چون پدرش با استقلال عمل می کرد. وی سلطان

۹. تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۸۳. اروج بیگ، ص ۴۵. تاریخ عالی، ج ۵/ص ۱۶۵.
۱۰. تاریخ عالی، ج ۵/ص ۱۹۸ و تاریخ بهشتی، ص ۵۶.

مراد را که دوبار از سلطنت کنار گرفته بود، به خاطر به خطر افتادن کشتی دولت دوبار به سلطنت رساند و پسرش محمد دوم را دوبار از سلطنت خلع کرد. در سال ۸۵۷ هـ ق / ۱۴۵۳ م سلطان محمد، فتح استانبول، خلیل پاشا را که دوبار او را از سلطنت بر کنار کرده بود به بهانه آنکه می خواست مانع فتح استانبول شود، کشت و انتقام خود را گرفت.

پایان جلد اول

